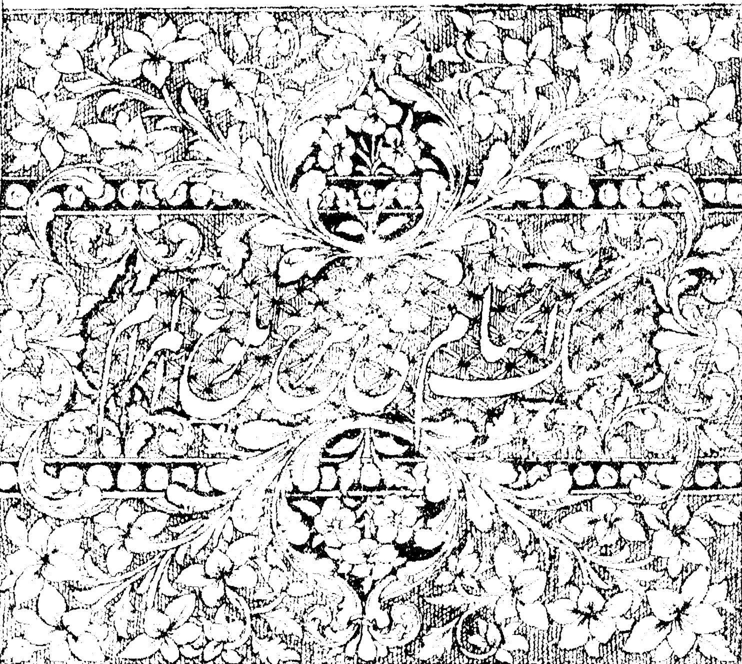
ما شاء الله لا قوة الا بالله

مسک الختام فی شرح بلوغ المرام

در مطبع نظامی واقع کانپور محله پتکاپور در ۱۲۸۹ مطبوع گردید

ماشاء الله لا قوة الا بالله

بفرمایش مصنف علامہ فہامہ جناب مولانا السید صدیق حسن خانصاحب بہادر نواب معظم بالعزت والجاہ دام اقبالہ الکتاب فیض انام



باہتمام راجی غفران محمد عبدالرحمن حاجی بن محمد روشن خان مغفور و ترتیب یافتہ خدمت مولوی محمد مصطفی خان

در مطبع نظامی واقع کانپور محلہ پٹکاپور ۱۲۸۸ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلحَمدُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى نَبِيِّهِ المُرسَلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحبِهِ أُولِى المَنهَجِ الأَعدَلِ

امابعد گفت احقر خدمهٔ احادیث نبویه و متطفل حواشی آنحضرت علیه راجی رحمت باری ابو الطیب **صدیق** بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری کان الله له عوضا عن کل شئ و وقاه عن شر کل حی که چون این فقیر را بعد حصول اجازت روایت از مشایخ حدیث توفیق الٰهی و تایید رسالت پناهی دستگیری کرد و در خدمت این علم شریف و اهل وی در مقام استقامت بنشاند خواست که کتاب برکت نصاب **بلوغ المرام** من ادلة الاحکام را که در کتب مختصرهٔ احکام حدیثیه بمزید شهرت و قبول ممتاز ست و بسمت غایت صحت و نقد سرفراز شرح کند وانچه در کتب قوم دیده و آن بیشتر ست و هرچه بخاطر فاتر رسیده و آن کمتر ست ایراد نماید و بطالبان رساند جمعے از اهل علم که همت بر تعلم و تدریس وے گماشته اند و بعذر عدم تیسر شروح آن درین دیار و روزگار پیش ساخته فرمودند که اگر شرحی بزبان فارسی باشد و جامع روایت و درایت بود هر اینه نفع آن اعم و اشمل و فائدهٔ اش اتم و اکمل باشد پس در شرح بزبان فارسی شروع کرد و جادهٔ اختصار پیمود تا شرح موافق مشروح باشد والا مجال اطالت دران اگر رعایت طریقهٔ شُرّاح کرده شود وا ز هر نقیه و قطمیر بحث رود بسیار ست امانظر درینجا صرف بر حل مشکل و کشف معضل و تحقیق مقاصد کتاب و تبیین مسائل ابواب بروجه تنقیح و صواب با ذکر جرح و تعدیل رُوات از کلام حفاظ ثقات و محدثین اثبات ست نه بر ضبط اقوال کسان و آرای رجال و بسط کلام دران و معهذا در حد ذات خود کتابے بس مفید و شرحی بس نفیس و سدید آمده و در افاضهٔ احکام عبادت و معاملت و تهذیب خلق مغنی از حمل مجلدات کبار افتاده نامش **مسک الختام** فی شرح بلوغ المرام نهاده شد وکان ذلک فی سنة ست وثمانین ومائتین والف الهجریه علی صاحبها الصلوة والتحیه امید وار از حضرت باری تمت کلمته و عمت نعمته آنست که امروز این خدمت را خالص برای وجه کریم خود گردانیده مثل شروح مقبول بارگاه خود سازد و فردا کاتب حروف را بحکم اِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنكُم از اجر کتابت و صرف وقت دران که داخل عبادت ست و کدام عبادت محروم نگرداند انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر و سلسلهٔ سند این کتاب از محرر سطور تا مصنف مبرور بسیزده واسطه متصل ست و در ثبت مسطور و ترجمهٔ حافظ مصنف یعنی حافظ امام شیخ الاسلام الثبت الحجه هادی الناس الی المحجه خاتمة الحفاظ العالم الربانی شهاب الدین

ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن الحجر الکنانی العسقلانی المصری الشافعی رضی اللہ عنہ وارضاہ وجعل الجنۃ نزلہ و ماواہ در کتاب اتحاف النبلاء المتقین باحیاء
مآثر الفقہاء المحدثین نوشتہ شدہ درینجا باختصار حرفے چند قلمی میشود زیرا کہ قدر تصنیف از مصنف پیداست وگویا نسب کتاب وحسب نصاب ست پس توان دریافت
کہ تولدش سیزدہم شعبان سنۃ ثلث وسبعین وسبعمائۃ در محروسہ مصر اتفاق افتاد چہار سالہ بود کہ والد بزرگوارش درگذشت چون پنج سالہ شد بمکتب نشست
ذکا وسرعت طبع بسیار داشت یک سورہ را در یک روز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم باسکندریہ وقاہرہ و شام وحلب ورملہ وبیت المقدس وحجاز
ویمن شتافتہ وجمعی غفیر را از شیوخ وقت دریافتہ یکے از اوعیہ علوم گردید مسموعات وی بیش از وصف وحصر ست جملہ مرویات خود را در تالیفی فراہم کردہ وجمع موسس
نام نہادہ ہمہ آن شاہد عدل بر کمال فضیلت اوست تصانیفش زیادہ بر یکصد وپنجاہ کتاب ست وہمہ مقبول ومعتبر وازانجا است کہ شیخ جلال الدین سیوطی محکم تر زیرا کہ
تصنیف سیوطی اگرچہ در عدد بیشتر ست اما تصانیف وی در کثرت فوائد وتحقیقات زوائد ابلغ واکثر وضبط واتقان عبور وعثور در علمش از ہمہ سیوطی اتم واوفر است
چنانکہ بر عالم متبحر پوشیدہ نیست از ینجاست کہ مشایخ او قائل شدند بجلالت وعظمت وی درین علوم وترجیح دادند او را بر خود در استحضار این فنون از تصانیف او
اصابہ فی معرفۃ الصحابہ واتحاف المہرہ باطراف العشرہ ولسان المیزان وتعجیل المنفعہ فی رجال الاربعہ وہدایۃ الرواۃ فی تخریج احادیث المصابیح والمشکوۃ وانباء الغمر
بابناء العمر والدرر الکامنہ فی اعیان المائۃ الثامنہ وتلخیص الحبیر فی تخریج اخبار الرافعی الکبیر واحتفال ببیان احوال الرجال وتہذیب التہذیب ومختصرش مسمی
بتقریب ونخبۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر والتشویق الی وصول المہم من التعلیق وعمدہ تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری ست در دہ مجلد
ضخیم ومقدمہ[15] او مسمی بہدی الساری در یک مجلد کلان مشتمل بر جملہ مقاصد شرح جز استنباط وچون این شرح تمام شد مصنف در ولیمہ آن پانصد دینار سرخ
صرف نمود ودر حیاتش بحدی شہرت وقبول گرفت کہ نسخہ ازان بقیمت سہ صد دینار رسید وملوک اطراف آنرا بشرا واستکتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد
شوکانی را کہ قاضی القضاۃ صنعاء بود وبمرتبہ اجتہاد رسیدہ گفتند شما ہم شرحے بر بخاری بنویسید فرمود لا ہجرۃ بعد الفتح یعنے بعد فتح الباری
حاجت شرح دیگر نیست لطف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی ست در قرات کتب حدیث عجائب بسیار ازوی نقل کردہ اند از انجملہ آنکہ صحیح بخاری را در دہ مجلس
ختم کردہ وابن ماجہ را در چہار مجلس خواندہ ومعجم صغیر طبرانی را کہ یکنیم ہزار حدیث دارد مع الاسناد بین الظہر والعصر تمام کردہ وسنن کبیر نسائی را در دہ مجلس
خواندہ ہر مجلس قریب چہار ساعت نجومی بود کہ در عرف ہندہ دہ دقیقہ باشد ودر دمشق بمدت اقامت خود کہ قریب دو نیم ماہ بود صد مجلد کتب حدیث برائے افادہ مردم قرات
کرد وشغل عبادت وتصنیف جزین اوقات می بود وہرگز خالی نمی نشست یکی ازین سہ کار میکرد مطالعہ یا تصنیف یا عبادت مردم دور دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند
منجملہ این کتاب بلوغ المرام[16] کہ در تنقیح احادیث احکام نظیرش باین اختصار در اسلام تالیف نیافتہ سید علامہ مجتہد العصر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در جواب
استفتائے بعض اعلام نام این کتاب منجملہ کتب معتبرہ قابل العمل معتمد النقل بردہ اند وآنرا برائے عمل بالحدیث نشان دادہ فضائل ومناقب وی رحمہ اللہ تعالی
بیش ازان ست کہ درین کتاب گنجد سخاوی در ترجمہ او کتابے مستقل نوشتہ والجواہر والدرر فی ترجمۃ الحافظ ابن حجر نام کردہ وفاتش در قاہرہ مصر اتفاق افتاد
دوم ذی قعدہ او را اسہال در گرفت ومستمر ماند تا آنکہ شب شنبہ بست وہشتم ذی حجہ سنہ اثنتین وخمسین وثمان مائۃ بعمر ہفتاد ونہ سال بجوار رحمت الٰہی انتقال فرمود در
قرافہ صغری متصل مزار بنی الخروبی در تربت امام ہمام شافعی رضی اللہ عنہ بیاسود در جنازہ او ازدحام خلق بسیار شد وبادشاہ وقت بنفس نفیس خود جنازہ او را
بر دوش خویش گرفت بعدہ امرا واعیان دست بدست تا الیمزار بردند وگریان بریان آن خزینہ علوم را بزیر خاک سپردند شہاب الدین حجازی در مرثیہ ایشان
قصیدہ طویلہ انشا کردہ است کہ تمامش در حسن المحاضرہ للسیوطی واتحاف النبلاء لکاتب الحروف مرقوم ست اولش انیست کل البریۃ للمنیۃ صائرہ + وقفولہا
شیئا فشیئا سائرہ + والنفس ان رضیت بذا ربحت وان + لم ترض کانت عند ذلک خاسرہ + وانا الذی راض باحکام مضت من
ربنا البر المہیمن صادرہ + لکن سئمت العیش من بعد الذی + قد خلف الافکار منا حائرہ + ہو شیخ الاسلام المعظم قدرہ + من کان اوحد عصرہ والنادرہ

الی آخر القصیده محرر سطور در حین تسوید این شرح حضرت ایشان را بخواب دید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحیه محلوق الراس گویا قصیده در نعت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشان می‌دهند و اتفاقی عظیم بجانب فقیر وارد شد دانستم که این خواب دلیل قبول این شرح است ولله الحمد اکنون وقت آن آمد که شروع در شرح کتاب
کنیم و بزبان حال و لسان قال گویم الحمد لله تمام افراد حمد از هر حامد بر هر محمود که باشد در برابر هر نعمت بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از
ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مر خدای را و راجع و آیل باو است و مخصوص است بذات اقدس وی **شعر** حمد را با تو نسبتی است درست +
بر در هر که رفت بر در تست + و کیف که بخشنده جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات و خالق افعال جمله
عباد و توفیق دهنده ایشان و اقتدار بخشنده همگنان اوست پس همه از وست بلکه همه اوست ع الا کل شیء ما خلا الله باطل **شعر** عقل در اثبات
وحدت خیره میگردد چرا + آنچه جز هستی است هیچ و آنچه جز حق باطل است + و با قطع نظر از وجود حمد گویان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات
خود شن در کلام قدیم به بث آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد عباد را به ثنا و تحمید ذات مجید و
شکر نعم عدیده خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت مصنف **علی نعمه الظاهرة والباطنة** بر نعمت‌های
او که آشکار و پنهان است ماخوذ است از کریمه **وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً** بیهقی در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم
ابن عباس را ازین آیت گفت این آیت از کنوز علم من است پرسیدم آنحضرت را صلعم ازان پس فرمود نعمت ظاهر تسویه خلق تست و باطن پوشیدن عیب
تو و اگر ظاهر کند آنرا دشمن گیرند ترا کسان تو و من سواهم **فرد** پس پرده بیند عملهای بد + همون پرده پوشد بالای خود + و نعم ما قیل همسایه نمی بیند
و بیخبر و شد خدا می‌بیند و می‌پوشد و دیلمی و ابن النجار از ابن عباس باین لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا را صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر اسلام است
و برابر کردن آفرینش تو و آنچه اسباغ کرده بر تو از رزق خود و باطن آنچه پوشید از عمل تو و در لفظ موقوفا آمده که ظاهر اسلام است و باطن آنچه پوشید از
ذنوب و عیوب و حدود اخرجه ابن مردویه عنه و مجاهد گفت نعمت ظاهر لا اله الا الله است که بر زبان است و باطن در دل است اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن
جریر و شراح تفسیرهای دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر باعتماد است **قدیما وحدیثا** در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم
و حدیث است چه نعمتهای باری برآبا گویا برابنا است و در هر آن از آنات بالخصوص برین کس هم مشهود است از حین نفخ روح در وی تا وقت تکلم و
ازان بل تا بقای حیات در ابدان بل تا ابد بعد دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر است کما قال تعالی **وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**
یکی از جمله نعم نعمت انفاس است یعنی هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات هر نفسی که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بیرون
آمد اگر فرو نرود نیز هلاک گردد پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین
حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عهده شکر نعمت انفاس بر آید و تعب این ظاهر است لیکن چون یکبار بگوید **الحمد لله رب العلمين**
علی جمیع نعمائه امید است که این غرض حاصل شود و از انجمله نعمت وجود است که از ظلمت عدم بنور وجود آورد و بعد از ایجاد منجمله بشر عقلا آفرید تا لائق محبت
و معرفت وی شویم و بلذائذ اخروی از دیدار و غیر ذلک مستحق گردیم و از جمله حیوانات و جمادات که مآل آنها بفنا و عدم است نگردانید باز از میان بشر ما را بنعمت
اسلام ممتاز کرد و از جمله کفار هالکین و مبتدعه ضالین نگردانید الحمد لله علی نعمة الاسلام باز از جمله مردان گردانید نه زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبه نبوت
و امامت کبری و صغری و تسویه میراث محروم اگرچه در باقی نعم شرکت دارند و سببی اعظم اند از برای عمارت عالم و تکثیر امم و نسل بنی آدم باز ما را از جمله آزادان که اهل
تصرف و حکومت اند گردانید نه از جمله مملوکان که مقهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جمله ذکور گردانید فحول گردانید نه از جمله عنینان و مخنثان و خنثی و خواجه سرایان
باز چشم سلامت از نابینائی و احولی و شب کوری و گوش سلامت از کری و زبان سلامت از گنگی و فساد حاسه ذوق و پای سلامت از لنگی و دست سلامت

از شلل و رعده و خدر و بدنی سلامت از جذام و برص و دیگر امراض و دماغی سلامت از جنون و مالیخولیا و ذهنی سلامت از خشونت لطف فرموده باز از فقرای
عاجز و مظلوم گردانیده نه از جملهٔ اغنیا و ظلمه و اعوانِ ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم **فرد** کجا خود شکرِ این نعمت گذارم + که زور مردم ازاری ندارم +
و چون حال اعوانِ ایشان این باشد خود حال آن ظلمه چه خواهد بود اُحْشُرُوا الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا وَاَزْوَاجَهُمْ در فتاوی حمیدی از کتب حنفیه آورده که حائک و حجام
و دباغ و کناس یکدیگر را کفو اند اما جنسی خاص ست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند و اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت خساست
ست که ظالم مال و خونِ مسلمان میخورد و باک ندارد **فرد** گفتم اهل ستم چه طائفه اند + گفت گرگ و سگ و شغالی چند + باز مارا رزق داد بمحض
توکل یا بسببی از اسبابِ حرفت و صنعتِ پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و خیاطت و قصارت و مانندِ آن نه بکسب ناپاک و محقر چون دباغت
و حجامت و کناسی و قصابی و نه بکسب متعب که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جامه کوبی و هیزم کشی و سنگ تراشی و درودگری و گلکاری و جز آن
بالجملهٔ نعمتهای او در شمار نیست قدیم باشد یا حدیث **قطعه** اگر از اول و آخر تمام جمع ایند + که راهِ شکر خدا عز اسمه پویند + باتفاق در جستجوی آن بزنند + باجماع ره گفتگوی
آن جویند + بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست + که حمد و شکر کمین نعمت خدا گویند + وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى نَبِيِّهٖ وَرَسُوْلِهٖ و رحمت
خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستادهٔ او که اسم سامی و نام نامی او **محمد** مصطفی احمد مجتبی ست صلی الله علیه و آله و سلم مشتق از حمد مجهول مشدد بمعنی
یعنی کثیر الخصال التی یحمد علیها حمدا یحمده غیره من البشر لیس این ابلغ ست از محمود زیرا که این ماخوذ ست از مزید و آن ماخوذ ست از ثلاثی و ابلغ ست از احمد که افعل
تفضیل ست از حمد و در معنی احمد دو قول ست یکی آنکه بمعنی احمد الحامدین لله ست دیگر آنکه بمعنی اکثر المحمودین من الله ست و در مسئله خلاف و جدال ست و مختار همانست
که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رحمه الله در اوائل زاد المعاد در بیان وی اطالت کرده و منصب نبوت و رسالت منصب سفارت عمده و کالت ست از طرفِ
خدای عز و جل که یکی از بندگانِ ذوی العقول خود بی سابقهٔ خدمت و کسب می بخشد و باین تشریف شریفش در بنی نوع وی می نوازد تا بواسطهٔ این تکرمت ازالهٔ
عللِ ملل و ازاحهٔ خلل نحل نموده باصلاح معاش و معاد جملهٔ عباد کوشد و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحلِ هدایت و نجات برد و بسعادتِ
دارین و فلاح کونین فائز گرداند و لهذا مستحق شد این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد ملک علام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند
خدا را او درود نفرستند بر پیغمبر آن کلام اقطع و ممحوق البرکت ست اخرجه الدیلمی و الحافظ عبد القادر الرهاوی فی الاربعین عن ابی هریرة رضی الله عنه وَاٰلِهٖ
وَصَحْبِهٖ و رحمت و سلامِ خدا باد بر اولاد و یاران او و مراد بآل بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام ست خصوصًا بنی فاطمه و در صیغ صلوات هر جا که لفظ آل
آمده مراد بدان همین ایشانند نه عامهٔ صلحای امت چنانکه بعضی گمان کرده اند و حدیثی که درین باب حجت آرند نزد اهل معرفت بحدیث در صحت وی سخن ست
و بثبوت نرسیده و آوردن آل درینجا برای امتثال امر حدیث تعلیم ست چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند اتیان
بمامور به حاصل نیست **فرد** الٰهی بحق بنی فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + و مراد بصحب که اسم جمع صاحب ست اقوال ست مختار مصنف در نخبة الفکر
آنست که صحابی کسی ست که ملاقات کرد آنحضرت را مؤمن بود و مرد بر اسلام و وجه ثنا بر ایشان بودن ایشان ست واسطه در ابلاغ شرائع بسوی عباد
الَّذِیْنَ سَارُوْا فِیْ نُصْرَةِ دِیْنِهٖ سَیْرًا حَثِیْثًا آنانکه رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب این صفت آل و اصحاب هر دو راست و مراد بسیر جد و
اجتهاد و بنصر عون ست و درین نام وضع الٰهی ست که داعی اصحاب عقول است بسوی قبول ما جاء به الرسول ست و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت ست
باینکه استحقاق ایشان بذکر و دعا ازینجا ست وَعَلٰى اَتْبَاعِهِمُ الَّذِیْنَ وَرِثُوْا الْعِلْمَ و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث
شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت ست مراد باتباع تابعین اند بلکه جملهٔ علمای متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم وَالْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ
و عالمان وارثانِ پیغمبران اند اقتباس ست از حدیث شریف که علما ورثهٔ انبیا اند و تحقیق انبیا نگذاشتند درهم و دینار را جز نیست که گذاشتند علم را پس هر که

گرفت آنرا گرفت بهرهٔ بزرگ رواه احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجه والدارمی وابن حبان من حدیث ابی الدرداء منذری گفته این حدیث مضطرب
الاسناد ست وابن حبان و دارقطنی در علل تضعیف وی کرده اند و ذکر کرد آنرا بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنے بغیر اسناد وبالجمله معنی وی صحیح ست والیه
مشار السید محمد الامیر الیمنی رح بقوله نظم العلم میراث النبی کذا + فی النص والعلماء هم ورّاثه + ما خلّف المختار غیر حدیثه
فینا فذاك متاعه واثاثه + فلنا الحدیث وراثة نبویة + ولکل محدث بدعة احداثه + فاذا اردت حقیقة تدری
لمن + ورّاثه فکرت ما میراثه + اکرم بهم وارثا وموروثا چه بزرگ اند این وارث وموروث فرد وزیرے چنین شهریاری چنان +
جهان چون نگیرد قرارے چنان + وارث ناظر ست بسوی اتباع وموروث بسوی من تقدم و دروی از اقسام بدیع لف ونشر مشوش ست ومحتمل
که عائد باشند هر دو صفت بسوی هر یکے از آل واصحاب واتباع زیراکه آل واصحاب وارث علم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اند واتباع وارث علم ایشان فهم
وارثون وموروثون وهمچنین اتباع وارث علم من تقدم اند واتباع اتباع وارث علم ایشان واین اولی ست بنا بر عموم اما بعد کلمه ایست که بوی
تخصص کلامی بر سلوبی راند وخواهد که اسلوبے دیگر بیارد وگوید اما بعد وعلما اختلاف دارند در کسیکه اول باین کلمه تکلم کرد مصنف در فتح الباری گفته طبرانی
در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که اول کسی که تکلم کرد باین کلمه داؤد پیغمبر ست علیه السلام وگفته اسنادش ضعیف ست ودر حدیث موقوف از
شعبی آمده فصل خطابی که داؤد علیه السلام را داده بودند ودر قرآن مذکورست وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ همین کلمه است وبعضے
گفته اند که اول متکلم بدان یعرب بن قحطان ست وقیل کعب بن لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه واثبت ست وجمع
کرده اند میان این اقوال باینکه اولیت در اول حقیقی ست ودر بواقی اضافی انتهی فهذا مختصر بعد حمد وصلوة پس این الفاظ ومعانی که در ذهن ست
مختصری ست یشتمل محتوی علی اصول بر اصلها واصل شی اسفل شی باشد کما فی القاموس الادلة جمع دلیل ست وآن در عرف اصولیین
چیزی ست که ممکن شود توسل بنظر صحیح دران بسوی مطلوب خبری ونزد اهل میزان انچه لازم آید از علم بدان علم بچیزے دیگر واضافت اصول بسوی ادله اضافت
بیانی ست ای اصولیکه آن دلائل اند وآن چهار ست کتاب وسنت واجماع وقیاس الحدیثیة صفت اصول ست مخصص ان از غیر حدیث واین نسبت ست
بسوی حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم للاحکام جمع حکم ست وآن نزد اهل اصول خطاب خدا ست که متعلق باشد بافعال مکلف من حیث
انه مکلف وآن پنج قسم ست وجوب وتحریم وندب وکراهت واباحت الشرعیة صفت احکام ست ومخصص اوست از عقلیه وشرع چیزے
ست که مشروع کرد آنرا خدای تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس ودریافت این احکام موقوف ست بر بیان پیغمبر وبیان پیغمبر وحی ست اگرچه متلو نیست
وهرچه جزو اوست متفرع بروست وصحت فرع وقتی ست که مطابق اصل باشد وازینجا معلوم میشود که امت را در هیچ وقتے از اوقات چاره نیست از عرض
مجتهدات بر سنت وقبول کردن انچه موافق اوست ورد کردن انچه خلاف اوست ولهذا در سلف هیچ یکے بعد حفظ کتاب الله صاحب شرف نمیشد مگر باندازهٔ
حفظ احادیث ومعظم در نفوس نمے گردید مگر بقدر سماعت اخبار وهمیشه این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اجل واشرف علوم ماند ورغبتهای مردم
دران متوافر شد وهمتها بر تعلم وتعلیم آن منعطف گردید تا آنکه در طلب وی مرحلها طی کردند وبلاد دوردست را شرقا وغربا در تحصیلش بقدم سیر
وسیاحت پیمودند واحادیث را از رجال وی بلا واسطه گوش کردند وچنانکه شنیدند همچنان بے تفاوت حرفے به پسینیان رسانیدند تا آنکه مشایخ
ودواوین این علم بهم رسید وباین حکمت وتدبیر دین مرضی حق بے تحریف غالین وتاویل جاهلین وانتحال مبطلین تا امروز محفوظ ماند ودر هر قرن تدوین
وترویج وی بانحاء متنوعه از تدریس وتالیف وتحقیق جاری وساری ماند ولله الحمد حررته تحریرا بالغا نوشتم این مختصر را نوشتنی رسنده در قاموس
گفته تحریر کلام تقویم اوست وبالغ جید وجودت وی در چند چیز ست یکی آنکه حدیث را نسبت کرد بسوی مخرج وی وگفت اخرجه فلان دوم آنکه تکثیر

کرده را اخراج و قناعت نکرد بر بعض تا ثابت شود که این حدیث در دواوین اسلام ثابت ست سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف وی کرده
از ائمهٔ اهل حدیث تا ثابت شود که تنها اول کرده اند آنرا ائمهٔ اعلام چهارم آنکه تتبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت وی در هر طریق پنجم آنکه اخراج کرد حدیث
را از معادن وی و قناعت نکرد بر صحاح ستّه تنها ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که اصح و اثبت احادیث بود در آن باب و ترک داد بقیهٔ احادیث را
که تکلم کرده بودند اهل حدیث در آن و این در احادیث غیر صحیحین ست از مسانید و سنن و جوامع و غیرها زیرا که احادیث بخاری و مسلم مجمع علیه صحت ست و نیست
شرط در عمل کردن بر آن بحث از احوال احادیث آن هفتم آنکه احادیث طویلة الذیل را بر نهجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و خللی ره نداده و تقدیمی و تاخیری
در آن راه نیافته بلکه من حیث هو هو باقی مانده هشتم آنکه بنای کتاب بر طریقهٔ کتب فقه نهاده و ابواب را بر ترتیب فقها نوشته پس این مختصر هم کتاب حدیث
ست و هم کتاب فقه نهم آنکه بعض احادیث را در بعض مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقه دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل ست از دو سه جا
بیش نیست دهم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یکی از آن دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و تجریح و تعدیل ایراد نموده
و گفته زاد فلان کذا و فیه کذا یازدهم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده تا طالب راغب از اخلاق ظاهر و اعمال باطن هم محروم نماند دوازدهم
آنکه ادلهٔ هر مذهب را از مذاهب اربعه که بصحت و ثبوت رسیده بود بی جنبه هیچ یکی ایراد کرده سیزدهم آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاز لائق بکار برده
و معانی کثیره را در الفاظ یسیره آورده و این همه ادل دلیل ست بر غایت فضل و کمال او در این علم و اگر کسی امعان توجه نماید وجوه دیگر هم پیدا میتواند کرد
وبالله التوفیق لیصیر من یحفظه من بین اقرانه نابغا تا شود هر که یاد گیرد این مختصر را در میان همسران خود عظیم الشان اقران جمع قرن بکسر
قاف و سکون را بمعنی کفو و مثل و نابغ بنون و موحده و معجمه از نبغ بالفتح بمعنی ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن کسی بی آنکه در اصل شاعر بوده باشد و همچنین نبوغ
بالضم در قاموس گفته نابغه مرد بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر بسبب آنکه ادلهٔ احکام یاد دارد بزرگ عصر و ممتاز دهر ست چه مدار رد و قبول فروع احکام بر
دریافت و حفظ اصول اسلام ست اما درین زمان همتها بحدی کوتاهی کرده که این قسم مختصرات را هم یاد نمی گیرند تا بکتب مبسوطهٔ علم حدیث چه رسد ویستعین
به الطالب المبتدی و مدد جوید بدان طالب ادلهٔ احکام شرعیهٔ حدیثیه ابتدا کننده در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرد برای وی ادله را و مهذب
ساخت آنها را درین مختصر و اهل حدیث را مرتبه هاست یکی از آن طالب ست که عبارت ست از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که متحمل روایت و معتنی
درایت ست و شیخ و امام در معنی اوست سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن و سند یاد داشته باشد چهارم حجه که حافظ باشد سه لک حدیث را با متن و سند
و جرح و تعدیل رواة و تاریخ وفات آنها پنجم حاکم که علم او محیط جملهٔ احادیث مرویه باشد بر صفت مذکوره شیخ ابراهیم بیجوری رح در مواهب لدنیه شرح شمائل محمدیه
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعدیل از زهری نقل نموده که پیدا نمیشود حافظ مگر در هر چهل سال انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مگر در زمانهٔ زهری
و پیش از وی بوده باشد ورنه استقرا شاهد ست که در هر چهل سال حافظی هم برنخاسته تا بحاکم چه رسد بلکه درین زمانه محدث هم مفقود شده تا بحافظ چه رسد
الا ما شاء الله بلکه درین وقت که ما در آنیم طالب راغب هم عزیز الوجود ست تا بمحدث چه رسد آری در صد دوازدهم از هجرت و اوائل این صده در بعض اقطار
عرب از یمن و حرمین شریفین بعضی محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الا من علمه الله امروز در عرف مردم محدث کسی ست که مشکوة
المصابیح و مشارق الانوار را بطریق سرسری خوانده نه بروجه ضبط و اتقان و از علوم آلیه صرف و نحو جز آن محروم بحت افتاده و هر که صحاح ستّه را خوانده اگرچه بی تصحیح و تدبر
نبرده باشد وی گویا بدرجهٔ حجه رسیده و اگر یکی از صد هزار چنان برآید که این همه شش کتاب را بروجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود
و این علم را بطریقهٔ اهل این علم استعمال کند او را حاکم وقت باید تصور کرد و بس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و لا یستغنی عنه الراغب المنتهی
و بی نیاز نشود از آن راغب در علوم منتهی بالغ بمطلوب برا که رغبت وی باعث خواهد شد او را بر عدم استغنا ازین مختصر مهذب چه نخیده بعد کد و جهد تام و صرف وقت در مطالعه دواوین اسلام و مراد

تصحیح و معرفت نتیجه آن حاصل خواهد کرد و درین مختصر نقد وقت و دولت مفت ست و ازینجاست که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر کتب خود می نمایند و بر تحسین و اعلال وی اعتماد کنند وقد بینت عقب کل حدیث من اخرجه من الائمة و تحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج ست و حدیث
بے تخریج چون شتر بے مهار باشد خطیب در دیباچه مشکوة گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوے
رسول خدا صلے الله علیه وسلم زیرا که ایشان بتحقیق آورده اند اسناد را و فارغ شده اند از آن و بے نیاز گردانیده اند مارا از آوردن اسناد انتهی لارادة
نصح الامة این بیان مخرج احادیث بقصد خیر خواهی و نصیحت امت ست تا متحیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون ست و راوی وی کیست
و مخرج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم دین نصیحت و خیر خواهی ست گفتند برائے کدام فرمود برائے
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ائمه مسلمانان و عامه ایشان رواه مسلم عن تمیم الداری و جریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز و ایتائے زکوة
و کردن خیر خواهی هر مسلمان متفق علیه **شعر** نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند + جوانان سعادتمند پند پیر دانا را + مصنف را
رامی بایست که بعد قول خود من اخرجه من الائمة این هم مے گفت و ما قیل فی الحدیث من تصحیح و تحسین و تضعیف زیرا که وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصح امت بهر دو امر متعلق ست فالمراد پس مراد من نه مراد هر مصنف زیرا که لام عوض مضاف الیه ست بالسبعة
بلفظ سبعه که بمعنی هفت ست بطریق رمز و کنایه بغرض اختصار عبارت و افاده اشارت هفت کس از ائمه علم حدیث اند یکے از انها که سر حلقه و مقدمة
الجیش اهل حدیث ست امام همام عالیمقام ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن اسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان ست که در حدیث و فقه و ورع و زهد و عبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت
و چهار هجری ست در اوان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدینه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کتابة
و سماعة و قراءة نموده امام شافعی و یزید بن یحیی القطان و سفیان بن عیینه و امثال ایشان اساتذه وی بوده اند و محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج
قشیری و ابوداود سجستانی و ابوزرعه رازی و غیر ایشان تلامذه اویند و بروے ثناها کرده مسند وی ام الکتب احادیث ست و در طبقه اول معدود و در
حجة الله البالغه گفته کاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحیح
والسقیم و قال ما لیس فیه فلا تقبلوه انتهی و شاه عبدالعزیز دهلوی گفته حدیث ضعیف که در مسند احمد ست بهتر ست از بسیاری
از احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران و گردانیده اند علمائے فقه و حدیث مسند او را اسوه خود درین علم و فی الحقیقة مسند وی رکن عظیم ست درین
فن انتهی گویم سی هزار حدیث دران فراهم نموده و بازیادات پسرش عبدالله بن احمد قریب بچهل هزار میرسد و امروز این مسند حکم کیمیا و عنقا دارد
ابوزرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برامدم از بغداد و نگذاشتم آنجا متقی تر
و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبدالحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل براهین و علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیوخ و قدوه اولیا و قطب اقطاب و فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله تعالی عنه
و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال اوست و در بهجة الاسرار نوشته کان یفتی علی مذهب الشافعی واحمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی
مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع ست انتهی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
بن القیم جوزی رضی الله عنهم از اتباع و حمله علوم وی ادل دلیل ست بر ترجیح مذهب وی بر دیگر مذاهب اگرچه مذهب وی امروز نسبت بمذاهب دیگر

عزیز الوجود ست وقلیل من عبادی الشکور وفات وی رح در بغداد در سنه دو صد و چهل و یک ہجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد وبعد عصر
مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کردند حاضران جنازۂ او را از مردان پس ہشت لک بر آمدند واز زنان شصت ہزار وگفته اند
که اسلام آوردند روز مرگ وی بست ہزار از نصاری ویہود ومجوس انتہی ودر ترجمه وی کتب مستقله بسیطه تالیف کرده اند پاره ازان در حطه واتحاف النبلاء
ذکر کرده ایم **والبخاری** دوم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بن ابراہیم بن مغیره بن بردزبه جعفی واو را بخاری ازان گویند که تولد او در بخارا بوده وبخاری
بمنزلۂ علم وی وکتاب وی شده وکاتب حروف نیز بخاری الاصل والموطن ست وعشیرۂ وی ہنوز بسادات بخاری مشہور ست وہم کتاب بخاری را بتمامه
سند کرده حق تعالی از فیوض این نسبت با محروم نگرداند **شعر** فی الجمله نسبتے بتو کافی بود مرا + بلبل ہمین که قافیه گل شود بس ست + بالجمله بخاری
مقتدای فن حدیث وامام اہل حدیث بوده واو را درمیان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه وناشر المواریث المحمدیه وامیر المومنین فی الحدیث
لقب ست وعلمای زمان مدح وتعظیم او بیحد کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا ہر دو پاے ترا ببوسم ای طبیب الاحادیث
وای استاذ الاستاذین وای سید المحدثین ووی در زمان خود در حفظ احادیث واتقانش وفہم کتاب وسنت وحدت ذہن وجودت قریحه وقوت اجتہاد
واستنباط فروع از اصول مذہب ووفور فقه وکمال زہد وغایت ورع وکثرت اطلاع بر طرق حدیث وعلل آن ودقت نظر نظیر خود نداشت ومستجاب الدعوة
بود ودر شان قاری صحیح خود دعاے خیر کرده افاض الله علینا من برکاته عائده روایت حدیث از اصحاب مالک وطبقۂ ایشان اورده وبرای سماعت
وقرارت حدیث رحلات متعدده نموده وکتابہاے متعدد تصنیف کرده واین کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب الله ست ومتواتر ست تا مصنف رح
در حجة الله البالغه گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیهما من المتصل المرفوع صحیح بالقطع وانهما متواتران الی مصنفیهما وانه کل من یهون امرهما مبتدع
متبع غیر سبیل المومنین انتہی احادیث مرفوعۂ این کتاب باسقاط مکرر دو ہزار وشش صد وبست وسه حدیث ست واز احادیث او آنست که میان
او وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه واسطه باشد وشانزده حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل ست محرر سطور ترجمۂ آن با فوائد در اردوے
ریخته نوشته وترجمۂ حافظ وی رح در ہدی الساری وارشاد الساری ورسالۂ حطه واتحاف النبلاء وغیرہا مذکور ست وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر
یمنی رح ترجمۂ وی در تالیف مفرد جمع نموده ولادت وی روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدہم یا شانزدہم شوال سنه یکصد ونود وچہار در بخارا بود ووفات
شب شنبه غرۂ شوال سنه دو صد وپنجاه وشش در قریۂ خرتنگ اتفاق افتاده چون وی را دفن کردند بوی مشک از تربت او می دمید **شعر** ہر جا که
تو بگذری وبرداری پا پگل روید ملاله روید اندر ہوای تو + گویند مدتے این رائحه از تربت او استشمام میکردند وخاک آنجا را به تبرک می بردند **شعر** جمال
ہمنشین در من اثر کرد + وگرنه من ہمان خاکم که ہستم + **ومسلم** سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا والنیسابوری
وطنا یکی از اعلام امت وحفاظ ملت ومقتدای مسلمین در فن حدیث ست در طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نموده ابو حاتم رازی وموسی بن ہارون
واحمد بن سلمه وترمذی وابن خزیمه وغیرہم روایت دارند ازوی وتلقی کرده اند صحیح او را بالقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در جودت وضع وحسن
سیاق وقلت تکرار ومتانت تلخیص ورزانت تہذیب نووی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان لم یوجد لهما نظیر فی
المؤلفات انتہی وبالجمله کتاب وی تالی کتاب بخاری ست ومسلم شاگرد بخاری ست واعلی اسانید وے آنست که میان وی وآنحضرت چہار واسطه باشد
وہشتاد وچند حدیث در صحیح وی این حال دارد واو را تالیفات دیگر بسیار ست که ذکر آن در اتحاف النبلاء وحطه کرده ایم ولادتش در سنه دو صد وبیست و
چہار وبقولے دو صد وشش ہجری بوده ووفات در نیشاپور شب یکشنبه بیست وچہارم رجب سنه دو صد وشصت ویک ومدفن او در ظاہر بلده واقع شده
وابو داود چہارم سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر سجستانی در طلب علم حدیث رحلتها کرد واطراف عالم را بقدم سیر پیمود مشائخ عراق وشام وخراسان ومصر وجزیره را دریافته واز ایشان تحمل حدیث کرده

شاگرد امام احمد و یحیی بن معین و سلیمان بن حرب ست و ترمذی و نسائی شاگرد او یند امام احمد کتاب ورا بسیار پسندید و استحسان نمود سکونت در بصره داشت خطابی گفته در علم دین کتابے مثل کتاب وی نوشته نشده وهو احسن وضعًا واکثر فقهًا من الصحیحین و ابو داؤد گفته نیاوردم در کتاب خود حدیثے که اجماع کرده باشند علماے حدیث بر ترک آن و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرده غزالی گفته انه یکفی المجتهد فی الاحکام و ابن الاعرابی گفته اگر نزد یکے جز مصحف و سنن او هیچ نباشد حاجت نمی افتد او را بچیزی دیگر ابو حاتم گوید وے در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان مقتدای زمان بود ولادتش در سنه دویست و دو هجری ست و وفات در سنه دویست و هفتاد و پنج بوده رح والنسائي پنجم ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکے از ادعیهٔ علم حدیث و حفاظش بود و در جرح و تعدیل رُوات مقدم بود بر اهل عصر خود و با اهل بیت محبت تمام داشت ساکن مصر بود و متصف بغایت ورع در کتاب خود جاے که از حارث بن مسکین روایت میکند میگوید قرئ علیه وانا اسمع و نمے گوید حدثنا او اخبرنا زیراکه میان وے و حارث خشونتی واقع شده بود بعده در مجلس وے ظاهر شدن نتوانست در گوشهٔ خانهٔ او پنهان شده استماع حدیث میکرد بنحوے که حارث او را نمی دید و وی آواز حارث می شنید قتیبه بن سعید و اسحق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و غیرهم مشایخ او یند ولادتش در سنه دویست و پانزده و وفات در سنه سیصد و سه هجری بوده والترمذي ششم ابو عیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی از ثقات حفاظ مجمع علیه بود در فقه و حدیث ید صالحه دارد و کتاب جامع او دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن گفته اند این کتاب وی کافی ست مجتهد را و مغنی ست مقلد را شاگرد بخاری و سفیان بن وکیع و محمود بن غیلان و غیرهم ست و خلائق بسیار از وے اخذ و روایت کرده در کتاب او یک حدیث ثلاثی ست یاتی علی الناس زمان الصابر فیهم علے دینه کالقابض علے الجمر علماے عراق و خراسان کتاب او را بسیار پسندیده و ثناها گفتند ولادتش در سنه دویست و نه هجری و وفات در سنه دویست و هفتاد و نه بوده رح وابن ماجة هفتم ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة الربعی القزوینی از حفاظ معتمدین محتج بهم بوده شاگرد بخاری ست سماع حدیث از اصحاب مالک و لیث دارد در طلب حدیث ببلاد دور دست رفته کتاب او نزد ابو الفضل بن طاهر و حافظ عبد الغنی مصری داخل صحاح سته است چون گویند رواه الجماعة وے نیز مراد باشد او را چند حدیث ثلاثی ست و نزد بعضے ششم صحاح سته موطاے امام مالک ست یا مسند دارمی نه سنن ابن ماجه زیراکه در وی احادیث ضعیف و منکر ست بلکه موضوع چنانکه حدیث فضیلت قزوین و جز آن حافظ مزی گفته غالب ما انفرد به الضعیف ولادتش در سنه دویست و نه هجری و وفاتش در سنه دویست و هفتاد و سه هجری ست رح وبالستة من عدا احمد و مراد من بلفظ سته جز احمد اند یعنے بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و کتاب حطه فی ذکر الصحاح الستة تالیف محرر سطور مخصوص ست بذکر احوال ایشان و تراجم کتب ایشان با ذکر فروع علم حدیث و ما یتصل بذلک و این هر شش کتاب را اصول سته و صحاح سته و کتب سته و امهات ست خوانند شیخ عبد الحق محدث دهلوی رح در اشعة اللمعات گفته کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و سنن نسائی و سنن ابن ماجه است و نزد بعضے موطا ست بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب انچه اقسام حدیث ست از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود ست و تسمیهٔ آن بصحاح بطریق تغلیب ست و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده قریب باین وجه ست و در حقیقت این اصطلاح جدید ست و بعضے گفته اند کتاب دارمی سزاوار ترست بگردانیدن وی سادس کتب زیراکه رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر ست و این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وے حدیثی نیاوردم که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم انتهی محرر سطور کتابی نوشته در ضبط جلد از کتب محدثین از متون و شروح و جز آن با تراجم جملے از ائمه فقه و حدیث در ان قریب دوازده صد کتاب از صغیر و کبیر و ترجمهٔ سه نیم صد کس از اهل علم ذکر کرده و نامش اتحاف النبلاء نهاده و چون مراتب صحیح متفاوت ست

وبعض صحاح اصح ست از بعض پس مقرر نزد جمهور آنست که صحیح بخاری مقدم ست بر سائر کتب مصنّفه درین فن تا آنکه گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضے مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب ست و عدم اختلاط بغیر حدیث از آثار صحابه و تابعین و اقوال علما و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابے در حدیث مثل صحیح مسلم در حسن وضع و ترتیب نیست و حافظ ابو علی شیخ حاکم گفته ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم غرض که محصل اقوال درین باب سه قول ست ترجیح مسلم بر بخاری و بالعکس و تساوی سخاوی گفته قول رابع توقف ست و مشهور نزد اهل حدیث قول اول ست بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بیّنوا و نزد شاه ولی الله محدث دهلوی و من قال بقوله اصح کتب در حدیث و فقه موطاست پستر بخاری پستر مسلم در اوائل مصفی شرح موطا در ترجیح وی بر سائر کتب روی زمین اطالت بسیار کرده و هو الصواب دیگر صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند آنرا بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بر شرط ایشان بود آنرا هم نیاورده بخاری گفته ترک کردم بسے از صحاح را بخوف اطالت کتاب و مسلم گفته نمیگویم آنچه نیاوردم درین کتاب ضعیف ست و نووی گفته فائت از بخاری و مسلم بسیار ست اما از ترمذی و ابوداؤد و نسائی کم ست و حاکم بر صحیحین مستدرک نوشته و آنچه از احادیث در انها فوت شده بود استدراکش کرده بعضے از انها بر شرط شیخین ست و بعضے بر شرط یکے و بعضے بر غیر شرط ایشان گویند درین کتاب از وی تساهل در تصحیح رفته و گفته اند مستفردات حاکم در صحت از مرتبه حسن خود نازل نیست و ابن خزیمه که او را امام الایمه لقب ست نیز صحیح دارد و ابن حبان گفته ندیدم بر روی زمین هیچکس که نیک اند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحه را و زیادات آنها را غیر وی گویا سنن و اخبار پیش چشم اوست و همچنین صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه حاکم گفته بود از اوعیه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و بود از عقلاء رجال ثقه ثبت فاضل و این هر دو امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر انداز وے اسناداً و متناً و مختاره حافظ ضیاء مقدسی و وی نیز صحاحی که در صحیحین نبود آورده و این احسن ست از مستدرک و کذلک صحیح ابی عوانه و ابن السکن و منتقی ابن جارود و این همه کتب مخصوص ست باخبار صحاح و جماعه دیگر بر انها انتقاد کرده اند تعصباً او انصافاً **وبالخمسة من عدا البخاري ومسلم** و مراد بلفظ خمسه جز بخاری و مسلم اند یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه **وقد اقول الاربعة واحمد** و گاهے میگویم اربعه و احمد و این گفتن بطریق تفنن عبارت ست و الا مآل هر دو عبارت یکے ست و مراد **بالاربعة من عدا الثلثة الاول** باربعه جز سه کس اول اند یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه **وبالثلثة من عدا هم والاخير** و مراد بثلثه جز هر سه اول و اخیر ست یعنے ابوداؤد و ترمذی و نسائی **وبالمتفق البخاري ومسلم** و مراد بمتفق علیه بخاری و مسلم اند زیرا که حدیثے که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج وے آنرا متفق علیه خوانند و ما اخرجه الشیخان گویند اما وقتے که متن را از یک صحابی روایت کرده باشند سخاوی از مصنف آورده که در اطلاق متفق علیه بر طریقه محدثین برشتے که هر یکے از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده باشد نظر ست انتهی و مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بست و شش ست و اعلی مراتب صحیح نزد جمهور اهل حدیث متفق علیه ست پستر ما تفرد به البخاری پستر ما تفرد به مسلم پستر ما کان علی شرطهما جمیعاً پستر آنچه بر شرط بخاری بود پستر آنچه بر شرط مسلم بود پستر آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم باشد از ایمه حدیث که التزام کرده اند صحت را پس مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد و مراد بشرط بخاری و مسلم آنست که رجال حدیث متصف باشند بصفاتے که رعایت کرده اند آنرا ایشان از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت و تفصیل معنی شرط در اصول حدیث مذکور ست **وقد لا اذكر معهما غيرهما** و گاهی ذکر نمیکنم همراه این هر دو بزرگ که بخاری و مسلم اند غیر این هر دو را با وجودیکه آنها نیز روایت آنحدیث کرده اند المصابيح يعني عن المصابيح **وما عدا ذلك فهو مبين** و حدیثی که روایت کرده اند آنرا جز کسان مذکور پس آن بیان کرده شده است باضافت بسوی مخرج وی بصراحت مثل ابن ابی شیبه و ابن خزیمه و ابو حاتم و بیهقی و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و ابن المدینی و مالک و طبرانی و بزار و ابن السکن و ابن القطان و شافعی و ابو نعیم و غیرهم و وجه بیان نام ایشان صراحةً جز این نیست که مثل صحاح سته برای کتب ایشان لفظے مقرر نیست که عند الاطلاق از آن فهم نام این کتب توان کرد پس ضرور شد که ذکر هر یکی بالانفراد کرده آید

وعجب ست از مصنف کم که ازین جماعهٔ مذکوره اخراج حدیث کرده ونام دارمی باوجودیکه درجنب اصحاب صحاح سته ست وغالب این روایات ته ...
یکجا برزبان خامه نبوده وتتمیة نه ونام نهادم این مختصر را بلوغ المرام مشتق ست از بلغ المکان بلوغا ای وصل الیه کما فی القاموس ومرام بمعنی
طلب ست پس معنی اضافی وی وصول الطلب باشد بمعنی مطلوب یعنی رسیدن من بمطلوب مرا من از جمع ادلة الاحکام ولیکما حکمیه ...
نام مختصر مقرر کرده ومحتمل که اضافت بسوی مفعول مصدر باشد یعنی بلوغ الطالب مطلوبه من ادلة الاحکام والله اسأل ان لا یجعل ما علمنا
علینا وبالا ومیخواهم از خدا اینکه نگرداند چیزی را که دانسته ایم ما آنرا وبال برما تقدیم مفعول بر فعل برای افاده حصر ست ای از غیر وی سوال
نکنیم ووبال بفتح واو بمعنی شدت وثقل ست کما فی القاموس یعنی نگرداند آنرا شدت در حساب وبار منجمله اوزار چه اعمال صالحه اگر خالص برای ذات
خدا نباشند منقلب میشوند باوزار وآثام وان یرزقنا العمل بما یرضاه سبحانه وتعالی واینکه روزی کند مارا عمل کردن بچیزی
می پسندد آنرا آن پاک برتر معنی سبحانه وتعالی اینست که تنزیه میکنیم اورا از هر قبیح وثابت میکنیم اورا علو بر هر عالی ودر جمیع صفات وی ومقارنت تسبیح
با علو بسیار آمده کسبحان ربی الاعلی وسبح اسم ربک الاعلی وتنزیه وی سبحانه از ما نابودن با مخلوق وعلو او تعالی بر خلق چیزی ست که اجماع کرده اند بران
سلف صلحا وناطق ست بدان کتاب خدا وسنت رسول وی صلی الله علیه وآله وسلم ودر تحقیق آن تالیفهای مستقله نوشته اند نوبیه حافظ ابن القیم ... درین
باب مشهور ست ومحرر سطور رساله دارد در اردو موسوم باحتواء علی مسئلة الاستواء ودر الانتقاد الرجیح فی شرح الاعتقاد الصحیح نیز سخن درین مسئله کرده وبالله
التوفیق این ست ترجمهٔ دیباجهٔ کتاب ودرین جا فصلی چند بقلم می آید که دانستن آن پیش از شروع در کتاب ناظر این ترجمه را ضرور
ست ودر وی بصیرت ست برای دریافت حدیث **فصل** علم حدیث علمی ست که شناخته میشود بدان اقوال وافعال واحوال آنحضرت صلی الله علیه
وسلم وداخل ست درین تعریف موضوع آن که ذات کامل الصفات آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم وغایت وی فوز ست بسعادت دارین
وواضع آن اصحاب رسول اند رضی الله عنهم که متصدی شدند ضبط قول وفعل وتقریر وصفت نبوی را ومسائلش آن قضایا ست که مذکور میشود درضمن وی
نحو انکه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما الاعمال بالنیات ونسبت وی آنست که منجمله علوم شرعیه است وفضلش آن ست که معلوم میشود از وی
کیفیت اقتدا بآنحضرت ودست میدهد مزاول اورا معنی صحابیت کما قال قائل **شعر** اهل الحدیث هم اهل النبی وان لم یصحبوا نفسه انفاسه صحبوا
وشرح این فصل از رساله حطه باید جست وحکمش وجوب عینی ست بر منفرد وکفائی بر متعدد واستمدادش از قول وفعل وتقریر وصفت وهم آنحضرت
ست وخاصیت مجربهٔ وی طول عمر مشتغل باین علم ست **فصل** حدیث در اصطلاح مشهور قول وفعل وتقریر رسول ست علیه الصلوة والسلام قول
وفعل ظاهر ست وتقریر آنکه یکی درحضرت وی کاری کرد یا سخنی گفت ووی بران آگاه شد ونهی نکرد بلکه خاموش ماند وآنرا مقرر داشت ونزد بعض
حدیث عام ست از قول وفعل وتقریر صحابه وتابعین وصواب اول ست وبعضی فرق کنند در هر دو واول را خبر وثانی را اثر نامند پس هر چه منتهی ست بآنحضرت آنرا
مرفوع گویند چنانکه گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت یا از ابن عباس آمده مرفوعا یا رفع کرد آنرا وی مثلا وآنچه منتهی ست بصحابه آنرا موقوف خوانند چنانکه
کرد یا گفت یا تقریر نمود فلان صحابی یا از وی موقوفا آمده یا موقوف ست بروی وآنچه منتهی ست بتابعین آنرا مقطوع گویند ومشهور آنست که مقطوع
وموقوف اثر ست ورفع گاهی صریح بود چون شنیدم رسول خدا را که چنین گفت یا حدیث کرد مارا یا قال رسول الله یا عن رسول الله واین رفع قولی ست وچنانکه
رایت رسول الله فعل کذا او کان یفعل کذا واین رفع فعلی ست وگاهی در حکم صریح بود چنانکه صحابی سخنی گوید که دخل اجتهاد دران نبود یا فعلی کند که جز از سماع
پیغمبر یا رویت از آنحضرت نتوان کرد یا گفت در زمان وی صلی الله علیه وسلم چنین میکردند چه ظاهر درین همه اطلاع آنحضرت ست بران وقول صحابی که سنت چنین
بود یا مرکرده شدیم یا نهی کرده شدیم ازین نیز در حکم مرفوع ست وکذلک حکم کردن صحابی بر فعلی بطاعت یا عصیان مرفوع ست حکما مثل قول عمار بر که روزه دارد یوم شک وی عصیان کرد ابو القاسم را والتفسیر صحابی

در حکم موقوفست مگر آنچه متعلق ست بشأن ورود چنانکه گویند یهود چنان کردند یا گفتند پس نازل شد این آیت **فصل** اسناد حدیث اگر پیوسته است که هیچ راوی از میان ساقط نشده متصلش خوانند و این عدم سقوط را اتصال گویند و اگر پیوسته نیست و ساقط یکی یا زیاده است منقطعش نامند و این سقوط را انقطاع خوانند و سقوط اگر از مبادی سندست نامش معلق باشد و این اسقاط تعلیق بود خواه ساقط یکی باشد یا زیاده و گاهی تمام سند هم حذف کنند و گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و این قسم تعلیق در تراجم صحیح بخاری بسیارست و تعلیقات بخاری همه صحیح متصل ست و اگر ساقط در آخر سندست بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند و این فعل را ارسال گویند کقول التابعی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد بعض مرسل مرادف منقطع ست و حکم مرسل توقف ست نزد جمهور و نزد امام ابوحنیفه و امام مالک مقبول ست مطلقاً و نزد امام شافعی بر تقدیر معتضد بودن بوجه دیگر مقبول ست و نزد امام احمد دو قول ست توقف و قبول و این همه بر تقدیر ارسال تابعی از ثقات ست و اگر از ثقه و غیر ثقه هر دو ارسال میکند حکمش توقف ست بالاتفاق و اگر سقوط از اثنای سندست و ساقط دو کس اند پیهم معضلش نامند و اگر پیهم نیند بلکه از دو جا یا سه جا اند منقطع نامند و هر حدیثے که مرفوع و متصل بود آنرا مسند گویند و گاهی اعم گیرند از مقطوع و موقوف والمعتمد هو الاول و قسمی از منقطع هست که آنرا مدلس خوانند بفتح لام و فاعلش را مدلِّس گویند بالکسر از تدلیس و آن چنان باشد که راوی نام شیخ خود نبرد و از شیخی که فوق اوست روایت کند بلفظی موهم سماع بیارد حال آنکه از وی سماعش نیست کقوله سمعت عن فلان و قال فلان و تدلیس مکروه و مذموم ست مگر آنکه از ثقه باشد **فصل** در سند یا متن حدیث اگر از راوی اختلافی رود بتقدیم یا تاخیر یا زیادت یا نقصان یا ابدال راوی براوی یا متنی بمتنی و امثال آن مضطربش گویند و اگر راوی کلام خود با حدیث بیامیزد برای غرضی یا مصلحتی آن مدرج باشد و روایت بلفظ فلان عن فلان و هکذا عنعنه است و عنعنه از مدلس معتبر نیست بجهت التباس و اشتباه و شاذ حدیثی ست مخالف مروی ثقات پس اگر راویش غیر ثقه است حدیث مردود باشد و اگر ثقه است ترجیح بمزید حفظ و ضبط و کثرت عدد و جز آن از وجوه ترجیح کنند و راجح را محفوظ گویند و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی ست که راوی ضعیف آنرا مخالف روایت قلیل الضعف روایت کند و مقابل منکر معروف ست اگرچه راوی هر دو ضعیف ست اما یکی اضعف و راوی شاذ و محفوظ هر دو قوی ست اما یکی اقوی و شاذ و منکر مرجوح اند و محفوظ و معروف راجح و معلل حدیثی باشد که در وی قوادح صحت باشند و اهل حذق و مهارت آنرا دریابند و حدیثی را که راوی دیگر نیز موافق آن روایت کند متابع خوانند بکسر موحده کقولهم تابعه فلان و له متابع او متابعات و فائده این متابعت تقویت و تایید ست و شرط نیست مساوات متابع با اصل در مرتبه بلکه اگر دون هم صالح متابعت ست و اگر لفظاً و معنی متابع مساوی اصل ست مثله گویند و اگر صرف در معنی ست نحوه خوانند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی ست شاهدش نامند کقولهم له شواهد و یشهد له حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد اعتبار گویند **فصل** راوی حدیث اگر یکی ست آن حدیث غریب ست و اگر دو اند عزیز ست و اگر سه اند مشهور و مستفیض ست و اگر آنقدر اند که اتفاق آنها بر کذب محمول نتواند شد متواتر ست و غریب را فرد گویند و هم بمعنی شاذ آید و حدیثے که بنقل عدل تام الضبط متصل السند تا منتهی رسیده است صحیح ست و این صفات در وی اگر بر وجه کمال و تمام پیداست صحیح لذاته است و اگر نوعی از قصور در آن راه یافته است و کثرت طرق جبران نقصان نموده صحیح لغیره است و اگر جبر نقصان نشده است حسن لذاته است و حدیث ضعیف که نقصانش بتعدد طرق منجبر گردیده حسن لغیره است و مراتب این هر چهار متفاوت ست و ظاهر کلام قوم آنست که در حسن نقصان در همه صفتها بوده است اما تحقیق آنست که در حسن لذاته خفت در ضبط ست صرف نه در باقی صفات و در حسن لغیره و ضعیف همه صفات ناقص اند و حدیثے که در وی شرائط صحیح و حسن نیست و راویش متهم ست بعدم عدالت یا ضبط یا انقطاع ضعیف ست و اقسام وی نیز بسیارست پس مرتبۂ اعلی صحیح ست و مرتبۂ متوسط حسن و مرتبۂ ادنی ضعیف و جمع ترمذی میان صحت و حسن مشکل نیست محتمل که حسن لذاته و صحیح لغیره باشد و همچنین اجتماع غرابت و حسن باعتبار تعدد طرق ست که در طریقے غریب و در طریقے حسن ست **فصل** ارفع مراتب تعدیل وصف ست بصیغۂ مبالغه همچو اوثق الناس اثبت الناس الیه المنتهی فی التثبت و مکرر همچو ثقة ثبت او ثقة حافظ او ثقة حجة او ثقة

متقن ونحو ذلک و نزدیک باوست لیس به باس لاباس به صدوق مامون خیار و نزدیک باوست محله الصدق روی عنه شیخ یروی حدیثه یعتبر به وسط صالح
الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث و نزدیک باوست صویلح صدوق ان شاء الله تعالی ارجو انه لاباس به و اسوء مراتب تجریح ارکن الکذب کذاب
وضاع وجال یکذب یضع و نزدیک باوست متهم بالکذب او بالوضع ساقط هالک ذاهب متروک ترکوه فیه نظر سکتوا عنه لایعتبر به لیس بثقة ولا مامون و
متصل باوست مردود الحدیث ضعیف جدا واه بمرة مطروح ارم به لیس بشی لایساوی شیئا و نزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث ضعفوه
لایحتج به و نزدیک باوست فیه مقال لیس بذاک لیس بالقوی لیس بعمدة فیه خلف مطعون فیه سیئ الحفظ لین تکلموا فیه فیه ادنی مقال و ثبوت جرح و تعدیل بقول واحد ست علی الصحیح
و اگر در شخصے هر دو جمع شوند جرح مقدم باشد بشرطه اگرچه معدل متعدد باشد کذا فی بلغة الغریب فی مصطلح آثار الحبیب

فصل

احتجاج در احکام بصحیح لذاته و حسن لذاته مجمع علیه ست
اگرچه حسن در رتبه کمتر ست از صحیح و حدیث ضعیف که بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن رسید نیز محتج به است خصوصا در فضائل اعمال نه در صفات ذو الجلال و حرام و حلال
شوکانی رح در نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار گفته احادیثے که در صحیحین یا در احدهما ست جائز ست احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم التزام
کرده اند صحت را و امت تلقی کرده است آنرا بالقبول ابن صلاح گفته علم یقینی نظری واقع ست بانچه مسند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیرا که ظن معصوم خطا
نمی کند و سبقه الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره ابن کثیر و حکاه ابن تیمیة رضی الله عنه عن اهل الحدیث
و السلف و الجماعة الکثیرة من الشافعیة و الحنابلة و الاشاعرة و الحنفیة و غیرهم نووی گفته محققین و اکثر علما خلاف کرده اند ابن الصلاح را و گفته اند
که افاده میکند ظن را چیزے که متواتر نشده است و حکایت کرد این را زین الدین از محققین و گفت نووی و استثنا کرده است ابن الصلاح حرفی چند
را که تکلم کردند بران بعض اهل نقد همچو دارقطنی و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائز ست احتجاج بانچه تصحیحش کرده اند ائمه
معتبرین از غیر صحیحین و همچنین آنچه تصریح کرده اند بحسن وے و چه عمل بر حسن جائز ست نزد جمهور خلافا للبخاری و ابن العربی و حق مذهب جمهور ست چه
ادلهٔ وجوب عمل بر آحاد و قبول وی شامل ست مر حسن را نیز و ازین قبیل ست مسکوت عنه ابو داود نزد ابن صلاح و نووی زیرا که وی گفته بیان کردم وهن
شدید را که در حدیث کتاب من ست و حدیثی که بران سکوت کردم صالح ست و بعض وی از بعض اصح و آوردم درین کتاب صحیح و مشابه صحیح و مقارب او و منذری
احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را ازان ضعیف گردانید پس آن خارج ست از عمل و حدیثی که منذری و ابو داود هر دو ازان سکوت کردند شک نیست
که آن صالح احتجاج ست مگر مواضع یسیره و همچنین مسکوت عنه امام احمد در مسند وے صالح ست برای احتجاج و مسند وی منتقی ست از هفت لک هفتاد هزار
حدیث و نیاورد دران مگر حدیثی که محتج به است و بعضے اطلاق کرده اند صحت را بر همه آنچه در وست مبالغة و ابن جوزی بسیاری از احادیث او را در موضوعات
شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در انتقا بهتر ست از موطا و سنن اربعه که مصنفین اینها
التزام نکرده اند صحت همه احادیث آنها را و احادیثی که در مسند وی زائد از صحیحین ست نیست ضعیف تر از احادیث زائدهٔ ابو داود و ترمذی و عراقی گفته
در وی نه حدیث ست و جواب داد ابن جوزی را از پانزده حدیث که آنرا موضوع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جوزی
موضوع گفته و آنرا در جزوی جمع کرده الذیل الممهد علی مسند احمد نام نهاد و از هر یکے جواب گفت و آن چهارده حدیث ست حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعة
فی رجال الاربعة گفته هیچ حدیث در مسند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث از انجمله یکے در زوائد مسند ست و مسند وے اصح الصحیح ست نسبت
بغیر خود و هیچ مسند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبهٔ کتاب جامع گفته هر چه در مسند اوست مقبول ست و حدیث ضعیف وے قریب بحسن ست
انتهی ملخصا چون این هر هفت فصل ممهد شد اکنون شروع در ترجمهٔ کتاب میرود و بالله التوفیق گفت مصنف رح

کتاب الطهارة

کتاب مصدر کتب کتاباً وکتابةً است واستعمال کرده اند آنرا در چیزے که جمع کند ابواب وفصول را و در وی دلالت ست بر معنی ضم وجمع ومنه الکتیبة واطلاق وی بر مکتوب قلم حقیقة است بنا بر انضمام بعض حروف وکلمات مکتوبه بسوی بعض وبر معانی مجاز است وجمع وی کُتُب ست بضمتین وبضم وسکون ومشتهر در زبان فقها اشتقاق کتابت از کتب ست اما ابو حیان بران اعتراض کرده وگفته که مشتق نمیشود مصدر از مصدر وطهارت یا مصدر طهُر لازم ست پس برای وصف قائم بالفاعل باشد یا مصدر طهّر متعدیست پس برای اثر قائم بالمفعول بود وجائز ست که اسم مصدر طهّر تطهیراً باشد همچو تکلم تکلیماً وکلاماً و طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی از اقذارست ضد نجاست و در اصطلاح فقها عبارت ست از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند واز نجاست حقیقی که آنرا خبث خوانند وچون طهارت مفتاح صلوة ست که عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را بدان افتتاح کردند ودرین کتاب ده باب ست

باب المیاه

باب حقیقة برای چیزی ست که حسّی باشد داخل شوند از وی بسوے غیر وی ومجازاً برای عنوان جمله از مسائل متناسبه است ومیاه جمع ماست بمعنی آب وجمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت ست بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمهای انواع آب چنانکه آب دریا وچاه وایستاده وروان وقلیل وکثیر ومستعمل وغیر مستعمل عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ روایت ست از ابی هریره ووی صحابی جلیل حافظ مکثر مجتهد ست ودر نام وی وپدر وی اختلاف بسیار ست قریب سی اقوال ابن عبد البر گفته چیزے که ساکن میشود نفس بسوے وی در نام او عبد الرحمن یا عبد الله ست ودر جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو وغالب شد بر وی کنیت بجهت نگاهداشتن وی گربهٔ صغیره را از بلاد اندلس ست اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت وحاضر شد آنرا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومواظبت نمود بر طلب علم وقانع شد بر سیری شکم وبود احفظ صحابه وبود مثبت ذکی فقیه متین صاحب قیام وصیام وذکر وتسبیح وتهلیل محمد بن اسحق وحاکم ابو احمد گفته اند که او را پنج هزار وسه صد وهفتاد وچهار حدیث ست در مسندات وبود اکثر صحابه از روی حدیث ونیست هیچ یکی را از صحابه اینقدر حدیث ونه قریب باین ومُرد در مدینه در سنه پنجاه ونه بعمر هفتاد وهشت سالگی ودفن شد در بقیع وگفته اند که مُرد در عقیق ونماز گذارد بروے ولید بن عقبه بن ابی سفیان ووی آنروز امیر مدینه بود قاله ابن عبد البر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ گفت ابو هریره پرسید مردی پیغمبر خدارا صلی الله علیه وآله وسلم ونام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد بیهقی عبد الله مدلجی واقع شده وهمچنین حافظ ابو موسی ابن بشکوال اصفهانی در کتاب معرفة الصحابه باسناد خود روایت این نام کرده وذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکه نام آنها عبد ست وتبعه ابو موسی وگفت عبد ابو زمعه البلوی کسی ست که پرسید رسول خدارا از آب دریا وگفت ابن منیع رسیده است مرا که نامش عبد بود وگفته عبید بود بتصغیر وسمعانی در کتاب الانساب نام وی عرکی بتشدید را آورده وغلط کرده زیرا که عرکی نام او نیست بلکه وصف اوست چه عرکی ملاح سفینه را گویند ابو موسی گفت وارد کرده است آنرا ابن منده در ذکر کسانیکه نام آنها عرکی ست وعرکی ملاح را گویند ونام نیست ودر نهایه گفته عرکی شکار کننده ماهی را گویند ومعنی هر دو قریب یکدیگر ست وبالجمله پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستیکه ما سواری شویم دریا را وبر میداریم با خود اندک از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه می مانیم آیا پس نگیریم ازان آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمهٔ وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً طَهُوْرًا یا مخالفت وی آب آسمان را در اوصاف فَقَالَ پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی البحر درباره آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب او وطهور بضم طا مصدر ست وبفتح طا هم بمعنی مصدر آمده وهم بمعنی انچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب وخاک بهذا انقله ابن الانباری جماعات من اهل اللغة عن الجمهور وبمعنی مطهر نیز آید وبه قال احمد والشافعیه ومحکی ست از امام مالک وبعض اصحاب ابی حنیفه که طهور بمعنی طاهر ست ودر توجیه این خفائی هست که در لمعات شرح مشکوة ذکر کرده وخلیل واصمعی وابو حاتم سجستانی وازهری وجماعتے وسیبویه گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن وآبی که بدان وضو کنند بالفتح ست وقال صاحب المطالع

وحكي فيها الضم والحل ميتته وحلال ست خود مردهٔ او ميتة بفتح ميم چيزيست كه او را ذبح نكنند مراد اينجا ماهى ست وذبح ماهى همين شكار كردن
وبر آوردن اوست از آب ونزد حنفيه خود مرده دراب حلال نيست وظاهر حديث حل هر حيوان ست كه مرده دروى اگرچه سگ وخوك باشد كما يحكي حياة
در نيل الاوطار گفته واز فوائد اين حديث ست مشروعيت زيادت در جواب بر سوال سائل بقصد فائده وعدم لزوم اقتصار وبخارى براى آن بابى
عقد كرده وگفته باب من اجاب السائل باكثر مما ساله وذكر كرد حديث ابن عمر كه پرسيده شد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم ما يلبس المحرم پس گفت لا يلبس القميص
ولا العمامة الحديث واين حديث در كتاب الحج بيايد پس گويا سائل از حالت اختيار پرسيده بود وآنحضرت در جواب وى حالت اضطرار هم بيفزود وخطابى
گفته درين حديث دليل ست بر آنكه مفتى چون پرسيده شود از چيزى وبداند كه سائل را حاجت ست بسوى ذكر چيزى كه متصل ست بمسئله مستحب ست ورا تعليم
آن چيز بسائل پس نيست ذكر طعام درين حديث از قبيل تكلف لا يعنى زيرا كه سوال آنها از آب بود وآنحضرت دانست كه ايشان را حاجت بزاد در بحر هم
مى افتد پس حكم طعام نيز بيان كرد وآنكه در كلام اصوليين آمده كه واجب ست مطابقت جواب با سوال پس مراد بآن عدم زيادت جواب نيست بلكه مراد آنست
كه جواب مفيد حكم مسئول عنه باشد انتهى وحافظ ابن القيم رح در اعلام الموقعين نيز زيادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتيان ذكر ساخته وبحديث ما يلبس المحرم
وغيره استدلال كرده واطالت بيان نموده واين حديث را فوائد ديگر بسيار ست كه در كتب مبسوطه از شروح حديث ذكر كرده اند ابن الملقن گفت اين حديث عظيم
اصلى ست از اصول طهارت مشتمل بر احكام كثيره وقواعد مهمه اخرجه الاربعة بر آورده اند وروايت كرده اند اين حديث را ابو داؤد وترمذى ونسائى وابن ماجه
ورواه مالك والشافعي وابن خزيمة وابن حبان في صحيحهما وابن الجارود في المنتقى والحاكم في المستدرك والدارقطني والبيهقي في سننهما وابن ابي شيبة كنيت
وى ابو بكر ست ونام عبد الله بن محمد بن ابى شيبة ابراهيم بن عثمان العبسى مولى بنى عبس از اهل كوفه صاحب مسند ومصنف شيخ بخارى ومسلم وابو داؤد
وابن ماجه ست روايت دارد از شريك بن عبد الله وابو الاحوص وابن مبارك وسفيان بن عيينه واقران ايشان وفات وى در سنه دو صد وسى وپنج بود ذهبى
در حق وى گفته الحافظ العديم النظير الثبت النحرير انتهى بقيه ترجمه او در اتحاف النبلاء ذكر كرده ايم واللفظ له ولفظ اين حديث مر ابن ابى شيبه راست و
ديگران ديگر بمعنى وى روايت كرده اند وصححه وصحيح گفته اين حديث را بيهقى وابن منده وابن منذر وابن عبد البر وابو محمد البغوى وگفت بغوى هذا
حديث صحيح متفق على صحته وگفت ابن الاثير در شرح مسند هذا حديث صحيح مشهور اخرجه الائمة في كتبهم واحتجوا به ورجاله ثقات وابن خزيمة بضم خاى
معجمه وفتح زاى ومثناة تحتيه كنيت وى ابو عبد الله ست ونام محمد بن اسحق بن خزيمه نيشابورى صاحب صحيح وفات يافت در سنه سيصد ويازده هجرى ذهبى در حق
وى گفته الحافظ الكبير امام الائمة شيخ الاسلام انتهت اليه الامامة والحفظ في عصره بخراسان انتهى والترمذي وگفت ترمذى بعد سرد وى هذا حديث
حسن صحيح وگفت پرسيدم محمد بن اسمعيل بخارى را ازين حديث پس گفت هذا حديث صحيح اين لفظ ترمذى ست كما في مختصر السنن للحافظ المنذرى ومصنف در تلخيص
گفته كه ابن عبد البر ... روايت كرده وهيچ طريقه از آنها خالى از مقال نيست ليكن ائمه مذكورين تصحيح وى كرده اند مصنف گويد وحكم كرده اند
بصحت بسيارى از حديث كه نمى رسند بدرجه اين حديث ونه قريب بوى وزرقانى در شرح موطا گفته اين حديث اصلى ست از اصول اسلام تلقى كرده است
آنرا امت بقبول وتداول كرده اند آنرا فقهاى امصار در سائر اعصار در جميع اقطار وروايت كرده اند آنرا ائمه كبار بعده نام راويان ومصححان برشمرده وما وردى
در كتاب حاوى از حميدى از شافعى آورده كه اين حديث نصف علم طهارت ست وعن ابى سعيد سعد بن مالك بن سنان الخزرجى صحابى مشهور ست
... پدرش شهيد شد در احد او خندق ست دوازده غزوه با آنحضرت كرد مشهور ست بكنيت خود ... نيز صحابى ست از حفاظ مكثرين وعقلاء وعلما
وفضلاء بود جماعتى از صحابه وتابعين از وى روايت دارد ذهبى گفته روى حديثا كثيرا وافتى مدة ... سنة اربع وسبعين ... وثمانون حديثا
في اول سنة اربع وسبعين انتهى ومدفون شد در بقيع ست الخدري بضم خاى معجمه ودال مهمله ساكنه نسبت ست بسوى خدره كه حى ست از انصار كما في القاموس

قال گفت ابو سعید سرگاه پرسیده شد رسول خدا کہ آیا طہارت کنیم از چاه بضاعه که در مدینه ست وآن چاہی ست که انداخته میشود دران لتہای خون
آلوده وگوشت سگ وگندگی قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء بدرستیکه آب
پاک ست پلید نمیگرداند او را چیزے زیراکه بسیار ست وچشمه دار ست ودر اشعة اللمعات گفته این چاه درانوقت جاری بود وراه بساتین داشت مثل
جوے روان اگرچه ده درده نبود وآنقدر نبود که آب وے بتحریک منفصل گردد انتہی ودر حجة الله البالغه نوشته حدیث بیر بضاعه اگرچه بحسب
ظاهر مطلق ست در آب قلیل وکثیر ومتغیر وغیر متغیر ولیکن بدلالت حال ناظر ست در کثرت بلکه مخصوص ست بکثیر وبدلالت احادیث دیگر خاص ست
بغیر متغیر وچه قسم گمان کرده شود که نجاسات در وی مستقر مے ماند حال آنکه عادت بنی آدم جاری ست براجتناب ازامثال امور چه قسم مے نوشید آنحضرت
ازان چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست دران چاه سبب قصدے افتاد وبدر میرفت چنانچه امروز حال چاہہاے دیار ماست پس وقتے که اسلام آمد
مردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقرره نزدشان باشد پس فرمود که آب پاک ست نجس نمیکند او را
چیزی یعنے نجاستے که نزد شما مقرر ست علاوه آن بچیز دیگر نجس نمے شود اینست قول فصل درین مسئله انتہی گویم در حکم میاه چند حدیث آمده یکے همین
حدیث باب دیگر حدیث قلتین دیگر حدیث بول اعرابی دیگر حدیث استیقاظ دیگر حدیث ماء دائم دیگر حدیث ولوغ کلب واین همه احادیث ثابت ست
چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد واز همینجا اختلاف پیدا شد در علما درباره آبی که نجاست افتاد در وی ویکی از سه وصف او که رنگ وبو ومزه باشد دیگرگون
نشده مالک وظاهریه تمسک کردند بحدیث باب وگفتند که آب پاک ست قلیل باشد یا کثیر مذهب مشهور مالک همین ست اما این خلاف قول مالک ست
در موطا کما فی المصفی وحنفیه وشافعیه گفتند که اگر قلیل ست نجس شد واگر کثیر ست نجس نشود مگر وقتیکه بعض اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در تحدید
قلیل وکثیر حنفیه گفتند کثیر آنست که اگر یکطرف وی بجنبانند طرف دیگر نجنبد وما عداے این قلیل ست اما البغوی گفته که این نهایت در جهالت ست بجهت
اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوت وضعف کذا فی المصفی وبعضے تقدیر کرده اند کثیر را بده درده وجز آن از مساحت اما البغوی گفته این تحدیدی
ست که با صلے از اصول شرع رجوع نمیکند انتہی وشافعیه گفتند کثیر آنست که مقدار دو قله باشد از قلال هجر وآن پانصد رطل ست وما عداے او قلیل ست
اما در مصفے گفته این تقدیر نیز تخمینی ست زیراکه قله گاہے کلان مے باشد وگاہے خرد پس اصح اقوال همان قول اول ست وآن اشبه ست بمذاهب
سلف در تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف ولغت وحدیث قلتین تقریب آن مفهوم ست باذهان نه تحدید زیراکه هرچه دون قلتین باشد در حد اوانی
وحفره داخل ست وهرچه فوق قلتین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود حوض وجابیه میتوان گفت انتہی ونیز گفته بیقین معلوم ست که حیاض حجاز
غدیر کبیری باشد ونه عشر در عشر ونیز معلوم ست که حفره وسبو را حوض نمے گویند ونیز معلوم ست که وقوع نجاستے که تغیر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم وامثال
حکم دخول توائم سباع ست پس حاصل شد ازین حدیث که وقوع نجاست غیر مغیرة احد الاوصاف در آب نجس نمے گرداند آن آب را انتہی ووجه این اختلاف
تعارض احادیث مذکوره است زیراکه حدیث استیقاظ وحدیث ماء دائم مقتضے تنجیس قلیل بنجاست ست مر قلیل آب را وهمچنین حدیث ولوغ وحدیث بول اعرابی
معارض اوست زیراکه مقتضے عدم تنجیس آب قلیل ست بنجاست قلیل وهمچنین حدیث باب پس اهل مذهب اول جمع کردند میان این احادیث باینطریق که حدیث
استیقاظ وماء دائم وولوغ براے حکم نجاست آب نیامده اند بلکه امر باجتناب ازان تعبدی ست نه بغرض نجاست وگفته اند که نهی درین احادیث براے کراهت
ست ورنه آن طاهر مطهر ست وشافعیه باین طریق جمع کرده اند که حدیث باب محمول ست بر قلتین وبرانچه فوق او باشد که آن کثیر ست وحدیث استیقاظ وحدیث
ماء دائم محمول ست بر قلیل وحنفیه گویند که مراد بلا ینجسه شیء کثیر ست که تحدیدش گذشته ودر حدیث قلتین قدح کرده اند باضطراب وبقیه احادیث در قلیل ست
ولیکن حدیث بول اعرابی وارد ست برایشان زیراکه در وی دلیل ست برینکه قلیل نجاست مفسد قلیل ماء نیست زیراکه آن موضع که اعرابی بروی بول کرده بیک دلو آب پاک شد

وشافعیه این را دفع کرده اند بفرق کردن درمیان ورود آب بر نجاست و ورود نجاست بر آب و گفتند که نجاست چون بر آب افتد آب را نجس سازد کما فی حدیث الاستیقاظ و چون آب بر نجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کما فی خبر بول الاعرابی و درینجا بحث ست که سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح در شرح عمده و حواشی ضوء النهار تحقیقش نموده و حاصل وی اینست که شافعیه ورود علی النجاسة را علت عدم تنجیس آب قرار داده اند حال آنکه چنین نیست بلکه تحقیق اینست که علت در عدم تنجیس آب کثرت آب ست که شیئاً فشیئاً بر وی میگذرد و عین او را منتفی میسازد تا آنکه فانی میشود نجاست قبل فنای وی نه ورود آن بر نجاست چه تفرقه میان هر دو ورود معقول نیست و ازینجا معلوم شد که در تحدید قلیل و کثیر آب دلیلی ناهض نیست پس اقرب اقاویل بنظر بسوی دلیل چنانکه در سبل السلام گفته همان قول مالک ست و ابن دقیق العید گفته و قولی ست مر احمد را و بعض اتباع او و از متاخرین نصرت وی کرده اند و درین قول ترجیح داد آنرا از اصحاب شافعی قاضی ابو المحسن رویانی صاحب بحر المذاهب قاله فی الالمام و ابن حزم در محلی گفته همین ست مروی از عایشه و عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابن عباس و علی بن ابی طالب و میمونه و ابی هریره و حذیفه بن الیمان و اسود بن یزید و عبد الرحمن بن یزید و ابن ابی لیلی و سعید بن جبیر و ابن مسیب و مجاهد و عکرمه و قاسم بن محمد و حسن بصری و غیر هؤلاء انتهی والله اعلم **اخرجه الثلثة** روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ترمذی و نسائی و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب و جید گفت آنرا ابو اسامه و مروی نشد حدیث ابی سعید در بیر بضاعه بهتر از روایت ابو اسامه و مروی ست از ابو سعید بچند طریق و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی هم آنرا روایت کرده اند **وصححه احمد** و صحیح گفت این حدیث را احمد و نیز حاکم و یحیی بن معین و ابو محمد بن حزم و منذری در مختصر سنن گفته تکلم فیه بعضهم انتهی گویم ابن القطان در وی تکلم کرده و گفته که رواة در نام راوی وی از ابو سعید و نام پدر وی اختلاف کرده اند این حدیث معلول شد باین اختلاف و شوکانی در جوابش گفته که این در حقیقت علت قادحه نیست زیرا که در اسمای بسیاری از صحابه و تابعین علی الاقوال اختلاف کرده اند و این اختلاف موجب جهالت نیست با آنکه خود ابن القطان بعد این اعلال گفته که این حدیث را طریق دیگر نیز هست احسن ازین طریق اما نه از ابو سعید بلکه از دیگری و قاسم بن اصبغ گفته هذا احسن شئ فی بیر بضاعة و ائمه مذکورین تصحیح وی نموده اند و تصحیح ایشان حجت ست انتهی و این حدیث را شواهد ست که در شرح فارسی در بیر بضاعه ذکر کرده ایم وبالله التوفیق

وعن ابي امامة نام او صُدَی ست بضم صاد مهمله و فتح دال مهمله و تشدید یای تحتیه صحابی ست اختلاف کرده اند در نسب وی با اتفاق بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد از ان نقل کرد بحمص و وفات یافت در ان کثیر الروایت ست و اکثر حدیث وی نزد شامیین ست مات سنة ست و ثمانین او احدی و ثمانین و له احد و تسعون سنة و هو آخر من مات من الصحابة بالشام علی قول الاکثر و بود مکثر در روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم **الباهلي** بموحده نسبت ست بسوی باهله در قاموس گفته باهله قومی ست و نام پدرش عجلان ست ابن عبد البر گفته اختلاف نکرده اند درین یعنی در نام وی و پدر وی **قال** گفت **قال** فرمود **رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الماء لا ينجسه شيء** هیچ چیز آب پلید نمی گرداند او را هیچ چیز **الا ما غلب على ريحه وطعمه ولونه** مگر آنچه غالب شد بر بوی و مزه و رنگ او از نجاست از غیر آن امام مالک گفته اگر لون یا ریح یا طعم آب متغیر گردد پس آن قلیل ست و اگر تغیر نیاید پس آن کثیر ست پس نزد وی همین تغیر و عدم تغیر معیار قلت و کثرت ست و امام شافعی و احمد گفته اند که مقدار دو قله کثیر ست و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و الا قلیل ست و نجس گردد و حنفیه گویند اگر آب بحالی ست که بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر و همین حدیث دلیل مالک ست شوکانی گفته این مذهب ارجح و اقوای مذاهب ست از روی دلیل و رفته اند بدان اصحاب ظاهر و مالک و دلیل وی حدیث ابی سعید خدری ست انتهی **اخرجه ابن ماجه** روایت کرد این را ابن ماجه و ابن [illegible] و ابو داود و این غلط ست چه در سنن وی موجود نیست **وضعفه ابو حاتم** و تضعیف کرد آنرا ابو حاتم زیرا که در اسنادش ابو سفیان طریف بن شهاب ست و او ضعیف و متروک ست و اختلاف کرده اند در وی بر شریک که راوی ست از وی و در سبل گفته ضعف حدیث از جهت رشدین بن سعد ست که راوی حدیث ست و او متروک ست

و نام ابو حاتم محمد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی ست ذهبی گفته وے امام حافظ کبیر یکے از اعلام ست متولد شد در سنه یکصد و نود و پنج هجری و وفات یافت در ماه شعبان سنه دو صد و هفتاد و هفت و بود هشتاد و دو ساله نسائی گفت ثقه است و للبیهقی و در روایت بیهقی ست و نام وی احمد بن حسین ست و کنیت ابو بکر حافظ علامه شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنه سه صد و هشتاد و چهار هجری ست در بغداد و کوفه و حجاز و جز آن گردیده علم حدیث سماع کرد حاکم و ابو طاهر و ابن فورک ساتذه اویند در علم حدیث و فقه تبحر تمام داشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجه نزد وی نبود و بر احادیث این هر سه کتاب ورا اطلاع کما ینبغی دست بهم نداده گفته اند که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را بروی منت ست مگر بیهقی که منت او بر شافعی ست زیرا که وی نصرت مذهب او در کتب خود چنانکه باید نموده و بسبب وی مذهبش رواج زود بالا گرفته از وی تصانیف عمده یادگار ست ذهبی گفته تالیفه تقارب الف جزء انتهی وفات وی دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت هجری در نیشاپور اتفاق آمده مدفن وی بیهق ست بموحده مفتوحه و مثناة تحتیه ساکنه بلده ایست قریب نیشاپور گفته اند که نام چند قصبه است که نسبت بهر یکے بیهقی گویند چنانکه بارهه در هندوستان و کبو د جامع در میان فقه و حدیث و زهد و علل حدیث و حق تعالی در علم و قوت فهم وے برکت عظیم بخشیده بود از اشعار اوست **نظم** من اعتز بالمولی فذاک جلیل + ومن رام عزا عن سواه ذلیل + ولو ان نفسی من براها ملیکها + مضی عمرها فی سجدة لقلیل + احب مناجاة الحبیب باوجه + ولکن لسان المذنبین کلیل + و بالجمله لفظ وی رح درین حدیث اینست ان الماء طهور بدرستیکه آب پاک ست ناپاک نے کند او را هیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء طهورا پس چنانکه سنت و کتاب باین معنا ناطق ست و دلیل اول و اجماع قائم همچنین دلالت میکند اصل و ظاهر و برائت نیز برین چه اصل عنصر آب طاهر و مطهر ست بے نزاع و طهور هم افاده همین معنی میکند و برائت اصلیه از مخالطت نجاست مستصحب اوست الا ان تغیر ریحه او طعمه او لونه بنجاسة تحدث فیه مگر آنکه برگردد بو یا مزه یا رنگ او بنجاستے که حادث شود در و شوکانی در دراری مضیه گفته در سند این حدیث کسی ست که احتجاج کرده نمیشود بدو یعنی رشدین بن سعد و هو متروک و متفق اند اهل حدیث بر ضعف این زیادت و لیکن اجماع واقع ست بر مضمونش چنانکه ابن منذر و ابن ملقن در بدر منیر ذکر کرده اند پس هر که قائل ست بحجیت اجماع نزد وی آنچه ازین زیادت مفاد شده همان اجماع ست و هر که اجماع را حجت نمی گوید نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا که بر معنی این زیادت اجماع کرده اند و تلقی بقبول نموده پس این استدلال بزیادت ست نه باجماع انتهی و دارقطنی گفته این حدیث ثابت نیست و شافعی گفته مروی ست از آنحضرت از وجهی که ثابت نمی کنند اهل حدیث مثل آنرا و نووی گفته اتفاق کردند محدثان بر تضعیف وی و مراد بدان تضعیف روایت استثنا ست نه اصل حدیث که ثابت ست در حدیث بیر بضاعه و لیکن اجماع کردند علما بر قول بحکم این زیادت ابن منذر گفته اجماع کرده اند علما برینکه آب قلیل و کثیر چون واقع شد در وی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا ریح او را پس آن نجس ست و همین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی که متغیر ست یکے از اوصاف ثلثه او نه این زیادت انتهی **وعن عبد الله** ولادت او پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن که هفت ساله بود و بعضے گفته اند پیش از وے و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور وے مر احد را اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و احتیاط و تحری و تقوی در فتوی و قوی و مستقیم در اتباع سنت جابر گوید نبود هیچ یکے از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوے الا ابن عمر و عائیشه گفت ندیدم لازم گیرنده تر امر اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان ابن عمر خیر هذه الامة و سعد بن جبیر گفت ندیدم ابن عمر و ابو هریره و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینها که نیست هیچ کس از ایشان بر آنحال که مفارقت کرده بود آنحضرت را بران غیر ابن عمر و گفت نافع لو رایت ابن عمر یتتبع آثار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لقلت هذا مجنون قد اول مصفی شرح موطا آثار

بسیار از صحابه و تابعین و غیرهم ثنا و مدح بر وی نقل کرده و وفات وی در مکه در سنه هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و در مقبرهٔ مهاجرین مدفون شد یکی از اوعیهٔ علم بود و خلائق بسیار از وی روایت دارد و ابن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبد الله پرسیده شد پیغمبر خدا از آبی که می باشد در بیابانها از زمین و از زمینی که می چرند چارپایها و درندها آنجا و وارد میشوند بران آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلتین هرگاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیمه یعنی کوزه کلان سفالین که در وی آب اندازند و تسمیهٔ وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مردی عظیم او را برمیدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیزیست که عالی و مرتفع باشد و از ینجاست قلهٔ جبل و جمع وی قلال است بکسر قاف و مراد درینجا قلهای هجر است بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات تصریح آمده و نیز معروف در آن وقت همین قلهای هجر بود پس ظاهر وقوع تحدید بوی باشد و هجر نام قریه ایست قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلها و نام شهری از شهرهای یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله بقول مشهور دو و نیم قربه است و بعض دو قربه، ابن جریج گفته دیدم قلال هجر را هر قله از دو قربه بود و چیزی و شافعی گفته آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطا و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار دو قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صد رطل عراقی است و رطل عراقی صد و بست و هشت درهم در مصفی گفت شافعی تقدیر کرده است به پنج قربه و یاران او گفتند پنج قربه پانصد رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف قربه اخذ کرده شود مگر بنا بر احتیاط و قربه نیز متفاوت می باشد آنرا بر صد رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست انتهی لم یحمل الخبث بر نمیدارد پلیدی را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود در حجة الله البالغه گفته معنی وی آنست که حامل نمیشود خبث معنوی را که حکم میکند بآن شرع نه عرف و عادت و هرگاه یکی از اوصاف ثلثه او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاحش شود ازین باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر ضرورت است که چاره نیست از آن نه آنکه تحکم و جزاف است و همین است حال جمیع مقادیر شرعیه و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالبا هفت شبر در پنج شبر بود و اینقدر ادنای حوض است و اعلی در اوانی قله است و هیچ آوند اعلی تر از قله نزد ایشان معروف نبود و قلال هجر هم غالبا برابر بودند پس این حدیست فاصل میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلتین مضطر گردیده است بسوی مثل وی در ضبطهای کثیره همچو مالکیه یا بسوی رخصت در آبار صحرا مانند پشک های شتران و بالجمله درین باب آنچه معتمد به تواند شد و عمل بدان واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب است بی شبهه انتهی ملخصا گویم ترمذی گفته که مذهب شافعی و احمد و اسحق همین است که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیگردد مادام که تغیر ندهد رنگ یا بوی یا مزه او را انتهی و همین حدیث دلیل ایشانست در مصفی گفته تحقیق درین مسئله آنست که درین باب سه حدیث مروی شده یکی حدیث قلتین که در مسئله حیاض فلوات وارد شده است و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه مادون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثیست که در بیر بضاعه وارد شده است و آن بعموم خود دلالت میکند بر طهارت جمیع میاه اگرچه مورد آن فوق قلتین است سوم حدیث مای دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضاء بر آنکه مای راکد نجس میشود ببول لهذا از غسل در آن منع کرده اند و بمفهوم مخالف بر آنکه حکم مای جاری خلاف حکم مای راکد است پس مالک در قول مشهور قائل است بآنکه مای قلیل نجس نمی شود بوقوع نجاست در وی تا وقتی که متغیر نشده است بجهت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بغوی گفته که حدیث بیر بضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بیر بضاعه ماء کثیر بود که وقوع این اشیا او را متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص است بقلتین و ما فوق آن گوییم قدری که مفهوم مخالف بر آن دلالت می کند آنست که حکم مادون قلتین غیر حکم قلتین است اگرچه آن مغایرت بکراهت یا بعدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر ابو حنیفه

ماى جارى را خاصيتى هست كه نمى نهد كه بمخالطت نجس نجس شود مترجم گويد بناى فهم آن از حديث ماى راكد بر آنست كه علت نهى تنجيس باشد بقرينه ثم يغتسل به ونهى متعلق باشد بجمع اين دو فعل ودرين هر دو مقدمه بحث ست بلكه حق آنست كه علت ايذاى بنى آدم واستحقاق لعن ست بعطب سبب تنجيس بالفعل اگر فى الحال متغير گردد يا بعطب سبب تنجيس بعد حينى اگر فى الحال متغير نكند زيرا كه چون اين شخص فتح باب نمايد ديگران اقتدا كنند باو وامر منجر گردد بتغيير وتنجيس وبتحقيق نهى از مجموع بول وغسل نيست بلكه از هر واحد بدليل حديث ابو داؤد ولا يبولن احدكم فى الماء الدائم ولا يغتسل فيه من الجنابة ودر روايت ديگر منع از وضو نيز آمده وحكمت نهى تكدير ماء ست واو را در معرض نفرت طبائع سليمه ساختن پس آنچه اقرب بتحقيق مى نمايد آنست كه ايجاد وعلت ست وهر دو موثر تغيير نجاست ومخالطت نجاست پس تغير او را نجس ميسازد قطعًا ومخالطت مكروه ميسازد بكراهت شديده كه جز بضرورت نبايد مرتكب آن شدن آب قليل را بخلاف كثير وهو قول ابن حاجب يعنى ماى قليل كه مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذهب مالك آنست كه مكروه ست وبعضے گفته اند نجس ست واينجا مفهوم مخالف حديث قلتين ومفهوم مخالف قول مالك با عموم حديث ان الماء طهورٌ آشتى پيدا كرده والله اعلم انتهى كلام المصفى

وفي لفظ ودر روايتى از ابو داؤد وابن حبان وغيرهما بجاى لم يحمل الخبث لم ينجس آمده يعنى چون باشد آب مقدار دو قله پليد نمى گردد ودر لفظے بجاے لم ينجس لا ينجس نيز آمده وينجس بفتح جيم وضم هر دو ست كما فى القاموس شيخ عبد الحق دهلوى رح گفته وباين روايت اگر صحيح باشد ظاهر شود كه تاويل لم يحمل خبثا بآنكه برسنے وار دخبث را وبرنمى تابد آنرا يعنى پليد ميگردد از جهت ضعف خود وطاقت برداشت آن ندارد چنانكه بعض كرده اند صحيح نيست ونيز تعليق اين معنى بشرط بودن آب قلتين خالى از بعدے نيست اگرچه توجيه آن كرده اند كه باوج گاهے از جانب قلت بكثرت معتبر بود وگاهے از كثرت بقلت ومراد اينجا ثانى ست انتهى اخرجه الاربعة روايت كرد اين را ابو داؤد ونسائى وترمذى وابن ماجه ودر مشكوة گفته رواه احمد والدارمى ودر جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان والحاكم والبيهقى عن ابن عمر وجابر وابى هريرة انتهى ورواه الشافعى وابن خزيمة ومع هذا در صحت اين حديث اختلاف ست ابو داؤد تضعيف وى كرده وهمچنين ابن عبد البر وقاضى اسمعيل بن ابى اسحق وابو بكر بن العربى وغيرهم وبيهقى گفته غير قوى ست وترك كرده آنرا غزالى وروياني بنا بر ضعف وى با وجود شدت اتباع ايشان براى شافعى ودر سفر السعادت گفته در باب اذا بلغ الماء قلتين الخ جمعے ميگويند حديثے صحيح نشده وجمعى ميگويند اين حديث صحيح ست واكابر اهل حديث در مصنفات خود ايراد كرده اند انتهى شيخ در شرح وے گفته اين حديث در صحيحين نيست وگفته اند مخالف اجماع صحابه است وخبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست ولهذا على بن مدينى كه از اقران امام احمد واز شيوخ بخارى وامام ائمه فن حديث ست گفته است كه ثابت نيست اين حديث از حضرت صلى الله عليه وآله وسلم وگفته كه هيچ يكے از فريقين را حديثے در تقدير وتحديد آب از آنحضرت صلى الله عليه وسلم صحيح نشده وليكن زركشى در شرح خرقى كه در مذهب امام احمد ست گفته كه تصحيح كرده است آنرا ابن خزيمه وابن حبان ودارقطنى وحاكم گفته بر شرط شيخين ست انتهى گويم ابن منده گفته اسناد اين حديث بر شرط مسلم ست ونيز جماعتى ديگر تصحيح وے كرده ودعوى اجماع صحابه برخلافے وے منظور فيه ست واين حديث اگرچه در صحيحين نيست اما بخارى ومسلم احتجاج كرده اند بجميع رواتے وے پس بر شرط ايشان باشد ودر مقدمه معلوم شد كه ايشان استيعاب نكرده اند صحاح را بلكه بسيارى از صحاح ست كه بر شرط ايشان بود ومع هذا اخراج آن نكردند ولهذا ابن دقيق العيد گفته كه اين حديثى ست كه تصحيح كرده اند آنرا بعض ايشان وصحيح ست بر طريقه فقها نيز اگرچه در سندش اضطرابے ودر بعض الفاظ وى اختلافى هست اما جواب داده اند از آن بوجهى كه ممكن ست جمع در ميان روايات وترك كردم آنرا بسبب عدم ثبوت وى نزد من بطريق استقلال كه موجب رجوع شود بسوى تعيين مقدار قلتين شرعًا انتهى وبيهقى گفته اين اسناد صحيح موصول ست ودارقطنى گفته خبر قلتين صحيح ست واسنادش ثابت وحافظ ابن القيم در شرح سنن ابى داؤد گفته اما صحت سندش پس يافته شد زيرا كه رواتِ وى ثقات اند نيست در ايشان كسے مجروح ومتهم وبعض ايشان آنرا از بعض شنيده اند انتهى وتمام بحث در تلخيص ست

وصححه ابن خزیمه وصیحم گفت آنرا ابن خزیمه وشوکانی گفته این حدیثی ست که واقع شده است اضطراب در سند ومتن وی چنانکه در مواطن
آن مبین ست وجواب داده است جواب دهند از اضطراب وی وبهر حال در حدیث دلالت ست برانکه چون برسد آب بقلتین برنمیدارد پلیدی را
وچون باشد کمتر از قلتین پس حامل میشود خبث را گاهی آما چنانکه حدیث الماء طهور لا ینجسه شئ مقیدست بزیادت مجمع علیها همچنان این حدیث
نیز مقیدست بآن یعنی مقدار قلتین حامل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغیر بعض اوصاف بنجاست که درینوقت البته بضرورت حس ومشاهده
حامل خبث ست پس نیست هیچ منافات درمیان حدیث قلتین ودرمیان این زیادت مجمع علیها وما دون قلتین مظنه حمل ست اما دران قطعا وبتا دلالت
برحمل خبث نیست ونه برینکه انچه ازخبث حمل کرده آن خبث اورا ازطهوریت براورده چه خبث مخرج ازطهوریت خبث خاص ست که موجب تغیر جمله یا بعض
اوصاف ثلثه اوست نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه ازحدیث قلتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حامل خبث ست غیر مستفادست مگر اینقدر که گاهی
درین مقدار اگر نجاست افتد حامل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس وخارج شد ازطهوریت پس خود درروی ازین مفهوم چیزے نیست
ونه هیچ مناسبت ست درمیان خبث ودرمیان نجاست مخرجه از طهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست ازآب مطلق کرده ودرحدیث ابوسعید خدری گذشت
همچنین نفی نجاست ازآب مقید بقلتین هم کرده چنانکه درحدیث ابن عمر گذشت وآین نفی بلفظے کرد که اعم صیغ عام ست یعنے دراول گفت لا ینجسه شئ
ودرثانی لم ینجسه شئ پس مستفاد شد که هرآب که برروے زمین یافته شود پاک ست مگرآبی که وارد شد دران تصریح بخصص این عام باینطور که این آب نجس ست
چنانکه واقع شد درزیادت مجمع علیها زیراکه وارد ست بصیغه استثنا پس این زیادت از مخصصات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید وازمخصصات
منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر برقول راجح دراصول که مبنی میشود عام برخاص مطلقا وازینجا عدم منافات درمیان مفهوم حدیث قلتین ودیگر احادیث ثابت
شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلتین حامل خبث شود بروجهی که مستلزم تغیر ریح یا لون یا طعم باشد درینصورت البته موجب نجاست ومخرج ازطهوریت ست
واگر بروجهی حامل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست ورفته است بتقدیر قلیل بما دون القلتین وکثیر بقلتین شافعی واصحاب
او وبتقدیر قلیل بانچه دران گمان استعمال نجاست باشد باستعمال آب وکثیر بانچه دران این گمان نباشد ابن عمر ومجاهد ونیز مروی ست ازشافعیه وحنفیه واحمد
اما معلوم نیست که این روایت صحیح ست یانه وآهل این مذهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وخبر استیقاظ وخبر ولوغ واحادیث نهی
ازبول در ملعی دائم واین همه احادیث اگرچه در صحیح اند اما دلالت برمطلوب ندارند واگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد
بانچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگروقتی که مطابق شرع باشد وهیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر همانوقت که مخلوط شود بآب جرم یا ریح یا لون
وسے درظاهر وشک نیست که هچو آب مخلوط بنجاست نجس ست زیراکه اگر جرم ست پس متوضی مستعمل عین نجاست ست واگر بریح یا لون یا طعم ست پس
خود هیچ مخالفت درمیان این مذهب ومذهب راجح نیست مگر بهمین جهت که ایشان اعتبار مظنه کرده اند واهل مذهب اول اعتبار مئنه ولیکن مخفی نیست
که صدور این مظنه ازغیر اهل وسوسه ومشکوک ست پس این خود مخالف مئنه نشد واگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط ست پس
این مذهب مستقل ست غیر مذهب مذکور ولیکن ظاهر همین ست که مراد معنی اول ست ودلالت دارد بران وقوع اجماع برتنجیس آبے که نجاست یکی از احد الاوصاف
اورا برگردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز منجمله قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول ست اعم از عین
وریح ولون وطعم ثبوتا وانتفاء ودرین حال هیچ مخالفت نشد درمیان هردو مذهب زیراکه اصحاب مذهب اول خلاف نے کنند درین که استعمال متطهر
بالکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب ست ازطهوریت زائد بران خروج که نزد استعمال آب مغیر باحد الاوصاف بود وآین مجموع چیزی ست که
مبحث آب بران مشتمل بوده است درجمع بین المذاهب المختلفة وبین ادله دالة بران وبعض اهل علم استدلال کرده اند برین مذهب بمثل حدیث استیقظ

قلتین و حدیث ورع تا پیرنیک و مستفاد نمیشود ازین احادیث مگر همین قدر که تورع نزد ظن اولی ست از اقدام بران و اهل این مذهب عمل برین ظن حتماً و جزماً واجب
میگویند حال آنکه دلالت ادلهٔ مذهب اول بر وجهی که تلخیص رفت بر مذهب ثانی ست پس ابعاد نجعه بامثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود مستدل تنها استدلال بر مجرد
عمل بالظن ست نه نظر بخصوص این مسئله گوئیم ادلهٔ عمل بالظن هرچند در کتاب و سنت بسیارست اما دلالت اکثر از انها بر نهی از عمل بالظن ست و همچنین تعویل بر حدیث
استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفید ست و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه کثیر آنست که متحرک نباشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر
متحرک نشود و یا آنکه در مساحت اینقدر و اینقدر باشد و برین همه اقوال اثارت از علم نیست بلکه خارج ست از باب روایت مقبوله و درایت معقوله و حق اینست که
مسئلهٔ آب از مضایق ست محقق در ساحاتش متعثر میشود و مدقق نزد تشعب طرق وی متبلد میگردد و بر صورتی که ما تلخیص کردیم هیچ یکی را از اهل علم واقف
نشدیم انتهی کلام الشوکانی گوئیم انصاف درین مسئله نظر بادلهٔ مختلفه و صور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوکانی و من قال بقوله ست والله اعلم و
صحیح گفت حدیث قلتین را ابن حبان بکسر حای مهمله و تشدید موحده نام وی محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید ست نسب او بزید مناة بن تمیم
میرسد پس وی تمیمی ست و بستی نیز گویند نسبت به بست که شهریست در سیستان و وی آنجا ساکن بود شاگرد نسائی ست و ابویعلی موصلی و حسن بن سفیان
و ابوبکر بن خزیمه هم تلمذ کرده و از خراسان تا مصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته حاکم از تلامذهٔ اوست و وی در کتاب الانواع گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ
صاحب تصانیف عدیدهٔ مفیده ست ذهبی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین و حفاظ الاثار عالما بالطب و النجوم و فنون العلم صنف المسند الصحیح
و التاریخ و کتاب الضعفاء و فقه الناس بسمرقند و کتاب اللغة و الوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من اوعیة العلم توفی سنة اربع و خمسین
و ثلث مائة و هو فی عشر الثمانین و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی النیسابوری المکنی بابی عبدالله
المعروف بابن البیع و بیع بیوپاری را گویند چه یکی از اجداد او بیع بود تولدش در سنه سه صد و بست و یک بماه ربیع الآخر ست در صغر سن طلب علم حدیث نمود
و خراسان و ماوراء النهر و دیگر بلاد را طواف کرد و از دو هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد دارقطنی و ابوذر هروی
و ابویعلی و بیهقی و ابوالقاسم قشیری و دیگر اساتذهٔ این فن از وی روایت دارند مستدرک و تاریخ نیسابور و غیر ذلک تالیف اوست حج گذارده و قاضی شده بود
باین جهت او را حاکم گویند روزی بحمام در امد و غسل کرد و چون از انجا برامد آهی کشید و جان داد و هنوز لنگ بسته بود و جامه نپوشیده و این ماجرا
در سنه چهار صد و پنج رو داد بعد وفاتش بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند بچه چیز گفت در نوشتن حدیث والله اعلم گوئیم همین قسم خواب از دیگر
اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاهل الحدیث و لمن کتب الحدیث و اشاعه جعلنا الله تعالی منهم آمین **وعن ابی هریرة رضی الله عنه**

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم و هو جنب گفت ابوهریره فرمود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم غسل نکند یکی از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنب ست گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند ای ابوهریره گفت بگیرد آب را گرفتنی
یعنی آب را بدست بردارد و بیرون آب غسل کند از ینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب درارد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نگردد اما اگر دست
در آب برای شستن دست از جنابت درارد مستعمل گردد قاله الشمنی **اخرجه ابن ماجة و مسلم بهذا اللفظ و للبخاری بلفظ لا یبولن احدکم**
فی الماء الدائم الذی لا یجری یعنی بول نکند یکی از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل ست چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد
و نجس نمیگردد و غسل در وی جائز و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و قید
لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نمیگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد هرچند جاری بود مکروه ست
و گفته اند که این همه تفصیل در روز ست و در شب قضای حاجت در آب مطلقاً مکروه و ممنوع ست از جهت

ترس ایذای جن که میگویند جای ایشان در شب هر جا که آب بست می باشد ثم یغتسل فیه پستر غسل کند در ان آب واین گویا علت
نهی از بول کردن ست یعنی دور ست از عاقل که بول کند در آب وحال آنکه غسل مے کند در وے وقید غسل اتفاقی ست در وضو نیز حکم بول
همین ست بلکه سخت تر و بدتر ازان و در یک روایت لمسلم منه آمده بجای فیه ومفاد فیه عدم غسل ست دران بانغماس مثلاً ومفاد منه
عدم تناول ست از وی وغسل کردن خارج آن و نزد ترمذی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده ولابی داؤد و در لفظے نزد ابو داؤد واحمد
عوض ثم یغتسل ولا یغتسل فیه آمده یعنی غسل نکند دران آب وعوض وهو جنب من الجنابة آمده یعنی از جنابت وجز این روایات
دیگر نیز آمده ومجموع آن دلالت میکند بر نهی از بول در آب دائم بالانفراد و بر نهی از غسل بالانفراد و بر نهی از مجموع غسل و بول در آب شوکانی گفته ممنوعان
گفت که هر دو روایت انفراد مقید اند باجتماع چه بول بالانفراد هم در آب جائز نیست پس اغتسال یا وضو هم در آب استاده بدون بول جائز نباشد
وهر که جز آب بسته نیابد وخواهد که بهمین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیله نماید وآب را حرکت دهد تا از وصف سکون بر آید آنوقت وضو کند
وابو هریره نهی را بر انغماس حمل کرده ولهذا گفت تناول کند وغسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا که در وی انغماس نمے باشد بلکه آب بدست
گرفته بکار می برند پس اولی همانست که پیش از طهارت آب را بجنبانند وجمهور بر خلاف این مدلول فرق نکرده اند در استاده وروان وبعض گفته اند این
روایات محمول ست بر کراهت فقط حال آنکه هیچ وجه برای آن پیدا نیست وگفته اند که مستبحر ازین اجماع مخصوص ست وبالجمله راجح همین ست که
طهارت بآب ساکن مادامیکه استاده ست روا نیست وچون او را جنبانیده وصف پلیدش که مطهر بودن ست عود کرد انتهی و در حجة الله البالغه
گفته مگر آنکه مستبحر باشد یا جاری وعفاف در هر حال افضل ست انتهی وعن رجل صحب النبی روایت ست از مردی که صحبت داشته پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم را چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابو هریره و در غزوه خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورده وحمید
حمیری که تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین وقدمای تابعین ست از وی راوی ست قال نهی گفت نهی کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان تغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بزیادتی وبقیه آبے که غسل کرده ست بدان مرد یا
غسل کند مرد ببقیه آبے که غسل کرده ست بدان زن وزیاده کرد مسدد بر وزن معظم که از کبار اتباع تابعین ست در مرتبه احمد بن حنبل این عبارت را
ولیغترفا جمیعا وباید که آب بگیرند از ظرف هر دو از زن ومرد یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل هر یکے از فضل دیگرے
لازم مے آید اما اینقدر عفو ست ومنهی عنه غسل ست بفضلے که بعد از غسل در ظرف بگذارند و در روایتی از ابو داؤد وابن ماجه وترمذی از حکم بن عمرو
آمده که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از ینکه وضو کند مرد بزیادتی طهور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست وازینجا معلوم گردد که وضو وغسل
هر دو از فضل زن روا نیست اخرجه ابو داؤد والنسائی شیخ در ترجمه مشکوٰة گفته نزد اهل حدیث وطرق اسانید این هر دو حدیث سخن ست اگرچه ترمذی
آنرا حسن صحیح گفته ولیکن بیهقی تضعیف آن نموده وزهری گفته که خطابی گفته اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی از اغتسال رجل بفضل مرأة واغتسال
مرأة بفضل رجل واگر ثابت شود محمول ست بر نسخ وشیخ ابن حجر گفته که هیچ یکے از امت بآن نرفته ومحال ست که صحیح باشد وهیچ کسے بآن عمل نکرده وکسے
بآن نرفته ودرین قول شیخ نظر ست چه بعضے از ائمه مذهب امام احمد بدان رفته اند وبطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح مفصل بیان کرده ایم انتهی
گویم مراد بشرح لمعات ست ومراد با بن حجر مکی هیتمی ست نه مصنف این کتاب زیرا که وی تصحیح این روایت کرده وگفته اسناده صحیح نه تضعیف وے
و در فتح الباری گفته رجاله ثقات ولم نقف له علی علة انتهی وبیهقی در سنن گفته هذا الحدیث رواته ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدثه هو عنه الا انه مرسل
جید لولا مخالفته للاحادیث الموصولة وداؤد بن عبد الله الاودی لم یحتج به الشیخان البخاری ومسلم انتهی و در سبل گفته قول مصنف اسناده صحیح اشارت ست کسوے

قول بیهقی یا قول ابن حزم که یکی از رواتِ وے ضعیف ست اما اول پس باین جهت که ابهام صحابی مضر نیست بسبب آنکه صحابه همه عدول اند و اما ثانی پس
باین جهت که مراد ابن حزم بضعیف داؤد اودی ست و هو ثقة آرے این حدیث معارض ست بحدیث آینده انتهی و آن اینست که روایت ست عن
ابن عباس رضی الله عنه مناقب ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد وے پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده ساله
یا پانزده ساله بود با اختلافی که دران ست جبریل علیه السلام را دوبار دیده و در صورت اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود ولقب وی ترجمان
القرآن و سلطان المفسرین ست و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ست و بود عاقل حلیم صبور طویل القامة در مردم چنان می نمود که گویا بر
مرکبے سوار ست و عباس از وے دراز تر بود و عبد المطلب از وی دراز تر و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان وستین
و بود عمر وی هفتاد و یکسال آزاد بلگرامی سه گوید قطعه ای صبا رو بمزار پسر عم نبی + خاک آن بقعه کم از عنبر تر نشناسی + کرده ام خوب تماشا چمن طائف را
نرسد هیچ گل او بگل عباسی + ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل بفضل ميمونة بدرستیکه بود رسول خدا غسل میکرد بقیهٔ
آبے که از غسل میمونه می ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از یک آوند که میان ما و او بود
چنانکه هر یکے از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت پس مبادرت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم بگذار برائے من بگذار برائے
من یعنی مکرر میگفتم تا من هم آب بگیرم معاذه که راوی این حدیث ست گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند اخرجه
مسلم و وجه جمع میان این احادیث آنست که احادیث نهی محمول ست بر آبیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول ست بر آنچه باقی مانده است از آب
و بهمین وجه جمع کرده است خطابی یا حمل کرده شود نهی بر تنزیه جمعا بین الادلة و شیخ در ترجمهٔ حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نهی را بر عزیمت فرود
آورده ولاصحاب السنن واصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس كما اخرجه البيهقي في السنن ونسبه الى ابي داؤد و نیز روایت کرده آنرا الترمذی
و ابن ماجه و روی الدارمی نحوه اغتسل بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم في جفنة غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسهٔ بزرگ
که آنرا تغار گویند فجاء النبي پس آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليغتسل منها تا غسل کند از ان آوند آبے که فاضل مانده بود از غسل وی فقالت
اني كنت جنبا پس گفت بدرستی که بودم من جنب و این آب بقیهٔ آبے ست که از غسل جنابت من مانده فقال ان الماء لا يجنب فرمود آب جنب
نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفرح و کرم کذا فی القاموس در موطا امام محمد ست که بودند مردان
و زنان بزمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست ست خواه مرد پیشتر آب گیرد یا زن و اینست قول ابی حنیفه انتهی وصححه الترمذي
وابن خزيمة و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اظهر جواز هر دو امر ست یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس و نهی محمول بر تنزیه ست وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طهور اناء احدكم اذا ولغ فيه الكلب پاک
شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ دران و لوغ خوردن سگ آب را باطراف زبان و در آوردن زبان خود در آوند کذا فی القاموس و این مخصوص ست
بدرندگان ان يغسله سبع مرات شستن آن ظرف ست هفت بار و همین ست مذهب اکثر محدثین و ایمهٔ ثلثه و نزد ابو حنیفه حکم سائر نجاسات
دارد و این حدیث محمول ست بر احتیاط نه وجوب یا این حکم در ابتدائے اسلام بود پس از ان منسوخ گشت گوییم نسخ بمجرد احتمال بے استدلال منظور فیه
ست و بعضے استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشوید از ولوغ وی سه بار كما اخرجه الطحاوي والدارقطني و جواب داده اند ازین که
عمل مروی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باید نه برای فتوای راوی و نیز معارض ست بفتوای خودش که بغسل هفت بار داده و هو ارجح سندا و نیز
این فتوای او موافق روایت مرفوع ست و حدیث يغسل ثلثا او خمسا او سبعا ضعیف ست لا يقوم به الحجة زیرا که راوی وی عبد الوهاب بن ضحاک

یکی از ضعفاست پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث متفق علیه اینست که چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما پس باید که
بشوید آنرا هفت بار أولهن بالتراب بار نخستین از ان هفت بار شستن بخاک ست و در روایتی نزد مسلم آمده که بار هشتم بخاک شوید ابن
دقیق العید گفته قائل ست باین حسن بصری و قائل نشده بدان غیر او یعنی از متقدمین و حدیث قوی ست و هر که قائل نیست بآن محتاج ست بسوی
تاویل بوجهی که در وی استکراه ست انتهی گوئیم مراد بما قول نووی ست که گفت هفت بار بشویند یکبار از ان بخاک و آب مغا باشد پس خاک را قائم مقام
آب داشت و آنرا بار هشتم نام نهاد و مثله قال الدمیری فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز ست و بالجمله در حدیث دلیل ست
بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب أخرجه مسلم گویند روایت تراب مضطرب ست
زیرا که در لفظی أولهن آمده و در لفظی أخراهن و در لفظی احداهن و در لفظی سابعه و در لفظی ثامنه و اضطراب قادح ست پس اطراح وی واجب باشد و جواب
داده اند که اضطراب وقتی قادح ست که همه روایات برابر باشند و درینجا روایت أولهن ارجح ست بنا بر کثرت رُوات و اخراج احد الشیخین آنرا در صحیح خود و این
از وجوه ترجیح ست نزد تعارض و الفاظ آن روایات که معارض أولهن بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت أخراهن
منفرد ست یافته نمیشود در هیچ کتاب حدیث مسند و روایت سابعه بالتراب مختلف فیه ست و روایت احداهن در امهات نیست وفي لفظ له و در
روایتی از مسلم آمده فليرقه پس باید که بریزد آنرا و این عام ست از آب و طعام و در وی دلیل ست بر نجاست لعاب سگ و این اقوای ادله است بر نجاست
زیرا که اگر طاهر می بود حکم باراقت نمی فرمود مگر مصنف در فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یکی
از حفاظ از اصحاب اعمش و ابن منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجهی از وجوه انتهی در سبل السلام گفته ازین حدیث نجاست فم کلب معلوم شد و ملحق کرده
شد بفم سائر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از فم ست زیرا که عرق اوست و فم او نجس ست پس بقیه بدن او نیز همچنین
باشد و ابن دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدث یا نجس اما درینجا میتوان گفت که این حصر ممنوع ست بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت
اند بالاتفاق و درینجا حدث نیست پس متعین شد نجس بودن وی و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل ست که نجاست در فم و لعاب باشد
زیرا که این محل استعمال نجاست ست بحسب اغلب و نظر بغالب احوال او که نجاسات را می خورد و مباشر آن می ماند حکم داد بنجاست وی و این دال نیست بر نجاست
عین او و جمهور قائل اند بنجاست و مالک و داؤد و زهری خلاف جمهور اند و دلیل کسانیکه می گویند غسل برای تعبد ست نه نجاست اینست که اگر برای نجاست
می بود کم از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عذره نیست و جواب داده اند که اصل حکم که امر بغسل ست معقول المعنی ممکن التعلیل
مبنی بر سلب نجاست ست و اصل در احکام تعلیل ست پس محمول شود بر اعم اغلب و تعبد صرف در عدد ست نه در غسل و این ماخوذ ست از شرح عمده و در حواشی
وی تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست و راجح در وصف طهارت اوست و غسل تعبد ست انتهی کلام السبل وللترمذي و مر ترمذی
راست این لفظ أخراهن او أولاهن بالتراب و او درینجا برای شک ست از بعض رُوات و گفته اند صحیح آنست که برای تنویع ست
و احداهن در روایت بزار آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر مقید و أخراهن روایت ابوداود ست و الثامنة بالتراب روایت احمد ست
و ارجح از همه همان روایت اولهن ست که نزد احد الشیخین ست کما تقدم و الله اعلم نووی گفته خنزیر در مذهب شافعی حکم سگ دارد و از ولوغ وی
نیز هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز یک قول ست مر شافعی را وعن أبي قتادة بفتح قاف نامش
حارث بن ربعی انصاری ست بکسر را و سکون با فارس آنحضرت ست در اُحد و ما بعد او حاضر شده و وفاتش در مدینه سنه پنجاه و چهار بوده و گفته اند که در کوفه
در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرد و در جمیع حروب همراه وی بود و عمرش هفتاد و پنج سال و وی نیز از انهاست که کنیت بر انها غالب شده

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في الهرة فرمود آنحضرت در بارهٔ گربه واین روایت ابوقتاده وقتی کرد که درآمد بر زن خود کبشه بنت کعب بن مالک و کبشه برای وی آب وضو را در ظرفی ریخت پس آمد گربه تا بنوشد از آن آب وکج گردانید ابوقتاده ظرف آب را برای گربه تا بآسانی بخورد گفت کبشه دید مرا ابوقتاده که نگاه میکنم بسوی وی از تعجب پس گفت عجب داری ای دختر برادر من گفتم آری گفت فرمود آنحضرت انها ليست بنجس بدرستیکه نیست گربه پلید که بآب بدهان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح و ضم نیز آمده بمعنی پلیدی و حدیث دلیل است بر طهارت هره و سؤر وی اگرچه مباشر نجاست باشد و مقید نیست طهارت دهان وی بزمانی و گفته اند پاک میشود فم او بگذشتن یک روز یا یک شب یا یکساعت یا بخوردن آب یا بغائب شدن وی آنقدر که گمان طهارت حاصل شود یا بزوال عین نجاست از فم و این اخیر اوضح اقوال است زیرا که در صورت بقای عین در فم او حکم بنجاست آن عین است نه بنجاست فم و چون عین زائل شد شارع حکم کرد که آن نجس نیست و نزد امام ابوحنیفه سؤر هره مکروه است اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بدان و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود ولیکن مکروه است و نزد ابویوسف و ائمه دیگر طاهر بموجب همین حدیث و قول ابوحنیفه رح بکراهت بجهت آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده اند و سؤر سباع نجس است ولیکن این حدیث که انها من الطوافين نجاست را بکراهت آورده انما هي من الطوافين عليكم جز این نیست که این گربه از طواف کنندگان است و برایندگان ابن الاثیر گفته طائف خادم را گویند که خدمت میکند ترا برفق وعنایت تشبیه داده هره را بخادمے که میگردد بر مولای خود و دوران میکند حوالی او ماخوذ است از قوله تعالى طَوّافُونَ عَلَيْكُم و در روایت مالک و احمد و ابن حبان و حاکم و غیرهم زیادت لفظ او الطوافات هم آمده جمع اول مذکر سالم است نظر بسوی ذکور هره و جمع ثانی مؤنث است نظر باناث وی و کلمهٔ او برای شک راوی نیست بلکه لفظ آنحضرت است و تواند که برای شک باشد که آنحضرت طوافین گفته یا طوافات و طواف صیغهٔ مبالغه است افادهٔ غلبه و کثرت میکند یعنی چون وے بسیار میگردد اگر حکم بنجاست پس خوردهٔ او کنیم امت در حرج و مشقت افتد بنابران رخصت کردیم یا آنکه وی دائم گرد شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان میگردند و مهربانی با وے لازم باشد و بر هر تقدیر باعث مساهله و مسامحه آمد اخرجه الاربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذي و ابن خزيمة و صححه ايضا البخاري و العقيلي و الدارقطني و رواه ايضا مالک و احمد و الدارمي و الشافعي و ابن خزيمة و الحاكم و الدارقطني و البيهقي

وعن انس بن مالك بن نضر الانصاري الخزرجي خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت و وی هشت ساله یا نه ساله بود و انتقال کرد به بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا فقه کنند مردم بروے و وی آخر صحابی است که مرد ببصره سنه احدی او ثلث و تسعین مناقب او بسیار است و آنحضرت او را با التماس والدهٔ اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چگوییم اما در دنیا عمر او بصد و سه سال یا کم از آن رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سالی دوبار میوه میداد ابن عبد البر گفته اصح ما قيل في عمره تسعة و تسعون سنة انتهى کنیت وے ابوحمزه است قال گفت جاء اعرابي آمد یک اعرابی بفتح همزه نسبت است بسوی اعراب که بادیه نشینان عرب را گویند و نزد بعضی عام است از عرب و عجم و در نام وی اختلاف است گفته اند ذو الخویصره یمانی است و قیل اقرع بن حابس و قیل عیینه بن حصن الفزاری و الله اعلم فبال في طائفة المسجد پس بول کرد در ناحیهٔ مسجد و طائفه پاره از چیز را گویند فزجره الناس پس زجر کردند او را مردم و در روایتی باین لفظ است پس استادند مردم بسوی وی تا منع کردند او را و در روایت دیگر است پس گفتند صحابه مه مه فنهاهم پس نهی فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم مردم را از زجر نمودن وی و گفت بگذارید او را و در لفظی قطع نکنید بروی بول را فلما قضى بوله پس هرگاه که تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شاشیدن امر النبي حکم فرمود نبی صلى الله عليه وسلم بذنوب من ماء بدلوے از آب ذنوب بفتح ذال معجمه دلو بزرگ که نزدیک پر باشد و در روایتے عوض ذنوب سجل آمده بفتح سین مهمله و سکون جیم بمعنی ذنوب فاهريق عليه پس ریخته شد آن دلو بر آن قطعهٔ مسجد که بر آن بول

کرده بود ودرین حدیث دلالت ست بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و بر اینکه زمین ناپاک پاک میشود بریختن آب همچو سائر متنجسات و بر آنکه غسالۀ نجاست
و رشاشه پاک ست اگر بر جاے دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید علما را درینجا اختلاف ست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل
جدا گردد پاک ست و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید ست و اگر جدا گردد و رنگ و بوے آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی
گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از ان واجب نیست و نزد ابی حنیفه
زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین می باید کند و خاک از ان برداشت تا پاک گردد انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب
ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا توفیق که حدیث دلالت نکرد بر ان که قوم در انجا نماز گذارند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل براے آن
بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبۀ آب برطرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت ست والله اعلم انتهی گویم
دلیل حنفیه در تطهیر ارض بشمس و ریح این حدیث ست ذکاة الارض یبسها ذکره ابن ابی شیبة ولیکن جواب داده اند از ان که این حدیث موقوف ست بر محمد
بن علی باقر و نیست از کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیز این حدیث ست جفوف الماء طهورها ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف ست بر ابن قلابه پس
حجت بدان قایم نمیتواند شد و حدیث ظاهر ست در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت
نرم بود و ریختن آب بر ان کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افگند چه آب شامل اعلی و اسفل وے نمیتواند شد و در بعض طرق این حدیث
آمده خذوا ما بال علیه من التراب فالقوه و اهریقوا علی مکانه ماء مصنف در تلخیص گفته این حدیث را دو اسناد موصول ست یکے از ابن مسعود و دیگر از واثلة
بن الاسقع و در هر دو مقال ست و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد انتهی شوکانی در شرح دُرر بهیه گفته انچه شستن آن
ممکن نیست همچو زمین و چاه پاک کردن آن بریختن آب ست بران یا بکشیدن آب از ان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد باذهاب نجاست
هم باقی ماند و این در نجاستے ست که جرم و لون دارد اما بول پس وارد ست از شارع در ان که تطهیرش بریختن دلوے از آب ست بران و زمین نجس ببول پاک
می شود باین ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائدها ست از انجمله احترام مساجد ست زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این
مسجدها صالح چیزی ازین بول و قذر نیست جز این نیست که براے ذکر خدا و خواندن قرآن ست و چون صحابه مبادرت کردند بانکار بر وے مقرر داشت
آنحضرت ایشان را و امر کرد برفق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین و از انجمله رفق ست بجاهل و عدم تعنیف و از انجمله
حسن خلق و لطف آنحضرت ست در تعلیم و از انجمله آنکه ابعاد وقت قضاے حاجت براے کسی ست که غائط کردن میخواهد نه براے بول چه عرف عرب همین
بود و بول کرد آنحضرت و یکے را بر پشت خود استاده کرد تا ستر کند او را و از انجمله دفع کردن اعظم المضرتین ست باخف آنها زیرا که در قطع کردن بول بر وے
اندیشۀ ضرر و تنجیس اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامۀ وی بود **وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم احلت لنا ميتتان** فرمود آنحضرت حلال کرده شده است براے ما دو چیز مرده بے ذبح و دو خون **فاما الميتتان
فالجراد والحوت** پس دو مرده ماهی و ملخ اند و در صحیحین و غیر هما ست از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم هفت
غزوات میخوردیم ملخ را **واما الدمان فالطحال والكبد** و اما دو خون پس جگر و سپرز ست که مشابه اند بخون در رنگ گویا خون بسته اند
و درین حدیث دلیل ست بر حلت ملخ بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال ست که بسبب آدمی یا قطع راس بمیرد
ورنه حرام و این حدیث حجت ست بر وے و همچنین حلال ست ماهی بهر وجه که یافته شود طافی بود یا غیر آن باین حدیث و بحدیث الحل میتته و باین رفته اند
جمهور که میتۀ بحر حلال ست برابر ست که بنفس خود مرد یا بصید و رفته اند حنفیه بعدم حلت مگر چیزے که مرد بسبب آدمی یا بافگندن دریا یا جزر وی

واما چیزے کہ مُرد یا کُشت اورا حیوانے غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابرست نزد ابو داؤد و احمد ولفظ وی اینست کہ ہر چیز را
انداخت دریا یا جزر کرد ازوی آب پس بخورید آنرا وانچہ مُرد در دریا بطفو پس مخورید آنرا و این حدیث خاص ست پس مخصوص شود بآن عموم شیخ در ترجمہ گفتہ این
حدیث حجت ست مر ابی حنیفہ را در تحریم طافی و ہمچنین منقول ست از جماعتی از صحابہ انتہی گویم در مشکوۃ ست روایت کرد این را ابن ماجہ و گفت محی السنۃ اکثر
بر آنند کہ این حدیث موقوف ست بر جابر یعنے قول او و مذہب اوست نہ حدیث آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبل گفتہ ضعیف باتفاق ائمۃ الحدیث انتہی
نووی گوید حدیث جابر ضعیف ست باتفاق اما مان حدیث جائز نیست احتجاج بدان اگر معارض نشود اورا چیزے فکیف کہ حدیث دیگر معارض اوست
انتہی آنپس مخصوص نشود عام باو و خورد آنحضرت از عنبر کہ انداخت دریا برائے اصحاب سریہ و نپرسید کہ بکدام سبب مردہ بود و ضعف حدیث جابر
از یحیی بن سلیم ست و او ضعیف الحفظ ست و مرویست این حدیث بغیر وجہ و در وے نیز ضعفی ست و حدیث جابر در صحیحین باین لفظ ست کہ انداخت دریا
ماہی مُردہ را پس خوردند ازوی لشکر و چون آمدند گفتند برسول خدا فرمود بخورید روزے را کہ بیرون آوردہ است خدائے تعالی بسوی شما و بخورانید مارا اگر باشد
با شما پس دادند آنحضرت را بعض ایشان چیزے یعنی ابو عبیدہ قدری ازان ماہی بخدمت حضرت فرستاد و آنحضرت آنرا بخورد و در بخاری ست از عمر در قولہ تعالی
أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ گفت صید دریا چیزی ست کہ شکار کردہ شد و طعام دریا چیزی ست کہ انداخت آنرا و در وی ست از ابن عباس کہ گفت طعام
دریا میتہ است مگر چیزے کہ قادر شدے ازان و در وی ست کہ گفت ابن عباس بخور از شکار دریا کہ صید یہودی یا نصرانی ست انتہی و ہمین ست مذہب
جمہور و در ہدایہ گفتہ مالک و شافعی گفتہ اند لا باس بہ از جہت اطلاق احل لکم المیتتان آنپس میتہ بحر موصوف ست بحل و ما میگوییم کہ میتہ بحر آنست کہ
بیندازد آنرا دریا تا مضاف باشد موت بدریا انچہ خود مُردہ است در وی بے آفت و نزد امام احمد نیز حلال ست طافی و گفتہ کہ طافی خوردہ شود و آنکہ منقطع
شدہ است ازوی آب نیک ترست و بعضے از اصحاب احمد مکروہ پنداشتہ اند انتہی گویم وجہی کہ در ہدایہ برای عدم حلت طافی ذکر کردہ مدخول ست بانکہ اضافت میتہ
بسوی دریا عام ترست ازینکہ باندا ختن دریا میرد یا بطول مکث دران بلکہ طفو ابلغ ست از قذف در صحت اضافت و نیز این تعلیل بعد ورود نص عام
باشد برای تخصیص واللہ اعلم اخرجہ احمد وابن ماجۃ والدارقطنی والشافعی والبیہقی وفیہ ضعف زیرا کہ در اسنادش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست
و او ضعیف ست امام احمد گفتہ حدیثش منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن بلال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آوردہ و گفتہ ہو اصح و ہم صحیح کردہ اند
وقف اورا ابو زرعہ و ابو حاتم و گفت بیہقی کہ رفع کردہ اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبد اللہ و عبد الرحمن و اسامہ و ابن معین تضعیف آنہا کردہ
و احمد بن حنبل توثیق میکرد عبد اللہ را مصنف در تلخیص گفتہ بلی روایت موقوف اینجا در حکم مرفوع ست زیرا کہ قول صحابی احل لنا کذا و حرم علینا کذا مثل
قول اوست امرنا بکذا ونہینا عن کذا آنپس حاصل میشود استدلال بوی بجہت بودنش در حکم مرفوع انتہی وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا وقع الذباب فی شراب احدکم ہر گاہ بیفتد مگس در نوشیدنی یکی از شما و در روایتی در طعام
یکی از شما فلیغمسہ پس باید کہ غوطہ دہد مگس را و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داؤد فامقلوہ و در لفظ ابن السکن فلیمقلہ [illegible]
کند و بیندازد و بکشد آنرا ازان طعام و شراب فان فی احد جناحیہ داءً وفی الآخر شفاءً زیرا کہ در یکے از دو بازوی او علت و بیماری
و در دیگر صحت و تندرستی اخرجہ البخاری وابو داؤد وابن خزیمۃ وابن حبان وابن ماجۃ والدارمی وابن السکن واحمد من حدیث ابی سعید الخدری والنسائی والبیہقی
نحوہ وزاد و زیادہ کرد ابو داؤد در روایت خود انہ یتقی بجناحہ الذی فیہ داءٌ والبتہ پرہیز میکند وی بآن بازوی خود کہ در وے بیماری ست
بخوف لحوق ضرر و در روایت احمد وابن ماجہ این ست کہ وی مقدم میکند سم را و مؤخر میکند شفا را و درین حدیث دلیل ست بر جواز قتل مگس برائے دفع ضرر
و بر افگندن وے و نخوردن آن و برینکہ اگر در چیزی سائل افتد نجس نمیکند آنرا زیرا کہ امر کرد آنحضرت بغوطہ دادن وی در طعام و شراب معلوم ست کہ مگس بغوطہ [illegible]

سیّما وقتی که طعام گرم باشد پس اگر نجس میکرد امر میفرمود بفساد طعام حال آنکه آنحضرتؐ امر باصلاح وی فرموده واین حکم متعدی ست بهر آنچه نفس سائله ندارد
مثل مگس شهد و زنبور و عنکبوت و اشباه ذلک زیراکه حکم عام میشود بعموم علت و منتفی میشود بانتفای سبب و امر بغمس برای شفاست و معلوم ست که در مگس
قوت سمیه هست چنانکه ورم و خارش که از گزیدن وی حاصل میشود دلالت دارد بران پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر اوست و اطبا گفته اند که اگر موضع
لسع مگس را هم بمگس دلک کنند در دم نفع و تسکین حاصل شود زیراکه در یکی از دو بازوی او شفاست و آن جبر میکند نقصان بازوی دیگر را که در وی داء ست
وعن ابي واقد بقاف مکسوره نام وی حارث بن عوف ست حاضر شد بدر را و بود با وی لوای بنی لیث و گفته اند که از مسلمهٔ فتح ست قول اول
صحیح تر ست معدود ست در اهل مدینه مجاورت کرد بمکه و مرد در انجا در سنه شصت و هشت بعمر هفتاد و چهار سال و مدفون شد در موضع فید اللیثی نسبت
بسوی لیث زیراکه از بنی عامر بن لیث ست **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قطع من البهیمة فهو میت** عضوے
که بریده شد از چارپایه و حال آنکه وی زنده هست پس آن پاره بریده شده مردار ست خورده نمی شود و این وقتی فرمود که در مدینه قدوم آورد و یافت ایشان
را که کوهان شتر و دنبهاے گوسفندان می برید و میخوردند پس منع فرمود از ان **اخرجه ابو داؤد والترمذي** و حسنه واللفظ له و رواه احمد
والدارمي والحاكم و وصله وابن ماجة والبزار و گفت دارقطنی اصح و اشبه مرسل ست و رواه الطبراني في الاوسط من حديث هشام بن سعد وابن عدي
في الكامل و ابو نعيم في الحلية نحوه من طريق تميم الداري و سنده ضعيف و در سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید و ابی واقد
و ابن عمر و تمیم داری و روایت ابی واقد همین باشد که در کتاب ست

باب الآنیة

جمع اناء ست بمعنی آوند چون شارع نهی کرده ست از بعض آن لهذا احکام وی درین باب آورده **عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنه**
صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود نزد او علم منافقین کنیت او ابو عبد الله ست و نام پدرش حُسَیل بتصغیر
و یمان لقب اوست عبسی ست پسر و پدر هر دو صحابی اند حاضر شدند احد را جماعتی از صحابه و تابعین مثل عمر و علی و ابو الدرداء و غیرهم راوی اند از وے
مرد در مداین سنه سی و شش هجری بعد قتل عثمان باربعین لیلة **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشربوا في آنية الذهب
والفضة ولا تاكلوا في صحافها** منوشید در آوندهاے طلا و نقره و نخورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه
آنست که سیر شوند از وی پنج کس و قصعه آنکه سیر شوند از ان ده کس و ضمیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهب و فضه اند و بعضی
گویند راجع بفضه ست و ذهب در حکم اوست بطریق اولی و این عبارت بطریق قوله تعالی ست **والذين يكنزون الذهب والفضة
ولا ينفقونها** و اجماع ست ایمه را بر تحریم اکل و شرب در آنای زر و سیم بر مرد و زن و هیچ یکے را دران خلاف نیست مگر آنکه بعضے شافعیه گفته که شافعی
را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قاله الطیبی گویم اگر این قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیراکه در محاورهٔ سلف استعمال لفظ کراهت بجاے
حرمت بسیار آمده و خلف چون باین معنی پی نبردند کراهت را بر تنزیه فرود می آرند و اختلاف کرده اند در الحاق مطلّی باین هر دو در تحریم بعضے گفتند اگر
ممکن الانفصال ست حرام ست اجماعا زیراکه درین صورت استعمال ذهب و فضه هست و اگر فصل وی ممکن نیست درست ست و اقرب اینست که اگر بروی
اطلاق آوند زر و سیم کنند لفظ حدیث شامل آن باشد و الا فلا و جائز ست اکل و شرب در آنای مضبّب بالاجماع و اختلاف کرده اند در آنکه همین اکل و شرب
در آنای ذهب و فضه حرام ست یا همه استعمالات او بعضے گفته اند که سائر استعمالات نیز حرام ست بالاجماع و بعض دیگر نزاع کردند دران و گفتند که نص در اکل
و شرب وارد ست نه در غیر و الحاق سائر استعمالات بدان از روے قیاس غیر تام ست در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب ست زیراکه ثابت از نص

ہمین قدرست و دعواے اجماع صحیح نیست واین از شوم تبدیل لفظ نبوی ست بغیروی زیراکہ انچہ در حدیث وارد شدہ ہمین تحریم اکل وشرب ست نہ چیزے دیگر پس ازان عدول کردہ وعبارت نبویہ راگذاشتہ لفظ استعمال کہ عبارت عام ست از پیش نفس خود تراشیدند ونظائر این تبدیل در عبارات قوم بسیارست ومصنف این حدیث را مگر بغرض تحریم وضو در اوندر وسیم آوردہ ورنہ محل فی کروی باب الاطعمہ والاشربہ بود ودر الحاق احجار نفیسہ مثل یواقیت وغیرہا بذہب وفضہ اختلاف ست واظہر عدم الحاق ست وابقاے آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل کہ نقل کند آنرا از اباحت مذکور انتہی فانہا لھم فی الدنیا ولکم فی الاخرة زیراکہ این اشیاو امثال آن مر کافران راست در دنیا ومر شمار است در آخرت وذکر کافران اگرچہ دریجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم ست وگفت براء بن عازب نہی کرد مارا رسول خدا از آب خوردن در سیم پس ہرکہ نوشید در وے در دنیا نوشد در وے در آخرت متفق علیہ ابن منذہ گفتہ اجماع ست بر صحت این حدیث وعن ام المومنین ام سلمة نامش ہند بنت ابی امیہ ست از مہاجرات بود ہجرت کرد بسوی حبشہ با زوج خود پستر بمدینہ آمد چون زوجش ابوسلمہ بن عبد الاسد بمرد در ہمان سال آخر ماہ شوال سنہ سہ یا چہار بزنی آنحضرت درآمد وفاتش در سنہ چہل وہشت ہجری ست وعمرش ہشتاد وچہار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد از وے زینب وعمر دختر وپسر وی وابن عباس وعائشہ وابن المسیب خلقی از صحابہ وتابعین رضی اللہ عنہا قالت گفت قال فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الذی یشرب فی اناء الفضة انما یجرجر فی بطنہ نار جہنم آنکس کہ مے نوشد در اوند نقرہ گویا کہ می نوشد جرعہ جرعہ باواز در شکم خود آتش دوزخ را جرجرہ در اصل لغت آواز شتر را گویند کہ میگرداند آنرا در حنجرہ خود واستعمال میکنند در آواز آب کہ نزد افتادن در جوف میکند پس ازان خوردن آب جرعہ جرعہ باین صفت مراد دارند وبرین تقدیر نار جہنم منصوب ست وبرفع نیز خواندہ اند ومعنی آن میشود کہ آواز میکند در بطن او آتش دوزخ وچون آب خوردن باین صفت سبب استحقاق عذاب ودرآمدن در دوزخ ست گویا آتش را می نوشد وگویا آواز آب در بطن او آواز آتش ست ویجرجر بر تقدیر اول بمعنی یشرب ست وبر تقدیر ثانی بمعنی یصوت ست وصحیح ومختار نزد جمہور نصب ست ودر روایات دیگر معاضد اوست وزمخشری قائل برفع ست ولفظ مسلم درین حدیث اینست کہ ہرکہ می خورد ومی نوشد در اوند سیم وزر الخ متفق علیہ ودرین باب ست از عائشہ رض رواہ الدارقطنی فی العلل من طریق شعبة والثوری عن سعد بن ابراہیم عن نافع عن امرأة ابن عمر سماہ الثوری صفیة عنہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دبغ الاھاب فقد طہر چون دباغت دادہ شد چرم را پس بتحقیق پاک شد دباغت پیراستن پوست بانچہ گندگی وتباہی آنرا ببرد خواہ بادویہ وخواہ بآفتاب دادن بمجرد خشک شدن ودر باد گذاشتن واہاب بکسر ہمزہ بروزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت وبعد از دباغت ادیم گویند وطہر بفتح ہا وکسر وضم آن ہر لغت ست حکاہ ابن مالک فی مثلثہ ویفیدہ القاموس وطہارت چرم بدباغت ثابت ست باتفاق ائمہ اربعہ خواہ میتہ باشد خواہ مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکہ بعض اصحاب امام احمد را در اہاب میتہ کلام ست ومحققان ایشان بر طہارت اند وپوست خنزیر وآدمی ازان مستثنی ست آدمی از جہت کرامت وخنزیر بسبب اہانت ودر کلب اختلاف ست وصواب آنست کہ وی نجس العین نیست مثل خنزیر ونزد امام محمد فیل حکم خنزیر دارد ونزد ابوحنیفہ وابویوسف ودیگر ائمہ ہمچنین ست واز سلف منقول ست کہ باستخوان موتی مانند فیل جز آن انتفاع میکردند وازان می نمودند وشانہ میگرفتند وبیہقی از انس آوردہ کہ آنحضرت صلعم را شانہ بود از عاج وآوردہ اند کہ برای فاطمہ رضی اللہ عنہا دو دستانہ خرید از عاج ومشہور آنست کہ عاج نام دندان فیل ست وبعضے محدثان گفتہ اند کہ نام حیوانی دیگر ست دریائی کہ آنرا ذبل خوانند وبعضے گویند نام سلحفاة ست کذا فی اشعة اللمعات رواہ مسلم بہذا اللفظ وعند الاربعة ونزد ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجہ باین لفظ ست ایما اھاب دبغ ہرکدام چرم کہ دباغت دادہ شد پس بتحقیق پاک شد ورواہ الشافعی وابن حبان ورواہ الدارقطنی باسناد علی شرط الصحة وقال حسن وگفت ترمذی حسن صحیح ورواہ الخطیب فی تلخیص المتشابہ من حدیث جابر وعن سلمة بن

المحبق بضم میم وفتح حاء مهمله وتشدید بای موحدهٔ مکسوره وقاف واہل حدیث بارا مفتوح خوانند نام محبق صخر بن عتبة الهذلی ست معدود ست
در بصریین وکنیت سلمه ابوسنان ست روایت کرد ازوی پسرش سنان وغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دباغ جلود
المیتة طهورها دباغت دادن پوستهای مردار پاک کنندهٔ اوست ولفظ احمد وابوداؤد اینست که آمد آنحضرت در غزوهٔ تبوک براہل خانهٔ پس
ناگاه دید مشکی آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میته است که دباغت داده شده است فرمود دباغت دادن او پاک کننده است اورا
و در حدیث ابن عباس ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید باهاب او گفتند مردارست فرمود جز این
نیست که حرام ست خوردن آن وآیا نیست در آب وقرظ آنچه پاک گرداند اورا رواه الدارقطنی والبیهقی وصححه ابن حبان وغیره نیز آنرا روایت
کرده بالفاظ چند نزد احمد وابی داؤد ونسائی وبیهقی وابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الادیم ذکاته و در لفظی دباغها ذکاتها و در لفظی
دباغها طهورها و در لفظی ذکوة الادیم دباغه وفی الباب احادیث بمعناه و درین حدیث دلالت ست برآنکه دباغ مطهر جلد میتهٔ هر حیوان ست که طاهر
میشود بآن ظاهر وباطن وی و درین مسئله هفت قول ست اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردارست در ظاهر وباطن خاص نیست بچیزی ازان موافق
ظاهر حدیث ابن عباس واین مرویست از علی کرم الله وجهه وابن مسعود وهو اظهر الاقوال دلیلاً دوم آنکه دباغ مطهر هیچ شی نیست واین مرویست از جماعتی
از صحابه ودلیل ایشان حدیث عبدالله بن عکیم ست که روایت کرد آنرا شافعی واحمد وبخاری در تاریخ وابوداؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه ودارقطنی وبیهقی
وابن حبان ولفظ وی اینست که آمد مارا کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از موت وی که سود مند نشوید از خود مرده بپوست ونه بپی وترمذی گفته
حسن ست ومذهب امام احمد همین بود ومیگفت که آخر الامرین همین ست بعده این مذهب را ترک داد واین حدیث را ناسخ حدیث ابن عباس گویند
وجوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب ست در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ جهینه و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده روایت
کرده وهم در متن که مروی ست بغیر تقیید واین روایت اکثر ست ومروی ست بقید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ونیز معلل ست بارسال زیراکه ابن عکیم از آنحضرت نشنیده ونیز بانقطاع زیراکه عبدالرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد ولهذا امام احمد ترک
کرده قول بآن کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیراکه حدیث دباغ اصح ست ازان وراوی وی مسلم ست ومرویست بطرق متعدده
از جماعتی از صحابه ولابد ست که ناسخ متاخر باشد ونیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم وچون نسخ تمام نشد متعارض شدند حدیث ابن عکیم وحدیث ابن
عباس ومن معه ووقت تعارض رجوع بترجیح کنند یا وقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیراکه تعارض هنگام استوا میباشد ومساوات ادله
درینجا مفقود ست بسبب آنکه این حدیث ضعیف ست وحدیث ابن عباس صحیح وبا ابن عباس راویان دیگر بسیار اند سوم آنکه اهاب نام چرم غیر مدبوغ ست
کما فی القاموس والنهایة وبعد دباغ نامش قربه وشن باشد وبه جزم الجوهری وچون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده شد
میان هر دو باین طریق که نهی از انتفاع باهاب تا وقتی ست که مدبوغ نشده است وچون دباغت داده شد نامش اهاب نماند پس داخل تحت نهی هم نخواهد شد
وهو جمع حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد میتهٔ ماکول ست لاغیر وعموم ایما اهاب دبغ رد او ست چهارم آنکه دباغ مطهر جمله جلود ست
جز خنزیر که اورا جلد نیست واین مذهب حنفیه ست پنجم آنکه مطهر ست الا خوک را لقوله تعالی فانه رجس زیراکه ضمیر راجع ست بسوی خوک و در آیه حکم
ست برجسیت تمام وی ودی مقیس علیه سگ ست در نجاست واین قول شافعی ست ششم آنکه مطهر همه ہاست لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل
شود در یابسات نه مائعات ونماز گذارند بروی نه در وی واین قول مرویست از مالک جمعاً بین الاحادیث عند التعارض هفتم آنکه جائز ست انتفاع
بجلود میته اگرچه غیر مدبوغ باشد ظاهراً وباطناً بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگوسفندی مردار وفرمود چرا منتفع نشدید

باهاب او گفتند وے مردار ست فرمود انما حرم اکلها هو درای الزهری و جواب داده اند که این حدیث مطلق ست پس مقید باشد بحدیث دباغ

وعن میمونة ام المؤمنین رضی الله عنها بنت حارث هلالیه عامریه نامش برّه بود آنحضرت میمونه نام کرد در جاهلیت زیر مسعود بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابو رهم بزنی گرفت و بمرد پس بعقد آنحضرت آمد بماه ذیقعده سنه هفتم در عمرهٔ قضیه بموضع سرف که برده میل از مکه معظمه است و وفات وی نیز در موضع سرف در سنه شصت و یک یا سنه چهل و یک اتفاق افتاد وقیل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله عنه بروی نماز گذارد و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر اسماء بنت عمیس ست و آخر ازواج رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم که بعد وے زنی دیگر نخواست روایت کرد از وی جماعتی منهم عبدالله بن عباس رضی الله عنه قالت مرّ رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاة یجرونها گفت میمونه گذشت آنحضرت بگوسفندے مرده که میکشیدند آنرا چند مرد از قریش فقال لو اخذتم اهابها پس فرمود کاش میگرفتید شما پوست او را فقالوا انها میتة گفتند این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال یطهرها الماء والقرظ فرمود پاک میگرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست بپزانند نووی در شرح مسلم گفته جائز ست دباغ بهر شی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و باز دارد از فساد همچو شب و قرظ و قشر رمان و جز آن از ادویهٔ طاهره و حاصل نمیشود دباغت بآفتاب مگر نزد حنفیه و بخاک و خاکستر و نمک علی الاصح انتهی گوییم ازهری گفته شب بشین معجمه و موحده جوهریست مشابه بزاج و غیر وی گفته بمثلثه است جوهری گوید و آن گیاهی ست خوشبو از طعم انتهی و مالک و ابو داؤد از حدیث عایشه آورده اند که امر کرد رسول خدا بتمتع گرفتن از چرمهای مردار وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بملاحظهٔ منع از اضاعت مال و اسراف امر استحباب مراد دارند نیز صورتے دارد انتهی اخرجه ابو داؤد والنسائی مصنف در تلخیص طرق این حدیث تکلم بسیار کرده و در طریقی حسن و در طریقے ضعیف و در طریقے مضطرب و در طریقے منقطع و در طریقے مرسل گفته و نسبت تخریج وی بسوے شافعی و بخاری در تاریخ و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح درینجا بمعارضه است باینکه احادیث دالّه بر دباغ اصح اند و قول بموجب آنها باین جهت ست که اهاب نام چرم ست قبل دباغ و بعد دباغ نامش شن و قربه است حمل کرده است برین ابن عبدالبر و بیهقی و هم منقول ست از نضر بن شمیل و جزم کرده است بدان جوهرے و ابن شاهین گفته که چون احتمال هردو امر شد و قول آنحضرت این ست که هر اهاب که مدبوغ شد طاهر گردید حمل کردیم آنرا بر اول جمعاً بین الحدیثین و جمع میان هردو بتخصیص ست باینکه منهی عنه جلد خوک و سگ ست زیرا که چرم این هردو دباغت کرده نمیشود گفته اند که محمول ست بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت والله اعلم انتهی

وعن ابی ثعلبة بفتح مثلثه و لام مفتوحه نام وی جرهم بن ناشب ست مشهور ست بکنیت بیعت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس مسلمان شدند قوم وی و سهم برادر برای وے آنحضرت بعد خیبر نزول کرد شام را و مرد در سنه خمس و سبعین و بعضے گفته اند در زمان معاویه الخشنی بضم خا و فتح شین معجمتین نسبت ست بسوی خشین بن النمیر که قبیله معروف ست قال قلت یا رسول الله انا بارض قوم اهل الکتاب افنأکل فی آنیتهم گفت ابو ثعلبه گفتم ای رسول خدا بدرستیکه ما در زمین گروهی هستیم که اهل کتاب اند آیا جائز ست که بخوریم در آوندهای ایشان قال لا تاکلوا فیها فرمود مخورید در آوندهاے ایشان اگر یابید بعز آن ظروف را درینجا دلالت ست بر نجاست آنیهٔ اهل کتاب و این نجاست بنا بر رطوبت ایشانست و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی انما المشرکون نجس و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و عزیر را ابن الله گویند و نزد دیگران رطوبت ایشان پاک ست و سبل گفته و هو الحق لقوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتب حل لکم وطعامکم حل لهم و وضو کرد آنحضرت از مزادهٔ مشرکه و در حدیث جابر ست که غزا میکردیم همراه آنحضرت و می رسیدیم بآوندهای مشرکان و اسقیهٔ ایشان و عیب نمی کرد آنحضرت بر ما انتهی الا ان لا تجدوا غیرها فاغسلوها وکلوا فیها مگر آنکه نیابید غیر آن

آوندها پس بشوئید آنرا و بخورید دران ظاهر حدیث درانست که اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یابد در ظروف ایشان بغسل نیز نخورد از جهت عدم ضرورت لیکن فقها گفته اند که جائزست استعمال آنیهٔ ایشان بعد از غسل بے کراهت خواه ظروف دیگر یافته شوند یا خیر پس حمل کرده شود کراهت در حدیث بر انکه مراد ظروفی ست که می پزند در وے گوشتهاے خوک ومی نوشند دران شراب ومعتاد اند برای نجاست از جهت استقذار طبیعی هرچند شسته شود ومراد فقها آن اوانی ست که مستعمل نیستند در نجاسات غالبًا ذکره ابو داؤد فی سننه صریحًا نقله البارعی ولفظ ابو داؤد اینست که اوشان می پزند در دیگهاے خود گوشت خوک ومی نوشند در آوندهاے خود شراب را ورواه احمد ایضًا متفق علیه در سبل گفته این حدیث مطلق ست وحدیث ابو داؤد مقید بآنیهٔ مطبوخ فیه پس محمول شود بر مقید ونجس در لغت مستقذر وآن عام ست از معنی شرعی وقیل معناه ذو نجس زیراکه اهل کتاب مشرک اند وشرک ایشان بمنزلهٔ نجاست ست چه طهارت نمی کنند ونه غسل ونه اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان ست وباین تمام میشود جمع میان این حدیث وآیت مائده واحادیثے که موافق حکم مائده است وآیت مائده اصح ست در مراد انتهی وعن عمران بن حصین بضم حا وفتح صاد مهملتین وسکون تحتیه از صحابهٔ مشهورین اسلام آورد در خیبر همراه ابوهریره وتا سی سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بروے یکبار داغ کرد باز ملائکه را ندید چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکے از اصحاب رسول خدا صلے الله علیه وسلم اقدم وافضل از وی کنیت عمران ابا نجید خزاعی کعبی ست مرد در بصره سنه پنجاه ودو یا سه روایت کرد از وی ابو رجا ومطرف وزراره بن ابی اوفی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه توضؤا من مزاد امراة مشرکة بدرستیکه آنحضرت ویاران او وضو کردند از پکهال زن مشرکه ودرینجا دلیل ست بر طهارت آوندهاے مشرکان وبر طهور جلد میته بدباغ زیراکه پکهال وی از جلود دباغ مشرکین بود وذبائح ایشان بے شبهه مردارست ونیز دلیل ست بر طهارت رطوبت مشرک زیراکه زن مشرکهٔ مذکوره مباشر آب مذکور بود وآن کمتر بود از دو قله زیراکه ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقدار دو قلتین بر دارد وهرکه میگوید که رطوبت ایشان نجس ست این حدیث دلیل ست بر وی متفق علیه فی حدیث طویل ونیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو کردند از پکهال زن مشرکه زیراکه صحابه زنے را با دو پکهال آب نزد آنحضرت آوردند وآنحضرت آب از ان هر دو در آوندها گرفت وآنچه خدا خواست گفت باز وا پس داد پس مردم از ان نوشیدند وآوندهای خود پر کردند وهرکه جنب بود بحکم آنحضرت از ان آب غسل نمود وزن که مزادهاے خود را باز گرفت وآن هر دو زیاده از پیشتر پر آب گردیدند انتهی پس درین حدیث اگرچه تصریح بوضو نیست لیکن کافی ست در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بدان فافهم وعن انس بن مالك رضی الله عنه ان قدح النبی صلی الله علیه وسلم انکسر بدرستیکه ساغر آب نوا آنحضرت بشکست فاتخذ مکان الشعب سلسلة من فضة پس گرفت بجای شکست وی زنجیری از نقره شعب بفتح شین معجمه وسکون عین مهمله لفظے ست مشترک در چند معنے مراد درینجا صدع وشق اوست وسلسله بفتح سین اول وسکون لام وفتح سین ثانی بمعنی رسانیدن چیزی بچیزی ست یا بکسر اول بمعنے زنجیر آهنی ومانند آن در سبل گفته ظاهر آنست که مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند ودر حدیث دلیل ست بر جواز تضبیب انا بفضه ونیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف کرده اند در واضع سلسله بیهقی از موسی بن هارون یا غیر وی حکایت کرده که جاعل سلسله انس ست نه آنحضرت وجزم به ابن الصلاح زیراکه لفظ روایت وے جعلت ست اما مصنف در تلخیص گفته که در وی نظرست زیراکه در بخاری از حدیث عاصم احول آمده که دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالك که شق شده بود پس بست آنرا بسیم وابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زر یا سیم گرداند ابو طلحه گفت متغیر مکن چیزے را که ساخت آنرا رسول خدا صلے الله علیه وسلم پس گذاشت انس آین لفظ بخاری ست ومحتمل که ضمیر در قول وی بست آنرا بسیم عائد باشد بطرف آنحضرت ومحتمل که بسوی انس کما قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل ست مراول را قدح متغیر نشد از حال اول خود که بر عهد آنحضرت بود انتهی

در سبل گفته این سلسله که انس تغیر وی خواست غیر حلقه المذکور ست پس ظاهر آنست که ضمیر عائدست بسوی آنحضرت و هو حجة لما ذکر انتهی اخرجه البخاري و دارقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که دران چیزی از طلا و نقره است پس بے نوشد و میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که در وے چیزے از طلا و نقره است ظرو فی ست که در وی میخهای طلا و نقره زده باشند طیبی از نووی نقل کرده که اگر میخها بے خرد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و عریض بود حرام ست انتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در اناء مفضض جائز ست و تحقیکه در موضع دهان نبود و همچنین در اناء مضبب بذهب و فضه زیرا که ضباب تبعیه برای استوار ی وست نه برای زینت و اگر بر موضع ضباب جمع کم کنند نیز لاباس ست و این بر تقدیر یست که از کاسه بخورد و اما اگر طعام از کاسه بگیرد و بر جای دیگر یا بریست بخورد لاباس ست انتهی

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ مفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تثنیه و جمع ست یا اعتبار جنس نموده و نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آمده عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عن الخمر گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بعد تحریم وی تتخذ خلا که ساخته میشود سرکه قال لا فرمود نه یعنی جائز و حلال نیست سرکه ساختن شراب بانداختن نمک یا پیاز یا جز آن از انچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک ست در تحریم و تنجیس سرکه خمر و نزد حنفیه جائز و حلال ست و این حدیث حجت ست بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مردے نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در کنار او یتیمان بودند و بود نزد آن مرد خمر وقتے که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا انسازم این خمر را سرکه فرمود مساز پس بریخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شد وادی و بلفظ حاکم و بیهقی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یتیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابو طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرمود نه پس بریخت آنرا و بلفظ احمد و ابوداؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه آنحضرت را از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا نسازم آنرا سرکه فرمود نه و در مختصر السنن این حدیث را نسبت کرده ست بمسلم و او احادیث دیگر ست مانند آن اخرجه الدارقطني واحمد من حديث ابي سعيد نحوه و درین باب ست از جابر و صح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم نعم الادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح ست و نهی ازان اگر بود در ابتداے امر بود بجهت قمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر خلکم خل خمرکم یعنی بهترین سرکه شما سرکه خمر شما ست انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه استدلال بحدیث نعم الادام الخل ناتمام ست زیرا که اصل حدیث بروایت جابر رضی الله عنه اینست که بدرستیکه آنحضرت درخواست کرد از اهل خود ادم یعنی نانخورش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش نانخورش سرکه است خوش نانخورش سرکه است رواه مسلم پس ورود این حدیث در مدح سرکه است و کفایت کردن او عوض نانخورش دیگر اگر موجود نباشد نه در انکه سرکه هر چیز خمر باشد یا غیر آن حلال ست و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور فیه است زیرا که حرمت خمر قطعی ست و صفت سکر در وی موجود باشد یا نباشد حکم وے تحریم ست و لهذا التصریح فرمود به نهی از سرکه ساختن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و بودن نهی در اول امر و نماندن آن بعد طول عهد محتاج سندست احتمال صرف در حلت و حرمت چیزے کافی نیست و روایت خیر خلکم خل خمرکم حدیث واهی ست از روایت مغیره بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعا و این مغیره همانست که او را هشام مکفوف خوانند و وی صاحب مناکیر ست نزد اهل حدیث گویند مناکیر بسیار از عطا بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و آن عباده بن نسی حدیثے غریب موضوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضاله است از یحیی بن سعید

از عمرو از ام سلمه و در وی اینست کما یحل خل الخمر حاکم گفته متفرد ست بدان فرج از یحیی و وی از کسانی ست که حجت گرفته نمی شود بحدیث وی و صحیح
نشده ست تخلیل خمر بهیچ وجه و تفسیر کرده ست آنرا فرج باینکه متغیر شود خمر و سرکه گردد پس حلال شود و مرتفع میشود خلاف باین تفسیر و دارقطنی گفته سعید
عبد الرحمن بن مهدی که حدیث منکر دا از فرج بن فضاله و میگفت که وے روایت کرده ست از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت
بخاری فرج بن فضاله منکر الحدیث ست حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را حاکم
از قتیبه بن سعید آورده که گفت آمدم بمدینه بایام امام مالک و رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سرکه خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت
آمدم بعد موت مالک و ذکر کردم این معنی را باهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ یکے و آنچه مروی ست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سرکه
خمر و از عایشه که لا باس ست پس آن خل خمری ست که خود بخود بے اتخاذ سرکه گردید پس روایت مغیره و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیحه
محفوظه از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در هدایه گفته چون خمر سرکه گردد حلال ست خواه بچیزے انداختن در وے گردد یا بے آن بجهت دیرپائی و در آفتاب
نهادن مثلاً و شافعی گفته حلال ست اگر بچیزے انداختن شود در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتهی گویم اتخاذ را در حدیث تفسیر کرده اند
بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سرکه سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگرچه بنقل وے از سایه بآفتاب بود یا عکس آن و اما
شرابے که بنفس خود سرکه گردد بدون علاج پس آن طاهر حلال ست و در سبل گفته که علما را در خل خمر سه قول ست یکے آنکه چون خمر بے قصد سرکه گردد حلال ست
و چون بقصد گردد حرام دوم آنکه حرام ست هر سرکه که متولد ست از خمر مطلقاً سوم آنکه سرکه سرکه ست اگرچه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه فاعل وے
آثم ست زیرا که چرا گذاشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سرکه گردانید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل خل ست شرعاً و لغةً و گفته اند
که چون شراب را سرکه کردن خواهد آب از انگور افشرده پیش از خمر شدن وی دو برابر آن سرکه خالص در وے بیندازد که درین صورت آب مذکور سرکه شود
و هرگز خمر نگردد انتهی گویم این قسم سرکه را سرکه خمر نتوان گفت بلکه سرکه انگور ست و سرکه خمر همانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سرکه سازند و هرچند لغةً و
شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع ست از اجرای حکم خل بر ان آرے شرابے که بے قصد سرکه شود وجهی برای حلت دارد و الله اعلم

اخرجه مسلم والترمذي وقال حديث حسن صحيح گویم ایراد این حدیث در باب ازالهٔ نجاسات مشعر ست باینکه خمر نجس ست اما علما را اختلاف ست
در نجاست و طهارت وی شوکانی رح در مختصر گفته نجاست غائط آدمی و بول اوست مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و سرگین و خون حیض و گوشت خوک
و آنچه سوای اینست دران خلاف ست و اصل طهارت ست بر ناقل آن و از طهارت مگر ناقل صحیح که معارض نشود او را مساوی یا مقدم بر وے انتهی و در
شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم ست از کلیات و جزئیات شریعة و شک نیست که حکم بنجاست چیزے مستلزم تکلیف عباد ست و اصل برائت
ست خاصةً در امور عامة البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت در آنچه سکوت کرد ازان خدا و فرمود که آن عفو ست پس در اشیائیکه هیچ دلیل بر نجا
ست وارد نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم بنجاست وی کند بمجرد راے فاسد یا بغلط در استدلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هر چه را
حق تعالی حرام فرمود نجس ست و گمان کردند تلازم حرمت و نجاست باهم و این زعم شان ابطل باطلات ست زیرا که هرگز تحریم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز
نمیدارد نه بمطابقت و نه بتضمن و نه بالتزام پس تحریم خمر و میتة و دم مسفوح دلالت نمیکند بر نجس بودن اینها و آنرا نجاست که چون شارع دانست که بعض امت درین
غلط کنند فرمود حرام نیست از میتة مگر خوردن او برای دفع ظن مذکور و اگر مجرد تحریم مستلزم تنجیس باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ الخ
دال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه در صحیح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و همین ست حکم
اعیان محرمه همچو ازلام و انصاب و نبات و ثمرات منسکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصریح بنجاست و رجسیت و رکسیت شیٔ دال بر نجس بودن

اوست چنانکه نجاست سرگین و لحم خنزیر پس در قوله تعالی إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ چرا حکم بنجاست خمر نتوان کرد گوئیم خمر درین کریمه مقترن بانصاب و ازلام واقع شده و این قرینه صارفه است معنی رجسیت را بسوی غیر نجاست شرعیه و هکذا قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ زیرا که ادلهٔ صحیحه مقتضی عدم نجاست ذات مشرکین اند چنانکه وارد شده است در اکل ذبائح و اطعمهٔ ایشان و توضی از آونیهٔ ایشان و خوردن در ان و فرود آمدن ایشان بمسجد پس این دلیل ست برانکه مراد بنجاست درین آیت غیر نجاست شرعی ست بلکه از شارع بیان این معنی بر وجهی وارد ست که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق وفد ثقیف وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از انجاس قوم چیزی بلکه انجاس ایشان بر نفس ایشان ست و درینجا دلالت ست برینکه این نجاست حکمی ست نه حسی و تعبد بنجاسات حسیه است نه حکمیه و انچه وارد ست در نجاست معارض ست بارجح ازوی و شک نیست که عمل متعین ست براجح هان اگر تعارض بمساوی ست پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود مورد خالص از شوب معارضه یا راجح بر معارض بهر حال واجب ست منصف را قیام بمقام منع و عدم تزحزح ازان مگر بحجت شرعیه انتهی **وعنه** وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه قال گفت انس لَمَّا كَانَ يَوْمُ خَيْبَرَ أَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا طَلْحَةَ هرگاه بود روز خیبر حکم فرمود رسول خدا ابو طلحه را که ندا کند فَنَادَى إِنَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ پس ندا کرد بدرستی که خدا و رسول او نهی می کنند شما را ینهیان بصیغهٔ تثنیه است و ثابت شده که آنحضرت خطیبی را که در خطبهٔ خود و من یعصهما گفته بود بئس خطیب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه مما سواهما پس تعارض شد میان روایات و جواب داده اند که نهی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط و ایضاح ست می بایست که بجای ضمیر اسم ظاهر می آورد نه جمع بین الضمیرین دیگر آنکه آنحضرت را جمع بین الضمیرین می رسد نه غیر وی را بنابر علم وی صلعم بجلالت و عظمت وی تعالی عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ فَإِنَّهَا رِجْسٌ از خوردن گوشت خران خانگی و در حدیث ابو ثعلبه خشنی ست که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خران خانگی را و درینجا احتراز ست از خران وحشی که آنرا گورخر گویند و آن حلال ست باتفاق و هم در صحیحین ست از حدیث جابر که نهی فرمود آنحضرت روز خیبر از لحوم حمر اهلیه و اذن داد در لحوم خیل و هم در بخاری و مسلم ست از حدیث ابن عمر و در ترمذی از حدیث جابر مثل آن و نیز در صحیحین ست از حدیث براء بن عازب که نهی فرمود رسول خدا روز خیبر از گوشتهای خران انسیه بکسر همزه منسوب بانس یعنی انسان و بضم همزه نیز میخوانند از انس ضد وحشت و بفتحتین نیز آمده بمعنی انسان و گفت زاهر اسلمی که من درین حال که می افروزم آتش را زیر دیگها بگوشتهای خران که ناگاه آواز داد آواز دهندهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بیشک رسول خدا نهی میفرماید شما را از خوردن گوشتهای خران رواه البخاری و فی الباب غیر ذلک مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و درین احادیث دلیل ست بر تحریم لحوم حمر اهلیه و باین قائل اند جمهور صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس رضی الله عنه بعدم تحریم رفته در بخاری از وی آورده که گفت نمیدانم که نهی کرد آنحضرت ازان بسبب بار بردار مردم یا حرام کرده شدند در سبل گفته ضعف این قول غیر مخفی ست زیرا که اصل در نهی تحریم ست اگرچه علت وی ما را معلوم نباشد و استدلال کرد ابن عباس بقوله تعالی قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا در جواب سائل از تحریم وی و بحدیث غالب بن ابجر که نزد ابو داؤد ست و در وی اینست که أَطْعِمْ أَهْلَكَ مِنْ سَمِينِ حُمُرِكَ و جواب داده ازان باضطراب حدیث بیهقی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد ست و مثل وی معارض احادیث صحیحه نتواند شد انتهی و نیز در سبل گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاسات مبنی برین ست که تحریم را تنجیس لازم ست و هو قول الاکثر و در روی خلاف ست و حق آنست که اصل در اعیان طهارت ست و تحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشه محرم ست و طاهر و همچنین جمله مخدرات و سمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست آنها آری نجاست را تحریم لازم ست و لا عکس زیرا که حکم نجاست منع ملامست اوست در هر حال پس حکم بنجاست عین حکم بتحریم اوست بخلاف حکم بتحریم زیرا که لبس حریر و ذهب حرام ست و حال انکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعیه و باجماع و چون این معنی معلوم شد پس تحریم خمر و حمر که منصوص علیه ست مستلزم نیست برای نجاست آنها بلکه لابد ست از دلیلی دیگر بران و رنه بر اصل طهارت که متفق علیه ست باقی خواهد ماند و هر که مدعی خلاف این باشد بر وی ست

که دلیل بیارد و همچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجه را دلیل بر طهارت لعاب احله ضرورت نبود و اگر دباغ الادیم طهوره وارد نمی شد قائل میشدیم بطهارت
مردار زیرا که وارد در قرآن تحریم اکل اوست ولیکن حکم کردیم بنجاست وی بجهت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتهی وعن عمرو بن
خارجة الانصاری ست و بود از اهل شام و بود حلیف ابی سفیان بن حرب و روایت کرده است از وی عبد الرحمن بن غنم این حدیث را که وی شنید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که میفرمود در خطبه ان الله قد اعطی کل ذی حق حقه فلا وصیة لوارث رضي الله عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بمنی وهو علی راحلته ولعابها یسیل علی کتفي گفت عمرو خطبه کرد مارا رسول خدا در منی روز نحر و بود آنحضرت
بر سواری خود که نام وی عضبا یا صهبا بود و آب دهن آن ناقه روان میگردید بر دوش من پس درینجا دلالت ست بر طهارت لعاب ماکول اللحم قیل
وهو اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بسیلان لعاب بر وی پس تقریر آنحضرت باشد اخرجه احمد والترمذي وصححه وعن
عایشة رضي الله عنها ام المومنین بنت ابی بکر صدیق مادرش ام رومان ست بنت عامر خطبه کرد او را آنحضرت بمکه و تزوج نمود در شوال
سنه عشر و وی دختر شش ساله یا زیاده بود و درآمد بر وی در مدینه در شوال سنه اثنین و قیل غیر ذلک و ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت
آنحضرت و وی هیزده ساله بود بدون اعتبار کسر در سال وفاتش و تزوج نکرد آنحضرت هیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
کنیت کن بخواهرزاده خود عبد الله بن الزبیر و بود فقیهه عالمه فصیحه فاضله کثیرة الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعتی
از صحابه و تابعین و نازل شد در برارت وی ده آیت از سوره نور و وفات فرمود آنحضرت در خانه وی و دفن کرده شد در انجا و مرد در مدینه سنه سبع وخمسین
وقیل ثمان وخمسین شب شنبه هفتدهم رمضان و مدفون شد در بقیع و نماز گذارد بر وی ابو هریره و بود خلیفه مروان از طرف معاویه قالت کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یغسل المني گفت عایشه بود آنحضرت که می شست منی را باب ثم یخرج الی الصلوة في ذلك الثوب پس تر می برآمد
برای نماز در ان جامه از منی شسته وانا انظر الی اثر الغسل فیه و من میدیدم اثر غسل را در ان جامه و این حدیث دلیل مالک و ابو حنیفه و احمد ست
در قولی از وی بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاهر ست متفق علیه و بخاری این حدیث را از عایشه مرفوعا بالفاظ مختلفه آورده در لفظی بقع
الماء و در لفظی ان بقع الماء في ثوبه و در لفظی فیه بقع الماء و در لفظی ثم اراه فیه بقعة او بقعا ست مگر بزار گفته که مدار این حدیث عایشه بر سلیمان
بن یسار ست و وی از عایشه سماعت ندارد و سبقه الی هذا الشافعی فی الام حکایة عن غیره و جواب داده اند ازان که تصحیح بخاری این حدیث را و موافقت
مسلم مراو را برین تصحیح مفید صحت سماع سلیمان از عایشه و صحت رفع اوست و لمسلم و مسلم راست از حدیث عایشه لقد کنت افرکه من ثوب
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرکا بدرستیکه بودم من که میمالیدم منی یعنی خشک را از جامه آنحضرت مالیدنی سخت فیصلي فیه پس نماز
میگذارد در ان مصنف در تلخیص گفته وارد شده است امر بفرک منی بطرق صحیحه روایت کرده است آن را ابن الجارود در منتقی از حدیث همام بن حارث که
گفت بود نزد عایشه مهمانی پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود او را منی پس گفت عایشه بود آنحضرت که حکم میکرد مارا بحت منی و اما امر
بغسل منی پس لا اصل له است انتهی حنفیه وغیره گویند مراد بالیدن محرک مع الغسل است و شافعیه گویند احادیث غسل محمول بر ندب ست و نیست دلیل نجاست
چه غسل برای نظافت و ازاله درن و نحو آن نیز می باشد و في لفظ له و در لفظی مر مسلم راست لقد کنت احکه بظفري من ثوبه بودم
من که حک میکردم منی را در حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامه آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد ست بر طهارت منی و نزد ابن خزیمه و دار قطني و بیهقي
و ابن حبان باین لفظ آمده که بودم من که می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکه وی نماز میگذارد و نووی در شرح مهذب استغراب این روایت کرده و بسوی
هیچ یکی نسبت نموده اما در سبل گفته رجاله رجال الصحیح و دار قطني و طبراني از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد

جامه را پس فرمود بشابهٔ آب بینی ست و آب حلق کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا اذخر و این حدیث را بیهقی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعاً آورده و
از ابن عباس موقوفاً و گفت الموقوف هو الصحیح و نیز دلیل شافعیه اینست که منی اصل ماده و پیدایش دوستان خداست پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل
عقلی مخفی نیست چه منی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل اعداء خدا نیز هست پس چه قسم پاک باشد و حنفیه گویند غسل منی باشد مگر از نجس و قیاس کرده اند
منی را بر دیگر فضلات متقذرهٔ بدن از بول و غایط بنا بر انصباب این همه بمقر خود و انحلال آنها از غذا و بنا بر آنکه احداث موجبهٔ طهارت نجس اند و منی منجمله احداث
ست و جاری ست مجرای بول پس متعین باشد غسل وی باب هیچو غیر وے از نجاسات و فرک آن برای تسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا بدان و حمل
غسل بر ندب و نظافت خلاف ظاهر حدیث ست و در هدایه حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غایط و خون و منی و قی و شیخ در ترجمه گفته این
تمام دلیل ست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند انتهی گوییم این حدیث را ابویعلی موصلی و بزار در مسند خود و ابن عدی در کامل و دارقطنی و بیهقی
و عقیلی در ضعفا و ابونعیم در معرفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن حماد ست و جماعهٔ مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابویعلی و بعضے او را
متهم بوضع کرده اند لالکائی گفته اجماع ست بر ترک حدیث وے و بزار گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفت متفرد ست بدان
ثابت و روایت نمیکند از حماد مگر همین اسناد و بیهقی گفته این حدیث باطل ست روایت نکرده ست او را مگر ثابت بن حماد و او متهم ست بوضع و گفت
ابن ملقن حلال نیست احتجاج کردن بوے پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعیه گویند حمل فرک بر فرک مع الغسل بعید است و تشبیه
آن با فضلات قیاس مع النص ست و نیز گفته اند که این احادیث در حق و فرک منی آنحضرت ست و فضلات وی صلعم پاک ست فلا یلحق به غیره و جواب
داده اند که اخبار عائشه از فرک منی از ثوب آنحضرت احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود و پس متعین نشود که تنها منی آنحضرت بود و احتلام
بر انبیا جائز نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود بغیر خلط منی دیگر تا هم محتمل ست و نیست دلیل با احتمال و گاهی میگویند که احتمال مشترک ست پس استدلال
بدان بر طهارت منی تمام نیست و بالجمله میان فریقین درین مسئله مجادلات و مناظرات و استدلالات طویله ست صاحب سبل السلام در حواشی شرح عمده استیفاے
آن کرده و در سبل گفته حق اینست که اصل طهارت ست و بر قائل بنجاست دلیل آوردن ست ما باقی ایم بر اصل و حنفیه بنجاست وے رفته اند مثل غیر خود
و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل یا فرک یا ازاله بخرقه یا اذخر عملاً بالحدیثین انتهی گوییم و بالله التوفیق که آنچه در بارهٔ منی در احادیث صحیحین یا احدهما آمده
سه چیز ست یکے غسل دوم فرک سوم حک و حت در معنی اوست و این هر سه چیز امارت نجاست ست بے شبهه چه اگر طاهر بودے بایدی که در بعض اوقات
آنرا بے غسل و فرک و حک بگذاشتند حال آنکه این امر منقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آرد غایت ما فی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بدو
طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قادح نیست چه از شریعت حقه معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارات مقرر کرده اند طهارت نعل نجس
مسح بارض ست و طهارت بول رضیع رش ست و طهارت ارض نجسه ببول ریختن یک دلو آب ست و علی هذا القیاس همچنین طهارت منی اگر رقیق ست غسل ست
و اگر غلیظ ست حک و فرک و حت ست مقصود در هر نوع ازالهٔ جرم اوست و ازالهٔ جرم جائیست که آن جرم نجس باشد گاهے شنیده یا دیده که در ازالهٔ طاهر
این همه تنویع طهارت کرده باشند و آنرا بے ازاله نگذاشته پس حمل غسل بر ندب و نظافت احتمال ست در برابر استدلال و آن پسند نیست پس هر که قائل ست
بطهارت آوردن دلیل بر وے لازم ست نه بر قائل بنجاست و اخباریکه دلالت میکنند بر طهارت کحدیث ابن عباس و غیره اول از صحاح نیستند دیگر همه ضعیف
پس معارض حدیث صحیحین نتوانند شد تا بترجیح چه رسد و اطالت کلام در تدقیق این مسئله و دورد و ور رفتن دران از باب تعمق ست و دل ازان در نهایت
قلق و اگر فرض کنیم که طاهر ست پس اتباع مقتضے آنست که با این طاهر نیز همان معامله باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک و جز آن نه آنکه طاهر
فهمیده علی حاله بگذارند و اعتنا بتلوث جامه و جز آن بدان ننمایند و همدران جامه نماز گذارند و چون هیچ یکے باین قائل نیست مآل نزاع بنزاع لفظی میماند

والله اعلم ولهذا در مصفی گفته منی آدمی طاهر ست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عائشة انها کانت تحک المنی عن ثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم یصلی فیه ونجس ست نزدیک ابی حنیفه ومالک غیر آنکه ابوحنیفه میگوید فرک یابس کفایت میکند ومالک میگوید کفایت نمی کند واقوی نزدیک فقیر قول مالک ست زیرا که شستن عمر ثوب را در یوقت باین اهتمام دلالت میکند بر نجاست او واما حدیث کانت تحک معنیش نزدیک فقیر تحک فی اثناء الغسل مثل قرص وحت در حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث مشتمل اند بر غسل وطرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد والله اعلم انتهی **وعن** ابی السمح مشهور باین کنیت ست صحابی خادم رسول خداست وقیل مولاه واو را همین یک حدیث ست وموضع وفاتش معلوم نیست **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یغسل من بول الجارية** شسته میشود از بول دختر **ویرش من بول الغلام** وآب زده میشود از بول پسر وباین رفته ست جماعتی از سلف وازیشان اند علی وام سلمه وثوری واوزاعی ونخعی وداؤد وابن وهب وعطا وحسن وزهری واحمد واسحق ومالک در یک روایت شوکانی گفته وهمین ست آن حق که نیست محیص ازان ورفته اند بعض اهل علم وحکایت کرد آنرا مالک وشافعی واوزاعی که کافی ست آب پاشیدن در ذکر وانثی هر دو واین قول مخالف احادیث صحیحه است چه در حدیث تفرقه کرده اند میان نر وماده ورفته اند حنفیه وسائر اهل کوفه بوجوب غسل بول غلام وجاریه واین مذهب نیز مخالف احادیث ست استدلال کرده اند ایشان باد آه بارده وارده در نجاست بول مطلق وظاهر ست که بول جاریه وغلام از حکم مطلق بول بادله خاصه مصرحه مخصوص بوده است وقیاس بول غلام بر بول جاریه در مقابله النص فاسد الاعتبار ست وابن حزم گفته که بول ذکر را هر ذکر که باشد آب زنند واین قول شاذ ست ودر وے اهمال قید مذکور ست وواجب آنست که مطلق را حمل کنند بر مقید انتهی ودر حجة الله البالغة زیاده کرده که در جاهلیت نیز همین مقرر بود که بول غلام را آب زنند وبول جاریه را بشویند پس آنحضرت هم همین معنی را مقرر داشت واهل مدینه وابراهیم نخعی بهمین حدیث اخذ کرده اند ومحمد دران اضجاع قول نموده پس معتبر نباید شد بانچه مشهور ست میان مردم یعنی از وجوب غسل هر دو بول یا نضح آن انتهی وشیخ در ترجمه تقریر مسئله باین وجه کرده که مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد وحاجت بغسل نیست وظاهر حدیث دلالت دارد بران وبعضے از شافعیه فرق کرده اند میان صبی وصبیه وکفایت نضح در اول ست نه در ثانی ونزد امام ابوحنیفه ومالک ائمه غسل مے باید ومراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل ست ولم یغسل باین معنی ست که مبالغه در غسل نکرد واز جهت عموم دلائل که دلالت دارند بر غسل بول ومنی از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب یعنی ریختن آب از غیر مالیدن وبیفشردن ودر حدیث آمده از عائشه رض که کودکے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروے آب ریختنی وبر بول صبی این کفایت ست ولیکن در بول صبیه مبالغه وتاکید بیشتر ست انتهی وبالجمله ملخص اینست که در سبل گفته که علما را درین مسئله سه مذهب ست اول مذهب حنفیه ومالکیه که غسل هر دو واجب ست همچو سائر نجاسات بقیاس کردن بول هر دو را بر سائر نجاسات واحادیث باب را تاویل کرده اند وهو تقدیم القیاس علی النص دوم وجهی ست مر شافعیه را وهو اصح الاوجه عندهم وآن کفایت نضح ست در بول غلام نه جاریه همچو غیر وے از نجاسات عملاً بالاحادیث الواردة بالتفرقة بینهما سوم کفایت نضح در هر دو وهو کلام الاوزاعی انتهی والحق ما قدمناه من کلام الشوکانی واکثر برانند که بول صبی نجس ست وجز این نیست که تخفیفی در طهارت وے کرده اند وحافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین گفته که در غسل ثوب از بول صبیه ونضح آن از بول صبی تا وقتی که این هر دو طعام خوار نباشند فقهارا سه قول ست یکے غسل از هر دو دوم نضح هر دو سوم تفرقه وسنت همین را آورده واین حکم از محاسن شریعت وتمام حکمت ومصلحت اوست وفرق در میان صبی وصبیه بسه وجه است یکے بسیار برداشتن مردان وزنان ذکر را پس ملحے بول وے عام ست درین صورت غسل وے شاق باشد دوم آنکه بول صبی یکجا نمی ریزد بلکه متفرق ومنتشر میگردد اینجا وآنجا پس غسل هر انجا که بول وی باو رسیده خیلے دشواری دارد بخلاف بول انثی که مجتمع می باشد سوم آنکه بول انثی اخبث وانتن ست نسبت ببول ذکر وسببش حرارت ذکر ورطوبت انثی ست پس حرارت نتن بول را

را سبک میگرداند وآنچہ از رطوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگدازد واین معانی مؤثرہ ست واعتبارش در فرق مستحسن انتہے وہمین سنہ فرق را در شرح
مصابیح ولمعات شرح مشکوۃ وحجۃ اللہ البالغۃ ذکر کردہ اند ونیز حافظ ابن القیم رح در مثال پنجاہ وچہارم از کتاب مذکور نوشتہ کہ پنجاہ وچہارم رد سنت صریحہ
صحیحہ محکمہ است در اکتفا در بول غلام کہ چیزی نخوردہ بنضح نہ بغسل چنانکہ در احادیث صحیحین وغیرہماست وصحیح شدہ است افتا بدان از علی وام سلمہ ونیامدہ ہیچ صحابی
خلاف فتوای این ہردو پس رد کردند این ہمہ سنن را بالقیاس متشابہ بر بول شیخ وبعموم کہ رد کردہ نمیشود بدان این حکم خاص وہو قولہ انما یغسل الثوب من
خمس من البول والغائط والمنی والدم والقیٔ حال آنکہ این حدیث ثابت نیست زیراکہ از روایت علی بن زید بن جدعان از ثابت بن حماد ست واحادیثش
مناکیر ومعلولات ست واگر صحیح شود واجب گردد عمل بہر دو حدیث وزدہ نشود یک حدیث بحدیث دیگر وباشد بول دران حدیث مخصوص ببول صبی چنانکہ
مخصوص شدہ است از وے بول ماکول اللحم باحادیثے کہ کمتر ست ازین احادیث در صحت وشہرت انتہی اخرجہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ
والبزار والحاکم وابن خزیمۃ وصححہ الحاکم وحسنہ البخاری ودرین باب حدیثہاست ازانجملہ حدیث علی کہ گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیرخوارہ آب پاشیدہ شود
وشاشۂ دختر را شستہ آید رواہ احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ وابن خزیمۃ والحاکم وابن حبان واسناد این حدیث صحیح ست ترجیح کرد بخاری
ودارقطنی صحت اورا رفعًا ووقفًا ووصلًا وارسالًا وحدیث ام الفضل لبابہ بنت حارث کہ گفت شاشید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس گفتم ای رسول خدا
بدہید این جامۂ خود بمن وبپوشید جامۂ دیگر کہ این را بشویم فرمود جزین نیست کہ آب پاشیدہ میشود از شاشۂ پسر وشستہ میشود از بول دختر رواہ احمد وابوداؤد
وابن ماجۃ وابن خزیمۃ وابن حبان والطبرانی والحاکم کہ حدیثہا مطولًا ودر صحیحین وغیرہماست از حدیث ام قیس بنت محصن وناماش آمنہ یا جذامہ است کہ وے
آورد پسر خرد سال را کہ چیزی نخوردہ بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل بر جامۂ وے پس طلبید آب وپاشید بران ونشست آنرا ودر صحیح بخاری
از عایشہ است کہ گفت آوردہ شد طفلے نزدیک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای تحنیک پس بول کرد بروے پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید
بروے ودر صحیح مسلم ست از حدیث عایشہ کہ آوردہ میشدند کودکان نزد آنحضرت پس دعای برکت می کرد در حق ایشان وتحنیک میکرد پس آوردہ شد
طفلے کہ شاشید بروے پس طلبید آب را ودر پس بول کرد یعنی نشست آنرا واین تصریح ست بعدم غسل بول ومراد از تابع کردن آب ببول یا مجرد
آب پاشیدن ست چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ یا مجرد ریختن آب ست بر بول بدون غسل بیہقی گفتہ احادیث مسندہ در فرق میان بول غلام
وجاریہ چون منضم کردہ میشود بعض بابعض قوی میشوند وگویا کہ نزد شافعی این تفرقہ ثابت نشدہ کہ گفت مراد در بول جاریہ وصبی از سنت ثابتہ فرقی
ثابت نشدہ انتہی گویم ابن ماجہ از شافعی من حیث المعنی نقل کردہ واشارہ کردہ است در ام بسوے آن وبالجملہ تصریح فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع ست زیراکہ این کلام با امت ست معارض نشود او را فعل وے بر تقدیر وقوع آن مخالف قول او باللہ التوفیق

وعن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہما مادر عبداللہ بن الزبیر ست ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بمکہ بعد ہفدہ کس
وکلان ست از خواہر خود عایشہ صدیقہ بدہ سال ومرد بعد قتل پسر خود بدہ روز وگفتہ اند بہ بست روز وعمرش صد سال بود درسنہ ہفتاد وسہ بمکہ وفات یافت
در اخر عمر نابینا شدہ بود اما تغیری در عقل وے راہ نیافتہ ودندان وے نیفتادہ خلقے کثیر از وے روایت دارد ذات النطاقین از ان گویند کہ کمربند خود را دو پارہ
کردہ بود شب ہجرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیک پارہ سفرہ بست وبیک پارہ قربہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال فی دم الحیض
یصیب الثوب تحتہ بدرستیکہ فرمود آنحضرت درباب خون حیض وقتے کہ پرسید او را زنے کہ خبردہ ما را کہ یکے را از ما چون برسد جامہ او را خون حیض
چہ کند وچگونہ پاک کند جامہ را از ان گفت چون برسد یکے از شما را خون حیض پس باید کہ حک کند آنرا یعنی بتراشد مراد ازالہ عین ست تحتہ بفتح تای فوقیہ
وضم حای مہملہ بمعنی تحکہ است ثم تقرصہ بالماء پستر باید کہ بمالد آنرا بسر انگشتان وناخنان بآب تقرصہ بفتح فوقیہ واسکان قاف وضم رای

بصاد مهملتین بمعنی تدلک ست ثم تنضحه پستر پاشد آنرا بآب یا بشوید آنرا بآب نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب ست ولیکن نزد حنفیه محمول بر شستن ست زیرا که در احادیث دیگر بلفظ غسل وارد شده ثم تصلّی فیه پستر نماز گذارد در آن جامه و درین حدیث دلیل ست بر نجاست خون حیض بر وجوب غسل و مبالغه در ازالهٔ آن بحت و قرص و نضح برای اذهاب اثر وی و ظاهر حدیث در آنست که جز این واجب نیست اگرچه از عین چیزی باقی ماند و حکم بشستن خون حیض و حک او باستخوان یا ناخن افادهٔ نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض ست و در بقیهٔ خونها اختلاف ست و روایات مضطرب آمده و برائت اصلیه مستصحب اوست تا آنکه دلیلی خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت فانه رجس برجوع ضمیر طرف میته و دم مسفوح و لحم خنزیر افادهٔ نجاست کند و لیکن دلیلی مفید این معنی وارد نیست بلکه نزاع باقی ست در آنکه ضمیر عائد بجمله چیزها مذکور ست یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین ست که راجع باقرب ست یعنی لحم خنزیر زیرا که ضمیر مفرد ست نه جمع و مرجع مفرد مفرد باشد و لهذا بنجاست گوشت خوک جزم کرده شده نه بنجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در صحیح باین لفظ آمده که حرام نیست در میته مگر خوردن او و هر که طالب مزید تحقیق باشد وی رجوع کند باصول فقه و دریابد که اهل اصول در بارهٔ آن قید که بعد جمله مشتمله بر امور متعدده آید چه گفته اند متفق علیه و روایت کرده است آن را ابن ماجه باین لفظ اقرصیه و اغسلیه و صلی فیه و ابن ابی شیبه باین لفظ اقرصیه بالماء و احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دور کن آنرا بسنگ و بشوی آنرا بآب و کنار ابن القطان گفته اسناد این حدیث در غایت صحت ست و نمیدانم برای او علتی **وعن ابي هريرة قال قالت خولة** گفت ابو هریره گفت خوله بخای معجمه مفتوحه و سکون واو بنت یسار کما افاده ابن عبد البر فی الاستیعاب **یا رسول الله** ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در آن فرمود چون طاهر شوی موضع خون را بشوی و در آن نماز بگذار گفت **فان لم يذهب الدم** اگر نرود اثر خون **قال يكفيك الماء** فرمود کفایت میکند ترا شستن بآب **ولا يضرك اثره** و ضرر نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن **اخرجه الترمذی** واحمد و ابو داود والبیهقی **وسنده ضعیف** زیرا که در وی ابن لهیعه است ابراهیم حربی گفته وی سماعت ندارد از خوله مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خوله بنت حکیم باسنادی که ضعیف تر ست از سند اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفا آورده که چون شست زن خون را پس نرفت باید که تغییر دهد آنرا بصفرت یا زعفران و رواه ابو داود عنها موقوفا ایضا در سبل گفته تغییر بصفرت و زعفران برای قلع عین نیست بلکه برای پوشیدن رنگ وی تنزها عنه انتهی مصنف درین باب احادیثی آورده که مشتمل ست بر نجاست خمر و لحوم حمر اهلیه و منی و بول جاریه و غلام و دم حیض و اگر بول اعرابی در مسجد و دباغ ادیم و نحوه را نیز درین باب هم داخل میکرد اجود می بود

باب الوضوء

بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور اینست و تحقیق آنکه بفتح بمعنی مصدر نیز آید و وضو از اعظم شروط نماز ست و اصل در روی غسل اطراف ست و ضبط روی و هر دو دست تا آرنج زیرا که درون او اثر محسوس نمی شود و هر دو پا تا شتالنگ که درون او عضوی تمام نیست در حدیث ابو هریره است مرفوعا که قبول نمیکند خدا نماز یکی را از شما چون حدث کرد تا آنکه وضو کند رواه الشیخان و آمده که وضو نصف ایمان ست و فرضیت وی در قرآن نازل شده اذا قمتم الی الصلوٰة الخ و این آیت مدنیه است لهذا محققین برانند که فرضیت وی در مدینه است و نیست نصی ناسخ بر خلاف آن و در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف ست در آنکه وضو از خصائص این امت ست یا نه محققین بر عدم خصوصیت وی باین امت اند آری غره و تحجیل از خصائص این امت ست **عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لولا ان اشق على امتي لامرتهم بالسواك مع كل وضوء** فرمود اگر نمی بودم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را هر آینه واجب

میگردانیدم برایشان وامر میکردم بمسواک کردن نزد هر وضو و در روایتی نزد بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز و سوق کلام دال ست
برانکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر ست که برای هر نماز مسواک مستحب واند شوکانی نیز تقدیم
سواک در مستحبات وضو ذکر کرده و گفته بنابر ورود احادیث صحیحه متواتره درین باب از قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلا خلاف انتهی گوئیم
در حدیث آمده که سواک از سنن مرسلین ست واز خصال فطرت واز طاهرات و فضل نمازی که در روی مسواک نمایند بر نمازی که برای وی مسواک
نکنند هفتاد چند ست اخرجه احمد وابن خزیمة والحاکم والدارقطنی وغیرهم و لفظ سواک بکسر سین ست در لغت بر فعل و بر آله هر دو اطلاق کنند و مؤنث
و مذکر در وی یکسان ست و جمع وی سُوک ست چون کتاب و کُتب و مراد بدان در اصطلاح علما استعمال چوب درختی ست که آنرا اراک گویند و جز آن
در دندان برای اذهاب صفرت وغیرها و نزد رفتن دندان هم مشروع ست بحدیث عایشه رضی الله عنها که گفت گفتم ای رسول خدا مردی که برود دندان وی
مسواک کند فرمود آری گفتم چگونه گفت در آرد انگشت خود در دهان اخرجه الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف ست اما در مصفی گفته تنقیح کرده اند
سواک را بهر خشکی که ازالهٔ وسخ دندان کند اگرچه خرقه از ثوب باشد الا الاصبع خود زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب او باوجود اصبع طلب
سواک میکردند و بهتر سواک سواک اراک ست از جهت اتباع انتهی گوئیم اصبع برای بی دندان ست نه برای صاحب دندان فافهم و حکم وی سنت
ست نزد جمهور علما خصوصاً نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در فجر و ظهر مؤکدتر ست و منافع وی در بدن و دهن بسیار ست و استعمال وی در همه حال
مستحب و مستحسن ست و نزد وضو و قرارت قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند
آن مستحب تر ست و مسواک از درخت تلخ باید واز اراک بهتر ست و احادیث نیز دران واقع شده و در سطبری همچو خنصر باید و در درازی مقدار شبر
و بر عرض کنند نه بر طول که موجب سوده گشتن گوشت دندان ست در بعضی روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک
پیدا نشود انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس درین باب حدیثی نیز آورده و بجامه که درشت باشد نیز درست ست گویند چهل حدیث
در فضائل مسواک آمده و در بدر منیر گفته قد ذکر فی السواک زیادة علی مائة حدیث فوا عجبا لسنة یأتی فیها الاحادیث الکثیرة ثم یهملها کثیر من الناس بل کثیر
من الفقهاء فهذه خیبة عظیمة انتهی اخرجه مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی الحمیری از اتباع تابعین
ست و مقتدای فقهای محدثین و امام دار الهجره یحیی بن سعید و زهری باآنکه از تابعین اند واز شیوخ وی از وی روایت دارند و شافعی و اوزاعی
و سفیان ثوری وابن المبارک وغیرهم از وی سماعت دارند کتاب وی مؤطا کتاب مبارک قدیم ست و در شهرت و صحت و قبول بدرجهٔ علیا رسیده
شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر مؤطاست و بیکار ساختن تخریجات و اکتفا نمودن بانچه از ظاهر حدیث
نزدیک عالم لغت عرب می تراود انتهی و لهذا وی دو شرح بر مؤطا نوشته یکی مصفی واین فارسی ست و در وی مدح امام مالک و کتاب وی بسیار کرده
و بترجیح وی بر ائمهٔ ثلثه و ترجیح کتاب وی بر کتب روی زمین رفته و حق با اوست زیراکه امروز از تصانیف ائمهٔ اربع هیچ کتابی در دست مردم
غیر از کتاب مؤطا نیست و مسانید دیگر که منسوب اند به بقیهٔ ائمه ایشان خود تالیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرویات آنها را کیفما اتفق فراهم نموده منسوب
بایشان نموده اند دوم مسوی واین عربی ست و در وی اکتفا بذکر فقه حنفیه و شافعیه کرده اما متن این هر دو شرح بر ترتیب کتب فقه ست نه بر ترتیب
کتاب مؤطا و بالجمله فضائل و مناقب امام مالک که تعلق دارد بعلم و زهد و سخا و شمائل حسنه و ادب حرم مدینه و خضوع نزد قرارت و سماع حدیث و هیبت و جلال
صورت و تهذیب مجلس و خلوص نیت در تالیف مؤطا و احتیاط عظیم در روایت حدیث بیش از ان ست که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب مستقل تصنیف
کرده اند نبذی از ان در حطه و اتحاف النبلا و ریاض الجنة فی تراجم اهل السنة ذکر کرده ایم و نیز ترجمهٔ ایشان در ابجد العلوم و بستان المحدثین وغیرهما

مسطورست از کلام ایشان ست لا ینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم عند من لا یطیقه فانه ذل واهانة قرارت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانستند وسماع را
از لفظ شیخ شرط میکردند درین قطعه تاریخ تولد ووفات ومدت عمر ایشان مذکورست نظم فخر الایمة مالك + نعم الامام السالك + مولده
نجم هدی + وفاته فاز مالك + واحمد والنسائي وصححه ابن خزيمة وذكره البخاري تعليقا این حدیث متفق علیه است نزد شیخین
بهمین لفظ ابن منده گفته اسنادش مجمع علیه صحت ست نووی گفته بعض کبار غلط کردند درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و دمیری در شرح
منهاج گفته اخرجه البخاري تعليقا في كتاب الصيام لا مسندا ووهم فيه عبد الحق في الجمع بين الصحيحين ومصنف در فتح الباری گفته این حدیث در صحیحین ست
از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه و در سبل گفته ظاهر صنیع مصنف مقتضی آنست که یکے از شیخین این حدیث را اخراج نکرده چه آنرا منسوب
بسوے شیخین نموده ونسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثے را اخراج میکنند آن حدیث را بسوے
ایشان نسبت می نمایند وبروایت غیر این هر دو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخراج ایشان آن حدیث را واین حدیث از احادیث احکام ست که در کتب
جز تخریج شیخین ذکر نباید کرد مگر بلفظ عند کل صلوة ست ودر معنی وی چند حدیث دیگرست از چند صحابی انتهی مصنف در تلخیص گفته درین باب ست از زید بن
خالد نزد ترمذی وابو داؤد واز علی بن ابی طالب نزد احمد واز ام حبیبه نزد احمد واز ابن عمر وسهل بن سعد وجابر وانس نزد ابونعیم در کتاب السواک واسناد بعض
وی حسن ست واز ابن الزبیر نزد طبرانی واز ابن عمرو جعفر بن ابی طالب نزد طبرانی واز ابن ایوب نزد احمد وترمذی واز ابن عباس وعایشه نزد مسلم وعن
حمران بضم حاے مهمله وسکون میم وراے مهمله ابن ابان بفتح همزه وتخفیف وحده مولاے عثمان بن عفان ست خالد بن الولید او را از بعض سبایای
مغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را آزاد فرمودند رضي الله عنه ان عثمان بن عفان رضي الله عنه ترجمه وے
خواهد آمد دعا بوضوء فغسل كفيه ثلث مرات طلبید آبے را که بدان وضو کند پس شست هر دو کف دست خود را سه بار واین از
سنن وضوست باتفاق علما ثم تمضمض پس تر آب در دهن انداخت در قاموس گفته مضمضه جنبانیدن آب ست در دهن پس تر انداختن آن
واستنشق وآب در بینی کرد واستنشاق آب رسانیدن اندرون بینی وکشیدن آن بنفس تا اقصاے بینی واستنثر وبیفشاند بینی را
استنثار نزدیک جمهور اهل لغت ومحدثین وفقها اخراج ماست از انف بعد استنشاق ثم غسل وجهه ثلث مرات پس تر شست روی خود را
سه بار ثم غسل يده اليمنى پس تر شست دست راست خود را الى المرفق ثلث مرات تا آرنج سه بار ودرین بیان چیزی ست که مجمل
مانده در آیه وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وتقدیم یمنی ست بر یسری مرفق بکسر میم وفتح فا وبفتح هر دو ست والی براے انتهاست وگاهے بمعنے مع
آید واز احادیث معلوم شد که مراد همان معنی مع ست چنانکه در حدیث جابر آمده که بود آنحضرت میگردانید آب را بر هر دو آرنج خود اخرجه الدارقطني بسند ضعيف
و بسند حسن در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مسح کرد هر دو عضد را ونزد بزار وطبرانی ودارقطنی از حدیث وائل بن حجر
در صفت وضو باین لفظ است که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را ودر طحاوی وطبرانی ست از حدیث ثعلبه بن عباده عن ابیه پس تر شست
هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق وے پس بعض این احادیث مقوی بعض ست اسحق بن راهویه گفته الی در آیت محتمل ست که
بمعنی غایت باشد یا بمعنے مع وسنت بیان کرد که بمعنی مع ست شافعی گفته نمیدانم خلافی در وجوب دخول مرفقین در وضو وباین شناختی
که دلیل قائم ست بر دخول مرافق زمخشری گوید لفظ الی مفید معنی غایت ست مطلقا ودخول وخروج مرفقین امری ست دائر مع الدلیل بعد ازان
آن ذکر کرده ولیکن درینجا دلیل بر دخول وی قائم ست کما عرفت ثم اليسرى مثل ذلك پس تر دست چپ را همچنین یعنے سه بار مع آرنج
در معمولات مظهریه در ذکر کیفیت وضوی مرزا مظهر جانجانان رح نوشته که آب را در شستن ذراعین از جانب آرنج مے ریختند وبطرف سر انگشتان فرو می کشیدند

وسے فرمودند کہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب نیز درین معاملہ با فقیر مشارکت دارند انتہی ثم مسح برأسه پس مسح کرد بسر خود واین موافقت آیہ
ست در آوردن بای جارہ ولفظ مسح متعدی بنفسہ و بباء ہر دو آید قرطبی گفتہ باء درینجا برائے تعدیہ است حذف واثبات وی ہر دو جائز و علما را
اختلاف ست در مسح راس کہ بر تمام سر کنند یا بر بعض و آیت مقتضی ہیچ یکے از دو امر علی التعیین نیست چہ وامسحوا برؤسکم ہر دو احتمال دارد مسح
کل راس و مسح بعض و نیست در وی دلالت بر استیعاب و نہ بر عدم استیعاب ولیکن ہر کہ قائل ست بإجزای بعض مسح میگوید کہ سنت مبین یکے از دو
احتمال آیت ست ثم غسل رجله اليمنى الى الكعبين ثلث مرات پس بشست پای راست خود را تا شتالنگ سہ بار مشہور آن ست
کہ کعب استخوانی ست تا شنرنہ ملتقای ساق و ہو قول الاکثر و محکی ست از ابو حنیفہ کہ آن استخوانی ست در پشت قدم نزدیک معقد شراک و درین مسئلہ مناظرات
و تاویلات درازست در شرح مغربی گفتہ از اوضح ادلہ بر قول جمہور حدیث نعمان بن بشیر ست در صفت نماز کہ دیدم مردی را از ما کہ می چسپید کعب او بکعب صاحب وی
و در سبل گفتہ ایذنا فی حواشی ضوء النهار حجة مذهب الجمهور بادلة هنالک انتہی ثم اليسرى مثل ذلك پس بشست پای چپ را ہمچنین یعنی سہ بار تا شتالنگ
در مصفی گفتہ وظیفہ رجلین غسل ست نہ مسح چنانکہ شیعہ میگویند بدلیل آنکہ وضو امر کثیر الوقوع ست ہر مسلمانی آنرا پنج بار ہر روز میکند و از امور حسیہ است کہ اجتہاد را
در دانستن آن دخل نیست پس صحابہ از آنحضرت غسل رجلین آموختند و تابعین از صحابہ و تبع تابعین از تابعین و ہکذا الی یومنا ہذا و تشکیک در مثل این امور
انکار ضروری ست و در آیہ وارجلکم بنصب و جر ہر دو خواندہ اند در صورت نصب ظاہر ست و در صورت جر جمعی جواب دادہ اند کہ اعراب مجاور گرفتہ است
مانند عذاب یوم الیم و جحر ضب خرب و جمعی دیگر گفتہ اند کہ المسح فی کلام العرب یکون غسلا و یکون مسحا و فی مواہب الرحمن لو ضرہ غسل شقوق رجلیہ اجری الماء
علی ظاہر الدواء قلت و بہ اقول انتہی غرض آنکہ غسل پا در ہیچ حالت ترک نمیدہد و ملا عبد العلی رح در ارکان اربعہ گفتہ قطع نظر از آیہ احادیث صحیحہ دلالت دارند برین معنی
از انجملہ حدیث ویل للاعقاب من النار ست واین در حق کسے فرمود کہ قصور کنند در غسل رجلین تا آنکہ غسل مسح گردد و آب بر اعقاب جاری نشود و این حدیث
مروی ست در صحیحین و در سنن و مسانید بطرق مختلفہ کثیرہ و راویان آن بحد کثرت رسیدہ اند کہ افادہ علم میکنند و سیوطی راویان او را از صحابہ زیادہ بر دہ کس شمردہ
پس بالحق این وعید بکسی کہ سیلان آب نکنند بر اعقاب معلوم شد بعلم قطعی کہ غسل رجلین بلا شبہہ فرض ست و نیز در حدیث دیگر آمدہ کہ وضو کرد آنحضرت مرۃ مرۃ و شست
پاہا را نیز یکبار و فرمود ہذا وضوء لا یقبل اللہ الصلوۃ الا بہ واین حدیث مشہور ست در میان محدثین و مرویست در صحاح و ہو دلیل دلالۃ واضحۃ علی ان الصلوۃ
لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع و اتفاق ست بر شستن ہر دو پا و ہرگز مروی نیست از آنحضرت مسح رجلین نہ در سفر و نہ در حضر نہ در برد و نہ در حر و لو کان
مشروعا لفعلہ صلی اللہ علیہ وسلم احیانا ابانۃ للجواز کما ہو دابہ الشریف و ہمچنین منقول نشد از ہیچ یکی از صحابہ مسح رجل در شبہای شدید البرد نیز طحاوی از عبد الملک
بن سلیمان آوردہ کہ انہ قال قلت لعطاء ہل بلغک عن احد من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ مسح علی القدمین فقال لا انتہی ملخصا ثم قال رأيت
پس گفت عثمان دیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را توضأ نحو وضوئي هذا وضو کرد ہمچو وضوی من کہ اینست و تمام حدیث این ست
کہ پس گفت رسول خدا ہر کہ وضو کند مثل وضوی من کہ اینست پس بگزارد دو رکعت نکند در ان حدیث نفس بخشیدہ شود او را آنچہ گذشت از گناہ او و در سبل گفتہ
مراد بحدیث نفس حدیث با مور دنیا و چیزیست کہ تعلق بنماز ندارد و اگر حدیثی عارض شد و بمجرد عروض از ان اعراض کرد معفو ست و در حدیث نفس معدود نیست
متفق علیہ و ازین حدیث ترتیب در اعضای معطوفہ بحرف ثم و تثلیث وی مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیرا کہ این صفت فعلی ست کہ بر وی
فضیلت مرتب ست و عدم اجزای صلوۃ بروی مترتب نیست و لفظی کہ دلالت کند بر ایجاب نیامدہ و باین رفتہ اند حنفیہ و تثلیث بالاجماع واجب نیست
و در وی خلافی ست شاذ و دلیل عدم وجوب بصحیح احادیث اینست کہ وضو کرد آنحضرت دو دو بار و یکیک بار و بعض اعضا را سہ بار شست و بعض را خلاف آن
و در وضوء یکیک بار یکبار شستہ فرمود کہ این وضوئی ست کہ قبول نیست نماز مگر بدان و اما مضمضہ و استنشاق پس نزد بعض واجب ست باین دلیل کہ در حدیث ابوداود

بسند صحیح امر بدان ثابت شده و هم آنحضرت در جمله وضوهای خود بران مواظبت کرده و نزد بعضی سنت ست بدلیل حدیث دارقطنی و ابو داؤد که دران حکم باسباغ
وضو فرموده اند اما ذکر مضمضه و استنشاق نکرده پس معلوم شد که امر برای ندب ست وحق اول ست و در حجة الله البالغه گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند
عثمان و علی و عبد الله بن الزبیر و غیرهم از آنحضرت و متواتر شده است و امت بران اطباق کرده این ست که بشوید هر دو دست قبل از ادخال در اوند و مضمضه کند
و استنشاق نماید و استنثار کند و تمام رو بشوید و ذراعین را با مرفقین غسل دهد پس مسح کند بر سر پس هر دو پا تا کعبین بشوید انتهی **وعن علي** بن ابی طالب
امیر المؤمنین ابو الحسن ابن عم رسول خدا و برادر و ختن وی و زوج فاطمه زهرا و اول کسیکه ایمان آورد از ذکور در اکثر اقوال با اختلافی که در عمر اوست بهر حال
بود متردد در میان هفت و شانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر تبوک که خلیفه کرد او را آنحضرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا راضی نمیشوی بآنکه باشی
از من بجای هارون از موسی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هیژدهم ذیحجه سنه سی و پنج و شهید شد صبح جمعه بکوفه شب هفتدهم رمضان سنه اربعین و مرد
بعد سه روز از ضرب شقی ابن ملجم و قیل غیر ذلک مدت خلافت او چهار سال و نه ماه و چند روز بود در بیان احوال و صفات وی کتب جمة تالیف شده اند و سبل السلام
گفته استوفینا شطرا صالحا من ذلک فی الروضة الندیة شرح التحفة العلویة انتهی **في صفة وضوء النبي صلى الله عليه وسلم** روایت ست
از علی در صفت وضوی آنحضرت و این پاره ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر مذکور ست و مفاد وی مفاد حدیث عثمان ست
ولیکن لفظی خاص که دران نبود نکتت وی مصنف این حدیث را دریجا آورده و آن اینست که قال گفت علی **ومسح برأسه واحدة** و مسح کرد آنحضرت
سر خود را یکبار و دیگر اعضا را سه بار شسته شیخ در ترجمه گفته احادیث در مسح سر یا مطلق آمده است یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح ست و در بعضی
احادیث مرتین نیز آمده و آنرا موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده انچه آمده همین ست که وضو کرد یکبار و دو بار و سه بار
و وضو شامل غسل و مسح هر دوست و قول شافعی بتثلیث باین حدیث ست و بقیاس مسح بر غسل فجوابش آنست که این حدیث محتمل ست و احادیث دیگر
صریح و حمل محتمل بر متعین لازم و بنای مسح بر تخفیف ست قیاس وی بر غسل نتوان کرد انتهی گوییم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابو داؤد بدو وجه و یکی از ان
دو وجه را ابن خزیمه صحیح گفته و تصحیح وی در ثبوت این سنت کافی ست و قول ببنای مسح بر تخفیف قیاس ست در مقابله نص و قول بگردیدن او بصورت غسل
بعد ثبوتش از شارع لا یبالی به است و روایت ترک معارض روایت فعل نتواند شد اگرچه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنیت
اوست و شان سنت همین ست که گاهی آنرا کنند و گاهی نکنند کذا فی السبل اما مصنف در فتح الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده و اکثر
علما برانند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت است و ابو داؤد گفت که احادیث عثمان همه صحاح اند و دلالت دارند بر انکه مسح یکبار بوده است و شیخ ابن همام
گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن در انها مخالفت احادیث صحیحه نیست نزد اهل علم انتهی و انچه ازین قبیل آمده محمول ست بر تکرار بیک آب نه بآب جدید
شمنی گفته تثلیث مسح بآب جدید بدعت ست و در روایت غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث بیک آب پس در هدایه گفته که حسن روایت کرده است
آنرا از ابو حنیفه که اگر بیک آب سه بار مسح کند مسنون باشد انتهی **اخرجه ابو داؤد واخرج النسائي والترمذي باسناد صحيح بل قال
الترمذي انه اصح شيء في الباب** بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سر اصح چیزی ست که درین باب آمده و ابو داؤد این حدیث را
بشش طریق آورده در بعض وی ذکر مضمضه و استنشاق نیست و در بعض وی اینست که مسح کرد بر سر خود و آب نچکید و در روایت ابن ماجه از علی کرم الله وجهه
بجای واحدة مرة آمده و روی عن سلمة بن الاكوع مثله وعن ابن ابی اوفی مثله ورواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و اسناده صالح ورواه ابو علی بن السکن
من حدیث رزیق بن حکیم عن رجل من الانصار مثله **وعن عبد الله بن زيد بن عاصم** مدنی انصاری مازنی ست از بنی مازن بن النجار راوی
حدیث استسقا و نیست آن عبد الله بن زید که راوی اذان ست چه وی زید بن عبد ربه ست نه زید بن عاصم و حدیث این عبد الله حجت ست در باب وضو

و وی راحاکی وضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه وسلم قاتل مسیلمه کذاب ست بشرکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین ۶۳ حاضر شده احد را نه بدر را روایت کرد از وی عباد بن تمیم و وی برادر زاده اوست و ابن مسیب فی صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پاره مقصود ازان در نجا ذکر کرده باقی را بوجه تکرار ترک داده قال گفت عبد الله ومسح رسول الله صلی الله علیه وسلم برأسه فاقبل بیدیه وادبر مسح کرد آنحضرت سر خود را پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش و هم از جانب پس متفق علیه وفی لفظ لهما و در لفظی از بخاری و مسلم اینست بدأ بمقدم رأسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه آغاز کرد مسح را پیش سر خود پستر برد هر دو دست را بجانب قفای خود معنی اقبال اینست پستر باز گردانید هر دو دست را تا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود ازانجا این معنی ادبار ورواه مالک والنسائی ایضا ولابی داود نحوه و این حدیث مفید صفت مسح راس ست و علما را دران سه قول ست یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند بمؤخر راس و آرد دست را طرف وجه پستر برگرد بسوی مؤخر و این موافق ظاهر حدیث ست که اقبل و ادبر زیرا که اقبال بسوی مقدم وجه ست و ادبار بسوی ناحیه مؤخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بمؤخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات ست سوم آنکه شروع کند بناصیه و برد بسوی جبهه و پستر برد بسوی مؤخر راس پستر عود کند بناصیه و درین نوع محافظت ست بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی ادبر و اقبل و ابو داود از حدیث مقدام آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد هر دو کف خود بر مقدم راس و گذرانید آنها را تا آنکه رسید قفا را پستر باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس و این عبارت واضح ست در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال مخیر فیه است و مقصود ازان تعمیم راس ست بمسح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل السهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود کاتب احادیث نبوی ست ابو هریره گفت فرق میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود بدان در صحبت معاویه و پدر می بود و نامش در اصل نام جد وی بود عاص آنحضرت عبد الله نام کرد ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کعب بن لوی و اسلام آورد پیش از پدر و خلقی کثیر از وی روایت دارد و یعلی بن عطا از مادر وی روایت میکند که وی برای عبد الله سرمه میساخت عبد الله شب هنگام برخاسته چراغ می کشت و میگریست تا آنکه در مژگان وی فسادی راه یافت در وفاتش اختلاف ست که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بذی حجه سنه شصت و سه ۶۳ مرد و قیل سنه سبعین و ثلث و قیل مات بمکه سنه ستین و سبع و قیل بالطائف سنه خمس و خمسین و قیل بمصر سنه ستین و خمس رضی الله عنه فی صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول ست لیکن مصنف برای افاده مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود درینجا آورد و بر قدر ماخذ اکتفا کرد قال گفت عبد الله ثم مسح پستر مسح کرد صلی الله علیه وسلم برأسه سر خود را در مصفی گفته اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسمای مسح ست بشره راس را یا شعری که متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که المسح طلب مسح ست و مسح مصدر ست صادق می آید بر هر قلیلی که اسم مسح بران جاری ست و مالک مسح تمام سر را فرض گفته ست و نظر بر مسمای راس کرده و حنفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائط تفهیم استیعاب حائط شاهد اوست بر مالک و قول حنفیان مدخول ست که ثلاث اصابع تقدیر ست برای که تکیه هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز اقل نیست و حکایت اجمال آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول ست بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلق ست در عام باطلاق خود خاص ست بخصوص نوع و خاص مبین ست احتیاج بیان ندارد انتهی وادخل اصبعیه السباحتین فی اذنیه در آورد در سر هر دو انگشت خود را که نام آنها سباحتین ست در هر دو گوش خود و مشهور مسبحتین ست بجهت اشارت بدان نزد تسبیح با حدیث حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی ست که متصل انگشت نر ست و آنرا انگشت

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاهلیت آنرا سبابه نام بود از سب بمعنی دشنام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت می نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد **ومسح بابهاميه ظاهر اذنيه** و مسح کرد بهر دو انگشت نر خود ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدام بن معدیکرب نزد ابوداؤد و طحاوی باسناد حسن و دیگر حدیث ربیع اخرجه ابوداؤد و دیگر حدیث انس نزد دارقطنی و حاکم و دیگر حدیث عبدالله بن زید و در وی این ست که مسح کرد هر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح سر کرده و بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و تعقب کرده او را ابن دقیق العید و گفته لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غير فضل يديه و ذکر نکرده دران هر دو گوش را و مصنف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین ست و اختلاف ست درانکه برای گوش آب جدید گیرد یا بآب سر بکند در سبل گفته احادیث در هر دو واقع شده **اخرجه ابوداود والنسائي وصححه ابن خزيمة** و مسح گوش سنت ست نزد ائمه اربعه و نزد ابوحنیفه و در روایتی نزد احمد ببقیه آب مسح سر و نزد ائمه ثلثه بآب جدید و در سفر السعادت گفته و مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح درون گوش سر انگشتان در سوراخ گوش در آوردی انتهی **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فليستنثر ثلثا** چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که بیفشاند بینی خود را سه بار ظاهر حدیث عام ست در بیداری شب و روز و قاموس استنثار را بمعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باستنثار رفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث دلیل ست بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تقیید امر باراده وضو آمده و تقیید نوم بشب و گفته اند که حدیث وارد ست بر غالب ورنه هیچ فرقی در نوم لیل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل وجوب استنثار ست نه مضمضه و هو مذهب احمد و جماعة و نزد جمهور برای ندب ست و دلیل ایشان حدیث اعرابی ست که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده ست ترا خدای تعالی **فان الشيطان يبيت على خيشومه** زیرا که شیطان شب میکند و می باشد در بن بینی وی خیشوم بمعنی اعلای انف ست و قیل الانف کله و گفته اند استخوانهای باریک و نرم که میان بینی و دماغ ست **متفق عليه** قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل ست که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جسم ست که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی کشاید غلق را و در تثاوب امر بکظم آمده بجهت دخول شیطان در فم و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین ست که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و محتمل که استعاره باشد زیرا که آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل ایداع قوای زاکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خشوع و خضوع و اینها همه اضیاف شیطان اند پس گویا شیطان در انجا نشسته است چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک کردن ذکر نزد خواب بجوال میگردد در سبل گفته وجه اول اظهر ست و شیخ در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم ست والله اعلم **وعنه** و هم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه نزد بخاری و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **اذا استيقظ احدكم من نومه فلا يغمس يده في الاناء حتى يغسلها ثلثا** چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود پس باید که فرو نبرد دست خود را در اوند آب تا آنکه بشوید دست را سه بار که دست شستن پیش از وضو سنت ست و بیرون رفت از قید آوند برکها و حوضها و حدیث دلیل ست بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم بشب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما قاله ابن دقیق العید و ظاهر حدیث وجوب وی بر مستیقظ ست اگرچه اراده وضو نکند و لیکن نزد ابوداؤد و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما از شب اما درینجا میتوان گفت که تعلیل مقتضی الحاق نوم نهار بنوم لیل ست و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای ندب ست و نهی برای کراهت فانه لا یدری

آبن باتت یدہ زیراکہ وی نمی دریابد کہ کجا شب کردیعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود کہ نخست دستہا را بشوید سہ بار تا پاک و طاہر گردد پس ازان آب از ظرف بگیرد و وضو سازد متفق علیہ وھذا لفظ مسلم واین امر نزد جمہور مسنون و مستحب ست کہ بطریق احتیاط بآن حکم کردہ نہ فرض و واجب واگر نشوید دست پاک ست وآبی کہ در وی دست فرو برد نیز پاک ست زیراکہ پلید شدن دست در وقت خواب یقینی نیست مجرد توہم و احتمال ست ونزد امام احمد کہ دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشستہ دست در آب انداز د آب نجس گردد وعن لقیط بفتح لام و کسر قاف بن عامر بن صبرۃ بفتح صاد وکسر بای موحدہ العقیلی صحابی مشہور ست معدود در اہل طائف کنیت او ابو رزین ست کما قالہ ابن عبد البر روایت کردہ اند ازوی پسرش عاصم وابن عمر وغیرہما قال گفت گفتم ای رسول خدا خبر دہید مرا از وضو کہ حسن و کمال وی چیست قال فرمود اسبغ الوضوء تمام و کمال وتر و تازہ کن وضو را در مصفی گفتہ اسباغ وضو دو نوع ست فرض و سنت اسباغ فرض استیعاب موضع غسل ست و اسباغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شدہ بعض بانقاء از دنس بدلک وغیر آن تفسیر کردہ اند و بعض باطالت غرہ وتحجیل و بعضی بتثلیث واللہ اعلم انتہی وخلل بین الاصابع وتخلیل کن میان انگشتان دست و پای وتخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی آوردن و تخلیل اصابع سنت ست نزد ابو حنیفہ و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پای سنت ست بخلاف و در تخلیل انگشتان دست ازوی دو روایت ست مشہور آنست کہ سنت ست و در روایتی نیست زیراکہ تفریج آنہا مغنی از تخلیل ست و نزد مالک تخلیل خاص بانگشتان پاست و آنرا نیز اگر نکنند باکی نہ ولیکن گفتہ اند کہ تخلیل خوش آیندہ ترست نفس را واین بر تقدیریست کہ انگشتان بحسب خلقت از ہم جدا و کشادہ باشند و اگر بیکدیگر چسپیدہ و متصل باشند چنانکہ بی تکلف آب در میان آنہا نہ اندر آید واجب ست تخلیل و وعیدکہ بر تخلیل در حدیث دارقطنی آمدہ و در ہدایہ آنرا نقل کردہ محمول برین صورت ست و نزد بعض این حدیث ضعیف ست و کیفیت تخلیل انگشتان پای آنست کہ بخنصر دست چپ ابتدا کنند و ختم کنند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست بدر آوردن بعضی در بعضی ست امام الحرمین در نہایہ گفتہ صحیح شدہ است در سنت از کیفیت تخلیل اصابع کہ واقع شود تخلیل از اسفل اصابع و بدایت از خنصر دست و ثابت نشدہ در تعیین یکی از دو دست چیزی انتہی مصنف در تلخیص گفتہ اقتضای کلام وی آنست کہ بدایت بخنصر صحیح ست وھو کما قال زیراکہ روایت کردہ اند ابو داؤد و ترمذی از حدیث مستورد بن شداد کہ گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید انگشتان پای خود را بخنصر و در روایت ابن ماجہ بجای مالیدن خلال کردن آمدہ و در اسناد وی ابن لہیعہ ست و درین باب حدیث عثمان ست کہ وی خلال کرد اصابع ہر دو قدم خود را سہ بار و گفت دیدم آنحضرت را کہ کرد چنانکہ من کردم رواہ الدارقطنی ہکذا وحدیث ربیع بنت معوذ رواہ الطبرانی فی الاوسط و اسناد وی ضعیف ست وحدیث عائشہ رواہ الدارقطنی و در وی عمر بن قیس ست و وی منکر الحدیث ست وحدیث وائل بن حجر رواہ الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعف و انقطاع ست وحدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع ہر دو دست و ہر دو پای خود را رافع گفت رواہ الترمذی گویم ہو کذلک وکذا رواہ احمد وابن ماجۃ والحاکم و در وی صالح مولی التوأمہ ست و او ضعیف ست لکن بخاری تحسین وی کردہ زیراکہ از روایت موسی بن عقبہ از صالح ست و سماع موسی ازوی قبل از اختلاط ست انتہی وبالغ فی الاستنشاق و مبالغہ کن در استنشاق و در لفظی مضمضہ ہم آمدہ و حد مضمضہ پر کردن تمام دہن ست و مبالغہ دران آنست کہ آب تا بحلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب ست در تمام دہن وحد استنشاق آنست کہ آب تا نرمۂ بینی برد و مبالغہ دران آنکہ ازوی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نہایت بینی الا ان تکون صائما مگر آنکہ باشی روزہ دار کہ مبالغہ در آنہا درین ہنگام سنت نیست بلکہ مکروہ ست بجہت توہم شکستن روزہ و مضمضہ و استنشاق فرض ست نزد امام احمد در قول مشہور در غسل و وضو و سنت ست نزد امام مالک و شافعی در ہر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفہ اخرجہ الاربعۃ

یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی والشافعی واحمد وابن الجارود وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبیهقی مطولاً ومختصراً
وصححه الترمذی والبغوی وابن القطان وابن خزیمة و درین باب ست از ابن عباس و لفظ وی اینست استنثروا مرتین او ثلثا صححه ابن القطان
ورواه ابوداود وابن ماجه وابن الجارود والحاکم و در حدیث باب دلیل ست بر وجوب اسباغ و تخلیل اصابع و مبالغه در استنشاق برای غیر صائم
وفی روایة لابی داود و اسناده صحیح اذا توضأت فمضمض هرگاه وضو کنی پس مضمضه کن زیرا که وضو بدون مضمضه و استنشاق نیامده
وحق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا و بینی و دهن داخل اند دران و تفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از آنحضرت
که مضمضه و استنشاق نکرد باوجود اقتصار بر قدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود که این وضوئیست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوی و نیز امر کرد
بدان چنانکه در حدیث ابوهریره نزد دارقطنی ست و در صحیحین ست که فرمود چون وضو کند یکی از شما باید که داخل کند آب در بینی خود پستر بیفشاند آنرا
و نیاورد معلل چیزی که قادح باشد دران و رفته اند بوجوب این هر دو احمد و اسحق و به قال ابن ابی لیلی و حماد بن سلیمان و جماعتی بوجوب آن در غسل
و وضو و سنیت مضمضه در هر دو حکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عبید و داود الظاهری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی ست
مثل آن از ابوحنیفه و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک و شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیعه و یحیی بن سعید و قتاده و حکم
بن عتبه و محمد بن جریر طبری بعدم وجوب آن بدلیل حدیث عشر من سنن المرسلین و منجمله آن مضمضه و استنشاق ست و این حدیث صحیح ست اما این
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشر من الفطرة وارد شده و اگر بهمین لفظ باشد گوئیم مراد بسنت طریقه است که شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول و اما حدیث
ابن عباس که مضمضه و استنشاق سنت ست رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف ست وعن عثمان بن عفان کنیت او ابوعبدالله ست
اموی قریشی ست یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه است مسلمان شد در اول اسلام بدست ابوبکر صدیق قبل دخول آنحضرت بدار ارقم و هجرت کرد
بسوی حبشه دو هجرت و حاضر نشد بدر را بسبب مرض رقیه بنت آنحضرت و حضرت برای وی سهم برآورده و حاضر نشد در حدیبیه بیعت الرضوان را بسبب
آنکه حضرت او را بمکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از
طرف عثمان ست و مسمی شد بذی النورین بسبب جمع کردن وی دو دختر آنحضرت را رقیه و ام کلثوم و بود سفید رنگ میانه قد و گفته اند گندم گون
رقیق البشره حسن الوجه بعید ما بین المنکبین کثیر شعر الراس عظیم اللحیه و لحیه را تصغیر میکرد روز اول از ماه محرم سنه بست و چهار [24] خلیفه شد و کشته شد در جمعه
دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثلثین [35] از دست اسود تجیبی مصری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل
هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال ست چند روز کم و چون وی شهید شد باب فتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی
نیست فتنه شهادت وی کاتب حروف در اقتراب الساعه نوشته رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته
فی الوضوء بدرستیکه بود آنحضرت تخلیل میکرد ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود لحیه شریف انبوه رواه ابوداود و هم نزد وی ست
بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب زیر حنک و تخلیل میکرد بدان ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است مرا پروردگار
من و مراد بلحیه چیزی ست که شامل هر دو رخسار باشد و تخلیل لحیه در روایتی از احمد واجب ست و گفت اگر ترک کرد آنرا بسهو روا باشد و اگر عمدا
کرد اعاده کند و نزد ابویوسف سنت ست و نزد ابوحنیفه و محمد فضیلت ست شمنی قول ابویوسف را اصح گفته و در سبل گفته حدیث عثمان دال بر
مشروعیت اوست و احادیثی که در امر تخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتهض بر ایجاب نخواهند بود انتهی و کیفیت تخلیل این ست
که در آرد انگشتان را زیر لحیه و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل ست بظاهر حدیث اخرجه الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح

ورواه الدارمي وابن ماجة والحاكم والدارقطني وابن حبان من رواية عامر بن شقيق عن شقيق بن سلمة عن عثمان بخاری گفته حدیث وی حسن ست وحاکم گفته
نمیدانم دروی ضعف بوجهی از وجوه وتضعیف کرد اورا یحیی بن معین وروایت کرد حاکم شواهد وی از حدیث انس و عایشه رض و علی و عمار و درین باب ست از ام سلمه
وابو ایوب وابی امامه و ابن عمر وجابر وجریر وابن ابی اوفی وابن عباس و عبد الله بن عکبره وابی الدرداء و در همه تکلم کرده اند باضعف الاحادیث عایشه وصححه
ابن خزیمة وگفت عبد الله بن احمد عن ابیه که نیست در تخلیل لحیه چیزی صحیح وگفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در تخلیل لحیه چیزی و شیخ در ترجمه گفته احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و در بعضی از ان سخن ست و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
درین باب حدیث عامر بن شقیق ست که از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتهی پس ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب ست **وعن**
عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المازني رضي الله عنه وترجمهٔ وی گذشت ان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بثلثي مد
فجعل يدلك ذراعيه بدرستیکه آورده شد رسول خدا بدو ثلث مد پس مالیدن گرفت هر دو بازوی خود را مد بضم میم وتشدید دال مهمله در
قاموس گفته پیمانه ایست بقدر دو رطل یا یک رطل وثلث وی یا پری کف دست انسان معتدل چون پر کند آن هر دو را و دراز کند دست خود را
بآن هر دو واز ینجا نام نهاده شد مد و تحقیق تجربه کردم آنرا پس یافتمش صحیح انتهی و در حدیث دلیل ست بر شرعیت دلک مر اعضای وضو را و در وی
خلاف ست کسی که بوجوب رفته استدلال بهمین حدیث کرده و هر که قائل شده بعدم وجوب گفته مامور به در آیت غسل ست ونیست دلک از مسمای او
اخرجه احمد وصححه ابن خزيمة و در حدیث ام عمارهٔ انصاریه نزد ابوداؤد باسناد حسن آمده که وضو کرد آنحضرت از آوندی که در وی آب
دو ثلث مد بود و روایت کرد آنرا بیهقی بلفظ وضو کرد بثلث مد واین بی اصل ست وتصحیح کرد ابو زرعه از حدیث عایشه و جابر که غسل میکرد آنحضرت
از صاع و وضو میکرد از مد واخرج مسلم نحوه من حدیث سفینة وابوداؤد از حدیث انس آورده که وضو کرد از آوندی که گنجایش میکرد دو رطل را و نزد ترمذی
باین لفظ ست که کفایت میکنند در وضو دو رطل واین همه احادیث قاضی اند بتخفیف در آب وضو ونهی آنحضرت از اسراف در آب معلوم ست وخبر فرمود
که بیاید قومی که تعدی کنند در وضو پس هر که تجاوز کرد از انچه شارع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد وقول قائل که این تقریب ست نه تحدید بعید نیست لیکن
احسن برای تشرع محاکات اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم واقتدا باوست در کمیت وی **وعنه** وهم روایت ست از عبد الله بن زید انه رای
النبي صلى الله عليه وسلم يأخذ لاذنيه ماء خلاف الماء الذي اخذه لرأسه بدرستیکه وی دید آنحضرت را که میگیرد برای
هر دو گوش خود آب خلاف آبی که گرفته بود آنرا برای مسح سر خود تیسیر ایه ثلثه همین ست که مسح گوش بآب جدید کنند و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی نزد
امام احمد مسح گوش ببقیهٔ آب مسح سر کند دلیل ایه ثلثه همین حدیث و مافی معناه ست و گویند در احادیثی که ذکرش نیامده غایتش وی عدم ذکر راوی ست
آنرا و عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و دلیل حنفیه حدیث عبد الله بن زید ست نزد ابن ماجه و حدیث ابن عباس ست نزد دارقطنی باسناد صحیح که فرمود
آنحضرت الاذنان من الرأس یعنی هر دو گوش از سر اند واین حدیث بطرق متعدده آمده و چون اذنین از راس باشند لازم مسح هر دو بیک آب راس
کافی بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی
رسول خدا پس وضو کرد و گرفت غرفه از آب و مسح کرد بدان سر و هر دو گوش را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنين مع الرأس و در موطا و نسائی
از عبد الله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید معفو شده گناهان از دهن و باستنشاق از بینی و بغسل وجه از وجه تا از تحت ملکها
و بغسل یدین از یدین تا از میان ناخنان و بمسح راس از راس تا از اذنین و درینجا دلالت ظاهر ست بر بودن اذنین از راس قاله الشمني و در اکثر احادیث
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض آب جدید وظاهر سیاق آنها در بودن اوست بآب سر این ادله را حضرت شیخ از طرف حنفیه در شرح سفر السعادة

ذکر کرده اند و در سبل گفته که حدیث الأذنان من الراس اگرچه در اسانید وی مقال ست مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعض وی مشید بعض ست و احادیث صحیحه شاهد اوست که دران مسح هر دو گوش بارأس مرةً واحدةً آمده واین احادیث بسیار اند از علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و ربیع و همه ایشان متفق اند برانکه مسح کرد آن هر دو را با سر یکبار یعنی بیک آب چنانکه ظاهر لفظ مرة است زیراکه اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح براسه واذنیه مرةً واحدةً صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعیدست و تاویل حدیث باب اینست که در دست تری نمانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی ست که گفته میشود دران انتهی و این ظاهرست در تایید مذهب حنفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الأذنان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داؤد از حدیث ابی امامه است و خود ابو داؤد و ترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از رواۃ این حدیث ست گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته یا از قول آنحضرت ست کذا فی المشکوٰة و حدیث ابن عباس که نزد دارقطنی ست خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن وهم ست و صواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال ست و در رفع و وقف وی اختلاف نموده اند و گفته صواب وقف ست و نیز وے منقطع ست و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه است درین باب در روی عمرو بن حصین ست و او متروک ست و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی ست معلول ست و حدیث عایشه که نزد دارقطنی ست در روی محمد بن ازهر ست و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد دارقطنی ست از طریق عبد الحکیم از انس و وی ضعیف ست پس ثابت شد که حدیث الأذنان من الراس بجمیع طرق خود صالح احتجاج نیست و در موطا بابی عقد کرده لیستحب مسح الأذنین بماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یأخذ الماء باصبعیه لاذنیه و در مصفی زیر آن گفته اما حدیث الأذنان من الراس اگر صحیح می شد دلالت میکرد بر کفایت مسح اذنین از مسح راس و این خلاف اجماع ست انتهی و حدیث باب صحیح ست چنانکه مصنف گفت اخرجه البیهقي و اسناده صحيح وصححه الترمذي ايضًا پس معارض نشود او را حدیث ضعیف و راجح نشود ماء واحد بر ماء جدید زیراکه ترجیح فرع تعارض ست کما تقرر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که دران مسح اذنین بارأس آمده جواب ازان گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و تاویل عدم بقای بلل درست بعیدست زیراکه در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و مشعر باشد بانعدام بلل سابق موجود نیست و اگر فرض کنند که گوشها از سرست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت ست ازانکه بآب سر باید کرد یا بآب جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که بآب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضوست بلکه دو عضوست و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند و مسح هر دو بیک آب بران بنا نمایند لازم آید که بینی و دهان را که از وجه ست و نسبت بگوش از سر اَدخل ست بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق با وجه یک عضو گویند و هذا خلف و روایت ابن خزیمه وغیره را دلالت بر اتحاد اذنین بارأس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح ست و مطلق محمول ست بر مقید در روایات دیگر که دران تصریح بتجدید آب وارد شده اسح اند ازین وهو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم ست در صحیح وی باین وجه که روایت عبد الله بن زید ست بلفظ باین لفظ ومسح براسه بماءٍ غير فضل يديه و مسح کرد آنحضرت سر خود را بآبی که جز آب زیادتے هر دو دست ست وهو المحفوظ و همین لفظ محفوظ ست نزد اهل معرفت بحدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در روایت مذکور بهمین لفظ ست و همین ست در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده و در سبل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیرست از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارند احادیث و حدیث

بیهقی دلیل احمد و شافعی ست در اخذ آب جدید برای اذنین و هو دلیل ظاهر کما سبق والله اعلم بالصواب **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه
قال سمعت گفت ابوہریرہ شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را يقول میگفت ان امتي يأتون يوم القيامة
غرا محجلين من اثر الوضوء بدرستیکه امت من می آیند روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غر محجل ست از اثر وضو که در وضو این اعضا را می شستند
غر بضم غین معجمه و تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست
و پای او سفید باشد و این امت را روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل فمن استطاع
منكم ان يطيل غرته فليفعل پس کسیکه می تواند از شما که دراز کند غرهٔ خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت ست و ذکر نکرد تحجیل را
زیرا که هر دو لازم یکدیگراند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بسیار آب ریختن دران ست و در لفظی از مسلم
آمده فليطل غرته وتحجيله متفق عليه و رواه احمد من حديث نعيم و گفت نعیم نمیدانم که این قول من استطاع الی آخره قول ابوهریره است یا از حدیث
و در سبل گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث ست و آن دال ست بر عدم وجوب زیرا که در قوت سخن شائبه منکم ست و اگر واجب می بود تقیید باستطاعت نمی کرد
زیرا که استطاعت متحقق ست قطعاً و مصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانیکه این حدیث را روایت کرده اند و هم عشرةٌ و نه در
رُوات وی از ابوهریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اطالت غره و تحجیل و در قدر مستحب از وی اختلاف ست گفته اند در دستها تا دوش
و در پایها تا زانو و این از ابوهریره مروی ست و ثابت ست از فعل ابن عمر اخرجه ابن ابی شیبة و ابو عبید باسناد حسن و گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره
در وجه غسل ست تا صفحه گردن و قول بعدم مشروعیت غره و تحجیل و تاویل حدیث ابوهریره خلاف ظاهر ست و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که
فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید در متوضی مخصوص بوجه نبود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را بابیض الوجه انتهی
واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ بخاری یدعون ست عوض یاتون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سید
حلیه یعنی سیما و نشان وضو از مومن یعنی در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت ازان ست تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی اینست سیما لیست لغیرکم
رواه مسلم مرفوعاً و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این امت ست چه وضو در امم سابقه هم بود **وعن** عائشة قالت
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمن گفت عائشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست في تنعله
در نعل پوشیدن که اول در ان پای راست در آوردی و ترجله و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا در ان از جانب راست کردی وطهوره
و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها پس معاً شسته میشوند وفي شانه كله
و در همه کارهای خود ابتدا براست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل ست ورنه هر چه از باب تشریف و تزیین و تکریم ست همه ازین
قبیل ست چنانکه جامه پوشیدن و پای در موزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی
بغل و شوارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعضی یمین حالق والاول اصح و اظهر و آنچه نه ازین باب ست
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب دران آغاز بیسارست و این همه بجهت شرافت
و کرامت راستی ست چنانکه فرشتهٔ دست راست شرف دارد بر فرشتهٔ دست چپ و همسایهٔ دست راست مقدم ست بر همسایهٔ دست چپ غرضکه راستی را
همه جا اعتبارست و حدیث دلیل ست بر استحباب بدایت بیمین در همه امور شریفه چنانکه بلفظ یعجبه التیمن دلالت دارد بران و صاحب سبل تحقیق آن در حواشی
شرح عمده کرده متفق علیه و صححه ابن حبان و ابن منده وله الفاظ ذكرها المصنف في التلخيص **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأتم فابدؤا بمیامنکم چون وضو کنید شما پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در لفظی
بایامنکم آمده و هر دو بیک معنی ست اول جمع میمن و ثانی جمع ایمن اخرجه الاربعة یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ایضا ابن حبان
والبیهقی والطبرانی و زیاده کردند در روی اذا لبستم ابن دقیق العید گفته هو حقیق بان یصح وصححه ابن خزیمة و حدیث دلیل ست بر بداءت
بمیامن نزد وضو در شستن هر دو دست و هر دو پا و اما غیر دست و پا پس ظاهر شمول اوست زیرا که قائل نیست هیچ یکی بدان درین هر دو و درنه وارد می شد
در حدیث تعلیم بخلاف یدین و رجلین که وارد ست احادیث تعلیم بتقدیم یمنی درین هر دو بر یسری در حدیث عثمان که گذشت و آیت مجمل بود سنت بیان وی
کرده و از علی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشمالی بدأت ام بیمینی اذا اتممت الوضوء رواه الدارقطنی والبیهقی و این منقطع ست حجت بدان قائم نیست

وعن المغیرة بن شعبة صحابی ثقفی مشهورست اسلام آورد عام خندق و قدوم آورد بهجرت اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص
معاویه بن سفیان و صاحب رای و مشورت اوست نزول کرد کوفه را و مرد آنجا در سنه پنجاه و پنج بعمر هفتاد و نه سال در حالیکه عامل بود بران از طرف معاویه
کنیت او ابوعبدالله یا ابوعیسی ست مغیره بضم میم و غین معجمه مکسوره و شعبه بضم شین معجمه و سکون عین مهمله و بای موحده مفتوحه ست ان النبی صلی الله
علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیته بدرستیکه وضو کرد آنحضرت پس مسح کرد بر موی پیشانی خود این حدیث حجت ابوحنیفه است در فرضیت
مسح چهارم حصه سر گویند ناصیه تا م چهارم حصه سرست از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر ناصیه نکردی و اگر بکمتر ازان واجب
بودی ادا یافتی و گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و آیت قرآن مجمل ست حدیث بیان وی کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ
خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة الراس مع مالک انتهی مذهب مالک وجوب مسح تمام سرست و در مصفی گفته ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتهی
یعنی کل یا بعض سر اگرچه دو سه مو باشد و در مذهب احمد روایات مختلف ست موافق هر یک از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک ست و در روایتی
مسح اکثر سر و شوکانی گفته مسح بعض سر و مسح بر عمامه هم کافی ست انتهی و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه و زید بن علی و ابوحنیفه
گویند جائزست اقتصار و حافظ ابن القیم گفته صحیح نشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعض راس البته لیکن بود
چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عمامه چنانکه درین حدیث مغیره است و دارقطنی ذکر کرده که این را هفتاد کس روایت کرده اند و اما اقتصار بر عمامه مسح
پس قائل نشده بان جمهور و ابن القیم گفته وی صلی الله علیه وسلم گاهی مسح بر سر میکرد و گاهی بر عمامه و گاهی بر ناصیه و عمامه هر دو و علی العمامة و مسح کرد بر دستار
و مؤید اوست روایت بخاری از حدیث عمرو بن امیه ضمیری و روایت مسلم از حدیث بلال باین لفظ که مسح کرد بر خفین و بر عمامه و روی مثله احمد عن سلمان
وابوداود واحمد عن ثوبان و ثابت شده است مسح بر سر تنها و بر دستار تنها و بر سر و عمامه هر دو و همه صحیح و ثابت ست و حدیث ثوبان مشعرست باذن مسح
بر عمامه بعذر و لفظ وی نزد احمد وابوداود این ست فرستاد آنحضرت سریه و رسید بایشان سردی پس هرگاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از رسیدن
برد پس حکم فرمود بآنها که مسح کنید بر عصائب و تساخین و در اسنادش راشد بن سعد ست خلال در علل گفته احمد فرمود نمی تواند شد که راشد از ثوبان
شنیده باشد زیرا که ثوبان پیشتر مرد و در سفر السعادة گفته هرگاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم ست در
حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عمامه کذا فی الفتح و نزد حنفیه مسح بر عمامه برای تکمیل ست و تنها بر عمامه درست نیست و امام محمد در موطا آورده که گفت
مالک رسید بما از جابر بن عبدالله که او را پرسیدند از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکنند و بهمین اخذ کرده ایم ما و همین ست قول ابی حنیفه
و نافع میگوید دیدم صفیه بنت ابی عبید را که زن عبدالله بن عمر بود وضو میکرد و میکشید خمار خود را و مسح میکرد بر سر و رسیده است بما که در اول اسلام
مسح بر عمامه بود پس ازان منسوخ و متروک شده و از هشام بن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را و مسح میکرد و در مصفی گفته آنچه ازین آثار

مفهوم میشود آنست که مسح بر عمامه و خمار تنها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت ست و در حدیث مسلم ثابت
شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه اتمام فرمود پس هر وقتی که عسیر شود رفع عمامه مستحب ست اکمال مسح بر عمامه انتهی اما در سفر السعادة گفته
که مسح سر گاه برهنه سر کردی و گاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهی شارح گفته این در بعض احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند در اول بود و بعده منسوخ شد
انتهی گوییم دعوای نسخ محتاج سند مساوی یا مقدم ست مجرد احتمال چیزی نیست شیخ در ترجمهٔ مشکوة گفته مسح بر دستار محمول بر آنست که چون باداء فریضه
مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و این سنت که مسح تمام سر ست بجای مسح بقیهٔ راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و تنظیف
فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض ست که مسح تمام سر ست که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی گفته تواند که وهم راوی باشد شاید که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه
بر موزه کنند درست نیست نزد ائمهٔ ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر
قول که فرمود وَالْخُفَّيْنِ یعنی مسح کرد بر هر دو موزه ناظر درین معنی ست و توربشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث
و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور
و اشتهار مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام الشیخ گوییم بعد ورود نص در مسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن ست بمجرد حمل و احتمال وهم که توربشتی
کرده انکار از سنیت وی نتوان کرد و چرا بر احوال متعدده فرود نباید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم
اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخراج بهر دو نموده وهم کرده **وعن** جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام السلمی
الانصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان ست کثیر الحدیث بود حاضر شد او و پدر او عقبهٔ ثانیه را و بخاری گفته که بدر را هم حاضر شده اما اصح آنست
که حاضر نشده و بعد از وی در هیژده مشهد همراه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام از وی روایت
دارد قدوم آورده بود شام و مصر را روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة اربع وستین وقیل غیر ذلک وله اربع وتسعون سنة وهو آخر من مات بالمدینة
من الصحابة فی قول کنیت او ابو عبد الله ست از نقبای انصار بود رضي الله عنه میگوید في صفة حج النبي در بیان حج آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان خدا اخرجه النسائي هكذا بلفظ الامر روایت کرد
این حدیث را نسائی همچنین بصیغهٔ امر که از اقسام انشاست وهو عند مسلم بلفظ الخبر و این حدیث نزد مسلم بصیغهٔ خبر ست یعنی شروع میکنم
بچیزی که شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این ست که بر آمد آنحضرت از دروازهٔ حرم بعد طواف که برای عمره کرده بود بسوی صفا و چون نزدیک
شد بدان خواند این آیت إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ و گفت شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا بصیغهٔ فعل مضارع پس شروع
کرد سعی از صفا بسبب بدایت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد مصنف این پاره را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در باب الحج خواهد آمد برای افادهٔ این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم ست و وی ابتدا
بذکر نکرده مگر بچیزی که مستحق بدایت ست در فعل چه مقتضای بلاغت همین ست سیبویه گفته عرب مقدم نمیکنند مگر چیزی را که مهتم بالشان باشد
زیرا که لفظ عام ست و عام مقتصر بر سبب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا که کلمهٔ ما موصوله ست و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت وضو یعنی
قوله تعالی فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ داخل ست زیر امر بقوله
صلی الله علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به پس واجب ست بدایت بغسل وجه پس بچیزی که بعد اوست علی الترتیب اگرچه آیت تقدیم یمنی بر یسری نکرده

ودر علیین وحدیث بیان آن نمود وحنفیه ودیگران بعدم وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند واستدلال ایشان بحدیث ابن عباس ست که وضو کرد آنحضرت پس شست روی خود وهر دو دست خود را پستر هر دو پای خود را پستر مسح کرد سر خود را ببقیهٔ آب وضو ولیکن این حدیث را طریقی صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام ست واولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد ومتصل بحدیث ابوهریره ذکر می نمود زیراکه در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند والله اعلم **وعنه** وهم روایت ست از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ ادار الماء علی مرفقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر هر دو آرنج خود تمام روایت این ست پستر فرمود این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو وگفت همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ودر روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو وهر دو دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را واین بیان چیزی ست که در قرآن آمده پس مستفاد شد که غایت داخل ست در ماقبل خود قال الله تعالی فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ در مسوی گفته مرفقین وکعبین داخل اند در غسل انتهی وشوکانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آرنج خود انتهی ودلیل بران همین آیت کتاب ونص سنت ست واین صریح ست در دخول غایت در مغیا وزیاده کرد در مصفی که غسل یدین تا مرفقین فرض ست بآن معنی که مرفقین داخل حکم غسل باشند وهمچنین ست حال در کعبین باجماع جمهور امت وظاهر لفظ شاهد آنست واگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض ست غسل باقی اگر کسی گوید که یک دست ویک پای شستن فرض ست وشستن دست وپای دیگر واجب زیراکه مقابلهٔ جمع بجمع مقابلهٔ واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را برروی او باید زد که مخالف اجماع ست انتهی اخرجه الدارقطني نسبت ست بسوی دارقطن که محلهٔ کلان ست از بغداد ووی حافظ فقیه ست بر مذهب شافعی عارف بود باختلاف فقها ابن خلکان گفته ولادت وی در ذی قعده سنه ست وثلث مائة شده ووفات یوم الاربعا هشتم یا دهم ذی قعده وقیل ذی الحجه سنه خمس وثمانین وثمان مائة فی بغداد شیخ ابوحامد اسفرائینی بروی نماز گذارد وقریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابوالحسن ست ونام علی بن عمر بن احمد بن مهدی انتهی ذهبی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العدیم النظیر صاحب السنن سمع من عوالم وبرع فی هذا الشان وحاکم گفته دارقطنی اوحد عصر خود گردیده در حفظ وفهم وورع وامام در قرائت ونحو واورا مصنفاتی ست که ذکرش درازست وگواهی میدهم که پیدا نشد بر ادیم زمین مثل وی وخطیب گفته وی فرید عصر وامام وقت خود بود ومنتهی شد بسوی وی علم اثر ومعرفت علل واسمای رجال با صدق وثقت وصحت اعتقاد وائمهٔ حدیث در ثنای وی اطالت بسیار کرده اند شاگرد ابوالقاسم بغوی وابوبکر بن ابی داؤد وابن صاعد ومحاملی وغیرهم ست ببصره وکوفه وشام وواسط ومصر راسیر کرده حاکم وعبدالغنی ومنذری وتمام رازی وابونعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه وادب وشعر از وی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جواب نگفت واین آیت بخواند لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ سنن او از کتب معتبرهٔ حدیث ست واعلی سند او خماسی ست واول سنن او حدیث قلتین ست ودر تکثیر طرق واسانیدش مبالغه نموده پنجاه وچهار سند برای وی ذکر کرده ابونصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حال وی می پرسیم که در آخرت چون شد مرا گفتند اورا در جنت امام میگویند انتهی باسناد ضعیف واخرجه البیهقی ایضا باسناد الدارقطني ودر هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عقیل ست ووی ضعیف ست تضعیف کرده اند اورا احمد وابن معین وغیرهما ابوحاتم گفت متروک ست وابوزرعه گفت منکر الحدیث ست وابن حبان اورا از ثقات شمرده ووی متفرد ست باین توثیق لیکن جارح اولی ست اگرچه معدل بسیار باشند واینجا خود جارح بسیار اند وتصریح کرده اند بتضعیف این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری وابن الصلاح ونووی وغیرهم ومغنی ست ازین روایت مسلم از ابوهریره کما تقدم **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه گفت ابوهریره گفت آنحضرت

نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را نبرد و درین باب حدیثهاست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض ست برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض ست برای حجت زیرا که حسن ست و معتضد باحادیث دیگر وارده درین باب و درین حدیث دلالت ست بنفی وضوی غیر ذاکر تسمیه و مفید اشتراط اوست بوضعی که انعدام وی موجب انعدام وضوست تا بوجوب که اقل مفادست چه رسد و تقیید وجوب بذکر برای جمع ست درمیان این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرموده آنحضرت ﷺ هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت پاک شد همان اعضای وضوی وی اخرجه الدارقطني والبيهقي و روایت کرده اند آنرا ترمذی و ابوداؤد نیز از ابوهریره و دارقطنی از ابن مسعود و متمسک حنفیه همین حدیث ست گویند که تسمیه در اول وضو سنت ست یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال ست و این امارت سنیت و استحباب ست ولیکن در اسناد این حدیث متروک ست و در اسناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک ست و در روایت این هردو از ابی هریره نیز دو کس ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگرچه دلالت برین نیست که نیست وجوب تسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم مواخذه بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و بالجمله مذهب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین ست که تسمیه در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضوست چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب ست بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیم رح در اعلام الموقعین زیاده بر پنجاه دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست که حق با اوست و در حجة الله البالغة گفته حدیث محمول ست بر تذکر قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود درین صورت صیغهٔ لاوضوء مقصور باشد بر ظاهر خود و محتمل ست که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن ولیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید ست مخالف ظاهر انتهی

و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری ست و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب ست انتهی **اخرجه احمد وابوداؤد وابن ماجة باسناد ضعيف** زیرا که در سندش یعقوب بن سلمه لیثی عن ابیه عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف ست بخاری گفته شناخته نمی شود برای وی سماع از پدرش و نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقهاست هٰذا فی التقریب للمصنف و مثله فی سنن البیهقی و در تلخیص گفته او را طریق دیگر ست نزد دارقطنی و بیهقی ولیکن آن طریق نیز ضعیف ست و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر ست اذا توضأت فقل بسم الله والحمد لله فان حفظتک لا تزال تکتب لک الحسنات حتی تحدث من ذلک الوضوء ولیکن سند این حدیث واهی ست **وللترمذي** ولابن ماجة واحمد و نگفت والترمذي زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت ست نیز این را از ابوهریره روایت نکرده بلکه **عن** از **سعيد بن زيد** آورده کنیت سعید ابوالاعور ست عدوی ست یکی از عشرهٔ مبشره مسلمان شد از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت ﷺ جز بدر که دران وقت با طلحه بن عبدالله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت ﷺ برای او سهم برآورد فاطمه خواهر عمر بن الخطاب رض زوجهٔ او بود و اسلام عمر بسبب وی ست مردی اطول اشعر بود در عقیق بمرد و بمدینه آورده دفن کردند در سنه پنجاه و یک بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی راوی ست **نحوه** مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و بزار واحمد وابن ماجه و دارقطنی غیرهم ترمذی گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی ست درین باب لیکن ضعیف ست زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحٰق گفته این اصح احادیث ست وابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبدالرحمن بن ابی سعید عن ابیه ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند که نیست نماز مر کسی را که وضو نیست و نیست وضو مر کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکانی اخرجه احمد وابوداؤد والترمذی فی العلل والدارقطنی وابن السکن والحاکم والبیهقی و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجهٔ اعتبار و این را طریق دیگر ست از حذیفه نزدیک دارقطنی

وبیهقی واخرج نحوه احمد وابن ماجة من حدیث سعید بن زید وابی سعید واخرج نحوه آخرون من حدیث عایشة وسهل بن سعد وابی سبرة وام سبرة وعلی والنس انتهی در سبل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید و ربیح ست و در هر دو قدح کرده اند و مرویست درین باب از جماعهٔ مذکوره و در همه مقالات مگر آنکه بعض این روایات تقویت بعض میکنند پس خالی نیست از قوت ولهذا ابن ابی شیبه گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه وسلم قاله وحدیث دالست بر مشروعیت تسمیه در اول وضو امام احمد وظاهریه فرض گویند بر ذاکر وناسی وحنفیه وشافعیه سنت گویند ودلیل ایشان حدیث ابی هریره است که هر که ذکر کرد خدا را در اول وضو پاک شد جسد او همه و هر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضو اخرجه الدارقطنی وغیره واین حدیث ضعیف ست بیهقی در سنن بعد اخراج وی گفته در وی ابوبکر داهری ست واو ضعیف ست غیر ثقه نزد اهل علم بحدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذاکر وناسی وگفته که اول در حق عامد ست واین در حق ناسی ست واین حدیث ابی هریره اگرچه ضعیف ست لیکن حدیث توضا کما امرک الله معاضد اوست در دلالت بر عدم وجوب واین دلیل ست بر آنکه مراد نفی وضوی کامل ست و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما باین لفظ ندیده ایم واما اینکه آن مثبت ودالست بر ایجاب پس راجح باشد پس جوابش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف ست وحدیث کل امر ذی بال دالست بر سنیت وحدیث باب بر مطلق شرعیت واقل وی ندبیت ست انتهی کلام السبل وتکین قول وی صلی الله علیه وسلم لا وضوء ظاهرش عدم صحت وضوست راسا زیراکه اصل در نفی حقیقت ست وتاویل بعدم کمال کما تقدم بعیدست پس راجح حمل بر حقیقت باشد وقال احمد لا یثبت فیه شیء وگفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی معتد به **وعن طلحة** هو ابو عبدالله بن مصرف بضم میم وفتح صاد مهمله وکسر رای مشدده وفا عن ابیه مصرف عن جده کعب بن عمرو الهمدانی وبعضی گویند ابن عمر ست بضم میم وابن عبد البر گفته اشهر ابن عمروست بالفتح واو را صحبت ست بعضی انکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العظیم در سبل گفته نیست وجه برای انکار آن گوییم مسلم بطلحه احتجاج کرده است وجد او را در صحابه شمرده کذا فی اسد الغابه وطلحه یکی از اعلام اثبات تابعین ست وفات کرد در سنه یکصد ودوازده قال گفت جد طلحه درامدم بر رسول خدا و وی وضو میکرد وروان بود آب از روی وریش وی بر سینه او رأیت پس دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را **یفصل بین المضمضة والاستنشاق** فصل میکرد در مضمضه واستنشاق وفصل آنست که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دوبار یا سه بار بآب جدید کرده باشند واحادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسه غرفه و در بعضی بیک غرفه بفصل ووصل ومشهور از مذهب امام ابو حنیفه فصل ست زیراکه دهن وبینی هر کدام عضوی ست جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا واین وجه در حقیقت برای ترجیح فصل ست بموافقت وی بر قیاس را نه تعلیل در مقابلهٔ نص ولابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح ست چنانکه در علوم اصول مقرر شده وشمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده که وصل هم جائزست نزد ابو حنیفه وترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضه واستنشاق جائزست وجدا جدا کردن هر یک بآب جدید دوستر دارم پس خلافی در میان نماند ودلیل حنفیه همین حدیث طلحه است ولفظ وی بروایت طبرانی وابو داود این ست که طلحه از پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد آنحضرت پس مضمضه کرد سه بار واستنشاق نمود سه بار وگرفت هر بار آب جدید و در سفر السعادة گفته که آنحضرت مضمضه واستنشاق را گاه بیک غرفه کردی وگاه بدو غرفه وگاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی ولزیک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی ونیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهی این عبارت ناظر ست در عدم ثبوت این حدیث نزد وی بهر حال آنکه درین باب احادیث هست از علی وعثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضه واستنشاق را وگفتند همچنین دیدیم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو علی بن السکن فی صحاحه واین مؤید صحت حدیث طلحه است واهل ایشان تصریح کرده اند بصحت وی

وابن سعد در طبقات در باب مسح از جد طلحه بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمسح هکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت ست قاله ابن الهمام
ونیز ابن الهمام این حدیث را بروایت ابوداؤد آورده وگفت سکت علیه هو والمنذری بعده در سبل گفته اقرب تخییر ست وهمه سنت ست یعنی
وصل وفصل اگرچه روایت جمع اکثر ست واصح وجمع بدو طریق ست یکی آنکه بیک غرفه وثلث وی باشد دیگر آنکه بسه غرفه بود برای هر یکی از سه بار
یک غرفه اخرجه ابوداؤد باسناد ضعیف زیراکه در وی لیث بن سلیم ست واو ضعیف ست وابن حبان گفته وی قلب میکرد اسانید را
ورفع میکرد مراسیل را ومی آرد از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان وترک کردند او را یحیی القطان وابن المهدی وابن معین واحمد بن حنبل ونووی
در تهذیب الاسما گفته که اتفاق کرده اند علما بر ضعف وی ومصرف والد طلحه مجهول الحال ست وحدیث را علتی دیگر ست که ذکر کرد آنرا ابوداؤد از احمد که گفت
بود ابن عیینه که انکارش میکرد ومیگفت ایش هذا طلحة بن مصرف عن ابیه عن جده وهمچنین حکایت کرد عثمان دارمی از علی بن المدینی وزیاده کرد که پرسیدم
عبدالرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمرو بن کعب ست یا کعب بن عمرو وبود او را صحبت ونقل کرد از ابن معین که محدثان میگویند که جد طلحه دیده است
آنحضرت را واهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست وابن القطان گفته علت حدیث نزد من جهل بحال مصرف بن عمرو والد طلحه است وتصریح کرده اند که
وی طلحه بن مصرف ست ابن السکن وابن مردویه در کتاب اولاد المحدثین ویعقوب بن سفیان در تاریخ خود وابن خیثمه وخلقی بسیار کذا فی التلخیص وچون
اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد وعدم وقوف اهل بیت وی بحال وی قادح نبود وحق جواز هر دو ست یا رجحان وصل بر فصل
والله اعلم **وعن** علی رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تمضمض پس آب در دهن کرد صلی الله علیه وسلم واستنثر
وآب در بینی کرد ثلثا سه بار یمضمض و ینثر من الکف الذی یاخذ منه الماء مضمضه واستنثار میکرد از همان کف که میگرفت
بآن آب را واین حدیث از ادله جمع ست ومحتمل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه اخرجه ابوداؤد والنسائي در مواهب لدنیه از نووی
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه واستنشاق پنج وجه ست اصح آنست که هر دو بسه غرفه کند اول مضمضه کند از هر واحد پستر
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحده مضمضه کند از ان غرفه سه بار پستر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه
ولیکن مضمضه کند از وی واستنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه واستنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از یکی سه بار پستر استنشاق کند
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه وگفته که صحیح همان وجه اول ست وواردشده بآن
احادیث انتهی غرفه بضم پری یکمشت وبفتح یکبار برداشتن بدست شیخ عبدالحق رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارت احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پستر مضمضه کرد واستنشاق نمود پستر روشست پستر مضمضه واستنشاق
کرد پستر روشست پستر هر دو دست این عبارت بسیار احادیث ست وظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضه واستنشاق اگرچه قطعی نیست ودر
بعض هر دو دست شست پستر مضمضه کرد پستر استنشاق پستر روشست واین ظاهر ست در فصل ودر روایتی از بخاری ومسلم آمده که مضمضه و
استنشاق واستنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب واین نیز محتمل هر دو وجه ست وصلا وفصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و
استنشاق بیک غرفه کرد ومذهب مشهور امام شافعی همین ست بر وجه اول از وجوه مذکور ومذهب مشهور امام اعظم فصل ست انتهی **وعن**
عبدالله بن زید في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه وسلم ثم ادخل یده فمضمض واستنشق من کف
واحدة ففعل ذلك ثلثا پستر درآورد آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد واستنشاق نمود از یک کف وکرد این را سه بار
واین حدیث نیز از ادله جمع ست مثل حدیث اول وهر دو پاره اند از دو حدیث طویل که در صفت وضو آمده وعادت مصنف ست اقتصار کردن

بر وضع حجت و حق آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرهٔ آنحضرت بود در سنن و مستحبات و عمل در مضمضه و استنشاق
و کیفیت آن وصلاً و فصلاً نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد ترمذی
و ابو داؤد باین لفظ ست که گفت دیدم رسولِ خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و این را سه بار نمود انتهی و استنشاقِ آنحضرت بدست راست بود
و استنثار بدستِ چپ چنانکه دارمی از عبد خیر آورده بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دستِ راستِ خود در آوند
پس پر کرد بآب دهنِ خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدستِ چپ و کرد این را سه بار بعده گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضوی
رسولِ خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن** انس رضي الله عنه قال رأى النبي گفت انس دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رجلا مردی را وفي قدمه مثل الظفر لم يصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن خشک ست
که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را الظفر بضم ظا و فا و در وی لغتها ست اجود آنها همین ست که ذکر کرده شد و جمع وی
اظفار ست و جمع الجمع اظافیر و این حدیث دلیل ست بر وجوب استیعاب اعضای وضو بآب نصاً در پا و قیاساً در غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث ویل
للاعقاب من النار و این در حق جماعتی فرموده که اعقاب را نشسته بودند و باین رفته اند جمهور و رخصت گفته و مروی ست از ابو حنیفه که معاف ست از
نصف عضو یا ربع یا اقل از درهم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی رح محکی ست و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه نیست
و هیچ یکی از اتباع او انتهی و در معمولات مظهریه گفته در شستن هر دو پا مبالغهٔ تمام می نمودند و میفرمودند خلقتِ رجل مثل خلقتِ ابل ست یعنی بسیار کج و نا راست
واقع شده که آب را باسانی بران جاری نمی توان کرد مگر به تکلف و مبالغه پس باین عبارت یاران را نیز اشارت بمبالغه در شستن این هر دو اعضا می نمودند انتهی
و در قول جمیل ست و تنها ای من صفات العالم الربانی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فی الوضوء والصلوة بان یری احدا لا یستوعب الغسل فینادی ویل للاعقاب
من النار و لا یتم الطمانینة فیقول صل فانک لم تصل و فی اللباس والکلام وغیر ذلک انتهی اخرجه ابو داؤد والنسائي واحمد وابن ماجة وابن خزيمة والدارقطني
و گفت دارقطنی متفرد ست بدان جریر بن حازم از قتاده و او ثقه است و روایت کرد آنرا ابو داؤد از طریق خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن
و لفظ وی این ست دید آنحضرت مردی را که میگذارد ظهر و در پای وی لمعه بود بقدر درهم که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را باعادهٔ وضو و نماز بیهقی
گفته این حدیث مرسل ست و کذا ابن القطان و در وی بحث ست اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم این اسناد جید ست گفت آری گفتم اگر مردی از تابعین گوید
حدثنی رجل من اصحاب النبي صلی الله علیه وسلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منذری در وی اعلال کرده باینکه در وی بقیه ست و نقل کرد
از بحیر که وی مدلس ست لیکن در مسند و مستدرک تصریح بقیه است بحدیث و در وی از بعض ازواج آنحضرت ست و نووی قول مجمل گفته و در شرح مهذب
نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد ست و درین اطلاق نظر ست بنا بر طرق مذکوره کذا فی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل ست بر وجوب
موالات بسبب آنکه حکم باعادهٔ وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل در ان بلکه مراد تشدید در انکار ست بران و اشارت ست
باینکه تارکِ بعض تارکِ کل ست و ضعف این قول ظاهر ست و احسن همین ست که قولِ راوی که امر کرد او را باعادهٔ وضو مراد بدان غسل متروک ست
و تسمیهٔ وی باعاده باعتبار ظن متوضی ست که وی برگمان وضوی کامل نماز گذارد و تسمیهٔ وی بوضو لغوی ست و حدیث دال ست بر انکه حکم جاہل و ناسی حکم عامد ست
وعنه وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد
وضو میکرد بمد بالضم یک رطل و ثلث رطل عراقی ست و رطل بست استار و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه ست و بقولی مد دو رطل ست و دلالت ظاهر احادیث
هم برین ست چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی بدو رطل و تطبیق در ان آنست که مصداق هر دو یکی باشد

ويغتسل بالصاع وغسل ميكرد بيک صاع وصاع چهار مُد ست الى خمسة امداد وگاهی غسل میکرد بزیاده از صاع تا پنج مُد ودر روایتی وضو بیک مُد آمده وغسل بسه مُد وگفته اند مقصود ازین تعیین وتحدید نیست که بزیاده وکم ازان درست نباشد فضیلت در شستن وتمام شستن ست بی اسراف بهر قدر که باشد واگر بقدر کفایت کند وآن گردانیدن آب ست بر عضو نیز روا ست متفق عليه واین حدیث را لفظها ست ولابی داؤد والنسائی وابن ماجة من حدیث عایشة کحدیث الباب ولابی داؤد وابن ماجة وابن خزیمة من حدیث جابر مثله وصححه ابن القطان كذا فى التلخيص وظاهر حديث دران ست که این منتهای وضو وغسل آنحضرت بود واین منافی نیست بحدیث عایشة نزد بخاری که دروی این ست که وضو کرد از یک آوند که اورا فرق میگفتند بفتح فا ورا وآن آوندی ست که گنجایش نوزده رطل میکند زیراکه درین حدیث ذکر پُر بودن وی از آب نیست همین قدر ست که یک آوند که اینقدر گنجایش داشت ازوی وضو کرد پس از بعض آب کرده باشد واین حدیث انس وحدیثی که از عبدالله بن زید گذشت مشعر اند بتقلیل وضو واکتفا کردن بر یسیر ازوی وبخاری گفته مکروه داشته اند اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومصنف گفته فرق بفتحتین آوندی ست که سه صاع را گنجایش کند وآن بحساب صاع مدینه شانزده رطل ست مترجم گوید این تقدیر برای تعیین وتحدید نیست زیراکه ابدان بنی آدم متفاوت اند وحالت قصد ازالهٔ درن وتبرید وغیر آن مختلف پس گاهی آنحضرت بسه صاع غسل میکرد وگاهی بکمتر ازان چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد بیک صاع تا پنج مُد ووضو میکرد بیک مُد صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل وثلث رطل ست ومُد ربع صاع را گویند وآن بحساب صاع مدینه یک رطل وثلث رطل خواهد بود انتهى مصنف اگر این حدیث را مقدم میکرد بران حدیث یا آن حدیث را موخر میکرد اولی می بود برای حسن ترتیب وعن عمر بن الخطاب القرشي کنیت او ابوحفص ست مجتمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کعب بن لُوی اسلام آورد سنه پنجم یا ششم بعد چهل کس وحاضر شد جمله مشاهد را واورا در اسلام فتوحات ومشاهد بسیار ست در عراق وشام وفاتش غرهٔ محرم سنه اربع وعشرین از دست ابولؤلؤ غلام مغیرة بن شعبه شده مدت خلافت وی ده سال وشش ماه ست ابن مسعود گفته گمان دارم که اگر علم عمر را در یک پلهٔ ترازو نهند وعلم سائر احیای ارض را در پلهٔ دیگر علم عمر گران آید وگفت برد عمر نه حصه علم وبعضی علما فتاوای او ودر تالیف جداگانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازالة الخفا واو اول خلیفه ایست که امیر المومنین خوانده شد وبود دراز قامت اصلع گندم رنگ سرخ چشم وخلافت وی بعهد وتنصیص ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود ونماز گذارد بروی صهیب روایت کرده اند ازوی عشرهٔ مبشره وخلقی کثیر از صحابه وتابعین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منكم من احد يتوضأ فيسبغ الوضوء نیست از شما هیچ یکی که وضو کند پس تمام وکامل میکند وضو را ثم يقول پستر میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی برحق مگر خدای تنها نیست اورا انباز وگواهی میدهم که محمد بنده ورسول اوست الا فتحت له ابواب الجنة مگر آنکه کشاده میشود مر اورا درهای بهشت ودر روایتی الثمانية يدخل من ايها شاء یعنی هشت در درآید از هر در که خواهد اخرجه مسلم وابوداؤد وابن حبان ورواه الحميدي فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افراد مسلم وكذا ابن الاثير فی جامع الاصول وذکر کرد آنرا نووی در آخر حدیث مسلم بروجهی که مذکور شد ورواه الترمذي وزاد وزیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکورتین این دعا را اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين بار خدایا گردان مرا از بسیار توبه کنندگان وگردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی گفت در اسنادش اضطراب ست وصحیح نمی شود دروی شئ کثیر گوییم روایت مسلم سالم ست ازین خلل واین زیادت که نزد ترمذی ست روایت کرد آنرا بزار وطبرانی در اوسط از طریق ثوبان ولفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس دمیکه فارغ شد از وضوی خود گوید اشهد الخ ورواه ابن ماجة من حديث انس وابن السني فی عمل اليوم والليلة والحاكم فی المستدرک عن حديث ابی سعيد ولفظ وی این ست هر که وضو کند وبگوید

سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ نوشته شود در رق پس ترمُهر کرده شود بطابع پس شکسته نشود آن مُهر تا روز قیامت واختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح ست وگفت حازمی رفع وی ضعیف ست زیراکه طبرانی در اوسط گفته که رفع نکرد آنرا از شعبه مگر یحیی بن کثیر گویم دارقطنی در علل ترجیح وقف کرده ولبقیه کلام درین حدیث در تلخیص ست وجزری در حصن حصین برمز ابن ماجه وابن ابی شیبه وابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده ومحل این ذکر عقب وضوست ونووی گفته اصحاب ما میگویند عقیب غسل هم مستحب ست واینجا باب وضو منتهی شد وذکر نکرد مصنف از اذکار درین باب مگر حدیث تسمیه در اول وضو واین ذکر در آخر وی واما حدیث ذکر همراه غسل هر عضو پس ذکر نکرد آنرا بسبب اتفاق اهل حدیث بر ضعف آن نووی گفته ادعیه که در اثنای وضوست لا اصل لها ست وذکر نکرده اند آنرا متقدمین ابن الصلاح گفت لم یصح فیه حدیث ودر سبل گفته حسن ختم مصنف باب بذکر آنکه نزد تمام وضو گفته میشود غیر مخفی ست وتعقیب وضو بمسح علی الخفین برای آنست که از احکام وضوست پس گفت

بابُ المسح علی الخفین

باب در بیان ادلهٔ شرعیه مسح بر موزها وملحق ست بدان نعل چرمین که بپوشد کعبین را عن المغیرة بن شعبة قال گفت مغیره كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم همراه آنحضرتؐ یعنی در سفر کما صرح به البخاری ونزد مالک وابو داود وتعیین سفر آمده یعنی غزوهٔ تبوک که آخرین غزوات آنحضرتؐ ست وتعیین نماز که آن نماز صبح ست پس برآمد آنحضرتؐ بصحرا برای قضای حاجت النسائی پس برداشتم با آنحضرتؐ آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند پیش از نماز بامداد پس هرگاه که برگشت آنحضرتؐ از جانب صحرا آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک از اداوه پس شست هر دو دست وروی خود و بر بدن وی جبه بود از پشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جبه پس بیرون آورد هر دو دست خود از زیر جبه وانداخت جبه بر هر دو دوش مبارک خود وشست هر دو ذراع خود ومسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه فتوضأ پس شروع کرد وضو کما تقدم وصرحت به الاحادیث چه در لفظی تمضمض واستنشق ثلث مرات آمده ودر لفظی مسح براسه پس مراد بقوله فتوضأ اخذ فیه باشد نه آنکه استکمال وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ ست فاهویت لانزع خفیه پس دست برآوردم وخواستم تا بکشم موزهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قال دَعْهُمَا فَاِنِّیْ اَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ فرمود بگذار ومکش موزها را زیراکه در آوردم پایها را درحالیکه پاک اند یعنی پوشیدیم آنها را بر طهارت ومصنف گفته ظاهر از لفظ طاهرتین آنست که طهر شرعی که کمال وضوست اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند وجمعی گفته اند که اگر یک پای را در وضو شست وموزه پوشید بعد از ان پای دیگر شست وموزهٔ دیگر پوشید مسح صحیح ست این هم محتمل ست والله اعلم فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از ان سوار شد وسوار شدم من پس منتهی شدیم ورسیدیم بقوم وحال آنکه اوشان استاده بودند بنماز ومیگذارد نماز بقوم عبد الرحمن بن عوف وگذارده بود یک رکعت پس هرگاه که آگاه شد با آنحضرتؐ ودید که حضرتؐ حاضر اند پس شدن گرفت پس اشاره کرد رسول خدا ویافت یک رکعت را با وی پس هرگاه سلام کرد برخاست آنحضرتؐ وبرخاستم من با آنحضرتؐ وگذاردیم رکعتی که سابق شده بود مارا ونگذارده بودیم با قوم رواه مسلم متفق علیه والفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی ست از مغیره بشصت طریق وابن منده منجمله آن چهل وپنج طریق ذکر کرده وحدیث دلیل ست بر جواز مسح بر خفین در سفر زیراکه این حدیث ظاهر دران ست کما عرفت واما حضر پس کلام دران در حدیث سوم که می آید خواهد آمد وعلما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز وی اند در سفر باین حدیث ودر حضر باحادیث دیگر احمد بن حنبل گفته وارد ست دران چهل حدیث مرفوع از صحابه وابن ابی حاتم گفته در وی از چهل ویک صحابی روایت ست وحافظ ابن عبد البر در استذکار گفته روایت کرده اند از آنحضرتؐ مسح را بر خفین قریب چهل صحابی وابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند مارا هفتاد کس از اصحاب رسول خدا که مسح

میکرد آنحضرت ﷺ بر ہر دو موزہ و ابو القاسم بن مندہ اسمای راویانش در تذکرۂ خود ذکر کردہ و شمار آن بہشتاد صحابی رسیدہ و قائل شدند بمسح علی
بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفہ و بریدہ و خزیمہ بن ثابت و سلمان و جریر بجلی و غیر ہم ابن المبارک گفتہ نیست در مسح علی الخفین میان
صحابہ خلافی زیرا کہ از ہر کہ از انہا روایتِ انکار آمدہ ہم از وی اثباتِ وی مروی شدہ و ابن عبد البر گفتہ نمیدانم کہ مروی باشد از ہیچ یکی از سلف انکار آن
مگر از مالک با آنکہ روایتِ صحیحہ از وی مصرح ست باثبات آن و مگر از عائشہ و ابن عباس و ابو ہریرہ و تصریح کردہ جماعتی از حفاظ بمتواتر بودن حدیث مسح
موزہ و روایت کردہ اند آنرا عشرۂ مبشرہ کرخی گفت می ترسم کفر را بر کسی کہ قبول نمیدارد مسح موزہ را زیرا کہ آثاری کہ در وی وارد شدہ در حیز تواتر ست
و امام ابو حنیفہ گفتہ قائل نشدم بمسح موزہ تا آنکہ آمد مرا از آثار روشنی مانند آفتاب و بہ قال الشافعی رح و مرویست از ہدویہ و امامیہ و خوارج عدم جواز وی
بدلیل قولہ تعالی وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ گفتہ اند این آیت متعین کرد غسل رجلین را پس مسح وی روا نباشد زیرا کہ کعبین مباشر رجلین اند با
در غسل و ہمچنین احادیث تعلیم معین اوست و احادیثی کہ در باب مسح آمدہ منسوخ ست بآیتِ مائدہ و دلیل نسخ قول علی کرم اللہ وجہہ ست کہ سابق
شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس ست کہ مسح نکرد آنحضرت ﷺ بعد مائدہ و جوابش آنست کہ نزولِ آیتِ وضو در غزوۂ مریسیع ست و مسح آنحضرت ﷺ
در غزوۂ تبوک بود و مریسیع قبل وی ست باتفاق پس متقدم ناسخ متاخر چہ قسم تواند شد دیگر آنکہ اگر تاخر مائدہ فرض کنیم تاہم منافاتی میان مسح
و آیت نیست زیرا کہ قولہ وارجلکم مطلق ست و احادیث مسح علی الخف آنرا مقید کردہ یا عام ست و این احادیث مخصص اوست و حدیث علی
و عباس ہر دو منقطع اند و نیز مخالف قول بالمسح ست کہ ثابت ست از انہا و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود ست کہ حدیث جریر بجلی ست
چہ وی ہرگاہ روایت کرد کہ آنحضرت ﷺ را دید کہ مسح کرد بر ہر دو خف خود او را گفتند کہ آیا این پیش از مائدہ بود یا بعد وی گفت وہل اسلمت
الا بعد المائدة و این حدیث صحیح ست و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی کہ منافی جواز مسح بر خفین باشد زیرا کہ ورود وی در بارۂ کسی بود
کہ خف نداشت پس دلالتِ وی بر نفی این چہ قسم تواند بود حال آنکہ مثبت این ہم میگوید کہ در آیتِ مائدہ قراءتِ جر ہم ثابت شدہ بطریق عطف بر ممسوح
کہ آن راس ست پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکہ سنت بیانِ آن کردہ و باین وجہ ثبوتِ مسح از کتاب و سنت ہر دو شدہ و ہو احسن الوجوہ التی
توجہ بہ قراءة الجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط ست یکی آنکہ بر طہارتِ کامل پوشیدہ باشد و بعد از ان اگر حدثی رو داد
بر ان مسح کند و این بر تقدیر ارادۂ طہارتِ کامل از طاہرتین ست کما سبق و یحتمل کہ آن ہر دو طاہر باشند از نجاست و این مروی ست از داؤد
و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکہ مستفاد از مسمای خف آنست کہ کامل باشد زیرا کہ متبادر نزد اطلاق ہمین ست و آن این ست کہ
باشد ساتر قوی مانع از نفوذ مای غیر مخرق پس مسح کردہ نشود بر موزۂ غیر ساترِ عقبین و نہ بر مخرق کہ محل فرض از وی نمایان باشد و نہ بر منسوج
زیرا کہ مانع نیست از نفوذِ آب و نہ بر معصوب در مصطفی گفتہ حد خف ساتر موضع فرض ست کہ ممکن باشد تتابع مشی دران مسافر را در حاجاتِ خود
نزدیک حط و ترحال و غیر آن نہ منسوجی کہ منع نفوذ آب نکند مانند پاتابہ جامہ و بنات و نہ جرموق کہ خفی بالای خفی دیگر پوشند و ملبوس در قدم
چند قسم ست خف و نعل و جورب و جرموق و ہر یکی را بر دیگری استعمال نکنند پس نعل ساتر تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این صفتی نفسی
پیدا شد در حد خف و ستر ساق بالای شتالنگ لغو ست زیرا کہ فرضیت غسل را بر ان موضع راہ نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم
و اعضای ساتر ساق دلالت کند و جورب از جامہ و بنات و مانند آن می باشد و تنقیح آن چیمی ست کہ نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم از ان
و جرموق خفی ست کہ بالای خف پوشند پس از ان نیز احتراز کردیم و چون در افراد اخفافی کہ در میان مسلمین شائع بودہ ست چہ سلف و چہ خلف
نظر کردیم امکان مشی دران صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت ست بحسب لطافتِ خف و کثافتِ آن چنانکہ در نعال می بینیم کہ در نعل

ستر قدمين طاقت مشي بست گروه وسعي كرده كه اهل بدو مي روند كجا پس قدريكه اهل سفاهيت از ان منفك نيستند اخذ كرديم پس اين حد معتبر شد
وخفي كه از نمد سازند و اسفل او را بچرم كثيف گرفته باشند حكم خف وارد **وللاربعة** وابوداؤد وترمذي وابن ماجه راست از مغيره ورواه احمد
والبيهقي والدارقطني وابن الجارود ايضا **الا النسائي** مگر نسائي كه وي روايت اين حديث نكرده باين لفظ **ان النبي صلى الله عليه وسلم**
مسح اعلى الخفين واسفله بدرستيكه رسول خدا مسح كرد بالاي هر دو موزه كه بر پشت قدم ست و پايان آنرا كه جانب پايان قدم ست
وگفت ترمذي كه اين حديث باين لفظ معلول ست و در وي اسباب و علتهاست كه قدح ميكند در صحت وي و پرسيدم ابازرعه و محمد يعني بخاري را ازين
حديث كه آيا صحت دارد گفتند اين هر دو كه صحيح نيست وهكذا ضعفه ابوداؤد **وفي اسناده ضعف** و در سندش ضعفي هست بدو وجه يكي آنكه
اتصال وي ثابت نشده ديگر آنكه مروي ست از طريق ثور بن يزيد از رجا بن حيوه كاتب مغيره از مغيره و ثور از رجا سماع ندارد و نيز در اكثر طرق بي ذكر
اعلى و اسفل آمده و در لفظي على ظاهرهما وارد شده و اين موجب اضطراب ست و تفصيل ضعف در تلخيص بايد جست و در بعضي گفته كفايت ميكند بسماي مسح
بر اعلاي خف قليل باشد يا كثير بقياس انچه در مسح راس گفتيم اما قيد اعلى پس ماخوذ ست از اتفاق مسلمين بر صحت اقتصار مسح بر اعلى دون الاسفل انتهى
وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه **لو كان الدين بالرأي** اگر مي بود كار و بار دين براي و حكم عقل و قياس
و ملاحظه معاني **لكان اسفل الخف اولى بالمسح من اعلاه** هر آينه مي بود پايان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح كردن بالاي آن
زيرا كه جانب پايان محل تنجس و تلوث ست پس تطهير و تنظيف آن اولى و انسب باشد **وقد رأيت** و بتحقيق ديدم **رسول الله صلى الله عليه**
وسلم يمسح على ظاهر خفيه كه مسح ميكرد بر ظاهر يعني بر بالاي هر دو موزه خود و همچنين در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده
كه دراورد يكي از دو دست زير خف و يكي را بالاي خف بعد از ان كشيد هر دو دست رواه مالك و در بعضي گفته در صفت مسح در روايت مختلف آمده و همه
جائز ست و واسع و حديث مرتضى ترجيح ميدهد قول عروه را پس اختيار ما همان ست **اخرجه ابوداؤد** و مصنف در تلخيص گفته اسناده صحيح
باسناد حسن و روى الدارمي بمعناه و درين حديث محل مسح خفين را ظاهر كرده اند كه آن ظاهر هر دو ست لاغير و علما را دران دو قول ست يكي موافق
حديث مغيره كه مسح كرد آنحضرت بر هر دو خف خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پستر مسح كرد اعلاي هر دو را يك مسحه
گويا مي بينم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البيهقي وهو منقطع و باين صفت رفته است شافعي و گفته كه هر دو دست در آب فرو برد بعده باطن كف
يسرى زير عقب خف نهد و كف يمنى بر اطراف اصابع نهاده يمين را بسوي ساق و يسرى را بسوي اطراف اصابع بكشد دوم آنكه مسح بالاي خف كند
و بروي وراي موافق حديث باب ست و گفته اند كه قدر كافي مسح سه انگشت ست بسه انگشت و گفته اند سه اگرچه بيك اصبع باشد و گفته اند
كافي نيست مگر مسح اكثر اما حديث علي و مغيره هر دو ازان ساكت ست آري از علي اين قدر آمده كه ديدم آنحضرت را مي كشيد بر ظاهر خف خطوط باصابع
نووي گفت اين حديث ضعيف ست و در روايتي از جابر آمده كه گفت ديد آنحضرت بعض آن كسان را كه آموخته بود بايشان مسح كه مسح كرد بدست
خود از مقدم خفين تا اصل ساق يكبار و تفريج كرد ميان انگشتان خود مصنف گفته اسناده ضعيف جدا و ازينجا معلوم شد كه حديثي معتمد عليه
در كيفيت و كميت مسح وارد نشده جز حديث باب كه در بيان محل مسح ست و ظاهر اينست كه چون مكلف بكند انچه آنرا مسح بر خف نامند لغة
كافي شود و او نيز از حديث باب مستفاد شده كه حكم عقل و اتباع او در برابر حكم شرع و قياس مقابله نص باطل ست والله اعلم **وعن صفوان**
بفتح صاد مهمله و سكون فا **ابن عسال** بفتح عين مهمله و سين مهمله مشدده صحابي ست ساكن كوفه و حديث او در ايشان ست دوازده غزوه
همراه آنحضرت كرده گويند ابن مسعود از وي روايت دارد **قال** گفت **كان النبي** بود آنحضرت **صلى الله عليه وسلم يامرنا اذا كنا سفرا**

امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر سَفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر ست چنانکه صَحب جمع صاحب وتَجر جمع تاجر ورَکب جمع راکب
ان لا ننزع خفافنا بکسر خا اینکه نکشیم ما موزه های خود را از پایها ثلثة ایام ولیالیهن سه روز وشبهای آنها الا من جنابة مگر از غسل
جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست وموزه ها را باید کشید ولکن من غائط وبول ونوم ومگر در وضو کردن از غائط وبول ونوم
که درین چیزها نمی باید کشید وهم بران مسح باید کرد ودرین عبارت بحسب قاعدهٔ عربیت کلامی هست که در شروح مبسوطه مذکورست اخرجه النسائی
والترمذی واللفظ له وابن خزیمة وصححاه ورواه الشافعی واحمد وابن ماجة وابن حبان والبیهقی والدارقطنی ترمذی از بخاری
نقل کرده که این حدیث حسن ست بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مُرادی وصححه الترمذی والخطابی وحدیث
دلیل ست بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز ودر وی دلالت ست بر اختصاص وی بوضوء نه غسل وهو مجمع علی ذلک وظاهر
قولش که امر میکرد ما را وجوب ست لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده وعلما اختلاف کرده اند در انکه افضل چیست
مسح بر خفین یا خلع هر دو وغسل قدمین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این ست که مسح افضل ست ونووی گفته
اصحاب ما تصریح کرده اند باینکه غسل افضل ست بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر اتمام گفته اند واین حدیث
دلیل مالک ست چه مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را وامام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود حال آنکه
اکثر احادیث وآثار مرویه مالک در مقیم ست وشیخ ابن حجر گفته روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا وبعض گویند توقف مالک در مسح حال اقامت
در خاصه نفس خویش بود اما فتوای او بر جواز ست ومثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر وحضر ودر سفر السعادة
گفته در اخبار صحیحه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر وحضر مسح بر موزه کشیدی ومدت حضر یک شبانه روز فرمود ومدت سفر سه شبانه روز انتهی
وعن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ورضی الله عنه قال جعل النبی صلی الله علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر
ویوما ولیلة للمقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علیؓ گردانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز وشبهای آنها برای مسافر ویک روز
ویک شب برای مقیم وقوله یعنی الخ مدرج ست از کلام علیؓ یا غیر وی از رُوات وحدیث دلیل ست بر توقیت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف
وبر مشروعیت مسح برای مقیم نیز وبر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز وشب وزیادتِ مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق ست برخصت
از مقیم بنا بر مشقتِ سفر ودرین حدیث حجت ظاهر ست برای مذهب جمهور وهمین ست مذهب ابو حنیفه وشافعی واحمد وجماهیر علما از صحابه وتابعین
ومَن بعدهم ومالک گفته مسح کند وتوقیت نیست واین قول قدیم شافعی ست وحجت ایشان حدیث ابی عماره ست که بیاید وهو ضعیف بالاتفاق
اخرجه مسلم وابوداود والترمذی وابن حبان من حدیث شریح بن هانی ولفظ وی این ست گفت آمدم عایشهؓ را سوال کننده از مسح بر
خفین پس گفت بر تو باد بعلی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه بپرس مروی ست این حدیث از هیزده صحابی که مذکور اند در جمع الجوامع سیوطی
واحمد از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرتؐ بمسح بر خفین در غزوهٔ تبوک سه شبانه روز مسافر را ویک شبانه روز مقیم را وگفت احمد
که این اجود احادیث مسح علی الخفین ست زیراکه در غزوهٔ تبوک ست وآن آخر غزوه ست که غزا کرد رسول خدا وآخر فعل اوست وعن ثوبان
بفتح مثلثه تثنیه ثوب کنیت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن ست ابن عبد البر گفته اول اصح ست ابن بجدد بضم موحده وسکون جیم وضم دال مهمله اول
وقیل ابن جحدر بفتح جیم وسکون حای مهمله ودر آخر را از اهل سراة ست که موضعی ست میان مکه ومدینه وقیل من حمیر در بند افتاده بود آنحضرتؐ اورا
خریده آزاد کرد وهمواره ملازم آنجناب بود در سفر وحضر تا آنکه وفات کرد آنحضرتؐ صلی الله علیه وسلم پس نزول آورد بشام پستر رفت بسوی حمص ورمله

ومرد آنجا در سنه اربع وخمسين روى عنه خلق كثير رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية فامرهم ان يمسحوا على العصائب
گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشكرى پس حكم كرد ايشان را كه مسح كنند بر عصائب يعنى العمائم دستارها والتساخين بفتح مثناة جمع تسخان در قاموس
گفته تساخين بمعنى مراجل خفاف ست وتفسير كرد آنرا راوى بقول خود يعنى الخفاف موزها جمع خف وظاهر اينست كه قول وى يعنى العمائم ويعنى الخفاف
مدرج ست از قول راوى وحديث ظاهر ست در جواز مسح بر عمائم همچو مسح بر خفين در سبل گفته واما اينكه در وى طهارت راس حتى توقيت شرط است يا نه پس بيانى هم
درو وى كلامى براى علما پستر در حواشى قاضى عبد الرحمن بر بلوغ المرام ديديم كه در جواز مسح بر عمائم شرط ست كه مسح عمامه بعد طهارت كامل بسته باشد چنانكه در مسح بر خف ميكنند
وگفت رفته اند بسوى مسح بر عمائم بعض علما وليكن دليل اين دعوى ذكر نكرده وظاهر وى اينست كه نيست شرط در مسح بر ان عذر بلكه كافى ست مسح آن هر دو اگر چه
آب مس راس نكرده باشد اصلا حافظ ابن القيم گفته كه مسح كرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصيه وكامل كرد آنرا بر عمامه وگفته اند كه نمى باشد مگر بعذر زيرا كه در حديث
دارقطنى باين لفظ آمده كه فرستاد آنحضرت لشكرى و رسيد ايشان را برد پس هر گاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر كرد ايشان را باينكه مسح كنند بر عصائب
والتساخين واين محمول ست بر عذر ودرين حمل بعدى هست اگر چه در شرح ميل بآن كرده زيرا كه ثابت ست مسح بر خفين وعمامه بغير عذر **وعن عمر**
رضي الله عنه موقوفا وانس رضي الله عنه مرفوعا اذا توضأ احدكم فلبس خفيه فليمسح عليهما چون وضو كند يكى
از شما وپوشد هر دو موزه خود را پس بايد كه مسح كند بران هر دو وتقييد لبس ومسح ببعد وضو دليل ست بر انكه مراد بطاهرتين در حديث مغيره وما في معناه
طهارت محققه است از حدث اصغر وليصل فيهما ونماز گذارد دران هر دو **ولا يخلعهما** ان شاء وبيرون نكند از خود آن هر دو را اگر خواهد
وقيد مشيت براى دفع وجوب وتحريم ست كه ظاهر امر ونهى ست الا من جنابة مگر از جنابت واين حديث مفيد شرطيت طهارت واطلاق آن
از توقيت ست پس مقيد باشد بآن كما يفيده حديث صفوان وعلى اخرجه الدارقطني والحاكم وصححه نزد امام احمد مسح افضل ست از
غسل ودر روايتى هر دو برابر از جهت ورود حديث بهر دو ونزد شافعى غسل افضل اگر عادت آن نكند ودر سفر السعادة گفته مر آنحضرت را تكلف نبود
در هيچ جانبى در مسح ونه در غسل اگر موزه پوشيده بودى نكشيدى تا پاى شويد واگر پايها برهنه بودى موزه نپوشيدى تا مسح كند وعلما را اختلاف ست
دران واحسن اقوال همان ست كه موافق سنت باشد انتهى **وعن** ابي بكرة بفتح موحده وسكون كاف نام او نفيع بضم نون وفتح فا وعين
مهمله در آخر ابن مسروح وقيل ابن الحارث ست ميگفت كه من مولاى رسول خدا ايم واز انتساب ابا ميكرد ودر وقت محاصره كردن آنحضرت طائف را
در جماعت غلمان از حصن فرود آمد ومسلمان شد وآزاد گرديد وبود از فضلاى صحابه كنيت بروى غلبه كرد ابن عبد البر گفته در عبادت مثل فضل بود
مرد در بصره سنه احدى او اثنتين وخمسين واولاد وى در بصره اشراف بودند بعلم وولايات وله عقب كثير وروى عنه خلق كثير عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن رخصت كرد براى مسافر سه شبانه روز يعنى در مسح بر خفين وللمقيم
يوما وليلة اذا تطهر وبراى مقيم يك شبانه روز وقتى كه طهارت كرد از حدث اصغر يعنى هر يكى از مقيم ومسافر فلبس خفيه پس پوشيد هر دو موزه
خود را امر او بفا تعقيب نيست بلكه مجرد عطف ست زيرا كه معلوم ست كه آن در مسح شرط نيست ان يمسح عليهما اينكه مسح كند بران در وضوئى
كه بعد ازين خواهد كرد واين حديث نيز مثل حديث على مفيد مقدار مدت مسح ست براى مسافر ومقيم ومثل حديث عمر وانس ست در شرطيت طهارت
ودر وى ابانت ست باينكه مسح رخصت ست زيرا كه صحابى آنرا رخصت نام كرده اخرجه الدارقطني وصححه ابن خزيمة واللفظ له
وابن حبان وابن الجارود والشافعي وصححه وابن ابي شيبة والبيهقي والترمذي في العلل المفرد وصححه الخطابي ورواه الاثرم في سننه **وعن ابي**
بضم همزه وتشديد تحتانى بن عمارة بكسر عين مهمله على الاصح وهو المشهور وقيل بالضم مصنف در تقريب گفته مدنى ست ساكن شد مصر را واو را صحبت ست

و در سند این حدیث وی اضطراب ست انه قال یا رسول الله امسح علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر هر دو موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت و دو روز فرمود آری قال وثلثة ایام قال نعم گفت و سه روز فرمود آری وما شئت وتا زمانیکه خواهی و در ینجا دلیل ست بر عدم توقیت مسح در حضر و سفر و این مروی ست از مالک و قول قدیم شافعی ست ولیکن این حدیث مقاوم مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست و نه قدرانی آنها و اگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد بآن احادیث کذا فی السبل و در مصفی گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیرا که مذهب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت و تقدیر نیست بلکه او را میرسد که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشد و تعقب کرده اند حفاظ حدیث و فقهای امصار بحدیث علی رضی الله عنه وجواب داده اند از جانب مالک که خزیمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است و در آخر گفته لو استزدناه لزادنا و رد کرد بغوی این جواب را که قول خزیمه ظنی ست از وی پس جائز نیست ترک یقین یعنی حدیث صریح باین ظن مترجم گوید محمل کلام خزیمه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب و اختیار افضل امر بود وحال و لالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده طلب می نمود البته بزیادت امر میکرد و پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب و زیادت فهم ست بنسبت سائر رواة و با سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر سنت مؤکد باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر ست بمثلین و تقدیر نماز عشا ست بثلث شب و تقدیر صدقة الفطر ست پیش از نماز عید و معهذا در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و جمهور که بتوقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری و ابو حنیفه و شافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدث ست که بعد لبس خفین حادث شود و احمد و اسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح ست و هر دو محتمل ست والله اعلم انتهی اخرجه ابو داؤد و ابن ماجة والدارقطنی والحاکم فی المستدرک و تضعیف کرد او را بخاری و گفت لا یصح وقال و گفت ابو داؤد اختلاف کرده اند در اسناد وی ولیس بالقوی و نیست سند وی قوی و گفت ابو زرعه دمشقی نقلا عن احمد رجال وی شناخته نمی شوند و گفت ابو الفتح ازدی این حدیثی ست که قائم نیست سند وی و گفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر اسناد وی و گفت دارقطنی لا یثبت و اختلاف کرده اند درین حدیث بر یحیی بن ایوب اختلاف بسیار و گفت ابن عبد البر ثابت نیست و نیست او را اسناد قائم و مبالغه کرد ابن الجوزی و ذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضوء

در بیان شکنندهای وضو جمع ناقض ست و نقض در اصل حل مبرم ست پس مستعمل شد در ابطال وضو زیرا که شارع آن را مجازا مبطل معین کرد پس حقیقت عرفیه گردید و ناقض وضو ناقض تیمم ست زیرا که تیمم بدل وضوست در حجة الله البالغة گفته ناقض وضو سه گونه است یکی آنکه اجماع کرده اند بران جمهور صحابه و تابعین و مطابق شد بران روایت و عمل شائع و آن بول و غائط و مذی و نوم ثقیل و مافی معناها ست دوم آنکه سلف از صحابه و تابعین اختلاف کرده اند دران و روایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه دران باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد و فقهای صحابه و تابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو از مما مسته النار انتهی عن انس بن مالك رضي الله عنه قال كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم على عهده ينتظرون العشاء حتى تخفق رؤسهم ثم يصلون ولا يتوضؤن گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه وسلم انتظار میکردند نماز عشا را تا آنحضرت برآید و در پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شدند سرهای ایشان و فرو می افتادند از غلبهٔ خواب بر سینهای ایشان پس نماز می گذاردند و وضوی جدید نمیکردند در مصفی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل ست بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغما

ویگر نیز ناقض شد و تنقیح مسئله آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تنقیح نوم قاعد نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه
هزیل باشد و درمیان مقعد و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجع آنست که تمکین مقعد نباشد هر حالتیکه بود و ذکر اضطجاع ست بجهت تنبیه
و تصویر استرخای اعضا و نزدیک ابوحنیفه راکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که بزوال تکیه بیفتد حکم مضطجع دارد و جمعی تنقیح آن خواب گران
و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیراکه حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح ست در علیت استرخا و چون اظهر و اشهر در هیئت نوم
استرخا اضطجاع و استلقاست آنرا بر روی کار آوردند و حصر را بآن متوجه ساختند انتهی اخرجه ابوداؤد وصححه الدارقطنی واصله فی
مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی این ست یوقظون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی ست حتی انی لاسمع
لاحدهم غطیطا ثم یقومون فیصلون ولا یتوضؤن یعنی تا آنکه می شنیدم برای یکی از انها آواز خفتن بستر برمیخاستند و نماز میگذاردند و وضو نمیکردند
جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع ست باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یضعون جنوبهم می نهادند پهلوهای
خود را و اما یحیی القطان ابن دقیق العید گفته محمول ست بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غطیط و ایقاظ مناسب آن نیست زیراکه این
هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و بالجمله احادیث مشتمل اند بر خفق راس و بر غطیط و بر ایقاظ و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نمیکردند ازینها
و ازینجا اختلاف کردند علما دران بر هشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقا بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
بن عسال که گذشت در مسح و در روی ست من بول و غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث انس
بهر عبارت که مروی باشد در وی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم برانها و این فعل صحابی بدری ست بهر قسم که واقع شد
و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی عبید قاسم بن سلام و اسحق
و قول غریب شافعی ست و ابن منذر گفته باین قائلم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست
مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن عسال بر ایشان
وارد ست و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب و ابی مجلز و حمید اعرج ست سوم آنکه خواب ناقض ست تمام وی و معاف دو خفقه است
اگرچه متوالی باشند یا خفقات متفرقات و خفق بمعنی میلان راس ست از نعاس و حد وی آنست که چندان فرو نرود که صاحب خفقه بیدار گردد
و هرکه سر وی میل نکرد او را بقدر خفقه معاف ست و آن میل راس ست فقط تا آنکه ذقن بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث
انس را حمل بر نعاس میکنند که از ان تمیز زائل نمی شود چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست لا غیر پس چون خفت نشسته
با تمکن مقعد از ارض وضو نشکست و رنه بشکست و این مذهب شافعی ست و دلیل وی حدیث علی ست العین وکاء السه فمن نام فلیتوضأ و حسنه
الترمذی و لیکن در روی بقیه بن الولید ست و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مقید ست
بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی این ست که نوم مظنه خروج چیزی ست بغیر شعور مثل ریح و جز آن پس چون نوم کند غیر متمکن ظن خروج ریح غالب شود
و این غالب را همچو محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض ست مگر نه بنفسه پنجم آنکه چون بخفتند بر هیئتی از هیئات مصلی چون راکع و ساجد و قائم
پس این ناقض وضو نیست برابر ست که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطجع یا بر قفا بشکند و این مذهب ابوحنیفه و داؤد و قول غریب
شافعی ست و دلیل ایشان این حدیث ست که اذا نام العبد فی سجوده باهی الله به الملائکة یقول عبدی روحه عندی و جسده ساجد بین یدی

رواه البيهقي وغيره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیده حال آنکه وی نائم ست و سجود نیست مگر بطهارت و جوابش آنست که ساجد نامیدن او باعتبار اول امر اوست و باعتبار هیئت ششم آنکه ناقض ست مگر نوم راکع و ساجد بحدیث مذکور و اگرچه خاص ست بسجود اما قیاس کردیم بروی رکوع را نیز و این مروی ست از احمد هفتم آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و می شکند خارج نماز نیز و این قول ضعیف ست مر شافعی را و دلیلش حدیث مذکور ست هشتم آنکه نوم کثیر ناقض ست علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذهب زهری و ربیعه و اوزاعی و مالک و احمد ست در یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنهٔ نقض ست پس کثیر مظنهٔ اوست بخلاف قلیل و حدیث انس را حمل کرده اند بر قلیل ولیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل ست زیرا قول یا نه این ست اقوال علما در نوم که مختلف شد انظار ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکوره و درین باب احادیث دیگر ست که خالی از قدح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض ست بحدیث صفوان و شناخته که ابن خزیمه و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند ولیکن لفظ نوم در حدیث وی مطلق ست و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون ست ببول و غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه وضو نمیکردند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در ان جلالت قدر ایشان و ایشان جاهل نبودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقا حکایت کرده و معلوم ست که در ایشان علما بودند عارف بامور دین خصوصاً نماز که اعظم ارکان اسلام ست خصوصاً کسانیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد انچه ذکر کرده ست آنرا انس از غطیط و وضع جنوب و ایقاظ بعدم استغراق زیرا که در مبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نیست زیرا که آنحضرت بعد دو رکعت فجر بر پهلوی غلطید و نمی خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر میخاست اگرچه گفته اند که این از خصائص آنحضرت ست که نوم شریف وی ناقض وضو نیست با آنکه ملازمت نوم بوضع جنب معلوم ست و ایقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و ملحق ست بنوم اغما و جنون و سکر هر سکر که باشد بجامع زوال عقل در شرح مغربی ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیزها ناقض وضو ست پس اگر صحیح شود دلیلش اجماع خواهد بود **وعن عايشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش** گفت آمد فاطمه دختر ابی حبیش بضم حای مهمله و فتح موحده و سکون تحتیه و شین معجمه یکی از صحابیات ست قرشیهٔ اسدیه زوجهٔ عبدالله بن جحش **الى النبي** بسوی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم وقالت يا رسول الله** و گفت ای رسول خدا **اني امرأة أستحاض فلا اطهر** بدرستیکه من زنی هستم که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون ست از فرج زن در غیر وقت آمدن وی **افادع الصلوة** آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرده یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد **فقال لا** فرمود بمان نماز را **انما ذلكِ** بکسر کاف زیرا که خطاب بمؤنث ست **عرق** بکسر عین و سکون را نیست آن خون استحاضه مگر رگی از رگها در فتح الباری گفته این رگ را عاذل نامند بعین مهمله و ذال معجمه و یقال عاذر برا بدل اللام كما في القاموس **وليس بحيض** و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض در هر ماه چند روز خون البته میرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صریح بود نه در قضای روزه قضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعده حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود **فاذا اقبلت حيضتكِ** بفتح حا و جائز ست کسرهٔ وی و مراد باقبال ابتدای دم حیض ست یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از معتاده است همان ایام عادهٔ خواهد بود و اگر مبتدا است

اکثر حیض ده روزست در مذهب حنفیه و نزد ایمهٔ دیگر در مبدأ عمل تمیز کند اگر خون سیاه و غلیظ ست حیض ست و اگر چنین ست استحاضه است و چون تمیز معتبر شد اعتبار حیض را ترجیح کردند و ظاهر این ست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم فدعی الصلوٰة پس بگذار و ترک ده نماز را و این متضمن نهی حائض ست از نماز و نماز بروی حرام ست و نمازش فاسد و هو اجماع واذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض و برگردد خون او فاغسلی عنك الدم پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از ادلهٔ دیگر مستفاد ست ثم صلی پس تر نماز بگذار و این حدیث دلیل ست بر وقوع استحاضه و برانکه استحاضه را حکمی ست خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا باکمل بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در ان ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعض طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعض مثل روایت مصنف و در وی اقتصار ست بر غسل دم و حاصل آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض رُوات بران و بعض برین اقتصار کردند پس امر کرد او را آنحضرت بنماز متفق علیه و للبخاری و مر بخاری راست از حدیث عایشه این زیادت ثم توضئی لکل صلوٰة پس تر وضو کنی برای هر نماز و اشار مسلم الی انه حذفها عمدًا و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را دیده و دانسته و لفظ وی در صحیح این ست وفی حدیث حماد حرف ترکنا ذکره بیهقی گفته آن قول وی ست توضئی و این زیادتی ست غیر محفوظ و متفرد اند بدان بعض رُوات و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت ست بطرقی که متیقن ست بآن قول مسلم انتهی و این حدیث مناسب باب نیست انچه مناسب اوست زیادت مذکورست فقط نه اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت ست برانکه دم استحاضه حدثی ست منجملهٔ احداث نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و باین رفته اند جمهور و نزد حنفیه چون وضو متعلق بوقت ست برای وقت هر نماز وضو کند و فریضهٔ حاضره و نوافل هرچه خواهد بگذارد و دو فریضه را جمع کند بر وجه جواز نزد مجیز یا بعذر و گویند که مضاف در حدیث مقدر ست یعنی لوقت کل صلوٰة و عبارت از قبیل حذف مجاز ست و لیکن برای تقدیر مضاف لابد ست از قرینهٔ موجبهٔ حذف و مالکیه گویند که وضو مستحب ست واجب نیست مگر بحدیث دیگر و تحقیقش در حدیث حمنه بیاید وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال کنت رجلا مذاء گفت بودم من مردی بسیار مذی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را کما عند البخاری و در لفظی نزد وی بسبب بودن دختر وی نزدم و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابوداود و نسائی و ابن خزیمه از علی باین لفظ ست بودم مردی مذاء پس غسل کردن گرفتم از وی در زمستان تا آنکه ترقید پشت من و مذاء بر وزن ضراب صیغهٔ مبالغه است از مذی و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه بر لغت اوضح و اشهر و بکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز گفته اند آبی ست رقیق لزج که نزدیک شهوت بر می آید بملاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن شهوت و دفق نمی باشد و بعد ازان در ذکر تکسر و فتور نمی شود و گاهی احساس بخروج آن نمی شود و نسبت برجال مذی در نساء بسیار سے باشد فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود و فضلا و نجبای صحابه و قدیم الاسلام ست و نسبت او باسود بجهت آنست که حلیف یا ربیب او بود ورنه در اصل مقداد بن عمرو ثعلبه کندی ست و علی مرتضیٰ از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیات از حضرت علی کرم الله وجهه و تنبیه ست برانکه وا ملود را حکایت شهوت وانچه بران متعلق ست و ذکر مباشرت زنان با اصهار مناسب نیست و در بعض روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعض آنکه سائل عمار بود ان یسئل النبی اینکه بپرسد از حکم آن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فساله پس پرسید او را فقال فیه الوضوء پس فرمود در وی وضو ست یعنی هر که مذی را بیند آلت را بشوید و وضو کند و این دلیل ست برانکه مذی ناقض وضو ست و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده در مصفی گفته حکم مذی عدم وجوب غسل ست باجماع و وجوب وضو بآن

خواه گوئیم تنقیح أَوْجَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ خروج من السبیلین ست معتاد باشد یا غیر معتاد یا گوئیم مخصوص ست بمعتاد درین صورت حکم مذی و استحاضه از دلیل مستانف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که تنقیح علل عمر بار رفته است که در هر ذرای داخل میشود انتهی متفق علیه واللفظ للبخاري وللبخاري اغسل ذكرك وتوضأ و بخاری راست باین لفظ که بشوی ذکر خود را و وضو کن و این ظاهر ست در غسل تمام ذکر و همین ست محکی از مالک و از احمد در روایتی عملا بلفظ الحدیث و مؤید اوست روایت ابو داؤد ویغسل ذکره وأنثییه ویتوضأ و در روایتی فتغسل من ذلك فرجك وأنثييك وتوضأ للصلوة وجمهور و شافعی گویند واجب غسل محل خروج ست نه تمام ذکر و لفظ ذکرک از قبیل اطلاق اسم کل ست بر بعض و قرینه بران قواعد شرعیه است و زیادت ابو داؤد مطعون فیه ست زیراکه از طریق عروه از علی آمده است و عروه را سماعت از انجناب نیست ولیکن ابوعوانه آنرا از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و دران طعن نیست مصنف در تلخیص گفته واسناده لا مطعن فیه و چون این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و او ضحه صاحب السبل فی حواشی ضوء النهار خطابی گفته امر بغسل انثیین برای استظهار زیادت تطهیر ست چه مذی وقت انتشار بانثیین هم میرسد در مصفی گفته غسل ذکر بطریق وجوب ست پس استنجا بحجر در مذی مشروع نباشد یا بطریق استحباب ست یا خارج بر حسب عادت بلا و آقوی نزدیک فقیر اول ست و اقتصار بر حجر در معتاد آمده پس تنقیح آن بر وجهی که شامل مذی و دم استحاضه باشد دل ازان در قلق ست انتهی ولمسلم توضأ وانضح فرجك و مسلم راست باین لفظ وضو کن و بپاش آب فرج خود را در مصفی گفته مراد از نضح اینجا غسل ست بدلیل روایت دیگر یغسل ذکره و از فرج قدری که مذی بدان رسیده باشد و این ظاهر ست پس اگر غیر فرج آلوده شود آن را نیز می باید شست و اگر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست انتهی و درین حدیث دلیل ست بر نجاست مذی و همین ست حکم ودی و منی که بسبب شهوت و جهیدن بیرون آید که دران نیز وضو ست نه غسل در مصفی گفته تمیز در میان منی و مذی و ودی ضروری ست پس صفات ممیزه هر یکی بیان کرده اند بحسب استقرا پس شناخته میشود منی بجهیدن یا لذت یافتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد و بوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذی انت دو فق و فتور عضو نیست و رقیق تر ست از منی و بوی عجین یافته نمی شود و ودی قطره ایست از بول انتهی و آبی ست غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور علما بعد از خروج ودی یقینا رخصت ترک وضو نداده اند بلکه تمسک کرده اند بآنکه وضو منتقض می شود از بول و ودی نیز قطره ایست ازان وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل بعض نسائه بدرستیکه آنحضرت بوسه کرد بعضی از زنان خود را و این کنایت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الى الصلوة ولم يتوضأ پس ترامد بسوی نماز و وضو نکرد و این مسئله مختلف فیه ست میان حنفیه و ائمه دیگر که آیا زن را بدست سودن ناقض وضو ست یا نه ائمه ثلثه گویند ناقض ست بشهوت باشد یا بی شهوت اجنبی باشد یا نه و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست و نزد حنفیه ناقض نیست و تمسک ایشان بآیه کریمه است أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ و نزد حنفیه مراد بلمس جماع ست و دلیل حنفیه حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر میخاست و می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس چون بسجده میرفت خله میکرد پایهای مرا و میکشیدم من پایهای را و چون بر میخاست دراز میکردم پایهای را و لابد در خله کردن مساس واقع می شد پس مس کردن زن ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است ولیکن شافعیه در حدیث سخن دارند و لهذا ترمذی گفت اسناد این حدیث که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیراکه بطریق حبیب بن ثابت ست از عروه و حبیب از عروه سماع ندارد و اما سماع عروه از عائشه محقق ست چنانکه متظهر در عبارت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابراهیم از عائشه روایت کرده و دران غیر ترمذی طعن نموده و گفته صحیح نیست

اسناد ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل ست بجهت آنکه ابراهیم از عایشه سماع ندارد و جوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول معتبر ست
اخرجه احمد وابوداؤد والنسائی وابن ماجة و روایت ابوداؤد از طریق ابراهیم تیمی ست از عایشه پس مرسل باشد کما تقدم و نسائی گفته
نیست درین باب حدیثی احسن ازوی مگر آنکه مرسل ست و گفت مصنف مروی ست بده وجه از عایشه و بیهقی در خلافیات رد و تضعیف آن کرده
و ابن حزم گفته لایصح و در سبل السلام گفته این حدیث دلیل ست برانکه لمس مرأة تقبیل اوست و نمی شکند وضو را و هذا هو الاصل پس حدیث مقرر اصل ست
و برین ست علی رضی الله عنه و مذهب شافعیه نقض وضوست از لمس من لایحرم بدلیل قوله تعالی اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ گویند لمس حقیقت ست
در دست رسانیدن و مؤید بقای او برین معنی قرارت اَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَآءَ است زیرا که ظاهرش در مجرد لمس رجل ست بدون آنکه بازن فعلی باشد
و این تحقق بقای لفظ ست بر معنی حقیقی وی همچنین قرارت او لامستم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قرارت ست و جواب داده اند از ان بصرف
لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن درینجا حمل ملامست ست بر جماع همچنین لمس و حدیث عایشه رض که در بخاری ست و تقدم
مؤید حدیث باب ست و مؤید بقای اصل و دال ست برانکه لمس ناقض وضو نیست و اما اعتذار مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه رض باینکه وے
حائل بود و این خاص ست بوی بعید و مخالف ظاهر ست حال آنکه علی رضی الله عنه و حبر است ابن عباس که در حق وی دعای علمه الله التاویل آمده است
تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامست را بجماع بعد از آنکه نهاد انگشت بهر دو گوش خود و گفت
الا هو النیک و همچنین سوال کرد او را نافع بن الازرق از ملامست پس تفسیر کرد آنرا بجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوب وی مقتضی اراده جماع ست
از ملامست زیرا که او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غائط را شمرده برای تنبیه از حدث اصغر و شمرد ملامست را برای تنبیه بر حدث اکبر و آن مقابل
قول وی تعالی ست در امر بغسل بآب وَاِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوْا و اگر حمل کنند ملامست را بر لمس ناقض وضو فوت شود تنبیه برانکه تراب
قائم مقام آب ست در رفع حدث اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و حنفیه را تفصیلها ست که ناهض نیست بران دلیل انتهی و ضعفه
البخاری ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسمعیل را تضعیف میکرد این حدیث را و مصنف در تلخیص گفته این حدیث معلول ست و ذکر
کرده اند علت او را ابوداؤد و ترمذی و دارقطنی و بیهقی و ابن حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول ست برانچه
بود بر ان امر پیش از نزول وضو از لمس انتهی و در مصفی گفته تحقیق آنست که منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان ست در تفسیر
قوله تعالی اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ پس حضرت عمر رض و ابن مسعود رض حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنسا بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را
ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم مر غسل را ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس رض حمل کرد بر جماع
پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس مر وضو را ساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود و ابن عمر مذهب
ثالث پیش گرفت که لمس اعم ست از جماع و مس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود
و اگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل و قائل بود بنقض مس مرأة وضو را و ارجح درینجا قول
ابن عباس ست که در قرآن مجید در مواضع بسیار ملامست و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیت ناهض بر خصم ست
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در ماخذ باید کرد
تا رجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله مذهب ابن مسعود و ابراهیم نخعی را همین سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را
در سائر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد و مذهب حسن بصری

وسفیان ثوری عدم نقض ست انتهی **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیچش باد و جنبش آن پس مشتبه شد بروی که اخرج منه شيء ام لا آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا يخرجن من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد برای اعادهٔ وضو و این کنایت ست از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم ست و اشارت ست که مومن باید که نماز وی و جای وی در مسجد باشد حتى يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست ببر آمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوئی نیابد و ازینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز ست و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود و این حدیث شریف اصلی ست از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقه زیرا که دلالت کرد برانکه اصل در اشیا ابقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که خلاف آن متیقن نگردد و حدیث عام ست از کسیکه در نماز ست یا بیرون وی و هو قول الجماهير و مالکیه را تفاصیل و فروق ست در داخل در نماز و خارج از وی که منتقض نیست بران دلیل اخرجه مسلم وابو داؤد والترمذي و در روایتی باین لفظ ست نیست وضو مگر از صوت یا ریح اخرجه احمد والترمذي وصححه ابن ماجة والبيهقي من حديث ابي هريرة و گفت بیهقی این حدیث ثابت ست اتفاق کرده اند شیخین بر اخراج معنای او از حدیث عبد الله بن زید بن عاصم مازنی **وعن** طلق بفتح طا و سکون لام بن علي الحنفي اليمامي بن علي بن طلق ابن عبد البر گفته وی از اہل یمامه ست کنیت او ابو علی ست و او را طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده ست ازوی پسرش قیس قال قال رجل مسست ذكري او قال الرجل يمس ذكره في الصلوة اعليه وضوء گفت طلق گفت مردی مساس کردم و سودم بدست آلت خود را یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی ہست و در روایتی باین لفظ ست پرسیده شد رسول خدا از مس کردن مرد ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال النبي پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعة منك جزین نیست که ذکر پارهٔ گوشتی ست از تو و در لفظی این ست قال بل هو الا بضعة منه و در روایت ترمذی الا مضغة آمده و این حدیث حجت حنفیه ست در عدم انتقاض وضو از مس ذکر و در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عیینه قاضی یمامه از قیس بن علی مروی ست و شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هردو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس مروی ست که گفت اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن المسیب و ابراهیم نخعی و عطا بن ابی رباح و غیرهم عدم نقض نقل کرده اند و هم شمنی از دار قطنی نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند و در نقض وضو بمس ذکر اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر و ابن مدینی گفت که ابن مسعود وضو نمیکرد ازان و میگفت که وی گوشت پارهٔ از تست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع و امام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابو قبیس ست و احتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ کند انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو بمس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرمودند بجهت احتیاط و تکمیل بود که مظنهٔ شهوت و متوهم نجاست ست والله اعلم انتهی و در ترجمهٔ مشکوة فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت نسخ بعضے مر بعضی را خواهد بود انتهی و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علما مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی و مالک و احمد بانتقاض وضو رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة ست ناقض وضو ست و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض ست و بروایتی از امام وضو بمس ذکر مستحب ست نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست انتهی اخرجه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و احمد و نیز دار قطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ ست زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام وی در سال هفتم ست در غزوهٔ خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابو هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق و ابو هریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست میان ذکر و دست وی چیزی حائل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعي والدارقطني ورواه النسائي عن بسرة بنت صفوان مگر آنکه ذکر نکرد نسائی این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی ست و حنفیه بجوابش گفته اند که بمجرد تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابو هریرة جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابو هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابو هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یک ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود و نیز ابو هریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار ست و آنرا مراسیل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوی را قرینهٔ نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مسوی بجواب محی السنه گفته که این فقیر را درین جواب نظر ست اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از ان حکمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود دال بر وجوب وضو پس ظاهر این ست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر ست و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد در باب ترک وضو مما مسته النار که ابو هریره حدیث وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد حال آنکه قدوم ابو هریرة بعد واقعهٔ خیبر بود و سوید بن النعمان روایت کرد که در راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما مسته النار خوردند و نماز گذاردند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابو هریره را ناسخ آن میگفتند و این چنین نیست باتفاق و حل آنست که بسیار بود که ابو هریره از سائر صحابهٔ قدما روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا و مجیٔ از غائط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام نیست بلکه بیان مصلحتی ست پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدعا که وضو ازین شیٔ کثیر الوقوع ست پس بعید می نماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور بر رخصت میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین ست وصححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وابن حزم وعمرو بن علي الفلاس وگفت که این حدیث نزد ما اثبت ست از حدیث بسره و قال ابن المدیني وگفت علي بن عبد المدیني بفتح میم و دال
مهمله نسبت ست بسوی جدوی ذهبی گفته وی حافظ عصر و قدوهٔ اهل این شان ست مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه احدی
وستین ومائة بخاری وابوداؤد وازتلامیذ وی اند ابن مهدی گفته وی اعلم الناس ست بحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نسائی گفته وی مخلوق شده
برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده واقرب صد مصنف ست هو احسن من حدیث بسرة که حدیث طلق بهتر ست از حدیث
بسره وصححه الطحاوي وگفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب ست بخلاف حدیث بسره وصححه الطبراني وابن حزم وضعفه الشافعي وابو حاتم
وابوزرعة والدارقطني والبیهقي وابن الجوزي وتصحیح کرد ابن حبان وطبرانی وابن العربی وحازمی ودیگران نسخ او را وگفت بیهقی کافی ست
در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند واحتجاج نموده اند بهیچ یکی از رواة او وبخلاف حدیث بسره که
بجمیع رواة او احتجاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه وهشام اخراجش نکردند واین اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگرچه نازل
باشد از شرط شیخین وگفت اسمعیلی لازم ست بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص وشوکانی گفته حدیث بسره
تنها ارجح ست از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضوست فرمود نیست آن مگر
گوشت پارهٔ از تو و منضم ست بحدیث بسره احادیث دیگر و هرکه مائل بترجیح حدیث طلق شده طائلی نیاورده انتهی ودر سبل گفته مؤید حدیث
بسره ست احادیث دیگر از هفده صحابی واز ایشان ست طلق بن علی راوی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول بترجیح
احسن ست از قول بنسخ زیراکه حدیث بسره ارجح ست بنابر کثرت ائمهٔ مصححین وکثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در دار المهاجرین والانصار
وآنها بسیار بودند و هیچ یکی از انها دفع آن نکرد بلکه بعضی از انها بهمان طرف رفتند چون عروه که پیشتر دفع آن میکرد بعده رجوع بسوی
قول بسره نمود وابن عمر همیشه وضو میکرد از مس ذکر و حدیث میکرد بدان تا آنکه مرد و نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلق ست شافعی گفت
سوال کردیم از قیس پس نیافتیم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم وابو حاتم وابوزرعه گفته اند که قیس بن طلق نیست از انها
که حجت بانها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضو از مس ذکر ندبا نه وجوبا انتهی **وعن بسرة بنت صفوان**
صحابیهٔ قرشیهٔ اسدیه برادرزادهٔ ورقة بن نوفل ست از بیعت کنندگان رسول خدا ابو عبد الله بن عمر وغیره از وی روایت کرده اند
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من مس ذکره فلیتوضأ بدرستیکه رسول خدا فرمود هرکه مس کند ذکر خود را
پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد وابوداود ونسائی وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذي وابن حبان ورواه مالک
والشافعي وابن خزیمة والحاکم وابن جارود وصححه احمد والدارقطني ویحیی بن معین والبیهقي والحازمي وابن خزیمة ابوداؤد گفته احمد را گفتم حدیث
بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح ست وگفت دارقطنی صحیح ثابت ست وقدح در وی بآنکه بروایت عروه از مروان واز مردی مجهول ست
غیر صحیح ست وسماعت عروه آنرا از بسره بغیر واسطه ثابت ست کما جزم به ابن خزیمة وغیره من ائمة الحدیث وهمچنین قدح دران بآنکه هشام
بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده و او را از پدر سماعت نیست غیر صحیح ست زیراکه سماعش از پدر ثابت ست نزد اهل این شان پس مندفع شد
قدح و حدیث دلیل احمد وشافعی وجمعی از صحابه وتابعین ست بر نقض وضو بمس ذکر ومراد مس او ست بغیر حائل چنانکه در حدیث ابوهریره ست
اذا افضی احدکم بیده الی فرجه لیس دونها حجاب ولا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیحه وصححه الحاکم وابن عبد البر وابن السکن گفته
هو اجود ما روی فی هذا الباب وگمان شافعیه آنست که افضا نمی باشد مگر بباطن کف پس مس بظاهر ناقض نیست ورد کرده اند محققین برایشان

که افضاء در لغت بمعنی مطلق وصول ست اعم ازینکه بظاهر کف باشد یا باطن وی ابن حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب ونه از سنت
ونه اجماع ونه قیاس ونه رای صحیح ودرین باب ست احادیث دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر وام حبیبه وابن عمر وزید بن خالد وسعد بن
ابی وقاص وعایشه وابن عباس ونعمان بن بشیر وانس بن مالک وابی بن کعب ومعاویه بن ابی جنده وقبیصه واروی بنت انیس وتنها حدیث بسره
ارجح ست از حدیث طلق ودر حجة الله البالغه گفته که ابن عمر وسالم وعروه وغیرهم قائل شدند بوضوء از مس ذکر وعلی وابن مسعود وفقهای کوفه رد
کردند بحدیث هل هو الا بضعة منه وتنایده ثلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ وشبهه نیست که مس ذکر فعل شنیع ست وکهذا نهی آمده است از مس ذکر
بیمین ودر استنجا پس قبض آن لا محاله از افعال شیاطین باشد وچه عجب ست اگر شارع دران ترغیب بغیر عزیمت فرموده انتهی گفتم وبخدا التوفیق که چنانکه
این عبارت ناظر ست در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در ما لا بد منه نیز بعد بیان نواقض وضو که منجمله آن مس ذکر ست مع اختلاف فیه گفته که واحتیاط
ازین همه اولی ست انتهی فافهم وقال البخاري وگفت بخاری یعنی محمد بن اسمعیل در غیر صحیح خود که هو اصح شيء في هذا الباب حديث
بسره صحیح ترین چیزی ست در باب انتقاض وضو بمس ذکر وباین رفته است جماعتی از صحابه وتابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته وحق
انتقاض ست ووارد ست نقض وضو بمس فرج اعم از قبل ودبر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند واین عام تر ست از پیش وپس وصححه احمد وابو زرعه وگفت ابن السکن نمی شناسم او را علتی ونزد دارقطنی ست
از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رساند یکی از شمای زنان فرج خود را پس باید که وضو کند ودر سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمری ست ودر وی
مقال ست ونزد احمد وترمذی وبیهقی ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند
وهر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند ودر سندش بقیه بن الولید ست انتهی عن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قيء او رعاف او قلس او مذي فلينصرف هر که برسد او را قی یا رعاف یا قلس یا مذی
پس باید که برگردد از نماز قلس بفتح قاف وسکون لام خلیل گفت چیزی ست که پری دهن از حلق بر آید یا کمتر ازان واین قی نیست پس اگر عود کند
قی باشد ودر نهایه گفته قلس آنچه از جوف بیرون آید ورعاف خونی که از بینی روان شود وقی معروف ست فليتوضأ پس باید که وضو کند
ثم ليبن على صلوته پس بنا کند بر نماز خود وهو لا يتكلم في ذلك وحال آنکه وی کلام نمیکند دران یعنی وقت انصراف ووضوی
خود ونقض بقی مذهب ابو حنیفه واصحاب وی ومذهب شافعی واصحاب او ست ومذهب صادق وباقر وزید بن علی رضی الله عنهم ومالک
وشافعی در روایتی عدم نقض ست بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه واصل عدم نقض ست پس خارج نشود ازان مگر بدلیل قوی یا مراد بوضوء از قی
درین حدیث شستن هر دو دست ست پس لبس ابا پوشیده نیست که حقیقت شرعی مقدم ست بران واما نقض برعاف پس مذهب ابو حنیفه
وابو یوسف ومحمد واحمد بن حنبل واسحق ست ومقید کرده اند بسیلان ودلیل ایشان همین حدیث ست ومذهب ابن عباس ومالک وشافعی وابی اوفی
وابو هریره وجابر بن زید وابن مسیب ومکحول وربیعه عدم نقض ست وگویند که اصل عدم نقض ست واین حدیث مرفوع نیست ودر وی مقال ست
ومعارض او ست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت ونماز گذارد ووضو نکرد ونیفزود بر غسل محاجم رواه الدارقطني اما در سندش صالح بن مقاتل ست
ووی ضعیف ست ونیز حدیث عایشه بمجموع طرق خود منتهض ست برای حجت واین حدیث غیر صالح احتجاج ست زیرا که خون رعاف غیر خون
حجامت ست ودور نیست که خروج او را از اعماق تاثیری در نقض وضو باشد واما قلس پس اکثر بر آنند که ناقض نیست بنا بر عدم نهوض دلیل
پس خارج نشود از اصل واما مذی پس گذشت کلام در وی که ناقض ست باجماع در حجة الله البالغه گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم سائل وقی کثیر

وحسن گفته که وضوست از قهقهه در نماز و دیگران قائل نشده باین و در هر یک ازین حدیث ست اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اصح درین
باب احتیاط است پس هر که احتیاط کرد دین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرد نیست بر وی راه در صراح شریعت و در دم سائل و قی کثیر ملوث بدن
و مبلد نفس اند و قهقهه در نماز خطیئه ست محتاج بکفاره اگر شارع حکم بوضو ازینها بکند چه عجب باشد انتهی و در مصفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و سعید
بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجه رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء که قی کرد آنحضرت صلعم
و افطار نمود و وضو کرد دلالت نمی کند بر موجبیت قی وضو را زیرا که آن برای معالجه قی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را
بالجمله ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری ست که وضو از ما خرج من السبیلین و از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس فرج و قی و رعاف
نمی شکند والله اعلم انتهی ملخصا و اما بنا بر نماز بعد خروج از وی و اعاده وضو در صورتیکه کلام نکرده پس مروی ست از زید بن علی کرم الله وجهه
و حنفیه و مالک و قول قدیم شافعی ست که بنا کند و نمازش فاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لایتکلم مشیر ست بدان و قول اخیر شافعی
آنست که حدث مفسد نماز ست چنانکه در حدیث طلق بن علی امر باعاده نماز باید والله اعلم اخرجه ابن ماجة وضعفه احمد وغیره زیرا که در
سندش اسمعیل بن عیاش ست از ابن جریج و روایت وی از حجازیین ضعیف ست و حاصل تضعیف این ست که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غلط است و صحیح آنست که مرسل ست احمد و بیهقی گفته اند که صواب مرسل ست پس نزد کسی که مرسل راجح ست گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقض ست
و شوکانی رح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال ست و اهل سنن و احمد اخراج کرده اند که آنحضرت صلعم قی کرد و وضو نمود
و ترمذی گفته هذا اصح شیء فی الباب و صححه ابن منده و نیست در وی چیزی که قادح باشد در احتجاج و احادیث دیگر مؤید اوست انتهی و مصنف در تلخیص جمیع طرق
این حدیث وصلا و ارسالا جمع کرده و دران تکلم نموده است **وعن جابر بن سمرة** بفتح سین مهمله و ضم میم صحابی مشهورست خواهرزاده سعد بن ابی وقاص
و پدرش نیز صحابی ست کنیت او ابو عبد الله العامری ست جابر و غیره از وی روایت دارند نزول کرد بکوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین
و قیل ست و سبعین **أن رجلا سأل النبي** بدرستیکه مردی پرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبل و تلخیص
هم بدان تعرض نکرده **أنتوضأ من لحوم الغنم قال ان شئت** آیا وضو کنم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر نمیخواهی
وضو نکن و عدم نقض وضو بلحم غنم بالاتفاق ست و لیکن در شرح السنه وجوب وضو از مماسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبد العزیز آورده که وی
وضو میکرد از اکل سمک و در حدیث ماخذ ست برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقض وضو از لحم غنم کرده و معهذا وضو را جائز داشته پس این تجدید
وضوست بر وضو **قال أنتوضأ من لحوم الابل قال نعم** گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق
بد بوی گوشت شتر باشد نه گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان فرمود هان بگذار گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه
شتران فرمود نی مگذار و در روایتی آمده که نماز مگذارید در نشستگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان ست اما در گوسفندان
پس آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهارپایان بهشت اند **اخرجه مسلم** و در روایتی باین لفظ ست که فرمود آنحضرت صلعم وضو
کنید از لحوم ابل و وضو نکنید از لحوم غنم رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجه وابن حبان و ابن الجارود وابن خزیمه من حدیث البراء بن عازب و گفت ابن خزیمه در صحیح خود
ندیدیم من خلافی درمیان علمای حدیث درینکه این خبر صحیح ست از جهت نقل بسبب عدالت ناقلین او و ذکر کرده است ترمذی خلاف دران بر ابن ابی لیلی که آیا آن
از براء ست یا از ذی الغرة یا اسید بن حضیر و تصحیح کرد که آن از براء ست و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه و مصنف در تلخیص گفته ذی الغرة لقب براء ست
و صحیح آنست که وی غیر اوست و نامش یعیش ست و حدیث جابر را مسلم روایت کرده کما مر و روی ابن ماجه نحوه من حدیث محارب بن دثار عن ابن عمر

وذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکرست و او را اصلی هست ازین وجه از ابن عمر لیکن موقوفست انتهی وبالجمله این هردو حدیث
دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل وباین رفته است احمد بن حنبل واسحق بن راهویه ویحیی بن یحیی وابن منذر وابن خزیمه وبیهقی وحکایت کرد
آنرا بیهقی از اصحاب حدیث وجماعهٔ صحابه قاله النووی وگفت بیهقی نقل کرده اند بعض اصحاب از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحم ابل قائل
شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است دران دو حدیث یکی حدیث جابر بن سمره دوم حدیث براء بن عازب ورفته است بسوی خلاف وی جماعتی از
صحابه وتابعین ومروی ست از شافعی وابوحنیفه وگویند که این هردو حدیث منسوخ ست بحدیث عدم وضو از ممّا مسّته النار اخرجه الاربعة
وابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از ان منسوخ باشد نووی گفته دعوای نسخ باطل ست زیرا که این اخیر
عام ست وآن خاص وخاص مقدم ست بر عام واین کلام وی مبنی ست بر تقدیم خاص بر عام مطلقاً خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر وهو مذهب
الشافعی ودرین مسئله خلافی ست در اصول ومراد بوضو تنظیف ست که شستن هر دو دست باشد از برای زهومت چنانکه در وضو از شیر آمده
که ان له دسما وارد در لبن تمضمض ست از شرب آن ومذهب بعضی اینست که امر بوضو از لحم ابل برای استحباب ست نه ایجاب واین خلاف
ظاهر امر ست زرکشی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحم ابل مگر از برای آن که مخلوق ست از جن ولهذا امر کرد بتسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو
از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلای وی زائل شود انتهی گوییم وارد شده که ابل مخلوق ست از شیاطین وبر هر ستر
دیوی هست کما تقدم ودر حجة الله البالغة گفته امر دران اشد ست زیرا که قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه وتابعین ونیست راهی
بسوی حکم بنسخ آن ولهذا کسی که غالب ست بروی تخریج قائل گشته بنسخ وی ونزد من آنست که لائق بآدمی دران احتیاط ست انتهی یعنی
وضو کردن ودر مالابد منه گفته واحتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی **وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل** هر که غسل دهد میت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب
وغیرهم بعضی گفته اند واجب ست غسل بر غاسل میت وبعض گفته اند وضو ومالک گفته مستحب ست غسل نه واجب وشافعی نیز همبرین ست
واحمد گفته امید وارم که واجب نشود بروی غسل ونزد ابوحنیفه نه غسل ست نه وضو ودر سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت
حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این ست که مراد وی از عدم صحت حدیث درین باب امر ایجابی ست چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود
آنحضرت من غسل میتا فلیغتسل یا نفی امر استحبابی ست چنانکه در حدیث ابن عباس ست نزد حاکم در مستدرک که لیس علیکم فی غسل میتکم غسل
ودر شرح سفر السعادة گفته نزد بعضی علما غاسل میت را باید که غسل کند ودر جامع الاصول از ابی داود وازعایشه نیز درین باب آورده
که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از چهار چیز جنابت وجمعه وحجامت وغسل میت ودر موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را
که مر سعید بن زید را مرده بود وحنوط کرد او را وبرداشت جنازه را پس در آمد در مسجد ونماز گذارد وتجدید وضو نکرد انتهی واسحق گفته لابد من
الوضوء وابن المبارک گفته لا غسل ولا وضوء وشوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی وبهمین حدیث
باب راجحت آورده **ومن حمله فلیتوضأ** وهر که بردارد میت را پس باید که وضو کند ونمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندب
وضو از حمل میت وتسکین در سبل گفته نیست باین حدیث عذر از عمل بران ومفسرست وضو بغسل یدین چنانکه حدیث ابن عباس افاده آن
کرد وتعلیل بآنکه مرده شما پاک ست مفید نیست زیرا که لمس طاهر موجب غسل یدین نیست پس شستن هر دو دست در حمل میت مندوب
باشد تعبداً ومراد آنست که بر داشته باشد او را بمباشرت بدن خود بقرینه سیاق ولقوله یموت طاهراً زیرا که مناسب نیست وضو مگر مباشر

ببدن را انتهی گوییم چون مراد بغسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد حمل وضو بر غیر حقیقت شرعیه با وجود مقابله غسل دور می نماید پس احسن ابقای اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل میت واجب ست وضو هم از حمل آن واجب واگر مستحب ست وضو هم مستحب واگر هیچ نیست وضو هم هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن و وضو را از حقیقت وی بیرون بردن یعنی چه اخرجه احمد والنسائي والترمذي وحسنه وصححه ابن القطان وابن حزم وقال احمد لا يصح في هذا الباب شيء وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی وگفت علی لا يصح شيء في هذا الباب قاله البخاري عن احمد وعلي كما نقل الترمذي وتعلیق کرد شافعی قول بدان بر صحت خبر كذا في البويطي وگفت ذهلی نمیدانم درین باب حدیثی ثابت واگر ثابت میشد لازم می آمد ما را عمل کردن بران وگفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت شود وگفت ابن ابی حاتم در علل عن ابيه رفع نمیکنند این را ثقات جز این نیست که موقوف ست وگفت رافعی تصحیح نکرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را لطریق رفع مصنف گفته تحسین کرده است او را ترمذی وتصحیح نموده است آنرا ابن حبان واورا طریقهای دیگر نیز هست وفي الجملة این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسوء احوال او این ست که حسن باشد پس انکار نووی بر ترمذی تحسین او را معترض عنه است وگفت ذهبی در مختصر بیهقی گفته طرق این حدیث اقوی ست از چند احادیث که احتجاج کرده اند بدان فقها واعلال نکرده اند بوقف بلکه تقدیم کرده اند روایت وقف را ودرین باب ست از عایشه رواه احمد وابوداود والبیهقی ودر اسنادش مصعب بن ابی شیبه است ودر وی مقال ست وتضعیف کرده است او را ابو زرعه واحمد وبخاری وصححه ابن خزيمة ودرین باب ست از علی رضی الله عنه واز حذیفه ذكره ابن ابي حاتم والدارقطني في العلل وقالا انه لا يثبت گوییم نفی این هر دو ثبوت بر طریق محدثین ست والا بر طریقه فقها قوی ست زیرا که رواتش ثقات اند وماوردی ذکر کرده که بعض اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این یک حدیث یکصد وبست طریق مصنف گفته واین دور نیست وجواب داد احمد ازان بآنکه منسوخ ست وهمچنین جزم کرد بدان ابوداود بحدیث ابن عباس رض که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ليس عليكم في غسل ميتكم غسل اذا غسلتموه ان ميتكم يموت طاهرا وليس بنجس فحسبكم ان تغسلوا ايديكم ولیکن بیهقی تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبه است ومصنف تعقب وی کرده وگفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبه احتجاج کرده است بدان نسائی وتوثیق کردند او را مردم واحتج به البخاري تا آنکه گفت پس این حدیث حسن ست وجمع میان وی باین طریق می تواند شد که امر برای ندب ست یا مراد بغسل غسل ایدی ست ودر حدیث ابن عمر ست که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکردند وبعضی نمیکردند رواه الخطيب واسنادش صحیح ست وهو احسن ما جمع به بين هذه الاحاديث **وعن عبد الله بن ابي بكر** در سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیق ست مادر وی ومادر اسما یکی ست قدیم الاسلام ست حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در طائف ورسید او را تیری که مرد بسبب آن بعد چند سال در سنه یازده بماه شوال ونماز گذارد بروی پدر وی انتهی وشیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ست وگفته که وی وپدر وجد وی همه تابعین اند وجد کلان وی عمرو بن حزم صحابی ست وآنحضرت او را عامل یمن ساخت وکتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند الخ انتهی وصواب همین ست کما هو الظاهر خطیب تبریزی در اسماء الرجال مشکوة گفته عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مدنی یکی از اعلام تابعین مدنیین ست روی عن انس بن مالک وعروة بن الزبير وعنه الزهري ومالک بن انس والثوري وابن عيينة وکان کثير الحديث رجل صدق قال احمد حديثه شفاء توفي سنة ۱۳۵ وله ۷۰ سنة انتهی وبالجملة میگویم ان في الكتاب الذي كتبه بدرستیکه در کتابی که نوشت آنرا رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمرو بن حزم برای عمرو بن حزم بن زید الخزرجی النجاری مکنی بابی الضحاک اول مشاهد او خندق ست عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر نجران ووی هفده ساله بود تا بیاموزاند ایشان را قرآن شریف وفقه در دین وبگیرد از ایشان صدقات ونوشت بسوی وی کتابی که در وی

فرائض وسنن وصدقات و دیات. بود وفات کرد عمرو بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب بنشهرت
پس دران کتاب این هم نوشته بود ان لا یمس القرآن الا طاهر مساس نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک ست یعنی از حدث
رواه مالك والدارقطني مرسلا بطریق ارسال ووصله النسائي وموصول کرد آنرا النسائی و ابن حبان و درین باب ست حدیث
حکیم بن حزام باین لفظ لا یمس القرآن الا طاهر و در اسنادش مقال ست اما هیثمی در مجمع الزوائد از حدیث عبد الله بن عمر مرفوعا آورده که فرمود مس نکند
قرآن را مگر طاهر رواه الدارقطني والطبراني واسنادش لا باس به است و بیهقی گفته رجاله موثقون و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتجاج کرده است
بدان احمد و درین باب ست از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطني وابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع ست و در سند طبرانی
کسی ست که شناخته نمی شود و اختلاف ست در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک ست اطلاق می یابد بر طاهر از حدث اکبر و بر طاهر از حدث اصغر
و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لا بد ست در حمل وی از قرینه و اما قوله تعالی لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ پس اصح دران عود
ضمیر بسوی کتاب مکنون ست که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد بمطهرین ملائکه اند وهو معلول و این حدیث معلول ست زیرا که از روایت
سلیمان بن داود ست و ترک وی متفق علیه است کما قاله ابن حزم ولیکن او را درینجا وهم رو داده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود یمانی ست
حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود خولانی ست و وی ثقه است ثنا کرده اند بر وی ابو زرعه و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از
حفاظ و یمانی متفق علیه ضعیف ست و تضعیف کرده است او را شیخ محی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد ام
درینی از ان ضعیف گفته ولیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول و ابن عبد البر گفته اشبه ست بمتواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بقبول و گفت
یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم و تابعین رجوع میکنند بسوی وی و ترک میدهند
رایهای خود را از برای وی و گفت حاکم گواهی داد عمر بن عبد العزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب وعن عائشة رضي الله عنها
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت
چه در حالت حدث و جنابت و چه در غیر آن اما قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر درینجا ذکر قلبی و تفکر
در صفات و افعال وی سبحانه است و اظهر اول است و غائط و بول و جماع مخصوص ست ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال ولیکن
مراد بدان معظم اوقات ست کما قال تعالی يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ شعر ورد زبان و مونس جان ست نام یار ٭ یکدم
نمیرود که مکرر نمی شود ٭ و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکنند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی رواه مسلم وعلقه البخاري
وعن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وصلى ولم يتوضأ بدرستیکه حجامت کرد
آنحضرت و نماز گذارد و وضوی جدید نکرد و نیفزود بر غسل محاجم یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل ست بر آنکه خروج دم از بدن غیر فرجین
ناقض وضو نیست و درین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی و مالک
و جماعتی از صحابه و تابعین بحدیث باب و دیگر آثار که موید اوست و لقوله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح اخرجه احمد والترمذی
و صححه احمد والطبرانی بلفظ لا وضوء الا من ریح او سماع و نیز حجت آنکه اصل عدم نقض ست تا آنکه قائم شود دلیلی رافع اصل حال آنکه دلیلی بران قائم نیست
اخرجه البيهقي والدارقطني ولينه یعنی گفت هو لین زیرا که در اسنادش صالح بن مقاتل ست و او ضعیف ست و قوی نیست و ذکر کرده
او را النووی در فصل ضعیف و ابن العربی ادعای تصحیح وی کرده و گفته صححه الدارقطني ولیکن مصنف در تلخیص گفته نیست اینچنین بلکه دارقطنی بعد ذکر وی

درسنن گفته که نیست صالح قوی **وعن معاویة** بن ابی سفیان بن صخر بن حرب وی و پدر وی از مسلمهٔ الفتح اند و مؤلفة القلوب عمر بن
الخطاب معاویه را والی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان وی چهل سال آنجا ماند و چندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت بماه رجب بدمشق
بعمر هفتاد و هشت سال درگذشت قرشی اموی ست مادرش هند بنت عتبه است کاتبِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود ابن عباس و ابو سعید از وی روایت دارند
موت وی بمرض لقوه شد در آخر عمر میگفت کاش مردی از قریش می بودم بذی طُوی و نمی دیدم ازین امر چیزی و حرب وی با امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه نزد بعضی بغاوت بود و غیر خالی از شائبهٔ نفسانیت و نزد بعضی محمول ست بر خطای اجتهادی و حق نزد اهل تحقیق از سلف و خلف اول ست و مشهور
ثانی ست و نزد وی ازار و ردا و قمیص و چیزی از موی و ناخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود گفت درین پارچها کفنم کنید و منخر و غیره را باین موی
و ناخن پر سازید و میان من و ارحم الراحمین تخلیه نمائید رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العينُ وِكاءُ السَّهِ
چشم سر بندِ دُبر ست و وکاء بکسر واو و مد سر بند مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیفِ ها حلقهٔ دُبر مقصود آنست که چون کسی بیدار ست
گویا بندی ست بر دُبر او و بیرون نمی آید از درون وی باد چنانکه فرمود فاذا نامت العينان استطلق الوكاء پس چون خواب میکند
چشم میکشاید بند سر دُبر و ازینجاست که خواب تکیه زده را ناقض وضو گویند که سبب استرخای دُبر و عدم ضبط اوست بخلاف هیئت دیگر از جلوس
و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد رواه احمد والدارقطني والطبراني وزاد اي الطبراني من نام فليتوضأ هر که خفت
پس باید که وضو کند وهذه الزيادة في هذا الحديث عند ابي داؤد من حديث علي و این زیادت درین حدیث نزدیک ابو داؤد
از حدیث علی بن ابی طالب ست رضی الله عنه دون قوله نه قول وی استطلق الوكاء وفي كلا الاسنادين ضعف و درین هر دو
اسناد ضعف ست یعنی اسناد حدیثِ معاویه و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویه بقیه است روایت میکند از ابی بکر بن مریم و او
ضعیف ست و در حدیث علی نیز بقیه است روایت میکند از وضین بن عطا جوزجانی گفته واهی ست و انکار کرد بر وی این حدیث را از محفوظ
بن علقمه و او ثقه است از عبد الرحمن بن عائذ و او تابعی ثقه است از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی نشنیده و درین معنی نظر ست زیرا که
وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری ابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت قوی نیند و گفت احمد حدیث علی
کرم الله وجهه اثبت ست از حدیث معاویه درین باب و حسنه المنذری و ابن الصلاح والنووی و گفت حاکم در علوم الحدیث نگفته است دران من نام
فلیتوضأ سوای ابراهیم بن موسی رازی و وی ثقه است کذا قال و قد تابعه غیره کذا فی التلخیص و غیره و این هر دو حدیث دلالت دارند بر انکه نوم بنفسه
ناقض وضو نیست بلکه مظنهٔ اوست پس منجمله ادلهٔ قائلین عدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی و احسن ترتیب آن بود که مصنف
این حدیث را عقیب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد ولابي داؤد ايضا عن ابن عباس رضي الله عنه مرفوعا انما
الوضوء على من نام مضطجعا جزین نیست که وضو بر کسی ست که خفت بر پهلو و لفظ ترمذی این ست بدرستیکه وضو واجب ست
بر کسیکه خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو سست میگردد بندهای او و اخرجه ابو داؤد ايضا بهذا اللفظ و درین حدیث حصر ست بر انکه
ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لاغیر اگرچه نوم مستغرق باشد و جمع میان وی و احادیث مذکوره آنست که این حدیث خارج ست بر اغلب
چه اغلب اراده کنندهٔ نوم اضطجاع ست فلا معارضة شوکانی گفته شکنندهٔ وضو همان خواب ست که دران دراز کشند و این طرق متعدده مروی
شده و مقالی که در وست منجبر ست بکثرتِ طرق وی و باین حاصل شد جمع در میان ادلهٔ مختلفه و درین مسئله هشت مذهب ست که در مبسوطات
مذکور ست انتهی گوییم بیان این هر هشت مذهب در اول باب گذشت و حکمت دران آنست که نوم ثقیل مظنهٔ استرخای اعضا و خروج حدث ست

وهم مبتلا نفس چون نفس مبتلا شد واعضا مسترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم و في اسناده ضعف و در سندش ضعف ست زیراکه ابوداؤد گفت انه حدیث منکر و بیان نکرد وجه نکرت وی در سنن که مدار وی بر یزید بن ابی خالد دالانی ست واختلاف کرده اند بر وی در الفاظ این روایت و تضعیف کرد این حدیث را از اصل وی احمد و بخاری چنانکه نقل کرد از وی ترمذی در علل مفرده وابراهیم حربی و ترمذی در علل و غیرهم و گفت بیهقی در خلافیات که متفرد شده است بآن ابوخالد دالانی وانکار کرده اند بر وی جمیع ایمه حدیث و گفت در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ وانکروا سماعه من قتادة و گفت ترمذی رواه سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یأتي احدکم الشیطان في صلاته می آید یکی را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن وی در نماز فینفخ في مقعدته فیخیل الیه پس می دمد در دبر او پس متخیل میشود بسوی او یاد رخیال وی می افگند شیطان انه احدث ولم یحدث که وی حدث کرد و حال آنکه حدث نکرده است فاذا وجد ذلك فلا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحا پس هرگاه که یابد این را پس برنگردد از نماز تا آنکه بشنود آوازی را یا یابد بوئی و درین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشرف عبادت تا فاسد کند آنرا بر ایشان و باینکه این افساد مضر ایشان نیست و بیرون نمی آیند از طهارت مگر بیقین اخرجه البزار بفتح موحده و تشدید زا بعد الف نام وی ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق البصری ست صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را دارقطنی و ثنا نمود بر وی و ذهبی سال ولادت و وفات وی ذکر نکرده اما وفات او در رمله در سال دو صد و نود بوده و بزار تخم فروش را گویند هندی پنساری سند او معلل ست یعنی اسباب خفیه قادحه در صحت حدیث در آن ذکر کرده استفاده علم از هدیه بن خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگر ایمه نموده ابن قانع و طبرانی و غیره محدثین از شاگردان اویند در آخر عمر در شام و اصفهان مدتها برای تعلیم علم حدیث و افاده آن قیام نموده و بزاز بدو زا محدث دیگرست که نامش علی بن معروف و کنیتش ابوالحسن باشد فلیعلم واصله في الصحیحین من حدیث عبدالله بن زید ولفظ وی نزد ابوداؤد این ست چون باشد یکی از شما در نماز پس یافت بوئی یا حرکتی در دبر خود پس مشکل شد بر وی پس نگردد از نماز الخ و در سندش ابواویس ست ولیکن متابعت کرد او را دراوردی نزد بیهقی و گفت رافعی این خبر حجت ست بر مالک در تفرقه کردن او در میان شک در نماز و در خارج از آن زیراکه حدیث مطلق ست انتهی پس شامل باشد هر دو را ولمسلم عن ابي هریرة نحوه و مسلم راست از حدیث ابی هریره مانند آن در معنی نه در لفظ و حدیث وی درین باب گذشته وللحاکم عن ابي سعید مرفوعا و حاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدکم الشیطان فقال انك قد احدثت فلیقل انك کذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدث کردی پس باید که بگوید این کس بدرستیکه تو دروغ گفتی واخرجه ابن حبان بلفظ فلیقل في نفسه پس باید که بگوید این کلمه را در جواب شیطان در نفس خود نه بزبان و مصنف اگر این روایات نیز بحدیث ابی هریره ضم میکرد بحسن ترتیب نزدیکتر می بود و این روایات نیز دال ست بر حرص شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصا نماز و آنچه متعلق بدوست و بر یکه نمی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول و گاهی بفعل واز ینجا معلوم شد که اهل وسواس در طهارات امتثال حکم او کردند در قول و فعل هر دو

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان ادبهای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائط و بول و آن ماخوذ ست از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا قعد احدکم لحاجته و فقها از آن بلفظ باب الاستطابة لحدث والاستطیب بیمینه تعبیر میکنند و محدثین بلفظ باب التخلی و این نیز ماخوذ ست از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم الخلاء و گاهی بباب التبرز و این ماخوذ ست از قول وی البراز في الموارد و اکمل من العبارات صحیح **عن** انس بن مالك

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا ص هرگاه اراده میکرد که در آید در خلا بفتح و مد
بمعنی جای خالی که قصد وی کنند برای قضای حاجت وضع خاتمه می نهاد یعنی میکشید انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده
و این نزع از جهت بودن نقش وی محمد رسول الله بود رواه الحاکم مغلطائی گفته این حدیث اصل عظیم ست در مندوب بودن نزع خاتم که در وی اسم
معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران شیخ در ترجمه گفته ازینجا معلوم شد که چون داخل شود متوضا را باید که چیزی را که در وی
نام خدا و رسول ص و قرآن ست با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل ست اسمای تمام انبیا را و مانند آن اگر نام خدا و رسول خدا نام وی
یا جزو نام وی باشد همین حکم وارد والله اعلم انتهی و حدیث دلیل ست بر ابعاد نزد قضای حاجت چنانکه لفظ خلا که بر مکان خالی ز مکان مبعد
گفته می شود افادهٔ آن میکند و بباید در حدیث مغیره صریح تر ازین که انطلق حتی تواری و نزد ابوداود ست باین لفظ اذا اراد البراز انطلق حتی
لا یراه احد و دلیل ست بر تبعید چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام ست ادخال مصحف در خلا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه برد و مشغول
قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت ص معلوم شد که مقصود صیانت ما فیه ذکر الله ست از محلات خبیثه
و این دلیل ندب ست و خاص نیست بخاتم بلکه هر ملبوس که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد اخرجه ابن حبان والحاکم و الاربعة یعنی
ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ ست و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست نووی گفته تصحیح
وی مردود ست بر وی قاله فی الخلاصة اما منذری گفته صواب نزد من تصحیح او ست زیرا که رواتش ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القشیری
فی آخر الاقتراح و صححه ابن دقیق العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حجتی قوی بر ضعف نیاورده وهو معلول و ابوداود گفته
منکر ست و ذکر کرد دارقطنی اختلاف دران و اشاره کرد بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریج از زهری از انس ست
و روات وی ثقات اند لیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریج سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است
آنرا از زیاد بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم القاه و وهم دران از همام ست کما قال
ابوداود و همام ثقه است کما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن ضریس بجلی و یحیی بن متوکل
مع همام مرفوعا اخرجهما الحاکم والدارقطنی و روایت کرد آنرا عمرو بن عاصم و وی از ثقات ست از همام موقوفا علی انس و بیهقی برای او
شاهدی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال وی ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ ست لبس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان
اذا دخل الخلاء وضعه و لیکن بیهقی بعد سیاق وی گفته و هذا شاهد ضعیف والله اعلم **وعنه** وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله
عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میکرد در آمدن را در ابخانه چنانکه در
روایت بخاری در ادب مفرد از حدیث انس بتصریح آمده که کان اذا اراد ان یدخل الحدیث قال میگفت این کلمات را اللهم انی
اعوذ بك بار خدایا پناه میخواهم بتو و این استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل و حشوش محل حضور شیاطین ست پس گویا که منع
میکنند ذکر خدا را درین حالت میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از در آمدن بخواند در اوان شروع
کردن مانند دامن جامه برزدن و اگر فراموش شد درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر که منع نمیکند جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه
منقول ست از امام مالک و ظاهر حدیث انس جهر ست باین کلمات پس جهر بدان مستحسن باشد من الخبث از خبث بضم خا و با جمع خبیث
بلفظ مذکر و در سبل گفته جائز ست اسکان بای موحده نیز انتهی و درینصورت بمعنی پلیدی باشد و تواند که مخفف خبث بضم با باشد

چه درین وزن ضم وسکون هر دو می آید چنانکه حلف وکتب ورسل وسبل والخبائث واز خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد ذکور واناث شیاطین اند که از انها پناه می جوید اخرجه السبعة یعنی احمد وبخاری ومسلم وابو داود ونسائی وترمذی وابن ماجه ودر روایت سعید بن منصور کان یقول بسم الله اللهم الحدیث آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری واسناده علی شرط مسلم وفیه زیادة التسمیة ولم ارها فی غیره وعن انس بن مالک رضي الله عنه ترک اضمار یعنی عنه برای بعد اسم ظاهرست بخلاف حدیث ثانی ودر بعض نسخ عنه هم باضمار یافته شد قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام نحوي بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر میداشتم من وپسری مانند من گفته اند مراد بدان عبد الله بن مسعود ست رضي الله عنه واطلاق غلام بر وی مجازست زیراکه وی کبیر بود پس مانند انس وعمر چگونه باشد ویحتمل که مراد بنحوی خدمت باشد یعنی ماهر دو خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیراکه وی صاحب سواد آنحضرت بود ونعل وسواک وی صلی الله علیه وسلم نگاه میداشت وگفته اند که مراد ابو هریره است وقیل جابر بن عبد الله وحدیث دلیل ست بر جواز استخدام اصغیر اداوة من ماء اداوه را پر از آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی ڈولچی وعنزة وبر میداشتم من وآن کودک عنزه را بعین مهمله ونون وزای مفتوحات چوبی که در روی سنانی باشد از نیم نیزه یا اندکی کلان تر وعادت شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز ودیگر اغراض فیستنجي بالماء پس استنجا میکرد بآب تا تعلیم کند امت را شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ واین احب وافضل ست مراو بخلا درین حدیث فضاست بقرینهٔ عنزه واین حدیث حجت ست بر مالک زیراکه وی انکار کرده از انکه استنجا کرده باشد آنحضرت بآب واحادیث مثبت اوست پس انکار مالک غیر مسموع ست وگفته اند که استنجا بآب ارجح ست از استنجا بسنگ وگویا که اخذ کرده اند این را از زیادت تکلف بحمل آب بدست غلام واگرچه مساوی سنگ باشد یا ارجح ست بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن وجمهور علما گویند که افضل جمع ست میان آب وکلوخ واگر اقتصار کنند بریکی ازین هر دو پس آب افضل ست جائیکه اراده نماز نباشد ودر صورت اراده نماز خلاف ست بعضی گویند کلوخ کافی ست آب واجب نیست وهر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته واز آداب استنجا بآب ست مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد ابو داود ست از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آوردم او را آب در توری یا رکوه پس استنجا میکرد بآن پس تر می سود دست خود بزمین ونزد نسائی ست از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را پس آوردم آب واستنجا کرد ومالید دست را بزمین ومثل این در غسل باید وعن المغیرة بن شعبة رضي الله عنه قال قال لي النبي صلی الله علیه وسلم خذ الاداوة گفت فرمود مرا آنحضرت که بگیر اداوه را وبیا با من فانطلق حتی توارى عني پس رفت آنحضرت تا آنکه پنهان شد از من فقضی حاجته پس قضا کرد حاجت خود را ودرینجا دلالت ست بر اینکه متخلی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او مسموع وریح او مشموم وعورت او مرئی نگردد اما واجب نیست زیراکه دلیل فعل ست وآن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادله وجوب ستر عورت ست از عین مردم چه در حدیث ابی هریره امر باستتار واقع شده فرموده هر که بیاید غائط را باید که پنهان شود اخرجه احمد وابو داود وابن ماجه وابن حبان والحاکم والبیهقی در حجة الله البالغة گفته پنهان شود بحالیکه اسفل بدن او را بپوشد وهر که حالیش نیابد کثیبی از ریگ فراهم سازد وپشت بجانب او نشیند زیراکه شیطان بنا بر انکه مجبول بر افکار فاسده واعمال شنیعه است تلعب میکند بمقاعد بنی آدم انتهی در سبل گفته این غیر تواری ست وخاص ست بقرب بقرینهٔ شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا که آنجا انسان نیست تستر کند بجمع توده از ریگ وعن ابی هریرة رضي الله عنه

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا اللاعنین بپرہیزید از دو کار کہ سبب لعنت و نفرین میشوند یعنی عادت مردم لعنت
کردن ست بر کنندۂ آن کار پس انتساب لعن بسوی آن ہر دو مجاز عقلی ست و ہم لاعن بمعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو کار کہ سبب لعنت میشوند
ای رسول خدا فرمود الذي يتخلى في طريق الناس آنکہ قضای حاجت میکند در راہ مردم و مراد راہی ست کہ مسلوک باشد نہ مہجور کہ بطریق
ندرت کسی آنجا گذرد و نیز گفتہ اند مراد راہ مسلمانان ست نہ راہ کافران کذا فی مجمع البحار و سبب لعنت ایذای مردم ست بنتن و استقذار کہ مؤدی ست
بنفرین چنانکہ در حدیث حذیفہ بن اسید آمدہ کہ آنحضرت فرمود ہر کہ ایذا دہد مسلمانان را در راہ ایشان واجب شد بروی لعنت ایشان اخرجہ الطبرانی
فی الکبیر باسناد حسنہ الحافظ المنذری و در حدیث ابو ہریرہ ست کہ گفت شنیدم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود ہر کہ کشد سخیمہ یعنی عذرہ
بر راہی از راہ مسلمانان پس بروی ست لعنت خدا و فرشتگان و ہمہ مردم اخرجہ الطبرانی فی الاوسط والبیہقی وغیرہما و رجال سندش ثقات اند
الا ابن عمرو الانصاری و قد وثقہ یحیی بن معین و این احادیث دال اند بر استحقاق وی لعنت را او في ظلهم یا در سایۂ ایشان یعنی زیر درختی
کہ مردم در سایۂ آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکہ عادت ست نہ در ہر سایہ زیرا کہ ثابت شدہ ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در نخلستان برای قضای حاجت نشستہ و اضافت ظلہم مناسب اینمعنی ست و نیز مؤید اوست حدیث احمد و ظل یستظل بہ الحدیث رواہ مسلم
و بول در حکم غائط ست قالہ المناوی زاد ابوداود عن معاذ الموارد و زیادہ کرد ابوداود از حدیث معاذ لفظ موارد را یعنی آبخانہ کردن در
جاہائی کہ مردم فرود می آیند یا جاہائی کہ آنجا آب ست مثل چشمہ و جوئی کہ مردم بجہت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داود اینست بپرہیزید ملاعن ثلثہ را
براز در موارد و قارعۃ الطریق یعنی راہہائی کہ جای پای کوب مردم ست یعنی محل گذر ایشان و ظل و رواہ ابن ماجہ ایضا و براز بفتح موحدہ و برا و بزای
در آخر جای کشادہ و فراخ از زمین کنایت ست از غائط ولاحمد عن ابن عباس او نقع ماء و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ
آمدہ باضافت نقع بسوی ماء نقع بفتح نون و سکون قاف بمعنی جای فراہم شدن آب مراد بدان آب مجتمع ست کما فی النہایۃ وفیہما ضعف
و درین ہر دو حدیث ابی داود و احمد ضعف ست اما حدیث ابوداود پس بجہت آنکہ ابوداود عقیب وی گفتہ مرسل ست زیرا کہ از روایت ابی سعید
حمیری ست و وی معاذ را اندریافتہ پس منقطع باشد و ابن ماجہ ہم آنرا روایت کردہ بہمین طریق و لیکن حاکم و ابن السکن تصحیح وی کردہ اند و اما حدیث
احمد پس بایں جہت کہ در وی ابن لہیعہ ست و راوی از ابن عباس مبہم ست واخرج الطبراني و روایت کرد طبرانی کنیت او ابو القاسم ست
و نام او سلیمان بن احمد بن العرب در شہر عکہ از بلاد شام متولد شدہ در سنہ دو صد و شصت بماہ صفر و در طلب علم اکثر شہرہای یمن و شام و مصر و بغداد
و کوفہ و بصرہ و اصفہان و جزیرہ و حرمین شریفین را طواف نمودہ و از ہزار شیخ بلکہ زیادہ استفادہ کردہ سماع وی از نسائی و ابو زرعۃ ثقفی و غیرہ
ایشان ست پدرش تحریص بر علم حدیث مینمود و او را گرفتہ شہر بشہر میگشت و بحضور اساتذہ می رسانید تصانیف بسیار دارد از انجملہ ہر سہ معجم او
مشہور ست و در طلب علم حدیث مشقت بسیار کشیدہ سی سال بر بوریا خفتہ ابو العباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سہ لک حدیث نوشتہ ام
او را در آخر عمر سحر کردند بسبب رد کردن او بر فرقۂ قرامطہ از اسماعیلیہ و ہر دو چشم او از بصارت ظاہری افتادہ بود و فاتش بست و ہشتم ذی قعدہ
سنہ سہ صد و شصت بودہ حافظ ابو نعیم صاحب حلیہ بروی نماز گذاردہ عمرش صد سال و دو ماہ شد بقیۂ حالش در جنان المتقین ذکر کردہ ایم ذہبی گفتہ
ہو الامام الحجۃ کان من فرسان ہذا الشان مع الصدق والامانۃ واثنی علیہ الائمۃ انتہی النهي عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المثمرة
نہی از براز کردن زیر درخت میوہ دار اگرچہ سایہ دار نباشد وضفة النهر و کرانۂ نہر روان ضفۃ بکسر ضاد و تشدید فا جانب نہر و ضفتاہ جانباہ
کذا فی الصحاح وفی القاموس ضفۃ النہر جانبہ من حديث ابن عمر بسند ضعيف از حدیث ابن عمر بسند ضعیف زیرا کہ در راویان وی

متروکی هست وازین احادیث معلوم شد که قضای حاجت در شش موضع منهی عنه ست یکی قارعة الطریق ومطلق طریق را مقید کنند بقارعه
دوم ظل سوم موارد چهارم نقع ماء پنجم اشجار مثمره ششم جانب نهر وزیاده کرد ابوداؤد در مراسیل خود از حدیث مکحول که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ازانکه بول کنند بر ابواب مساجد **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تغوط الرجلان
فليتوار فرمود وقتیکه غائط کنند دو کس پس باید که پنهان شود كل منهما عن صاحبه هر یکی ازان هر دو از صاحب خود ولا يتحدثا
وباهم سخن نرانند فان الله يمقت على ذلك پس بدرستیکه خدا سخت دشمن میدارد برین عمل مقت بمعنی اشد بغض ست و در حدیث ابوسعید ست
که فرمود آنحضرت نبرایند دو کس در حالیکه می زنند غائط را یعنی براز میکنند کشف کرده اند عورت خود را و باهم سخن میکنند چرا که حق تعالی دشمن میگیرد
برین حرکت اخرجه احمد وابوداؤد وابن ماجة وابن خزيمة في صحيحه لیکن این همه هاروایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال یا هلال بن عیاض حافظ منذری گفته
نمی شناسم او را بجرح ونه بعدالت و وی در شمار مجهولان ست و حدیث دلیل ست بر وجوب ستر عورت ونهی از تحدث وقت قضای حاجت واصل
دران تحریم ست وتعلیل وی بمقت خدا زیادت ست در بیان تحریم ولیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالاجماع ونهی برای کراهت ست پس
اگر اجماع صحیح شود فبها ورنه اصل تحریم ست ولهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی بنده را
برین حرکت دشمن میگیرد یعنی سخن کردن در بول اخرجه الجماعة الا البخاري عن ابن عمر رضي الله عنه رواه وصححه ابن السكن کنیت او ابو علی ست
ونام سعید بن عثمان بن السکن البغدادی وفاتش در سنه سه صد و پنجاه و سه بوده در سبل السلام گفته ابن السکن بفتح سین و کاف نام حافظ حجة
ابو علی ست نزیل مصر ولادتش در سنه اربع وسبعين ومائتين بوده اعتنا کرد باین شان و جمع کرد و تصنیف نمود و درازشد صیت فضیلت او روایت
کردند از وی ایمهٔ حدیث انتهی وابن القطان بفتح قاف وتشدید طا حافظ علامهٔ ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک الفاسی مشهور بابن القطان
از ابصر مردم بصناعت حدیث واحفظ ایشان بود لاسیما رجال حدیث را واشد ایشان بود در اعتنا بر روایت تدریس کرد و تحدیث و تالیف نمود از وست
کتاب الوهم والايهام وآنرا بر احكام عبد الحق وضع کرده دلالت دارد بر حفظ و قوت فهم وی ولیکن تعنت کرد در احوال رجال وفاتش در ربیع الاول سنه
ثمان وعشرين وست مائة اتفاق افتاد **وهو معلول** در شرح هیچ علت وی ذکر نکرده ولیکن علت وی اینست که ابوداؤد گفته مسند نیست
بسوی عکرمه بن عمار عجلی یمانی ولیکن مسلم در صحیح خود بوی احتجاج نموده و بعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث وی
از یحیی مذکور روایت نموده و بخاری بحدیث وی از یحیی استشهاد آورده **وعن** ابي قتادة بن نعمان الانصاری از اهل عقبه و بدر ست و تمامهٔ
مشاهد را حاضر شده روز بدر یا احد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بر دست افتاد و حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین
دو چشم او بود مات سنه ثلث وعشرين وابو قتادهٔ انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه ست شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام ست یکی
ازین دو کس ست واین دیگر فارس رسول خدا ست و در حضور وی در بدر اختلاف ست اما احد و مشاهدی که بعد اوست دران حاضر شده رضي الله
عنه قال گفت ابو قتاده و در سبل ترجمهٔ وی ذکر نکرده قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمسن احدكم ذكره
بيمينه وهو يبول نگیرد هیچ یکی از شما آلت خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث
که موضوع از برای طیبات ست ولا يتمسح من الخلاء بيمينه واستنجا نکند از خلا بدست راست خود و در وی شرافت یمین ست و صیانت
وی از اقذار ونهی برای تحریم ست در همه جا و باین رفته اند اهل ظاهر عملا بالحدیث و همچنین جماعتی از شافعیه گفته در استنجا و نزد جمهور برای تنزیه ست
و بخاری در ترجمه مجمل گفته باب النهی عن الاستنجا و حدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری گفته تعبیر کرد بنهی برای اشارت باینکه ظاهر نشد او را

که نهی برای تحریم ست یا تنزیه یا ظاهر نشد قرینهٔ صارفهٔ نهی از تحریم واین جائی ست که استنجا کنند بآب وسنگ واگر مباشر شود بدست پس حرام است
بالاجماع ولا یتنفس فی الاناء ودم نزنند درون آوند آب یعنی جدا کردن وی از دهان تا چیزی از دهان وبینی در آب نیفتد وبکراهت طبعی نیندازد
وآنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت خوردن آب سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک خود جدا میکرد وآب بسه نفس میخورد
متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث واللفظ لمسلم ولفظ این حدیث مسلم راست ولفظ بخاری این ست اذا شرب
احدکم فلا یتنفس فی الاناء واذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه ولا یتمسح بیمینه وعن سلمان وی ابو عبد الله فارسی ست واو را سلمان الخیر
گویند مولای آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم اصلش از فارس ست در طلب دین از وطن بگریخت ونصرانی شد وکتب تنصر خواند واو را اخبار طویله نفیسه ست
پیشتر نقل کرد از مذهبی بمذهبی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس مسلمان شد ونیک شد اسلام او وبود تیر انداز در مسلمانان وحضرت در حق وی
فرموده سلمان منا اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید وبود از معمرین گویند دو صد وپنجاه سال زیست وگویند سه صد وپنجاه سال
ومیخورد از عمل دست خود وتصدق میکرد عطیه او وفاتش در مدینه سنه خمس وقیل اثنتین وثلاثین روایت کرد انس وابو هریره وغیرهما از وی روایت کرده اند
ووی یکی از آنهاست که جنت مشتاق ایشان ست مناقب وفضائل او بسیار ست وآنحضرت ثنا ومدح وی بسیار کرده وگفته اند که اصل وی
از اصفهان ست از قریه که آنرا جی گویند بطلب دین برآمده بود عرب او را گرفته بدست یهود فروختند یهود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعانت
کتابت وی کرده وی در رقیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه بحضرت رسیده مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
تحقیق نهی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول از اینکه رو کنیم بسوی قبله در قضای
حاجت وبول او ان نستنجی بالیمین یا از اینکه استنجا کنیم بدست راست ودر استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو را بدست
راست گیرد وبدست چپ بجنباند عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بجانب عضو وبعضے گفته اند که نهی از استنجا بیمین همین در غائط ست نه در بول واین
قول ضعیف ست واستنجا مشتق از نجو ست بفتح نون وسکون جیم آنچه بیرون آید از شکم وسین برای طلب ست ونجو بمعنی بریدن درخت وپوست
کشیدن گوسفند نیز آید وچون می برد وی کشد نجاست را استنجا نام کرده اند او ان نستنجی باقل من ثلثة احجار ونهی کرد ما را از استنجا
کردن بکمتر از سه سنگ ومذهب شافعی واحمد همین ست وحنفیه نقاوت شرط کنند اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بحدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن
اقتصار کردن آنحضرت ست بر دو سنگ چنانکه بیاید در سبل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیر ست در میان آب وسنگ هرچه کند کافی باشد
وچون اکتفا کند بر سنگ پس لابد ست از سه مسحات اگرچه ازالهٔ عین بکمتر از آن تواند شد وگفته اند که اگر حاصل شود انقا بکمتر از سه کافی ست واگر بسه
هم حاصل نشود لابد ست از زیادت ومندوب ست ایتار وواجب ست تثلیث در قبل ودبر پس شش سنگ باید چنانکه در حدیثی آمده گوئیم در
احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود وابی هریره وغیرهما نیامده مگر همین سه حجر وآمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل واگر شش حجر مراد می بود
آنحضرت طلب میفرمود نزد ارادهٔ تبرز اگرچه در بعض حالات می بود پس اگر سنگی باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود وچیزی که انقا کند قائم مقام
حجر ست بخلاف ظاهریه که بوجوب احجار رفته اند تمسکا بظاهر الحدیث وجواب داده اند که حدیث خارج ست بر غالب بنا بر تیسر وی ودال ست بر آن
نهی فرمودن آنحضرت از استنجا برجیع واستخوان واگر حجاره متعین می بود نهی میکرد از ما سوای او وهمچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابو داود ست
که امر کن امت خود را باینکه استنجا نکنند بسرگین وانگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را رزق در آن پس نهی فرمود آنحضرت از آن انتهی
ودر مصفی گفته واجب ست ازالهٔ نجاستے که بسبب تغوط وبول حاصل شود بیکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد ست از حدیث غسل دم حیض

اما حجر پس مستفاد ست ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة احجار و جمع میان هر دو مستحب ست و ذکر حجر بجهت اعتبار ست والا کلوخ و جامهٔ کهنه
در حکم آنست پس تنقیح کردند حجر را بجامد قالع اما جامد پس ماخذ آن استعمال استجمار ست دون الغسل و وضوح اختلاف در لفظین نزدیک عارف بلغت
واما قالع پس ماخذ آن فحوای او لا یجد احدکم ثلثة احجار و مانند آنست که عارف لغت می فهمد که غرض ازان ازالهٔ نجاست ست پس قصب املس کفایت
نکند و واجب ست که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از رجیع که بعض آنرا بروث و بعره
تفسیر کرده اند و بعض بسنگی که یکبار بآن استنجا کرده باشند واما غیر محترم پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از استنجا باستخوان بعلت آنکه
طعام جن ست پس مطعوم انس بطریق اولی وانچه انتفاع معتدبه بآن متوقع ست مانند جامهٔ نو دران حکم داخل باشد و شرط انقای حجر آنست که
نجاست خشک نشده باشد والا غرض استنجا که ازالهٔ نجاست ست متحقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروع
فرموده ست استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین زیراکه استنجا برای خارج از سبیلین ست
نه برای غیر آن و از لفظ او لا یجد احدکم ثلثة احجار مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة احجار ست و حدیث سلمان نهانا ان نستنجی باقل من ثلثة احجار
اوضح ست درین معنی و تنقیح ثلثة احجار ثلث مسحات ست پس اگر حجر کبیر باشد و بسه طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقاست
و آن مفهوم از فحوای کلام ست پس اگر ثلثة احجار استعمال کنند و انقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث انتهی | او ان نستنجی برجیع او عظم
و از استنجا کردن بسرگین و استخوان زیراکه طعام جن ست چنانکه در حدیث ابن مسعود ست که گفت آنحضرت جن راهرگاه سوال کردند از آنحضرت
زاد را برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بران آوفر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب شما اخرجه مسلم و نیست
منافی آن تعلیل روث برکسیت در حدیث ابن مسعود زیراکه گاهی یک چیز معلل بعلل کثیره میشود و نیست مانع ازانکه رکس باشد و اکل آن
حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابوایوب تفسیر وی
کرده مراحیض قد بنیت نحو الکعبة و وارد ست نهی از استدبار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم مرفوعا چون بنشیند یکی از شما برای حاجت
خود پس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف ست در انکه این نهی برای تحریم ست یا نه قول اول آنست
که نهی برای تنزیه ست و نیست فرق درمیان فضا و عمران پس مکروه باشد و احادیث نهی محمول ست برین بقرینهٔ حدیث جابر که دیدم آنحضرت را
قبل موت بیک سال مستقبل قبله اخرجه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس
مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه رض که برگردانیدند مقعد مرا بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجة و اسناده حسن و ذهبی در میزان در ترجمهٔ خالد
بن ابی الصلت گفته این حدیث منکر ست و در مصفی بعد سرد حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته
که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجح ست نزدیک
فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم ست و فعل مخصص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود و مترجم را درین قول نظر ست زیراکه ظاهر از کلام
ابن عمر انکار بر مقالهٔ ناس ست مطلقا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابو ایوب عموم نهی ست در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ ست
بفعل و بالجمله ما را باستقرا معلوم شده است که صحابه در احتیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی برخصت میل
کرده و ازین جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل ست انتهی قول دوم تحریم اوست در هر دو جا
بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قرینهٔ تنزیه ست محمول اند بر عذر و برانکه حکایت فعل اند و لا عموم لها سوم انکه مباح ست در هر دو جا گفته اند

که احادیث نهی منسوخ ست بحدیث اباحت زیراکه در وی قید قبل موته بعام ست و نحوه و در شرح مغربی همین مذهب را قوی گفته چهارم آنکه حرام ست در صحرا بی نه در عمران زیراکه احادیث وارده در اباحت محمول ست بر اباحت و احادیث نهی عام ست و بعد تخصیص عمران بفعل وی همین صحرا باقی ماند و گفت ابن عمر جز این نیست که نهی کرد از ان در فضا و چون باشد در میان تو و در میان قبله چیزی که بپوشد ترا پس لا باس ست رواه ابو داؤد وغیره در سبل گفته این قول چندان بعید نیست از برای بقای احادیث نهی بر حال خود و احادیث اباحت بر حال خود انتهی پنجم فرق ست یعنی استقبال در هر دو حرام و استدبار در هر دو جائز و این مردود ست زیراکه نهی در هر یکی از استقبال و استدبار برابر وارد ست در سبل گفته اقرب اقوال قول رابع ست و ذکر کرده اند از شعبی که سبب نهی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از مصلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد کما رواه البیهقی و پرسیده شد بیهقی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستدبر قبله و حدیث ابو هریره در نهی از ان پس گفت هر دو راست گفته اند اما قول ابو هریره در صحرا پس از برای آنست که خدا را بندگان اند از ملائکه و جن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ یکی بایشان ببول و نه بغائط و نه استدبار کند ایشان را و اما کنف شما پس خانها بوده اند که بنا کرده شدند نسبت قبله در انها و این خاص ست بکعبه و بیت المقدس ملحق باوست بنا بر حدیث ابو داؤد که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استقبال قبلتین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف ست قدرت ندارد بر رفع اصل و اضعف ازین قول بکراهت استقبال قمرین ست و للسبعة و مراحمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی را ست من حدیث از حدیث ابی ایوب انصاری و نام وی خالد بن کلیب ست از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر را و فرود آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانهٔ او وقت قدوم مدینه مُرد در حالت غزا در روم سنه خمسین و قیل بعدها و رواه مالک والنسائی من طریق اخری عن ابی ایوب و درین باب ست از سلمان نزد مسلم و از عبد الله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه و ابن حبان و از معقل بن ابی معقل نزد ابی داؤد و سهل بن حنیف نزدیک دارمی و این حدیث مرفوع ست اول او این ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولكن شرقوا او غربوا و آخر وی این ست که گفت ابو ایوب قدمنا الشام فوجدنا مراحیض بنیت نحو الكعبة الحديث یعنی رو مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این مخصوص ست بمدینهٔ مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیراکه قبلهٔ مدینه جنوبی ست و مدینه شمالی مکهٔ معظمه است پس احتراز کنید از استقبال و استدبار بضرورت رو و پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبلهٔ غربی ست پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند رو و پشت بقبله افتد و لهذا در تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه و کسی راست که قبلهٔ وی برین سمت باشد و کسیکه قبلهٔ او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند انتهی شیخ در ترجمه گفته این مسئله مختلف ست مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و استدبار آن در بول و غائط حرام ست مطلقا و نزد شافعی و مالک در صحرا نه در خانها و بهر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعدهم رفته و در روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه در استقبال و همچنین از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده و گفته که اگر بنا گاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی ست که گذشت و در انجا فرقی نکرده اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیث نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام جانب اوست و خانه و صحرا در انجا برابر ست چنانکه بزاق انداختن و پای دراز کردن بآن سو و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آنرا در نیافته و تعمق نظر در ان نکرده و مقام تقاضا میکند که تعمق و تحقیق نتوان کرد انتهی گوییم مراد بحدیث ابن عمر این حدیث ست که گفت ابن عمر بر آمدم بالای خانهٔ حفصه برای بعضی

کارهای خود پس دیدم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت دهنده قبله را و رو آرنده شام را متفق علیه مکه معظمه با شام مقابل افتاده است
که اگر رو بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند رو بشام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت
در خانها درست باشد و لهذا بغوی در حدیث اول گفته که نهی در صحرا است و در بنیان لا باس ست بحجت همین حدیث جمعا بین الادلة و موافق حنفیه است
درین مسئله شوکانی و صاحب حجة بالغه و به قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین ست راجح نزد ابن حزم و ابن العربی المالکی **وعن عایشة**
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اتى الغائط فليستتر هر که آید غائط را پس باید که پنهان شود
از نظر مردم تا کسی عورت او را نه بیند و حدیث دال ست بر وجوب استتار و لفظ وی در سنن از ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست
هر که سرمه کشید پس باید که طاق کشد هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد پس نیست جناح و هر که استجمار کرد پس باید که طاق کند هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد
پس نیست حرج و هر که خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفگند و هر که لیسید بزبان خود پس فرو برد آنرا هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و هر که
آمد غائط را پس باید که پنهان شود پس اگر نیابد مگر آنکه جمع کند توده از ریگ پس باید که مستتر شود بدان زیرا که شیطان تلعب میکند بمقاعد بنی آدم
هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و این حدیث را ابو داؤد از حدیث ابو هریره آورده و از عایشه او را درین باره روایتی نیست و معهذا این حدیث
ضعیف ست چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابو هریره و اشاره میکرد بضعف وی چنانکه عادت اوست
در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیث می باشد از مقال مگر گویا که وی ترک کرد این را بنا برانکه در فتح الباری گفته ان اسناده حسن و در بدر گفته
که انه حدیث صحیح صححه جماعة منهم ابن حبان و الحاکم رواه ابو داؤد و رواه احمد و ابن ماجة و ابن حبان و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریرة
مطولا کما تقدم و ابو داؤد این حدیث را در سنن نسبت با بو هریره کرده کما عرفت و کذلک فی التلخیص و گفته که مدار وی بر ابو سعید حبرانی ست
بحای مهمله حمصی ست و در وی اختلاف ست قیل انه صحابی و الاصح و الراوی عنه مختلف فیه و لیکن در ابو داؤد ست از حدیث جابر رضی الله عنه
که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که میخواست براز را بیرون میرفت آنجا که نمی دید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد **وعنها** و هم روایت است
از عایشه رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت
و لفظ خرج مشعر ست بخروج از مکان لیکن مراد اعم ست ازان اگرچه در صحرا باشد میگفت غفرانك می طلبم از تو آمرزش ترا و اعرابش نصب است
بنا برآنکه مفعول فعل محذوف ست یعنی اطلب غفرانك و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت
یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن انچه سود کند و برافگندن انچه زیان دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این
حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب و الله اعلم و انسب وجوه وجه ثانی ست زیرا که موافق حدیث
انس ست که بود آنحضرت چون بیرون آمد از خلا میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی رواه ابن ماجة و در وصف نوح علیه السلام آمده که مجمل
شکر او یکی این بود که میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و لو شاء لحبسه فیّ و حق تعالی او را وصف کرده انه کان عبدا شکورا و در سبل گفته
یحتمل که استغفار وی صلی الله علیه وسلم برای هر دو امر باشد معا با آنکه توان گفت که اگرچه وی بحالت تبرز ذکر بلسان ترک کرده اما بدل ترک ننموده
و درین باب ست حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذی احسن الیّ فی اوله و آخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون
می آمد الحمد لله الذی اذاقنی لذته و ابقی فیّ قوته و اذهب عنی اذاه و اسانید این همه احادیث ضعیف ست ابو حاتم گفته اصح چیزی که درین باب ست
حدیث عایشه است در سبل گفته لیکن باک نیست بآوردن همه این ادعیه از برای شکر نعمت و نیست شرط صحت حدیث در مثل اینها انتهی اخرجه

الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجة وصححه ابو حاتم و الحاکم و رواه الدارمی ایضا **وعن ابن مسعود**
رضی الله عنه وی عبدالله بن مسعود ست ذهبی گفته او امام ربانی ابو عبدالرحمن عبدالله بن ام عبد الهذلی ست صاحب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وخادم وی یکی از سابقین اولین ست و از کبار بدریین و از نبلای فقها و مقربین اسلام آورد از قدیم و یاد گرفت از زبان و دهان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هفتاد سوره و فرمود آنحضرت ﷺ هر که بخواند قرآن را تر و تازه باید که بخواند بر قرات ابن ام عبد و فضائل وی بسیار و بیشمار ست وفات یافت
در مدینه سنه ۳۲ سی و دو و بعمر شصت سال انتهی و اسلام وی پیش از عمر و دخول آنحضرت بدار ارقم بود گویند سادس بود در اسلام بعده با آنحضرت بیعت
واز خواص شد سواک و نعل و طهور آنحضرت در سفر وی داشت هجرت کرد بسوی حبشه وحاضر شد بدر و دیگر مشاهد ما بعد را و گواهی داد برای او
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنت و مشابه بود با آنحضرت در سمت و دل و هدی و بود خفیف اللحم قصیر القامة شدید الادمة نحیف الجسم نزدیک بود
که مردم طویل در نشستن با وی برابر شوند در خلافت عمر قاضی کوفه شد و والی بیت المال آنجا گردید و تا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدفون شد
در بقیع روایت کردند از وی خلفای اربعه و من بعدهم من الصحابة والتابعین قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم الغائط گفت
آمد آنحضرت ﷺ قضای حاجت را فامرنی ان اتیه بثلثة احجار پس امر کرد مرا اینکه بیارم او را سه سنگ و این حدیث حجت شافعی و احمد
واصحاب حدیث ست در اشتراط سه حجر با مراعات انقا و اگر حاصل نشود بیفزاید تا انقا حاصل شود و ایتار مستحب ست واجب نیست بنا بر حدیث
ابوداؤد که من لا فلا حرج فوجدت حجرین ولم اجد ثالثا پس یافتم دو سنگ و نیافتم سوم خطابی گفته اگر فقط قصد باشد ذکر اشتراط
عدد خالی بود از فائده ولیکن چون شرط کرد عدد را لفظا و معلوم شد انقا معنی دلالت کرد بر ایجاب هر دو امر فاتیته بروثة فاخذهما
والقی الروثة پس آوردم آنحضرت را سرگین پس گرفت هر دو سنگ را و انداخت سرگین را طحاوی گفته اگر سه سنگ شرط می بود طلب میکرد
آنحضرت سوم را و جوابش آنست که آنحضرت سه طلبیده بود چنانکه در روایت احمد و دارقطنی ست و مصنف در تصحیح گفته رجال وی ثقات اند
با آنکه اگر این زیادت ثابت هم نشود جواب طحاوی این ست که اکتفا کرد آنحضرت بامر اول در طلب ثلاث و چون سرگین انداخت ابن مسعود دانست که امتثال
امر تمام نیست تا آنکه سنگ سوم بیارم و یحتمل که اکتفا کرده باشد آنحضرت باطراف دو حجر و بآن سه مسح نموده زیرا که مطلوب تثلیث مسح ست اگرچه باطراف
یک سنگ باشد در سبل گفته و این هر سه سنگ برای یکی از دو سبیل ست و شرط ست برای دیگر سه سنگ دیگر پس جمله شش شد بحدیثی که وارد ست
درین باب در مسند احمد با آنکه در نفس از اثبات شش حجر چیزی هست زیرا که آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تکرار آن با ابوهریره
و ابن مسعود و غیرهما و احادیث بلفظ من اتی الغائط ست که حدیث عایشه اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیستطب بثلثة احجار فانها تجزی عنه
رواه احمد والنسائی و ابوداؤد والدارقطنی و گفت اسنادش حسن صحیح ست با آنکه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج از دبر ست و حاجز وی که قبل ست
ملازم اوست و در حدیث ابن خزیمه ثابت شده که پرسیده شد آنحضرت از استطابت فرمود سه حجر که نیست در ان رجیع و سوال عام ست در هر دو
مخرج معا یا در یکی از ان هر دو و محل محل بیان ست و حدیث سلمان که امر کرد ما را که اکتفا نکنیم بسه حجر اخرجه مسلم مطلق ست در هر دو مخرج و هر که شش
حجر شرط کرده دلیلش حدیث احمد ست و نمیدانم که صحت وی حیثیت تا در ان بحث رود و چون تتبع کردم احادیث وارده را در سه حجر و نهی از کمتر از ان
یافتم که همه در خارج از دبر ست زیرا که بلفظ نهی عن الاستنجاء باقل من ثلثة احجار و بلفظ الاستطابة بثلثة احجار و بلفظ اذا استجمر احدکم فلیستجمر ثلاثا
و بلفظ نهی ان یتمسح برجیع او عظم آمده و تمام دلیلی بر خارج از قبل و اصل عدم تقدیر ست بعدد بلکه مطلوب ازالهٔ اثر بول ست از ذکر پس کافی ست
در ان یک سنگ با آنکه وارد ست بیان استعمال هر سه در دبر باین طریق که یکی از ان برای مسربه ست و دو برای هر دو صفحه و این نیست مگر از جهت

اختصاص وی بآن انتهی گویم مسربه بسین مهمله ورای مضمومه یا مفتوحه بمعنی مجرای حدث ست از دبر و آین کیفیت استعمال درحدیث ابن عباس آمده وقال انها رکس و فرمود این سرگین ناپاک ست رکس بکسر را و سکون کاف بمعنی رجس ست کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان و ازین حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حنفیه ست اخرجه البخاري زاد احمد والدارقطني ائتني بغيرها و زیاده کرد احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرتؐ ابن مسعود را بعد از انکه بیفگند سرگین را که بیار مارا غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یا نه اگر نیاورد حضرتؐ بر دو سنگ کفایت کرد حجت حنفیه تمام ست و اگر آورد و هرسه استعمال کرد ناتمام ست و گذشت حدیث عایشه که فرمود چون برود کسی برای قضای حاجت پس باید که پاک کند بسه سنگ شیخ در ترجمه گفته این تمسک بر تقدیری ست که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعًا بین الاحادیث انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان نستنجي بعظم او روث نهی کرد آنحضرتؐ از انکه استنجا کنیم ما باستخوان یا سرگین شوکانی گفته اگر احجار بهم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و رجیع و عظم که استجمار باینها جائز نیست و نه کافی ست از نجاست انتهی وقال انهما لا يطهران و فرمود این هردو پاک نمی سازند و درینجا دلیل ست براینکه استنجا بسنگ طهارت ست لازم نیست باآن آب اگرچه مستحب باشد زیرا که تعلیل بآنکه این هردو پاک نمی سازند مفید آنست که غیر این هردو مطهر ست رواه الدارقطني وصححه واخراج کرد آنرا ابن خزیمه بهمین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابوهریره آنحضرتؐ را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از طعام جن ست و روایت کرد آنرا بیهقی که فرمود آنحضرتؐ ابوهریره را بجو برای ما سنگها که قضای حاجت کنم بدان و میار مرا استخوان و سرگین پس آوردم او را سنگها در ثوب خود و نهادم آنهارا در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد و استاد در پس او شدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان و سرگین که استنجا باینها روا نیست، فرمود آمد مرا وفد نصیبین یعنی جن و سوال کردند مرا از زاد پس دعا کردم خدا را برای ایشان که نگذرند بر هیچ سرگین و استخوان مگر آنکه یابند بران طعام را انتهی و درین باب ست از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیرهم باسانیدی که در روی مقال ست اما بعض وی شاهد بعض ست و درینجا تعلیل بعدم تطهیر کردند و بآنکه طعام جن ست و بآنکه روث رکس ست و عدم تطهیر عائد بر کس بودن اوست و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا که لزج ست نفی نجاست و قطع بله نکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نزاهت و پاکی کنید از بول فان عامة عذاب القبر منه زیرا که عامه عذاب گور از بی احتیاطی در بول ست رواه الدارقطني در صحیحین ست که گذشت آنحضرتؐ بر دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا نستتر نمیکرد از ان یعنی میان خود و بول چیزی که ساتر و مانع باشد از ملابست وی نمیگردانید یا استبرا نمیکرد یا توقی نمی نمود از ان و این همه الفاظ وارد ست در روایات و همه مفید تحریم ملابست بول و عدم تحرز از وست و فقها مختلف اند در انکه ازاله نجاست فرض ست یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض ست جز انچه معافش کرده اند و استدلالش بحدیث تعذیب ست بر عدم تنزه از بول و این وعید ست و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب وی بجهت آن بود که بول را ترک داده تا آنکه سائل شد بر وی و نماز گذارد بغیر طهور زیرا که وضو باوجود بول صحیح نیست و مخفی نیست که احادیث امر بذهاب بسوی مخرج با حجار و امر باستطابت دال ست بر وجوب ازاله نجاست و در حدیث دلیل ست بر نجاست بول و نص ست در بول انسان زیرا که الف و لام در البول درین حدیث عوض مضاف الیه ست ای بوله بدلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین كان لا يستنزه عن بوله و بعضی

بر مطلق بول حمل کرده ابوال ابل هم دران داخل کرده اند کالمصنف فی فتح الباری ودر سبل گفته فقد تعسف وقد بینا وجه تعسفه فی حواشی فتح الباری
انتهی وله وللحاکم فی لفظ من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه اکثر عذاب القبر من البول بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت
از بول است ورواه احمد وابن ماجة ایضا وهو صحیح الاسناد واین روایت صحیح الاسناد است یعنی نسبت بروایت اول مصنف دراینجا
چنین گفته ودر تلخیص فرموده اعلال کرد اورا ابو حاتم وگفت که رفع آن باطل است انتهی وتعقب نکرد آنرا بحرفی ودراینجا جزم بصحت وی کرده فاختلف
کلامه کما تری وشارح سفر السعادة هم کلام اورا دراینجا مقرر داشت ومتنبه باین اختلاف کلام نشد ودر سبل بآن تعرض نموده ومفاد این حدیث
نیز همان مفاد حدیث اول است واختلاف کرده اند در عدم استنزاه که از کبائر است یا صغائر وسبب اختلاف حدیث قبرین است زیرا که در وی آمده
ما یعذبان من کبیر پس از صغائر باشد ورد کرده اند که قول وی بلی انه کبیر بعد ذکر معذب بودن یکی ازان هر دو بسبب عدم استنزاه از بول
دلیل کبیره بودن اوست وگفته اند مراد آنست که در اعتقاد مخاطب کبیر نیست ونزد خدا کبیر است وگفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز
وجزم بهذا البغوی ورجحه ابن دقیق العید وقیل غیر ذلک ودرین باب است از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی مسنده والحاکم والطبرانی وغیرهم
واسناد وی حسن است نیست در وی جز ابی یحیی القتات ودر وی لین است ولفظ وی این است که عامه عذاب قبر بسبب بول است پس تنزه کنید از آن
وتایید اوست روایت صحیحین در قصه دو صاحب قبر که اما یکی ازان هر دو پس بود که تنزه نمیکرد از بول ودرین باب است از انس نزد دارقطنی من طریق
ابی جعفر الرازی عن قتادة عنه وصحح ارساله ونقل عن ابی زرعة انه الحفظ وگفت ابو حاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس والصحیح ارساله ودرین باب است
از عبادة بن الصامت در مسند بزار ولفظ وی این است پرسیدیم ما آنحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی ازین پس بشوئید آنرا و بدرستیکه
من گمان میکنم که از بول است عذاب قبر واسناد وی حسن است وگفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلد از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدرستیکه عامه عذاب قبر از بول است وروات وی ثقات اند بارسال وی **وعن**
سراقة بضم سین مهمله وبعد را قاف وی ابو سفیان بن مالک بن جعشم است بضم جیم وسکون مهمله وضم شین معجمه واین سراقه همان است
که بپایهای اسپ او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت از مکه بمدینه بزمین فرو رفت ودرین باب گوید بمخاطبه ابی جهل **شعر** ابا حکم والله
لو کنت شاهدا + لامر جوادی حین ساخت قوائمه + علمت ولم تشکک بان محمدا + رسول ببرهان فمن ذا یقاومه + وفات وی در صدر خلافت
عثمان در سنه اربع وعشرین اتفاق افتاد مدلجی کنانی است نزیل قدید بود واز اهل مدینه معدود وجماعتی از وی روایت کرده اند قال
علمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخلاء ان نقعد علی الیسری گفت سراقه آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت
کردن اینکه بنشینیم ما بر پای چپ واعتماد کنیم بران وکمتر شود استعمال یمنی از برای شرافت وی و ننصب الیمنی واستاده کنیم پای راست
زیرا که این طور نشستن ادخل است در دفع فضلات شکم واعون است بر خروج خارج زیرا که معده در جانب الیسر است رواه البیهقی
والطبرانی بسند ضعیف من طریق رجل من بنی مدلج عن ابیه حازمی گفته دانسته نمیشود درین باب غیر این حدیث ودر اسناد وی کسی
که شناخته نمیشود وادعا کرد ابن الرفعة فی المطلب که درین باب است از انس مصنف گفته فلینظر فیه انتهی **وعن** عیسی بن یزداد بفتح
بای موحده وسکون رای مهمله والدین مهملتین ومیان وی الف است وضبط کرده اند بمثناة تحتیه وزای معجمه عن ابیه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا بال احدکم فلینتر بتای مثناة مثلثه ذکره ثلث مرات چون بول کند یکی از شما پس باید که بیفشاند
آلت خود را باستبار نتر جذب کردن بقوت وجفا استنتر من بوله یعنی جذب کرد واستخراج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استنجا بحرص تمام اهتمام

کننده بران کما فی القاموس وحکمت دران حصول ظن ست بآنکه باقی نماند در مخرج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علما واجب گویند استبرا را بحدیث صاحبی القبرین وآن شاهد حدیث باب ست و در شرعة الاسلام گفته دلک کند عجان را باصبع وسطی ودلک قوی تا منقطع شود بول انتهی عجان بالکسر ما بین القبل والدبر را گویند رواه احمد فی مسنده والبیهقی وابن قانع وابو نعیم فی المعرفة وابو داود فی المراسیل والعقیلی فی الضعفاء کلهم من روایة عیسی المذکور ابن ماجة بسند ضعیف زیراکه در سندش عیسی مذکور ست ابو حاتم گفته حدیث وی مرسل ست وگفت در علل نیست او را صحبت وبعضی او را در مسند داخل کرده اند وگفت ابن حبان در ثقات که یزداد را گویند صحبت ست وذکر کرد او را بخاری وگفت الاصح ولین عدی او را در تابعین شمرده وگفت ابن معین شناخته نمی شود عیسی ونه پدر او وگفت عقیلی در ضعفا متابعت کرده نمی شود بر وی وشناخته نمیشود مگر باین حدیث وگفت نووی در شرح مهذب اتفاق کرده اند برانکه وی ضعیف ست واصل حدیث انتثار در بول در صحیحین ست از حدیث ابن عباس در قصه صاحبی القبرین **وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قباء** بضم قاف ممدوده منصرف ست ودر وی لغتی ست بقصر وعدم صرف ودر حاشیه تلخیص گفته در وی شش لغت ست تذکیر وتانیث ومد وقصر وصرف وعدم صرف وافصح واشهر مد وصرف وتذکیر اوست یعنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبا را وآن قریه ایست بر سه میل از مدینه ودر چاه وی خاتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دست عثمان رضی الله عنه افتاد **ان الله يثني عليكم** پس فرمود بدرستیکه خدا ثنا میکند بر شما پس آن کدام امر ست که بسبب وی مستحق این ثنا شدید یعنی درین کریمه **فيه رجال يحبون ان يتطهروا فقالوا انا نتبع الحجارة الماء** گفتند ما پیرو میکنیم سنگ را آب یعنی اول استنجا بسنگ میکنیم بعده بآب **رواه البزار في مسنده بسند ضعيف** زیراکه در اسنادش محمد بن عبد العزیز ست واو ضعیف ست تضعیف کرد او را ابو حاتم وگفت نیست او را احادیث مستقیم ونیز در سند وی عبد الله بن شبیب ست واو نیز ضعیف ست وروایت کرد حاکم از حدیث مجاهد از ابن عباس اصل این حدیث ونیست در وی مگر استنجا بآب فقط ولهذا نووی در شرح مهذب گفته معروف از طرق حدیث آنست که استنجا میکردند آنها بآب ونیست اینکه جمع میکردند درمیان ما واحجار وتبعه ابن الرفعة وگفت یافته نمی شود این در کتب حدیث وکذا قال المحب الطبری نحوه مصنف در تلخیص گفته ووارد ست بر ایشان روایت بزار واگرچه ضعیف ست صاحب سبل گفته گویم محتمل که مراد ایشان بعدم وجدانش در کتب حدیث وجدان بسند صحیح باشد ولیکن اولی روست بآنچه در المام ست چه وی تصحیح آن کرده ودر بدر گفته نووی معذور ست زیراکه این روایت غریب در زوایای خبایا ست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکباد ابل البته کمتر باشد گویم حاصل میشود ازین همه اینکه استنجا بآب افضل ست از حجاره وجمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در المام ست ویافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد میان هر دو انتهی **واصله في سنن ابي داود والترمذي وصححه ابن خزيمة من حديث ابي هريرة بدون ذكر الحجارة** واصل این حدیث در ابو داود وترمذی ست وابن خزیمه تصحیح وی کرده از حدیث ابو هریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر آب کرده یعنی طهارت بآب میکنیم ورواه ابن ماجة ایضا بسند ضعیف ونیست در وی ذکر اتباع احجار بآب بلکه لفظ وی این ست بودند که استنجا میکردند بآب وروی احمد وابن خزیمة والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه واخرجه الحاکم من طریق مجاهد ولفظ وی این ست که هرگاه نازل شد آیت فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعده وفرمود چیست این طهور که ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بیرون نمی آید از ما هیچ مرد وزن از غائط مگر آنکه می شوید دبر خود را پس فرمود آنحضرت همین ست آن طهور ورواه ابن ماجة والحاکم من حدیث ابی سفیان طلحة بن نافع اخبرنی ابو ایوب وجابر بن عبد الله وانس بن مالک واسنادش ضعیف ست ورواه احمد وابن ابی شیبة وابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سلام

وحکایت کرد ابونعیم در معرفة الصحابة خلاف از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامة و ذکره الشافعی فی الام بغیر استناد
ولفظ وی این ست گفته می شود که قومی از انصار استنجا کردند بآب پس فرود آمد در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابوحامد در تعلیق
گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعیه بر آنکه جمع میان آب و احجار مروی از مفسرین و فقهاست و روایتش از اہل قبا باطل ست و رد کرده بر ایشان
در الإلمام وغیره و همین صحیح ست و در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهود می شستند ادبار خود را پس ما هم شستیم چنانکه ایشان شستند

باب الغسل وحکم الجنب

باب در بیان غسل و در بیان حکم کسیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین معجمه شستن تمام اندام ست از اغتسال و غسل بفتح معجمه مطلق
شستن و غُسُل بضمتین آب که بدان شویند و بکسر غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز ست در آن
ضم و فتح و قیل مصدر بالفتح ست و اغتسال بضم و قیل بالفتح فعل مغتسل ست و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و بالکسر آنچه جمع کنند با آب چون
اشنان انتهی و غسول بفتح بمعنے آب و سر شستنی هر دو بیاید و غساله بضم آبی که بر آید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب
در مصفی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعید مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمعی گفتند که مرد قریب
الجماع بعید ست از عبادات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه ست که ملت ابراهیمی بران جاری شده حالا در
حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در انجا شرط ست یا نه و این مبحث خواهد آمد انتهی عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب ست یعنی از خروج منی بشهوت
پس بحکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس ست و حقیقت اغتسال رسانیدن آب ست بر اعضا و در وجوب
دلک اختلاف ست و تحقیق آنست که مسئله سماعی او ست و اما غسل پس وارد ست بلفظ إن كنتم جنبا فاطهروا و درین لفظ زیادت ست
بر مجرد غسل و اقل وی دلک ست و عدول نکرده وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر اینست که نیست دلک
از مسمای او زیرا که میگویند غسلة العرق و غسلة المطر پس لابد ست از دلیل خارجی بر شرطیت دلک در غسل اعضای وضو بخلاف غسل جنابت و حیض که
در آن لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده إذا تطهرن ولیکن در حدیث عایشه و میمونه آمده که اکتفا کرد آنحضرت در ازاله نجاست
بجر و افاضه آب بدون دلک و او تعالی اعلم ست بنکته که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو بغسل و از ازاله نجاست بتطهیر با وجود
اتحاد در کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست ست بر چیزی رسد بانچه رسد و خطا کند انچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست
وقتی که دلک شرط نباشد در مصفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو ست بوجهی که تقاطر پیدا شود زیرا که رش و غسل و مسح همه
داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بعضو و فرق در غسل و مسح باسالت ما ست و در رش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و سبب
تجرید مفهوم آنرا از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسلت الثوب می فهمد در وضوی متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت
و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض على جلده الماء و اطهار مبالغه است در طهارت و مراد از ان اسالت آب ست بر جمیع بدن
باجماع و جمعی تمسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضوء و آن ضعیف ست زیرا که معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن
ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق انتهی و بالجمله حدیث بمفهوم حصر خود که مستفاد ست از تعریف مسند الیه و وارد شده
نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء دال ست بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای ختانین و باین رفته است داود و اندکی از صحابه و تابعین

ودر بخاری ست که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت
عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمثله قال علی رضی الله عنه والزبیر وطلحة وأبی بن کعب وابوایوب ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم
پستر گفت بخاری غسل احوط ست وجمهور گویند که این مفهوم منسوخ ست بحدیث ابی هریره که می آید کذا فی السبل گویم بغوی گفته این حدیث منسوخ ست
انتهی چنانکه مروی ست از ابی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه
که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ گشت وحکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت والتقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود
یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره بیاید و ابن عباس گفت این حدیث در شان احتلام ست که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابی که دیده و لذتی
که چشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست وحق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام وغیر احتلام واین حکم در اول اسلام بود
پستر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی ست ومصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در آخر
بر ایجاب غسل قاله القاضی ابن العربی انتهی رواه مسلم ومسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده ورواه ابوداود وابن خزیمة وابن حبان بلفظ
الکتاب وبخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث الماء من الماء نیاورده ولهذا مصنف گفته واصله فی البخاری وآن اینست که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعتبان بن مالک اذا اعجلت واقحطت فعلیک الوضوء وحدیث را طریقهاست رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج
ومن حدیث عتبان بن مالک والطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس وحازمی وابن شاهین جمع کرده اند طرق اورا

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم
میشود بین شعبها الاربع در میان چهار شعبه زن شعب بضم شین معجمه وفتح عین مهمله با موحده جمع شعبه ست وشعبه بضم شین پاره از چیزی
وشاخ مراد اینجا دو دست ودو پای زن ست یا دو ران ودو ساق یا دو ران ودو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج ثم جهدها پستر در
تعب ومشقت اندازد زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد وزن هر دو متفق علیه ودر مسلم
بجای جهد اجتهد آمده ونزد ابوداود والزق الختان بالختان بدل ثم جهدها مصنف در فتح گفته واین دلیل ست برانکه جهد درینجا کنایه ست از معالجه ایلاج
زاد مسلم وان لم ینزل وزیاده کرد مسلم واگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی وهمین ست مذهب ائمه اربعه واکثر اصحاب وخلفای اربعه
وعایشه وتابعین وغیر ایشان از علمای دین وجمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث ابی بن کعب که گفت ان الفتیا التی کانوا
یقولون الماء من الماء رخصة کان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص بها فی اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد وآن نزد احمد وغیره ست از طریق
زهری از ابی وصححه ابن خزیمة وابن حبان وگفت اسمعیلی آن بر شرط بخاری ست وآن صریح ست در نسخ با آنکه حدیث غسل واگرچه انزال نکند راجح ست
اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق ست در ایجاب غسل وآن مفهوم ست ومنطوق مقدم ست بر مفهوم واگرچه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را
وآیت معتضد منطوق ست در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود وان کنتم جنبا فاطهروا یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم ست غسل
اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فهمیده شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت ست بحقیقت بر جماع اگرچه در وی
انزال نباشد زیرا که هر که خطاب کند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد اگرچه انزال نکرده باشد ونیست اختلاف
درانکه زنای موجب حد همان جماع ست اگرچه از وی انزال نباشد انتهی پس کتاب وسنت هر دو معاضد اند بر ایجاب غسل از ایلاج ودر حدیث عایشه آمده
که پرسید مردی رسول خدا را از حال مردی که جماع میکند بازن خود پستر اکسال میکند وعایشه نشسته بود فرمود من واین همچنین میکنیم پستر غسل میسازیم

بروایه مسلم واحمد والترمذی نحوه وصححه شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه ومن بعدهم که آیا غسل از التقای ختانین واجب یا بخروج منی ست
یا بی خروج وحق اول ست انتهی ودر حجة الله البالغه گفته روایت مختلف ست درانکه اکسال یعنی جماع بی انزال محمول ست بر جماع کامل که دران
انزال باشد یا نه آنچه صحیح شد روایة وبرانند جمهور فقها همین ست که هرکه جهد کرد غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند واختلاف ست در کیفیت
جمع میان این حدیث وحدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام ست وفیه ما فیه یعنی شان ورود حدیث مسلم ابا میکند ازان وابی گفت
دراول بود بعده نهی فرمود واز عثمان وعلی وغیرهم وضوء مروی ست وتا آنحضرت رفع کرده ونزدم محمل او بر مباشرت فاحشه دون ست زیراکه گاهی
اطلاق جماع بروی هم آمده انتهی **وعن** ام سلمة ام المومنین هند بنت امیه تقدم ذکرها ودر سبل این حدیث را نگرفته وشرح وی نکرده
رضی الله عنها گفت ام سلمه ان ام سلیم وهی امرأة ابی طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحه که مادر انس بن مالک ست رضی الله
عنهما ست قالت یا رسول الله گفت ای رسول خدا ان الله لا یستحیی من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق وپرسیدن آن
یعنی نهی کرد از حیا داشتن از پرسیدن امر حق واین توطیه اعتذار ست ازین سوال که کرد فهل علی المرأة اذا احتلمت آیا هست بر زن
یعنی غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء
چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین ست در مصفی گفته کسی که محتلم شد نیز در حکم مجامع داخل ست باحادیث صحیحه واجماع وچون احتلام را
خواهیم که منقح کنیم قید نوم برمیخیزد زیراکه چون عادت جاری ست بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند والا نوم ناقض غسل نیست وشرطیت نوم علت غسل را
نیز معقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوة باشد یا نه وابوحنیفه قید شهوت زیاده میکند وحد منی ومذی وفارق درانها چیست پیشتر
گذشت واگر منی از مخرج غیر معتاد برآمد مثل صلب شافعیان تفریع کرده اند وجوب غسل را ونزدیک فقیر بعید مینماید واین بحث در تنقیح اکل وشرب
وحمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد واین تنقیحها که گفته اند دل ازان در قلق ست بلکه اظهر آن مینماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده ست
ونادر الوقوع را علت نساخته واگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها را گنجایش تسلیم نیست انتهی الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که پس
پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم وگفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند وخواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید ازوی فرمود آری می بیند
ومی برآید خاک آلوده باد دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگوئی وبفراست خود درنمی یابی که زن را آب منی هم باشد چنانکه مرد را اگر
زن را آب منی نیست پس بچه بسبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هردو مذکور ست از ام سلمه
ولفظ مر بخاری راست واین حدیث را لفظها ست نزدیک این هردو وروایت کرده ست آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم واز حدیث عائشة رض
باین لفظ که زنی سوال کرد الخ ودرین باب ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد اخرجه ابن ابی شیبة واز ابی هریره
اخرجه الطبرانی فی الاوسط واز خوله بنت حکیم رواه النسائی ودر روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد سطبر ست وسفید وآب زن تنک ست
وزرد پس هرکدام که از آب مرد وزن بالا برآید وغالب گردد وپیشتر در رحم افتد می باشد ازان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد پیشتر افتاد
یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن پیشتر ست یا غالب مانند مادر شود **وعن** انس رضی الله عنه بن مالک قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المرأة تری فی منامها ما یری الرجل فرمود درباره زنی که می بیند در خواب آنچه می بیند مرد
قال تغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب برآید چنانکه در بخاری ست گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن ودر روایتی
هن شقائق الرجال اخرجه الخمسة الا النسائی ودرینجا دلیل ست برانکه این دیدن آب غالب ست بر نسا همچو رجال ودروی رد ست بر کسی

گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متفق علیه واین سوال از چند صحابیات واقع شده خوله بنت حکیم نزد احمد ونسائی وابن ماجه وسهله
بنت سهیل نزد طبرانی وبسره بنت صفوان نزد ابن ابی شیبه زاد مسلم زیاده کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت ام سلیم
وهل یکون هذا وآیا می باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یکون الشبه واز کجا باشد
مانند شدن اولاد شبه بکسر شین معجمه وسکون موحده وبفتح وی دو لغت ست متفق اند بر اخراج آن شیخین از طرق ام سلمه وعایشه وانس
واین استفهام انکاری ست [illegible] وی تقریر اینست که ولد گاهی شبه پدر باشد وگاهی شبه مادر واحوال هر آب که غالب آمد شبه همان غالب باشد
وعن عایشة رضي الله عنها قالت کان النبي گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یغتسل من اربع
غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق وجوب یا استحباب زیرا که حدیث دال ست بر مشروعیت غسل من الجنابة یکی از جنابت ووجوب
وی ظاهر ست ویوم الجمعة دوم روز جمعه ودر حکم ووقت وی خلاف ست جمهور برانند که مسنون ست بحدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه
پس خوب کرد وهر که غسل کرد پس غسل افضل ست وداود وجماعتی گفته که واجب ست ووجوب محمول ست بر تاکید سنیت وشوکانی هم واجب
گفته واما وقت وی پس پیش از نماز ست زیرا که مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع نباشد وحدیث من اتی الجمعة فلیغتسل
دلیل ایشان ست ونزد مردویه از فجر جمعه تا عصر ست واین حدیث عایشه مناسب اوست ومن الحجامة سوم از خون کم کردن گفته اند
این سنت ست بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرت ونماز گذارد ووضو نکرد پس معلوم شد که سنت ست گاهی باید کرد چنانکه در حدیث
عایشه ست وگاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس ست ومروی ست از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت ست واگر طهارت کردی
کفایت ست ترا ومن غسل المیت چهارم از غسل میت وعلما را در ان سه قول ست یکی آنکه سنت ست وهو اقربها دیگر آنکه واجب ست
سوم آنکه مستحب نیست وظاهر حدیث در ان ست که آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد واز ان غسل میکرد وگفته اند حق آنست که اعتقاد
میکرد اغتسال را از ان وامر میکرد بدان وآنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعض شروح از ازهار نقل کرده اند که اول اقرب ست
بعبارت و [illegible] از شافعی آورده که هم آنحضرت آنرا کرده وهم اصحاب او والله اعلم رواه ابوداود والحاکم وصححه ابن خزیمة ورواه
احمد واورا شاهدی ست نزد بیهقی از حدیث عبدالله بن عمرو بن العاص ولیکن در اسنادش مصعب بن شیبه ست وفیه مقال واز جمع کردن
این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند کما تقدم بلکه حکم هر یک جداست وتعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیرا که روایت
صحیح مرفوع بدان وارد نشده وانچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد وابوداود وطبرانی وابن ماجه وبزار آمده نووی گفته ضعیف ست وهم
نزد ابن ماجه ست از ابن عباس درین باب وآن نیز ضعیف ست ولیکن از ابن عمر آمده که وی برای هر عید غسل میکرد وشدت متابعت او
مر آنحضرت را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه في قصة ثمامة بضم مثلثه وتخفیف میم
بن اثال بضم همزه وبعد وی مثلثه مفتوحه عند ما اسلم نزدیک مسلمان شدن او واین غسل مندوب ست بر کسی که مسلمان شود
وطاهر باشد وواجب ست اگر جنب بود وامره النبي وحکم کرد اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان یغتسل اینکه غسل کند
واین حدیث دلیل ست بر مشروعیت غسل بعد اسلام وامر دلالت میکند بر ایجاب وعلما در ان مختلف اند نزد حنفیه بر وی غسل نیست اگر غسل
کرده است در حالت کفر خود ونزد شافعیه وغیرهم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور واگر در حال کفر جنب نبود مستحب
باشد اغتسال لا غیر ونزد احمد مطلقا واجب ست بظاهر حدیث الکتاب وبدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آمدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم

میخواستم اسلام راپس امر کرد مرا که غسل کنم بآب وکنار اخرجه ابو داؤد والترمذی والنسائی نحوه وابن خزیمة وابن حبان واحمد وصححه ابن السکن
شوکانی گفته وحق وجوب ست رواه البیهقی وابن خزیمة وابن حبان مطولا والبزار ولفظ وی این ست مسلمان شد ثمامه پس فرمود آنحضرت
ببرید این را بسوی حائط فلان وبگوییدکه غسل کند بآب وبرگ کنار انتهی واین ناظر دران ست که امر کرد باغتسال بعد اسلام اما مراد بآن نزد
ارادهٔ اسلام ست چنانکه از حدیث قیس معلوم شد وشیخ در ترجمه گفته وهمچنین مستحب ست که شسته شود جامهارا وحلق کرده شود واختتان نموده آید
انتهی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صنعانی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین ست کنیت وی ابوبکر ست استفادهٔ علم از
ثوری واوزاعی وابن جریج نموده وخلقی بسیار از وی روایت دارد وامام احمد بن حنبل ویحیی بن معین واسحق بن راهویه وذهبی از شاگردان اویند
یکی از اوعیهٔ علم بود وکتاب وی مصنف کوچک ست از مصنف ابن ابی شیبه ومرتب ست بر ترتیب کتب وابواب فقه واکثرش ثلاثی ست
وختم کرده است آنرا بر شمائل وشمائل را بر ذکر موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفته حدثنا معمر عن ثابت عن انس قال کان شعر رسول الله
صلی الله علیه وسلم الی انصاف اذنیه ولنعم ما قال مولانا آزاد البلجرامی رح شعر بگیسوی رسول هاشمی آزاد قربانم ✤ که از دامان این شب
صبح ایمان میشود پیدا ✤ دیگری گوید شعر مرا از زلف او موئی بسندست ✤ فضولی میکنم بوئی بسندست ✤ ذهبی گفته وثقه غیر واحد
وحدیثه مخرج فی الصحاح انتهی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت ومیفرمود گفت از امیر المومنین علی کرم الله وجهه متواتر
شده است که مرا تفضیل ندهید بر ابوبکر وعمر رضی الله عنهما پس کار شیعی نیست که از امر وی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته بهشتاد
وپنج سال رسیده ودر نصف شوال سال دو صد ویازده انتقال کرد رحمه الله تعالی واصله متفق علیه واصلش در صحیحین ست ولیکن
دران حکم باغتسال نیست بلکه چنین ست که وی غسل کرد ولیکن مؤید اوست امر کردن آنحضرت واثله وقتاده را باغتسال نزدیک اسلام
آوردن کما اخرجه الطبرانی وعقیل بن ابی طالب را کما اخرجه الحاکم فی تاریخ نیسابور اما اسانیدش ضعاف ست **وعن ابی سعید**
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود غسل الجمعة واجب علی کل محتلم
غسل جمعه واجب ست بر هر بالغ ودر روایتی عوض محتلم مسلم آمده ومراد بآن نیز بالغ ست زیراکه بر صغیر هیچ چیز واجب نبود واین وجوب نزد
جمهور محمول ست بر تاکید ومبالغه در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده ونزد ابن دقیق وجوب احتیاط ست نه وجوب
الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب ست بر تو در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل ست دران وبیشتر جمعی وجوب
ودلیل وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر ووضو از مس نسا ووضو از قهقهه ووضو از رعاف وحجامت ووجوب صلوة بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر انتهی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک وبعض حنابله ودلیل ایشان ورود صیغهٔ امر است
واصل در وی ایجاب ست چنانکه شیخین وترمذی وموطا از ابن عمر آورده اندکه فرمود آنحضرت من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل ودر موطا ست
از ابن السباق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث وگفت عمر گواهی میدهم که آن
واجب ست کذا فی البخاری ودر موطا ست از ابی هریره که غسل جمعه واجب ست بر هر مسلمان مثل غسل جنابت واز حفصه آمده که لازم ست
بر هر رونده بجمعه غسل وترمذی گفت که درین باب ست از ابن عمر وابی سعید وجابر وبراء وابو الدرداء وحدیث ابن عمر حسن صحیح ست نووی گوید
وجوبش از طائفه از سلف محکی ست وبه قال اهل الظاهر وحکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره وعماره ومالک وخطابی از حسن بصری
وابن حزم از جماعتی از صحابه ومن بعدهم انتهی سیوطی در نور اللمعة فی خصائص یوم الجمعة در بیان خاصیت بست وپنجم تا بست ونهم حدیث

باب را از ابو سعید نزد شیخین باین لفظ آورده که گفت ابو سعید گواهی میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب ست بر هر محتلم و اینکه استنان کند و مس نماید طیب را اگر یابد و ابن ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که سه چیز حق ست بر مسلمان غسل روز جمعه وسواک و مس طیب اگر باشد و حاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید و باید که بساید یکی از شما خوشبو تر از انچه یابد از طیب و دهن خود انتهی و این روایات صریح ست در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع ست باین حدیث که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابو القاسم روایت کرده اند این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه غیر ابن عمر قریب بست و چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش بیک صد و بست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتهی و همین ست راجح نظر در ادلهٔ صریحهٔ محکمه اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب ستة مگر ترمذی انتهی **وعن سمرة** بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکثرین ست جماعتی از وی راوی ست در بصره مرد در آخر سنه ۵۹ نزیل کوفه والی بصره بود شمار وی در بصریین ست و جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله است کنیت وی ابو سعید ست رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ يوم الجمعة فبها ونعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک ست یعنی فبها آن ست که فبالسنة اخذ ونعمت السنة قاله الاصمعي وحكاه الخطابي ايضا و گفت ظهور تای تانیث برای اضمار سنت ست یا بالرخصة اخذ ونعمت الرخصة زیرا که سنت غسل ست قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ ونعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ ونعمت الفریضة زیرا که وضو فریضه است و این حجت جمهور ست در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جائز نبودی تا بخوب کردن چه رسد و گویند مردم در ان وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای مسجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم باغتسال فرمود و چون وسعت در حال شد و مسجد کشاده گردید حکم وجوب برخاست و انتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم همچنان درینجا نیز مرتفع شد و حجت دیگر این ست که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که وضو کرد وضوی خوب و آمد جمعه را و شنید و خاموش ماند بخشیده شد او را انچه بود میان این جمعه تا جمعهٔ دیگر الحديث وبعضے ادعای نسخ وجوب کرده اند و جواب از ان این ست که در حدیث سمره مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاوم نشود باحادیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف ست در برابر نصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم زائل شده بود و مردم غنی و باجامه شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در وضو بعد غسل ست بقرینهٔ احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود و شوکانی گفته و چه خواهند گفت درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حق ست بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یکروز بشوید دران سر و بدن خود را و این حدیث در صحیحین و غیر هما ست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تقیید غسل با بدن جمعه دال ست بر انکه این غسل برای نماز ست نه برای جمعه انتهی و دعوای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد و لهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و ندب جمعا بين الادلة ومن اغتسل فالغسل افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست و درینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت ست و وضو فریضه و فریضه افضل ست از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی ست که نیست غسل با او گویا فرمود هر که وضو کرد و غسل نمود افضل ست از کسی که وضو کرد فقط و بالجمله همگی اقوال درین مسئله سه قول ست استحباب و سنیت و وجوب و بهر طرف

جمعی رفته وارجح آن وجوب ست کما عرفت اما در سبل گفته که دلیل ایجاب حدیث سمره است اگرچه حدیث ایجاب اصح ست زیرا که آن را سبعه روایت کرده اند واین را شیخین اخراج نموده پس احوط برای مومن این ست که ترک نکند غسل جمعه را انتهی وحافظ ابن القیم رح در ہدی نبوی گفته ان الامر بالغسل یوم الجمعة مؤکد جدًا ووجوبه اقوی من وجوب الوتر وقراءة البسملة فی الصلوة ووجوب الوضوء من مس النساء ووجوبه من مس الذکر ووجوب الوضوء من القهقهة فی الصلوة ومن الرعاف والحجامة والقئ انتهی وآنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذ ست از اینجا زیرا که صاحب سفر شاگرد صاحب ہدی ست وکتاب سفر السعادة را بحذف دلائل وعبارات از زاد المعاد فی ہدی خیر العباد باختصار تمام وایجاز کلام التقاط نموده عربی را صراط المستقیم وفارسی را سفر السعادة نام کرده وبالله التوفیق رواه الخمسة یعنی احمد وابوداؤد ونسائی وابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی درین باب ست از ابی ہریرة وعایشه والنس رضی الله عنهم وعمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکسانیکه بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه ووضو را نیز کافی دانند انتهی وحسنه الترمذي ورواه ابن خزیمة ایضا واین حدیث بهفت طریق مروی شده بعضے از قتاده از حسن از آنحضرت مرسلا آورده اند ودیر امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته واین مذہب علی بن مدینی ست کما نقله عنه البخاری والترمذی والحاکم وغیرہم وگفته اند که نشنیده از وی مگر حدیث عقیقه وہو قول البزار وغیره وگفته اند که نشنیده از وی ہیچ حدیث وتحدیث نکرد مگر از کتاب وی ورواه ابوبکر الہذلی وہو ضعیف عن الحسن عن ابی ہریرة ووہم فیه اخرجه البزار من طریقه ورواه عباد بن العوام عن سعید عن قتادة عن انس ووہم فیه قاله الدارقطنی فی العلل ورواه العقیلی وابن عدی بسند ضعیف والطبرانی فی الاوسط باسناد امثل من سند ابن ماجة ورواه البیهقی باسناد فیه نظر من حدیث ابن عباس وباسناد فیه انقطاع من حدیث جابر ورواه عبد بن حمید والبزار فی مسنده بها وکذلک اسحق بن راہویه من حدیثه باسناد فیه ضعف واو را طریقی دیگر ست در تمهید ودر وی ربیع بن بدر ست وهی ضعیف ست انتهی ملخصًا وعن علی رضي الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرئنا القران مالم یکن جنبا بود آنحضرت قرارت میکنانید وتعلیم میکرد ومی آموخت ما را قرآن را مادامیکه نبود جنب ودر حدیث ابن عمر ست نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت نخواند حائض ونه جنب یعنی مرد باشد یا زن ہیچ چیز را از قرآن ولیکن در سندش اسمعیل بن عیاش ست وروایت وی از اہل حجاز ضعیف ست واین روایت از ہمین قبیل ست رواه احمد والخمسة در نسخ بلوغ المرام ہمچنین ست واولی الاربعة ودر بعض نسخ یافته ہم شد یعنی ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه وروایت کرد دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفا بخوانید قرآن را مادامیکه نرسد یکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس نخواند ونه یک حرف واین معاضد حدیث باب ست مگر ابن خزیمه گفته نیست حجت در وی برای مانع جنب از قرارت زیرا که در وی نہی نیست بلکه حکایت فعل ست وبیان نکرد آنحضرت که جز این نیست که باز ماند وی از قرارت از برای جنابت وروایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرارت برای جنب باکی واما آنکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از قرارت چیزی سوای جنابت اخرجه احمد واصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبزار والدارقطنی والبیهقی وگفته اند که این اصح ست در دلالت بر تحریم قرارت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاہر ست زیرا که این ہمه الفاظ اخبار ست از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را در حال جنابت ونیست دلیل درین ترک بر حکمی معین وگذشت حدیث عایشه که بود آنحضرت که ذکر میکرد خدا را در ہر حال خود واین مخصوص ست بابن عباس رضی الله عنه ودعوی اینست که نیست ناہض بر تحریم بلکه محتمل ست که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراہت ونحو آن ولیکن ابو یعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس تر خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین ست مر کسی را که نیست جنب

واما جنب پس نخوانده و نه یک آیت هیثمی گفته رجال وی موثوق اند وآن دلالت میکند بر تحریم زیراکه موصول ست ومعاضد ما سلف واما حدیث ابن عباس مرفوعا که لوان احدکم اذا اتی اهله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرارت برای جنب زیراکه این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید ونیز این گفتن پیش از غشیان اهل ست وجنب گردیدن ست وهمچنین حدیث ابن ابی شیبه که بود آنحضرت چون غشیان میکرد اهل خود را میگفت اللهم لاتجعل للشیطان فی مارزقتنی نصیبا انتهی باب نیست زیراکه در وی تسمیه نیست وهذا لفظ الترمذی وحسنه وصححه ابن حبان مصنف در تلخیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی وابن السکن وعبدالحق وبغوی وروایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت این حدیث ثلث راس المال من ست وحدیث نمیکنم بحدیثی احسن از وی واما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس وتضعیف نموده اند حدیث را پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل ست برانکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست وگذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهی وچون این حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد ونزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام ست وباقی ادعیه اذکار لاباس ست **وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله** چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند **ثم اراد ان يعود** پس خواهد که عود کند ودیگر بار جماع کند **فليتوضأ بينهما وضوءا** پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع وبی وضو جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لهذا موکد کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی ست ودر روایت ابن خزیمه وبیهقی باین لفظ آمده وضوء للصلوة اما شافعی گفته لایثبت مثله بیهقی گوید شاید وی واقف نشد بر اسناد حدیث ابو سعید وواقف شد بر اسناد غیر وی زیراکه مروی شده است از عمر وابن عمر باسناد ضعیف انتهی **رواه مسلم** ورواه احمد وابن خزیمة وابن حبان والحاکم و**زاد الحاکم** وزیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود وابن حبان در صحیح خود وبیهقی در سنن خود **فانه انشط للعود** که این وضو کردن میان دو جماع نشاط آرنده ترست برای عود کردن ودر وی دلالت ست بر مشروعیت وضو برای عائد ولیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد زنان خود را ووضو نکرد میان هر دو فعل واین هم ثابت شده که بعد غشیان هر واحد غسلی جدید براورده فالکل جائز گوییم الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة **وللاربعة عن حديث عايشة رضي الله عنها** یعنی ابوداود ونسائی وترمذی وابن ماجه راست از عایشه که **قالت** گفت **كان** بود **رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ينام وهو جنب** خواب میکرد ومی خفت وحال انکه جنب می بود **من غير ان يمس ماء** بدون آنکه دست رساند بآب واین محمول ست بر فعل آن برای بیان جواز ودر حدیث متفق علیه ست از حدیث عایشه که گفت بود آنحضرت چون می بود جنب پس میخواست که بخورد یا بخوابد وضو میکرد مثل وضوی خود مر نماز را واین نیز مستحب ست نه واجب وآنرا ابن عمر آمده که ذکر کرد عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن وبشوی عضو خود را پستر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت نوم مر جنب راست چون این کرد بخواب رفت وباین رفته اند جمهور ودلیل ایشان حدیث باب وحدیث طواف آنحضرت بر نسا بیک غسل ست ولیکن مخفی نیست که در وی دلیل بر مدعا نیست وداود وجماعتی بوجوب رفته بنابر ورود امر بوضو نزد مسلم لیتوضأ ثم لینم ودر بخاری ست اغسل فرجك ثم توضأ واصل امر ایجاب ست وجمهور تاویل آن باستحباب کرده اند جمعا بین الادلة وآنکه در روایت ابن خزیمه وابن حبان آمده از حدیث ابن عمر که انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم اينام احدنا وهو جنب قال نعم ويتوضأ ان شاء پس اصل این حدیث در صحیحین ست کما تقدم مگر دران لفظ ان شاء نیست ولیکن تصحیح وتخریج ابن خزیمه وابن حبان آنرا در صحیح خود کافی ست در عمل ومؤید حدیث باب ست ونیست محتاج بسوی

تاویل ترمذی کرد باید و معاضد اوست اصل که عدم وجوب وضوست بر کسیکه جنب خفتن میخواهد کما قاله الجمهور وهو معلول و این حدیث معلول ست زیراکه از روایت ابی اسحق از اسود از عایشه است و وی وهم کرده در قول وی لا یمس ماء قاله ابوداود و گفت احمد لیس بصحیح و گفت یزید بن هارون که آن خطاست زیراکه ابواسحق از اسود نشنیده ولیکن بیهقی تصحیح وی کرده و گفته که او را سماعت ست از اسود در قبل گفته پس باطل شد قول کسی که گفت اجماع کرده اند محدثان برانکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گوییم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلطست از وی و بیهقی گفته طعن کرده اند او را حفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده اما نه این قول را که و لا یمس ماء و گویا وی عمدا آنرا حذف کرده زیراکه تعلیل کرده است آنرا در کتاب التمییز و مثلها از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحت وی محتمل ست که مراد وی آن باشد که دست نرسانید باب از برای غسل گوییم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کند و بشوید فرج خود را از برای نوم و اکل و شرب و جماع

وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود یبدأ فیغسل یدیه آغاز میکرد غسل را پس می شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونة آمده دو بار یا سه بار ثم یفرغ بیمینه علی شماله فیغسل فرجه پس تر میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل ست پس شستن یکبار کافی باشد ثم یتوضأ پس تر وضو میکرد و در حدیث میمونة آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این تداخل دو طهارت ست و همین ست رای زید بن علی و شافعی و جماعتی و ابن بطال بران اجماع نقل کرده و محتمل که شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و محتمل که وضو برای نماز کرده باشد پس تر آب بر بقیهٔ بدن برای جنابت ریخته ولیکن عبارت ثم افاض علی سائر جسده مناسب او نیست زیراکه ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب نرسیده بود و حدیث ظاهر ست در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیلی بران ناهض نشده بلکه در سنن ابوداود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذارد دو رکعت و نماز بامداد و دست نمیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونة و عایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد این غسل و تمام نیست استدلال بتداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گوییم در حدیث سنن نماز وی بهمین وضوی غسل ثابت شده است و در وضوی مذکور مسح سر نیامده ولیکن قول میمونة وضوءه للصلوة شامل اوست ثم یاخذ الماء فیدخل اصابعه فی اصول الشعر پس تر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بیخهای موی سر و در روایت بیهقی آمده خلال میکرد بان شق ایمن راس خود را پس پیروی میساخت بان اصول شعر را پس تر میکرد باشق الیسر راس خود همچنین ثم یصب علی راسه ثلث حفنات پس تر میریخت آب را بر سر سه بار که پر نمود سه بار پری هر دو کف حفنه بمهمله و فا و نون پری کف کما فی النهایة و بکسر حا و فتح وی کما فی القاموس و پری هر دو کف کما فی الصحاح و در حدیث میمونة است پس تر ریخت بر سر خود سه حفنه ملأ هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملأ کفه است با فراد نه تثنیه ثم افاض علی سائر جسده پس تر ریخت آب را بر بقیهٔ بدن خود و لفظ حدیث میمونة ثم غسل ست بدل ثم افاض افاضه بمعنی اسالت ست و در وی دلیل است بر عدم وجوب دلک و برانکه داخل نیست در مسمای غسل دلک زیراکه میمونة بغسل تعبیر کرده و عایشه بافاضه و معنی واحد ست و در افاضه دلک نیست همچنین غسل و ماوردی گفته این استدلال تمام نیست زیراکه افاض بمعنی غسل ست و در غسل خلاف قائم ست و اما سائر پس بمعنی باقی ست نه جمیع

چنانکه در قاموس گفته السائر الباقي لا الجميع كما توهم جماعات انتهى ثم غسل رجليه پس تر شست هر دو پای خود را در هدایه گفته تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب و گل ولای پس شستن آنها فائده ندارد واگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلا پیشتر بشوید تاخیر نکند و محل حدیثین این می تواند بود والله اعلم و در مصفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده و در بعضی روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی ست متفق علیه و ازینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو دست ست قبل ادخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن واگر کسی موی سر داشته باشد بدو دست آب گرفته درمیان بیخ موی رساند و بعضی موی را ببعضی بمالد بعد ازان جاری کند آب را بر تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت ست باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه باهستگی دست تر بر هر دو چشم بمالد و نضح مذهب ابن عمر ست فقط كذا في المصفى واللفظ لمسلم واین لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را ولهما ای مر بخاری و مسلم راست في حديث ميمونة در حدیث میمونه در صفت غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس ست ثم افرغ على فرجه وغسله بشماله ثم ضرب بها الارض پس تر ریخت آب بر فرج خود و شست آنرا بدست چپ پس تر زد دست را بر زمین و دلک ارض برای ازاله رائحه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را مکرر شست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج هم باقی ست این ست آنچه مفهوم میشود از حدیث و دروی دلالت ست بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند طاهر مطهر ست و بر آنکه بقای رائحه بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار ست ویحتمل که رائحه باقی نمانده باشد و دست را بر زمین برای ازاله لزوجت دست زده باشد از افراغ ریختن وفي رواية فمسحها بالتراب پس بسود دست چپ را بخاک بجهت مبالغه در تنظیف وانقا وفي آخره ثم اتيته بالمنديل فرده و در روایت دیگر ست پس تر آوردم آنحضرت را مندیلی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را پس رد کرد آنرا و نگرفت و در روایتی این ست فناولته ثوبا فلم ياخذه و منديل بكسر ميم معروف ست و درینجا دلیل ست بر عدم مشروعیت تنشیف اعضا و در وی اقوال اشهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند مباح ست وقیل غير ذلك وفيه و درین روایت دیگر این ست وجعل ينفض الماء بيده و افشاندن گرفت آب را از دست خود و درینجا دلیل ست بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس به ست و حدیث لا تنفضوا ايديكم فانها مراوح الشيطان معارض اوست مگر آنکه ضعیف ست مقاوم این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها

وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمه قلت يا رسول الله گفتم ای رسول خدا اني امرأة اشد شعر رأسي من زنی هستم که سخت میکنم موی سر خود را لفظ حدیث ضفر ست نه شعر پس گویا که مصنف روایت بالمعنی کرده و ضفر بفتح ضاد و اسکان فا تافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت عرب ست افانقضه لغسل الجنابة آیا پس بشکنم آنرا برای غسل جنابت وفي رواية والحيضة و در روایتی بدل جنابت لفظ حیضة آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرمود مشکن موی را در غسل جنابت یا حیض و این دلیل ست بر آنکه واجب نیست نقض شعر بر زن و شرط نیست رسیدن آب در بیخ وی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب و در غسل جنابت غیر واجب بدلیل قول آنحضرت انقضي شعرك واغتسلي و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که امر بنقض برای ندب ست یا شعر ام سلمه خفیف بود حضرت دانست که آب باصول وی خواهد رسید و نزد بعضی واجب ست اگر آب باصول شعر نرسیده است و اگر رسیده بجهت خفت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشد و دست نقض کند والا واجب نیست زیرا که در غیر مشدود خود برسد و اما حدیث بلوا الشعر وانقوا البشر پس صلاحیت معارضه حدیث ام سلمه ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت پس فعل ست دلالت نمیکند

بر وجوب ودر حق رجال ست وحدیث ام سلمهؓ در غسل نسا این حاصل شرح مغربی ست ولیکن مخفی نیست که حدیث عایشهؓ در حج بود چه وی احرام عمره بست وحائض شد قبل دخول مکه پس امر کرد او را آنحضرتؐ بنقض راس وشانه کردن وغسل نمودن واهلال نمودن بحج ووی هنوز از حیض پاک نشده بود پس این غسل وی برای تنظیف بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمه نخواهد بود وهیچ حاجت باین تاویل رکیک نیست زیرا که خفت شعر یکی نه دیگری مفتقر دلیل ست وهمچنین میشد وبودن آن نه این دعوی بلا دلیل ست زیرا که لفظ راوی نقض ست آری در مسئله دلیلی هست چه دارقطنی در افراد وطبرانی وخطیب در تلخیص وضیاء مقدسی از حدیث انسؓ مرفوعا آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را وبشوید آنرا بخطمی واشنان واگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود وبیفشرد آنرا الحدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیا روایتش کرده ووی در اخراج خود صحت شرط نموده است افادهٔ گمان عمل بران میکند ومحمول بر ندب ست بنا بر ذکر خطمی واشنان زیرا که قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد وحدیث ام سلمه محمول ست برایجاب چنانکه فرمود انما یکفیك ان تحثي بسکون یا بس ست ترا اینکه بریزی آب بهر دو دست علی راسك بر سر خود ثلث حثیات سه بار وحثیه مانند غرفه در وزن ومعنی پری دو کف دست ودلالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم واحمد که رسید عایشهؓ را که ابن عمر امر میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب ست ازین ابن عمر امر میکند نسا را بنقض شعر چرا امر نمیکند باینکه حلق کنند سر خود را هر اینه بودم که غسل میکردم من ورسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم ازینکه بریزم بر سر خود سه بار واگرچه این حدیث وی در غسل جنابت ست وظاهر امر ابن عمر آنست که امر وی زنان را بنقض در حیض وجنابت هر دو بود رواه مسلم وزیاده کرد مسلم ثم تفیضين علیك الماء پس ترمی ریزی وروان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرين پس پاک میشوی ابن ملک گفته مراد از سه بار حصر نیست بلکه رسانیدن آب ست تا مو پس اگر آب در یکبار برسد عدد ثلاث سنت خواهد بود ورنه زیادت بر سه واجب ست تا آنکه بمو برسد وآنکه ازین حدیث مستفاد میشود که ضفائر نکشاید محمول ست بر آنکه آب در باطن موی بالکلیه رسیده باشد ورنه شکستن موی بسته واجب ست چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر مو جنابت ست وبرین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف نخعی ومالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند وامام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب ست نه در حیض قاله علی القاری فی المرقاة **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت گفت عایشهؓ قال فرمود رسول الله صلی الله علیه واله وسلم رو بگردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نرود وعبور جنب وحائض در مسجد لازم نیاید اني لا احل المسجد لحائض ولا جنب بدرستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض وجنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور جائز ست ومالک نیز هم برین ست وطیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز ست والله اعلم وظاهر حدیث بعمومه واطلاقه مؤید مذهب حنفی ست در سبل گفته قول جمهور عدم جواز ست ونزد داود جائز بنا بر برائت اصلیه واین حدیث رفع آن نمیکند واما عبور پس گفته اند که جائز ست لقوله تعالی الا عابري سبيل در حق جنب وحیض بران مقیس ست ومراد بدان مواضع صلوة ست وجواب داده اند که آیت در حق کسی ست که جنب شد در مسجد واو را برآمدن برای غسل ضرور ست واین خلاف ظاهر ست ودر وی تاویلی دیگر نیز هست انتهی رواه ابو داود وحسنه ابن القطان وصححه ابن خزيمة ورواه ابن ماجة والطبراني من حديث ام سلمة وحدیث طبرانی اتم ست وگفت ابو زرعه صحیح حدیث عایشهؓ ست وتضعیف کرده است آنرا ابن حزم باینکه راوی او افلت بن خلیفه مجهول الحال ست وابن رفعه گفته در وی راوی متروک ست ودر سبل گفته قول ابن الرفعه غیر مسموع ست زیرا که بعض ائمه تعدیل وی کرده اند **وعنها** وهم روایت ست از عایشه رضی الله عنها که قالت گفت کنت اغتسل انا ورسول الله بودم من که غسل میکردم من وپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

من اناءٍ واحدٍ از یک آوند آب که میان من و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید
تختلف ایدینا فیه آمد وشد میکرد دستهای ما دران آوند من الجنابة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود متفق علیه
بلفظ مذکور از حدیث عایشهؓ و از حدیث ام سلمهؓ و میمونهؓ نحوه و زاد ابن حبان و تلتقي و زیاده کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد
دست یکدیگر دران و در لفظی از صحیحین این ست که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بيني و بينه فيبادرني حتى اقول
دع لي دع لي قالت وهما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث ست و حال انکه هر دو جنب می بودند و بالجمله درین حدیث دلیل ست
بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوند و اصل جواز ست و کلام درین مسئله گذشت وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تحت كل شعرةٍ جنابة فاغسلوا الشعر بدرستیکه زیر هر موئی که بر تن
آدمی ست جنابتی ست پس بمبالغه بشوئید مو را چنانکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة و پاک بشوئید آن جاها را از اندام که نه در زیر
موست تا بیقین از عهدهٔ غسل برامده باشید و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بفتحات ست و حدیث دلیل ست برانکه واجب ست
غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی ازان گفته اند که این اجماع ست مگر مضمضه و استنشاق که دران اختلاف ست بعضی واجب
گویند بحدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه و میمونه و حدیث ایجاب آن هر دو غیر صحیح ست بمقاوم آن حدیث نتواند شد و اما
آنکه وضوی آنحضرت همچو وضوی نماز بود و پس فعل ست ناهض برای ایجاب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل ست زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده فعل
بیان وی کرد رواه ابوداود والترمذي وضعفاه زیرا که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن وجیه ست بفتح واو و بجیم بر
وزن عظیم مشهور این ست و بفتح واو و سکون جیم و بای موحده و تا در اخر نیز خوانده اند ابوداود گفت حدیث وی منکر ست و او ضعیف ست
و گفت ترمذی غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هو حدیث شیخ لیس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت بیهقی انکار کرده اند
او را اهل علم بحدیث بخاری و ابوداود و غیرهما و لیکن درین باب ست از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید
آنرا کرده شود باوی کذا و کذا و بازین جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح ست کما قال المصنف و لیکن ابن کثیر در ارشاد گفته این حدیث
علی از روایت عطا بن السائب ست و وی سیئ الحفظ ست نووی گفته انه حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ایمه در تصحیح و تضعیف وی
آنست که عطا بن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلتی و نسیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاط روایت کرده
روایتش از وی صحیح ست و هر که بعد از اختلاط کرده روایتش ضعیف ست و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی ست قبل اختلاط یا بعد ازان و منشأ اختلاف
در تصحیح و تضعیف وی و حق وقف ست از تصحیح و تضعیف وی تا آنکه حالش متبین گردد و گفته اند که صواب وقف اوست بر علی رضی الله عنه ولاحمد
عن عايشة رضي الله عنها نحوه وفيه راوٍ مجهولٍ و مر امام احمد راست از حدیث عایشهؓ مانند آن و در وی یک راوی ست که
حالش معلوم نیست در سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و نه راوی مجهول را معین کرده و چون در وی مجهولی باشد حجت بدان
قائم نشود انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث وجوب نقض ضفایر ست برای غسل جنابت مانند آن زیرا که متیقن نمیشود شستن تمام مو مگر بنقض آن انتهی و نووی گفته
اگر فرض کنند وصول ما بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه و نیز مذهب ما و شان این ست که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند بنفس خود انتهی

باب التيمم

تیمم در لغت بمعنی قصد ست در صفی گفته پس اگر بر روا افتد و تمرغ کند و بعد ازان نیت نماید یا نقع بوی رسد بعد ازان دست بمالد صحیح نباشد

وجمعی از آیۂ فتیمموا صعیدًا طیبًا الخ فهم کرده اند وجوب نیت در تیمم و آن ضعیف ست زیراکه نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل ست برای خدا و مفهوم از آیت قصد صعید طیب ست نه از گردانیدن عمل لله و قصد عمل از عامل جدا نمی شود اخلاص باشد یا ریا و آن قصد امر ضروری ست تکلیف شرع را بآن حاجت نیست پس درین استدلال خطا ظاهرست بلکه مستند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیهٔ وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ ست انتهی و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان بنیت تطهیر و استباحت نماز و غیرهما و علما را اختلاف ست درانکه تیمم رخصت ست یا عزیمت گفته اند وقت عدم ماء عزیمت ست و برای عذر رخصت و بالجمله تیمم ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع امت و علما را اختلاف ست درانکه دو ضربه ست یا یک ضربه چنانکه بیاید و ابتدای شرعیت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای جستن آن و توقف نمودند مردم باوی و دران منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که عایشه چه کرد نگاهداشت پیغمبر را و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاهداشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت انچه خدا خواست که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه گفت پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عایشه بعاریت گرفته بود قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعایشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عایشه بخدا سوگند فرو دنیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر گردانید خدای تعالی برای تو و برای مسلمانان خیر **وعن جابر** وی چون مطلق آید جابر بن عبدالله باشد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود بطریق تحدیث نعمت خدا و اثبات احکام شرعیه اُعْطِیْتُ خَمْسًا داده شدم من پنج خصال یا فضائل یا خصائص و آخر مناسب قول اوست که لم یعطهن احد قبلي داده نشد آنها را هیچ یکی پیش از من و معلوم ست که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصهٔ شئ همان ست که در وی یافته شود و در غیر وی یافته نشود و مفهوم عدد غیر مرادست زیراکه ثابت شده که وی صلی الله علیه وسلم اکثر از خمس داده شد و سیوطی آنرا در خصائص کبری شمرده و شمار وی زیاده برد و صد رسیده و این اجمال قول اوست نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ فیروزمند شدم برعب یعنی ترس و خوف در دل دشمنان مسیرة شهر یکماهه راه و لفظ طبرانی این ست نصرت داده شدم برعب بر عدوی من دو ماهه راه و نیز روایت کرد وی تفسیر این حدیث از سائب بن یزید باین لفظ که یکماهه خلف من و یکماهه امام من وَجُعِلَتْ لِيَ الْاَرْضُ مَسْجِدًا و گردانیده شد برای من همهٔ زمین مسجد مراد بمسجد موضع سجودست و تواند که مراد موضعی باشد که مبنی و مهیا سیگردانند برای نماز و چون جائز باشد در همهٔ مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه ست که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنایس ایشان و در غیر آن درست نه کما صرح به في رواية وكان من قبلي انما كان يصلون في كنائسهم وفي آخر ولم يكن احد من الانبياء يصلي حتى يبلغ محرابه و این نص ست درانکه نبود این خاصه برای هیچ یکی از انبیا قبل وی وَطَهُوْرًا و گردانیده شد برای من همه زمین پاک کننده که مباح ست بدان نماز و درینجا دلیل ست برانکه تراب رافع حدث ست همچو ماء بنابر اشتراک هر دو در طهوریت و گاهی منع کنند ازان و گویند انچه اوراست از طهوریت استباحت صلوة است بدان همچو آب پس بس

ونیز دلیل ست برانکه تیمم جائز ست بجمیع اجزای زمین و در روایتی این ست جعلت لی الارض کلها و لامتی مسجدا وطهورا و این از حدیث ابی امامة ست
نزد احمد وغیره و هرکه منع کرد ازین و استدلال کرد باینکه در بعض روایات صحیح آمده وجعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط
تراب زیراکه در اصول مقرر شده که ذکر بعض افراد عام مخصص او نیست ونیز این مفهوم لقب ست نزد محققین بر ان عمل نکنند آری در آیهٔ کریمه
که در سورهٔ مائده ست دلیل ست برانکه مراد تراب ست چه کلمهٔ من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل
مسحت براسه من الدهن والتراب الا معنی التبعیض انتهی وتبعیض متحقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از حجاره وجز آن فایما رجل ادرکته
الصلوٰة فلیصل پس هرکدام مرد که دریابد او را وقت نماز پس باید که نماز گذارد در همانجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگرچه نیابد مسجد
ونه آب یعنی بتیمم چنانکه در روایت ابی امامه ست فایما رجل من امتی ادرکته الصلوة فلم یجد ماء وجد الارض مسجدا وطهورا و در لفظی این ست فعنده طهوره
ومسجده و در وی این ست که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب وذکر الحدیث وذکر کرد جابر بقیهٔ حدیث را ولیکن مصنف آنرا ذکر نکرد
زیراکه سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث وتکمیل فائده پس ثالث قول اوست واحلت لی الغنائم
و در روایتی المغانم خطابی گفته حال پیشینیان دو قسم بود بعضی را اذن نبود در جهاد پس او را غنائم نبود وبعض را که اذن جهاد بود آنها چون
غنیمت میکردند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد و آنرا پاک می سوخت وبرای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ان
اجازت تصرف شد بتنفیل واصطفا وصرف در غانمین کما قال تعالی قل الانفال لله والرسول وچهارم قول اوست واعطیت الشفاعة
و در شرح مغربی دوازده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه بعض انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد ومحتمل
که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در اراحت مردم از موقف زیراکه فرد کامل همان ست واز ینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت
بر هرکه در موقف باشد ظاهر گردد وپنجم قول اوست وکان النبی یبعث فی قومه خاصة وبعثت الی الناس کافة پس این عموم
رسالت خاص ست بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبعثت نوح علیه السلام اگرچه بعد غرق مکذبین عام بود در اهل ارض زیراکه هیچ
یکی جز ایمان آرندگان بوی باقی نمانده بود ولیکن در اصل بعثت وی عموم نبود وقیل غیر ذلک واز ینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص ست
بحضرت وی اگرچه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیله ست که در کتب مطوله بیان کرده اند ومصنف را می بایست که بعد
قول خود ذکر الحدیث متفق علیه میگفت وبر ان قول خود وفی حدیث حذیفة معطوف مینمود تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگرچه
از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه ست وفی حدیث حذیفة عند مسلم و در حدیث حذیفه ست نزد مسلم
وجعلت تربتها لنا طهورا وگردانیده شد خاک زمین برای ما پاک کننده واز ین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و مذهب
شافعی واحمد در اقوای روایتین وابو یوسف این ست و در روایتی از ابو یوسف واحمد بریگ نیز درست ست ونزد امام ابو حنیفه ومالک
ومحمد در روایتی درست ست بهر چه از جنس زمین ست وهرچه بآتش نگدازد ونرم نشود وبسوختن خاکستر نگردد ودلیل ایشان لفظ حدیث
جابر ست که مذکور شد یعنی وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا وارض همه را شامل ست وعمل باین حدیث اولی واحوط ست که درین عمل بحدیث
حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد وبعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست
بلکه بر مکان وهرچه در وست از تراب وغیره اما در قاموس گفته که ترب بفتح وتراب وتربت همه بیک معنی ست اذا لم یجد الماء وقتی که
نیابیم آب را در مصفی گفته وجدان ماء مختلف ست زیراکه در مسکن بنی آدم ومعبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود نزدیک باشد

یا دور اگرچه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان ماء در عرف جائی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و دران حرجی نمایان بود زیاده ازانچه مسافران
هر روز مقاسات میکنند پس ما بر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام میسر آید یا قافله بعد او نرسد میتوان گفت لم یجد ماء و نازل
تا جائی که اهل قافله ازانجا آب می آرند و خارج بلد تا جائی که متعارف آب آوردن ست ازانجا واجد ماء ست و تحدید بمیل تقدیر برای ست و دلیلها
از تقدیر برای در غایت قلت ست زیراکه تشریعی جدید میشود و فلم تجدوا ماء ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زیراکه وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست
و یحتمل که مراد عدم قدرت باشد زیراکه وجدان مریض مثل لاوجدان ست و فقها از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص بتیمم و از تاثیر ضرر در صورت
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آله استسقا از دلو و رشا یا عدم امکان وصول بماء از جهت عدو و سبع محل ترخص ست و تضرر بسبب
حرکت بسوی ماء یا استعمال آن ملحق ست بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهی **وعن علی** بن
ابی طالب علیه السلام عند احمد و از حدیث علی ست نزد امام احمد وجعل التراب لی طهورا و گردانیده شد
زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی دلیل ست برانکه کافی نیست مگر تراب و جوابش گذشت
که تنصیص بر بعض افراد عام مخصص وی نمی باشد باآنکه دران عمل ست بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیند ولیکن دلیل بر تعیین تراب همان
تواند شد که ذکر کردیم **وعن عمار** بفتح عین مهمله و تشدید میم و را در آخر وی ابو الیقظان ست قدیم الاسلام معذب شد از
دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد طرف حبشه پستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را طیب مطیب نام کرده از مهاجرین اولین
و حاضرین بدر و جمله مشاهد بعد اوست کشته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بعمر نود و نه سال و گفته بود او را آنحضرت تقتلک الفئة الباغیة
روایت کرد ازوی جماعتی از ایشان ست علی و ابن عباس عمار عنسی ست مولای بنی مخزوم و حلیف ایشان مشرکین مکه او را بآتش میسوختند آنحضرت
بروی گذشت و دعا کرد یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم مادرش سمیه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه
سمیه را آزاد کرد پس عمار مولی ست و پدرش حلیف زیراکه یاسر در مکه باد و برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث
و مالک بیمن برگشتند و یاسر مقیم مکه شد و با ابو حذیفه بن المغیره حلیف گشت وی جاریه خود بزنی وی داد ازوی عمار متولد شد رضی الله
عنه قال بعثنی النبی گفت عمار برانگیخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فی حاجة در کاری فاجنبت فلم اجد الماء
فتمعکت فی الصعید پس جنب گردیدم و نیافتم آب پس غلطیدم در خاک کما تمرغ الدابة چنانکه می غلطد چارپایه بقیاس آنکه تیمم
در جنابت چون بجای غسل ست تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و ازینجا معلوم شد که از صحابه
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بر وی
و لهذا آنحضرت عمار را امر باعاده نکرد ثم اتیت النبی پستر آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له
و ذکر کردم این ماجرا را بوی فقال انما تکفیک ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا اینکه کنی و قول بمعنی فعل آید
کقولهم قال بیده هکذا بیدیک هکذا بهر دو دست خود همچنین ثم ضرب بیدیه الارض پستر زد هر دو دست خود را بزمین
ضربة واحدة یکبار ثم مسح الشمال علی الیمین وظاهر کفیه ووجهه پستر مسح کرد دست چپ را بر دست راست
و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد برانکه ضربهٔ واحد کفایت میکند مر تیمم را چنانکه مذهب عطا و مکحول و اوزاعی
و احمد و اسحق و ابن منذر و عامهٔ اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان ست و نووی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بیان صورت ضرب ست برای تعلیم عمار و نمودن او را کنون دست بر زمین این چنین ست و نمی باید بر زمین غلطید
چنانکه عمار کرده بیان کیفیت تیمم همه و تمامه آنچه حاصل گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و لهذا در روایت دیگر از عمار
در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است آنچه نص ست در بودن تیمم دو ضربه و نیست در بعضی روایات این حدیث ضربهٔ واحده صریحا بلکه گفت
ضربة بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه
نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین با مرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم بتمامه
بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین ست و چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی اَلسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْٓا
اَيْدِيَهُمَا پس اگر کف ذکر کنند و ید مراد دارند دور نباشد پس قول بضربتین ارجح و اقوی ست این ست آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند
و بجوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین ست نه ضربهٔ واحده مرادش حفظ مذهب ست نه حفظ روایت زیرا که اختلاف است
در شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی ست انتهی و حدیث ضربهٔ واحده در صحیحین ست و احادیث ضربتین در صحاح نیست
پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعض روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحده محمول ست بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد و مذهب جمهور
همین ست که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار ست و گفته اند که آنچه ما عدای این حدیث ست ضعیف ست یا موقوف
و همچنین مذهب علما و اهل حدیث اکتفاست بر راحتین و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان ست
که در صحیحین ست و عمار فتوی میداد بآن بعد موت نبی صلی اللہ علیه وسلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد و آنانکه دو ضربه گویند و مسح یدین
با مرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر ست که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف ست پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد و لهذا در سفر السعادت
گفته در حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که بر خلاف آنچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست
انتهی و شوکانی گفته اعضای تیمم رو و بر و کف دست ست مسح کنند آن هر دو را یکبار بیک ضربه در حالیکه ناوی و مسمّی ست انتهی و در مصفی گفته
در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضربه است یکی برای رو و یکی برای دو دست تا آرنج احمد و اسحق گفته که تیمم یک ضربه است برای وجه
و کفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه و در قدر ممسوح و تمسک کرده است احمد و اسحق بحدیث عمار و این دو حدیث نزدیک من
متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت ست در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم ست چنانکه لفظ یکفیک بآن اشاره میکند پس چنانکه اصل وضو
یک یک بار شستن اعضا معلوم ست و کمال آن سه سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و استنشاق را با او الحاق کردن ست همچنان
اصل تیمم یک ضربه و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آرنج و آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر بیک ضربه تیمم کند کفین را بر رو بمالد
و اصابع را بر دو دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود تحکم محض ست و مخالف ظاهر حدیث عمار و اللہ اعلم انتهی متفق علیه بین الشیخین
و در وی دلیل ست بر کفایت ضربهٔ واحده و بر کفایت مسح کفین در یدین و بر آنکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم آنرا بیان کرد باقتصار
بر کفین و افاده کرد که ترتیب در میان وجه و کفین غیر واجب ست و اگرچه واو مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف در روایت
بخاری ثم مسح وجهه و در لفظ اسمعیلی واضح تر ازین ست انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضها ثم تمسح بیمینک علی شمالک و شمالک
علی یمینک ثم تمسح علی وجهک و دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی ست که جنب شد و آب نیافت و رفته است بعدم کفایت یک ضربه جماعه
مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد اللہ بن عمر و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب رای و صاحبین و شافعی

درجدید وبعضی از اصحابِ احمد بن حنبل ولیکن حدیثِ عمار اصح احادیثِ باب ست وحدیثِ ضربتین معارضِ او نتواند شد و اختلاف کرده اند در
ترتیب میان وجه ویدین وحدیث عمار قاضی ست بعدم وجوب آن بلکه عطف ثم مقتضی وجوب تاخیر اوست از یدین وباین رفته است قائل ضربهٔ واحده
وگفت قائل ضربتین که لابدست از ترتیب بتقدیم وجه بر یدین ویمنی بر یسری و در حدیث عمار دلالت ست بر آنکه مشروع ضرب تراب ست وشافعی
گفته کافی ست نهادن دست بر خاک زیراکه در یکی از دو روایت تیمم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دیوار آمده که نهاد دست خود ولیکن در مصفی در تفسیر
فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ گفته که منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با عضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسبکی بر تراب
نهاد وبسبکی برداشت جائز نبود وآیت از ضربه وضربتان ساکت ست نقل تراب ومسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی واللفظ للمسلم
در مصفی زیر قوله تعالی گفته فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ظاهر آیت استیعاب وجه ویدین ست الا آنچه شاق باشد مانند تحت لحیهٔ
خفیفه واز سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیراکه در کلام عرب چون یکجا تعیین قیود کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود
وجمعی از حدیث عمار وابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند وظاهر اول ست انتهی گویم ابن مسیب وابن سیرین سه ضربه گویند یک ضربه
برای رو ویک ضربه برای کفین ویک ضربه برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده
که قول بضربتین ارجح واقوی ست والله اعلم انتهی گویم مراد بشرح لمعات ست وبر کلام که دران ست اطلاعم دست بهم نداده تا دران بحث
میرفت اما آنچه شیخ رح در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی ببسط گذارش کرده ایم واز ان ثابت شده که احادیث
در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم بیاید اما اصح واقوی نزد اهل حدیث روایةً بلکه درایةً همان ضربهٔ واحده است والله اعلم وفي رواية
للبخاري ودر روایت بخاری ست از حدیث عمار وضرب بكفيه الارض ونفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه وكفيه وزد
بهر دو دست خود زمین را ودمید در هر دو کف دست پستر مسح کرد بهر دو دست روی خود را وهر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست
راست را بدست چپ وپشت دست چپ را بدست راست ودر بعضی روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه وبعکس نیز آمده ودر بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه
وازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قال الشیخ فی الترجمة واین روایت مخالف روایت اول ست یکی در ترتیب دوم زیادت نفخ ونفخ تراب
مندوب ست وگفته اند مندوب نیست واین تیمم وارد ست در کفایت تیمم مر جنب فاقد آب را وقیاس کرده اند بروی حائض ونفسا را وخلاف
کرده اند دران ابن عمر وابن مسعود واما اینکه تراب رافع جنابت ست یا نه پس بیانش در حدیث ابوهریره می آید عن ابن عمر وی
عبدالله بن عمر بن خطاب القرشی العدوی ست اسلام آورد با پدر بمکه ووی صغیر بود وحاضر نشد بدر را ودر حضور وی باحد اختلاف ست
وصحیح آنست که اول مشاهد وی خندق ست وبود از اهل ورع وعلم وزهد شدید التحری والاحتیاط میمون بن مهران گوید ندیدم پرهیزگارتر
از ابن عمر ونه عالم تر از ابن عباس وگفت نافع نمرد ابن عمر تا آنکه آزاد کرد هزار کس یا زیاده ولادت وی یک سال پیش از وحی ست ووفاتش در سنه
هفتاد وسه بعد قتل ابن الزبیر بسه ماه یا شش ماه ووصیت کرده بود که مدفون شود در حل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار در ذی طوی
بمقبرهٔ مهاجرین بخاک سپردند خلقی کثیر از وی راوی ست در مصفی فضائل وی بسیار ذکر کرده رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم التيمم ضربتان ضربة للوجه وضربة لليدين الى المرفقين فرمود تیمم دو ضربه است یک ضربه برای رو ویک
ضربه برای هر دو دست تا آرنج وباین رفته اند اکثر علما وابوحنیفه ومالک وشافعی وغیرهم ودلیل ایشان همین حدیث ست ونیز حدیث عمار بن یاسر
که مسح کردند صحابه برای نماز فجر وبودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پستر مسح کردند بروهای خود مسحهٔ واحده

پستر باززوند بكفهاى خود صعيد را بار ديگر پس مسح كردند بدستهاى خود تمام تا مناكب و آباط و شيخ در مسح تا ابط گفته اين بجهت آن بود كه در آيت تيمم ذكر مرفقين نيست پس گمان بردند كه دست نام تمام عضوست از كف تا ابط انتهى و شيخ ابن الهمام گفته كه حاكم حديث ضربتين را تصحيح نموده و گفته كه صحيح الاسنادست ولم يخرجاه انتهى گويم مصنف در فتح البارى گفته كه اتيان بخارى عنوان را بلفظ جزم كه باب التيمم للوجه والكفين با شهرت خلاف از جهت قوت دليل اوست زيراكه احاديث وارده در صفت تيمم صحيح نشده ازان جز حديث ابى جهم وعمار و ماعداى اين هر دو ضعيف ست يا مختلف در رفع و وقف وراجح عدم رفع ست واما حديث ابى جهم پس وارد بلفظ يدين ست مجملا واما حديث عمار پس بلفظ كفين ست در صحيحين و بلفظ مرفقين ست درسنن و در روايتى تا نصف ذراع و در روايتى تا اباط آمده و درين دو روايت مقال ست شافعى وغيره گفته اند كه اگر اين واقع شده است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس هر تيمم كه صحيح وثابت شده است از آنحضرت بعد ازان پس اين ناسخ اوست واگر بغير امر آنحضرت واقع شده است پس حجت در چيزى ست كه بدان امر كرده نه در آنكه از خود كردند و مؤيد روايت صحيحين ست در اقتصار بر وجه و كفين اينكه عمار فتوى ميداد بآن بعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم وراوى حديث اعرف ست بمراد حديث از غير خود لاسيما صحابى مجتهد و جواب نووى در شرح مسلم كه مقصود بيان مجرد صورت ضرب ست براى تعليم نه جميع آنچه حاصل شود بوى تيمم متعقب ست بآنكه سياق قصه دلالت وارد بر آنكه مراد جميع ست چه ظاهر از قول آنحضرت انما يكفيك بيان جميع چيزى ست كه كفايت كند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقين بقياس بر وضو فاسد ست چه اين قياس ست بمقابله نص كه دال ست بر مسح كفين با آنكه قائل بعدم نيز قياس دارد معارض اين قياس و آن قياس ست بر حد سرقه انتهى كلامه رواه الدارقطني في سننه عقيب روايته وقفه يحيى القطان وهيثم وغيرهما وهو الصواب ورجاله كلهم ثقات انتهى ولهذا گفت مصنف وصحح الائمة وقفه على ابن عمر و گفته اند كه از كلام اوست واجتهاد را دران مسرح ست وبعضى گفته اند موقوف ست بر ابن عمر قولا وفعلا و روايت كرده اند آنرا حاكم وبيهقى مرفوعا و در اسنادش سليمان بن ضبيان ست دارقطنى گفته توثيق كرده است اورا يحيى القطان وغيره و مصنف گفته تضعيف كرده اند اورا غير واحد و مروى ست بطرقى كه در همه آن مقال ست ضعفه ابن معين وغيره و در سبل گفته در معنى او چند روايات ست همه غير صحيح بلكه موقوف ست يا ضعيف فالعمدة حديث عمار و به جزم البخاري في صحيحه فقال باب التيمم للوجه والكفين انتهى گويم احاديث درين باب مختلف آمده در بعضى ضربتين و در بعضى ضربة واحده و در بعضى مطلق ضرب و در بعضى كفين و در بعضى يدين الى المرفقين و در بعضى يدين مطلق اما اهل معرفت بحديث بجد اند در ترجيح ضربة واحده و مسح كفين ومقال دارند در احاديث مخالف آن وهو الراجح وليكن گفته اند كه اخذ باحاديث ضربتين و مرفقين اخذ ست باحتياط و عمل ست باحاديث طرفين از جهت اشتمال ضربتين بر ضربه و مسح ذراعين تا مرفقين بر مسح تا كفين دون العكس والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاك پاك كننده مسلمان ست صعيد بمعنى خاك آيد وبعضى گفته اند بمعنى روى زمين ست در مصفى گفته صعيد در لغت تراب را گويند وانچه ذهن بغير تحمل ادراک ميكند عدم اطلاق صعيد ست بر زرنيخ و نوره و سحاقه خذف و نقع و حجر و طيب طاهر را گويند پس سه شرط پيدا شد قصد و بودن تراب يا رمل و طهارت آن انتهى وان لم يجد الماء عشر سنين اگرچه نيابد آب را فرضا تا ده سال درينجا مبالغه و تاكيد ست در طهوريت خاك و تنبيه بر آنكه خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانكه مذهب حنفيه ست نه ضرورى مثل وضوى معذور چنانكه مذهب شافعى ست در مصفى گفته اختلاف كرده اند كه تيمم طهارت ضرورى ست يا طهارت مطلقا نزديك فقير نزاع لفظى ست زيراكه ضرورى ست بمعنى آنكه مشروعيت آن نزديك فقد ماست و طهارت مطلقه است بمعنى آنكه مؤثر ست در اباحت صلوة وغير آن بشرع مستانف پس عامل بتيمم مطيع تر نيست از متوضى بلكه هر يكى در منظان خود مطيع ست پس تفريعاتى كه بر ضرورت تيمم كرده اند

باسر ها محل بحث ست مانند لا یتیمم لفرض قبل وقت فعله ویتیمم لکل فرض وینوی استباحة الصلوة لا رفع الحدث انتهی فاذا وجد الماء پس
چون یابد آب را در مصفی گفته ماء در عرف اطلاق کرده میشود بر ماء مطلق واگر مولی عبد خود را گوید احمل الی ماء بماء مطلق متمثل می شود نه مقید
مانند ماء ورد پس در مطلق ومقید سخن افتاد شافعیان گفتند هو ما یقع علیه اسم الماء بلا قید والتغیر مستغنی عنه کزعفران تغیرا یمنع اطلاق اسم الماء
لیس بمطلق بخلاف التغیر الیسیر الذی لا یمنع اطلاق الاسم وبخلاف التغیر بمثل مکث وطین وطحلب وحنفیان گفتند هو الباقی علی اوصاف خلقیة کماء
السماء والعیون والآبار والبحار والغدران وان انتن بطول المکث او تغیر مما لا ینفک عنه کالتراب واوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا
فی تفسیر الغلبة فقیل غلبة الاجزاء بحیث لا یسیل وقیل اختلاف اللون ولا ماء عصر من شجر او ثمر قول اول مشی ست بر جادهٔ تتبع لغت وتا ممکن باشد
آنرا نتوان گذاشت پس اگر ماء مطلق نیابد لازم آید عدول بتیمم اگرچه نبیذ یا لبن موجود باشد بنص قرآن زیرا که نبیذ ماء نیست بمعنی که تقرر کردیم
انتهی فلیتق الله پس چون یابد آب را پس باید که بترسد از خدا یعنی وضو کند واقتصار بر تیمم بعد وجدان آب ننماید چنانکه گفته اند آب آمد تیمم برخاست
ولیمسه بضم یا وکسر میم مضارع امس از مساس بمعنی مسح ذکره الطیبی ومراد اینجا وضو ست بشرته وباید که رساند وصرف کند آب را بشره
خود را یعنی اندام خود ودر روایتی زیاده کرده فان ذلک خیر یعنی بدرستیکه آب نیکوست واصل ست در تطهیر ومراد آن نیست که نزد وجود آب
وضو وتیمم هر دو جائز ست ولیکن وضو اولی وافضل ست بلکه وضو جائز ست وتیمم اصلا جائز نه ولفظ خیر باین معنی که اینجاست نیز می آید چنانکه
در قوله تعالی أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ودر سبل السلام گفته تمسک کرده اند بقول وی ولیمسه بشرته بر آنکه تراب
رافع حدث نیست ومراد مساس بشره از جنابت ست زیرا که باقی ست بروی ومباح نکرد تراب او را مگر نماز را لا غیر وچون فارغ شد از نماز عود کرد
بروی حکم جنابت ولهذا گفته اند که لابد ست برای هر نماز از تیمم واستدلال کرده اند بحدیث عمرو وقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نماز گذاردی
بایاران خود وتو جنب هستی وقول صحابه که عمرو نماز گذارد بایشان واو جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیه آنها عمرو را جنب
وبعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب ست در رفع جنابت ونماز گذارد بخاک چندانکه خواهد وچون آب یابد واجب نشود بروی مساس آن
مگر برای نماز آینده واستدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بدل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد وآنحضرت اورا طهور نام کرده ووضو
نام نهاده چنانکه گذشت وحق این ست که تیمم قائم مقام آب ست ورافع جنابت برفع موقت تا وقت وجدان آب اما قیام وی مقام آب
پس باین جهت که حق تعالی اورا عوض از آب گردانیده عند عدم الماء واصل قیام اوست مقام وی در جمیع احکام پس بیرون نرود از آن مگر بدلیل
واما اینکه چون آب بیابد غسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمرو را جنب وبجهت قول وی اذا وجد الماء فلیتق الله وهمین ست ظاهر که امر بامساس
آب بسببی ست که مقدم ست بر وجدان ماء زیرا که امساس آب باسباب وجوب غسل ووضو معلوم ست از کتاب وسنت انتهی رواه البزار وصححه
ابن القطان کلام بر ضبط لفظ وتعریف حال این هر دو بزرگ گذشت ولکن صوب الدارقطنی ارساله گفت دارقطنی در علل ارساله
اصح وللترمذی عن ابی ذر الغفاری بذال معجمه مفتوحه ورا نام وی جندب ست بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح وی نیز بن جناده بضم
جیم وتخفیف نون وبعد الف دال مهمله ابو ذر از اعیان صحابه وزهاد ایشان ست واز مهاجرین واول کسی ست که پیش آمد آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم بتحیة اسلام ومسلمان قدیم ست در مکه مسلمان شد وبود خامس در اسلام وبرگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدوم آورد بمدینه بعد خندق
وساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ربذه ومرد آنجا در سنه سی ودو در خلافت عثمان رضی الله عنه ونماز گذارد بروی
ابن مسعود وتعبد میکرد پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرده از وی خلقی کثیر از صحابه وتابعین نحوه مانند حدیث ابو هریره

ولفظ وی این ست که قال ابو ذر اجتویت المدینة فامرنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بابل فکنت فیها فاتیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقلت هلک ابو ذر فقال ما حالک قال کنت اتعرض للجنابة ولیس قربی ماء فقال الصعید طهور لمن لم یجد الماء ولو عشر سنین وصححه
وتصحیح کرد حدیث ابی ذر را ترمذی والحاکم ایضاً وگفت مصنف در فتح الباری انه صححه ابن حبان والدارقطنی **وعن** ابی سعید
الخدري رضي الله عنه قال خرج رجلان في سفر فحضرت الصلوة گفت بیرون آمدند دو مرد در سفری پس درآمد
وقت نماز ولیس معهما ماء فتیمما صعیدا طیبا ونبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس بگذاردند
نماز را ثم وجد الماء فی الوقت پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة والوضوء
پس بازگردانید یکی ازان دو مرد نماز و وضو را و در روایتی بجای والوضوء بوضوء آمده وتسمیه وی باعاده بطریق تغلیب ست والا نبود که وضو کرده باشد
یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت ولم یعد الآخر و بازنگردانید دیگری نماز و وضوی خود را و ازینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم هم جائز بود ثم اتیا رسول اللہ پستر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فذکرا ذلک پس بیان کردند
این قصه را فقال للذي لم یعد اصبت السنة پس فرمود مر آنکس را که بازنگردانید نماز را یافتی تو طریقه مسلوک را در دین که
بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی وچون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست واجزاتک صلاتک وبس ست ترا نمازی که کردی
زیرا که این نماز در وقت خود واقع شد وآب مفقود بود پس واجب تراب ست ودرینجا دلیل ست برانکه واجب نیست اعادهٔ نماز بر کسیکه
گذارده است آنرا بتراب در وقت بعد فراغ از نماز و همین ست مذهب ابو حنیفه و شافعی و رفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت
بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فلیتق الله ولقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وخطاب متوجه ست با بقای وقت
وممکن ست تادیه در وقت وجواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق ست در کسیکه یافت آب را بعد وقت وکسیکه یافت آنرا قبل خروج وقت
در حال نماز و بعد آن واین صریح مقید ست در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی ست که نیافت آب را در وقت ونیز
در وی تعرض باعادهٔ وضو نکرده بلکه امساس بشره ذکر کرده وآما آیت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نمانده وکیف
که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غیر معید را فرمود واجزاتک صلوتک واجزاء عبارت ست از بودن فعل مسقط وجوب اعادهٔ عبادت در سبیل
گفته والحق انه قد اجزاه وقال للآخر وفرمود مر دیگری را آنکه وضو کرد و بازگردانیده بود نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر
وثواب عمل دوباره یکبار بادای فرض بتیمم بجهت عذر وبار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر رواه ابو داؤد والدارمی والحاکم
والنسائي نحوه هکذا اسنده وفی مختصر السنن للمنذری انه اخرجه النسائی مسندا ومرسلا انتهی ورواه الدارقطنی موصولا وابن المبارک مرسلا
وگفت ابو داؤد وهم نسائی که مرسل ست از عطا بن یسار که از تابعین ست باسقاط ابی سعید وگفت ابو داؤد وذکر ابو سعید درین حدیث
محفوظ نیست وحاکم تصحیح کرد اتصال اورا بر شرط شیخین ومصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده واورا شاهدی ست از حدیث
ابن عباس رواه اسحق فی مسنده ولفظ وی این ست انه صلی اللہ علیہ وسلم بال ثم تیمم فقیل له ان الماء قریب منک قال فلعلی لا ابلغه انتهی
ودرینجا دلیل ست برانکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد آیندم که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر دریابیم یا خیر ولنعم ما قیل شعر
پرتو عمر چراغی ست که در بزم وجود ٭ بنسیم مژه برهم زدنی خاموش ست ٭ **وعن** ابن عباس رضي الله عنه في قوله عز
وجل روایت ست از ابن عباس در تفسیر قول خدای غالب و بزرگ ان کنتم مرضی اگر باشید شما بیمار در مصفی گفته متعلق ست

بما قبل یعنی چون اراده نماز کنید واز وضو وغسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز تیمم ست ومرضی جمع مریض ست مثل جریح وجرحی ومریض در عرف
کسی ست که مرضی که در عرف ازان حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدشه وبثره وانشقاق رجل ومانند آن ومریض را بجز اینقدر تشخیص نتوان کرد
واز اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق مرضی ضررست واین را اصحاب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نیست پس در حد ضرر بحث افتاد
شافعیان گفتند مرض یخاف معه من استعماله علی منفعة العضو وکذا بطوء البرء والشین الفاحش فی عضو ظاهر وحنفیان گفتند یتیمم المریض
اذا خاف شدة المرض او بطوء البرء باستعماله کالمحموم وذی الجدری وظاهر آنست که ضرر نیز حواله بر عرف ست او علی سفر سفری که در قصر
صلوة وافطار صوم معتبر ست آیا در تیمم شرط هست یا نه در مصفی گفته ظاهر از احادیث وآثار آنست که ذکر سفر تصویر وتقریب ذهن ست بعدم
وجدان ما چنانکه ذکر سفر در مسئله رهن ومقتضای آیت نیز همان ست زیراکه فلم تجدوا ماء اشعارست بانکه مدار حکم عدم وجدان آب ست وآبادی داخل
بلد وخارج آن برابر ست فقها مختلف شدند بنا برانکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع ست فقیر گوید وابن فرق نزدیک امعان فکر مدخول ست
زیراکه علت ترخیص بتیمم عدم وجدان ما با سفر هست یا عدم وجدان ما فقط وعدم وجدان ما با بودن خارج بلد امری ست که علیت آن از قرآن
وسنت مفهوم نمی شود وچون لازم شد که علت عدم وجدان ما باشد ندرت وقوع وکثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت ربا تحقق شد
بیع گندم با جو نسیه بوجهی که گندم را زیاده از جو بگیرد وآن از حوادث قلیل الوقوع ست یا بوجهی که جو زیاده شد وآن از حوادث کثیر الوقوع ست
باهم فرق نمیکند وهمچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر وافطار ست حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محفه در غایت
رفاهیت مانع علیت او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه نادر وچه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت وقوع را در مشروعیت
علت واسباب نزدیک شارع اثری هست همانا محلی عدم قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافا للمنهاج انتهی قال
گفت ابن عباس در تفسیر آیه مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد بمرد جراحتی وریشی در راه خدا یعنی جهاد
والقروح جمع قرح بمعنی بثور آنکه در بدن مانند جدری وغیره پیدا می شود فیجنب فیخاف ان یموت ان اغتسل تیمم
پس جنب گردد وآن مرد ترسد ازین که بمیرد اگر غسل کند پس آن مرد تیمم کند وغسل نکند ودرینجا دلیل ست بر شرعیت تیمم در حق جنب اگر بترسد
موت را واگر نترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال ست بر اباحت تیمم برابر ست که بترسد از تلف یا از انچه کمتر ازوست
وتنصیص در کلام ابن عباس بجراحت وقروح مجرد مثال ست ورنه حال هر مرض همین ست ویحتمل که ابن عباس این دو چیز را منجمله امراض خاص کرده باشد
وهمچنین بودن آن در راه خدا مثال محض ست ورنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد وچون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر
باقی نماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد برانکه جائز نیست تیمم مگر برای مخافت موت وهو قول احمد ویکی از دو قول شافعی ست
ومالک وشافعی در قولی وحنفیه جائز دارند تیمم را بنا بر خشیت ضرر گفته اند زیراکه آیت مطلق ست وداود باباحت وی رفته از برای مرض اگرچه
خوف ضرر نباشد وهو ظاهر الآیة رواه الدارقطنی موقوفا علی ابن عباس رضی الله عنه ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم البزار
وابن خزیمة والحاکم والبیهقی وصححه ابن خزیمة والحاکم وگفت ابوزرعه وابوحاتم خطا علی بن عاصم وگفت بزار لا نعلم رفعه عن عطاء من
الثقات الا جریر وگفت ابن معین وی شنیده ست از عطا بعد اختلاط ودرین وقت رفع وی تمام نیست وعن علی بن ابی طالب
علیه السلام وکرم الله وجهه فی الجنة قال انکسرت احدی زندی بتشدید تحتیه تثنیه زند که مفصل طرف ذراع ست در کف
یعنی گفت علی شکست یکی از دو بند دست من فسالت پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را از حکم آن فامرنی

ان امسح علی الجبائر پس امر کرد مرا که مسح کنم بر جبیره و جبیره چیزی ست که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و بپیچند آنرا بروی در تصفی گفته این آیت یعنی مَا يُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَّلٰكِنْ يُّرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهٗ عَلَيْكُمْ اصل ست در مسح بر جبائر و عصائب و در دوائی که بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول و انقلاب الریح والله اعلم انتهی رواه ابن ماجة بسند واهٍ روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی ست زیرا که از حدیث عمرو بن خالد و وی کذاب ست و بیهقی و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول و گفت شافعی در ام و مختصر که اگر می شناختم اسناد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل ست و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیهقی ثابت نمی شود درین باب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یکی ثابت نه و گفت بیهقی اصح چیزی که درین باب ثابت ست حدیث جابر ست که خواهد آمد جِدًّا بکسر جیم و تشدید دال مهمله منصوب ست بر مصدر ای جد ضعفه جدا و جد بمعنی تحقیق ست کما فی القاموس پس مراد آنست که حقق ضعفه تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت سست ست و رفته اند احمد و جمهور باینکه تیمم بعذر جائز ست و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا ست زیرا که قول وی تعالی اِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰى الخ مؤید این حدیث ست و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ ذات السلاسل و محتلم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هر گاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم وَلَا تَقْتُلُوْۤا اَنْفُسَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطني و ابن حبان و الحاکم و اخرجه البخاري تعليقا انتهی در حجة الله البالغه گفته و همین ست حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب ست پس هر که آب در زیر چاه بیند و بوجهی از وجوه وضو از آن آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین ست حکم خوف طریق و همین ست حال کسی که محتاج ست بشرب که او نیز حکم عادم آب دارد بنسبت وضو و آنکه گفته اند فوت نماز با استعمال آب و ادراک آن بتیمم سببی از اسباب تیمم ست دلیلی بران یافته نشد بلکه استعمال آب بروی واجب ست زیرا که تراخی او در تادیهٔ صلوة تا اینوقت اگر بعذری هست که برای تاخیر مسوغ ست مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب نکرده است او تعالی مگر ادا کردن نماز در همین وقت و اگر تراخی بی عذر ست یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو ست و آثم ست بالمعصیة و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بران حجتی نیره بلکه از باب تخریجات ست انتهی و کلام درین مسئله پیشتر هم گذشته است **وعن** جابر بن عبد الله الانصاری رضي الله عنه فی الرجل الذي شج در قصهٔ مردی که جراحت رسید بسر او از سنگ و آن این ست که گفت جابر بر آمدیم ما در سفری پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد پس محتلم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من رخصتی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری بر آب پس غسل کرد آن مرد و مُرد پس هر گاه که قدوم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود کشتند او را کشد ایشان را خدای تعالی چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله را پس جز این نیست که شفاء عی یعنی عجز و نادانی و نافهمیدگی پرسیدن ست انما كان يكفيه ان تيمم ويعصب على جرحه خرقة جز این نیست که بس بود او را اینکه تیمم میکرد و می بست بر جراحت خود جامه پاره را ثم يمسح عليها ويغسل سائر جسده پس مسح میکرد بران خرقه و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل ست

برجمع کردن میان تیمم ومسح وغسل یعنی شستن باقی بدن واین مشکل ست پس گفته اند که محمول ست برانکه اعضای وضو مجروح بود واسماس آن باب متعذر شد پس عدول کرد بسوی تیمم پیشتر روان ساخت آب را بر بقیهٔ بدن خود واما شبحه پس در سر بود و واجب دران غسل ست لیکن متعذر شد بسبب شبحه و واجب عصب او بود ومسح نمودن بران و لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پس مصنف حدیث جابر را بنهجی سوق کرده که دلالت میکند برینکه قول وی انما کان یکفیه غیر مرفوع ست وجزین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبارتی که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد وآن عبارت همان ست که گذشت یعنی گفت جابر برامدیم ما در سفری تا آخر قصه رواه ابو داؤد بسند فیه ضعف زیراکه متفرد ست بدان زبیر بن خُرَیق بضم خای معجمه ورای مفتوحه ومثناة تحتیه ساکنه وقاف گفت دارقطنی لیس بالقوی وگفت ذهبی انه صدوق وقد صححه ابن السکن وخلاف کرد اوزاعی در روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس وهو الصواب گفت مصنف در تلخیص و روایت کرده ست آنرا ابو داؤد ونیز از حدیث اوزاعی وگفت رسید ما را از عطا از ابن عباس ورواه الحاکم من حدیث بسر بن بکر عن الاوزاعی وگفت دارقطنی اختلاف کرده اند دران بر اوزاعی وصواب این ست که اوزاعی مرسل کرد آخر او را از عطا گفتم این روایت ابن ماجه ست وگفت ابو زرعه وابو حاتم نشنیده ست آنرا اوزاعی از عطا بلکه شنیده ست از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده ست این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی ونقل کرد ابن السکن از ابی داؤد که حدیث زبیر بن خُرَیق اصح ست از حدیث اوزاعی گفت واین مثل چیزی ست که وارد شده ست در مسح بر جبیره وواقع نشد در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد ست بسیاق وی تنبیه کرده ست بران ابن القطان ولیکن روایت کرده اند ابن خزیمه وابن حبان وحاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطا بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد مردی پس امر کرده شد بغسل پس مرد پس ذکر کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود چه شد ایشان را کشتند او را بکشد ایشان را خدا سه بار فرمود این کلمه را التحقیق گردانیده ست خدای تعالی صعید یا تیمم را طهور و ولید بن عبد الله را دارقطنی ضعیف گفته وتقویت کرد او را اینکه تصحیح این حدیث او نموده واو را شاهدی ضعیف ست از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی ونیز در روایت عطا ذکر مسح بر جبیره نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خُرَیق باشد انتهی وفیه ودرین حدیث اختلاف ست علی راویة بر راوی او که عطا ست چه از وی زبیر بن خُرَیق از جابر روایت کرده واوزاعی آنرا بلاغًا از عطا از ابن عباس آورده واختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا از جابر ست یا از ابن عباس ودر یکی از دو روایت ست آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت مما تقدم واین حدیث وحدیث علی متعاضد اند بر وجوب مسح بر جبائر با آب ودروی خلاف ست میان علما بعضی گویند مسح کند بنا بر این هر دو حدیث اگرچه ضعیف اند ولیکن عضد یکدیگر اند بقیاس مسح بر خفین وبر عمامه واین قیاس مقوی نص ست در سبل گفته وهو الظاهر وعن ابن عباس رضي الله عنه قال من السنة ان لا یصلی الرجل بالتیمم الا صلوة واحدا گفت از سنت ست اینکه نماز نگذارد مرد بلکه زن نیز بیک تیمم مگر یک نماز ثم تیمم للصلوة الاخری باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود ومحتمل که مراد طریقهٔ مسلوکه فی الدین مشروع در مسلمین باشد ودر حدیث دلالت ست برینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذهب شافعی ست زیراکه نزد وی واجب ست تیمم برای هر فریضه ومذهب ابو حنیفه واصحاب او وحسن بن صالح آنست که هر قدر نماز تا که خواهد بیک تیمم بگذارد همچو وضو بنا بر عموم اخبار وقیاس فرائض بر نوافل وجواب از طرف شافعیه این ست که وضو رافع حدث ست وحکم نوافل بر تخفیف ست چنانچه بر راحله و مانند آن گذارده میشوند وعموم مخصوص ست بآنچه ذکر کردیم وابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضه مجتمعه رواست زیراکه جمع هر دو را همچو یکی میگرداند وجواب داده اند

که ایمعنی معتبر نیست زیراکه اعتبار بتغایر هر دو فریضه ست در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که مباح میشود بتیمم انچه مباح میشود بوضوء یا بغسل برای کسی که آب نیابد یا بترسد ضرر را از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفراغ از نماز و باشتغال بغیر نماز و نه بخروج وقت علی ما هو الحق و خلاف درین مسئله معروف ست و در حجة الله البالغه گفته تیمم خلیفه وضوء و غسل ست پس انچه متوضی را بوضوی خود و مغتسل را بغسل خود می بایست کرد مثل گذاردن نماز وغیره آن همه متیمم را هم جائز ست پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیراکه حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب ست یافته نشد انتهی رواه الدارقطني والبيهقي باسناد ضعيف جدًّا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیراکه بروایت حسن بن عماره ست و او ضعیف ست و درین باب ست از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنه و هما ضعیفان و اثر ابن عمر و اصح ست مگر موقوف و مرسل ست پس قائم نشود بدان حجت و اصل اینست که او تعالی تراب را قائم مقام آب گردانیده و معلوم ست که واجب نیست وضو بآب مگر از حدث فالتيمم مثله و باین رفته است جماعتے از اهل حدیث وغیرهم و هؤلاء تقوم دلیلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض وے نیز همان نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست مگر دلیل ما نیافتیم دلیلی که حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتصار ست بر نواقض وضو انتهى

باب الحيض

حیض بمعنی سیلان ست میگویند حاض الوادي چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از وست و در شرع عبارت ست از خونی که از رحم زن برآید بی علت و ولادت و انچه بعلت برآید آنرا استحاضه گویند و انچه بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و محیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حا جامه حائضه است که بران زن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد ست و ازین جهت ست که حامل حیض نمی آرد و انچه فاضل می ماند از غذای ولد و بیرون می آید آن خون نفاس ست بعده آن خون را که ماده حیض بود خون میگردانند باین سبب کم ست که مرضعه حیض آرد و حاکم و غیر او از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از هبوط از جنت و در حدیث دیگر آمده که این چیزی ست که نوشته است آنرا پروردگار بر دختران آدم و نیز آمده که مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می شدند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم منافات بالنسای بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم بی واسطه مراد نیست والله اعلم **وعن** عايشة رضي الله عنها ان فاطمة بنت ابي حبيش بدرستیکه فاطمه دختر ابی حبیش و ضبط وی در اول باب نواقض گذشت كانت تستحيض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونی ست که روان میشود از فرج زن در غیر هنگام وی پس آمد فاطمه نزد آنحضرت و گفت من زنی هستم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود اورا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دم الحيض دم اسود يعرف بدرستیکه خون حیض خون سیاه می باشد و شناخته میشود یا می شناسند آنرا زنان فاذا كان ذلك بکسر کاف فامسكي عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را از نماز فاذا كان الاخر فتوضئي وصلي پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنے جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران ست و درین حدیث رد مستحاضه ست بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض ست والا استحاضه است وقد قال به الشافعي في حق المبتدأة و در نواقض گذشت که فرمود اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این رگ ست پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را و این حدیث منافی وی نیست زیراکه قول وی که خون حیض سیاه می باشد و شناخته میشود بیان وقت اقبال و ادبار حیض ست پس مستحاضه چون تمییز

کند ایام حیض خود را بصفتِ دم یا بآمدنِ وی در وقتِ عادت اگر معتاده است عمل نماید بعادتِ خود و محتمل ست که فاطمه معتاده باشد و مراد باین قول که پیش آید حیض تو عادتِ وی بود یا غیر معتاده است پس مراد اقبال حیض وی بصفت بُوَد و نیست مانع از اجتماع دو معرفت در حق وی حق غیر وی و مستحاضه را احکام ست از انجمله آنکه جائز ست وطی او در حال جریان دم استحاضه نزد جماهیر علما زیرا که وی همچو طاهر ست در حکم نماز و روزه وغیرهما فکذا فی الجماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیلی بتحریم جماع نیامده ابن عباس فرمود بیاید او را زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم ست یعنی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از انجمله آنکه امر کرده شود باحتیاط در طهارت حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو و قبل تیمم و پر کند فرج را به پنبه یا پارهٔ جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون بند نشود فرج را لگام کند بطریقی که در کتب مطوله معروف ست و این واجب نیست بلکه اولی ست از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت پس تر وضو کند و از انجمله آنکه وضو کردن وی پیش از دخول وقت نماز جائز نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری ست نیست او را تقدیم آن بر وقت حاجت رواه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان والحاكم واستنكره ابو حاتم زیرا که از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه عن جده ست و جد وی شناخته نمی شود که کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابوداؤد نیز **وعن اسماء بنت عمیس** بضم مهمله و فتح میم و سکونِ تحتیه اسماء خترِ وی زن جعفر بن ابی طالب ست هجرت کرد همراه وی بحبشه و زایید برای او عبد الله بن جعفر را و محمد و عون را پس تر هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزویج کرد او را ابوبکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون وفات کرد صدیق بزنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت رضی الله عنهم روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری عند ابی داؤد نزد ابوداؤد باین لفظ که گفت اسما گفتم ای رسول خدا بدرستیکه فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت دور و دراز پس نماز نگذارده فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان ست ولتجلس فی مرکن می باید که بنشیند آن در مرکن بکسر میم و سکون را و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته میشود و در وی آب برای غسل و در نهایه گفته که شسته میشود دران جامها و میم زائد ست و این آوند خاص ست مرزنان را فاذا رأت صفرة فوق الماء پس چون بیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر صفرا ست که در آخر وقت عصر می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر و عصر را یک غسل وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز وتغتسل للفجر غسلا واحدا و غسل کند مر فجر را یک غسل و این غسل سوم ست پس ازین حدیث و حدیث حمنه چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بوجوب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بعدم وجوب و گفته اند که روایت امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف ست و بین البیهقی ضعفها و گفته اند منسوخ ست بحدیث فاطمه بنت ابی حبیش که وی وضو میکرد برای هر نماز و غسل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متاخر ست منذری گفته حدیث اسما حسن ست و جمع میان وی و حدیث فاطمه باین طریق ست که غسل را مندوب گویند بقرینهٔ عدم امر فاطمه را بدان و اقتصار بر امر وی بوضو پس وضو واجب باشد وقد جنح الشافعی الی هذا انتهی وتتوضأ فیما بین ذلك و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی آن نوشته که مراد نوافل ست و اوقاتیکه درمیان این نمازهاست اگر خواهد که نفل بگذارد وضو کند و دلالت
کرده است این حدیث را احمد و گفت ابوداود روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز
حکم کرد او را آنحضرت ﷺ که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در امر باغتسال خلاف ست میان ائمه بنابر اختلاف
احادیث مذهب ابن عمر و بن زبیر و عطا بن ابی رباح وجوب غسل ست برای هر یک نماز و مروی ست از علی و عباس و عائشه که هر روز یک غسل بارد و مذهب
ابن مسیب و حسن آنست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و تبویب کرده است ابوداود در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را بابی علیحده نوشته
و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال طهر زیراکه اصل عدم وجوب ست و صحیح نشده است امر کردن بآن جز یکبار درین حدیث
که اذا ادبرت فاغسلی عنک الدم وصلی انتهی **وعن حمنة** بفتح حای مهمله و سکون میم **بنت جحش** بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه و شین
معجمه خواهر ام المومنین زینب بنت جحش ست تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد بتزوج طلحه بن عبدالله آمد **قالت کنت استحاض**
حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابوداود بیان کثرت آمده که گفت میریزم ریختنی
فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم **استفتیه** تا طلب فتوی کنم او را و خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت ﷺ را
در خانه اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مرا در حکم این استحاضه که بتحقیق منع کرده مرا نماز و روزه را فرمود بیان کنم مر ترا پاره پنبه را
که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین ست فرمود پس لجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر ست فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر ست
و نیست مگر آنکه میریزم خون را ریختنی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو
چیز پس تو دانا تری **قال** فرمود او را **انما هی رکضة من رکضات الشیطان** نیست این علتی که رسیده است یعنی استحاضه
باین خبط و حیرت که افتاده تو دران مگر رکضه از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه
فراموش کناند ترا عادت تو پس گویا رکضه ایست از وی و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و نیست این
منافی انچه گذشت که آن رگی هست که عاذلش خوانند زیراکه می توان گفت که شیطان همان رگ را لت زد تا آنکه روان گردید و اظهر همین ست که رکض
وی حقیقة است چه نیست مانع از حمل وی بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها گرفتار می گرداند که
بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد بعد ازان بیان آن دوا میکند و میفرماید **فتحیضی** بفتح تا و حا و یای مشدده **ستة ایام او**
سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن دران و ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از انچه موافق باشد ترا از
عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در
عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت ﷺ یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبل گفته کلمه او نه برای شک ست و نه برای تخییر بلکه برای
اعلام این معنی ست که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بروجه تخییر بلکه باعتبار حال زنان
قبیله است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره
کرد بسوی این خطابی و گفته محتمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی دریابد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحری
کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تیقن یکی ازین دو عدد انتهی غرضکه فرمود حائض شو شش روز یا هفت روز **فی علم الله ثم اغتسلی**
فاذا استنقات فصلی پس غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس هرگاه که پاکیزه شدی بحسب مقدور

پس بگذار نماز را اربعة وعشرین بست وچهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثة وعشرین یا بست وسه روز بتقدیر یکه
ایام حیض هفت روز قرار دهی وصومی وصلی وروزه دار ونماز گذار از فریضه وتطوع هرچه خواهی فان ذلک یجزیک وکذلک فافعلی
پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وهمچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر واحکام حیض بر خود جاری کن وبست وچهار
روز یا بست وسه روز نماز کن وروزه دار کما تحیض النساء چنانکه حیض می بینند زنان ودر سنن ابوداؤد زیاده کرده وچنانکه پاک می شوند
ایشان در وقت حیض خود وطهر خود ودر وی رد او ست بسوی غالب احوال زنان بعد از ان بیان امر ثانی ازین دو امر کرده وفرمود فان قویت
علی ان تؤخرین الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت ودر وی اشعارست
بعدم وجوب غسل بر وی زیرا که واجب همان وضوست برای هر نماز بعد اغتسال از حیض بمرور شش یا هفت روز وغسل مندوبست وتعجلی العصر
وشتابی کردن عصر وگذاردن آن در اول وقت واین لفظ ابوداؤدست ومراد تاخیر ظهرست یعنی بگذار آنرا در آخر وقت وی وجمع صوری کند
میان هر دو نماز ثم تغتسلی حین تطهرین پستر یک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر وعصرست وقتی که پاک شوی واین لفظ در سنن
ابوداؤد نیست بلکه لفظ وی اینست فتغتسلین فتجمعین بین الصلاتین الظهر والعصر یعنی جمع صوری کما عرفت وتصلین الظهر والعصر جمیعا
ونماز گذاری نماز ظهر وعصر هر دو ونیست این لفظ ابوداؤد کما عرفت ثم تؤخرین المغرب والعشاء پستر تاخیر کنی مغرب وعشا را واین
لفظ را در سبیل نگرفته مگر در نسخ بلوغ المرام موجودست واین تاخیر دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر وعشا چنانکه
جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجه که حنفیه تاویل میکنند
جمع مسافر را وآنرا جمع صوری می نامند چنانکه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده وحاصل این امر ثانی آنست که هر روز غسل کند یکی برای ظهر وعصر
دیگر برای مغرب وعشا وغسل دیگر برای فجر دوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول وی ان قویت علی ان تؤخری الظهر الخ اشارت ست بدان
زیرا که ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود واین مذهب علی وابن مسعود وابن زبیر وجماعه از تابعین ست وطیبی گفته
این مذهب اشبه واولی ست ومذهب ابن عباس جمع ست بین الصلاتین بغسل واین اشبه است باین حدیث که در وی تیسیر وتسهیل
نسبت بغسل برای هر نماز ثم تغتسلین وتجمعین بین الصلاتین پستر تاخیر کنی مغرب وعشا را پستر غسل برآری وجمع کنی میان
دو نماز فافعلی پس بکن این دو غسل را واین جمع را میان این دو نماز وتغتسلین مع الصبح وتصلین واگر قوت داری
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح ونماز گذاری پس بکن آنرا وبگذار نماز فجر را وروزه دار اگر قدرت داری برانچه ذکر کرده شد قال فرمود
هو اعجب الامرین الیّ این غسل کردن بروجه مذکور خوشتر آینده ترست نزد من از امر دیگر که غسل ست برای هر نماز چنانکه عادت او ست
در تسهیل وتیسیر امت ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم پس در حکم مرفوع باشد مگر آنکه ابوداؤد گفته رواه عمرو بن ثابت عن ابن عقیل
فقال فقالت حمنة هذا اعجب الامرین الیّ ثم فعله من قول النبی صلی الله علیه وسلم ودرین صورت در حکم موقوف باشد رواه الخمسة الا النسائی
یعنی احمد وابوداؤد وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذی وحسنه البخاری منذری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علما ترک
کردند قول باین حدیث زیرا که ابن عقیل راوی او لیس بذاک ست وابوبکر بیهقی گفته متفردست بدان عبدالله محمد بن عقیل واو مختلف فیه ست در احتجاج
وروایت کرده است این را ابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح وگفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هو حدیث
حسن وگفت احمد هو حدیث حسن صحیح وازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح ست زیرا که ائمه مذکورین تصحیح وی کرده اند

و نیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابوداؤد آورده از الفاظ یکی از خمسه چنانکه تنبیه کردیم بران و درین حدیث دلیل ست بر اباحت جمع دو نماز در وقت یکی ازان هر دو بعذر زیراکه اگر بلا عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی مباح نکردند بلکه امر نمودند اورا بتوقیت کما عرفت وعن عايشة رضي الله عنها ان ام حبيبة بنت جحش بدرستیکه ام حبیبه دختر جحش خواهر ام المؤمنین زینب و حمنه مشهورست بکنیت خود و گفته اند که نامش حبیبه ست و کنیت وی ام حبیب است بغیر ها قاله الواقدی وتبعه الحربی و رجحه الدارقطنی ومشهور در روایات صحیح ام حبیبه ست با ثبات ها و بود زیر عبد الرحمن بن عوف کذا فی الفتح و مصنف در تلخیص گفته و از غرایب ست انچه سهیلی از شیخ خود محمد بن نجاح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود امابر زینب که زوجهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم نام غالب آمد و برام حبیبه کنیت و مراد وی ازین تصویب تصحیح چیزی ست که در موطا وارد شده که زینب بنت جحش زیر عبد الرحمن بن عوف بود انتهی و در مصفی گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث وهم ست و زینب بنت جحش هیچگاه در نکاح عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در نکاح وی بود ام حبیبه بنت جحش ست خواهر زینب و در احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمنه بنت جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت پس بعض گفته اند که ام حبیبه و حمنه هر دو بمرض استحاضه مبتلا شده بودند والله اعلم انتهی گوییم گفته اند که زینب نیز صواب ست زیراکه نام خواهر وی ام المؤمنین در اصل برّه بود نه زینب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تغییر کرد و بنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود و یونس ابن وهب گفته که جحش را سه دختر بود و یکی زینب نام داشت و دیگر حمنه زوجهٔ طلحه و دیگر ام حبیبه و همه مستحاضه می شدند و ذکر کرده بخاری انچه دلالت دارد بر انکه بعض امهات المؤمنین مستحاضه بودند پس اگر صحیح شود که هر سه استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علما شمار کرده اند زنان مستحاضهٔ عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایس سید شمار ایشان بده زن والله تعالی اعلم شكت الى رسول الله شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم الدم خون استحاضه را در مصفی گفته تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل ست لیکن حیض موافق عادت نساست و بر طریقه که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت ست حاصل شده از زنان برطوبت و فساد اوعیهٔ دم پس کنایت کرده شد از فساد اوعیه بتصدع عروق انتهی کما تقدم فقال امكثي قدر ما كانت تحبسك حيضتك ثم اغتسلي فرمود توقف کن آن قدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو بعد غسل برار و نماز گذار وكانت تغتسل لكل صلوة و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت اورا بالغسل کذا فی السبل شافعی گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر متحیره و لیکن بروی نیز واجب همان وضوست کذا فی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز واجب ست بلکه انچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمییز و غیره بقرائن غسل کند چنانکه در صحیحین از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض ترک کن نماز را و هرگاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و انچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیراکه وی این کار از پیش نفس خود میکرد و آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق وی این بود که بقدر انچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل برار و این دلیل ست بر غسل بعد از انقضای زمانهٔ حیض و این همان غسل ست که بعد از ادبار حیض بیاید و ثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز و در طرقی که غسل برای هر نماز آمده مثل آن حجت قائم نمی شود خصوصا وقت معارض افتادن باحادیث صحیحهٔ وارده درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ ست بر زنان و اینها ناقص عقل و کم دین اند و شریعت مطهره سمحه سهله ست و حق تعالی گفته ما جعل عليكم في الدين من حرج و اتقوا الله ما استطعتم انتهی

واین داخل حرج ست وخارج از استطاعت رواه مسلم ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفات که آن ایام عادت
اوست چه عادت وی که قبل استحاضه بود وصفت خون وی که سیاه می باشد معرف ست وهمچنین عادت زنان از ایام معدوده واقبال وادبار حیض معرف ست
ودر احادیث استحاضه گذشت ومراد حصول ظن ست نه یقین برابر ست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افاده آن میکند بلکه نیست مراد
مگر حصول ظن حیض واگر متعذر شود امارات اقوی تر باشد در حق وی پس هر چون حاصل شود ظن زوال حیض واجب شود بروی غسل ووضو کند برای هر نماز یا جمع کند
جمع صوری بوضو واگرچه نصی در حق وی باین معنی وارد نشده ولیکن جواز وی معلوم هر یکی ست واما گذاردن وی نوافل را بوضوی فریضه پس سکوت ست عنه
وعلما را درین همه اختلافهاست وعن ام عطیة رضي الله عنها نام وی نسیبه است بضم نون وفتح سین مهمله وسکون مثناة تحتیه وفتح
موحده دختر کعب ست وگفته اند دختر حارث انصاریه بیعت کرد با رسول خدا وغزا می نمود همراه وی ودوا میکرد مرضی وجرحی را وبود از کبار صحابیات
جماعتی از وی راوی ست قالت کنا لا نعد الکدرة والصفرة بعد الطهر شیئا گفت بودیم ما که شمار نمیکردیم کدرت وصفرت را
بعد طهر یعنی پاک شدن از حیض چیزی ودر سبل گفته مراد بطهر قصه بیضاست وبشی حیض واختلاف کرده اند علما در قول وی کنا وگفته اند که در حکم
رفع ست زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت وعلم وی بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین رای بخاری ست از علمای حدیث پس حجت
باشد واین حدیث دلیل ست بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف وتشدید صاد
ودر وی خلافی معروف ست درمیان علما انتهی ودر مصفی گفته قصه گچ را گویند وآن کنایت ست از سفید برامدن پارچه که در فرج نگاه داشته باشد
بی آمیزش خون وبعض گفته اند که قصه چیزی ست سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید وظاهر ازین کلام وجه اول ست پس چون
از فرج زنان پارچه سفید خالص بر آید وآن بانقطاع دم وصفرت باشد حیض او منقطع میشود وهمین ست مذهب فقها که صفرت وکدرت در ایام
حیض ملحق بحیض ست واگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه بر آنند که حیض نیست وبه قال احمد ونزد شافعی حیض ست بشرطیکه از پانزده روز
تجاوز نکند وابوحنیفه گفته که حیض ست بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاري وابوداود والحاکم واللفظ له ورواه الاسمعیلی
في مستخرجه والدارمي ولیکن بدل بعد الطهر بعد الغسل گفته وبخط مصنف رح یافته شد که اسناد بعد الطهر صحیح ست بر شرط بخاری وعن
انس بن مالك رضي الله عنه ان الیهود كانوا اذا حاضت المرأة فیهم بودند یهود وقتی که حیض میکرد زنی درمیان ایشان
لم یؤاکلوها نمی خوردند با آن زن ونمی در آوردند زنان را وهمنشینی نمیکردند با ایشان در خانها پس پرسیدند اصحاب رسول خدا ازین
حال که حق ست یا باطل پس فرود آورد خدای تعالی این آیت وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ
وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ الآیة پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر این آیت اصنعوا کل شيء الا النکاح بکنید با زنان هر چیز
از مواکلت ومضاجعت ومجالست ومخالطت مگر جماع وبقیه این حدیث در مشکوة مذکور ست رواه مسلم گفته اند که سائل ازین ابو الدحداح
بود قاله الواقدي وصواب آنست که اسید بن حضیر وعباد بن بشر بودند کما فی الصحیح وعن عائشة رضي الله عنها قالت گفت عائشه
بودم من که غسل میکردم من وآنحضرت صلی الله علیه وسلم از یک ظرف وما هر دو جنب بودیم وکان یأمرني فأتزر وبود آنحضرت که امر میکرد مرا
که ازار ببندم در ستر خویش پس ازار می بستم اتزر بتای مشدده وبمقتضای قاعده صرف ائتزر باید بهمزه پیش از تا فیباشرني وانا حائض
پس میرسانید بدن خود را ببدن من ومن حائض می بودم واین صریح نیست در استمتاع بلکه در وی صرف الصاق بشره ببشره هست پس معلوم
شد که استمتاع بچیزی که در ازار ست حرام ست وجدا از ستر وفقها از ناف تا زانوست واین مذهب امام ابوحنیفه ومالک وشافعی ست واحادیث

دیگر ناظرست دران واز حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائز ست واین مذہب امام احمد وابو یوسف ومحمد
وبعضی اصحاب شافعی ست وگفته اند که گویا در آخر امر توسیع وترخیص کرده اند وجز وطی ہرچه باشد تجویز نموده اند اما شک نیست که احتیاط واحتراس
در قول ابی حنیفه است وکرمانی گفته که شافعی را سه مذہب ست واصح آنست که حرام ست ودوم آنست که مکروه ست بکراہت تنزیہی ومختار
این ست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد ووثوق تمام داشته باشد یا بجہت ضعف شہوت یا بسبب قلت ورع
جائز ست والا نه وبخط سیدی والدی قدس سره یافتم که استمتاع بما عدای وطی مذہب ثوری واوزاعی واحمد واسحق وابو ثور وداود
ومحمد بن حسن وابن منذر ست واختاره النووی فی شرح المهذب وحرمت استمتاع بما بین السرة والركبة مذہب شافعی ومالک وابو حنیفه وابو یوسف ست
لقوله صلی الله علیه وسلم لک ما فوق الازار انتہی ودر سبل گفته استمتاع بما بین الرکبة والسرة در غیر فرج نزد بعضی جائز ست وحجت وی اصنعوا
کل شیٔ الا النکاح ومفہوم این حدیث ست ونزد بعضی مکروه ونزد بعضی حرام والاول اولی للدلیل واگر جماع کند وی حائض باشد آثم شود باجماع
وواجب نیست بروی چیزی وگفته اند که واجب ست بروی صدقه بحدیث آینده انتہی متفق علیه **وعن** ابن عباس رضي الله
عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم في الذي يأتي امرأته وهي حائض روایت ست از ابن عباس از آنحضرت در حق کسی
که می آید وجماع میکند زن خود را وحال آنکه آن زن در حالت حیض ست قال يتصدق بدينار او نصف دينار فرمود تصدق
کند یک دینار یا نیم دینار که بحسب دیار ما نزدیک بیک روپیه وثمن آن میباشد وبعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نہار رمضان وبه قال الحسن
وسعید وجوبا وگفت خطابی نیست بروی ہیچ نزد اکثر اہل علم وزعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف ست وطیبی گفته اکثر برانند که کفاره آن
استغفارست وبس شافعی واصحاب ابی حنیفه برین اند ودر تیسیر گفته ودر روایتی ست که چون رسید مرد بزن در اول دم ودم احمر ست پس یک دینار
واگر رسید او را در انقطاع دم ودم اصفر ست پس نصف دینار ست ودر روایتی ست که چون رسید او را در دم پس یک دینار ست وچون
رسید در انقطاع دم نیم دینار ست رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارمی ایضا وصححه الحاكم
وابن القطان وابن دقیق العید ورجح غیرهما وقفه علی بن عباس رضی الله عنه ودرین حدیث روایتهاست این یکی از انهاست
ورجال وی در صحیح اند ومع ذلک روایتش مضطرب ست شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البته اخذ میکردم بآن مصنف گفته اضطراب در اسناد
ومتن این حدیث بسیارست وگفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیث ست وبدرستیکه ذمه بر برائت ست وواجب
نیست اینکه ثابت کرده شود در وی چیزی برای مسکین ونه غیر او مگر بدلیلی که مدفع نباشد از ان وطعن نبود دران ودرین مسئله معدوم ست
انتہی گوییم هر که این حدیث را صحیح گفته ہمچو ابن القطان پس بدرستیکه احسان نظر کرده تصحیح وی وجواب او از طرق طعن دران واقره ابن دقیق العید
وقواه فی کتابه الامام وصوبه المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بران واما کسی که نزد وی صحیح نشده ہمچو ابن عبد البر وشافعی پس اصل برائت
ذمه است پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برائت وکفاره قول احمد واسحق ست وابن المبارک گفته که استغفار کند ونیست کفاره بروی وباین
رفته اند سعید بن جبیر وابراہیم نخعی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الیس اذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم فرمود آیا نیست اینکه ہرگاه حیض کند زن نماز نمیگذارد وروزه نمیدارد واین مجمع علیه
اما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه ہست باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز واین در صحیحین وغیر ہماست وابن منذر
والنووی وغیرہما اجماع مسلمین نقل کرده اند بران وعدم دخول وی در مسجد باین حدیث ست که لا یحل المسجد لحائض ولا جنب اما عدم قرائت وی قرآن را

پس بحدیث ابن عمرو بن حزم ست واین هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت ونیست این احادیث قاصر از کراهت واگرچه بدرجهٔ تحریم نرسند زیراکه خالی نیست
از مقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح ست در تحریم متفق علیه تمام حدیث این ست وذلک من نقصان دینها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
دین زنان ست و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر ولفظ وی اینست یمکث اللیالی ما تصلی وتفطر فی شهر رمضان فهذا النقصان دینها وعن
عائشة رضي الله عنها قالت لما جئنا گفت عایشه هرگاه آمدیم ما یعنی در سال حجة الوداع ووی احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سرف سرف را که موضعی ست میان مکه و مدینه وآنجا قبر ام المومنین میمونه است و سرف بسین مهملهٔ مفتوحه وکسر را غیر منصرف ست بنا بر علمیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افعلي ما یفعل الحاج بکن آنچه می کنند حاجیان
غیر ان لا تطوفي بالبیت حتی تطهري جز آنکه طواف نکنی بخانهٔ کعبه تا آنکه پاک شوی واین حکم برای آنست که حائض را در آمدن مسجد جائز
نیست وهم در صحیحین ست از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حائض لوا کند جمیع مناسک را سوای طواف اخرجه احمد وروی نحوه ابن ابی شیبة
باسناد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه ودرینجا دلیل ست برانکه صحیح ست از حائض جملهٔ افعال حج جز طواف بیت وهو مجمع علیه واختلاف
کرده اند در علت منع نزد بعضی منع دخول مسجد ست کما تقدم ونزد بعضی طهارت شرط ست برای آن واما دو رکعت طواف پس معلوم ست که صحیح نیستند
زیراکه مرتب اند بر طواف وطهارت في حدیث طویل که در صفت حج ست وعن معاذ رضي الله عنه بضم میم وبعین مهملهٔ خفیفه
ودر آخر ذال معجمه وی ابو عبد الرحمن بن جبل انصاری خزرجی ست یکی از ان هفتاد کس ست که در عقبهٔ انصار حاضر بودند حاضر شد بدر را ودیگر مشاهد را
فرستاد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یمن قاضی ومعلم آنجا گردانیده وقبض صدقات را از عمال یمن بوی سپرده وبود از اجل صحابه وعلمای ایشان
وحضرت عمر او را عامل شام کرده بود بعد ابی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه ثمان عشرة وقیل سبع عشرة وله ثمان وثلاثون سنة روایت کرده اند ازوی
عمر وابن عمر وابن عباس وخلق بسیار جز ایشان ونزد بعضی مسلمان شد بعمر هژده ۱۸ سالگی انه سأل النبي پرسید معاذ رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم ما یحل للرجل من امرأته وهي حائض چه چیز حلال ست مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض ست فقال ما فوق الازار
فرمود حلال ست چیزی که بالای ازار ست واین مؤید مذهب امام ابوحنیفه است در سبل گفته در وی دلیل ست بر تحریم مباشرت محل ازار وآن ما بین السرة
والرکبه است وحدیث اصنعوا کل شیء الا النکاح معارض این حدیث ست وآن اصح ست ازین فهو ارجح منه واگر ضم می نمود مصنف آنرا اولی تر می بود
وگذشت کلام در وی ودر حدیث عایشه که کان یأمرني فاتزر انتهی رواه ابو داؤد وضعفه یعنی گفت لیس بالقوي ودر اسنادش بقیه است
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاغطش در تلخیص گفته متابعت کرده شد بقیه وباقی ماند جهالت حال سعید ونمی شناسیم هیچ یکی را که توثیق کرده باشد
او را ونیز عبد الرحمن بن عائذ راوی این حدیث ست از معاذ وگفت ابو حاتم که روایت وی از علی مرسل ست وچون حالش این باشد روایت او از معاذ اشد
باشد در ارسال ودرین باب ست از حزام بن حکیم عن عمه نزد ابو داؤد انتهی وروایت رزین مر این حدیث را باین لفظ ست که ما یحل من امرأتي وهي حائض
قال ما فوق الازار والتعفف عن ذلک افضل یعنی پارسائی نمودن وباز استادن از ان فاضل تر ست از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت ازین حکم
مامون ست ولیکن محی السنه گفته اسنادش قوی نیست ومحمد بن حزم گفته لا یصح ودر روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را چه حلال
مرا از زن خود واو حائض ست فرمود استوار بندی بروی ازار او پستر کار تو با علای اوست رواه مالک والدارمي مرسلا وعن ام سلمة
رضي الله عنها قالت کانت النفساء تقعد علی عهد النبي صلی الله علیه وسلم بعد نفاسها اربعین یوما
بود زن نفاس کننده می نشست در زمانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز ودر وی دلیل ست برانکه اکثر مدت نفاس چهل روز ست وباین رفته اند جمهور فقها

وگفته اند که اکثر نفاس شصت روز ست یا هفتاد روز یا پنجاه روز و گفته اند که بست و چند روز و حق همان اول ست و نیست حد برای اقل آن زیراکه درین باب حدیثی وارد نیست پس مادامیکه باقی ست زن نفساست پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم وی حکم استحاضه باشد و نفاس مانند حیض ست در تحریم وطی و ترک نماز و روزه و نیست خلاف دران و همچنین نیست حد برای حیض بسبب عدم ورود دلیل دال بر تحدید وی در مصفّی گفته شافعی استقرا کرده است که اقل سن حیض نه سال ست و اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر درمیان دو حیض پانزده روز ست و این همه استقرای شافعی ست و دلیلی قوی درین باب یافته نمی شود انتهی رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و رواه الدارقطني والحاكم من حديث ابي سهل كثير بن زياد العزرمي عن مسة الازدية واو را الفاظ ست و زیاده کرده دران که ماطلا میکردیم روهای خود را بورس و زعفران و توثیق کرده ابوسهل را بخاری و ابن معین و ضعفه ابن حبان و مسه مجهول الحال ست گفت دارقطنی قائم نمی شود بوی حجت و گفت ابن القطان شناخته نمی شود حال او و اللفظ لابي داؤد و این لفظ که مذکور شد مر ابوداود راست نه دیگران را و في لفظ له و در لفظی مر ابی داود راست یعنی از حدیث ام سلمه ولم يأمرها النبي و حکم نکرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نفسا را بقضاء صلوة النفاس بقضای نماز زمانهٔ نفاس و این مجمع علیه است همچو حیض بلا خلاف و شاید که خوارج درین مسئله مخالف اند چنانکه در حیض زیراکه نزد ایشان حائض را قضای نماز واجب ست مثل روزه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النار قادح در اجماع مسلمين انتهى وصححه الحاكم و جماعتی تضعیف آن نموده نووی گوید قول جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردود ست و لیکن او را شاهد ست نزد ابن ماجه از حدیث انس که ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت للنساء اربعين يوما الا ان ترى الطهر قبل ذلك و حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم للنساء في نفاسهن اربعين يوما و بعض این احادیث معاضد بعض ست و دال ست بران که دم خارج عقب ولادت حکم وی مستمر ست تا چهل روز باز مانده دران روزها زن از صوم و صلوة و اگرچه این حدیث تصریح بران نکرد لیکن از غیر وی استفاده شده و حدیث انس افاده کرد که چون طهر پیش از ان بیند طاهر ست و نیست حد برای اقل وی کما تقدم

كتاب الصّلوة

صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از آن جهت گفته اند که مشتمل ست برین معانی و صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وی بآتش آمده است و این معنی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را بآتش مجاهده میگدازد و گناهان او را میسوزد و راست میکند او را از اعوجاجی که در طبیعت اوست و اصوب جمله اول ست مراد بکتاب الصلوة فرضیت نمازهای پنجگانه ست بر اوقات آن چه کتب بمعنی فرض آید چنانکه کتب علیکم الصیام و نحوه و نماز بر آمدن وقت در حالت اسلام و عقل و بلوغ و پاکی از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم ست

باب المواقيت

مواقیت جمع میقات ست و میقات وقت معین را گویند قاله ابن الهمام و مراد درینجا اوقات معینهٔ صلوات خمس ست و هرگاه که نماز پنجگانه در شب معراج فرض شد جبرئیل امین وحی برای تعیین اوقات وی فرود آمد و با آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو روز پیاپی نماز گذارد و اوقات را تعیین نمود چنانکه بیاید پس تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست عقل را در دریافت آن مستقل نیست و لیکن بعضی معانی و حکمتها دران میتوان یافت که مناسب باشد بیّنها في الحجة البالغة وغيرها **عن** عبد الله بن عمرو ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس وقت نماز پیشین وقتی ست که زوال یافت آفتاب بسوی مغرب همین ست آن دلوک که در قول وی تعالی ست أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ یعنی برپاکن نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میانهٔ آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند و اول وقت نیست و ابتدا بمیان وقت ظهر بجهت آن ست

که وی اول نمازی ست که بجماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت او را صلوة الاولی گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این ست که وکان ظل الرجل کطوله یعنی بگردد سایه شخص مقدار درازی وی ورای فیء زوال که عبارت از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الرأس نمیرسد مقداری از سایه می باشد ورای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز گردد وقت پیشین ست و ذکر رجل درین حدیث تمثیل ست والا آخر وی همان مصیر ظل شیء مثل اوست ما لم یحضر العصر مادامیکه حاضر نگردد عصر و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید ست در وی دلیل ست برانکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست و این را با امام مالک نسبت کرده اند پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر ست و در سبل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر شد ولیکن مشارک اوست ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند چه وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر روز اول بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شیء مثل او و روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شیء یک مثل گذارد و در وقتی که دران نماز عصر گذارده بود در روز اول پس دلالت کرد برانکه این وقتی ست که ظهر و عصر دران شریک اند و در وی خلاف ست حجت مثبت همین ست که شنیدی و کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین صیرورت ظل شیء بمثل آن و میگوید معنی وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت و این بعید ست ووقت العصر ما لم تصفر الشمس ووقت نماز عصر که نماز دیگر ست ابتدای گشتن سایه مثل درازی شخص ست مادام که زرد نشده ست آفتاب و این وقت اختیار ست و وقت جواز تا وقت غروب ست مراد باصفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص آفتاب ست چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوار افتاده است چنانکه باید در سبل گفته بعد اصفرار وقت ادا نیست بلکه وقت قضا ست کما قال ابو حنیفة وگفته اند وقت ادا است تا بقیه رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غائب شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را و شیخ در ترجمه گفته مذهب ائمه ثلثه و ابو یوسف و محمد و زفر و حجت ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر ست و این حدیث دلیل ایشان ست و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین ست و بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذهب وی آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آنکه حدیث ابردوا بالظهر دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حرارت در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل ست پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگذرد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل نگذرد و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم انتهی گوئیم سند مثلین در عصر از احادیث پیدا نیست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب و با مذهب ائمه ثلثه مع صاحبین ووقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق ووقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق و این لفظ شیخین ست و در لفظی اذا غربت آمده ابن القیم در اعلام الموقعین گفته درین حدیث دلالت ست بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس و همین ست سنت ثابته صریحه محکمه درین باب و مؤید اوست روایت مسلم از حدیث ابن عمرو باین لفظ وقت المغرب ما لم یسقط ثور الشفق و هم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق و این متاخر ست از حدیث جبرئیل که در مکه بود و این قول ست و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز و آن بر استحباب و این در صحیح ست و آن در سنن و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که وقت هر نماز مادامی ست که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست و مخصوص ست فجر ازین حکم باجماع پس نماز باقیه سوای اوست داخل ست در عموم وی و نیست دلالت فعل مگر بر استحباب پس معارض نشود عام را و نه خاص را انتهی و در حجة الله البالغة گفته آخر وقت مغرب قبل غروب شفق احمر ست و دور نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد بنا بر قصر وقت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گذارده و این گمان یا از عالم خطا در اجتهاد است یا بیان غایت قلت ست والله اعلم گویم
این احتمال هر چند دور نباشد اما محتاج دلیل ست وانچه از سنت صریح ثابت شده اتساع وقت مغرب ست نه قصر آن **ووقت صلوة العشاء الی نصف
اللیل الاوسط** و وقت نماز خفتن از غیبوبت شفق ست تا نیم شب بی زیادت ونقصان در سبل گفته مراد با وسط اول ست وطیبی گفته مراد مقدار
نیم شب متوسط ست یعنی مقدار معتدل نه دراز و نه کوتاه وقول اول ظاهر تر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد
واین ثلث از کوتاه ترین شبها میشود وثلث شب دراز ترین شبها وعکس این اولی وانسب ست وبر تقدیر این حد وقت مختار ست ووقت جواز تا قبیل طلوع
فجر ست انتهی لیکن تا صبح باکراهت تحریمی ست نزد امام اعظم ومختار جمهور قول اول ست ودر سبل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا بثلث لیل ثابت شده
لیکن احادیث نصف شب صحیح ست وعمل بران واجب انتهی **ووقت الصبح من طلوع الفجر مالم تطلع الشمس** ووقت نماز بامداد از بر آمدن
صبح صادق ست تا آن زمان که بر آمده است آفتاب وظاهر حدیث دران ست که وقت صبح همه وقت اختیار ست وبعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفار ست
وبعد از وی وقت جواز ست واین حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه وآخر آنرا غالبا ودر وی دلیل ست بر اینکه برای وقت هر نماز اول وآخر ست واز این
حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد اصفرار شمس وبرای عشا بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک رکعت هم قبل غروب
دریافت وی تمام نماز عصر دریافت اگر چه لفظ دریافت مشعر ست بتراخی از وقت معروف بعذر و مانند آن ودر نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز
عشا نیامده اما در مسلم ست که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی ست که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر واز این امتداد وقت هر نماز تا دخول
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص ست بفجر چه آخر وقت وی تا طلوع شمس ست ونیست وقت برای نمازی که بعد اوست همچنین نماز عشا که آخر وقت وے
تا نیم شب ست و بعد او وقتی برای نماز نیست وتقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری واضطراری چنانکه اشارت بدان رفت اما هیچ دلیلی بران ناهض نیست
وصاحب سبل استیفای کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیت کرده **رواه مسلم** این ست اوقات نماز پنجگانه بروجهی که می شناسد آنرا هر عالم
جاهل قروی بدوی حر وعبد وذکر وانثی وتعلیم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامت مرحومه واما توقیت آن بحساب منازل قمریه پس بدعت ست باتفاق
امت سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح در بعض فتاوی فرموده ونیست ممکن که دعوی کند عالمی از علمای دنیا که بود این توقیت در عصر وی صلی الله علیه وسلم
یا عصر خلفای راشدین بلکه ظاهر شد این بدعت در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن بر آورده ترجمه کرده شد وبدان اشتغال نموده آمد
واین علم یونانی ست که حق تعالی در حق شان فرمود **فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ** پس اقل احوال
مقررین این حساب آن ست که اهل بدعت باشند وهر بدعت ضلالت ست وعظیم شد این بدعت در حرمین شریفین چه در مکه معظمه اعتماد نمی کنند مگر برهمین وایشانرا
درین باب انواع مؤلفات ست مثل ربع مجیب و مانند آن که تدریس وی میکنند وآنرا میخوانند واعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بران ست واین علم از ان
علوم ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان آن فرموده علم لاینفع وجهل لایضر واین علم از علوم اهل کتاب ست چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب دائر
میباشد وبر مسلمانان از یونان واهل کتاب داخل شده انتهی **وله من** ومر مسلم راست از حدیث **بریدة** بضم موحده ودال مهمله کنیت او ابو عبد الله
وابو سهل وابو الحصیب ست وی بریده بن الحصیب الاسلمی ست بضم حای مهمله اسلام آورد قبل بدر لیکن حاضر نشد آنرا ونمود بیعت رضوان وساکن شد بمدینه
وتحول کرد بسوی بصره پس تر رفت بسوی خراسان برای جهاد ومرد در مرو بزمانه یزید بن معاویه در سنه اثنتین او ثلث وستین روی عنه جماعة
فی العصر در بیان وقت نماز عصر **والشمس بیضاء نقیة** بنون وقاف وتحتیه مشدده یعنی وآفتاب سفید وپاک ست از آلایش زردی وتیرگی
ونزد بخاری ومسلم ست از حدیث رافع بن خدیج که بودیم ما میگذاردیم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد ازان نحر کرده میشد جزور یعنی شتر کشته

وقسمت کرده میشد پستر پخته می شد پس میخوردیم گوشت پخته و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتهی واین حدیث ناظرست در تعجیل عصر چنانکه مذهب ائمه ثلثه آ
و در مصفی گفته و همان ست مذهب ابو یوسف و امام محمد و علی قولهما الفتوی عند الحنفیه و ابو حنیفه در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و در اول وقت عصر آن را
از بلوغ سایه هر چیز بمقدار دو چندان آن مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آخر ابعد از غیبوبت شفق ابیض مقرر کرده انتهی گوئیم نصی صریح در مثلین برای اول
وقت عصر یافته نشد جز آنکه در موطا آورده که عبد الله بن رافع سوال کرد ابو هریره را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت
تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایه تو دو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم حصه
شب و بگذار نماز صبح را در غبش یعنی غلس که سیاهی آخر شب ست انتهی و در مصفی گفته ظاهر نزدیک این بنده ضعیف آنست که مراد ابو هریره از مثل قامت مجموع
فی زوال و سایه دیگر ست پس بحساب اهل مدینه در ایام شتا فی زوال قریب بچهار و پنج قدم خواهد بود و بعد از ان چیزی تاخیر باید برای استعداد نماز پس بقامت
آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فی زوال و سایه آدمی قریب مثلین خواهد بود انتهی لیکن این حدیث موقوف ست معارض نشود با حادیث
صحیحه وارده در یک مثل و همچنین حدیث اقدام که در سنن ابو داؤد ست ضعیف ست حجت بدان قائم نمی تواند شد چنانکه بیاید و لهذا هم در مصفی گفته که ابتدای
وقت ظهر زوال شمس ست از وسط آسمان و آخر وقت او این ست که باشد سایه هر چیز مانند قامت آن چیز سوای فی زوال و بر همین منطبق ست ابراد و لفظ عشی
و از انجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر از ان حالت حرام ست و از علامت منافقان ست الا نزد یک ضرورت
و اول وقت مغرب غروب آفتاب ست و آخر آن غیبوبت شفق ست و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی ست و آنچه ما نخست ذکر کردیم
اقوی همان ست از روی دلیل و اول وقت عشا غیبوبت شفق ست و آخر وقت اختیار نصف لیل ست و لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم ادا ست
نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفرت و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض ست و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از ان طلوع شمس باشد بی فصل والله اعلم
انتهی و ازین عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل ست و هو المطلوب و من حديث ابي موسى عبد الله بن قيس الاشعري اسلام آورد بمکه قدیما
و هجرت کرد بسوی حبشه و گفته اند برگشت بسوی ارض خود پستر بیامد بمدینه و بود عامل بصره بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه و فتح کرد اهواز را
و حاکم ماند بر بصره تا صدر خلافت عثمان و هر گاه که عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در انجا و مقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفه تا آنکه
شهید شد عثمان و نقل کرد ابو موسی بعد امر تحکیم بسوی مکه و ماند در انجا تا وفات و عمر و بعمر هفتاد و چند سال در سنه خمسین و قیل بعدها ابو الحسن اشعری امام اشاعره
از اولاد او ست رضی الله عنهم اجمعین و بالجمله مسلم راست از حدیث وی والشمس مرتفعة یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند ست مائل
نشده است بسوی غروب ازین حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن وی بر یک مثل می باشد چنانکه مذهب محدثین و صاحبین ست
حافظ ابن القیم گفته صحابه نماز میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعده میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث
انس نحر جزور و قطع و طبخ آن قبل غروب شمس آمده و محال ست که این بعد مثلین باشد و در صحیح مسلم ست که وقت ظهر مادامی ست که عصر حاضر نشده و نیست
این معارض مر این سنن را نه در صحت و نه در صراحت نه در بیان انتهی و در سبل گفته در احادیث دلالت ست بر مسارعت عصر و اصرح احادیث در تحدید اول وقت
عصر حدیث جبرئیل ست که گذارد با آنحضرت و ظل ظاهر مثل وی بود و جز آن از احادیث مثل حدیث بریده و ابو موسی محمول ست بر آن انتهی گوئیم در موطای مالک
بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد الله بن عمر در ذکر عمل یهود و نصاری تشبیه بوقت عصر واقع شده و امام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه تاخیر عصر افضل ست از تعجیل وی نمی بینی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما بین ظهر تا عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب و درین حدیث و هر که تعجیل کرد
عصر را شد ما بین ظهر تا عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیر وی بهتر ست از تعجیل وی مادامیکه آفتاب سفید و پاک ست مخالط نشده آ

او را صفرت وهو قول ابی حنیفة والعامة من فقهائنا انتهی و باین قول امام محمد رد کرده اند سنت تعجیل عصر و گذاردن وی بر یک مثل را و حافظ ابن القیم رح بجواب ش
گفته نمیدانیم که کدام دلالت ست درین حدیث مجمل یعنی حدیث عمل یهود و نصاری بر قیراط برینکه داخل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایهٔ هر چیز دو چندان او شود بنوعی از
انواع دلالت و جز این نیست که دال ست برانکه از نماز عصر تا غروب شمس اقصرست از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتهی گوییم در قول امام محمد
تاخیر عصر مقید ست ببودن آفتاب سفید و پاک و این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی ست یا قدری کمتر ازان و بعد دو مثل خود آفتاب نقی
و بیضاء غیر مخالط بصفرت نمی باشد پس حجت دران بر مثلین چنانکه باید نیست و نیز در وی تصریح نیست بتاخیر عصر تا مثلین و نیز ورود حدیث در بیان زیادت
اجر امت سابقه و این امت ست نه در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیحه وارده در تعجیل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گذاشته در توقیت عصر باین حدیث او بحیز
ابعاد نجعه و احتجاج بس ضعیف ست کما لایخفی و در بستان المحدثین بعد سرد حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که انچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح ست
و مدلول حدیث همین قدر ست که ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار الی صلوة العصر می باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه ست
درست گردد و این معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن متحقق نمی شود اما انچه از بعضی فقها منقول ست که باین حدیث تمسک کرده اند درانکه وقت عصر از
ما بعد المثلین شروع می شود و قبل ازان وقت ظهر ست پس دلالت حدیث بران ممنوع ست آری اگر لفظ ما بین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این استدلال
می شد لفظ ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس ست، و ظاهر ست که صلوة العصر در اول وقت متحقق نمی شود تا مدعا حاصل گردد و مدار تشبیه بر مقابله ما بین نماز عصر ست
بر وفق انچه معمول آنجناب بود تا وقت غروب نه آن کمتر از ما بین ظهر و عصر میشد گو از ابتدای وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد و اگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه برای
تفهیم ست و درین صورت تخییل لازم می آید زیرا که صلوة عصر التعیینی نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینه میخواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین ست
گوییم تشبیه برای تفهیم مخاطبین ست و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناختند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد و دیگران را بسماع
از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عایشه رض وقت معمول نماز عصر آنحضرت صلعم فرموده است کان یصلی العصر و الشمس فی حجرتها
لم یظهر الفیٔ بعد و معلوم ست که این بیان و تفسیر غیر از کسانی که آن حجرهٔ مبارک را دیده باشند و بودن آفتاب را دران حجره و ظهور سایه را دران بمقایسه کرده باشند
فائده نمیکند کذا هذا و نیز باید دانست که انچه در کلام امام واقع شده که و من عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل مما بین العصر الی المغرب بظاهر مخدوش ست
زیرا که موافق قاعدهٔ ظلال اقتضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد
امام از ما بین الظهر ما بین وقت متعارف للصلوة ست یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصا در ایام صیف که ابراد آن مستحب ست والله اعلم انتهی **وعن**
ابی برزة الاسلمی بفتح موحده و سکون زا نامش نضلة بن عبید ست و قیل بن عبد الله مسلمان قدیم ست قاتل عبد الله بن خطل و همیشه
غزا کرد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزا نمود بخراسان و مرد در مرو و قیل بغیرها سنة ستین او خمس و ستین
قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را پس باز می گشت
یکی از ما بسوی رخت و جای بود و باش خود رحل بفتح را و سکون حای مهمله فی اقصی المدینة در نهایت مدینه و این حال ست از رحل یا صفت اوست
والشمس حیة و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و نقی و قوی الاثر از روی حرارت و لون و اثارت شافعیه گویند که این در وقت
رسیدن سایه بمثلین نمی باشد و راست میگویند و نیز حنفیه درین بحث ست و بیجاست و از امام احمد محکی ست که افضل در وقت غیر روز ابر تاخیر ست
تا آخر وقت مختار و شک نیست که اصح درین باب مذهب مختار اهل حدیث و ایمهٔ ثلثه و زفر و صاحبین ست کما مر مرارا **وکان یستحب ان یؤخر**
من العشاء و دوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود نماز عشا را مراد از تاخیر ثلث لیل ست چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت درنگ کردیم ما

یک شبی درحالیکه انتظار می بردیم آنحضرت را برای نماز عشا پس بیرون آمد بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وی پس حکم کرد مؤذن را پس اقامت گفت
و بگذارد نماز را انتهی و در حدیث جابر بن سمره است نزد مسلم وکان یؤخر العتمة بعد صلاتکم شیئا و در حدیث ابی سعید ست حتی مضی نحو شطر من اللیل رواه ابو داؤد
والنسائی وکان یکرہ النوم قبلها و بود که مکروه میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مبادا مستغرق شود نائم در آن و برود وقت نماز
والحدیث بعدها و سخن کردن را با مردم بعد از وی تا مشتغل نشود بحدیث از قیام آخر لیل و در ہر دو رخصتی ہست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و رفع کسل
و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستمر بود با ابوبکر در امر مسلمانان وکان
ینفتل من صلوٰة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که برمیگشت از نماز بامداد و فارغ می گشت از آن در هنگام شناختن مرد همنشین
خود را مقصود آنست که شروع میکرد در غلس و تمام میکرد در اسفار زیرا که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصابیح نبود پس در وقت در آمدن بمسجد شناخته نمی شد
همنشین و این دلیل ست بر تکبیر و ینفتل بفا و فوقیه مکسوره بمعنی یلتفت و ینصرف ست وکان یقرأ بالستین الی المائة و بود که میخواند در نماز
بامداد شصت آیت و زیاده بر آن تا صد آیت گویا در صورت اختصار ستین میخواند و در صورت طول مائة متفق علیه و درین حدیث ذکر وقت
صلوٰة عصر و عشا و فجر ست بدون تحدید اوقات مدلول علیها و در آنچه از احادیث گذشت اصرح و اشمل ست از آن وعندهما من و نزد بخاری و مسلم ست از
حدیث جابر باین لفظ والعشاء احیانا و میگذارد نماز عشا را در بعض اوقات جلد در اول وقت واحیانا و در بعض اوقات بدیر چنانکه
تفصیل کرد آنرا قول وی اذا رأهم اجتمعوا عجل باین طریق که چون دید آنها را که فراهم آمدند و جمع شدند شتابی میکرد و میگذارد در اول وقت
براه مهربانی بر ایشان واذا رأهم ابطؤا أخر و چون دید که دیر کردند در آمدن دیر میکرد در نماز گذاردن و درینجا مراعات ایشان ست
با آنچه ارفق ست بحال ایشان و دلالت ست بر آنکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب ست و گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب وی که التزام
اول وقت نمیکردند هم ازین جهت ست نه از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل ست و لیکن بعارض دیگر تاخیر او واجب میگردد والصبح کان
یصلیها بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی شب و ظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خوگر بودند و از خواب شب ملول
می شدند و در عشا بجهت بعض حوائج نهار گونه تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه ست نزد بخاری و مسلم که بود آنحضرت میگذارد نماز بامداد پس برگشتند
زنان از نماز پیچیده و پوشیده روها و بدنها بچادرها و گلیمها شناخته نمی شدند از جهت غلس انتهی و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب کما فی القاموس مخلوط
ببیاض صبح کذا فی الترجمة و آن اول فجر باشد کذا فی السبل وللمسلم و مسلم راست تنها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی
جلیل القدر ست و اشعر نسبت بیکی از اجداد اوست در فتح خیبر همراه اهل سفینه بملازمت آنحضرت آمده بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی مشرف شد مناقب او
بسیار ست و ترجمه وی گذشت فاقام الفجر حین انشق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شق شد صبح والناس لا یکاد
یعرف بعضهم بعضا و حال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان مر بعض را و این ناظر ست در آنکه در غلس گذارد و تعجیل کرد در آن
در مصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعداد نماز کند و بعد از استعداد در میان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود
الصبح والنجوم بادیة مشتبکة و ابوهریره گفت صلی الصبح بغبش و حضرت عایشه گفت فینصرف النساء متلفعات بمروطهن ما یعرفن من الغلس و این همه
منطبق ست بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا الظهر اذا کان الفیء ذراعا آمده و در روایت دیگر صلی الظهر اذا زاغت الشمس و این
هر دو منطبق ست بر یک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما بجز بودن فیء یک ذراع کما بیش ظاهر نمی شود و ابوهریره گفت صل الظهر اذا کان ظلک مثلک
و این نیز نزدیک ست باول زیرا که فیء زوال و فیء آدمی چون هر دو بمثل آدمی رسد در صیف حد آبراد خواهد بود بنسبت اهل مدینه و در شتا میانه نصف اول

وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر والشمس بيضاء نقية قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلثة قبل غروب الشمس و حضرت عايشه گفت كان يصلي العصر والشمس في حجرتها قبل ان تظهر و انس گفت كنا نصلي العصر ثم يذهب الذاهب الى قباء فياتيهم والشمس مرتفعة و ابو هريره گفت والعصر اذا كان ظلك مثليك و اين همه قريب اند با يكديگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتي كه سايه آدمي غير في زوال از يک مثل زياده شود تا برسد بمثل ثاني بلكه اندكي از مثل ثاني هم زياده تر گذرد مضايقه نيست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت والمغرب اذا غربت الشمس و ابو هريره نيز مانند اين گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل و در روايت ديگر گفت و اخر العشاء مالم تنم و اين نيز موافق ست باول زيراكه وقت نوم غالبا پيش از ثلث ليل مي باشد و در روايت ديگر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق و ابو هريره گفت ما بينك و بين ثلث الليل پس وقت مستحب عشا ممتد ست از اول غروب شفق احمر تا سوم حصه شب انتهى و اين تطبيق ست در آثار صحابه رضي الله عنهم **وعن رافع بن خديج** الحارثي كنيت او ابو عبد الله ست و يقال ابو خديج الخزرجي الاوسي از اهل مدينه است حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در احد و خندق و مشاهد ديگر حاضر شده جماعتي از صحابه و تابعين از وي راوي ست روز احد او را تيري رسيد آنحضرت فرمود انا اشهد لك يوم القيامة و تا زمان عبد الملك بن مروان زنده بود و بعده جراحت وي بشكست و بمرد در سنه ثلث و اربع و سبعين و ليست و ثمانون سنة و گفته اند كه در زمان يزيد بن معاويه مرد رضي الله عنه قال گفت رافع كنا نصلي المغرب مع النبي بوديم ما كه ميگذارديم نماز مغرب را با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله پس بر مي گشت يكي از ما از نماز و حال آنكه وي هر آيينه مي ديد جاهاي افتادن تيرهاي خود را بعد از انداختن آن تير را كه در روز هم مي نمايد مقصود بيان تعجيل نماز مغرب ست و آن مستحب ست و نبل بفتح نون و سكون موحده بمعنى سهام عربيه و نيست او را واحد از لفظ وي و گفته اند كه واحد وي نبلة است كتمر و تمرة متفق عليه در سبل گفته حديث دليل ست بر مبادرت بصلوة مغرب بحيثيتي كه بر گردد از ان و ضوء باقي باشد و قد كثر الحث على المسارعة بها انتهى **وعن عايشة** رضي الله عنها قالت اعتم النبي در تاريكي شب گذارد رسول خدا صلى الله عليه وسلم ذات ليلة بالعشاء يک شب نماز عشا را حتى ذهب عامة الليل تا آنكه رفت بسياري از شب اعتم بفتح همزه و سكون عين مهمله يعني داخل شد در عتمه و عتمه بفتحتين ثلث ليل اول را گويند بعد غيبوبت شفق كما في القاموس ثم خرج فصلى و قال پس بيرون آمد پس نماز گذارد و فرمود انه لوقتها اين ست وقت نماز عشا يعني وقت مختار و افضل او لولا ان اشق على امتي اگر نمي بود سخت پنداشتن بر امت من تاخير عشا را هر آيينه امر ميكردم ايشان را كه تاخير كنند گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب يا نيمه آن روايت كرده اند اين جمله اخيره را ترمذي و ابن ماجه و احمد و ابو داود و ابن حبان از حديث ابو هريره و لفظ ترمذي الى ثلث الليل او نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الى ثلث الليل ست و شک نكرده اند ايشان رواه مسلم و اين حديث دليل ست بر آنكه وقت عشا ممتد ست و آخر او افضل اوست و آنحضرت صلى الله عليه وسلم رعايت ميكرد اخف را بر امت و اگرچه ترک كرد افضل وقت را و اين خلاف مغرب ست كه افضل او اول اوست و همچنين غير وي مگر ظهر در ايام شدت حر چنانكه گفت **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه قال گفت ابو هريره رض فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتد الحر وقتي كه سخت شود گرمي موسم فابردوا بهمزه مفتوحه مقطوعه و كسر را بالصلوة پس سردي كنيد بنماز ظهر و تاخير كنيد از اول وقت تا بشكند سورت حرارت را گويند ابرد وقتي كه داخل شد در وقت برد همچو اظهر و انجد و اتهم وقتي كه داخل شد در وقت ظهر و رسيد در نجد و تهامه و اول در زمان ست و اين هر دو در مكان و حديث دليل ست بر وجوب ابراد بظهر نزديک شدت حر زيراكه اصل در امر وجوب ست و گفته اند اينجا براي استحباب ست و باين رفته اند جمهور و ظاهر حديث عام ست مر منفرد و جماعت و بلد حار و غير آن و در روي قولهاست و گفته اند كه ابراد سنت ست و تعجيل افضل ست بنابر عموم ادله افضليت اول وقت و جواب داده اند كه آن ادله عام ست مخصوص شده باحاديث ابراد و معارض ست اين حديث بحديث خباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حر رمضاء را در جباه و اکف خود پس دور نکرد شکوه ما را و این حدیث صحیح ست رواه مسلم و جواب از ان بچند وجه داده اند احسن آنها این ست که شکوه ایشان از شدت رمضا در اکف و جباه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن و لهذا آنحضرت فرمود صلوا الصلوة لوقتها رواها ابن المنذر و این دال ست بر انکه ایشان طالب تاخیر زائد از وقت ابراد بودند پس معارض نشود بحدیث ابراد و در مصفی گفته جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد که از جاهای دور قصد کنند و اصح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حر الرمضاء فلم یشکنا محمول ست بر ابرادیکه از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدت گرمی رو بانحطاط آرد و آن قریب بیک مثل می باشد بآن معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکمثل گردد سوای فیء زوال پس مستحب تاخیر ظهر ست تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف ثلثة اقدام و فی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابوداود والنسائی و شیخ ابن عربی در قبس گفته مراد ازین تحدید بعد از طرح سایه زوال ست و درین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم روایت کرده و مروی ست از طریق اسود و مصنف آنرا در تلخیص آورده و در سندش عبیده بن حمید ست و شیخ وی سعد بن طارق و در هر دو خلاف ست در میزان در ترجمه عبیده گفته و قد ضعف عبد الحق حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه وسلم فی الشتاء والصیف بالاقدام انتهی و در سبل گفته و قد بینا ما فیه فی الیواقیت وانه لا یتم الاستدلال انتهی و هم صاحب سبل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را حمل بر ابراد کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی القبس و تبعه الحافظ السیوطی و بیان کرده ایم ما عدم صحت حمل وی بر ابراد در رساله خود یواقیت فی المواقیت و بیان کردیم در ان که این حدیثی ست که قدح کرده اند در ان گفت عقیلی لا یتابع علی حدیثه فی القنوت و احمد و ابن معین توثیق کرده اند سعد را و عجب ست از حافظ ابن حجر در تلخیص که تکلم نکرد بر لفظ این حدیث و نه بر سند وی و ذکر نمود کلام ابن عربی را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتا تانی بظهر خوب ست تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کبد سما بود اکنون زائل شده زیرا که این معنی مدرک می شود بحس و مشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایه وی بسیار می افزاید در جهت شرق لیکن نه بآن حد که تقدیر کرده شود باقدام و غایت وی آنست که نظر کنند در امارات که حاصل شود بدان ظن زوال و نیست با اهل اقدام مگر همین ظن لا غیر و نیست هیچ یکی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود انتهی و مراد صاحب مصفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی ست زیرا که وی گفته که ابراد رخصت ست و آن نیز برای کسانیکه در طلب جماعت بمسجدها می شتابند و مشقت میکنند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد با قوم میگذارد دوست دارم که تاخیر کنند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه گفته این مخالف ظاهر حدیث ست و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی تر ست باتباع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند مناره و جز آن که سایه آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه دیوار ها بنماز میرفتند و دیوارها در ان زمان هفت گز بود و بعضی تا میانه وقت گفته اند حمل بر ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعید ست و بودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب موثر تر ست از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم تجربه میگردد و هر چه آفتاب نزدیکتر می آید در هدایه میگوید که سخت تر گرمی در ان دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل ابراد و در تاخیر از ان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با براد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده محمول ست که التماس تاخیر از تمام وقت باشد والله اعلم انتهی ملخصا و مصنف در تلخیص گفته معنی لم یشکنا لم یزل شکوانا ست و همزه برای سلب ست کما عجمت الکتاب ای ازلت عجمته ست و گفته اند معنی او لم یحوجنا الی الشکوی بل رخص لنا فی التاخیر ست و دال ست بر اول روایت ابن منذر و بیهقی از حدیث سعید بن وهب از خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

الرمضاء فما اشکانا وقال اذا زالت الشمس فصلوا وسیل کرد اثرم وطحاوی بسوی نسخ حدیث خباب گفت طحاوی و دال ست بران حدیث مغیره کنا نصلی
بالهاجرة فقال لنا ابردوا پس بیان کرد که بود ابراد بعد تعجیل وحمل کرده اند بعض حدیث ابراد را بر گردیدن ظل فیٔ وحدیث خباب بر سرد نشدن سنگریزه زیرا که
آن سرد نمی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلهذا رخصت کرد در ابراد و نکرد در تاخیر تا خروج وقت انتهی فان شدة الحر من فيح جهنم زیرا که سختی
گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست و در آخر این حدیث ست که گله کرد آتش دوزخ بسوی رب خود و گفت خورد اجزای من یکدیگر را
پس دستوری داد او را بدو نفس برآوردن و دم زدن دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان پس سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید شما
از سردی از آن نفس ست که تابستان و زمستان می زند متفق علیه و درین باب ست حدیث از ابوموسی و عایشه و مغیره و ابوسعید و عمرو بن عنبسه
وصفوان والقسم و انس و ابن عباس و عبد الرحمن بن علقمه و عبد الرحمن بن جاریه احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با جرح و تعدیل ایراد کرده

وعن رافع بن خديج رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحوا بالصبح صبح کنید بصبح و در
روشنی بگذارید نماز بامداد را و در روایتی بدل اصبحوا اسفروا بالفجر آمده اسفار کنید بفجر و حاصل هر دو عبارت یکی ست و ظاهر و متبادر از عبارت حدیث
آنست که شروع در نماز وقت اصباح و اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار اوست و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف ست و این
حدیث حجت حنفیه است در تاخیر فجر تا اسفار و این حدیث در سنن ست و حدیث غلس در موطا و صحیحین ست پس معارض نشود او را و نیز در حدیث انس ست
نزد ابوداود که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح یکبار در غلس پس گذارد بار دیگر و اسفار کرد بآن بعده بود نماز او بعد ازین در غلس تا آنکه مرد و عود
نکرد بسوی اسفار انتهی و این حدیث حجت شافعی ست در تغلیس و شک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار و تغلیس را بوجه خوب فیصل میکند و مشعر ست
باینکه مراد باصبحوا و اسفروا غیر ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر ست و صیغه اعظم برای تفضیل نیست و گفته اند که مراد بدان اطالت قراءت ست
در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز در وقت اسفار و گفته اند که مراد بدان لیالی مقمره است زیرا که نور فجر درین شبها بسبب غلبه نور قمر چنانکه باید واضح و متبین
نمیگردد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار بنا بر عذر اسفار کرد و بیشتر مستمر ماند بر تغلیس و طحاوی گفته ابتدا بتغلیس کند و ختم باسفار و جمع کند میان هر دو
بتطویل قراءت و گفته اند که این تاویل احسن و اولی ست که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد و لیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو
باسفار کند و چندان تاخیر نکند که شک در طلوع آفتاب افتد و بعضی حدیث اسفار را بحدیث عایشه که نزد ابن ابی شیبه و غیره است رد کرده اند و لفظ
وی این ست که نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد او را وی تعالی اما این رد تام نیست زیرا که اسفار آخر وقت
صلوة فجر نیست بلکه آخر او طلوع شمس ست شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ مذهب حنفیه منقول ست آنست که قراءت مسنون از چهل
تا شصت یا زیاده تا صد بطریق ترتیل تواند کرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع
آفتاب و گفته اند که ابوبکر و عمر این چنین کرده اند انتهی گوییم و برین تقدیر نزاع لفظی ست در اسفار و تغلیس زیرا که قائلین غلس نیز قائل اند که قراءت
آنحضرت در نماز از ستین آیت تا مائه بود و قائلین اسفار هم تحدید آن بقراءت مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شد بعض
شیخ گفت که مذهب شافعی تغلیس ست یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر ست تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم
مبادرت نموده بظن بطلوع و بی شک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید ست چه متبادر از حدیث آن ست که
اعظمیت خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام ست اوقات نماز ها را و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن و تطویل کن قراءت را آنقدر که طاقت ارند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان

ووصيت اسفار كن كه شب كوتاه ست ومردم خواب ناك توقف كن تا همه حاضر آيند. وگفته اند كه اين بر تقديري ست كه همه حاضر آيند يا بعض اگر همسايها
تاخير كنند پس اولى تاخير ست بي خلاف امام شافعي وايمه ديگر كه تعجيل در صلوة مستحب دارند گويند كه در تقديم مسارعت ست در اداي عبادت پس افضل باشد
لقوله تعالى وَسَارِعُوٓا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وما گوييم كه در اسفار تكثير جماعت ست وبي شك تكثير جماعت افضل ست ومسارعت
بمغفرت در چيزي ست كه افضل ست نزد خداي تعالى ومعنى فقهي درين باب آن ست كه تاخير فجر تا آخر وقت مباح ست باجماع بي كراهت تقليل
جماعت امري مكروه ست وانداختن مردم در مشقت نيز مكروه ست چنانكه معاذ را منع كرد از تطويل قرارت وفرمود أفتّانٌ انت وحال آنكه تطويل قرارت در
نماز سنت ست فوق التعجيل آن در اول وقت نيز نشستن در جاي نماز تا برآمدن آفتاب مستحب ست در غايت تاكد واين در اسفار ميسر ست ودر تغليس متعسر
واصحاب ما ميگويند كه ثابت در روايات از فعل آنحضرت اسفار ست وآنچه مروي ست از تغليس اگر ثابت شود شايد كه در سفرها باشد بجهت عذر سفر ولهذا
چون آنحضرت در مزدلفه تغليس كرد گفتند كه در غير وقت معهود نماز كرد چنانچه در روايات آمده هست وحديث عايشه فتنصرف النساء متلفعات معارض
باين حديث وقول ارجح ست نزد ما از فعل وشايد كه آن در وقتي بود كه زنان مامور بودند به بيرون آمدن بنماز بعد ازان منسوخ گشت بمامور گشتن
ايشان بقرار در بيوت انتهى اما اين همه احتمالات ست در برابر احاديث صحيحه وارده در غلس وحق ثبوت هر دو ست بارجحان غلس بر اسفار فانه
اعظم للاجر كم پس مدعا ستيكه اسفار بفجر بزرگتر ست براي مزد وثواب شما زيرا كه ثواب نماز بقدر ثواب جماعت ست وجماعت در اسفار
زياده مي باشد از تغليس غالبا رواه الخمسة يعني احمد وابو داود وترمذي ونسائي وابن ماجه وصححه الترمذي وابن حبان واين لفظ
ابو داود ست **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح كسي كه دريابد ركعتي از نماز صبح پيش از آنكه برآيد آفتاب پس تحقيق دريافت نماز صبح را شوكاني
گفته اين حكم براي معذور ست يعني هر كه معذور شد ويك ركعت دريافت وي گويا تمام نماز دريافت وگفته كه تقييد بمعذور براي آنست كه شارع براي نماز اوقات
مقرر كرده واوائل واواخر را بعلامات حسيه محدود ساخته ودرميان هر دو وقت براي هر نماز وقت اين نماز مقرر گردانيده ودر غير آن اوقات معينه
نماز منافق ونماز امرا كه مي ميرانند نماز را گردانيده پس درين حديث دليل ست بر آنكه ادراك يك ركعت در وقت خارج از اوقات مضروبه مانند وقت
طلوع وغروب خاص ست بمعذور مثل آنكه بيمار باشد ونمي تواند كه نماز ادا كند بعده شفا يافت وممكن شد او را كه يك ركعت دريابد يا حائض پاك
شد وتوانست كه دريابد يك ركعت را انتهى گوييم حديث از مفهوم تقييد بمعذور خالي ست ولهذا حافظ ابن القيم در اعلام گفته مقصور ست بر عموم خود
در مصفى گفته هر كه يك ركعت از نماز در وقت خود بجا آرد وباقي خارج وقت او را حكم ادا است در قصر صلوة واتمام آن وابو حنيفه در نماز صبح خلاف
كرده است وآن ضعيف ست وجمعي تفريع كرده اند برين حديث كه اگر عذر معذور زائل شد واز وقت مقدار يك ركعت باقي مانده است او را لازم
ميشود آن نماز مانند آنكه هوشيار شد مجنون يا بالغ شد صبي يا طاهر شد حائض وزياده تر كرده اند جمعي وگفته اند كه اگر قدر تكبير احرام از وقت يافت
لازم ميشود قضاي آن نماز ونزديك اين فقير درين تفريع نظر ست زيرا كه استطاعت شرط وجوب ادا ست ووجوب قضا متفرع بر وجوب ادا واينجا
ركعات اخيره قضا ست كه شارع تيسيرا وتفضلا در حكم ادا ساخته است وتابع جزئي كه در وقت كرده شده است نموده باقي ماند سوال وآن آنست كه
چون حال صلوة بر يك منوال ست پس تخصيص فجر وعصر را باين مزيت چنانچه در اكثر روايات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند كه اين تخصيص را دو سبب
اول آنكه اين دو نماز در دو طرف روز واقع اند ومصلي بعضي نماز بگذارد وبعد ازان آفتاب برآيد يا فرو رود وبيقين معلوم ميكند كه وقت برآمد پس اگر اين حكم را
درين صورت بيان نمي فرمود گمان فوت بيقين مي انجاميد بخلاف اواخر اوقات نمازهاي ديگر كه انتهاي آن باين وضوح وظهور معلوم ميشود دوم آنكه

در احادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب دخول این دو وقت
نماز فاسد شده باشد والله اعلم انتهی ومن ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر وکسی که دریابد
یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل نمیگردد و باید که یک رکعت دیگر باوی ضم کند
و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین ست که نماز فجر و عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین ست ارجح واقوی اگرچه امام ابوحنیفه واصحاب
وی برانند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد نه نماز عصر و این حدیث حجت ست برایشان و جواب داده اند که این حدیث معارض ست با حادیث دیگر که
دران نهی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نفل پس عمل کردیم بقیاس زیراکه در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض ادله رجوع بحدیث کنند
و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر نگر در روایتی از ابویوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد
بطلوع ولیکن صبر کند تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نهی را در نماز فجر زیراکه وقت نماز فجر همه کامل ست و نقصان دران نه پس واجب
میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز
بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد ولیکن نزد شافعیه احادیث نهی مخصوص ست بنوافل
و فرائض در هر سه وقت جائز ست و مراد بفرائض فوائت ست و ظاهر احادیث در عموم ست و شک نیست که توجیهات حنفیه درین مسئله دور از درایت
زیراکه میان این حدیث و حدیث نهی تعارض نیست چه در نهی مقصود بدایت نماز ست در اوقات منهی عنها و درین حدیث اتمام نماز ست دران که شروع آن
در آخر وقت بود و از بدایت تا نهایت فرق بسیار ست و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از انکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسد ست
و در برابر نص صحیح مردود و متفق علیه و درین باب حدیثها ست که تایید میکند حدیث ابوهریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع
و سه رکعت عصر بعد غروب ست زیراکه اجماع ست بر ینکه مراد آن نیست که هر که یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد وی این هر دو نماز را دریافت و درباره
فجر بصراحت آمده در روایت بیهقی باین لفظ من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس و ركعة بعد ان تطلع فقد ادرك الصلوة و در روایتی ست
من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فليصل اليها اخرى و در عصر آمده از حدیث ابوهریره باین لفظ من صلى من العصر ركعة قبل ان تغرب الشمس
ثم صلى ما بقي بعد غروب الشمس لم يفته العصر و مراد برکعت اتیان بآن رکعت ست بواجبات آن از قرارت فاتحه و استکمال رکوع و سجود و ظاهر حدیث
آنست که همه ادا ست و اتیان ببعض قبل خروج مستجلب حکم اوست بر ما بعد وی که بعد خروج گذارده فضلا من الله تعالى و مفهوم وی آنست که هر که کمتر
از یک رکعت دریافت وی نماز را اندریافت ولمسلم عن عائشة نحوه و مر مسلم راست از حدیث عایشه مانند حدیث ابوهریره در معنی نه در لفظ
بلکه لفظ او دیگر ست چنانکه میگوید وقال سجدة بدل ركعة و گفت سجده بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند برینکه این حکم بر ظاهر خود نیست و نمی شود وی
باین یک رکعت مدرک تمام صلوة و نه حاصل میشود برات او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متاول ست و در وی اضمار ست تقدیر عبارت چنین باشد
که وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح ست بر انکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پستر بیرون رفت وقت نماز قبل سلام
دادن او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح ست و این حکم در نماز عصر مجمع علیه ست و اما در صبح پس قائل ست بآن مالک
و شافعی و احمد و کافه علما الا ابوحنیفه که وی قائل ببطلان نماز صبح ست بطلوع شمس در نماز زیراکه در آمد وقت نهی از نماز انتهی ثم قال والسجدة
انما هي الركعة پستر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یحتمل که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی ست پس وی اعرف
بمروی خود خطابی گفته مراد بسجده رکعت ست مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان ست که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خواند انتهی و اگر سجده را

ودرین حدیث برحال خود دارند معنی آن باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یافت وی نماز دریافت ولیکن این معنی مراد نیست بجهت ورود سائر احادیث بلفظ
رکعت پس روایتِ سجده محمول باشد بران وباقی ماند مفهوم من ادرک رکعة سالم از معارضه ومحتمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت وی تمام نماز
دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافته است واین منافی ورود من ادرک رکعة نیست زیراکه مفهوم وی غیر مرادست بدلیل من ادرک سجدة وحق تعالی
تفضل کرده باشد بگردانیدن مدرک سجده مدرک یک رکعت واخبار آنحضرت درا دراک رکعة پیش ازان باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن
مدرک سجده مدرک نماز پس وارد نشود اینکه هر که دریافت یک رکعت وی بتحقیق دریافت نماز را بطریق اولی **وعن** ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس گفت شنیدم
آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه براید آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس ونیست نماز بعد عصر تا آنکه فرورود آفتاب
یعنی درین هردو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست ست واین نفی بمعنی نهی ست واصل دروی تحریم ست پس دلالت کرد بر تحریم نفل
درین دو وقت مطلقا وآنکه گفته اند که ذات السبب جائز ست همچو تحیت مسجد مثلا ونمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بران نا نهض نیست
واما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد عصر در خانهٔ خود چنانکه نزد بخاری ست از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد
دو رکعت را بعد عصر نزد من ودر لفظی نبود که ترک کند آن هردو را در سر وعلانیه پس مراد بآن قضای نافله ظهر ست که چون فوت شد استمرار فرمود بران زیراکه
عادتِ شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را واین دلالت کرد بر جواز قضای فائته در وقت کراهت یا این از خصائص وی
صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بران حدیثِ عایشه نزد ابوداود که بود نماز میگذارد بعد عصر ونهی میکرد ازان وبود که وصال میفرمود ونهی میکرد ازان
وگروهی از علما بعدم کراهت نفل بعد نماز صبح وعصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر وتقریر کسیکه دید اورا که نفل می خواند بعد
فجر ولیکن می توان گفت که این هردو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت نه بر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیراکه اخص دلالت
نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند اورا وآن از باب تخصیص اقوال با فعال ست یا آنکه خواهد آمد که هر کرا نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا نکند وچون
متعارض شوند قول وفعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن ست که ادای نوافل درین هردو وقت حرام ست چنانکه در اوقات ثلثه که بیاید
متفق علیه واز ابی ذر آمده که برامد بر درجه کعبه وگفت هر که شناخت مرا پس بتحقیق شناخت وهر که نشناخت مرا پس منم جندب شنیدم
رسولِ خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه براید آفتاب ونه بعد عصر تا آنکه فرورود آفتاب مگر بمکه مگر بمکه رواه الشافعی واحمد ورزین وابن عدی
وروایت کرد سیوطی تخریج وی در جامع از ابن خزیمه وابونعیم در حلیه ودارقطنی وطبرانی در اوسط وبیهقی در سنن کلهم عن ابی ذر کذا فی حاشیة
السید عمر رحمه الله تعالی ولفظ مسلم لا صلوة بعد صلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح واین اصرح ست از لفظ اول که محتمل نماز وزمان
هردو بود پس متعین کرد مراد را بآن ودر روایتی آمده لا صلوة بعد صلوة العصر وابن اثیر این را نسبت بشیخین کرده ودر روایتی لا صلوة بعد
طلوع الفجر الا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر وفعل نماز عصر ولیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط واما بعد دخول عصر
پس ظاهر دخولِ اباحت نافله است مطلقا ما دامیکه نگذارده است عصر را ترمذی گفت ودرین باب ست از علی کرم الله وجهه وابن مسعود وابی سعید
وابی هریره وعقبه بن عامر وابن عمر وسمره بن جندب وسلمه بن الاکوع وزید بن ثابت ومعاذ بن عفراء وکعب بن مره وابی امامه وعمرو بن عبسه ویعلی
بن امیه ومعاویة الصنابحی انتهی وگفت در تلخیص ودرین باب ست از سعد بن ابی وقاص وعایشه وابی ذر وابی قتاده وحفصه وابی الدرداء وصفوان
بن معطل وغیرهم وله ای ومر مسلم راست **عن عقبة** بن عامر از حدیث عقبه بن عامر جهنی بضم عین وسکون قاف کنیت او ابو عامر ست عامل

معاویه بود بر مصر و همانجا وفات یافت در سنه ثمان وخمسین روی عنه نفر من الصحابة وخلق کثیر من التابعین وگفته اند کشته شد روز نهروان با علی کرم الله وجهه
وغلطه ابن عبد البر ثلث ساعات كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهانا ان نصلي فيهن او ان نقبر فيهن موتانا
سه ساعت ست که نهی میکرد مارا رسول خدا از نماز گذاردن دران ساعات واز گور کردن مرده های ما دران اوقات بعضے گفته اند که مراد بگور کردن درین حدیث
نماز جنازه است حال آنکه نماز جنازه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث ست بچیزی که مخالف حدیث ست وصواب این ست که معنی حدیث
آنست که عمداً تاخیر دفن درین اوقات نکنند که مکروه ست وهمچنین عمداً تاخیر عصر تا اصفرار شمس بلا عذر نکنند که این صلوة منافقین ست چنانکه در حدیث
آمده تمام منقریبا وچون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعمد مکروه نباشد حين تطلع الشمس بازغة حتى ترتفع یکی آن وقت که برآید آفتاب
تابان تا آنکه بلند شود وقدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود در حدیث عمرو بن عنبسه باین لفظ آمده قیاس رمح او رمحین قیاس بکسر قاف
بمعنے قدر یک نیزه یا دو نیزه اخرجه ابوداود والنسائی وحين يقوم قائم الظهيرة حتى تزول الشمس ودیگر بایستد قائم نیمروز تا آنکه
میل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب در حدیث ابن عیینه آمده حتى يعدل الرمح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه و وحين تتضيف الشمس
للغروب ودیگر مائل شود آفتاب برای فرو رفتن وتضیف بفتح مثناة فوقیه ومثناة بعد او وفتح ضاد معجمه وتشدید تحتیه وفا بمعنی تمیل پس این سه
ساعت ست که اگر آنرا باهر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص ست بکراهت دو امر دفن موتی ونماز وهر دو وقت
اول مختص اند بنهی نماز و وارد شده است تعلیل نهی ازین هر سه ساعت در حدیث ابن عنبسه باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود دو قرن شیطان وکافران
برای وی نماز میگذارند ونزد قیام قائم ظهیره جهنم را می افروزند و درهای او میکشایند ونزد غروب هم فرو میرود درمیان دو قرن شیطان ونماز می گذارند
برای آن کفار ونهی از فرض ونفل هر دو ست وبرای تحریم ست اما فرض نماز را حدیث من نام عن صلوة الخ ازین حکم خارج کرد زیرا که در روی این ست
که فوقتها حين يذكرها یعنی در هر وقت که بیاد آید وبیدار شود از نوم بگذارد آنرا وهمچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس وقبل طلوع وی
حرام نیست بر وی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب ست بر وی ادا کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد بنوافل وگفته اند که عام ست
از ان نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خفت در وادی از نماز فجر پستر بیدار شد نماز نگذارد دران وقت بلکه تاخیر کرد آنرا
تا آنکه خارج شد وقت مکروه وجواب داده اند که آنحضرت واصحاب وی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را حر شمس چنانکه ثابت ست در حدیث
پس بیدار نساخت ایشان را حر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب وزائل شد وقت کراهت ونیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر وفرمود که درین وادی
شیطان حاضر شده پس برآمد از انجا ونماز گذارد در غیر آن وادی واین تعلیل مشعر ست باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت
بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن ست که حرام ست نوافل در اوقات خمسه وجائز ست قضای آنها بعد نماز فجر وعصر
اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت ست بعد عصر فائته ظهر را اگر خاص نباشد بآنحضرت واما نماز فجر پس تقریر آنحضرت کسے را
که گذارد نافله بعد نماز صبح وجائز ست گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمسه برای نائم وناسی ومؤخر از وقت ونماز درین همه اوقات ادای
ما دامیکه خارج نشده است وقت عائد که این قضا ست در حق وی ودال ست بر تخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجواز نفل دران قول و
والحكم الثاني وحکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال وحکم اول نهی ست از نماز نزد طلوع شمس ولیکن مصنف در نام نهادن وی بحکم تسامح کرده
زیرا که حکم در هر سه وقت واحد ست که نهی باشد از نماز درانها واین ثانی یکی از محلات حکم ست نه آنکه حکم ثانی ست وشارح حکم ثانی را تفسیر کرده بنهی
از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید وحدیث عقبة ولیکن در روی این ست که آن حکم اول ست زیرا که ثانی قبر اموات ست وهو الثاني في

حدیث عقبة و در وی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال انکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست خلاف مگر در ساعت زوال روز جمعه فقامل عند الشافعي نزد امام همام محمد بن ادریس هاشمی مطلبی مکنی بابی عبد الله ابن خلکان گفته علوم بسیار از کتاب و سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علما و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر در وی مجتمع گشته تا آنکه اصمعی با آن جلالت شان اشعار هذلیین را که در غیر وی فراهم نشده بود بر وی قرات کرده و امام احمد گفته ملتفت ناختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه همنشین او شدم و شافعی اول کسی ست که تمهید اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاگرد ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد هیچ یکی از اهل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب حدیث رقود بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس متیقظ شدند و بود مستجاب الدعوات ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه ست و وفات روز جمعه سلخ رجب سنه دو صد و چهار ربیع بن سلیمان مروزی او را بخواب دید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی زرین نشاند و مروارید تر بر من نثار کرد و از حدیث صحیح که در مسلم ست الناس تبع لقریش في الخير والشر و اورده البخاری بطریق أخری ترجیح مذهب وی بر سائر مذاهب مفهوم می شود و از ینجا گوینده گفته است **نظم** امامک فاتخذه شافعيا + لتنجو من مخالفة وطيش + کفی قول النبي لنا دليلا + علی ان الائمة من قريش + و نعم قيل **نظم** ان المذاهب خيرها واسمها + ما قاله الحبر الامام الشافعي + فاخترت مذهبه وقلت بقوله + وجعلته يوم القيامة شافعي + و بالجمله مناقب و فضائل وی بیش از حصر ست ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر داد که در مناقب وی سیزده تصنیف بر روی کار آمده انتهی گویم نام این سیزده تصنیف مع الزیاده با نام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور ست و در اتحاف النبلاء مسطور من حديث ابي هريرة رضي الله عنه بسند ضعیف زیرا که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و هما ضعیفان ولیکن حدیث و کذا لابی داود الخ شاهد او ست و حدیث ابو هریره را بیهقی در کتاب المعرفه از حدیث عطا بن عجلان عن ابی نضرة عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده ست قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة و زاد الا يوم الجمعة و زیاده کرد این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز جمعه بخصوصه مکروه نیست و باین رفته اند بسیاری از اهل حدیث و آنرا از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم في الهدی و کذا لابي داود عن ابي قتادة نحوه و همچنین ابی داود را ست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن و آن این ست که روایت کرد ابو الخلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه وسلم که وی مکروه گرفت نماز گذاردن در نیم روز مگر روز جمعه و فرمود جهنم افروخته می شود مگر یوم الجمعه ابو داود گفت این حدیث مرسل ست زیرا که ابو الخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست و جمهور تضعیف وی کرده اند ولیکن مؤید ست بفعل اصحاب چه صحابه نماز میگذاردند نیم روز روز جمعه و بقول آنحضرت که حث میفرمود بر تبکیر جمعه و ترغیب می نمود در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص و استثنا و احادیث نهی عام ست هر محل را که نماز گذارند در و مگر مکه که خاص ست از آن وعن جبير بن مطعم بتصغیر و مطعم بضم میم و سکون طا و کسره عین مهمله کنیت جبیر ابو محمد ست بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه ست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع او سبع او تسع و خمسین و بود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراهم گرفته بود روی عنه جماعة قال گفت جبیر قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بني عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البيت ای پسران عبد مناف منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مراد بخانه تمام حرم ست علی الصحیح و صلی ایة ساعة شاء و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بیهقی گفت یحتمل که مراد بنماز درین حدیث طواف باشد خاصة و همین ست اشبه بآثار و یحتمل که جمیع نماز باشد و ابن دقیق العید را درینجا بحث ست که تقویت کرده است در ان اختصاص را بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول اقوی ست

ونووی گفت مؤید اوست روایت ابی داؤد که منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه ونماز گذارد دران هر ساعت که خواست از شب وروز
انتهی وبالجمله درین حدیث دلالت ست برانکه مکروه نیست طواف بخانه ونه نماز دروی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل ونهار وحدیث سابق معارض
اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیث نهی ترجیحا لجانب الکراهة وباین جهت که احادیث نهی ثابت ست در صحیحین وغیرهما وهی ارجح من غیرها
وشافعی وغیره عمل باین حدیث کرده اند وگفته اند که در احادیث نهی تخصیص بفائته آمده ونافله که بمقتضی جانب عموم ست مخصص ست باین حدیث
ومکروه نیست نافله در مکه فی ای ساعة من الساعات ونیست این حدیث خاص به دو رکعت طواف بلکه شامل هر نافله است بنا بر حدیث ابن حبان که در
صحیح اوست ولفظ وی این ست یا بنی عبد المطلب ان کان لکم من الامر شیٔ فلا اعرفن احدا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت ایة ساعة شاء من
لیل او نهار در نجم وهاج شرح منهاج گفته وچون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات کراهت پس این مختص ست بمسجد حرام
یا جائز ست در بیوت حرم مکه دروی دو وجه است وصواب تعمیم جمیع حرم ست انتهی رواه الشافعی وابن خزیمة وابن حبان والدارقطنی
والحاکم من حدیث جبیر ایضا ورواه الطبرانی عن ابن عباس وابو نعیم فی تاریخ اصفهان والخطیب فی التلخیص عن ابن عباس ولکنه معلول الخمسة
یعنی ابو داؤد واحمد وترمذی ونسائی وابن ماجة وصححه الترمذی وابن حبان مصنف در تلخیص گفته ابن تیمیه این حدیث را بسوی
مسلم عزو کرده ست چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری واین وهم ست ازوی زیراکه مسلم آنرا روایت نکرده در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم ست
وتابع شد او را درین عزو محب طبری وگفت رواه السبعة الا البخاری وابن الرفعه وگفت رواه مسلم ولفظ لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت وصلی ایة
ساعة شاء من لیل او نهار گویا وی چون دید که ابن تیمیه آنرا نسبت بجماعت نموده دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعه مسلم را واکتفا نمود
بروی از جماعه ومتعقب کرد آنرا بلفظ ابن تیمیه وخطا کرد مکرر انتهی گویم مراد با بن تیمیه درینجا صاحب منتقی الاخبار ست که جد امجد شیخ الاسلام ابن تیمیه ست
نه شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح ست **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
الشفق الحمرة فرمود شفق سرخی ست وتمام حدیث این ست فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد
نماز وباین رفته اند اکثر ائمه وعامه اهل لغت ونزد امام اعظم طائفه از علما سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا گردد وبروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی ست
در منتقی گفته شفق نزدیک مالک وشافعی وابو یوسف ومحمد مفسر ست بحمرت ونزدیک ابو حنیفه مفسر ست به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود ومتاخرین
اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی وبروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست ودر حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث
باختلاف حالتین نظر بآنکه در سفر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها وگمان برده می شود که غالب شد وچون غالب گردد بیاض
یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی حمرت ست ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت شیخ در ترجمه
گفته احتیاط در حق مغرب حمرت ست ودر حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین ونزد شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو واذان واقامت وپنج رکعت ست ورافعی که از ائمه مذهب شافعی ست گوید که اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد
نیز اعتبار کنند دور نباشد ودلیل این قول آنست که جبرئیل علیه السلام آنرا هر دو روز در یک وقت گذارد واگر وسیع وممتد بودی چنانکه وقتهای
دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی ودر قول قدیم سوافق ائمه دیگر ست ونووی گفته که احادیث صحیحه مصرح ست بقول قدیم واختیار کرده اند
آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی وبیهقی وغزالی ومختار بعضی قول جدید ست انتهی در سبل گفته این قول جدید شافعی ست وقول قدیم وی آنست که مغرب را
دو وقت ست یکی ممتد تا مغیب شفق وصحح ائمة من اصحابه کابن خزیمة وغیرهم ونووی در شرح مهذب ادله دالّه بر امتداد تا شفق آورده واحادیث

صحیحه بعضی همین قول اند جزما زیراکه شافعی نص کرده است بران در قدیم انتهی گوییم راجح همان قول اول ست موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در مالا بد منه گفته و جواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور متقدم ست در اول فرض صلوة ست بمکه اتفاقا و احادیث آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر ست واقع در مدینه اقوالا و افعالا پس حکم برای وی باشد و نیز این اصح ست از روی اسناد از حدیث توقیت جبرئیل علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض و لیکن این جواب که این حدیث قول ست و حدیث جبرئیل فعل غیر ناهض ست زیراکه حدیث جبرئیل فعل و قول هر دو ست چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمسه بآنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت ست برای تو و امت تو آری در نماز مغرب و عشا این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل ست بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود تعارض نیست زیراکه احادیث اقوال مفید زیادت ست در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطني وصحح ابن خزيمة وغيره وقفه واخرجه ابن خزيمة في صحيحه من حديث ابن عمر مرفوعا و گفت بیهقی مروی ست این حدیث از علی و عمر و ابن عباس و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره و لا یصح منها شیء در سبل گفته این بحث لغوی ست و مرجع دران بسوی اهل لغت ست و ابن عمر از اهل لغت و فصحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگرچه مرفوع علیه بود در قاموس گفته الشفق محركة الحمرة في الافق من الغروب الى العشاء او الى قريبها او الى قريب العتمة انتهى گوییم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در روی که حدیث ابن عمر ست

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت دو صبح یکی فجر يحرم الطعام وتحل فيه الصلوة فجری ست که حرام ست در وی خوردن چیزی یعنی بر صائم و حلال ست در وی نماز گذاردن یعنی داخل میشود وقت نماز فجر وفجر تحرم فيه الصلوة اي صلوة الصبح ويحل فيه الطعام دیگر فجری ست که حرام ست در وی گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روا ست در وی خوردن چیز یحتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هو الاصل و تفسیر برای آن کرد تا توهم نشود که نماز دران وقت علی الاطلاق حرام ست رواه ابن خزيمة والحاكم وصححاه چون فجر در لغت مشترک بود میان هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر ست لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری ست که او را علامت ظاهر و واضح ست وللحاكم من حديث جابر نحوه یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه در لفظ و لفظ وی در مستدرک این ست الفجر فجران فاما الفجر الذی یکون کذنب السرحان فلا یحل الصلوة ولا یحرم الطعام واما الذی یذهب مستطیلا فی الافق فانه یحل الصلوة ویحرم الطعام انتهی و ازینجا معلوم شد معنی قول مصنف وزاد في الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلا یعنی زیاده کرد حاکم در صبحی که حرام ست در وی طعام که آن صبح میرود دراز فی الافق در کناره آسمان و در روایتی از بخاری آمده که دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود را از یمین و یسار و فی الاخر و زیاده کرد در دیگر که آن فجری ست که روا نیست در وی نماز و نه حرام ست در وی طعام كذنب السرحان همچو دم گرگ سرحان بکسر مهمله و سکون را بعد حای مهمله مراد آنست که این صبح دراز نمیرود و ممتد نمی باشد بلکه مرتفع میشود در آسمان همچو عمود و میان این هر دو بقدر یکساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد ظهورا بینا و در وی بیان وقت فجر ست و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک رکعت داشته باشد کما عرفت و چون برای هر وقت اولی و اخری بود آنحضرت بیان افضل ازان هر دو فرمود صاحب سبل السلام در بعض فتاوای خود گفته که وقت فجر ظهور صف منتشر باشد و آنحضرت آنرا بیان شافی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در افق و نیست آن که لائح می شود بیاضش همچو دم گرگ و این چیزی ست که دید با آنرا می در یابند

وحق تعالی فرمود حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ پس لفظ تفجّر افاده کرد که نیست کافی مگر تبیّن ووضوح ولهٰذ
نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تباشیر ضوء طالع می شود بعده ذنب سرحان وآن فجر ست بعده متضح میشود نور صباح بقدرت فالق الاصباح
کما قال الشاعر شعر وازرق الصبح یبدو قبل ابیضه ✤ واول الغیث قطر ثم ینسکب ✤ انتهی **وعن ابن مسعود** رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الاعمال الصلوٰة في اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز ست در اول وقتش
نماز خود فاضلترین اعمال ست بعد از ایمان ولابد در اول وقت گذاردن فاضلتر خواهد بود اگر بجماعت میسّر گردد ومستحب نیست در وی تاخیر ومدلول
حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل ست از جملهٔ اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام ست واین حدیث معارض حدیث دیگر ست که دران وارد شده
که افضل الاعمال ایمان بالله ومخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ما عدای ایمان ست زیرا که سوال از افضل اعمال لاهل الایمان بود پس مراد غیر
ایمان باشد ابن دقیق العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدنیه پس متناول خواهد بود اعمال قلوب را پس معارض نشود بحدیث ابو هریره افضل الاعمال
ایمان بالله عزوجل ولیکن احادیث دیگر وارد ست در انواع از اعمال بر که آنها افضل اعمال اند واین احادیث معارض حدیث باب اند ظاهر وجوابش
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر مخاطب را بانچه لائق تر بود بوی وهو به اقوم والیه ارغب ونفعه فیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهادست
ودر حق غنی صدقه دادن وغیر ذلک ومراد بافضل اعمال یا بکلمه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل ست ومعارض تفضیل صلوٰة در اول وقت ست
حدیث عشا زیرا که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آیینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب وقریب ست ازان اصباح واسفار بفجر
واحادیث ابراد در ظهر وجواب آنست که این تخصیص ست مر عموم اول وقت را ونیست تعارض در میان عام وخاص رواه الترمذي والحاكم وصحّحاه
ورواه الدارقطنی وابن خزیمه وابن حبان وگفت که بر شرط شیخین ست واخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر وام فروه وغیرهما ولفظ ام فروه این ست
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلتر ست فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد والترمذی وابو داؤد وگفت ترمذی مروی
نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمری ووی قوی نیست در حفظ وضبط نزد اهل حدیث انتهی ولیکن تصحیح کرده ست اورا ابن السکن کذا فی التلخیص
واین ام فروه خواهر ابو بکر صدیق ست وهر که گفت انصاریه ست وهم کرد قال الحافظ عبدالعظیم المنذری رح واصله فی الصحیحین بلفظ علی وقتها بدل
قوله فی وقتها ونووی استغراب کرد وگفت که این زیادت ضعیف ست وگفته اند که متفرد ست بذکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه وجمیع ایشان روایت
کرده اند بلفظ علی وقتها نه لفظ اول وقتها وجواب داده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مضر ست زیرا که وی شیخ صدوق ست از رجال مسلم وحاکم وترمذی
تصحیح کرده اند این روایت را واخرجها ابن خزیمة فی صحیحه ومن حیث الدرایة باین طور که روایت علی وقتها مفید معنی لفظ اول ست زیرا که کلمه علی مقتضی استعلا ست
علی جمیع الوقت ورروایت لوقتها بلام نیز مفید اوست چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها وبضرورت شرعیه معلوم ست که نماز پیش از در آمدن
وقت صحیح نیست پس متعین شد که مراد لاستقبال لاکثر من وقتها ست واین بگذاردن نماز در اول وقت وی ست وبنا بر قوله تعالی اِنَّهُمْ كَانُوْا
يُسٰرِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ وبنا بر آنکه داب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتیان بنماز در اول وقت وی بود ومیکرد دیگر افضل وبحدیث علی که نزد
ابو داؤد ست سه چیز ست که تاخیر کرده نمی شود واز انجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی ومراد آنست که عدم تاخیر افضل ست ورنه تاخیر
بعد حضور وقت جائز ست ودلالت میکند بران این حدیث **وعن ابي محذورة** بفتح میم وسکون حای مهمله وضم ذال معجمه بعده واو در نام
وی اختلاف ست اصح آنست که نامش سمره بن معیر بکسر میم وسکون عین وفتح تحتیه است وابن عبدالبر گفته متفق اند علمای طرق انساب قریش
که نام او اوس ست وبود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت نکرد ومکه مقیم شد ومرد در سنه سبع وخمسین اذان سیادمکه برای

صریح نماز رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال أول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رضای
خداست چنانچه دروی تاخیر مستحب ست بجز عشا والاوسط رحمة الله واوسط وقت برای فریضه سبب رحمت ومهربانی خداست ومعلوم ست
که رتبه رضوان ابلغ ست وآخره عفو الله وآخر وقت سبب عفو خداست یعنی درگذشتن از مواخذهٔ مُصلّی را برای ذمهٔ او وظاهر ست که نیست عفو
مگر از ذنب أخرجه الدارقطني بسند ضعيف جدًّا زیرا که از روایت یعقوب بن الولید ست واو کذاب ست ودر سندش ابراهیم
بن زکریاست واو متهم ست وللترمذي والدارقطني من حديث ابن عمر نحوه ودر ذکر اول وقت وآخر وی دون الاوسط بدون
ذکر اوسط ولفظ وی این ست که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت ﷺ وقت اول از نماز رضوان خداست ووقت اخیر عفو خداست واین حدیث شاهد حدیث
سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد ومشهود له هر دو ایه را احتمال ست چنانکه بیاید هو این حدیث ضعیف ایضًا نیز ضعیف ست چه مدار وی
بر یعقوب بن ولید مدنی ست واحمد بن حنبل گفت کان من الکذابین الکبار وکذبه ابن معین وترکه النسائی وگفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث را
ور وایت نکرد این حدیث را غیر وی وگفت بیهقی تکذیب کرده اند او را سائر حفاظ ونسبت نموده اند او را بسوی وضع ودرین باب ست از جریر وعلی
بن ابی طالب رضی الله عنه وابن عباس وانس وابی محذوره وابی هریره لیکن اهل حدیث را در ان تکلم ست وکلها ضعیفة ودر سبل گفته حدیث علی
از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابیه عن جده عن علی کرم الله وجهه ست بیهقی گفته اسنادش در گمان من اصح چیزی ست که مروی ست
درین باب با آنکه معلول ست زیرا که محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابیه ست موقوفا حاکم گفته نمی شناسم در وی حدیثی که صحیح شود از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم واز یکی از اصحاب او ونیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابیه موقوفا گویم چون این موقوف صحیح شود او را حکم رفع
باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند ودر وی احتمال ست ولیکن این احادیث اگرچه صحیح نباشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را در اول وقت
وی دال ست بر افضلیت آن وغیر ذلک من الشواهد انتهى وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدتين نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت واین دلیل ست بر تحریم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زیرا که اگرچه
لفظ حدیث نفی ست ولیکن این نفی بمعنی نهی ست واصل نهی تحریم ست ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر کراهت نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
مصنف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر کراهت عجیب ست زیرا که خلاف در وی مشهور ست حکاه ابن المنذر وغیره وگفت حسن بصری لا باس بها ورای
مالک آنست که بکند آن را کسیکه فوت شد او را نماز شب والمناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام لیل انتهى أخرجه الخمسة الا النسائي یعنی
احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه مگر نسائی ورواه احمد والدارقطني والترمذي ودر وی قصه ست وگفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدامة
بن موسی وگفت ابن حزم روایاتی که درین باب آمده همه ساقط ومکروه ومکذوب ست ورواه ابو یعلی والطبرانی بطریق آخر ومراد بعد فجر بعد طلوع اوست
کما دل له قوله وفي رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا ركعتي الفجر نیست نماز بعد بر آمدن فجر
مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکند برای آن قول وی ومثله في الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه وعقلای قریش واهل دنیا ست
رضي الله عنه واین هر دو تفسیر کرده اند مراد را به بعد فجر واین وقت ششم ست از اوقاتی که منهی ست در ان نماز واوقات خمس پیشتر گذشت ولیکن
معارضه کرده شده است نهی از نماز عصر که یکی از اوقات ستة ست ودر سند دارقطنی افریقی ست ورواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده ودر سندش رَوّاد بن الجراح ست ورواه البیهقی من حدیث سعید بن المسیب مرسلا وگفت مروی ست از ابو هریره موصولا ولا یصح ورواه
موصولا الطبرانی وابن عدی ودر سندش ضعیف ست ومرسل اصح ست وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت صلى رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم العصر ثم دخل بیتی فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پس در آمد بخانۂ من وگذارد دو رکعت
فسألته فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلیتهما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد ظهر ست پس گذاردم
آن هر دو را این وقت و بیان کرد شاغل را که آمدند او را مردم از قبیلۂ عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مال پس مشغول کرد
او را از دو رکعت بعد ظهر قلت افنقضیهما اذا فاتتنا قال لا گفتم آیا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا مکن و حدیث
دلیل ست برینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشه برانکه نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر و نهی
میکرد ازان و وصل می نمود و نهی میفرمود ازان اخرجه ابوداؤد ولیکن بیهقی گفته چیزی که مختص ست آنحضرت بدان مداومت ست بر رکعتین بعد عصر
نه اصل قضا انتهی اما مخفی نیست که حدیث ام سلمه رد میکند این قول را و دلالت میکند برانکه قضا نیز خاص ست با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در حاشیه
تلخیص گفته اکثر اهل علم بر کراهت نماز بعد عصر اند بنا برانکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نهی کرد از نماز بعد عصر و حدیث ابن عباس اصح ست انتهی پس
دوام آنحضرت از قبیل خصائص باشد وفیه ما ذکر اخرجه احمد مصنف درینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد سوق این حدیث گفته انها
روایة ضعیفة لا تقوم بها حجة پس عدم تبیین وی وجه ضعف را درینجا خوش نیامد ولابی داؤد عن عایشة رضی اللہ عنها بمعناه و کلام در وی گذشت
وروی مسلم من حدیث عایشة واحمد من حدیث میمونة انه داوم علیهما بعد ذلک و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در وی این ست که لم یعد لهما

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی آگاهیدن و خبر کردن و اعلام نمودن ست قال اللہ تعالی وَاَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ و در شرع اعلام بر آمدن وقت نماز بالفاظ
مخصوصه در وقت مخصوص و فرضیت وی بمدینه بود در سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث داله بر شرعیت وی بمکه نیز ولیکن صحیح اول ست و مشهور
آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد اللہ بن زید انصاری ست و دیدن عمر بن الخطاب بعد از وی و بعضی گویند ابوبکر دید و غزالی گفت بینندگان
اذان در خواب ده صحابی اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمده و بعضی گویند که باجتهاد آنحضرت ثابت
شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در مکه نماز
بی اذان میکرد تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود
بر زمین سنت اذان باشد این ست آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده ملخصاً اما شوکانی گفته آنکه میگویند در شب اسرا بود هیچ حدیثی صحیح درین باب بثبوت
نرسیده و صحیح آنست که شرعیت آن در مدینه است در سنهٔ اولی یا ثانیه از هجرت و ثبوت آن از قرآن باین آیت ست وَاِذَا نَادَیْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ
اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّلَعِبًا و اذان از شعائر اسلام ست و بآن دار الحرب دار الاسلام میگردد و در وجوب آن اختلاف ست ظاهر وجوب ست
بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان انتهی و مولانا رفیع الدین بن شاه ولی اللہ محدث دهلوی نوشته که صیغهٔ اذان باین ترتیب
از امور توقیفیه ست اولاً بواسطهٔ تعلیم ملک در منام عبد اللہ بن زید انصاری قرار یافته و ثانیاً بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته
و ثالثاً بتقریر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که بران ملازمت کرد و فرمود انها لرؤیا حق مرتبهٔ وحی یافته و رابعاً باشارت قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و آنحضرت
در دعای آخر اذان بدعوت تامه صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتهی و در مصفی گفته اذان و اقامت باجماع مسلمین
از شعائر اسلام ست پس اگر اهل شهری اصرار کنند بر ترک اذان و اقامت سلطان را می باید که با آن جماعت قتال کند در حدیث صحیح آمده کان
اذا غزا قوما لم یکن یغیر علیهم حتی یصبح فینظر فان سمع اذانا کف عنهم وان لم یکن یسمع اغار علیهم و اگر شخصی بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعاده بروی

واجب نیست نزدیک جمهور علما و مذهب عطا بن یسار و مجاهد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم می شود والله اعلم انتهی

وعن ابي محمد عبد الله بن زيد بن عبد ربه وی انصاری خزرجی ست از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاهد را که بعد او ست و مرد در مدینه سنه اثنتين وثلثين و هو ابن اربع وستين وله ولابويه صحبة روى عنه ابنه محمد وسعيد بن المسيب و ابن ابی ليلى وهو الذى أرى الاذان فى النوم سنة احدى من الهجرة يقال له صاحب الاذان عداده فى اهل المدينة **قال** گفت چون امر کرد رسول خدا بناقوس که ساخته شود و زده شود برای جمع مردم برای نماز **طاف بي وانا نائم رجل** در خیال در آمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میداشت ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز **فقال** پس گفت آن مرد آیا راه نمایم ترا بر چیزی که آن بهترست از آن گفتم آری گفت **تقول** بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه **الله اكبر الله اكبر فذكر الاذان** پس ذکر کرد اذان را تا آخر **بتربيع التكبير** بتکریر تکبیر چهار بار و می آید آنچه معاضد اوست و معارض اوست **بغير ترجيع** یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود ست بسوی شهادتین برفع صوت بعد گفتن آن دو بار بخفض صوت و یاتی قریبا **والاقامة فرادى** و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی **الا قد قامت الصلوة** مگر این لفظ که مکرر گوئی آنرا **قال فلما اصبحت اتيت** گفت پس چون صبح کردم آمدم **رسول الله صلى الله عليه وسلم** را و خبر دادم بانچه در خواب دیدم **فقال** پس فرمود آنحضرت **انها لرؤيا حق** براستی که این خواب که تو دیدی خواب راست ست **ان شاء الله تعالى الحديث** تا آخر حدیث و آن این ست که فرمود پس بایست **با بلال فالقاه** عليه بر وی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال بانچه دیده تو زیرا که بلال بلند تر و شیرین تر و بهتر ست در آواز از تو پس استادم با بلال تا القا کنم آن کلمات را بر وی و اذان گوید وی بران گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب و حال آنکه در خانه خود بود پس بیرون آمد در حالیکه میکشید چادر خود را و میگوید ای رسول خدا سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق هر آینه دیدم من مانند آنچه نموده شد وی یعنی ابن زید پس فرمود آنحضرت **فلله الحمد** یعنی حمد ست خدا را بر توافق این دو رویت **رواه ابوداود والدارمي وابن ماجة** و گفت ترمذی که این حدیث صحیح ست لیکن قصه ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب ست **اخرجه احمد وابوداود وصححه الترمذي وابن خزيمة** و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرد آنحضرت و نظر در چیزی که فراهم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن ست بسوی نماز و هم اعلام ست بدخول وقت وی و اختلاف ست علما را در وجوب آن و شک نیست که از شعار اهل اسلام ست و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و ادله محتمل اند در وجوب همچنین اختلاف ست در کمیت الفاظ وی و دلالت این حدیث بران ست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو محذوره در بعض روایات هم تربیع آمده و هم تثنیه پس بسیاری عمل کرده اند بتربیع بنابر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول ست و حدیث دال ست بر عدم مشروعیت ترجیع و در وی نیز اختلاف ست پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بحدیث ابی محذوره نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر افراد الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت ولیکن جمهور بر آنند که تکبیر در اول اقامت متکرر ست دو بار می باید گفت ولیکن نظر بتکریر آن در اذان چهار بار گویا در اقامت غیر مکرر ست و همچنین مکرر ست در آخر وی و باقی الفاظ را یکبار باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیع کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاقی و باین استدلال کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنی مثنی ست و الفاظ اقامت فرادی ست الا قد قامت الصلوة و جواب داده اند از آن اهل تربیع

که این روایت صحیح ست دلالت میکند برانچه مذکور شد لیکن روایت تربیع نیز صحیح ست بلامریه واین زیادت از عدل ست وزیادت عدل مقبول
پس قائل تربیع تکبیر در اول اذان عامل ست بر هر دو حدیث وخواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تربیع تکبیر ومخفی نیست که لفظ کلمهٔ توحید
در آخر اذان واقامت مفرد ست بالاتفاق پس خارج باشد از حکم بتشفیع اذان وعلما گفته اند که حکمت در تکریر اذان وافراد اقامت آنست که اذان
برای اعلام غائبان ست پس دران حاجت تکریر ست ولهذا در وی رفع صوت مشروع گشته واینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای
اعلام حاضران ست پس حاجت نیست بتکثیر الفاظ وی ولهذا در وی خفض صوت مشروع شده وتکرار جملهٔ قد قامت الصلوة برای آن ست
که مقصود اقامت همین کلمه است پس بس وزاد احمد في آخره وزیاده کرد احمد در آخر حدیث ابن زید کما هو الظاهر قصة قول
بلال في أذان الفجر در اذان نماز صبح وآن این ست که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفته شد که رسول خدا نائم ست
پس بانگ زد بلال باعلای صوت خود الصلوة خير من النوم نماز بهتر ست از خواب گفت سعید بن المسیب پس داخل کرده شد این کلمه در تاذین
نماز صبح وعلی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر ست از لذت خواب نزدیک ارباب ذوق واصحاب شوق وممکن که از باب العسل احلی من الخل باشد انتهی
ولیکن درین زیادت انقطاع ست با وجود ثقت رجال وی وذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال واین در طبرانی ست از طریق زهری
از حفص بن عمر از بلال وآن نیز منقطع ست ورواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه وروایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهری
از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصهٔ اهتمام ایشان را بچیزی که فراهم کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان وگفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در ندای نماز
صبح الصلوة خير من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف در تلخیص گفت اسناده ضعیف جدا وترمذی واحمد وابن ماجه از حدیث
عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تثویب مگو در هیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف
وانقطاع ست وبود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب عادت خود وگفته اند که تثویب دو بار ست کما فی سنن ابی داؤد ونیست الصلوة خير
من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم میدهد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد في آخره ونیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را
بشرو وصل نمود بدان روایت بلال را وله بن خزيمة عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنة از سنت ست یعنی طریقه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا قال المؤذن فی الفجر که چون گوید مؤذن در بانگ بامداد حي على الفلاح وآن فوز وتقی ست یعنی بیایید
بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خير من النوم ورواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من حدیث انس وصححه ابن السکن ودر روایت نسائی
الصلوة خير من النوم در اذان اول ست از صبح ودر وی تقیید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه
وگفته که تشریع تثویب جز این نیست که برای اذان اول فجر ست زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نائم ست واما اذان ثانی پس برای اعلام دخول
وقت وخواندن بسوی نماز ست ولفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محذوره این ست که گفت ابو محذوره
بودم من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس میگفتم در اذان فجر اول حي على الصلوة حي على الفلاح الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم
ابن حزم گفته اسناده صحیح انتهی من تخریج الزرکشی لاحادیث الرافعی ومثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی محذوره که وی تثویب می گفت در اذان
اول از صبح بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر سبل گفته پس نیست تثویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز واخبار بدرامدن وقت وی
بلکه از ان الفاظ ست که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گویا این تثویب همچو الفاظ تسبیح اخیر ست که مردم درین اعصار متاخره عادت آن
گرفته اند عوض اذان اول وچون این را شناختی آسان شد بر تو آنچه خوگر آن شده اند فقها از جدال در تثویب که آیا از الفاظ اذان ست یا نه وآیا

بدعت ست یا نه پستر مراد از معنی وی این ست که بیداری برای نماز بهتر ست از خواب یعنی راحت و درین کلمه کلام ست او دعناه رساله لطیفه انتهی گویم
در روایت ابو محذوره ست نزد ابو داود که گفت آنحضرت اگر باشد نماز صبح که اذان میگوئی برای آن بگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و مروی ست
از مالک که رسیده او را که آمد مؤذن عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از ان که اذان گفته بود پس یافت او را در خواب پس گفت الصلوة خیر من
النوم پس امر کرد او را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح رواه فی الموطا شیخ در ترجمه گفته ماناکه این سنت در مدینه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم متروک
شده بود و در عهد امیر المومنین عمر باین تقریب تازه شد انتهی و باین تقریر حاصل میشود تطبیق میان خبر و اثر مذکور و در مصفی گفته مستحب ست در
بانگ صبح زیادت الصلوة خیر من النوم دو بار و مالک ابتدای این کلمه از حضرت عمر ذکر کرده و در حدیث ابو محذوره آمده که آنحضرت او را گفته پس احتمال دارد که مؤذن عمر
ترک کرده باشد این کلمه را در نفس و بعد از ان گفته باشد پس حضرت عمر امر کرد باد خال این کلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت ادا شود انتهی **وعن**
ابي محذورة صحابی ست نام او سمره و بعضی گویند اوس و بعضی سلمان و بعضی سلمه و قول اول صحیح تر ست مؤذن آنحضرت بود در مکه راوی
ترجیع در اذان **رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه الاذان** بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد و آموخت او را اذان یعنی الفاظ
اذان نفس نفیس خود و حدیث را قصه ست حاصل وی آنکه بر آمد ابو محذوره بعد فتح بسوی حنین با ده کس از اهل مکه پس هرگاه که شنید نداء اذان را اذان گفتند
بطریق استهزا با مؤذنان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیدم در میان ازین انسانی خوش آواز پس فرستاد کسی را بسوی ما پس اذان گفت
یک یک کس و بودم من آخر ایشان پس فرمود میکه اذان گفتم بیا و نشانید مرا و بروی خود و مسح کرد ناصیه مرا و بارک الله علیک گفت بر من سه بار
پستر فرمود برو و اذان گو نزد مسجد حرام پس گفتم ای رسول خدا بیاموز مرا تا آخر حدیث **فذكر فيه الترجيع** پس ذکر کرد در وی ترجیع را یعنی
در شهادتین و لفظ وی نزد ابو داود این ست پستر بگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
پست کنی باین آواز خود را گفته اند مراد اسماع قریب ست و حکمت در وی آنست که اولا این هر دو را بتدبر و اخلاص گوید و حاصل نمی شود کمال آن مگر با خفض
صوت فرمود پستر بلند کنی آواز خود را بشهادت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله و همین ست
آن ترجیع که جمهور علما بمشروعیت وی باین حدیث صحیح رفته اند و این زیادت ست بر حدیث عبد الله بن زید و زیادت عدل مقبول ست و ابو حنیفه
و دیگران بعدم قبول آن رفته اند بحدیث عبد الله بن زید و در روایتی آمده که تعلیم کرد او را آنحضرت نوزده کلمه و اقامت هفده کلمه رواه احمد و الترمذی
والنسائی و ابن ماجة و الدارمی و این روایت حجت امام ابو حنیفه ست زیرا که میگویند که این صریح ست در آنکه اقامت دو دو بار ست که از نوزده چهار
کلمه ترجیع ست و دو دو اقامت زیاده باشد **اخرجه مسلم** روایت کرد این را مسلم و تمام وی در مشکوة باین لفظ ست که گفت ابی محذوره که القا کرد
بر من آنحضرت اذان گفتن را بذات شریف خود پس فرمود و بگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر یعنی چهار بار اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پستر باز میگردی بذکر شهادتین پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
انتهی و این چهار بار گفتن را ترجیع گویند و این سنت ست نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت ست و ظاهر مذهب او عدم ترجیع ست چنانکه مذهب
حنفیه ست و در ترجیع دو دو بار شهادتین را بآواز پست میگویند و بار دیگر بآواز بلند کما تقدم و متمسک ایشان همین حدیث ست و حنفیه تاویل میکنند
آنرا و میگویند که تکرار برای تعلیم ابو محذوره بود نه برای تشریع و وی اول بار پست گفت و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و حدیث دیگر از ابو محذوره
آمده که دران ترجیع نیست و در حدیث ابن زید نیز ترجیع نیست و در اذان بلال نیز ترجیع نیامده و در اذان ام مکتوم نیز مذکور نشده

ولكن ذكر التكبير في اوله مرتين فقط ولیکن ذکر کرده است مسلم تکبیر را در اول اذان دو بار فقط نه چهار بار چنانکه در
حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو دو بار و اقامت یک یک بار جز انکه بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوٰة
قد قامت الصلوٰة دو بار یعنی مکرر رواه ابوداود والنسائی والدارمی در مصفی گفته اهل حرمین و اهل شام و یمن و مصر متفق اند بر انکه کلمات اقامت را یک یکبار
باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوٰة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو محذوره آمده است تثنیه اقامت و انچه معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی
افراد اقامت ست والله اعلم و اما اذان پس بعض احادیث دلالت میکند بر ترجیع و بعضی بر غیر ترجیع و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن ست کلها کاف شاف و لهذا مالک متعرض بترجیع و غیر آن نشد انتهی ورواه و روایت کرده اند حدیث
ابی محذوره را الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجة فذكروه مربعا پس ذکر کردند تکبیر را در اول اذان چهار بار بهمچو روایات
حدیث عبدالله بن زید ابن عبدالبر در استذکار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ ست از روایت ثقات از حدیث ابی محذوره و از حدیث عبدالله بن زید
و ابن تیمیه در منتقی نسبت کرد ترجیع را در حدیث ابی محذوره بسوی مسلم و مصنف بسوی وی نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی
مسلم و شرح وی معلوم شد که نووی گفته که در اکثر اصول وی تکبیر در اول وی یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعض طرق فارسی که مر مسلم راست ذکر چهار تکبیر
در اول اذان آمده و از اینجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیه اعتماد بر بعض طرق نمود و از اینجا توهم نباید کرد که در میان کلام مصنف
و ابن تیمیه منافات ست و ابن الاثیر در جامع بعد سیاق روایات و ذکر روایت ترجیع در اول اذان گفته واخرج مسلم من هذه الروايات جميعها هذه
الرواية الآخرة انتهی و این صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیع در اول وی نیست کما قررناه و این زیادتی ست که واجب ست
قبول آن کذا فی السبل گوییم قائل ست بترجیع شافعی و ابو حنیفه و احمد و جمهور علما و قائل ست بتثنیه مالک و احتجاج او باین حدیث ست و باینکه
دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول ست و عمل اهل مکه بر ترجیع ست و مکه مجمع مسلمانان است
در موسم و جز آن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم وعن انس رضی الله عنه قال أمر بلال گفت امر کرده شد بلال
و آمر آنحضرت بود زیرا که در امور شرعیه جز وی کیست که امر کند ان يشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار
زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق ست و این مجمل را حدیث عبدالله بن زید و ابی محذوره بیان کرده که تشفیع تکبیر چهار چهار بار گفتن
اوست و شفع غیر وی دو دو بار گفتن اوست و این نظر باکثر ست ورنه کلمه تهلیل در آخر وی یکبار ست بالاتفاق ويوتر الاقامة و یکبار
گوید اقامت را در مشکوٰة ست که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از رواة این حدیث ست که ذکر کردم این حدیث را بعد از انکه شنیدم
آنرا با ایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ایوب الا الاقامة مگر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوٰة یعنی قول
وی قد قامت الصلوٰة که این را دو بار گوید متفق عليه و مذهب امام مالک و شافعی و بعضی علما این ست که کلمات اذان را دو بار
گویند و اقامت را یکبار و در مذهب ابو حنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار ست و احادیث نیز درین وارد ست و گویند
که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دوگان بود بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یگان یگان ساخته اند
ولم يذكر مسلم الاستثناء و ذکر نکرد مسلم استثنا را یعنی قول او را الا الاقامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است
و در وی استثنا مذکور نیست و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوٰة را نیز یکبار میگویند انتهی در سبل گفته علما را درین مسئله
سه قول ست یکی تثنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو دو بار میگفت اذان و اقامت را رواه عبدالرزاق والدارقطنی والطحاوی

ولیکن حاکم ادعای انقطاعش نموده و او را طریقهاست که دران ضعف ست وبالجمله تعارض نیست درمیان وی و روایت ترجیع و تکبیر در روایت افراد
در اقامت بسبب صحت وی پس نتوان گفت که تثنیه در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیراکه این زیادت غیر صحیح ست کما عرفت
دوم مذهب مالک ست افراد الفاظ اقامت تا آنکه قد قامت الصلوة سوم مذهب جمهور ست افراد الفاظش جز قد قامت الصلوة که مکرر گفته شود
عملا بالاحادیث الثابتة بذلک و للنسائي عن انس رضی الله عنه وابن حبان والحاكم أمر النبيّ امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بِلالًا بلال را که این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغهٔ معروف برای افادهٔ این معنی ست که حدیث اول متفق علیه مرفوع ست اگرچه بصیغهٔ
مجهول وارد شده خطابی گفته اسناد تثنیهٔ اذان و افراد اقامت اصح روایات ست وبر آنند اکثر علمای امصار و جاری ست بدان عمل در حرمین و حجاز
وشام و یمن و دیار مصر و نواحی عرب تا اقصای حجر از بلاد اسلام بعده برشمرد کسانی را که قائل اند بدان از ایمهٔ اعلام در حجة الله البالغة گفته اصح طرق
اذان طریقهٔ بلال ست که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اذان دو دو بار و اقامت یک یک بار می شد و قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة
مکرر گفته میشد بعده طریقهٔ ابی محذوره ست که آنحضرت خود او را تعلیم اذان فرمود و درین طریقه اذان نوزده کلمه ست و اقامت هفده کلمه
ونزد من این کلمات مانند احرف قرآن ست که همه شافی و کافی ست انتهی و همچنین در مصفی گفته کما سبق و شوکانی رح در شرح مختصر خویش افاده کرده
که الفاظ اذان ثابت شده اند باحادیث کثیره و در بعض آن اختلاف ست بزیادت و نقصان و مقرر شده ست که عمل بر زیادت منافی مزید فیه
نیست پس هرچه بر وجه صحیح ثابت ست مقبول ست همچو تربیع اذان و ترجیع شهادتین بلی اگر ادلهٔ اصل قوی تر باشند زیادت دران
وقت مطروح گردد زیراکه آنجا تعارض نیست که ارجاع بترجیح شود چنانکه بسیاری را از اهل علم درین باب و در ابواب دیگر پیش آمده بلکه جمع ممکن ست
بضم زیادت باصل و این مقدم ست بر ترجیح و واقع ست اجماع بر قبول زیادت که غیر منافی مزید فیه باشد کما تقرر فی الاصول و ادلهٔ افراد اقامت
اقوی هستند از ادلهٔ تشفیع آن ولیکن تشفیع مشتمل ست بر زیادت خارجه بمخرج صالح الاعتبار پس عمل بر ادلهٔ تشفیع متعین باشد انتهی کلام
الشوکانی و چه خوش ست آنچه مقبلی در منار بعد بیان اختلاف علما در الفاظ اذان که تکبیر در اول وی دو بار ست یا چهار بار و در وی ترجیع
شهادتین ست یا خیر و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کرده و لفظ وی این ست که این مسئله از غرائب واقعات ست و نظیر وی
در شریعت کمتر زیراکه الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و معین اند که در هر روز و شب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند و هر سامع و
مامور ست که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید و صحابه خیر القرون بودند در غرهٔ اسلام و شدید المحافظة بر فضائل و معهذا خوض آنها و تابعین و اختلاف
ایشان دران مذکور و ماثور نیست این همه اختلاف شدید که هست در متاخرین ست و هر یکی از فریقین تدای بچیزی صالح فی الجملة کرده اگرچه
متفاوت بوده باشد و نیست تنافی درمیان روایات بنا بر عدم مانع از سنت بودن هر یکے و گفته اند که مثل وی ست الفاظ تشهد و صورت
صلوة خوف انتهی **وعن** ابي جُحَيفة بضم جیم و فتح حای مهمله نام وی وهب بن عبد الله ست و قیل بن مسلم السوائی العامری نزول کرد
بکوفه و بود از صغار صحابه وفات کرد آنحضرت ص و نرسیده بود وی بحلم ولیکن سماعت دارد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم والی گردانید او را علی رضی الله
عنه بر بیت المال و حاضر شد با وی در جمله مشاهد او وفات کرد در کوفه سنه اربع و سبعین روی عنه ابن عون و جماعة من التابعين قال رأيت
بِلالًا يُؤذن واتتبع فاه گفت ابو جحیفه دیدم بلال را که اذان میگوید و تتبع میکنم من دهن او را یعنی می نگرم بسوی دهن او بطور سیر و
کردن او ههنا راست و ههنا و چپ واصبعاه و هر دو انگشت او یعنی سبابتین قاله النووی و قیل ابهاماه و وارد نشده تعیین
اصبعین در حدیث في أذنيه در هر دو گوش وی بوده اند زیراکه انگشت در گوش نهادن اجمع ست برای صوت و کسی که کر ست یا دور ست

از اذان وی بدیدن انگشت در گوش استدلال میکنند بر تاذین و بجای انمله اصبع اطلاق کردن مجاز ست رواه احمد والترمذي وصححه
ولابن ماجة من حديث ابي جحيفة ايضا وجعل اصبعيه في اذنيه وکرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود
و هم مروی ست از حدیث عبد الرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این
بلند گرداننده تر ست آواز ترا در مصفی گفته جمهور اهل علم مستحب داشته اند بلند کردن آواز را ببانگ و شافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار جماعت خوانده باشند
والحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون ست اذان لیکن آواز بلند نکنند ولابي داؤد من حديثه ايضا لوى عنقه لما بلغ حيّ على
بلال گردن خود را چون رسید باین قول حيّ على الصلوة يمينا وشمالا بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست ههنا وههنا
ولم يستدر و بر نگردید و دور نکرد تمام بدن خود و درینجا دلالت ست بر آداب موذن که آن التفات ست بسوی یمین و شمال و محل آن
حي على الصلوة ست چنانکه ابو داود ذکر کرده و صریح تر از ان حدیث مسلم ست باین لفظ فجعلت اتتبع فاه ههنا وههنا يمينا وشمالا يقول
حي على الصلوة حي على الفلاح و ازین حدیث معلوم شد که محل التفات حيعلتين ست و ابن خزيمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله
حي على الصلوة حي على الفلاح بفمه لا ببدنه كله و گفته ممکن ست انحراف بفم بانحراف وجه پس تر روایت کرد از طریق وکیع باین لفظ فجعل يقول في اذانه
هكذا ويحرف راسه يمينا وشمالا و اما روایت استدارت بلال در اذان پس غیر صحیح ست و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن
انگشت در گوش ضعیف ست و قد مر و مروی ست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اسماع اهل هر دو جهت و علما گفته اند
که فائده التفات دو چیز ست یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت موذن ست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی موذن ست و این در
اذان ست و اما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاوزاعي واصله في الصحيحين و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست و لفظ مسلم
گذشت **وعن** ابي محذورة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان
برستیکه آنحضرت خوش آمد او را آواز وی پس بیاموخت او را اذان گفتن و دروی دلالت ست بر آنکه موذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را
دلبستگی باذان او دست بهم دهد و گذشت قصه ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن باذان در مکه رواه ابن خزيمة وصححه
ورواه الدارمي وابو الشيخ وغير واحد من حديثه في قصته و در روایت ابن خزیمه ست که گفت آنحضرت برستیکه شنیدم درین کسان تاذین انسانی
حسن الصوت وصححه ابن السكن **وعن** جابر بن سمرة العامري کنیت او ابو عبد الله ست خواهر زاده سعد بن ابی وقاص بود نزول
کرد بکوفه و مرد آنجا در سنه ۷۴ روى عنه جابر وغيره رضي الله عنه قال صليت مع النبي گفت جابر گذاردم با رسول خدا صلى الله
عليه وسلم العيد بن غير مرة نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتين و دو بار بلکه بارها بغير اذان واقامة بی اذان و بی اقامت
و این حدیث دلیل ست بر آنکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت وهو كالاجماع و مرویست خلاف این از ابن الزبير و معاويه و عمر بن
عبد العزيز بقياس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیح ست بلکه کردن آن بدعت ست ماثور نشده از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی
درین باب ست از جابر بن عبد الله وابن عباس و حدیث جابر بن سمره حدیث حسن ست و برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل انتهى رواه مسلم و هم نزد وی ست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله
که نیست اذان مر نماز را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی و گفت امام مالک در موطا شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا
و نه اقامت از زمان رسول خدا صلى الله عليه وسلم تا امروز و نزد نسائی ست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلى الله عليه وسلم در روز عید پس بگذارد

نماز را بی اذان و اقامت و نحوه و مانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه در حدیث بخاری و مسلم عن ازحدیث ابن عباس رضی الله عنه و لفظ وی نزد بخاری از وی و از جابر بن عبدالله این ست که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اذان گفته میشد نه برای یوم الفطر و نه یوم الاضحی و غیره و جز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق و بعضی گفته اند که در عید عوض اقامت الصلوٰة جامعة گویند در سبل گفته وارد نشده سنت بدان در عیدین و در هدی نبوی گفته آنحضرت چون بمصلی میرسید شروع در نماز عید میکرد بغیر اذان و اقامت و نبود قول الصلوٰة جامعة و سنت آنست که هیچ یکی از ینها نکند و از ینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب ست در دعا گفتن الصلوٰة جامعة جز در نماز عید و آنچه در ان اذان مشروع نیست مثل جنازه غیر صحیح ست زیراکه نیست دلیل بر استحباب و اگر مستحب بودی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت ست نه در غیر وی زیراکه هرچه سبب وی در عصر وی صلی الله علیه وسلم یافته شد و معهذا آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدعت ست پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس و غیره انتهی

وعن ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضی الله عنه فی الحدیث الطویل در حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح و این هنگام رجوع از غزوهٔ خیبر بود ابن عبدالبر گفته و هو الاصح ثم اذّن بلال پس اذان داد بلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در سنن ابوداود ست ثم امر بلالاً ان ینادی بالصلوٰة فنودی بها فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز و درینجا دلالت ست بر شرعیت تاذین برای نماز فائته بنوم و ملحق ست بدان منسیه زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو را در یک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاته او نسیها الحدیث و نزد مسلم ست از حدیث ابوهریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت و ذکر نکرد اذان را و چون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود باقامت و ذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی و این معارض روایت ابی قتاده نیست زیراکه آن مثبت ست و در خبر ابی هریره و ابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیاً و نه اثباتاً پس درینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر معارض ذکر نیست و در مصفی گفته بالجمله اقامت مؤکدتر ست و اذان نیز در حق فائته بدعت نیست والله اعلم رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعیه این ست در یک قول و قولی دیگر از وی آنست که نه اذان ست و نه اقامت و در هدایه گفته که آنحضرت قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان و از مؤطا آورده و گفته و آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد و چگونه منافی باشد و حال آنکه بصحت رسیده که باذان و اقامت هر دو گذارده انتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام ست بدخول وقت و خواندن باجتماع و در فائت هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام ست و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت گوید انتهی و بالجمله ابوحنیفه رح قائل ست بآنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضا سنت ست و همین ست قول قدیم شافعی رح وله و لمسلم رات

عن ازحدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی المزدلفة بدرستیکه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت انصراف از عرفات فصلی المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب و عشا را یعنی جمع کرد میان هر دو باذان واحد و اقامتین بیک اذان و دو اقامت یعنی چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ایمه است و نزد ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیراکه عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در عرفات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و نزد بخاری ست از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان و اقامت و عشا را باذان

واقامت و گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث ست و له و مر مسلم راست عن از حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنه جمع النبي صلی الله علیه وسلم بین المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت درمیان نماز مغرب وعشا در مزدلفه بیک اقامت وظاهر وی آنست که اذان در هر دو نبود واین موافق مذهب حنفیه ست وترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح ست وزاد ابو داؤد لكل صلوة وزیاده کرد ابو داؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبل گفته پس روایت مسلم مقید باشد باین روایت ابو داؤد انتهی وفي رواية له ای لابی داؤد عن ابن عمر ولم ينادي في واحدة منهما و ندا کرده نشد در هیچ یکی از آن هر دو یعنی مغرب و عشا واین صریح ست در نفی اذان در سبل گفته روایات متعارض ست درینجا جابر یک اذان و دو اقامت ثابت کرده وابن عمر دو اقامت بانفی اذان وابن مسعود یک اذان و دو اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمائیم وشارح گفته خبر جابر مقدم ست زیرا که مثبت اذان ست بر خبر ابن عمر که نافی اذان ست ولیکن ما میگوئیم که خبر ابن مسعود مقدم ست زیرا که اکثر ست اثباتا انتهی عن ابن عمر و عایشة رضي الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلالا يؤذن بليل بدرستیکه بلال اذان میدهد بشب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو مستعد ومتهیا شوند واز روایت بخاری ثابت شد که مراد بشب قبیل صبح ست زیرا که در وی ست که نبود میان آن هر دو یعنی اذان واقامت مگر آنکه بالا رود و فرود آید ولفظ طحاوی این ست مگر آنکه صعود کند این را و نزول کند برین و ازینجا معلوم شد که برای نماز بامداد در شب پیش از صبح اذان گفتن درست ست چنانکه مذهب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز همین ست و وجه شرعیت این اذان خود آنحضرت بیان کرد لیوقظ نائمکم رواه الجماعة الا الترمذی وقائم کسی ست که نماز شب میگذارد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان ست در سبل السلام گفته این اذان همچو تسبیح آخر ست که درین اعصار میکنند غایتش آنکه بالفاظ اذان ست واین مثل اذانی ست که عثمان رض روز جمعه احداث کرده و در موضع زوراء برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و ندا بدان بالفاظ اذان مشروع میکردند بعده مردم تسبیح بآیت و صلوة بر آنحضرت مقرر کردند و در مسئله خلاف ست و استدلال ست برای مانع و مجیز و التفات نمیکند بسوی وی هر که همت او عمل کردن ست بر ماثور ثابت انتهی فكلوا واشربوا پس بخورید و بنوشید در تسحر رمضان ای روزه داران حتى ينادي ابن ام مكتوم تا آنکه اذان دهد پسر ام مکتوم که صحابی مشهور ست و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب ست تا اذان او و ازینجا معلوم شد که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگر برای نماز گذاردن و ازینجا شافعیه گفته اند که یک مسجد را دو مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و دو اذان برای صبح سنت ست یکی پیش از فجر در نصف آخر از شب و دیگر بعد از فجر در اول وقت و اما دو اذان سوا پس قومی آنرا منع کرده و گفته که اول محدث او بنی امیه اند و گفته مکروه نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود لکویم درین ماخذ نظر ست زیرا که اذان بلال برای نماز غرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود هو ابن ام مکتوم و چون وی اعمی بود پس ثابت شد که تقلید مؤذن اعمی و بصیر هر دو جائز ست و اکل و شرب با شک در طلوع فجر نیز جائز ست چه اصل بقای لیل ست و نیز در وی دلالت ست بر جواز اعتماد بر صوت در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگرچه بچشم نه بیند وكان ولعد ابن ام مکتوم رجل اعمى مردی نابینا و درینجا دلالت ست بر جواز ذکر عاهت مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد بآن و نام وی عمرو بود لا ينادي حتى يقال له اصبحت اصبحت ندا نمی داد تا آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و در بعض شروح گفته اند این تاویل برای آنست که اکل و شرب تا ندای وی جائز داشتند و چون وی ندا بعد از صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونه جائز باشد انتهی گویم و نزد جماعتی

جائز ست اکل وشرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه وفي آخره ادراج ودر آخر این حدیث ادراج ست یعنی کلام راوی ست
نه کلام آنحضرت و هو قوله وکان رجلا اعمی الخ قال ابوبکر الخطیب فی کتابه الفصل للوصل المدرج فی النقل و لفظ بخاری این ست قال وکان رجلا
اعمی بزیادة لفظ قال وگفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری ست وبعضے از قول سالم داشته اند **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان
بلالاً اذن قبل الفجر بدرستیکه بلال اذان داد پیش از فجر واین تاذین وی پیش ازان بود که ابن ام مکتوم مامور باذان گردد چنانکه برگرداند
آنحضرت اورا بران وال ست فامره النبي صلی الله علیه وسلم ان یرجع پس حکم کرد اورا رسول خدا اینکه برگردد و ینادي وندا کند
که الا ان العبد نام آگاه باشید که بنده بخفت در معالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه ست یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند
فلانی از حاجت خود بخفت یعنی غفلت ورزید و بحاجت خود قیام نکرد دوم آنکه عود کرد بخواب بنا برانکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند
واز نوم وسکون خود منزعج نگردند و اشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذان بشب میگفت ورفته اند بجواز آن مالک و اسحق و اوزاعی و شافعي و احمد و ابو یوسف اول قائل بقول ابو حنیفه بود و میگفت
که نیست جائز قبل دخول فجر بعد رجوع کرد وگفت اذان قبل طلوع فجر لاباس به ست بنا بر اتباع این حدیث ورفته اند بعض اصحاب حدیث بجواز
آن وقت بودن دو مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود وچون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا برین محتمل ست
که نبود مسجد آنحضرت را وقت نهی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعده اورا مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابوداود
والترمذي وضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی هذا حدیث لم یروه عن ایوب الا حماد بن سلمة منذری گفت ترمذی گوید هذا حدیث غیر محفوظ
یعنی سمع او خطاست وصواب وقف اوست بر ابن عمر و واقع شد او را این ماجرا با مؤذن خودش وگفت بیهقی اذان برای صبح بشب ثابت ست
نزدیک اهل علم بحدیث وحمل کرده اند آنرا حنفیه بندا برای غیر نماز واحتجاج کرده اند برای منع بروایت ابوداود واز ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
غیر محفوظ ست وخطا کرده ست دروی حماد بن سلمة انتهی ومتابع شده ست اورا سعید بن زربی از ایوب ووی ضعیف ست ومعروف از نافع از عمر
که بود او را مؤذن که گفته میشد او را مسروح گفت ابوداود وهو اصح ورواه الدارقطني من طریق ابي یوسف القاضي عن سعید عن قتادة عن انس
گفت دارقطنی متفرد ست بدان ابو یوسف ومرسل کرد او را غیر وی ومرسل اصح ست وروی ابوداود عن شداد بن عیاض عن بلال ولفظ وی
این ست که گفت اورا آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود ترا فجر کذا فی التلخیص و بسبیل گفته استدلال کرد بحدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع نیست
اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقاوم حدیث متفق علیه شیخین نتواند شد واگر ثابت شود که این حدیث صحیح ست تاویل وی آن باشد
که این قبل شرعیت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال ست که عبدالله بن زید بروی القای الفاظ اذان بامر آنحضرت کرده بعده
ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته شد همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعده چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان
می گفت **وعن** ابي سعید الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم النداء
فقولوا مثل ما یقول المؤذن چون شنیدید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت وجز آن اگرچه
جنب یا حائض باشید مگر وقت جماع و وقت تخلی بنا بر کراهت ذکر درین هر دو حال وچون سامع در نماز باشد در وی اقوال ست اقرب آنها این ست
که دیر کند در اجابت تا خروج از نماز وامر دلالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع نه بر کسی که مؤذن را بر مناره دیده وآواز وی نشنیده یا کر بود ودر
وجوب اجابت اختلاف ست نزد ابو حنیفه واهل ظاهر واجب ونزد جمهور غیر واجب واستدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مؤذن را پس فرمود علی الفطرة و چون شهادت گفت فرمود خرجت من النار اخرجه مسلم پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرت آنچه مؤذن
گفت و چون نگفت دلالت کرد برانکه امر درین حدیث ابی سعید برای استحباب ست و تعقب کرده اند این استدلال را بانکه نیست در کلام راوی
چیزی که دلالت کند برانکه آنحضرت مثل ما قال المؤذن نگفت پس جائز ست که آنحضرت گفته باشد لیکن راوی آنرا ذکر نکرده اکتفاء بالعادة و نقل
الزائد و در قول وی که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید دلیل ست برانکه اتباع کند سامع مؤذن را در هر کلمه و بگوید همچنانکه مؤذن میگوید و در روایت کرد
ام سلمه که میگفت آنحضرت چنانکه مؤذن میگوید تا آنکه ساکت می شد اخرجه النسائی و در حدیث عمر ست نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر بگوید مؤذن اشهد ان لا اله الا الله گوید یکی از شما اشهد ان لا اله
الا الله پستر بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله پستر گفت مؤذن حی علی الصلوٰة گفت یکی از شما
لا حول ولا قوة الا بالله پستر گفت مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لا حول ولا قوة الا بالله پستر گفت الله اکبر الله اکبر گفت یکی از شما الله اکبر
الله اکبر پستر گفت لا اله الا الله گفت یکی از شما لا اله الا الله از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص در می آید بهشت را انتهی پس اگر سامع جواب نداد
مؤذن را تا آنکه فارغ شد وی از اذان مستحب ست او را تدارک آن اگر فصل دراز نبوده ست و ظاهر قول وی اذا سمعتم النداء آنست که جواب هر مؤذن
گوید بعد از اذان اول و اجابت اول افضل ست و گفته اند مگر اذان قبل فجر و اذان قبل جمعه گوییم اذان قبل فجر را آنحضرت اذان نامیده فی قوله ان بلالا
یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابو سعید و آذان قبل حضور جمعه محدث ست بعد وفات آنحضرت و نیست مراد بمماثلت بلند کردن سامع
آواز خود را مثل مؤذن زیراکه رفع وی صوت خود را برای اعلام ست بخلاف مجیب و همچنین کافی نیست گذرانیدن اجابت در خاطر زیراکه آن گفتن نیست
متفق علیه و گفت مصنف در تلخیص اخرجه الستة و رواه الترمذی وابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و للبخاری رح و مر بخاری راست
عن از حدیث معاویة مثله مانند حدیث ابی سعید که بگوید سامع مثل گفتن مؤذن همه الفاظ اذان مگر در حیعلتین و لمسلم عن عمر
و مسلم راست از حدیث عمر و بزار عن ابی رافع فی فضل القول کما یقول المؤذن کلمة کلمة در فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن هر
هر کلمه را زیراکه در آخر حدیث آمده اذا قال السامع ذلک من قلبه دخل الجنة و مصنف درینجا لفظ حدیث نیاورده بلکه روایت بالمعنی کرده سوی الحیعلتین
جز حی علی الصلوٰة و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سامع لا حول ولا قوة الا بالله در جواب آن و حول بمعنی حرکت ست یعنی نیست
حرکت و نه استطاعت مگر بمشیت خدا و گفته اند نیست حول در دفع شر و نه قوت در تحصیل خیر مگر بخدا و گفته اند نیست حول از معصیت خدا مگر بعصمت
وی و نیست قوت بر طاعت مگر بمعونت وی و حکی هذا مرفوعا عن ابن مسعود و این گفتن محتمل ست که چهار بار گوید یا یکبار نزد اول حیعله و در اجابت
حیعلتین همین کلمه آمده و آنچه بعضے میگویند ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن بی اصل ست شوکانی گفته اختیار کرده اند بعض علما جمع عند الحیعلتین
میان متابعت مؤذن و حوقله و این جمع حسن ست اگرچه متعین نباشد انتهی شیخ در ترجمه زیاده کرده که جمع در میان حیعله و حوقله روایت ست
از حنابله انتهی گوییم در بعض احادیث صحیحه هم وارد شده که بگوید آنچه بگوید مؤذن بی ذکر حوقله و حیعلتین و ظاهرش اقتصار ست بر حیعله ولیکن
سفر السعادت گفته حدیثی در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله انتهی و در سبل گفته که این حدیث مقید ست مر اطلاق حدیث
ابی سعید را که در وی این ست که بگوید مانند آنچه مؤذن میگوید یعنی در ما عدای حیعله و گفته اند که جمع کند در میان حیعله و حوقله عملا بالحدیثین
و همین ست طریقه معروفه از حمل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فهو اولی بالاتباع و اختلاف ست در آنکه جواب ترجیع و تثویب چه باید
گفته اند در جواب تثویب صدقت و بررت گوید و ابن استحسان قائل اوست ورنه درین باب سنتی که بران اعتماد توان کرد موجود نیست

و ابوداؤد از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال در اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوٰۃ آنحضرت فرمود اقامها الله وادامها و در سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتهی گوییم در روایتی زیاده کرده وجعلنی من صالحی اهلها مصنف در تلخیص گفته اما هر دو کلمهٔ اقامت پس ابوداؤد آنرا از حدیث ابوامامه آورده و آن ضعیف ست و زیادتی که در وست لا اصل لها ست و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوٰۃ خیر من النوم انتهی اما بجواب شهادتین انا انا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت قولی نیست

وعن ابی عبدالله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهورست عامل آنحضرت بود بر طائف و همبران بود تا خلافت ابوبکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عمر اورا عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین در سبل گفته بود از وافدین بر آنحضرت در وفد ثقیف واصغر ایشان در سن آنکه سبع وعشرون سنة و چون وفات کرد آنحضرت قبیلهٔ ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرتد شدن و مرد وی در سنه پنجاه و یک هجری در بصره روی عنه جماعة من التابعین انه قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و درینجا دلالت ست بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده است در ادعیه که وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِيْنَ إِمَامًا و نیست این از باب طلب ریاست مکروه چه آن ریاستی ست که متعلق باشد بدنیا که نیست طالب وی مستحق عطا و اعانت واقتد باضعفهم واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرات و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان برنتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت و در لفظی این ست مگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعیه گویند اخذ اجرت جائز ست مع الکراهة و نزد حنفیه حرام دلیل حرمت همین حدیث ست ولیکن مخفی نیست که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز ست بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بر ملازمت مکان ولیکن دلیلی مساعد او نیست اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وحسنه الترمذی وصححه الحاکم وعن مالک بن الحویرث اللیثی کنیت او ابوسلیمان ست آمد و اقامت کرد نزد آنحضرت بست شب و نزول کرد در بصره و مات سنة اربع وتسعین فی عهد عبدالملک روی عنه ابنه عبدالله وابوقلابة قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارید نماز را چنانکه دیدید مرا که میگذارم اذا حضرت الصلوٰۃ فلیؤذن لکم احدکم چون در آمد وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پس تر باید که امامت کند شمارا بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصر ست از حدیث طویل نزد بخاری که بالفاظ ست و مصنف پارهٔ اذان که بموضع مراد تعلق داشت و دلالت میکرد بر حث علی الاذان و ایجاب امر بدان آورد و باقی را ترک داد اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجة وعن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدرستیکه آنحضرت فرمود بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو و شتابی مکن ترسل بمعنی تانی ست و در سبل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت مکن در میان کلمات بلکه تیز گو حدر بمعنی اسراع ست و احدر بضم دال و کسر آن واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بگردان میان اذان خود و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب ست بر آنکه مفعول فعل محذوف ست ای اقرا الحدیث او اتم او نحوه و جائز ست رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جائی می آرند که استیفای لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

الآیة والبیت و مصنف این حدیث را استیفا نکرده و تمام وی این ست و تا آنکه فارغ شود آب نوشنده از نوشیدن خود و آنکه محتاج ست ببول و غائط چون در اید در آب خانه برای قضای حاجت خود و برنخیزید برای نماز بمجرد تکبیر بر آوردن تا به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه در فقه مذکور ست که چون حی علی الصلوٰة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد رواہ الترمذی وضعفه گفت نمی شناسم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم بن نعیم و اسناد وی مجهول ست انتهی و حاکم نیز آنرا روایت کرده و او را شواهد ست از حدیث ابو هریره و حدیث سلمان اخرجه ابو الشیخ و از حدیث اُبی بن کعب اخرجه عبد الله بن احمد و کلها واهیة ولیکن تقویت وی میکند بعضی مشروع له زیرا که ندا برای غیر حاضرین ست تا نماز را حاضر شوند پس لابد ست از تقدیر یعنی یتسع للتاهب للصلوٰة و حضورها و الا فائدهٔ ندا ضائع ست و بخاری برای آن ترجمه کرده و گفته باب کم بین الاذان والاقامة ولیکن تقدیر آن ثابت نکرده ابن بطال گفته این را حدی معین نیست جز تمکن وقت دخول و اجتماع مصلین و در حدیث دلیل ست بر شرعیت ترسل در اذان زیرا که غرض از اذان اعلام بعید ست و آن در ترسل زیاده تر حاصل ست چه ابلغ ست در اعلام بخلاف اقامت که مقصود از ان صرف اعلام حاضرین ست پس مناسب وی اسراع ست تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند وله وهم ترمذی راست عن از حدیث ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یؤذن الا متوضئ فرمود اذان نگوید مگر با وضو وضعفه ایضاً و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زهری از ابو هریره ست و آن منقطع ست و راوی از زهری ضعیف ست و رواه ایضاً من روایة یونس عن الزهری عنه مرفوعاً و هذا اصح و روایت کرده ست آنرا ابو الشیخ در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل ست بنماز پس اذان ندهید یکی از شما مگر آنکه وی طاهر ست و این دلیل ست بر شتراط طهارت برای اذان از حدث اصغر و از حدث اکبر پس اذان جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح ست عملاً بهذا الحدیث کذا فی الشرح گوییم چون حدیث دال باشد بر شرطیت متوضی بودن مؤذن پس هیچ وجه نیست برای تفرقه میان هر دو حدث و استدلال بصحت اذان محدث بحدث اصغر بقیاس بر جواز قرارت قرآن قیاسی ست در برابر نص لا یعمل به عند هم فی الاصول و رفته اند احمد و دیگران بعدم صحت وی عملاً بهذا الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده ست ترمذی وقف او را بر ابو هریره و اما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند برای وی و گفته اند که وارد نشده ست اقامت بر غیر طهارت بعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولا یخفی ما فیه و قومی گفته جائز ست بلا وضو اگرچه مکروه باشد و دیگران گفتند بلا کراهت جائز ست وله و ترمذی راست عن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی ست بیعت کرد با آنحضرت و اذان گفت پیش وی معدود ست در اهل مصر قال گفت زیاد امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه اذان گویم در نماز بامداد پس اذان گفتم پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه برادر صدا یعنی زیاد صدائی اذان گفته ست و من اذن فهو یقیم و هر که اذان گوید پس همان کس اقامت گوید و درینجا دلیل ست بر آنکه اقامت حق مؤذن ست پس صحیح نباشد از غیر وی و حنفیه و غیرهم گویند کافی ست اقامت غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بران وضعفه ایضاً و ترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده و گفته شناخته نمی شود مگر از حدیث عبد الرحمن بن زیاد بن انعم الافریقی و قد ضعفه القطان و غیره و گفت بخاری هو مقارب الحدیث و ضعفه ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواه ابو داؤد و ابن ماجة ایضاً مطولاً ولابی داؤد فی حدیث عبد الله بن زید بن عبد ربه انه قال وی گفت انا رایته من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان و انا کنت اریده قال فاقم انت و من میخواستم آنرا پس فرمود آنحضرت اقامت گو تو وفیه ضعف و در وی نیز ضعف ست ابن عبد البر گفته متعرض نشد شارح رحمه الله ببیان

وجہ ضعف ونہ بیان کرد آنرا ابوداؤد بلکہ سکوت کرد ولیکن حافظ منذری گفتہ کہ ذکر کرد بیہقی کہ در سند ومتن وی اختلاف ست وابوبکر حازمی گفت در اسنادش مقال ست ودرین وقت استدلال بآن ناتمام ست آری اصل آنست کہ مقیم غیر مؤذن باشد وحدیث تقویت این اصل میکند انتہی گویم در سندش محمد بن عمر وست ووی ضعیف ست اختلاف کردہ اند بروی گویند راوی ست از محمد بن عبد اللہ وقیل عبد اللہ بن محمد ابن عبد البر گفتہ اسنادش حسن ست از حدیث افریقی وبقیۂ کلام درین حدیث در تلخیص مذکور ست صاحب سبل مگر مراجعت بآن نکردہ کہ چنین گفتہ واللہ اعلم

وعن ابی ہریرۃ رضي اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤذن املك بالاذان مؤذن مالک تر ست باذان یعنی وقت آن موکول ست بسوی وی چہ وی امین ست بران والامام املك بالاقامۃ وامام مالک تر ست باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد اللہ بن عدي الجرجاني معروف بابن القصار صاحب کتاب کامل در جرح وتعدیل یکی از اعلام این علم شریف بود در سنہ سبع وسبعین ومائتین متولد شد وبر خلقی بسیار سماعت حدیث کرد واز وی اُمتہا سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقۃ علی لحن فیہ وحمزہ سہمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانہ احد مثلہ خلیلی گفت کان عدیم النظیر جلالۃ وحفظا حافظ عبد اللہ بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقي بن نافع وفات وی در جمادی الآخرہ سنہ خمس وستین وثلث مائۃ بود رحمہ اللہ تعالی وضعفہ وگفت ضعیف ست زیرا کہ روایت آن در ترجمہ شریک قاضی کردہ وشریک متفرد ست بوی وگفت بیہقی لیس بمحفوظا ورواه ابو الشیخ ودر وی نیز ضعف ست زیرا کہ از طریق ابی الجوزاء عن ابن عمر ست ودر وی معارک بن عباد ست واو ضعیف ست ورواه البیہقي عن علی موقوفا کما قال وللبیہقي نحوہ عن علي بن ابی طالب علیہ السلام من قولہ یعنی موقوف ودر بخاری ست کہ چون اقامت گفتہ شود برای نماز پس برخیزید تا آنکہ ببینید مرا ودر وی دلالت ست بر آنکہ اقامت گوید مقیم اگرچہ امام حاضر نباشد ودرین صورت اقامت وی موقوف بر اذن امام نخواہد بود ولیکن وارد شدہ کہ بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمدہ اعلام بنماز میکرد واین ایذان بعد اذان گویا استیذان در اقامت بود مصنف گفتہ حدیث بخاری معارض حدیث مسلم ست از جابر بن سمرہ کہ بلال اقامت نمی گفت تا آنکہ بیرون آید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وجمع میان ہر دو باین وجہ ست کہ بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند وچون او را می دید شروع میکرد در اقامت پیش از آنکہ مردم دیگر آنحضرت را ببینند بعد ازان چون مردم میدیدند برای نماز بر میخاستند انتہی واما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک در مؤطا گفتہ نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدی محدود مگر آنکہ می بینم بر طاقت مردم چہ در ایشان اند ثقیل وخفیف ومذہب اکثر آنست کہ اگر امام در مسجد باشد نہ برخیزند تا آنکہ فارغ شود مقیم از اقامت ومروی ست از انس کہ می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوٰۃ رواه ابن المنذر وغیرہ واز ابن المسیب آمدہ کہ چون گفت مؤذن اللہ اکبر واجب شد قیام وچون گفت حی علی الصلوٰۃ برابر کردہ شود صفوف وچون گفت لا الہ الا اللہ تکبیر گوید امام در سبل گفتہ ولیکن این رای او ست مذکور نیست از وی درین باب اثری

وعن انس بن مالک رضي اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یُرَدُّ الدُّعاءُ بین الاذانِ والاقامۃِ رد کردہ نمی شود دعا در میان اذان واقامت ظاہر عبارت این حدیث عام تر ست ازینکہ متصل باذان گوید یا بفاصلہ وبہتر آنست کہ متصل گوید کہ موافق گردد بحدیث دیگر کہ در وی قید عند النداء ست وآن حدیث سہل بن سعد ست کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو چیز ست کہ رد کردہ نمی شود یا فرمود کم ست کہ رد کردہ شود یکی دعا نزد اذان دیگر دعا نزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی کہ بچسپند بعض ایشان با بعض ودر یکدیگر پیچند ودر روایتی نزد باس وزیر باران آمدہ رواه ابو داؤد والدارمی لیکن دارمی ذکر تحت المطر نکردہ وظاہر آنست کہ زیر باران باشد وباران بروی

می باریده باشد واحتمال دارد که مراد نزد نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است وبالجمله حدیث دال است بر قبول دعا درین موطن زیر الکمر او بعدم رد
قبول واجابت است بستر دعا عام است هر دعا را ولابد است تقیید بانچه در احادیث آمده که مادامیکه باثم یا قطیعت رحم نباشد واین یکی از مواطن اجابت
دعاست که در اخبار وآثار وارد شده ونبذی از ان در منسک خود در رحلة الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم ونیز وارد شده است تعیین ادعیه
که گفته میشود ومابین اذان واقامت از انجمله است رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم رسولا آنحضرت فرمود هرکه این را بگوید
بخشیده شود گناه او ودیگر درود فرستادن است بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن القیم رح در هدی گفته اکمل
مایصلی ویصل الیه کما علم امته ان یصلوا علیه فلا صلوة علیه اکمل منها انتهی گوییم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر دعا کردن
برای جان خود وسوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو مثل آنچه میگویند یعنی مؤذنان پس چون منتهی شوی
بخواه داده شوی ونزد ترمذی است از حدیث ام سلمه که گفت آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان هذا اقبال
لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک فاغفرلی وحاکم از ابی امامه مرفوعا آورده که گفت بود آنحضرت صلعم چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه
الدعوة المستجابة لها دعوة الحق وكلمة التقوى توفني عليها واحيني عليها واجعلني من صالحي اهلها عملا يوم القيامة وچون آنحضرت فرمود که دعا میان
اذان واقامت رد کرده نمی شود گفتند پس چگوییم ما ای رسول خدا فرمود بخواهید عفو وعافیت در دنیا وآخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح است
وبیهقی گفت میگفت آنحضرت نزد کلمه اقامت اقامها الله وادامها ودرینجا دعاهای دیگر نیز هست رواه النسائی واین حدیث هم از انس در سنن
ابوداود است مرفوعا بلفظ کتاب وگفت منذری اخرجه الترمذی فی عمل یوم ولیلة انتهی ورواه ابن حبان وصححه ابن خزیمة در سفر السعادة
گفته که در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة وحی علی الفلاح که آنرا بلا حول ولا قوة الا بالله
بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الخ سوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الخ
پنجم آنکه دعا برای آخرت ودنیای خویش بکند ودر بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هرکه بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة
النافعة صل علی محمد وارض عنه رضا لا تسخط بعده باری تعالی دعای وی را اجابت کند انتهی **وعن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یسمع النداء کسیکه بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة
ودر روایت بیهقی باین لفظ است اللهم انی اسئلک بحق هذه الدعوة التامة ومراد بدعوت تامه دعوت توحید است که از منقصت شرک وکفر منزه است
واز تغییر وتبدیل محفوظ وتا روز نشور باقی واتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمام سعادات دنیا وآخرت است والصلوة القائمة
اشاره است بمضمون حی علی الصلوة واگر از صلوة دعا مراد دارند از قائمه دائمه نیز صورتی دارد ودرین صورت بیان وتاکید دعوت تامه می شود
آت محمدا الوسیلة والفضیلة بده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وسیلت وفضیلت یعنی رتبه وجاه ودرجات زیاده بر همه خلائق
وابعثه مقاما محمودا وبرانگیز وایستاده کن او را در مقام محمود ومراد بآن مقامی است که ستوده میشود صاحب وی بزبان همه کس ورشک
برند بروی تمامه خلائق وآن مقام قرب وشفاعت است مصنف تلخیص گفته روی البزار من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه ان المقام المحمود
الشفاعة انتهی ودرینجا تمام عالمیان حیران وسرگردان باشند وهیچ کس از انبیا ورسل از هیبت ودهشت دم نتوانند زد وسر بالا کرد پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سر برآید وعزت درآید واین در بگشاید ودر حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعلیم وتلقین کند که چون بآن حمد خدای
تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد ونیز آمده است که آنحضرت را بر عرش بنشانند وخلعت خاص از حلهٔ خضرا بپوشانند واذن دهند که هرچه خواهی بگو بدو دهیم

رضای اوست بخواهد آنروز معلوم شود که مقام محمدی چیست وصدر وسلطان آن مجلس ومعرکه کیست **شعر** ومقامی که صدارت به بزرگان بخشند + چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی + اَلَّذِي وَعَدتَّهٗ آن مقام محمود که وعده کرده اورا بقول خود که در قرآن مجید ست عَسٰى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا ولفظ بخاری وصحیح این ست اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة آت محمدا الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته انتهی وزیاده کرد غیروی انک لا تخلف المیعاد حلّت له شفاعتي يوم القيامة هر که این دعا را بخواند بعد از اذان فرود می آید او را شفاعت من روز قیامت ومستحق میگردد آنرا اگرچه از همه اُمم گناهگاران برای مغفرت ذنوب ونیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد وبشفاعتی خاص ورحمتی بزرگ مخصوص ممتاز بود وبعضے از علما رحمهم الله تعالے امثال این بشارات را کنایه از حسن عاقبت وموت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص بمومنان ست پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا اخرجه الاربعة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وبخاری نیز کما تقدم ودر سبل السلام این حدیث را نگرفته مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد والله اعلم

باب شروط الصلوة

شروط جمع شرط ست وآن در لغت بمعنی علامت ست ومنه قوله تعالی فَقَدْ جَآءَ اَشْرَاطُهَا ای علامات الساعة ودر لسان فقها چیزی ست که لازم آید از عدم وی عدم مشروط **وعن** عَلِيِّ بْنِ طَلْقٍ گذشت طلق بن علی در نواقض وضو ابن عبد البر گفته گمان میکنم او را والد طلق بن علی حنفی ومیل کرده اند احمد وبخاری بسوی اینکه علی بن طلق وطلق بن علی نام ذات واحد ست کذا فی السبل ولیکن ترمذی گوید بخاری گفت نمیدانم مر علی بن طلق را غیر این حدیث واحد ونمی شناسم این را از حدیث طلق بن علی گویا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر ست وگفت ابوعبید گمان میکنم او را والد طلق کما تقدم وبالجمله طلق بفتح طا وسکون لام ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت علی فرمود آنحضرت اذا فسا احدكم في الصلوة چون بگوزد یکی از شما در نماز به برآمدن بادی از مقعد او فلینصرف وليتوضا پس باید که برگردد از نماز ووضو کند وليعد الصلوة وباید که اعاده کند نماز را این حدیث دلیل ست بر آنکه فسا ناقض وضوست واین مجمع علیه ست ودیگر نواقض مقیس اند بروی وبر اینکه باطل میشود نماز بوی وگذشت در حدیث عائشه که هر که برسد او را در نماز وی قی یا رعاف یا قلس پس باید که برگردد از نماز وبنا کند بر آن اگر کلام نکرده است وآن معارض این حدیث ست ودر هر یکی ازین هر دو مقال ست وشارح مغربی میل بسوی ترجیح این حدیث کرده وگفته که این مثبت استثنای نماز ست وآن نافی صحت صلوة واین اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح ست باینکه این حدیث را ابن حبان صحیح گفته وتصحیح آن هیچ یکی نکرده فهذا ارجح من حيث الصحة انتهی وشیخ در ترجمه گفته این بر وجه افضلیت واولویت ست واگر بنا کند بشرائطی که در فقه مذکور ست نیز جائز ست انتهی رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارقطني ایضا ولیکن در ان لفظ وليعد الصلوة ذکر نکرده مگر جریر ابن عبد الحمید واعلال کرده است او را ابن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معروف ست کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان وتعبیر باین عبارت گویا از باب اختصار ست ورنه اصل عبارت چنین ست واخرجه ابن حبان وصححه واین قسم عبارت درین کتاب بمرات وکرات گذشته وباید ویحتمل که ابن حبان تصحیح احادیث مخرجه غیر خود کرده باشد وخود اخراج آن نموده ولیکن این بعید ست **وعن** عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال فرمود آنحضرت لا يقبل الله صلوة حائض قبول نمی کند خدا نماز زن بالغه که در سن حیض رسیده است الا بخمار مگر بسرپوش خمار بکسر خای معجمه در اصل چیزی که پوشیده شود بدان سر واکنون استعمال آن در سرپوش زنان آید

در مصلح گفته خمار بکسر معجر زنان مقصود آنست که سر و موی زن عورت ست واجب ست ستر آن در نماز واین در حره است وامة حکم مرد دارد در عورت
ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت ست انتهی در سبل گفته وگاهی اطلاق کرده میشود قبول ومراد بآن عبادت باشد من حیث یترتب علیها الثواب
وچون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بران نه نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریزپا و نه نماز کسی که در جوف او خمر ست
وقد بیّنا فی رسالة الارسال حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لایلازم نفی الصحة انتهی وتعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر باغلب ست ومراد از آن کسی
که بالغ شده است بآمدن حیض وهمین ست صواب ودر کتب فقه مراد بحائض زنی ست که بسن حیض رسیده نووی گفته این تساهل ست زیرا که گاهی زن
بحیض می رسد و بالغ ببلوغ شرعی نمی شود وتقیید بحائض خارج مخرج اغلب ست ورنه صبیه هم بدون خمار نماز نگذارد قاله ابن رسلان فی شرح سنن ابی داود
رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد وابو داود وترمذی وابن ماجه وروا ابن خزیمة والحاکم من حدیث عائشة واعلال کرد آنرا دارقطنی وگفت وقفه اشبه
واعلال کرد آنرا حاکم بارسال ورواه الطبرانی فی الصغیر والاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لایقبل الله من امرأة صلوة حتی تواری زینتها ولا من جاریة بلغت المحیض
حتی تختمر وصححه ابن خزیمة **وعن** جابر رضي الله عنه گفت جابر آمدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم ووی نماز میگذارد وبر من جامه بود
پس مشتمل شدم بدان ونماز گزاردم بجانب وی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این اشتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان النبي
صلی الله علیه وسلم قال له بدرستیکه آنحضرت گفت او را ان کان الثوب واسعا فالتحف به یعني في الصلوة اگر باشد جامه کشاده
پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این ست که این لفظ مدرج ست از کلام یکی از رواة ودر حدیث دلالت ست برانکه چون ثوب واسع باشد ملتحف شود
بدان بعد اتزار بهر دو طرف وی واگر تنگ باشد متزر شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا رکبه است بر اشهر اقوال والتحاف آنست که جانبی را
از زیر بغل راست براورده بر کتف چپ اندازد وجانبی را از زیر بغل چپ براورده بر کتف راست اندازد واین احتراز ست از اشتمال صما که جامه را در گلو
گره زند ودست در میان جامه باشد پس اگر چادر بردارد کشف عورت لازم آید واگر نه بردارد دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار
بندد آنرا وکرمانی گفته اجماع منعقد ست بر ترک التحاف اگرچه جامه وسیع باشد واین منقوض ست بقول احمد که صحیح نیست نماز کسی که قادر ست بران وترک
کرد آنرا وکلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این وسبکی از نص شافعی وجوب آن نقل کرده وآنرا اختیار نموده ومعروف در کتب شافعیه خلاف اوست
واستدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود وآن زن بخواب بود **ولمسلم** فخالف بین طرفیه
ومسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر دوش راست ست از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ
وطرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد پستر به بندد هر دو طرف را بر سینه وغالبا احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری ست
که گوشهای جامه دراز نباشد وبیم کشاده شدن بود واگر بسیار دراز باشد حاجت به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد وان کان
ضیقا فاتزر به واگر هست آن جامه تنگ کوتاه پس ازار بند بدان یعنی یکی از دو طرف او وبگردان طرف دیگر را بر دوش خود وگفته اند که مراد
آنست که طرف راست را بر کتف یسری وبالعکس گردانند متفق علیه **ولهما من حدیث ابي هریرة** رضی الله عنه لا یصلي
احدکم في الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شيء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوش وی از آن جامه چیزی
یعنی بهمان طریقه که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاهدارند وبرین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت ست
میسر نگردد وبا وجود آن اگر ستر عورت حاصل ست نماز درست ست نزد ائمه ثلثه وجمهور علما مع الکراهة گویا این نهی برای تنزیه ست الا نزد امام احمد
وبعض سلف نظر بظاهر این حدیث نماز وی صحیح نیست **وعن** ام سلمة رضي الله عنها انها سألت النبي صلی الله علیه وسلم

اتصلي المرأة في درع وخمار بغير إزار پرسید ام سلمه آنحضرت را آیا نماز بگذارد زن در پیراهن و مقنعه بدون ازار یعنی ازار بر تن وی نباشد قال اذا كان
الدرع سابغا يغطي ظهور قدميها فرمود بگذارد وقتی که باشد پیراهن وی تمام و دراز بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت ست در مصفی گفته
از آیه و لا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها مفهوم شد که تستر ما بطن ضروری ست نه ما ظهر و معنی ما ظهر ما ظهر في العادة ست پس مراد از ان وجه و کفین باشد
زیرا که ستر آن عادت نیست بخلاف غیر آن و تنقیح خمار و درع سابغ ساتر غیر وجه و کفین ست و همین ست مذهب علما که زن آزاد را لازم میشود پوشیدن تمام بدن
غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم مکشوف باشد جائز ست نماز در هدایه گفته است هو الاصح و اگر چیزی سوای وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم ست
نزدیک شافعی و ابوحنیفه گفته است کمتر از ربع عضو مکشوف باشد عفوست و اعاده لازم نیست والله اعلم انتهی و جای دیگر گفته که حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه اقل
لباسی که زن حره را می باید که دران نماز گذارد خمار و کرته سابغ ست و معنی خمار و کرته آنست که ساتر جمیع بدن باشد از موی سر و ساعدین و عضدین و حقوین و بطن
و ظهر و عانه و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اوائل ظهور قدمین الا الکفین و وجه و اصابع رجلین و انچه بآن نزدیکتر ست والله اعلم و حد ساتر لباسی ست که مانع
ادراک لون بشره گردد زیرا که در ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الكاسيات العاريات پس کسوتی
که مانع دیدن بشره نمی شود مانند جامه رقیق مهلهل النسج یعنی جامه که درمیان خطوط او فصل باشد جائز نیست پس بحد مذکور اهتمام کرده شد و در طین و مائی
تردد ست زیرا که آنرا لباس نمی توان گفت انتهی اخرجه ابو داؤد والحاكم وصحح الائمة وقفه و تصحیح کرده اند ائمه حدیث مثل عبدالحق و غیره وقف
او را و هم مالک و ابوداود و آنرا موقوفا روایت کرده کذا فی التلخیص ولیکن در سبل گفته که آنرا حکم مرفوع ست اگرچه موقوف باشد زیرا که اقرب این ست که اجتهاد را
دران مسرح نیست و لفظ مالک و ابوداود این ست روایت ست از محمد بن زید بن قنفذ عن امه که وی پرسید ام سلمه را که در چه چیز نماز گذارد زن از جامها
گفت نماز گذارد در خمار و درع یعنی دامنی و کرته سابغ وقتی که بپوشد پشت قدمهای خود را انتهی گویم در موطاست که حضرت عایشه نماز میگذارد در کرته و دامنی
و همچنین نماز میگذارد میمونه زوج آنحضرت در کرته و دامنی و نبود بروی ازار و هم در موطاست که زنی سوال کرد از عروه که هر آیینه کمر بند دشوار می شود بر من آیا
نماز گذارم در کرته و دامنی گفت آری وقتی که باشد کرته دراز یعنی از کعب پایان تر والله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در انچه واجب ست بر حره
از پوشیدن بدن خود وقتی که نماز گذارد پس گفت اوزاعی و شافعی که تمام بدن خود بپوشد مگر رو و هر دو کف خود و مروی ست از ابن عباس
و عطا و مالک و احمد و گفت ابوحنیفه و اصحاب او که اگر منکشف شود چهارم موی سر یا شکم یا ران یا ثلث آن منتقض شود نماز وی و اگر منکشف کمتر از این
نشود و میان ایشان اختلاف ست در تحدید و بعضی از ایشان نصف گفته اند و نمیدانم از ینها چیزی را که بروی اعتماد توان کرد انتهی قد تقدم الكلام في
و اما عورت مرد پس گفت مصنف رح که آن ما بین سره و رکبه است باین خبر که عورت مومن ما بین سره تا رکبه اوست و تقیید مومن نظر با غلب ست و سند این حدیث
حسن ست اگرچه در روی مردی مختلف فیه ست لیکن او را شواهد دیگر ست که جبر این نقصان می کند و آن چهار حدیث ست در معنی او و گفته اند که عورت
هر دو سوات ست فقط بحدیث مسلم که بود آنحضرت مکشوف الفخذ پس آمد ابوبکر و عمر و نپوشید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پستر آمد عثمان پس پوشید
آنرا پس حاصل نشد جزم بجواز کشف فخذ و بطریق تنزل می توان گفت که این واقعه حال محتمل ست و روایت کرد ترمذی بسند طریق و هر یکی را حسن گفت
که آنحضرت فرمود جرهد را که بپوش فخذ خود را پس بدرستیکه فخذ عورت ست انتهی گویم در حدیث بهز بن حکیم عن ابیه عن جده ست که گفت وی گفتم ای رسول خدا
کدام یک عورت خود را ظاهر کنیم و کدام یک را پنهان فرمود نگاه دار خود را از زن خود و از ملک یمین خود گفتم اگر بعض قوم در بعض باشد فرمود اگر می توانی که
هیچ یکی آنرا نبیند پس چنان کن که هیچ یکی نه بیند گفتم اگر یکی از ما تنها بود فرمود حق تعالی احق ست که شرم کرده شود از وی اخرجه احمد وابوداود والترمذي
وابن ماجه وعلقه البخاري وحسنه الترمذي وصححه الحاكم و فرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه را مکشا ران خود و مبین ران هیچ زنده و مرده اخرجه ابوداود

وابن ماجه والحاکم والبزار ودر سندش مقال ست واعتضاد میکند اورا حدیث محمد بن جحش که گذشت آنحضرت بر معمر و بود هر دو فخذ او برهنه فرمود ای معمر بپوشان
دو ران خود که فخذین عورت اند اخرجه احمد والبخاری فی صحیحه تعلیقا واخرجه الصنافی تاریخه والحاکم فی المستدرک و روایت کرد ترمذی واحمد از ابن عباس
مرفوعًا که فخذ عورت ست واخرج نحوه مالک فی الموطا واحمد وابوداؤد والترمذی وحسنه ابن حبان وعلقه البخاری امام شوکانی گفته انچه در بعض
احادیث آمده که کشود آنحضرت فخذ خود روز خیبر یا در خانهٔ خود آن صالح تعارض باین احادیث نیست وآمد در بارهٔ رکبه انچه مفید ستر اوست انتهی وبالجمله
بر مصلی واجب ست پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بروجهی که مذکور شد ودلیل آن از کتاب این ست یَا بَنِيٓ اٰدَمَ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ
عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ مراد بزینت لباس ست وبمسجد نماز در مصفی گفته مسجد مصدر میمی ست بمعنی سجود وبسجود تعبیر میکنند نماز را وازینجا معلوم
می شود که لباس شرط صحت نماز ست وحدیث جابر دلالت میکند برانکه اقل لباسی که مراد ازان لباس نماز باید گذارد ازار ست ومعنی ازار انکه ساتر بدن
باشد از ناف تا زانو انتهی **وعن** ابی عبدالله عامر بن ربیعة بن مالک العنزی بفتح العین المهملة وسکون النون وقیل بفتحهما والزاء نسبة
الی عنز بن وائل واو را عدوی هم گویند اسلام آورد ودو هجرت کرد وحاضر جمله مشاهد شد ومُرد در سنه اثنتین او ثلث او خمس وثلثین روی عنه نفر
قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة مظلمة فاشکلت علینا القبلة گفت بودیم ما همراه آنحضرت در شب
تاریک پس مشکل شد بر ما قبله فصلینا پس نماز گذاردیم بتحری وظاهر آنست که نماز گذاردند بدون نظر در امارات فلما طلعت الشمس
اذا نحن صلینا الی غیر القبلة پس هرگاه که برآمد آفتاب ناگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود آمد این آیت
اینما تولوا فثم وجه الله در حجة الله البالغه گفته که استقبال کعبه شرط ست برای تکمیل نماز ونیست شرط باین معنی که فائدهٔ نماز بدون او
حاصل نمی شود ولهذا آنحضرت برخواند این آیت را اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ در بارهٔ کسی که تحری کرد در شب تاریک ونماز گذارد بغیر
قبله واین اشارت ست بجواز صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهی ودر مصفی گفته قبله جهتی را گویند که در نماز رو بآن جهت باید کرد وخدای عز وجل
معین گردانید قبله برای ما کعبه را ومعلوم ست که مشاهدهٔ آن بجز حاضرین میسر نیست ودر صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه پی نتوان برد ودلیل
قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فهمیده شد که در حال غیم واختفا دلائل بقرائن ظنیه پی توان نمود واز قصهٔ اهل قبا معلوم شد که تا وقتی
که با خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ماخوذ نیستیم ونیز معلوم شد که اگر قبله بتحری مقرر کنیم وبعد ازان خطای آن تحری بیقین معلوم شد خواه در نماز
خواه بعد ازان اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود واهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی ست در یک رکعت
استقبال بیت المقدس کردند وپس بعد خطای آن گمان بیقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند وبنا نمودند واستیناف نکردند والله اعلم انتهی
ودر مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جهتی باجتهاد خود وبعده دانست که بالیقین خطا شد پس بروی اعاده نیست وهمین ست قول اکثر اهل علم
وقولی از شافعی انتهی گویم شافعی گفته مطلوب باجتهاد عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود بجانب راست یا چپ جهت واحد
بروی اعاده نیست ونزد ابوحنیفه مطلوب باجتهاد جهت کعبه است پس سبب نزول السلام گفته در حدیث دلیل ست برانکه هر که نماز گذارد بسوی
غیر قبله بنا بر تاریکی یا ابر آن نماز وی ادا گردید برابر ست که همراه نظر باشد در امارات یا نه وبرابر ست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد او ودلالت
میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله
پس چون گذارد نماز منجلی شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا ودرین حدیث ابو عبله
قد وثقه ابن حبان واختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول باجزای مذهب شعبی وحنفیه وکوفیین ست در ما عدای کسی که نماز گذارد بغیر تحری

وتیقن شد خطا پس در بحر حکایت کرد اجماع را بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصص شود بوی عموم حدیث و مذهب دیگران عدم وجوب اعادهٔ آنست
بروی چون بتحری گذارده و خطا منکشف شده و وقت بدر رفته واما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی ست اعاده بروی واجب ست زیراکه خطاب متوجه ست
با بقای وقت واگر تیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید تحری کند تا تواند واگر نکند غیر معذور ست الا وقت تیقن اصابت و شافعی گفته واجب ست بروی
اعاده در وقت و بعد آن زیراکه واجب ست استقبال قطعا و حدیث سریه در وی ضعف ست گویم اظهر عمل ست بخبر سریه زیراکه مقوی حدیث معاذ
بن جبل ست بلکه آن تنها حجت ست والاجماع قد عرف کثرة دعواهم له ولا یصح انتهی اخرجه الترمذي وضعفه زیراکه در سندش اشعث بن سعید
بن السمان ست و وی ضعیف الحدیث ست استدلال کرده ست جهمی بکریمهٔ اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ بر انکه خدا تعالی بذاته در هر مکان ست هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست واین استدلالی ست که نیست بروی اثارت از علم زیراکه این کریمه نزد اکثر اهل علم منسوخ ست بآیهٔ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
یا دربارهٔ جواز نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افادة الشیوخ ذکر کرده ایم نه در بیان صفت وی تعالی و بودن وی در هر مکان مکذب وست آیات
واحادیث استوا و فوقیت که در آن دلالت ست بر علو و فوق وی تعالی از عرش و مباین بودن وی از خلق و همین ست مذهب جمیع صحابه و تابعین و من بعدهم و مختار مجتهدین و برین
اجماع جمیع اهل سنت و جماعت و علمای معتمدین فقه و حدیث و هر که خلاف آن میگوید معتزلی قدری جهمی ست چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث و جز ایشان ظاهر ست و درین باب
کتب و رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طویل بلکه مقاتلات و معرکهای جلیل بروی کار رسیده چنانکه بر عالم متبحر مطلع پوشیده نیست
و محصل همه اینست که وی تعالی بذات خود فوق عرش ست کما وصف به ذاته و بعلم و قدرت و سلطان خود همه جا ست هیچ ذره از ذرات عالم که عبارت از ما سوی الله ست از وی
پوشیده نیست و از احاطه وی بیرون نه در اثبات اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَاِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ کافی ست و در نفی لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَلَا يُحِيْطُوْنَ
بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ وافی و بالله التوفیق **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة
میان مشرق و مغرب قبله است واین محمول ست بر قبلهٔ مدینهٔ مطهره که واقع ست جانب جنوب زیراکه وی شمال مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
در سوی گفته قبله آن جهت ست که استقبال آن در نماز شرط ست پس وقتی که نازل شد این آیت فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهٗ استقبال کعبه شرط شد شوکانی فرمود مسلمانان اجماع کرده اند
بر استقبال کعبه برای کسی که در مکه معظمه حاضر ست یا در حکم حاضر ست چه گاهی ممکن می شود بحصول یقین پس عدول نکند بظن واین قطعی ست از قطعیات
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و باد کعبه را گویند نه دیوار او را واین باد در بلاد هند ما بین صیف و شتا مغرب آفتاب ست و در سبل گفته حدیث دلیل
بر انکه واجب استقبال جهت ست نه عین در حق کسیکه متعذر شد بروی عین وباین رفته است جماعتی از علما بحدیث باب و وجه استدلال بدان این ست
که مراد آنست که بین الجهتین قبله است برای غیر معاین و من فی حکمه زیراکه منحصر نیست قبله معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر ست
وقتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از ان و حدیث دلیل ست بر انکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی ست در استقبال و نیست
در وی دلیل بر انکه متعین ست بروی عین بل لا بد ست از دلیل بران و قول وی تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب ست
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم درحالیکه بمدینه بود و استقبال عین در مدینه متعسر ست یا متعذر مگر آنچه در محراب وی صلی الله علیه وسلم گفته اند و لیکن امر
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام ست هر محل را که متعذر شود بر هر مصلی و قول ایشان بتقسیم جهات تا آنکه اورا توجه بسوی عین حاصل شود
تعمق ست وارد نشد دلیلی بران و نکرده اند آنرا صحابه و حال انکه اوشان بهترین قبیل اند پس حق همین ست که جهت کافی ست اورا اگرچه در مکه باشد

رواه الترمذي وقال حسن صحيح كذا في التلخيص ولیکن ما چون مراجعت کردیم بترمذی معلوم شد که این حدیث را بدو طریق آورده ویکی را حسن و دیگری را صحیح گفته وقال وقد روي عن غير واحد من اصحاب النبي صلی الله علیه وسلم منهم عمر بن الخطاب وعلي بن ابی طالب وابن عباس رضی الله عنهم وگفت ابن عمر چون گردانیدی مغرب را بر یمین خود و مشرق را بر یسار خود پس ما بین هر دو قبله است وقتی که استقبال کنی قبله را وگفت ابن المبارک ما بین مغرب و مشرق قبله است مر اهل مشرق را انتهی وگفت عمر بن الخطاب ما بین مشرق و مغرب قبله است چون رو کرده شود جانب بیت گوییم این حکم نسبت باهل مدینه است کما تقدم و روایت کرد مالک از سعید بن المسیب که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد قدوم مدینه شانزده ماه بجانب بیت المقدس پیشتر تحویل کرده شد قبله قبل غزوهٔ بدر بدو ماه بجانب کعبه و قواه البخاري ورواه الحاکم عن ابن عمر وذکره الدارقطني في العلل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر و وارد ست مثل آن از خلفای راشدین و استقبال کرد آنحضرت بعد از خروج از مکه و مشروع فرمود آنرا برای مردم در مصلی ست طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی و آخذ محاریبی که سلف بنا کرده اند و قول صدوق که از یقین خبر دهد و اجتهاد بدلائل ظنیه و تقلید کسی که باجتهاد قبله را شناخته باشد و تا سه وجه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت و صحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عروض شبهه که دلیل را برهم می زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر بکار آید آنست که در مساجدی که مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقت هاجره و وقت عصر که آفتاب بربع اخیر از فلک فرو رود سایه را امتحان کنند که از قبله بکدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صحرا در ضوء آفتاب بایستند و جاییکه سایه می افتد معین نمایند و همان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و عشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب و شفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب ست و همان نسبت را در صحرا بکار برند و حکم آن مساجد تا وقتی میتوان برد که مسافت بعیده نشده است و چون ده منزل دوازده منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد شهر دیگر را امتحان باید کرد انتهی **وعن** عامر بن ربيعة رضي الله عنه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي على راحلته حيث توجهت به دیدم رسول خدا را نماز میگذارد بر سواری خود هر طرف که رو کرد با وی این حدیث دلیل ست بر صحت صلوة نافله بر راحله یعنی ناقه اگرچه فوت شود استقبال قبله و ظاهرش برابر ست در آنکه بر محمل باشد یا نه و سفر دراز بود یا کوتاه مگر در روایت رزین از حدیث جابر زیادت في سفر القصر آمده و رفته اند بشرطیت وی جماعتی از علما و گفته اند که نیست شرط بلکه در حضر هم جائز ست و هو مروي عن انس من قوله وفعله و ظاهر حدیث در حق راکب ست و از ماشی ساکت لیکن جماعتی از علما بجواز وی قیاسا علی الراکب رفته الا آنکه گفته اند که معاف نیست او را عدم استقبال در رکوع و سجود وی و اتمام هر دو و مشی نکند مگر در قیام و تشهد خود و در جواز مشی نزد اعتدال از رکوع دو قول ست و در اعتدال بین السجدتین مشی نکند زیرا که نیست مشی با قیام و حال آنکه واجب ست بروی قعود میان هر دو سجده متفق عليه این حدیث در بخاری از عامر بن ربیعه باین لفظ ست كان يسبح على الراحلة واخرجه عن ابن عمر بلفظ كان يسبح على ظهر راحلته و شافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده رایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو على راحلته النوافل و از ینجا معلوم شد که این نماز بر راحله در نفل بود نه در فرض زاد البخاري يومي براسه زیاده کرد بخاری که اشاره میفرمود بسر مبارک خود یعنی در رکوع و سجود و زیاده کرد ابن خزیمه ولیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت ولم يكن يصنعه و نبود که بکند این کار را که نماز ست بر پشت سواری في المكتوبة در نماز فرض و این صریح ست در گذاردن نفل مگر در روایت ترمذی و نسائی ست که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مضیق و آمدند اصحاب او و آسمان فوق ایشان ست و بله زیر ایشان و حاضر شد نماز پس امر کرد موذن را پس اذان داد و اقامت گفت پس پیش رفت آنحضرت بر راحله خود و نماز گذارد و با ایشان اشاره میکرد اشاره کردنی میکرد سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب ست و ثبت عن انس عن فعله و صححه عبد الحق و حسنه النووي وضعفه البيهقي و رفته اند بعض باینکه صحیح ست فریضه بر راحله وقتی که مستقبل قبله باشد در هودج

واگر مسافر باشد همچو سفینه صحیح ست نماز در وی بالاجماع گفته‌ایم وگاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر جدا ان ارض متعذر ست این در سفینه
معاف ست بخلاف راکب هودج واما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح ست چنانکه صحیح ست نزد شان در هودجی که بسته شده بر
سر بر محمول بر رجال چون استاده باشند ومراد بمکتوبه نمازی ست که فرض ست بر همه مکلفین پس وارد نشود که وتر میگذارد آنحضرت بر راحلهٔ خود وتر واجب
بر وی ولابی داؤد من حدیث انس رضی الله عنه کان اذا سافر فاراد ان یتطوع استقبل بناقته القبلة بود چون سفر میکرد
ومیخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقهٔ خود قبله را فکبر ثم صلی حیث کان وجه رکابه پس تکبیر میگفت پس تر نماز میگذارد بجائی
که می بود روی سواری‌های او و در وی دلیل ست بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام واین زیادت مقبوله است وحدیث حسن ست این عمل کرده شود بوی
ونیست رکوب بر ناقه شرط زیرا که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر راحله خر وهر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده
ولیکن نیست ظاهر در شرطیت واسناده حسن وصححه ابن السکن واما نماز بر عجله پس جائز ست بر ساکنه ونیست جائز بر متحرکه بهر نهج که باشد
وهمین ست حکم ارابهٔ دخانیه یعنی ریل گاڑی که درین زمان شیوع یافته وعلت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین ست چه استقرار چیزی که بران نماز
گذارند ضرورست چنانچه از کتب فقه حنفیه ظاهرست واین در حالت سیر اوست که فرض وواجب وسنت فجر بغیر عذر بران جائز نیست واما اگر ساکن باشد
همه نماز با دران جائز ست زیرا که حکم سریر دارد وهمچنین جائز ست نماز بر محمل مستقر بر چوبهای قائمه بر زمین نزد حنفیه نه بر محمل محموله بر دابهٔ متحرکه یا واقفه
محتمل الحرکة وجائز نیست نماز اگر جبهه مصلی بر چیزی استقرار نپذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه وغیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط
امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین واگر مستقر باشد بر زمین جائز ست وقیاس ریل بر کشتی وجهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون
دریا جائز ست منظور فیه ست زیرا که جواز نماز در جهاز وکشتی بنظر ضرورت وعذر ست که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد وما دامیکه ضرورت نیست در وی
هم جائز نیست آری سنن ونوافل بحالت حرکتش جائز ست واگر عذری شرعی یافته شود نماز فرض وواجب وسنت فجر هم روا باشد وبنجمله اعذار خوف تلف
نفس یا تلف ثیاب ملبوسه یا تلف دابه هست از دزد یا درنده یا دشمن یا آنکه سواری رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد
یا سوار آنچنان ضعیف ست که بی معین سوار نمی تواند شد ومعین موجود نیست یا گل ولای چندان ست که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد وبعضی
بارش باران وذهاب رفقا را نیز عذر شمرده اند وچون معتبر در سفر سه منزل شتر بار بردار وپیاده متوسط السیر در اقصر ایام سال از ابتدای صبح صادق
تا زوال آفتاب ست اگر یکی این مسافت را در کم از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسپ تیز رو یا ناقهٔ تیز گام یا ارابهٔ دخانی سوار شود نیز حکم مسافر دارد نماز را
قصر نماید چنانکه از بحر رائق ودر مختار وعالمگیریه وجز آن ظاهرست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز ست بی کراهت الا المقبرة مگر مقبره
که در وی جائز نیست وآن زمینی ست که دفن کرده میشود در وی مرده‌ها برابرست که بر روی قبر باشد یا درمیان قبور بود وبرابرست که قبر مومن باشد
یا کافر مومن برای کرامت وکافر برای بُعد از خبث وی واین حدیث مخصص حدیث جعلت لی الارض کلها مسجدا وطهورا است واستثنای مقبره بجهت آن ست
که غالبا در وی قذرت واختلاط تربت اوست آنچه جدا میگردد از مرده‌ها از نجاست واگر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکی نیست وکراهتی نه
وبعضی برانند که نماز در مقبره مکروه ست مطلقا ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد وشاید بعضی چیزها ازان بکفر رساند
والحمام ومگر حمام که در وی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کشف عورات وماوای شیاطین ست وگفته اند محل نجاست ست پس مختص باشد بحمامی که در وی
نجاست بود لا غیر وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست در وی نماز واگرچه بر سطح وی باشد عملا بالحدیث وجمهور بصحت رفته اند ولیکن با کراهت در سبل گفت

القول الاظهر مع احمد انتهى و هو الصواب ديگر تخصيص عموم حديث جعلت لي الارض بهمين مقبره و حمام ست بلكه بچيزهاى ديگرست كه در حديث آينده مى آيد

رواه الترمذي والشافعي واحمد وابن ماجة وابن خزيمة وابن حبان والحاكم وابوداود والدارمي و له علة وحديث را علت ست زيراكه اختلاف كرده اند

در وصل و ارسال او ترمذى گفته روى حماد بن سلمة عن عمرو بن يحيى عن ابيه عن ابى سعيد و روايت كرد آنرا ثورى از عمرو بن يحيى عن ابيه عن النبى صلى الله عليه وسلم

و روايت ثورى اصح واثبت ست و مروى ست از عبد العزيز بن محمد درين باب دو روايت و اين حديثى ست كه در وى اضطراب ست و بزار گفته روايت

كرد آنرا عبد الواحد بن زياد و عبد الله بن عبد الرحمن و محمد بن اسحق از عمرو بن يحيى موصولا و گفت دارقطنى در علل محفوظ ارسال اوست و گفت حديث كرد ما را جعفر

بن محمد مؤذن از سرى بن يحيى از ابو نعيم قبيصه از سفيان از عمرو بن يحيى عن ابيه عن ابى سعيد بطريق وصل ليكن مرسل محفوظ ست و گفت شافعى يافتم اين

حديث را تر ديك خود موصول و مرسل و بيهقى هم ترجيح ارسال وى كرده و نووى در خلاصه گفته ضعيف ست و در سبل گفته روايت كرد آنرا نووى مرسلا

عن عمرو بن يحيى عن ابيه عن النبى صلى الله عليه وسلم و روايت نووى اصح واثبت ست انتهى و صاحب امام گفته حاصل چيزى كه تعليل كرده اند بدان ارسال ست

و چون واصل ثقه باشد مقبول ست و ابن دحيه در كتاب تنوير گفته صحيح نيست هيچ طريق از طرق و صواب نكرد زيراكه مصنف در تلخيص گفت اين حديث را

شواهد ست از انجمله حديث ابن عمر ست مرفوعا كه نهى كرد از نماز در مقبره اخرجه ابن حبان و از انجمله است حديث على بدرستيكه حب من نهى كرد مرا از اينكه نماز بگذارم در مقبره

اخرجه ابوداود **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن نهى كرد رسول خدا

از نماز گذاردن در هفت جايگاه المزبلة بفتح با و ضم آن جاى سرگين انداختن و زبل بكسر زا سرگين و ديگر نجاست در حكم آنست بلكه بعضى سخت تر از ان

والمجزرة دوم مجزره بجيم و زا جاى ذبح كردن حيوانات از جهت محاذات نجاسات سوم والمقبرة مقبره بجهت نجاست وقارعة الطريق چهارم درميان

راه كه جاى پاكوب مردم ست كه ميگذرند از ان جهت شغل خاطر بگذرندگان و تنگ كردن جا بر ايشان و نيز مردم اگر بضرورت از پيش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ايشان را

ضرورتى باشد مصلى بزه كار مى شود والحمام پنجم حمام و وارد شده است نهى از ان معلل بآنكه محل شياطين ست ومعاطن الابل و جاى بود و باش

شتران تا از رميدن ايشان تشويش راه نيابد و در سبل گفته تعليل وى منصوص ست باينكه معاطن ابل از شياطين ست اخرجه ابوداود و در لفظى مبارك الابل

و در لفظى مناخ الابل آمده و اين عام ست از معاطن الابل وفوق ظهر بيت الله و بر پشت خانه كعبه از جهت ادب و بعضى مقيد كرده اند آنرا بگذاردن

بر طرف بام وى جائيكه بيرون آيند از ان هوام و جز آن والاصح ست و در سبل گفته مخفى نيست كه اين تعليل مبطل معنى حديث ست زيراكه چون استقبال نكرد

نماز باطل شد لعدم الشرط نه بجهت بودن وى بر بام كعبه پس اگر اين حديث ثابت شود نهى بر ظاهر خود ماند در همه آنچه مذكور شد و مخصص بود عموم جعلت لي

الارض مسجدا را ليكن در وى ضعف ست اما حديث قبور منجمله اين مذكورات صحيح شده است انتهى رواه الترمذي وابن ماجة وضعفه زيراكه گفت حديث

ابن عمر ليس بذلك القوى و تكلم كرده اند در زيد بن جبيره من قبل حفظه انتهى و هو ضعيف جدا جبيره بفتح جيم و كسره موحده و تحتيه و را بخارى گفت در وى متروك

هست و در سند ابن ماجه عبد الله بن صالح ست و مذهب امام احمد آن ست كه نماز در مواضع منهى عنها صحيح نيست در سبل گفته تكلف كرده اند در استخراج

علل نهى ازين محلات پس گفته اند كه مقبره و مجزره براى نجاست و طريق بنا بر بودن حق غير دران پس صحيح نيست نماز در وى واسع باشد يا تنگ لعموم النهى

انتهى گوئيم در ترمذى ست از حديث ابو هريره كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز گذاريد در مرابض غنم يعنى جاى نشستن گوسفند و نگذاريد در نشستگاه شتران

و اختلاف كرده اند در انكه نهى براى تحريم ست يا تنزيه و بر هر تقدير علت نهى نه آنست كه مكان نجس ست والا جائز باشد و اماكن نجسه منحصر نيست دران

و نيز برين تقدير ظاهر آن بود كه ميگفتند نهى كرد از گذاردن نماز در مكان نجس بلكه علت همسايگى نجاست و قرب اوست حتى كه اگر بساطى گسترده باشند

و بالاى سجاده نماز كنند نيز مكروه ست **وعن** ابي مرثد الغنوي بفتح غين معجمه و نون هو مرثد بن ابى مرثد اسلام آورد وى و پدر وى و حاضر شد

بدر او کشته شد در غزوهٔ رجیع در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تصلوا
الى القبور مگذارید نماز بسوی گورها گور هر کس باشد مومن یا غیر وی واین نهی شامل نهی ست از گذاردن نماز بر قبر واصل در وی تحریم ست وذکر نکرد مقدار آنچه منهی
بسبب آن نماز بسوی قبر وظاهر آنست که مقدار آنچه شمرده شود بدان مستقبل قبر عرفا شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک وتعظیم حرام ست
وهیچ کس را در ان خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند تا نمازی بکنند متوجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست وبامداد
نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی وقبولی گیرد درینجا محذوری لازم نیاید وباکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهی گوییم این متعقب ست
بحدیث صحیح صریح متفق علیه از عایشه صدیقه رضی الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت در بیماری خود که برنخاست از ان لعنت کند خدا یهود ونصاری را
که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها وشیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند ومقصود عبادت
آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود ومنظور عبادت او تعالی دارند ولیکن اعتقاد کنند که توجه بقبور ایشان در نماز وعبادت حق موجب
قرب ورضای او تعالی ست وموقع وی عظیم ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت ومبالغه وتعظیم انبیا واین هر دو طریق نامرضی ونامشروع ست اول خود
شرک جلی وکفر ست وثانی نیز حرام ست از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی ست وبهر دو طریق لعن متوجه ست انتهی ودر روایت مسلم ست
از حدیث جندب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را وصالحان خود را مسجدها آگاه باشید
پس نگیرید قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم شما را از ان واین نهی برای تحریم ست ولا تجلسوا ونه نشینید بر قبرها نهی برای تحریم ست ودرین باب
حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در وطی قبر وحدیث ابی هریره که اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر وبسوزد جامهای او وبرسد بپوست او بهتر ست او را از آنکه
بنشیند بر قبر اخرجه مسلم نهی از قعود بر قبور مذهب شافعی ست ومالک در موطا گفته مراد بقعود حدث ست نووی گفته این تاویل ضعیف ست یا باطل وصحیح
آنست که مراد بقعود جلوس ست واز ینجاست که اصحاب ما گفته اند که جلوس بر قبر حرام ست وهم تکیه زدن بر ان انتهی وبعضی تصریح کرده اند که شافعی وجمهور
اصحاب او از کراهت اراده کراهت تنزیه دارند زیرا که ابو هریره راوی حدیث تفسیر کرده است آنرا بنشستن برای بول وغائط با آنکه ابن وهب در مسند خود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین لفظ آورده که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط واین حرام ست بالاتفاق رواه مسلم ودر سبل گفته در موطا ست
از علی کرم الله وجهه که تکیه میزد بقبر ودراز میشد بران ومثله فی البخاری عن ابن عمر وعن غیره واصل در نهی تحریم ست کما عرفت غیر مرة وفعل صحابی معارض نشود
بحدیث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حمل نهی ست بر کراهت ولا یخفی بعده انتهی وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم المسجد فلينظر چون بیاید یکی از شما مسجد را پس باید که ببیند هر دو نعل خود را
فان رای فی نعلیه اذی پس اگر یابد در پاپوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکروه که طبع از ان نفرت گیرد واطلاق آن بر مقذورات هم
ازین جهت ست او قذرا یا قذر را شک راوی ست که ازین دو لفظ کدام یک فرمود قذر بمعنی نجاست ست مراد نجاست خشک ست که چیزی
از ان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس مالک آن بزمین پاک کننده ست فليمسحه وليصل فيهما پس باید که بمالد آنرا بزمین ونماز گذارد در ان واما رطب
پس بدلک زائل نمیگردد مذهب امام محمد وامام اعظم این ست ونزد ابو یوسف وشافعی در قول قدیم مراد عام تر ست واز رطب نیز پاک میگردد بدلک وایشان
میگویند امر مبنی بر تیسیر ورفع حرج ست ونزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول وخمر غسل واجب ست قاضی گفته هر که خلاف
این میگوید قذر را حمل میکند بر آنچه مستقذر ست عرفا همچو مخاط ومانند او نقله الطیبی وخطابی در معالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بر ظاهرش استعمال میکرد
ومروی ست مثل آن از عروة بن الزبیر ونخعی انتهی وشیخ در ترجمه گفته تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده وگفته که مراد بمسودن نعل بتراب آنست که منتقل

چون پی سپر کند نجاست را بر و د اثر آن بتراب و میرسد او را که در اید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت
در دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا که طهارت در ینجا مستحسن ست اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بُعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و صواب آنست
که در سبل گفته درین حدیث دلالت ست بر شرعیت نماز در نعال و بر ینکه مسح نعل از نجاست مطهر اوست از قذر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق
نجاست ست برابر ست که تر باشد یا خشک و دلالت میکند بران سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام ست آنحضرت را که در نعل وی اذی ست در
نماز وی و مستمر ماند در نماز و مصلی چون در امد در نماز و متلبس ست بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد پیشتر دانست و در اثنای نماز خود واجب شد بر وی
ازاله و بنای نماز و درین همه خلاف ست مگر آنکه مخالف را دلیلی که بمقاوم این حدیث تواند شد نیست که اطالت بذکر وی کنیم و مؤید اوست طهوریت نعل
بمسح تراب اخرجه ابو داؤد وصححه ابن خزیمة ولیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاکم من
حدیث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطنی عن ابن عباس و عبد الله بن الشخیر و اسنادهما ضعیف **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وطی احدکم الاذی بخفیه فطهورهما التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را بهر دو موزهٔ
خود پس پاک کنندهٔ آن هر دو خاک ست یعنی بمالیدن خاک پاک میشود اگرچه خالی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است شوکانی گفته
ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد ست دران امر اقتصار بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیادت و نقصان
اندران نباید کرد چنانکه درباره پاپوش وارد ست که چون متلوث بنجاست گردد بمسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و لعاب سگ و اگر امری ست که
شارع حکم بنجاست وی کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس دران ازاله عین آن واجب ست تا آنکه از ریح و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه
ریح یا طعم موجود ست معلوم ست که دران جزوی از عین باقی ست اگرچه جرم و لون دران باقی نماند چه رائحه همان وقت جدا میگردد که ازین چیز بود از هیچ
یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم دار باقی ماند انتهی اخرجه ابو داؤد وصححه ابن حبان واخرجه ابن السکن والحاکم
والبیهقی من حدیث ابی هریرة وسنده ضعیف واخرجه ابو داؤد من حدیث عایشة وفی الباب غیر هذه باسانید لا تخلو عن ضعف الا انه یشد بعضها بعضا
و شاهد اوست حدیث ام سلمه که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من زنی ام دامن دراز میروم در جای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد او اخرجه ابو داؤد
والترمذی وابن ماجة و نحو اوست اینکه زنی از بنی عبد الاشهل گفت ای رسول خدا ما را راهی ست بد بو بسوی مسجد پس چون کنیم دمیکه باریده شویم فرمود آیا نیست
بعد وی راهی که پاکیزه تر ست از وی گفت آری فرمود فهذه بهذه اخرجه ابو داؤد وابن ماجة خطابی گفته در اسناد این هر دو حدیث مقال ست و شافعی
تاویل کرده ست این را براهی که خشک ست و نجاست وی بجامه نمی چسپد گوییم این غیر مناسب ست بقول وی که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعض
ارض مر بعض را چنین ست که چون بعد وطی ارض قذر وطی ارض طیبه یابسه کرد بعض وی مر بعض را پاک ساخت اما نجاستی که بجامه یا بدن رسیده است
جز بآب پاک نشود گفت و این اجماع ست و مؤید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بیهقی ست از ابی المعلی عن ابیه عن جده گفت متوجه شدم
با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حائل شد میان او و مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد سراویل و نعلین خود گفتم بیا یا امیر المؤمنان
بردارم این چیز ها را گفت نه و در امد در آب و چون بر امد از ان پوشید نعل و سراویل و نماز گذارد با مردم و نه شست پایهای خود و معلوم ست که آب
مجتمع از قری خالی از نجاست نمی باشد **وعن** معاویة بن الحکم بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اهل حجاز ساکن در بنی سلم روی عنه
ابنه کثیر و عطا بن یسار و غیرهما مُرد در سنه یکصد و هفده هجری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه
الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم

ومراد بخنی ست که خطاب توان کرد بآن ایشان را توان طلبید از ایشان شیخ در ترجمه گفته در مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز ست و پرسند از چه جنس
مال تو بگوید الخیل والبغال والحمیر کلمات قرآنی ست یا شخصے که پیش او استاده ہست مردی ست یحیی نام وکتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحیی
خذ الکتاب اگر اراده او افاده معنی ست فاسد میگردد نماز او واگر اراده قرات کند فاسد نمی شود انتهی در سبل گفته حدیث را سببی ست حاصلش آنکه مردی
عطسه زد در نماز معاویه راوی این حدیث او را جواب عطسه گفت وحال آنکه در نماز بود وصحابه که نزد وی بودند انکار کردند بروی بسبب آنکه وی فهم کرد جواب او را
پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الصلوٰة الخ وحدیث را الفاظها ست ومراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست واز کلام مکالمه ومخاطبه مردم
کما هو صریح السبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز مبطل نماز ست برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او وبر آنکه تکلم جاهل نیز باطل میکند نماز را
ووی معذور ست بسبب جهل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاویه را امر باعاده نکرد در موطا ست که ابن عمر میگذشت بر مردی واو نماز میخواند پس سلام
کرد بروی پس جواب سلام داد آن مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت وعلیکم السلام پس بازگشت بسوی او ابن عمر وگفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
واو نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید باید که اشاره کند بدست خود در مصفی گفته ابن عمر باعاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید وامر باعاده نماز نفرمود وفقیر تا حال مطلع نشده است بر دلیلی از دلائل شرعیه که دلالت کند بر وجوب
اعاده نماز از کلام وآنچه هست دلالت میکند بمنع فقط ودر عالمگیری مذکور ست که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
مراد باین سخن تلاوت باشد نه تعلیم واگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل وخواه بعد قرات ما یجوز به
الصلوٰة فتح کرد یا قبل ازان ودر منهاج مذکور ست که اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او والا فاسد می شود مثل شخصے که یا یحیی
خذ الکتاب بقوة بر زبان راند وقصد قرات قرآن نماید هیچ باک نیست ونیز اجماع فقها ست بر آنکه اگر مصلی رد سلام کند نمازش باطل می شود واگر
بدست اشاره کند در مذهب امام اعظم جائز نیست ونزد غیر وی جائز ست والله اعلم انتهی کلامه وانما هو وجز این نیست که کلامیکه در وی اذن ست
در نماز با کلامی که صالح ست دران التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن سبحان الله والله اکبر وخواندن قرآن ست که اینها از جنس کلام آدمیان
نیست واگر یکی سوگند خورد که سخن نکند وتسبیح وتکبیر گفت وقرآن خواند حانث نشد ومنضم ست باین هر سه ادعیه ونحو آن رواه مسلم واین
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوٰة وغیرها مذکور ست ورواه ابوداود والنسائی وابن حبان والبیهقی ایضا مختصرا وعن زید بن ارقم
مکنی بابی عمرو الانصاری الخزرجی معدود ست در کوفیین ساکن شد بکوفه ومرد آنجا در سنه شصت وشش روی عنه جماعة رضی الله عنه قال ان
کنا لنتکلم فی الصلوٰة علی عهد رسول الله بدرستیکه ما سخن میکردیم در نماز بزمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکلم احدنا
صاحبه بحاجته سخن میکرد یکی از ما صاحب خود را برای حاجت خود حتی نزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حافظوا علی الصلوات
محافظت کنید بر نمازهای پنجگانه ونگاه دارید آنها را والصلوٰة الوسطی وبتخصیص محافظت کنید بر نماز میانه در مصفی گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز
وسطی جمعی گفته اند نماز صبح ست بقرینه آنکه خدا میفرماید وقوموا لله قانتین وقنوت طول قیام یا قرات را گویند ونماز صبح مخصوص ست بآن
لقوله تعالی وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا وبسبب آنکه این وقت متوسط ست میان لیل ونهار وجمعی گفته اند که نماز ظهر ست
زیرا که در میان روز ادا کرده میشود وجمعی گفتند نماز عصر ست وبحدیث مرفوع آنرا مسند کرده اند وحدیث حضرت عایشه معارض اوست زیرا که عطف
دلالت میکند بر مغایرت وآنچه حضرت عایشه وحفصه املا کرده اند حرفی بود از حروف قرآن ورخصت حاصل شده ہست در قرات جمیع احرف وقبیصه
بن ذویب گفته نماز مغرب ست زیرا که بحسب مقدار وسط ست ونماز عشا را هیچ کس از سلف وسطی نگفته است وبعضی متاخرین بآن قائل شده اند

زیرا که وسط است در میان دو نماز که قصر کرده نمی‌شود انتهی گوییم عجب ست از صاحب مصفی که بر نقل اختلاف سلف اکتفا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد وی
وجهی برای ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم در تحقیق این نماز رسائل مستقله تالیف نموده اند و اطالت کلام دران کرده و اکثر آن تطویل
لاطائل ست و چیزی ست که نیست بران اثارت از علم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عصرست پس بنص حدیث صحیح صریح که نزد بخاری و مسلم
و اهل سنن ست شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر الحدیث شوکانی در فتح القدیر فی فنی الروایة والدرایة من التفسیر گفته قد اختلف اهل العلم فی تعیینها علی ثمانیة عشر
قولا اوردتها فی شرحی للمنتقی و ذکرت ما تمسکت به کل طائفة وارجح الاقوال واصحها ما ذهب الیه الجمهور من انها العصر الی قوله و اذا تقرر لک هذا و عرفت ما سقناه
تبین لک انه لم یرد ما یعارض ان الصلوة الوسطی صلوة العصر و اما حجج بقیة الاقوال فلیس فیها شیء مما ینبغی الاشتغال به لانه لم یثبت عن النبی صلی الله علیه وسلم
فی ذلک شیء و بعض القائلین عول علی امر لا یعول علیه فقال انها صلوة کذا لانها وسطی بالنسبة الی ان قبلها کذا من الصلوات وبعدها کذا من الصلوات و هذا الرای المحض والتخمین
البحت لا ینبغی ان تستند الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فکیف مع وجود ما هو فی اعلی درجات الصحة والقوة والثبوت
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا لله العجب من قوم لم یکتفوا بتقصیرهم فی علم السنة و اعراضهم عن خیر العلوم وانفعها حتی کلفوا انفسهم التکلم علی احکام الله والتجری
علی تفسیر کتاب الله بغیر علم ولا هدی فجاءوا بما یضحک منه تارة و یبکی منه اخری انتهی و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت بتفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در سبل گفته هی صلوة
العصر علی اکثر الاقوال وقد ادعی فیه الاجماع انتهی وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ و استاده شوید برای خدا عاکنان یا قرآن خوانان در سبل گفته صحابه ازین آیت امر بسکوت
فهم کرده اند زیرا که سکوت یکی از یازده معنی قنوت ست و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرائن یا از تفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرا گرفته اند انتهی گوییم
حافظ زین الدین عراقی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده شعر ولفظ القنوت اعدد معانیه تجد + مزیدا علی عشر معانی مرضیه + دعاء خشوع والعبادة طاعة
اقامتها اقرارنا بالعبودیة + سکوت صلوة والقیام وطوله + کذاک دوام الطاعة الرابح القنیه + فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ پس امر کرده شدیم بعد نزول این آیت
بخاموش ماندن وَنُهِينَا عَنِ الْكَلَامِ و نهی کرده شدیم از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز مبطل نماز ست زیرا که اصل در نهی تحریم ست
کما مر مرارا نووی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل ست بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علما برینکه تکلم عامد و عالم بتحریم وی در نماز
بغیر مصلحت نماز و مانند آن مبطل نماز ست و ذکر خلاف در کلام برای مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد آمد در سبل گفته در حدیث بحثهاست
که در حواشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلی بسوی تنبیه غیر خود پس مباح کرده شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینده مفید اوست انتهی
شوکانی رح گفته درین خود میان اهل علم خلاف نیست و خلافی که هست در سخن ساهی ست و در سخن کسی که واقف نیست از منع کلام در نماز پس حکم جاهل بحدیث
معاویه بن الحکم عدم اعاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین بود که تنگی نمی کرد بر جاهل و حکم بقضا نمی فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتصار بر تعلیم و بر
اخبار جواز انچه از وی واقع شده میکرد و حکم باعاده کمتر می فرمود چنانچه در حدیث مسی ست و این نهایت لطف و احسان ست بر امت و نیست فرق در ظاهر در کلام
ساهی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهی مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَاللَّفْظُ لِمُسْلِمٍ و غیر شیخین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین و غیرهما ست از ابن مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آیینه در نماز شغل ست یعنی کار روائی عظیم ست که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت ست و هم از وی ست که بدرستیکه حق تعالی
حادث میکند از حکم خود انچه میخواهد و تحقیق حادث کرد اینکه سخن نکنند در نماز یعنی بقصد رواه احمد والنسائی و ابوداود و ابن حبان فی صحیحه **وعن**
أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ تسبیح برای مردان ست و در روایتی این ست
که چون برسد شما را امری پس تسبیح برای رجال ست مراد بتسبیح آن ست که بگویند سبحان الله تا بدانند که وی در نماز ست و دست بر هم زنند که آواز براید زیرا که

دست بهم زدن لائق بحال زنان ست نه لائق بوقار وگرانباری مردان واز بدعات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایت صحیح وارد نشده **والتصفیق للنساء** وتصفیق برای زنان ست وطریق وی آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زند وبطن کف بر بطن کف نزنند بطریق لعب واگر بزند نماز فاسد گردد وکذا فی شرح مسلم در معنی لفظ گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد والا نماز تباه شود این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق النساء واقع شد وتعیین هیئت تصفیق نکرده با وجود آنکه شائع در تصفیق ضرب بطن دست راست ست بر بطن دست چپ ونزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شائع منجر می شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم ست والله اعلم وآنکه گفته اند که این هیئت لعب ست لا نسلم که مطلق لعب باشد ودر حکم ذکر ست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا یحیی خذ الکتاب بقوة اگر رسیده اند نظم قرآن وعدول از سائر کلام بجهت آن کرده است انتهی **متفق علیه** وازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو وتنبیه گذرنده وتنبیه کسی که از وی کاری مراد ست ووی نمیداند که در نماز ست مشروع ست برای مصلی پس اگر نمازی مرد ست سبحان الله گوید وقد ورد فی البخاری بهذا اللفظ ودر ما عدای او مطلق ست واگر زن ست دست بر هم زند عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کف دست چپ بزند ودر سبل گفته وباین رفته اند جمهور علما وبعض ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل ناهض یعنی اگر برای اعلام اینمعنی ست که وی در نماز ست پس مبطل نیست ورنه مبطل ست اگرچه برای فتح بر امام باشد بدلیل یا علی لا تفتح علی الامام واین حدیث ضعیف ست پس حدیث باب باقی ست بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل ست این حدیث دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح وتصفیق زیرا که بلفظ امر وارد نشده گوییم در روایتی آمده فلیسبح الرجال ولتصفق النساء وازینجا درمیان علما اختلاف شده شافعیه ورافعی ونووی گویند سنت ست وحق انقسام او ست طرف واجب ومندوب ومباح بحسب مقتضای حال انتهی **زاد مسلم فی الصلوٰة** زیاده کرد مسلم قید فی الصلوٰة وروی نحوه من حدیث سهیل بن سعد فی حدیث طویل اتفقا علیه ولفظ وی این ست چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان ست وتصفیق برای زنان واستدلال کرده است رافعی در جواز فتح بر امام باین حدیث وبحدیثی که تخریج کرده ابوداود وابن حبان ست از ابن عمر که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمازی پس لبس شد بروی پس چون فارغ شد گفت اُبَیّ را حاضر شدی با ما گفت آری فرمود پس چه چیز منع کرد ترا از فتح کردن بر من وروی الاثرم وغیره من حدیث المسور بن یزید نحوه وروایت کرد حاکم از انس که بودیم ما که فتح میکردیم بر امام در عهد آنحضرت وروایت کرد عبد الرزاق در مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام وتو در نماز هستی ودر سندش حارث ست واو ضعیف ست وصحیح شده است از ابی عبد الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی لقمه بده هکذا فی التلخیص **وعن مطرف** بضم میم وفتح طا وتشدید رای مکسوره وفا در آخر العامری روی عن ابی ذر وعثمان بن ابی العاص ومرد در سنه ٨٧ الهجریة **بن عبد الله بن الشخیر** بکسر شین معجمه وکسر خای معجمه مشدده وسکون تحتانیه ورا در آخر **عن ابیه** روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است آمد نزد آنحضرت در وفد بنی عامر سعد ودست در بصریین روی عنه ابنه مطرف ویزید الشخیر **رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی** دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد **وفی صدره ازیز کازیز المرجل من البکاء** ودر سینه او آوازی ست همچو آواز دیگ مسین از گریستن ازیز بزای معجمه مکسور آواز کردن رعد وآواز جوش دیگ وجوشیدن واضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی وسخت جوشانیدن دیگ یا آوازی که می برآید از ان ومرجل بالکسر دیگ مسین یا سنگین بزرگ ودر مشارق گفته مرجل دیگ بعضی گویند از مس یعنی مسی میخواهد راوی ازین عبارت اینکه میگریست آنحضرت با جوش درون وازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست ودر هدایه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید بآواز بلند اگر از یاد کردن بهشت ودوزخ ست قطع نمیکند نماز را واگر از وجع ومصیبت ست قطع میکند ودر روایتی عوض مرجل لفظ رحی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وصححه ابن خزیمة والحاکم وهر گفت اخرجه مسلم وی وهم کرد
ومثل این ست انچه مروی ست که عمر نماز صبح گذارد وسورهٔ یوسف خواند چون برین آیت رسید اِنَّمَآ اَشْكُوْا بَثِّيْ وَحُزْنِيْٓ اِلَى اللّٰهِ شنیده شد آواز بانرجیع
اخرجه البخاری معلقا ووصله سعید بن المنذر در سبل گفته این حدیث دلیل ست برانکه مثل این مبطل نماز نیست وقیاس کرده اند بران انین را انتهی وعن
علي علیه السلام قال کان لي من رسول الله صلی الله علیه وسلم مدخلان گفت بود برای من از انحضرت دو جای در آمدن
مدخل بفتح میم ودال مهمله وخای معجمه بروزن مقتل یعنی دو وقت که می در آمدم دران وقتها بروی فکنت اذا اتیته وهو یصلی تنحنح لي
پس بودم من که هرگاه می آمدم او را وانحضرت نماز میگذارد تنحنح میکرد برای من تا واقف شوم که وی در نمازست حدیث دلیل است برانکه تنحنح مبطل نماز نیست
برابرست که برای اصلاح نماز باشد یا نه وباین رفته است شافعی عملا بهذا الحدیث وهرکه قائل بابطال نماز بدان شده گفته که این حدیث مضطرب ست وصاحب سبل
گفته دعوی اضطراب ناتمام ست زیراکه اضطراب نمی باشد مگر درمیان احادیث صحیحه کما علم فی علوم الحدیث ودر روایتی عوض تنحنح سبح آمده بطریق دیگر نزد
ابن السکن وآن ضعیف ست واین حدیث صحیح واگر هر دو حدیث ثابت شوند جمع میان هر دو باین وجه باشد که گاهی تسبیح میگفت وگاهی تنحنح میکرد
انتهی ودر مصفی گفته تنحنح وبکا وضحاک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیزها کند بوجهی که عقلا بانقطاع مجلس وختم آن حکم کنند باطل شود
نماز انتهی نبیرهٔ صاحب مصفی محمد اسمعیل شهید رحمه الله تعالی در افغانستان بزمانهٔ غزو فی سبیل الله اتفاقا در نماز تنحنح کرده بود یکی از ملایان لاایتی حکم بفساد
نماز کرد وگفت در نماز کلام کردی فرمود تعریف کلام چیست گفت ما تضمن کلمتین بالاسناد فرمود اینجا تضمن دو کلمه باسناد کجاست وازینجا معلوم شد
که وی نیز موافق این حدیث ست رواه النسائي وابن ماجة وصححه ابن السكن وعن ابن عمر رضي الله عنه قال گفت ابن عمر
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی قبا تا نماز گذارد دران پس آمدند انصار وسلام کردند بر انحضرت پس قلت لبلال کیف
رایت النبي صلی الله علیه وسلم یرد علیهم گفتم مر بلال را که چگونه دیده رسول خدا را که رد میکرد برایشان یعنی انصار سلام حین
یسلمون علیه وهو یصلي هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی در حالیکه انحضرت نماز میکرد قال یقول هکذا گفت بلال اشاره
میکرد انحضرت این چنین وبسط کفه وبسط کرد وگسترد بلال کف خود را برای نشان دهی اشارهٔ نبویه پس گردانید بطن کف را اسفل وظهر او را
فوق چنانکه در حدیث ابی داود وترمذی ونسائی از ابن عمر آمده وگاهی بسبب ندگی میکرد باشارهٔ انگشت در سفر السعادة گفته وگاهی ایما میکرد بسر
مبارک خود انتهی وبعضی شراح نوشته اند که جائز ست رد سلام باشارهٔ چشم وسر ماند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ وانچه
منسوخ شد رد سلام بکلام بود وهو الظاهر ودر حدیث دلالت ست بر احتمال فعل قلیل در نماز وهو الصواب اخرجه احمد وابوداود والترمذي
وصححه والنسائي وابن ماجه ورواه ابن حبان والحاکم واحمد ایضا من حدیث ابن عمر باین لفظ که وی پرسید صهیب را ازین حال نه بلال وذکر کرد ترمذی
که این هر دو حدیث صحیح ست در سبل گفته حدیث دلیل ست برینکه چون سلام کند کسی بر مصلی رد کند بروی سلام را باشاره نه بنطق ومسلم از جابر آورده
که انحضرت فرستاد او را برای حاجتی گفت پس دریافتم انحضرت را ووی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس اشاره نمود بسوی من وچون فارغ شد
خواند مرا وفرمود تو سلام کردی واعتذار نمود بعدم رد باشاره ودر حدیث ابن مسعود ست که وی سلام کرد بر انحضرت وحضرت در نماز بود پس رد نکرد
بروی وذکر نمود اشاره را بلکه گفت بعد فراغ از نماز که هر آینه در نماز شغل ست مگر آنکه بیهقی در حدیث وی ذکر کرده که انحضرت اشارت بسر فرمود
وعلما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام کننده بر مصلی جماعتی گفته رد بلفظ نکند وجماعتی گفته بعد نماز جواب گوید وقومی گفته در
دل رد کند وقومی بآن رفته که رد کند باشاره کما افاده هذا الحدیث وهذا هو اقرب الاقوال للدلیل وما عداه لم یات به دلیل وگفته اند که این رد باشارت

مستحب ست بدلیل آنکه رد نکرد بر ابن مسعود بلکه گفت اِنَّ فِی الصَّلٰوةِ شُغْلًا گویم از روایت بیهقی معلوم شد که اشارت بر لیس کرد و پیشتر اعتذار نمود از رد بلفظ زیراکه
وی او آلا رد میکرد بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد رد نفرمود بروی باشاره پیشتر خبر کرد او راکه او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام نکنید در نماز
پس عجب ست از قول کسی که میگوید رد کند بلفظ با آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته ورد سلام را در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید سلم
بر مصلی مستحق جواب نیست نه باشاره و نه بلفظ رد میکند آنرا رد آنحضرت بر انصار و بر جابر باشاره و اگر مستحق نمی بودند خبر میکرد ایشان را بدان و رد
نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره در مسند از حدیث صهیب چنین آمده که گفت گذشتم بآنحضرت و وی نماز میگذارد و پس سلام کردم بروی پس رد کرد
باشاره گفت راوی نمیدانم او را مگر آنکه گفت بانگشت خود و در حدیث ابن عمر ست در وصف رد آنحضرت بر انصار که بگستر دکف خود را این چنین و بسط کرد
جعفر بن عون راوی از ابن عمر کف خود و گردانید باطن وی اسفل و ظهر او بفوق پس حاصل شد ازین احادیث که جواب گوید مصلی باشاره خواه بسر یا بدست
یا بانگشت و ظاهر آنست که واجب ست زیراکه رد بقول واجب ست و در نماز متعذر شده و باقی مانده هرچه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا
رد گردانیده و صحابه آنرا رد سلام نامیده و در تحت قوله تعالی اَوْ رُدُّوْهَا داخل گردیده و اما حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که اشاره
کند در نماز که فهمیده شود پس باید که بر گرداند نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل ست زیراکه از روایت ابی غطفان ست از ابو هریره و وی
مردی مجهول ست انتهی کلامه وعن ابی قتادة رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وهو حامل
امامة بنت زینب بود رسول خدا که نماز میگذارد و حال آنکه او بر دارنده امامه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت ست و شوهر
وی ابو العاص بن الربیع ست و این امامه در بعضی از اوقات نماز آمده بآنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد بر ما ی
گفته اگر امامه را بتنوین خوانند پس فتحه آن بنا بر مفعولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تنوین خوانند نائب کسره باشد زیراکه غیر منصرف ست و ظاهر
میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب ست فاذا سجد وضعها پس چون سجده میکرد و در روایتی ست که چون رکوع
میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود واذا قام حملها و چون می استاد از سجده و در روایتی
چون بر میداشت سر از سجود بر میداشت او را یعنی بر کتف خود متفق علیه این حدیث دال ست بر اینکه برداشتن مصلی در نماز حیوان را
آدمی باشد یا غیر او مفسد نیست نماز برابر ست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابر ست که در فرض باشد یا در نفل و برابر ست که مصلی امام
بود یا منفرد و نیز دلالت ست بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همین ست اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست
زیراکه آنحضرت امامه را بر داشتی و نهادی و باین رفته است شافعی و غیر وی منع میکنند از آن و در سبل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویلات
بعیده از انجمله آنکه خاص ست بآنحضرت و از انجمله آنکه امامه متعلق می شد بآنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از انجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی
گفته اند که این حدیث منسوخ ست وکلها دعاوی بغیر برهان واضح وقد اطال ابن دقیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا وزدناه ایضا فی حواشیها انتهی
گویم و منجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوٰة گفته اینجا کسی را توهم میشود که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را
و نهادن بر زمین هر بار برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت نبود بلکه وی بجهت
غایت الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد
و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نسبتش بآنحضرت در صورت فعل مجاز ست پس حاجت نیست که گویند
این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن ست که متوالی باشد و این نه چنین بود زیراکه طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود تا گویند که این حالت

پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بیشتر می شد بیشتر از شغل سن و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول او یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت میگذاردند والظاهر هو الاولی والله اعلم انتهی کلام الشیخ و اجنبیت این تاویل از ظاهر حدیث و سخافت آن غیر مخفی ست و مراد بنماز فرض در کلام شیخ نماز صبح ست رواه الزبیر بن بکار والطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی و مراد بروایتی روایت ابوداود ست و لهذا در مصفی گفته اتفاق کرده اند علما برانکه عمل یسیر مبطل نماز نیست در فتاوای عالمگیری مذکور ست که اگر طفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت نمازش فاسد نمی شود و آری در برداشتن چیزی که بتکلف آنرا بردارد فساد نماز ست و در منهاج مذکور ست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود یکدو گام یا یکدو ضرب قلیل ست و ثلاث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلاف عادت عمل کثیر ست و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در تسبیح یا خاریدن بدن قلیل ست و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آن ست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مانند حمل امامه و غمز عایشه و فتح باب حجره و نزول از منبر و صعود بران پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کثرت ازان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده ازان باشد در حکم کثیر بود و آنچه گفته اند که قلت و کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مختلف ست در هر چیز پس قابل معیاریت نباشد انتهی ولمسلم وهو یؤم الناس و در لفظ مسلم چنین ست که آنحضرت بر میداشت امامه را و می نهاد و حال آنکه وی امامت میکرد مردم را در مسجد و در روایتی ست که امامة بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود کما تقدم در حجة الله البالغه گفته بعض چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان تشریع فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کمتر ازان ست مبطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرا حاصل شد این ست که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلعنة الله ثلثا و یرحمک الله و یا ثکل اماه و ما شانکم تنظرون الی و بطش یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوش و برداشتن وی و غمز نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی همچو فرود آمدن از پایه منبر بطرف مکان برای سجود در بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا و اشاره مفهمه و قتل حیه و عقرب و نگریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاست در بدن یا پارچه ملوث شود مگر از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلوة نیست والله اعلم انتهی و مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده اند بعضی که این حدیث منسوخ ست ورد کرده شد بجهل بناسخ و تاریخ هر دو بلکه ابن دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخر ست از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان فی الصلوة شغلا و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و در روایت مسلم را داود ست و همچنین لفظ ابوداود که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد و امامه بر دوش او بود پس استاد در مصلی و ایستادیم پس او الخ و عجب ست از خطابی که میگوید توهم نباید کرد که این وضع و حمل عمداً بود زیرا که این امری ست که مشغول میکند قلب را و چون امر خمیصه او را مشغول سازد باین شغل چه رسد و نووی در رد وی اشباع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر بآنحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و دران نظر ست و کدام دلیل ست بر خصوصیت و درین باب ست از انس رواه ابن عدی من طریق اشعث بن عبد الملک عن الحسن عن انس که گفت انس دیدیم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد یکطرف میکرد او را و اسنادش حسن ست انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الاسودين في الصلوة الحية والعقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم ست در سبل گفته اسود آن اسمی ست که مطلق می شود بر مار و کژدم بهر رنگ که باشد کما یفیده کلام ائمة اللغة پس توهم نباید کرد که خاص ست برنگ سیاه انتهی و در بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب و تمر هم آمده

وحدیث دلیل ست بر وجوبِ قتلِ حیة وعقرب در نماز زیراکه اصل در امر همان ست وگفته اند که برای ندب ست و دلیل ست بر انکه باطل نمی شود نماز بفعلی که جز آن قتل این هر دو میسر نیاید برابر ست که بفعل یسیر صورت بندد یا عمل کثیر وباین رفته ست جماعتی از علما ونزد بعضی اگر سه بار پیهم بزند نماز فاسد گردد وتاویل کرده اند حدیث را بخروج از نماز قیاساً بر سائر افعالِ کثیره که حاجت بآنها داعی ست وعارض می شوند در نماز مثل انقاذ غریق ونحو آن که بیرون می آید بسبب آن از نماز ودرین حکم غیر ایشان را تفصیلها ست که قائم نیست بران دلیل وحدیث حجت ست برای قولِ اول أخرجه الأربعة یعني ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه احمد والنسائی بمعناه ورواه ابن حبان والحاکم عن ابن عباس مرفوعاً نحوه واسناده ضعیف واورا شاهدی ست در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر از یکی از نسای آنحضرت که امر میکرد بکشتنِ سگِ گزنده وموش وکژدم وغراب وزغن ومار وگفت در نماز وصححه ابن حبان ونزد ابوداؤد بسندِ منقطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان را چون بیاید یکی را از شما کژدم وحال آنکه وی نماز میگذارد پس باید که بکشد اورا بنعل یا بچوب کذا فی التلخیص

باب سترة المصلّی

ستره بضم سین وسکون تای فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی ومراد اینجا چیزی ست که استاده کرده شود پیشِ مصلّی تا تمیز شود از سجده گاه وبزهکار نشود گذرنده بگذشتن از پیشِ آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن وباید که درازیِ وی کم از ذراعی نباشد وسطبری از انگشت واحکامِ آن بیاید **عن** أبي جُهَیم بضم جیم مصغر جهم نامش عبد الله بن جهیم ست وقیل هو عبد الله بن الحارث بن الصمة الانصاری بکسر مهمله وتشدید میم صحابی معروف ست خواهرزادهٔ اُبَی بن کعب باقی ماند تا امارتِ معاویه واورا دو حدیث ست که شیخین آن هر دو را اخراج کرده اند یکی از انها این حدیث ست ودیگر در بابِ سلام بر بول کننده وگفت ابوداؤد ابو الجهیم بن الحارث بن الصمه وقیل راویِ حدیثِ بول مردی دیگر ست عبد الله بن الحارث نام وآنکه درینجا ست عبد الله بن جهیم ست واین هر دو دو کس اند جدا جدا رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو یعلم المار بین یدي المصلّي اگر بداند گذرنده از پیشِ مصلّی یعنی نماز گذار واظهر آنست که مصلی بفتح لام ست یعنی روبروی مصلّی اندرونِ ستره او ماذا علیه من الاثم چیست یعنی چه قدر ست بروی از گناه بسببِ گذشتنِ او از پیش نماز کننده ولفظ من الاثم از الفاظ بخاری ومسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ در بخاری مگر نزد بعض رُوات یعنی کشمیهنی وقدح کرده در وی که نیست وی از اهل علم وعیب کرده اند بر طبرانی در نسبت کردنِ وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام وهمچنین عیب کرده شد بر صاحبِ عمده در نسبتِ این لفظ بسوی شیخین انتهی پس عجب ست از مصنف در نسبت کردنِ وی این لفظ را درینجا بسوی بخاری ومسلم ووقع شد اورا مر همان، وفهم که صاحبِ عمده را اتفاق افتاده بود لکان ان یقف اربعین هر اینه باشد اینکه بایستد تا چهل ابو النضر که یکی از رُوات این حدیث ست، گوید نمیدانم که مراد بچهل چهل روز ست یا چهل ماه یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خیراً له بهتر ست اورا خیراً منصوب بنا بر آنکه خبر کان ست در روایتِ بخاری ودر روایتِ ترمذی مرفوع ست بنا بر انکه اسم کان ست ودرین صورت خبر معرفه واسم نکره آمد وهو قلیل ومحتمل که در کان ضمیر شان باشد من ان یمر بین یدیه از اینکه بگذرد پیش او واین حدیث دلیل ست بر تحریم مرور روبروی مصلّی یعنی ما بین موضع جبهه او در سجود وهر دو قدم وی وغیر هذا نیز گفته اند وآن عام ست در هر مصلّی فرض باشد یا نفل امام باشد یا منفرد وگفته اند که مختص ست بامام ومنفرد نه ماموم زیراکه ضرر نمیکند اورا مرورِ مار چه سترهٔ امام سترهٔ اوست یا خود امام سترهٔ اوست ولیکن وارد شده که ستره رافعِ حرج بر مصلّی ست نه بر مار وظاهر وعید مختص ست بمار نه بکسی که ایستاد بعمد روبروی مصلّی یا نشست یا خفت ولیکن اگر علت در وی تشویش بر مصلّی باشد پس این نماز در معنی مار ست، متفق علیه بین الشیخین واللفظ للبخاري ونیست در وی ذکر تمیز اربعین ووقع فی البزار

من وجهٍ آخر وواقع شده است در روایت بزار از وجه دیگر که رجالش غیر رجال متفق علیه اند اربعین خریفا چهل سال اطلاق خریف بر سال از قبیل
اطلاق جزء بر کل ست و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بداند یکی از شما انچه مراد است از گناه در گذشتن وے
از پیش برادر مسلمان در نماز بر پیش رونده باشد هر آیینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا رواه ابن ماجة طحاوی گفته تقیید بصد سال
متاخر ست از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثم بر گذرنده و در حدیث کعب احبار ست که اگر بداند گذرنده از پیش مصلی انچه بر وست از گناه هر آیینه
باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصلي فقال مثل موخرة الرحل پرسیده شد رسول خدا در غزوهٔ تبوک از سترهٔ مصلی که
چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر موخره بضم میم و سکون همزه و کسر خای معجمه و فتح آن و ضم میم و فتح همزه و تشدید خا و رای مشدده
بمعنی آخره بفتحات بی مد و بمد و کسر خا چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار و آخره فصیح ست از موخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل
باشد و راوی بلغت خود موخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت و آنحضرت افصح قریش ست صلی الله علیه وسلم و درین حدیث
ندب ست برای مصلی در اتخاذ ستره و کفایت وی بمثل چوب پالان شتر و آن بقدر دو ثلث ذراع باشد و حاصل میشود باقامت هر چیز بر روی وی از اینجا
اخذ کرده اند کشیدن خط را بروی مصلی کافی نیست اگرچه در حدیث ابو داود آمده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب ست و مصنف تحسین وی کرده و قول
کسی که مضطرب گفته رد نموده لیکن احمد بن حنبل بدان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لایق ست که نزدیک شود بستره و زیاده نکند میان خود و ستره بر سه ذراع
و اگر عصا و غیره نیابد سنگ یا خاک یا متاع خود را فراهم نماید نووی گفته مستحب داشته اند اهل علم دنو از ستره باین طور که میان وی و میان ستره بقدر مکان سجود باشد
و همچنین میان صفوف و امر بدنو و حکمت آن در حدیث ابو داود و نسائی از سهیل بن ابی حثمه مرفوعا چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس باید
که نزدیک شود بدان قطع نکند شیطان بروی نماز او را و مصنفی گفته در احادیث امر کرده اند باقامت ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود
و این امر بنا بر استحباب ست زیرا که عروة بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که مستحب ست نزدیک بودن از ستره بنوعی
که در میان مصلی و ستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از موخرهٔ رحل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخرهٔ رحل را بآنکه
در طول بقدر یک دست باشد و در عرض بقدر یک انگشت زیرا که انچه کم ازین ست از دور ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن
یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیسر این معنی قدر موخرة الرحل را تفتیش می نمودند و این دلیل صریح ست بر آنکه غیر وی
کفایت نمیکند والله اعلم انتهی اخرجه مسلم و هم در مسلم ست از حدیث طلحه بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت وقتی که بنهد یکی از شما پیش خود مثل
موخرة الرحل پس باید که نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد و پیش از آن ستره و در حدیث نافع ست از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری
خود را برپهنا بجانب قبله پس نماز میکرد بسوی راحله متفق علیه و زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می رفتند شتران برای چریدن
و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالان شتر را پس راست می نهاد آنرا پس نماز میکرد
بجانب آخرهٔ او یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت و بسوی آن نماز میکرد **وعن** سبرة
بفتح سین مهمله و سکون موحده کنیت وی ابو ثریه است بضم مثلثه و فتح را و تشدید تحتیه بن معبد الجهني ساکن مدینه بود شمار وی در مصریین ست
روایت کرد از وی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليستتر احدكم في الصلوة ولو بسهم باید که ستره کند
یکی از شما در نماز اگرچه بیک تیر باشد قید امر بستره را جماهیر حمل بر ندب کرده اند و لو بسهم مفید اجزای ستره است تغلیظ باشد یا دقیق و نیست اقل وے

مثل مؤخرة الرحل ومختار آنست که ستره بریمین یا بشمال دارد نه روبروی چشم ولیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان و نبود پیش روی وی هیچ شی رواه احمد وابو داؤد اخرجه الحاکم و در حدیث ابن عمر ست که بود رسول خدا میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و عنزه پیش آنحضرت برداشته می شد و استاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذارد بسوی آن و عنزه بفتحات نام نیزهٔ خرد ست که سنان دارد و بقدر سه گز بود رواه البخاری و در حدیث ابی جحیفه ست که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه بامردم دو رکعت و مردم و چارپایان می گذشتند پیش عنزه متفق علیه و ازینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم وغیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمی شوند **وعن** ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرء المسلم می برد و باطل میکرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند ثواب او را اذا لم يكن بين يديه مثل مؤخرة الرحل وقتیکه نباشد پیش او مانند چوب پسین پالان شتر سه چیز المرأة یکی زن والحمار دوم خر والكلب الاسود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد الحديث ای اتم الحديث و تمام وی این ست که گفته شد ابو ذر را چه حال سگ سیاه را از سگ احمر و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس فرمود سگ سیاه شیطان ست وفیه و درین حدیث این ست الكلب الاسود شيطان وحدیث دلیل ست بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد باین چیزها و ظاهر قطع ابطال ست و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خر بحدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صف بر خر و آنحضرت نماز میگذارد و اعاده نکرد و نه امر کرد صحابه را باعادهٔ آن اخرجه الشيخان پس این حدیث را مخصص حمار گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه قطع نماز ست و از زن و خر در نفس من چیزی هست اما خر پس بحدیث ابن عباس و اما زن پس بحدیث عائشه رضی که در وی ذکر غمز یا و اضطجاع او روبروی آنحضرت ست پس اگر بگذشتن زن منقطع شود باضطجاع او بالاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی ازینها نمی شکنند و تاویل میکنند حدیث را که مراد بقطع نقص اجر ست نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیزی که واجب ست از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشیء و در روایتی آمده که قطع میکنند نماز را یهودی و نصرانی و مجوسی و خنزیر و این ضعیف ست اخرجه ابو داؤد من حدیث ابن عباس و ضعفه اخرجه مسلم واخرجه الترمذي والنسائي وابن ماجه مختصرا و مطولا وله و مر مسلم راست عن ابي هريرة رضي الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الكلب بدون ذکر سگ همچنین ست در نسخ بلوغ المرام ولیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود ست و لفظ وی این ست که گفت ابو هریره فرمود آنحضرت قطع میکنند نماز را زن و خر و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخرة الرحل رواه مسلم **ولابي داود** والنسائي عن ابن عباس رضي الله عنهما نحوه دون آخره و مر ابو داؤد و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی ست ويقي من ذلك مثل مؤخرة الرحل پس ضمیر در آخره راجع ست باخر حدیث ابو هریره ولیکن مصنف لفظ حدیث وی ذکر نکرده کما عرفت و اعادهٔ ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب ست در سبل گفته چون مراجعت کردیم بسنن ابو داؤد و لفظ وی چنین یافتیم يقطع الصلوة المرأة الحائض والكلب انتهى پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث ابی ذر باشد و هو قوله الكلب الاسود شيطان یا آخر حدیث ابو هریره و هو ما ذكرنا و اقرب همین ست زیرا که مصنف لفظ حدیث ابو هریره ذکر نکرده و اگرچه اعادهٔ ضمیر بسوی وی صحیح باشد احالة على الناظر والله اعلم وقيد المرأة بالحائض و مقید کرده ست زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق ست بر مقید پس قطع نکند مگر حائض چنانکه ذکر کرد کلب را مطلق بی قید اسود پس متعین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

بعایشه و ابن عباس نسبت کرده اند با زیادت سگ سیاه یعنی این هر دو قطع می کنند نماز را و جمهور علما از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع نمیکند نماز را هرچه و هرکه از پیش
مصلی بگذرد و چه این سه چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده دران محمول ست بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد آن ست که نزدیک ست که قطع شود
بجهت شغل دل مصلی کما تقدم اما از زن پس خود ظاهر ست و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مر او را چنانکه دلالت دارد بران استحباب
تعوذ از شیطان نزد نهیق حمار و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست وی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شيء يستره من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم
یعنی ستره برپا کند که حائل گردد میان وی و مردم فاراد احد ان يجتاز بين يديه پس خواست یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره
و این شامل ست آدمی و جز او را از بهیمه فليدفعه پس باید که براند و دور کند او را ظاهرش وجوب دفع ست و لیکن نووی گفته نمیدانم هیچ یکی را
از فقها که قائل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحاب ما باینکه مندوب ست و مصنف گفته قد صرح بوجوبه اهل الظاهر انتهی و گفته اند که دفع
برای دفع اثم مار ست و قیل برای دفع خلل واقع بمرور در صلوة و هو الاصح زیرا که عنایت مصلی بصیانت نماز خود اهم ست از دفع اثم از غیر خود و دلیل
گفته آنکه گویند که برای هر دو امر ست دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرنده بموجب حدیث لو يعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجر بحدیث ابن عمر
که اگر بداند مصلی چه کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز نگذارد مگر بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم اخرجه ابو نعیم و حدیث ابن مسعود ست که مرور
روبروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را اخرجه ابن ابی شیبة و این هر دو حدیث در حکم رفع ست اگرچه موقوف اند و لیکن اول در بارهٔ کسی ست که ستره گرفت
و ثانی مطلق ست پس محمول شود بر مقید انتهی فان ابى فليقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشش کند با وی و در روایتی فليقتله آمده
یعنی پس باید که بکشد او را و این مبالغه است در دفع و طرد و قرطبی گفته دفع کند باشاره و منع لطیف پس اگر سر دفع نشود مقاتله کند یعنی دفع نماید
سخت تر از اول و گفت اجماع کرده اند برانکه لازم نیست او را قتال بسلاح زیرا که مخالف قاعدهٔ نماز ست که آن اقبال بران و اشتغال دران و خشوع ست
و جماعتی گفته بلکه قتال کند حقیقت و این ظاهر لفظ حدیث ست و اما قول آنکه دفع کند بلعن و دشنام پس مردود ست بلفظ حدیث و مؤید او ست
فعل ابو سعید راوی این حدیث که نزد بخاری ست از ابی صالح سمان گفت دیدم ابا سعید را روز جمعه نماز میگذارد بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم پس خواست
جوانی از بنی معیط که بگذرد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینه او پس نظر کرد آن جوان و نیافت راهی مگر از پیش وی پس عود کرد تا بگذشت
پس دفع کرد ابو سعید سخت تر از اول و گفته اند که دفع کند باسهل وجوه پس اگر سرکشی کند سخت تر از آن و اگرچه مؤدی شود بقتال وی پس اگر کشت او را
پس نیست بر وی چیزی زیرا که شارع قتال وی مباح کرده و گفته اند اگر دفع کرد بچیزی که دفع میکنند بآن و ناگاه بمرد و کشته شد واجب نیست بروی
قصاص و در آخر دیت خلاف ست فانما هو شيطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع ست یا مراد شیطان
انس ست چه اطلاق شیطان بر بد و آدمی و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق عليه و در مشکوة گفته این لفظ بخاری ست و مسلم را
معنی او ست انتهی وفي رواية فان معه القرين و در روایتی ست که همراه وی قرین ست در قاموس گفته القرين الشيطان المقرون بالانسان
لا يفارقه و ظاهر کلام مصنف آن ست که روایت فان معه القرين متفق علیها ست میان شیخین از حدیث ابی سعید و لیکن ما آن را در بخاری نیافتیم
و در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره یافته شد و شمنی گفته اهل علم متفق اند برانکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه ست و اگر کسی بگذرد مصلی را میرسد
که باشاره خفیفه منع کند و در اول مرور اشاره و تسبیح زیاده نکند و اگر از جانب گذرنده اباء و الحاح ظاهر شود پس او را میرسد که عنف نماید و همین ست
مراد از مقاتله و ظاهر ست که حقیقت قتال مراد نیست و این حکم وقتی ست که مصلی در مسجد نماز میگذارد یا در پس ستره و این گذرنده میخواهد که در میان

مصلي وستره بگذرد واگر درپس ستره نباشد این را مبالغه در دفع گذرنده نمی رسد زیراکه تقصیر از جانب مصلی ست بهر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که عمل یسیر
مبطل نماز نیست ونیز معلوم شد که اشاره وتسبیح وعنف عمل کثیر نیست والله اعلم انتهی **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا صلى احدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئا چون نماز بگذارد یکی از شما پس باید که بگرداند در مقابل روی خود
چیزی را از جنس دیوار ودرخت وستون وغیره فان لم يجد فلينصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
که استاده کند چوب دستی خود را و بخلاند آنرا در زمین واگر زمین سخت بود بنهد عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم يكن فليخطط خطا
پس اگر نباشد باوی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل ست برانکه کافی ست ستره هر چیز که باشد ودر مختصر سنن ست که گفت سفیان بن عيينة
دیدم شریک را که نماز گذارد بامادر جنازهٔ عصر پس نهاد کلاه خود را روبروی خود ودر صحیحین ست از حدیث ابن عمر که پهنا میکرد راحلهٔ خود را ونماز میگذارد بسوی او
وگذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک وسنگ فراهم نماید ثم لا يضره من مر بين يديه پس ترزیان ندارد او را کسی که بگذرد دپیش او در قطع خشوع ودر قطع
از ابوداود نماز را نامه هست ودر روایتی از ابوداود امام ستره در سبل گفته در قول وی ثم لا يضره دلیل ست برانکه اگر این چنین نکند زیان دارد او را از نقصان
نماز یا ابطال آن واین وقتی ست که مصلی امام باشد یا منفرد نه وقتی که موتم باشد زیراکه درین صورت امام ستره اوست یا ستره امام ستره اوست کما سلف
وقد بوب له البخاري وابوداود وطبراني در اوسط از حدیث انس مرفوعا آورده که سترة الامام سترة لمن خلفه واگرچه ضعیف ست اخرجه الشافعي في القديم
وابن حبان والبيهقي واحمد وابن ماجة وابوداود وحدیث عام ست در امر باتخاذ ستره در فضا وغیره وثابت شد که آنحضرت صلعم چون نماز میگذارد
بسوی دیوار میگردانید در میان خود ودر میان وی بقدر ممر گوسفند ودور نمی شد از ان بلکه امر کرد بقرب از ستره وبود چون نماز میگذارد بسوی عمود
یا عود یا شجر میگردانید آنرا بر جانب راست یا چپ خود ونمی گردانید برابر چشم وبود که رکز میکرد حربه را در سفر یا عنزه ونماز میگذارد بسوی وی وقیاس کرده اند
شافعیه بران گستردن مصلی وغیره را بجامع اشعار مار که وی در نماز ست وهو صحيح وصححه ابن حبان واحمد وابن المديني فيما نقله ابن عبد البر في
الاستذكار واشاره کرده اند سفیان بن عيينة وشافعي وبغوي وغيرهم بسوی ضعف وی وگفت شافعی در بویطی وخط نکشد مصلی روبروی خود مگر آنکه
باشد در حدیثی صحیح ثابت وهمچنین گفته است در سنن حرمله وروایت کرد آنرا مزنی در متوسط از شافعی وآن جدید ست نیست مختص بقدیم وگفت مصنف رح
ولم يصب من زعم انه مضطرب بل هو حسن وصواب نکرد کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب ست بلکه آن حسن ست گویم زاعم
ابن الصلاح ست چه وی آنرا در مثال مضطرب آورده ومصنف در نکت باوی تنزاع نموده ودر مختصر سنن ست که گفت ابن عيينة نمی یابیم چیزی که بر بندیم
این حدیث را بدان ونیامده مگر بهمین وجه وبود اسمعیل بن امیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت هل عندكم شيء تشدونه به وگفت بیهقی لا بأس به في مثل
هذا الحكم ان شاء الله تعالى انتهی شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی وامام احمد ست وبعضی از متاخرین مشایخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما نزد اکثر
مشایخ حنفیه ولیث ومالک معتبر نیست وامام محمد گفته الخط ليس بشيء وشافعي نیز آنرا در قول جدید نفی کرده وگفته که حدیث ابوداود درین باب ضعیف ومضطرب ست
ونیز خط در حیلولت اعتبار ندارد از بعید ممیز ومرئی نه ومختار صاحب هدایه نیز همین ست وشیخ ابن همام گفته که سنت اولی ست باتباع وفی الجملة ظهوری
وامتیازی هم دارد وموجب جمعیت خاطر وانتشار میگردد انتهی وبعد ازان اختلاف در صفت خط ست نزد احمد وحمیدی بر شکل هلال ست ومعتبر نزد
ابوداود طول وگفت صاحب مهذب طویل بجانب قبله ونزد بعضی بر عرض یمینا وشمالا همچو جنازه ومختار قول اطول ست **وعن** ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع الصلوة شيء نمی برد وباطل نمیگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش
مصلی وادرؤا ما استطعتم ودفع کنید وبرانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع وخشوع ودر روایتی فانما هو شيطان زیاده کرده

در مصفى گفته اجماع مجتهدین ست بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند ومذهب انس بن مالک وحسن بصری آن بود که گذشتن زن حائض وگذشتن سگ خصوصا سگ سیاه وهمچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیحه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند وحضرت عائشهؓ از خود نقل کرد که در میان آنحضرتؐ ودر میان قبله می بود در هنگام نماز وهمچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت وهیچ کس انکار نکرد وهمچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ والله اعلم انتهى أخرجه أبو داؤد وفي سنده ضعف در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمیر الهمدانی الکوفی ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد واخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شعبی واخرج نحوه ایضا الدارقطنی من حدیث انس وابی امامة والطبرانی من حدیث جابر ودر اسناد ها ضعف واین حدیث معارض ست بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن وخر وسگ پس گفته اند که مراد بقطع درین حدیث نقص صلوة ست بسبب شغل قلب بگذشتن این چیزها ومراد بعدم قطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان ست اگرچه ثوابش ناقص گردد وگفته اند که حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذر ست واین وجه ضعیف ست زیرا که نیست نسخ با امکان جمع ونیز تمام نیست نسخ مگر بمعرفت تاریخ واینجا متقدم ومتاخر معلوم نیست حال آنکه اگر جمع متعذر باشد رجوع بترجیح نمایند وحدیث ابی ذر راجح ست زیرا که مسلم اخراج وی کرده ودر سند حدیث ابی سعید ضعف ست کذا في السبل

باب الحث على الخشوع في الصلوة

در بر انگیختن بر خشوع وفروتنی در نماز در قاموس گفته خشوع خضوع ست یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد وخشوع در صوت وبصر وسکون وتذلل وفخر رازی در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد وگاهی در بدن همچو سکون وگفته اند لابدست لهذا اعتبار هردو انتهى ودال ست بر بودن وی از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع في القلب اخرجه الحاکم گویم ودال ست برای او حدیث لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه وحدیث دعا در استعاذه اعوذ بك من قلب لا یخشع وعلما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند وغزالی در احیا سخن دراز درین باب کرده وادله وجوب ذکر نموده ونووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده والله اعلم **عن ابي هريرة رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي الرجل مختصرا** نهی کرد رسول خدا از آنکه نماز گذارد مرد در حالیکه اختصار کننده است همچنین نقل ابو هریره درینجا اخبار از نهی کرده ولفظی که مفید نهی باشد نیاورده ولیکن این قسم اخبارات را حکم رفع ست **متفق عليه واللفظ لمسلم** ولفظ بخاری این ست نهی عن الخصر في الصلوة وخصر بفتح خای معجمه وسکون صاد در لغت میان مردم خاصره تهیگاه وتفسیر کرده اند خصر واختصار را بنهادن دست بر تهیگاه ودر اکثر روایات نهی عن الاختصار آمده وبعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام نخواند وآن مکروه ست یا اختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که بآن قراءت رسیده است تا سجده نکند یا اختصار نماز وکوتاهی قیام در رکوع وسجود وبعضی تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده باستد واین معنی از محتملات لفظ ست ودر روایتی اختصار واقع شده است وتفسیری که مشهور ست از صحابه وسلف همان معنی اول ست ومعناه ان يجعل يده على خاصرته ومعنی اختصار این ست که بگرداند دست راست یا چپ خود را بر کمر خود ومعارض این تفسیر ست آنچه در قاموس ست که في الحديث المختصرون يوم القيامة على وجوههم النور اي المصلون في الليل فاذا تعبوا وضعوا ايديهم على خواصرهم انتهى ولیکن برای این حدیث مخرج نیافتیم پس اگر صحیح شود جمع میان وی وحدیث باب باین وجهی تواند شد که نهی متوجه بکسی ست که این کار بغیر تعب کند کما یفیده قوله فاذا تعبوا مگر آنکه تفسیر نهایه خلاف اوست کما قال اراد انهم یأتون ومعهم اعمال صالحة يتكئون عليها في القاموس الخاصرة الشاكلة وما بين الحرقفة والقصيري وتفسیر کرده است حرقفه را العظم الحجبة ای راس الورك ولیکن اکثر برهمین تفسیر اند که مصنف ذکر کرده **وفي البخاري عن عائشة رضي الله عنها ان ذلك فعل اليهود** این دست بر تهیگاه نهادن فعل یهود ست در نماز شان وما نهی کرده شده ایم از تشبه بایشان در جمیع احوال پس وجه حکمت نهی این باشد نه آنکه فعل شیطان ست یا آنکه ابلیس از جنت همچنین فرود آمد

یا فعل متکبرین ست زیرا که این عمل تحسینی ست وانچه وارد شده منصوص ست از صحابی و وی عارف ترست بسبب حدیث واحتمال دارد که مرفوع باشد فهو العمدة وانچه در صحیح وارد شده مقدم ست بر غیر و در روایتی آمده که اختصار راحت اهل نار ست رواه فی شرح السنة عن ابن عمر و مراد بآن یهود اند واشکال میکنند که اهل نار را راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار والله اعلم بالصواب وذکر کردن مصنف این حدیث را در باب خشوع مشعر بآنست که علت نهی از اختصار منافات اوست باوی

وعن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنید بان عشا بمد و ست کسما طعام العشی کما فی القاموس یعنی چیزی شبانگاهی خوردن وتخصیص بآن بجهت آنست که عادت عرب تغدی وتعشی ست که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند وجز وقت نماز دو صلوت دیگر نبود وظاهر آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج وضیاع طعام یا غلبه گرسنگی ست تا باعث بر شغل باطن نگردد وقبل ان تصلوا المغرب پیش از انکه بگذارید نماز مغرب را و در بعض روایات مطلق نماز آمده ابن دقیق العید گفت مطلق محمول ست بر مقید و وارد شده است باین لفظ چون نهاده شود عشا و یکی از شما روزه وارست ومقید نشود باین چنانکه در اصول ست که ذکر حکم خاص مقتضی تقیید یا تخصیص نیست و زیاده کرد طبرانی چون اقامت کرده شود نماز و یکی از شما صائم ست پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی نکنید از عشای خود واتفقا علیه من حدیث عایشة بمعناه و درین باب ست از ابن عباس نزد طبرانی واز ابو هریره نزد وی در اوسط واسناده حسن وعن سلمة بن الاکوع عند مسلم و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون نهاده شود طعام یکی از شما و برپا کرده شود نماز یعنی تکبیر او گفته شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی نکند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و بود ابن عمر که نهاده می شد طعام وتکبیر گفته می شد برای نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ می شد از نماز وحال انکه وی می شنید قرائت امام متفق علیه وابن عمر موصوف ست بکمال سنت واتباع پس وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت وتمکین ست متفق علیه حدیث دلالت کرد بر ایجاب تقدیم اکل عشا چون حاضر شود بر صلوة مغرب وجمهور حمل کرده اند آنرا بر ندب وظاهریه گویند بلکه واجب ست تقدیم پس اگر مقدم کند نماز را باطل شود عملا بظاهر الامر پستر حدیث ظاهر ست در تقدیم عشا مطلقا برابر ست که محتاج باشد بسوی طعام یا نه وبرابر ست که بترسد از فساد طعام یا نه وبرابر ست که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلهای دیگر ست بغیر دلیل وتتبع کرده اند علت امر بتقدیم را وگفتند که تشویش خاطر ست بحضور طعام وآن مقتضی ترک خشوع ست در نماز واین علتی ست که نیست بروی دلیل مگر انچه مفهوم میشود از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبه از ابو هریره وابن عباس آورده که این هردو طعام می خوردند و در تنور گوشت بریان ست پس خواست مؤذن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی مکن که برخیزیم و در نفس ما چیزی باشد و در روایتی ست که عارض نشود ما را در نماز ما چیزی ونزد ابن ابی شیبه است از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة یذهب النفس اللوامة پس درین آثار اشارت ست بتعلیل مذکور واین حقی ست که وقت وسعت داشته باشد واختلاف ست در وقت تنگ که اگر طعام میخورد وقت از دست میرود و بعضی گفته اند تقدیم اکل کند اگرچه وقت برود و برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز واین بر قول کسی ست که قائل ست بوجوب خشوع در نماز وگفته اند که بدایت بنماز کند برای محافظت بر حرمت وقت واین قول جمهور ست و در وی این ست که حضور طعام عذر ست در ترک جماعت نزد قائل وجوب جماعت

وعن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم في الصلوة فلا يمسح الحصى فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت رو بروی می آید مصلی را واقبال می کند ونازل میگردد بروی پس لائق ست که درین مقام سوای ادب لعب بحصی نکند تا از دریافت انوار فضل ورحمت محروم نگردد وبعضی گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود و بر چیزی می افتد که مواجه مصلی ست از زمین باشد یا حصی پس باید که هم بر حصی سجده کند وتغیر ندهد و در روایتی عوض یمسح لا یسوی آمده

رواه الخمسة یعنی احمد وابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه باسناد صحیح وزاد احمد وزیاده کرد امام احمد در روایت خود واحدة او دع یکبار بکن یا بگذار و مکن ازین نقل دل در قلق ست زیراکه مفهوم می شود که احمد این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاده کرده و معنی وی برین تقدیر چنین میشود که فلا یمسح واحدة او دع حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر این ست سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن کل شیٔ حتی سألته عن مسح الحصاة فقال واحدة او دع پس اختصار کذائی مصنف اخلال و معنی کرده و گویا تکیه کرده وی در بیان معنی بر لفظ برابر عارف و اگر چنین می گفت وفی روایة لاحمد الاذن بمسحة واحدة واضح تر می بود و حدیث دال ست بر نهی از مسح حصا بعد دخول در صلوة نه قبل از ان شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که منع از زیادت بر یکبار بجهت آنست که مفسد صلوة ست یا مکروه ست واین مبنی ست بر تفسیر فعل کثیر انتهی گویم در سبل گفته تقیید بحصی و تراب چنانکه در روایتی هست نظر بغالب ست و دلالت نمی کند بر نفی از ماعدای او و گفته اند که علت نهی محافظت بر خشوع ست چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید اوست یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود و اما آنچه شارع بران نص کرده مواجهت رحمت ست پس بس پس تغییر تراب و حصی از سجده گاه نباید کرد مگر آنکه مولم وجه باشد و ظاهر نهی در تحریم ست وفی الصحیح عن معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و یای تحتیه و کسر قاف بن ابی فاطمة الدوسی مولای سعد بن ابی العاص حاضر شد بدر را قدیم الاسلام ست هجرت کرد بسوی حبشه و اقامت کرد آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بمدینه و بود بر نگاهداشت مهر آنحضرت و عامل گردانید او را ابوبکر و عمر بر بیت المال مرد در سنه اربعین و گفته اند در آخر خلافت عثمان روی عنه ابنه محمد و ابن ابنه ایاس بن الحارث وغیرهما نحوه یعنی مانند حدیث ابی ذر و لفظ وی این ست لا تمسح الحصی وانت تصلی فان فاعلا فواحدة لتسویة الحصی بغیر تعلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة تواجهه وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة گفت عائشه پرسیدم رسول خدا را از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد فرمود التفات ربودنی ست که میر باید آنرا شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد و می رباید از ان نماز کمال آنرا این حدیث دلیل ست بر کراهت التفات در نماز نزد جمهور و سبب کراهت نقصان خشوع ست چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا ترک استقبال قبله است ببعض بدن یا اعراض ست از توجه الی الله چنانکه روایت ابن ماجه واحمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خدا مقبل بر بنده در نماز وی تا وقتی که التفات نکند پس چون برگردانید روی خود برگردید خدا و اخرجه ابوداؤد والنسائی در سبل گفته کراهت التفات وقتی ست که استدبار قبله نکند بصدر یا عنق والا مبطل نماز ست. رواه البخاری و در مشکوة گفته متفق علیه در مصفی ست التفات را سه مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم نگرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات نه مکروه ست و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ثابت شده دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله متحول شده باشد و این قسم حرام ست و مبطل صلوة نیست سوم آنکه التفات قبله برهم خورد و اکثر بدن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم مبطل صلوة ست انتهی وللترمذی وصححه و مر ترمذی راست از حدیث عائشه و آنرا صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای پسرک من ایاك والالتفات فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فانه هلکة زیراکه التفات کردن در ان سبب هلاک شدن ست در آخرت بجهت بودن او طاعت شیطان و روگردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکة بفتح ها و لام بمعنی هلاک یعنی نیست شدن فان کان لا بد ففی التطوع پس اگر هست که چاره نیست ترا از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان کمال نماز پس باری در نفل بکن نه فرض که کار آن نسبت بفرض سهل ست و در فرض اهتمام بکمال و تمام آن ضروری ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان ست بفرض زیراکه نوافل مکملات فرائض اند و گفته اند که نهی از التفات وقتی ست که بغیر حاجت باشد ورنه ثابت شده که ابوبکر رضی الله عنه التفات کرد بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

فرمود آنحضرت بسوی ایشان و اگر التفات نمیکردند نمید انستند برآمدن آنجناب و اشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را برین التفات مقرر داشت

وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه يناجي ربه چون باشد یکی از شما در نماز پس بدرستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری ست باین لفظ بدرستیکه رب وی درمیان او و درمیان قبله است و مراد بمناجات اقبال او تعالی ست بروی برحمت و رضوان فلا يبصقن بين يديه ولا عن يمينه پس خیو نیندازد پیش خود و نه جانب راست خود و در حدیث ابوهریره علت وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست ولكن عن شماله تحت قدمه ولیکن بیندازد جانب چپ خود زیر پای خویش متفق عليه وفي رواية او تحت قدمه و در روایتی با و حرف عطف یا تردید ست و در روایتی تحت قدمه اليسرى و این در غیر مسجد ست و در مسجد در جامهٔ خود بگیرد و بمالد و حدیث دال ست بر نهی از بزاق بسوی قبله و یمین در نماز و در حدیث ابوهریره و ابی سعید مطلق نهی آمده و لفظ وی این ست که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حت کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما پس باید که نیفگند بسوی روی خود و نه بیمین ولیکن بیفگند بزاق را از یسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه و از ینجا جزم کرد نووی بمنع در هر حال چه داخل نماز و چه خارج آن برابر ست که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق مصلی ست ولیکن غیر وی از احادیث مفید تحریم بزاق ست بسوی قبله مطلقا در مسجد و غیر وی و برای مصلی و غیر او و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده اند که هر که خیو اندازد در روی قبله بیاید روز قیامت و باشد تفل وی درمیان هر دو چشم او و ابن خزیمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعا برانگیخته شود صاحب نخامه در قبله روز قیامت و این نخامه در روی او ست و همچنین ست بصاق بجانب راست مطلقا عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی مکروه داشت بصاق از یمین خود و حال آنکه نیست در نماز و مروی ست از معاذ بن جبل که بزاق نینداختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد العزیز آمده که نهی کرد از ین و آنحضرت بیان فرموده که جانب چپ اندازد یا زیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس ست نزد احمد و مسلم که بستر گرفت گوشهٔ چادر خود و بزاق کرد در آن و رد کرد بعض آنرا بر بعض یعنی بمالید و فرمود این چنین باید کرد و قول وی او تحت قدمه خاص ست بکسی که در مسجد نیست و اگر در مسجد باشد در جامه بمالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطیه است و گفته اند این مقید ست ببزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع در جانب یسار و تحت قدم اذن داده و در خطیه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی ست از حدیث ابو امامه که می ایستد یعنی مصلی پیش خدای تعالی و فرشتهٔ او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار انتهى و این تعلیل منع ست از شارع و تفل درین وقت بر قرین می افتد و آن شیطان ست و شاید که فرشتهٔ یسار را درین وقت چیزی نمی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر میگردد و نینداختن بجانب یمین برای تشریف آن فرشته است و نیست محل کاتب سیئات را در اعمال نماز چنانکه بعض متاخرین گفته اند و هم از بعض روایات ظاهر ست و ابن ابی شیبه از حدیث حذیفه موقوفا آورده ولا عن يمينه فان عن يمينه كاتب الحسنات و در طبرانی ست از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه يقوم بين يدي الله وملكه عن يمينه وقرينه عن يساره

وعنه روایت ست از انس رضی الله عنه قال گفت انس كان قرام لعائشة بود قرامی مر عایشه را قرام بکسر قاف و تخفیف را پردهٔ باریک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جامهٔ که در وی تصاویر باشد سترت به جانب بيتها پوشیده بود بآن پرده گوشهٔ خانهٔ خود را ظاهر آن ست که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجلهٔ عروس ساخته بود و بعضی گویند متاعی در خانه داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عایشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد مگر آنکه علم نداشته باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا دور کن از پیش ما این پردهٔ خود را

فانه لا تزال تصاويره تعرض بفتح فوقيه وكسر را لي في صلوتي و در روايتي في الصلوة پس ہر ستيکه ہميشه اين نقشها و علمهاي او ظاهر ميگردد بر من
در نماز من و درينجا دليل ست بر ازالهٔ چيزي که مصلي را مشوش کند در نماز از انچه در خانه يا در محل نماز اوست و نيست درو دليل بر بطلان نماز زيراکه آنحضرت
امر باعاده نکرد رواه البخاري و مثل اوست حديثي که اتفقا على حديثها اتفاق کرده اند بران بخاري و مسلم از حديث عايشه في قصة
انبجانية در قصهٔ انبجانيه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر موحده و فتح آن نيز آمده گليم پشمين که درو علم نباشد منسوب بموضعي انبجان نام در قاموس
گفته منبج کمجلس موضع و کساء منبجاني و انبجاني بفتح نسبت ست بر غير قياس أبي جهم و نامش عامر ست و قيل عبيد بن حذيفه صحابي مشهور و معمر ست
از پيران قريش و لفظ حديث اين ست که گفت عايشه نماز گذارد رسول خدا صلى الله عليه وسلم در خميصه که مر او را علمها بود پس نگاه کرد بسوی علمهاي آن
خميصه يک نگاه کردني پس چون برگشت از نماز فرمود ببريد اين خميصه را پيش ابي جهم و بياريد مرا انبجانيه ابي جهم انتهى و آن خميصه را وي بخدمت
آنحضرت بهديه آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد واپس کرد و انبجانيه طلبيد و طلبيدن آن براى آن بود تا از واپس کردن خميصه
ابو جهم شکسته خاطر نگردد و خميصه جامهٔ از خز ما که علم سياه دارد و اگر سياه علم ندارد خميصه نگويند و فيه و درين حديث ست فانها پس بدرستيکه
آن خميصه و نظر افتادن بر نقوش و اعلام آن الهتني عن صلوتي باز داشت مرا از ذوق نماز من و حضور درو و در لفظي آنفا نيز هست يعني
اکنون و در روايت بخاري باين لفظ ست که فرمود بودم من نگاه ميکردم بجانب علم آن خميصه حال انکه در نمازم پس ترسيدم که در فتنه بيندازد
مرا يعني باز دارد از نماز و حضور در ان ضمير فانها راجع ست بخميصه چنانکه معلوم شد اگرچه در کلام مصنف ذکر آن نگذشته و ظاهر عبارت موهم آنست که
مرجع آن انبجانيه باشد پس اولى آن بود که چنين مي گفت في قصة خميصة ابي جهم و همچنين ضمير الهتني و در حديث دليل ست بر کراهت انچه مشغول کند
دل را در نماز از نقوش و غير ها و درو مبادرت آنحضرت ست صلى الله عليه وسلم بسوی صيانت نماز از ملهيات و ازالهٔ شاغلات از اقبال بران طيبي گفته
درين حديث ايذان ست باينکه صور و اشياي ظاهره را تاثيري هست در دلهاي طاهره و نفسهاي زکيه تا بمادون وي چه رسد و درو کراهت نماز ست
بر سفارش و سجاده منقوشه و بر کراهت نقش مساجد و نحو آن انتهى و لفظ شيخ در ترجمه اين ست ازينجا معلوم ميگردد که صور و نقوش ظاهر را در نفوس طاهره
و قلوب صافيه تاثير تامي هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر بتحقق اين تاثير و تغيير ناشي از کمال صفا و غايت لطافت ست چنانکه در جامهٔ سفيد
يک نقطهٔ سياه اگر افتد نمايان گردد و هر چند سفيد تر و پاکيزه تر و صاف تر نمايان تر و آلودگان و تيره دلان را ازان معني آگاهي نبود و نزد من اين تعليم ست
امت را و تنبيه ست مر ايشان را بر تثبت و احتياط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهي و مشاغل والله اعلم بحقيقة الحال وعن جابر بن سمرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين بفتح لام و فتح مثناة تحتيه و سکون نون و فتح فوقيه و کسر ها اقوام
يرفعون ابصارهم الى السماء في الصلوة البته باز آيند گروه هاي مردم که بر ميدارند نظرهاي خود را بسوی آسمان در نماز در سبيل گفته يعني بما فوق
خود مطلقا او لا ترجع اليهم يا آنکه نگردد بسوی ايشان نظرهاي ايشان نووي در شرح مسلم گفته درو نهي اکيد و وعيد شديد ست درين باب يعني
رفع بصر بما فوق و نقل کرده اند اجماع بران و نهي مفيد تحريم ست و گفت ابن حزم باطل مي شود بآن نماز و گفت قاضي عياض و اختلاف کرده اند در غير نماز
قومي مکروه گفته و اکثر جائز داشته اند رواه مسلم و در روايتي از مسلم باين لفظ ست عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء في الصلوة او لتخطفن ابصارهم يعني
بايد که باز آيند از برداشتن نظرها نزد دعا در نماز و اگر باز نيايند ربوده مي شود بصرهاي ايشان مروي ست که آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر ميداشت بصر خود
در نماز بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه وَالَّذِيْنَ هُمْ فِيْ صَلٰوتِهِمْ خٰشِعُوْنَ پست کرد سر خود مهر سطور گويد عفا الله عنه
اين نهي براى آن کردند که او تعالى ذات خود را وصف کرده بصفت علو و فوق و چون اين جهت منجمله جهات سته مخصوص آمد بوصفي از اوصاف وي لابد شد

که ادب آن جهت رعایت کنند و این مسئله در محل خود مبرهن و متفق علیه سلف ست و له و مر مسلم راست **عن** عایشة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو يدافعه الاخبثان گفت شنیدم رسول خدا را که می فرمود نیست نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام و نیست نماز در حالیکه دفع میکند او را و دور می آرد دو چیز بسیار ناپاک که بول و براز باشد و ملحق ست بآن مدافعت ریح و این همراه مدافعت ست و اما وقتی که در نفس خود ثقلی یابد و آنجا مدافعت نیست پس نماز گذاردن غیر منهی عنه ست و با مدافعت مکروه ست گفته اند تنزیهی برای نقصان خشوع و اگر بترسد خروج وقت را در تقدیم تبرز و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح ست اما مکروه کذا قال النووی و مستحب ست اعادهٔ آن و ظاهریه گویند باطل ست **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تثاؤب از شیطان ست زیرا که صادر می شود از امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم و شیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی ست و لفظ تثاؤب بهمزه ست و بواو خطاست و اسم از وی ثوباء آمده بضم مثلثه و فتح همزه بمعنی فازه و آن تنفسی ست که می گشاید از وی دهن فاذا تثاءب احدكم فليكظم ما استطاع پس چون فازه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی آمده یعنی پس گو به بندد دهان خود را زیرا که شیطان می در آید در دهن رواه مسلم و زیاده کرد بخاری لا يقل ها ونگوید ها و این لفظی ست که در وقت فازه نزد عدم ضبط حال از دهان می بر آید و در بعض نسخ ها ها مکرر آمده یعنی مرعی که نگوید این لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن و مراد بخندهٔ شیطان رضا و خوش حالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تقبیح و تشویه صورت و شکل و الترمذي وزاد في الصلوة و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون فازه کند در نماز پس باید که کظم کند آنرا تا تواند و قید کظم در نماز منافی نهی ازین حالت نیست مطلقا بنا بر موافقت مطلق بمقید و این زیادت در بخاری نیز هست و این همه منافی خشوع ست

بابُ المساجد

مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز ست و نزد فقها بکسر جیم نام خانهٔ خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجدگاه و بمعنی جبهت نیز آمده و مساجد عضو هفتگانه که بران سجده کنند و در فضائل مسجد احادیث واسعه ست و وی احب بقاع ست بسوی خدا و هر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند خدا برای وی خانهٔ در بهشت و احادیث فضائل وی در مجمع الزوائد و غیرها ست **عن** عایشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ببناء المساجد في الدور امر کرد آنحضرت ببرآوردن مسجدها در سرا و محلتها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی بمحلت خود جماعت میکرده باشند بخط سیدی و والدی رح یافته شد که مراد بدور محلات اند زیرا که ایشان محله را که دران قبیله فراهم می شد دار می نامیدند در قاموس ست المحل يجمع البناء والدار والعرصة والبلد و مدينة النبي صلى الله عليه وسلم والموضع والقبيلة انتهى و یحتمل که مراد بآن محال باشد که دران خانها بنا میکنند یا بیوت باشند یعنی منازل زیرا که لفظ دور برانها نیز اطلاق می یابد و حکمت در امر بنای مسجد دران آنست که گاهی متعذر و شاق می شود بر اهل محله رفتن بسوی دار دیگر پس محروم می مانند از اجر و ثواب مسجد و فضل جماعت اند ان پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بیسر و سهولت با ایشان در مصفی گفت مسجد البیت دیگر و مسجد دار دیگر ست و هر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماع و مسجد الدار را حکم مسجد ست در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماع نیز مسبل نیست انتهى وان تنظف وتطيب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مردمان و تنظف و تطیب بناء و تا مثناة ضبط کرده اند و ازینجا معلوم شد که تجمیر مسجد بچوز خوشبو مستحب ست بخلاف مالک که مکروه گفته و مستحب داشته اند بعض سلف تخلیق مسجد بزعفران و مروی ست فعل آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

رواه احمد وابوداؤد والترمذي وابن ماجة وصحح ارساله در سبل گفته تطيیب بخور وبخوان وامر بنا براى ندب ست لقوله اينما ادركتك الصلوة فصلِ اخرجه مسلم ونحوه عند غيره وگفته اند كه بر اراده معنى اول در دور زيرا كه در حديث دليل ست برانكه مساجد شرط وى قصد تسبيل ست چه اگر صرف بتسميه مسجد گردد مى بايد كه اين اماكن كه در مساكن ساخته شده است براى نماز از ملك اهل وى بيرون رود ودر شرح سنه گفته كه مراد محالى ست كه در وى دور ست ومنه سأريكم دار الفاسقين زيرا كه اينها محله را كه در وى قبيله مجتمع شود دار مى ناميدند گفت سفيان بناء المساجد فى الدور يعنى القبائل **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد قتل كند خداى تعالى يهود را ساختند وگرفتند گورهاى پيغمبران خود را مسجدها ودر حديث متفق عليه ست از عايشه عوض قاتل الله لعن الله اليهود والنصارى الخ در توشيح گفته اين در يهود واضح ست ودر نصارى مشكل تر زيرا كه پيغمبر شان مقبور نشده وتوجيه كرده اند بانكه نصارى را پيغمبران اند غير رسل همچو حواريين ومريم عليها السلام در يك قول يا جمع در قول آنحضرت انبيائهم بازاء جمع از يهود ونصارى ست يا مراد انبيا وكبار اتباع شان اند پس اكتفا كرد بر ذكر انبيا ومقصود هر دو بوده اند ومؤيد اين ست روايت مسلم قبور انبيائهم وصالحيهم يا مراد باتخاذ اعم ست از ابتداع واتباع پس يهود ابتداع كردند ونصارى اتباع نمودند وشك نيست كه نصارى بسيارى از قبور معظمه يهود را تعظيم وتكريم ميكنند انتهى متفق عليه ودر مسلم ست از عايشه گفت ذكر كردند ام حبيبه وام سلمه آنحضرت را كنيسه كه ديده بودند آنرا در حبشه ودر وى تصويرها بود آنحضرت فرمود در ايشان مردى صالح بود چون مرد بر گور وى مسجدى گرفتند ودر وى اين تصويرها ساختند ايشان بدترين خلق اند نزد خدا روز قيامت واتخاذ قبور مسجد اعم ست از انكه براى نماز در وى باشد يا بر وى ودر مسلم ست لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها ولا عليها بيضاوى گفته يهود ونصارى سجده ميكردند انبياى خود را براى تعظيم شان ايشان وآنرا قبله توجه در نماز ميگردانيدند وآنها را اوثان گرفته بودند لهذا آنحضرت ايشان را لعنت كرد ومسلمانان را از ان منع فرمود اما كسى كه مسجدى در جوار صالح گرفته وقصد تبرك بقرب از وى نموده نه براى تعظيم وى وتوجه نكند بسوى او پس داخل نيست در وعيد انتهى صاحب سبل گفته قول وى نه براى تعظيم او جواب آن گفته مى آيد كه اتخاذ مسجد بقرب وى وقصد تبرك بدان تعظيم ست مر او را واحاديث نهى مطلق ست ودليل نيست در ان بر تعليل مذكور وظاهر اين ست كه علت سد ذريعه وبعيد از تشبه بعبده اوثان كه تعظيم ميكنند جمادات را كه نمى شنوند ونمى بينند ونه ضرر ميرسانند ونه نفع ودر انفاق مال در ان عبث وتبذير ست خالى از نفع بالكليه وسبب ست براى ايقاد سرج بر ان كه فاعل وى ملعون ست ومفاسد انچه بنا كرده مى شود بر قبور از مشاهد وقباب غير محصور اند وابوداود وترمذى ونسائى وابن ماجه از ابن عباس روايت كرده اند كه گفت لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج وقد اوضحنا ذلك فى رسالتنا المسماة تطهير الاعتقاد عن ادران الالحاد انتهى وزاد مسلم والنصارى چنانكه گذشت ولهما من حديث عايشة وبخارى ومسلم راست از حديث عايشه كانوا اذا مات فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجدا بودند كه چون مى مرد در ميان ايشان يعنى نصارى مردى صالح مى ساختند بر گور او مسجد چون در حديث ابو هريره افراد يهود بود در ينجا افراد نصارى كردند وبجاى انبيا كه در ان حديث بود درين حديث صالح آوردند كما قيل واحسن اين ست كه انبياى يهود همان انبياى نصارى اند زيرا كه نصارى مامور اند بايمان بهر رسول ورسل بنى اسرائيل انبيا اند در حق هر دو فريق وبهم اطلاق صلحا بر انبيا آمده ودر حديث جندب ست نزد مسلم كه شنيدم رسول خدا صلى الله عليه وسلم مى فرمود آگاه باشيد بدرستيكه كسانى كه بودند پيش از شما مى گرفتند قبرهاى پيغمبران وصالحان خود را مسجدها آگاه باشيد وبدانيد پس نگيريد شما قبرها را مسجدها بدرستيكه من نهى ميكنم شما را از ان وفيه ودرين حديث ست اولئك شرار الخلق ايشان اند بدترين خلق اسم اشاره عائد ست بسوى هر دو فريق وكفى ذما ومراد از اتخاذ اعم ست از انكه ابتداع باشد يا اتباع چه يهود ابتداع كردند ونصارى اتباع **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال

بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم خيلا گفت ابوهریره فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکر را بسوی نجد فجاءت برجل
پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفه که نام قبیله است گفته می شد آن مرد را ثمامة بن اثال و این مرد مهتر اهل یمامه بود که نام بلدیست فربطوه
بسارية من سواري المسجد پس بستند آن مرد را بستونی از ستونهای مسجد و نیست درین انچه دلالت کند بر آنکه بستن وی بامر آنحضرت بود ولیکن
آنحضرت مقرر داشت ربط او را زیرا که در قصه وی این ست که میگذشت آنحضرت بروی تا سه روز و می فرمود ما عندک یا ثمامة الحدیث تا آخر حدیث
که طویل ست و در وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکور ست و مقصود درینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک ست بستون مسجد و در آمدن وی در وی
زیرا که نجاست مشرکان و کافران معنوی ست نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیه و این جمله مخصص قول وی ست صلی الله
علیه وسلم ان المسجد لذكر الله والطاعة و آنحضرت وفد ثقیف را در مسجد فرود آورد و خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک ست در مسجد وقتی که باشد او را
در وی حاجت مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی وی محاکمه می خواهد در مسجد ست و کفار در مسجد آنحضرت می درآمدند و تا دیر می نشستند
و نزد ابوداؤد ست از حدیث ابی هریره که بدرستیکه یهود آمدند آنحضرت را و وی در مسجد بود و اما قوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس مراد
عدم تمکین ایشان ست مر حج و عمره را چنانکه در قصه بعث آنحضرت آیات سوره برائت بسوی مکه وارد ست و قول وی صلی الله علیه وسلم فلا يحجن بعد
العام مشرک و کذلک قوله تعالی وَمَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ قائم نمی شود بدان دلیل بر تحریم مساجد بر مشرکین زیرا که نزول وی
در حق کسی ست که مستولی شد بران و هست او را حکم و منع کما وقع فی سبب النزول زیرا که فرود آمده است در شان نصاری و استیلای ایشان بر بیت المقدس
و انداختن اذی و ازبال در ان یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام حدیبیه از عمره و اما دخول در ان بغیر
استیلاء و منع و تخریب پس آیه کریمه افاده آن نکرده در سبل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذهب امام او ست
در ما عدای مسجد الحرام انتهی **وعنه** و روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه مر بحسان بن ثابت بحای مهمله و سین
مشدده شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مکنی بابی عبدالرحمن آبن عبدالبر در استیعاب در ترجمه وی اطالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین فی
خلافة علی کرم الله وجهه و قیل بل مات سنة خمسین و هو ابن مائة و عشرین سنة ینشد بضم حرف مضارع و سکون نون و کسر شین معجمه فی المسجد
بدرستیکه گذشت عمر بر حسان و او شعر می خواند در مسجد فلحظ الیه پس نگاه کرد عمر بجانب او و گویا که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت
انشد و فیه من هو خیر منك پس گفت حسان شعر می خواندم و در مسجد کسی بود که بهتر ست از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخاری
در باب بدء الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بآن مشرکان را از طرف وی صلی الله علیه وسلم و در حدیث دلالت ست
بر جواز انشاد شعر در مسجد و معارض اوست حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نهی کرد آنحضرت از تناشد اشعار در مساجد اخرجه ابن خزیمه وصححه الترمذی
وله شواهد و جمع میان هر دو باین وجه ست که نهی محمول ست بر تناشد اشعار جاهلیت و اهل بطالت و انچه در وی غرض صحیح نباشد و ماذون فیه شعری ست
که سالم باشد ازین و گفته اند که ماذون فیه نیز مشروط ست باینکه شاغل حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور و باطل ست که خواندن آن نامشروع ست
در مسجد که مکان طاعت و عبادت ست اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان وی و مواعظ و نصایح باشد بهمه حال
در همه جا محمود و مستحسن ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری بر پا کرد و می فرمود که روح القدس
تایید میکند حسان را مادامیکه مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا انتهی متفق علیه قومی باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز انعقاد مجلس
مولد و انشاد شعر دران و این استدلال بچند وجه صحیح نیست اول آنکه انشاد حسان بمقابله هجو کفار بود مر آنحضرت و اهل اسلام را و این علت درینجا موجود نیست

دوم آنکه دران اشعار مدح آنحضرت یا هجو کفار بوده نه حکایت ولادت و لوازم آن سوم آنکه در تا شد مذکور تداعی و جمع منکرات اکثر اهل مولد نبود چهارم آنکه این تعلیم
در هر سال بروز و وقت و ماه معین نبود بلکه بهنگام ضرورت بجواب کفار بود آری ازین حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص یا عام معلوم شد ولیکن معهذا امام مالک
در موطا آورده که عمر بن خطاب بنا کرد رحبه یعنی فضائی در ناحیه مسجد که نامیده می شد بطحا بضم با و فتح طا یعنی زمین سنگریزه دار و گفت هر که خواهد که غوغا کند
و گفتگو با درهم یا خواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رحبه **وعنه** وهم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا ينشد ضالة في المسجد هر که بشنود مردی را که میجوید گم شده را در مسجد ینشد بفتح
مثناة تحتیه و سکون نون و ضم شین معجمه از نشد الدابة اذا طلبها فليقل لا ردها الله عليك پس باید که بگوید باز نگرداند گم شده را خدای تعالی بسوی تو
یعنی نیابی آنرا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید بجهر از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت و نه آنکه از ته دل این دعا کند و نخواهد که مسلمانی
گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گردد این کار نگردد و در نباشد در سبل گفته جهر قول باین لفظ واجب ست فان المساجد
لم تبن لهذا بدرستیکه مسجد ها بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از انچه نه عبادت ست چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا
وصلوة و علم و مذاکره خیر و نحو آن ست رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم سوال از ضاله حیوان و ملحق ست باو سوال از متاع و غیره که در مسجد گم شده ست
بنا بر علت منصوص مذکور که ان المساجد لم تبن لهذا و هر که متاع وی در مسجد و غیر وی گم شده باشد او را باید که بر دروازه بنشیند و از داخل دران و خارج از ان
پرسد و جستجو نماید و اختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد و هر که منع کرده بنا بر رفع اصوات حجت وی این حدیث واثله است جنبوا مساجدکم
مجانينكم وصبيانكم ورفع اصواتكم اخرجه عبد الرزاق والطبرانی فی الکبیر وابن ماجة **وعنه** وهم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا رأيتم من يبيع او يبتاع في المسجد فرمود چون به بینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوئید
یعنی بجهر برای زجر هر یک از بائع و مشتری لا اربح الله تجارتك سودمند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان ست که مساجد برای
این کار بنا کرده نشده اما اگر کسی بیع کند بیع منعقد می شود بالاتفاق قال الماوردی مالک در موطا گفته بود عطا بن یسار چون می گذشت بروی کسی که بیع
میکند در مسجد می طلبید او را و می پرسید چیست با تو و چه میخواهی اگر می گفت میخواهم که این چیز را بفروشم می فرمود علیک بسوق الدنیا فانما هذا سوق الآخرة
یعنی لازم گیر بازار دنیا را که این مسجد بازار آخرت ست رواه النسائی والترمذی وحسنه والدارمی ایضا **وعن** حکیم بن حزام بحای مهمله
مکسوره و زا برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل ست بسیزده سال و عمر او صد و بست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام
از اشراف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از افاضل قوم ست رضي الله عنه وفات کرد در مدینه سنه اربع و خمسین و او را چهار پسر بود همه صحابی عبد الله
و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقام الحدود في المساجد بر پا کرده نشوند حد ها در مسجد ها مثل حد زنا
و حد شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قضا بدان در مسجد زدن و کشتن بیرون مسجد کنند ولا یستقاد فیها و نه طلب کرده شود قصاص
در مسجد ها در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم اقامت حدود در مساجد و بر تحریم استقاده در وی رواه احمد وابوداؤد بسند ضعیف ورواه الحاکم
وابن السکن واحمد بن حنبل والدارقطنی والبیهقی گفت مصنف در تلخیص لا باس باسناده انتهی و این حدیث را در مشکوة از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نهی کرد
رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار دران و از اقامت حدود دران و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصابیح از حدیث
جابر روایت کرده ست **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت اصيب سعد بن معاذ بضم میم و بعین مهمله بعد الف و ذال معجمه کنیت او ابو عمرو الاوسی
اسلام آورد در مدینه میان عقبه اولی و ثانیه و باسلام وی بنی عبد الاشهل مسلمان شدند و خانه او اول خانه ایست که اسلام آورد از انصار و آنحضرت او را

سید الانصار نام کرده ودر قوم خود مقدم ومطاع وشریف بود از کبار صحابه حاضر شد بدر واحد را ورسید او را تیری روز خندق در اکحل وبند نشد خون زخم وی تا آنکه بمرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنة خمس من الهجرة وهو ابن سبع وثلثین سنة ودفن بالبقیع روی عنه نفر من الصحابة یوم الخندق رسیده شد زخم را سعد روز خندق در رگ هفت اندام فضرب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمة فی المسجد پس زد بر زخمی شدن او رسول خدا خرگاهی در مسجد لیعوده من قریب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت ست بر جواز نوم در مسجد وبقای مریض در وی واگرچه مجروح باشد وضرب خیمه دران واگرچه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن دران از آنچه همیشه می ماند در وی تحجر وآنکه در حدیث آمده که کنیزکی سیاه خانهٔ بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا وبر بود **وعنها** وهم روایت ست از عایشه رضی الله عنها قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسترنی وانا انظر الی الحبشة دیدم آنحضرت را که پنهان می کند ومی پوشد مرا یعنی از نظر مردم ومن می نگرم بسوی حبشیان یلعبون فی المسجد که بازی میکردند در مسجد ودر روایت بخاری آمده که لعب ایشان بدرق وحراب بود ودر مسلم ست که لعب میکردند در مسجد بحراب ودر روایت بخاری ست که بود در روز عید پس این دلیل ست بر جواز مثل آن در مسجد روز سرت وگفته اند که این حکم منسوخ ست بقرآن وسنت اما قرآن فقوله تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ واما سنت پس این حدیث ست جنبوا مساجدکم صبیانکم ومجانینکم وسل سیوفکم واقامة حدودکم وخصوماتکم واجمروها فی الجمع واجعلوا علی ابوابها المطاهر اخرجه ابن عدی والطبرانی فی الکبیر والبیهقی وابن عساکر گویا قول قایل نسخ این ست که چون نهی از خصومت وسل سیوف کردند از لعب بحراب بالاولی باشد ودر وی بعدست وتعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف ست ونیست در وی ونه در آیت تصریح دعوی قایل مذکور ونه تاریخ وی معلوم ست که نسخ تمام شود وگفته اند که لعب ایشان خارج از مسجد بود وعایشه در مسجد واین مردود ست بانچه در بعض طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعب ایشان را در مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را ودر بعض الفاظ وی این ست که فرمود عمر را بدان که درین ما فسحت ست ومن مبعوث شده ام بحنیفیه سمحه وعمر بنا بر اصل در تنزیه مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه تعمق وتشدد منافی قاعده شریعت ست که آن تسهیل وتیسیر باشد وازینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود مر حبش را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جاییکه وارد ست ونیز مدفوع شد قول کسی که لعب بحراب مجرد لعب نیست بلکه در وی تدریب شجعان ست بر مواضع حروب واستعداد برای عدو ودر وی مصلحت ست عامه مسلمین را واحتیاج ست بسوی او در اقامت دین پس جایز باشد در مسجد وانا انظر عایشهؓ بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه ست در وی دلالت ست بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی جمله مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز ونزد ملاقات در طرق وتحقیق این مسئله در محل خود بباید

وعنها وهم روایت ست از عایشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء کانت لها خباء فی المسجد فکانت تاتینی وتحدث عندی بدرستیکه کنیزک سیاه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا وسخن میکرد نزد من مصنف در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتهی وولیده در اصل بمعنی مولوده ست ومیکه متولد شد پستر اطلاق وی بر امة آمده اگرچه کلان باشد الحل بیث واین حدیث برتمته در بخاری ست از عایشهؓ ودر وی دلیل ست بر اباحت مقیل وبیتوت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت امن از فتنه وبر جواز ضرب خیمه دران برای مانند بود وماننداٰن **وعن** انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البصاق فی المسجد خطیئة آب دهن در مسجد افگندن گناه ست در قاموس گفته بصاق بروزن غراب وبساق وبزاق آب دهن که از دهن بیرون افگنند وتا در دهن ست آنرا ریق گویند انتهی ودر روایت بخاری بزاق ست ودر مسلم تفل وکفارتها دفنها وکفارهٔ آن ودور کننده گناه آنرا گور کردن بزاق ست

یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شود گور باید کرد که بزه آن برود مصنف در فتح الباری گفته جمهور گویند دفن کند آنرا در خاک و ریگ و سنگریزه مسجد در رویانی گفته مراد بدفن اخراج اوست از مسجد بالکل انتهی در سبل گفته و این بعیدست و قرطبی گفته ثابت نمی شود حکم سیئه بمجرد تفل بزاق در مسجد بلکه وقت ترک آن و دفن نکردن آن و کذا قال عیاض و ذهب الیه ائمة من اهل الحدیث و شاهد اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه مرفوعا که هر کہ نخاع کند در مسجد و دفن نکند آنرا پس سیئه است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنه است پس نگردانید این را سیئه مگر بقید عدم دفن و مانند وی ست حدیث مسلم از ابی ذر رضی الله عنه یافتم در مساوی امت خود نخاعه را که باشد در مسجد و گور کرده نشود و نخاعه و نخامه آب دهن که از سینه یا بینی برآید در سبل گفته و همچنین فهم کرده اند سلف در سنن سعید بن منصور ست از ابی عبیده بن الجراح که وی نخامه افگند در مسجد شبی و فراموش کرد دفن نمودن آن تا رجوع کرد بخانه خود و گرفت شعله از آتش و آمد و جست آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مختص ست بکسی که ترک کرد آن را و گذشت وجه جمع که خطیئه آنجاست که بجانب راست یا قبله تفل اندازد نه جائی که جانب شمال یا زیر قدم افگند پس حدیث درینجا مخصص و مقید باوست و حدیث دلیل ست بر خطیئه بودن بصاق در مسجد و بر ینکه کفارهٔ وی دفن اوست و تعارض نیست با حدیث فلیصبق عن یساره او تحت قدمه زیرا که ظاهر وی آنست که برابرست در مسجد و غیر وی نووی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص ست ببزاقی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیئه باقی ست بلا تخصیص انتهی

و هم روایت ست از انس رضی الله **عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد برپا نخواهد شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجدها و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو و زینت و جز آن اخرجه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه **وصححه** ابن خزيمة این حدیث از اعلام نبوت ست وازوی معلوم شده که تباهی در مساجد از اشراط ساعت و تباهی دین ست و آن عام ست از قول کما عرفت و از فعل باین طور که مبالغه کند هر یکی در تزیین مسجد و رفع بنای وی و در وی دلالت مفهمه ست بکراهتش و اینکه خدا دوست نمی دارد تشیید مساجد را و نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ دارمی این ست بدرستیکه از اشراط ساعت ست که تفاخر کنند و بنا زنند مردم مسجدها را انتهی یعنی بنا و تزویق و تحسین و تنقیش آن بطریق ریا و سمعه باشد تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشييد المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی به برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجدها تمام روایت این ست که گفت ابن عباس هر آینه تزخرف می کنید شما مساجد را چنانکه تزخرف کردند یهود و نصاری و این مدرج ست از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این امت راه بنی اسرائیل رود و آنچه آنها کردند این نیز بکند و تشیید بمعنی رفع بنا و تزیین او و شید یعنی جص ست کذا فی الشرح و لفظ قاموس این ست شاد الحائط یشیده طلاه بالشید و هو ما طلی به حائط من جص و غیره انتهی پس رفع بنا را از مسمای وی نگردانیده و اما قوله تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ پس در کشاف گفته رفع آن بنای اوست کقوله تعالی بَنٰهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰهَا وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ حسن گفته امر نکرد خدا برفع بنا و لیکن بتعظیم انتهی و حدیث ظاهرست در کراهت و تحریم بقول ابن عباس کما زخرفت الیهود والنصاری چه تشبیه بایشان حرام ست زیرا که مقصد از بنای مساجد جز ستر مردم از حر و برد نیست و تزیین آن دلها را از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت ست می برد اخرجه ابو داود شوکانی در رساله ارشاد السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشر که از عمائر مستحدثه در حرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیهٔ بیوت زیاده بر حاجت ست نوشته عمارت مقامات بدعت ست باجماع مسلمین بدترین ملوک چراکه فرج بن برقوق در اوائل مائة تاسعه از هجرت احداث آن نموده و اهل علم آن عصر بروی انکار فرموده و در ان بتالیف پرداخته و این عمائر در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب ست از ملوک مائلین الی الخیر که بعد ازوی آمدند و برین بدعت که احداث کرده

شہر ملوک مسلمین در خیر بقاع ارض ست غضب نمودند با آنکه این مقامات سببی از اسباب تفریق جماعات گردیده حال آنکه صادق مصدوق از اختلاف و فرقت
نہی فرمووده و بسوی اجتماع و الفت راه نموده بلکه از تفریق جماعات در صلوات ہم نہی کرده و بالجملہ فکل عاقل متشرع یعلم انہ حدثت بسبب ہذه المذاہب التی فرقة
الاسلام فرق مفسدة اصیب بہا الدین و اہلہ وان من اعظمہا خطرا واشدہا علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات و وقوف
کل طائفة فی مقام من ہذه المقامات کانہم اہل ادیان مختلفة وشرائع غیر مؤتلفة فانا للہ وانا الیہ راجعون انتہی کلامہ وصححہ ابن حبان شیخ در ترجمہ
گفتہ بعض متاخران تجویز کرده اند آنرا و گفتہ اند کہ مردم خانہا مشید و مزخرف و مطلای سازند اگر ما مسجد را بخشت و گل سادہ بنا کنیم شاید کہ در نظر
عوام خوار نماید و حقیر در آید انتہی فقیر گوید عفا اللہ عنہ کہ در سبل گفتہ قول بجواز تزیین محراب باطل ست انتہی و سیوطی را در بدعت محاریب رسالہ مستقلہ ایست
و چون آرایش محراب تنہا باطل باشد بآرایش تمام مسجد چہ رسد و آنکہ میگوید کہ خانہای مشید و مزخرف ساختن مشروع ست کہ حقارت مسجد در برابر آن
پسندنمی آید این تعلیل فاسد در حقیقت قیاس ست در برابر نص و نیست بروی اثارت از علم در سبل السلام از امام مہدی رضی اللہ عنہ نقل کرده کہ در بحر زخار
گفتہ تزیین حرمین شریفین نہ از رای ذی حل و عقد بوده و نہ بسکوت رضا از علما و جز این نیست کہ تزیین کردند آنرا اہل دولت جائره بغیر اذن احدی
از اہل فضل و سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا انتہی و این کلام حسن ست و در قول وی صلی اللہ علیہ وسلم ما أمرت اشارت ست بآنکہ این کار
حسن نیست چہ اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آورده کہ بدرستیکہ مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ساختہ شده بود از خشت و سقف او از جرید بود و ستون او از چوب نخل پس نیفزود ابو بکرؓ در وی چیزی و نہ عمرؓ زیاده کرد بلکہ ساخت آنرا بر بنای
عہد آنحضرت ﷺ بلبن و جرید و عمد خشب باز تغییر کرد عثمانؓ و بسیار زیادت نمود دران و ساخت دیوارہایش از سنگہای منقوش و سقف او از ساج
ابن بطال گفتہ این دلالت دارد بر آنکہ سنت در بنیان مساجد قصد و ترک غلو ست در تحسین زیرا کہ عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ با وجود کثرت فتوح در ایام
وی و کثرت مال بنای قدیم مسجد را متغیر نکرد و تجدید بجہت آن نمود کہ جرید نخل بوسیده شده بود و وقت عمارت وی گفت اکن الناس من المطر وایاک
ان تحمر وتصفر فتفتن الناس بعده ولیکن چون زمانہ عثمان رضی اللہ عنہ آمد و مال بسیار شد وی تحسین مسجد کرد بچیزی کہ نہ مقتضی زخرفت بود اما معہذا
بعض صحابہ بروی انکار کردند و اول کسی کہ بآراستگی مسجدہا و زینت وی پرداخت ولید بن عبد الملک ست و این در اواخر عصر صحابہ بود و سکوت کردند
بسیاری از اہل علم از انکار بران بخوف فتنہ انتہی و این زخرفت درین دور آخر کہ ہمدوش زمانہ فترت و ہم آغوش روزگار قیامت ست روز افزون ست
خصوصا زینت و زیب اماکن مقدسہ حرمین شریفین بطلا و نقره و زخرفت روضہ مطہره آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانواع تکلفات و از خبای سرادقات و تشکیل
کنائس و صوامع یہود و نصاری ست در خبر مہدی موعود یا حضرت روح اللہ علیہما السلام مجال کیست کہ بران انکار کند و سر خود نہ دربازد **وعن**

انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي اجور امتي حتى القذاة يخرجها الرجل من المسجد
ظاہر گردانیده شد بر من مزد کارہای امت من کہ بوجود خواہد آمد از ایشان تا آنکہ خس و خاشاکی کہ بیرون می افگند آنرا مرد از مسجد قذاة بر وزن حصاة
مستعمل ست در ہر چیزی کہ بیفتد در خانہ وغیره و قتیکہ اندک باشد و شیخ در ترجمہ گفتہ قذی انچہ در چشم و آب افتد از خس و خاشاک و چرک و درین جا
اشارت ست کہ مسجد بمثابہ چشم انسان ست کہ آزار می کشد روحانیت وی از ان یا مانند آب زلال ست از چشمہ حیات معنوی کہ بدان تیره میگردد
و ہر کہ پاک دارد آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد انتہی و در حدیث اخبار ست باینکہ ہر چہ آنرا آدمی از مسجد بیرون می افگند اگر چہ
قلیل و حقیر باشد در وی اجر ست زیرا کہ دران تنظیف بیت اللہ و ازالہ چیزی ست کہ موذی مسلمانان ست و مفید ست بمفہوم خود باینکہ ادخال
قذرات در مسجد از جملہ اوزار ست رواه ابوداؤد والترمذي واستغربه وصححه ابن خزيمة و در آخر این حدیث این ست کہ عرض کرده شدند

بر من گناهان امت من پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سورهٔ از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پستر فراموش کرد انتهی وبعضی از علمای شافعیه این را از کبائر شمرده اند **وعن** ابي قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين یعنی چون در آید یکی از شما مسجد را پس ننشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت واین دو رکعت تحیة المسجد ست وظاهر وی وجوب ست وبه قال الشافعية وحنفيه وجمهور بر آن رفته اند که مندوب ست واستدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند اجلس فقد اذيت وامر نکرد بنماز ونیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسه وگفت زیاده نکنم برین افلح ان صدق واول مردود ست باینکه نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد وچه جائز ست که در طرفی از مسجد گذارده باشد بعده تخطی رقاب نموده وثانی باینکه واجب ست غیر ارکان خمسه مثل نماز جنازه ومانند آن ونیست مانع ازینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نکنم برین وحضرت او را اعلام نموده باشد بدان وظاهر حدیث در آن ست که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگرچه وقت کراهت باشد ودر وی خلاف ست وصاحب سبل در حواشی عمده ترجیح عدم گذاردن داخل مسجد در اوقات کراهت نموده وگفته ظاهر وجوب این هر دو ست بنا بر کثرت اوامر وارده بآن اخرجه مسلم واصحاب السنن وابن خزيمة وابن حبان واورده البخاري وظاهر آنست که چون در مسجد آمده بنشست ونگذارد مشروع نیست که برخیزد وبگذارد وجماعتی گفته مشروع ست تدارک آن بحدیث ابی ذر که وی در آمد بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز وبگذار اخرجه ابن حبان في صحيحه وترجم عليه تحية المسجد لا تفوت بالجلوس وهمچنین قصه سلیک غطفانی چنانکه بیاید ومحب طبری گفته محتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست وبعد جلوس وقت قضا ومحتمل که محمول شود شرعیت وی بعد از جلوس بر آنکه فصل طویل نباشد انتهی وقول وی صلی الله علیه وسلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت ونه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت بیک رکعت ودر شرح گفته خارج ست از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت وی همین طواف ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده گویم حافظ ابن القیم رح در هدی همچنین ذکر کرده وبعضی گویند که وی ننشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت تحیت برای کسی ست که نشست ودر آینده مسجد حرام بدایت میکند بطواف پستر میگذارد نماز مقام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشستن خواهد پیش از طواف تحیت المسجد بخواند همچو دیگر مساجد وهمچنین استثنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده ونه بعد وی وجواب داده اند که آنحضرت ننشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بمجرد وصول بجبانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید در مسجد گذارده وجبانه خود مسجد نیست که او را تحیت در کار باشد وچون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در آن داخل گردد واین فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت گذاردن تحیت منهی عنه ست بحدیث اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة انتهى

باب صفة الصلوٰة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد وارکان واجزای وی چیست واز ینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز ست بیان کند چه نماز چون از قبیل اعراض ست اجزای آن صفات خواهد بود **عن** ابي هريرة رضي الله عنه روایت ست از ابو هریره که مردی در آمد در مسجد وحال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشهٔ مسجد پس نماز گذارد آن مرد ودر وی رعایت تعدیل ارکان قومه وجلسه خوب نکرد وپستر آمد آن مرد وسلام کرد بر آنحضرت پس گفت او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام باز گرد بمصلای خود پس بگذار نماز را بدرستیکه تو نگذارده نماز را پس باز گشت آن مرد وبگذارد نماز را بار دوم بهمان طریقه که نخست گذارده بود پستر باز آمد وسلام کرد فرمود وعلیک السلام باز گرد وبگذار نماز را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد در کرت ثالث یا در کرتی که پس از سوم ست یعنی بار چهارم بیاموز مرا ای رسول خدا نماز را که چگونه بگذارم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال پس گفت آنحضرت

و تعلیم کرد او را نماز و وضوء و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط ست اذا قمت الی الصلوٰة فاسبغ الوضوء چون
خواهی بالستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی دلیل ست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی ست اذا قمتم الی الصلوٰة و مراد
کسی ست که محدث باشد کما عرف من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبغ الوضوء کما امره الله فیغسل وجهه و یدیه
الی المرفقین و یمسح برأسه و رجلیه الی الکعبین و این تفصیل دال ست بر عدم وجوب مضمضه و استنشاق و قرینه هاست بر حمل امر که بآن وارد شده بر ندب دال ست بر وجوب استقبال
قبله قبل تکبیر احرام و گذشت بیان وجوب و عفو استقبال متنفل اکب ثم استقبل القبلة فکبر پس تر رو آر بجانب قبله پس تکبیر گو یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر ست
و دلالت میکند بر تعیین وی روایت طبرانی از حدیث رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون استاد
بسوی نماز برابر ایستاد و برداشت هر دو دست پس تر گفت الله اکبر و صححه ابن خزیمة و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه باسناد صحیح که بر شرط
مسلم ست آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و ازینجا ظاهر شد که مراد بتکبیر احرام همین لفظ ست و ظاهر حدیث
وجوب اوست ثم اقرأ ما تیسر معك من القرآن پس تر بخوان انچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست و در وی
دلیل ست بر وجوب قرائت قرآن در نماز برابرست که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز ازینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب می بود
امر میکرد بدان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش بیاید ثم ارکع حتی تطمئن راکعا
پس تر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و اطمینان در وست و کیفیت وی در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو
کف دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی ست ثم کبر فرکع حتی تطمئن مفاصله و تسترخی ثم ارفع
حتی تعتدل قائما پس تر بردار سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی تستوی ست بجای تعتدل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت ست
بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب اطمینان قائما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد ازان سجده کن تا آنکه آرام
گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب اطمینان در وست ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس تر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری
در نشستن بعد سجدهٔ اولی و این نشستن را جلسهٔ استراحت گویند و نزد شافعی سنت ست که بعد از سجدتین بنشیند و بعد ازان برای رکعت دوم برخیزد
و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پس تر بردار سر از سجدهٔ دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلسهٔ
استراحت نیست ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس تر سجدهٔ دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک رکعت ست
از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طمانینة و جلوسا بین السجدتین پس تر سجدهٔ دیگر ست همچو اولی با طمینان پس این صفت یک رکعت
کامل شد و در وی دلالت ست بر وجوب سجود و طمانینت دران و تفصیل وی در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و یسجد حتی یمکن
وجهه و جبهته حتی تطمئن مفاصله و تسترخی و نیز دال ست بر وجوب قعود بین السجدتین و در روایت نسائی ست ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعدا علی مقعدته
و یقیم صلبه و در روایتی ست فاذا رفعت راسك فاجلس علی فخذك الیسری و ازینجا معلوم شد که هیئت قعود میان هر دو سجده گستردن یسری ست
ثم افعل ذلك پس تر بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکعت اولی ست و معلوم شده است از شرع عدم تکرار
آن در رکعات فی صلاتك كلها در همه نماز خود آخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه بالفاظ متقاربه و اللفظ للبخاري و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری راست تنها و لابن ماجة و مر ابن ماجه راست از
حدیث ابو هریره باسناد مسلم بسندی که معتبرست نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری ست

روایت کرده فهی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قائماً عوض لفظ بخاری حتی تعتدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده ودرین
لفظ هم ذکر جلسهٔ استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب اطمینان وقت اعتدال از رکوع در مصفی گفته جلسهٔ استراحت وترک آن هر دو در حدیث
آمده است وهر دو صحیح ست ومثله في حديث رفاعة ومانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی ست
مکنی بابی معاذ حاضر شد احد وبدر وسائر مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحاضر شد با علی رضی الله عنه جمل وصفین را ومرد در اول امارت معاویه
وپدر او از نقباست ووی برادر مالک بن رافع وخلاد بن رافع ست ووی اول کسی ست که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج وحاضر شد عقبهٔ اولی را روی عنه
ابناه عبید ومعاذ وابن اخیه یحیی بن خلاد عند احمد وابن حبان نزدیک امام احمد وابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما وفي لفظ لاحمد
ودر لفظی مر احمد راست از حدیث رفاعه فاقم صلبك پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بکمال اعتدال
حتی ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود وجاهای خود چنانکه در مصابیح ست الی مفاصلها ورواه ابو علی بن السکن
فی صحیحه وابو بکر بن ابی شیبة فی مصنفه من حدیث رفاعة بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد مرا شیخ الاسلام جلال الدین ادام الله
بقاءه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است وهو کما قال زاده الله عزاً انتهی وبالجمله در وی دلالت ست بر طمانینت در اعتدال وللنسائي
وابي داؤد من حديث رفاعة بن رافع ونسائی وابو داؤد راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعاً وترجمهٔ وی گذشت انها لم تتم
صلوة احدکم حتی یسبغ الوضوء بدرستیکه شان این ست که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل وتمام کند وضو را کما امره الله تعالی
چنانکه امر کرده است او را خدای تعالی بوضو در سورهٔ مائده یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم
الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین در مصفی گفته اصح آن ست که تفسیر اذا قمتم اذا اردتم ست در لغت عرب
اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصاً وقتی که الی صله داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضوست صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد
وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد وحدیث لاتقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح ست درین معنی واز منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد ونیت در جمیع
طاعات لابدست لقوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت ست
از شرک وریا وعادت واین معنی بدون نیت صحیحه صورت نه بندد ولقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات ووضو عبادتی ست از اعظم عبادات
مکفر ذنوب ومقرب بجناب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه ودر آوردن
مسح مابین مغسولات وعدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکند واتباع خلف سلف را وحکایات وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت کرده
که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد وترتیب مرعی ست در صلوة وحج وهر چه در ان اجزای کثیره بهم آمده اند
این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت بالجمله با وجود این همه مجتهد فیه ست ابو حنیفه بسنیت آن قائل ست انتهی ثم یکبر الله پس تکبیر احرام
گوید وبزرگی یاد کند خدا را ویحمده وحمد گوید او را یعنی بقرارت فاتحه ولیکن قول وی فان کان معك چنانکه بیاید مشعر ست باینکه مراد بقول وي
ویحمده غیر قرارت ست که آن دعای استفتاح ست واز ینجا وجوب مطلق حمد وثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود وکلام درین باب بیاید ویثنی علیه
وثنا گوید بر وی وفیها ودر روایت نسائی وابی داؤد ست از حدیث رفاعه فان کان معك قرآن پس اگر باشد با تو ودر حفظ تو
مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان ولفظ ابی داؤد این ست فاقرأ بام الکتاب ونزد احمد وابن حبان باین لفظ ست ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ
بما شئت وترجمه کرد ابن حبان باب فرض المصلی فاتحة الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بام القرآن قول وی ما تیسر معك محمول باشد بر فاتحه

زیرا که همین فاتحه متیسر ست برای حفظ مومنان یا محمول شود بر آنکه آنحضرتؐ دانست از حال مخاطب که وی فاتحه را یاد ندارد و هر که این چنین باشد که وی را جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ ست بحدیث تعیین فاتحه یا مراد بما تیسر چیزی ست که زیاده است بر فاتحه و مؤید اوست روایت احمد و ابن حبان که در وی بتعیین فاتحه کرده و ما تیسر را ما عدای او گردانیده پس محتمل ست که راوی جائیکه ما تیسر گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه ذهول نموده و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بام الکتاب و بما شاء الله و بما شئت والا فاحمد الله وکبره وهلله واگر نباشد با تو چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و ببزرگی یاد کن او را و تهلیل و توحید کن او را و از ینجا معلوم شد که هر که قرآن یاد نداشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تهلیل بجای قرآن و متعین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد شده که بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر تسبیح و تهلیل کند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت آیت ست و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام و شرائع تمام نیاموخته و از ینجا معلوم بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین ست که گفت آنحضرتؐ برای تعلیم آن مرد چون برخاستی بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پستر اذان گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان ورنه حمد گو و تکبیر گو پستر رکوع کن انتهی ولابي داود ثم اقرأ بام القرآن وبما شاء الله و در روایت ابو داود ست از حدیث رفاعه که پستر بخوان سورۀ فاتحه را و آنچه خواهد خدای تعالی و در ینجا دلالت ست بر وجوب قرات در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر ما تیسر بالفاتحه معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قرات چیزی که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب ما عدای فاتحه در آخرین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد ولابن حبان بما شئت و در روایت ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعة بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ ست که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پستر آمد و سلام کرد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرتؐ اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون روی آری بجانب قبله تکبیر گو پستر بخوان سورۀ فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و برابر دار پشت خود را پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را و بردار سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردند استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس اطمینان کن برای سجود پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ پستر کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابیح ست و روایت کرده است آنرا ابو داود باندک تغییر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت ست که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب ست نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان وجوب و سنت ست که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادۀ نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل و معدوم بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذارد و این توجیه را حضرت شیخ در ترجمه ذکر کرده اند

و معنی نماز نیست زیرا که اگر با تمام ارکان قراءت ... ثم صل فانک لم تصل صریح دلیل ست بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز اوست
نه نقصان کمال او یعنی جمله واجبات که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز باز در نقصان ماند و در شمار نمازهای ادا کرده تو معدود آمد گویا از عمر روزی چند بی نماز ماندی
ولهذا در سبل گفته که این حدیث جلیل معروف ست بحدیث المسیء صلوته و مشتمل ست بر تعلیم چیزی که واجب ست کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست
نماز مگر بان و بسیارست استدلال علما بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد دران و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست دروی پس استدلال بر وجوب ما ذکر فیه
باین طریق ست که سوق کرد آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد دروی و استدلال بر عدم وجوب ما لم یذکر فیه
باین طریق ست که مقام مقام تعلیم واجبات ست در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات دران ترک نماید لازم آید تاخیر بیان از وقت حاجت و هو لا یجوز بالاجماع
و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد اخذ کردند بزائد زائد پستر اگر معارض شود وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بران یا عدم وجوب را دلیلی
قوی تر از وی عمل نموده شود بران و اگر چیزی بصیغه امر آید و آن چیز درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر ندب و محتمل باشد
بقای آن بر ظاهر و احتیاج شود بسوی مرجح للعمل و بجمله واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیت ست کذا فی الشرح و می توان گفت که قول وی
اذا قمت الی الصلوة دال ست بر ایجاب نیت چه نیت نیست مگر قصد کردن بفعل شیء و قوله فتوضا یعنی قاصدا له و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیها ست
قعود اخیر و درین حدیث مذکور نشده و منجمله مختلف فیها ست تشهد اخیر و صلوة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز انتهی کلام السبل و گفت حافظ شوکانی در شرح که ارکان
نماز همه فرض ست مگر نشستن در تشهد اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگرچه مقتدی باشد و تشهد اخیر و تسلیم
و آنچه جز این ست همه سنن ست و آن برداشتن دستهاست در چار جا و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تامین و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد اوسط
و اذکار وارده در هر رکن و اکثار دعای خیر دران بانچه وارد ست و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی موطا گفته اختلاف کرده اند در تمییز ارکان
سنن پس مذهب شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان ست و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز ست نیت و تکبیر احرام و قیام و قراءت فاتحه و رکوع
بطمانینت و اعتدال از رکوع بطمانینت و هر دو سجده بطمانینت و جلوس بین السجدتین بطمانینت و قعود در آخر صلوة و تشهد و درود بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و ترتیب ارکان بر وجهی که مذکور شد و اما سنن پس این ست رفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و قراءت سوره در دو رکعت اول
و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد درود و قعود و تشهد اوسط و مذهب حنفیه آنست
که در نماز هم فرض ست و هم واجبات و هم سنن اما فرض پس تحریمه است اگرچه تسبیح و تهلیل باشد و قیام ست و قراءت ست اگرچه یک آیت خرد بود
در هر دو رکعت هر کدام دو رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود ست و قعود در آخر صلوة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قراءت فرض را
و گردانیدن قراءت فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما عدای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر مذهب صحیح و قعده اولی و تشهد دران
و در ثانیه و جهر در موضع جهر و سر در موضع سر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تعوذ و بسمله و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری
و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانینت دران و در سجدتین انتهی **وعن** ابی حمید بصیغه التصغیر بن عبد الرحمن بن الساعدی
انصاری خزرجی صحابی مشهورست از بنی ساعده و هو ابو الخزرج المدنی حدیث وی اجمع احادیث ست در بیان نماز آنحضرت و وی مشهورست
بکنیت و در نامش اختلاف بسیارست مشهور عبد الرحمن ست در میان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو ست در آخر ولایت معاویه
انتقال کرد روی عنه جماعة رضی الله عنه قال گفت ابو حمید در نفری از اصحاب آنحضرت و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند که من یاد دارنده ترم
از میان تمام نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رایت رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اذا کبر جعل یدیه حذو منکبیه

چون تکبیر احرام می‌گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و درینجا دلیل ست برینکه این از افعال نمازست و برداشتن هر دو دست بمقارن تکبیر بود و برین دال ست حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این ست رفع یدیه مع التکبیر و در بدر گفته معیت مقتضی آن ست که منتهی می‌شود رفع بانتهای وی و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این ست رفع یدیه ثم کبر اخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کبر ثم رفع یدیه اخرجه مسلم من حدیث مالک بن الحویرث و علما را دو قول ست اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نگفته این ست صفت تکبیر و در منهاج و شرح وی نجم وهاج گفته اصح رفع او ست مع الابتداء لما رواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه یعنی تکبیر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استحباب در انتهای وی بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو حط کند هر دو دست را و استدامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر پستر تکبیر گوید و هر دو دست مقارن باشند و چون فارغ شود ارسال نماید هر دو دست چه ابو داود همچنین روایت کرده باسناد حسن و صححه البغوی و اختاره الشیخ یعنی النووی و دلیل وی در مسلم ست از روایت ابن عمر سوم آنکه ابتدای وی همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای وی با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فراغ تکبیر نه قبل آن زیرا که رفع برای تکبیرست پس همراه وی باشد و صححه المصنف و نسبه الی الجمهور انتهی و درینجا تحقیق اقوال و ادلهٔ او ست و ادله دلالت کردند برانکه این فعل مخیر فیه ست پس چیزی بعینه متعین نشود و اما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب ست بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت مصنف روایت کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشرهٔ مبشره و لهم بالجنة و بیهقی از حاکم روایت کرده که گفت نمیدانم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشند بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پستر عشرهٔ مبشره ثم من بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد دور دست جز این سنت بیهقی گوید هو کما قال استاذنا ابو عبد الله و همچنین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما رأیتمونی اصلی فاهذا قائل شدیم بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی ست از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ایمهٔ اربعه از اهل مذاهب و خلاف نکرده اند درین ح اما اینکه رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو حمید افاده رفع تا منکبین کرده و منکب مجمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیة و گفته اند که تا برابر فروع هر دو گوش بردارد بحدیث وائل بن حجر و لفظ وی این ست حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل نرمهٔ هر دو گوش بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می‌کند برای این روایت وائل نزد ابو داود حتی کانت حیال منکبیه و حاذی بابهامیه اذنیه و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در حجة الله البالغه گفته دستها تا هر دو دوش و هر دو گوش بردارد و این همه سنت ست انتهی واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع می‌کرد توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را به هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد ثم هصر ظهره پستر دوتا میگردانید پشت خود را و می‌پیچید بجانب زمین تا هموار و برابر شود با گردن و هصر بهای هوز و صاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن و در روایتی از بخاری ثم حنی آمده بحای مهمله و نون و هو بمعناه و در روایتی غیر مقنع راسه ولا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه و مصنف گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قومه و جلسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب ست و در قومه و جلسه سنت و هو الصحیح درایة انتهی

فاذا رفع راسه استوی پس چون بر میداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و درست استاده می‌شد و زیاده کرد ابو داود پس می‌گفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و بر میداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه محاذی میکرد آن هر دو دست هر دو دوش خود را

درحالتِ اعتدال حتى يعود كل فقار مكانه تا آنكه بازمى نشست همه بندهاى استخوانِ پشت بجاى خود فقار بفتح فا مقدم بر قاف بندومهرهاى استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره بكسر فا وسكونِ قاف وفتح آن نيز آمده و در سبل گفته و در روى روايتى بتقديم قاف بر فا آمده انتهى و فقر بمعنى درويشى مشتق ازوست كه از گرسنگى و ناتوانى پشت شكست شده مراد كمال اعتدال ست وتفسير اوست روايت ثم يمكث قائما حتى يقع كل عضو موضعه فاذا سجد وضع يديه پس چون سجده ميكرد مى نهاد هر دو دستِ خود را بر زمين يعنى مقابلِ رو غير مفترشٍ نگستراننده دستهارا بر زمين ولا قابضهما ونگرد آرنده آنهارا بسوى پهلوى انگشتان و كفها بر زمين نهاده و ذراعها و بازوها را بردارنده چنانكه اگر خواهند بزغاله خرد ازميانِ آنها بدررود و درين حديث اين مذكور نشد كه چون از قومه كه بسجده رود نخست زانوها را بر زمين نهد يا دستها را هر دو درست اول فاضل تر و مختار اكثر ايمه است واستقبل باطراف اصابع رجليه القبلة و بجانب قبله مى داشت سر انگشتان هر دو پاى خود را درحالتِ سجده و بيانِ وى درشرحِ حديث امرت ان اسجد على سبعة اعظم خواهد آمد واذا جلس فى الركعتين وچون مى نشست بعد از ركعت براى تشهد اوسط جلس على رجله اليسرى ونصب اليمنى مى نشست بر پاى چپ خود و استاده ميكرد پاى راست واذا جلس فى الركعة الاخيرة وچون مى نشست در ركعت ديگر براى قعدهٔ اخير قدم رجله اليسرى ونصب الاخرى وقعد على مقعدته پيش مى آورد پاى چپ خود را و استاده ميكرد پاى ديگر را كه پاى راست باشد و مى نشست بر نشستگاه خود و درينجا دليل ست بر تغاير هر دو جلوس كه براى تشهد اوسط و اخير باشد و علما را درين خلاف ست و مصنف گفته شافعى اختيار كرده است در تشهد اول كه نصب كند قدم يمنى و بنشيند بر يسرى و در تشهد آخر تورك يعنى قدم يسرى را برآرد از زير ران تا اعتماد ران چپ بر سرين واقع شود و مالك در هر دو قعده تورك را اختيار كرده است و ابوحنيفه نصب يمنى و جلوس بر يسرى در هر دو قعده اختيار نموده است واين هر دو واسع و جائز ست مسئله بهر صفت كه نشيند از تربيع و تورك و افتراش جائز باشد و اختلاف ايمه در سنيت ست واشبه آن مى نمايد كه مؤدى بر صفتى كه مروى شده است مؤدى سنت ست اخرجه البخارى و ابوداود والترمذى و ابن ماجة و ابن حبان و زياده كرد ابوداود ثم سلم يعنى پس تر سلام ميداد و زياده كرد طحاوى وچون سلام ميداد سلام ميداد از جانبِ راستِ خود السلام عليكم ورحمة الله وبركاته واز جانبِ شمال خود همچنين و زياده كرد ابوداود كه گفتند يعنى صحابهٔ مذكورين كه راست گفتى تو همچنين بود كه نماز ميگزارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم وبالجمله اين حديث مروى ست از ابوحميد رضى الله عنه قولا وفعلا بطريق وصف وبيانِ نمازِ آن حضرت و در حجة الله البالغة گفته كه اصل در هيئتِ نماز حديث ابى حميد ساعدى ست كه روبروى ده كس از اصحاب آنحضرت روايت كرده و آنها بالاتفاق تسليم كردند و حديثِ عايشه است و حديثِ وائل بن حجر ست فى الجمله و حديثِ ابن عمر ست در رفع يدين وغيره انتهى گويم در حجة الله البالغة طريقهٔ نماز نوشته واسرار تشريع اركانش بيان نموده اينجا اسرار حذف نموده ترجمهٔ طريقهٔ نماز نوشته مى آيد كه خالى از نفع نيست و آن اينست كه چون تكبير تحريمه برارد هر دو دستِ خود تا هر دو گوش يا هر دو دوش بردارد والكل سنة و دستِ راست بر دستِ چپ نهد و هر دو پا را برابر كند و نظر را بر جاى سجده كوتاه سازد و اطراف بدن را جمع كند و دعاى استفتاح خواند و صحيح شده است درين دعا صيغها بعده تعوذ كند و در تعوذ هم صيغهاست بعده بسمله گويد آهسته واحتياط درين ست زيرا كه روايت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسمله آيتى از فاتحه و صحيح شده است از آنحضرت افتتاح كردن نماز بالحمد و عدم جهر ببسم الله بعده سورهٔ فاتحه و يك سورهٔ ديگر از قرآن بترتيل و مد حروف و وقف بر رؤس آيت بخواند و در ظهر و عصر بمخافت و امام جهر كند در فجر و در دو ركعتِ اول مغرب و عشا و ماموم بشنود و خاموش ماند و در جهر امام مقتدى صحيح نخواند مگر وقتِ سكوتها و اگر آهسته بخواند مختار و فاتحه بروجهى بخواند كه موجب تشويش امام نشود و اين اعلاى اقوال ست نزدم و باين جمع كرده مى شود درميانِ احاديثِ اين باب و بگويد آمين وقتى

طريقِ نماز گزاردن

که امام آمین بگوید و مروی ست دو سکته از آنحضرت یکی میابین تکبیر و قرائت و دیگر میابین فاتحه و سوره و بخواند در نماز فجر شصت آیت و در عشا
سبح اسم و واللیل و مثل آن و محمول ست ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب در بعض دیگر و بخواند در مغرب قصار مفصل
و هرگاه اراده کند رکوع را بردارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع نکند
و این از ان هیآت ست که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و الکل سنة و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از هیآت رکوع این ست که بنهد
هر دو کف دست خود بر هر دو رکبهٔ خود و انگشتان را زیر تر دارد از رکبه مانند قابض و کناره کند هر دو آرنج خود از شکم و اعتدال کند و سر را
برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو سنت ست و از هیآت سجود اینست که بنهد هر دو رکبهٔ خود پیش از هر دو دست بر زمین و بازوها
کشاده نکند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پا را جانب قبله گرداند و از هیآت ما بین السجدتین ست
اینکه بنشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بنهد هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود و از هیآت قعده این ست که بنشیند بر پای چپ
و استاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقعد از آنحضرت و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند
بمسبحه و مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره بمسبحه است وی خطا کرده و آمده است در تشهد
صیغها و اصح آن تشهد ابن مسعود ست پس تر تشهد ابن عباس و عمر و این مانند احرف قرآن تمامه آن کافی و شافی ست و اصح صیغ صلوات این ست
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **وعن** علي بن ابي طالب رضي الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه کان اذا قام الی الصلوة قال بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز تکبیر میگفت و میگفت وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ رو آوردم بسوی کسی که شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حَنِيفًا مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق
وما انا من المشركين و نیستم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي
لله رب العالمين بدرستیکه نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان ست لا شريك
له وبذلك امرت وانا من المسلمين نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص مر او آوردن بسوی
حق امر کرده شده ام من و من از جملهٔ اسلام آرندگانم الی قوله من المسلمين تا قول او من المسلمين کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمين آمده
اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربي وانا عبدك خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت نیست هیچ
معبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بندهٔ توام الی آخره تا آخر این دعا و آن اینست ظلمت نفسي واعترفت بذنبي
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من می آمرزم او را فاغفر
لي ذنوبي جميعا انه لا يغفر الذنوب الا انت پس بیامرز مرا همه گناهان مرا زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو واهدني
لاحسن الاخلاق لا يهدي لاحسنها الا انت و راه نما مرا بنیکوترین خویها و خصلتها که راه نمی نماید بنیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو
واصرف عني سيئها لا يصرف عني سيئها الا انت و برگردان از من خلقهای بد را و نگردانند از من خلقهای بد را مگر تو لبيك
استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم وسعديك و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم والخير كله بيديك و نیکی همه در دست
قدرت تست والشر ليس اليك و بدی نیست منسوب و مضاف بتو از روی ادب و تعظیم اگرچه همه آفرینش تست و تحقیق در آفرینش
شر نیست که حق سبحانه را در پیدا کردن همه چیز حکمتهاست شر اگر هست در مخلوق تست چنانکه گفت من شر ما خلق و بعضی گویند معنی وی آنست

که شر نیست نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه و قبول تو چنانکه فرموده الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من وثوق کننده ام بتو و التجا آرنده ام بسوی تو می زییم و می میرم بتو و بقدرت تو و باز میگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعة اللمعات گفته شیخ رح می فرمود این حروف حرف اند به معنی هر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهی تبارکت ربنا وتعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو استغفرک واتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو رواه مسلم و آخر این حدیث آنست واذا رکع قال چون رکوع مے کرد آنحضرت میگفت اللهم لک رکعت وبک آمنت خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو ولک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی وبصری فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من ومخی وعظمی وعصبی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من و تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و بهمین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فاذا رفع راسه قال پس چون برمیداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد خداوندا ای پروردگار من مر تراست ستودن ملأ السموات والارض وما بینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین ست وملأ ما شئت من شیئ و پری چیزی که خواهی بوجود آوردنش پس از آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمین ست از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین ست همه مقدورات و ممکنات ست و رگرفته است همه سپاس و ستایش بروی خواهد بود واذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت وبک آمنت ولک اسلمت خداوندا مر ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاص دل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را وصوره و صورت داد او را یعنی وجه مراد فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن وشق سمعه وبصره و شگافت شنوائی و بینائی او را مراد آلت شنوائی و بینائی ست که مراد پیدا کردن گوش و چشم ست و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله احسن الخالقین بزرگ ست خدا که نیکوترین پیدا کنندگان ست بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جزوی پیدا کننده نیست و جمع خالقین باعتبار ظاهر ست چنانکه مصوران می سازند ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد والتسلیم پس تر می بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام وما اسررت وما اعلنت و آنچه گناهان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام وما اسرفت و آنچه اسراف کرده ام و فزونی کرده ام و از حد اعتدال درگذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن وما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگنده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو رواه مسلم وفی روایة له و در روایتی از مسلم چنین ست ان ذلک فی صلوة اللیل این دعا در نماز شب یعنی تهجد خوانده مصنف در تلخیص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نماز فرض میگفت و حدیث علی کرم الله وجهه وارد ست در ان پس احتمال تخصیص و عموم هر دو دارد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کبر للصلوة سکت بود آنحضرت چون تکبیر می گفت برای نماز خاموش میشد هنیهة ساعتی لطیف و در روایتی باین لفظ ست کان یسکت بین التکبیر وبین القراءة اسکاتا یعنی خاموش میشد

میانِ تکبیر و میانِ قرارت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسکوت درینجا ترک جهرست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از آنکه بخواند فاتحه
و جز آن در حجة الله البالغه گفته مرویست از آنحضرت دو سکته یکی درمیانِ تکبیر و قرارت برای تحریمه قوم با جمعهم تا متوجه شوند بر استماع قرارت بعزیمت دیگر
درمیانِ قرارت فاتحه و سوره تا آسان گردد ایشان را قرارت بی تشویش و انصات گویم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکته
امام برای قرارت ماموم بلکه ظاهر این ست که این سکته برای تلفظ بآمین ست نزد کسی که آمین بسر میگوید یا سکته ایست تا نزد کسی میان فاتحه و آمین تا قرآن بغیر
قرآن مشتبه نشود و نزد کسی که آمین بجهر میگوید یا سکته ایست لطیف برای رد نفس قاری و بر تقدیر تنزل آخر اب قرن اول در ان لالت دارد بر نبودن وی
سنتِ مستقره و نه آنچه عمل کرده اند بر ان جمهور انتهی فسالته فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ ست فقلت بابی
انت و امي يا رسول الله اسكاتك بين التكبير و بين القراءة ما تقول پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد ای رسول خدا می پرسم ترا
خاموش شدن تو میانِ تکبیر و میانِ قرارت چیست و چه میگوئی و چه میخوانی در ان قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بيني و بين
خطاياي كما باعدت بين المشرق و المغرب بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام چنانکه دوری کرده میان مشرق و مغرب
مراد بدوری محو کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بروجه مبالغه و تاکید یا عصمت از گناهان آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب باهم جمع نشوند من و
خطاهای من هم یکجا نشویم اللهم نقني خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبي پاک گردان دل مرا من خطاياي از گناهان من کرده و ناکرده
كما ينقى الثوب الابيض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک و ریمناک طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از
گناهانِ آینده و تخصیص بجامه سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشترست اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولودست آدمی زاد
بران و دنس بفتح دال و نون و سین مهمله در قاموس گفته بمعنی چرک ست اللهم اغسلني من خطاياي بالماء و الثلج و البرد خداوندا بشوی مرا
از گناهانِ کرده و ناکرده من بآب و برف و ژاله اشارت ست بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغت در غسل و تنقیه و ثلج بسکون لام ست و برد
بتحریک جمع برده خطابی گفته ذکر برد ست و ثلج تاکیدست یا هر دو دو آب اند که دستها استعمال آن نکرده اند و گفت ابن دقیق العید این تعبیرست از غایت محو
چه جامه که آنرا سه چیز شویند بغایت نقی گردد و فیها اقوال اخر متفق علیه در حدیث دلیل ست بر ینکه این ذکر را میان تکبیر و قرارت گوید سرا و برینکه بنده
مختارست میان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو **وعن** عمر رضي الله عنه انه كان يقول
روایت ست از عمر بن الخطاب بدرستیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه ست که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد تکبیر احرام
سبحانك اللهم تنزیه میکنم ترا و بپاکی یاد میکنم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و بحمدك و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد و ستائش
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و تبارك اسمك و بزرگ ست نام تو و تعالى جدك و بلندست عظمت و سلطنت
و غنای تو و جد بمعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن در چشم مردم آید لا اله غيرك نیست معبود بحق جز تو در مصفی گفته بسیاری از مالکیه گفته اند که
دعای افتتاح نزدیک مالک مکروه ست و این بغایت بعیدست با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آن ست دعائیکه در حدیث
آمده هم مستحب ست و در ادای او فضل ست اما متاکد نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین ست غرض امام مالک الله اعلم و همین ست حال تعوذ
پیش از قرارت و درود بعد تشهد نیز ازین قبیل ست و فی الواقع ما بر هیچ لیلی که دلالت کند بر التزام صحابه در درود را مطلع نشدیم پس از فضائل ست نه از شرائع
متاکده و شافعی در دعای استفتاح بحدیث علی تمسک کرده انی وجهت وجهي الخ و ابو حنیفه بسوی حدیث حضرت عایشه و ابو سعید خدری رفته سبحانك اللهم الخ
و بر همین بود عمل حضرت عمر و بغوی گفته اختلاف علما در اذکار صلوة مثل دعای استفتاح و ذکر رکوع و سجود و ما بعد التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف

مباح ست پس ہر کی ذکر کردہ است انچہ صحیح شد نزد وی بدون آنکہ انکار نماید بر دیگری واللہ اعلم انتہی رواہ مسلم بسند منقطع روایت کرد این
حدیث را مسلم بسند منقطع در موضعی کہ نیست مظنۂ ذکر وی استطراداً و رواہ ابوداود والحاکم عن ابی الجوزاء عن عایشہؓ و رجال اسنادش ثقات اند لیکن
در وی انقطاع ست و اعلال کردہ است آنرا ابوداود باینکہ نیست مشہور از عبدالسلام بن حرب و باینکہ روایت کردہ است جماعت قصۂ نماز را از بدیل بن میسرہ
پس ذکر نکردند دران این دعا را و گفت دارقطنی نیست قوی انتہی و او را طریق دیگر ست رواہا الترمذی وابن ماجۃ من طریق حارثۃ بن ابی الرجال از عایشہؓ
و عمر نحوہ و حارثہ ضعیف ست و درین باب ست از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس و حکم بن عمیرہ و ابی امامہ و عمرو بن العاص و جابر گفت حاکم و قد صح ذلک
عن عمر پستر سوق کرد آنرا و این در صحیح ابن خزیمہ است کما تقدم در ہدی نبوی گفتہ صحیح شد از عمر کہ شروع میکرد باین دعا در مقام نبی صلی اللہ علیہ وسلم و جہر
میکرد بدان و می آموخت مردم را و باین وجہ در حکم مرفوع ست و لہذا امام احمد گفتہ میروم من بانچہ مروی ست از عمر و اگر مروی استفتاح کند ببعض انچہ مروی
شدہ است خوب باشد و وارد شدہ است در توجیہ الفاظ کثیرہ و این قول حسن ست کہ بندہ مختار ست در میان آنہا ہر چہ خواہد بخواند و جمع میان
این فکر و وجہت وجہی در حدیث ابن عمر آمدہ رواہ الطبرانی فی الکبیر و فی روایۃ ضعف و رواہ الدارقطنی موصولاً و ہو موقوف علی
عمر رضی اللہ عنہ و لیکن از حدیث عایشہؓ کہ نزد ترمذی و ابوداود ست معلوم شدہ کہ قول آنحضرتؐ ست چنانکہ اشارت بدان رفتہ و نحوہ و مانند حدیث
ابن عمر ست عن از حدیث ابی سعید مرفوعاً بطریق رفع عند الخمسۃ نزد احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و گفت
ترمذی نمی شناسم این حدیث را مگر از روایت حارثہ و تحقیق سخن کردہ شدہ است در حارثہ از جانب حفظ او انتہی یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست ابن خزیمہ
گفت وی مدنی ست نزول کرد بکوفہ و نیست از انہا کہ احتجاج میکنند اہل علم بحدیث وی این صحیح ست از عمر نہ از آنحضرتؐ و قول ترمذی کہ نمی شناسم
آنرا مگر باین وجہ معترض ست بطریق ابی الجوزاء و بروایت طبرانی از عطا از عایشہؓ انتہی شیخ در ترجمہ گفتہ استفتاح سبحانک ثابت ست از آنحضرتؐ
و از خلفای راشدین و قایل اند بدان اجلۂ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راہویہ و روایت کردہ اند آنرا علمای ایمۂ حدیث
و رفتہ اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کردہ اند آنرا ابوحنیفہ و غیر او از مجتہدین و ترمذی نیز در جامع خود گفتہ کہ درین باب حدیث آمدہ
از علیؓ و عایشہؓ و عبداللہ بن مسعودؓ و جابرؓ و جبیرؓ بن مطعمؓ و عمل برین ست نزد اہل علم از تابعین و غیرہ غایت آنکہ ترمذی در حدیثی کہ از ابی سعید
آمدہ از طریق حارثہ تکلم کردہ و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست کہ استفتاح بسبحانک اللہم صحیح و ثابت و مستمر ست و با دعیۂ
دیگر زیادہ نیز بود انتہی گویم ترمذی گفتہ حدیث ابوسعید اشہر حدیث ست درین باب و تحقیق تکلم کردہ اند در اسناد وی گفت احمد صحیح نیست این حدیث
و گفت ابن خزیمہ نمیدانم در افتتاح سبحانک اللہم چیزی ثابت نزدیک اہل معرفت بحدیث احسن احادیثش حدیث ابوسعید ست و نمیدانم احدی را
و نشنیدم آنرا کہ استعمال کردہ باشد حدیث را بر وجہ آن و رواہ احمد من حدیث ابی امامۃ نحوہ و در وی این ست اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و در اسنادش
کسی ست کہ نام نبرد او را و روایت کرد ابن ماجہ و ابن خزیمہ از حدیث ابن مسعود کہ میگفت آنحضرتؐ اللہم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من ہمزہ و نفخہ
و نفثہ و رواہ الحاکم والبیہقی و لفظ وی این ست کہ چون داخل می شد در نماز و عن انس نحوہ رواہ الدارقطنی و در وی حسین بن علی بن اسود ست
و در وی مقال ست و او را طریق دیگر ست کہ ذکر کردہ است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابیہ و تضعیف کرد او را کذا فی التلخیص و ازینجا معلوم شد
کہ غالب طرق احادیث استفتاح بسبحانک اللہم ضعیف و معلول اند و فیہ و در حدیث ابی سعید ست نزد خمسہ و کان یقول بعد التکبیر
اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بود کہ میگفت بعد تکبیر احرام پناہ میخواہم بخدای شنوندۂ دانا از شیطان
سنگسار کردہ شدہ و رانندہ شدہ از بارگاہ قرب و رحمت وی تعالی من ہمزہ از ہمز شیطان و مراد بہمز غیبت کردن و افتادن در مردم بغیبت گوئی

وطعن ست وبعضی گفته اند که بهمزهٔ شیطان وسوسه مرادست که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ
وساوس وخطرات مراد داشته اند ونفخه واز نفخ شیطان ومراد بآن تکبر وخود پسندی ست که آدمی را در وی می اندازد واین معنی را بروی می آراید
واو را در نظر وی بزرگ میدارد وگویا که در وی می دمد و پر باد میکند ونفثه واز نفث شیطان ومراد بنفث که بمعنی دم کردن ست سحر داشته اند
که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن می شود واین معنی مناسب ترست بقول حق سبحانه وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِي الْعُقَدِ که مراد بآن
زنان ساحره اند وبعضی گویند مراد بنفث شعرست که می دمد ومی اندازد در نفس آدمی ومی برارد از دهان وی مانند افسون ومراد شعر مذموم خواهد بود
که متضمن معنی کفر وفسق وهجو مسلمانان ست ودر تفسیر این هر سه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی ست که فرمود نفخ شیطان کبر ست ونفث وی شعر وهمز وے
موته بضم میم وسکون واو وتای فوقیه نوعی از جنون ست مثل صرع که عارض میشود آدمی را ومی اندازد او را مانند مست شیخ در اشعة اللمعات گفته که اگر
روایت این تفسیر از امیر المومنین عمر رض بصحت رسیده است متعین گردد که مراد همین ست انتهى وحدیث دلیل ست بر استعاذه وبرینکه آن بعد تکبیر ست وظاهر
آنست که این نیز بعد توجه بادعیه ست چه این تعوذ قرارت ست وهی قبلها وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير والقراءة بالحمد لله رب العلمين بود رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر
احرام وشروع میکرد قرارت را بالحمد لله رب العالمين وباين استدلال کرده اند برینکه بسمله از فاتحه نیست وهو قول انس وأبي من الصحابة وقال مالك
وابو حنيفة وآخرون وحجت ایشان همین حدیث ست وجوابش آنست که مراد بالحمد سورهٔ فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه در صحیح بخاری
ثابت شده مثل آنکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلك الكتاب میخوانم ومراد تمام سوره میدارند نه این لفظ بالخصوص پس نفی ست درو وی حجت بر بودن بسمله
از فاتحه واگر مراد عدم جهر بسمله باشد نزد حنفیه بی تاویل راست ست ونزد شافعی بتاویل مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله وكان اذا ركع
لم يشخص رأسه وبود چون رکوع میکرد بلند نمی کرد سر مبارک خود ولم يصوبه وپست نمی کرد ولكن بين ذلك ولیکن نگاه میداشت
سر خود را میان اشخاص وتصویب وبرابر میداشت پشت وگردن وكان اذا رفع رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوي قائما وبود
که چون بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر بایستی وكان اذا رفع رأسه من السجود لم يسجد حتى يستوي جالسا وبود
چون بر میداشت سر خود از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام وکمال وكان يقول في كل ركعتين وبود که می گفت در هر دو رکعت
یعنی بعد هر دو التحية یعنی تشهد میکرد بالتحیات بعد و مراد در ثلاثی ورباعی اوسط ست ودر ثنائی اخیر ودر روی شریعت تشهد اوسط واخیر ست
ودلالت نمیکند بر وجوب زیرا که فعل ست مگر آنکه گویند که بیان ست برای اجمال صلوة در قرارت مامور بها وجوبا وافعال که برای بیان واجب باشند واجب
یا گویند که افعال نماز همه واجب اند لقوله صلوا كما رأيتموني أصلي واختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند وبعضی هر دو را مسنون وقیل
اول سنت ست واخیر واجب وکلام بران در حدیث ابن مسعود بیاید ان شاء الله تعالى واما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث
وبقوله اذا صلى احدكم فليقل التحيات الخ وهر که گفته سنت ست میگوید چون سهو کرد از ان اعاده نمود وجبر کرد آنرا بسجود سهو واگر واجب بودے
سجود سهو جبر آن نمیکردی همچو رکوع وجز وی از ارکان ورد کرده اند این استدلال را باینکه جائز ست که وجوب مع الذکر باشد واگر فراموش کند در فرض
دیگر داخل شد سجدهٔ سهو جبر آن می تواند نمود وكان يفرش رجله اليسرى وينصب اليمنى وبود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرش خود
میگردانید وبران می نشست وایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن ست که در هر دو قعدهٔ اولی وآخری همچنین میکرد واین قول امام ابو حنیفه واصحاب
اوست ودر حدیث ابو حمید ساعدی در قعدهٔ اولی افتراش ودر قعدهٔ ثانیه تورک آمده واین قول شافعی ست ونزد امام مالک تورک ست در هر دو ونزد بعضی مالکیه

افتراش در هر دو قعده نیز آمده و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد ست در تشهد اخیر تورک ست و اگر یک تشهد ست افتراش ست و هر چهار امام را
درین مسئله قولی علیحده است و وجه قول امام ابو حنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته این ست که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد
این ست و نشستن آنحضرت ﷺ در تشهد این چنین بود بی تقیید باولی و آخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق ست و در حدیث آمده که
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعضی احادیث تورک در قعدهٔ اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن ست زیرا که قعود در وی طویل ست
و مناسب ست بآن آسانی انتهی گوییم چون قضیه متحد ست بر اصول حنفیه هم حمل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و سنیت هر دو ست و به قال فی الحجة الله البالغة
و تاویل باختیار رائے تاویل در برابر نص صریح ست و حمل بر ضعف با وجود نص ضعیف ست و معنی تورک بر سرین نشستن ست و درینجا تورک را دو صورت ست
یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگسترانند پای چپ را و استاده کند
پای راست و بیرون آرد هر دو پا را از زیر رانها بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین وکان ینهی عن عقبة بضم عین مهمله و سکون قاف
و در روایتی بفتح عین و کسر قاف و هو الاصح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قاله البرماوی الشیطان و بود
آنحضرت ﷺ که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بآن اقعاست که باتفاق در نماز مکروه ست و آن بر دو صورت ست یکی آنکه هر دو سرین را بر زمین بچسپاند
و هر دو ساق و فخذ را استاده کند و هر دو دست بر زمین بنهد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگسترانند و هر دو سرین را بر پاشنها گذاشته
بنشیند و مصنف این تفسیر را در تلخیص از ابو عبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر ست و عبادله در قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول انتهی
گفته نووی در خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اقعا حدیث صحیح مگر حدیث عایشه رض مصنف در تلخیص گفت حدیث طاؤس از ابن عباس ست
که اقعا سنت ست و جمع کرده اند میان هر دو حدیث در معنی انتهی و جای دیگر از تلخیص گفت که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
و ماوردی مایل شده اند بسوی اینکه اقعا منسوخ ست و ابن عباس را شاید نهی نرسیده و بیهقی مایل شد بسوی جمع باینکه اقعا دو گونه ست کما تقدم
و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نص نموده لیکن صحیح آنست که افتراش
افضل ست از ان بنا بر کثرت رواة وی و بنا بر آنکه اعون ست برای مصلی و احسن ست در هیئت نماز و بکراهت اول وارد شده ست احادیث
و بیهقی را درین جمع تابع ابن الصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی که دعوی نسخ کرد و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعذر جمع و عدم علم بتاریخ حدیث
عایشه رض که دران نهی از عقبه و ذکر افتراش ست پس محتمل ست که وارد باشد در بارهٔ جلوس برای تشهد اخیر پس منافی قعود بر عقبین بین السجدتین نخواهد بود
انتهی و ینهی ان یفترش الرجل ذراعیه و نهی میکرد از انکه بگسترانند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و برندارد آنها را
افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده دستها را بر زمین و قید مرد بجهت آن ست که زن باید که افتراش کند که آن استر نزدیک ست و نهی کرد
از تشبه بحیوانات همچو بروک مثل بروک شتر و التفات همچو التفات روباه و افتراش همچو افتراش درندها و اقعا همچو اقعای کلب و نقر همچو نقر زاغ و رفع ایدی
وقت سلام همچو دمهای اسپان شوخ و شنگ وکان یختم الصلوٰة بالتسلیم و بود که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض ست نزد امام شافعی
و واجب ست نزد ابو حنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث صلوا کما رأیتمونی اصلی و اختلاف کرده اند دران علما پس
گفت مالک و شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض ست صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابو حنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت ست اگر ترک کرد آنرا نماز صحیح شد
و گفت ابو حنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدث و غیره در آخر وی نمازش صحیح ست و احتجاج کرده ست باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا ﷺ باعرابی مسیء در صلوة خود
و حجت جمهور همان ست که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی ست که مفتاح صلوة طهور ست و تحلیل آن تسلیم ست و همین ست مختار شوکانی و در حجة الله البالغة

گفته که خبر تحلیلها التسلیم مفید وجوب ست الرحمه در حدیث مسی مذکور نیست انتهی ومذهب احمد وشافعی وجمهور آنست که مشروع دو تسلیم اند ونزد
مالک در قولی یک تسلیم ست واین قولی ضعیف ست مر شافعی را وگفته اند که تسلیم ثانی نزد وی حجت است وتشدید کرده اند بعض ظاهریه ومالکیه
وواجب گردانیده اند آنرا واین مخالف اجماع کسانی ست که پیش ازان بودند در مصفی گفت اختیار امام مالک آنست که امام ومنفرد یک تسلیمه گوید
السلام علیکم قصد کند بآن پیش روی خود بعد ازان بجانب راست سر خود را بگرداند ومقتدی یک تسلیم همین اسلوب بگوید ودیگر بجانب امام پیش
روی خود قصد کند واگر بجانب یسار کسی بروی سلام کند تسلیمهٔ سوم بجانب یسار بگوید واین اقل سلام ست واکمل آن بحدیث ترمذی عن عبد الله
بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یسلم عن یمینه وعن یساره السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله ولهذا جمهور علما بدو تسلیم قائل شده اند
در حق امام ومنفرد ومقتدی وبزیادت ورحمة الله **مسئله** اقل سلام السلام علیکم یکبار ست چنانکه ابن عمر میکرد واکمل آن السلام علیکم ورحمة الله
بجانب چپ وراست التفات نموده **مسئله** ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض ست زیرا که چون رجوع کنیم بمفهوم از لفظ صلوة بنمازیکه
بغیر ترتیب کرده شود اطلاق لفظ صلوة بران راست نمی آید پس اگر سجود پیش از رکوع کند عمداً نماز فاسد شود واگر سهواً کند انچه بعد متروک ست لغو شد
واز همان متروک نماز خود را اتمام کند وسجدهٔ سهو کند انتهی اخرجه مسلم وله علة وآن این ست که مسلم آنرا از روایت ابی الجوزاء از عائشه آورده
ابن عبد البر گفته این حدیث مرسل ابی الجوزا ست بالجیم والزای ووی از عائشه نشنیده ونیز معلول ست باینکه مسلم آنرا از طریق اوزاعی مکاتبة اخراج کرده

وعن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوة واذا
آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد نماز را بیان وی در حدیث ابی حمید ساعدی گذشت واذا کبر
للرکوع واذا رفع رأسه من الرکوع وبر میداشت هر دو دست خود تا برابر هر دو دوش خود چون تکبیر می براورد برای رکوع وچون سر بر میداشت
از رکوع تمام این حدیث چنین ست رفعهما کذلک بر می داشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها وقال سمع الله لمن حمده
ومیگفت این کلمه یعنی شنید خدا مر کسی را که ستود او را ربنا لک الحمد خداوندا مر تراست ستودن وکان لا یفعل ذلک فی السجود
ونبود که میکرد این را در سجده یعنی در وقت رفتن بسجده وسر برداشتن ازان وبعضی از شافعیه آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نکنند وانچه بصحت رسیده است
نزد شافعیه رفع یدین ست نزد افتتاح ورفتن برکوع وسر برداشتن ازان وقیام برکعت سوم ودر غیر این چهار موضع بثبوت نرسیده شیخ در شرح گفته
برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه ست میان ما وشافعیه واحادیث وآثار در هر دو جانب آمده وقدر محقق در روی این ست که یا هر دو بوده است
گاهی آن وگاهی این واز صحابه هر کس انچه دیده روایت کرده یا رفع در ابتدا بوده است ودر آخر منسوخ گشته واز انکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود که عالم
بود بشرائع اسلام واحکام آن ومتفقه بود باحوال رسول خدا وملازم آنحضرت بود در سفر وحضر آنرا نمیکرد ظاهر احتمال ثانی ست واز امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه عدم رفع روایت میکنند واگر فرضاً هر دو بود عدم رفع راجح ست بآنکه وی از جنس سکون ست که مناسب بحال صلوة که خضوع وخشوع ست
وکلام درین مقام واسع ست جمله ازان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم انتهی وانچه در شرح سفر السعادة ذکر کرده این ست که مصنف اینجا سخن بمبالغه
وازحد در گذرانیده بآنکه گفت لا یزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد راه نسخ بربست وحق آن ست که با قطع نظر از کثرت وقلت طرق وروایات
اخبار وآثار در هر دو جانب موجود ست پس یا رفع وعدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود در آخر منسوخ گشت اکنون قائل ترک رفع را ذکر
کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع ودرین باب حدیث ابن عمر آورده وبعد این حدیث چنانکه
عادت اوست اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابهٔ دیگر کرده وعمل بسیاری از صحابه وتابعین وغیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی وعبد الله وشافعی

واحمد واسحق بران ذکر کرده وتصحیح این حدیث نموده واشارتی برجحان این جانب نموده است ودوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه
از عبد الله بن مسعود آورده که بایاران خود فرمود بگذارم باشما نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گذارد نماز را وبرنداشت دو دست خود مگر در اول یعنی برای
تکبیر افتتاح ودرین باب گفته که از براء بن عازب نیز آمده وگفته است که حدیث ابن مسعود حسن است وباین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه وتابعین ومی گوید
قول سفیان ثوری واهل کوفه این است ودر جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود ونسائی وحدیث براء بن عازب را از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول خدا را
چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا نزدیک دو گوشش ثم لا یعود وفی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف وآنکه ابو داود گفت این حدیث صحیح نیست
احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث واحتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است
وحدیث حسن بی خلاف محتج به است وامام محمد در موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین
نزد رکوع ونزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض ورفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار پیش نبود واین قول ابی حنیفه است
ودر وی آثار کثیر آمده است بعد از ان عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بتعدد روایات آورده که وی رفع یدین
نمیکرد جز در تکبیر اولی واز ابراهیم نخعی آورده که گفت برمدار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی وآورده اند که روزی مردی نزد نخعی از وائل حضرمی حدیث
روایت کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس دیدم که آنحضرت برداشت دو دست خود را نزدیک تکبیر اولی ونزد رکوع ونزد سر برداشتن
از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی ویاد نگرفتند ابن مسعود واصحاب او وندیدم ونشنیدم آنرا
من از هیچ یکی از ایشان وایشان بر نمی داشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر واز عبد العزیز بن حکیم آورده گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت
دستها را در اول تکبیر افتتاح وبرنداشت در ماسوای آن واز ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی واز مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت
کرده از مجاهد که گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی واسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر نمیداشت
دو دست خود مگر در تکبیر اولی وچون عمر وعلی وابن مسعود باقرب محل ایشان از حضرت صلی الله علیه وسلم برین باشند وبعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین
میکرد پس آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی واحق بقبول نباشد. ودر شرح ابن همام از حدیث دارقطنی وابن عدی از محمد بن جابر وا از حماد بن ابی سلیمان
از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر پس بر نداشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة ونیز نقل کرده
که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع ونزد سر برداشتن از ان ابو حنیفه گفت از آن جهت
که صحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع
یدیه اذا افتتح الصلوة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشیء من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم وتو در برابر آن از حماد
از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو بآن اسناد من که علو دارد کجا رسد ابو حنیفه گفت حماد افقه از زهری است وابراهیم افقه از سالم وعلقمه کم از
ابن عمر نیست در فقه اگرچه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد واسود را نیز فضلی کثیر است وعبد الله خود عبد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد
که درجه او در فقه وقرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد وابو حنیفه بفقه رواة ومذهب وی همین است کما تقرر فی
اصول الفقه ودر نهایه شرح هدایه میگوید که از ابن زبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد الحرام وبر میداشت دو دست خود را نزد رکوع ونزد
رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی است که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از ان ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود پس منسوخ شد

وگفت ابن مسعود برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رض روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح و چون مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مروی ست عمل بر خلاف آن روایت کرد و گفت سالها خلف ابن عمر
نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد انتهی و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن ست و تحقیق
آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست و جماعه از صحابه و من بعدهم خصوصا ابن مسعود رض و تابعان وی در جانب عدم رفع اند و محمل آن جز آن
نبود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان او ست
و طریقه ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده ماخوذ بهمین عقیده ایم و علمای مذهب ما باین مقدار اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ ست
و چون ابن عمر را که راوی حدیث رفع ست دیدند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ ست باوجود کثرت
روایات و احادیث درین باب و شیخ کمال الدین بن الهمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آنحضرت بسیار آمده جدا و کلام دران واسع ست و قدر محقق بعد
از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر ست از وی صلی الله علیه وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان
می یابد آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باینکه بتحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض اوست ثبوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد
بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست و سعی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب ست در نماز باجماع یعنی خشوع
و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که برداشت دستهای خود را نزد
رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم ست از عبد الله و اصحاب وی آیا او یاد
گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی برداشت دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آنرا از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عبد الله اعلم ست بشرائع اسلام و حدود وی و متفقد ست مر احوال نبی را صلی الله علیه وسلم و ملازم ست او را در سفر
و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت ما لا یعد و لا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابل ش پس چاره نیست از قول به ثبوت هر دو فعل
والله اعلم انتهی تم کلام الشیخ رح بلفظه فی شرح سفر السعادة و محصول این کلام ثبوت هر دو فعل ست از اخبار و آثار با ترجیح عدم رفع بر رفع بوجوهی که مذکور
شد و جوابش آنست که حدیث براء بن عازب که در وی ثم لا یعود او لا یرفعهما آمده ابوداود آنرا ضعیف گفته و تضعیف کرد آنرا بخاری در غیر صحیح خود
و گفت صحیح تر نیست اسانید وی از اسانید رفع و ترمذی اگرچه آنرا حسن گفت ولیکن کلمه ثم لا یعود جز از شریک از یزید بن زیاد نگفته و شریک ضعیف ست
قد ضعفه الترمذی فی غیر موضع عن جامعه و گفت ابوداود که روایت کرده است آنرا هشیم و خالد و ابن ادریس از یزید بن ابی زیاد و ایشان ذکر نکرده اند
در وی ثم لا یعود و مروی ست از سفیان بن عیینه که حدیث کرد با آن یزید پیش از برآمدن خود بسوی کوفه و ذکر نکرد دران ثم لا یعود و چون برگشت
از انجا زیاده کرد در وی این کلمه را حمیدی و غیره گفته اند که یزید بن ابی زیاد ساء حفظه فی آخر عمره و اختلط پس زیادت این کلمه محمول ست بر غلط و نسیان وی
و تاویل تضعیف ابوداود مر این حدیث را باینکه احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق بود ساقط ست باینکه شریک و ابن ابی زیاد متفرد اند بروایت آن
و چون این اسناد ضعیف ست حدیث ساقط شد از احتجاج و نماند برای وی طریقی دیگر جز وی و توهم نتوان کرد که تفرد شریک معارض ست بروایت هشیم

وخالد وابن ادریس از یزید زیراکه چون سوءِ حفظ و اختلاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفرد ماند درین حدیث
وامّا تاویلِ تضعیف ابوداؤد باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس سیاقِ عبارتِ ابوداؤد آبی ست ازان چه مراد از قول محدثین که این
حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نه نفی وصف خاص چنانکه بر عالم متبحر پوشیده نیست و امّا
حدیثِ محمد در موطا پس در وی عاصم بن کلیب ست و وی مختلف فیه ست غیر واحد او را تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لا یحتج به اذا انفرد و امام احمد گفته
لا باس به و ابوحاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و واثقه ابن معین و تضعیف کرد او را ابن حبان و گفته در روایتِ وی شک ست و نیز
معارض ست بروایتِ رفع که مروی ست از علی بن ابی طالب و ذکر مثله الترمذی و ابوداؤد و احمد وغیرهم و امّا روایتِ طحاوی از مجاهد پس در سندش ابوبکر
بن عیاش ست و وی سیّئ الحفظ ست و روایتِ وی معارض ست بروایتِ نافع و سالم و این هر دو مثبت اند و مجاهد نافی ست و مثبت مقدم ست و اگر ثابت
شود که وی ترک کرده گوییم که برای بیانِ جوازِ مرة ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایتِ اسود معارض ست بروایاتِ صحیحه
دیگر که دران از عمر بن خطاب رفع مروی شده و امّا حدیثِ محمد بن جابر پس ذکر کرده است آنرا ابن الجوزی در موضوعات و نقل کرد از امام احمد که نیست محمد بن جابر
چیزے و حدیث نمی کند از وے مگر کسی که بدتر ست از وی و گفت مصنف در تلخیص که قد اثبتُّ فی المدرج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتهی و گفت
ابن حبان و علی هذا اهل العراق و من لم یکن علم الحدیث من صناعته انتهی و نیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفت ابن تیمیه
که این حدیث موضوع ست و امّا مناظرهٔ اوزاعی و ابوحنیفه و احتجاج اوزاعی بسند عالی و احتجاج امام بفقه راوی پس منظور فیه ست زیراکه
احادیث رفع را نه همین یک طریق ست که اوزاعی ذکر کرده بلکه راویانِ وی عشره مبشره اند و ایشان بے شک و شبهه افقه اند از تنها
راویانِ حدیث ابوحنیفه و بیان آن خواهد آمد در بحر منیر مناظرهٔ سفیان و نعمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظرهٔ طویل ست
و حاصل این همه مناظرات ترجیح رفع ست بر عدم رفع و در نهایه که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معهذا معارض ست بحدیث میمون مکی
و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و امّا قول ابن عباس پس آن قول وی ست نه حدیث مرفوع و معارض ست بحدیث
میمون مذکور و ترمذی او را از قائلین رفع شمرده باآنکه این قول وی منقوض ست برفع در قنوت و عیدین و حدیث لا ترفع الایدی را خود حضرت شیخ
غیر صحیح گفته و فرموده که مفید حصر نیست و امّا حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابوالحسن
سندی شارح صحاح سته که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیراکه در جامع الاصول در ترجمهٔ وائل ذکر کرده که وی قیلی بود از اقیال حضرموت و پدرش
از ملوکِ ایشان بود و فود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گویند که آنحضرت بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدوم وی و فرمود بیاید شما را وائل بن حجر
از زمین دور از حضرموت طائعا راغبا فی الله عز وجل و فی رسوله و هو بقیة ابناء الملوک و چون داخل شد بر آنحضرت مرحبا گفت و باخود نزدیک نمود پس
هرگز نمی سزد که در حق این چنین صحابی اعرابی بادیه نشین گفته شود زیراکه غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر حقائق اشیا ست و هر که پادشاه زاده بود این
شانِ وی نباشد چه آمدن وی طائعا دال است بر شدتِ اعتنای وی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و هر که چنین باشد لا محاله اعتنای او بتتبع احوالِ رسول
صلی الله علیه وسلم سخت تر و زیاده تر بود تا مقتدی به پیغمبر باشد ورنه فائدهٔ هجرتِ وی بسوی رسول چیست و این ظاهر ست بر هر که ادنی درایت می دارد انتهی
و مؤید اوست روایتِ بیهقی باین لفظ که گفت وائل اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت لانظرن کیف یصلی فاستقبل القبلة الحدیث انتهی کلام السندی رح
گوییم و نیست روایتِ وائل روایت متفرد و شاذ که بطعن اعرابیت برباد رود بلکه روایات صحیحین وغیرهما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایتِ وے
و مؤید و مثبت وی بوده اند بنحوی که لا محیص عنه ست و انکار نکند آنرا مگر متعسف غیر منصف و نیز حنفیه تمسک کرده اند بحدیث وی در بستن هر دو دست

زیر ناف پس اگر اعرابیت او قادح در تمسک برفع یدین ست می باید که در ینجا هم قادح باشد و اذ لیس فلیس و نیز در رویت رفع در غیر تکبیر اولی جاهل و فقیه
برابر ست زیرا که امری محسوس ست نه مفهومی معقول در روی صرف حفظ امری کافی ست و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن همام بدان حدیث ابن عمر را
که متفق علیه ست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحدیث کما قال الشافعی و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که جرح مقدم ست
بر تعدیل و مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داود و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبد الرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه
ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح اما ابن مبارک
گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطأ و احمد بن حنبل و شیخ وی یحیی بن آدم گفته هو ضعیف نقله البخاری عنهما و تابعهما
علی ذلک و گفت ابو داود لیس هو بصحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این احسن چیزی ست که روایت کرده اند آنرا اهل کوفه در نفی
رفع در نماز نزد رکوع و نزد سر برداشتن ازان و آن در حقیقت اضعف چیزی ست که تعویل کرده شود بران زیرا که این حدیث را علتهاست که باطل
میکند وی را و این همه ایه طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب ازان و در سبل گفته که اگر ثابت شود حدیث
ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بروی زیرا که این اثبات ست و آن نفی و اثبات مقدم ست انتهی و شیخ ابو الحسن محدث سندی رح در
شرح مسند امام ابو حنیفه زیر حدیث ابن مسعود که دران ذکر رفع صرف در شروع نماز ست گفته که بیهقی نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد
از قرآن چیزی را که اختلاف نکرده اند دران مسلمانان و هی المعوذتان فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بران تمام علما از نسخ تطبیق نزد رکوع
و عدم قبض یدین بر رکب و فراموش کرد قیام دو کس را خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف نکردند دران علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح یوم نحر
در وقت وی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشدند دران اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون نسیان وی درین چیز یا آمده جائز ست که در
رفع الیدین هم بوده باشد انتهی مختصرا گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تاهم معارضه حدیث ابن عمر نمی تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن ست آن
در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتجاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین ست این
کلام مختصر در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکه حضرت شیخ رح بران اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل
جز قول ابن زبیر که در اول اسلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک نتر کنا منتهض بر کسی ست که قائل ست بوجوب رفع چه ترک یکبار هم منافی اوست نه بر کسی
که قائل ست بسنت مؤکده بودن وی تا بکسی که آنرا سنت غیر مؤکده میگوید چه رسد چه سنت مؤکده را هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک کرده و در
اصول مقرر شده که اتیان بفعلی بغیر ترک وی مرة دلیل وجوب آن فعل ست پس لا بد ست از قائل شدن بترک سنت مؤکده نیز تا وجوب لازم نیاید
فلا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث الترک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و دران رفع نکرد پس
غیر قوی ست زیرا که تشبیه فعلی مشتمل بر صفات بفعل دیگر بسیار ست باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما
الا عدامه علی مالیشهد به الوجدان السلیم لیکن ظاهر اشتراک جمیع ست ما دامیکه دلیلی بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد عدم
رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بران پس قول وی رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان
آن هر دو وجه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول وی دلالت نمی کند برانکه نماز آنحضرت نبود مگر بهمین طریق و نیز این قول در سنن مروی ست و احادیث
رفع در صحیح ست و رتبه صحیح مقدم ست از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح
مر رفع را باشد و نسخ بدون دلیل مساوی یا مقدم یا علم بتاریخ تاخر یکی صورت نه بندد و هو ههنا مفقود و همچنین حدیث براء بن عازب اگر فرض کنیم

صحت قول وی ثم لا یعود و اعراض نمائیم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار مضارع مستفاد از قول وی لا یعود بصیغهٔ مضارع دلالت نمی کند مگر برینکه براء بن عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع وی صلی الله علیه وسلم مطلقا و حال آنکه مدعا برفع یکبار هم ثابت میشود و بعض مبطلین لا سیما رافعین از صحابه و غیرهم حکایت کرده اند که براء بن عازب نیز از راویان رفع است و باقی همه آثار صحابه است و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا و از ابن مسعود التزاما بلکه این روایات دلالت نمی کنند برینکه صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را با روایات متعارضه اش که دال است بر رفع شان ضم نموده آید ثابت میشود که آنها مرة کرده اند و مرة ترک نموده و هو عین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک فرمکنا پس مستفاد از وی همین است که آنحضرت ترک کرد و ما از وی نسخ فهمیدیم پس نسخ فهم ابن مسعود است و آن حجت نیست خصوصا وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد و اما فهم اجماع بر ترک ازین قول وی پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع است اما آثار معارضهٔ او نصوص اند پس معارض نشود با آن زیرا که در اصول مقرر شده که ظاهر معارض نص نمی شود و اما قول ابن الزبیر ثم نسخ پس نص است در نسخ علی ما تقرر فی الاصول ولیکن برای وی اصلی نزد محدثین یافته نمی شود و لا بد است ناسخ را که مساوی منسوخ باشد در شهرت و دلالت پس احادیث صحیحهٔ مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قسم بقول ابن مسعود که قاصر است در دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ توانند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه و فعل را عموم نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها رفع را احیانا و چون ضم نمایند بران احادیث و آثار دال بر رفع مفید عین مدعا باشد زیرا که ترک سنت غیر مؤکده نسخ وی نیست بلکه لا بد است از ترک وی احیانا تا آنکه غیر مؤکده بودن وی ثابت شود و نیز بعضی صحابه بودند که حضرت وی صلی الله علیه وسلم سنن را ترک می نمودند چنانکه دلالت میکند بران فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی سنتهم الرکعتین قبل الفجر فلیصل پس معلوم شد که همه صحابه این دو رکعت را نمی گذاردند حال آنکه این رکعتین اوکد سنن اند تا بغیر سنن مؤکده چه رسد و نزد بعضے صحابه سنیت وی ثابت نبود لهذا ادا نمی کردند و از عدم فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابو سلیمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر ابن مسعود چنانکه پوشیده ماند بروی گرفتن زانو در رکوع چه وی تطبیق میکرد بنا بر امر اول و خلاف کرد دران همگی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل و بعضے حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث مالی اراکم رافعی ایدیکم الخ و این حدیث نزد مسلم و ابو داؤد و نسائی است از روایت جابر بن سمره ولیکن دران نهی از رفع نزد سلام است نه درین هر سه موضع چنانکه از رجوع باصل حدیث ثابت میشود پس وی حجت نباشد بخاری گفته من احتج بحدیث جابر بن سمرة علی منع الرفع فلیس له حظ من العلم هذا مشهور لا خلاف فیه انما کان فی حال التشهد انتهی و سندی گفته هو حدیث صریح فی انه کان ذلک فی ایمائهم بایدیهم عند السلام والخروج من الصلوة وسببه صریح فی ذلک انتهی و چون امام مهدی که یکی از ائمهٔ یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد مقبلی در منار گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد ابعد وان کان مع معرفة حقیقة الامر فهو اورع وارفع من ذلک والاکثار فی هذا الحجاج مجرد الی قوله و لهذا لم یقع فیه خلاف الا للعادی فقط فهی من النوادر التی تقع لافراد العلماء مثل مالک والشافعی وغیرهما فما اسعدهم الا له نادرة ینبغی ان تغمر فی جنب فضله و تجتنب انتهی و اما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائد است با ایمائی که نزد هر حرکت در نماز میکردند چه نماز مرکب است از حرکات و سکون ابن حبان گفت القوم انما امروا بالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرکوع انتهی پس تعلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون است پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی است زیرا که این تعلیل در برابر نصوص صریحهٔ صحیحه غایة ثابتة است و رای محض است و نیز رفع باآنکه نزد مدعی از جنس سکون نیست در نماز صد چند موضع باقی است پس از جنس نماز باشد نه مخالف آن متفق علیه این حدیث ابن عمر نزد بخاری و مسلم است علی بن المدینی که شیخ بخاری است گفت این حدیث نزد من حجت است بر خلق هر که شنید آنرا پس بر وی است اینکه عمل کند

زیراکه نیست در اسنادش چیزی وزیاده کرد بخاری در جای دیگر بعد کلام ابن المدینی که کان علی اعلم اهل زمانه وقال من زعم انه بدعة فقد طعن فی الصحابة انتهی واحادیث درین باب بسیارست تاآنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت رُوات این معنی بمتواتر مانند است وچهارصد اثر وخبر درین باب صحیح شده وعشرۂ مبشره روایت کرده اندکه لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد وغیر ازین چیزی ثابت نشده انتهی ودرینجا بعض قاصرین گفته اند که این افراط ست از صاحب سفر السعادة زیراکه بخاری درکتاب رفع الیدین ربع این اخبار وآثار هم نیاورده واین مسکین ندانست که وی درین باب حواله برکتاب بخاری نمی کند ونه بخاری دران کتاب ادعای استیعاب اخبار وآثار وارده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهارصد طرق باشد نه متون چنانکه سیاق عبارت وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت رُوات این معنی بمتواتر مانند است وبالجمله بعضے ازین اخبار وآثار در رسالهٔ تنویر العینین وجزآن مذکورست وبعد آن گفته قد وردت فی هذا الباب روایات لایسع لذکرها المقام واسامی بعض رُوات وی این ست که روایت کرده اند آنرا عشرۂ مبشره بجنت حاکم گفته نیست هیچ سنتی که روایت کرده باشند آنرا عشرۂ مبشره جز رفع یدین وروایت کرد آنرا ابوحمید ساعدی روبروی ده کس از اصحاب وهمه بالنعم گفتند ومنهم حسن بن علی وسهل وزید وعقبه وابومسعود وسلمان وابوموسی وعایشه وبریده وعمار وام الدرداء وعمر وعلی ووائل بن حجر ومالک بن الحویرث وانس وابوهریره ومحمد بن مسلمه وابوقتاده وابوسعید وجابر وعمیر اللیثی وابن عباس وابن زبیر واز تابعین حسن بصری وعطا وطاوس ومجاهد ونافع وسالم بن عبدالله وسعید بن جبیر وابن سیرین وقتاده وقاسم بن محمد ومکحول وغیرهم واز فقها ابن مبارک وشافعی واحمد واسحق واوزاعی ومالک وجز ایشان مقتبلی در منار گفته امر الرفع اوضح من ان تورد له الاحادیث المفردات وقد کثرت کثرة لاتواری وصحت صحة لاتمنع ولهذا لم یقع فیه الخلاف انتهی **وفی** حدیث ابی حمید الساعدی عند ابی داؤد والدارمی یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز برمیداشت هردو دست خود را تا آنکه برابر میگردانید آنهارا بهردو دوش خود ثم یکبر بس تکبیر می گفت واین صریح ست در تاخیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب حنفیه است واین حدیث از روایت بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابوداؤد که در وی اثبات رفع ست در هر سه موضع کما افاده حدیث ابن عمر ولفظ وی نزد ابوداؤد این ست که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما ورفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر ورکع ثم اعتدل ولم یصوب راسه ولم یقنع ووضع یدیه علی رکبتیه قال سمع الله لمن حمده ورفع یدیه واعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بعد قول خود ثم یکبر لفظ الحدیث میگفت تا معلوم میشد که استدلال بتمام حدیث ست زیراکه ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکه از وی در هر چهار موضع ثابت ست محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علماء الامصار علی ذلک ای الرفع الا اهل الکوفة انتهی وگفت ابن الجوزی در نزهة الناظر للمقیم والمسافر نقلا عن المزنی انه قال سمعت الشافعی یقول لایحل لاحد سمع حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة وعند الرکوع والرفع منه ان یترک الاقتداء بفعله صلی الله علیه وسلم وهذا صریح فی وجوبه انتهی وبخاری از حسن وحمید بن هلال آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک گفت بخاری ولم یستثن الحسن احدا وگفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعتی از صحابه وشاید که مروی نشده است هیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان وگفت ابن المنذر اختلاف نکردند اهل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد وگفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا نوزده تن از صحابه وسرد کرد بیهقی در سنن ودر خلافیات نام راویان رفع نزدیک بسی تن وگفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت عشرۂ مبشره لهم بالجنة ومن بعدهم من اکابر صحابه گفت بیهقی وهو کما قال وابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمه الاعرج آورده که گفت دریافتم همه مردم را که رفع یدین میکردند نزدیک هر خفض ورفع وروایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر که وی چون می دید مصلی را که رفع یدین نمیکند سنگریزه میزد او را رواه البخاری

فی جزء کتاب رفع الیدین بلفظه له بالحصی وبالجمله اقاویل علما درین باب بیش از شمار ست ومصنف در تلخیص درین باب بسطی لائق وکلامی فائق آورده و رفع را صحیح گردانیده وحق با او ست زیرا که ترجیح در تعارض احادیث یا بقوت سند ست یا بشهرت وی یا بکثرت عمل صحابه واین همه چیزها درین مسئله فراهم شده ونیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق قربت وعبادت بود نه عادت واین ظاهر ست زیرا که افعال نماز همه عبادت ست لاسیما چون این فعل در غیر نماز بطریق عادت نبود واگر عادت می بود صحابه وفقها اهتمام نمی کردند بر روایت واتباع وی واز روایت حاکم که ان الله امره به وقول وی صلی الله علیه وسلم ان رفع الایدی من الاستکانة مفهوم میشود که عبادت ست واز رفع کردن آنها وبر دوام آنحضرت وخلفای راشدین وعدم منع آنها ایشان را ثابت ست که این فعل مخصوص آنحضرت نبود آری این قدر هست که آنحضرت ملتزم وی نبود باری میکرد وبار دیگر ترک میفرمود واین امارت عدم وجوب وسنت مؤکده است وهر که مدعی منع رفع ست وی در حقیقت مثبت نسخ ست متمسک بظاهر منکر اوست زیرا که ظاهر این ست که آنچه از آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازم ست تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ راجح بر دلائل مانع کافی ست وچون جرح تمام شد کما تقدم مدعا ثابت گردید وعدم اجماع بر ترک وی غنی از بیان ست بلکه لائق آن ست که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید مبالغة وبعضی از علما بوجوب رفع درین مواضع رفته اند کما ذکره صاحب الفتوحات وغیره ونزد اکثر اهل علم سنت ست وبعضی از آثار معارض آمده اند لیکن قوت معارضه آثار صحیحه ندارند ومع ذلک منافی مدعای ما نیستند آن جا جب در مختصر گفته نمی شناسم رفع یدین را وگفته اند که سنت ست انتهی ومقوی سنیت اوست روایت محی السنة که هذا قول مالک فی آخر عمره انتهی ودال علیه حدیث الموطا واوامت بر سنت غیر مؤکده ممدوح ست فاعل آن باجماع سلف وخلف مثاب ست با آنکه مدیم بر نماز چاشت واشراق وچهار رکعت قبل عصر وقرات طوال از مفصل فضل ست از تارک آن با آنکه اینها سنن غیر مؤکده است واین سخن ظاهر تر از آن که اشتغال با ثبات آن توان کرد وهمچنین تارک سنت غیر مؤکده ملام نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکوره ملام نیست اما توهم این معنی که چون عدم رفع سنت باشد تارک وی باید که مثاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت وخلفای وی البته قطع دی بدعت باشد ونیست ومفهوم بدعت ازاله سنت تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفهومش فعلی ست که کرده نشد در زمانه ایشان آری اگر مراد بسنت طریقه مسلوکه در عهد آنحضرت دارند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که اکتفا بعدم نیز میکرد وشک نیست که فاعل مثل این سنت مثاب نیست زیرا که مصلی دو رکعت بعد جمعه ثواب بر گذاردن این دو رکعت می یابد نه بر ترک آن آری کفایت میکند برای وی در اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دو رکعت وهر که چهار میگذارد ثوابش اکمل ست از ثواب اول والله اعلم **ولمسلم عن مالک بن الحویرث** رضی الله عنه نحو حدیث ابن عمر لکن قال حتی یحاذی بهما فروع اذنیه ومسلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عمر لیکن باین لفظ گفته چون تکبیر می گفت بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه محاذی میگردانید هر دو دست بالای هر دو گوش را ابن ملک گفته فرع هر شئ اعلای اوست وگفته اند که فرع گوش نرمه اوست وطیبی گفته مراد بفروع عوالی اوست وبالجمله مراد بفروع اطراف گوش ست واین مخالف روایت ابن عمر وابی حمید ست درین لفظ وبعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنا بر آنکه متفق علیه ست ودیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه ظهر هر دو کف را محاذی منکبین کنند واطراف انامل را محاذی اذنین دارند وتایید کرده اند این را بروایت ابو داود از وائل باین لفظ حتی کانت حیال منکبیه وحاذی بابهامیه اذنیه در سبل گفته وهذا جمع حسن انتهی ومصنف درینجا نیز اختصار مخل وایجاز ممل بکار برده زیرا که از وی نیز توهم میشود که مراد برفع درینجا صرف رفع نزد تکبیر تحریمه ست ولیس کذلک حال آنکه در حدیث ابی قلابه از مالک بن الحویرث که نزد بخاری ومسلم وترمذی وابن ماجه ونسائی ست آمده که وی دید مالک را که چون نماز گذارد تکبیر گفت وهر دو دست بر داشت وچون خواست که رکوع کند بر داشت هر دو دست وچون بر داشت سر

از رکوع برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت همچنین میکرد پس ازین روایت هم ثبوت رفع یدین شد در هر چهار موضع مذکور و باین رفته اند بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سبق ظاهر ست و اعتراضاتی که بر رافعین متوجه کرده اند دو گونه است یکی عام بر هر رافع دیگر خاص یعنی بر حنفی رافع اما اول پس گفته اند که اقوای روایات که بران رافعین استدلال میکنند حدیث ابن عمر ست کما سلف حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد با ابن عمر و وی دست نبرداشت مگر بار اول و نزد اصول مقرر شده که چون راوی بر روایت خود عمل نکند حدیث از حجت بیفتد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر ما وارد میشود که ابن عمر را راوی وجوب رفع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعل ابن عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی نگفته که ابن عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه حکایت نمازی مخصوص کرده با آنکه در حدیث سالم و نافع ست که وی نماز گذارد و برداشت هر دو دست و این حدیث مشهور ست و حاصل میشود از جمع این آثار رفع و ترک هر دو مرة فمرة و هو المطلوب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان نه حجت ایشان بر ما و نیز گویند که رفع در قرن صحابه شهرت نداشت و بسیاری از صحابه آنرا نمیکردند جز این نیست که بعضی از ایشان احیانا میکردند چنانکه از قول میمون با ابن عباس که ندیدم هیچ یکی را که نماز گذارد چنانکه ابن زبیر گذارد دلالت میکند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن میمون هیچ یکی را رفع کننده منع رفع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندریافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایة ما فی الباب آنکه غرابت این فعل در قرن تابعین ثابت شود و در خفای سنت درین قرن هیچ استبعاد نیست چنانکه تکبیر نزد هر خفض و رفع هم درین قرن مخفی ماند چنانکه از روایت بخاری از عکرمه ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دید مردی را که نماز میگذارد و بست و دو تکبیر میگوید که وی احمق ست و عکرمه اعلم ست از میمون و این قول مستانس ست از کلام میمون و آن معارض روایات صریحه داله بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمی غفیر از تابعین بر رفع ست و نیز گفته اند که ابن مسعود با آن همه وسعت علم و علو قدر و دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد منکر بود سنیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه محکی ست پس اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت نرسیده بلکه خلاف آن صحیح شده و ترمذی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکارش بثبوت نرسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافی مطلوب نیست و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بر وی مخفی مانده چنانکه بر اجلهٔ صحابه اشیای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه بر علی رضی الله عنه حرمت بیع امهات اولاد مخفی ماند و بر عمر بن خطاب تطهیر متیمم از جنابت و مثل این بسیار ست با آنکه اتفاق اکثر اکابر بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیرهم و همچنین تابعین و فقها بیشتر مذکور شده و نیز گفته اند که ابو حنیفه و اصحاب وی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراهیم با وسعت علم خود و تفحص از روایات خصوصا ثوری که از ائمهٔ حدیث ست بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التبحر اند که بر ایشان بعض مسائل مخفی مانده حال آنکه آن مسئله پیش از ایشان مشهور بود مثالش آنکه امام مالک اعلم از ثوری ست چنانکه اقوال علما و فقها شاهد اوست معهذا بروی نهادن دست بر دست دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد بارسال با آنکه وضع الید علی الاخری در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرون آخر بران اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد تشبه بروافض ست زیرا که شیوع وی در مذهب حنفیه متروک ست و فاعل آن جز شیعه نیند و آنحضرت فرموده بپرهیزید از مواضع تهم گوئیم این قصور شماست که رفع را ترک کردید تا آنکه شعار شیعه شد شما را باید که بر فعل آن اتفاق نمائید تا مختص بشیعه نماند و ترک سنت برای تحرز از تشبه بفرق ضاله غیر مشروع ست ترمذی در شمائل آورده که آنحضرت فرو میگذاشت موی سر را و مشرکان فرق میکردند و حضرت موافقت اهل کتاب در غیر مامور به دوست میداشت پس فرق کرد موی سر را و دیگری گفت که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که تفریق از سنن ابراهیم ست پس درینجا آنحضرت تشبه اهل کتاب با وجود کفار بودن آنها دوست داشت در آنچه گمان بودن آن از سنن انبیاست

سابقین کرد حال آنکہ مامور نشد بتقلید ایشان در جمیع افعال تا بشنیے کہ سنیت آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم شدہ چہ رسد با آنکہ ما درین رفع تحری تشبیہ فرق ضالہ نمی کنیم بلکہ موافقت با ایشان اتفاقی ست بعدہ آنحضرت موافقت ایشان ترک کردہ با مشرکین موافق شد با آنکہ اینہا بدتراند از اہل کتاب بنا بر معلوم شدن این معنی کہ فرق از سنن ابراہیم ست وبعض قاصرین گفتہ اند کہ رفع منسوخ ست بقولہ تعالی وَقُوْمُوْا لِلّٰہِ قَانِتِیْنَ ای بالتسکین والسکوت وحرکت خلاف سکون ست پس ہیچ حرکتی نباید کرد مگر انچہ ثبوتش مشتہر باشد واین ایراد اگرچہ لائق جواب نیست ولیکن قضاء لحق المقام بآن تعرض رفت پس میگوئیم کہ رفع ہم مشتہر ست وقنوت عبارت ست از ترک حرکات عادت نہ عبادت ورنہ باید کہ در نماز ہیچ دعائی جز دعوات مشہورہ نکنند حال آنکہ این بالاجماع باطل ست واما ثانی یعنی ایراد بر رافعین از حنفیہ پس گفتہ اند کہ رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتہد ست یا مقلد پس بر تقدیر اول حنفی نباشد بلکہ مخترع مذہب دیگر بود جز اربعہ مذاہب چہ وی رفع میکند وحنفیہ منع میکنند وقنوت نمی خواند وغیر حنفیہ منع می نمایند از ان پس این مجموع یعنی رفع وترک قنوت مذہب ہیچ یکی از اربعہ نیست پس خارج اجماع مرکب باشد ونیز مجتہد درین زمان حکم کبریت احمر دارد پس مدعی اجتہاد کاذب ست وبر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع مقلد از قول مقلد واین نیز خلاف اجماع ست چنانکہ در مسلم الثبوت ست لا یرجع المقلد عما عمل بہ اتفاقا گوئیم مسلم نیست کہ چون در یک مسئلہ مجتہد بود حنفی نباشد زیراکہ بسیاری از مجتہدین ہمچو صاحبین وزفر وطحاوی وجصاص وغیرہم از حنفیہ بودند با آنکہ اجتہاد ایشان اظہر من الشمس ست ونیز تسلیم نمی کنیم کہ ترجیح مجتہدی در بعض مسائل قول مجتہدی را و در بعض دیگر قول مجتہدی دیگر را خرق اجماع ست بلکہ خرق اجماع آنست کہ در یک مسئلہ مذہبی اختیار کند کہ مخالف اقوال جمیع من سلف باشد زیراکہ تعدد مسئلہ مانع اجماع مرکب ست کما ہو مذکور فی کتب القوم بلکہ تفصیل در مسئلہ واحدہ مشتمل بر شرائط وارکان کہ اختلاف کردہ باشند دران بسوی دو قول باثبات شرطیت بعض یا رکنیت وی موافقۃ بقول المثبت ونفی بعض موافقۃ بقول الثانی ازان قبیل نیست کہ اتفاق کردہ باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکہ در مسلم وشرح مواقف مذکور ست آری اتیان بفعلی مشتمل بر منافیاتش بالاجماع واگرچہ مختلف باشد بہر یکی ازان خرق اجماع ست واما بودن مجتہد کمیاب تر از گوگرد سرخ پس مراد بآن مجتہد مطلق ست واما مجتہد در مسئلہ واحد پس چنین نیست زیراکہ مراد بآن کسی ست کہ مطلع بودہ است بر جمیع دلائل متعلقہ باین مسئلہ با علم بطریق دلالت لفظ بر معنی لغوی وشرعی ومراد بعلم علم بدقائق آن نیست مثل ابوحنیفہ وشافعی بلکہ بقدری کہ بران رجحان ظن مبتنی شود واین خود غریب نیست بلکہ مثل این در اکثر زمان یافتہ میشود واین قدر برای عمل وترک تقلید درین مسئلہ کافی ست ومسلم نیست کہ عمل مقلد در بعض مسائل بقول مجتہدی ودر بعض دیگر بقول مجتہدی دیگر رجوع از قول امام خود ست زیراکہ معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست کہ خلاف وی باشد درین فعل یعنی ابطال وی کند بعد از فعل واگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن ممتنع باشد چنانکہ در تنویر العینین وجز آن بتفصیل مذکور ست وسخن در تحقیق این مسئلہ ورد ایرادات مانعین رفع بسیار ست ودر مبسوطات مذکور وانچہ در خور این مقام ست آنست کہ کلام درین مسئلہ بر دو نوع بود یکی بطریق استدلال چنانکہ مشتے نمونہ از خرواری گذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاہب خصوصاً مذہب حنفیہ واندکی از بسیار ازان این ست کہ در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ حق نزدم آنست کہ ہمہ سنت ست ونظیرش وتر ست بیک رکعت وسہ رکعت وکسی کہ رفع میکند دوست تر ست بسوی من از غیر رافع زیراکہ احادیث رفع اکثر واثبت اند انتہی ودر ارکان اربعہ گفتہ رفع احسن ست وعدم رفع حسن ودر مالا بد منہ گفتہ رفع یدین نزد ابوحنیفہ سنت نیست لیکن اکثر فقہا ومحدثین اثبات میکنند انتہی ودر تکمیل مؤلفہ مولانا رفیع الدین دہلوی رح ست کہ سنیت رفع باقی ست ونیست مجتہدین اسنا[illegible] در اصل سنیت وی فی الجملہ وند در جواز بقای او واگرچہ بعض متعصبہ ازان منع کنند زیراکہ رفع ازان چیز ہا نیست کہ مخالف افعال صلوۃ باشد چہ باقی ست در تحریمہ وقنوت وعیدین پس نکیری نیست بر فاعل وی در بقای سنیت انتہی ودر مصفی ست در بیان رکوع کنز دیک ہمی

یعنی برکوع رفتن رفع یدین کند و ذکری از اذکار ماثوره مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین ست که حق این ست که رفع یدین نزد افتتاح و رکوع و قیام ازان و قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر مؤکده ست از سنن هدی مثاب ست فاعل او بقدر فعل اگر همیشه کند موافق آن و اگر یکبار کند مثل آن ثواب یابد و ملام نیست تارک او و اگرچه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم بحدیث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نمیکنم او را مگر در کسانیکه گفت خدای تعالی در شان ایشان وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ و مراد بسنت هدی فعل غیر فرض ست و غیر مختص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم که کرده باشد آنرا رسول خدا و خلفای راشدین یا امر نموده باشند بدان یا تقریر نموده باشند بران بطریق قربت و منسوخ نشده و باجماع متروک نگشته و مراد بغیر مؤکده چیزی ست که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول ما فعل عدم رفع زیرا که عدم فعل نیست و بغیر فرض نوافل مدبرفت و بغیر مختص بهمه نوافل مختص بآنحضرت همچو وصال و بقید عدم نسخ سنن منسوخه همچو قیام برای جنازه و بقید عدم ترک بالاجماع سنن متروکه باجماع همچو رفع بین السجدتین الی قوله پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بروایات صحیحه ثابته و آثار مرضیه راجحه و مذاهب حقه صادقه از آنحضرت و از کبرای صحابه و عظمای علما و فقهای مجتهدین بحیثیتی که مشوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کرده اند بعض ایشان تواتر را و از شهرت خود لااقل نیست انتهی و دلائل مذکوره غالبا ازهمین رساله ماخوذ ست اما بلاترتیب با ضم ضمیمهای مناسب مقام و این همه حنفی بلکه محققین حنفیه اند و کتب و فتاوای ایشان کتب و فتاوای حنفیه است پس تحقیق این بزرگان حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین مذهب حنفی باشد والله اعلم بالصواب **وعن وائل** بفتح واو و الف بعده همزه کنیت وی ابوهنیده است بضم ها و فتح نون **بن حجر** بن ربیعة الحضرمی بضم حای مهمله و سکون جیم و برا پدرش از پادشاهان حضرموت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معزز می زیست و فود آورد بر آنحضرت و مسلمان شد و چون در آمد بر آنحضرت بگسترد برای وی ردای شریف و نشاند او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی وائل و ولده و عامل کرد او را بر اقیال حضرموت جماعه اهل سنن از وی روایت دارد جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد باوی و روی عنه ابناه علقمة و عبد الجبار و غیرهما

قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فوضع يده اليمنى على يده اليسرى على صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینهٔ مبارک خویش و این حدیث دلیل ست بر مشروعیت وضع مذکور و برینکه محل وی صدر ست نووی در منهاج گفته جعل يده تحت صدره و در نجم وهاج گفت عبارت اصحاب تحت صدره ست یعنی و درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت یسیر انگاشتند انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیه ایمه اربعه ست آنانکه مالک ارسال ست با جواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالاتر از ناف مذهب امام شافعی ست و بروایتی از امام احمد مخیر ست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد زیر ناف نهد شیخ در ترجمه گفته احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع ست هرچه کند درست ست و آنچه متفق علیه ست نهادن دست راست بر دست چپ ست و زیر ناف یا برابر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه معهود و معتاد ست اختیار کرده و آن تحت سره ست انتهی گوییم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحت حدیث باشد حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی روایت کرده که سنت وضع یدین ست زیر سره در نماز و از ابی جحیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت وضع کف ست بر کف در نماز و بنهد آن هر دو را زیر ناف اخرجه رزین و این حدیث صحیح ست در زیر ناف ولیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف ست زیرا که در سندش عبد الرحمن بن اسحق واسطی ست و او ضعیف ست بالاتفاق و رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من طریقه و حدیث وائل صریح ست در نهادن بر سینه در سفر السعادة گفته دست راست بر دست چپ نهادی برابر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده انتهی و نزد ترمذی ست از قبیصه بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را می نهاد دست بر سینهٔ خود شوکانی گفته ضم یدین یعنی کف بر کف نهادن ثابت شده است بروایت هیجده کس از صحابه

تا آنكه ابن عبد البر گفته كه درين باب از آنحضرت خلافی نیامده انتهی و در سبل گفته وهو قول جمهور الصحابة والتابعين و همين را مالك در مؤطا ذكر كرده و ابن منذر وغيره از مالك غير ازين حكايت نكرده اند و مروی ست ازوی ارسال و صار اليه اكثر اصحابه انتهی و در تنوير العينين ست كه وضع يد بر اخری اولی ست از ارسال زيرا كه ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلكه وضع بثبوت رسيده بروايات صحيحه ثابته از آنحضرت و از اصحاب وی مالك در مؤطا و بخاری در صحيح خود از سهل بن سعد روايت كرده اند كه گفت بودند مردم كه حكم می كردند باينكه بنهد مرد دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت ابو حازم نميدانم مگر آنكه نسبت ميكرد اين را بسوی آنحضرت و روايت كرد ترمذی از قبيصه بن هلب عن ابيه كه گفت بود رسول خدا كه امامت ميكرد ما را پس ميگرفت شمال خود بيمين خود ترمذی گويد و درين باب ست از وائل بن حجر و غطيف بن الحارث و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد گفت ابو عيسی حديث هلب حديث حسن ست و عمل برين ست نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعين و من بعدهم می بينند كه بنهد مرد يمين خود بر شمال در نماز و بعضی ميگويند كه هر دو را بالای ناف نهد و بعضی زير ناف و اين همه واسع ست نزد ايشان انتهی و همچنين روايت كرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود و نسائی عن وائل بن مسعود و بخاری و حاكم از علی و ابن ابی شيبه از غطيف بن الحارث و قبيصه بن هلب عن ابيه و وائل بن حجر و ابی بكر صديق و ابی الدرداء كه وی گفت از اخلاق پيغمبران ست نهادن يمين بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گويا من می بينم احبار بنی اسرائيل را نهنده دستهای راست خود بر دستهای چپ در نماز و همچنين اخراج كرد از ابی مجلز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الجوزاء و آثار و روايت ارسال از بعض تابعين مثل حسن و ابراهيم و ابن مسيب و ابن سيرين و سعيد بن جبير كما اخرجه ابن ابی شيبة پس اگر حديث وضع بايشان رسيده ست محمول ست بر آنكه وضع را سنت هدی نه پنداشتند بلكه عادتی از عادات انگاشتند و مائل شدند بسوی ارسال بنابر اصليت وی با جواز وضع و اگر حديث وضع بايشان نرسيده پس ظاهر ست كه امر وضع نزديك ايشان ثابت نشده اگرچه ميشد ميكردند ناچار عمل بر ارسال بنا بر علی الاصل نمودند زيرا كه وضع امری جديد ست محتاج بدليل و چون دليل پيدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال نه آنكه ارسال نزد ايشان ثابت شده و باين مشير ست قول ابن سيرين چون پرسيده شد از مردی كه ميگيرد بيمين خود شمال خود را گفت اين را از برای روم كرده كما اخرج ابن ابی شيبة و آنچه از يزيد بن ابراهيم آمده كه گفت شنيدم عمرو بن دينار را می گفت ابن زبير چون نماز ميگذارد هر دو دست خود می گذاشت اخرجه ابو بكر بن ابی شيبة پس اين روايت شاذ مخالف روايت ثقات ست ازوی چنانكه ابو داود زرعه از عبد الرحمن آورده كه گفت شنيدم ابن الزبير را می گفت صف قدمين و وضع يد علی اليد از سنت ست و اگر تسليم كرده شود كه اين روايت صحيح پس فعل او باشد و الفعل لا عموم له و روايت وضع ازوی مرفوع ست زيرا كه آن را منسوب بسنت كرده و قول صحابی من السنة در حكم رفع ست كما حقق فی كتب اصول الحديث و معهذا شايد وی وضع را از سنن هدی ندانسته و فهم صحابی حجت نيست لاسيما وقتی كه مخالف اجلّه صحابه همچو ابو بكر صديق و علی مرتضی و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد و نحوهم باشد با آنكه روايت مذكوره مخالف احاديث مرفوعه مشهوره و اعمال مستفيضه صحابه است در باب وضع پس لائق عدم تعويل ست بران و اسقاطش از پايه اعتبار و عدم التفات بسوی وی و اما مالك بن انس پس روايات ازوی مضطرب ست اهل مدينه از اصحاب وی مطلقا ازوی روايت وضع می كنند برابر ست كه در فرض باشد يا نفل چنانكه حديث مؤطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الكريم بن المخارق بصری شاهد اوست و اهل مصر از اصحاب وی ارسال روايت كرده اند در فرض و وضع در نفل و عبد الرحمن بن القاسم ازوی مطلقا ارسال روايت نموده و اشهب اباحت وضع نقل كرده و متاخرين مالكيه اگرچه بر روايت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند وليكن اين روايت شاذه مخالف روايات جمهور اصحاب اوست پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و مصادم اطباق نخواهد بود و بنابر شذوذ وی ابن حاجب تاويلش كرده در مختصر خود باعتماد بر ارض چون بردارد سر خود از سجده و نهوض كند بسوی قيام و وضع تحت سره و فوق او متساوی ست زيرا كه از اصحاب آنحضرت هر دو مروی ست

شیخ ابن الهمام گفته ثابت نشد حدیثی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف ومعهود از حنفیه زیر سره واز شافعیه تحت صدر ست
واز احمد دو قول ست کالمذهبین وتحقیق مساوات ست میان هر دو انتهی کلام التنویر وازینجاست که شوکانی در مختصر ضم یدین گفته ومقید بتحت سره وعلی
الصدر ننموده ولیکن در معمولات مرزا مظهر جانجانان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند ومی فرمودند که این روایت ارجح ست از
روایت زیر ناف انتهی أخرجه ابن خزیمة وأخرج ابوداود والنسائی بلفظ ثم وضع یده الیمنی علی ظهر کفه الیسری والرسغ من الساعد
ورسغ بضم را وسکون سین مهمله مفصل را گویند که درمیان ساعد وکف بوده است **وعن** ابی الولید عبادة بضم عین مهمله وتخفیف موحده
وبعد الف دال مهمله بن الصامت بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی ست حاضر شد هر سه عقبه وبدر وجمله مشاهد را عمر بن خطاب او را قاضی شام
ومعلم کسان آنجا مقرر کرد ووی اول در حمص اقامت نمود وپستر بسوی فلسطین آمد ودر رمله انتقال کرد وگفته اند که در بیت المقدس مرد سنه اربع وثلثین
وهو ابن اثنتین وسبعین سنة ووی یکی از انهاست که کعب بن اشرف یهودی را کشتند روی عنه انس بن مالک وعبد الرحمن بن ثابت وقتل یوم الیمامة

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ بأم القرآن نیست نماز مر کسی را که نخواند ام القرآن را
واین نیز نام سوره فاتحه است بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا عز اسمه وتعبد بامر ونهی وبیان وعد ووعید ست یا چون مبدأ ومفتح
قرآن ست گویا اصل ومنشأ اوست ودر روایتی از مسلم وابوداود وابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاده کند بر فاتحه هم درست ست لیکن
ابن حبان گفته که متفرد ست باین زیادت معمر از زهری واعلال کرده است آنرا بخاری در جزء القراءة ودر روایتی باین لفظ است لم یقرأ بفاتحة الکتاب
عوض لم یقرأ بام القرآن شیخ در ترجمه گفته تمسک کرده باین حدیث شافعی واحمد در روایتی بر فرضیت قرات فاتحه در نماز زیرا که نفی کرد نماز را از کسی
که فاتحه نخواند ونزد ما مراد کمال ست بدلیل قوله تعالی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ونیز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تیسر معک من القرآن
پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن ست هرچه باشد فاتحه یا جز آن وخواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود انتهی
گفت محرر سطور عفی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض ست بدلیل این حدیث ودیگر احادیث صحیحه که وارد اند درین باب وآن احادیث بیان ما تیسر
من القرآن اند ودر حدیث مسیء ست نزد احمد وبیهقی وابن حبان این لفظ که بکن این را در هر رکعت بعد قول وی که بخوان ام القرآن را وامر ست
در وجوب وصاحب منتقی النهار این روایت را نسبت ببخاری کرده از حدیث قتاده واین وهم ست وآنچه در بخاری ست از حدیث وی این ست
که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحة الکتاب ومراد بقول وی افعل ذلک فی الصلوة کلها نیز هر رکعت نماز ست نه مجموع نماز زیرا که این را رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده واین قرینه دال است بر مراد هر رکعت ونیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
همراه قرات فاتحه از صفات رکوع وسجود واعتدال ونحو آن ذکر کرده مامور به ست در هر رکعت ومخالف نمی گوید که رکوع وسجود واعتدال واطمینان در یک رکعت
از نماز کافی ست تا قراءت فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات وباقی چیزها را در هر رکعات واجب گفتن تفریق در اجزای دلیل کردن
بلا دلیل ست وازینجا معلوم ومتعین شد که مراد از قول وی بکن این را در همه نماز خود رکعات نماز ست ونیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت میخواند کما رواه مسلم وفرموده
صلوا کما رأیتمونی اصلی پس واجب شد که در هر رکعت بخوانند وحدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعیه چون مصلی دران فاتحه نخواند زیرا که نماز مرکب ست از اقوال
وافعال ومرکب منتفی میشود بانتفای جمیع اجزا وبعض اجزا وحاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تعذر صدق نفی ذات می باشد
وازحدیث آینده معلوم می شود که نفی متوجه ست بسوی کفایت وآن مانند نفی ذات ست در مآل زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست در مصنفی
جابر بن عبد الله من صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصل الا وراء الامام گفته ابو حنیفه قرات فاتحه را در هر رکعت از نفل ووتر ودو رکعت از فرض واجب گفته

و بترکِ واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا آنکه نماز ببیشِ وی فاسد نمی شود و شافعی قائل ست بآنکه همراه نقصان فاسد هم می شود

مسئله جمعی گفته اند که وجوب سورهٔ فاتحه منجر می شود بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حروف زیرا که وجوبِ فاتحه شامل این همه را و صحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست ست بحدیثِ ابوداؤد که آنحضرتؐ برآمدند بمسجد و آنجا اعرابی و عجمی و شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرتؐ فرمودند الحمد لله القرآن واحد والالسنة شتی و بتصویب آنهمه و استهجانِ قومی که تجوید قرارت کنند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جا ثابت نشده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه ضبط مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخول اعجمین و اعراب در اسلام **مسئله** کلمه کلمه از فاتحه اگر جدا کنند بوجهی که درعرف آنرا قرارتِ فاتحه نگویند نماز درست نشود و از فصلی که اسم قرارت را نفی نکند ضرر نمیرسد و همچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که اسم قرارت کل فاتحه را نفی کند قاطع قرارتِ اوست بخلاف آنکه نفی نکند انتهی متفق علیه و در منتقی گفته رواه الجماعة ولیکن بلفظ فاتحة الکتاب و در نیل الاوطار گفته و درین باب ست از انس نزد مسلم و ترمذی و از قتاده نزد ابوداؤد و نسائی و از عبدالله بن عمر نزد ابن ماجه و از جابر نزد ابن ماجه و از علی رضی الله عنه نزد بیهقی و از عایشهؓ و ابوهریرهؓ **وفی روایة لابن حبان والدارقطنی لا تجزئ صلوة لا یقرأ فیها بامّ الکتاب** کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود در وی سورهٔ فاتحه در منتقی گفته دارقطنی گفته اسنادش صحیح ست و صححه ابن القطان و رواه ابن خزیمة و ابن حبان واو را شاهدی ست از حدیثِ ابوهریره باین لفظ که پذیرفته نمی شود نمازی که خوانده نمی شود در وی بامّ القرآن نووی در شرح مسلم و مصنف در فتح قول بوجوب فاتحه در هر رکعت را نسبت بجمهور کرده و ابن سید الناس در شرح ترمذی گفته مروی ست از علی و جابر و ابن عون و اوزاعی و ابی ثور و الیه ذهب احمد و داؤد و به قال مالک در بحر زخار گفته ظاهر حدیث باکسی ست که با یجابش در هر رکعت رفته و مؤید اوست حدیثِ ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز مر کسی را که نخواند در هر رکعت الحمد و سورهٔ در فرض یا غیر او ولیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف ست و نیز حدیثِ ابوسعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحة الکتاب در هر رکعت رواه اسمعیل بن سعید الشالنجی ابن الهادی در تنقیح گفته رواه اسمعیل هذا وهو صاحب الامام احمد من حدیثِ عبادة و ابی سعید بهذا اللفظ و ظاهر وی وجوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق درمیان امام و ماموم و سر و جهر و مؤید اوست حدیث جابر که هر که گذارد یک رکعت و نخواند دران فاتحه پس نگذارد مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا والترمذی و صححه و مذهب حسن بصری و اسحق وجوب خواندنِ فاتحه با قرآن ست در نماز در هر رکعت که باشد یکبار و کذا قال ابوحنیفه ولیکن بغیر تخصیص فاتحه و تمام این بحث با استیفای دلائلِ طرفین و ترجیح حدیث باب در نیل الاوطار ست **وفی اخری لاحمد** والبخاری فی جزء القراءة و صححه و ابی داؤد والترمذی و ابن حبان والدارقطنی والحاکم والبیهقی من روایة عبادة بن الصامت یعنی در روایتِ دیگر ست از حدیثِ عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد پس قرارت کرد آنحضرتؐ پس گرانی کرد بروی قرارت و دشوار شد پس هرگاه که فارغ شد از نماز فرمود **لعلکم تقرؤن خلف امامکم** شاید که شما میخوانید پس امام خود و نفرمود مخوانید پس درین اشاره بآنکه ماموریست متقضی خاموش بودن و گوش داشتن ست مر قرارت امام را هر که باشد بسبب یاد دیگری و سبب ثقلِ قرارت بظاهر سماع همهمهٔ قارئین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی ست زیرا که این نزد جهر ست و آن متحقق نیست پس لعلکم یعنی چه و تواند که سبب ثقل کراهت این فعل و ناخوش داشتن آنحضرتؐ این فعل را از ایشان باشد و سبب ثقل تاثر آنحضرتؐ باشد از نقص که ناشی می شد مر ایشان را از عدم انصات و استماع قرارت آنحضرتؐ و کامل گاهی متاثر می شود بنقصِ ناقص چنانکه مروی ست که آنحضرتؐ روزی در نماز صبح افتتاح قرارت بسته شد و بیان کرد که سبب این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند

که وضو را خوب نمی کنند و یا رعایت آداب نمی سازند و چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتیم ما آری میخوانیم ای رسول خدا قال
فرمود لا تفعلوا مکنید این کار را و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر سورهٔ فاتحه که آنرا خوانده باشید در پس امام و چون این خطاب
بموتمین ست واجب آمد قراءت فاتحه در هر رکعت پس امام چنانکه مذهب شافعی ست در مسوّی شرح موطا گفته نزد شافعی قراءت خلف امام واجب
خواه امام بجهر خواند یا بسر پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکتات امام فیها والا بخواند همراه امام و مالک گفته بخواند وقت اسرار امام نه جهر استحبابا و ابو حنیفه
گفته اصلا نخواند و اگر خواند مکروه باشد انتهی و در قولی از ابو حنیفه در نماز سریه بی کراهت جائز ست و در کفایه از امام محمد و ابو حفص عدم کراهت قراءت
فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابو حنیفه و محمد لا باس به آورده و در تنویر العینین گفته دلائل قراءت فاتحه در جانبین قوی اند لیکن بعد تامل
ظاهر میشود که قراءت اولی ست از ترک و تعویل درین باب بر قول محمد ست چنانکه در هدایه از وی نقل کرده انتهی و باین رفته اند صاحب حجة الله البالغه
و والد او شیخ عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظهر جانجانان در معمولات رحمهم الله تعالی و مرزا حسن علی محدث لکهنوی رح را درین باب رساله مستقل ست که در آن
اثبات قراءت فاتحه از کتب حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار ست از انجمله این حدیث ست که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام
قراءت می کند گفتند ما میکنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحة الکتاب را مصنف در تلخیص گفته اسنادش حسن ست و نزد ابو داود ست از حدیث
ابی سعید که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه بخوانیم فاتحة الکتاب و ما تیسر را و اسنادش صحیح ست در سبل السلام گفته این حدیث
دلالت کرد بر ایجاب قراءت فاتحه خلف امام تنصیصا چنانکه دلالت کرد بر ای وی بلفظی که نزد شیخین ست بنا بر عموم خود و این ظاهر ست در عموم نماز جهریه
باشد یا سریه و در هر رکعت و باین رفته اند شافعیه و گفتند حنفیه نخواند آنرا ماموم نه در سریه و نه در جهریه و حدیث عباده حجت ست بر همه ایشان و استدلال ایشان
بحدیث من صلی خلف امام فقراءة الامام له قراءة با وجود ضعیف بودنش مصنف در تلخیص گفته مشهور ست از حدیث جابر و او را طرق ست از جماعه
از صحابه کلها معلولة انتهی و در منتقی الاخبار گفته رواه الدارقطنی من طرق کلها ضعاف و الصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام ست
چه لفظ قراءت امام اسم جنس مضاف ست شامل هر انچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا و حدیث
اذا قُرِئَ فانصتوا زیرا که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص ست بفاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام السبل و در نیل الاوطار گفته
دار قطنی گوید این حدیث یعنی قراءة الامام له قراءة را جز ابی حنیفه و حسن بن عماره دیگری مسند نکرده و این هر دو ضعیف اند و مصنف هم فتح الباری گفته
انه ضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرقه و علله الدارقطنی انتهی فانه لا صلوة لمن لم يقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند
فاتحة الکتاب را و ظاهر حدیث در فرضیت قراءت او ست خلف امام و هو الصواب خلافا للحنفیة و خلاف کرده اند در آنکه محل قراءت او کدام ست بعضی گفته اند
میان سکتات امام بین الآیات بخواند و گفته اند بعد سکوت امام از قراءت فاتحه بالتمام و دلیلی برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث عباده
دال ست بر آنکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید او ست بایضاح حدیث عباده نزد ابو داود که وی نماز گذارد خلف ابی نعیم و جهر کرد ابو نعیم
بقراءت و خواندن گرفت عباده ام الکتاب را و چون برگشتند از نماز بعض سامعین عباده را گفتند که تو ام القرآن میخواندی و ابو نعیم جهر میکرد
گفت آری گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعض نمازها که در آن جهر کرده می شود بقراءت پس ملتبس شد بروی قراءت و چون فارغ شد از نماز
رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید شما وقتیکه جهر میکنیم بقراءت بعضی از ما گفتند آری میخوانیم فرمود مخوانید من میگویم چیست مرا که منازعت کرده می شوم
قرآن را پس قراءت نکنید هیچ چیز را وقتی که جهر کنم مگر بام القرآن پس عباده که راوی این حدیث ست در پس امام بجهر قراءت فاتحه کرد زیرا که از کلام آنحضرت
فهمید که قراءت آن خلف امام بجهر باید کرد اگر چه با امام منازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فهی خداج کرد ابو السائب از وی پرسید که من احیانا

در پس امام می باشم یعنی پس چگونه خوانم ابو هریره ذراع او را خله کرد و گفت اقرأ بها فی نفسک یا فارسی الحدیث و مکحول می گفت که در مغرب و عشا
و صبح در هر رکعت بسر باید خواند پستر گفت و در نمازی که امام جهر کند تو نزد سکته وی بخوان و اگر سکته نکند قبل از وی و بعد از وی و همراه وی بخوان
و ترک مکن آنرا در هیچ حال رواه ابوداؤد و در بهجة المحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سکتهٔ طویله میکرد که ماموم در ان فاتحه می خواند
فهی سنة قل من الایة من یستعملها فی سن من سنن المهجورة انتهی و نووی در اذکار گفته مستحب ست تطویل این سکته تا ماموم فاتحه بخواند انتهی حافظ ابن القیم رح
در کتاب الصلوة که از مصنفات اوست فرموده منقول نیست از آنحضرت باسناد صحیح و نه ضعیف که سکته میکرد بعد قرارت فاتحه تا بخواند فاتحه را کسی که
خلف اوست و اگر این سکتهٔ طویله که در ان ماموم قرارت فاتحه را در یابد میکرد بر اصحاب وی مخفی نماندی و معرفت و نقل ایشان آن سکته را اهم تر
می بود از سکته افتتاح انتهی و مصنف رح در تخریج الاذکار برای قول نووی دلیلی مرفوع ذکر نکرده پس قول صاحب بهجة المحافل قولی عجیب ست
و بالجمله احتجاج کرده اند حنفیه بر عدم فرضیت فاتحه بحدیث مسی زیرا که در ان امر ست بقرارت ماتیسر من القرآن و شافعیه را ازین احتجاج جوابهاست
اقوای اجوبه این حدیث لاتجزی صلوة ست دیگر آنکه در حدیث مسی نیز ثم اقرأ بام القرآن وارد شده رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان دیگر حمل حدیث
مسی ست بر عاجز از تعلم آن و حال آنکه وی از اهل اداست و در نیل الاوطار گفته قول وی ماتیسر مجمل مبین ست یا مطلق مقید یا مبهم مفسر زیرا که متیسر
برای حفظ مسلمین همین فاتحه بود و گفته اند که مراد بماتیسر مازاد علی الفاتحه ست جمعا بین الادلة زیرا که حدیث فاتحه زیادتی ست که غیر معارض واقع شده
و این جمع حسن ست **وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابا بکر و عمر کانوا یستفتحون** بدرستیکه
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را **بالحمد لله رب العلمین** وازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خواندند
لیکن قرارت آن مجمع علیه ست هیچ یکی را در ان خلاف نیست و باحادیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده خواه جزو فاتحه دارند
چنانکه شافعیه گویند یا ندارند چنانکه مذهب حنفیه ست ولیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را استفتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در روایتی
از وی و بمذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرآن ست و هر رکعت مستقل ست و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه فاتحه را
نه درمیان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین سوره ست و ما میگوییم که مراد
نفی جهر ست ببسمله نه نفی قرارت آن در مصفی گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسمله را بجهر و نه بخفیه و همین ست مذهب امام مالک و جمعی تاویل
کرده اند بآنکه نخواند بوجهی که مسموع می شود پس دلالت کند بر نفی جهر نه بر نفی قرارت مطلقا و فقیر هیچ دلیلی بر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیافته است
که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیه و در مذهب شافعی خواندن بسمله فرض ست زیرا که جزو فاتحه است و جهر ببسمله در صلوة جهریه سنت ست و نزد
ابوحنیفه مسنون ست خواندن آن بطریق اخفا در جهریه و سریه والله اعلم انتهی و حافظ ابن القیم در هدی فرموده که آنحضرت گاهی جهر میکرد
بسم الله الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جهر و شک نیست که اگر همیشه جهر میکرد در هر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای وی
و بر جمهور اصحاب وی اهل بلدهٔ او در اعصار فاضله که این از محال محال است و در تثبت وی احتیاج بالفاظ مجمله و احادیث واهیه باشد فصحیح تلک الاحادیث
غیر صریح و صریحها غیر صحیح انتهی **متفق علیه** و درین باب احادیث دیگر ست و استوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظه و علما اختلاف کرده اند در جهر
بسمله در نماز از ابی هریره آمده که وی نماز گذارد و جهر کرد ببسمله در قرارت و گفت بعد فراغ از ان انی لاشبهکم صلوة برسول الله رواه النسائی و ابن خزیمة
و ابن حبان فی صحیحه ... و الحاکم فی المستدرک و صححه الدارقطنی و الخطیب و البیهقی و غیرهم و آز ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را ببسم الله الرحمن الرحیم
رواه ابوداؤد و الترمذی و گفت ترمذی لیس اسناده بذاک و روایت کرد حاکم در مستدرک از ابن عباس باین لفظ که بود آنحضرت جهر میکرد ببسم الله الرحمن الرحیم

ثم قال صحیح و در بخاری ست از انس که وی پرسیده شد از قرارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت بود قرارت او مد بستر خواند بسم الله الرحمن الرحیم در حالیکه
دراز میکرد بسم الله را و دراز میکرد الرحمن را و دراز میکرد الرحیم را و از ام سلمه آمده که گفت بود رسول خدا تقطیع میکرد قرارت را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العلمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجه احمد فی مسنده و ابوداود فی السنن و ابن خزیمة فی صحیحه والحاکم فی مستدرکه دارقطنی گفته اسنادش
صحیح ست این احادیث حجت کسی ست که قائل ست بجهر بسمله و اما کسی که میگوید جهر نکند بسمله پس حجت وی حدیث عایشه است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
شروع میکرد نماز را بتکبیر و قرارت را بالحمد لله رب العالمین اخرجه مسلم و قد تقدم فی الکتاب دیگر همین حدیث انس ست و اهل سنن آنرا از حدیث عبد الله
بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای اربعه و دیگر ایمه از صحابه شوکانی در فتح القدیر گفته احادیث ترک اگرچه صحیح تر اند لیکن اثبات ارجح ست باآنکه
خارج ست بمخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لاسیما با امکان تاویل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی ست یعنی بودن وی قرآن و هم وصفی یعنی جهر با
ترد جهر بقرارت آن سور که مفتتح اند بدان در نماز انتهی بعده گفته که تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این مسئله استدلالا و ردا و دفعا و روایة و درایة موضع
دیگر ست گوییم استیفای این بحث بروجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش اطالت بسیار بود فرو گذاشته آمد زاد مسلم لا یذکرون
بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قراءة و لا فی آخرها زیاده کرد مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمله را در اول قرارت و نه در آخر
آن و سیمه در مسلم ست از حدیث ابوهریره که چون برمیخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رکعت دوم آغاز می کرد قرارت را بالحمد لله رب العالمین و
سکوت نمیکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث دران ست که ابتدا ببسمله نمی کرد و شافعیه که قائل اند بجزئیت بسمله مر فاتحه را تاویل
میکنند که مراد بالحمد تمام سوره است با بسمله یا مراد آنست که جهر ببسمله نمی کرد انتهی و در سبل نیز زیادت مسلم گفته که این زیادت مبالغه است در نفی و رنه
در آخر وی بسمله نیست و محتمل که مراد بآخر سورهٔ دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل ست برآنکه این هر سه بزرگ بسمله بمقتدیان خود نمی شنوانیدند
جهرا با احتمال قرارت وی سرا و عدم قرارت اصلا و لیکن قول وی و فی روایة عن انس لاحمد و النسائی و ابن خزیمة بمفهوم خود دال ست
بر قرارت وی سرا لا یجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم جهر نمی کردند ببسمله و فی اخری و در روایت دیگر ست از انس لابن خزیمة
کانوا یسرون بودند که پنهان می گفتند بسمله را و جهر نمیکردند بدان و این صریح ست در قرارت بسر و لهذا گفت مصنف رح و علی هذا
و برین یعنی قرارت آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمله را بسر یحمل النفی حمل کرده میشود نفی فی روایة مسلم در روایت مسلم چنانکه گفت لا یذکرون
یعنی ذکر نمی کردند بجهر نه آنکه ترک میکردند و نمی خواندند خلافا لمن اعلها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت مسلم و علت
این ست که اوزاعی این زیادت را از قتاده مکاتبة روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه اوزاعی متفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز آنرا ابروایت
صحیحه اخراج کرده و باین حدیث استدلال کرده اند برینکه بسمله را نه بجهر باید گفت و نه بسر نه در فاتحه و نه در غیر وی بنابرآنکه مراد بقول وی و لا فی آخرها
اول سورهٔ دوم ست و هر که اثبات کرده گفته مراد بعدم جهر هر سه حضرات عدم جهر بحالت جهر بفاتحه است و بسمله را بسر میخواندند کما قرره المصنف
در سبل السلام گفته علما درین مسئله اطالت کلام کرده اند و بعضی اعلام دران تصنیف نموده و بنای آن بر اضطراب حدیث انس نهاده و گفته که در وی
حجت نیست و اصل این ست که بسمله از قرآن ست و دراز شد جدال در میان علما از طوائف بنابر اختلاف مذاهب و اقرب این ست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گاهی جهر میکرد و گاهی اخفا و قد طولنا البحث فی حواشی شرح العمدة بالازیادة علیه و جماعتی از محققین برین ست که بسمله مثل سائر آیات
قرآن ست در جهریه بدان جهر کند و در سریه سر نماید و اما استدلال به نخواندن آنحضرت بسمله را در فاتحه و جز آن در نماز خود و بر نبودن وی آیت باآنکه قرارت
دلالت میکند برینکه وی آیت ست پس غیر منتهض ست زیراکه ترک قرارت در نماز اگر ثابت شود دلیل بر نفی قرآنیت وی نباشد زیراکه جهر بقرارت آیه در نماز

دلیل بر قرآنیت نیست بلکه دلیل عام ست ازان و دلیل عام بانتفای دلیل خاص منتفی نمی شود انتهی در حجة الله البالغه گفته بسمله آهسته گوید زیراکه مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قرارت و نیز احتیاط همدرین ست انتهی و در بعضی احادیث آمده که آنحضرت جهر میکرد ببسمله و همچنین ابوبکر و عمر و این احادیث ضعیف ست در تلخیص بران تکلم کرده شیخ در ترجمه فرموده بتحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابهٔ دیگر که جهر نمی کردند ببسمله اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر ببسمله مگر آنکه در اسناد وی سخن ست و هیچ یکی از ارباب مسانید اربع مشهوره اخراج نکرد حدیثی دران با وجودیکه کتب ایشان مشتمل ست بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین و غیرهم از ائمهٔ لاتعد ولاتحصی ذکر کرده اند که جهر نمی کردند و احیانا اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از مبتدیان آنرا شنید و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر بتسمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیرهم من التابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذهب امام اعظم اصح و ارجح ست انتهی گویم احادیث جهر ببسمله بالا گذشته و بعضی ازان صحیح ست و شوکانی بترجیح جهر بر سر رفته و بادلهٔ صحیحه باثبات آن رسانیده فتدبر **وعن** ابی عبدالله نعیم بن عبدالله بتصغیر مولای عمر بن الخطاب المجمر بضم میم و سکون جیم و کسرهٔ میم ثانی و راء در آخر ویقال بفتح الجیم وتشدید المیم الثانیة ذکره الحلبی فی شرح العمدة پسر و پدر هر دو موصوف اند بمجمر و این را قصه هست که بجای خود مذکور ست و در فتح گفته که وی مباشر مجمر می ماند باین وجه ملقب شد باین نام و جزم به ابراهیم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بمجمر بسبب آنکه مامور بود بتجمیر مسجد مدینه در هر جمعه وقت نیمروز **قال صلیت وراء ابی هریرة رضی الله عنه فقرأ بسم الله الرحمن الرحیم ثم قرأ بأم القرآن حتی اذا بلغ ولا الضالین قال آمین** گفت نعیم نماز گذاردم در پس ابوهریره پس خواند بسمله پستر خواند سورهٔ فاتحه تا آنکه رسید بلفظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت ست بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه امام آمین نگوید و در تامین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع قاله ابن الهمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره بجهر بود چنانکه مذهب شافعیه است و آمین بتخفیف میم ست بمد الف و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم اسمع و استجب یا کذلک فلیکن کذا فی المصفی **ویقول کلما سجد واذا قام من الجلوس الله اکبر** می گفت ابوهریره هر گاه که سجده کرد و چون راست بایستاد از جلوس یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استاد از سجدهٔ اولی و ثانیه و درینجا دلیل است بر تکبیرات نقل در مصفی گفته اتفاق کرده اند ائمه برین تکبیرها و آن بست و دو تکبیر ست در چهار رکعت و همه آنها سنت ست مگر تکبیر اولی که آن فرض ست منعقد نمی شود نماز بدون آن انتهی **ثم یقول اذا سلم والذی نفسی بیده انی لاشبهکم صلوة برسول الله** پستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانندتر شما ام از روی نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم **رواه النسائی وابن خزیمة** و ذکره البخاری تعلیقا و اخرجه السراج و ابن حبان و غیرهم و بوب علیه النسائی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و این اصح حدیثی ست که وارد شده است درین باب و موید ست مراصل را که بودن حکم بسمله است حکم سورهٔ فاتحه در قرارت جهرا و سرا زیراکه این ظاهر ست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند بسمله را لقول ابی هریرة انی لاشبهکم صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم اگرچه محتمل ست که مراد مشابهت باشد در اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خلاف ظاهر ست و بعید ست از صحابی که ابتداء کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پستر گوید والذی نفسی بیده انی لاشبهکم الخ و دروی دلیل ست بر شرعیت تامین برای امام دارقطنی در سنن از حدیث وائل بن حجر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را چون می گفت

غیر المغضوب علیهم ولا الضالین میگفت آمین دراز میکرد بدان آواز خود را و گفت که این حدیث صحیح ست اخرجه ابن حبان والدارمی وابن ماجة

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقرؤا بسم الله الرحمن الرحیم فانها احدی آیاتها چون بخوانید شما سورهٔ فاتحه پس بخوانید بسمله را زیرا که بسمله یکی از آیات فاتحه است چنانکه مذهب شافعی ست و در حدیث ابن عباس ست که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم شروع میکرد نماز خود را یعنی قرارت را ببسم الله الرحمن الرحیم رواه الترمذی ولیکن ترمذی گفت که این حدیثی ست که اسنادش قوی نیست و ظاهر آنست که مراد جهر بتسمیه خواهد بود والا در افتتاح بتسمیه خلافی نیست و در حجة الله البالغه گفته که روایات در بودن و نبودن بسمله آیتی از فاتحه مختلف آمده و صحیح شده از آنحضرت افتتاح بالحمد و عدم جهر بتسمیه و دور نیست که جهر در بعضی احیان برای تعلیم سنت صلوٰة بایشان باشد و ظاهر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاص می فرمود خواص صحابه را بهچو اذکار و آنچنان نمی گردانید که عامه بران ماخوذ شوند و بر ترک آن ملام کرده شوند انتهی و در سبل گفته این حدیث دلالت نمی کند بر جهر و نه بر سر بلکه بر امر بمطلق قرارت و دارقطنی در سنن احادیث جهر بسمله در نماز بوسعت تمام بطریق رفع از علی و عمار و ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و ام سلمه و جابر و انس بن مالک سوق کرده بعده گفته روی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم عن النبی صلی الله علیه وسلم وعن اصحابه و ازواجه غیر من سمّینا کتبنا احادیثهم بذلک فی کتاب الجهر مفردا واقتصرنا علی من ذکرنا ههنا طلبا للاختصار و للتخفیف انتهی بلفظه انتهی و بالجمله حدیث دال ست بر خواندن بسمله پیش از قرارت اگرچه بسر باشد و بر بودن وی از آیات فاتحه رواه الدارقطنی وصوّب وقفه روایت کرد این را دارقطنی و گفت صواب وقف اوست یعنی این قول ابوهریره است نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف در تلخیص گفته رجال این اسناد ثقات اند و تصحیح کرده اند غیر واحد از ائمه وقف او را بر رفع و اعله ابن القطان بهذا التردد ولیکن این وقف در حکم رفع ست زیرا که اجتهاد را در شمردن آیات مدخلی نیست ورواه البیهقی بطریق اخری **وعنه**

واز ابوهریره روایت ست قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ عن قراءة امّ القرآن رفع صوته وقال اٰمین بود رسول خدا چون فارغ می گشت از خواندن سورهٔ فاتحه برمیداشت آواز خود را و می گفت آمین یعنی بجهر و وارد شده است در جهر بتامین احادیث صحیحه و مذهب شافعی و احمد این ست و در مذهب مالک خلاف ست و در مذهب ابوحنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و بصحت آمده و بعضی علما در عدم جهر نیز تصحیح احادیث نموده اند و از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که گفت چهار چیز ست که امام در وی اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین و ثنا و از ابن مسعود نیز مثل این مروی ست و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشند تارةً فتارةً قاله الشیخ فی الترجمه گویم حدیث باب دلیل ست بر شرعیت تامین برای امام بعد قرارت فاتحه بجهر و ظاهرش در جهریه و سریه است و بشرعیت وی قائل اند شافعیه و حنفیه گویند در جهریه هم بسر گوید و مالک را دو قول ست اول مانند حنفیه دوم نگفتن آن و حدیث حجت روشن ست برای شافعیه و نیست در حدیث تعرض برای تامین ماموم و منفرد و بخاری شرعیت وی برای ماموم از حدیث ابوهریره روایت کرده باین لفظ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون آمین گوید امام پس آمین گوئید زیرا که هر که موافق شد تامین او تامین ملائکه را بخشیده شد او را آنچه متقدم شد از گناه وی و نیز وی از حدیث ابوهریره مرفوعا آورده که چون گوید امام ولا الضالین بگوئید آمین الحدیث و نیز از حدیثش مرفوعا آورده که چون گفت یکی از شما آمین و گفتند ملائکه آمین در آسمان پس موافق شد یکی مر دیگری را بخشید او را خدا آنچه گذشت از گناه وی پس این احادیث دلیل ست بر شرعیت آمین برای ماموم و اخیر عام ست برای منفرد و جمهور آنرا حمل بر ندب کرده اند و بعض ظاهریه بوجوب رفته عملا بظاهر الامر و واجب گردانیده اند بر مصلی و در جهر بتامین در نماز جهریه قریب هفده حدیث صحیح واقع شده و اکثرش مفید وجوب ست بر موتم و موکد اوست اغاظه یهود دران چنانکه

در حدیث عایشه مرفوعاً نزد احمد و ابن ماجه و طبرانی ست که حسد نکردند بر شما یهود آن قدر که حسد کردند بر گفتن آمین و ترمذی احادیث رفع صوت
بآمین و خفض هر دو آورده جهر را ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر از صحابه و تابعین برین ست و حق همین ست
زیرا که روایت رفع صوته و مد صوته و یرتج بها المسجد مؤید اوست و روایات خفض خالی از ضعف نیست در تنویر العینین گفته بعد تعمق
در روایات و تحقیق ظاهر میشود که جهر بآمین اولی ست از خفض زیرا که روایات جهر اکثر و اصح ست از خفض انتهی رواه الدارقطني
وحسنه والحاكم وصححه گفت حاکم اسناده صحیح علی شرطهما و گفت بیهقی حسن صحیح و لابي داود والترمذي نحوه
مانند حدیث ابو هریره و لفظ وی در سنن این ست چون خواند امام ولا الضالین گفت آمین و بلند کرد بدان آواز خود را و در لفظی این ست
که وی نماز گذارد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس جهر کرد بآمین در سبل گفته آمین بمد و تخفیف ست در جمیع روایات و از جمیع قراء و حکایت
کرده اند در وی لغتها و معنی وی اللهم استجب ست و قیل غیر ذلک انتهی گوییم یکی از آن لغات آمین ست بالقصر و تخفیف میم حکاه ثعلب و دیگر بمد و تشدید
میم ست حکاها الواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که فصیح ست
و ظاهر معنی اولی ست بقرینهٔ روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بها صوته بر سید اشت بآمین آواز خود را و آن صریح ست در جهر و در بعضی
روایات بر سید اشت آواز را تا آنکه می شنوانید صف اول را پس می لرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود در صف
اول و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمده و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد از خفض عدم عنف ست یعنی
عدم مبالغه در جهر و بحصر استماع کسی که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایتی آمده ست انتهی و شک نیست که ارجح همان اول ست ومن
حدیث وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم و گاهی مشتبه میگردد بتقدیم جیم بر حا شیخ در ترجمه گفته شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد که می گفت
ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره را می باید خواند انتهی وعن ابي ابراهيم يا ابي محمد يا ابي معاوية
عبد الله بن ابي اوفى نام وی علقمه بن قیس بن الحارث الاسلمی ست حاضر شد حدیبیه و خیبر و ما بعد ها را و همیشه ماند در مدینه
تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس برگشت بسوی کوفه و فرود آنجا و وی آخر کسی ست که فرود در کوفه از صحابه سنه سبع
وثمانين وقيل سنة ست و در آخر عمر نابینا شده بود و از اصحاب شجره ست کذا فی البدر قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه
وسلم فقال اني لا استطيع ان اخذ من القرآن شيئا فعلمني ما يجزيني منه گفت عبد الله آمد مردی بحضرت
رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیاموز مرا و تعلیم فرما چیزی که بسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن
بسنده قال قل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
متبادر بافهام بقرینهٔ مقام آنست که مراد بعدم استطاعت آن مرد ست برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز و این
بعید ست بعد از آنکه مستبعد ست که عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات ست
آیتی یا آیاد بران از قرآن نمی آموخت کفایت میکرد و می گویند که این مردی ست که همین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در رسیده و گنجایش
چیزی از حفظ قرآن نداشته پس بیاموخت او را اصلی الله علیه وسلم این کلمات و با وجود استبعاد برطرف نمی گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی
از قرآن ست که او را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و او چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد که در خور آن بود و بعضی مردم هستند
که حفظ آن قدر بر ایشان آسان نمیگردد پس بیاموخت او را آنحضرت این کلمات که هر یک گنجینه ایست از گنجهای الهی تا مداومت کند بران و ورد خود

سازد آنرا شب و روز کذا قالوا ولیکن در سبل السلام گفته که این حدیث دلیل ست بر آنکه این اذکار قائم مقام قراءت فاتحه وغیر ہاست برای کسی که قراءت نمی توانست کرد وظاہر وی آنست که واجب نیست بر وی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیرا که معنی لا استطیع لا احفظ الآن منه شیئا ست پس امر نکرد او را بحفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را وگذشت در حدیث مسیء انتہی گویم ظاہر آن ست که گفتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاسا علی الفاتحة کذا فی البدر و در مصفی ست اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید ہر قدر که خواهد وتعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر سندی قوی ندارد انتہی الحدیث بنصب ای اتم الحدیث وتمام وی در سنن ابی داود ست که گفت آن مرد ای رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود بگو اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واهدنی وچون برخاست آن مرد فرمود بهذا واشاره کرد بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس پر کرد ہر دو دست خود از خیر انتہی لیکن در سنن ابی داود لفظ العلی العظیم نیست رواه احمد وابو داؤد والنسائي وابن الجارود وابن حبان والحاكم والدارقطني واللفظ له و در سند وی ابراهیم سکسکی از رجال بخاری ست لیکن عیب کرده اند بر بخاری بر اخراج حدیث وی وضعفه النسائی وگفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قومی پس نیاورده اند حجتی و ذکر کرده ست او را النووی در خلاصه در فصل ضعیف وگفت در شرح مهذب رواه ابو داؤد والنسائی باسناد ضعیف وسببش کلام ایشان ست در ابراهیم وگفت ابن عدی نیافتم مر او را حدیثی منکر المتن انتہی ومتفرد نیست وی باین حدیث بلکه روایت کرده اند این را طبرانی وابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طلحه بن مصرف عن ابی اوفی لیکن در اسنادش فضل بن موفق ست وابو حاتم او را ضعیف گفته کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان والدارقطني والحاكم

وعن ابي قتادة رضي الله عنه انصاری عقبی بدری ست حاضر شد ہمه مشاہد را از مشاہیر صحابه ست قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگذارد با ما فيقرأ في الظهر والعصر في الركعتين الاوليين پس میخواند در نماز پیشین و نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاتحة الكتاب وسورتين فاتحه و دو سوره یعنی در ہر رکعتی فاتحه و یک سوره ہر کدام سوره که باشد از قرآن میخواند ويسمعنا الآية احيانا و می شنوانید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه وظاہر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سریه یکان آیتی بجهر خوانند مفسد نیست وبعضی گویند که این محمول ست بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل می شد وظاہر مفهوم اسماع در قصد واختیار ست وتخصیص بظهر وعصر اتفاقی ست ويطول الركعة الاولى و درازی میکرد در قراءت رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد در رکعت پسین ہمچنین میکرد در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح وتطویل رکعت اولی در مذہب ثلثه در ہمه نمازہاست و مذہب امام محمد نیز ہمین ست بنص در ظهر وعصر وصبح وبقیاس در مغرب وعشا وعبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث زیاده کرده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند وابو داؤد وابن خزیمه نیز ہمچنین روایت کرده اند ونزد امام ابو حنیفه وابو یوسف این مخصوص بنماز فجر ست که وقت نوم وغفلت ست والا ہر دو رکعت در استحقاق قراءت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آمده که میخواند در ہر رکعت مقدار سی آیت واطالت در حدیث محمول ست بر دعاء استفتاح وتعوذ وتسمیه وبکتر از سه و در سبل گفته ظاہر تطویل سورت ست در رکعت اولی وادعا کرد ابن حبان که تطویل جز این نیست که بترتیل قراءت ست در ان با استوای مقروء ومسلم از حدیث حفصه روایت کرد که كان يرتل السورة حتى يكون اطول من اطول منها واما قراءت پس در ہر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابو سعید که بیاید ظاہر ست وبیهقی گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر کسی ہست ورنه استوا نماید در اولیین انتہی و در خلاصه گفته قول محمد احب ست کذا فی شرح ابن الهمام زیرا که اوفق ست بعبادت اهل البیت

از تاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیره و درین باب حدیثهای دیگرست که تقویت او میکند **و یقرأ فی الاخریین بفاتحة الکتاب** و می خواند
آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و همه ائمه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائزست و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز
جائزست و قراءت افضل ست و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت
و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه آمده که قراءت در ما بعد اولیین واجب ست و ابن ابی شیبه از علیؓ و ابن مسعود آورده که فرموده اند قراءت کن
در اولیین و تسبیح گو در اخریین ذکره الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد هو الاصح زیرا که قراءت فاتحه در اخریین
مکروه نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده میکرد بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است کذا فی الترجمه
و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قراءت سوره در اخریین مسنون نیست و هم بانچه روایت کرده اند شیخین در نماز مغرب و نسائی باسناد حسن
و گفته اند که مسنون ست خواندن سوره در اخریین نیز برای اتباع روایت کردند آنرا بخاری و مسلم در ظهر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرده میشود
بران عشا انتهی و در سبل گفته در وی دلیل ست بر انکه زیاده نکند در اخریین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگرچه مالک در موطا از طریق صنابحی
روایت کرده که وی شنید ابابکر را که میخواند دران رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا الآیه و شافعی را دو قول ست در استحباب قراءت سوره
در اخریین و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قراءت سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اسماع آیت احیانا دلالت
نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابوسعید که می آید دال ست بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث خباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قراءت
آنحضرت را در ظهر و عصر گفت باضطراب ریش شریف وی پس اگر حال قراءت شریف باخبار وی صلی الله علیه وسلم میدانستند هر آیینه ذکر میکردند آنرا انتهی
متفق علیه درین جا دلیل ست بر شرعیت قراءت فاتحه در هر چهار رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولیین
و بر انکه این عادت وی بود صلی الله علیه وسلم کما یدل علیه کان یصلی زیرا که این عبارت مفید استمرار ست غالبا و اسماع آیت احیانا دلیل ست بر عدم وجوب اسرار
در سریه و بر انکه مقتضی سجود سهو نیست و قول وی احیانا دلیل ست بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نسائی از حدیث براء آورده که گفت بودیم ما
که میگذاردیم پس آنحضرت نماز ظهر و می شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخرج ابن خزیمة من حدیث انس نحوه ولکن قال
سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیة و در منحة الغفار گفته حق این ست که حدیث ظاهرست در ایجاب هر انچه دیده شد از نماز وی
صلی الله علیه وسلم زیرا که اصل در امر همین ست و بیرون نمی رود از وی مگر بدلیل پس هر انچه ثابت شده است از جهر و سر لازم ست لا محیص عنه و اما آیت
پس محتمل و مجمل ست دلالت وی درینجا تمام نیست انتهی گویم مراد بحدیث صلوا کما رایتمونی اصلی ست و مراد بآیت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا
تُخَافِتْ بِهَا **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کنا نحزر قیام رسول الله صلی الله علیه وسلم**
بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را حزر بحای مهمله و زا و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت و نحزر بفتح نون و سکون حای مهمله و ضم زا
ای نخرص و نقدر و در قول وی کنا نحزر دلالت ست بر انکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و ابن ماجه روایت کرده که حازرین سی کس بودند از صحابه
فی الظهر والعصر در نماز ظهر و عصر **فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر** پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت
نخستین از نماز ظهر اولیین بدو یای تحتیه و همچنین اخریین تثنیه اولی و اخری ست **قدر** مقدار سوره **الم تنزیل السجدة** مراد مقدار
این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی ست انچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه
سوره مذکوره سی و نه آیت ست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود علی قاری گفته لفظ سجده درین حدیث مجرورست

بر سبیلِ حکایت و منصوب ست بتقدیر اعنی و مرفوع ست بر خبریت مبتدای محذوف گوییم این آیت و وجه مبنی ست بر رفع تنزیل حکایة و آنا در صورت اعراب پس متعین ست جر جهده باضافت و فی الاخریین قدر النصف من ذلك و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی از آن و ازینجا معلوم شد که در رکعتین اُخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اُولیین میخواند و فی الاولیین من العصر علی قدر الاخریین من الظهر و در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اُخری از ظهر و معلوم ست که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده مے شود والاخریین علی النصف و در دو رکعت اُخری از عصر بر قدر نصف از آن ای از اُولیین آن رواه مسلم احادیث درینجا مختلف آمده و در روایتی نزد مسلم و نسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خود را پس تر می آمد نزد اهلِ خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در رکعت اولی بنا بر اطالت وی این رکعت را و احمد و مسلم از حدیث ابی سعید آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند در نمازِ ظهر در دو رکعت اُولی در هر رکعت بقدر سی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت نیمهٔ آن و در عصر در دو رکعت اول در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصفِ آن هذا لفظ مسلم و در حدیث دلیل ست بر اینکه نخواند در دو رکعت اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاتحه و گذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر اُم الکتاب و می شنوانید ما را احیاناً آیتی و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر اُم الکتاب و شاید که این روایت ارجح ست از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که بخاری و مسلم بر وی اتفاق کرده اند و من حیث الدرایة زیرا که این خبری ست مجزوم به و خبر ابی سعید منفرد ست بآن مسلم و نیز آن خبر ست از حزر و تقدیر و تخمین و محتمل که جمع کرده شود میانِ هر دو باین طریق که گاهی در اُخریین غیر فاتحه همراهِ فاتحه میخواند و احیاناً در آن بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت بر فاتحه در آن هر دو رکعت سنت خواهد بود یفعل احیاناً و یترک احیاناً وعن ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین مهمله مولای اُم المومنین میمونه از کبرای تابعین و فقهای سبعه مدینه است برادر عطا بن یسار بود فاضل ثقه عابد ورع حجت مُرد در سنهٔ ده و صد سنه قال کان فلان گفت بود فلان بغوی در شرح السنة گفته مراد از فلان شخصی ست که والی مدینه بود از جانبِ مروان بن عبد الملک و نامش عمرو بن سلمه بن نفیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز ست و این خطاست زیرا که ولادتِ عمر بن عبد العزیز بعد از فوتِ ابو هریره است بیک دو سال تورپشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری ست و وفات ابو هریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه و نه بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی ست و بهر حال حدیث مصرح ست باینکه ابو هریره نماز گذارد در پس این فلان و سلیمان گفت که نماز گذاردم من پسِ آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود یطیل الاولیین من الظهر دراز میکرد آن فلان دو رکعت اول از ظهر و در روایتی و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در اُخریین ظهر فاتحه با سورهٔ قصیر مقصود ذکر تطویل قراءت ظهر ست و یخفف العصر و سبک میکرد قراءت عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن ست علی الصحیح کذا فی التوشیح و در سبل گفته از صافات یا جاثیه یا قتال یا فتح یا حجرات یا صف یا تبارک یا سبح یا ضحی ست و اتفاق کرده اند بر آنکه منتهای او تا آخر قرآن ست و شیخ در ترجمه گفته مراد بمفصل بر قولِ مشهور از سورهٔ حجرات تا آخر قرآن ست و مفصل از آن جهت گویند که در وی فصول یعنی فصلها ببسمله بسیار ست و بعضی گویند از جهت قلتِ منسوخ در وی در مصفّی گفته مستحب داشته اند جمهور علما مقیم غیر معذور را که در صبح طوال مفصل خواند و در ظهر و عشا اوساط و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبع ست از اسباع قرآن که صحابه احزاب خود را بر آن اسباع نهاده اند انتهی گوییم سور سه قسم ست طوال و اوساط و قصار طوال از اول قاف تا سورهٔ بروج ست و اوساط از بروج تا والضحی یا سورهٔ زلزال و باقی قصار اند تا آخر قرآن

وفی العشاء بوسطه و میخواند در عشا بوسط مفصل که میانه اند در درازی و کوتاهی وفی الصبح بطواله و در نماز بامداد بسورتهای دراز مفصل بدانکه در نماز ظهر طوال مفصل نگفت بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول و مقرر الآن در وقت ظهر قرارت طوال مفصل ست چنانکه در صبح و در عصر اوساط چنانکه در عشا فقال ابو هريرة ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابو هریره نگذاردم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نماز وی بنماز رسول خدا ازین شخص و حسبل السلام گفته علما گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خواند و صبح اطول بود و در عشا و عصر اوسط و در مغرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح و ظهر آن ست که این هر دو وقت غفلت اند بنا بر نوم در آخر لیل و قائله پس در تطویل ادراک متاخرین بغفلت نوم و نحو هماست و در عصر این حال نیست بلکه وقت اعمال ست پس تخفیف مناسب اوست و در مغرب ضیق وقت ست پس احتیاج زیادت تخفیف ست بنا بر حاجت مردم بسوی عشا و روزه داران و مهمانان و در عشا غلبه نوم ست ولیکن وقت وی واسع ست پس مشابه شد بعصر و معلوم شو د اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریقی که تمام نمی شود بآن این تفصیل انتهی اخرجه النسائي باسناد صحيح و روایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول وی یخفف العصر وعن جبير بن مطعم بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور گفت شنیدم پیغمبر خدا را میخواند در نماز مغرب سوره طور و این شنیدن وی قبل اسلام بود کذا فی الفتح و این حدیث دلیل ست بر آنکه مغرب مختص نیست بقصار مفصل و در حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوجه عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس ست آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه و نیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب المص و صافات و حم الدخان و سبح اسم ربک الاعلى والتین و معوذتین و قصار مفصل و کلها احادیث صحیحة پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قرارت چنانکه ایمه فقها قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و مداومت بر قصار مفصل در مغرب فعل مروان بن الحکم ست و زید بن ثابت بروی انکار کرده و گفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل و تحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میخواند در مغرب بطولی الطولیین اخرجه البخاری و هی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در عشائین و توقیت کرد برای معاذ در ان بالشمس وضحها و باللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی و نحوها و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر و نه کبیر که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز و در سبل گفته جمع میان این روایات چنین ست که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عدما و وجودا انتهی متفق علیه شیخ در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این سور را کتاب امیر المومنین عمر ست بجانب ابو موسی اشعری که والی کوفه بود از جانب وی پس نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت امر بران و بالجمله امر قرارت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و بعد از ان مقرر شد امر بکتاب امیر المومنین عمر ولا بد او را دلیلی و سماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال وی صلی الله علیه وسلم همچنین و برهمین نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن و لبس ست از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة میخواند در نماز فجر روز جمعه در رکعت اولی الم تنزيل السجدة وهل اتى على الانسان سوره سجده و در رکعت دوم سوره دهر متفق علیه و اهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث

ابن عباس آورده ودروی دلیل ست بر آنکه داب آنحضرت درین نماز همین بود وللطبرانی من حدیث ابن مسعود رضی الله عنه
یدیم ذلک ودرحدیث ابن مسعود ست نزدیک طبرانی که همیشه میکرد این را ودر روایتی دیگر از طبرانی این ست که میخواند این دو سوره
همیشه در جمعه یعنی عادت دائمی وی بود ودر سبل گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه رح فرموده که سر در قرائت این هر دو در روز جمعه آنست که این هر دو سوره
متضمن چیزی ست که شده وخواهد شد درین روز زیرا که مشتمل اند بر خلق آدم وبر ذکر معاد وحشر عباد واین در روز جمعه خواهد بود پس در خواندن اینها
تذکیر عباد ست بما کان فیه ویکون انتهی گوییم از ما کان عبرت باید گرفت وبرای ما یکون مستعد باید شد انتهی کلام السبل وبعضی گفته اند که ثابت
شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواندن غیر این دو سوره نیز واین بر فرض صحت وثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این دو سوره
در فجر متعارف ومؤکد ومستمر ست نزد شافعی وبرین ست عمل ایشان در حرمین شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتب ما مذکور ست که متعین نگرداند
چیزی از قرآن را بنمازی معین وهمین را شامل آرند ومیگویند چنانکه تعیین این دو سوره در فجر وتعیین سوره جمعه ومنافقون برای نماز جمعه اما این
سخن بعد از صحت حدیث دوروده وعمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست ومحقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی واسبیجانی نقل کرده
که این بر تقدیری ست که آنرا لازم ومتحتم دانند وجز آنرا مکروه پندارند اما اگر از جهت تیسیر وتبرک بقرائت حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد وبشرط
آنکه احیانا جز آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که جز آن جائز نیست وتحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قراءت در بعضی صلوة چنانکه
قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد در سنت نماز فجر وخواندن سبح اسم ربک الاعلی وقل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد در نماز وتر وامثال آن
ونیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت ست نه مداومت چنانکه حنفیه حصر می کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی تبرکا
بالماثور انتهی وگفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایهام وجوب وعدم صحت غیر آن تنگ ست پس ظاهر
آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انذار وتبشیر میخوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو
سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدا ومعاد ودخول جنت ونار واین معانی در روز جمعه است وقیامت قائم در روز جمعه میشود وظاهر میگردد
چنانکه در محافل ومجامع عظیمه سوره ق واقتربت الساعة میخوانند پس اگر احیانا نخوانند بهتر وافضل تر باشد والله اعلم انتهی کلام الشیخ رحمه الله
ودر حجة الله البالغه گفته اختیار کرده است آنحضرت بعض سور را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب وبی طلب مؤکد پس هر که از ان پیروی کرد
وی بسیار خوب کرده هر که نکرد نیست بروی حرج انتهی محرر سطور گوید اگر چنین گویند که در جائیکه از حضرت صلی الله علیه وسلم تعیین بصحت رسیده
آنجا همان سوره بهمان کیفیت بتعیین باید خواند ودر جائیکه تعیین مروی نیست فرض باشد یا نفل آنجا هر چه از قرآن متیسر گردد در وقت همان باید خواند
نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث ووجهی ست برای تطبیق مذهب شافعیه وحنفیه والله اعلم **وعن** حذیفة رضی الله عنه

قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم فما مرت به آیة رحمة الا وقف عندها یسأل ولا آیة
عذاب الا تعوذ منها گفت حذیفه نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت آنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد نزدیک آن آیت
در حالیکه سوال میکند از خدا رحمت او را ونگذشت بوی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا از ان واین حدیث دلیل ست بر آنکه قاری را در نماز
باید که تدبر کند در قراءت وبخواهد از خدا وپناه جوید بوی از عذاب وی وشاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده
ودر حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه تقیید آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بذکر
جنت ونار وگفت اعوذ بالله من النار وویل لاهل النار رواه احمد وابن ماجه بمعناه وگفت عایشه رضی الله عنها استادم با رسول خدا در شب تمام پس خواند سوره بقره

ونسا، وآل عمران ونمی گذشت بآیتی که در وی تخویف ست مگر آنکه پناه خواست از خدا واستعاذه کرد ونمی گذشت بآیتی که در وی استبشارست مگر آنکه دعا
کرد خدارا ورغبت نمود بسوی وی رواه احمد پس این همه صریح ست در نافله وقیام لیل ونیامده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هیچ روایتی که امامت
کرده باشد مردم را بسورهٔ بقره وآل عمران در فریضه اصلا ولفظ استادم که در حدیث عایشهؓ است مشعرست بآنکه در لیل بود واین باعتبار ورود ست
واگر یکی در فریضه هم بجا آرد لا باس باشد وخللی در نماز وی نکند خصوصا وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود بر غیر وی اگر این کس امام ست

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا واني نهيت ان اقرأ القران راكعا وساجدا

آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع وسجود یعنی او تعالی تعیین کرد نماز را بر هیئتی از هیآت بنوعی از انواع ذکر ومخصوص گردانید
قیام را که اول هیآت واعظم آنست وادخل در خدمت بقرآن که اعلی واقدم واعظم وافضل اذکارست پس بعد از تعیین وتخصیص وی تعالی وتقدس گنجایش
ندارد که خلاف آن کنند واگر بکنند حرام بود یا مکروه واین امر تعبدی ست که عقل مارا بدرک آن راه نیست وبعضی از مردم حکمتی وعلتی دران نیز برانگیزند
وگویند رکوع وسجود هیئت خضوع وتذلل وخواری ست پس نهی کرده شد که کتاب کریم که اعلی وعظیم الشان ست درین هیآت خوانده شود واز خطابی
نقل کرده که گفت گویا مکروه پنداشت که جمع کرده شود میان کلام خلق وکلام خالق در یکجا وبرابری داده شود میان هر دو واین نکته خالی از چیزی نیست
حقیقت همان ست که بندگی در امتثال امر وتعبد بحکم شارع ست شعر زبان تازه کردن باقرار تو + نانگیختن علت از کار تو + هرچه نماید که بکن آن بکن +
وانچه بگوید که مکن آن مکن + باقی ماند اینکه اگر قرآن در رکوع وسجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد وچون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع
وسجود وتعیین فرمود آنچه وظیفه عبادت ست دران فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید وبزرگی یاد نمایید در وی پروردگار
خود را تعالی شانه ومشاهده کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب وتذلل ست وکیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از حذیفه چنین آمده که پس گفتن گرفت صلی الله
علیه وسلم سبحان ربی العظیم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء فقمن ان يستجاب لكم اما سجده پس کوشش کنید در دعا پس سزاوارست
دعا در سجده که قبول کرده شود شمارا از جهت حصول قرب بموجب قول وی تعالی اِنّی قریبٌ اُجیبُ دعوةَ الدّاعِ اذا دعانِ شیخ در ترجمه گفته
بدانکه دعا بر دو نوع ست دعای ثنا وتمجید وتکبیر وتقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحمد وستایش درگاه عزت وجلال او ودعا طلب وسوال ست
ودعائی که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع ست واز ینجا ظاهر شد که حنفیه اقتصار بر ذکر کنند واز صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر
دعا فارغ نباشند ولیکن میگویند که بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم وذکر حق یا بحکم من شغله ذکری عن مسالتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین
بافضل واعظم از آنچه خواهش کنند فائز گردد ودر حقیقت جمع وتطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد ودر فرائض اقتصار بر تسبیحات کنند
چنانکه محققین گفته اند انتهی رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم قرارت قرآن وقت رکوع وسجود زیرا که اصل در نهی تحریم ست وظاهر وی وجوب
تسبیح رکوع وسجود ووجوب دعا در سجود ست بنا بر امر بران هر دو وباین رفته است احمد وگروهی از محدثین وجمهور گویند مستحب ست بحدیث مسیء که اورا
آنحضرت تعلیم نکرد واگر واجب بودی اورا بدان امر کردی وظاهر قول وی عظموا فیه الرب آنست که گفتن یکبار کافی ست وبآن امتثال امر حاصل میشود
وابو داود از حدیث ابن مسعود آورده که چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید سه بار سبحان ربی العظیم واین ادنای اوست وروایت کرده اند این را ترمذی
وابن ماجه نیز مگر آنکه ابو داود گفته در وی ارسال ست وهمچنین بخاری وترمذی گفته وقول وی که این ادنای اوست دال ست بر عدم اجزاء مرة واحدة
وحدیث دلیل ست بر مشروعیت دعا در حال سجود هر دعا که باشد از طلب خیر دنیا وآخرت واستعاذه از شر هر دو زیرا که سجده محل اجابت دعاست بود آنحضرت که می گفت

وعن عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في ركوعه وسجوده

در رکوع و سجود خود و در روایتی کان یکثر ان یقول یعنی بسیار می گفت سبحانک اللّٰھم ربنا وبحمدک اللّٰھم اغفرلی زیراکہ رکوع
و سجود افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود کہ در غیر رکوع و سجود نیز می گفت آوردہ اند کہ اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد
از نزول سورۂ اذا جاء ہمین بود و لہذا در آخر این روایت آمدہ کہ یتاول القرآن فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ یعنی میکرد آنحضرت تسبیح و استغفار را
بطور بیان مراد قرآن کہ امر کردہ است کہ پس تسبیح گو پروردگار خود را و آمرزش خواہ از وی و ہم در حدیث عائشہؓ است نزد مسلم کہ بود آنحضرتؐ می گفت
در رکوع و سجود خود سبوح قدوس رب الملائکۃ والروح و سبوح و قدوس ہر دو صیغۂ مبالغہ است در تنزیہ و تقدیس و طہارت و مراد بروح جبرئیل ست کہ او را
روح الامین گویند و بعضے گویند نام ملک موکل ست بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی ست و بعضی گویند روح خلقی دیگرست جز ملائکہ و عظیم تر از ملائکہ
متفق علیہ حدیث دلیل ست برینکہ این اذکار رکوع و سجود ست و منافی نیست بحدیث فعظموا فیہ الرب زیراکہ این مذکور زیادت ست بر تعظیمے
کہ میگفت آنرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فیجمع بینہ وبین ہذا و در قول وی صلی اللہ علیہ وسلم اللّٰہم اغفر امتثالاً لقولہ تعالی فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ
مسارعت اوست بسوی امتثال مامور بہ برای قیام بحق عبودیت و تعظیم شان ربوبیت زادہ اللہ شرفاً و فضلاً وقد غفر لہ ما تقدم من ذنبہ وما تاخر

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصّلٰوة بود آنحضرتؐ چون
می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر می گفت وقتی کہ می ایستاد مراد تکبیر تحریمہ است و دروی دلیل ست کہ اِئی وجہت نمیخواند و پیش از تکبیر ہیچ
چیزی نمیکرد ثم یکبر حین یرفع پستر تکبیر میگفت وقتی کہ برکوع میرفت ثم یقول پستر می گفت سمع اللہ لمن حمدہ شنید خدا
کسی را کہ ستود او را مراد از شنیدن اجابت ست زیراکہ ہر کہ حمد گفت او را و متعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد و بخشید او را آنچہ متعرض شد
بران و مناسب شد او را کہ بگوید بعد از وی ربنا ولک الحمد حین یرفع صلبہ من الرکوع وقتی کہ بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم
یقول وھو قائم پستر میگفت و حال انکہ وی استادہ است ربنا ولک الحمد باثبات واو و عطف بر مقدر ای ربنا اطعنا وحمدناک یا واو برائے
حال ست یا زائدہ است و در روایتی بحذف واو نیز آمدہ وہی نسخۂ بلوغ المرام و در ہدی نبوی گفتہ کہ جمع میان واو و اللّٰہم صحیح نیست انتہی قسطلانی
در مواہب لدنیہ گفتہ در صحیح بخاری از حدیث ابی ہریرہ در روایت اصیلی مرفوعاً بصحت رسیدہ کہ چون بگوید امام سمع اللہ لمن حمدہ پس بگوئید اللّٰہم ربنا
ولک الحمد پس جمع کرد درمیان اللّٰہم و واو و این وارد ست بر حافظ ابن القیم انتہی محرر سطور گوید عفا اللہ عنہ کہ این حدیث در امر ماموبین ست
و کلام ابن القیم رح در سیاق صلوٰۃ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست فافترقا ثم یکبر پستر تکبیر میگفت حین تھوی ساجداً وقتی کہ فرو می رفت
سجدہ کنندہ ثم یکبر حین یرفع راسہ پستر تکبیر میگفت وقتی کہ سر بر میداشت یعنی از سجدۂ اول ثم یکبر حین یسجد پستر تکبیر
میگفت دمیکہ بسجدۂ دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسہ پستر تکبیر میگفت وقتی کہ سر بر میداشت یعنی از سجدۂ دوم ثم یفعل
ذلک فی الصلوٰۃ کلھا پستر میکرد آنچنانکہ مذکور شد در ہمہ نماز و در روایتی زیادہ کردہ حتی یقضیھا تا آنکہ ادا میکرد تمام نماز را ویکبر
حین یقوم من الثنتین من بعد الجلوس و تکبیر میگفت وقتی کہ می ایستاد از دو رکعت از قعدۂ اولی بعد از نشستن برائے تشہد اوسط
متفق علیہ شیخ در ترجمہ گفتہ کہ درین حدیث ذکر تکبیر ست درین اوقات و احوال نہ رفع یدین انتہی گوئیم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات انتقال ست
فقط نہ برای بیان ہمہ آنچہ در نماز می کنند و غایت عدم ذکر رفع آن ست کہ گاہی نمیکرد و آن منافی رفع نیست و حدیث دلیل ست بر شرعیت اذکار مذکورہ
پس اول تکبیر تکبیر احرام ست و دلیل وجوبش از غیر این حدیث سابق گذشتہ و اما ما عدای او از تکبیرات پس بعضی امرای بنی امیہ تساہلاً آنرا ترک دادند
امام احمد از مطرف آوردہ کہ گفت گفتم عمران بن حصین را کہ اول کس ترک کرد تکبیر را قولاً یعنی تکبیر نقل را گفت عثمان بن عفانؓ وقتی کہ ضعیف شد آواز او

مصنف گفته محتمل که ترک جهر بآن کرده باشد و طبرانی از ابو هریره آورده که اول کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابو عبید روایت کرده که اول کسی
ترک کرد زیاد و این منافی ما قبل نیست زیرا که زیاد به ترک معاویه ترک نموده و معاویه آنرا به ترک عثمان رضه ترک نموده بود والله اعلم اما عمل امت مستقر راند بر جهر آن در خفض
و رفع در هر رکعت پنج بار چنانکه از این حدیث دریافت شد و در رباعیه و ثلاثیه تکبیر عوض از تشهد اوسط زیاده کنند پس در مکتوبات خمس مع تکبیر احرام
نود و چهار تکبیر است و بدون او هشتاد و نه و اختلاف کرده اند علما در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولیست مر احمد بن حنبل را زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مداومت کرد بران و فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی و جمهور گویند مندوب است زیرا که آنحضرت مسیء الصلوة را تعلیم نفرموده و آنچه او را آموخت
تکبیر احرام است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تاخیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث مسیء نزد ابوداود از حدیث
رفاعه بن رافع آمده و در وی گفته ثم یقول الله اکبر ثم یرفع و ذکر کرد در وی قول سمع الله لمن حمده و بقیه تکبیرات نقل و اخرجها الترمذی والنسائی و لهذا فتوی امام
احمد و داود به وجوب تکبیر انتقالات و ظاهر قول وی یکبر حین کذا و حین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتدای رکن مشروع باشد
و امتداد تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست وجهی برای آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیادت بر ادا و نقصان از آن بگوید و ظاهر قول وی
ثم یقول سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد شرعیت اوست برای هر مصلی از امام و ماموم زیرا که این حکایت مطلق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
اگرچه احتمال حکایت در حالت امامت دارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجبه همین است زیرا که نماز واجب آنحضرت بجماعت می بود و وی امام
آن جماعت بود وی و برین تقدیر قول وی صلوا کما رأیتمونی اصلی امر است مر هر مصلی را بآنکه بگذارد مثل نماز وی صلی الله علیه وسلم امام باشد یا منفرد
و باین رفته اند شافعیه و ابوداود از شعبی آورده که نگوید موتم خلف امام سمع الله لمن حمده لیکن بگوید ربنا و لک الحمد و این موقوفست بر شعبی
فلا یقوم به حجة و ادعا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد هر دو را و ابو یوسف و محمد گویند جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید
موتم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو اتحاد حکم امام و منفرد است **و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال**
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع رأسه من الرکوع قال بود رسول خدا چون بر میداشت سر خود
از رکوع میگفت **اللهم ربنا لک الحمد** خداوندا تراست حمد لفظ اللهم در مسلم در روایت ابی سعید یافته نشده و در روایت ابن عباس که
نزد مسلم است یافته شد **ملء السموات** پری آسمانها بنصب همزه ملء بر مصدریت و جائز است رفع بر خبریت مبتدای محذوف و حکی است
جواز رفع و نصب هر دو از ابن خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و ابن خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الحدیث
و یصح النصب علی الحال ای مالیا **و الارض** و پری زمین و در سنن ابوداود و غیره ملء الارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس این تمام
روایت نه از لفظ ابی سعید است و نه از لفظ ابن عباس زیرا که در اول وی لفظ اللهم نیست و در ثانی لفظ ملء الارض است **و ملء ما شئت من بعد**
و پری چیزی که خواسته پیدا کردن آن بعد آسمان و زمین و آنچه در وی است بعد بضم دال است بنا بر قطع از اضافت و نیت مضاف الیه **اهل الثناء**
و المجد ای سزاوار ستایش و بزرگی نصب اهل بر ندائیت است یا اختصاص و رفع بتقدیر انت اهل الثناء **احق ما قال العبد** سزاوارترین
و راست ترین چیزی که بگوید بنده احق برفع خبر مبتدای محذوف است و ما مصدریه است تقدیره قوله اللهم ربنا لک الحمد احق قول العبد و در شرح مهذب
از ابن صلاح آورده که احق مبتداست و خبر او لا مانع لما اعطیت الی آخره و قوله و کلنا لک عبد اعتراض است میان مبتدا و خبر یا احق خبر ما قبل خود است یعنی ربنا
لک الحمد و اول اولی است نووی گفته زیرا که در وی کمال تفویض است بسوی او تعالی و اعتراف است بکمال قدرت و عظمت و قهر و سلطان وی و انفراد وی
بوحدانیت و تدبیر مخلوقات انتهی و چون در بعض روایات لا مانع الی آخره محذوف است لهذا آنرا خبر احق نگردانیدیم بلکه جمله استثنائیه گفتیم تا وقت حذف وی

هم کلام تمام باشد وکلنا لک عبد وحال آنکه ما همگنان ترا بنده ایم اللّٰهم لا مانع لما اعطیت خداوندا نیست هیچ کس باز دارنده
چیزی را که تو دهی ولا معطی لما منعت ونیست هیچ کس دهنده چیزی را که تو باز داری ودر بعضی روایات ولا رادّ لما قضیت نیز آمده ونیست باز دارنده
چیزی را که تو قضا کرده ولا ینفع ذا الجد منک الجد وسود نمی کند خداوند بخت ومال ودولت را از قهر وعذاب تو جد بفتح جیم بهره وبخت وتونگری
وبی نیازی وبعضی جد بمعنی پدر وپدر پدر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می باید وفضل تو ومروی ست جد بکسر جیم بمعنی کوشش در
حرص دنیا واجتهاد در جمع اموال یا گریختن از عذاب واین روایت ضعیف ست رواه مسلم ایضا من حدیث ابن عباس بتمامه ورواه ابن ماجة
من حدیث ابی جحیفة وفیه قصة وحدیث دلیل ست بر جمع امام میان تسمیع وتحمید چنانکه مذهب شافعی ست وبر مشروعیت این ذکر درین رکن برای هر مصلی

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اُمرت اَن اسجد علی سبعة اعظم
امر کرده شدم که سجده کنم بر هفت استخوان ولابد ست از اطمینان در سجده واز آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود واین قید بجهت تحقیق معنی
وضع ست ولابد ست از ارتفاع اسافل بر اعالی واین قید از لفظ سجود فهمیده می شود والا انبطاح باشد نه سجود واکمل آنست که تکبیر گوید بغیر رفع
یدین ونخست رکبتین را بر زمین نهد بعد از ان یدین را بعد از ان جبهه والف را وذکری از اذکار ماثوره بگوید وهمی باید که دو دست را نزدیک
بمنکبین نهد واصابع خود بجانب قبله انتشر کند وتفریق کند میان رکبتین وبطن را از فخذین ومرفقین را از جنبین جدا دارد علی الجبهة
بر پیشانی وعلما متفق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست ودو زانو ودو قدم نزدیک شافعی واجب ست ونزدیک ابو حنیفه وضع
یدین سنت ست واشار بیده الی انفه واشاره کرد بدست خود بسوی بینی خود وتفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمده که گفت
ابن طاؤس ونهاد دست خود بر پیشانی خود وگذرانید آنرا بر بینی خود که این واحد ست قرطبی گفته این دلالت میکند بر آنکه اصل در سجود پیشانی ست وبینی
تابع اوست ابن دقیق العید گوید معنی وی آنست که گویا هر دو را یک عضو گردانیده ورنه اعضا هشت خواهند شد انتهی ودر روایتی جبهه والف آمده
ودر روایتی عوض جبهه وجه واقع شده وازینجاست که اکثر ایمه بران رفته اند که بینی وپیشانی هر دو باید نهاد وبی آن سجده روا نباشد ودر مذهب
حنفیه سجده بجبهه والف هر دو افضل ست واگر بیکی ازین دو کند کفایت ست طحاوی در عیون المذاهب گفته ان ابا حنیفة یقول لو اقتصر علی الانف
جاز وعندهما والثلثة لا الا بعذر انتهی وازینجا معلوم شد که اجزای سجود بر الف فقط مذهب ابو حنیفه ست وصاحبین او محمد بن حسن وابو یوسف خلاف
وے اند پس اگر بجبهه تنها کند نزد امام ابو حنیفه وصاحبیه بی کراهت جائز ست واگر با نف تنها کند نزد صاحبیه وامام شافعی جائز نیست ودر روایتی از امام اعظم
نیز جائز نبود ودر روایتی دیگر جائز بکراهت والیدین ودو دست مراد کفین اند ودر روایتی بهمین لفظ واقع شده در مصفی گفته متفق اند
بر آنکه کشف هر دو دست وبر آوردن آنها از آستین ضرور نیست انتهی والرکبتین ودو زانو ونهادن دستها وزانوها سنت ست نزد حنفیه
وشافعیه وفقیه ابو اللیث گوید که اگر زانوها بر زمین ننهد جائز نبود وکذا فی شرح ابن الهمام واطراف القدمین وکرانهای هر دو پا که این همه اعضای
هفتگانه را در سجده بر زمین باید نهاد واگر هر دو پا بردارد نماز فاسد ست واگر یک پا بردارد مکروه ست ومراد از اطراف اقدام آنست که هر دو قدم را
بر بطون اصابع هر دو قائم کند وهر دو عقب مرتفع باشند وظهور قدمین مستقبل قبله بوند چنانکه در حدیث ابو حمید در صفت سجود وارد شده وگفته اند که
ضم اصابع یدین مندوب ست زیرا که در صورت انفراج رؤس بعضی از انها از قبله منحرف خواهد بود واما اصابع رجلین پس در حدیث ابی حمید در باب
صفة الصلوٰة گذشته واستقبل باصابع رجلیه القبلة واین حدیث دلیل ست بر وجوب سجود حسب مذکور زیرا که آنحضرت بلفظ اخبار ذکر کرده وامر رد
نمی شود مگر بنحو صیغه افعل وابن مفید وجوب ست واختلاف ست در سجود بر جبهه والف ابو حنیفه بر تنها الف کافی گفته بدلیل اشار بیده الی انفه کما سبق

وابن دقیق العید گفته والحق ان مثل ہذا لا یعارض التصریح بالجبهة وان امکن ان یعتقد انهما کعضو واحد فذلک فی التسمیة والعبارة لا فی الحکم الذی دل علیه انتهی وتیز دلیل ابو حنیفه حدیث مسی ست که دران صرف ذکر جبهه ہست وتمکن جبهتک واین قرینه حمل امر ست در ینجا بر غیر وجوب وجوابش آنست که این استدلال تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث مسی تا قرینه بر حمل امر در حدیثی که دران ذکر انف ست بر ندب باشد وچون تاخیر او فرض کنند این زیادت مشروع باشد وممکن ست که شرعیت وی متاخر باشد وبا جهل تاریخ عمل بموجب زیادت مرجح بود بنا بر احتیاط وظاهر حدیث عدم وجوب کشف چیزی ازین اعضاست زیرا که مسمای سجود صادق ست بران بنهادن آن بر زمین بدون کشف ونیست خلاف دران که کشف رکبتین غیر واجب ست زیرا که دران خوف کشف عورت ست ودر جبهه اختلاف ست بعضی گویند واجب ست کشف آن موافق روایت ابو داود در مراسیل که دید آنحضرت مردی را که سجده کرد بپهلوی آنحضرت وعمامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد جبهه خود را ولیکن بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت سجده میکردند وحال آنکه دستهای ایشان در جامهای ایشان ست وسجده میکرد مردی از ایشان بر عمامه خود ووصله البیهقی وگفت ہذا اصح ما فی السجود موقوفا علی الصحابة ومروی ست احادیث که آنحضرت سجده میکرد بر کور عمامه از حدیث ابن عباس اخرجه ابو نعیم فی الحلیة ودر اسنادش ضعفی ہست ودر حدیث ابن ابی اوفی ست اخرجه الطبرانی فی الاوسط وفیه ضعف واز حدیث جابر وعدی ودر وی دو متروک اند واز حدیث انس نزد ابن ابی حاتم فی العلل ودر وی ضعف ست وبیهقی وغیر وی این اخبار را ذکر کرده اند وگفته احادیث کان یسجد علی کور عمامته لا یثبت فیها شیء یعنی مرفوعا واحادیث جانبین غیر ناهض اند بر ایجاب وقول وی یسجد علی جبهته صادق ست بر هر دو امر واگرچه با عدم حائل اظهر باشد پس اصل جواز امرین ست واما حدیث خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حر الرمضاء فی جباهنا واکفنا فلم یشکنا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا بلکه در حدیث دیگر ست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گسترد جامه خود را از شدت گرمی پس سجده میکرد بران وشاید که در امثال این خلاف نیست خلافی که ہست در سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع ست وحدیث انس محتمل ست متفق علیه وفی روایة امرنا ای ایها الامة وفی روایة امر النبی صلی الله علیه وسلم واین هر سه روایت بخاری راست وتمام این حدیث این ست ولا نکفت الثیاب ولا الشعر یعنی وامر کرده شده ام که نگردآرم وفراهم نیارم جامها را ونه موی را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود در رفتن جامها را گرد آرند تا خاک آلوده نشوند یا برای این غرض همین طور کرده دارند یا دامن برزنند وبعضی کمر بستن وعذبه در دستار خلانیدن داخل آن دارند وکمر بستن در نماز بعضی مستحب دارند وبعضی مکروه وفراهم آوردن موی جمع کردن آنهاست در زیر دستار وبعضی گویند مکروه آنست که ببافد یا بچیزی ببندد وگره زند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست

وعن ابن بحینة روایت ست از عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده وفتح مهمله نام مادر عبد الله ست ومالک نام پدر اوست ولهذا مالک را بتنوین میخوانند والف را بر سر ابن اثبات میکنند تا بدانند که مالک بن بحینه نیست بلکه عبد الله را دو صفت ست یکی ابن مالک دوم ابن بحینه ووی مشهور ست بابن بحینه وبابن مالک مشهور نیست ووی صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان ست مرد در امارت معاویه ما بین سنة اربع وخمسین یا ثمان وخمسین ونووی در تهذیب گفته پسر وپدر هر دو صحابی اند وکاشغری ذکر کرده که بحینه مادر وی از صحابیات ست ومالک پسر قشب ست بکسر قاف وسکون معجمه بعده موحده وبهر حال میگوید عبد الله بن بحینة انصاری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا صلی فرج بین یدیه بود آنحضرت چون نماز میگذارد گشاده میداشت وفرجه می گذاشت میان هر دو دست خود ودر روایتی بجای صلی سجد آوده فرج بفتح فا وتشدید راست ودر آخر جیم یعنی هر دست را از پهلو که نزدیک اوست دور میداشت وظاهر روایت آنست که تفریج در رکوع وسجود هر دو ست ولیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده ومقید بسجود نموده پس مطلق محمول باشد بران وحدیث دلیل ست بر فعل این هیئت در نماز وگفته اند که حکمت دران

اظهار هر عضو بنفسه ست تا متمیز گردد از دیگری و انسان واحد در سجود خود بمنزله سجده‌ها باشد و مقتضایش اشتغال هر عضو است بنفسه و عدم اعتماد بعض اعضا بر بعض و این معنی نزد طبرانی از حدیث ابن عمر مصرح واقع شده باسناد ضعیف که افتراش مکن همچو افتراش سبع و اعتماد کن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کن هر دو دوش خود و چون کردی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نزد مسلم ست از حدیث میمونه که بود آنحضرت تجافی میکرد به هر دو دست خود تا آنکه اگر بهیمه خواهد بگذرد و ظاهر حدیث اول با این حدیث مع قوله صلوا کما رأیتمونی اصلی مقتضی وجوب ست ولیکن ابوداود از حدیث ابوهریره باین لفظ آورده که شکایت کردند اصحاب آنحضرت مشقت سجود را بر خود وقتی که فرجه میگذارند فرمود استعانت کنید بزانوها و ترجمه کرده ابوداود برای آن باب را باین حرف الرخصة فی ترک التفریج ابن عجلان که یکی از راویان این حدیث ست گفته استعانت بزانوها چنین ست که بنهد یکی از دو آرنج خود بر یکی از دو زانوی خود وقتی که دراز باشد سجود پس این دال ست بر آنکه تفریج واجب نیست حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت شیخ در ترجمه گفته ظاهر ادین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود یا ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود چنانچه تمام بدن نه مکدر و سیاه که در مردم دیگر می باشد انتهی چنانکه تصریح کرده است بران طبری در کتاب الاستقصاء کتاب الاحکام و گفته که از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبوده بخلاف غیر وی و همچنین قرطبی گفته و زیاده کرده که نبود موئی دران و تعقب کرده او را صاحب تقریب الاسانید و گفت ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مو نباشد او را کذا قال المناوی ولیکن در سبل السلام گفته که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت لابس قمیص نبود درینوقت زیرا که اگرچه لابس آن باشد تاهم اطراف ابط نمایان می تواند شد چه آستینهای قمیص اهل آن عصر غیر طویل بودند پس ممکن ست که دیده شود بغل از آستین و نیست دلالت دران بر آنکه بغل شریف آنحضرت موئی نداشت کما قیل زیرا که ممکن ست که مراد رویت اطراف ابط باشد نه باطن آن هر دو جائی که موست آن جا دیده نمی شود مگر بتکلف و اگر ثابت شود که نبودن شعر ابط از خواص اوست کما قیل فلا اشکال انتهی متفق علیه شیخ عبد الحق دهلوی رح در مدارج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث ینتف ابطیه نیز آمده یعنی میکند آنحضرت موی بغل را و در بعضی عفرة ابطیه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص را گویند کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باززند و مروی ست از بعض صحابه که گفت ضم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی خود پس دمید بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک انتهی عن البراء بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی وی صحابی مشهور ست و اول مشاهد وی خندق ست نازل شد کوفه را و فتح کرد ری را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان و مرد در کوفه در ایام مصعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کنیت براء ابوعماره است فی الاشهر و عازب نیز صحابی ست اما مشهور نیست صحبت وی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آنها را بر زمین و بچسپانند پهلو های خود را که درستر ادخل و اقرب ست و ذکر حدیث یزید بن ابی حبیب ست که گذشت آنحضرت بر دو زن که نماز میگذاردند پس فرمود چون سجده کنید شما هر دو ضم کنید بعض لحم را بسوی زمین زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرجه ابوداود فی مراسیله قال البیهقی و هذا المرسل احسن من موصولین فیه مراد دو حدیث موصول ست که بیهقی آنها را در سنن خود ذکر کرده و تضعیف آنها نموده رواه مسلم حدیث دلیل ست بر وجوب این هیئت بنا بر ورود امر بدان و علما آنرا حمل بر ندب کرده اند و گفته اند که حکمت در وی آنست که اشبه ست بتواضع و اتم ست در تمکین جبهه و انف بر زمین و ابعد ست از هیئت کسالی زیرا که منبسط مشابه کلب میشود و حالش مشعر ست بتهاون بنماز و قلت اعتنا بدان و اقبال بران و از سنت ست تفریج اصابع در رکوع بنا بر روایت ابوداود از حدیث ابی حمید

ساعدی که میگرفت آنحضرت هر دو رکبهٔ خود بهر دو دست همچو قابض بر آن و تفریج میکرد درمیان انگشتان خود و هم از سنت ست در رکوع تجافی از هر دو
پهلو کما فی حدیث ابی حمید عند ابی داود بهذا اللفظ و رواه ابن خزیمة بلفظ و نحا یدیه عن جنبیه **وعن** وائل بن حجر بن ربیعه ذهبی گفته وی را
صحبت و روایت ست رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت چون رکوع
میکرد می گشاد درمیان انگشتان هر دو دست خود فرجه را واذا سجد ضم اصابعه وچون سجده میکرد ضم میکرد و باهم می نمود سر انگشتان خود را
علما گفته اند که حکمت در ضم اصابع نزد سجود توجه بسمت قبله است رواه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم وگفت حاکم که بر شرط مسلم ست و مقرر داشت
این را ذهبی و گفت بیهقی که اسنادش حسن ست **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي
متربعا گفت دیدم آنحضرت را نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایتی آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته
چهار زانو می نشست ولهذا مصنف این حدیث را در تلخیص در باب صلوة المریض آورده و حدیث دلیل ست بر کیفیت قعود علیل چون نشسته نماز گذارد
زیرا که حدیث وارد ست درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت ست چون بیفتاد از اسپ و منفکت شد قدم وی پس گذارد چهار زانو نشسته
در سبل گفته هدویه همین قعده را اختیار کرده اند در قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر ست و دلیل با ایشان ست که آن این حدیث
باشد انتهی مراد بهدویه ائمه یمن اند که مذهب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائي وصححه ابن خزيمة ورواه الدارقطني
وابن حبان والحاكم من حديثها گفت نسائی نمیدانم هیچ یکی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابو داود حفری و گمان نمی کنم او را مگر خطا انتهی مصنف
در تلخیص گفته روایت کرده است آنرا ابن خزیمه و بیهقی از طریق محمد بن سعید بن الاصفهانی بمتابعت ابی داود پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت
کرده است آنرا بیهقی از طریق بن عیینه از ابن عجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد این چنین و نهاد هر دو
دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی متربع جالس ست و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این ست دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته
بر فراش خود و علقه البخاری انتهی و علما گفته اند که صفت تربیع این ست که باطن قدم یمنی را زیر فخذ یسری کند و باطن یسری تحت یمنی
در حالیکه مطمئن ست و هر دو کف را بر هر دو زانوی خود در حالیکه مفرق انامل خود ست همچو راکع **وعن** ابن عباس رضي الله
عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين بود آنحضرت که می گفت درمیان دو سجده وقتی که سر
از سجدهٔ نخستین برداشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني ای خدا ببخش مرا و مهر کن بر من
و راه نما او عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بجای عافنی واجبرنی و در ابن ماجه بجای واهدنی وارزقنی و حاکم
هر دو را جمع کرده مگر آنکه وعافنی نگفته و در دارمی و نسائی بروایت حذیفه صرف رب اغفر لی آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اهم و عمدهٔ
مطالب ست و حذیفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده برین نیز می گفت و ابن عباس آنرا روایت کرده یا حذیفه بنا بر شهرت
این دعا اقتصار بر اول کلمه کرده و مراد همه ست و حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در قعود بین السجدتین و ظاهرش گفتن آنحضرت ست این را جهر
و در در مختار گفته نیست درمیان هر دو یعنی جلسه ذکری مسنون موافق مذهب و آنچه وارد شده است محمول ست بر نفل انتهی و این حدیث و امثال
آن وارد ست بر صاحب در مختار و لهذا در مالابد منه در فصل طریق خواندن نماز بر وجه سنت این ذکر را بین السجدتین آورده و گفته بنشیند باطمینان
و بخواند اللهم اغفرلی الخ پس تکبیر گویان باز سجده کند مثل اول انتهی رواه الاربعة الا النسائي یعنی ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی
واللفظ لابي داود وصححه الحاكم و در سندش ابو العلا کامل ست و وی مختلف فیه ست **وعن** مالك بن الحويرث رضي الله

عنه انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فاذا كان في وتر من صلاته لم ينهض حتى يستوي قاعدا وى دید آنحضرت را که نماز میگذارد پس چون می بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استاد تا برابر می نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده می نشست پس ازان برمیخاست و در لفظی از بخاری آمده پس چون برمیداشت سر خود از سجده ثانیه می نشست اعتماد میکرد بر زمین پستر برمیخاست و هم بخاری راست از حدیث ابو هریره در قصه مسیٔ پستر بردار سر خود از سجده تا آنکه مطمئن شوی در حالیکه نشسته و لیکن در روایتی دیگر باین لفظ آمده حتی تطمئن قائما و این اشبه ست و نزد ابو داود ست از حدیث ابی حمید در صفت صلوة آنحضرت ثم اهوی ساجدا ثم ثنی رجليه وقعد حتی رجع کل عضو فی موضعه ثم نهض و این حدیث دلیل ست بر شرعیت این قعده در میان سجده ثانیه از رکعت اولی و رکعت ثانیه پستر نهوض بدای ادای رکعت ثانیه یا رابعه و این را جلسه استراحت نامند و شافعیه باین قائل اند و نزد ایشان سنت ست و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعدهٔ اولی و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع ست و گویند که آنجا که بود بجهت عذر و حاجت بود و بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی همین حدیث ست و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث صحیح ست و عمل بر وست نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضے از اصحاب ما انتهی و دلیل حنفیه حدیث ابو هریره ست که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم برمیخاست بر صدور قدمین یعنی بے آنکه بنشیند اما بعض طرق این حدیث ضعیف ست لیکن شیخ ابن الهمام گفته که صحیح الاصل ست و ابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست بر صدور قدمین خود بے آنکه نشیند و از عمر و علی و ابن عمر و ابن زبیر همچنین آورده اند و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم بسیارے از اصحاب را که چون برمیداشتند سر از سجدهٔ دوم از رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و حدیث وائل بن حجر ست در صفت صلوة آنحضرت بلفظ و کان اذا رفع رأسه من السجدتين استوى قائما اخرجه البزار في مسنده و لیکن نووی تضعیف او کرده بروایت ابن منذر از حدیث نعمان که گذشت شیخ در ترجمه گفته و اگر بعضے احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود انتهی گویم احادیثی که در ترک این جلسه آمده ضعیف ست کما عرفت و اخبارے که در اثبات آن وارد شده صحیح ست پس معارض نخواهد شد ضعیف بصحیح و چون خبر در اینجا معارض خبر نتواند شد با اثر صحابه و غیرهم چه رسد خصوصا حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی ست و تعلیل بکبر سن و ضرورت بدون اعتماد بر دلیلی از حدیث ابدای احتمال ست در برابر استدلال فلا یعبأ به و این قعده در بعض الفاظ حدیث مسیٔ هم مذکور شده و ظاهرش مشعر وجوب ست و لیکن در علم من هیچ یکی بآن قائل نشده و در سبل گفته جواب از همه آنست که هر که این را کرد بجهت آن کرد که سنت ست و هر که ترک کرد فلذلک انتهی رواه البخاري وكفى به رواية وحجة على من خالفه **وعن انس** بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قنت شهرا بعد الركوع بدرستیکه رسول خدا قنوت کرد مدت یکماه بعد رکوع يدعو على احياء من العرب دعای بد میکرد بر قبیلها از قبائل عرب و وارد شده ست تعیین ایشان که آنها رعل و عصیه و بنو لحیان بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند ثم تركه پستر ترک کرد قنوت را و در بد گفته یعنی دعا را نه قنوت را متفق عليه لفظ حدیث در بخاری مطولا این ست از عاصم احول که گفت پرسیدم انس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده ست گفتم پیش از رکوع یا بعد ازان گفت قبل از رکوع گفتم فلانی از تو خبر داده که بعد از رکوع ست گفت وی دروغ گفت جز این نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد رکوع یکماه گمان میکنم که وی فرستاد قومی را که گفته میشد ایشان را قرا هفتاد کس بعوض بسوی قومی از مشرکان پس آنها غدر کردند و کشتند قرا را و بود میان آنها و رسول خدا عهد پس قنوت کرد تا یکماه بد دعا میکرد بر ایشان ولاحمد والدارقطني نحوه من حديث انس من وجه آخر ورواه البيهقي من حدیث عبید الله بن موسی و ابی نعیم و صححه الحاکم فی کتاب القنوت لیکن تضعیف کرده اند ابن موسی را و گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح ست ازین طریق

چنانكه درباب ست ودر منحة الغفار گفته اقرب آنست كه مصنف گفته كه وارد ست در قنوت آنچه دال ست بر اينكه مختص ست بنوازل از حديث انس اخرجه ابن خزيمة في صحيحه ومن حديث ابي هريرة اخرجه ابن حبان بلفظ كان لا يقنت الا ان يدعو لاحد او على احد واصله في البخاري من الوجه الذي اخرجه منه ابن حبان واقره في المنار وارتضاه انتهى و زاد وزياده كرد فاما في الصبح فلم يزل يقنت حتى فارق الدنيا واما در نماز بامداد پس هميشه قنوت ميكرد تا آنكه جدا گرديد از دنيا پس قول او در حديث اول ثم تركه در ما عداى فجر ست واحاديث در قنوت فجر از انس مضطرب متعارض آمده و در هدي نبوي جمع ميان آنها باين طريق كرده كه احاديث انس همه صحيح ست بعض آن مصدق او ست ونيست تناقض ميان آنها وقنوتي كه ذكر كرده ست آنرا قبل ركوع غير آن قنوت ست كه بعد از ركوع ذكر نموده وقنوتي كه آنرا موقت كرده غير آن قنوت ست كه آنرا مطلق نموده پس قنوتي كه قبل ركوع ست اطالت قيام ست براى قرات كه در حق آن فرموده افضل الصلاة طول القيام وقنوتي كه بعد ركوع ست آن اطالت قيام ست براى دعا كه تا يكماه بر قومي بددعا و براى قومي دعا كرده و تطويل اين ركن بسبب دعا و ثنا مستمر گشته تا آنكه جدا گرديد از دنيا چنانكه دلالت كرد براى آن اين حديث كه انس چون بر ميداشت سر خود از ركوع مى ايستاد قائم تا آنكه مى گفت گوينده كه مگر فراموش كرد و انس با ايشان خبر كرد كه اين صفت نماز آنحضرت صلى الله عليه وسلم ست اخرجه عنه في الصحيحين پس اين آن قنوت ست كه در حق وى انس گفته مازال صلى الله عليه وسلم حتى فارق الدنيا وقنوتي كه آنرا ترك كرده آن دعا ست بر اقوام از عرب بود بعد ركوع واراده كرد انس از قنوت قبل الركوع وبعده قنوتي را كه مازال بر ان بود و آن اطالت قيام ست درين دو محل بقرات قرآن و دعا اين ست مضمون كلام هدي ومخفي نيست كه اين غير موافق ست قول او را واما في الصبح فلم يزل يقنت حتى فارق الدنيا زيرا كه دال ست بر اينكه اين خاص ست بفجر واطالت قيام بعد ركوع عام ست همه نماز با را واما حديث ابو هريره كه بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون بر ميداشت سر خود از ركوع از نماز صبح [illegible] دوم بر ميداشت هر دو دست خود را پس ميكرد اين دعا اللهم اهدني فيمن هديت الخ اخرجه الحاكم وصححه پس در سندش عبد الله بن سعيد مقبري ست [illegible] بحجت و رفته است جماعتي از سلف وخلف و شافعي باينكه دعا عقيب آخر ركوع از نماز فجر سنت ست اگر چه اختلاف كرده اند در الفاظ وي واز ينجا معلوم شد كه قنوت مشروع ست در نماز صبح نووي در شرح مسلم گفته وبرين اند اكثر علما و محققين از اصوليين وترجيح داده است آنرا ابن دقيق العيد و بيان كرده است درين حديث محل قنوت را كه آن بعد ركوع ست وبرين اند خلفاى اربعه وامام شافعي ومذهب جمعي از صحابه كه از ايشان اند ابو موسى وبراء انست كه محل قنوت قبل ركوع ست وهمين ست مذهب ابو حنيفه ومالك و رفته است جمعي بسوى ترك قنوت بالكل و نسبت كرده است آنرا ترمذي بسوى اكثر اهل علم وتعقب كرده اند ترمذي را درين نسبت ومختلف ست نقل از امام احمد درين باب كذا قال الشوكاني رح

و هم روايت ست از انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يقنت الا اذا دعا لقوم او دعا على قوم بود آنحضرت قنوت نمى كرد مگر وقتي كه دعا ميكرد براى قومي يا دعا ميكرد بر قومي اخرجه ابن حبان وصححه ابن خزيمة واصله في البخاري اما دعاى وى براى قومي پس ثابت شد كه دعا ميكرد براى مستضعفين از اهل مكه واما دعا بر قومي فكما عرفته قريبا واز ينجا گفته اند بعض علما كه مسنون ست قنوت در نوازل [illegible] دعا كند [illegible] باشد [illegible] گفته پس قول بسنيت وى در نوازل قول احسن ست تاسيا بفعله صلى الله عليه وسلم في دعاء على اولئك العرب وليكن مى آيد كه حوادث مثل حصار خندق وغيره بآنحضرت نازل شده و مروي نيست كه در ان قنوت كرده باشد واين شايد كه براى بيان جواز باشد انتهى و در حجة الله البالغة گفته اختلف الاحاديث و مذاهب صحابه و تابعين در قنوت صبح و نزد من اين ست كه قنوت و ترك هر دو سنت ست و هر كه قنوت نكند [illegible] يا بكلمات [illegible] نزديك ركوع وى دوست تر ست بسوى من زيرا كه احاديث شاهد اند بر اينكه دعا بر رعل و ذكوان اول بود و آخر ترك شد [illegible] اگر چه دال بر نسخ قنوت نيست ليكن ايماى كند باينكه قنوت سنت مستقره نيست يا گوييم كه وظيفه راتبه نبود واين قول صحابي ست كه اى پسرك من محدث ست يعني مواظبت بر قنوت و بود آنحضرت وخلفاى وى كه هر گاه مصيبتي بايشان مى رسيد دعا ميكرد

براي مسلمانان وبركافران بعد ركوع يا قبل وي وترك نكردند آنرا باين معنى كه آن نزديك نائبه هم خوانده مي شود انتهى **وعن** ابى مالك
سعيد بن طارق بن اشيم بروزن احمر الاشجعي واورا ابن شهاب گويند ودر نسخ بلوغ المرام سعيد آمده وليكن صحيح سعدست بغير تحتيه
ابن عبد البر گفته طارق سعد ودست در كوفيين روايت كرد از وي پسر وي سعد قال گفت سعد قلت لابي گفتم مر پدر خود را يا ابت قد صليت
خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان وعليّ اي پدر بدرستيكه تو نماز گذارده پس آنحضرت وهر چهار خليفه
وي ودر روايتي هنا بالكوفة يعني اينجا در كوفه واين متعلق بعلي ست زيراكه نمازش بكوفه پس علي بود نه خلفاي ثلثه نحوا من خمس سنين نزديك پنج سال
افكانوا يقنتون في الفجر پس بودند ايشان كه قنوت ميخواندند در نماز صبح وجز آن از نمازهاي پنجگانه قال گفت اي بنيّ محدث اي
پسرك من اينكه ميخوانند ومواظبت بران مينمايند بدعت ست نو پديد آمده در دين وخواندن آنحضرت نبود جز يكماه كه در وقت صبح خوانده بعده ترك
داده چنانكه گذشت طيبي گفته لازم نمي آيد از نفي كردن اين صحابي نفي قنوت زيراكه اين شهادت نفي ست وجماعتي ديگر شهادت باثبات آن داده
مثل حسن وابي هريره وانس وابن عباس وغيرهم ودر سبل گفته ومروي ست خلاف آن از خلفاي اربعه وجمع ميان هر دو باين وجه ست كه گاهي
قنوت كردند وگاهي نكردند واما ابو حنيفه وغيره منهي عنه گويند باين حديث زيراكه چون محدث شد بدعت باشد وبدعت منهي عنها ست لذا نهي
رواه الخمسة الا ابا داؤد يعني احمد وترمذي ونسائي وابن ماجه واسنادش حسن ست كذا في التلخيص شيخ در ترجمه گفته اين اول دليل ست
بر مذهب حنفيه وشيخ ابن حجر در شرح خود ميگويد كه جواب داده اند ازين ائمه ما كه آن كساني كه احاديث قنوت در وقت صبح آورده اند واثبات آن كرده
علما اند وبسيار اند وواجب ست تقديم ايشان بر خبر كساني كه نفي آن كرده اند وميگويند حديثي كه از ابن مسعود روايت كرده اند كه قنوت نخواند آنحضرت
در هيچ نمازي ضعيف ست وهمچنين انچه روايت كرده شد از ابن عباس كه گفت بدعت ست وهمچنين روايت كرده شده ست از ام سلمه كه نهي كرد
آنحضرت صلى الله عليه وسلم از قنوت كه اين احاديث همه ضعيف اند واين كلام خالي از تكلف نيست والله اعلم انتهى گوئيم خالي ست از تكلف زيراكه احاديث
نفي در سنن ست واحاديث اثبات در صحيح پس معارض نشود بدان واثبات مقدم ست بر نفي غايت ما في الباب آنكه فعل مرة وترك اخرى واين منافي
ثبوت وبقا نيست في الجمله **وعن** ابى محمد الحسن بن علي عليهما السلام سبط رسول خدا وريحانه وي متولد شد در نصف رمضان
سنه سه هجري ابن عبد البر گفته اين اصح اقوال ست وبود حليم سليم ورع فاضل واين فضل وورع اورا داعي شده بترك ملك دنيا بيعت كردند باو
بعد پدرش وبود خليفه در عراق وخراسان تا هفت ماه وبايعان وي در كوفه بر موت زياده از چهل هزار كس بودند وي كار خلافت بمعاويه گذاشت
در نصف جمادي الاولى سنه ام رغبةً فيما عند الله وزهدًا في الدنيا الدنية وهو سيد شباب اهل الجنة ودر سبل السلام گفته فضائله لا تحصى قد ذكرنا منها شطرا صالحا
في الروضة الندية انتهى ودر كتاب استيعاب در عدّ فضائل او اطالت بسيار كرده پسرش حسن بن حسن وجماعتي كثير از وي راوي ست توفي رضي الله عنه
في سنة احدى وخمسين والمحرر سطور هم حسن نام داشت اين نام شريف در وي عجب تاثيري كرده كه مثل امام حسن همه ملك ومال به پرچوو زهدا فيه ورغبة فيما عند الله
بگذاشت وتمام عمر بزهد وتوكل وتقوى بسر برده هر چند از اولاد حسين بود اما كار حسن كرد انيجاست كه اورا اولاد حسن خوانند وكيف كه حسن وحسين يكي
اول آخر نسبتي دارد حق تعالى ما را هم از فيوض اين نسبت محروم نگرداند وبر طريقه ايشان زنده دارد وميراند آمين ثم آمين قال گفت علّمني رسول الله صلى
الله عليه وسلم كلمات اقولهن في قنوت الوتر گفت تعليم كرد مرا رسول خدا دعائي مشتمل بر چند كلمه ميگويم آنرا در قنوت وتر ظاهر آنست كه
آنحضرت وي را دعائي تعليم كرد ووي رضي الله عنه خوش داشت كه آنرا در قنوت خواند وليكن مي گويند در بعضي روايات آمده است كه آنحضرت صلى الله
عليه وسلم فرمود بگردان اين را در وتر خود واين روايت غريب ست ولهذا در سبل گفته وليس فيه بيان لمحلها انتهى ودر اكثر روايات مطلق آمده كه كان

یعلمنا ہذا الدعاء و تنبیہ کردہ است ابن خزیمہ و ابن حبان بر آنکہ قول وی فی قنوت الوتر متفرد ست بدان ابو اسحٰق عن یزید بن ابی مریم و تبعہ ابناہ یونس و اسرائیل گفت و روایت کردہ است آنرا شعبہ و وی احفظ ست پس ذکر نکرد در وی قنوت را و نہ وتر را بلکہ گفت کان یعلمنا ہذا الدعاء و مصنف در تلخیص مؤید قول ابن حبان ایراد کردہ تمام بحث را آنجا باید دید و حافظ ابن القیم در ہدی نبوی گفتہ زیادہ کرد حاکم در مستدرک و قال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی وتری اذا رفعت راسی ولم یبق الا السجود و رواہ ابن حبان فی صحیحہ ولفظہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو انتہی و بالجملہ قنوت شافعیہ ہمین ست در وتر و فجر و نزد حنفیہ اللہم انا نستعینک ست اما سندش از حدیث پیدا نیست ابن حجر مکی در تحفۃ المحتاج شرح المنہاج گفتہ لم یات عنہ صلی اللہ علیہ وسلم فیہ شیٔ انما اخترعہ عمر و تبعوہ انتہی و ابن علان در شرح اذکار گفتہ قولہ لم یات الخ ای بسند صحیح موصول انتہی گویم ابو بکر بن شیبہ آنرا از ابن مسعود و ابو داؤد آنرا در مراسیل آوردہ بتفاوت بعض الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع ست و گفتہ اند کہ افضل آنست کہ ہر دو بخواند ابن حجر مکی در ایعاب شرح عباب گفتہ و لو اتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی اللہ عنہ الذی صح عنہ انہ کان یقنت بہ فی الصبح لا الوتر کما رواہ البیہقی و غیرہ فحسن و اذا جمع بینہما قدم الاول وہو اللہم اہدنی لثبوتہ عنہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الوتر انتہی اللّٰهم اهدني فيمن هديت خدایا راہ نما مرا در میان آن کسانی کہ راہ راست نمودہ ایشان را وعافني فيمن عافيت و عافیت دہ مرا در ضمن آن کسانی کہ عافیت دادہ ایشان را مراد بعافیت سلامت ست از جمیع آفات دنیا و آخرت وتولني فيمن توليت و دوست دار مرا و متولی امر من باش و بر ذمہ لطف و کرم خود گیر ہمہ کارہای مرا وبارك لي فيما اعطيت و برکت و زیادتی دہ مرا در چیزی کہ دادہ از نعمتہا وقني شر ما قضيت و نگاہ دار مرا از بدی آنچہ قضا کردہ و تقدیر نمودہ و طلب وقایت ازین باعتبار ظاہر اسباب و آلات ست و لا یزال محو و اثبات در ان جاری ست فانك تقضي ولا يقضى عليك پس بدرستیکہ تو حکم میکنی بہر چہ میخواہی و حکم کردہ نمی شود بر تو وانه لا يذل من واليت بدرستیکہ شان این ست کہ خوار نمی شود کسی کہ دوست داری تو آنرا یعنی عزیز تو خواری نہ بیند کسی تبارکت ربنا وتعاليت بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و رواہ ابن خزیمہ و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیہقی ایضا و حدیث دلیل ست بر مشروعیت قنوت در صلوٰۃ وتر و این مجمع علیہ ست در نصف اخیر از رمضان وزاد الطبراني والبيهقي ولا يعز من عاديت و گرامی و غالب نمی شود کسی کہ دشمن داری تو آنرا یعز بکسر عین مہملہ ست علی الاصح و این زیادت بعد قول وی ست ولا یذل من والیت مصنف در تلخیص گفتہ و واقع شد مارا سند این زیادت بطریق عالی متصل بسماع و قرائت بر ابی الفرج بن حماد انتہی و گفت رافعی این زیادت ثابت ست در حدیث مگر آنکہ گفتہ نووی در خلاصہ کہ روایت کردہ است آنرا بیہقی بسند ضعیف انتہی و گفت شیخ در ترجمہ و زیادہ کرد شمنی این کلمات را نیز فلك الحمد على ما قضيت نستغفرك اللهم ونتوب اليك رب اغفر وارحم وانت خير الراحمين پس تراست ستایش بر آنچہ تقدیر کردہ طلب مغفرت میکنیم ترا ای خداوند و توبہ میکنیم بسوی تو ای رب من بیامرز و مہربانی کن و تو بہترین مہربانی کنندگانی انتہی و لیکن مخرج صحیح این زیادت معلوم نیست وزاد النسائي من وجه آخر في آخره و زیادہ کرد نسائی از وجہ دیگر در آخر این قنوت این کلمہ را وصلى الله على النبي و رحمت کاملہ الٰہی نازل باد بر پیغمبر او علیہ الصلوٰۃ والسلام مصنف در تخریج احادیث اذکار نووی گفتہ این زیادت غریب ست ثابت نمی شود زیرا کہ در وی عبد اللہ بن علی ست و وی معروف نیست و برین قول کہ وی عبد اللہ بن علی بن حسین بن علی ست سندش منقطع باشد زیرا کہ وی سماعت ندارد از عم خود حسن پس ازینجا مبین شد کہ این حدیث بنا بر جہالت راوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتہی وللبيهقي عن ابن عباس رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يعلمنا دعاء ندعو به في القنوت من صلوة الصبح می آموخت مارا دعائی کہ بخوانیم

و تکمیم آنرا در قنوت از نماز صبح مصنف درینجا اجمال بکار برده و در تخریج اذکار نووی از روایت بیهقی گفته اللهم اهدنی الی آخره در مصلی ست ابو حنیفه گفت قنوت نخواند در چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در وتر تمام سال بمعنی حدیث نزدیک او محمول براهمین ست و نزد شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنت دون سائر فرائض و قنوت در وتر نیست نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع ست و عروه بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جهر باید کرد بحدیث ابوهریره و مقتدیان تامین گویند بحدیث ابن عباس و در قنوت وتر نیز اختلاف علماست مذهب ابن مسعود دوام قنوت ست در وتر و همین ست مختار سفیان ثوری و ابن المبارک و ائمه حنفیه و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین ست مذهب مالک شافعی و اقوی درین باب مذهب احمد و اسحق ست که اگر نازله از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصة و در سائر صلوة عامة مستحب ست و قنوت وتر در آخر نصف رمضان متاکد ست و در تمام سال مستحب والله اعلم انتهی و في سنده ضعف و در سند این روایت ضعف ست زیرا که مروی ست بطریق عبد الرحمن بن هرمز مصنف در تلخیص گفت احتیاج ست بسوی کشف حال وی انتهی پس ضعف وی من حیث الجهالة باشد و نیز مروی ست از طریق یزید بن ابی مریم و در سندش نیز مجهولی هست اما برداشتن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند آنرا از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین میکردند دران و نیست حجت درانچه فیه و لهذا در شرح مواهب الرحمن گفته و لم نقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین و التکبیر و لا علی ما یقتضی وجوب القنوت و قول صاحب الهدایة لقوله صلعم للحسن حین علمه دعاء القنوت اجعل هذا فی وترک لم یوجد فیه لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لا یدل علی الوجوب لعدم بلوغ الحسن حینئذ فانّ المجب علی المامور لا یجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن لم یعد الوتر منها الحدیث انتهی **وعن** ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير چون سجده رود یکی از شما پس باید که نه نشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانوها را پیشتر **وليضع يديه قبل ركبتيه** و باید که بنهد هر دو دست را پیش از زانوها گفته اند که وضع یدین پیش از رکبتین در اول امر بود باز مامور شدند بوضع رکبتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر ست بدان اخرجه الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت دارقطنی نمیدانم که شنید از ابی الزناد یا نه و ترمذی گفته غریب ست نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد بهمین وجه و نسائی نیز آنرا از حدیث ابوهریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و لیضع یدیه قبل رکبتیه ابوداود از حدیث ابوهریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد بدایت میکرد بهر دو دست خود پیش از زانوها و مثله اخرج الدراوردی من حدیث ابن عمر و هو الشاهد الذی سیشیر المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نهادیم هر دو دست پیش از هر دو زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانوها پیش از دستها و حدیث دلیل ست بر تقدیم نهادن دست را بر زانو وقت انحطاط بسوی سجده و ظاهر حدیث وجوب ست لقوله لا یبرکن و این نهی ست و امر بقوله و لیضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شد که مندوب ست و اختلاف کرده اند علما دران مذهب مالک و اوزاعی عمل برین حدیث ست تا آنکه اوزاعی گفته دریافتیم مردم را که می نهادند دستها پیش از زانوها و گفت ابن ابی داود و هو قول اصحاب الحدیث و شافعیه و حنفیه و مالک در روایتی عمل کرده اند بحدیث وائل **فهو** و آن یعنی حدیث ابوهریره **اقوى في سند** قوی تر ست در سند خود من از حدیث وائل بن حجر بضم حا و سکون جیم و این حدیث وائل دلیل حنفیه و شافعیه ست و هو مروی عن عمر اخرجه عبد الرزاق و عن ابن مسعود اخرجه الطحاوی و باین قائل ست احمد و اسحق و جماعتی از علما و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابوهریره ست و آن خلاف مذهب امام وی شافعی ست و ازو گفته ظاهر می شود ترجیح ... و لیکن اهل این مذهب ترجیح داده اند حدیث وائل را و گفته اند که حدیث ابوهریره مضطرب ست زیرا که مروی ست از وی هر دو امر ... ابن القیم در تحقیق ... و گفته در حدیث

ابوهریره قلب ست از راوی حیث قال ولیضع یدیه قبل رکبتیه واصل وی این ست ولیضع رکبتیه قبل یدیه و دلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی فلا
یبرک کما یبرک البعیر چه معروف از بروک بعیر تقدم یدین بر رجلین ست وثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر بمخالفت سائر حیوانات
در هیأت نماز پس نهی کرد از التفات کالتفات الثعلب و از افتراش کافتراش السبع و از اقعاء کاقعاء الکلب و از نقر کنقر غراب و از رفع ایدی کاذناب خیل
شمس ای وقت سلام ویجمعها قولنا **ابیات** اذا نحن قمنا للصلوة فاننا + نهینا عن الاتیان فیها بسبعة + بروک بعیر والتفات کثعلب + ونقر غراب فی
سجود الفریضة + واقعاء کلب او کبسط ذراعه + واذناب خیل عند فعل تحیة + وصاحب سبل برین ابیات زیاده کرده وگفته **بیت** وزدنا کتدبیج الحمار بمده
لعنق وتصویب لرأس برکعة + واین هفتم ست انتهی مگر آنکه نووی گفته حدیث تدبیج ضعیف ست وبالجمله حدیث وائل این ست رأیت النبی صلی الله
علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه دیدم آنحضرت را که چون سجده میکرد می نهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست
خود و تمام حدیثش این ست که چون بر میخاست بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو شیخ در ترجمه گفته گفته اند نهادن اعضای سجده بر نسبت
قرب ست بزمین هر چه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر و برداشتن برعکس آن و در نهادن بینی و پیشانی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضواند و نزدیک بعضی بینی
پیشتر نهد که نزدیکتر ست بزمین و بعضی گفته که اگر دشوار افتد نهادن زانوها پیش از دستها بجهت عذری مانند مونه وجز آن نهد دستها را پیشتر انتهی و نیز شیخ
گفته گفته اند که این حدیث اصح واثبت ست از حدیث ابوهریره وجماعه از حفاظ تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل با قوی
واصح کنند و بعضی گفته اند که این حدیث ناسخ حدیث ابوهریره ست انتهی گوییم دعوی نسخ حجت میخواهد و حدیث ابوهریره نهی قولی ست و حدیث وائل روایت
وقول مقدم ست بر فعل لهذا مصنف آنرا اقوی گفته اخرجه الاربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی وابن ماجه و رواه ابن خزیمة وابن حبان وابن السکن فی صحاحهم
من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ابیه رواه الدارمی ایضا و گفت بخاری و ترمذی و ابوداود و بیهقی که متفرد ست بدان شریک و او را شاهدی ست از عاصم احول
از انس گفت دیدم رسول خدا را انحطاط میکرد بتکبیر تا آنکه سبقت کرد هر دو زانوی او هر دو دست او را اخرجه الدارقطنی والحاکم والبیهقی و گفت
حاکم بر شرط شیخین ست و گفت بیهقی متفرد ست بدان علا بن عطا و علا مجهول ست فان للاول زیرا که برای نخستین یعنی حدیث ابوهریره شاهدا
من حدیث ابن عمر شاهدی ست از حدیث ابن عمر که تقویت وی میکند صححه ابن خزیمة و وی از ائمه معتبرین علم حدیث ست و تصحیح او
حجت ست درین فن ولیکن برای حدیث وائل نیز شاهدی ست چنانکه گذشت و حاکم آنرا علی شرطهما گفته و غایت وی این ست که برابر باشد
با شاهد حدیث ابوهریره که متفرد ست بدان شریک و درین صورت ابوهریره و وائل در قوت متفق باشند و موافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث ابوهریره
آئل ست بسوی حدیث وائل و نیست در وی مگر قلب و این را انکار نتوان کرد زیرا که قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شده و ازینجاست که جمهور
ائمه و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور ست از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر نموده اند و زانوها را پیش از دستها نهاده و اوزاعی و احمد
در روایتی از وی و طائفه از محدثان عمل بحدیث ابوهریره کرده اند و دستها را پیش از زانو نهاده و ذکره البخاری معلقا وموقوفا
وذکر کرده است حدیث ابوهریره را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیه قبل رکبتیه واین نیز یکی از وجوه ترجیح ست

وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا قعد للتشهد وضع يده اليسرى على ركبته
اليسرى واليمنى على اليمنى بود آنحضرت چون می نشست در تشهد اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و می نهاد دست را
خود را بر زانوی راست خود وعقد ثلثة وخمسين وعقد میکرد پنجاه وسه را و صورتش این ست که قبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط کند
مسبحه را که آنرا سبابه نیز گویند و بنهد طرف انگشت نر را که آنرا ابهام خوانند در بیخ مسبحه و شافعی و احمد بروایتی باین اخذ کرده اند عملا بهذا الحديث

و دیگر عقد تسعین ست و صورت او این ست که قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحه را و بنهد سر ابهام را بر سر وسطی و حلقه کند و نزد حنفیه مختار در مذهب امام احمد همین ست و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابو داؤد از وائل بن حجر آمده است و نزد مالک قبض کند همه انگشتان دست راست و بسط کند سبابه را و شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن نهادن سر انگشت وسطی میان دو عقده ابهام ست و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز آمده و مختار بعضی حنفیه این ست غالبا عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین ست در سبل گفته الظاهر انه مخیر بین الهیآت و وجه الحکمة شغل کل عضو بعبادة انتهی واشار باصبعه السبابة و اشاره می کرد بانگشت سبابه که نام انگشتی ست که همسایه انگشت نر ست و سبابه از سب ست بمعنی دشنام کردن و عادت عربان ست که بآن در مقام دشنام اشاره کنند و در زبان شرع نام وی مسبحه است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت اشارت آن ست که بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمه لا اله الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آنست که بردارد این انگشت را نزد نفی و بنهد نزد اثبات و از بعضی ایمه شافعیه منقول ست که برداشته وارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت نکند و در حدیث وائل آمده که برداشت آنحضرت انگشت خود پس دیدیم که حرکت میداد آنرا و دعا میکرد بدان رواه ابن خزیمة و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد بسبابه و حرکت نمی داد آنرا اخرجه احمد و ابو داؤد والنسائی و ابن حبان فی صحیحه بیهقی گفته یحتمل ان یکون مراده بالتحریک الاشارة لا تکریر تحریکها حتی لا یعارض حدیث ابن الزبیر انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته مانند آنکه از حنفیه ماوراء النهر و هندوستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول ست و در متاخرین ایشان خلافی ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر از بلاد عرب عمل ایشان ست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شهادتین بسط کند و در وقت تهلیل عقد و اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول بمنع اشاره خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجح ساخته اند و در شرح سفر السعادت ازان نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یمنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن ست و همچنین مروی ست از ابو یوسف و نجم الدین زاهد گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون مذاهب ایمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این ست و بسیار اخبار و آثار دران عمل بدان اولی و ارجح باشد انتهی و درین باب ست رساله ملا علی قاری و دران تشنیع کرده بر کیدانی بر منع او ازین اشاره و طعن او بر محدثین و گفته که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبودی این قول او کاهل الحدیث کافی بود برای تکفیر وی و درین باب ست رساله فارسی از شاه ولی الله محدث دهلوی و مکتوبی از مرزا مظهر جانجانان قدس سره که دران از طرف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده و عمل خود بران ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر اله آبادی رح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی معروف بشاه خوب الله رح در خواب گفته از شما عجب ست که اشارت بمسبحه نمی کنید ازان باز وی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم قدیما و حدیثا بسیار ست و عمل بران جاری و ساری ست لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد وفي رواية له و در روایتی مر مسلم راست وقبض اصابعه كلها و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را واشار بالتي تلي الابهام و اشاره کرد بانگشتی که نزدیک ست بانگشت نر در حجة الله البالغه وارد شده است که لقمه کند زانوی خود را بدست چپ خود و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند بسبابه و مروی ست قبض دو اصبع و حلقه باقی و هر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن ست بمسبحه وی خطا کرده و نیست روایت و درایت معتضد وی چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا در مسائل ذکر نکرده و در مبسوط ذکر نموده و یافتم بعض را که تمیز نمی کرد در میان قول ما که نیست اشاره در ظاهر مذهب و درین قول که ظاهر مذهب این ست

كنيست اشاره ومفاسد جهل وتعصب بيش از احصاست انتهى و در رالابد من گفته وقت شهادت اشارت كند اين اشارت از ائمه اربعه مرويست ليكن مشهور مذهب امام اعظم آنست كه اشارت نكند وانگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد انتهى و در درمختار گفته متاخرين تصحيح كرده اند كه اشارت كند بسبب كردن رسول عليه الصلوة والسلام وبطرف امام محمد بلكه امام اعظم نيز اشاره نسبت كرده اند واز بعضى كتب نقل كرده كه مفتى به نزد ما اشاره است همان صحيح ست ودر تحفه مستحب گفته ودر طحاوى گويد سنت غير مؤكده است **وعن** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال گفت ابن مسعود بوديم ما چون نماز ميكرديم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مى گفتيم ما السلام على الله پيش از سلام فرستادن بر بندگان وى سبحانه ومى گفتيم سلام بر جبرئيل عم وسلام بر ميكائيل وسلام بر فلان پس هرگاه كه برگشت از نماز التفت علينا روكرد بسوى ما رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال پس فرمود مگوئيد سلام ست بر خدا زيرا كه خدا خود سلام ست اذا صلى احدكم فليقل بلكه چون نماز گذارد يكى از شما پس بايد كه بگويد اين كلمات را التحيات لله همه عبادات قوليه مر خدا راست وتحيات جمع تحيت ست وجبل گفته معنى تحيت بقا ودوام يا عظمت يا سلامت از آفات يا همه انواع تعظيم ست والصلوات وهمه عبادات بدنيه اعم از فرائض ونفل يا دعوات يا رحمت يا نماز پنجگانه والطيبات وهمه عبادات ماليه زيرا كه قاعدات است كه چون كسى در حضرت ملوك در آيد اول سلام فرستد وثنا گويد پس از ان خدمت كند وتذلل نمايد بعد از ان تحفه در گاه بگذارند تا لائق ومستحق لطف وعنايت ايشان گردد ونووى گفته لفظ جمع آورد زيرا كه مر ملوك را از عرب وعجم تحيتها بود مخصوص كه تعظيم وتكريم ميكردند ايشان را اصحاب ايشان بدان پس فرمود تحيات همه مر خدا راست وديگران را عاريتى بيش نيست **شعر** خداى راست بزرگى وملك بى انباز ✤ دگر بهر كه به بينى بعاريت دادست ✤ ونيز مراد بطيبات كلام طيب وحسن ست كه ثنا كند بدان خدا را وذكر كند او را يا اقوال صالحه يا اعمال صالحه ست يا اعم ازين وطيبت آن بودن اوست خالص از شوائب ريا وغيره وتحيات مبتداست وخبرش لله ست وصلوات وطيبات معطوفست بران وخبر هر دو محذوف ست وفيه تقادير اُخر السلام يعنى سلاميكه هر واحد آنرا مى شناسد عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته بر تواى پيغمبر ومهربانى خدا وافزونيهاى خير وكرم وى وتخصيص آنحضرت صلى الله عليه وسلم اولا بسلام بنا بر عظم حق وى ست بر ايشان ولهذا تقديم كردند آنرا بر تسليم بر نفس خود پس سلام كردند بر خود ها ووجه خطاب با آنحضرت بجهت ابقاى اين كلام ست بر انچه در اصل بود كه شب معراج از جانب پروردگار تعالى وتقدس بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در حين تعليم امت نيز بر همان لفظ اصل گذشت تا ايشان را تذكر آن حال گردد ونيز آنحضرت هميشه نصب العين مومنان وقرة العين عابدان ست در جميع احوال واوقات خصوصا در حالت عبادات ولورانيت وانكشاف درين محل بيشتر وقوى ترست وبعضى از عرفا قدس سرهم گفته اند كه اين خطاب بجهت سريان حقيقت محمديه است عليه الصلوة والسلام در ذرائر موجودات وافراد ممكنات پس آنحضرت در ذوات مصليان موجود وحاضرست پس مصلى بايد كه ازين معنى آگاه باشد وازين شهود غافل نبود تا بانوار قرب واسرار معرفت منور وفائض گردد **شعر** در راه عشق مرحله قرب وبعد نيست ✤ مى بينمت عيان ودعامى فرستمت ✤ السلام علينا سلام بر ما گروه حاضر وهر كه باما ست از ملائكه ومؤمنان انس وجن همه درين حال داخل اند وعلى عباد الله الصالحين وبر تمامه بندگان كه نيكو كارند حاضر وغائب دور ونزديك در زمين وبر آسمان وصلاح ضد فساد ست بنده صالح آن بود كه اداى حق عبوديت بروجهى كه فرموده اند چنانچه بايد بجامى آرد واستقامت بران ورزد وهيچ وجه خللى وفسادى در كارخانه حال ظاهر وباطن وى راه نيابد وصلاح اعلى مناصب وارفع مقامات ست ولهذا وصف كرده است بدان حق تعالى انبياء ورسل را وصواب آنست كه صلاح را مراتب بسيارست بعضها افوق بعض وهمه را بقدر صلاح نصيبى از سلامت حاصل ست واقصى درجات واعلى مراتب صلاح آنست كه شيخ عبد القادر جيلانى قدس سره در فتوح الغيب ذكر كرده كه صلاح حالت زوال وفناى مطلق ست وبودن بنده قائم

بر مراد حق و فعل او و صالح فی الحقیقة کسی ست که باین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی امر وی شده و هو یتولی الصالحین و آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و رد مضار و مفاسد خود باز داشته و ید تقدیر متولی ترتیب وی گشته بی آنکه او را اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه و میت با غاسل و گوی پیش چوگان انتهی و چون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی و آفاقی سلامت خواهد و چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند اسلم تسلم این معامله خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علی التعیین جز ذات کریم خود که منبع تمامه برکات و خیرات ست منع تخصیص کرد اشارت کرد بوجه آن و فرمود بدرستیکه وقتی که بگوید بنده این دعا را میرسد اثر آن هر بندهٔ صالح را که در زمین و آسمان ست حاجت بتخصیص چیست بعد از ان ختم بر شهادتین کرد که خلاصهٔ کار و اصل تمام اعمال ست و فرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست مستحق برای عبادت بحق جز وی پس این قصر افراد ست زیرا که مشرکان عبادت میکردند خدا را و شریک می ساختند با او غیر او را و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در جمیع روایات امهات سته همین بلفظ عبده و رسوله ست و ابن الاثیر در جامع الاصول وهم کرد و حدیث ابن مسعود را بلفظ و ان محمدا رسول الله آورد و آنرا بسوی شیخین و غیر هما نسبت کرد و تابع شد او را ابن وهم صاحب تیسیر الوصول و تابع هر دو شد جلال در ضوء النهار و زیاده کرد این لفظ را که انه لفظ البخاری و لفظ بخاری همان ست که مصنف ذکر کرده فتنبه و بالجمله چون آدمی بحقیقت اسلام متصف شد و بمقام قرب و قبول متمکن گشت اشاره کرد بدعا و سوال هر چه خواهد و فرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه فیدعو پس اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه خوش آیدتر بسوی وی پس دعا کند و بخواهد از خدا که گفته اند شعر از خدا خواهیم و از غیر نخواهیم بخدا + که نیم بندهٔ غیر و نه خدای دگر ست + زیاده کرد ابو داود درین حدیث لفظ به و نحوه للنسائی من وجه آخر بلفظ فلیدع و ظاهرش وجوب ست بنا بر امر بدان و داعی مجاز ست هر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت بخواهد و رفته اند حنفیه و نخعی و طاوس باینکه دعا نکند در نماز مگر بچیزی که یافته می شود در قرآن و بعضی گفته اند دعا نکند مگر بچیزی ماثور و هر دو قول مردود ست بقوله صلی الله علیه و سلم ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه و فی لفظ ما احب و فی لفظ البخاری من الثناء ما شاء و این اطلاق ست مر داعی را تا دعا کند بهر چه خواهد و ابن سیرین گفته دعا نکند در نماز مگر بامر آخرت متفق علیه و این تشهد مختار حنفیه ست و حدیث دلیل ست بر وجوب تشهد لقوله فلیقل و رفته اند بسوی وجوبش عمر و ابن مسعود و ابو حنیفه و شافعی در قولی و جماعتی گفته غیر واجب ست بسبب تعلیم نکردن آنحضرت مسیء را و اختلاف کرده اند در الفاظ تشهد قائلان وجوب و سنت هر دو و مختار اکثر حدیث ابن مسعود ست فهو الارجح مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود در تشهد متفق علی الصحة ست و اکثر روایات در وی بتعریف السلام ست در هر دو موضع و واقع شده است در روایت نسائی سلام علینا بتنکیر در هر دو جا و در روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنکیر آمده ترمذی گفت و این اصح حدیثی ست که روایت کرده شده است در تشهد و عمل بروی ست نزدیک اکثر اهل علم و مروی ست بسند از خصیف که وی دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدرستیکه مردم اختلاف کردند در تشهد فرمود بر شما باد بتشهد ابن مسعود و گفت بزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من ست حدیث ابن مسعود ست که مروی ست از وی رضی الله عنه ببست و چند طریق و نمیدانم که مروی باشد از آنحضرت در تشهد ثابت تر از وی و نه صحیح تر از روی اسناد و نه مشهور تر از روی رجال و نه اشد از روی تظافر بکثرت اسانید و طرق و گفت مسلم جز این نیست که اجماع کردند مردم بر تشهد ابن مسعود زیرا که اصحاب وی خلاف نمی کنند بعض ایشان مر بعض را و غیر وی اختلاف کرده اند اصحاب وی و گفت محمد بن یحیی الذهلی حدیث ابن مسعود اصح چیزی ست که مروی شد در تشهد و روایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن بریده بن الحصیب عن ابیه گفت

شنیدم در تشهد احسن از حدیث ابن مسعود انتهی و مختار امام احمد نیز همین تشهد ست و گفته اند که نماز بهر وجه جائز ست و لیکن سخن در اولی و افضل ست
واللفظ للبخاري واین لفظ که مذکور شد مر بخاری راست و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت ما را یعنی آنحضرت تشهد در نماز
و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسألک من الخیر کله ما علمت منه و ما لم اعلم واعوذ بک من الشر کله ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی
اسألک من خیر ما سألک منه عبادک الصالحون واعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة و
قنا عذاب النار و للنسائي والدارقطني والبيهقي ايضا من حديث ابن مسعود وهو من ادلة ما افاده التشهد كنا نقول قبل ان
يفرض علينا التشهد بودیم ما که می گفتیم پیش از آنکه فرض گردانیده شود بر ما تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت نگوئید
این چنین و بگوئید التحیات الی آخره و استدلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر بقوله قبل ان یفرض و بقوله بگوئید و تبویب کرده است نسائی
برای ایجاب تشهد لیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینه ابن عبد البر و استناد کار گفته منفرد ست ابن عیینه بقوله قبل ان یفرض واخرج
مثله الدارقطني والبيهقي وصححاه و لاحمد واحمد راست از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادلهٔ وجوب ست ان النبي صلى الله عليه
وسلم علمه التشهد وامره ان يعلمه الناس بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد او را تشهد و امر کرد که بیاموزد آنرا بمردمان اخرجه احمد
عن ابی عبیدة عن عبد الله قال علمه رسول الله صلی الله علیه وسلم التشهد وامره ان یعلمه الناس التحیات لله فذکره و در لفظی این ست که گفت ابن مسعود
گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حق که
از ان خیص نباشد همین ست که هر تشهد از تشهدات ماثوره که خارج بمخرج صحیح اند کافی ست برای مصلی و اصح تشهدات تشهد ابن مسعود ست که حضرت بوی
آموخت و ثابت ست در صحیحین نحو هما انتهی و لمسلم و مر مسلم راست عن از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بود آنحضرت يعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی
بتاکید و مبالغه در حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله الی آخره تمام وی این است
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واین لفظ مسلم
و ابو داود ست و رواه الترمذي وصححه كذلك لكنه منكر و روایت کرد آنرا ابن ماجه نحو مسلم لیکن چنین گفته واشهد ان محمدا عبده ورسوله و روایت کرده اند
آنرا احمد و شافعی بتنکیر سلام بلفظ وان محمدا الی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات ست و حذف واو از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه
برین تشهد ست و در میان این دو تشهد در لفظ و معنی فی الجملة تفاوت ست و این تشهد از افراد مسلم ست و جز بخاری اصحاب کتب ستة این را روایت
کرده اند مصنف در تلخیص گفته رواه مسلم والشافعي والترمذي والدارقطني وابن ماجه و گفته شد بشافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را در تشهد
گفت دیدم تشهد را واسع و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزدم اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سرزنش کسے که
غیر آن اختیار کرده از انچه صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف رواة در حرفی از ان بلکه نقل کرده اند آنرا مرفوعا
بر یک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتهی ملخصا و تشهد امام مالک تشهد حضرت عمر ست التحيات الزاكيات لله الطيبات لله الصلوات لله السلام عليك
ايها النبي الى آخره رواه مالك والشافعي والحاكم والبيهقي بالفاظ و دارقطنی در علل گفته اختلاف نکرده اند در انکه این حدیث موقوف ست بر عمر
و روایت کرده اند آنرا بعض متاخرین از ابن ابی اویس مرفوعا و آن وهم ست و رواة تشهد من جمله صحابه ابو موسی اشعری و عایشه و سمره بن جندب
و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید اند و مروی ست از ابو بکر موقوفا کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع الکلام

الذی فیها مذکور اند در حجة الله البالغة گفته آمده است در تشهد صیغها اصح آن تشهد ابن مسعود ست پستر تشهد ابن عباس و عمر و این مانند حرف قرآن جمله شافی و کافی ست انتهی و عبارت مصفی درین مقام این ست صیغ تشهد مؤدی از فرض ست و اختلاف ائمه در اختیار ست و درین اختلاف هم دلیلی قوی بهم نمی رسد پس باید گفت که بهر صفتی که خواند مؤدی سنت ست و عامل بمختار **مسئله** شافعی الفاظ متناوفه را اخذ کرده اقل تشهد گفته و این معنی قریب ست بقاعدهٔ تنقیح مناط والله اعلم **وعن** ابی محمد فضالة بفتح فا بروزن سحابة بن عبید بضم عین وفتح الف انصاری اوسی صحابی ست اول مشاهد او احد ست مشاهد ما بعد را حاضر شده و بیعت کرد تحت الشجره و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضای دمشق را برای معاویه در زمان خروج او بصفین و مرد آنجا در سنة ثلث وخمسین بر قول اصح روی عنه میسرة مولاه وغیره قال سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا يدعو في صلاته لم يحمد الله ولم يصل على النبي صلى الله عليه وسلم گفت فضاله شنید رسول خدا مردی را که دعا میکرد در نماز خود و تحمید نکرد و ثنا نمود خدا را و درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عجل هذا پس فرمود شتابی کرد این مرد که دعا کرد پیش از حمد و صلوة بر من ثم دعاه فقال اذا صلى احدكم فليبدأ بتحميد ربه والثناء عليه پستر طلبید او را و فرمود که چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که شروع کند بستایش کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بروے ثم يصلي على النبي ثم يدعو بما شاء پستر درود فرستد بر پیغمبر خدا پستر دعا کند بهر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد آنحضرت آن مرد را آداب دعا که پیش از وی حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد و صلوة باید گفت این حدیث دلیل ست بر وجوب تحمید و ثنا و صلوة بر آنحضرت و دعا بما یشاء و این موافق ست در معنی بحدیث ابن مسعود وغیره زیرا که احادیث تشهد متضمن حمد و ثنا ست و این وقتی ست که ثابت شود که این دعا که آنحضرت آنرا شنیده در قعدهٔ تشهد بود ورنه در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعدهٔ تشهد نیست اما ذکر مصنف این حدیث را درینجا دال ست بر بودنش در تشهد گویا از سیاق حدیث دریافته و در وی دلیل ست بر تقدیم وسائل بین یدی المسائل و این نظیر ایاک نعبد و ایاک نستعين ست که عبادت را که وسیله است مقدم کرد بر طلب استعانت رواه احمد وابن خزيمة والثلاثة يعني ابوداود و ترمذی و نسائی وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک ترمذی که گفت بودم من که نماز میگذاردم و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاضر بود و ابوبکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستم بعد نماز آغاز کردم به ثنا بر خدا پستر بدرود بر پیغمبر خدا پستر دعا کردم برای خود پس فرمود آنحضرت دو بار سوال کن داده میشوی و هم ترمذی از عمر بن الخطاب آورده که گفت دعا استاده کرده میشود میان آسمان و زمین بالا برده نمی شود یا نمی رود از آن دعا چیزی تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابتش موقوف بر صلوٰة است و درود خود مستجاب و مقبول و بمصعد قبول اصل و موصول ست بطفیل و توسل وی دعا نیز بمحل قبول میرسد **شعر** مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد ❊ دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید ❊ **وعن** ابي مسعود رضي الله عنه نامش عقبه بن عامر بن ثعلبة الانصاری الخزرجی البدری ست حاضر شد عقبه ثانیه را و بود صغیر حاضر نشد بدر را بلکه نزول کرده بود ببدر پس منسوب شد بسوی وی ساکن شد کوفه را و مرد آنجا در خلافت علی رضی الله عنه سنه احدی او اثنتین و اربعین روی عنه بشیر و خلق سواه قال قال بشير بن سعد بن ثعلبة الانصاری والد نعمان بن بشیر حاضر شد عقبه و ما بعد او را يا رسول الله امرنا ان نصلي عليك گفت ابو مسعود گفت بشیر ای رسول خدا حکم کرده ما را خدای تعالی اینکه درود فرستیم بر تو یعنی در قوله تعالى اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا فكيف نصلي عليك پس چگونه و چه قسم درود فرستیم بر تو فسكت پس خاموش ماند آنحضرت و زیاده کرد احمد و مسلم تا آنکه آرزو کردیم که کاش وی سوال نکرد

از آنحضرت ثم قال پستر فرمود قولوا بگوئید واین مفید وجوب ست در مصفی گفته جمهور اہل علم برانند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستحب ست در تشهد اخیر غیر واجب وبسوی ہمین معنی ولالت میکند لفظ ابن عمر وحضرت عایشه در باب تشهد واما تشهد اول پس محل صلوة نیست وامام شافعی تنها قائل ست بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر در وی نفرستد نماز او صحیح نیست ودر تشهد اول نزدیک شافعی مستحب ست مترجم گوید اقل صلوة اللهم صل علی محمد وآله ست واکمل آن این صیغه است که مذکور شود وصلوة سنت ست نزد جمهور وفرض ست نزدیک شافعی وقول جمهور اقوی

می نماید انتهی اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العلمین انك حمید مجید خداوندا درود فرست بر محمد وبر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر آل ابراهیم وبرکت ده وافزون گردان خیر ونعمت را بر محمد چنانکه برکت دادهٔ بر آل ابراهیم در ہر دو جهان بدرستیکه تو ستودهٔ حمید صیغه مبالغه است بر وزن فعیل بمعنی مفعول مذکر ومونث در وی یکسان ست یعنی تو محمودی بجامدی که لائق عظمت شان تو باشد واین تعلیل ست برای طلب صلوة زیراکه تو محمودی واز محامد تو افاضهٔ انواع عنایات وزیادت برکات ست بر پیغمبر آنکه تقرب می جوید بسوی تو بامتثال امر تو که ادای رسالت باشد ومحتمل که حمید بمعنی حامد باشد یعنی تو ستاینده کسی که مستحق حمد ست ومحمد صلی الله علیه وسلم ازاحق عباد تست بحمد در سبل گفته وهذا انسب بالمقام مجید مبالغهٔ ماجدست ومجد بمعنی شرف ست یعنی وبزرگ هستی وچون آنحضرت از آل ابراهیم ست تشبیه بهان آل ابراهیم کردند وآل رجل اہل وعیال او را گویند وبمعنی اتباع نیز آید ومراد در حدیث اہل بیت آنحضرت اند لقوله کیف الصلوة علیکم اہل البیت در حدیث کعب بن عجرة نزد بخاری ومسلم نه اتباع که داخل اند در جمله وعلی عباد الله الصالحین وبعضی گفته اند که مراد بآل درینجا ذات شریف اوست چنانکه آل داؤد گویند ومراد داؤد علیه السلام باشد گویم این استعمال صحیح ست ولیکن درینجا قرینه صارفه ازینمعنی موجود ست که اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت ست واقع شده پس مراد اہل بیت آنحضرت باشند ودر تفسیر اہل بیت اختلاف ست اصح اقوال این ست که مراد بآل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرام ست باین تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را وصحابی اعرف ست بمراد وی صلی الله علیه وسلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشترک وقد فسر بهم بآل علی وآل جعفر وآل عقیل وآل العباس وابن القیم رح در جلاء الافهام در تحقیق آل کلام فائق نموده وما از وی در اتحاف النبلاء نقل کرده ایم

والسلام کما علمتم وسلام فرستادن همچنان ست که آموخته شدید شما آنرا یعنی در تشهد وآن قول شماست السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته علمتم بصیغهٔ مجهول وتشدید لام ودر روایتی ست بنای معلوم وتخفیف لام ومفعول ثانی محذوف ست ای کما علمتموه

رواه مسلم ورواه الحاکم والبیهقی من حدیث یحیی بن السباق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم ورجال اسنادش ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیه واخرجه الشیخان عن کعب بن عجرة عن ابی حمید الساعدی والنسائی عن طلحة والطبرانی عن سهل بن سعد واحمد والنسائی عن زید بن خارجة ودرین حدیث اشکال کرده اند که بمقتضیٔ تشبیه لازم می آید که صلوة وبرکت بر ابراهیم وآل ابراهیم کامل تر وقوی تر باشد وجواب داده شده است که شهرت وظهور کافی ست در تشبیه بی اشتراط کمال وقوت وجوابهای دیگر داده اند مگر تا اینمعنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد وشیخ عبد الحق دهلوی وفرزند ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقله است که دران تمامهٔ اجوبه مع ما لها وما علیها

ذکر کرده اند این موضع بسط نیست وزاد ابن خزیمة فیه وافزود ابن خزیمه در حدیث ابی مسعود فکیف نصلی علیك اذا

نحن صلینا علیك فی صلاتنا پس چگونه درود فرستیم بر تو ای رسول خدا میکه نماز بگذاریم ما بر تو در نماز خود وازینجا معلوم شد که این صیغه را در نماز بعد تشهد باید خواند ونتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعاست پس دال نباشد بر ایجاب صلوة در نماز زیراکه متبادر در لسان

صحابی از نماز فی قوله صلاتنا صلوة شرعیه است نه لغویه و حقیقت عرفیه مقدم ست وقت تردد بین المعنیین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد کما ثبت
من الامر به و درود بر آنحضرت پیش از دعا واجب ست لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام ست ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل دعا که نزاع آل
بر وجوب و بالجملة این زیادت را نیز ابن حبان و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخرجها ابو حاتم و ابن خزیمة فی صحیحهما و حدیث دلالت میکند بر وجوب
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز لظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ائمه شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث است
با زیادت مذکوره و در سبل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة ست بر آل و آن قول احمد ست و نیست عذری برای قائل وجوب صلوة باین حدیث
در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که مامور به واحد ست و دعوی نووی و غیره اجماع را بر اینکه صلوة بر آل مندوب ست مسلم نیست بلکه میگوییم ایصال صلوة
بر آنحضرت تمام نمی شود و بنده ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل ست صلوة نفرستد زیرا که سائل گفته بود کیف نصلی علیک و در جواب
فرموده که آن صلوة ست بر وی و بر آل وی پس هر که ذکر آل نکرد در صلوة بکیفیتی که بدان مامور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت
نگردید و همچنین بقیه حدیث از قوله کما صلیت الخ زیرا که این نیز از کیفیت مامور بها ست و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعض الفاظ
و ندب بعض پس نیست او را دلیل بران و ازینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث شائع می شود علی ما ینبغی نیست و پرسیده شدم
ازین بزمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة هم برین نهج یعنی بر آنحضرت و بر آل وی و ایشان
رواتش آنند ولیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویه انکار میکردند بر ذکر آل باز عمل مردم برین کار استمرار
گرفت بطریق متابعت یکی مر دیگری را و لا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافی این جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهی و هم وی رح در جمع الشتیت
فی شرح ابیات التثبیت سخن را درین باب نفیس کرده فلیرجع الیه و باجمال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از انها کافی ست
و در بعضی روایات وارحم محمدا کما رحمت و ترحمت واقع شده ولیکن بصحت نرسیده و در حجة الله البالغة گفته که اصح صیغ صلوات این ست اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد
و علی ازواجه و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و صلوة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله خیر دنیا و آخرت ست از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب ست این بعضی گفته اند
که واجب ست هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض ست یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب
و مسنون دارند و او کد سنن اسلام و شعار آن ست قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانند برای
آن وقتی معین پس واجب ست که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود دران و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی در
تشهد فرض گفته و گفته اند که این قول از وی شاذ ست هیچ یکی از علما دران شریک او نیست و نزد ابو حنیفه واجب ست فی الجملة و در تشهد سنت
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار ست و همچنین صیغ وی چه ماثور و چه غیر آن بسیار ست و درین باب کتب و رسائل مستقل ساخته اند
و شک نیست که آنچه ماثور ست اصح و ابلغ ست و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال جائز ست یا نه مختار جمهور آنست که مخصوص ست
بانبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی ست
و بعضی گفته اند که حرام ست یا مکروه تحریمی یا تنزیهی شیخ در ترجمه گفته متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج
مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود والله اعلم انتهی گوییم هو کما قال **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تشهد احدکم فلیستعذ بالله من اربع چون تشهد خواند یکی از شما در نماز خود پس باید
که پناه جوید بخدا از چهار چیز و حذف تا از لفظ اربع بجهت حذف معدود ست و اصل اربع اشیاء ست و در حقیقت پنج چیز ست لیکن فتنۂ حیات و ممات را
یکی شمردند برای تقابل دو چیز دیگر و لهذا اعاده نکردند لفظ فتنه را در اول لفظ ممات یقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این ست اللهم انی اعوذ
بك من عذاب جهنم خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب دوزخ ومن عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور ومن فتنة المحیا
والممات و پناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنۂ محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گردد از راه راست و ثبات
بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالات و بطالات که در مدت حیات وی عارض میگردد و افتتان بدنیا و شهوات و جهالات
وی و اعظم آن والعیاذ بالله امر خاتمه است نزد موت و گفته اند که فتنۂ محیا ابتلا است با عدم صبر و مراد بفتنۂ ممات وسوسۂ شیطان در حالت نزع و سوال
منکر نکیر و اگر وسوسۂ شیطان را داخل فتنۂ محیا دارند و فتنۂ ممات را مخصوص بفتنۂ قبر نیز وجهی دارد و در بخاری ست انکم تفتنون فی قبورکم مثل او
قریبا من فتنة الدجال ومن شر فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید و دعوی خدائی کند
و باستدراج خوارق عادات بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند فتنه در لغت بمعنی امتحان و اختبار ست و بر قتل و احراق و تهمت و غیر ذلك
هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین مهمله و حای مهمله در آخر و فیه ضبط آخر و هذا الاصح اسم مشترک ست اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة
و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و نزد ارادۂ وی مقید باید چنانکه در ینجاست و دجال را مسیح گویند
لمسحه الارض و قیل انه ممسوح العین و عیسی را مسیح گویند زیرا که برامد از بطن مادر ممسوح بدهن و قیل لان زکریا مسحه و گفته اند زیرا که هر ذی عاهة را که مسح
میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیۂ عیسی بمسیح پنجاه قول جمع نموده متفق علیه و در ینجا دلالت ست
بر ثبوت عذاب قبر وفی روایة لمسلم و در روایت ست مر مسلم را از ابو هریره اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر چون فارغ گردد
یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد نسائی پس تر دعا کند برای نفس خود بچیزی که نمایان شود او را و این روایت
اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه مامور بها در تشهد اخیر ست و حدیث دلیل ست بر وجوب استعاذه و همین ست
مذهب ظاهریه و ابن حزم گفته در تشهد اول هم واجب ست نظر باطلاق لفظ متفق علیه و امر کرد طاوس پسر خود را باعادۂ نماز وقتی که استعاذه
نکرد در ان گویا که وی نیز قائل وجوب و بطلان صلوة تارک اوست و جمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب وعن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه انه قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی دعاء ادعو به فی صلاتی بیاموز ان مرا دعائی که دعا کنم
بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز درین محل مقرر بود و در ینجا دلیل ست
بر طلب تعلیم از عالم سیما در دعوات که مطلوب در ان جوامع کلم ست قال قل فرمود بگو این دعا را و بخوان آنرا در نماز اللهم انی ظلمت نفسی ظلما
کثیرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات لفظ کثیر بثای مثلثه است و در بعضی روایات مسلم کبیر بالموحده آمده
و امام نووی در اذکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبل این را رد کرده و گفته جمع نکند میان هر دو زیرا که وارد نشده مگر یکی
ازین هر دو و جز این نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف ست باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست بارتکاب منهی عنه
یا تقصیر از ادای مامور به ولا یغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد همه گناهان را هیچ کس مگر تو و در وی اقرار بوحدانیت ست فاغفر لی
پس بیامرز مرا و این استجلاب مغفرت ست مغفرة آمرزیدنی بزرگ نکره برای تعظیم ست من عندك خاص از نزد تو چه هر چه از نزد الله تعالی باشد

هیچ عبارتی محیط آن نتواند شد وارحمنی ورحمت ومهربانی کن مرا انك انت الغفور الرحیم بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان مهربانی کننده بر بندگان ودروی توسل ست بسوی وی تعالی باسمای او نزد طلب حاجات واستدفاع مکروهات وبرینکه هر مقام صفتی مناسب آن مقام ذکر کند مثل لفظ غفور ورحیم نزد طلب مغفرت ونحو وارزقنا وانت خیر الرازقین نزد طلب رزق وقرآن مجید وادعیه نبویه مملوست باین متفق علیه حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل واز محلات اوست بعد تشهد ودرود واستعاذه لقوله فلیتخیر من الدعاء ما شاء وارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از انجمله حدیث جابرست نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد وابو داود از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم الف علی الخیر قلوبنا واصلح ذات بیننا واهدنا سبل السلام ونجنا من الظلمات الی النور وجنبنا الفواحش والفتن ما ظهر منها وما بطن وبارک لنا فی اسماعنا وابصارنا وقلوبنا وازواجنا وذریاتنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم واجعلنا شاکرین مثنین بها قائلها واتمها علینا وهم نزد ابوداود ست از بعض صحابه که گفت آنحضرت مردی را چگونه میگوئی در نماز گفت تشهد میخوانم پستر میگویم اللهم انی اسالک الجنة واعوذ بک من النار ولیکن خوش نمیدارم دندنه ترا ودندنه معاذ را پس فرمود آنحضرت حول ذلک ندندن انا ومعاذ نووی بدراذکار گفته دندنه کلامی ست که معنی آن فهمیده نشود ومعنی حولها ندندن آنست که حول الجنة والنار او حول مسالتهما که یکی سوال طلب ست ودیگر سوال استعاذه وازینجا معلوم شد که انسان مخیر ست بهر لفظی وعبارتی که خواهد از ماثور وغیره دعا کند

وعن وائل بن حجر رضي الله عنه قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فكان يسلم عن يمينه گفت وائل نماز گذاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود ومیگفت السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ودر روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمین وشمال خود گویا من می بینم بسوی صفحه رخسار شریف وی ودر روایتی تا آنکه دیدیم ما سفیدی رخسار وی اخرجه مسلم ونسائی وعن شماله وسلام میداد از چپای خود السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ودر روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار راست وچپ وی ازینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود که بیاض خد مبارک مرئی می شد رواه ابوداود ابوداود این حدیث را از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده ومصنف در تلخیص نسبتش بسوی عبد الجبار بن وائل کرده وگفته وی از پدر سماعت ندارد پس معلل شد بانقطاع ودرینجا گفته باسناد صحیح وچون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم که از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده است وسماع علقمه از ابیه ثابت ست پس حدیث سالم باشد از انقطاع وتصحیح مصنف حدیث را درینجا اولی باشد اگرچه مخالف چیزی ست که در تلخیص گفته وحدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند باحادیث مختلفه که دروی صحیح وحسن وضعیف ومتروک همه است وهمه این احادیث بدون زیادت وبرکاته ست الا درین روایت وائل ودر روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است ونزد ابن حبان وبا صحت حدیث وائل چنانکه مصنف درینجا گفته متعین ست قبول زیادت زیرا که زیادت عدل ست وعدم ذکر آن در روایت غیر وائل روایت عدم زیادت نیست شارح مغربی گفته که قائل وجوب زیادت وبرکاته دیده نشد در سبل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد شده وبصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست وقاله السرخسی والرویانی فی الحلیة وقول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف رح ازان تعجب کرده وگفته ثابت ست نزد ابن حبان در صحیح وی ونزد ابی داود ونزد ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتیم ما آنرا در ابن ماجه گوئیم چون بنسخه صحیحه قرارت کرده شدهٔ ابن ماجه مراجعت نمودم دروی این زیادت یافتم ولفظ وی این ست باب التسلیم حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر حدثنا عمر بن عبید عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسلم عن یمینه وعن شماله حتی یری

بیاض فیده السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتهی بلفظه ومصنف رح در تلقیح الافکار بتخریج الاذکار زیر قول نووی آن زیادة وبرکاته روایة فردة طرق
این زیادت سوق کرده فرموده فهذه عدة طرق ثبتت بها وبرکاته بخلاف ما یوهمه کلام الشیخ انها روایة فردة انتهی وچون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت شده و صلوا کما رأیتمونی اصلی و حدیث تحریمها التکبیر وتحلیلها التسلیم باسناد صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده
و باین رفته ست شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه و تابعین ومن بعدهم همین ست و ترمذی بابی عقد کرده برای دو تسلیم و بعد ایراد حدیث
ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء وعمار بن یاسر ووائل بن حجر وعدی بن عمیرة وجابر وحبیب بن مسعود و حکم بصحت و حسن
حدیث کرده و گفته و برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کسانی که بعد از ایشان اند انتهی و نیز درین باب ست از سهل بن سعد
و حذیفه وطلق بن علی و مغیره بن شعبة و واثلة بن الاسقع و یعقوب بن الحصین و ابی رمثة وغیرهم و از ینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز
دو تسلیم باید یکی جانب یمین دوم جانب یسار و همین ست مذهب ائمه ثلثه جز مالک و لیکن حنفیه و دیگران گفته اند که سنت ست بدلیل قوله صلی الله
علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون بر داشت امام سر خود از سجده و نشست پس تر حدث کرد قبل تسلیم پس تحقیق تمام شد نماز او پس معلوم شد که تسلیم
رکن واجب نیست ورنه واجب میشد اعاده و دلیل دیگر حدیث مسیٔ ست که امر نکرد آنحضرت او را بسلام و جواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف ست
باتفاق حفاظ زیرا که ترمذی آنرا روایت کرده و گفته هذا حدیث اسناده لیس بذاک القوی و قد اضطربوا فی اسناده و حدیث مسیٔ منافی وجوب نیست
زیرا که این زیادت ست و آن مقبول ست و استدلال بقوله تعالی ارکعوا واسجدوا بر عدم وجوب سلام استدلال غیر تام ست زیرا که آیت مجمل ست
فعل آنحضرت بیان آن کرده و اگر بر تنها آیت عمل نمایند قرارت واجب باشد و نه غیر آن پس حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بر یمین و یسار و باین رفته اند
جماعتی و شافعی بوجوب یک تسلیم و سنیت تسلیمه دیگر رفته نووی گوید علمائی معتد بهم اجماع کرده اند بر ینکه واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتصار بر یکی
کند مستحب ست که تلقای وجه کند و اگر هر دو کند اولی جانب یمین و ثانیه جانب یسار کند و شاید که حجت شافعی حدیث عائشه رض ست که بود آنحضرت
چون وتر میگذارد نه رکعت نمی نشست مگر در ثامنه پس حمد میکرد خدا را و یاد می نمود او را و دعا میکرد پس تر می ایستاد و سلام نمی کرد پس تر میگذارد رکعت نهم و می نشست
و ذکر میکرد خدا را و دعا می نمود پس تر تسلیم میکرد یک تسلیم اخرجه ابن حبان و در منتقی گفته اخرجه احمد والنسائی و فی روایة لاحمد فی هذه القصة ثم یسلم
تسلیمة واحدة السلام علیکم یرفع بها صوته حتی یوقظنا انتهی و اسناد این حدیث بر شرط مسلم ست و جواب این ست که این حدیث معارض این زیادت
نیست زیرا که زیادت چون از عدل باشد مقبول ست و نزد مالک مسنون تسلیمه واحد ست مقابل وجه و دلیل ایشان حدیث عائشه رض و عدی بن عمیره ست
که در ان تسلیمه واحده آمده و لیکن اهل حدیث در ان گفتگو نموده و اعلال و جرح کرده اند و بعضی تاویل کرده اند بجهر یکی و سر دیگری و مالکیه استدلال کرده اند بر
کفایت تسلیمه واحده بعمل اهل مدینه و به عمل توارث کابرا عن کابر و جوابش این ست که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست و ابن عبد البر
ضعف جمله ادله این قول از احادیث ذکر کرده و شک نیست که اقوی و ارجح دو تسلیم ست و همین ست مختار صاحب سفر السعادة و مستفاد می شود
وجوب آن از قول صاحب حجة بالغه چنانکه گفت واجب شد خروج بکلامی که احسن کلام مردم باشد و آن سلام ست و لهذا فرمود تحلیلها السلام انتهی
گویم رواه الترمذی عن علی کرم الله وجهه و عند الحاکم وغیره من حدیث وله علة ذکرها ابن عدی والدارقطنی و من حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی
و هو ضعیف و من حدیث ابن عباس عند الطبرانی و احتجاج کرده است رافعی در امالی بحدیث عائشه که صحیح ست و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بتسلیم
مع قوله صلوا کما رأیتمونی اصلی کذا فی التلخیص **وعن المغیرة** بن شعبة صحابی مشهور ست و ترجمه وی گذشت ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة بر ستیکه آنحضرت می گفت در پس هر نماز فرض در قاموس گفته دبر بضم دال

وبضمتین نقیض قبل وانہر شئ عقب وموخر او گفت ودبر بحرکة الدال والباء بالفتح نماز ودر آخر وقت آن وساکن کرده میشود با ولا یقال بضمتین زیرا که آن
از لحن محدثین ست ومراد و ثم ودر ینجا بعد از خروج از نماز ست نه بعد از تشهد در نماز پس ثابت باشد ذکر بعد سلام وہمچنین دعا بعد فریضه چنانکه گذشت
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وزیاده کرد بزار وطبرانی یحیی ویمیت وهو حی لا یموت وهم چنین ابن السنی زیاده
کرد بیده الخیر وروات این زیادت موثوق اند وهو علی کل شئ قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ونزد ابن
حمید بعد این کلمه لا راد لما قضیت هم آمده ولا ینفع ذا الجد منک الجد شرح این کلمات سابقا گذشت وحدیث دلیل ست بر استحباب
این دعا عقب صلوات بنا بر اشتمال وی بر توحید خدا ونسبت همه امر بسوی وی از منع وعطا وقدرت تمام جد بفتح جیم معنی او غناست مراد آن ست
که نفع نمی کند او را حظ او در دنیا بمال وولد وعظمت وسلطان بلکه نجات میدهد او را رحمت وفضل تو متفق علیه شیخ در ترجمه می فرماید
که حضرت این کلمات واذکار دیگر که در احادیث آمده است می گفت وگفته اند که در بعضی احیان سلام می داد وبرمیخاست بی آنکه هیچ چیزے بگوید
وبخواند ودر بعضی اوقات این اذکار کل یا بعضی از ان میخواند وبعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد بعد ازان اللهم
انت السلام وبعد ازان لا اله الا الله وحده الخ واذکار ودعوات دیگر بسیار ست که در کتب احادیث مذکورند ودر روایت آمده که آنها را بعد از
نماز میخواند ومعنی بعدیت همان ست که مذکور شد ولازم نیست که بعد از فرض متصل بخوانند انتهی گوییم کتاب حصن حصین واذکار نووی وحزب
اعظم وجز آن متکفل اکثر اذکار وادعیه ماثوره در نماز وبعد آن وجز آن ست با رعایت احوال واوقات **وعن** سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یتعوذ بهن دبر کل صلوة بود آنحضرت که پناه می جست بگفتن این
کلمات در پس هر نماز لفظ دبر صلوة در ینجا دو احتمال ست که مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زیرا که دبر حیوان از وی ست وبرین اند بعض
ائمه حدیث ویحتمل که مراد بعد نماز باشد وهو الاقرب ومراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض ست اللهم انی اعوذ بک من البخل خداوندا پناه
میجوییم بتو از بخل وآن ترک اخراج چیزی ست که واجب ست بیرون آوردن آن از مال خود شرعا یا عادتا وتعوذ از بخل در بسیاری از احادیث
آمده واعوذ بک من الجبن وپناه می جوییم بتو از بد دلی وترسیدگی بر جان از چیزها وتاخیر کردن آن یقال جبان کسحاب لمن قام به وتعوذ
از وی متاخر ست از اقدام بنفس از جهاد واجب وتاخر از امر بالمعروف ونهی عن المنکر ونحو آن واعوذ بک من ان اردّ الی ارذل العمر
وپناه می جوییم بتو از اینکه واپس کرده شوم من بسوی فرومایه تر وناکس تر عمر مراد آخر عمر ست که بحد خرافت کشد قوی شکست وبیکار گردد واز علم
ومعرفت وعبادت باز دارد تا آنکه برگردد بر هیئت اول خود که در آن طفولیت بود ضعیف البنیه سخیف العقل قلیل الفهم واعوذ بک من
فتنة الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر وپناه می جوییم بتو از ابتلا وآزمایش دنیا وعذاب گور مراد بفتنه دنیا
افتتان بشهوات وزخارف اوست تا آنکه غافل کند از قیام بواجب که آفریده شده است برای آن وآن عبادت باری وخالق خود
ست وهو المراد من قوله تعالی انما اموالکم واولادکم فتنة رواه البخاری **وعن** ثوبان رضی الله عنه قال
گفت ثوبان که مولای آنحضرت وحاضر گاه وبیگاه درگاه بود کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلاته
بود رسول خدا چون برمی گشت از نماز خود یعنی تمام میکرد وسلام می داد استغفر الله ثلثا استغفار می کرد سه بار بلفظ استغفر الله
ونووی در اذکار گفته اوزاعی را که یکی از روات این حدیث ست گفتند چگونه میکرد آنحضرت استغفار گفت میگفت استغفر الله استغفر الله
استغفر الله ودر بعضی روایات آمده که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه وقال ومیگفت بعد از استغفار اللهم انت السلام

خداوندا توئی سلام یعنی سالم از جمیع تغیرات وآفات یا بخشنده ہر سلامت ہر گرا خواہی ومنک السلام وازتو امید داشته میشود سلامتی را وازتو خواسته میشود سلامت وتوقع آن کرده میشود واستغفار اشارت ست باینکه بنده قاصر ست از قیام بحق عبادت مولای خود وعارض میشود او را وساوس وخواطر پس مشروع شد برای وی استغفار برای تدارک تقصیر ومشروع شد او را وصف کردن رب خود بسلام چنانکه وصف کرده است او ذات خود را بدان ومراد سلامت ست از ہر نقص وآفت مصدر ست وصف کرده شد بدان بطریق مبالغه ابن الجزری گفته زیاده میکنند بعد منک السلام این کلمات را والیک یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام ونیست اصل برای آن بلکه مختلق ست از بعض قصاص قاله علی القاری فی شرح الحصن الحصین تبارکت یا ذا الجلال والاکرام بابرکت بوده ای صاحب عظمت وبزرگی واحسان در سبل گفته مراد بآن غنای مطلق وفضل تام ست وگفته اند کسی که نزد اوست جلال واکرام برای بندگان مخلص خود واین از عظام صفات او تعالی ست ولهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموا وگذشت آنحضرت بمردی که می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک انتهی رواه مسلم

وعن ابی ہریرة رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من سبح الله دبر کل صلوٰة کسی که تسبیح کند خدا را وپاکی یاد کند او را پس ہر نماز یعنی بگوید سبحان الله ثلثا وثلثین سی وسه بار وحمد الله ثلثا وثلثین وستایش گوید خدا را سی وسه بار یعنی الحمد لله گوید وکبر الله ثلثا وثلثین وتکبیر گوید خدا را سی وسه بار یعنی الله اکبر گوید فتلک تسع وتسعون پس این مجموع نود ونه کرت میشود بعدد اسمای حسنی وقال تمام المائة وبگوید برای تمام کردن شمار صد این کلمه را لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وترجمه این کلمات گذشت غفرت خطایاه ولو کانت مثل زبد البحر آمرزیده شود گناهان او اگرچه باشد مانند کف دریا در کثرت درین روایت تمامی صد باین ذکر ست ودر حدیث دیگر نزد مسلم بسی وچهار بار گفتن تکبیر پس ہر وجه که خواند کفایت کند وفائز گردد بمقصود واین ورد در وقت نوم نیز آمده ودر انجا همین سی وچهار بار گفتن تکبیر ست وفضل آنست که گاهی عمل برین کند وگاهی بران تا عمل بهر دو روایت کرده باشد واما جمع میان ہر دو چنانکه شارح مغربی گفته وسبقه غیره پس چیزی نیست زیرا که جمع میان آنها وارد نشده وهم مخرج عدد ست از مائة وحدیث راسبی هست که فقرای مهاجرین نزد آنحضرت آمدند وگفتند ای رسول خدا بردند اهل دثور درجات علی ونعیم مقیم را فرمود وماذاک گفتند نماز میگذارند چنانکه ما میگذاریم وروزه میدارند چنانکه ما روزه میداریم وصدقه می دهند وما نمیدهیم وآزاد می کنند وما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیاموزم شما را چیزی که دریابید شما بدان کسی را که سابق شد بر شما وسابق شوید شما بدان کسی را که بعد شماست ونباشد هیچ یکی افضل تر از شما مگر کسی که بکند مثل آنچه بکنید شما گفتند آری فرمود تسبحون الله الحدیث وکیفیت تسبیح واخوات همان ست که ذکر کردیم وگفته اند بگوید سبحان الله والحمد لله والله اکبر سی وسه بار ووارد شده است در بخاری از حدیث ابوہریره تسبحون الله عشرا وتحمدون عشرا وتکبرون عشرا ودر صفت دیگر آمده تسبحون خمسا وعشرین تسبیحة ومثلها تحمیدا ومثلها تکبیرا ومثلها لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک له الحمد وهو علی کل شیء قدیر پس تمام شود عدد صد وابو داود از حدیث زید بن ارقم آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گفت در پس ہر نماز اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان محمدا عبدک ورسولک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا ورب کل شیء اجعلنی مخلصا لک واهلی فی کل ساعة من الدنیا والآخرة یا ذا الجلال والاکرام اسمع واستجب الله اکبر الله اکبر الاکبر الله نور السموات والارض الله اکبر الاکبر حسبی الله ونعم الوکیل الله اکبر الاکبر رواه ابو داود واز حدیث علی کرم الله وجهه روایت کرده که بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت

اعلم به معنی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و روایت کرد ابو داؤد و نسائی از حدیث عقبه بن عامر گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که بخوانم معوذتین را در پس هر نماز و مسلم از حدیث براء آورده که میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نماز رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک
و وارد شده است بعد نماز مغرب و نماز صبح بالخصوص گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار اخرجه احمد
وهو زیادة علی ما ذکر فی غیرهما و ترمذی از ابی ذر آورده که فرمود آنحضرت هر که بگوید در پس نماز فجر و حال آنکه وی دو تا کننده هر دو پای خود است پیش از آنکه
سخن کند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار نوشته شود او را ده حسنه و محو کرده شود از وی
ده سیئه و بلند کرده شود برای وی ده درجه و باشد درین روز خود در حرز از هر مکروه و در حرس از شیطان و نمی رسد هیچ گناهی را که دریابدش
درین روز مگر شرک بخدای عز و جل ترمذی گفت این حدیث غریب حسن صحیح است و روایت کرد آنرا النسائی از حدیث معاذ و زیاده کرد در آن بیده الخیر
و نیز این لفظ که باشد او را بهر بار که بگوید ثواب برابر عتق یک رقبه و ترمذی و نسائی از حدیث عماره بن شبیب آورده اند که گفت فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که هر که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار بعد مغرب برانگیزد برای وی
خدای تعالی فرشتگان را که نگاهدارند او را از شیطان رجیم تا آنکه صبح کند و بنویسد برای وی بسبب این کلمات ده حسنات و محو کند از وی ده سیئات
موبقات و باشد برای او ثواب برابر عتق ده رقبات مؤمنات ترمذی گفته این حدیث حسن است نمی شناسیم او را مگر از حدیث رشدین بن سعد و نمی شناسیم
برای عماره سماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم در سبل السلام گفته و اما قرائت فاتحه به نیت کذا و کذا چنانکه الآن متعارف است پس
دلیلی بران وارد نشده بلکه بدعت است و اما درود بر آنحضرت بعد تمام تسبیح و ثنا پس دعا بعد ذکر سنت است و صلوة بر آنحضرت اول دعا و آخر سنت است
اما عادت گرفتن بدان و آنرا در حکم سنن راتبه داشتن و همچنین دعا کردن امام مستقبل قبله مستدبر ماموین پس سنتی بدان وارد نشده بلکه آنچه وارد شده
این است که آنحضرت رو میکرد بسوی مقتدیان وقتی که سلام میداد بخاری گفته استقبال کند امام مردم را وقتی که سلام دهد و ایراد کرد حدیث
سمره بن جندب و حدیث زید بن خالد که وی چون نماز میگذارد رو میکرد بر ما بروی خود و ظاهرش مداومت است برین عمل انتهی وعن معاذ

بن جبل رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له اوصيك يا معاذ لا تدعن دبر كل صلوة

ان تقول بدرستیکه گفت آنحضرت معاذ را وصیت میکنم ترا ای معاذ ترک مکن این کلمات را پس هر نماز قوله لا تدعن نهی است از قول ایشان
ودع مگر آنکه ماضی وی مهجور الاستعمال شده در اکثر بنا بر استغنا از وی بترک و قد ورد قلیلا و قرئ ما ودعک ربک و نهی در اصل برای تحریم است
پس دال باشد بر ایجاب این کلمات در پس نماز و گفته اند نهی ارشاد است و لا بد است از قرینه بران و گفته اند محتمل که در حق معاذ نهی تحریم باشد
و درین قول بعد است و این کلمات عام است خیر دنیا و آخرت را و لفظ کل صلوة عام است از مکتوبه و نافله و ظاهر اول است و درینجا دلالت است بر
مشروعیت دعا بعد نماز فرض و بخاری بابی عقد کرده و گفته باب الدعاء بعد الصلوة المکتوبة مصنف در فتح الباری گفته و درین ترجمه رد است بر کسی که
زعم میکند که دعا بعد فریضه مشروع نیست بحدیث مسلم از روایت عبدالله بن الحارث از عایشه رض که کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا سلم لا یثبت الا قدر
ما یقول اللهم انت السلام الخ و جواب آنست که مراد از نفی نفی استمرار جلوس است بر هیئتی قبل سلام مگر این قدر زیرا که ثابت شده که بعد نماز رو میکرد
طرف اصحاب خود پس آنچه از دعا بعد نماز آمده محمول است بر آنکه بعد اقبال بر اصحاب میکرد حافظ ابن القیم رح در هدی گفته و اما الدعاء بعد السلام مستقبل
القبلة سواء المنفرد والامام والماموم فلم یکن ذلک من هدی النبی صلی الله علیه وسلم اصلا ولا روی عنه باسناد صحیح ولا حسن و خصص بعضهم ذلک
بصلوتی الفجر والعصر ولم یفعله النبی صلی الله علیه وسلم ولا الخلفاء بعده ولا ارشد الیه امته وانما هو استحسان رآه من رآه عوضا عن السنة بعدهما و گفت

دعاء الادعیة المتعلقة بالصلوٰة انما فعلها فیها وامر بها فیها وهذا اللائق بحال المصلی فانه یقبل علی ربه یناجیه فاذا سلم منه انقطعت المناجاة وانتهى موقفه وقربه فکیف یترک سواله فی حال مناجاته والقرب منه وهو مقبل علیه ثم یسأل اذا انصرف عنه بعده گفت الاذکار الواردة بعد المکتوبة یستحب لمن اتی بها ان یصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم بعد آن یفرغ منها ویدعو بما شاء ویکون دعاءه عقب هذه العبادة الثانیة وهی الذکر لا لکونه دبر المکتوبة انتهى گویم دعوی نفی مطلق مردودست زیراکه حدیث معاذ صحیح ست و در حدیث ابی بکره است فی قوله اللهم انی اعوذ بک الخ کان النبی صلی الله علیه وسلم یدعو بهن دبر کل صلوٰة اخرجه احمد والترمذی والنسائی وصححه الحاکم وحدیث زید بن ارقم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی دبر الصلوٰة اللهم ربنا ورب کل شئ الحدیث اخرجه ابوداود والنسائی وحدیث صهیب مرفوعاً کان یقول اذا انصرف من الصلوٰة اللهم اصلح لی دینی الحدیث اخرجه النسائی وصححه ابن حبان وغیر ذلک اگر گویند مراد بدبر صلوٰة قرب آخر اوست وهو التشهد گویم وارد شده است امر بذکر در دبر هر نماز ومراد بدان سلام ست اجماعاً فکذا هذا تا آنکه خلاف این ثابت شود وترمذی از حدیث ابی امامه آورده قیل یا رسول الله ای الدعاء اسمع قال جوف اللیل الآخر ودبر الصلوٰت المکتوبات وقال حسن وطبری از روایت جعفر بن محمد صادق آورده که گفت الدعاء بعد المکتوبة افضل من الدعاء بعد النافلة کفضل المکتوبة علی النافلة وبسیاری از حنابله که با ایشان ملاقات شد چنان فهمیده اندکه مراد حافظ ابن القیم رح نفی دعا بعد صلوٰة مطلقاً نیست بلکه نفی بقید استمرار استقبال مصلی ست قبله را وایراد آن عقب سلام واما چون برگردد بروے خود ومقدم کند اذکار مشروعه را پس ممتنع نیست نزد وی اتیان بدعا درین وقت انتهى ملخصاً من فتح الباری گویم وشبهه نیست که مراد وے همین ست که بعض حنابله گفته اند ومساعد وست انچه در سفر السعادة گفته این دعا که بعد از سلام می کنند از عادت پیغمبر خدا نبود ودرین باب هیچ حدیث ثابت نشده وبدعتی ست مستحسن انتهى وشیخ در شرح آن گفته یعنی این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام می کنند ومقتدیان آمین آمین می گویند چنانچه الآن در دیار عرب وعجم متعارف ست از عادت پیغمبر خدا نبود انتهى اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک خداوندا یاری ده مرا بر یاد کردن تو وسپاس داشتن تو ونیک کردن عبادت تو وبرجا آوردن آن بروجه شعور وحضور ومراقبه رواه احمد وابوداود والنسائی بسند قوی وزیاده کرده در فتح وصححه ابن حبان والحاکم ودر روایتی این حدیث باین لفظ آمده که گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا وفرمود بدرستیکه من دوست میدارم ترا ای معاذ پس گفتم من که من هم دوست میدارم ترا فرمود ترک مکن این دعا را در پس هر نماز ودرین روایت بجای اللهم لفظ رب آمده اخرجه الثلاثة مگر در روایت ابوداود این لفظ نیامده که من دوست میدارم ترا واین حدیث مسلسل ست باین فعل اخذ بیدی وباین قول انا احبک ودر مسلسلات محرر سطور نیز هست **وعن ابی امامة** نام وی ایاس ست بر اصح کما قاله ابن عبد البر رضی الله عنه ابن ثعلبة الحارثی الانصاری الخزرجی حاضر نشد بدر را بسبب معذور داشتن آنحضرت او را بنا بر مرض والده وی وابو امامه باهلی دیگر ست که در اول کتاب گذشت پس نزد اطلاق مراد بابی امامه همین ایاس باشد وچون آن دیگر اراده کنند باهلی گویند وباین قید تمیز حاصل کنند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ آیة الکرسی فی دبر **کل صلوٰة مکتوبة** کسی که بخواند آیت کرسی را در پس هر نماز فرض مراد از دبر صلوٰة درینجا بعد سلام ست نه بعد تشهد کما هو الظاهر واین دال ست بر آنکه مراد در مواضع دیگر نیز ازین لفظ همین ست پس دعا بعد فریضه ثابت باشد تفصیل این اجمال آنکه اطلاق لفظ دبر گاهے بر چیزی آید که از جنس مضاف الیه باشد مثل قوله تعالی وَمَنْ یُّوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهٗ وگاهے بر چیزے که نه از ان جنس ست مثل قوله تعالے وَمِنَ الَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَاَدْبَارَ النُّجُوْمِ ای آخر اللیل عقب غروبها ومثل عتق التدبیر لما بعد الموت پس لفظ دبر

مشترک ست در انچه بعد چیزی باشد و از ان چیز نبود و درمیان آنکه از ان چیز باشد و حمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدون دلیل صحیح نیست پس هر که میگوید که مراد دبر صلوة آن ست که بعد تشهد باشد بروی دلیل آوردن ست و چون از دلیل تفحص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده تسبحون و تحمدون و تکبرون خلف کل صلوة ثلثا و ثلثین پس لفظ خلف دلیل ست بر انکه مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دبر کل صلوة خلف اوست عقب خروج از ان و مبین اوست حدیث ابوداود بلفظ اثر کل صلوة ای بعدها و یزیده بیانا حدیث من سبح دبر صلوة الغداة مائة تسبیحة و هلل مائة تهلیلة غفرت ذنوبه ولو کان مثل زبد البحر که مراد بدبر درینجا عقب صلوة ست بعد خروج از ان بسلام و یزیده بیانا حدیث ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قال دبر صلوة الفجر و هو ثان رجلیه قبل ان یتکلم لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح زیرا که اگر مراد بدبر درینجا قبل خروج از نماز باشد حاجت تقیید بقول وی ثان رجلیه نیست و نه بقول وی قبل ان یتکلم و ازینجا دریافتی که مراد بدبر در حدیث باب و حدیث تسبیح و تحمید و تکبیر بعد خروج ازوست نه داخل در و که این اراده صحیح نیست لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت بازنمیدارد او را از درآمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل ست بآن و ظاهر آنست که گویند الا الحیوة چه حیات مانع از دخول جنت ست معجلا و وجود موت و بودن او شرط دخول جنت که مؤجل ست اگر وجود موت و شرطیت او نمی بود بالفعل در بهشت می درآمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت هر نفس را و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ نمی بود می درآمد در بهشت الآن معجلا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تاجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز ست میان تالی آیت الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد منقضی شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود درآید در بهشت بی توقف در سبل گفته الا الموت بحذف مضاف ست ای لا یمنعه الا عدم موته و حذفت برای دلالت معنی ست و اختصاص آیة الکرسی بجهت آنست که مشتمل ست بر اصول اسما و صفات الهیه و حدانیه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت و اراده و قل هو الله احد متمحض ست برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیة الکرسی بعد از نماز و جز غیر آن در احادیث بسیار آمده رواه النسائی وصححه ابن حبان و در مشکوة این حدیث را از حضرت علی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامی که می گیرد خوابگاه خود را ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرایها که گرد او یند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بیهقی اسناد او ضعیف ست و زاد فیه الطبرانی و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیة الکرسی در پس هر نماز فرض باشد در ذمه خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی هست و حدیث ضعیف در همچو جاها مقبول و معمول به ست در سفر السعادة گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح ست و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المومنین علی ست و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیره بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث را اصلی صحیح ست و موضوع نیست انتهی

وعن مالك بن الحويرث رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا كما رأيتموني أصلي نماز بگذارید چنانکه دیدید شما مرا که نماز میگذارم لفظ متفق علیه این ست پس هر گاه که حاضر شود نماز پس باید که اذان گوید برای شما یکی از شما و حدیث را الفاظ مختلف ست و لفظی که اینجا مذکور ست روایت بخاری ست چنانکه گفت رواه البخاری ای فی کتاب الاذان و زیاده کرده در اول وی قصه و در آخر وی این لفظ پس تر باید که امامت کند شما را اکبر شما کذا فی التلخیص

واین حدیث اصل عظیم ست در دلالت برینکه افعال و اقوال وی صلی الله علیه وآله وسلم بیان اجمال امر بالصلوة ست که در قرآن و حدیث وارد شده و درین
حدیث دلالت ست بر وجوب تأسی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در انچه کرده است در نماز پس هر انچه محافظت کرد آنحضرت بران از افعال و اقوال صلوة
آن واجب ست برامت مگر انچه خاص کند آنرا دلیل از ینها وعلما درین حدیث کلام طویل کرده اند وابن دقیق العید استیفای آن در شرح عمده
نموده وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر در حواشی عمده بران زیادت فرموده **وعن عمران بن حصين رضي الله عنه قال قال لي**
رسول الله صلى الله عليه وسلم صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلى جنب والا فاوم گفت
عمران فرمود مرا رسول خدا نماز بگذار استاده پس اگر نتوانی بگذار نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو واگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن
رواه البخاري والنسائی وزیاده کرد پس اگر نتوانی پس مستلقی شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفس را مگر بقدر وسع او و وهم کرد حاکم در استدراک
آن در سبل السلام گفت لفظ فاوم در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی هیچ یکی یافته نشد ولیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ فاوم
وروایت کرده است آنرا دارقطنی از حدیث علی بلفظ فان لم تستطع ان تسجد فاوم الحديث ودر اسنادش ضعف ست ودروی متروک ست
وگفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما در جزین نیست که آنرا رافعی آورده ولیکن وارد ست در حدیث جابر ان استطعت والا فاوم ایماء
اخرجه البزار والبيهقي في المعرفة بزار گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسید گفت صواب وقف اوست بر جابر ورفع خطاست ونیز مروی ست از حدیث
ابن عمر وابن عباس ودر اسناد هر دو ضعف ست وحدیث دلیل ست برینکه فریضه را نشسته نگذارد مگر بعذر وآن عدم استطاعت ست وملحق
بآن خشیت ضرر لقوله تعالى **وما جعل عليكم في الدين من حرج** وكذا قوله فان لم يستطع فعلى جنب ودر قول وی در حدیث طبرانی
فان نالته مشقة فجالسا فان نالته مشقة فنائما ای مضطجعا حجت ست برکسی که گفت که از عاجز از سقوط نماز ساقط ست واین دال ست برینکه هر گاه مشقت
رسد واگرچه نائم باشد مباح ست ورا نماز نشسته گذاردن ودروی خلاف ست وحدیث بالکسی ست که گفت نائم را مباح ست قعود در نماز واز مشقت ست
خوف دوران سر در سفینه اگر استاده بگذارد یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در مصفی گفته عجز از قیام متحقق می شود بلحوق مشقت شدیده در اثنای
صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را از تواتر نفس وگرانی اعضا وبرهمزدگی حواس رو می دهد یا زیادت مرض یا دوران سر در سفینه ومانند آن انتهی
واین حدیث در حق مریض ست حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناطق ست انتهی مراد بقرآن شریف شاید این آیت ست **فاذا قضيتم**
الصلوة فاذكروا الله قياما وقعودا وعلى جنوبكم در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمارست ودر تفسیر احمدی
گفته در لفظ جنوب دلالت ست برینکه نماز بر پهلو خفته بخوانند نه دراز شده براستی انتهی واین حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند ودرین حدیث
هیئت قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد ومقتضی اطلاق صحت اوست بر هر هیئت که باشد وخواهد وباین رفته است جماعتی از علما
در مصفی گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد خواه بر صفت جلسه خواه مربع واگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد وروبقبله کند وبر پهلوی
راست خفتن بهترست از پهلوی چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد ودو پا بجانب قبله کند انتهی مصنف در فتح الباری گفت
اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ائمه ثلثه تربیع ست وگفته اند مفترش بگذارد وقیل متورکا وفی کل منها احادیث انتهی ومأخوذ ست از حدیث
که نیست واجب هیچ شی بعد تعذر از ایما واز شافعی آمده که واجب ست ایما بهر دو چشم وابرو وآرزو فرآمده که ایما کند بقلب وگفته اند واجب ست
امرار قرآن وذکر بر زبان پس بر قلب مگر این کلامی هست که نیامده در احادیث ودر آیت کریمه است **فاذكروا الله قياما وقعودا وعلى**
جنوبكم واگرچه عدم ذکر منافی وجوب نیست بدلیل دیگر ونماز واجب ست علی الاطلاق وثابت شده که چون امر کرده شوید شما بچیزی پس

پس بیاید از وی چیزی را که تواند پس چون مستطیع چیزی باشد از انچه کرده می شود در نماز واجب باشد بر وی اتیان آن زیرا که مستطیع ست

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرمى بها وقال صل على الارض ان استطعت والا فاوم ايماء فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفگند آن وساده را و گفت نماز بگذار بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی واجعل سجودك اخفض من ركوعك وبگردان سجده خود را پست تر و کمتر از رکوع خود رواه البيهقي بسند قوي في المعرفة ولكن صحح ابو حاتم وقفه واخرجه البزار ايضا من طريق سفيان الثوري و درین حدیث است که بیفگند وساده را و گرفت چوبی را تا نماز گذارد بسوی او پس گرفت آن چوب را و بینداخت و گفت بزار شناخته نمی شود هیچ یکی که روایت کرده باشد آنرا از سفیان ثوری جز ابوبکر حنفی و پرسیده شد از وی ابو حاتم پس گفت صواب از جابر موقوف ست و رفع او خطاست روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت عاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكره و در اسنادش ضعف ست و حدیث دلیل است بر آنکه اگر بیمار چیزی تا سجده کند بر آن قوتی که متعذر باشد بر وی سجده بر زمین و اشاره فرمود بفصل کردن در میان رکوع و سجود و پست کردن آن نسبت برکوع و چون قیام و رکوع دشوار گردد نشسته باشارت بگذارد و ایمای سجود اخفض از ایمای رکوع کند یا اگر قیام متعذر نیست ایما کند برای رکوع بحالت قیام و برای سجده بحالت قعود و گفته اند که درین صورت برای هر دو در قیام ایما کند و بنشیند برای تشهد و گفته اند که برای هر دو نشسته ایما کند و برای قرات استاده شود و گفته اند که قیام از وی ساقط است نشسته نماز بگذارد پس اگر استاده گذارد جائز شد و اگر متعذر شود در رکوع و قعود ایما کند برای هر دو استاده شده

باب سجود السهو وغيره من سجود التلاوة والشكر

سهو و نسیان و غفلت و بی خبری آدمی از چیزی یکی در دست برفتن دل جانب دیگر و سنیت سجده سهو برای تدارک نقصی نماز ست یا زیادت آن و در وی شبه قضا و شبه کفاره است و سهو و نسیان بر رسول خدا در اقوال در انچه متعلق با خبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلافست و مختار نزد اهل حق جواز ست زیرا که احادیث صحیحه در آن وارد شده اینجا نیست از قائل شدن بدان محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت و تحقیقت از جمله اتمام نعمت برامت و اکمال دین ایشان ست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند

وعن عبد الله بن مالك ابن بحينة ترجمه وی پیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين الاوليين ولم يجلس بدرستیکه آنحضرت گذارد با صحابه نماز پیشین پس بایستاد در دو رکعت اولی و ننشست و قعده نکرد فقام الناس معه پس استادند مردم با آنحضرت حتى اذا قضى الصلوة وانتظر الناس تسليمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید كبر وهو جالس تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته بود و در وی دلیل است بر شرعیت تکبیر احرام برای سجود سهو و برین که تکبیر مختص بدخول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگرچه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام فسجد سجدتين قبل ان يسلم پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید ثم سلم پس تر سلام داد و از نماز برامد در حدیث دلالت ست بر آنکه ترک تشهد اول را سهواً سجده سهو جبر میکند و برینکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جا قبل از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد ست ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت اخبار وارده درین باب و قوت آنها و در کتب ابسته لهذا ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد بعد از سلام اگرچه در حدیث ابن بحینه پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده بعد از سلام آمده و چون قول و فعل متعارض آمده حنفیه تمسک بقول کردند زیرا که نزد ابی حنیفه قول اقوی ست از فعل و شمنی گفته که این قول جمع

از صحابه ست که سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود وعمار بن یاسر وابن عباس وابن الزبیر از ایشان اند وامام مالک گوید هر جاکه بنقصان است سجده قبل سلام کند وهر جاکه بزیادت ست سجده بعد از سلام کند واگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کند ومزنی وابو ثور از ائمه شافعیه هم برین قول اند وابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل ست زیراکه در صورت نقص جبر نقصان ست پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین صورت نظر ست و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل از سلام کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد وگفته اند که این قول اقوی واقرب ست بصواب ونقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد وشیخ در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در افضلیت واولویت ست و در اصل جواز اختلاف نی صرح به فی کتب الائمة الاربعة انتهی گوییم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود وگاهی چنین ومتعین بر یک نوع نبود اگرچه مذاهب ائمه متعین افتاده پس هر دو جائز باشد ولهذا شوکانی رح فرموده که درینجا دلالت ست بر جواز هر دو صورت ولیکن لائق بموارد النصوص آنست که عمل کند بارشاد شارع پس آنجاکه قبل از تسلیم کرده قبل از آن کند وجائیکه بعد تسلیم کرده بعد از تسلیم کند و در ماعدای آن مختار ست والکل سنة انتهی وهمین ست اقرب بصواب جمعا بین الادلة واتباعا لظاهر السنة وهذا لفظ البخاري واینکه مذکور شد لفظ بخاری ست وسجده سهو از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند جا واقع شده یکی از آن در قعده اولی ست چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذو الیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پس مجتهدان بران قیاس کردند وگفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجده سهو بروی واجب گردد واصحاب ظواهر هم برین مواضع که آنحضرت سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند وفي رواية لمسلم و در روایت مسلم ست از عبد الله بن بحینة یکبر في کل سجدة وهو جالس وسجد الناس معه مکان مانسي من الجلوس تکبیر میگفت آنحضرت در هر سجده سهو وحال آنکه آنحضرت نشسته بود وسجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کردند از جلوس و در وی دلیل ست بر شرعیت تکبیر نقل وقول وی مکان مانسي الخ مدرج ست از کلام راوی حکایت قول وفعل آنحضرت نیست گویاکه صحابی آنرا از قرینه حال دریافته وهم درین حدیث دلیل ست بر وجوب متابعت امام اگرچه ترک کند چیزی که حالش اینست زیراکه آنحضرت مقرر داشت ایشان را بر متابعت باوجود ترک ایشان تشهد را عمدا و درین تامل ست زیراکه راوی ذکر نکرد که آنحضرت وایشان ترک کردند آنرا بعد تلبس بواجب دیگر وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد احدی صلوتي العشي یکی از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا متعین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود وجمع کرده اند میان هر دو بتعدد قصه وعشی بفتح عین وکسر شین وتشدید تحتیه ازهری گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند رکعتین دو رکعت ثم سلم پستر سلام کرد یعنی سهو کرد وبرای رکعت برنخاست فقام الی خشبة في مقدم المسجد پس استاد بسوی چوبی که در پیشگاه مسجد بود و در روایتی بجای مقدم معروضة في المسجد آمده یعنی چوبی که بعرض نهاده شده بود در مسجد فوضع یدیه علیها پس نهاد دست خود بران چوب و در روایتی پس تکیه کرد بران چوب گویاکه خشمگین ست ونهاد دست راست خود بر دست چپ وبر یکدیگر در آورد انگشتان را ونهاد

رخسارهٔ راست خود بر پشت کف دست خود وفی القوم ابو بکر وعمر فهاباه ان یکلماه ودر قوم نمازگذار ابو بکر و عمر بودند پس
ترسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه هیبت می باشد و از در خوف که کلام کنند باوی در سلام دادن بر دو رکعت وخرج سرعان
الناس و بیرون آمدند از مسجد بیشتر و زودتر برآیندگان مردم سرعان بفتح سین مهمله و را اوائل ناس که شتابی کنند به فتح و بسکون را
نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه بیشتر برایند
و جماعت را که از معرکهٔ جنگ از همه پیشتر برایند و بی صبری نمایند نیز گویند فقالوا و این گفتند صحابه أقصرت الصلوٰة آیا کوتاه شد
نماز قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو روایت ست یعنی بصیغهٔ معروف و مجهول هر دو آمده و اول را نووی قوی گفته و علیه الاکثر مراد آنست که از
چهار رکعت بدو رکعت آمده ورجل یدعوه النبي صلی الله علیه وسلم ذا الیدین و مردی میخواندند او را آنحضرت صاحب دو دست زیرا که هر دو دست خود
کار میکرد و بعضی گویند که دو سپر داشت و مضمون حدیث بروایت دیگر صریح ست در آنکه وجه تسمیه بدان دراز بودن هر دو دست اوست و نامش عمیر بن عبد عمیر بود
و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند نامش خرباق بکسر خای معجمه بود و بعضی گویند خرباق نام مردی دیگرست که او را ذو الشمالین گویند و بعضی گویند
خرباق غیر ذو الیدین و ذو الشمالین ست وقیل غیر ذلک و وهم کرد زهری که ذو الیدین و ذو الشمالین هر دو را یک شخص گردانید و علما بیان
این وهم وی کرده اند فقال یا رسول الله انسیت ام قصرت الصلوٰة آیا فراموش کردی و سهو شد ترا یا کوتاه کرده شد نماز
فقال لم انس ولم تقصر فرمود نه فراموش کردم من و نه کوتاه شد نماز و در روایتی باین لفظ ست که کل ذلک لم یکن یعنی هیچ از نسیان
و قصر نبود و درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبارست بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف واقع و افعال
و جواب داده اند که عدم جواز نسیان در اقوال و در اخباری ست که متعلق باشد به تبلیغ شرائع و احکام وحی نه در جملهٔ اخبار و این جواب ضعیفست
زیرا که اخبار خلاف واقع کذب ست اگرچه نه عمداً بود و واجب ست تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن و همین ست
مذهب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق ست
بی شبهه و این قول کنایت ست از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم و این صادق ست قال بلی قد نسیت گفت آری
بتحقیق فراموش کردی و در روایتی چنین ست که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین ست که میگوید ذو الیدین گفتند آری همچنین ست
فصلی پس پیش رفت و بگزارد رکعتین دو رکعت که مانده بود و نگزارده بود آنرا ثم سلم ثم کبر پس تر سلام داد پس تر تکبیر
برآورد فسجد مثل سجوده او اطول پس سجده کرد مانند سجدهٔ خود که در نماز کرده بود یا درازتر از آن بجهت اعتذار و وقوع تقصیر
و مشاهدهٔ عظمت حق و انفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه و تعالی شیخ در ترجمه گفته باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از کدام مقام ست لابد از مرتبهٔ اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصرست انتهی ثم رفع راسه
و کبر پس تر برداشت سر خود را و تکبیر گفت و سجده کرد چنانکه در سهو مشروع ست شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث و تعرض
بمباحث اصولیهٔ وی کلام طویل ست اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض ست پس تر محقق ابن دقیق العید در شرح عمده و سبل گفته
وقد وفینا المقام حقه فی حواشیها انتهی ای حواشی العمدة و مصنف نیز در فتح الباری استیفای آن نموده اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
لیکن درینجا این قدر باید دانست که مهم شرعی که ازین حدیث ماخوذ شده آنست که حدیث دلالت میکند بر ینکه نیت خروج از نماز و قطع آن
بر گمان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگرچه هر دو سلام داده باشد و بر ینکه کلام ناسی باطل نمیکند نماز را و همچنین کلام کسی که گمان تمام نماز دارد

که احدی بوجوب وی قائل نشده ولفظ تشهد دلالت میکند بر اتیان بشهادتین و به قال بعض العلماء و گفته اند که تشهد اوسط کافی ست ولفظ دراول ظاهرتر ست ونیز درین حدیث دلیل ست بر شرعیت تسلیم چنانکه دلالت میکند بران روایت عمران که ذکر کردیم نه آن روایت که مصنف آورده چه آن صریح نیست که تسلیم بود سجدهٔ سهو بود زیراکه محتمل که آنحضرت سلام نماز نداده باشد وسجده قبل از سلام کرده پستر سلام نماز داده انتهی

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاته فلم يدر كم صلى ثلثا ام اربعا فليطرح الشك وليبن على ما استيقن چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس ندریابد که چند رکعت گذارده است سه یا چهار پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در وست و باید که بنا کند بر چیزی که یقین دارد ومتیقن ست وجود وی یعنی اقل چنانکه درصورت شک سه یا چهار بنا نهد وسه قرار دهد ثم يسجد سجدتين پستر باید که سجده کند دو سجده چنانکه بسهوی باشد قبل ان يسلم پیش از انکه سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست واز ینجاست اختلاف ایمه در بودن سجدهٔ سهو پیش از سلام بعدازان فائدهٔ سجده بیان فرمود بقول خود فان كان صلى خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت را یعنی شک کرد در سه یا چهار وبنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلاته شفع میسازند این پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجدهٔ سهو در حکم شش رکعت می شوند وان كان صلى تماما واگر گذارده است رکعت دیگر را بعدازنهادن بنا بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس با این چهار رکعت تمام شد كانتا ترغيما للشيطان می باشد این دو سجده خوار گردانیدن وبینی برخاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائدهٔ سجدتین رغم شیطان ست که بیم خواست که در شک اندازد واز عبادت بازدارد مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود رواه مسلم ورواه ابن حبان والحاكم والبيهقي گفت ابن منذر حدیث ابی سعید اصح حدیث ست درین باب ورواه مالك في الموطا عن عطاء بن يسار مرسلا و در روایت مالک بجای شفعن له صلاته چنین آمده شفعها بهاتين السجدتين یعنی شفع میگرداند مصلی این پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد وظاهر حدیث دران ست که بصورت شک بنا بر اقل نهد که یقین ست وعمل بر تحری یعنی غالب ظن نکند ومذهب جمهور ایمه از مالک وشافعی واحمد همین ست وجماعتی از تابعین بوجوب اعاده رفته تا آنکه یقین حاصل شود وبعضی گفته اند که سه بار اعاده کند وچون شک کند در نوبت چهارم اعاده نیست بروی وحدیث باد ومذهب اقل ست وحدیث ظاهر ست در آنکه این حکم برای مطلق شاک ست مبتدی باشد یا مبتلا وامام ابوحنیفه گوید اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند وبعد از تحری اگر غلبهٔ ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند واگر غلبهٔ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد وسجدهٔ سهو کند زیراکه بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر ست در شرع چنانکه در قبله ومانند آن ودر صحیحین از ابن مسعود آمده که تحری کند چنانکه بیاید وشمنی این حدیث را در شرح نقایه در تحری صواب آورده وامام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری ظن غالب بسیار آمده است وگفت اگر همچنین کرده شود پس نجات از سهو وشک متعذر گردد واعتبار حرجی عظیم ست انتهی شیخ در ترجمه گوید گفت بندهٔ ضعیف صانه الله عما يشينه که حاصل مقام این ست که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شك احدكم فليستانف او كما قال دوم من شك في صلاته فليتحر الصواب سوم این حدیث که مذکور شد که حاکم ست بر بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد امام ابوحنیفه میان هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار وثانی بر صورت وقوع تحری واین بکمال جامعیت نهایت تحقیق ست در مذهب امام احمد اکرم رضی الله عنه والله اعلم **وعن** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه

قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز گذارد آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کرد یا کم و در لفظی آمده
که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فلما سلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قیل له یا رسول الله احدث فی الصلوٰة شیء گفته شد ای رسول خدا
آیا نو پدید آمد در نماز چیزی و در روایتی این ست آیا زیاده کرده شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال وما ذاک فرمود چیست این
پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاردم قالوا صلیت کذا وکذا گفتند گذارده چنین و چنان یعنی پنج رکعت
و در روایتی بجای کذا خمسا آمده قال فثنی رجله واستقبل القبلة فسجد سجدتین گفت ابن مسعود پس دو تا کرد آنحضرت
هر دو پای خود را و رو کرد بسوی قبله و سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پستر سلام داد ثم اقبل علینا بوجهه فقال انه
لو حدث فی الصلوٰة شیء انبأتکم به پستر رو کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمود شان این ست که اگر حادث می شد
در نماز چیزی خبر میکردم شما را بآن چیز نو پدید شده ولکن انما انا بشر مثلکم ولیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود
وجه مماثلت بقول خود انسی کما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز نسیان
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرده این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول
گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه وسلم بر فور متصل حادثه و واقع نمی شود در ان تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهی تاخیر آن
تا مدت حیات وی صلی الله علیه وسلم و همین ست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو در ان ممتنع و مستحیل ست اجماعا و اما امور عادیه
و امور دنیویه پس راجح جواز سهو ست در افعال نه اقوال کذا فی الدیباج شرح صحیح مسلم بن الحجاج للسیوطی رح فاذا نسیت
فاذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا واذا شک احدکم فی صلاته و چون شک کند یکی از شما در نماز
خود که زیاده گذارد یا کم فلیتحر الصواب پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بر ظن خود بغیر تفرقه در میان شک
در رکعت یا رکن و تفسیرش در حدیث عبد الرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود چون شک کند
یکی از شما در نماز خود و پس نداند که یک رکعت گذارد یا دو پس بگرداند آن هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذارد یا سه پس بگرداند آنرا دو
و چون نداند که سه گذارد یا چهار پس بگرداند آنرا سه پستر سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سجده سلام دهد دو سجده
فلیتم علیه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن ثم لیسلم پستر باید که سلام بگوید ثم یسجد سجدتین پستر باید
که سجده کند دو سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی دلیل ست بر آنکه متابعت توهم امام را
در ظن وی واجب ست و مفسد صلوٰة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر باعاده نکرد و این در حق صحابه است در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان
تغییر را در عصر نبوت ولیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبه سازد
پس اگر نه نشیند انتظار قعود او کنند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق وی واجب بود
بهمان کرد و این دلیل ست بر آنکه محل سجود سهو بعد سلام ست مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن از آن
پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ایمه مختلف گشته بعض ایمه حدیث گفته اند که احادیث باب سجود السهو
متعدد ست از آنجمله است حدیث ابو هریره در باره شک کسی که نماز گذارد و ندانست که چند گذارد و در وی امر ست بدو سجده اما موضع سجده مذکور نیست
و این حدیثی ست که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکردند که محل این سجده قبل سلام ست یا بعد آن آری نزد ابو داود و ابن ماجه در وی زیادتی ست

قبل ان يسلم و از انجمله ہست حدیث ابو سعید من شك الخ و در وی دو سجده ہست قبل تسلیم دیگر حدیث ابو ہریره و در وی قیام ست بسوی چوب
و سجده بعد سلام و حدیث ابن بحینه ہست و در وی سجود ست قبل سلام و ازینجا آرای علما در اخذ بدان مختلف شده داؤد گفته تستعمل فی مواضعها
علی ما جاءت به ولا یقاس علیها و مثله قال احمد ولیکن بالخصوص درین نمازها و در ما عدای او خلاف کرده و گفته برای هر سهو سجده قبل از سلام کند
و دیگران گفت اند وی مخیرست در هر سهو خواه بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان و مالک گفته اگر سجود برای زیادت ست بعد سلام
کند و اگر برای نقصان ست قبل کند و حنفیه گفته اند که اصل در سجود بعد سلام ست و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شده آنرا تاویل کنند
و شافعی گفت اصل سجود قبل سلام ست و رد کرده اند این را باحادیثی که مخالف اوست با دعای نسخ سجود بعد سلام و مرویست از زہری که سجده کرد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامرین قبل سلام بود و مؤید اوست رویت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت
که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه متاخرست و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو ہریرة و مکحول و الزہری و غیرہم در شرح سفر بی گفته طریق انصاف
این ست که در احادیث وارده درین باب قولا و فعلا نوعی از تعارض و تقدم بعض و تاخر بعض بروایت صحیحه موصوله ثابت نیست که قول بنسخ مستقیم شود
پس اولی حمل ست بر توسیع در جواز هر دو امر انتهی متفق علیه درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست که اگر تحری فائده نکند بنا بر
اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل ست اگر سهو کرد
از قعدهٔ اخیر و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده ما دامیکه سجده نکرده ست برای رکعت خامسه اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند
خامسه و اگر کرده ست قعدهٔ اخیر و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده ما دامیکه سجده نکرده ست برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض او
و ضم کند بوی سادسه و مستحسن ست که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد برانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا
نکرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی ست والله اعلم قاله الشیخ وفي رواية للبخاري من حديث ابن مسعود فليتم ثم يسلم ثم يسجد
پس باید که تمام کند پستر سلام گوید پستر سجده کند ولمسلم و مسلم راست از حدیث ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم سجد
سجدتي السهو بعد السلام والكلام بدرستیکه آنحضرت سجده کرد دو سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان
و جواب داد ازان و درینجا دلیل ست برای حنفیه که قائل اند ببعدیت سجده از سلام اما اختلاف ست درینکه دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور
آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل وجه گوید و بانحراف حاجت نیست چه مقصود
مجرد تحلیل ست و شمس الائمه و غیره بران اند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدایه نیز همین ست زیرا که معهود در نماز دو سلام ست پس انچه مذکور شد
منصرف بدان بود و شمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام ست زیرا که سلام اول برای تحلیل ست و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل ست پس
ضم ثانی بوی عبث باشد ولاحمد وابي داؤد والنسائي من حديث عبد الله بن جعفر مرفوعا من شك في صلاته
فليسجد سجدتين بعد ما يسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند دو سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک
گویند که مطلقا بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نزد حنفیه در صورت شک همان تحری ست پس بس
و بیانش گذشت و مصنفی گفته تنقیح کرده اند این را بشک در رکنی از اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکنی مثل رکوع و سجود آن رکن را
بکند و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفیین آمده ہست که در صورت شک تحری کند صواب را و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم رجوع کرد بقول ذو الیدین و قول حضرت ابو بکر و عمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج سه چیزست اخذ باقل و تحری صواب

و رجوع بقول ثقه والله اعلم و در هر صورت سجدهٔ سهو باید کرد و اقوی آن می نماید که اگر در اثنای صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد و یدل لها نهی
و صححه ابن خزیمة این او آنکس ست که میگوید سجده بعد سلام کند مطلقًا و لیکن معارض اوست آنچه گذشت حافظ ابو بکر بیهقی گفته روایت
کرده شدیم که آنحضرت سجدهٔ سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجدهٔ مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح ست
و هر دو را شواهد ست که تطویل میشود کلام بذکر آن بعده گفت اشبه بصواب جواز هر دو امر ست جمیعًا و گفت این ست مذهب بسیاری از اصحاب
انتهی در حدیث عبد الرحمن بن عوف ست که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان یعنی
چنانکه شک کرد در رباعی سه گذارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
سه رکعت قرار دهد پس رکعتِ دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم این معنی دارد
که فرموده بگذارد تا شک کند در زیاده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را مدة العمر خود شک در عدد رکعات واقع نشده صرف گاهی بجهت غلبهٔ استغراق
و توجه بجانب حق نسیان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیامده و سبب سهو که شک از شیطان ست چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون
نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس میکند بروی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیابد آنرا یکی از شما پس باید
که کند دو سجده در حالیکه وی نشسته است متفق علیه **وعن** المغیرة بن شعبة رضي الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال اذا شك احدکم فقام في الرکعتین چون شک کرد یکی از شما پس ایستاد در دو رکعت و قعده نکرد و فرق میان
شک و سهو آنست که بسهو جزم میکند در یک جانب و در شک در تردد ست که این ست یا آن فاستتم قائمًا پس تمام کرد رکعت در حالت ایستادن
فلیمض ولا یعود ولیسجد سجدتین پس باید که بگذرد و عود نکند برای تشهد اول و سجده کند دو سجدهٔ سهو و ذکر نکرد محل آن هر دو
فان لم یستتم قائمًا فلیجلس و اگر تمام نکرده است در حالتِ قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جا بجای استتم
و لم یستتم استوی و یستوی آمده ولا سهو علیه و نیست سجدهٔ سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجدهٔ سهو نکند و در هدایه گفته که بعضی
گفته اند که سجده کند از جهتِ تاخیر و اصح آنست که نکند رواه ابو داؤد و ابن ماجة والدارقطني واللفظ له بسندٍ ضعیفٍ زیراکه
مدار وی در جمیع طرق بر جابر جعفی ست و هو ضعیف جدًّا و گفت ابو داؤد اخراج نکردم از وی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
دلالت دارد برانکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست وگرنه بقعود
و بعضی گفته اند که معتبر برداشتن زانو هاست شیخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی ست از ابو یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا
اما ظاهر مذهب نزد هم عدم استوای قیام عود ست و هو الاصح انتهی و نیز درین حدیث دلیل ست برانکه سجدهٔ سهو نکند مگر برای فوات تشهد اول
نه برای فعل قیام بقوله ولا سهو علیه و باین رفته است جماعی و احمد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنبید برای
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس تسبیح گفتند مقتدیان پس نشست و سجده کرد برای سهو و اخرجه الدارقطني و این همه فعل انس ست
موقوف بروی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس هذه السنة و حدیث مغیره مرجح ست بران بسبب مرفوع بودن و مؤید اوست
حدیث ابن عمر مرفوعًا لا سهو الا في قیام عن جلوس او جلوس عن قیام اخرجه الدارقطني والحاکم والبیهقي و در وی ضعف ست و لیکن مؤید او ست
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل و افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نکرد

دران لسجدهٔ سهو ونه خود سجده کرد از صد وران گوییم نسائی از حدیث ابن بحینه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس استاد در دو رکعت پس تسبیح کردند پس گذشت آنحضرت وچون فارغ شد از نماز خود دو سجده کرد باز سلام داد واحمد و ترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد بما مغیره بن شعبه چون دو رکعت خواند بایستاد ونه نشست پس تسبیح گفتند کسانیکه در پس وی بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید وچون فارغ شد از نماز سلام داد پستر دو سجده کرد پستر گفت صنع بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم هٰذا مگر این روایت در حق کسی ست که گذشت بعد از آنکه تسبیح کردند پس محمول شود برینکه سجده کرد برای تشهد وهو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفت در اسنادش عبد الرحمن بن عبد الله بن عتبه بن عبد الله بن مسعود الکوفی المذلی ست بخاری بوی استشهاد کرده وغیر واحد در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس اجود شیء ست درین باب زیرا که احتجاج کرده اند شیخین بابی عمیس عتبه بن عبد الله در صحیحین واحتجاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبد الله ومراد بروایت ابی عمیس روایتی که ابو داؤد بدان اشاره کرده بقول خود ورواه ابو عمیس عن ثابت بن عبد الله عن الشعبی عن المغیرة مثل حدیث زیاد بن علاقة **وعن** عمر بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لیس علی من خلف الامام سهو نیست بر کسی که پس امام ست سهو اگرچه وی را سهو واقع شود فان سهي الامام فعلیه وعلی من خلفه السهو پس اگر سهو کند امام پس بر وی ست سجدهٔ سهو کردن وبر کسی که در پس اوست زیرا که سجدهٔ سهو از تمام نماز ست وصحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه البزار والبیهقي بسند ضعیف زیرا که در وی خارجه بن مصعب ست واو ضعیف ست وروایت کرد آنرا دارقطنی وزیاده کرد در وی که اگر سهو کرد در پس امام پس نیست بر وی سهو وامام کافی ست او را ودرین همه روایات خارجه است ودرین باب ست از ابن عباس ودر سندش متروکی هست ودر حدیث دلیل ست برانکه واجب نیست بر موتم سجود سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب ست که امام سهو کند وباین رفته است زید بن علی وحنفیه وشافعیه **وعن** ثوبان رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم برای هر سهو دو سجده است بعد سلام چنانکه مذهب حنفیه است رواه ابو داؤد وابن ماجة بسند ضعیف زیرا که در سندش اسمعیل بن عیاش ست ودر وی مقال وخلاف ست بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح ست واین حدیث همچنین ست که از روایت شامیین آورده پس در تضعیف این حدیث نظر ست وحدیث دلیل ست بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجود سهو متعدد باشد برای هر سهو دو سجده باید وقد حکی عن ابن ابی لیلی وجمهور بعدم تعدد سجود رفته اند اگرچه موجبش متعدد باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد وکلام کرد ومشی نمود ناسیا وزیاده بر دو سجده نکرد واگر گویند که قول اولی ست بعمل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت دران بر تعدد سجود متعدد بمقتضی بلکه برای عموم ست هر سهو را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع ست او را دو سجده ومختص نیست این هر دو سجده بمواضع که دران سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونه بانواع سهو وی وحمل برین معنی اولی ست از حمل بر معنی اول واگرچه ظاهر دران همان معنی اول ست برای جمع میان وی ومیان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذو الیدین سهو مذکور بحالت نماز واقع نشده وآن محل نزاع ست پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود ومسئلهٔ دیگر احتجاج ست بدان بر سجود سهو بعد سلام وکلام دران مکرر گذشته **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم في اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك الذي خلق گفت ابو هریره سجده کردیم ما با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجدهٔ تلاوت ست وفي البخاري اصله ولم یذکر سجدة اقرأ ودر روایتی از بخاری ست که اگر نمی دیدم آنحضرت را که سجده کرد دران سجده نمیکردم وروایت کرده ست بزار از حدیث عبد الرحمن

بن عوف گفت دیدم رسول خدا را سجده کرد در اذا السماء انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس ست که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زمانیکه آمد بمدینه رواه ابو داؤد و ابو علی بن السکن فی صحیحه من طریق ابی قدامة الحرث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمة و ابو قدامه و مطر از رجال مسلم اند ولیکن هر دو ضعیف داشته شده اند و اعله ابن حزم فی المحلی و حدیث ابو هریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال ست بر مشروعیت سجدهٔ تلاوت و علما اجماع کرده اند بران و نیست اختلاف مگر در وجوب و مواضع سجود جمهور گویند سنت ست و ائمهٔ حنفیه بر انند که واجب غیر فرض ست پس سنت ست در حق تالی و مستمع خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی بر انند که سنت ست و فعل آن افضل ست از ترک و در روایتی از امام نیز واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته و گویند که سجده جزو صلوة ست که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده و پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه ولیکن چون دلیل قطعی آن نبود بوجوب قائل شدند نه فرضیت و اما مواضع پس شافعی در ما عدای مفصل گفته و آن یازده موضع ست و حنفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه حنفیه در سورهٔ حج یک سجده شمارند و در سورهٔ ص سجدهٔ دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و احمد گفته در پانزده موضع سجده باید کرد مع سجدهٔ حج و ص و اخرجه ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح کذا فی البدر و در مصفی گفته همگی آیات سجود پانزده اند بحدیث ابی داؤد عن عمرو بن العاص دو در سورهٔ حج و یک در اعراف و یک در رعد و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در مریم و یک در فرقان و یک در نمل و یک در الم تنزیل السجده و یک در ص و یک در حم السجده و یک در نجم و یک در انشقت و یک در اقرأ پس مالکیه سجدات مفصل را نشمرده اند و گویا مراد مالک آنست که استحباب سجدات مفصل مؤکد نیست و لهذا گفته عزائم السجود احدی عشرة و نمی تواند بود که خود حدیث انشقت نقل کند و بمطلق استحباب قائل نباشد و نزد شافعیه سجدهٔ ص نیست و نزد حنفیه سجدهٔ دوم حج انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه شرط ست برای سجدهٔ تلاوت آنچه شرط است برای نماز از طهارت وغیره یا نه جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخاری گوید ابن عمر سجده میکرد بی وضو و اخرجه ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح و در مسند ابن ابی شیبة آمده که فرود می آمد ابن عمر از راحله و می ریخت آب یعنی بول میکرد و بیشتر سوار می شد و سجده میخواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت و وافقه الشعبی علی ذلک و مروی ست از ابن عمر که سجده نکند مرد مگر آنکه طاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول و فعل وی بر طهارت از حدث اکبر و در سبل السلام گفته اصل این ست که طهارت شرط نیست مگر بدلیل و ادلهٔ وجوب طهارت وارد اند برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بروی دلیل آوردن ست و همچنین نهی آمده از نماز در اوقات کراهت پس شامل نباشد سجده مفرد را بعده دیدم که ابن حزم رح در محلی نوشته سجود در قرأت قرآن نه یک رکعت ست و نه دو رکعت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز ست بلا وضو و جائز ست برای جنب و حائض و بسوی غیر قبله همچو سائر ذکر و نیست فرق زیرا که لازم نیست وضو مگر برای نماز و نیامده برای ایجاب وی برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز ست و بعض نماز ست گوییم تکبیر هم بعض نماز ست و قرأت قرآن هم بعض نماز ست و جلوس و قیام و سلام هم بعض نماز ست پس چرا التزام نمی کنند که هیچ چیزی ازین افعال و اقوال نکند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتهی بتلخیص انتهی

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال ص لیست من عزائم السجود سورهٔ ص نیست از سجداتی که امر کرده شده است بدان یعنی از ان جنس ست که در وی امر یا تحریض یا تخصیص یا حث وارد شده باشد بلکه بصیغهٔ اخبار از داؤد علیه السلام وارد شده که وی سجده کرد و آنحضرت باقتدای وی سجده نمود و عزیمت در اصل قصد قلب بر شیء ست فی الصراح عزم بالفتح والضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از ان استعمال کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالاصالت و مصنف در فتح الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت و کردن آن

همچو صیغهٔ مثلاً بنا بر آنکه بعض مندوبات مؤکدتر اند از بعض نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است ابن منذر و غیره از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه باسناد حسن که عزائم حٰم و نجم و اقرأ و الم تنزیل ست و همچنین ثابت شده است از ابن عباس در سه سوره اخیره و گفته که اعراف و سبحان الذی و حٰم و الم نیز عزائم ست اخرجه ابن ابی شیبة وقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و تحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در ان گفته اند که سجده کردن آنحضرت دران بجهت موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبهٔ وی بود فرمود ما نیز سجده میکنیم شکر گذاری آن و درینجا دلالت ست بر آنکه بعض مسنونات آکد اند از بعض و مصنف گفته شافعیه سجدهٔ ص را سجدهٔ شکر قرار داده اند پس در غیر صلوٰة مستحب ست و در صلوٰة حرام بحدیث نسائی سجدها توبةً و نسجدها شکراً و فیه نظر زیرا که ظاهر آنست که مقصود ازین سجده اقتدا بحضرت داود و شکر بر قبول توبهٔ ایشان هر دو باشد انتهی رواه البخاری وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة وفی الباب عن ابی سعید اخرجه ابوداود والحاکم وذکره البیهقی عن جماعة من الصحابة انهم سجدوا فی ص و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفتم مر ابن عباس را که آیا سجده کنم در ص پس خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داود وسلیمان تا آنکه رسید باینجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را فبهداهم اقتده پس هدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن پس گفت ابن عباس پیغمبر شما از جملهٔ کسانی ست که امر کرده شده اند که اقتدا کند بایشان رواه البخاری یعنی پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی سجده کرد ما را نیز باید کرد و شیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب ست چنانکه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجدهٔ داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجدهٔ خود که از جهت شکر قبول سجدهٔ داود و موافقت وی بود و سجده ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا با نبیا که مامور ست آنحضرت بدان و در حقیقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر ست و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بران کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سورهٔ ص مینویسم و چون باین آیه سجده رسیدم دوات و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم بعد از ان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر مواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه در اوائل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام **وعن** ابن عباس رضی الله **عنه** ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد بالنجم تحقیق آنحضرت سجده کرد در سورهٔ نجم رواه البخاری و این دلیل ست بر سجده کردن در مفصل چنانکه حدیث اول هم دلیل ست برین و مخالف ست درین مالک و گفت نیست سجدهٔ تلاوت در مفصل و مروی ست از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از وقتی که بمدینه آمد اخرجه ابوداود ولیکن سندش ضعیف ست زیرا که در روی ابو قدامه است و نام وی حارث بن عبید الله ایادی بصری ست و احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی کما قاله الحافظ المنذری فی مختصر السنن **وعن** زید بن ثابت الانصاری کاتب آنحضرت ست در وقت قدوم آنحضرت بمدینه یازده ساله بود و یکی از فقهای صحابه و اجلهٔ ایشان قائم بفرائض ست و وی یکی از انهاست که جمع کردند قرآن را و نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد آنرا از صحف در زمانهٔ عثمان روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة ۴۵ وله ۵۶ سنة رضی الله عنه قال قرأت علی النبی صلی الله علیه وسلم النجم فلم یسجد فیها گفت زید خواندم من بر آنحضرت سورهٔ والنجم را پس سجده نکرد در وے

و این بعد از تحویل بمدینه بود و این حدیث متمسک ائمهٔ ثلثه است در عدم وجوب سجدهٔ تلاوت و جوابش از طرف حنفیه آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد که در ان اختلاف است متفق علیه من هذا الوجه واللفظ للبخاری واخرجه اصحاب السنن والدارقطنی وزیاده کرده دارقطنی و سجده نکرد از ما هیچ یکی و زید بن ثابت از اهل مدینه است و قرات وی این سوره را در مدینه بود و مالک گفته پس موید حدیث ابن عباس باشد و جوابش آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی دلیل سنیت و باشد یا نکردن در ان وقت بنا بر مانعی باشد و بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد و حدیث غیر وی مثبت و مثبت مقدم است بر نافی

وعن ابی عبد الله خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف دال شامی کلاعی بفتح کاف تابعی است از اهل حمص گفت دیدم هفتاد کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود از ثقات شامیین مرد در سنه اربع ومائة وقیل سنة ثلاث در طور قال فضلت سورة الحج بسجدتین گفت خالد فضیلت داده شد سورهٔ حج بدو سجده و نزد حنفیه بیک سجده که سجدهٔ اول است حج و اخذ کرده اند بقول ابن عباس زیرا که مذهبش همین است که درین سوره یک سجده است و اول فقط و در مصفی گفته حنفیه سجدهٔ دوم حج را اسقاط کرده اند و حدیث ابوداود عن عمرو بن العاص فی الحج سجدتان حجت است بر ایشان انتهی رواه ابوداود فی المراسیل مصنف همچنین نسبت کرده این حدیث را بسوی مراسیل ابوداود زیرا که خالد ذکر نکرد آن کس را که حدیث کرد با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن وی موجود است بطریق رفع از حدیث عقبه بن عامر و لفظ وی این است قلت یا رسول الله فی سورة الحج سجدتان قال نعم ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما پس عجب است از مصنف که با وجود بودن او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت بمراسیل ابوداود کرده آری در روایت آینده آنرا موصول میگوید لیکن نزد ابوداود و اگر مرسل هم بود بر حنفیه حجت است زیرا که حدیث مرسل نزد ایشان حجت است ولیکن گفته اند که این حدیث ابوداود ضعیف است

ورواه احمد والترمذی موصولا من حدیث عقبة بن عامر وزاد الترمذی فی روایته فمن لم یسجدهما فلا یقرأهما و هر که نکند و هر دو سجده را پس گویا که نخواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در روایتی لم یقرأهما بضمیر تثنیه آمده یعنی نخواند هر دو آیت را خواندنی کامل معتبر و در روایت اول مبالغه بیشتر است زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد و چنین گویا تمام سوره نخواند و ترک سجده مفوت ثواب قرات تمام سوره است وسنده ضعیف و سندش ضعیف است زیرا که در وی ابن لهیعه است گفته شد که وی متفرد است بدان و تائید کرده است آنرا حاکم باینکه روایت درین باب بصحت رسیده است از قول عمر و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عمار و سوق کرده اینها موقوف بر ایشان و موکد کرد آنرا بیهقی بآنچه روایت کرده در معرفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته این حدیثی است که اسنادش قوی نیست اگرچه ابن لهیعه که در وی است از ائمه حدیث است ولیکن در آخر عمر خللی و خلطی بحفظ وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و در حدیث رد است برای حنیفه و غیره آنانکه می گویند که نیست در سورهٔ حج مگر یک سجده در آخر وی و در قول وی لم یسجدها فلا یقرأها تاکید و تحریض است بسجود در ان و انا دله قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجدهٔ تلاوت را که سنت است ترک کرد و بفعل مندوب که آن قرات است پس اعتنا بمسنون الیق است و اینکه ترک نکند آنرا و چون ترک کرد احسن آنست که نخواند سورت را

وعن عمر رضی الله عنه قال یا ایها الناس انا نمر بالسجود ای مردمان بدرستیکه ما میگذریم بسجده اول این حدیث آنست که مروی است از ربیعه بن عبد الله که وی حاضر شد عمر بن خطاب را روز جمعه پس خواند عمر رض بر منبر سورهٔ نحل تا آنکه آمد سجده را پس فرود آمد و سجده کرد تا آنکه چون شد جمعهٔ آینده خواند آنرا تا آنکه رسید بآیهٔ سجده پس گفت یا ایها الناس انا نمر فمن سجد فقد اصاب پس هر که سجده کرد پس تحقیق رسید

سنت را خوب کرد و صواب نمود ومن لم يسجد فلا اثم عليه وهر که سجده نکرد پس نیست بزه بروی و سجده نکرد عمر این بار و مردم را نیز نگذاشت که سجده کنند رواه البخاري وفيه وهم در بخاري ست از عمر ان الله لم يفرض السجود بدرستیکه خدای تعالی فرض نکرد سجده تلاوت را بر ما الا ان نشاء مگر آنکه خواهیم ما پس سجده کنیم وهو في الموطأ واین روایت در موطای امام مالک ست از هشام از عروه عن ابيه ان عمر الخ واین روایت در صحیح بخاری نیز هست و زعم کرده مُری که معلق ست و آن وهم ست و مصنف این وهم را بتعليق التعليق بدلیل واضح کرده ولفظ بخاری این ست ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء ورواه البيهقي من ذلك الوجه ايضا موصولا والبو نعيم في مستخرجه واز اینجا معلوم شد که سجود تلاوت سنت ست چنانکه مذهب حضرت عمرؓ و مالک و شافعی ست نه واجب چنانکه حنفیه گویند و نه فرض و استدلال کرده اند بقوله الا ان نشاء بر اینکه هر که شروع کرد درین سجود واجب ست بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجود ست و جواب داده اند باینکه این استثنا منقطع ست و مراد آنست که این موکول ست بسوی مشیت ما

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن فاذا مر بسجدة كبر و سجد و سجدنا معه بود آنحضرتؐ که می خواند بر ما قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو می باشد و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع ست نه بر سامع اگر اتفاقا آیت سجده بی قصد بگوشش رسیده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری ست که قاری قصد قراءت کند نه قصد قصه و حکایت و بخواند چنانکه قصه خوان می خواند و مذهب حنفیه و جمهور ائمه آنست که واجب ست بر قاری و سامع مطلقا بشرائط صلوة در مصفی گفته سجده تلاوت مسنون ست قاری و مستمع را و متاکد می شود بسجود قاری و شرط صلوة شروط سجده تلاوت و شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد بنماز بعض علما تشبیه داده اند آنرا بنماز در طریق ادا نیز پس تکبیر احرام و تکبیر انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس و سلام امر کرده اند و بعض آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر احرام و سلام نفی نموده اند انتهی شیخ در ترجمه گفته طهارت شرط ست در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی بی وضو نیز می کرد و هیچ یکی از علما درین حکم با وی موافقت نکرده الا الشعبي و نیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو میگذشت كذا قال الشيخ ابن الهمام انتهی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی با وی دعوی بی دلیل ست زیرا که اصل دران عدم اشتراط طهارت ست و ابن حزم و دیگر اجلهٔ علما قدیما و حدیثا با وی متفق اند وهو الاصح الارجح كما سبق و بر مدعی اشتراط طهارت ست که دلیلی صریح بیارد و اذ ليس فليس و در حدیث دلیل ست بر تکبیر و شرعیت وی و بود ثوری که خوش می آمد ورا این حدیث ابوداود گفت یعنی از جهت تکبیر و اختلاف ست در آنکه این تکبیر افتتاح ست یا نقل اول اقرب ست لیکن کافی ست از تکبیر نقل و گفته اند که برای نقل هم تکبیر بگوید و نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفته اند که تشهد خواند و سلام دهد قیاسا للتحليل على التحريم و جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل بران نتواند بود رواه ابوداود بسند فيه لين زیرا که از روایت عبد الله المكبر العمري ست و وی ضعیف ست و حاکم آنرا از روایت عبد الله مصغر آورده و وی برادر مکبر ست و اتفاق کرده اند بر عدالت وی و وی ثقه است حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین ست مصنف در تلخیص گفته اصلش در صحیحین ست از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتهی گویم و آن این ست که گفت ابن عمر میخواند آنحضرتؐ آیت سجده را و حال آنکه نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرتؐ و سجده کردیم ما با وی پس انبوهی میکردیم تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جائیکه سجده کند بران

ولیکن درین حدیث ذکر تکبیر نیست حنفیه گویند این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است اگر واجب بود و درین همه ازدحام برای چه بود گوئیم این ازدحام برای صحبت و استفادهٔ علوم بود نه بالخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده کرد اتباعاً للسنة همه ها سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تاکید و اهتمام و ازدحام نبود کما هو الظاهر پس علامت وجوب نباشد وگفت عائشه رضی الله عنها بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره بحوله وقوته اخرجه احمد وابوداود والترمذی والنسائی والدارقطنی والحاکم والبیهقی وصححه ابن السکن وگفت در آخر وی ثلثا وزیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین وگفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است وبود ابن عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم اکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وضع عنی بها وزرا وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود رواه الترمذی والحاکم وابن حبان وابن ماجة ودر روی قصه است وضعفه العقیلی بالحسن بن محمد بن عبید الله بن یزید وگفت در وی جهالت است ودرین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی واختلاف کرده اند در وصل وارسال وی وتصویب کرد دارقطنی در علل روایت حماد را از حمید از بکر که دید ابوسعید در آنچه می بیند نائم که شیخ در ترجمه گفته خواندن این دعا نیز مروی است رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی وخواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ تلاوت در چه سجدهٔ صلوتیه افضل است وچون در آنجا کفایت کند در ینجا بالاولی کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی وانسب خواهد بود انتهی وهو کما قال فان للماثور منه صلی الله علیه وسلم اثرا لیس لغیره وبالله التوفیق

وعن ابی بکرة این کنیت اوست که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد آنحضرت اورا ابوبکره کنیت کرد از موالی آنحضرت است نامش نفیع بن الحارث وقیل عبد الحارث بن کلدة الثقفی است نزول کرد در بصره ومرد آنجا در سنه تسع واربعین روی عنه خلق کثیر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا جاءه امر یسره خر ساجدا بدرستیکه بود رسول خدا چون می آمد اورا امری که شادان وخوش میگردانید اورا می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدا این حدیث دلیل است بر شرعیت سجود شکر وباین رفته است شافعی واحمد خلاف مالک وابوحنیفه واختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است برای آن یا نه بعضی گفتند شرط است قیاسا علی الصلوة وگفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست وهو الاقرب کما قدمناه حجت شافعی واحمد در سنیت این سجده همین حدیث است وما فی معناه ودر سفر السعادة گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که چون نعمتی متجدد شدی یا نقمتی مندفع گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتهی ومالک وابوحنیفه گویند نعم الهی غیر متناهی است چه هر نفسی که می زند نعمتی است متضمن نعم کثیره وورای آن نعمتهاست که در حصر واحصا نیاید وبنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود مؤدی بتکلیف مالایطاق باشد وگویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن بسجده کردند یا منسوخ است ولیکن این تعلیل وارادهٔ نماز خلاف ظاهر حدیث است وآنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید ودر سنت نیز بچنین واقع شده نه هر نعمت وچون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فعل این سجده ماثور است قول بنسخ درست نبود رواه الخمسة الا النسائی ودر روایتی زیاده کرده شکرا لله یعنی بجهت شکر گذاری کردن مر خدای را تبارک وتعالی وازین حدیث عموم ودوام فعل معلوم شد بمقتضی لفظ کان علی ما قالوا وبظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة ودر روایت انس است که بدرستیکه آنحضرت بشارت داده شد بحاجتی یعنی ببرآمدن آن پس افتاد بسجده رواه احمد وازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید وبر هر تقدیر استحباب وسنیت آن

ثابت ست و سجده در خارج نماز بر چند قسم ست یکی سجدهٔ سهو ست و آن خود در حکم سجدهٔ نماز ست دیگر سجدهٔ تلاوت ست و درینها خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات ست بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه ست دیگر سجدهٔ شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و آن نزد اکثر مسنون ست و هو الاصح دیگر سجدهٔ تحیت ست و آن حرام ست دیگر سجدهٔ تعظیم ست برای غیر خدا از ملوک و حکام و آن کفر ست **وعن** عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مکنی با با محمد زهری قرشی یکی از عشرهٔ مبشرهٔ بالجنة ست مسلمان شد در قدیم بر دست ابوبکر صدیق و دو هجرت کرد بسوی حبشه و جملهٔ مشاهد را حاضر شده و ثابت ماند روز احد و نماز گذارد آنحضرت ﷺ در پس وی بغزوهٔ تبوک تمام کرد باقی نماز خود بود دراز قد باریک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ کف بلند بینی لنگ بود زخمی شده روز احد و بیست زخم یا زیاده برداشت بعضی ازان بپای وی رسیده بود ده سال بعد از واقعهٔ فیل پیدا شده بود مرد در سنه سی و دو و دفن شد در بقیع روی عنه ابن عباس وغیره قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمن سجده کرد رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی بآنحضرت رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پس آنحضرت در ساعت سجدهٔ شکر این نعمت بشارت گذارد فاطال السجود و بغایت سجده طویل کرد پس اطالت این سجده هم مسنون باشد در تاریخ مدینه آورده که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت آنحضرت بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینهٔ مطهره است برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری ازان کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی بآسمان رفته و از بدن انسلاخ پذیرفته است سینهٔ وی بترقید و بی طاقت گشت و بی اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت ﷺ سر از سجده برآورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کردم ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده بر نداشتی گمان بردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازد ترا ای محمد ﷺ هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود فرستم برسیدن این مژده بسجده رفتم و شکرانهٔ این نعمت بگذاردم ثم رفع رأسه پس برداشت سر خود از سجده و قال فرمود ان جبريل عليه السلام اتاني فبشرني فسجدت لله شكرا بدرستیکه جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژده داد مرا یعنی بصلوة و سلام فرستادن خدا ده بار بر صلوة و سلام فرستادن بندگان یکبار رواه احمد في مسنده من طرق پس سجده کردم برای شکر خدا سجدهٔ شکر و درینجا اشکال می آرند که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی ﷺ یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده ازانچه بر آنحضرت ست جوابش آنکه درود فرستادن بر آنحضرت حسنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده بدان مستحق ده درود گردید و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه وسلم و بنده باین درخواستن که فعل اوست بثواب آن برسید المنون حق جل و علی رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکه میخواهد و چندانکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریائی خود و لطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق اوست و اگر نیز یکبار بود تواند که آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد و الله اعلم رواه احمد وصححه الحاکم واخرجه البزار وابن عاصم في فضل الصلوة والعقيلي في الضعفاء واحمد من طرق بسنده والحاكم كلهم من حديث عبد الرحمن بن عوف گفت بیهقی و درین باب ست از جابر و ابن عمر و انس و جریر و ابی جحیفه در سفر السعادة و شرح آن گفته که در سنن ابوداود و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه میرفت و چون قریب

عزوزلی که موضعی ست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت وساعتی دعا کرد بعد ازان سجده کرد وزمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست وبار دیگر دست بدعا برداشت وبسجده رفت سه بار و فرمود که امت خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلث دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم و در مسند امام احمد ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خردی نغاشی دیدیم را بدید سجده شکر کرد و گفت اسال الله العافیة و در صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابو جهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد انتهی ملخصًا شیخ عبد الحق دهلوی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنماز چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده انتهی لیکن اگر این سجده علاوهٔ این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که باحادیث دیگر سجده مفرده برای شکر ثابت شده غایت آنکه ازین بروایت دیگر شرعیت نماز هم برای شکر مفهوم شد و لا باس بذلک **وعن** البراء بن عازب رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث عليًّا الى اليمن بدرستیکه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت وعقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابو داود آمده و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب یمن گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سال ام و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند ثابت گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا بشنوی سخن از دیگری الحدیث پس بیرون آمد علی با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و بعضی اسلام آوردند وی نمودند پس در همین سال سالمًا غانمًا بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم رسید القصه ذکر الحدیث پس ذکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور ست و نبذی ازان مذکور شد قال گفت براء فکتب علیٌّ پس نوشت علی رضی الله عنه بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسلامهم اسلام آوردن شان یعنی قبیلهٔ همدان که بلده الیست بنا کردهٔ همدان بن فلوج بن سلام بن نوح کذا فی القاموس فلما قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم الكتاب خرّ ساجدًا پس هرگاه خواند آنحضرت این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجدهٔ شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان کذا فی سفر السعادة رواه البيهقي باسناد صحيح واصله في البخاري و چنانکه سجدهٔ شکر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردیده در سفر السعادة ست کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجدهٔ شکر کرد و امیر المومنین ابو بکر صدیق رض چون خبر مسیلمه کذاب شنید سجدهٔ شکر کرد و امیر المومنین علی رض چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجدهٔ شکر کرد انتهی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و قصه های کعب و قتل مسیلمه و قتل ذو الثدیه در شرح سفر السعادة مذکور ست

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع و طاعت ست بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغهٔ تفعّل یا برای تکلف یا برای مبالغه است که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجا می آرد و مبالغه

و فرمان برداری می نماید و مراد دریںجا از تطوع سنن رواتب ست یعنی غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توظیف میگذارد و عام تر از سنن مؤکد و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحیٰ و جز آن **عن** ربیعة بن کعب الاسلمی بفتح را و کسرۂ با کنیت او ابو فراس ست بکسر فا و سین در آخر معدود ست در اہل مدینه و اصحاب صُفّه صحابی قدیم ست خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه مات سنه ثلث و ستین روی عنه جماعة رضي الله عنه قال گفت بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن پس قال لي النبي گفت مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم سَلْ بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که فرمود بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد **شعر** فان من جودک الدنیا و ضرتها ✤ و من علومک علم اللوح والقلم ✤ **شعر** اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری ✤ بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن ✤ فقلت اسالك مرافقتك في الجنة پس گفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت و دریںجا تنبیه ست برانکه طالب صادق را باید که جز نعم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بحظوظ دنیویۂ فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات ولیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد و بمجرد هوس آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن و باد بمشت پیمودن ست ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ✤ خصوصًا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتها ست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است ولهذا حکم کردند بدان چنانکه می آید فقال اَوَ غیر ذلك پس فرمود آیا جز این یعنی چیزی دیگر بخواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم ست و این کلمه را بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعدۂ نحو آنرا التحقیق هست در محلش مذکور فقلت هو ذاك پس گفتم مدعا و مقصود من همانست که عرض کردم دیگر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر بکنی که از خودم جدا نکنی قال گفت آنحضرت پس چون تو بجدی در حصول این مطلب فاعنّي علی نفسك بكثرة السجود پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود در حصول مطلب خود به بسیار کردن سجده یعنی نماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی که طریق تحصیل شفا و تدبیر کار این ست از اینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از تطوع ست رواه مسلم مصنف رح سجود را که درین حدیث وارد شده حمل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقت وی برگردانید یعنی سجده های نماز غیر مرغب فیه ست علی الانفراد و سجود اگرچه صادق می آید بر فرض لیکن لابدست از اتیان بفرائض هر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص ست بوی یا دریابد بدان آنچه مطلوب اوست و در وی دلالت ست بر کمال ایمان وی رضی الله عنه و سمو همت او بسوی اشرف مطالب و اعلای مراتب و نزع نفس از دنیا و شهوات وی و دلالت ست برینکه نماز افضل اعمال ست در حق کسیکه مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد نفرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی نیل مطلوبش مگر بکثرت نماز حال آنکه مطلوبش اشرف المطالب ست و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن ایشان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت ست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصۂ موجودات صلی الله علیه وسلم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال حفظت من النبي صلی الله علیه وسلم عشر رکعات

رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعدها و رکعتین بعد المغرب فی بیته و رکعتین بعد العشاء فی بیته

و رکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر یاد گرفتم از پیغمبر خدا ده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد مغرب در خانهٔ خود و دو رکعت بعد عشا در خانهٔ خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب امام شافعی ست و تمسک وی رح همین حدیث ابن عمر ست که اصحاب کتب ستة آنرا باختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث ست چنانکه بیاید و مختار صاحب سفر السعادة نیز دو رکعت ست قبل ظهر و بعد آن و حق این ست که همه ثابت ست و همه کافی و شافی منقول علیه واخرج مسلم نحوه فی صحیحه واحمد والترمذی وصححه من حدیث عبد الله بن شقیق واخرج نحوه مسلم واهل السنن من حدیث ام حبیبة ایضا و مراد بخانه در حدیث حجرهٔ حفصه است که خواهر ابن عمر بود و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیگزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه بر میگشت از نماز و می آمد در خانه و میگذارد رکعتین بعد الجمعة فی بیته دو رکعت بعد جمعه در خانهٔ خود و نزد امام ابی حنیفه بعد از جمعه چهار رکعت ست و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعه ست اما سنت قبل الجمعه لیس در سفر السعادة گفته سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر می کنند و اثبات سنن بقیاس جائز نیست تا ائمه علما که در سنن صلوٰة تصانیف کرده اند و بضبط نماز های سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل باز گشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و می فرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل بعدها اربعا انتهی و در اینجا بحث ست که در باب الجمعه خواهد آمد و لمسلم کان اذا طلع الفجر لا یصلی الا رکعتین خفیفتین و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی گذارد مگر دو رکعت سبک و چون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر و بود این ساعت که در نمی آمدم بر آنحضرت و از اینجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعض احادیث آمده و این دو رکعت معدود اند در ده رکعات جزین نیست که روایت مسلم افادهٔ خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و تخفیف این مذهب مالک شافعی و غیر هماست و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ ام الکتاب و حدیث دلیل ست بر اینکه این نوافل برای نماز ست و حکمت مشروعیت می گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه ست و تا داخل شود مصلی در فریضه و باشد صدر وی منشرح با تیان وی و متوجه شود دل او به فعل فریضه و در حدیث تمیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اول چیزی که حساب کرده شود در بیان بنده روز قیامت نماز اوست پس اگر هست که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا گوید خدای تعالی فرشتگان خود را نظر کنید آیا می یابید برای بنده من از تطوع پس کامل کنید فریضه او را پس زکوٰة همچنین اخذ کرده میشوند اعمال بموافق آن اخرجه ابن ماجة والحاکم واحمد وابو داؤد و این دلیل حکمت مشروعیت اوست و باین زیادت مسلم استدلال کرده است کسی که مکروه میگوید نفل را بعد طلوع فجر و قد قدمنا ذلک در مالابد منه گفته سنت قبل فجر دو رکعت ست سورهٔ کافرون و اخلاص در ان بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت ست بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت ست و بعد جمعه چهار رکعت نزد ابو یوسف شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بعد سلام پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب ست و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت ست و بعد از ان شش رکعت دیگر مستحب ست که آنرا صلوٰة الاوابین گویند و بروایتی بعد نماز مغرب بست رکعت آمده و پیش از عشا چهار رکعت مستحب ست و بعد وتر دو رکعت نشسته خواندن مستحب ست

در رکعت اولی اذا زلزلت الارض و در اخیره قل یا ایها الکافرون خواند انتهی و خواندن سورهٔ تبارک الذی هم ... و دو رکعت بعد وتر برای نجات از
عذاب قبر از سلف مروی ست و مجرب ست و در حدیث نام وی منجیه آمده این ست سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینها خواهد آمد

وعن عایشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعا قبل الظهر وركعتين قبل الغداة بود پیغمبر خدا که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت براء گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بیهقی این را از قول عایشه و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف دربنجا مثل مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نتوان دانست و قول صحابی در انچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع و در مسند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام کرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح غریب ست باین وجه و این چهار رکعت مد و سلام میگذارد شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق ست یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه و غیر آن که در انجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند و لیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب ست و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از انها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا آنکه چهار را در بیت شریف میگذارد و عایشه آنرا دید و ابن عمر دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد تحیة المسجد و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در روی دیگر ست که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای آسمان درین وقت انتهی رواه البخاري و در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در او دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت ست عایشه آنرا دانست و ابن عمر ندانست و یحتمل که این هر دو منجملهٔ آن چهار باشد و حضرت آنرا دو دو کرده میگذارد و ابن عمر همین دو را دید و یحتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگذارد چهار رکعت و مؤید این ست حدیث ابو ایوب نزد ابی داود و ترمذی در شمائل و ابن ماجه و ابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر ليس فيهن تسليم يفتح لهن ابواب السماء و حدیث انس اربع قبل الظهر كعدلهن بعد العشاء اخرجه الطبراني في الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و یحتمل که گاهی چهار میگذارد و بران اقتصار می نمود و عایشه آن ازان خبر داد و گاهی دو رکعت میگذارد و ابن عمر ازان اخبار کرد انتهی

وعنها و هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها قالت گفت عایشه لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم نبود آنحضرت على شيء من النوافل بر هیچ چیزی از نوافل اشد تعاهدا منه سخت تر از روی خبرگیری ازان على ركعتي الفجر بر دو رکعت بامداد متفق علیه و بثبوت رسیده که ترک نمی کرد آنرا در سفر و نه در حضر و محکی ست وجوب آن از حسن بصری و لمسلم عن عایشة و مسلم راست از حدیث عایشه مرفوعا ركعتا الفجر خير من الدنيا وما فيها دو رکعت صبح بهترست اجر آن هر دو از دنیا و انچه در وست و دربنجا دلیل ست بر ترغیب در گذاردن این هر دو و برینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن فقط

وعن ام حبيبة ام المؤمنين رضي الله عنها ترجمهٔ وی سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم وليلة کسی که بگذارد دوازده رکعت در هر روز و شب بني له

بهن بیت فی الجنة بنا کرده شود برای او خانه بسبب این دوازده رکعت در بهشت وتفصیل آن در روایت ترمذی بیاید رواه مسلم
واحمد وابوداؤد والترمذی وصححه ابن حبان ورواه والنسائی وابن ماجة عن عایشة وفی روایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبه ثنتی عشر
دوازده رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعا بر تمییز ست از اثنی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم ست وللترمذی نحوه
وترمذی راست از حدیث ام حبیبه مانند حدیث مسلم وزاد وزیاده کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایت مسلم مجمل ست
اربعا قبل الصلوة چهار رکعت پیش از نمازیکه در حدیث سابق از عایشة گذشته یعنی ظهر ورکعتین بعدها و دو رکعت بعد
نمازی که در حدیث ابن عمر گذشت ورکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب واین همان نمازست که حدیث ابن عمر آنرا مقید کرده
بفی بیته ورکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقیدست بفی بیته ورکعتین قبل صلوة الفجر
و دو رکعت پیش از صبح واین همان نمازست که ابن عمر و عایشة در هر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند ولیکن ترمذی این حدیث را غریب
من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاهد اصل
حدیث ست وگفته اند که اقوی واوکد سنن سنت فجرست پس سنت مغرب وبعد از وی سنت ظهر وبعد از ان سنت عشا وبعد از همه سنت پیش
از ظهر وبعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر وبعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه ذکره الشمنی وللخمسة عنها و مر احمد وابوداؤد وترمذی ونسائی
وابن ماجه راست از حدیث ام حبیبه من حافظ علی اربع قبل الظهر واربع بعدها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش
از ظهر وچهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در انست که این یا رکعتین سنت اند یا ورای آنها والظاهر الثانی حرمه الله علی النار
حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و در بعضی روایات آمده که میگذارد آنرا ابد وسلام وترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت وبعد از وی دو رکعت وگفته درین باب حدیث ست
از عایشة وام حبیبه وحدیث علی حسن ست وهم برین ست عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وآنها که بعد از ایشان اند
وهمین ست قول سفیان ثوری وابن المبارک واسحق وبعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل ونهار دوگان دوگان ست ومقصود ایشان آنست
که فصل کنند میان رکعتین وباین قائل ست شافعی واحمد ونیز از عایشة آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر می گذارد و بعد از وی
میگذارد واین را طرق هست انتهی ومسلم وابوداؤد از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پستر بیرون می آمد ومیگذارد نماز بمردم پستر می در آمد بخانه ومیگذارد دو رکعت
وابوداؤد در سنن خود وترمذی در شمائل از ابو ایوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت ست پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم
کشاده میشود برای آنها درهای آسمان ودر موطای امام محمد نیز مثل این آمده ونزد شافعی نیز چهارست ولیکن بدو سلام وترمذی وجه آنرا بیان
کرده کما تقدم ومختار شوکانی نیز چهارست قبل ظهر ودر حدیث ابن عمر گفته که این منافی نیست دلیلی را که گذشت بر مشروعیت اربع قبل ظهر وبعد
آن چه این زیادت مقبول ست انتهی وبرین ست عمل حنفیه الیوم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم رحم الله امرأ صلی اربعا قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را
ذکر این چهار رکعت در نوافل گذشته نگذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبه ضم نمایند نوافل قبل فرائض وبعد آن شانزده رکعت
می شود مصنف رح گفته شیخ مشایخ ما ابن زیاد رح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی ست که چهار رکعت گذارد نه برای کسی که اقتصار کرد

بر دو رکعت لیکن بدو رکعت هم بیرون میرود از عهده این خبر که میان هر دو اذان نماز ست پس باید که غنیمت شناسد مواظبت کننده برین چهار
رکعت این دعا را انتهی رواه احمد وابو داؤد والترمذي وحسنه ترمذی گفت حسن غریب وابن خزيمة وصححه وکذلک
ابن حبان و در سندش محمد بن مهران ست و در وی مقال ست لکن وثقه ابن حبان وابن عدی و آبو داؤد از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت
روایت نموده و ترمذی واحمد در ان بجای رکعتین اربعا آورده و از جهت اختلاف این روایات ست که مذهب حنفی تخییر ست میان چهار و دو وجمعا بین
الاحادیث وچهار افضل ست چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع ست نه رکعتین واما دو رکعت قبل عشا
فقط پس شامل ست آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن مغفل المزني بضم میم وفتح غین معجمه وتشدید فای
مفتوحه بن غنم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود و بصره آمد و خانه بساخت وی کی از ان ده کس ست که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آموختن مردم
بسوی بصره فرستاده بود مرد در سنه ستین وقیل قبلها بسنة روی عنه جماعة من التابعين منهم الحسن البصري وقال ما نزل البصرة اشرف منه
رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا قبل المغرب صلوا قبل المغرب نماز بگذارید پیش از مغرب
نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را ثم قال في الثالثة لمن شاء پستر گفت در بار سوم این امر برای کسی ست که خواهد یعنی
این امر ایجابی نیست بلکه تخییری ست مر هر کرا خواهد كراهية ان يتخذها الناس سنة از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم مر این
نماز را سنت مؤکده وطریقه مستمره گیرند و در روایتی خشية ان يتخذ با آمده پس گذاردن آن مندوب ومستحب باشد اما در درجه راتب که برآن
مواظبت بود نیست رواه البخاري ومسلم وابو داؤد واحمد وابن حبان وفي رواية لابن حبان و در روایت ابن حبان ست
از حدیث عبد الله مذکور ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل المغرب ركعتين بدرستیکه آنحضرت بگذارد قبل مغرب
دو رکعت واز اینجا شرعیت این دو رکعت از فعل وقول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در استحباب
دو رکعت پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده ومنکر اند آنرا بسیاری از سلف واصحاب ما ومالک تمسک آن طائفه باحادیث ست که در صحیحین
وغیرهما وارد و یافته و جوابش معارضه آن احادیث ست بانچه ابو داؤد آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم
من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر واین حدیث صحیح ست نزد ما وارجح
بجهت عمل اکابر صحابه وسلف موافق آن وتلقی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحت معتبر ست باجتهاد ورای
ایشان و دائر ست امر رواة بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق وعدم آن انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة
بعد ایراد این نقل فرموده که این چنین گفته شیخ ابن الهمام وتطویل کرده در تحقیق سخن وکلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داد
محدثان که اصح الکتب صحیح البخاري ثم ثم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فتذکر والله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف وفقه الله لما یحب
ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه وعنا صادر ست از غایت تعصب مذهب غلبه تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی
رجحان حدیث ابو داؤد بجهت عمل اکثر صحابه ممنوع ست بعمل اکابر صحابه بموافق حدیث متن چنانکه بیاید و بحدیث صحیحین وچون اعتبار صحت
حدیث بخاری ومسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگرچه غیر وی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست وآنکه شیخ ابن الهمام
بر ترتیب محدثان در صحت احادیث وتقدیم صحیح بخاری ومسلم بر غیر آنها گفته که این ترتیب تحکم ست وجائز نیست در وی تقلید لسخنی
مردود ست زیرا که در وی خرق اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث ست بلکه اکثر امت وکبرای ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر وی

این قسم جرأت کرده باشد اگرچه وی از علما می بود چون کیدانی همین یک کلمه برای توهین وتبدیع او کافی بود وجائز نیست هیچ یکی را که ایمان دارد بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول این زلتی بس عظیم ست که از وی بوجود آمده وخطای فاحش ست که در غشاوه حمایت مذهب وتقلید حنفیه سر برزده تجاوز الله عنه در حجة الله البالغة گفته وکل من یهون امرهما ای الصحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین ومولانا معین الدین رح در کتاب دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب خبر ابن الهمام درین قول چنانکه باید گرفته ورد بر مشیع بر شیخ عبد الحق دهلوی نموده وانچه صواب محض وحق بحت بود درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه **ولمسلم** عن انس رضي الله عنه وسلم است از حدیث انس که پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت نمیگذارد ولیکن کنا نصلي ركعتين بعد غروب الشمس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يرانا فلم يأمرنا ولم ينهنا نا بودیم ما که نماز میگذاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب وبود آنحضرت که می دید ما را پس نه امر میکرد ما را ونه نهی میفرمود ما را از ان واز ینجا معلوم شد که گذاردن این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول وفعل وتقریر آنحضرت درین باب خصوصا از کتب صحیحه مثل صحیحین وصحیح ابن حبان ولهذا در سفر السعادة گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند ومنع نفرموده انتهى ونیز بخاری ومسلم ونسائی از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه بر میخاستند ودر پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم از درون خانه بیرون می آمد وایشان را می دید که نماز می کنند ودر روایتی آمده که مردم از بیرون مسجد می در آمدند واین جماعت را در نماز می دیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت ودر کتب خمسه غیر مؤطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار فرموده بین کل اذانین صلوة ودر مرت ثالث فرمود لمن شاء ومراد بدو اذان اذان واقامت ست وانس گفت با وجود آنکه میان اذان واقامت فرجه کمتر ست میگذاردند واز ینجاست که بعضی گفته اند که این راتبه مغرب ست وداخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقی ست اگر خواهند بگذارند وهمین ست مختار شوکانی رح واز ینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب ست باین اخبار وآثار صحیحه وعمل جماعه از صحابه بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبالجمله نوافل باین حساب بست رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس حافظ نوافل را در یک روز وشب سی وهفت وبا سه رکعت وتر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر روز وشب بر چهل رکعت محافظت میکرد هفده رکعت فرائض ودوازده رکعت که در روایت ام حبیبه آمده ویازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهى ومخفی نیست بحسابی که ما ذکر کردیم عدد نوافل غیر وتر به بست ودو رکعت میرسد اگر چهار رکعت پیش از ظهر وبعد او را در تحت وی داخل نکنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمرست بازیادت انچه در حدیث ام حبیبه هست بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بست وچهار رکعت باشد جز وتر وفرائض **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يخفف الركعتين اللتين قبل صلوة الصبح حتى اني اقول اقرأ بام الكتاب بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض بامداد ست یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده هست سوره فاتحه یا نه متفق علیه وبتخفیف آن رفته اند جمهور وتعیین قدر قرات دران بباید وحنفیه بتطویل رفته اند وهم منقول ست از نخعی وبیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر درین باب آورده ودر وی راوی هست که نامش نبرده پس انچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ في ركعتي الفجر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد خواند آنحضرت در دو رکعت رواتب فجر این دو سوره وتخفیف درین دو رکعت از همین جاست که این دو سوره قصیر میخواند ومع هذا گاهی این دو رکعت را

ترک نکرده و گذشت حدیث عایشه که نبود آنحضرت اشد تعاهد بر هیچ نوافل چنانکه بود بر دو رکعت فجر متفق علیه و در صحیح مسلم ست و غیر او از حدیث عایشه که می فرمود دو رکعت صبح بهترست از دنیا و ما فیها و درین باب احادیث دیگرست رواه مسلم در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت در دو رکعت فجر دو آیت یکی قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الی آخره که در سوره بقرست عوض قل یا ایها الکافرون دیگر یا اهل الکتاب تعالوا الخ که در آل عمران ست یعنی عوض قل هو الله احد پس درینجا دلیل ست بر جواز اقتصار بر آیت از وسط سوره **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر اضطجع على شقه الايمن بود آنحضرت چون می گذارد دو رکعت فجر دراز می شد بر پهلوی راست خود علما درین مسئله با بین مفرط و مفرط و متوسط اند جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم رح از ایشان ست درین باب افراط کرده و گفته فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وے و دلیل برین همین فعل آنحضرت ست که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فليضطجع علی جنبه الایمن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و ابن تیمیه رح گفته صحیح نیست زیرا که متفردست بآن عبد الرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال ست و مصنف گفته حق اینست که حجت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران و جماعتی تفریط کرده و گفته مکروه ست بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمرست که در جامع الاصول از نافع آورده که دید ابن عمر مردی را که گذارد دو رکعت فجر پس تر اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابوداود آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد این حدیث با بن عمر رسید گفت اكثر ابوهريرة اکثار و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه وی می گوید گفت انکار نمیدارم ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت بابی هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگریزه میزد ابن عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذارد دو رکعت می غلطد چنانکه می غلطد حمار و جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت ست پسندیده است یعنی برای رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده است و اگر بطریق استنان ست مکروه ست و قول امام ابوحنیفه نیز همین ست و می فرماید که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بود نه تعبد و مؤید اوست حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده میداشت شب خود را پس اضطجاع میکرد برای استراحت اخرجه عبد الرزاق وفيه راو لم يسم و بالجمله حکم بدعت بودن این عمل بغایت بعیدست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک کند آثم گردد اما فرضیت بروجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعضی احادیث بعد از نماز تهجد آمده که اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب بیاید پس اشبه و اوفق بصواب مختار جمهور علماست یعنی استحباب نووی گفته مختار آن که سنت ست بظاهر حدیث ابوهریره در سبل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه اگر صحیح شود غایت وی اخبار باشد از فهم خودش عدم استمرار آنحضرت بران دلیل سنیت ست و مسنون آنست که بر شق ایمن بخسپد ابن حزم فرمود اگر خسپیدن بر دست راست متعذر شود ایما کند و بر دست چپ اضطجاع نماید انتهی رواه البخاري

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الركعتين قبل صلوة الصبح

فلیضطجع علی جنبه الأیمن چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح پس گو بخسپد بر پهلوی راست و چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر
چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب فرضیت ست چنانکه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد وابو داؤد والترمذي وصححه گفت ترمذی
حدیث صحیح غریب وتقدم کلام الناس فیه و سر در خسپیدن بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده آنست که تا
خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوٰۃ نیاید چه دل که مضغهٔ صنوبری ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و راحت و آسایش
غلبه کند بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که بر جانب چپ ست کند و در قلق و بی آرامی
افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قُوی ست کمتر بود خواب دیر آید و چون بیاید گران نبود و از بجهت که بجانب راست خفتن باعث
قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب ست اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن
در حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر
قیام شب را و ازینجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفه مدرکه است
وخواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند والله اعلم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم صلوٰۃ اللیل مثنی مثنی نماز شب دوگان دوگان ست و باین رفته اند صاحبین وجمهور علما و گویند نماز روز چهارگان چهارگان بود
و مالک گفته جائز نیست زیادت بر دوگان زیرا که مفهوم حدیث حصر ست چه در قوت ما صلوٰۃ اللیل الا مثنی مثنی ست بجهت آنکه تعریف مبتدا اغلب مفید
اوست و جمهور گویند حدیث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت نمی کند بر حصر و اگر تسلیم کنیم فعل آنحضرت معارض اوست و آن ثبوت ایثار و اختیار
آنحضرت ست پنج رکعت را چنانکه در حدیث عایشه ست نزد شیخین و فعل قرینه عدم ارادهٔ حصر ست و نزد شافعی دوگان دوگان ست در روز و شب
هر دو و افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان ست و همه متمسک اند باحادیث که ورود یافته است دران و همه آمده است و همه صحیح ست
فاذا خشي احدكم الصبح صلی رکعة واحدة یوتر له ما قد صلی پس چون بترسد یکی از شما طلوع بامداد را بگذارد یک رکعت
که وتر گرداند برای وی نمازی را که گذارده است در شب زیرا که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب وتر میگردد و وارد
شده است که نماز مغرب وتر روز ست و وتر بمعنی طاق ست مقابل جفت از عدد و چون دو رکعت دو دو گذارده است همه جفت واقع می شود پس یک رکعت
که بادی ضم کنند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این ست و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند
وظاهر مفهوم حدیث همین ست و قول او چون بترسد طلوع فجر را گویا اشارت ست بتطویل نماز شب وقت صبح والا ادای وتر موقوف بخوف نیست
و نیز دروی دلیل ست بر اینکه وتر نکند بیک رکعت مگر بخوف طلوع فجر ورنه وتر کند به پنج یا هفت و مانند آن نه بسه رکعت بنا بر نهی ازان در روایت
دارقطنی و ابن حبان و حاکم از حدیث ابی هریره مرفوعا و لفظ وی این ست اوتر بخمس او سبع او تسع او احدی عشرة و زیاده کرده حاکم و لا توتروا بثلث
لا تشبهوا بصلوٰۃ المغرب مصنف گفته رجال وی ثقات اند و مضرت نمیکند آنرا وقف کسی که موقوف گفته است آنرا و معارض اوست حدیث
ابو ایوب من احب ان یوتر بثلث فلیفعل اخرجه ابو داؤد والنسائی وابن ماجة وغیرهم جمع کرده اند میان اینها باینکه نهی از ثلاث جائی ست که برای
تشهد اوسط نشینند که این مشابه مغرب ست و چون نه نشینند مگر در آخر وی پس نیست مانا بمغرب و در سبل گفته این جمع حسن ست و مؤید اوست
حدیث عایشه رض نزد احمد و نسائی و بیهقی و حاکم که بود آنحضرت وتر میکرد بسه رکعت فصل نمی نمود میان آنها و لفظ حاکم لا یقعد ست و اما مفهوم این قول
که وتر نکند بیک رکعت مگر بخوف طلوع فجر پس معارض اوست حدیث ابو ایوب که در وی این ست که هر که دوست دارد وتر بیک رکعت پس باید که بکند

وآن اقوی ست از مفهوم حدیث کتاب و در وی و در حدیث ابو ایوب لیل ست بر صحت اعلام بیک رکعت انتهی متفق علیه و مسلم و ترمذی از
حدیث جابر آورده اند که فرمود رسول خدا هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد
که برخیزد در آخر شب پس بهستی که نماز آخر شب مشهود و محضور ست و این افضل ست و ترمذی از ابو هریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که وتر کنم پیش از انکه بخسپم و گفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر مکروه بود و اختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و من بعدهم که بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر صحابه بر انند که وتر در آخر شب افضل ست ترمذی گفت حدیث عایشه حسن صحیح ست و حدیث ابو هریره
حسن غریب و للخمسة واحمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه راست از حدیث ابو هریره و هم ابن خزیمه راست از حدیث علی بن عبد الله
البارقی الازدی از ابن عمر گفت ابن عبد البر نگفته است این را احدی از ابن عمر غیر علی و انکار کرده اند بروی و بود یحیی بن معین که تضعیف میکرد
حدیث او را و احتجاج نمی کرد بدان و گفت که نافع و عبد الله بن دینار و جماعتی روایت کرده اند این حدیث را از ابن عمر بدون ذکر نهار و مروی ست
بسند وی از یحیی بن معین که گفت نماز روز چهار رکعت ست فصل کرده نمی شود میان آنها پس گفته شد که احمد بن حنبل میگوید نماز نهار
مثنی مثنی ست گفت بکدام حدیث گفتند بحدیث ازدی گفت و چیست ازدی که قبول کنم از وی و بگذارم یحیی بن سعید انصاری را از نافع
از ابن عمر که وی تطوع میکرد در روز بچهار رکعت و فصل نمی کرد میان آنها و اگر حدیث ازدی صحیح می بود مخالفت نمی کرد او را ابن عمر و صححه
ابن حبان تصحیح کرده است آنرا ابن حبان صلوة اللیل والنهار مثنی مثنی نماز شب و روز دوگان دوگان ست
مثنی مثنی بمعنی اثنین اثنین غیر منصرف ست بنا بر عدل و وصف و گفت مسلم در صحیح خود که گفت راوی گفتم ابن عمر را چیست معنی
این حدیث گفت سلام دهد بر هر دو رکعت و این موافق مذهب شافعی ست و لکن قال گفت النسائی ابو عبد الرحمن هذا
این حدیث خطا است خطاست و همچنین گفته است حاکم در علوم الحدیث و نسائی در سنن کبری گفته اسنادش جید ست لیکن جماعتی
از اصحاب ابن عمر خلاف کرده اند ازدی را پس ذکر نکردند در ان لفظ نهار و صححه ابن خزیمه والحاکم فی مستدرکه و گفت رواة وی ثقات اند
گفت دارقطنی در علل ذکر نهار در وی وهم ست و گفت خطابی روایت کرد این حدیث را طاوس و نافع و غیرهما از ابن عمر پس ذکر نکرد
هیچ یکی در ان لفظ نهار را مگر آنکه سبیل زیادت از ثقه قبول ست و گفت بیهقی این حدیث صحیح ست و احتجاج کرده است مسلم بعلی بارقی
و زیادت از ثقه مقبول ست و قد صححه البخاری لما سئل عنه پس تر روایت کرد بیهقی این را بسند خود تا ابن عمر و گفت مروی ست از محمد
بن سیرین از ابن عمر مرفوعا باسنادی که همه راویان او ثقات اند کذا فی التلخیص در سبل گفته نظر کن بسوی کلام ایمه درین زیادت
که چه قسم اختلاف کردند در ان اختلاف شدید و لعل الامرین جائزان و گفت ابو حنیفه مصلی مختار ست خواه دو دو بگذارد یا چهار چهار
ولیکن زیاده بر چهار نکند و بخاری هشت حدیث در بودن نماز روز دو رکعت اخراج نموده انتهی **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل بزرگترین نماز بعد نماز
فرض نماز شب ست اخرجه مسلم محتمل که مراد بلیل جوف لیل باشد لحدیث ابی هریرة عند الجماعة الا البخاری گفت ابو هریره پرسیده شد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام نماز افضل ست بعد مکتوبه فرمود نماز در جوف لیل آخر و در حدیث عمرو بن عنبسه است نزد ترمذی و صححه اقرب
آنچه می باشد رب از بنده در جوف لیل آخر ست پس اگر میتوانی که باشی از ذاکران خدا درین ساعت پس باش و مراد از جوف آخر ثلث اخیر ست
انما وردت به الاحادیث **وعن ابی ایوب الانصاری** رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الوتر حق

علی کل مسلم وتر ثابت ولازم ست بر ہر مسلمان واین دلیل قائل وجوب اوست فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسیکه دوست دارد که وتر کند بپنج رکعت پس باید که بکند وباین رفته است سفیان ثوری وبعض ایمه دیگر ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل وکسی که دوست دارد که وتر کند بسه رکعت پس باید که بکند واین مذهب امام ابوحنیفه واصحاب اوست وگذشت جمع وتطبیق میان این ومیان معارض این ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل وکسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند واین مذهب شافعی وایمه دیگرست وحق آنست که همه کافی وشافی ست رواه الاربعة الا الترمذی یعنی ابوداؤد ونسائی وابن ماجه ورواه ابن حبان والدارقطنی والحاکم وله الفاظ وصححه ابن حبان ورجح النسائی وصحح ابوحاتم والذهلی والدارقطنی فی العلل والبیهقی وغیر واحد وقفه وهو الصواب له حکم الرفع زیرا که اجتهاد را درین مقام مساغی نیست یعنی در مقادیر وحدیث دلیل ست بر ایجاب وتر ودال ست برای آن حدیث ابوهریره نزد احمد من لم یوتر فلیس منا وباین رفته اند حنفیه ومذهب جمهور عدم وجوب اوست ودلیل ایشان حدیث علی ست که می آید ولفظ وی نزد ابن ماجه این ست ان الوتر لیس بحتم ولا کصلاتکم المکتوبة ولکن رسول الله صلی الله علیه وسلم اوتر وقال یا اهل القرآن اوتروا فان الله وتر یحب الوتر وکذا ذکر الحدیث ابن تیمیه ومنذری حدیث ابوایوب باین لفظ روایت کرده الوتر حق ولیس بواجب واین حدیث که سه چیزست که بر من فرائض ست وبر شما تطوع ومنجمله آن وتر را هم شمرده واگرچه ضعیف ست اما او را متابعات ست که تایید ش میکند با آنکه حدیث ابوایوب که بدان استدلال بر ایجاب کرده اند اصح وقف اوست بروی اگرچه گذشت که او را حکم مرفوع ست ولکن مع هذا مقاوم ادله داله بر عدم ایجاب نمی تواند شد وایجاب اطلاق کرده می شود بر مسنون تاکیدا چنانکه در غسل جمعه گذشته ومراد بقوله بخمس او بثلث آنست که نه نشیند مگر در آخر آن ومی آید حدیث عایشه در بیان خمس وقوله بواحدة ظاهرش اقتصارست بران ومروی ست فعل آن از جماعه از صحابه ومحمد بن نصر وغیره باسناد صحیح از سائب بن یزید آورده که خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت ونگذارد جز آن وروایت کرد بخاری که وتر کرد معاویه بیک رکعت واستصواب کرد آنرا ابن عباس شیخ در ترجمه گفته اختلاف ست که وتر یک رکعت ست یا سه رکعت وپنج وهفت رکعت نیز آمده نزد اکثر ایمه یک رکعت ونزد ما سه رکعت واحادیث در هر دو جانب وارد وآنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند وسلام دهند واگر نگذارند مکروه ست از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت ست ومن هم باینجانب ام ودر وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت واگر ندهد زیان ندارد وبعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول بسه رکعت وحق آنست که احادیث کثیره وآثار صحیحه در روی آمده ست وکلام در باب وتر بسیارست ودلائل جواب آن وبودن او بیک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب وشرح سفر السعادة بتفصیل مذکورست انتهی گوییم مختار ایمه اهل حدیث ومحققین ایشان یک رکعت ست تا هفت رکعت وباین رفته ست حافظ ابن القیم رحمه الله در اعلام الموقعین وغیره فی غیره ونزد صاحب حجة بالغه یک رکعت وسه رکعت هر دوست ودر مصفی گفته نزدیک جمهور اهل حدیث وتر در اصل تمام رکعت اخیره ست واو همه نماز را وتر میگردانید پس اگر یازده رکعت وتر گذارد می شاید وگرنه رکعت گذارد می شاید واگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت گذارد می شاید انتهی **وعن** علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لیس الوتر بحتم کهیئة المکتوبة ولکن سنة سنها رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست وتر واجب همچو وجوب نماز فرض ولیکن سنتی ست که مسنون کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم اختلاف ست میان علما در حکم وتر که سنت ست یا واجب اکثر ایمه وابویوسف ومحمد از اصحاب ابی حنیفه برانند که سنت ست ونزد ابی حنیفه واجب ست لیکن نه بمعنی فرض وبروایتی از وی فرض وبروایتی سنت نیز آمده وصحیح قول اول ست وگفته اند که باوجود سنیت وی قضا واجب ست

ترجمه گفت مذهب جمهور علما این ست که وتر سنت ست مگر نزدیک ابوحنیفه واجب ست خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح ست
الا ان الله زادکم صلوة هی خیر لکم من حمر النعم ولابد ست که زائد از جنس مزید علیه باشد تحقیقا لمعنی الزیادة وجواب او از احادیث آنست که چون این نماز
تابع عشا ست در صلوة خمس داخل شد انتهی رواه النسائي والترمذي وحسنه والحاكم وصححه گذشت که این از ادلهٔ جمهور ست
بر عدم وجوب درین حدیث علی عاصم بن ضمره ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد وقاضی عبدالرحمن حیمی در حواشی بلوغ المرام گفته نیافتم این را در تلخیص
بلکه یافتم که ذکر کرد آنرا در ینجا وگفت صححه الحاکم وتعقب نکرد آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده و در تقریب دیدم نوشته ست عاصم بن ضمرة
السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع وسبعين انتهى **وعن** جابر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قام في شهر رمضان ثم انتظروه من القابلة فلم يخرج وقال اني خشيت ان يكتب عليكم الوتر بدرستیکه
رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پس انتظار کردند صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس بر نیامد و فرمود
بدرستیکه من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما وتر گویا حق تعالی وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردے
برین نماز فرض میگردانیم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد بران فرض گردانیده شد و بعضی میگویند
عادت الله جاری بود بران که هرچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن رواتب بود
که آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد در سبل گفته تعلیل عدم خروج بخشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هن خمس وهن
خمسون لا يبدل القول لدي مشکل ست زیرا که چون از تبدیل امن حاصل ست وقوع خوف از زیادت معنی چه و مصنف ازین اشکال جوابها
بسیار نقل کرده و همه را تزییف نموده و بعد ازان سه جواب داده وگفت که این اجوبه را باری تعالی بر من فتح نموده و جمله این هر سه یک جواب را
جید گفته و آن این ست که خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از افتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تهجد در مسجد بجماعت شرعا در صحت تنفل بشب
وگفت ایما میکند باین قول وی در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یکتب علیکم ولو کتب علیکم ما قمتم به فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس
منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد براه شفقت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گوییم مخفی نیست که این غیر مطابق ست بقول وی ان یفرض
علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا که این ظاهر ست در انکه خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث
عایشه که نزد ابوداؤد ست بر اینکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب بر اینکه گذارد با ایشان یک شب
و در روایتی از احمد ست که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود در شب چهارم و در قول وی خشیت ان یکتب علیکم
دلالت ست بر اینکه وتر غیر واجب ست انتهی وبالجمله مراد بوتر درین حدیث نماز تراویح ست که در آخرش وتر می باشد چنانکه در روایات
مشهوره آمده ست که این قصه تراویح بود و تسمیه بتراویح گویا ماخوذ ست از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذارد چهار رکعت
در شب پس تروح میکرد الحدیث اخرجه البیهقی وقال تفرد به المغیرة بن زیاد ولیس بالقوی فان ثبت فهو اصل فی تروح الامام فی صلوة
التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت با صحابه هشت رکعت و وتر کرد
پس انتظار کردند او را در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزیمة وابن حبان فی صحیحهما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان
بتراویح از حدیث عایشه در صحیحین نیز هست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری ست پس وفات کرد آنحضرت والامر علی
ذلک انتهی و حدیث را الفاظ ست در سبل السلام گفته هر که نماز تراویح ثابت کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان استدلال کرده

باین حدیث یعنی حدیث باب و نیست در وی دلالت بر کیفیت چیزی که میکنند آنرا و نه بر کمیت آن زیرا که ایشان بست رکعت بجماعت میگذارند و میان هر دو رکعت ترویح میکنند فاما جماعت پس آنحضرت بگذارد با ایشان بجماعت پستر ترک نمود بخوف آنکه فرض گردد بر ایشان بعده عمر رض اول کسی ست که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این بدعت ست چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود و غیر وی از حدیث ابوهریره که بود آنحضرت ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه امر کند ایشان را بعزیمت پس میگفت هر که قیام رمضان کند از روی ایمان و احتساب بخشیده شود او را آنچه متقدم شد از گناه وی گفت وفات کرد آنحضرت و امر برین بود و در خلافت ابوبکر و شروع خلافت عمر و زیاده کرد در روایتی نزد بیهقی گفت عروه پس خبر داد مرا عبد الرحمن قاری که برامد عمر بن خطاب شبی در رمضان و طواف کرد در مسجد و اهل مسجد متفرق و پریشان اند نماز می گذارد مردی برای خود و نماز میگذارد مردی پس نماز میگذارد قومی بنماز او پس گفت عمر بخدا گمان میکنم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد پس عزم کرد عمر بر ینکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد و امر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز میگذارند بنماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب ست این بدعت و بیهقی در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده و ازینجا شناختی که جاعل جماعت بر معین عمر رض ست و وی نام آن بدعت کرده و اما قول وی نعم البدعة پس نیست در بدعت آنچه مدح کرده شود بلکه هر بدعت ضلالت ست و متعین ست حمل قول وی انما بدعة بر جماعت ایشان بر معین و الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جماعت کرد با ایشان و اما کمیت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید و طبرانی از طریق ابی شیبه ابراهیم بن عثمان از حکم از مقسم از ابن عباس که بدرستیکه آنحضرت میگذارد در رمضان بست رکعت و وتر در سبل الرشاد گفته ابو شیبه ضعیف احمد و ابن معین و البخاری و مسلم و ابوداود و الترمذی و النسائی و غیرهم و کذبه شعبة و ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکرات او شمرده و گفت اذرعی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در دو شب که بیرون آمد دران هر دو بست رکعت پس منکر ست و گفت زرکشی در خادم دعوی اینمعنی که آنحضرت با ایشان دران شب بست رکعت گذارد صحیح نشد بلکه ثابت در صحیح نماز ست بغیر ذکر عدد و بیهقی از ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذارد در ماه رمضان بست رکعت و وتر و زیاده کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب بوتر بثلاث و گفت بیهقی متفرد ست باین ابوشیبه ابراهیم بن عثمان و او ضعیف ست و در موطا و ابن ابی شیبه و بیهقی ست از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب پس بود ابی که نماز میگذارد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث و سوق کرد روایات امر عمر ابی و تمیم داری را بقیام با مردم به بست رکعت و در روایتی آمده که صحابه قیام میکردند در زمانه عمر به بست رکعت و در روایتی به بست و سه رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه به بست رکعت و وتر میکرد بسه و گفت در وی قوت ست و چون این همه شناختی دریافتی که نیست در بارهٔ بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید حدیث عایشه مرفوعا که زیاده نمی کرد آنحضرت در رمضان و نه در غیر وی بر یازده رکعت و ازین همه معلوم شد که صلوٰة تراویح برین اسلوب که اتفاق کرده اند بروی اکثر مردم بدعت ست آری قیام رمضان سنت ست بلا خلاف و جماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره ایتمام کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوٰة لیل و لیکن این کیفیت و کمیت را سنت گفتن و بران محافظت نمودن همین را بدعت میگوییم و این عمر بن خطاب ست که برامد اول الامر و مردم اوزاع و متفرق بودند بعضی منفرد میگذاردند و بعضی بجماعت بر وضعی که بران در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند و خیر الامور همان ست که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و اما حدیث علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ اخرجه احمد و ابوداود و ابن ماجة و الترمذی و صححه الحاکم و گفت بر شرط شیخین بست و مثل اوست حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر اخرجه الترمذی

وقال حسن واخرجه احمد وابن ماجه وابن حبان واو را طریقها ست که در وی مقال ست مگر آنکه بعض وی مقوی بعض ست پس نیست مراد بسنت خلفای راشدین مگر طریقهٔ ایشان که موافق طریقهٔ آنحضرتؐ باشد از جهاد اعدا و تقویت شعائر دین و مانند آن زیرا که حدیث عام ست مر هر خلیفهٔ راشد را خاص نیست بشیخین و معلوم ست از قواعد شریعت که هیچ خلیفهٔ راشد را نمی رسد که طریقهٔ جز طریقهٔ که بران آنحضرتؐ بودند مشروع کند و ابن عمر بنفس خود خلیفهٔ راشد ست مع هذا الجمیع مذکور ابن معین در شب ماه رمضان بدعت نام کرد و نگفت که این سنت ست فتامل باآنکه صحابه رضی الله عنهم خلاف کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل پس دلالت کرد بر اینکه حمل نکردند ایشان حدیث را بر حجت بودن قول و فعل او و بزماوی در شرح الفیه که در اصول فقه ست تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی بر اینکه قول شیخین حجت نیست باآنکه گفته است که حدیث اول دلالت میکند بر اینکه چون اتفاق کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از انها منفرد بود و تحقیق این ست که اقتدا تقلید نیست بلکه غیر اوست کما حققناه فی شرح نظم الکافل فی بحث الاجماع انتهی کلام السبل رواه ابن حبان گویم مصنف البعاد نجعه کرد و رنه حدیث در بخاری ست مگر باین لفظ ان یفرض علیکم صلوٰۃ اللیل و روایت کرده است آنرا ابو داود از حدیث عایشه ولفظ وی این ست ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فصلی بصلاته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیل الثالثة فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد رایت الذی صنعتم ولم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم و این حدیث در بخاری قریب باین ست و سعید بن منصور از سائب بن یزید آورده که گفت بودیم ما که قیام میکردیم در زمان عمر بن الخطاب بیازده رکعت واخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل در عمدة القاری گفته اختیار کرده است مالک همین عدد را برای خود واختاره ابو بکر بن العربی و در ما ثبت بالسنة از بعض سلف آورده که بزمانهٔ عمر بن عبد العزیز یازده رکعت میگزاردند قصداً للتشبیه برسول الله صلی الله علیه وسلم و سیوطی در رسالة التراویح گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست تر ست بسوی من و آن یازده رکعت ست و هی صلوٰۃ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد یازده با وتر ست گفت آری و سیزده قریب ست از وی گفت و نمیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و ابن الهمام در فتح القدیر گفته قیام رمضان سنت ست یازده رکعت با وتر در جماعت کرد آنرا رسول خدا پستر ترک نمود بعذر و افاده کرد که اگر خشیت فرضیت نمی بود مواظبت میکردم و شک نیست در تحقق امن ازان بوفات وی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد و بودن آن بست رکعت سنت خلفای راشدین ست و قوله علیه السلام علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین ندب ست بسوی سنت ایشان و مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست که مواظبت کرد بران بنفس خود مگر بعذر و بر تقدیر عدم عذر جز این نیست که مواظبت میکرد بر چیزی که واقع شد از وی یعنی یازده رکعت پس بست رکعت مستحب باشد و این قدر منجملهٔ آن سنت بود همچو چهار رکعت بعد عشا که مستحب ست و دو ازان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست که سنت بست رکعت ست و مقتضای دلیل همان ست که ما گفتیم انتهی و در بحر الرائق بعد ذکر قول ابن الهمام گفته پس درین وقت مسنون بر اصول مشایخ ما هشت رکعت ست از تراویح و دوازده رکعت مستحب ست انتهی و هم در طحطاوی بعد نقل کلام فتح القدیر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی فاذن یکون المسنون علی اصول مشایخنا ثمانیة منها والمستحب اثنی عشرة انتهی و در امداد الفتاح از کمال نقل کرده که انچه مروی ست که آنحضرتؐ در رمضان بست رکعت میگزارد سوای وتر پس ضعیف ست و در نفحات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم بدان در رمضان که مختار چیست از انها زیرا که در وی نصی نیست پس بعض بست رکعت سوای وتر اختیار کردند و بعضی سی و شش رکعت مستحسن گفتند و وتر سه رکعت ست و همین ست امر قدیم که صدر اول بران بود و انچه من میگویم درین باب آنست که نیست توقیت در وی

پس اگر لا بدست از اقتدا پس اقتدا برسول الله صلی الله علیه وسلم ست دران زیراکه ثابت شده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفزود بر یازده رکعت
با وتر چیزی نه در رمضان و نه در غیر آن مگر آنکه این رکعات را دراز میکرد و همین ست آنچه اختیار میکنم من آنرا بجمع میان قیام رمضان و اقتدا برسول خدا
صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ انتهی و در مرقات شرح مشکوة گفته بدانکه موقت نکرد آنحضرت
در تراویح عددی معین را بلکه زیاده میکرد در رمضان و نه در غیر آن بر یازده رکعت لیکن دراز میکرد رکعات را پس چون جمع کرد عمر ایشان را بر ابی
میگذارد با ایشان بست رکعت پس وتر میکرد بسه رکعت و بود ابی که سبک میکرد قرائت را بقدر زیادت رکعات پس بود گروهی از سلف که قیام
میکرد بچهل رکعت و وتر می نمود بسه رکعت و دیگران بسی و شش و وتر بسه و هذا کله حسن انتهی و در شرح منهاج سبکی گفته این امر آسان ست خلاف
در وی زیراکه این یعنی تراویح از نوافل ست هر که خواهد اقل بگذارد و هر که خواهد بسیار بگذارد و شاید که اوشان اجازت دادند در وقتی بتطویل
قیام بر عدد رکعات و یازده گردانیدند آنرا و در وقتی بتکثیر عدد رکعات و بست گردانیدند آنرا انتهی و اما روایت ابن عباس که میگذارد آنحضرت بست رکعت
جز وتر در رمضان پس گذشت کلام دران و باقی کلام اینست که در فتح القدیر گفته روایت مذکور ضعیف ست بابی شیبه ابراهیم بن عثمان جد امام
ابی بکر بن ابی شیبه متفق علی ضعفه مع مخالفته للصحیح انتهی و شیخ عبدالحق دهلوی رح در فتح سر المنان گفته ثابت نشد روایت بست رکعت
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس و گفته اند که اسنادش ضعیف ست و معارض
اوست حدیث عایشه رض و بود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه وسلم از غیر خود و مصنف در تلخیص گفته بیهقی گوید متفرد ست بآن ابوشیبه ابراهیم
بن عثمان و او ضعیف ست و در عمدة القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس بست رکعت روایت کرده
گویم این حدیث را ابوالقاسم بغوی هم در معجم صحابه روایت کرده و گفته ابوشیبه ابراهیم بن عثمان عبسی کوفی قاضی واسط جد ابی بکر بن ابی شیبه ست
کذبه شعبة وضعفه احمد وابن معین والبخاری والنسائی وغیرهم وابن عدی این حدیث او را در کامل در مناکیر آورده انتهی و در تهذیب الکمال ابی الحجاج
مزی ست ابوشیبه او را مناکیر ست از انجمله ست حدیث بست رکعت و وتر و تضعیف کرده اند او را احمد وابن معین و بخاری و نسائی و ابوحاتم رازی
وابن عدی و ابوداود و ترمذی واحوص بن فضل الملائی و ترمذی در حق وی گفته منکر الحدیث و جرجانی گفته ساقط و ابوعلی نیشاپوری گفته لیس بالقوی
و صالح بن محمد بغدادی گفت ضعیف لایکتب حدیثه و معاذ عنبری گفت نوشتم بسوی شعبه و پرسیدم از وی که آیا روایت کنم ازو گفت روایت مکن
ازو زیراکه وی مردی مذموم ست انتهی و در میزان الاعتدال ذهبی ست در ترجمه وی کذبه شعبه یعنی گفت روایت کرد عثمان دارمی از ابن معین که لیس بثقة
و گفت احمد ضعیف و گفت بخاری سکتوا عنه و گفت نسائی متروک الحدیث و از مناکیر اوست آنچه روایت کرد بغوی از ابن عباس که میگذارد
آنحضرت در ماه رمضان بست رکعت در غیر جماعت و وتر انتهی و در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی ست که اطلاق میکند بخاری لفظ فیه نظر
و سکتوا عنه در حق راوی که محدثان حدیث او را ترک کرده اند انتهی و ابن ابی شیبه مذکور از همین قبیل ست و تصریح کرده ست نووی در شرح مسلم
باستحباب تراویح و گفته مراد بقیام رمضان صلوة تراویح ست و اتفاق کرده اند علما بر استحباب آن انتهی و مثل اوست در کرمانی شرح صحیح بخاری
و ابوالطیب حنفی در شرح جامع ترمذی گفته امت اجماع کرده ست بر آنکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب ست انتهی و در ینابیع شرح قدوری ست
اختلاف کرده اند مشایخ در تراویح بعضی گفتند نفل ست و بعضی گفتند سنت ست و این روایت حسن ست از ابی حنیفه و هو الاصح انتهی و در خلاصة الفتاوی ست
مشایخ اختلاف کرده اند در سنت بودن تراویح و قطع شد اختلاف بروایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت ست انتهی و در فتاوای عالمگیری ست
نفس تراویح سنت ست بر اعیان نزد ما کما روی الحسن عن ابی حنیفة و گفته اند مستحب ست و اول اصح ست و زیلعی در شرح کنز گفته کلام

در تراويح در مواضع ست اول در صفت وی و این سنت ست نزد ما رواه الحسن عن ابی حنيفة وقيل مستحب والاول اصح لانها واظب عليها الخلفاء الراشدون
انتهی و در مستخلص شرح کنز گفته تراويح سنت ست و در جامع صغير بلفظ استحباب ذکر کرده و اصح اين ست که سنت ست انتهی و در ما ثبت بالسنة
گفته اختلاف کرده اند علما در تراويح که آيا مسمی ميشود بسنت بعضی گفتند نه بلکه اين از نوافل ست و مسمی می شود بمستحب بعضی گفتند مسمی ست
بسنت و هو الاصح انتهی و در درر البحور گفته مستحب ست بست رکعت و ادای آن بجماعت افضل ست علی الاصح انتهی و عينی در شرح صحيح البخاری
نوشته اختلاف کرده اند علما در عدد مستحب در قيام رمضان بر اقوال کثيره فقيل احدی و عشرون الی ان قال وقيل عشرين انتهی و در فصيحه شرح وقاية الرواية
گفته و قول صحيح آنست که سنت ست يعنی نفس تراويح شيخ ابن حجر گفت نيافتم آنرا يعنی مواظبت را از خلفای راشدين پس آنچه در هدايه است
هم منظور فيه ست انتهی و در وقاية الرواية و مختصر الوقايه ست مسنون شد تراويح بست رکعت و مثل اوست در کنز الدقائق و کافی و تنوير الابصار
و نور الايضاح و زياده کرده که سنت ست برای مردان و زنان و در منافع گفته نفس تراويح سنت ست و ادای آن بجماعت مستحب انتهی و در ارکان اربعه است
صلوة تراويح در رمضان نوعی از صلوة ليل ست و اين سنت ست بر ما و در جواهر اخلاطی ست اين يعنی تراويح سنت رسول خدا ست و گفته اند
سنت عمر ست والاول اصح انتهی و در محيط برهانی ست تراويح را سنت عمر گفته می شود زيرا که عمر مواظبت کرد بران و سنت رسول خدا است آن
که خود آنحضرت بران مواظبت نموده انتهی اين ست روايات کتب حنفيه که در اثبات سنة ايراد کرده و ازين روايات ثابت شده که نفس قيام رمضان
با جماعت و بی جماعت و بی تعيين عدد يا تعيين هشت رکعت با سه رکعت وتر که مجموع يازده رکعت شد سنت ست و مابقی مستحب يا نفل
يا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت ست پس آنچه در در مختار و جز آن گفته که تراويح سنت مؤکده است و آن بست رکعت ست انتهی
مراد بآن سنيت نفس قيام ست نه عدد رکعات زيرا که دليلی بران ناهض نيست کما عرفت مما تقدم و همچنين جمع عمر بن خطاب مردم را بر يازده رکعت
و بست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت ست و ثانی مستحب و مع ذلک مواظبت جميع صحابه بران ثابت نشده و سنت آنحضرت
دو گونه است آنچه بران مواظبت نموده با ترک احيانا بر سبيل عبادت آن سنت هدی ست و آنچه بطريق عادت نموده سنت زائده ست کذا فی شرح الوقاية
و در صبح صادق شرح منار گفته سنت دو نوع ست سنت هدی و آن سنتی ست که بران مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن هدی ست
و ترک آن ضلالت دیگر زوائد که مواظبت کرد بران بطريق جبلت انسانيه نه بحيثيت تعبد و اين مندوب ست انتهی و در فتح الغفار شرح منار ست سنن که
مؤکده نيند گاهی اطلاق ميکنند بران اسم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بران با ترک
بلا عذر سنت ست و آنچه مواظبت نکرد بران مستحب ست اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب ست اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باين طريق که
يکبار يا دو بار کرد و اصوليين فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتهی و در مبسوط گفته سنت دو سنت ست يکی آنکه اخذ آن هدی ست و ترک آن
لا بأس همچو سنتی که مواظبت نکرد بران رسول خدا صلی الله عليه وسلم و سنتی ست که اخذش هدی ست و ترکش ضلالت همچو اذان و اقامت و نماز
عيد انتهی و در کشف بزدوی ست اما سنت پس هر نفل ست که مواظبت کرد بران رسول خدا صلی الله عليه وسلم مثل تشهد در نمازها و سنن رواتب
و حکمش ندب ست بسوی تحصيل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن با لحوق اثم يسير و هر نفل که مواظبت نکرد بران رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا
در کدام حالت همچو طهارت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتيب در وضو پس مندوب ست تحصيل آن و ملام نيست بر ترک آن و لاحق نمی شود
بترک وی گناهی و مثل اوست در تقرير شرح تحرير و ازينجا ثابت شود که تراويح سنت زائده است زيرا که مواظبت آنحضرت بران بطريق تعبد
ثابت نشده و نزد بعضی اين يازده رکعت که آنرا آنحضرت در سه شب گذارد و نماز شب بود که در اول ليل بجماعت خوانده چه جماعت در نفل ثابت ست

نہ نمازی علیحدہ بود بتمام تراویح در نیل الاوطار گفتہ وحاصل چیزی کہ دلالت کرد بران احادیث باب وانچہ مشابہ اوست آن مشروعیت قیام ست
در رمضان ونماز گذاردن در وی بجماعت وفرادی پس قصر نماز کہ نامش تراویح ست بر عددی معین وتخصیص او بقرات مخصوصہ وارد نشدہ سنت
بدان انتہی واللہ اعلم **وعن خارجة** بخای معجمہ وجیم وبعد الالف صحابی قرشی عدوی ست با ہزار سوار برابر شمردہ می شد مرویست کہ عمرو بن العاص
سہ ہزار سوار از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ بخواست وی سہ سوار داد خارجہ بن حذافہ وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود وہر یکی را بجای یک ہزار
سوار قرار داد خارجہ قاضی عمرو بن العاص بعد بر مصر وبر شرطہ وعداد وی بود تا آنکہ خارجی بگمان عمرو بن عاص او را بکشت واین واقعہ در ہنگام عقد
خوارج بر قتل سہ کس بود علی ومعاویہ وعمرو بن عاص ولیکن تقدیر الٰہی در حق امیر المؤمنین علی رفت نہ در حق معاویہ وعمرو وخارجہ بغلط کشتہ شد
قائلی گفتہ ~ فلیتہا اذ فدت عمرا بخارجة ÷ فدت علیا بمن شاءت من البشر ÷ وقتل خارجہ در سنہ اربعین بود **بن حذافة** بضم حاء مہملہ
فذال معجمہ فغاء بعد الالف **رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله امدكم بصلوة** بدرستیکہ
خدای تعالی مدد کردہ ست شما را بنمازی یعنی زیادہ کرد بر نماز پنجگانہ نمازی دیگر را امداد فرستادن یکی برای دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتے
بجای امدکم زادکم ودر بعضی امرکم آمدہ ودر سبل گفتہ حدیث مفید عدم وجوب وتر ست لقولہ امدکم چہ امداد زیادت چیزی ست کہ تقویت مزید علیہ
بلند گفتہ می شود مد الجیش وامدہ اذا زادہ والحقہ بہ ما یقویہ ویکثرہ مدا ومد الدوار آمد ہا زیادہ کرد آنرا چیزی کہ اصلاح کند آنرا ومدت السراج
والارض چون اصلاح کردی آنرا بروغن وسماد وگذشت خلاف در وجوب وتر وعدم آن انتہی ونوافل وغیرہ برای تقویت فرائض وتتمیم
نقصان آنہاست چنانکہ در احادیث سنن از تمیم داری وغیرہ وارد شدہ **هي خير لكم من حمر النعم** آن نماز بہتر ست شما را از
چارپایہای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند کہ اعز وانفس اموال ست نزد عرب یعنی نماز مذکور بہتر ست از متاع دنیا وزینت آن کہ محبوب ست
نزد شما حمر بضم حا وسکون میم جمع احمر وبضم میم جمع حمار ست **قلنا وما هي يا رسول الله قال الوتر** گفتیم ما آن کدام نماز ست ای رسول خدا
فرمود وتر ست گردانیدہ است ومشروع ساختہ است آنرا خدای تعالی برای شما **ما بين صلوة العشاء الى طلوع الفجر** در وقتی کہ میان نماز
عشاست تا آنکہ طلوع کند فجر وباین حدیث استدلال کردہ اند بر وجوب وتر ابو حنیفہ ومن قال بقولہ وگذشت کہ در وی دلالت بر وجوب نیست
رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجہ **الا النسائي** مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارجہ گفتہ این حدیث غریب ست نمی شناسیم
آنرا مگر از حدیث یزید بن ابی حبیب وگفتہ وہم کردہ اند بعض محدثین در وی بعدہ بیان آن وہم کردہ پس مصنف را می بایست کہ تنبیہ میکرد برین قول ترمذی
وبخاری گفتہ این حدیث ضعیف ست وابن حبان گفتہ اسنادش منقطع ومتن او باطل ست **وصححه الحاكم** ودرین باب ست از معاذ بن جبل نزد احمد
ودر وی ضعف وانقطاع ست واز عمرو بن العاص وعقبہ بن عامر نزد طبرانی ودر وی نیز ضعف ست واز ابی بصرہ غفاری نزد احمد وحاکم وطحاوی
ودر وی ابن لہیعہ ست ووی ضعیف ست ولیکن متابعت کردہ شدہ ست واز ابن عباس ست نزدیک دارقطنی ودر وی نضر ابو عمر الخزاز ست
ووی ضعیف ومتروک ست واز ابن عمر ست نزدیک ابن حبان فی الضعفاء در ترجمہ احمد بن عبد الرحمن بن وہب دعوی کرد کہ موضوع ست واز عمرو
بن شعیب عن ابیہ عن جدہ نزد احمد ودارقطنی واسنادش ضعیف ست **وروی احمد عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده نحوه**
ای نحو حدیث خارجہ وگذشت کہ سندش ضعیف ست وحفاظ اختلاف کردہ اند در احتجاج بنسخہ عمرو مذکور وراجح احتجاج ست بدان مطلقا وضمیر در جدہ
راجع ست بسوی شعیب نہ عمرو زیرا کہ وی ابن شعیب بن محمد بن عبد اللہ بن عمرو بن العاص ست ومحمد مذکور را درین اسناد دخلی نیست مگر در حدیثے
کہ ثانی ندارد وآن حدیث را عبادہ در صحیح خود از حدیث ابن الہاد از عمرو بن شعیب عن ابیہ عن محمد بن عبد اللہ عن عبد اللہ بن عمرو مرفوعا باین لفظ آوردہ

لا احدثكم باحبكم الى واقربكم مني مجلسا يوم القيامة الحديث كذا في مرقاة الصعود شرح سنن ابي داود **وعن** عبد الله بن بريدة بضم موحده
بن الحصيب بصيغة التصغير الاسلمي وعبد الله از ثقات تابعين ست سماعت دارد از پدر خود وسمره بن جندب وغير متولي شد قضاي مرو را ومرد آنجا بود عن
ابيه وله حديث كثير عن ابيه يعني بريده بن الحصيب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر حق فمن
لم يوتر فليس منا وتر حق ست وثابت پس كسيكه وتر نكند نيست آن كس از تابعان ما وبر طريقهٔ ما ودر روايتي آمده كه اين را سه بار فرموده
واين دليل ست بر وجوب وتر ودر سبل گفته حديث محمول ست بر تاكيد سنيت وتر جمعا بينه وبين الاحاديث الدالة على عدم الوجوب اخرجه
ابو داود بسند لين زيراكه در وي عبيد الله بن عبد الله العتكي ست مكنى بابي المنيب بخاري ونسائي تضعيف كرده اند اورا وگفت حاكم صالح
الحديث ست وتوثيق كرده ست اورا يحيى بن معين وصححه الحاكم وگفت ابن معين انه موثوق وله شاهد ضعيف عن ابي هريرة
عند احمد واورا شاهدي ضعيف ست از حديث ابو هريره نزد احمد باين لفظ كه هر كه وتر نكرد وليس نيست از ما ودر وي خليل بن مره ست
وهو منكر الحديث ودر سندش انقطاع ست درميان معاويه بن مره وابي هريره كما قال احمد ودر حجة الله البالغة گفته حق اينست كه وتر اوكد
سنن ست چنانكه علي وابن عمر وعباده بن الصامت بيان كرده اند انتهى **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت ما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة يصلي اربعا فلا تسال
عن حسنهن وطولهن نبود رسول خدا كه زياده ميكرد در رمضان ونه در غير آن بر يازده ركعت ميگذارد چهار ركعت پس مپرس از خوبي
ودرازي آن يعني اين هر چهار ركعت در غايت حسن جمال وطول مي بودند تا آنكه بي نياز اند از ينكه پرسيده شود از حال آنها بسبب كمال ظهور حسن
وطول كذا في الديباج ويحتمل كه اين هر چهار متصل باشند وهو الظاهر ويحتمل كه جدا جدا باشند واين بعيد ست مگر آنكه موافق حديث صلوة الليل
مثنى مثنى ست ثم يصلي اربعا فلا تسال عن حسنهن وطولهن پستر ميگذارد چهار ركعت پس مپرس از خوبي ودرازي آن در سبل
گفته نهي كرد از پرسيدن يا از براي آنكه مخاطب بر مثل آن قادر نيست پس چه حاجت ست اورا در سوال يا آنكه حسن وطول آن بنا بر شهرت معلوم ست
پس سوال كرده نشود از ان يا آنكه وي قادر نيست بر وصف آن انتهى ثم يصلي ثلثا پستر ميگذارد سه ركعت وتر از ينجا بعضي از علماء
حديث گفته اند كه نماز شب زياده بر يازده ركعت نبود اما صحيح آنست كه سيزده ركعت هم مي بود چنانكه بيايد قالت عايشة گفت عايشه
فقلت يا رسول الله پس گفتم اي رسول خدا أتنام قبل ان توتر آيا مي خسپي تو پيش از وتر كردن قال يا عايشة ان عيني
تنامان ولا ينام قلبي فرمود اي عايشه مي خسپند چشم من ونمي خسپد دل من ودرينجا اشكال آورده اند كه اگر حال اين ست پس چرا
در ليلة التعريس بخواب رفت واز طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد وبعد از بيداري آنرا قضا كرد جوابش آنكه دريافت طلوع وغروب كار چشم
ست وچشم چون در خواب باشد وپوشيده بود طلوع وغروب مدرك نگردد واگرچه دل بيدار بود مثلا شخصي بيدار ست ودر كنج خانه در پرده افتاده
طلوع وغروب در نيابد پس بيداري دل با عدم ادراك طلوع منافاتي ندارد زيراكه براي اين ادراك چشم كشاده بايد تنها بيداري دل كفايت ندارد
وجوابهاي ديگر هم داده اند كه در شرح سفر السعادة وغيره مرقوم اند نووي گفته واين از خصائص انبياست كه نمي شكند وضوي ايشان از نوم
زيراكه امر حدث ومانند آن متعلق بقلب ست نه بچشم انتهى ومصنف هم بران در تلخيص تصريح كرده وباين حديث استدلال نموده وهم بحديث
ابن عباس كه خفت آنحضرت تا آنكه نفخ كرد بستر برخاست ونماز گذارد ووضو نكرد ودر بخاري ست بدرستيكه انبيا مي خوابد چشمهاي ايشان
ونمي خوابد دلهاي ايشان متفق عليه در سبل گفته روايات در كيفيت نماز شب آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعدد آن از عايشه صديقه

مختلف آمده هفت و نه و یازده سوای دو رکعت فجر و از انجمله است این روایت که می آید وفي رواية لهما و در روایتی ست مر بخاری و مسلم را
عنها از حدیث عایشه رض کان يصلي من الليل عشر ركعات ويوتر بسجدة بود آنحضرت که میگذارد از شب ده رکعت و وتر میکرد بیک رکعت
و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست قعده میان آنها ويركع ركعتي الفجر و میگذارد دو رکعت صبح بعد طلوع وی فتلك ثلثة عشر
پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب و اتصال و انتهای آن بدان و اصل
نماز شب آنحضرت صلعم یازده رکعت بود چنانکه در روایات دیگر آمده آمّا در سفر السعادة گفته صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود و وتر
داخل ست دران انتهی و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد در خانهٔ خالهٔ خود میمونه بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت صلعم پاره از شب
پس گذارد شش بار دو دو رکعت پس وتر کرد بیک رکعت پس اضطجاع کرد تا آنکه آمد او را موذن پس برخاست و بگذارد دو رکعت سبک پس برآمد
بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت صلعم سیزده رکعت پس خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد در افجر
بگذارد دو رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجمله علما متفق اند بر یازده رکعت
و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانکه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بوده تارةً فتارةً
و ادعای دوام یکی از این دو طریق باطل ست و باین رفته صاحب حجة بالغه و شوکانی گفته اکثر آن سیزده رکعت ست انتهی و این در جانب زیادت ست
پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه رض سیزده رکعت نماز شب و دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ عایشه رض
بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب ست حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول ست بر اوقات متعدده و مختلفه بحسب نشاط خاطر و بیان
جواز و همه جائز ست و لیکن این یقول وی اولی غیره مناسب نیست پس احسن ست که چنین گویند که عایشه رض خبر داد از اغلب فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و نیست منافی او آنچه خلاف وی آمده زیرا که آن اخبار ست از نوادر و شواذ امور وعنها و هم روایت ست از عایشه رض
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل ثلث عشرة ركعة بود آنحضرت صلعم که میگذارد از شب سیزده رکعت
و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرد آمّا درین قول وی وتر ثابت شده ويوتر من ذلك و وتر میکرد
از میان این سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا يجلس في شيء إلا في آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این
یکی از انواع ایتار اوست صلی الله علیه وسلم و فقها را درینجا اختلاف ست که بی قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست ست یا نه آنانکه منع کنند
این را مخصوص بحضرت صلعم دارند یا از جلوس سلام خواهند آمّا بنای نوافل بر یک تحریمه جائز ست بی خلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت
در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافی مشهور ست و صحیح در مذهب حنفیه آنست که مکروه ست و در نماز شب از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روایات مختلف آمده و در هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد مخیر ست دران بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعدده
بهر نوعی از ان ست ندا او فوق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت همه آمده و بعضی علما پنج نیز گفته و از سیزده اکثر نبود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بی آن و این اصح و اصوب ست
و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعضی روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده وتر را بر یک رکعت
و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را وتر گفته کما مر و چون بتحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجوه متعدد
بوده است پس یکی از ان وجوه این ست که هشت رکعت میگذارد دو دوگان دوگان بچهار سلام و این حدیث صریح ست در وصل پنج رکعت
بیک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جائز ست بیک سلام بالاتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت وعنها و هم از عایشه رض ست

رضی اللہ عنہا قالت من کل اللیل اوتر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فانتهی وتره الی السحر گفت عایشه از تمام شب
وتر کرد رسول خدا پس منتهی شد وتر او تا صبح یعنی آخر ادای آنحضرت گذاردن وتر بود در سحر و مراد بسحر آخر شب ست چنانکه در روایت ابن عمر آمده است
که فرمود وتر یک رکعت ست از آخر شب در سفر السعادة گفته وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه درمیان شب و غالبا در آخر شب میگذارد انتهی
شارح وی گفته ابتدای وقت وتر بعد از عشاست و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بران ناطق ست و تمامه علما بران متفق و درمیان
میان تمام شب وقت وتر ست الی قوله و بالجمله بصحت رسیده که غالب احوال آنحضرت آن بود که وتر در آخر شب بگذاردی قریب صبح و اگر احیانا
در اول شب یا اوسط آن وتر کردی و بعد از ان به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی انتهی متفق علیهما یعنی هر دو حدیث را بخاری و مسلم
روایت کرده اند در سبل السلام گفته درین حدیث بیان وقت وتر ست که آن تمام شب ست بعد از نماز عشا و حدیث خارجه هم افاده آن کرده
چنانکه گفته وتر ما بین صلوة عشا تا طلوع فجر و قد ذکرنا انواع الوتر التی وردت فی حاشیة ضوء النهار انتهی **وعن** عبد الله
بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عبد الله لا تکن مثل فلان کان
یقوم من اللیل فترک قیام اللیل گفت عبد الله فرمود مرا رسول خدا ای عبد الله مباش مانند فلان شخص بود که برخاست بنماز شب
پس بگذاشت برخاستن شب مقصود تنبیه ابن عمرو ست بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط دران که مورث ملالت و سآمت گشته سبب ترک آن
گردد چنانکه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام می نمود و قطعا خواب نمیکرد و بدین سبب از ان منع می نمود پس پیش آنحضرت
آوردند حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است و آنحضرت نام این فلان را برده باشد لیکن مصنف … گفت که واقف نشدم
بر نام آن شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث و گویا که ابهام آن بقصد پرده پوشی اوست متفق علیه ابن العربی گفته درین حدیث دلیل
برانکه قیام لیل واجب نیست چه اگر واجب بودی بر تارک وی بر انقدر اکتفا نفرمودی بلکه اغلظ ذکر کردی و … مستحب دوام چیزی ست
که آدمی عادت آن گرفته باشد از خیر … می شود از حدیث کراهت قطع عبادت **وعن** علی بن ابی طالب
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوتروا یا اهل القرآن وتر کنید یعنی بگردانید نماز خود را
در شب وتر بضم یک رکعت یا سه رکعت بعد از ان ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او شده اید
تنبیه ست بر ملازمت قیام لیل به تلاوت قرآن دران چنانکه امر فرمود آنحضرت را بقول خود و رتل القرآن ترتیلا خطابی گفته
تخصیص اهل قرآن باین امر دلالت میکند بر عدم وجوب وتر زیرا که اگر واجب می بود امر عام میکرد و اهل قرآن در عرف قراء و حفاظ اند عوام
کما ذکره ابن علان فان الله وتر یحب الوتر زیرا که خدا وتر ست دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو و فتح ان عدد فرد را گویند
و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمی کند انقسام را در صفات بمعنی بی مثل و مانند آن و در افعال بمعنی آنکه
هیچ شریک و معین ندارد پس حق سبحانه بمعنی وتر ست بمعنی فردیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بران اگر او فعل
افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آنرا و این را امثال بسیار ست در شرع چنانکه بر متتبع مخفی نیست قاضی عیاض گفته هر که بچیزی
مناسبت دارد گو آن مناسبت ادنی باشد دوست تر می باشد آن چیز طرف وی و لنعم ما قیل لذت همه در مناسبتهاست + از شیر
دل شکر گشاید + رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزیمة در سبل گفته امر درین
حدیث برای ندب ست بنابر دلالت دلیل بر عدم وجوب وتر چنانکه گذشت **وعن** ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم

قال اجعلوا آخر صلاتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر از این حدیث معلوم شد که گذاردن دو رکعت بعد از وتر جائز نیست
حال آنکه در احادیث آمده پس مشکل شده است این حدیث بر بسیاری از علما امام مالک منکر شد حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث
و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را و منع نیز نمیکنم کسی را از آن و جماهیر علما قائل اند از جهت ورودش در حدیث مسلم از طریق ابی سلمه
از عایشه که بود آنحضرت میگذارد دو رکعت بعد وتر و حال آنکه وی نشسته است و میگویند حدیث باب مختص است بکسی که وتر گذارد آخر شب و میگویند
بهمین جهت گذارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس این حدیث محمول است بر استحباب نه بر وجوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد
وتر گذارد همان دو رکعت فجر است و حمل کرد آنرا نووی بر آنکه گذاردنش بعد وتر برای بیان جواز نفل نشسته است و رفته اند اکثر باینکه بگذارد
شفع چندانکه خواهد و نقض نکند وتر را عملاً بحدیث طلق **وعن** علی بن طلق ترجمهٔ وی مکرر گذشت رضی الله عنه قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا وتران فی لیلة نیست دو وتر در یک شب یعنی چون در اول شب
وتر گذارد پس از آن بتهجد برخاست دیگر اعادهٔ وتر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود
و وتر از نفل در شرع وارد نشده و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر
جماعهٔ از اصحاب و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد پس تر وتر کند در آخر نماز خود زیرا که
در یک شب دو وتر نبود و مذهب اسحق این است و جماعت دیگر از اصحاب و غیرهم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد و پس از آن بخواب رفت
و برخاست بگذارد آنچه خواهد و نقض نکند وتر را و بگذارد آنرا که کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این است
و این صحیح تر است بوجوه متعدده روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد وتر نماز گذارده و از ام سلمه و عایشه و ابو امامه و غیر
ایشان آمده که گذارد آنحضرت بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی است رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی گفت
ترمذی حسن است و صححه ابن حبان و عبدالحق و غیره و بالجمله حدیث دلیل است بر اینکه وتر نکند بلکه شفع گذارد چندانکه خواهد و مروی است
از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از آن چون نمی ترسی از صبح و نه نوم پس شفع کن و بگذار هر چه ظاهر شود وتر را پس تر بگذار **وعن** ابی
بن کعب الاکبر الانصاری الخزرجی کاتب وحی بود یکی از آن شش کس است که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که
در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود اقرأ صحابه لکتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالمنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدینة سنه ۱۹
روی عنه خلق کثیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بود آنحضرت که وتر میکرد یعنی میخواند در نماز وتر بسبح اسم
ربک الاعلی در رکعت اول بعد قرأت فاتحه و قل یا ایها الکافرون در رکعت دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در رکعت
سوم بعد فاتحه رواه احمد و ابوداود والنسائی و زاد ای النسائی ولا یسلم الا فی آخرهن و سلام نمیداد مگر در آخر آنها زیرا که
وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و نزد حنفیه جائز است تا هشت رکعت و نیز از این لفظ جواز وتر بسه رکعت چنانکه مذهب حنفیه است
معلوم گردید و حدیث ابو هریره لا توتروا بثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض اوست و هم حاکم از ابن عباس و عایشه کراهت وتر بسه رکعت روایت
کرده و قد قدمنا وجه الجمع و بالجمله چون تصحیح وتر بسه رکعت یکی از انواع وتر است کما عرفت پس متعین نباشد در سه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند
بر جواز ایتار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در ما عدای او پس اخذ بدان اخذ باجماع است و رد کرده اند بر ایشان بعدم صحت اجماع کما عرفت
ولابی داود والترمذی و احمد نحوه عن عایشة مانند حدیث ابی و در سندش لین است زیرا که از طریق خصیف جزری است

ورواه الدارقطني وابن حبان والحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن عمرة عن عايشة ومتفرد ست بدان يحيى بن ايوب ودروى مقال ست ليكن
صدوق ست عقيلى گفت اسنادش صالح ست وليكن حديث ابن عباس وابى بن كعب باسقاط معوذتين اصح ست وگفت ابن الجوزى انكار
كرد احمد ويحيى بن معين زيادت معوذتين را وروايت كرد ابن السكن در صحيح خود براى وى شاهدى از حديث عبد الله بن سرجس باسناد غريب
وفيه ودروى اين ست كل سورة في ركعة وفي الاخيرة قل هو الله احد والمعوذتين هر سوره در هر ركعت ست
ودر ركعت پسين سورهٔ اخلاص ومعوذتين هرسه آمده وانچه مختار اكثر اهل علم ست از صحابه ومن بعدهم همان اول ست كذا في جامع الترمذي وشيخ ابن الهمام
گفته كه احمد در مسند خود از عايشه روايت كرده كه گفت بود رسول خدا كه ايتار ميكرد بسه ركعت ميخواند در اول سبح اسم ربك الاعلى ودر ثانيه
كافرون ودر ثالثه قل هو الله احد وبهمين اخذ كرده اند اصحاب ما انتهى شيخ در ترجمه گفته در ركعت اولى سورهٔ انا انزلنا ميخوانند ورا هيچ جا
مروى وماثور نيست وميگويند كه در بعض روايات فقهيه آمده ست والله اعلم گويم در حديث على رضي الله عنه آمده كه وتر ميكرد آنحضرت به نه سوره
از مفصل پس ميخواند الهكم التكاثر وقدر واذا زلزلت والعصر وكوثر واذا جاء نصر الله وكافرون وتبت وقل هو الله در هر ركعت سه سوره رواه احمد
بن ابراهيم الدورقي في مسنده على كرم الله وجهه وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال اوتروا قبل ان تصبحوا
فرمود وتر كنيد پيش از آنكه صبح كنيد رواه مسلم واين دليل ست بر آنكه وتر قبل صبح ست ولابن حبان من حديث ابي سعيد
من ادرك الصبح ولم يوتر فلا وتر له هر كه دريافت طلوع صبح را ووتر نكرد پس نيست وتر ادا يعني بطريق ادا بلكه قضا گرديده ودروى
دليل ست بر آنكه مشروع نيست وتر بعد خروج وقت واما اينكه قضاى وى صحيح نيست فلا زيرا كه مراد از ترك تعمد ترك ست وفوت شد
از وى سنتى عظمى كه تدارکش ممكن نيست وابن منذر از جماعتى از سلف حكايت كرده كه انچه خارج مى شود بفجر وقت اختيارى اوست ووقت اضطرارى
خود باقى ست تا قيام نماز صبح وهم روايت ست از ابى سعيد خدرى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من نام عن الوتر او نسيه فليصل اذا اصبح او ذكر كسى كه خفت از وتر يا فراموش كرد آنرا پس بايد كه بگذارد وقضا كند آنرا
وقتى كه صبح كند يعنى بيدار گردد ويا وقتى كه ياد آرد واين قدر كافى ست در ثبوت وجوب بمعنى مقابل فرض واين لف ونشر مرتب ست يعنى
نائم چون بيدار گردد وناسى چون ياد كند ودر روايتى بلفظ استيقظ بجاى اصبح آمده رواه الخمسة الا النسائي يعنى احمد وابو داود وترمذي
وابن ماجه وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان لا يقوم من آخر
الليل فليوتر اوله كسى كه مى ترسد كه نمى تواند برخاست از آخر شب پس بايد كه بگذارد وتر اول شب وبخفتد ومن طمع ان يقوم
آخره فليوتر آخر الليل وكسى كه اميد ميدارد كه مى تواند برخاست آخر شب واعتماد دارد بر بيدار شدن پس بايد كه وتر كند آخر شب
فان صلوة آخر الليل مشهودة زيرا كه نماز آخر شب گواهى داده شده ست بفضل وكرامت وى وحاضر مى شوند در وى ملائكه
رحمت ودر روايتى محضورة آمده وذلك افضل ووتر در آخر شب فاضلتر ست از وتر اول شب ازين حيثيت كه مذكور شد وتواند كه
چيزى عارض گردد كه در حق خصوص شخص وتر اول شب اولى واحوط واليق بحال او باشد ورفته ست جماعتى از سلف بسوى اين وبسوى آن
وكرد هر دو كار در ابى داود ست حديث از ابى قتاده كه فرمود آنحضرت ابو بكر را تو كدام وقت وتر ميكنى گفت اول شب وگفت عمر را تو كدام
وقت مى كنى گفت آخر شب پس گفت ابو بكر را اخذ كرد اين بحذر وگفت عمر را كه گرفت اين بقوت ومى فرمود آنحضرت صلى الله
عليه وسلم مر ابو هريره را كه وتر اول شب بگذارد وبخسپد زيرا كه اول شب بيدار مى بود واحاديث كه از حضرت مى شنيد ياد ميگرفت رواه مسلم

وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوة الليل والوتر فاوتروا قبل طلوع الفجر فرمود چون برآمد صبح پس بتحقیق رفت هر نماز شب و وتر پس وتر کنید پیش از طلوع فجر واین تخصیص امر بایجار است برای زیادت عنایت بشان وی و بیان آنکه وی اهم صلوة است و میرود وقت وی برفتن شب وگذشت در حدیث ابی سعید که وتر کنند نائم وناسی نزد استیقاظ و ذکر پس آن مخصص است باین وازینجا ظاهر شد که مراد از رفتن وقت وتر است برفتن شب بر کسی که ترک کرده است وتر را بغیر عذر و در باره ترک او ست بعذر روایت ترمذی از عایشه که بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب منع میکرد او را ازان خواب یا غلبه میکرد بروی چشم او میگزارد در روز دوازده رکعت وگفت حسن صحیح وباین تدارک مافات می شد رواه الترمذي قلت وقال عليه سليمان بن موسى قد تفرد به على هذا اللفظ و در روایت مسلم از ابن عمر باین لفظ آمده است که مبادرت کنید صبح را بوتر یعنی شتابی کنید و در یابید صبح را مسبوق بوتر و مراد ادای آن خواهد بود والا قضا جایز است در وقت صبح چنانکه در حدیث زید بن اسلم آمده که هر که خفت از وتر خود پس باید که بگذارد آنرا وقتی که صبح کند رواه الترمذي مرسلا و خود قضا جایز است در هر وقت که باشد برعایت ترتیب

وعن عایشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی فارسی ضحی چاشت وگفته اند که ضحو وضحوه وضحیه بروزن عشیه بمعنی ارتفاع نهار وبلند شدن روز است وضحی بضم وقصر فوق اوست وبمعنی شعاع آفتاب نیز آمده چنانکه قول وی سبحانه وتعالی است والشمس وضحاها وضحاء بفتح ومد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان ومتعارف میان مردم در اول روز دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب وبلند شدن وی قدر یک دو نیزه واین را صلوة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال در شان اوست واین را صلوة ضحی ونماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود یا ام هانی هذه صلوة الاشراق واین را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم اضمن لی رکعتین اول النهار اكفك آخره حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق عنوانی جدا نهاده واین حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پس بگذارد دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حجه وعمره تامه تامه تامه رواه الترمذي عن انس و نمازیکه آنحضرت در خانه ام هانی گذارده وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق وقتی است که روشن گردد آفتاب وصاف گردد شعاع وی وآن وقت ضحی است وبالجمله بر نماز اول روز اطلاق نماز ضحی آمده وبر نماز در وقت اشراق هم آمده پس هر دو را اسم نماز ضحی می توان گفت وهم نماز اشراق وبصحت رسیده که حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده وامت را نیز بدان ترغیب داده وامر استحباب فرموده است ودر حقیقت یک وقت است ویک نماز که اول وقت وی اشراق است وآخر وی تا قبل انتصاف نهار وچون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده ازینجا گمان بردند که مگر اینجا دو وقت است و دو نماز وبعضی ضحوه صغری وضحوه کبری نیز گویند والله اعلم واحادیث وآثار در نماز چاشت بسیار آمده تا آنکه محمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب واصل بدرجه تواتر معنوی است و رسیده است بحد یقین وقاضی ابوبکر عربی مالکی گفته این صلوة سابقین است از انبیاء ومرسلین وسیوطی از دیلمی از حدیث ابو هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود پیغمبر است علیه السلام واز ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که ضحی صلوتی است که محافظت میکردند بران آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی علیهم الصلوة والسلام واختلاف است

در استحباب صلوة ضحی واحادیث واخبار بظاهر روی مختلف ومتعارض آمده اکثر برانند که مستحب ست وتمسک ایشان باحادیث ست که درین
باب ثابت شده ست چنانچه گفت عایشه که دیدم آنحضرت را میگذارد سبحه ضحی را چهار رکعت وبدرستیکه من نیز میگذارم آنرا وغیر ذلک رواه مسلم واحمد
وابن ماجة اربعا ویزید ماشاء الله میگذارد آنحضرت چهار رکعت وزیاده میکرد بر چهار رکعت چیزی را که میخواست خدا واین دلیل صریح است
در آنکه نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن وتنبیه کرده ست حافظ زین الدین عراقی در شرح ترمذی برین معنی
چه نیست در احادیث وارده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را ونه ثابت شده ست از هیچ یکی از صحابه وتابعین ومن بعدهم که این نماز
منحصر ست در عددی بحیثیتی که بر آن افزوده نشود وچنین نیست که ذکر کرده رویانی که اکثر وی دوازده رکعت ست وتابع شد او را رافعی ونیست
او را دلیل حصر درین مسئله شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده ومختار نزد اکثر علما چهار ست زیرا که احادیث
آن اصح واخبار وآثار در آن اکثر ست انتهی وحافظ شوکانی شرح فرموده اقل آن دو رکعت ست چنانکه در حدیث ابوهریره در صحیحین وغیر هماست
واکثرش دوازده رکعت ست چنانکه ادله بر آن دال اند انتهی گوییم در حدیث عایشه نزدیک مسلم واحمد وابن ماجه چهار رکعت آمده کما تقدم ودر حدیث
انس هشت رکعت کما رواه الحاکم فی المستدرک واحمد وصححه ابن خزیمه ودر مواهب لدنیه این حدیث را از ابن ماجه هم آورده ودر حدیث جابر بن عبدالله
شش رکعت آمده اخرجه الحاکم ودر حدیث ام سلمه وهم عایشه دوازده رکعت آمده رواه الحاکم ودر روایت علی وعایشه وانس وجابر شش رکعت آمده
ودر روایت ترمذی از ابوهریره دو رکعت آمده ودر روایت ابوذر نیز دو رکعت آمده ودر روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده واحمد در مسند خود
مرفوع گفته غرض که این همه اعداد ثابت ست متبع هر عدد که اختیار کند شرف اتباع دریابد واگر تارةً فتارةً هر یکی از آن بجا آورده باشد اوفق بود بسنت

رواه مسلم در سبل گفته این حدیث دال ست بر شرعیت ضحی وبرینکه اقل وی چهار رکعت ست وگفته اند دو رکعت ست واین در صحیحین ست
از روایت ابی هریره وابن دقیق العید گفته شاید که وی ذکر اقل که تاکید فعل آن ست کرده ودرینجا دلیل ست بر استحباب صلوة ضحی وبرینکه کمتر وی
دو رکعت ست وعدم مواظبت آنحضرت بر فعل آن منافی استحبابش نیست زیرا که استحباب بدلالت قول حاصل ست ونیست از شرط حکم بدان توارد
ادله قول وفعل بر آن ولیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت بر آن مرجح ست بر چیزی که مواظبت نکرد بر فعل آن انتهی واما حکم این نماز پس حافظ ابن القیم
اقوال جمع کرده وجمله شش قول ست اول آنکه سنت مستحب ست دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهارم آنکه
مستحب فعل اوست تارةً وترک او تارةً با عدم مواظبت پنجم آنکه مستحب ست مواظبت بر آن در خانها ششم آنکه بدعت ست بعده مستند هر یکی
ازین اقوال ذکر نموده وارجح اقوال آنست که سنت مستحب ست کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آینده

وله عنها وهم مسلم راست از حدیث عایشه روایت عبدالله بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست واز علی وعثمان وعائشه سماع دارد ومات سنة

ثمان ومائة واین روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده انها سئلت هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی
قالت لا الا ان یجیء من مغیبه بتحقیق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که میگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از
سفر خود وآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی واین حدیث دلیل گروهی ست که میگویند مستحب ست که این نماز را
گاه گاه بگذارد ودر بعض ایام ترک کند ونیز ایشان استدلال می کنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی وحاکم وابن جریر آورده اند وگفت ترمذی
که حسن غریب ست وآن این ست که بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد آنرا ومی کرد ترک میکرد تا آنکه میگفتیم که نخواهد گذارد آنرا
یعنی چنانچه عادت شریفه در اکثر نوافل این چنین بود واحوال سلف از صحابه وتابعین در گذاردن این نماز همچنین بوده وروایت کرد ابن جریر از عکرمه

مولای ابن عباس که بود ابن عباس که میگذارد آنرا یک روز و ترک میکرد دہ روز و گفت عبداللہ بن دینار که بود ابن عمر که نمی گذارد نماز چاشت را و چون
می آمد مسجد قبا را میگذارد و می آمد او را هر روز شنبه و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند یعنی صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند محافظت و مداومت را
بر صلوٰة ضحی همچو محافظت بر نماز فرض می گذارند آنرا بعض ایام و ترک میکردند در ایام دیگر و طائفه میگویند که این نماز گذارده می شود بسببی از اسباب
که حادث گردد مثل قدوم از سفر و حصول فتح و مانند آن و آنحضرت ہم که در روز فتح مکّه گذارده در بیت ام ہانی بسبب فتح بوده و آنرا صلوٰة الفتح
نام کردند و همین ست مختار صاحب سفر السعادة و لیکن گفته صواب آنست که مواظبت بران مستحب ست و خوف توہم فرضیت مرتفع شده اما اولٰی
آنست که در خانه گذارند انتهی و چون از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت ست و ازین حدیث نگذاردن آن مگر در حال آمدن از سفر وغیره
لهذا در سبل گفته جمع میان هر دو باین طریق ست که کلمه کان بفعل کذا دلالت بر دوام نمی کند و انما بلکه غالبا و چون قرینه بر خلاف آن قائم شد
کلمه مذکور را از معنی دوام برگردانید و مراد عائشه از قول خود الا ان یجی من مغیبه نفی رویت خود ست صلوٰة ضحی را یعنی وی ندید که آنحضرت این را
گذارده باشد مگر درین وقت و لفظ اول اخبار ست از آنچه باو رسیده که ترک نمی کرد آنحضرت صلوٰة ضحی را و لیکن تضعیف وی می کنند قول وے

وله عنها و مسلم راست از حدیث عائشه یعنی عدم نفی نماز چاشت **ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یصلی سبحة**
الضحی قط ندیدم آنحضرت را که میگذارد نماز چاشت را گاهی سبحه و تسبیح بمعنے نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لا فی حضر ولا فی سفر
ذکره السیوطی بیهقی گفته مراد بعدم رویت نفی دوام ست و مراد بتسبیح خود مداومت ست بروی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علیه شیخین
مُرجح ست یعنی اثبات نه روایت نفی که مسلم متفرد ست بدان گفت و عدم رویت عائشه مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست
گویم و از متفق علیه ست حدیث ابو ہریره در صحیحین که وصیت کرد او را رسول خدا باینکه ترک نکند دو رکعت ضحی را و اتی لا ادعها و بدرستی که
من میگذارم آنرا و این حدیث را بخاری و مالک و ابو داود ہم روایت کرده اند و در ان این ست که و بتحقیق بود رسول خدا ترک میکرد عمل را حال آنکه
آنحضرت دوست میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس اینکه عمل کنند پس فرض کرده شود برایشان از جهت
جریان سنت الهی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر
کرده و این حدیث حجت طائفه ایست که بکراہت آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت ست که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین
پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعه باثری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاردی تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابو بکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم
گفت لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد اگر چه جزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرد آنرا
ابن جریر مروی ست که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او جمعی را دید که نماز چاشت میگذارند ایشان را گفت بدرستیکه شما می آیید میگذارید
نمازی را که نگذارده است آنرا رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم و نه عامه اصحاب وی یعنی اکثر صحابه و قیس بن عبید گوید یک سال آمد و رفت نزد عبد اللہ
بن مسعود میکردم ہرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد یعنی اگر مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وی چندین مدت نکردی حال آنکه در حق وی
وارد شده که رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد و گفت مجاهد در آمدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم که ابن عمر نشسته است
در مسجد نزدیک حجره عائشه و مردم میگذارند در مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت ست یا بدعت گفت
ابن عمر که این نماز گذاردن ایشان بدعت ست و نیکو بدعتی ست این بدعت و نیز گفت ابن عمر چنانکه شعبی از وی روایت کرده که ابتدا ع

نکردند مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز چاشت پس این اخبار و آثار مفید نفی این نماز اند و غیر آن نیز آمده و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه امت را به محافظت و مداومت آن تحریص و ترغیب می نمود از جهت مخافت اینکه بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر خروج از عهدهٔ آن در مانند چنانچه تصریح کرده بدان عایشه رض لیکن در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیحه بدان ناطق اند پس که نفی کرد دیار رویت خود را نفی کرد یعنی خود آنحضرت را ندیده که میگذارد و لیکن از آنحضرت یا از مردم شنیده که میگذارد پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا مراد از نفی نفی دوام باشد پس معنی ما کان یصلی و ما سبح ما داوم علیها باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید همین تواند بود یا نفی بسبب عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد و آنکه آنرا بدعت خوانده بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات خود مشروع است لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است تورپشتی گوید گفته اند ابن عمر را خبر فعل آنحضرت نرسید و نه امر او لهذا بدعت گفت و اما در حق ما پس مستحب است چنانکه جمهور بآن رفته اند انتهی غرضکه از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشده بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و ابن ابی شیبه از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید پس درون خانهای خود بگذارید والله اعلم

وعن روایت است از زید بن ارقم رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذارند نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز در غیر این وقت فاضلتر است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود صلوة الاوابین حین ترمض بفتح میم الفصال نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی است که گرما میخورند و می نشینند بچه های شتر از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و یشتد حر النهار سخت می شود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابد بچه های شتر گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از رمضت بالکسر معنی تحترق مشتق از رمضاء است و آن سخت گرم شدن زمین است از افتادن آفتاب بر ریگ غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد تا تاثیر آن بحر است و فصال جمع فصیل است بمعنی بچه شتر نام نهاده شد باین بجهت جدا شدن او از مادر خود و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضلتر است اگر گویند این مخالف آمد بانکه گفتی ضحی یک وقت است اول او اشراق است و آخر او چاشت چه بیشک نماز در اول وقت افضل بود گوئیم افضلیت اول وقت بر مذهب کسی که بدان قائل است در فرائض است اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت است عبادت در وی اشق و افضل بود از اول لاسیما که از ادای فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود رواه الترمذی و ذکر نکرد عدد رکعات را و اخرجه مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان آورده که دوست میداشت آنحضرت اینکه بگذارد نماز را بعد نیم روز پس گفت عایشه ای رسول خدا شما دوست دارید این ساعت را فرمود مفتوح می شود درهای آسمان و نظر می کند خدای تعالی برحمت بسوی خلق و این نمازی است که محافظت میکرد بر وی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و در سندش متروک است و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت است

وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة هر که بگذارد نماز چاشت را دوازده رکعت بنی الله له قصرا فی الجنة بنا کند خدا برای او کوشکی در بهشت و در روایتی من ذهب آمده یعنی از طلا رواه الترمذی واستغربه گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسم او را مگر باین وجه و گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف است و ابن ماجه و غیر او نیز این را

روایت کرده اند و احادیث دیگر نیز در فضیلت این نماز وارد ست از انجمله مسلم از ابو ذر آورده که فرمود رسول خدا صبح می کند یعنی ثابت میباشد
هر روز بمقابلهٔ هر عضو یا هر بندی یکی از شما صدقه پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر صدقه است و امر بالمعروف و نهی عن المنکر صدقه است
و کفایت میکند ازین یعنی صدقهٔ هر سلامی دو رکعت که بگذاری تو در وقت ضحی و در مسند احمد ست مرفوعا از معاذ ابن انس که هر که بنشیند در جای نماز
خود وقتی که برگردد از نماز بامداد تا آنکه بگذارد دو رکعت چاشت و سخن نگوید مگر آنچه خیر ست آمرزیده شود او را گناهان او اگرچه باشند مقدار کف
و ترمذی از ابو هریره مرفوعا آورده که فرمود رسول خدا هر که محافظت کند بر دو رکعت ضحی بخشیده شود او را گناهان او اگرچه مثل زبد بحر باشد
و گفت نعیم بن همار فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ای ابن آدم عاجز مباش از گذاردن چهار رکعت در اول روز کفایت میکنم ترا در آخر روز
یعنے جمیع آفات و شرور و تقصیرات را و از ابو هریره آمده مرفوعا که محافظت نکند بر نماز ضحی مگر اواب رواه الحاکم علی شرط مسلم و بیهقی و حاکم
از حدیث ابو هریره مرفوعا که در بهشت دری ست که گفته میشود او را باب الضحی پس چون باشد روز قیامت ندا کند منادی کجا اند آن کسانی
که مداومت میکردند بر نماز ضحی این ست در شما پس در آئید آنرا برحمت خدا و مروی ست از ابن عمر که وی گفت ابو ذر را وصیت کن مرا ای عم
گفت پرسیدم آنحضرت را چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواستم از آنحضرت پس فرمود هر که بگذارد ضحی را دو رکعت نوشته نشود
از غافلان و هر که بگذارد چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر که بگذارد شش رکعت نرسد آن کس را دران روز هیچ گناهی و هر که بگذارد
هشت نوشته شود از قانتان یعنے از جملهٔ خاشعان و مقربان و هر که بگذارد ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت یعنی در جوار
قدس و رحمت خود و این حدیث را بیهقی و ابو نعیم و بزار از ابو ذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت ولیکن در روایت
بزار از ابی ذر حسین بن عطاست ضعفه ابو حاتم وغیره وذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطئ ویدلس و طبرانی از ابی الدرداء آورده
و در سبل گفت وفی الباب احادیث لاتخلوا عن مقال انتهی و بالجملہ صالح احتجاج ست بر استحباب و فضیلت این نماز زیرا که احادیث ضعیفه در فضائل
اعمال معمول بها ست **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بيتي فصلى الضحى
ثماني ركعات گفت عائشه در آمد رسول خدا خانهٔ مرا پس گذارد نماز ضحی هشت رکعت و از عائشه مروی ست که می گفت اگر برانگیخته شوند
یعنے زنده گردانیده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک و این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنی
این لذت را بآن لذت از دست نمی دهم و گفت مجاهد که از طبقهٔ ثانیهٔ تابعین ست و از فقهای مکه و قرای او و اعلام آن بلدهٔ معظمه است و ابن عمر
وقت سواری رکاب او می گرفت که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز ضحی را دو رکعت پستر گذارد روزی چهار رکعت پستر روزی گذارد
شش رکعت پستر روزی گذارد هشت رکعت پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة ضحی ست و هشت رکعت او
نه دوام وی و ترک نیز دائمی نخواهد بود و احاطهٔ علم راوی بدان بحسب عادت متعذر ست و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت او
ثم ترک یوما آخر یعنے یک روز ترک کرد و بهر حال نماز ضحی هشت رکعت ست چنانکه در ما لا بد منه گفته و در حجة الله البالغة نوشته که اقل وی
دو رکعت ست و ثانی چهار رکعت و ثالث هشت رکعت و دوازده رکعت و در سفر السعادة گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چه احادیث
آن مجموع صحیح ست ابن جریر میگوید که احادیث صلوة ضحی که صحیح شده است بحسب ظاهر دران اختلاف ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح
و متوافق اند و تعارض و تضاد مرفوع و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه
تا ده و گاه دوازده و شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد و حدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که من صلی الضحی رکعتین لم یکتب

من الغافلین ومن صلی مائتی آیة کتب من العابدین الی آخر الحدیث انتهی رواه ابن حبان فی صحیحه در سبل گفته روایت مسلم از عایشه گذشت که آنحضرت صلعم سبحه ضحی نمیگذارد و این حدیث اثبات آن در خانه وی کرده وجمع میان هر دو باین طریق ست که عایشه نفی رویت کرده نمازیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه وی گذارد جائز ست که عایشه آنرا ندیده باشد ولیکن ثابت شد او را بروایت و قاضی عیاض همین وجه را اختیار کرده و نیست بعید دران اگرچه در خانه وی باشد بنا بر جواز غفلت عایشه درین وقت فلا منافاة فیه والجمع مهما امکن هو الواجب انتهی

باب صلوة الجماعة والامامة

باب در بیان حکم نماز جماعت وامامت و آن پیشوا شدن ست وامام پیشوا ومراد درینجا پیشوائی در نماز ست که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم وتصرف در امور اهل عالم ست و درین باب بیان میکند که فضل جماعت بر تنها چیست و مستحق امامت و اولی بآن کیست **عن** عبد الله بن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلوة الجماعة افضل من صلوة الفذ نمازیکه بجماعت بگذارند زیاده ست در ثواب از نمازیکه تنها بگذارند فذ بفتح وتشدید ذال معجمه فرد و تنها بسبع وعشرین درجة بهفت وبست درجه متفق علیه حدیث حق ست بر جماعت و در وی دلیل ست بر عدم وجوب وی و لفظ این و بخاری و مسلم راست از حدیث ابی هریرة بخمس وعشرین جزءا بست و پنج جزء عوض هفت و بست درجه شاید که نخست بست و پنج وحی شد پس ازان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما یا اختلاف بتفاوت حال مصلی ست یا بست و هفت در جهریه ست و بست و پنج در سریه و در روایتی بجای جزءا ضعفا آمده و در روایت بزار آمده صلوة وبضعا وعشرین بدل سبعا و روایة لمسلم ترمذی گفت هر که این حدیث را روایت کرد خمسا وعشرین گفت الا ابن عمر که سبع وعشرین گفته و در روایتی از وی نیز بست و پنج آمده و نیست منافات زیرا که مفهوم عدد غیر مرادست پس روایت بست و پنج داخل ست زیر روایت بست و هفت و صاحب بدر در شرح خود بر عمده سیزده وجه برای جمع میان روایت بست و پنج و بست و هفت ذکر کرده یکی ازان حذف ابتدا و انتها ست در یک روایت و اثبات آن در روایت ثانی دوم آنکه یکی ازین دو روایت محمول ست بر درجات کبار که برابر بست و هفت درجه کمتر از خود ست وکذا و همچنین بلفظ خمس وعشرین ست للبخاری و ابی داود و ابن حبان والحاکم عن ابی سعید نحوه ولیکن بجای جزءا قال درجة درجه گفت و در روایت احمد و ابی یعلی و بزار و طبرانی از حدیث ابن مسعود بلفظ بضعا وعشرین درجة آمده و روایت کرده ست این حدیث را جماعتی از صحابه بجز ثلثه مذکوره منهم انس و عایشه و صهیب و معاذ و عبد الله بن زید و زید بن ثابت و قومی فهمیده ست که سبع محمول ست بر کسی که بگذارد در مسجد و خمس بر کسی که در غیر وی بگذارد و گفته اند که سبع برای بعید ست و خمس برای قریب و بعضی ازایشان مناسبات و تعلیلات دران ذکر کرده اند و مصنف آنرا در فتح الباری استیفا کرده در سبل گفته و هی اقوال تخمینیة لیس علیها نص انتهی و جزء و درجه هر دو بیک معنی ست زیرا که بهر یکی از دیگری تعبیر کرده اند و وارد شده ست تفسیر هر دو بنماز و باینکه نماز جماعت بست و هفت درجه افضل ست بر نماز فرادی و بر تقدیر علم بتخصیص عدد علم آن موکول بشارع ست جزء او در الحقیقت آن اطلاع نیست **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی که نفس من در دست قدرت اوست یعنی در ملک و تصرف او و درینجا دلیل ست بر صحت اطلاق لفظ ید و مانند آن در حق وی تعالی و در احادیث اطلاق آن بسیار آمده و معتزله تاویل می کنند آنرا بقدرت و غیره و مذهب سلف عدم تاویل ست و اجرا بر ظاهر با نفی تشبیه و تمثیل و تکییف لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب تحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم تا جمع کرده شود هیزم و این جواب قسم ست و اقسام وی صلی الله علیه وسلم برای بیان عظم شان

مذکور ست بطور زجر از ترک جماعت ثم آمُرَ بالصلوٰة فیؤذّن لها پس امر کنم مردی را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مراورا ثم آمُرَ رجلاً فیؤمّ الناس پس امر کنم مردی را بامامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را ثم اُخالف الی رجالٍ پس بیایم بسوی مردانی که حاضر نشده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام در اقامت صلوٰة با مُصلّیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان لا یشهدون الصلوٰة که حاضر نمی شوند نماز را و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام ست فاحرّق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان خانهای ایشان را تا سوخته شوند ایشان در آن و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعت که حاضر نمی شوند بجماعت که آنحضرت که بنفس شریف خود مقید بامامت نمی شود و دیگری را خلیفه میگرداند خود بتحریق آن جماعت مقید می شود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقاً سمیناً و بخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را عرق بفتح عین مهمله و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شود از وی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عُراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و فتح آن حسنتین یا می یابد سُم گاو یا گوسفند نیکو در حرص و طمع و دنائت همت وی و بعضے مرماتین را تفسیر بگوشت پاره کرده اند و در نهایه گفته مرماة تیر خُرد که بآن تیراندازی آموزند و آن احقر تیرها بود و ارزل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر ازین تیرهای ناچیز و بی حقیقت البته جلد تر اجابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد نماز عشا را بیان دنائت همت وی میکند که برای این چنین امری خسیس حقیر دنیاوی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید نهے بی تمیزی و خوی بی خردی متفق علیه ای بین الشیخین واللفظ للبخاری حدیث دلیل ست بر وجوب جماعت عیناً لا کفایةً زیرا که غیر ایشان بدان قیام نموده پس مستحق عقوبت نشوند و نیست عقوبت مگر بر ترک واجب یا فعل محرم و مذهب عطا و اوزاعی و احمد و ابو ثور و ابن خزیمه و ابن منذر و ابن حبان آنست که فرض عین ست و قالت به الظاهریة و داود گفته شرط صحت نماز ست پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و این مبنی ست بر مختار او که هر واجب در نماز شرط صحت نماز ست ولیکن این مسلّم نیست زیرا که شرطیت نمی باید ثابت از دلیل و لهذا احمد گفته واجب ست غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طیبی گفت ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر بر آنند و بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذهب جمهور از متقدمین شافعیه و بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین این ست شیخ ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب ست بر هر عاقل بالغ که عذر نیست از حاضر شدن بمسجد برای جماعت اگر در نیابد جماعت را واجب نیست گشتن در مسجد های دیگر باتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتهی مستدل قائل وجوب حدیث باب ست زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگر ست مثل حدیث ابن ام مکتوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرده بخاری وجوب را بر جماعت و تبویب کرد برای آن بقول خود باب وجوب صلوٰة الجماعة و گفته اند که این فرض عین ست چه اگر فرض کفایه می بود فعل آنحضرت و همراهان وی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما تحریق در عقوبات بنار اگرچه از آن عموماً نهی آمده اما این خاص ست و اوله قائل فرض کفایه همان اوله قائل فرض عین اند بنا بر قیام صارف او آنرا از فرض عین بسوی فرض کفایه و آنانکه قائل سنیت وی اند در جواب ازین حدیث اطالت کلام کرده اند بآنچه شافی نیست و اقرب آنها این ست که این حدیث خارج مخرج زجر ست نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحریق را و دلیل قائل سنت قول وی ست صلی الله علیه وسلم در حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل ست از نماز تنها پس هر دو شریک فضیلت اند و اگر تنها کافی نمی بود او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد دیگر حدیث اذا صلّیتما فی رحالکما ست و در وی اثبات صلوٰة ست در رحال بدون آنکه

جماعت بودن وی بیان کرده باشد و مصنف گفته اقوای اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
در قریهٔ صغیره یکجا و در کبیره چند جا زیراکه خدای تعالی فرموده اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و معنی اقامت ترویج و اظهار است و ضبط کرده است
آنحضرت ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داود آمده مَا مِنْ ثَلٰثَةٍ فِیْ قَرْیَةٍ اَوْ بَدْوٍ لَا تُقَامُ فِیْهِمُ الصَّلٰوةُ اِلَّا اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ
ای غَلَبَ و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شده و استحقاق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت
جماعت علما در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمهٔ لقد هممت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت نمی کند زیراکه آدمی قصد چیزها
میکند بجهت مصلحتی بعد از ان معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را برهم می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت دران زمانه غیر از منافقان
دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قصد بنابر نفاق بود انتهی **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اثقل الصلوٰة علی المنافقین صلوٰة العشاء وصلوٰة الفجر گران ترین نمازها
بر منافقان نماز خفتن و نماز بامداد است زیراکه هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بروز و ریا توانند گذارد و وقت عشا وقت راحت و
سکون است و وقت صبح وقت نوم و داعی دینی و تصدیق باجر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما
ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آینه می آیند آن دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد
یعنی بر سر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت پای رفتن نداشته باشند می آیند بآن طریق که ضعیفان روند
متفق علیه درین حدیث حث بلیغ است بر اتیان باین هر دو نماز و بر آنکه مؤمن چون دانست اجری را که در آنهاست می آید بسوی
آن هر دو در هر حال که باشد زیراکه حائل میان منافق و این نمازها جز عدم تصدیق بما فیهما نیست **وعنه** و هم روایت است از ابو هریره
قال که گفت اتی النبی آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم رجل اعمی مردی نابینا بعضی گویند مراد ابن ام مکتوم است
که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست فقال یا رسول الله انه لیس لی
قائد یقودنی الی المسجد پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد
و بکشد مرا بسوی مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس در تیسیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت اینکه رخصت
فرماید او را پس بگذارد وی نماز در خانهٔ خود یعنی در مسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد حضرت آن مرد را فلما ولی دعاه فقال
هل تسمع النداء بالصلوٰة قال نعم پس هرگاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیا می شنوی اذان را
بنماز گفت آری می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن
اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذر است و چون شنید هیچ عذر از حضور نماند و حدیث ازاد آله ایجاب جماعت است
عینا لیکن لائق آنست که این وجوب عینی را مقید کنند بسامع ندا بنا بر تقیید حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است
محمول شود بر مقید و ازینجا شناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم تخلف است و دلالت این هر دو
بر وجوب حضور جماعت وی صلی الله علیه وسلم در مسجد اوست مر سامع ندا را و این اخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب
بودی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را ببین کسی را که نماز گذارد با قومی می فرمود درباره متخلفین که آنها حاضر نمی شوند جماعت و

صلی اللہ علیہ وسلم را ونہ جماعت میکنند در منازل خود وجائز نیست تاخیر بیان از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مگر بر وجوب حضور
درجماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینًا بر سامع ندائہ بر مطلق وجوب جماعت کفایۃً ولا عینًا و در وی عدم ترخیص سامع نداست از حضور
واگرچہ او را عذر باشد زیرا کہ ابن اعمی ذکر کرد عذر را کہ کشندہ را نمی یابد لیکن او را معذور نگذاشت ویحتمل کہ ترخیص ثابت باشد برای وے بعذر
لیکن او را امر فرمود باجابت ندبًا لا وجوبًا تا جمع کند اجر را کذا فی السبل رواہ مسلم خطابی گفتہ درین حدیث دلیل ست بر آنکہ حضور
جماعت واجب ست بر ہر واحد واگر مندوب می بود اہل ضرر وضعف ہمچو ابن ام مکتوم وغیرہ اولی تر می بودند بتخلف از ان وبود عطا کہ می گفت
نیست ہیچ یکی را در حضر ونہ در غربت چون بشنود اذان را اینکہ بگذارد جماعت را وگفت اوزاعی نیست طاعت مر والد را در ترک جماعت بشنود
اذان را یا نشنود وابو ثور واجب می گفت جماعت را وحجت ایشان آنست کہ اللہ تعالی حکم کردہ ست رسول خدا را بگذاردن نماز جماعت در حالت
خوف ومعذور نداشت او را در ترک آن پس معلوم شد کہ جماعت در حالت امن واجب تر ست واکثر شافعیہ برین اند کہ جماعت فرض کفایہ ست فرض عین
وتاویل کردہ اند حدیث ابن ام مکتوم را کہ معنی وی این ست کہ نیست رخصت ترا اگر طالب فضیلت جماعت ہستی وجمع نکنی اجر جماعت را در صورت
تخلف از ان در ہیچ حال وحجت او شان این ست کہ آنحضرت فرمود نماز جماعت زیادہ میشود بر نماز تنہا بست وہفت درجہ

وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوۃ لہ کسی کہ بشنود اذان را
ونیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را حدیث دلیل ست بر تاکید جماعت وآن حجت کسی ست کہ قائل ست بفرض عین بودن او وہر کہ
قائل ست بسنیت او میگوید کہ مراد صلوۃ کامل ست وانزال نفی کمال بمنزلۂ نفی ذات برای مبالغہ ست الا من عذر مگر آنکہ نیاید بعذر
گفتہ شد ای رسول خدا وچیست عذر فرمود خوف یا مرض گوئیم اتفاق دارند کہ جماعت بعذر ساقط می گردد وآن اعذار این ست مرض وبریدگی
دست وپا از دو جانب وفالج واختفا از سلطان وضعف کہ نتواند بدان راہ رفت وکوری نزد ابو حنیفہ وبعضی گفتہ اند بالاتفاق وباران وگل
ولای وسختی سرما در قول صحیح وروایت ست از ابو یوسف کہ گفت پرسیدم ابو حنیفہ را از حضور جماعت از گل ولای فرمود کہ بہتر آنست کہ ترک
نکند وامام محمد حدیثی روایت کردہ واذا ابتلت النعال فالصلوۃ فی الرحال در مصفی گفتہ رخصت نیست در ترک جماعت مگر بجہت عذری
برای تاکیدی کہ در حضور جماعت از شرع دانستہ شد ولیلۂ مطیرہ وذات برد وریح عذر ست بحدیث شیخین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در مثل آن امر فرمودند کہ بگوید الا صلوا فی الرحال واز قول ابن عباس معلوم شد کہ قید لیل ضروری الرعایۃ نیست پس حکم روز ہمچنان ست
وجوع شدید بحدیث شیخین اذا حضر العشاء واقیمت العشاء فابدؤا بالعشاء وعلت آن تضرر بجوع وتوقان نفس بطعام ست پس مخصوص باشد
بشدت جوع وتوقان نفس وعطش در حکم آنست وضرر ظالم بر نفس ومال مانند آن ضرر ست بلکہ اقوی ازوی ومدافعت اخبثین بحدیث شیخین وموطا
واکل ذی رائحۂ کریہہ بحدیث شیخین من اکل من ہذہ الشجرۃ المنتنۃ فلا یقربن مسجدنا انتہی ودر سبل گفتہ چون نہی از ان بجہت آنست کہ در خوردن
وی تقویت فریضہ ست باید کہ اکل آن گناہ باشد اما کسی کہ میگوید جماعت فرض عین ست شاید کہ اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد میگوید
نہ در خانہ پس در خانہ بجماعت باید گذارد انتہی رواہ ابو داود والدارقطنی ودر روایتی نزد ایشان باین لفظ آمدہ کہ فرمود آنحضرت کسیکہ
بشنود بانگ نماز را باز ندارد او را از پیروی کردن یعنی بمسجد حاضر آمدن ہیچ عذری وبہانہ گفتند صحابہ وچیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول
کردہ نمی شود از وی نماز کہ گذاردہ ست بی جماعت یعنی اگرچہ در مسجد بود واین حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید
ومبالغہ ست در اہتمام بدان قدوری گفتہ اہل وعیال خود را جمع کند در خانہ وبجماعت بگذارد واختلاف ست در آنکہ جماعت در مسجد حی

افضل ست یا در مسجد جامع گفته اند اقدم را اختیار کند و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب در آمده ست و شنید تکبیر بعید را نرود واگر در نیامده برود وابن ماجة والدارقطني وابن حبان والحاكم و در سندش ابو خباب کلبی ست و او ضعیف و مدلس ست و حدیث را معنعن روایت کرده ورواه قاسم بن اصبغ فی مسنده موقوفا ومرفوعا من حديث شعبة عن عدي بن ثابت و گفت در مرفوع الا من عذر و روا کرد آنرا بقی بن مخلد وابن ماجه وابن حبان و دارقطني وحاكم از حديث عبد الحميد بن بيان از هشيم از شعبه بلفظ من سمع النداء فلم يجب فلا صلوة له الا من عذر مرفوعا هكذا و اسنادش صحيح ست لیکن گفت حاکم که وقف کرده ست او را غندر و اکثر اصحاب شعبه پستر اخراج کرد او را شواهد که مذکور ست در تلخیص مصنف واسناده على شرط مسلم لكن رجح بعضهم وقفه اسنادش بر شرط مسلم ست لیکن ترجیح کرده اند بعض ایشان وقف او را پس اصح موقوف ست قاله البيهقي و طبرانی در کبیر از حدیث ابو موسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که من سمع النداء فلم يجب من غير ضرر ولا عذر فلا صلوة له هيثمي گفته در روی قیس بن ربیع ست و ثقه شعبة وسفيان الثوري وضعفه جماعة وحدیث ابن عباس را ابو داود وهم روایت کرده بزیادت قالوا وما العذر قال خوف او مرض لم يقبل الله منه الصلوة التي صلاها لیکن اسنادش ضعیف ست **وعن** يزيد بن الاسود السوائي ويقال الخزاعي ويقال العامري او را صحبت ست و معدود ست در اهل طائف و حدیث او در کوفیین ست روی عنه ابنه جابر و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند کنیت وی ابو جابر ست رضي الله عنه انه صلى مع رسول الله وی گذارد با آنحضرت صلى الله عليه وسلم صلوة الصبح نماز بامداد یعنی در مسجد خیف که در منی ست و این واقعه در حجة الوداع بود فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا هو برجلين لم يصليا پس بگذارد آنحضرت نماز پس ناگاه ملابس و مقارن ست باد و مرد که نگذاردند نماز را یعنی با آنحضرت فدعا بهما فجيء بهما ترعد بضم عين مهمله فرائصهما پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد در حالیکه می لرزید گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد تا بآدمی چه رسد فرائص جمع فريصه بفتح فاء و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان دو پهلوی شانه می لرزد نزد خوف و گاهی مشاهد می افتد این حال از گاو نزد اراده ذبح فقال لهما ما منعكما ان تصليا معنا پس گفت چه باز داشت شما را ازینکه نماز بگذارید شما هر دو با ما قالا قد صلينا في رحالنا قال فلا تفعلا گفتند آن دو مرد بتحقیق که ما گذارده بودیم نماز را در منزلها و جایهای رخت خود فرمود پس نکنید این چنین رحال جمع رحل ست بفتح را و سکون مهمله بمعنی منزل و مطلق می شود بر غیر وی و لیکن مراد درینجا همین منزل ست اذا صليتما في رحالكما چون گذارید شما نماز را در منزلهای خود ثم اذا ادركتم الامام ولم يصل فصليا معه پستر دریافتید شما امام را که نماز نگذارده ست پس بگذارید با امام اگرچه در خانه خود گذارده باشید فانها لكما نافلة زیرا که این نماز که با جماعت میگذارید مر شما را نماز نفل ست خواه سابقا نماز بجماعت گذارده باشید یا بی جماعت در مصفی ست بغوی گفته ست قول اکثر اهل علم آنست که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد از آن ادراک کند جماعت را بگذاردن آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نمازهای پنجگانه و همین ست قول حسن بصری و زهری و بهمین قائل اند شافعي واحمد واسحق فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان ست و مرجح مذهب ایشان و آنکه گفته اند که نماز مذهب شفع میگردد مدخول ست با آنکه مغرب یکی ست ازین دو نماز لا على التعيين نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این مغتفر ست در صورت عدم تعیین والله اعلم انتهى وسياق الكلام في ذلك رواه احمد والدارقطني والحاكم واللفظ له والثلثة ابو داود و ترمذی و نسائی وصححه ابن السكن والترمذي وابن حبان كلهم من طريق يعلى بن عطاء عن جابر بن يزيد بن الاسود عن ابيه و گفت شافعی

در قدیم اسناد شرح مجهول ست گفت بیهقی زیراکه یزید بن الاسود نیست اورا راوی غیر ابن وی و نیست برای ابن وی جابر راوی جز یعلی مصنف در تلخیص گفته یعلی از رجال مسلم ست و جابر را النسائی وغیره توثیق کرده اند و یافتیم برای جابر راوی جز یعلی اخرجه ابن منده فی مسلم واخرجه من حدیث ابن مسعود ایضا والبزار من حدیث شداد بن اوس وعن محجن الدئلی فی الموطا والنسائی وابن حبان والحاکم در سبل گفته این حدیث در حجة الوداع بود این دلالت کرد بر مشروعیت نماز با امام چون یافت او را که نماز میگذارد یا خواهد گذارد و بعد ازانکه این کس نماز خوانده است بجماعت یا تنها پس اول فریضه است و ثانی نافله کما صرح به الحدیث وظاهر وی این ست که وی محتاج نیست برفض اولی وهو قول الشافعی ومالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت ابوداود از حدیث یزید بن عامر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون آمدی برای نماز و یافتی مردم را که نماز میگذارند پس بگذار با ایشان اگر نماز گذارده تو خواهد بود این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف ست ضعفه النووی وغیره و بیهقی گفت که این حدیث مخالف حدیث یزید بن الاسود ست وهو اصح و در روایتی از دارقطنی باین لفظ است و باید که بگرداند نمازی را که گذارده است آنرا در خانه خود نافله دارقطنی گفته سند این حدیث ضعیف ست و برین قول لابدست از رفض اولی بعد دخول در ثانیه و گفته اند بشرط فراغ از ثانیه صحیح ست و شافعی را قولی ثالث ست موافق ابن عمر که گفت ذلک الی الله یحتسب بایهما شاء اخرجه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب ست روایت ابوداود و نسائی وغیرهما از ابن عمر مرفوعا لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین و جوابش آنست که منهی باعتقاد فریضه بودن هر دوست نه آنکه یکی نافله است یا مراد آنست که نگذارد آن هر دو را تنها انتهی پس ظاهر حدیث باب عموم ست در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ نماز مگر ظهر و عشا نه صبح و عصر زیرا که نهی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن وتر روز ست پس اگر آنرا اعاده کند شفع گردد و گفت مالک که اگر نماز بجماعت گذارده است اعاده نکند ورنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت نخعی و اوزاعی که همه نمازها را اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهرست در خلاف ابوحنیفه و ایشان و حجت ست بر ایشان و بر مالک زیرا که مخصص چیزی از صلوات نیست بلکه در حدیث یزید بن الاسود ست که این در نماز صبح بود پس اظهر باشد در رد قول ابوحنیفه و مخصوص شود بوی عموم نهی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه که داخل شد مردی بمسجد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی وابوداود عن ابی سعید الخدری وابن حبان والحاکم والبیهقی و در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع کرده شود بوی فاذا کبر فکبروا پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر برارید از پس وی متصل برای احرام یا مطلقا پس شامل باشد تکبیر نقل را و لا تکبروا حتی یکبر و تکبیر نبرارید شما تا آنکه تکبیر برارد امام و این زیادت توکید ست برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باقی جمل آتیه و اذا رکع فارکعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل رکوع کنید و لا ترکعوا حتی یرکع و رکوع نکنید تا آنکه رکوع کند وی یعنی شروع نماید دران نه آنکه فارغ شود ازان چنانکه متبادر از لفظ ست گفت مالک در موطا در حق شخصی که سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از هرکه بلند آنرا زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیؤتم به و ابوهریره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرود آرد آنرا پیش از امام پس جز این نیست که موی پیشانی او بدست شیطان ست انتهی در مصفی گفته رجوع برکوع یا سجود درین صورت مستحب ست بر قول منصور و وارد نمی شود برده که

که زیادت رکنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده بود و اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده
کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتداست نه بطلان صلوة و فی المنهاج ولو تقدم بفعل کرکوع
او سجود ان کان برکنین بطلت و فیه نظر زیرا که مفارقت امام جائز ست و عمدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام ست و متضمن ست
نیت مفارقت را نیت امری که لازم مفارقت ست انتهی و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگویید
اللهم ربنا لک الحمد و ازینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع ست و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسوم ست میان ایشان
چنانکه حنفیه گویند و مذهب امام مالک و امام احمد نیز همین ست و مذهب امام شافعی جمع ست مر امام را میان این هر دو و همچنین جمع کند میان
هر دو امام و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همین ست و گفته اند بگوید موتم سمع الله لمن حمده بحدیث ابی هریره که میکرد
این را آنحضرت ﷺ زیرا که ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت ﷺ بطریق موتم نادرست و مذهب ثوری و اوزاعی نیز
همین ست که جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید موتم بنا بر مفهوم حدیث باب زیرا که از قول وی فقولوا اللهم الخ مفهوم میشود که نگوید
موتم مگر همین را و مذهب شافعی که جمع ست مطلقا دلیلش حدیث ابن ابی اوفی ست نزد مسلم که آنحضرت ﷺ چون بر میداشت سر خود از رکوع می گفت
سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد و ظاهر عموم احوال ست جماعت و منفرد را و آنحضرت ﷺ گفته است صلوا کما رأیتمونی اصلی و نیست حجت در سایر
روایات بر اقتصار زیرا که عدم ذکر در لفظ دلالت نمی کند بر عدم شرعیت پس قول وی چون بگوید امام سمع الله لمن حمده دلالت نمی کند بر نفی قول وی
ربنا لک الحمد و قول وی فقولوا ربنا لک الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موتم سمع الله لمن حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل وی
صلی الله علیه وسلم زیادت مقبوله است زیرا که قول معارض او نیست و ابن منذر این قول را از عطا و ابن سیرین و غیرهما روایت کرده پس شافعی بآن
منفرد نیست و قول وی سمع الله لمن حمده نزد رفع راس ست و قول وی ربنا لک الحمد نزد انتصاب و در روایتی از بوحنیفه هم جمع برای
امام و منفرد آمده و لیکن گفت که تحمید سرا گوید در نفس خود اما جمع منفرد را پس نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جائز ست و ظاهر اکتفا بتحمید ست
و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت قیام گوید چنین گفته است تمرتاشی و از ابی حنیفه آورده که اگر تسمیع در حالت رفع نگفته
در حالت استوا بگوید و بعضی گفته اند هر دو بگوید و فی روایة ربنا ولک الحمد و در روایتی بواو آمده و جمع میان اللهم و واو
بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته روایت آن از عبد الرزاق آمده و در صحیح بخاری نیز بروایت کشمیهنی ست و اذا سجد فاسجدوا
و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و لا تسجدوا حتی یسجد و بسجده نروید شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلی قائما
فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام استاده بگذارید شما نیز استاده و اذا صلی قاعدا فصلوا قعودا اجمعون و چون بگذارد
امام نشسته پس بگذارید شما هم نشسته همه اجمعین بنصب ست بر حال و این روایتی ست در بخاری و اکثر روایات اجمعون ست برفع بنا بر
تاکید ضمیر جمع و در اینجا دلیل ست بر وجوب متابعت امام در قعود بعذر و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است تعلیلش
باینکه قیام با قعود امام فعل فارس و روم ست زیرا که آنحضرت ﷺ فرمود نزدیک شدید شما اکنون که بکنید کار فارس و روم را که می ایستند بر پادشاهان
خود و حال آنکه اوشان نشسته اند پس مکنید و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیرهما و مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد
نه قاعدا و نه قائما بنا بر قول آنحضرت ﷺ که مختلف مشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکرده
و نیافتم قول وی لا تتابعوه فی القعود در حدیثی فلینظر و مذهب شافعی صحت نماز قائم ست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفته

بسبب نماز گذاردنِ اصحاب در مرضِ موتِ آنحضرتؐ استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرتؐ و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس نشست بجانبِ چپِ وی
پس این ناسخ امرِ آنحضرتؐ ایشان را بجلوس باشد حمیدی در شرحِ بخاری گفته که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بیماری آنحضرتؐ
بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشتِ اسپ یا جزِ آن بعد از آن آنحضرتؐ نشسته بگذارد و مردم در پسِ وی استاده بودند و امر نکرد ایشان را
بنشستن و گرفته نمی شود مگر باٰخر از فعلِ آنحضرتؐ که ناسخ فعلِ اول ست انتهی وکذا قررہ الشافعی و جواب داده اند که احادیثی که دران امر بجلوس
ایشان ست اختلاف نکرده اند در صحتِ آن و نه در سیاقِ آن و اما نماز آنحضرتؐ در مرضِ موت پس مختلف فیه ست که آیا امام بود یا ماموم
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و یحتمل که امر بجلوس بطریقِ ندب باشد و تقریرِ قیام قرینه است بران و این جمع
میانِ هر دو روایت خارج از هر دو مذهب ست زیرا که مقتضی تخییر ست برای موتم در میانِ قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفاتِ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پسِ ایشان نشسته بودند منهم اسید بن حضیر و جابر و فتوی داد
بدان ابوهریره ابن منذر گفت محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلافِ آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است
هیچ قومی را که استاده است پس این حدیث ضعیف ست اخرجه البیهقی والدارقطنی من حدیثِ جابر الجعفی عن الشعبی عن النبی صلی الله علیه وسلم و جابر
ضعیف ست جدًا و مع ذلک مرسل ست شافعی گفته هر که احتجاج کرده باین میداند که نیست حجت در وی زیرا که مرسل ست و از روایت مردی است
که اعراض می کنند اهل علم از روایتِ وی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز نشسته
بجهت مرضی که امید بهی اوست مردم در پسِ او نشسته بگذارند برابر ست که طاری شود دران آنچه مقتضی قعودِ امام باشد یا نه چنانکه در احادیث
مرضِ موتِ اوست صلی الله علیه وسلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود پس امامت کرد آنحضرتؐ در بقیۂ نماز
نشسته بخلافِ نمازِ آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود وهو جمع حسن رواه ابوداؤد وهذا
لفظهٗ و این لفظ ابوداود ست واصلهٗ فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل ست
بر آنکه شرعیت امامت برای اقتدا کردن ست با امام و از شانِ تابع و ماموم آن ست که تقدم نکند بر متبوعِ خود و مساوات ننماید با وی
و تقدم نکند بر موقفِ وی بلکه مراقبِ احوالِ او باشد و بکند بر اثرِ وی مثلِ فعلِ وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلافِ وی نکند
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذا کبّر فکبّروا الخ و آنچه دران مذکور نیست مقیس ست بران همچو تسلیم و ازینجا معلوم شد که مخالف امام در چیزی
از احوال آثم ست اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلافِ وی کرده باشد در تکبیرِ احرام بتقدیم آن بر تکبیرِ امام که درین صورت نماز وے
منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امامِ خود نگردانیده زیرا که در آمدن در نماز بتکبیر بعد تکبیرِ امام ست چه تکبیرش عنوان اقتدا است باو
و اتخاذ اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فسادِ نماز بمخالفتِ امام باینکه توعد کرد آنحضرتؐ کسی را که سبقت کرد امام خود را در رکوع
و سجود باینکه بگرداند خدا سر او را سرِ حمار و امر نفرمود باعادهٔ نماز و نگفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس
دلیل ست بر اختلافِ نیتِ امام و ماموم که یکی نیت فرض کند و دیگر نیتِ نفل یا یکی نیتِ ظهر کند و دیگری نیتِ عصر و نماز صحیح ست بجماعت و
باین رفته است شافعی و کلام درین باب در حدیث جابر بیاید **وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان رسول الله**
صلى الله عليه وسلم رأى في اصحابه تأخرا بدرستیکه آنحضرتؐ دید در اصحابِ خود پس ماندگی در صفوف گویا تاخر کردند از
قرب و دنو با آنحضرتؐ یا در اخذ علم و طلب مزید و در درجهٔ اول **فقال تقدموا** پس فرمود پیشتر آیید و در صف سابق ایستید

فاتموا بي وليأتم بكم من بعدكم واقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا دیده بکنید و باید که اقتدا کنند بشما کسانیکه پس شما استاده اند زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکند و افعال او را دیده میکند و تمام این روایت چنین ست که همیشه اند قومی که پس می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افگند ایشان را خدای تعالی یعنی از عظم ثواب و فضل رحمت خود ظاهر عبارت حدیث در همین معنی ست ولیکن بعضے محدثان آنرا در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز طلب قرب و کمال ست ولیکن مخصوص نیست بآن رواه مسلم حدیث دلیل ست بر جواز اتباع کسی که در پس امام ست مر کسی را که نمی بیند امام را و نمی شنود او را همچو اهل صف ثانی که اقتدا نمایند بصف اول و اهل صف ثالث بثانی و نحوه و در حدیث حث ست بر صف اول و کراهت بُعد از ان **وعن** زید بن ثابت رضي الله عنه قال احتجر رسول الله صلی الله علیه وسلم حجرة مخصفة گفت زید حجره گرفت رسول خدا حجره کوچک فصلی فیها فتتبع اليه رجال وجاؤا يصلون بصلاته پس نماز گذارد در آن پس پیروی کردند بسوی وی مردمان و آمدند در حالیکه نماز میگذاردند بنماز رسول خدا فتتبع از تتبع ست بمعنے طلب ای طلبوا موضعه واجتمعوا اليه و در روایت بخاری ست فثار اليه الحديث تا آخر حدیث وگذشت در شرح حدیث جابر در باب صلوة التطوع وفيه و درین حدیث ست افضل صلوة المرء في بيته الا المكتوبة فاضل تر نماز آدمی در خانه اوست مگر نماز فرض یعنی نماز فرض در مسجد باید گذارد بجماعت و در روایتی از بخاری ست که نماز گذارد در ان حجره آنحضرت چند شب و نماز گذاردند بنماز وی مردم از اصحاب او پس هر گاه دانست ایشان را نشستن گرفت و بیرون آمد بسوی ایشان و گفت شناختم آنچه دیدیم از صنیع شما پس نماز گذارید ای مردم در خانهای خود زیرا که افضل نماز مرد ست در خانه خود مگر مکتوبه این لفظ بخاری ست و در مسلم قریب اوست و نیز در بخاری ست نماز گذارید در خانهای خود و مگیرید آنهارا گورها و شک نیست که امر در عموم نوافل برای استحباب ست باتفاق بدلالت سیاق حدیث و مصنف این حدیث را در ابواب امامت برای افادهٔ شرعیت جماعت در نافله آورده متفق علیه در سفر السعادة گفته مجموع روایت و سنن را در خانهٔ خویش گذاردی علی الخصوص دو رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارد و ازین جهت علما را درین محل خلاف ست که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد مجزی باشد یا نه بعضے از علما میگویند مجزی نباشد و مروزی گوید من صلی الرکعتین بعد المغرب في المسجد يكون عاصيا و ابو ثور میگوید هو عاص بسبب عصیان وی آنست که پیغمبر فرمود اجعلوها في بيوتكم و نزد بیشتر علما مجزی باشد و ترک اولی بود الی قوله حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که مجموع نوافل در خانه گذاری مگر برای سببی و می فرمود ایها الناس صلوا في بيوتكم فان افضل صلوة المرء في بيته الا المكتوبة انتهى **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه گفت جابر بود معاذ بن جبل می گذارد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پستر می آمد پس میکرد امامت قوم خود را پس نماز گذارد معاذ یک شب با آنحضرت نماز عشا پستر آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را و شروع کرد بسوره بقره پس برگشت از نماز مردی و سلام داد یعنی قطع کرد نماز را پستر گذارد آن مرد نماز تنها و برگشت و بر آمد از نماز پس گفتند آیا منافق شدی ای فلان گفت منافق نشده ام بخدا و هر آینه می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و خبر میکنم او را باین فعل معاذ پس آمد نزد آنحضرت و گفت ای رسول خدا ما خداوندان شتران ایم که آب می کشیم بآن و کار میکنیم در روز یعنی پس در شب کوفت آن می کشیم و بدرستیکه معاذ نماز گذارد با تو عشا را پستر آمد قوم خود را و امامت کرد پس افتتاح کرد بسوره بقره الی آخره و مصنف این حدیث را مختصر آورده می گوید قال صلی معاذ باصحابه العشاء فطول عليهم یعنی گفت جابر نماز کرد معاذ

با اصحاب خود نماز عشا پس تطویل کرد در قرائت برایشان فقال النبي صلی الله علیه وسلم اترید ان تکون یا معاذ فتانا
آیا میخواهی تو ای معاذ که باشی در فتنه اندازنده مردم را و گریزاننده ایشان را از ملازمت جماعت و افگننده در فساد باختلاف و بازاستادن
از دین و در روایتی باین لفظ است پس رو کرد آنحضرت برمعاذ و گفت ای معاذ آیا فتانی تو اذا اممت الناس فاقرأ چون امامت
کنی مردم را پس بخوان بالشمس وضحها وسبح اسم ربک الاعلی واقرأ باسم ربک واللیل اذا یغشی و در لفظی
والشمس والضحی واللیل اذا یغشی وسبح اسم ربک الاعلی بتقدیم وتاخیر آمده واذا السماء انفطرت و سورة انشقاق و بروج وطارق نیز آمده
متفق علیه بخاری در صحیح خود برای این حدیث تبویب کرده و گفته اذا طول الامام وکان للرجل المأموم حاجة فخرج و حدیث
دلیل است بر صحت صلوة مفترض خلف متنفل زیرا که معاذ فریضه عشا با آنحضرت میگذارد و پستر نزد اصحاب خود می آمد و با ایشان نفل میگذارد
و عبدالرزاق و شافعی و طحاوی از حدیث جابر بسند صحیح آورده اند هی له تطوع و مصنف در استدلال باین حدیث در فتح الباری اطالت کلام
کرده اما در سبل گفته قد کتبنا فیه رسالة مستقلة جواب سوال وابنّا فیها عدم نهوض الحدیث علی صحة صلوة المفترض خلف المتنفل انتهی
و حدیث افاده کرد که امام در نماز خود تخفیف کند ولهذا آنحضرت معین کرد مقدار قرائت را و اللفظ لمسلم ولفظ مر مسلم راست
و حدیث را الفاظ است و در لفظی این است که گفت جابر بود معاذ که نماز میگذارد با آنحضرت عشا را پستر میرفت بسوی قوم خود پس میگذارد
عشا را با ایشان این نماز معاذ را تطوع بود و آنها را مکتوبه رواه الشافعی و گفت شافعی در روایت حرمله این حدیث ثابت است نمیدانم هیچ
حدیثی را که مروی باشد از طریق واحد ثابت تر از این حدیث و رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا مصنف در تلخیص گفته اصل این حدیث در صحیحین است
از حدیث جابر بدون این لفظ که معاذ را نافله و آنها را مکتوبه با فریضه بود انتهی و آن همین حدیث باب است و روی الطبرانی من حدیث معاذ
نفسه نحوه و در وی دلالت است بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل و همین است مذهب شافعیه اگرچه جمع در خلاف آن بجد اند زیرا که معاذ چون
یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد و فرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم بگذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت
این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت و اعتراضی که برمعاذ کرد همین بود که چرا قرائت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو مراین جماعت را
درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و حنفیه جواب از این استدلال چنین داده اند که این بر تقدیری تمام می شود که آنحضرت
دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتدا میکند و فرض ادا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت می کند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت
میکند بر این معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت معاذ را گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت
تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مراو را یکی از این دو چیز یا نماز گذاردن همراه حضرت و نگذاردن با قوم از جهت اقتدای مفترض
بمتنفل یا گذاردن بتخفیف و چون همراه نگذارد مستقل باشد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود ذکره الشیخ ابن الهمام و شیخ در ترجمه
بعد ایراد این جواب گفته احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت به نیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر
میکرده باشد برای امامت قوم خود انتهی گفت بنده ضعیف عفا الله عنه این جواب ابن الهمام و این احتمال حضرت شیخ رحمهما الله تعالی هر دو
منظور فیه است زیرا که در حدیث صحیحین صحیح موجود است که آن مرد در شکایت معاذ این هم گفت که وی نماز گذارد با تو عشا را پستر آمد و امامت
قوم خود کرد و آنحضرت این را شنیده مقرر داشت و شبهی که معاذ را کرد همین بر قرائت کرد نه بر امامت پس احتمال این معنی که شاید آنحضرت را
معلوم نباشد که وی نماز گذارده آنجا امامت میکند باقی نیست چه اگر از پیشتر معلوم نبود باری اکنون از شکایت این مرد خود معلوم شد

وبران سکوت کرد وآنرا مسلم داشت وحدیث امام احمد چنانکه براحد الامرین دال ست همچنین این هم ازوی مستفاد ست که یا نماز با من بگذار وآنجا مطلقا امامت مکن که مقتدیان از طول قراءت تو در مشقت افتند یا اگر امامت میکنی و با من هم میگذاری باری در قراءت سبکی کن واین قدر قراءت دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین تردید اقتدای مفترض بمتنفل جائز داشت وهدایت وی مقصور بر قصر قراءت ماند نه براحد الامرین وچون اقتدا با آنحضرت در نظر انصاف افضل ست از امامت کردن دیگران را چه احتمال باید کرد که معاذ در پس آنحضرت نیت نماز نفل میکرد بلکه ادراک فضیلت اقتدا اقتضای آن میکند که اینجا فرض میگذارد وآنجا نفل می کرد ومتبادر از شان وی واین حدیث نیز همین ست والله اعلم باقی ماند صحت نماز متنفل بمفترض پس دران خود خلافی نیست واما نماز متنفل بمتنفل پس چنانکه نماز گذاردن عباس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرت با انس ویتیم وعجوزه غیر ذلک این همه ثابت ست در صحیح

وعن عايشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض

روایت ست از عایشه در قصه نماز گذاردن رسول خدا با مردم وحال آنکه آنحضرت بیمار بود وآن قصه این ست که گفت عایشه هرگاه گران شد رسول خدا یعنی سخت بیمار شد وبنهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابو بکر را که نماز کند بمردم یعنی امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر دران روزهای بیماری او پس یافت آنحضرت در ذات خود سبکی وتندرستی پس ایستاد در حالیکه میرود وتکیه کرده میان دو مرد یعنی دستها بر دوش این دو مرد نهاده وهر دو پای مبارک وی خطی کشید در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه درآمد مسجد را پس چون شنید آواز درآمدن آنحضرت ابو بکر خواست که پس رود پس اشاره کرد بسوی او آنحضرت که پس نرود و بر جای خود استاده ماند قالت گفت عایشه فجاء حتى جلس عن يسار ابي بكر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابو بکر رضی الله عنه فكان يصلي بالناس جالسا وابو بكر قائما پس بود آنحضرت که نماز میگذارد با مردم نشسته وبود ابو بکر که نماز میگذارد استاده يقتدي ابو بكر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابو بکر بنماز آنحضرت یحتمل که این اقتدا بر وجه ایتمام باشد پس ابو بکر هم امام بود وهم ماموم ویحتمل که ابو بکر مبلغ باشد نه امام در سبل گفته اختلاف ست در حدیث عایشه وغیر او که آیا آنحضرت امام بود یا ماموم وروایات مفید هر دو معنی وارد شده لیکن ظاهر همین ست که آنحضرت امام بود وبعضی علما بترجیح روایات رفته اند وگفته راجح این ست که آنحضرت امام بود بوجوه ترجیح که در فتح الباری مستوفی ست وگذشت در حدیث ابو هریره بعض وجوه ترجیح بر خلاف آن وبعضی از علما قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اماما وگاهی ماموما در مرض موت انتهی

ويقتدي الناس بصلوة ابي بكر واقتدا میکردند مردم بنماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند والا امام دران نماز آنحضرت بود وهمه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند وافعال آنحضرت را نمی دیدند وتکبیرات نمی شنیدند افعال ابو بکر وتکبیر او را دیده وشنیده نماز میکردند ودرینجا دلیل ست بر جواز رفع صوت بتکبیر برای اسماع مؤمنین وبرینکه مقتدی را اتباع صوت مکبر جائز ست وهذا مذهب الجمهور وفيه خلاف للمالكية قاضی عیاض گفته مذهب بعضی ابطال صلوة مقتدی ست وبعضی عدم ابطال وبعضی گویند اگر امام اذن اسماع داده اقتدا بوی صحیح ست والا فلا وایشان را تفصیلها ست غیر ازین که نیست برانها دلیل وگویا که آنها درین حدیث می گویند که ابو بکر امام بود ونیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان مصنف در تلخیص گفته حدیث عایشه را طرق کثیره ست که در ذکرش تطویل ست ومراد اینجا احتجاج ست بر جواز صلوة قائم خلف قاعد واین مبنی ست بر بودن آنحضرت

امام وابوبکر ماموم واین ہمچنین ست در طریق مذکوره واطناب کرده است ابن حبان در تخریج طریق این حدیث ودر جمع میان الفاظ مختلفه وی انتهی وقد بوب البخاری علی هذا فقال باب الرجل یأتم بالامام ویأتم الناس بالماموم ابن بطال گفت این موافق قول مسروق وشعبی ست که بعضی مقتدی امام بعض باشد خلافا للجمهور مصنف گفته شعبی گوید ہر که تحریمه بست پیش از برداشتن صفی که متصل اوست سرهای خود را از رکعت پس دریافت آن رکعت را اگرچه امام سر خود پیش ازان برداشته باشد زیرا که بعض ایشان ائمه بعض اند واین دلیل ست برینکه وی می بیند تحمل بعض ایشان مر بعض را انچه تحمل می کند آنرا امام ومؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فائتموا بی ولیأتم بکم من بعدکم انتهی گویم وآنکه در حدیث ابوہریره که صحتش متفق علیه ست آمده که چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما ہمه نشسته ومثل اوست حدیث عائشهؓ وانس در صحیحین وحدیث جابر در مسلم پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ ست باین حدیث واختیار کرده است این را ابوحاتم در صحیح خود وکلام مبسوط دران کرده وگذشت تمام این بحث اولا مُتفقٌ عَلَیه ودر روایتی از صحیحین آمده که می شنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اہل سنت وجماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرتؐ ابوبکر را بامامت ست وچندان ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد اما امروز که آنحضرتؐ بنفس نفیس خود تشریف آورد وخود امامت کرد واگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توہم می کنند بقول نسخ میکرد وکسی دیگر را می فرمود وامامت ابوبکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرتؐ باصلاح عمرو بنی عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود وچون وقت بآخر رسید بلال اذان گفت وصحابه ہمه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرتؐ رسید ابوبکر خواست از نماز برگردد تا آنحضرتؐ امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد وامام باشد وخود اقتدا کرد در پس ابوبکر ونماز گذارد وکذا فی شرح صحیح البخاری ودر حدیث دلالت ست بر جواز وقوف واحد بهمین امام واگرچه با وی غیر وی حاضر باشد ویحتمل که آنحضرتؐ این را برای تبلیغ ابوبکر از وی کرده باشد یا بسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صف تنگ بود یا غیر وی از محتملات ویا عدم دلیل بر فعل یکی ازینها ظاهر جواز ست علی الاطلاق

وعن ابی ہریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا امّ احدکم الناس فلیخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند ورعایت جانب ایشان نماید در مصفی گفته مراد بتخفیف ادای ارکان وابعاض ست واتیان باذکار مسنونه متوسطه نه طویله وقرارت سوره از مفصل ودر معنی منفرد ست جماعهٔ محصورین که بتطویل راضی باشند انتهی فان فیهم الصغیر والکبیر والضعیف وذا الحاجة زیرا که درمیان ایشان خرد ست وپیر ست وناتوان ست بحسب خلقت وخداوند حاجت ست که کار ضروری دارد فاذا صلی وحده فلیصل کیف شاء وچون نماز گذارد تنها یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد ودر روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده ومراد تخفیف وترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قرارت وتسبیحات را وتهاون کند در رعایت سنن وآداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند مفصل واکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح ورعایت کند قومه وجلسه را واکثر انچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد ست در احادیث تخفیف قرارت ست واین بنجمله حقوق مقتدیان ست بر امام تا مردم از حضور جماعت باز نمانند مُتفقٌ عَلَیه ودروی دلیل ست بر جواز تطویل منفرد بنماز در جمیع ارکان او واگرچه بترسد خروج وقت را وصححه بعض الشافعیة لیکن معارض ست بحدیث ابی قتاده که انما التفریط ان یؤخر الصلوة حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم وچون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل ومفسدهٔ ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک مفسدهٔ اولی باشد ویحتمل که مراد بمؤخر کسی باشد که داخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت واگر وقت بیرون رفت ووی در نماز ست

پس نیست صادق بروی **وعن عمرو بن سلمة** الحرمی بکسر لام صحابی صغیرست کنیت وی ابو یزید ست قاله البخاری وغیره
ومسلم وغیره گفته اند بُرَید ست بموحده وفتح را ابن عبد البر گفته وی زمانهٔ آنحضرت را دریافته و امام قوم خود بود بعهد آنحضرت بسبب آنکه اقرا ایشان
بود قرآن را وگفته اند که قدوم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدوم پدرش خود خلافی نیست عمرو نازل بصره شد ابو قلابه و عامر احول و ابو الزبیر
مکی ازوی روایت دارند وسلمه همه جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمه که نام قبیلهٔ از انصار ست قال گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
می گذشتند بما سواران ومی پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست صفت این مرد کنایه از ظهور دین اسلام وصفت آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده است و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن ست پس بودم من که یاد
می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه آنها می خواندند گویا که می چسپید آن کلام در سینهٔ من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار مے بردند
در اسلام خود فتح مکه را یعنی اگر فتح مکه شد ما هم می درآییم در اسلام پس میگفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود
پس وی نبی صادق ست پس هر گاه که شد واقعهٔ فتح مکه یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد هر قوم باسلام خود وشتابی کرد پدر من قوم خود را
در اسلام قال گفت عمرو قال ابی پس هر گاه که آمد پدر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت جئتکم من عند النبي صلی الله
علیه وآله وسلم حقا بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر برحق نصب حقا بر صفت مصدر محذوف ست ای نبوة حقا یا مصدر مؤکد ست
برای جملهٔ متضمنه زیرا که در قوت هو رسول الله حقا ست پس مصدر مؤکد برای غیر خود باشد قال گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین
فاذا حضرت الصلوٰة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان
بگوید یکی از شما و امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد قرآن را قال گفت عمرو بن سلمه فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا مني
پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یاد می داشتم از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را
و یاد میگرفتم آنرا از سواران فقدموني پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود وانا ابن ست او سبع سنین وحال آنکه
من شش ساله یا هفت ساله ام وبود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
پس گفت زنی از قبیلهٔ حی آیا نمی پوشید از ما دبر قران خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من
بچیزی همچو شادان شدن من بآن پیراهن عجیب غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول
فضل و کرامت الهی رواه البخاري و در وی دلالت ست بر آنکه احق بامامت اکثر القرآن ست و می آید حدیث وی عنقریب و در وی
این ست که امامت افضل ست از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده ولابی داود و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل ست بر صحت امامت صبی و عدم کراهت در امامت ممیز و باین رفته است حسن بصری
و شافعی و اسحق و لیکن بالغ اولی ست اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه و قرارت از جهت اختلاف علما در آن و نزد مالک و ثوری مکروه ست
و از احمد و ابو حنیفه دو روایت ست و مشهور از ایشان اجزا ست در نوافل نه فرائض والنسائي و در روایت وی آمده که من هشت ساله
بودم و در روایتی از ابو داود باین لفظ ست پس حاضر نشدم در هیچ مجمعی از جرم مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذاردم
بر جنازهٔ ایشان تا امروز و این اصح ست در صحت نماز و بعضی گفته اند که این بامر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جواب
آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانهٔ وحی و تقریر امری غیر جائز دران متصور نیست سیما در نماز که اعظم ارکان اسلام ست و تنبیه کرده شد

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوحی بر قذی کہ در نعل بود پس اگر امامت صبی صحیح نمی شد نازل می شد وحی بدان و استدلال کردہ اند ابو سعید و جابر
بآنکہ ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکہ عمرو را تقدیم کردند در نماز جماعتی از صحابہ بودند ابن حزم گفتہ معلوم نیست مخالفی برای
اوشان درین باب و احتمال امامت او مر ایشان را در نفل دور از سیاق قصہ است زیرا کہ آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات برای فرائض کردہ
و گفتہ یؤمہم اکثرہم قرآنا و در روایت ابو داود در بارۂ حضور جرم عام ست در فرائض و نوافل در سبل گفتہ و ہر کہ مدعی تفرقہ است میان فرض
و نفل و می گوید کہ در نفل صحیح ست نہ در فرض وی محتاج ست بسوی دلیل و در حدیث دلیل ست بر قول بصحت نماز مفترض خلف متنفل
کذا فی الشرح و در وی تامل ست انتہی و کلام در ان گذشت **وعن** ابی مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یؤم القوم اقرؤہم لکتاب اللہ تعالی امامت میکند قوم را خوانان ترم کتاب خدا را یعنی بہتر نیکو تر
تجوید کنندہ قرآن را و رعایت کنندہ مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از انکہ عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچہ عالم نباشد
بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب کہ حادث میگردد در نماز در سبل گفتہ ظاہر آنست کہ مراد اکثر ایشان ست از روی حفظ قرآن و گفتہ اند
اعلم باحکام و مناسب حدیث اول قول اول ست در سبل گفتہ حدیث دلیل ست بر تقدیم اقرء بر افقہ و این مذہب ابو حنیفہ و احمد ست انتہی
گویم مذہب ابو حنیفہ و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی آنست کہ اعلم و افقہ مقدم ست بر اقرء زیرا کہ احتیاج بقرارت در یک رکن ست
و بعلم در تمامہ ارکان و محتاج بہ من القرآن مضبوط ست و محتاج الیہ از فقہ مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری کہ قادر نیست
بر مراعات آن مگر کامل الفقہ و لہذا مقدم کرد آنحضرت ابو بکر را باوجود فرمودن اقرأکم ابی و گویند حدیث خارج ست بر حال صحابہ کہ اقرء در ایشان
اعلم می بود زیرا کہ ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ابن مسعود گفتہ بودیم ما کہ تجاوز نمی کردیم دہ آیت را تا آنکہ نمی شناختیم حکم و امر و نہی
او را ازین جہت تقدیم کردہ شد اقرء در حدیث و در زمانۂ ما چنین نیست پس تقدیم کردیم افقہ را در سبل گفتہ مخفی نیست کہ این دور ست از قول وی
فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمہم بالسنة پس اگر باشند ہمہ قوم برابر در قرارت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام
نماز و مسائل و حوادث بعد از انکہ خوب می تواند خواند قرارت مسنونہ را زیرا کہ این دلیل ست بر تقدیم اقرء مطلقا و اقرء را تفسیر کردہ اند باعلم بالسنة
پس اگر ہمین مراد دارند از ان ہر دو قسم یک قسم باشد انتہی و ہمین ست مذہب امام احمد نزد اکثر اصحاب وی و ابو یوسف و بہ قال الشوکانی و الیہ جنح
صاحب الحجة البالغة و در مصفی گفتہ حدیث مسلم دلالت میکند کہ اقرء احق ست بامامت از اعلم بالسنة بعد از انکہ ہر دو ما یجوز بہ الصلوٰة می دانند
و شافعی گفتہ است اہل عصر اول فقہ با قرارت قرآن تحصیل می نمودند پس ہیچ قاری نبود الا فقیہ پس حدیث در اقرء است از فقہای مستوین
در فقہ و درین توجیہ نظر ست زیرا کہ اعلم بالسنة را مرتبہ نہادہ اند بعد از اقرء پس معلوم شد کہ گاہی در قرارت مساوی می بودند و در علم بالسنة متفاوت
پس تقدیم اقرء بر اعلم اصح ظاہر میشود بجہت حدیث و غرض در ان تشریف اقرء است و تنویہ بوی و والی در محل ولایت خود احق ست از اقرء و افقہ
انتہی و شیخ ابن الہمام گفتہ بہترین انچہ استدلال کردہ شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرء حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض باوجود آنکہ در صحابہ
اقرء بودند از وی نہ اعلم دلیل قول اول اقرأکم ابی ست و دلیل ثانی قول سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
انتہی گویم این فعل آنحضرت ست و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم ست بر فعل و نیز از اقرء بودن ابی بن کعب لازم نمی آید کہ جز وی دیگری
اقرء نباشد چرا نتواند بود کہ ابو بکر ہم اقرء باشد و ہم اعلم و وی اول کسی ست کہ قرآن را جمع کنانید و بود اکثرہم حفظا للقرآن پس اقرء مقدم باشد
بر اعلم واللہ اعلم **فان کانوا فی السنة سواء فاقدمہم ہجرة** پس اگر باشند در علم سنت و در قرارت برابر پس امامت کند دیرینہ ترین

مردم در ہجرت یعنی ہر کہ ہجرت در مدینہ بیشتر آورد و دریں فضیلت سابق متقدم شد بامامت وتقدم در نماز اولی واحق باشد و در فقہ بعد از مساوات در علم اَورَع و اَتقٰی را مقدم داشتہ اند زیراکہ چون وجوب ہجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی ہجرت از ذنوب وخطا کہ موطن طبیعت ست اعتبار کردند و در حدیث آمدہ کہ المهاجر من ہجر الخطایا والذنوب و در سبل گفتہ این ہجرت شامل ہجرت زمانۂ آنحضرت و بعد اوست مثل کسیکہ ہجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام وشاید گفتہ میشود کہ اولاد مہاجرین را حکم آبای ایشان ست در تقدیم انتہی فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سلماً بکسر سین وسکون لام پس اگر باشند در علم وقرأت وہجرت برابر پس امامت کند دیرینہ ترین ایشان در اسلام یعنی مقدم کردہ شود مقدم الاسلام بر متاخر الاسلام وہمچنین اکبر بر اصغر ایدہ لحدیث مالک بن حویرث لیؤمکم اکبرکم وفی روایة سنّاً در روایتی عوض سلماً سنّا آمدہ یعنی اگر باشند در ہجرت برابر پس امامت کند کلان ترین ایشان در سن وسال وعمر دریں حدیث ہمین قدر از مراتب مذکور شد وگفتہ اند کہ اگر در سن ہم برابر باشند ہر کہ شریف النسب تر بود مقدم کردہ شود واگر در تمام این امور برابر باشند قرعہ اندازند یا اختیار بدست قوم باشد ہر کہ را خواہند از ایشان امام نمایند ذکرہ ابن الہمام و در حاوی کہ در مذہب شافعی ست بعد از سن نسب را تقدیم کردہ وبعد از وی طیب الثوب وبعد از وی حسن الصورت وبعد از وی حسن الصوت ونزد بعضی مسافر ومقیم اولی ست یعنی برای مقیمان و در سبل گفتہ واز کسانیکہ مستحق تقدیم اند قریش اند لحدیث قدموا قریشا مصنف گفتہ انہ قد جمع طرقہ فی جزء کبیر واز ایشان ست احسن الوجہ بنا بر حدیثی کہ وارد ست در ان و در وی بکر اوی ضعیف ست انتہی گویم این حدیث نزد بیہقی ست از ابی زید انصاری و ذکرہ ابن الجوزی فی الموضوعات وگفت احمد حدیث سو لیس بصحیح مگر آنکہ روایت کردہ ست ابو عبید از عایشہ مانند آن وگفت خواستہ ست عایشہ حسن السمت والہدی کذا فی ضوء النہار ولا یؤمّن بفتح یای تحتانیہ وضم ہمزہ وفتح میم وتشدید نون الرجل الرجل فی سلطانہ وامامت نکند مردم مرد را در محل ولایت ومقام حکم وسلطنت وی درجائیکہ مالک ست چنانکہ در روایت دیگر آمدہ فی اہلہ پس تقدیم کند والی را در ولایت وی مثل امام اعظم وخلفا وحکام ونواب وی خصوصاً در اعیاد وجمعات ونہ بر امام حی وصاحب خانہ مگر باذن ایشان زیراکہ این مفضی میگردد بشکست رواید امر سلطنت وعزت ومؤدی می شود بہ تباغض وتقاطع وظہور خلاف شرعیت جماعت مرویست کہ ابن عمر با آن فضل وشرف کہ وی داشت در پس حجاج نماز گذارد کہ بی شبہہ ظالم وفاسق بود کما رواہ البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در خانۂ انس زیراکہ وی امام ست ہر کجا کہ باشد انتہی ویحتمل کہ باذن انس باشد و در سبل گفتہ این حکم خاص ست واول حدیث عام بود وملحق ست بسلطان صاحب بیت بنا بر ورود حدیث بخصوصہ در حق وی اخرجہ الطبرانی من حدیث ابن مسعود لقد علمت ان من السنة ان یتقدم صاحب البیت مصنف گفتہ رجالہ ثقات واما امام مسجد واگرچہ از ولایت سلطان یا عمال او باشد داخل ست در حکم سلطان واگر باتفاق اہل مسجد باشد محتمل کہ احق گردد باین جہت واین ولایت خاصہ ست ولا یقعد بجزم ودال مہملہ ورفع آن فی بیتہ علی تکرمتہ ونشیند مرد در خانۂ مرد دیگر بر تکرمہ وی مراد بدان فرشی وسجادہ ووسادہ ایست کہ برای خود نہادہ وانداختہ مشتق از تکریم واکرام ست وبعضی از تکرمہ مائدہ مراد داشتہ اند واول اصوب ست الا باذنہ مگر باذن وی متعلق ہر دو حکم ست کہ ولا یؤمّن ولا یقعد و در روایتی بجای سلطانہ فی اہلہ آمدہ یعنی در اہل خانۂ وی وباین جہت تفسیر کردہ اند سلطان با نچہ در ملک وحکم اوست چنانکہ گفتہ شد رواہ مسلم وہم مسلم از ابی سعید روایت کردہ کہ آنحضرت فرمود چون باشند سہ کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان واحق ایشان بامامت اقرأ ایشان ست وابوداود واز ابن عباس آوردہ کہ فرمود رسول خدا باید کہ اذان گویند برای شما نیکان شما وامامت کنند

شما را اقرأ شما و این همه صریح ست در تقدیم اقرأ بر غیر وی مطلقاً **و لابن ماجة من حديث جابر** و ابن ماجه راست از حدیث جابر در حدیث
طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر جمعه و تغلیظ ست باین لفظ **و لا تؤمّنّ** بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون
امرأة رجلا و امامت نکند هیچ زن هیچ مرد را زیرا که وی عورت ست و ناقص ست در عقل و دین و مردان قوام اند بر زنان و رستگار
نشد قومی که والی کرد زن را بر کار خود و کذا فی البخاری پس هر که زن را امام خود کرد گویا وی زن را بر امر نماز خود والی ساخت شوکانی گفت
در نماز گذاردن زن پس مردان خود نزاعی نیست خلافی که هست در نماز گذاردن مرد با زن ست فقط و هر که این را صحیح نمی داند بروی آوردن
دلیل لازم ست انتهی در سبل گفته درینجا دلیل ست بر اینکه زن امامت مرد نکند و این مذهب حنفیه و شافعیه و غیرهم ست و مزنی و ابو ثور
جائز داشته اند امامت زن و جائز گفت طبری امامت زن در تراویح وقتی که حافظ قرآن حاضر نباشد و حجت ایشان حدیث ام ورقه است
و سیاتی و این نهی را محمول می کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف ست انتهی **و لا اعرابي مهاجرا** و امامت نکند بادیه نشین مهاجر را
زیرا که هجرت یکی از اسباب تقدیم ست در نماز چنانکه معلوم شده و این هجرت عام ست کما تقدم و خلاصه معنی آنست که امامت نکند
جاهل عالم را چه غالب بر بادیه نشینان جهل بود **و لا فاجر مؤمنا** و امامت نکند فاسقی مرد مؤمن صالح را و در روایتی آمده الا ان یقهره
سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنت یخاف سیفه و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانهٔ وی باین طور که خود امامت کند
یا دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت صبر ست گویم دلالت این حدیث بر نهی امامت فاجر ست اما شافعیه و حنفیه
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحدیث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است دال بر صحت صلوة خلف بر و فاجر مگر آنکه همه ضعیف اند
و معارض او ست حدیث لا یؤمنکم ذو جرأة فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف ست و چون احادیث جانبین ضعیف آمد رجوع باصل کردیم و آن
اینست که هر که نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح و مؤید این اصل ست فعل صحابه چنانکه بخاری در تاریخ خود از عبد الکریم البکاء آورده که
گفت دریافتم ده کس را از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که نماز میگذاردند در پس ائمه جور و مؤید او ست حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند
بر شما امرا که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بمیرانند نماز را از وقت آن گفت پس چه می فرمائی مرا فرمود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر دریابی
نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا نافله است پس اذن داد آنحضرت بنماز گذاردن در پس ایشان و آنرا نافله گردانید زیرا که آنها نماز را
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت وی میگذاردند این نماز وی فریضه می بود با وجود فسق و جور ایشان
در سفر السعادة گفته در باب صلوة خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده انتهی گویم مصنف در تلخیص و سخاوی در مقاصد حسنه گفته روایت
کرده اند این حدیث را ابوداود و دارقطنی و لفظ مر او راست و بیهقی از حدیث مکحول از ابو هریره آورده و زیاده کرده و جاهدوا مع کل بر و فاجر
و اسنادش منقطع ست و او را طریقی دیگر ست نزد ابن حبان در ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام عن ابی صالح و عبد الله
متروک ست و روایت کرد آنرا دارقطنی از حدیث حارث عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث مکحول از
ابی وائل و هم از حدیث ابی الدرداء و همه این طرق خیلی واهی ست گفت عقیلی نیست درین متن اسنادی ثابت و نقل کرد ابن جوزی از احمد که وے
پرسیده شد ازین حدیث گفت ما سمعنا بهذا و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بیهقی را درین باب احادیث ست جمله ضعیف و صحیح ترین
چیزی که درین باب ست حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر ست شیخ در شرح سفر السعادة گفته
علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جملهٔ علامات سنت و جماعت داشته اند برخلاف آن فرقه که عصمت

در امام شرط التند و اجماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم انتهی
واسناده واه واسناد این حدیث واهی ست زیرا که در وی عبدالله بن محمد العدوی ست و وکیع او را متهم بوضع حدیث کرده و شیخ وی
علی بن زید بن جدعان ضعیف ست ورواه عبدالملک بن حبیب فی الواضحة من وجه آخر و عبدالملک هم متهم ست بسرقه احادیث و تخلیط
اسانید قال ابن الفرضی عبدالحق در احکام گفته دیدم این حدیث را در کتاب عبدالملک و گفت ابن عبدالبر فاسد گردانید عبدالملک بن حبیب اسناد
او را و ساقط کرد از اسناد دو کس را کذا فی التلخیص **وعن** انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال رصوا
بضم را و صاد مهمله صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت و جز آن مراد
نماز جماعت ست بانضمام بعض بسوی بعض وقاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک و بهم بایستید نهی ست از فرجه
وحاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را نهی ست از پس و پیش استادن رواه ابو داؤد والنسائی وصححه ابن حبان
و در آخر این روایت نزد ابو داود این ست سوگند ست بکسی که جان من در دست اوست بدرستیکه هر آیینه من می بینم شیطان را که می در آید از
کشادگی و فرجه صف گویا آن شیاطین حذف اند بفتحتی حمله و ذال معجمه بفتحتین گوسفندان سیاه ریزه از گوسفندان حجاز و یمن و تفسیر کرده است
آنرا راوی در حدیث ابی امامه به بچهای میش لاغر داند و در روایتی کانها بنات الحذف آمده گویا که آنها دختران حذف اند و در حدیث نعمان بن بشیر
آمده که گفت رو آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را سه بار بخدا سوگند اقامت کنید صفوف خود را
یا مخالفت کند خدا در میان دلهای شما گفت نعمان دیدم مرد را که می چسپانید دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او اخرجه الشیخان
و ابوداود و هم از وی ابو داود روایت کرده که بود آنحضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم ما این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد روزی برابر روی خود ناگاه دید مردی را که منتبذ ست بصدر خود یعنی از صف فرمود برابر کنید
صفهای خود را یا مخالفت کند خدا میان وجوه شما و نیز وی از حدیث براء بن عازب آورده که بود رسول خدا می در آمد صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر مسح میکرد سینه ها و دوشهای ما را و می فرمود مختلف مشوید پس مختلف شود دلهای شما در سبل گفته این احادیث و وعیدی که در وی ست
دلالت دارد بر وجوب تسویه و مردم دران تساهل کنند چنانکه تساهل می کنند در چیزی که مفاد حدیث انس ست از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تمام کنید صف مقدم را پس آنرا که نزدیک اوست پس هرچه باشد از نقص باید که باشد در صف مؤخر اخرجه ابو داود و بدرستیکه
تو می بینی مردم را در مسجد استاده می شوند برای جماعت و ایشان پر نمی کنند صف اول را اگر می ایستند دران و چون اقامت گفته شد
نماز را متفرق می شوند بر دو یا سه صف و نحوه و ابوداود و از حدیث جابر بن سمره آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا صف نمیکنید
شما چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد رب خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد رب خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را
و برابر و راست می ایستند در صف و وارد شده است در سد فرج در صفوف احادیث کثیره مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگ تر در اجر
از گامی که رفت آنرا مرد بسوی شگافی که در صف ست پس بند کرد آنرا اخرجه الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از عایشه که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که بند کند شگافی را که در صف ست بلند کند خدا بدان برای او درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت هیثمی گفته در وی مسلم
بن خالد زنجی ست و وی ضعیف ست و وثقه ابن حبان و بزار از حدیث ابی جحیفه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده من سد فرجة فی
الصف غفر له هیثمی گفته اسنادش حسن ست و مراد از ان رص صفوف ست زیرا که فرج نمی باشد مگر از عدم رص آنها انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها
بهترین صفهای مردان از روی کثرت نخستین آنهاست بسبب صلوة فرستادن ملائکه بروی و شرها آخرها و بدترین صفها از روی قلت اجر
پسین آنهاست وخير صفوف النساء آخرها و شرها اولها وبهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان
نخستین آنهاست یعنی مردان را باید که در صف متقدم باشند بر صف زنان وزنان پس و متاخر باشند از صف مردان رواه مسلم
ورواه ایضا البزار والطبرانی فی الکبیر والاوسط واحادیث در فضائل صف اول واسع ست احمد از حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت بدرستیکه
خدا و ملائکه صلوة می فرستند بر صف اول گفتند ای رسول خدا و بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم ورواه الطبرانی فی الکبیر قال الهیثمی رجاله موثقون
و در حدیث نعمان بن بشیر ست گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود بدرستیکه خدای تبارک وتعالی و فرشتگان او درود می فرستند بر صف
اول یا صفوف اول اخرجه احمد والبزار قال الهیثمی برجال ثقات وبزار از حدیث ابو هریره آورده که استغفار کرد آنحضرت برای صف اول
سه بار و برای صف ثانی دو بار و برای ثالث یکبار هیثمی گفته در روی ایوب بن عتبه است ضعف بوی از قبل حفظ اوست و نیز وارد شده آنست
در میمنه صف اول و مسامت امام وافضلیت او بر الیسر احادیث بسیار طبرانی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اگر توانی که باشی در پس امام یعنی پس باش والا پس جانب راست او هیثمی گفته فیه من لم اجد له ذکرا و نیز روی در اوسط وکبیر از حدیث
ابن عباس آورده بر شماست بصف اول و بر شما بمیمنه و دور دارید خود را از صف کردن درمیان سواری هیثمی گفته در روی اسمعیل بن مسلم
مکی ست واحق بصف اول اولوا الاحلام والنهی اند بزار از حدیث عامر بن ربیعه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم باید که نزدیک
شوند مرا صاحبان بلوغ وعقل و دانش ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم هیثمی گفت در روی عاصم بن عبد الله عمری ست والاکثر بتضعیف وی اند
و اختلاف ست در حجت گرفتن بوی و مسلم وار بعه از حدیث ابن مسعود زیاده کرده مختلف نشوید پس مختلف شود دلهای شما و دور دارید شما
خود را از هیشات اسواق و درین باب حدیثهاست و در حدیث باب دلالت ست بر جواز اصطفاف نسا از روی صفوف برابرست که نماز
ایشان با مردان باشد یا با زنان و معلل ست خیریت آخر صفوف زنان باینکه آنها درین وقت دور باشند از مردان واز رویت و
شنیدن کلام ایشان مگر این علتی ست که تمام نمی شود مگر وقتی که نماز زنان با مردان باشد ولیکن وقتی که امام ایشان زن باشد در آن
صف کشند صفوف ایشان مانند صفوف مردان باشد و فضل صفوف صف اول باشد وعن ابن عباس رضي الله عنه
قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة نماز گذاردم با رسول خدا شبی یعنی در خانه خاله خود میمونه
که یکی از ازواج مطهره است پس استادم من جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصرست و تمام آن در باب قیام اللیل مشکوة شریف
و غیر آن مذکورست فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم برأسي من ورائي فجعلني عن يمينه پس گرفت آنحضرت
سر مرا از پس پشت من پس بگردانید مرا بجانب دست راست خود متفق عليه حدیث دلیل ست بر صحت صلوة متنفل بمتنفل
و بر اینکه مقتدی اگر یک کس بود موقف او جانب دست راست امام ست بدلیل ادارت زیرا که اگر بسیار موقف می بود وی ادارت نمی کرد
و باین رفته اند جماهیر بخلاف نخعی که میگوید چون یک امام باشد و یک مقتدی خلف امام بایستد پس اگر رکوع کند امام قبل از آمدن دیگری
بایستد این کس از یمین او اخرجه سعید بن منصور و توجیهش آنست که امام مظنه اجتماع ست پس معتبر باشد در موقف امام تا آنکه ظاهر شود
خلاف وی وگفته اند دلالت میکند بر صحت صلوة قائم بر پس بیار امام اینکه آنحضرت امر نکرد ابن عباس را باعاده و جائز ست که امر بجهت آنکه

کہ وی حنفی بود بنا بر جهل یا احرام صلوة نابسته بود و قول وی کہ گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهر ست در آنکہ وی برابر وی استاده شده بود و در بعض الفاظ حدیث ست فقمتُ الی جنبه واز بعض اصحاب شافعی آمده کہ مستحب ست استادن ماموم اندکی در پس امام مگر ابن جریج روایت کرده کہ گفتیم با عطا را میگذارد یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شق وی گفتیم آیا محاذی او شود تا آنکہ صف کشد همراه وی تا آنکہ یکی از دیگر فوت نشود گفت آری گفتیم بطریقی کہ دور نشود تا آنکہ میان هر دو فرجه باشد گفت آری ومثله فی الموطا عن عمر من حدیث ابن مسعود انه صف معه فقربه حتی جعله حذاءه من یمینه وبالجمله درین حدیث موقف واحد از امام بیان کردند کہ بر یمین وی بایستد واگر زیاده باشند خلف امام بایستند امام شوکانی گفته وهمین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفعل اصحاب وی در باب جماعت کہ واحد بر یمین امام بایستد ودو وزائد از دو پس امام ایستند وجمهور گویند کہ این واجب ست وسعید بن مسیب گفته کہ مندوب ست واز نخعی مروی ست کہ واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدا نیست انتهی گویم دلیلش گذشت در مصفی ست عادت مسلمین طبقه بعد طبقه آنست کہ ماموم بر امام مقدم نشود پس مساوی می باشد یا متاخر ونقل کرده نشد کہ هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای راشدین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه ست یا نه واگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتدا باطل شود ونماز صحیح قول قدیم شافعی آنست کہ صفت نفسیه نیست واستعمال صلّی وراء الامام یا صلّی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر شیوع سنت ست والتزام آن زیرا کہ تقدمی کہ ازین الفاظ مفهوم می شود محذوف ست بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام وبسا سنن مؤکده کہ شائع می شود ودر افراد شتی همه ایشان یافته می شود لیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید وقول جدید آنست کہ صفت نفسیه است وترک آن نماز را باطل میگرداند وفیه نظر زیرا کہ بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست کہ ترک اقتدا بطریق اولی نماز را باطل گردانیدی ودر حدیث شیخین ثابت شده قوم ترک اقتدا با ابوبکر صدیق نمودند واقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی **وعن** انس رضی الله عنه قال صلّی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقمتُ ویتیم خلفه نماز گذارد آنحضرت پس استادم من ویتیمی کہ در خانهٔ ما بود پس آنحضرت در ینجا عطف ست بر مرفوع متصل بدون تاکید وفصل واین صحیح ست بر مذهب کوفیان ودر روایتی انا آمده ونام یتیم ضمیره بود وهو جد عبد الله بن حسین بن ضمیره وبعضے گویند یتیم نام برادر انس ست کہ نه صبی بود وام سلیم خلفنا وام سلیم پس ما وام سلیم کنیت مادر انس ست ونامش ملیکه بود تصغیر وازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد در صف شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست برین را بر ایستادن صغیر با مرد می توان گفت کہ چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد وآن احکام در نماز فرض ست انتهی وفیه تامل وهم در حدیث انس ست نزد مسلم کہ نماز گذارد با آنحضرت ما در یا خاله وی پس استاده کرد مرا جانب یمین وزن را پس ما ودرین حدیث ذکر یتیم نیست شوکانی گفته مقدم کرده شود صفوف مردان پستر کودکان پستر زنان بحدیث ابو مالک اشعری کہ میگردانید آنحضرت رجال را پیش غلمان وغلمان را پس ایشان ونسوان را خلف غلمان اخرجه احمد واخرج بعضه ابوداود ودر سندش شهر بن حوشب ست ومؤید اوست حدیث انس **متفق علیه واللفظ للبخاری** در سبل گفته حدیث دلیل ست بر صحت جماعت در نفل وبر صحت صلوة برای تعلیم وتبرک کما یدل علیه القصة وبر آنکہ مقام دو کس خلف امام ست وبر آنکہ وقوف صغیر هم معتد به ست چنانکه از لفظ یتیم ظاهر ست زیرا کہ بعد احتلام یتم نیست وبر آنکہ زن در صف مرد نایستد بلکه در صف علیحده بایستد واگر زنی دیگر با وی منضم نشود وبا این عذر در صف مرد بایستد نمازش جائز ست زیرا کہ نیست در حدیث مگر تقریر آن زن بر تاخر کہ آن موقف اوست ونیست در وی دلالت بر فساد نماز اگر بگذارد در غیر موقف خود ورفته اند حنفیه بفساد نماز مرد نه زن

اما دلیلی برین فساد پیدا نیست انتهی وعن ابی بکرة رضی الله عنه انه انتهی الی النبی که وی رسید بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وهو راکع وحال آنکه آنحضرت در رکوع بود فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه
برسد بصف یعنی خواست که داخل رکوع گردد وفضل تکبیر اولی دریابد ثم مشی الی الصف پس تر مشی کرد در رکوع بسوی صف وذکر للنبی
وذکر کرده شد این فعل او نزد آنحضرت فقال له النبی پس گفت او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصا زیاده گرداند ترا
خدای تعالی طلب حرص خیر ووصول مقام قرب ولا تعد بفتح فوقیه از عود یعنی وباز مگردان واین امر است بایستادن در موضعی که احرام
ودر بعضی روایات ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده اند از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن رسد واول
صحیح است روایة ودرایة مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند در معنی قول آنحضرت لا تعد گویند نهی فرمود از عود بسوی احرام خارج صف وانکار کرد
این معنی را ابن حبان وگفت اراده کرد که عود مکن در دیر آمدن بسوی نماز وگفت ابن القطان به تبعیت مهلب بن ابی صفره معنی وی آنست
که عود مکن بسوی دخول خود در صف وحال آنکه تو در رکوع هستی زیرا که این مانند رفتار بهائم است انتهی رواه البخاری حدیث دال است
بر آنکه هرکه دریابد امام را راکع ندر آید در نماز تا آنکه برسد در صف وزاد ابو داود فیه وزیاده کرد ابو داود درین حدیث فرکع دون
الصف ثم مشی الی الصف پس رکوع کرد جدا از صف وپس آن باز رفت بسوی صف واین زیادت در روایت بخاری هم موجود است
چنانکه گذشت اما بتفاوت عبارت وازینجا معلوم شد که انفراد خلف مبطل نماز نیست زیرا که امر باعادهٔ صلوة نکرد ودر سبل گفته آنحضرت امر
نکرد زیرا که وی جاهل بود از حکم وجهل عذر است طبرانی در اوسط از روایت عطا از ابن الزبیر آورده که وی گفت چون درآید یکی از شما مسجد را ومردم
رکوع اند پس باید که رکوع کند وقتی که درآید پس تر برود در حالیکه راکع است تا آنکه درآید بصف بدرستیکه این سنت است عطا گوید دیدم اورا
که همچنین میکرد وابن جریج گفته دیدم عطا را که میکرد این چنین هیثمی گفته رجاله رجال الصحیح گویم این مبنی است بر آنکه لفظ لا تعد بضم مثنات فوقیه
از اعاده باشد یعنی اعاده مکن نماز خود را که آن صحیح است ومروی است بسکون مهمله از عدو ومؤید اوست روایت ابن السکن از حدیث ابی بکره
بلفظ اقیمت الصلوة فانطلقت اسعی حتی دخلت فی الصف فلما قضی الصلوة قال من الساعی آنفا قال ابو بکرة فقلت انا قال صلی الله علیه وسلم
زادك الله حرصا ولا تعد واقرب از روی درایت آنست که لا تعد از عود است ای لا تعد ساعیا الی الدخول قبل وصولك الصف زیرا که نیست درین
کلام چیزی مشعر فساد نماز تا آنکه گفت او را صلی الله علیه وسلم که عود نکند آنرا بلکه قول وی زادك الله حرصا مشعر اجزای اوست یا لا تعد از عدو باشد انتهی
وعن وابصة بفتح واو وکسره موحده کنیت او ابو قرصافه است بکسر قاف وسکون راء وقیل ابو شداد بن معبد بکسر میم وسکون
عین مهمله ابن مالك بن بنی اسد بن خزیمة الاسدی او را صحبت است قدوم آورد در سنه تسع صالح وگریان وبریان بود نزول کرد کوفه بعده
بجزیره ومرد برقه وقبر وی آنجاست رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یصلی خلف الصف وحده
دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف نخستین تنها فامره ان یعید الصلوة پس فرمود او را که باز گرداند نماز را بجهت تغلیظ وتشدید
بر تقصیر از تقدیم از جهت بطلان وفساد نماز قائل است ببطلان این قسم نماز با وجود امکان دخول در صف نخعی وامام احمد وبعض ائمه دیگر
وشافعی تضعیف این حدیث میکرد ومیگفت لو ثبت هذا الحدیث لقلت به بیهقی گفته اختیار توقی است ازین بنابر ثبوت حدیث مذکور وهرکه قائل
بعدم بطلان نماز است دلیلش حدیث ابو بکره است که آنحضرت او را امر باعاده نفرمود با آنکه وی بعض نماز خلف صف منفردا گذارده پس امر باعاده
درین حدیث محمول باشد بر ندب وگفته اند که اولی حمل حدیث ابو بکره است بر عذر وآن خشیت فوات است یا اهتمام وی بقدر امکان این عذر

مر غير اورا در جميع صلوات ست در سبل گفته احسن آنست که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست وامر نکردن آنحضرت
اورا باعاده بنا بر عذر بود که جاهل بود ازامر باعاده مرمصلی خلف صف را منفردًا واین دیگر عالم بود بدان انتهی گوییم وبعضی استثنا کرده اند نماز
جنازه را وقتی که پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب ست دران بخلاف زن که پس مردان بگذارد ونیز منا صلوة بر تقدیری ست که تمام
نماز خلف صف تنها بگذارد واما اگر امام خلف صف ببند وبعد ازان بصف در آید فاسد نگردد وهم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام
بر دست چپ همین ست رواه احمد وابو داؤد والترمذي وحسنه وصححه ابن حبان وحاکم نیز تصحیح وی کرده **وله**
ومر ابن حبان راست عن از حدیث طلق بن علي وترجمه وی دوبار گذشته لا صلوة للمنفرد خلف الصف نیست نماز
مر تنها را پس صف چه نفی ظاهر در نفی صحت ست ونزد ایشه دیگر محمول ست بر نفی کمال وزاد الطبراني في حديث وابصة وزیاده کرد
طبرانی در حدیث وابصه این لفظ را الا دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صف بودند یا نکشیدی
مردی را از صف واو را نزد خود استاده میکردی تا نماز تو تنهائی نشد وتمام حدیث طبرانی این ست اگر تنگ شود بتو مکان پس اعاده کن
نماز را زیرا که نیست نماز ترا واین در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس ست که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صف وحال آنکه صف تمام شده است
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود واستاده کند آنرا به پهلوی خویش وگفت رواه الطبرانی فی الاوسط وگفت مروی نیست از آنحضرت مگر بهمین
اسناد ودر سندش سری بن ابراهیم ست وهو ضعیف جدًا واز کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث وابصه هم سری عن ابیه ست
ووی ضعیف ست وقاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در ان روایت طبرانی ست که در وی زیادت ست مگر آنکه
ابو داود در مراسیل از روایت مقاتل بن حیان مرفوعًا آورده که اگر بیاید یکی از شما ونیابد جای پس بکشد واحتلاج نماید بسوی خود مردی را
از صف وبایستد باوی وچه بزرگ ست اجر محتلج وطبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد آینده را حال آنکه
تمام شده صفها اینکه بکشد بسوی خود مردی را واستاده کند اورا به پهلوی خود واسنادش واهی ست **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم السكينة والوقار چون شنوید
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز برفتار معتاد ولازم ست بر شما آرام وگرانباری یعنی بشتاب ودوان نیایید بلکه باهستگی وتمکین بیایید
نووی گفته سکینه بمعنی تأنی ست در حرکات واجتناب عبث ووقار در هیئت باشد همچو غض طرف وخفض صوت وعدم التفات وگفته اند
معنی هر دو واحد ست وذکر ثانی برای تاکید ست ودر حدیث امر ست بوقار وعدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بسیار شود گامها ودریابد فضیلت
آن نیز اکه در مسلم ست از حدیث جابر که بهر خطوه که می بردارد بسوی نماز درجه ست ونزد ابو داود ست مرفوعًا چون وضو کرد یکی از شما پس
نیکو کرد وضو بیرون آمد بسوی مسجد نه برداشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه ونه نهاد قدم یسری مگر آنکه حط کرد خدا از وی
سیئه را پس هرگاه که آمد مسجد را وگذارد در جماعت بخشیده شد مر اورا پس اگر آمد بعض نماز گذاردند آنها وبعض باقی ست پس گذارد آنچه دریافت
وتمام کرد آنچه باقی ست باشد همچنین واگر آمد مسجد را ونماز گذارده اند آنها باشد همچنان **ولا تسرعوا** وشتابی نکنید ودوید **فما ادركتم**
فصلوا وما فاتكم فاتموا پس آنچه دریابید از نماز با امام پس بگذارید وآنچه فوت گردد شمارا ودر نیابید پس تمام کنید آنرا وبعد از فراغ
امام برخاسته بگذارید واین جواب شرط محذوف ست ای اذا فعلتم ما امرتم به من ترک الاسراع ونحوه فما ادرکتم الخ وگفته اند که علامت سبکی
وغفلت وحماقت دویدن ست برای نماز واگر شتابی کنند وخواهند که تکبیر اولی دریابند پیش از زمین می بایست مستعد ومتهیی شد

شتابی که محمود ست این ست متفق علیه و در روایتی مر مسلم راست زیرا که یکی از شما وقتی که قصد کند نماز را می رود بسوی آن پس وی
در نماز ست یعنی رونده حق تعالی را مهد و دمیکر داند بنماز و باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود و از بعضی علما مسارعت تکبیر اولی منقول
و ماثور ست واللفظ للبخاري در حدیث دلالت ست بر ادراک فضیلت جماعت بادراک جزوی از نماز همراه امام اگرچه کمتر باشد از یک رکعت
و هو قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود مدرک رکعت مگر بدریافتن رکعت لقوله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرکها
و در باب الجمعه اشتراط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بران غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات ست نه در جماعه و جمعه مخصوص ست
بروی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحدیث باب بر صحت دخول با امام در هر حالت که دریابد او را و اخراج کرد ابن ابی شیبه مرفوعا که هر که دریابد
مرا راکع یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالت من که بر آنم گویم نیست درین دلالت بر اعتداد چیزی که دریافته است آنرا با امام و نه بر احرام
مصلی در هر حالت بلکه در روی امر ست ببودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی و ابن مسعود آورده که گفتند هر که ندریافت رکعت را پس نشمرد سجده را
هیثمی گفته برجال موثقین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت درآمدم من و ابن مسعود در مسجد و امام راکع بود پس رکوع
کردیم پستر مشی نمودیم تا آنکه برابر ایستادیم بصف پس چون فارغ شد امام استادم تا قضا کنم گفت تحقیق تو دریافتی او را هیثمی گفته اخرجه
برجال موثقین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل ست بر مذهب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باب فاقضوا آمده
عوض اتموا و اطلاق قضا برادا می آید پس در معنی اتموا باشد والاستغايرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که دریافته است آنرا لاحق با امام خود
که آیا این اول نماز اوست یا آخر آن یعنی اگر اول ست جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو
ذلک مما یلزم فی موضعه و اگر آخر ست عکس این احکام کند همچو مدرک رکعت سوم مغرب در سبل گفته حق این ست که این اول نماز اوست و قد
حققناه فی حواشی ضوء النهار و اختلاف کرده اند درانکه چون دریابد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا ساقط می شود قرات این رکعت نزد
کسی که واجب می گوید فاتحه را در هر رکعت پس اعتداد کند بدان یا ساقط نمی شود و پس اعتداد نکند بدان پس گفته اند که آن معتد بهاست زیرا که امام را
پیش از راست کردن پشت دریافته است و گفته اند نیست معتد بها زیرا که فاتحه از وی فوت شده و قد بسطنا القول فی ذلک فی مسألة مستقلة
و راجح شد نزد ما اجزا و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت
و نهی نکرد مگر از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصف کما عرفت انتهی **وعن ابي بن كعب رضي الله عنه**
گفت ابی بن کعب نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز بامداد و پس هر گاه سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس
یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر ست فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین
نمازهاست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نماز ست هر آیینه می آمدند این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان
و خیزان و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست یعنی در فضل و شرف که بر در کبریایی الهی استاده می باشند و اگر می دانستند
که چیست فضیلت صف اول هر آیینه شتابی میکردند در یافتن آنرا و رسیدن بدان **قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**
فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلاته وحده بدرستی نماز گذاردن مرد با یک مرد
پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر ست از گذاردن وی تنها و صلاته مع الرجلین ازکی من صلاته مع الرجل و نماز وی
با دو مرد فاضل تر ست از نماز وی با یک مرد و ما کان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسیار ست از جماعت پس این خوشتر

بسوی خدای تعالی و بیشتر ست از روی ثواب رواه احمد و ابو داؤد والنسائي وابن حبان وصححه ابن حبان واخرجه
ابن ماجة وصححه ابن السكن والعقيلي والحاكم و ذکر کرد اختلافی را که در وی ست یعنی احمد و ابن ماجه بدل ازکی افضل و بدل ما کان اکثر ما زاد گفته
و گفت نووی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحت وی وارجح همین ست که صحیح ست نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدینی و ذهلی و ابی حاتم رازی
قاله في الارشاد و لفظ بزار و طبرانی این ست صلوة الرجلين يؤم احدهما صاحبه ازكى عند الله من صلوة مائة تترى و درین باب حدیثهاست بالفاظ
و درحدیث دلیل ست بر آنکه اقل صلوة الجماعة امام و ماموم ست و موافق اوست روایت ابن ماجه از حدیث ابو موسی اثنان فما فوقهما جماعة
و استدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید یکی و پستر اقامت گوید یکی پستر باید که امامت کند شما را
اکبر شما و روایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت ﷺ گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت ﷺ
چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس ذکر کرد چیزی و اعتلال نمود بدان گفت ابو سعید پس استاد آن مرد در حالیکه نماز میگذارد پس فرمود
آنحضرت ﷺ آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد با وی پس استاد مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او بیهقی گفت رجاله رجال الصحیح
وعن ام ورقة بنت نوفل و قیل بنت عبد الله بن الحارث بن عویمر آنحضرت ﷺ زیارت وی میکرد و او را شهیده نام نهاد و وی
جمع کرده بود قرآن را و امامت میکرد کسان خانه خود را و اذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت ﷺ برای غزو و امر کرد او را آنحضرت ﷺ
بامامت اهل دار وی و مقرر فرمود برای وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را غلامی و جاریه بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هر دو
شبی او را در چادرش چنان کشیدند که جان داد صباح آن عمر رضی الله عنه آن هر دو را بهم رسانیده بردار کشید و این هر دو اول مصلوب اند در مدینه
ان النبي صلى الله عليه وسلم امرها ان تؤم اهل دارها بدرستیکه آنحضرت ﷺ حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه
خود را حدیث دلیل ست بر صحت امامت زن کسان خانه خود را و اگرچه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود و ظاهر آنست
که او را و غلام و جاریه خود را امامت میکرد و رفته اند بصحت این امامت ابو ثور و مزنی و طبری خلافا للجماهير و اما امامت مرد صرف زنان را پس
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله کردم امشب کاری فرمود چه کرده
گفت در خانه من زنان اند گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت و وتر پس خاموش ماند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را رضا هیثمی گوید در اسنادش کسی ست که نام نبرد آنرا و گفت روایت
کرده است آنرا ابو یعلی و طبرانی در اوسط و اسنادش حسن ست شوکانی گفته امامت زنان در میان صف ست چنانکه مروی ست از فعل
عایشه که وی امامت کرد زنان را و استاد در وسط صف اخرجه عبد الرزاق والدارقطني والبيهقي وابن ابي شيبة والحاكم و مروی ست
مثل آن از ام سلمه اخرجه الشافعي وابن ابي شيبة وعبد الرزاق والدارقطني رواه ابو داؤد والدارقطني والحاكم والبيهقي و در اسنادش
عبد الرحمن بن خلاد ست و در وی جهالت ست و لیکن صححه ابن خزيمة **وعن** انس رضي الله عنه ان النبي
صلى الله عليه وسلم استخلف ابن ام مكتوم يؤم الناس وهو اعمى خلیفه گرفت آنحضرت ﷺ ابن ام مکتوم را که از مشاهیر
صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین ست و سبب نزول سورۀ عبس ست که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند
که آن سیزده بار بود یکبار از ان وقتی که بغزوۀ تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال
و باعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ عیال نباید رواه احمد و ابو داؤد

و نحوه اي نحو حديث النبي كلابن حبان في صحيحه و ابويعلي والطبراني عن عائشة رضي الله عنها و در طبراني ست از حديث عطا از ابن عباس
كه خليفه كرد آنحضرت ابن ام مكتوم را بر نماز و جز آن از كار و بار مدينه و اسنادش حسن ست و ذكر كرد ابن سعد و ابن اسحق آن مغازيها را كه در وي آنحضرت
او را خليفه كرده و در بعض وي اختلاف ست و درين باب ست از عبد الله بن عمر الخطمي كه وي امامت ميكرد قوم خود را كه بني خطمه اند و حال آنكه نابينا بود
در عهد آنحضرت صلى الله عليه وسلم اخرجه الحسن بن سفيان في مسنده و ابن ابي خيثمة وعنه قاسم بن اصبغ في مصنفه در حاشيه تلخيص گفته كه قوي تر
ازين حديث در دلالت بر امامت اعمى بلا كراهت حديث محمود بن الربيع ست ثابت در صحيحين كه عتبان بن مالك امامت ميكرد قوم خود را و وي
اعمى بود و بالجمله درين حديث دلالت ست بر جواز امامت اعمى بلا كراهت و بعضي گفته اند اگر اعلم باشد پس اولى ترست كذا في شرح الكنز نقلا
عن المبسوط و همچنين ست در كتاب الاشباه والنظائر شيخ در ترجمه گفت ديدم من شيخ اجل اكرم عبد الوهاب متقي را كه رفته بود بصر وي
در آخر عمر و امامت ميكرد اصحاب خود را و بود در نفس من چيزي ازان و ميسر نمي شد مرا سوال بجهت تادب و اعتماد بر آنكه هر چه ايشان
كنند خلاف سنت و روايت نخواهد بود و پس يافتم در فقه كه حكم مي كنند بجواز آن و نيز در حديث دليل ست بر جواز امامت مفضول
با وجود افضل كه با وجود علي رضي الله عنه ابن ام مكتوم را امامت فرمود بجهت عذري كه مذكور شد انتهى شوكاني رح گفته صحيح ست جماعت
در پس مفضول زيرا كه آنحضرت نماز گذارد عقب ابوبكر و غير او از صحابه و يافته نشد دليل بر افضل بودن امام و آنكه در بعض روايات احاديث آمده
كه امامت نكنند شمارا اصحاب جرأت در دين و مثل آن پس قائم نمي شود حجت بمانند آن و بر فرض قيام حجت ثابت ازان همين قدرست كه امامت
ذو جرأت در دين ممنوع ست نه آنكه امامت مفضول ممنوع ست و معارضه كرده اند اين را باحاديثي كه متضمن ارشاد نماز گذاردن ست در پس
هر بر و فاجر و كسي كه لا اله الا الله گويد و اين اگرچه ضعيف ست ليكن نيست ضعف از معارض خود و اصل اين ست كه نماز عبادت ست صحيح
گذاردن او پس هر مصلي كه اركان و اذكار آن بروجهي كه نماز از صورت مجزيه خود برآيد بجا آرد اگرچه مصلي مجتنب از معاصي نبود و متورع نباشد
انچيزي كه ازان تورع مي بايد و لهذا شارع ورع و عدالت را در امامت اعتبار نكرده و حسن قرائت و علم بسنت و قدم هجرت و كبر سن را
اعتبار فرموده پس مفضول لائق نيست كه امام شود فاضل را مگر باذن وي و در ماوراي اين امور اعتبار فضل نيست انتهى ملخصا و همين ست
اشبه والله اعلم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا على من قال
لا اله الا الله نماز جنازه بگذاريد بر كسي كه گويد اين كلمه را و در روايت احمد و ابوداود از حديث ابوهريره باين لفظ آمده نماز جنازه واجب
بر هر مسلمان نيك باشد يا بد اگرچه كبائر كرده باشد و نماز نكردن آنحضرت بر مديون كه هيچ نگذاشت كه بدان دين او را ادا كرده شود
بقصد زجر و تشديد بود و همچنين بر محدود بحد زنا و غيره و الآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن و امام احمد گفته خليفه نگذارد و ديگران
بگذارند و اين موافق ظاهر حديث ست وصلوا خلف من قال لا اله الا الله و نماز بگذاريد در پس هر كسي كه بگويد اين كلمه را
و در روايت احمد و ابوداود از حديث ابوهريره باين لفظ آمده واجب ست بر شما جماعت پس هر مسلمان بر باشد يا فاجر اگرچه كرده باشد
كبائر يعني جائزست كه بوي اقتدا كنند گو مكروه باشد يا واجب ست اعتقاد جواز آن و بعضي استدلال كرده اند باين حديث بر ايجاب جماعت
و اين بر تقديري ست كه فسق وي بحد كفر نكشد و مرد صالح حاضر نباشد و درين حديث دليل ست بر گذاردن نماز بر قائل لا اله الا الله اگرچه
اتيان بواجبات نماز نكند و باين رفته ست زيد بن علي و ابوحنيفه مگر استثنا كرده ست قاطع طريق و باغي را و شافعي را در قاطع طريق
قول لهاست وقتي كه مصلوب شود و اصل اين ست كه هر كه كلمه شهادت ميگويد پس او راست آنچه مسلمانان راست و آن جمله است نماز جنازه

گذاردن بروی ودلالت میکند برای او حدیث قاتل نفس مشقص کہ فرمود آنحضرت من نمی گذارم بروی ونهی نکرد صحابہ را ونیز عموم شریعت
نماز جنازہ مخصوص نمیشود بهیچ یکی از کلمہ گویان مگر بدلیل واما نماز خاص قائل لا الٰہ الا اللہ پس گذشت کہ نیست دلیل بر اشتراط عدالت و روے
و هرکہ نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح رواہ الدارقطني باسنادٍ ضعیفٍ زیراکہ از طریق عثمان بن عبد الرحمن از عطا از ابن عمر
مروی ست وعثمان را یحیی بن معین کاذب گفتہ ونیز مروی ست از حدیث نافع از ابن عمر و در وی خالد بن اسمعیل ست از عمری از ابن عمر وخالد متروک ست
و درین طریق ابو الولید مخزومی ست وحالش بر ضیاء مقدسی مخفی نماندہ وتابعہ ابو البختری وهب وهو کذاب ونیز مروی ست از طریق مجاهد از ابن عمر
و در وی محمد بن فضل ست واو متروک ست واین حدیث در طبرانی نیز هست واو را طریق دیگر ست از روایت عثمان بن عبد اللہ العثمانی از مالک از نافع
از ابن عمر وعثمان را ابن عدی متهم بوضع کردہ کذا فی التلخیص ابن بدر منیر گفتہ هذا الحدیث من جمیع طرقہ لا یثبت **وعن علي بن ابي طالب**
علیه السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوۃ والامام علی حالٍ وقتی کہ بیاید یکی
از شما نماز را وامام بر حالی ست از احوال چنانکہ قیام و رکوع وسجود وجز آن فلیصنع کما یصنع الامام پس باید کہ بکند چنانکہ امام میکند یعنی تحریمہ
بندد و در آید در همان فعل لیکن حساب کردہ نشود بر خول در رکوع بعد از آن رواہ الترمذي روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو
باسنادٍ ضعیفٍ زیراکہ در روی ضعف وانقطاع ست وگفت ترمذی نمیدانم هیچ یکی را کہ مسند کردہ باشد او را مگر باین وجہ واختیار کردہ است آنرا
عبد اللہ بن المبارک و ذکر کردہ است از بعض ایشان کہ وی گفت شاید کہ وی نبردارد سر خود ازین سجدہ تا آنکہ بخشیدہ شود او را انتهی و روایت کرد
ابوداود از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت حدثنا اصحابنا الحدیث و در روی این ست کہ گفت معاذ لا اراہ علی حال الا کنت علیها و باین مندفع می شود
انقطاع چہ ظاهر این ست کہ راوی عبد الرحمن غیر معاذ ست بلکہ جماعتی از صحابہ است ونیست انقطاع مگر در میان عبد الرحمن و معاذ و گفتہ اند
زیراکہ عبد الرحمن سماعت ندارد از معاذ واز دیگر صحابہ سماعت دارد و مراد باصحابنا صحابہ اند و در حدیث دلالت ست بر آنکہ واجب ست بر لاحق انضمام
با امام در هر جزیکہ از اجزای نماز باشد پس اگر امام را کہ یافت قائم ست اعتداد ش خواهد برد و اگر قاعد یا ساجد ست قعود و سجدہ کند با وی اما اعتداد
نکند و در حدیث ابن ابی شیبہ است هرکہ یافت مرا قائم یا راکع یا ساجد پس باید کہ باشد با من بر حالتی کہ من بران هستم وابن خزیمہ مرفوعاً از ابی هریرہ آوردہ
چون شما بیائید وما سجدہ کنندہ ایم پس سجدہ بکنید و نشمارید آنرا چیزی و هرکہ دریافت یک رکعت دریافت نماز را ونیز مرفوعاً از ابی هریرہ آوردہ کہ هرکہ دریافت
یک رکعت از نماز پیش از آنکہ راست کند امام پشت خود را پس بتحقیق کہ دریافت آنرا شیخ در ترجمہ گفتہ این را دو معنی گفتہ اند یکی آنکہ مراد برکعت رکوع ست
وبصلوۃ رکعت یعنی کسیکہ امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکہ کسیکہ دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را
با امام وحاصل شد او را ثواب نماز بجماعت وفضیلت آن در هدایہ گفتہ کسیکہ دریافت از ظهر رکعتی و در نیافت سہ رکعت نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نمی توان
اطلاق کرد کہ وی ظهر بجماعت گذاردہ ولهذا حانث نمی گردد در یمین خود کہ لا اصلی الظهر بجماعۃ بلکہ دریافت ثواب جماعت را واین در غیر
جمعہ است واما در جمعہ مذهب آنست کہ هر کہ امام را دریافت در نماز جمعہ بنا کند بروی جمعہ را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت
ثانیہ را چنانکہ دریابد در رکوع واگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعہ را واگرچہ در تشهد سجود سهو دریافت

باب صلوۃ المسافر والمریض

باب در بیان نماز مسافر وبیمار **عن** عائشۃ رضي اللہ عنها قالت اول ما فرضت الصلوۃ رکعتین اول بار کہ فرض
کردہ شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر وحضر فاقرت صلوۃ السفر واتمت صلوۃ الحضر پس مقرر داشتہ شد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضر یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز حضر چهار رکعت گردید متفق علیه در جواز قصر صلوة رباعی
در سفر هیچ کس را خلافی نیست و علمای امت اجماع دارند بران و لیکن نزد امام ابو حنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست
و عزیمت همین ست و اگرچه آنرا رخصت نیز نامند و لیکن تسمیهٔ وی برخصت مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر
چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ اولی بجا آرد که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه بترک سلام آثم گردد و اگر قعدهٔ اولی نکرد
نماز جائز نباشد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز چنانکه در رسالهٔ ابن زید ست همین ست زیرا که گفته است و من سافر اربعة برد و هی
ثمانون میلا فعلیه ان یقصر الصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که
قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاهر قول وی تعالی ست وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ
فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ و ظاهر او دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آرند و لیکن در صحت آن حدیث
سخن ست چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در انجا حاضر بودند و با وی بگذاردند
و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان
کامل و لع و شغف داشتند بطاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعض علما که قائل اند بوجوب سعی بین الصفا و المروة در قول حق تعالی
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد ست زیرا که قضای او لازم نیست و این علامت وجوب
و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکورست قصر احوال
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف ست که استقبال و التزام مکان و جز آن در انجا ساقط است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی ست
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و حدیث عایشه که مذکور شد ازان معلوم میگردد که نماز دوگان در سفر رخصت نیست که بعد از
فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند
که گفت صلوة سفر دو رکعت ست و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه و سلم
و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه و سلم در حضر
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض
کرد در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة در سفر
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقهٔ او را گویند تصدق در آنچه قابل قبض نبود اسقاط محض ست و نیز
چون مولای تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار اشد جرأتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر
که در وی نیز موافقت مسلمین سهولت ست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجوه که مذکور
شد و آنانکه گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر می آرد که گفت گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بمنی دو رکعت
و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوائل خلافت دو رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها

وهم در صحیح بخاری ست که آنحضرت دو رکعت گذارد و در منی با وجود آنکه امن تمام داشت وخوفی درمیان نبود ونیز مذکورست که چون عثمان
چهار رکعت گذارد عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت [انا لله وانا الیه راجعون] اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت و در دین
بستر گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در منی دو رکعت وگذاردم با ابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکی
ازین چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان کرد و اظهار کراهت نمود از مخالفت عمل مقرر که قصرست وگفتند یا ابن مسعود
پس تو چرا کردی وموافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست وازینجا احتمال جوازی برای اتمام معلوم گردد
چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز روا نبود الکنون در توجیه اتمام عثمان رض وجواز آن از وی وجوه گفته اند بعض گویند که وی تاہل کرد بمکه
وزوجه گرفت ووی امیر المؤمنین بود وپادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود وبهر موضع که رود خانهٔ اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه
ورد کرده شده است وجه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با زوجات خود سفر میکرد وحال آنکه اتمام نکرد وثانی بآنکه وی صلی الله علیه وسلم
احق واولی بود بدان وثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام ست وبصحت رسیده است که مسارعت میکرد در خروج
از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت ووجه دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد
بآنکه قصر چنانکه از ظاهر کریمه مفهوم گردد مخصوص ست بحالت خوف وچون امن باشد اتمام افضل بود وجواب داده شده است ازین وجه بحدیث
عمر که پرسید از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران وما امروز ایمن ایم از ایشان فرمود این صدقه ایست
که تصدق کرده خدا بآن پس قبول کنید صدقهٔ خدا را ونیز آنحضرت آمن تر از عثمان بود بمنی وقصر کرد وقید مذکور در آیت اتفاقی ست ومبنی
بر واقع واکثر واغلب احوال مسافران خوف ست ونیز گویند که گذاردن عثمان چهار رکعت بسبب آن بود که دران سال اعراب واهل بدو که بتفصیل
احکام وعلم بدان بروجه کمال وتمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت ست
وبیهقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند واعتذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله
علیه وسلم وصاحبین او ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند وبعضے گویند مذهب عثمان آن بود
که قصر مخصوص ست بکسی که شاخص وسائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی وچند روز در انجا بایستد اگرچه نیت اقامت
نکند حکم مقیم دارد واتمام کند وبعض گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام وعائشه رض نیز گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان
باین عقیده بودند که آنحضرت مخیر بود میان قصر واتمام واختیار آنحضرت صلعم قصر را از جهت اخذ الیسر وشفقت بر امت بود وایشان اخذ بشدت
کردند بر نفس خود وبیهقی از طریق عروه بن الزبیر روایت کرده که عائشه رض را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا
دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اختی بر من چهار رکعت گذاردن متعسر نیست ومشقتی دران نمی بینم ازینجا ظاهر میشود که سبب اتمام عائشه
آن بود که مذهب وی قصرست بر تقدیر مشقت واتمام بر تقدیر راحت والله اعلم هکذا ذکر الشیخ فی شرح سفر السعادة غرضکه مذهب حنفیه
وجوب قصرست خواه مشقت باشد یا نه سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن سفر طاعت بود یا معصیت وهمچنین ست در سائر رخص
سفر ومذهب ائمهٔ ثلثه آنست که قصر رخصت ست ومصلی مخیرست میان قصر واتمام وشک نیست که ارجح درین باب مذهب حنفیه است
ولهذا در بیان آن اطالت کردیم وللبخاری وحده من حدیث عائشة ثم هاجر ففرضت اربعا واقرت صلوة السفر
علی الاول پس از هجرت کرد آنحضرت صلعم پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضر ومقرر داشته شد نماز سفر بر حال اول که دو رکعت ست

در مصفی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب ست و مالک نیز بآن رفته است از این حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن ظهر مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت وظیفهٔ سفر بود از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤدی از فرض باشد چنانکه چون مسافر بمقیم اقتدا میکند نماز او چهار گانی میگردد والله اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر آیه فاقصروا نیست بلکه در اول دو دو رکعت میخواندند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده و وظیفهٔ مسافر قصر ست باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمهور صحابه و اگر اتمام کند مسی ست بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح ست یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد باثر ابن مسعود که مذهب او قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فحوای نصوص چنانکه مریض که استعمال آب او را ضرر میرسد مامور ست بتیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول بتیمم از جهت شفقت ست بروی و همچنین اگر بروی نیست مخاطب و اجب شود دمی ناقه چهار سال لبطیب بنفس خود بدهد روا باشد انتهی زاد احمد زیاده کرد امام احمد از عایشه بعد قول وی اول ما فرضت الصلوٰة ای الا المغرب مگر نماز مغرب که دران قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فانها وتر النهار زیرا که آن وتر روز ست اگر دران قصر برد و رکعت کنند شفع گردد والا الصبح فانها تطول فیها القراءة و مگر نماز بامداد زیرا که دران دراز کرده می شود قراءت لهذا تعبیر کرده اند از ان بقرآن الفجر در آیهٔ کریمه چه قراءت معظم ارکان اوست بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از ان بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر ست که گذارد آنحضرت نماز مغرب را در حضر سه رکعت و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود نماز مغرب در حضر نه در سفر و آن وتر روز ست رواه الترمذی

وعن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقصر فی السفر ویتم ویصوم ویفطر بدرستیکه بود رسول خدا که قصر میکرد نماز را دو رکعت میگذارد و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل بیای تحتیه است حافظ ابن القیم رح گفته مروی ست یقصر بیای تحتیه و ثانی بتای فوقیه و همچنین یفطر و یصوم یعنی عایشه بعزیمت می گرفت در هر دو موضع گفت شیخ ما حافظ ابن تیمیه رح این باطل ست نبود ام المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد خلاف نماز ایشان و کیف که در صحیح ست از وی که فرض کرد خدا دو دو رکعت و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد در صلوٰة حضر و مقرر داشته شد نماز سفر پس با این همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوٰة آنحضرت و مسلمین نماز میگذارد گویم تمام گذارد عایشه بعد موت آنحضرت و تاویل کرد مثل تاویل عثمان قاله ابن عباس و غیره انتهی رواه الدارقطنی و رواته من طریق عطا عن عایشة ثقات و گفت دار قطنی اسناده صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول ست و دارقطنی و بیهقی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این ست که گفت عایشه بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت وامی یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عایشه و عیب نکرد بر وی و در مشکوٰة جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام ست از شرح السنة نیز نقل کرده اما در سفر السعادة گفته که در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را بقصر گذارد و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفر بتمام گذارده و حدیثی که مروی ست از عایشه بصحت نه پیوسته انتهی گویم امام احمد آنرا منکر گفته زیرا که عروه از عایشه روایت کرده که وی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان کما فی الصحیح پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایتی می بود عروه نمی گفت که وی تاویل کرد و تحقیق ثابت شد در صحیحین خلاف آن و در اتصال حدیث باب اختلاف ست زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عایشه ست دارقطنی گفته که وی دریافت عایشه را در حالیکه مراهق بود مصنف گوید هو کما قال چه در تاریخ بخاری غیره او ثابت بود

پس لا بد باشد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت واین معنی متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر ورای آن عمارت نباشد واگر باشد بخروج از عمارات
وفی المنهاج فان کان وراءه یعنی السور عمارة اشترط مجاوزتها فی الاصح قلت الاصح لا تشترط ودرین تصحیح اخیر نظر ست زیراکه آن سور بمنزلهٔ دیوار های
فاصله بین المحلات ست وهمچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت قائم نمی کند واقامت بلد بوصول دران بلد می باشد
مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی ازانها نباشد شرعًا اورا مسافر نگویند واحکام سفر ثابت نشود بروی استنباط کنیم لابد
از تتبع قسمت ومثال واستقرای افراد سفر وتفتیش محال استعمالات اهل شرع اسم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم ست قسمی ست که او را تنزه واصطیاد
وخروج الی المحله والفنا والبساتین والمزارع گویند وآن با سفر مباینت دارد وقسمی ست که او را هیمان گویند وآن نیز دراول حال مباین ست
تا وقتی که بحد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تامل کردیم در فارق سفر وقسم اول یافتیم که آن طول مسافت ست وعدم امکان رجوع در همان
روز یا دراول شبی که بعد از وی ست نه مقاسات تعب زیراکه شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند ودر طلب صید گرد شهر بسیار میگردند
که زیاده باشد از چهار برید واسم سفر بران جاری نیست وهمچنین شخصی که قطع بوادی میکند ومسافران گاهی یک برید در اعتدال هوا بر مراکب فارهه
میروند ویک ماهه راه باین صفت قطع می کنند وچاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نفسیه
سفر شد وفارق درمیان هیمان وقصد سفر تعیین مقصد ست پس قصد وتعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد وسفر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسوی مکه سفر بود وبسوی خیبر وتبوک سفر بود وسفر عبدالله بن عمر بسوی ریم وبجانب ذات نصب سفر فرمود وقصر صلوة درین مواضع
می نمود وابن عباس مابین مکه وطائف ومکه وعسفان ومکه وجده قصر میکرد واین بمسافت یک برید قصر نمیکرد ودرین امثله ومانند آن طول
مسافت وقصد سفر وتعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک وشافعی واحمد میل کردند بار بع برد وتقدیر کرده اند
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دو روز معتدل با حمال واثقال واز سالم بن عبدالله مسیر یوم تام آمده است پس دراول قصر جائز باشد قطعًا وثانی
نیز مذهب صحیح ست باعتبار اصول اگر کسی بآن رود انکار نتوان کرد انتهی **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال اقام
النبی صلی الله علیه وسلم تسعة عشر یومًا یقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد نماز را یعنی دو رکعت میگذارد
وفی لفظ ودر لفظی بتعیین محل اقامت آمده بمکة تسعة عشر یومًا بمکهٔ معظمه نوزده روز مذهب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت کند
پانزده روز یا بیشتر تمام کند واگر در کمتر از پانزده کند قصر کند واگر بی نیت سال وماه ایستد قصر کند واین تقدیر مروی ست از ابن عباس
وابن عمر وطحاوی آنرا روایت کرده وامام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه بایستاد که امروز فردا براید
مسافرانه میگذارد وصحابهٔ دیگر نیز باوی بودند وانس نیز با عبدالملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد ودو رکعت میگذارد ومذهب شافعی
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد وچهار رکعت میگذارد واگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا از زیاده از هژده روز
بایستد تمام میکند نماز را وایشان تقدیر باربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند وحنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر
که پانزده است ونیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر ست وظاهر آنست که این اقامت به نیت بود
زیراکه ایشان برای حج آمده بودند وآن تا تاریخ سیزدهم می کشد واعتبار نوزده روز منافی ست با نچه از ابن عمر وانس نقل کرده شده
ودر حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر هژده روز ست وگفته اند که شاید روز نزول ورحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد
واین بعید ست کذا فی الترجمة رواه البخاری واحمد در مصفی گفته بحث چند قسم می باشد اقامت ومکث یسیر ومکث دیگر که نه اقامت ست

و نه مکث يسير پس مکثِ يسير آنست که مسافر را هر روز پيش مي آيد از مکث ليلة و بعض يومين يا يوم و بعض ليلتين و گاهي مکث زائد از ان باشد مثل مکث
دو روز و سه روز و در سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله عليه وسلم و صحابه در مِنىٰ اکثر يوم نحر و يوم حادي عشر و ثاني عشر و اکثر يوم ثالث عشر مکث فرمودند
و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که اين مکث هم سفر را بر نمي دارد و در حديث شيخين آمده است که يقيم المهاجر بعد قضاء نسکه ثلثا از ينجا بطريق فحوىٰ
معلوم مي شود که اقامت زائد از ثلث را در احکام شرعيه اثري هست پس سعيد بن المسيب مکث اربع ليال گفت و شافعي اقامت اربعه ايام کوا مل
واحد به ليست نماز فرود آورد و نيت مکث اين قدر نيز شرط ست بحديث ابن عمر که مي آيد و نيت مکث در موضع معين نيز شرط ست زيراکه آنحضرت صلی الله
عليه وسلم داخل شد مکه بتاريخ پنجم ذي حجه در اول نهار و هشتم بسوي مِنىٰ برامدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در مِنىٰ آمدند و درين مدت قصر مي فرمودند پس
اگر مکث در موضع معين شرط نبودي مي بايست که نماز اقامت ميگذاردند و ابو حنيفه نظر خود را دورتر انداخت و گفت هيچون مکث يوم و يومين اثر
سفر را بر نميدارد و بالا تر از ايام در تقديرات شرعيه شهر ست و ليسا احکام که نصف شي را در ان حکم تمام داده اند پس هر که نيت اقامت پانزده روز
يا زائد بر ان در شهري يا در ديهي دارد مقيم ست و الا بر حکم سفر باقي ست و شرط ديگر هم هست و آن صلاحيت مکان ست براي اقامت پس اگر
در صحرا نيت اقامت پانزده روز محقق شود سفر منقطع نگردد وفي رواية لابي داؤد سبع عشرة وفي أخرىٰ خمس عشرة
و در روايتي مر ابو داؤد را از ابن عباس هفده روز و در روايتي پانزده روز آمده است وله ابو داود را ست از حديث عمران
بن حصين ثماني عشرة هيجده روز و رواه الترمذي والبيهقي ايضًا وله وهم ابو داود را ست عن جابر اقام بتبوك عشرين
يومًا يقصر الصلوٰة اقامت کرد آنحضرتؐ در تبوک بيست روز قصر ميکرد نماز را بيهقي گفت اصح روايات درين باب روايت
بخاري ست نوزده روز و جمع کرد امام الحرمين و بيهقي درين روايات باحتمال آنکه در بعضے ازينها شمار نکردند روز دخول و خروج را و آن
روايت هفده روز ست و در بعضے شمار کردند آنرا و آن روايت نوزده روز ست و در روايت هيجده روز دخول را گرفته نه يوم خروج را مصنف
در تلخيص گفته اين جمع متين ست باقي ماند روايت پانزده روز در حکم شاذ بنا بر مخالفت و روايت بيست روز صحيح الاسناد ست
اما اين نيز شاذ ست اللهم مگر آنکه حمل کرده شود بر جبر کسر و روايت هيجده روز من حيث الاسناد غير صحيح نيست شوکاني گفته چون
اقامت کند در شهري در تردد قصر کند تا بيست روز زيراکه هر که رخت خود در خانه انداخت حکم سفر از وي برخاست و مشقت سير از وي جدا شد
و اگر شارع اين چنين مقيم را مسافر نام نمي نهاد و نمي گفت اي اهل مکه تمام کنيد نماز خود را که ما قوم مسافريم البته حکم سفر براي او ثابت نمي شد پس آنجه
در قصر اقتصار ست باوجود اقامت بر مقداري که شارع آنرا جائز داشته و بر زائد از ان مسافر را حکم مقيم ست و واجب ست بر وي اتمام نماز
زيراکه وي مقيم ست نه مسافر و اقامت کرد آنحضرتؐ در مکه در غزوهٔ فتح هيژده شب يا نوزده شب يا کمتر از ان پس واجب بر ما نيز اقتصار ست
برين مقدار و اتمام نماز بعد از ان و خدائي راست نيکي ابن عباس حبر امت چه عجب افقه و افهم ست مر مقاصد شرعيه را که گفت فيما رواه البخاري
چون فتح کرد آنحضرتؐ مکه را اقامت نمود نوزده روز و گذارد دو رکعت پس هر گاه که ما سفر ميکرديم و نوزده روز اقامت مي نموديم قصر ميکرديم
و اگر زياده مي مانديم تمام ميکرديم من گفتم که اين ست فقه دقيق و نظر مبني بر ابلغ تحقيق و اگر ي گفت او را جابر که مانديم ما با رسول خدا صلی الله
عليه وسلم بست شب در تبوک در حاليکه قصر ميکرديم نماز را البته ابن عباس او را نيز همچنين مي گفت و درين مسئله مذهبهاست ارجح آن
اين ست انتهى ورواته ثقات الا انه اختلف في وصله و راويان حديث جابر همه ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است
در وصل اين حديث زيراکه در سندش معمر ست ابو داود گفته غير او آنرا مسند نکرده و رواه ابن حبان والبيهقي من حديث معمر

وصححه ابن حزم والنووي واعلال کرده است آنرا دارقطني در علل بارسال و انقطاع و بآنکه علي بن مبارك وغير او از حفاظ روايت کرده اند از يحيي بن کثير از ثوبان مرسلاً و روايت کرده آنرا اوزاعي از يحيي از انس پس گفت بضع عشرة وروي الطبراني في الاوسط من حديث انس نحوه وهو ضعيف و يحيي سماعت ندارد از انس و بالجمله چون نووي و ابن حزم آنرا صحيح گفته اند حجت قائم مي شود بتصحيح اين ائمه مصححين پس قياس پانزده روز بر مدت طهر و ديگر احتمالات معارض اين حجت نمي توانند شد گو حديث موصول نباشد و ابوداود براي احاديث اين باب ترجمه کرده و گفته باب متي يتم المسافر بعده اين حديث را سوق کرده و دران کلام ابن عباس ست من اقام سبعة عشر قصر ومن اقام اکثر اتم در سبل السلام گفته اختلاف کرده اند علما در قدر مدت اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند دران نماز بر اقوال ابن عباس گفت اقل مدت اقامت ده روز ست لقول علي رضي الله عنه اذا اقمت عشرا فاتم الصلوة ليکن در سندش ضرار بن صرد ست مصنف در تقريب گفته انه غير ثقة قال و هو توقيف و حنفيه پانزده روز گفته اند مستدل بيکي از روايات ابن عباس بقول وي و قول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر وفي نفسك ان تقيم خمس عشرة ليلة فاکمل الصلوة و مالکيه و شافعيه بآن رفته اند که اقل آن چهار روز ست و اين مروي ست از عثمان و مراد غير يوم دخول و خروج ست و استدلال کرده اند بمنع آنحضرت مهاجرين را بعد مضي نسک از زيادت بر سه روز در مکه و اين دلالت کرد بر آنکه باقامت چهار روز مقيم ميشود و ثمه اقوال اخر لا دليل عليها و اين در حق کسي ست که داخل بلد شد بعزم اقامت واما کسي که متردد ست در اقامت و عزم نکرده ست بران پس در وي اختلاف ست ابوحنيفه واصحاب وي گفته اند وهو قول للشافعي که قصر کند هميشه زيرا که اصل سفر ست و دليلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربيجان ماند و قصر کرد و مروي ست از انس بن مالك که يکسال يا دو سال در نيسابور اقامت نمود و نماز را بقصر ميگذارد و از جماعتي از صحابه مروي ست که اقامت کردند در رام هرمز نه ماه و قصر کردند و بعضي تقدير کرده اند بپانزده و هفده و هيژده حسب ورود روايات در مدت اقامت آنحضرت در مکه و تبوك و بعد تجاوز مدت مذکور اتمام اوست و مخفي نيست که نيست دليل در مدتي که قصر کرد دران بر نفي قصر در زائد بران و چون دليلي بر تقدير مدت قائم نيست اقرب آنست که لا يزال قصر کند کما فعله الصحابة زيرا که ببقا با تردد روز بروز در اقامت و رحيل مقيم ناميده نمي شود اگرچه مدت بطول کشد و مؤيد اين ست روايت بيهقي در سنن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوك چهل روز قصر ميکرد نماز را پستر گفت تفرد به الحسين بن عمارة وهو غير محتج به انتهي مصنفي گفته اکثر علما متفق اند بر آنکه چون مسافر را نيت اقامت نباشد و باتفاق در موضعي درنگ کند حکم سفر از وي زائل نگردد گو تا آخر عمر منجر شود شافعي را دو قول است يکي موافق جمهور و ديگر مختار بغوي و آن آنست که در صورت زيادت مکث بر چهار روز اتمام لازم ست گو عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف يا جنگ باشد و آنچه در حديث آمده که قصر رسول خدا صلي الله عليه وسلم عام الفتح بحرب هوازن سبعة عشر او ثمانية عشر بود آنرا بر صورت خوف و حرب فرود مي آرد والله اعلم انتهي

وعن انس رضي الله عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما بود آنحضرت چون کوچ ميکرد و برمي آمد از منزل پيش از آنکه ميل کند آفتاب و برگردد تاخير ميکرد ظهر را تا وقت عصر پستر فرود مي آمد و جمع ميکرد درميان ظهر و عصر و اين را جمع تاخير گويند مصنف در فتح الباري گفته جمع بين الصلوتين نبود مگر در وقت ثانيه يعني عصر که آنرا جمع تاخير گويند تا آنکه احتجاج کرده است بدين حديث کسي که منع کرد جمع تقديم را که گذاردن عصر ست در وقت ظهر و نيست در وي دلالت بر عدم جمع تقديم لقوله صلى الظهر چه اگر جمع تقديم جائز مي بود عصر را با ظهر ضم مي نمود و اين فعل وي صلي الله عليه وسلم مخصص احاديث توقيت ست که گذشت و علما را درين مسئله اختلاف ست مذهب ابن عباس و ابن عمر و جماعه از صحابه و مالك و احمد و شافعي جواز جمع ست در سفر براي مسافر تقديماً و تاخيراً بموجب اين حديث و تاخير

و بحدیث آینده در تقدیم و مروی ست از اوزاعی جواز جمع تاخیر فقط عملا بهذا الحدیث و هو مروی عن مالک و احمد و اختاره ابو محمد بن حزم و مذهب نخعی و حسن و ابو حنیفه عدم جواز جمع ست تقدیماً و تاخیراً برای مسافر و تاویل کرده اند آنرا بجمع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر را تا آخر وقت و تقدیم فرمود عصر را در اول وقت و مثله العشاء و رد کرده اند بر ایشان که اگرچه این معنی در جمع تاخیر متمشی می شود اما تمام نمی شود

این تاویل در جمع تقدیم که مفاد قول اوست و فی روایة الحاکم الخ کما سیاتی فان زاغت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر ثم رکب پس اگر میل کرد آفتاب پیش از انکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر پیشتر سوار می شد و بعد ازان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی درین صورت جمع واقع نشدی متفق علیه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از درامدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از درامدن وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داود و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و ترمذی آنرا حسن گفته که بود رسول خدا در غزوه تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ آفتاب تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را و میگذارد هر دو نماز را معاً و چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معاً باز روان می شد و همین ست مختار حافظ و شوکانی چنانکه در زیر نیل گفته و له جمع التقدیم و التاخیر انتهی و در حجة الله البالغة گفته مشروع شد جمع تقدیم و تاخیر لیکن مواظبت نکرد آنحضرت بران و عزم نفرمود بروی یعنی واجب نگردانید آنرا چنانکه درباره قصر فرمود انتهی در سفر السعادة گفته جمع در سفر عادت دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی

جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست انتهی وفی روایة الحاکم فی الاربعین باسناد الصحیح صلی الظهر و العصر ثم رکب

و در روایت حاکم باسناد صحیح در اربعین آمده که بگذارد ظهر و عصر را بعد سوار شد یعنی چون آفتاب زائل شد قبل از ارتحال این هر دو فریضه را معاً بگذارد و این مفید ثبوت جمع تقدیم ست از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و متصور نیست دران جمع صوری و زیاده کرد اسمعیلی که از رواة بخاری ست لفظ و العصر را مصنف در تلخیص گفته این زیادت غریب و صحیح الاسناد ست و قد صححه المنذری من هذا الوجه و العلائی و تعجب ست از حاکم که آنرا در مستدرک نیاورده و او را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط انتهی و بالجمله در مصفی گفته تفتیش حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت جمع ست نه حقیقت آن و حمل احادیث بران تاویل بعید ست که بتخطیه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض احادیث جمع تقدیم آمده و آن صریح ست در جمع دو نماز در وقت یکی از انها پس این صفت نفسیه پیدا شده و آنکه از بعض صحابه جمع صوری روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که تسهیل که سبب ترخیص ست در چند صورت می تواند بود و بملاحظه آن رخصت متنوع می شود پس این نیز رخصت ست و آن نیز رخصت و بلفظ جمع دلالت میکند بر موالات عرفاً و قید عرفاً بجهت آنست که فصل یسیر آنرا ضرر نمی دهد و در بعض حدیث آمده که بین الصلوتین اناخت ابل و وضع احمال آنها کرده اند و موالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت متوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و قضای نماز بعد انقضای وقت او دیگر ست و جمع دیگر و لهذا اسم قضا بر جمع مستعمل نشده پس فارقی می باید و آن فارق بجز نیت ترخص بجمع نمی تواند بود پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم ست و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط ست و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن غیر جمع ست پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و اذ لیس فلیس پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شده و آیا شرط مشروعیت آن سفر طویل ست یا مطلق سفر یا قصد سرعت سیر نهمار او ینجا اقوال ست و انچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل مجوز نیست

سائر باشد یا نازل بحدیث معاذ و بسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنۀ حرج ساخته او را رخصت بران فرموده است
بغیر ملاحظۀ وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها و جمع در سفر قصیر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحدیث عبد الله
بن عباس که صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر والعصر ثمانیا جمیعا و قید ضرورت لاحق شده باجماع جمهور امت و لهذا جمع فی المطر
وفی المرض مشروع شد و آیا جمع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تایید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند نفرمودند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صحابه و تابعین را و نیز جز اهل مکه را از اقتدا با امام مسافر که جمع میکنند دلیل جمع مقیمین بعلت حج می تواند شد انتهی **ولابی نعیم**
فی مستخرج مسلم ای فی مستخرجه علی صحیح مسلم کان ای النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی
الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زائل گردید آفتاب میگذارد ظهر و عصر را همه و معا بعده کوچ
میکرد و در فتح الباری این لفظ را از روایت اسحق ابن راهویه آورده و بالجمله روایت حاکم و ابونعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تاخیر
از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین الصلوتین ازین احادیث تقدیما و تاخیرا هر دو ثابت شده و این هر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف
مگر حافظ ابن القیم رح گفته اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضی صحیح و بعضی حسن گفته و بعض قدح کرده و موضوعش گردانیده اند و حاکم
حکم بوضعه بیشتر کلام حاکم در بیان وضع وی ذکر نموده بعده ابن القیم آنرا رد کرده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بر صحتش است
زیرا که جزم نموده که اسنادش صحیح است و این دلالت میکند بر رد مصنف کلام حاکم را و مؤید صحت اوست قوله وعن معاذ الخ کما سیجی
شیخ در ترجمۀ مشکوة و هم در شرح سفر السعادة گفته وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعضی احادیث مطلق و بعضی
مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد در سیر و تعجیل سیر و اینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی
از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل در فتح الباری گفته
مشهور از مذهب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است
از امام و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز
جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد ابوحنیفه جائز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را
بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمرده میشود و امام محمد در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر
بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع
صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و می آرد که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون
تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود او را اخبار آحاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند
بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز
مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر
و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوۀ تبوک است و ثابت نشده
که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمۀ کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت
ابوداود از ابن عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده

که وی جمع نکرد مگر یک شب که خبر مرگ زوجهٔ وی از جای رسید و آنجا برفت و در روایتی مکرر دالا که ایرادی در بار جمع میکرد و آورده که سالم
بن عمر را پرسیده شد که آیا جمع میکرد عبد الله در سفر گفت لا مگر در مزدلفه و اکثر احادیث که در جمع تقدیم در صحاح آمده اقل قلیل است و در روایات
صحیح بخاری اختلاف ست ولهذا البخاری اخذ ایمه بدان قائل نشده اند پس نماند الا جمع تاخیر و بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلاتین
آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن، و بعض این را
جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند
در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان
ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و رفع حرج که در بعض روایات واقع شده است
که جمع میکرد تا حرج نیفتد امت خود را آن است که در وی توسیع ست که اگر یکی را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن نماز در اول
وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسیع و تخفیف در شریعت
این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در تعیین نیز بحسب ظن و تخمین میسر ست خصوصا در صورت وجود قافله
و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس دشوار نشود و آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین
آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جای عوام فتدبر و بتحقیق روایت کرده است ابوداود از علی که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از
غروب آفتاب تا آنکه نزدیک مے شد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد
عشا را و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که
وی میگذارد مغرب را وقتیکه تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابوداود
از نافع و عبد بن واقد می آرد که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس
انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه
من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر ست در جمع بطریقی که مذهب ابوحنیفه است و ظاهر
آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ
بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست
و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم این ست آنچه
حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعده در ترجمهٔ مشکوة گفته که این ست آنکه میسر شد از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتیم
هیچ یکی را از شارحین که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم انتهی و لیکن مخفی مباد که اکثر این استدلالات که حضرت شیخ
در ترجیح مذهب حنفیه بایراد آثار در برابر اخبار کرده اند بعد امعان نظر مخدوش می نماید و حجت بدان قائم نمی شود بیانش آنکه روایت
موطای امام محمد در نهی از جمع ناظر در اقامت ست نه در سفر پس از ما نحن فیه نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت ست
همچنان جمع هم بفعل او ست که جائز نا بهذا من جائز بذلک فلا ینقص به الحجة و عدم رویت ابن مسعود جمع آنحضرت را در غیر مزدلفه مضر
مقصود نیست زیرا که این نقل عدم ست نه عدم نقل و مثبت مقدم ست بر نافی و ابن مسعود چیزهای بسیار فراموش کرده بود و احتمال که این هم

فراموش کرده باشد و بیان بعضے ازین چیزہا در ذیل مسئله رفع الیدین گذشت و ہمچنین دائمی نبودن این فعل افاده نہی نمی کند و نفی ابن عمر
حسب معلوم خود ست یمکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم نداده و در اثبات حکم قوت سند باید
نه کثرت روایات پس مرفوع شد این قول که احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمع بجمع صوری خلاف ظاہر احادیث این
باب ست که دران صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود ست پس در برابر نص جلی مقبول نشود گو اطلاق وی بران جائی دیگر گنجایش
داشته باشد و شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که قروی و بدوی و جاہل و عالم دران برابر ست چنانکه در باب اوقیت الصلوٰة
گذشت پس قول بعض شافعیه در وجود حرج بجای خود باشد و روایت مالک اصح ست از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس مفید
جمع تاخیر باشد نه جمع صوری و چون از شارع جمع صلوتین تقدیمًا و تاخیرًا یافته شده جمعی از اہل معرفت بحدیث بآن رفته اند و مبنی احکام سفر
بر یسر و خفت ست چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده ازان خبر می دہد در برابرش نہی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذہب
و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لہذا بعضے از حنفیه نیز بآن رفته اند شاه ولی الله محدث دہلوی رح در انسان العین فی ذکر
مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاہر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجیمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظہر و عصر و مغرب
و عشا و در حالت اقتدا سوره فاتحه میخواند انتہی بعده خود گفته غرض آنست که با وجود این ہمه علم التزام مذہب معین در جمیع امور لازم
نمی دانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقت ممتنعه نزدیک فریقین متحقق شود انتہی والله اعلم بالصواب **وعن** معاذ
بن جبل رضي الله عنه قال خرجنا مع النبي برآمدیم ما ہمراه رسول خدا صلے الله علیه وسلم في غزوة تبوك
در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت ست فكان يصلي الظهر والعصر جميعًا والمغرب والعشاء جميعًا پس بود
که میگذارد نماز ظہر و عصر را ہمه و مغرب و عشا را ہمه رواه مسلم واحمد و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند
که بود رسول خدا در غزوه تبوک چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظہر و میگذارد عصر و ظہر ہر دو معًا پستر روان میشد
و زیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب و عشا را یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد او را با عشا و چون کوچ
میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد او را با مغرب اخرجه ایضا البیہقی والدارقطنی وصحح ابن العربی اسناده ولیکن تعقب کرده اند
این را باینکه در اسنادش کسی ست که احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی و این ہر دو حدیث را طرق دیگر نیز ہست که بعض او تقویت بعض میکند
و نیست دران آنچنان مقالی که احتجاج را بمجموع آن باطل کند و جمع میان مغرب و عشا بحدیث ابن عمر ست در صحیحین و غیرہما که بود رسول خدا
چون جد میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پستر جمع میکرد در میان مغرب و عشا و بحدیث ابن عباس ست نزدیک
بخاری که بود آنحضرت که جمع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمع
تقدیم و جمع تاخیر ہر دو ست تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظہر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و تاخیر آنکه ظہر را در وقت عصر و مغرب را
در وقت عشا بگذارد و اختلاف ست درانکه افضل برای مسافر چیست جمع ست یا توقیت شافعیه ترک جمع افضل گفته اند و مالک گفته
غیر مکروه ست و گفته اند مختص ست بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در ہدی نبوی گفته نبود آنحضرت که جمع کند راتب را در سفر
چنانکه بسیاری از مردم می کنند و نه جمع وقت نزول جز این نیست که جمع میکرد وقت تیز روی و سیر عقیب صلوٰة کما فی احادیث تبوک واما جمع
آنحضرت در حالت نزول در غیر سفر پس نیست منقول مگر در عرفه و مزدلفه برای اتصال وقوف کما قال الشافعي وشیخنا ابن تیمیة رح و ابوحنیفه آنرا

از تمام نسک داشته وسببِ وی گردانیده واحمد و مالک و شافعی گفته سبب جمع بعرفه و مزدلفه سفرست واین همه در جمع فی السفر بود وآما جمع
در حضر پس تمام کلام دران در رسالهٔ افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ایم و در سبل السلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد ذکر ادلهٔ
قائلین جواز گفته که اکثر ایمه بآن رفته اند که جائز نیست جمع در حضر بنا بر احادیث مبیّنهٔ اوقات نماز و تواتر محافظتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن مسعود ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نمازی بر غیر میقاتِ وی مگر دو نماز که جمع کرد درمیان
مغرب وعشا در مزدلفه وگذارد نماز صبح قبل از میقاتِ وی وآما حدیث ابن عباس که نزد مسلم ست که وی جمع کرد درمیان ظهر وعصر ومغرب وعشا
در مدینه بغیر خوف ومطر وگفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حرج نکند بر امت خود پس صحیح نیست احتجاج
بدان زیرا که این غیر معین ست برای جمع تقدیم وتاخیر کما هو ظاهر روایة مسلم وتعیین یکی از انها تحکم ست پس واجب ست عدول ازان بسوی وجوب بقا
بر عموم در حدیثِ اوقات برای معذور وغیره وتخصیص مسافر برای ثبوت مخصص وهذا هو الجواب الحاسم وانچه مروی ست از آثار صحابه وتابعین آن حجت
نیست زیرا که اجتهاد را دران مسرح ست وبعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع صوری واستحسنه القرطبی ورجّحه وجزم به الماجشون والطحاوی
وقواه ابن سید الناس بما اخرجه الشیخان عن عمرو بن دینار راوی الحدیث عن ابی الشعثاء قال قلت یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر وعجل العصر واخر المغرب
وعجل العشاء قال وانا اظنه ابن سید الناس گفت راوی حدیث اعلم ست بمراد حدیث از غیر وی واگرچه ابو الشعثاء بآن جزم نکرده ومن میگویم
که این ظنی بیش نیست از راوی واعلمیتِ وی جائی ست که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظر ست زیرا که قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرب حامل فقه الی من هو افقه منه ردّ می کند عموم او را آری این تاویل متعین ست چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس
باین لفظ که صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة ثمانیا جمعا وسبعا جمعا اخر الظهر وعجل العصر واخر المغرب وعجل العشاء وعجب ست
از نووی که چه قسم این تاویل را تضعیف کرده واز متن مروی حدیث غفلت ورزیده ومطلق در روایت محمول میشود بر مقید وقتی که در یک قصه باشد
کما فی هذا واین قول که قول وی اراد ان لا یحرج امته تضعیف جمع صوری میکند بنا بر وجود حرج دران مرفوع ست باینکه این ایسر ست
از توقیت زیرا که برای دو نماز یک تاهب وآمادگی ویک قصد بسوی مسجد ویک وضو کافی ست بحسب اغلب حالات دو وقت پس حرج درین جمع بی شک
سبک تر ست وآما قیاس حاضر بر مسافر کما قیل پس وهم ست زیرا که علت در اصل سفر ست واین در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن در
قصر وفطر انتهی گوییم وهو کلام رصین وقد کنا ذکرنا ما یلاقیه فی رسالتنا الیواقیت فی المواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی وجزاه
خیرا بعده گفته بدانکه جمع تقدیم در وی خطر عظیم ست وجامع همچو مصلی صلوٰة ست قبل دخول وقتِ وی پس حال فاعل چنان باشد که حق تعالی
گفته وَهُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا الآیه واین صلوٰةِ متقدمه نیست دلالت بر وی بمنطوق ونه مفهوم ونه خصوص
وعموم انتهی کلام السبل وفیه تامل **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقصروا الصلوٰة فی اقل من اربعة برد قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد و برید شانزده فرسخ را گویند وفرسخ سه میل
ومیل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت وشانزده فرسخ چهل وهشت میل باشد وباین رفته است شافعی چنانکه در حاوی که در مذهب ایشان ست
تعیین کرده شانزده فرسخ را ودر هدایه وشروح او گفته که امام شافعی تقدیر کرده است در قولی بیوم ولیلة ودر قول دیگر بیومین وهمین ست
قول مالک واحمد ودلیل ایشان همین حدیث ست وباین میل کرده است صاحب حجة الله البالغه چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن ست ومادون
مشکوک وصحت این اسم بخروج ست از سور بلد یا محلهٔ قریه یا بیوت قریه بقصد موضعی که بر چهار برید باشد وزوال این اسم بنیت اقامت ست

تا دیت صا لحه معه مهاد رکدام بلده یا قریه انتهی و من مکة الی عسفان از مکه تا عسفان و در روایتی از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در
صحت این احادیث سخن ست و ظاهر این احادیث دران است که این همه مسافت برابر باشد اما واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف
درازتر ست از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه و جده است رواه فی الموطا و نزد امام ابو حنیفه مسافت سه روز معتبر ست بسیر
ابل و مشی اقدام شمس الائمه سرخسی گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بیتوتت
کند در وی و همچنین روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد سیگرد و مسافر و مترتب می شود بروی احکام سفر
در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ و هو الصحیح و بعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند
به بست و یک فرسخ و بعض به هژده فرسخ و بعض به پانزده و اولی تقدیر به هژده است که وسط است و علیه الفتوی کذا فی بعض شروح الهدایة و هر که
تقدیر کرده بچیزی اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم معتبر ست زیرا که اکثر حکم کل دارد و شیخ
در شرح سفر السعادة گفت که دلیل بر مذهب ابو حنیفه بعض این حدیث را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود
لا تسافر المرأة ثلثة ایام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز ست و هر چه
کم ازین ست قصیر و لا یعتد به ست و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظر ست و نیز در بعض طرق این حدیث مسیرة
یوم نیز واقع شده و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که فرموده است یمسح المقیم یوما و المسافر ثلثة ایام و لیالیها زیرا که لام الف در
مسافر برای استغراق ست پس معنی این چنین می شود هر مسافر مسح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر ازان اعتبار کنند هر آیینه
مسافری باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام و اراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد سفر او سه روز را خلاف ظاهر
عبارت ست و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافر نه مسح کذا ذکروا فلیفهم و بالجمله بعض احادیث و اخبار ناظر اند در ثلثة ایام و بعض در کمتر
ازان و بعض در چهار برید و در بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده الی قوله و شک نیست که مذهب ابو حنیفه باحتیاط قریب تر ست
کما لا یخفی انتهی کلامه گویم ارجح مذاهب درین باب آنست که در دررالبهیة گفته واجب ست قصر بر کسی که بیرون آمد از شهر خود در حالیکه
قصد کننده است سفر را اگرچه کمتر باشد از برید و هر گاه که اقامت کند در شهری در تردد قصر کند تا بست روز و چون عزم کند بر اقامت
چهار روز تمام کند نماز را بعد آن و برای اوست جمع بتقدیم و تاخیر باذان و اقامت انتهی و در دراری مضیه گفته در تعیین قدر سفر که مسافر
دران قصر کند چیزی نیامده پس واجب شد رجوع بچیزی که لغة و شرعا مسمی شود بسفر پس هر که از محله خود برآید و در سیر خود مسافر شمرده شود
وی قصر کند نماز را اگرچه این محل کمتر از برید باشد و هر که اعتبار کرده است برید و یوم و یومین و ثلاث یوم دلیلی بران نیاورده است حجتی نیره
بران و غایت آنچه آورده اند این حدیث ست که نیست حلال زنی را که ایمان دارد بخدا و رسول و روز آخرت اینکه سفر کند سه روز بغیر ذی محرم و در
روایتی یک روز و شب آمده و در روایتی برید پس درین حدیث ذکر قصر نیست و نه این حدیث در سیاق سفر پس احتجاج بدان مجرد تخمین ست
و تسمیه مسافت سفر زن منافی تسمیه مادون او بسفر نیست و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه مسافت سه روزه را سفر نام کرده همچنین مسافت
برید را سفر گفت پس اختلاف روایت و تسمیه برید بسفر منافی تسمیه مادون برید بسفر نیست انتهی ملخصا و حاصل شد ازین جواب آنچه
حضرت شیخ ذکر کرده بود در تایید مذهب حنفیه و در سبل گفته استدلال کرده اند بحدیث ابو هریره مرفوعا لا یحل لامرأة تسافر بریدا الا ومعها
محرم اخرجه ابو داود و گفته اند که مسافت برید را سفر نام کرده گوییم و نیست درو دلیل بر آنکه اقل ازین مسافت سفر نام کرده نمی شود بلکه این تحدید

سفری ست کہ واجب ست در وی محرم ونیست تلازم در میان قصر و در میان مسافت وجوب محرم بنابر جواز توسع در ایجاب محرم تخفیفاً علے العباد و حنفیہ بست و چہار فرسخ گفتہ اند لما اخرجہ البخاری من حدیث ابن عمر وحدیث ابن عباس لاتقصروا الصلوۃ فی اقل من اربعۃ برد واخرجہ البیہقی بسند صحیح من فعل ابن عباس ابن عمر وبانہ روی البخاری تعلیقا بصیغۃ الجزم من حدیث ابن عباس انہ سئل القصر الصلوۃ من مکۃ الی عرفۃ قال لا ولکن الی عسفان والی جدۃ والی الطائف ومیان ہر یکی از بن الکنہ تا مکہ چہار برید ست واقوال متعارض ست کما سمعت وادلہ متقاومہ انتہی بعدہ از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کردہ وقد تقدم رواہ الدارقطنی والبیہقی باسناد ضعیف زیراکہ در سندش عبد الوہاب بن مجاہد ست واو متروک ست نسبت کرد اورا ثوری بسوی کذب وترک کرد اورا دارقطنی وگفت ازدی حلال نیست از وی روایت وتشنید وی از پدر خود پس منقطع باشد ونیز روایت کردہ ست از وی اسمعیل بن عیاش وروایت وی از حجازین ضعیف ست والصحیح انہ موقوف وصحیح آنست کہ موقوف ست برابن عباس واسناد وی صحیح ست ولیکن اجتہاد اوران سرح ست پس محمول شود برینکہ این حکم از رای اوست وگذشت کہ ثابت نشدہ ست در تحدید حدیثی مرفوع کذا اخرجہ ابن خزیمۃ شافعی بسند خود از ابن عباس آوردہ کہ وی پرسیدہ شد از قصر صلوۃ تا عرفہ گفت نہ ولیکن تا عسفان وتا جدہ وتا طائف واسنادش صحیح ست وذکرہ مالک فی الموطا عن ابن عباس بلاغا شوکانی رح در دراری مضیہ گفتہ این مسئلہ بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر واقامت ومتردد واقامت بہ نیت از ان معرکہاست کہ بلید میشود دران ذہن ومضطرب میگردد دران مذہبہا باشدت اضطراب ومتباین می شود دران انظار باشدت تباین واینکہ مذکور شد ارجح مذاہب ست اگرچہ درین مسئلہ مذہبہاست انتہی ملخصاً گوئیم محل ایراد این حدیث قبل حدیث انس ومعاذ بود ولیکن در نسخ متن ہمچنین واقع شدہ فافہم **وعن** جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر امتی الذین اذا اساؤا استغفروا واذا سافروا قصروا وافطروا بہترین امت آن کسانی اند کہ چون کار بد کنند استغفار نمایند وچون سفر کنند قصر کنند نماز را وافطار کنند روزہ را در سبل گفتہ حدیث دلیل ست برانکہ قصر وفطر افضل ست برای مسافر از خلاف این ہر دو وشافعیہ گفتہ ترک جمع افضل ست پس قیاس آنست کہ چنین گویند کہ تمام افضل ست وقد صرح بہ ایضا گویا کہ ایشان قائل نشدند باین حدیث بنابر ضعف وی انتہی گوئیم احادیث صحیحہ در افطار وصیام در سفر سہ قسم آمدہ یکی در اباحت افطار مطلقا وآنرا بخاری ومسلم وموطا ونسائی از ابن عباس روایت کردہ اند دوم تخییر میان افطار وصوم وآنرا اصحاب کتب ستہ از حدیث عائشہ وانس روایت کردہ اند سوم در اباحت افطار وذم صیام وآن نزد مسلم وترمذی از حدیث جابر آمدہ وجمہور علما از اہل فتوی اتفاق دارند کہ افطار وصوم ہر دو در سفر جائز ست ولیکن اختلاف کردہ اند درین کہ صوم افضل یا افطار یا ہر دو برابر امام ابوحنیفہ ومالک وشافعی واکثر ایمہ برانند کہ صوم فضل ست کسی را کہ طاقت دارد بی زیادت مشقت ولحوق ضرر واگر متضرر گردد افطار اولی ست وفعل آنحضرت در صوم حجت ایشان ست ونیز حاصل می شود بدان برات ذمہ اگرچہ در افطار تخفیف ست ونزد سعید بن المسیب واوزاعی واحمد واسحق وبعضی دیگر از علما افطار اولی وافضل ست مطلقاً وصحیح قول اکثرین ست در سفر السعادۃ گفتہ اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی وگاہ روزہ داشتی ودیگران را مخیر میکرد میان افطار وروزہ انتہی اخرجہ الطبرانی فی الدعاء والاوسط باسناد ضعیف زیراکہ در سندش ابن لہیعہ ست از ابی الزبیر از جابر ورواہ اسمعیل بن اسحق فی کتاب الاحکام نحوہ وھو فی مرسل سعید بن المسیب وآن در مرسل ابن مسیب ست عند البیہقی مختصراً نزدیک بیہقی اندک مختصرا

شوکانی در مختصر گفته فطر مسافر و مانند او رخصت ست مگر آنکه بترسد تلف شدن یا ناتوانی را از قتال پس عزیمت ست انتهی **وعن**
عمران بن حصين رضى الله عنه قال كانت بى بواسير فسألت النبى صلى الله عليه وسلم
عن الصلاة گفت عمران بود مرا بواسیر پس پرسیدم رسول خدا را از حال نماز مصنف در ما سبق این روایت را ذکر کرده فقال صَلِّ قائما
فَاِنْ لم تستطع فقاعدًا فَاِنْ لم تستطع فعلى جنب فرمود بگذار استاده پس اگر نتوانی استاده گذاردن پس بگذار نشسته پس
اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو رواه البخاری هو کما قال و مصنف این حدیث را در باب صفة الصلوة آورده بود بتفاوت یسیر ولیکن
آنجا نسبت نکرده بسوی هیچ یکی و ما بیان کردیم مخرجین او را اخبر بخاری یا آنچه درست ست از زیادت **وعن** جابر رضی
الله عنه قال عاد النبى صلى الله عليه وسلم مريضا فرآه يصلى على وسادة فرمى بها وقال
صل على الارض ان استطعت والا فأوم ايماء واجعل سجودك اخفض من ركوعك عیادت کرد آنحضرت ص
بیماری را پس دید او را که نماز میگذارد بر وساده پس بیفگند آن را و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی و بگردان سجده
خود را پست تر از رکوع خود و هر که از اشاره هم عاجز گردد نماز از وی ساقط شود زیرا که ایجاب صلوة بر چنین مریض از قبیل تکلیف ما لا یطاق ست
و حق تعالی هیچ کس را تکلیف فوق الطاقة ادنی دهد و همچنین هر که بیهوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بر وی هم وجوب صلوة نیست
زیرا که در وقت نماز غیر مکلف بود و همچنین واجب نیست بر کودک و دیوانه و غیره زیرا که اینها مکلف نیند و خطاب تکلیف متناول نیست
غیر مکلف را و نیست خلاف درین مسئله میان واجبات شرعیه و آنکه در باره تعوید صبیان و تمرین اطفال وارد ست خطاب آن
بمکلفین ست که بر ایشان تعلیم اوشان واجب ست نه خود بر صغار کذا فی الدراری رواه البیهقی باسناد قوی کما تقدم فی المتن
فی باب الصلوة قبل باب السجود السهو وصحح ابو حاتم وقفه و گفت ابو حاتم این حدیث موقوف ست **وعن** عائشة رضی الله
عنها قالت رأيتُ النبىَّ صلى الله عليه وآله وسلم يُصلّى متربعا دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته رواه النسائی
وصححه الحاکم و این حدیث نیز در باب صلوة مریض گذشته و آنجا گفته بود صححه ابن خزیمه و اینجا گفته صححه الحاکم و هیچ یکی از شراح وجه اعاده
این هر سه حدیث و مناسبت او با باب ذکر نکرده و حدیث دلیل ست بر صفت قعود مُصلّی چون او را عذر باشد از قیام و در وی خلافی هست

باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه ضمه جیم و سکون میم و ضم آنست سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت
عروبه بفتح مهمله و ضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند بجهت آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز ست پیدایش
عالم از روز یکشنبه ابتدا کرده بودند درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس و
اسناد او ضعیف ست و این دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض تعقل آن خالی از اشکال نبود والله اعلم
و بعض گویند از آن جهت ست که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم
و احمد از ابوهریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث ابوهریره معلوم شد که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وے
که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز
قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه جمعه بجهت اجتماع ناس ست

در وی برای نماز و این اسم اسلامی ست و در جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت
تغییر دادند بجمعه چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در زمان جاهلیت
نیز شرفی و امتیازی بوده و در اسلام بفضائل و خصائص دیگر امتیازی دیگر یافت کذا فی شرح سفر السعادة و جمعه را خصائص ست که در
سفر السعادة ذکر کرده و در هدی نبوی بیست و چند خاصیت آورده و سیوطی در نور اللمعة فی خصائص الجمعة یک صد و یک خاصیت برای وی
از احادیث کتب ستة و جز آن ما بین القوی و الضعیف بیان نموده **عن** عبد الله بن عمر و ابی هريرة رضی الله
عنهما انهما سمعا رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول علی اعواد منبره می فرمود بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر و تعبیر
باین عبارت ظاهر جهت آنست که در اول ساختن بنی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبود نزد ایشان بر چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب داده
تا تصریح گرد و بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت و این منبری ست که آن را در سنه سبع یا ثمان غلام زنی از انصار
برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ساخته بود و نام وی علی الاصح میمون ست نجار بود و این منبر سه درجه داشت و مدتی همچنین ماند تا آنکه مروان در زمانه معاویه
شش درجه زیاده کرد از اسفل و آنرا قصه ست که معاویه آنرا بدمشق طلبید و مروان فرستادن خواست پس تیره و تاریک شد مدینه
و برآمد مروان و خطبه خواند و گفت امیر المؤمنين حکم کرده بود از این جهت وی را بر داشتم و زیادت در وی بجهت کثرت مردم کردم بعده در سنه
اربع و خمسین و ست مائة چون آتش مسجد شریف در گرفت منبر هم دران سوخته شد **لينتهين اقوام عن ودعهم الجمعات** باید که
البتة باز آیند گروههای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعها را و عادت گرفتن تبرک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سه
جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده **او ليختمن الله علی قلوبهم ثم ليكونن من الغافلين** یا تحقیق مهر میکند خدا تعالی بر دلها
ایشان بعد از ان هر آئینه می باشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان یعنی این دو ثابت و واقع اند یا باز آمدن
از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمی شود و اگر باز نیایند مهر کرده می شود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت ست از غایت
غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت **رواه مسلم** این حدیث از اعظم زواجر ست بر ترک جمعه و تساهل دران و در وی
اخبار ست باینکه ترک وی از اعظم اسباب خذلانست در سبل گفته شناخته ایم این معنی که هر که جمعه را یک هفته ترک داد وی بسبب خذلان
بالکلیه از حضورش محروم گشت و اجماع قائم ست بر وجوب وی علی الاطلاق و اکثر بران اند که فرض عین ست و در معالم السنن گفته
فرض کفایه است نزد فقها انتهی گوییم بودن وی فریضه از فرائض الٰهی ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع و منکر وی کافر ست و مراد بذکر
در قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله نماز جمعه ست یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه ست کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست
که مراد خطبه و صلوة هر دو ست چه ذکر هر دو را شامل ست و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون
مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمعه را **وعن** سلمة بن الاكوع رضی
الله عنه قال كنا نصلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الجمعة ثم ننصرف وليس للحيطان
ظل نستظل به بودیم ما که میگذاردیم با رسول خدا جمعه را پس بر می گشتیم و نیست برای دیوارها سایه که سایه گیریم بدان و ازینجا معلوم
میشود که نماز جمعه قبل زوال هم کافی ست و باین رفته است امام احمد شیخ در ترجمه گفته که هیچ کس از علما موافقت نکرده است او را
باین انتهی گوییم اسحق و غیره موافقت کرده اند و بر ادینقول شوکانی در شرح مختصر گفته آمده است آنچه دال ست بر کافی بودن وی قبل زوال

دوارد شده است ودر صحیح از حدیث جابر که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پستر می رفتند مردم بسوی شتران خود پس فرح میکردند آنرا وقتی که زائل
می شد آفتاب ودرینجا تصریح ست بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال وهمچنین درین باب ست حدیث انس که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پستر
بر می گشتند مردم بسوی قائله پس قیلوله میکردند واین حدیث در صحیح ست ومثل اوست حدیث سهل بن سعد انتهی وحافظ ابن القیم رح در هدی گفته
نیست مکروه نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنا بر ورود احادیث صحیحه درین باب انتهی وروایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان
که گفت حاضر شدم با ابو بکرؓ جمعه را پس بود خطبه ونماز او قبل نصف نهار پستر حاضر شدم جمعه را با عمرؓ پس بود نماز وخطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که
نیم روز شد پستر حاضر شدم جمعه را با عثمانؓ پس بود نماز وخطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدم هیچ کس را که عیب کرده باشد این را
یا انکار و روایت کرده است این را احمد بن حنبل ودر روایت پسر خود عبد الله وگفت کذا روی عن ابن مسعود وجابر وسعید ومعاویة انهم صلوا
قبل الزوال ودلالت این حدیث بر مذهب احمد واضح ترست وجمهور تاویل کرده اند این حدیث را وگفته اند مراد اول زوال شمس ست ونفی
در قول وی لیس للحیطان ظل متوجه بسوی قید ست یعنی قوله یستظل به نه نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوٰة قبل زوال گوییم این تاویل مدفوع ست
بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز بعد زوال گذاردی وخطبه وسوره جمعه ومنافقون دران خواندی وقت ذهاب ایشان از جمعه ضرور حیطان را
سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب سبل السلام در حواشی ضوء النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال ست ومؤید اوست حدیث
سهل بن سعد چنانکه بیاید متفق علیه واللفظ للبخاری حدیث دلیل ست بر مبادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس
ونزد جمهور وقت وی همان وقت ظهر ست ونزد مالک جائز ست خطبه قبل زوال نه نماز وحجت ایشان ظاهر این حدیث ست وصریح تر ازان
روایت احمد ومسلم ست از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة ثم نذهب الی جمالنا فنریحها حین تزول الشمس یعنی النواضح
وفی لفظ لمسلم ودر لفظی نزد مسلم ست از حدیث سلمه کنا نجمع معه اذا زالت الشمس ثم نرجع ثم نتتبع الفیء بودیم ما
که جمعه میگذاردیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب پستر بر می گشتیم پستر پیرو می شدیم سایه را ولفظ بخاری از حدیث انس این ست
که بود آنحضرت میگذارد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد واین
بر تقدیر عموم اشتداد حرست ودر اشتداد تبرید میکرد چنانکه در بخاری ست که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی
در اول وقت میگذارد وچون سخت می شد گرمی سردی میکرد وپس از اول وقت میگذارد وعن ابی العباس سهل بن سعد بن مالک
الخزرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل التسمیه کرد روی عنه ابنه العباس والزهری وابو حازم از مشاهیر صحابه است
وآخر کسی ست که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی وتسعین ودر وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کنا
نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة گفت نبودیم ما که قیلوله کردیم ونه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند
وقیلوله خواب نهار را کذا فی القاموس ودر نهایه گفته مقیل وقیلوله استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه ومعتبر در اقامت سنت نیز همین ست
متفق علیه واللفظ لمسلم وحدیث دلیل ست بر مدلول حدیث اول واین از ادله امام احمد واسحق ست وفی روایة فی
عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی این قیلوله وتغدی بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود واین جمله را مصنف برای آن آورد
تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر وی ورنه معلوم ست که جز وی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار ست
از نماز وی صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته این حدیث فی الجمله تایید مذهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه است

وتبکیر بدان تا اول وقت بدان بر سند انتهی در سفر السعادة در خاصیت یازدهم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوای روز جمعه مکروه نیست چنانکه در سائر ایام مکروه ست واین مذهب بیشتر علماست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الا روز جمعه وفرمود دوزخ را درین وقت می افروزند هر روز الا روز جمعه و در حدیث صحیح وارد شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه و شافعی باسانید متنوع روایت کرده که نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة و علما را درین مسئله قولهاست یکی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست در هیچ حال و در هیچ روز واین مذهب امام مالک ست دوم آنکه وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست واین مذهب امام ابو حنیفه ست وقولی از امام احمد ست سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام ست غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست واین مذهب امام شافعی ست و جمیع محققان انتهی گوییم و همین ست مذهب امام ابو یوسف نیز و بالجمله وقت جمعه وقت ظهر ست زیراکه جمعه بدل نماز ظهر ست و قبل از زوال گفته نیست و دلیل درین حدیث بر صلوة قبل زوال زیراکه صحابه در مدینه و مکه قیلوله و غدا نمی کردند مگر بعد از نماز ظهر کما قال تعالی وَحِيْنَ تَضَعُوْنَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهِيْرَةِ آری آنحضرت مسارعت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف ظهر که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فراهم آیند مردمان انتهی

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما بدرستیکه آنحضرت خطبه میخواند استاده وقیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت ست و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ایمه قیام در خطبه شرط ست مر کسی را که قدرت دارد چنانکه نماز را مصنف در فتح الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاویه بود و گفته اند که وی دران معذور بوده که پیه شکم او بسیار شده بود و طاقت استاده شدن و خطبه خواندن نداشت لهذا خطبه اولی نشسته میخواند و خطبه دوم استاده و چون این قعود بحکم ضرورت بود حجت نباشد دران مر کسی را که تجویز می کند نشسته خواندن خطبه را فجاءت عير من الشام پس آمد کاروانی از شام و ایام قحط بود عیر بکسر عین مهمله و سکون تحتیه در نهایه گفته الابل باحمالها فانفتل الناس اليها پس برگردیدند مردم بسوی آن قافله و بی طاقت شده برای دیدنش بیرون رفتند انفتل بنون ساکنه و فتح فوقیه بمعنی انصرف ست حتى لم يبق الا اثنا عشر رجلا تا آنکه نماندند در مسجد مگر دوازده کس پس نازل شد این آیت وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوَا نِانْفَضُّوْا اِلَيْهَا وَتَرَكُوْكَ قَائِمًا و ازینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود و این حدیث را الفاظ است و در صحیح ابو عوانه و جابر گفت بودم من در کسانیکه با آنحضرت ماندند و روایت کرد دارقطنی باین لفظ که نماندند مگر چهل کس و اسنادش ضعیف ست چه متفرد ست بدان علی بن عاصم و وی متروک ست قاله النسائی و یزید بن هارون گفته مازلنا نعرفه بالكذب و روایت کرد عقیلی در ترجمه اسد بن عمر البجلی از حدیث جابر و زیاده کرد که بودند باقیان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و ابو عبیده یا عمار شک از اسد بن عمر ست و بلال و ابن مسعود و این یازده کس شدند و اشاره کرد عقیلی که این تعدید مدرج ست در خبر و گفت روایت کرد این را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده ست از وی اسد بن عمر و لیکن ذکر نکردند این هر دو تعدید را و گفت عقیلی که این قومی ست که می آمیزند با حدیث آنچه نه از وی ست و استدلال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار اربعین غیر متعین ست زیراکه عدد متعین برای ابتدای متعین ست در دوام و جواب داده اند باحتمال اینکه اوشان عود کردند یا غیر اوشان آمده شریک شدند پس حصر شد در اربعین اگرچه خطبه و نماز باشد و تصریح کرده ست مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض آنها در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بیهقی این را ترجیح داده بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میگذارد و جمع میان این هر دو باین طریق ست که هر که روایت کرد که نماز میگذارد مراد وی خطبه ست مجازا و قیل خطبه دران وقت بعد نماز بود کذا فی التلخیص و بعض انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز جمعه کذا فی البدر المنیر رواه مسلم

در سبل گفته حدیث دلیل ست بر شرعیت خطبه قائما و بر آنکه شرط نیست برای وی عددی معین چنانکه گفته اند که چهل کس باید و نه آنچه گفته اند که اقل آنچه منعقد می شود بدان جمعه دوازده کس اند کما روی عن مالک زیرا که نیست دلیلی بر آنکه منعقد نمی شود بکمتر ازین و درین قصه نازل شده ست آیه واذا راوا تجارة الخ قاضی عیاض گفت ابوداؤد در مراسیل خود روایت کرده که خطبه آنحضرت که دران منفض شدند بعد نماز جمعه بود و گمان کردند که نیست بر ایشان چیزی در انفضاض از خطبه و قبل ازین قصه نماز پیش از خطبه میگذاردند قاضی عیاض گفته این اشبه ست بحال صحابه که گمان کرده شده ست بایشان نبودند که ترک کنند نماز را با آنحضرت ولیکن گمان کردند جواز انصراف را بعد قضای نماز انتهی شوکانی گفته جمعه مانند دیگر نماز هاست مخالفت نمیکند نماز ها را مگر در مشروعیت دو خطبه زیرا که آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام اعظم و مصر جامع و عدد مخصوص هیچ دلیلی بر استحباب این شروط دلالت نکرده چه جای وجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جائی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آوردند آنچه واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت ست و اگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تقیید وجوب جمعه بر هر مسلمان ببودن وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرت جمعه را در زمانه خود بغیر جماعت البته گذاردن جمعه تنها هم کافی می بود همچو دیگر صلوات ولیکن لابد ست جمعه را از جماعت لا اقل دو کس انتهی **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوة الجمعة وغيرها فليضف اليها اخرى وقد تمت صلاته فرمود کسی که دریافت با امام یک رکعت از نماز جمعه و جز آن از سائر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت دیگر در جمعه و در غیر وی بقدر ما بقی یک رکعت یا زیاده و بتحقیق تمام شد نماز او در هدایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد با وی آنچه دریافت و بنا کند بر وی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید با امام بگذارید و آنچه فوت شد قضا کنند آنرا و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بر وی جمعه را و اگر دریافت اقل ازوی بنا کند بر وی ظهر را انتهی رواه النسائي و در بخاری و مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را و این حکم عام ست شامل جمیع صلوات و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تقیید کرده اند بجمعه بقرینه حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی ست و لفظ وی این ست که فرمود آنحضرت هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را تمام کند. وابن ماجة در سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه جمعه صحیح ست مر لاحق را و اگرچه خطبه را اندریابد و باین رفته اند شافعی و ابو حنیفه و در مصفی گفت بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله دریافت از جمعه وی ادراک کرده ست جمعه را پس چون امام سلام دهد ضم کند با او یک رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت و داخل نشد در نماز مگر بعد از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد ازوی جمعه باید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیرا که وی ظهر ست و همین ست مذهب مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة فقد ادرك الصلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخرى و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را اندریافته است پس ظهر ادا کند استینافا او بناء و نزدیک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتهی والدارقطني واللفظ له شوکانی گفته این حدیث را طرق بسیار ست و باعتبار آن حسن لغیره ست و در سبل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسیزده طریق از ابی هریره و بسه طریق از ابن عمر و در هر دو مقال ست انتهی واسناده صحيح و سندش صحیح ست لکن قوی ابو حاتم ارساله لیکن

ابو حاتم تقویت ارسالِ وی کرده و گفته که صحیح مرسل ست و روایت کرده اند این حدیث را از بقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابیه ابو داؤد و دار قطنی گفته اند متفرد ست بدان بقیه از یونس و ابن ابی حاتم گفته در علل که عن ابیه خطاست در متن و اسناد بلکه مروی ست از زهری از ابی سلمه از ابوهریره مرفوعًا باین لفظ من ادرک رکعة من الصلوٰة فقد ادرکها و اما قولِ وی من صلوٰة الجمعة پس وهم ست در آن امام گفته بقیه موثق ست و تہمت تدلیس وی بنا بر تصریح بحدیث زائل شده **وعن جابر بن سمرة رضي الله عنه** پسر و پدر هر دو صحابی اند و وی خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص ست و مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از پدر خود و از عمر و علی عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب قائما بود آنحضرت که خطبه میخواند استاده پستر می نشست پستر می ایستاد پس خطبه می خواند استاده و این دلیل ست بر شرعیت قیام حالِ خطبتین و بر فصل میان هر دو بجلوس علما اختلاف کرده اند در آنکه قیام سنت ست یا واجب ابو حنیفه گوید قیام و قعود هر دو سنت ست و مذهب مالک آنست که قیام واجب ست پس اگر ترک کرد آنرا بد کرد و خطبه صحیح شد و شافعی گفت خطبه نمی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد و احتجاج کرده بمواظبت آنحضرت بران تا آنکه گفت جابر فمن انبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگوید مصنف گفته سنت ست که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعملِ آنحضرت و عملِ مسلمین بعد آنحضرت و جلوس بین الخطبتین را مثل سورهٔ اخلاص بیان کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقهِ رجل ست و خطبه استاده باید خواند بعملِ مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عمل مسلمین و بآیهٔ ترکوک قائما انتهی و اما تسلیمِ خطیب بر منبر بر مردم پس در روایت اثرم ست از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون برمی آمد منبر را روز جمعه رو میکرد بسوی مردم و میگفت السلام علیکم الحدیث و هو مرسل و ابن عدی روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد بر کسیکه نزد منبر می بود پس چون رو میکرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پستر می نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعبد الله بن عبد الله الانصاری و ضعفه به ابن حبان اخرجه مسلم و تمام حدیث این ست فقد والله صليت معه اكثر من الفي صلوة پس تحقیق بخدا سوگند که گذاردم با آنحضرت بیشتر از دو هزار نماز شیخ در ترجمه گفته آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت نگذارده نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گذارده بعد از قدوم مدینه بود و مدتِ اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نمازهای پنجگانه ست و مقصودِ جابر بیان کثرت صحبت ست با آنحضرت انتهی و مؤید حدیث باب ست حدیث کعب بن عجره که وی در آمد مسجد را و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان بود خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب نگاه کنید بسوی این خبیث که خطبه میخواند نشسته و حال آنکه گفته ست خدای تعالی وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا رواه مسلم و رواه ابن خزیمة نحوه و درین حدیث دلیل ست بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسیکه ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزی که مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی ضرورت مُنبی از خبث باطن ست و روایت کرده عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند روز جمعه و چون عثمان شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود بعد از آنکه بحال خود می آمد می ایستاد و میخواند انتهی و ابن ابی شیبه از طاوس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده و ابوبکر و عمر و عثمان و اول کسیکه نشست بر منبر معاویه ست و اما حدیث ابی سعید که نزد بخاری ست که نشست آنحضرت روزی بر منبر و نشستیم ما بر گرد او پس جواب داده ست از آن شافعی که این در غیر جمعه بود و در سبل گفته و این ادله مقتضی شرعیت قیام و قعود ست در خطبه و اما وجوب و شرط بودن وی در صحت آن پس نیست دلالت بران مگر بلفظ مگر آنکه منضم بشود

بدان دلیل ثانی یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقد قال صلوا کما رایتمونی اصلی وفعل وی در جمعه در هر دو خطبه وتقدیم خطبتین بر نماز مبین آیه جمعه است
پس هر چه بران آنحضرت مواظبت کرده واجب ست وانچه بران مواظبت نموده در ترک آن دلیل بر عدم وجوب ست پس اگر صحیح شود که قعود
آنحضرت در حدیث ابی سعید در خطبه جمعه بود قول اول اقوی باشد واگر ثابت نشود پس قول ثانی انتهی **وعن جابر بن عبد الله رضی**
الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خطب احمرت عیناه وعلا صوته واشتد
غضبه بود آنحضرت چون خطبه میخواند سرخ می شد هر دو چشم وی و بلند می شد آواز او و سخت می گشت خشم وی بسبب انچه تجلی میکرد بر دی
از بوارق انوار عظمت جلال ولوامع اضواء ابلاغ وانذار **حتی کانه منذر جیش** تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد گویا وی خبر
دهنده است از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده ایشان ست بنزول آن لشکر بر ایشان **یقول صبحکم ومساکم** میگوید آن منذر جیش
مر آن قوم را که صبح کرد شمارا شام کرد شمارا آن جیش یعنی نزدیک ست که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و مار از روزگار
شما بر آرد **ویقول** وی می گفت برانگیخته شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت و می پیوست ومقرون میکرد برای بیان دو انگشت
خود را که انگشت شهادت و انگشت میانه است بعد ازان گفتی **اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله** بعد از حمد وثنا پس بدرستیکه
بهترین سخنان در فصاحت و بلاغت و در فضل و شرف و در وعظ و نصیحت کتاب خداست که قدیم ست و صفت خدای عز وجل و منزل ست برای
تبلیغ احکام و هدایت خلق **وخیر الهدی** بفتح ها و سکون دال نووی گفت ضبط کرده ایم ما این لفظ را در مسلم بضم ها و فتح دال و تفسیر کرده است
از هروی بر روایت فتحه بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد ست که اضافت آن بسوی رسل و قرآن می آید
قال تعالی انک لتهدی وان هذا القرآن یهدی وگاهی مضاف میشود بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد
انک لا تهدی من احببت الآیه **هدی محمد** و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقه محمد ست صلی الله علیه وسلم و این طریقه
امروز در کتب اهل حدیث و اتباع ایشان مضبوط و موجود ست بی خلط آرا و اوهام مردم **وشر الامور محدثاتها** و بدترین چیزها
چیزهائی ست که نو پیدا کرده شده است و بدعت ست در دین در سبل گفته مراد بمحدثات چیزی ست که ثابت نیست بشرع از طرف خدا
و رسول وی **وکل بدعة ضلالة** و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی ست
شیخ در ترجمه گفت هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت ست و از انچه موافق اصول و قواعد سنت ست و قیاس کرده شده
بران آنرا بدعت حسنه گویند و انچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعة ضلالة محمول برآنست و بعضی بدعتها واجب ست
چنانچه تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بران موقوف بود
و بعضی مستحسن و مستحب مثل بنای رباطها و مدرسها و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در
طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نبودند چنانکه سیری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهواء بر خلاف سنت و جماعت و انچه خلفای راشدین کرده باشند
اگر چه باین معنی که در زمان حضرت نبوده بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت ست زیرا که فرموده بر شما باد
که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتهی و زیر حدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین نوشته مراد بخلفای
راشدین خلفای اربعه داشته اند و هر که بر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفای راشدین همان

سنتِ پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که در زمانِ آنحضرت شهرت نیافته بود وبعد از وی در زمانِ ایشان رواج یافته ومشهور گشته ومضاف
بایشان شده وچون مظنه آن بود که یکی آنرا بجهتِ اضافت بایشان بدعت پندارد ورد کند ومنکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه
خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد وقیاس ایشان باشد موافق سنتِ نبوی ست واطلاقِ بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقهٔ رافضه
کنند پس ازان مبالغه کرد در وصیت باتباع وفرمود چنگ درزنید بسنتِ من وسنت خلفای راشدین وسخت بزنید بر سنت دندانها ومحکم گیرید آنرا ودور دارید
خود را از کارهای نو پدید شده که در زمانِ آنحضرت وخلفای راشدین نبوده اند زیرا که هر خصلت که احداث کرده شده بدعت ست وهر بدعت ضلالت
یا سببِ ضلالت ست رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجة انتهی ودر زیر حدیث تمسک بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چنگ درزدن بسنت
اگرچه اندک باشد بهترست از نو پدید کردنِ بدعت اگرچه حسنه باشد زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور وبگرفتاری بدعت درمی آید ظلمت مثلاً
رعایتِ آدابِ خلا واستنجا بر وجه سنت بهترست از بنای رباط ومدرسه چه سالک برعایتِ آدابِ سنت ترقی کند بمقام قرب وبترک او تنزل
کند ازان واین مؤدی میگردد بترک افضل ازان تا بمرتبهٔ قساوت قلب که آنرا رین وطبع وختم گویند میرسد نعوذ بالله منها انتهی ودرین عبارت
دلالت ست برانکه سنتِ حقیر افضل از بدعتِ حسنه ست وادامت بر بدع حسنه موجب صدق قولِ او تعالی ست بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ
وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَخَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ ولهذا حضرتِ شیخ ازان استعاذه کرده واین بتقدیر قولِ بقسمت بدع ست والا پیش
کسیکه قائل بعدم تقسیم ست وهم المحققون وقلیل ما هم هر بدعت همین حکم دارد وآنکه از حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله الحدیث
رواه الترمذی وابن ماجة بتخصیص یا تقسیم بدعت فهمیده اند مدفوع ست بآنکه حدیث كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ در مسلم ست وعبارت ست درین باب واین حدیث
وحدیثِ من سن سُنَّةً سَيِّئَةً ونحو آن اقتضاست ودر سنن ست ودر اصول مقرر شده که صحیح مقدم ست بر سنن وعبارت مقدم ست بر اقتضا
پس مفید تقسیم نخواهد بود ولفظ بدعت ومحدث هر جا که بر زبان شارع گذشته موصوف برد وطرد وذم وقبح گشته نه بحسن واستحباب لهذا اصحاب
ظواهر از فقها ومحدثین قدیماً وحدیثاً انکار کرده اند بر بسیاری از استحساناتِ علما وآنرا داخل در بدعات نموده وحق وانصاف درین باب با ایشان ست
ومجادلات ومطارحات ومقالاتِ طول وطویلِ متاخران از نفسانیتی بیش نیست بلکه بعد اقرار این معنی که سنتِ حقیر بهتر از بدعتِ حسنه ست وتمثیل
برعایتِ آدابِ خلا بر وجه ماثور با بنای رباط ومدرسه زدن چنانکه شیخ در ترجمه وعلی قاری در مرقات وغیرهما فی غیرهما نوشته اند این نزاع بنزاع
لفظی می ماند زیرا که مآلِ هر دو فریق یکی ست ولنعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیر فی کتاب القواعد فمن اصر بعد مثل هذا التقسیم علی الاقبال بالکلیة
علی علم مبتدع وکلام دقیق وعلی التنفیر عن الکتاب والسنة فهو حقیق بقول القائل ع له بصر الزرقا فی کل بدعة ÷ ولکنه عن منهج الحق اکمه رواه مسلم
روایت کرد این حدیث را مسلم ودر وی دلالت ست بر مستحب بودنِ رفع صوت بخطبه برای خطیب وجزالتِ کلام وآوردنِ جوامع کلم از ترغیب وترهیب
وگفتنِ کلمهٔ اما بعد وبخاری در صحیح خود در استحبابش بابی عقد کرده ودران جملهٔ صالحه از احادیث ذکر نموده وجمع کرده اند بعض اهل حدیث روایاتی را
که دران ذکرِ اما بعد آمده واخراج نموده اند آنرا از سی ودو صحابی وظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ
بود وذلک حمد الله والثناء علیه والتشهد کما تفیده الروایة المشار الیها بقوله وفی روایةٍ له ودر روایتی از مسلم ست از جابر بن عبدالله رضی الله
عنه که گفت كَانَتْ خُطْبَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بود خطبهٔ آنحضرت روز جمعه قبل نماز يَحْمَدُ اللهَ وَيُثْنِي
عَلَيْهِ باینکه حمد میگفت خدا را وثنای حسن میکرد بر وی ودر روایتی زیاده کرده بما هو اهله یعنی بصفات کمال که او تعالی سزاوار آنست
ودر حقیقت مستحق حمد وثنا اوست ثُمَّ يَقُوْلُ عَلٰی اِثْرِ ذٰلِكَ پس میگفت این کلمات را بعد حمد وثنا وقد علا صوته والکلم

بلند شده است آوازِ او ویقول اما بعد فان خیر الحدیث الحدیث حذوِ مفعول درین مقام بنابر اتکال برما تقدم ست و ذکر تکر شهادت را برای اختصار بنابر
ثبوتش در غیر این روایت زیرا که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر خطبه که نیست دروی تشهد پس آن مانند ید جذما است و بیهقی
در دلائل النبوة آورده که از حدیث ابو هریره رضی الله عنه مرفوعا حکایةً عن الله عز وجل وجعلت امتک لا تجوز لهم خطبة حتی یشهدوا انک عبدی ورسولی
یعنی در هر خطبه شهادت می باید وخود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد نفس نفیس خود را باسم شریف خویش ذکر میفرمود وفی روایةٍ له وهم
در روایتی ست نزد مسلم از حدیث جابر رضی الله عنه که این کلمات می گفت من یهدِ الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له
وکسی که راه نماید او را خدای تعالی پس نیست گمراه کننده برای او وکسی که گمراه کند او را خدای تعالی پس نیست راه نماینده مر او را و نسائی نیز مثل
این حدیث مسلم جامع هر دو روایت اخراج کرده ولیکن بتقدیم وتاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده ست وللنسائی و مر نسائی راست در آن
روایت این زیادت بعد قول وی وکل بدعة ضلالة وکل ضلالةٍ فی النار وهر صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست مراد آنست که
اصحاب خود را در خطبه قواعد وشرائع اسلام تعلیم میکرد وامر ونهی می فرمود وذکر میکرد جنت ونار ومعاد را وامر می نمود بتقوی الله وتحذیر می فرمود
از غضب خدا وترغیب میداد در موجبات رضای الهی و وارد شده ست خواندن آیتی در خطبه در حدیث مسلم که بود آنحضرت را دو خطبه می نشست
میان هر دو ومیخواند قرآن را وتذکیر میکرد مردم را وتحذیر می نمود وظاهرش محافظت اوست صلی الله علیه وسلم بر آنچه مذکور شد در خطبه جمعه بنا
زیرا که فعل وی بیان اجمال آیه جمعه ست وقد قال صلوا کما رایتمونی اصلی وباین رفته است شافعی وابو حنیفه گفته کافی ست سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ومالک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد کذا فی السبل ودر سفر السعادة در فصل خطبه نبویه در روز جمعه
بعد این روایت مسلم که مذکور شد گفته وگاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله
فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة من
یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله شیئا انتهی ودر روایتی اینست ومن یعصهما فقد غوی ونسال
ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله رواه ابو داود عن ابن مسعود والترمذی والنسائی مع زیادة

وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه از اکابر صحابه ست وتقدم ذکره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدرستیکه درازی نماز مرد وکوتاهی
خطبه وی علامت ودلیل فقه وفهم اوست وناشی ست از آن وبعضی تفسیر مئنة بمظنة کرده اند مئنة بفتح میم وهمزه مکسوره با نون مشدده در سبل
گفته وکل شیء دل علی شیء فهو مئنة له انتهی ودر آخر این روایت آمده فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را وکوتاه بخوانید خطبه را
ومراد بطول نماز طولی ست که داخل نشود فاعل وی زیر نهی وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میگذارد جمعه را بسوره جمعه ومنافقون واین طول
بنسبت خطبه وی نیست تطویل منهی عنه وطیبی در وجه بودن آن مظنه فقه وفهم گفته که نماز اصل ست وخطبه فرع واز جمله قضایای فقهیه ست
که اصل بر فرع ایثار کنند واهتمام بشان آن بیشتر نمایند ودر سبل گفته قصر خطبه از آن جهت علامت فقه رجل شده که فقیه مطلع ست بر حقائق
معانی وجوامع کلم والفاظ ومتمکن ست از تعبیر بعبارت جزله مفیده ولهذا تمام این روایت این ست فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة
وان من البیان لسحرا پس تشبیه کرد کلام را که عمل میکند در دل وجذب میکند عقول را بسحر وبنابر اشتمال وی بر جزالت وتناسق دلالت وافادت
معانی کثیره ووقوعه در محال وی از ترغیب وترهیب ونحو آن وقادر نیست برین مگر کسیکه فقیه ست بمعانی وتناسق دلالتش زیرا که وی می تواند

که جوامع الکلم بیار دو این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست که داده شده بود کلمهای جامعه انتهی و شیخ در ترجمه گفته گفت بنده ضعیف
عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت ست در الفاظ ایک کلمه خصوصاً از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم
ع در خانه اگر کس ست یک حرف بس ست * و در امر بدان تنبیه ست از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر عبادت و طاعت و مشغول شوند
بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و عدم موافقت قول بفعل ست و محل آنکه گفته شود لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ پس ارشاد
کرد امت را بدان قولاً و فعلاً انتهی و بالجمله نزد ابو حنیفه در خطبه بمقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض کافی ست و زیادتیها سنیت و استحباب
دارد چه در قرآن فرموده است فَاسْعَوْا اِلٰی ذِکْرِ اللهِ و مراد بذکر الله خطبه است و ذکر الله برین قدر صادق ست و بعضی گفته اند از غیر عربی
جز بفارسی روا نباشد و این فرع اختلافی ست که میان وی و صاحبیه در قراءت قرآن ست و آن در کتب مسطور ست و گفته اند که وی آخر رجوع کرد
بقول ایشان و هو الصحیح و علیه المعول کذا فی شرح سفر السعادة رواه مسلم در مصفی گفت اما خطبه پس در قرآن عظیم فاسعوا الی ذکر الله آمده و در حدیث
شیخین آمده فاذا خطب الامام طَوَوُا الصُّحُفَ و استمعوا الذکر و مراد از ذکر خطبه است و عمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی هم جدا دلالت میکند
بر ضروری بودن آن و عمل مستمر دلالت میکند که وظیفهٔ جمعه دو خطبه است و چون خطب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و هلم جرا ملاحظه کردیم تنقیح آن
وجود چند چیز ست حمد و شهادتین و صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر بتقوی و تلاوت آیتی و دعا برای مسلمین و مسلمات و عربی بودن خطبه اما حمد پس بجهت آنکه
در حکایت خطبهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده فحمد الله و اثنی علیه و در خطبهٔ حاجت الحمد لله نحمده آمده و عمل مستمرهٔ مسلمین بران جاری شده اما تشهد پس
بجهت بودن آن در خطبهٔ حاجت و خطبهٔ جمعه و ابو داود هر دو حدیث را روایت کرده و در حکایات خطبهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکرر آمده است و بجهت
حدیث ترمذی کل خطبة لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء و بجهت آنکه تشهد بجای خطب در کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و امر مستمرهٔ مسلمین و امر بتقوی بجهت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده بمعنی تذکیر و بجهت آنکه عامی و جاهل همه میدانند که مشروعیت خطبه برای پند
دادن ست و تلاوت بجهت آنکه در خطبهٔ حاجت آمده ثم تقرأ ثلث آیات و در حکایت خطبهٔ جمعه آمده است تلا یا مالک لیقض علینا ربک و اما دعا برای
مسلمین و مسلمات پس بعمل مستمرهٔ مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل مستمرهٔ مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در بسیاری از اقالیم مخاطبان
عجمی بودند انتهی **وعن** ام هشام بنت حارثة بن النعمان صحابیه انصاریه است گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال
یا یک سال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جوار وی صلی الله علیه وسلم روی عنها حبیب بن عبد الرحمن
بن یساف احمد بن زهیر گفته نشنیدم پدر را میگفت ام هشام بیعت رضوان کرده بود ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و ذکر نکرد نام او را و مصنف
هم در تقریب ذکر ام هشام نموده اما نام نبرده و همین قدر گفته که صحابیه مشهوره است رضی الله عنها قالت گفت ما اخذت نگرفتم
من سورة ق وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ الا عن لسان رسول الله مگر از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم یقرؤها کل جمعة
علی المنبر میخواند این سوره را هر جمعه بر منبر اذا خطب الناس چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه
چند گاه خواهد بود که این زن حاضر شده و شنیده نه آنکه همیشه مدت العمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام سوره را
در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره را خواهد بود کذا فی الترجمه در سفر السعادة گفته سورة ق بسیار بر منبر خواندی
انتهی یعنی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده و زواجر اکیده و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته که مراد بعض
سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نووی تردد و تخییر مفهوم می شود در قراءت کل و بعض و قراءت بعض اوفق است بحدیث قصر خطبه

كذا في شرح سفر السعادة رواه مسلم امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرائت سورهٔ ق ست كلها او بعضها در هر خطبهٔ جمعه انتهی و در سبل گفته
در وی دلالت ست بر مشروعیت قرائت سوره در خطبه هر جمعه و هم دلالت ست بر قرائت چیزی از قرآن در خطبه کما سبق و قائم شده است اجماع بر عدم
وجوب قرائت سورهٔ مذکوره و نه بعض وی در خطبه و محافظت آنحضرت برین سوره از باب اختیار کردن احسن في الوعظ والتذكير بود و در وی
دلالت ست بر ترديد وعظ در خطبه انتهی و احسن خطب بعد خطب نبویه خطب ابن جوزی ست رح که برای هر جمعه از جمعات سال و عیدین و کسوف و خسوف
و استسقاء غیرها عبارات جزله و الفاظ مرققه با معانی نفیسه فراهم نموده بعده المنتخب من مستجاد الخطب للسيد العلامة محمد بن احمد بن عبد الباري الاهدل
سلمه الله تعالى و این خطب در این دیار شهرت دارد **وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم**
من تكلم يوم الجمعة والامام يخطب فهو كمثل الحمار يحمل اسفارا کسی که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه
میخواند پس وی مانند خر ست که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت ست از علم بے عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن **والذي**
يقول له انصت ليست له جمعة و آن کسی که می گوید او را که خاموش باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب منهی عنه
رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن السباق بفتح سین و تشدید با که از تابعین حجاز ست بطریق ارسال **باسناد**
لا باس له بسندی که نیست باک بآن و آنرا شاهدی ست قوی در جامع حماد مرسل از ابن عمر **وهو يفسر حديث ابي هريرة رضي**
الله عنه في الصحيحين و حدیث ابن عباس تفسیر میکند حدیث ابو هریره را که در بخاری و مسلم ست مرفوعا بطریق رفع **اذا قلت**
لصاحبك انصت يوم الجمعة والامام يخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است خاموش
باش روز جمعه و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزدیک خطبه و این نیز که بدیگری امر کنند و خود نکنند
شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون ست و ازینجا معلوم می شود که تکلم ممنوع ست اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد
زیرا که اشاره در مقصود کافی ست و تکلم عبث ست در سفر السعادة و شرح وی گفته خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب
پیش بیشتر علما و امام ابو حنیفه از ایشان ست و پیش بعضے بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان ست در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی
دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب ست انتهی
و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و عمل بر وست نزد اهل علم که مکروه داشته اند
تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند و مذهب ابو حنیفه آنست که از وقت
بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود
بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس ست چه کراهت
از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین وقت استماع و در ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتدادی
دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابو حنیفه حدیثی ست که از وقت خروج امام
حکم حرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا كلام
و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت ست و معروف آنست که این از کلام زهری ست و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود
از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه میداشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت ست و واجب ست

تقلید وی نزد ما انتهی وگفته اند که مراد بنماز نماز نافله است والا قضای فائته وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته
و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت ست و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر
صفات ظلمه بهتر بود و در شرح ابن همام گفته که حرام ست در وقت خطبه کلام اگر چه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت
و مکروه ست تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیراکه فرض ست و جوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد
و از جهت آنکه رد سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماع خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عطسه
نیز در دل گوید و در رد منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده است انتهی
در سبل گفته در قول وی یوم الجمعة دلالت ست بر آنکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منهی بودن کلام در ان هنگام و در قول وی والامام
یخطب دلالت ست بر اختصاص نهی بحال خطبه و در وی رد ست بر کسیکه نهی میکند از کلام از وقت خروج امام و اما کلام نزد جلوس میان هر دو
خطبه پس وی غیر خاطب ست پس منهی نباشد از کلام در ان هنگام و گفته اند که این وقت یسیر ست اشبه بسکوت برای تنفس پس وی
در حکم خاطب ست و تشبیه بحمار بجهت آنست که از وی انتفاع بابلغ نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه
از مشبه به فوت شده بود با وجود تحمل تعب در استصحاب اسفار و در قول وی لیست له جمعة دلیل ست بر عدم صلوة زیراکه مراد بجمعه نماز ست
مگر آنکه باجماع کافی ست پس لا بد ست از تاویل باینکه مراد نفی فضیلت ست چنانکه در حدیث ابن عمر ست من لغا وتخطی رقاب الناس کانت له ظهرا
رواه ابو داود و ابن خزیمة ابن وهب که یکی از رواة این حدیث ست گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و احتجاج
کرده اند ابو حنیفه و مالک و شافعی در روایتی باین حدیث بر حرمت کلام حال خطبه زیراکه تشبیه وی بمشبه به مستنکر و ملاحظه وجه شبه دال ست بر قبح
آن و قوله اذا قلت لصاحبک الخ تاکید نهی از کلام ست و چون امر بمعروف از لغو معدود شد غیر وی بالاولی لغو باشد و اظهر آنست که نهی
شامل ست مکالمه و ذکر و قرات قرآن و غیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیر وی پس بر وی دلیل آوردن ست پس مثل جواب تحیه
و درود بر آنحضرت نزد ذکر شریف وی پیش قائل وجوب معارض این حدیث ست و تخصیص یکی بعموم دیگر تحکم ست بدون مرجح و اختلاف کرده اند
در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر ست که اللغو ما لا یحسن و قیل بطلت فضیلة جمعتک و صارت ظهرا انتهی **وعن جابر**
رضی الله عنه قال دخل رجل یوم الجمعة درآمد مردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی آمده و قیل غیره
والنبی صلی الله علیه وسلم یخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صلیت پس فرمود او را گذاردی دو رکعت تحیة المسجد قال لا
گفت نه قال فقم فصل رکعتین فرمود برخیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد رکعتین خفیفتین هم آمده و نزد مسلم تجوز فیهما
و تبویب کرده بخاری برای این و گفته باب من جاء والامام یخطب یصلی رکعتین خفیفتین و در حدیث دلیل ست بر گذاردن تحیة المسجد وقت خطبه
و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه است و مستند شافعی و احمد و اسحق در وجوب تحیة المسجد همین حدیث ست
و جماعتی از سلف و خلف بعدم شرعیت آن وقت خطبه رفته و از ایشان اند حنفیه و حدیث حجت ست بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را
بیازده وجه که همه مردود ست و مصنف آن را در فتح الباری بیان کرده از آنجمله آنکه می گویند فرمودن آنحضرت شاید که پیش از منع بود یا مخصوص بهمان
مرد باشد که درآمد و شیخ ابن همام گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفته که واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی
در سنن از حدیث انس آورده که درآمد مردی بمسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این حدیث مرسل ست و موصولا

مروی ست و مرسل حجت ست نزد ما خصوصاً که مرفوع نیز آمده و خالی ست از معارض چه غیر وی ساکت ست از قطع خطبه و امساک آن و این زیادت ست و زیادت ثقه مقبول ست انتهی گویم در تکملهٔ مشکوٰة نیز این حدیث را از دارقطنی از محمد بن قیس آورده و در وی رالخ از وجوب تحیة المسجد ست چنانکه امساک و قطع خطبه بران دال ست حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مکروه ست بحکم حدیثی که در منع نماز در وقت خطبه آمده و همین ست مذهب مالک و سفیان ثوری و بعض گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت خواست که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس فرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه این معنی هم بوجود آمد و جامه بوی دادند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجرد ست پس در برابر نص صریح متمشی نشود و همچنین آنچه گفته اند این صلوٰة که آنحضرت آن مرد را بگذاردن آن امر کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا بکشف یا وحی دریافته و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا و نیست در وی دلیل زیرا که این خاص ست و آن عام و خطبه قرآن نیست گفته اند آنحضرت نهی کرد که بگوید مر مصاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب خطبه میخواند و این امر بالمعروف ست و جواب گفته اند که این امر شارع ست و آن هم امر شارع ست پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد ساکت باشد و داخل تحیت المسجد بگذارد و نیز گویند اهل مدینه خلف از سلف اطباق کرده اند بر منع نافله وقت خطبه و این دلیل مالکیه است و جواب اینش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام ست زیرا که ترمذی و ابن خزیمه از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مروان خطبه میخواند پس بگذارد دو رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند وی ابا کرد و بگذارد و بعده گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث دارقطنی هم حاصل شد و اما حدیث ابن عمر مرفوعاً باین لفظ اذا دخل احدکم المسجد والامام یخطب فلا صلوٰة ولا کلام حتی یفرغ الامام رواه الطبرانی فی الکبیر پس در وی ایوب بن نهیک ست و وی متروک ست و ضعفه جماعة و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال یخطی متفق علیه در سبل گفته اخذ کرده اند باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام یسیر و گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر شده منجمله امر مشروعه للخطبه است و امر آنحضرت بدان دلیل وجوب اوست و باین رفته اند بعض و هر که در آید بحرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع ست زیرا که طواف تحیت اوست با آنکه اغلب آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد دو رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در جبانه غیر مسجد است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر در مسجد ست مشروع باشد و نگذاردن آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بمجرد دخول مشتغل بنماز می شد و عادت شریف آن بود که نماز عید در عیدگاه میگذارد و در مسجد جز یکبار نگذارده پس نیست در وی دلیل بر عدم شرعیت آن برای غیر وی صلی الله علیه و سلم اگر نماز عید در مسجد باشد انتهی

وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقرأ فی صلوٰة الجمعة سورة الجمعة والمنافقون بود آنحضرت که میخواند در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و وجه تخصیص این دو سوره آنست که در سورهٔ جمعه حث ست بر حضور جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ذکر چهار حکم در بعثت وی و حث بر ذکر خدا و در سورهٔ منافقون توبیخ اهل نفاق ست و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار از رسول خدا و اجتماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی وعظ و حث ست بر صدقه و اما خواندن اخیر سورهٔ جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون در رکعت ثانیه مخالف سنت ست در سفر السعادة گفته خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مواظبت می نمود و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت ست

وجهال ایمه بران مداومت می نمایند انتهی و در روایت مسلم و ترمذی ست که خلیفه ساخت مروان ابو هریره را بمدینه و خود بمکه آمد پس گذارد با ابو هریره
جمعه و خواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی و اذا جاءک المنافقون در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند یا ابا هریره تو دو سوره خواندی که
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میخواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابو داود بی ذکر
استخلاف ابو هریره و در اول حدیث رواه مسلم در مصفی گفته در پیش مالکیه و شافعیه مستحب ست قرائت سورهٔ جمعه و منافقون
و همچنین قرائت سبح اسم و غاشیه و حنفیه توقیت بعض قرآن را ببعض صلوات مکروه داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند
آنست که این کراهت در صورتی ست که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قرائت بغیر آن مکروه شمارد و اگر بجهت آسانی یا تبرکا بقرائت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التزام کند هیچ باک نیست لیکن می باید گاه گاه غیر آنرا نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوة نشمارند انتهی **وله**
ای لمسلم عن النعمان بن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه صحابی ست و اول مولودی ست که در انصار آمد بعد از هجرت و در زمان وفات
آنحضرت هشت ساله بود رضی الله عنه گفت نعمان کان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العیدین و فی الجمعة
در نماز هر دو عید و نماز جمعه بسبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانیه
بعد فاتحه و تمام حدیث این ست و چون جمع می شد عید و جمعه در یکروز میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه و از اینجا تاکید استحباب قرائت
این دو سوره در نماز جمعه و عید مفهوم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سوره در جمعه دائمی نبود و لیکن در سفر السعادة گفته که بر یکی
ازین دو مواظبت می نمود انتهی و در سبل گفته گویا میخواند گاهی آنچه ابن عباس ذکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفت و در سورهٔ سبح اسم و غاشیه
تذکیر ست باحوال آخرت و وعد و وعید ست پس قرائت آن مناسب حال این نماز جامع ست و وارد شده که در عیدین سورهٔ ق و اقتربت
میخواند انتهی **وعن** زید بن ارقم قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم العید ثم رخص فی الجمعة ثم قال من شاء
ان یصلی فلیصل گذارد آنحضرت نماز عید را روز جمعه پس تر رخصت داد در نماز جمعه پس تر فرمود هر که خواهد بگذارد جمعه را پس باید که بگذارد و این
بیان رخصت ست و اعلام ست باینکه ترخیص باین لفظ بود و ابو داود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابو هریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
تحقیق جمع شدند درین روز شما دو عید پس هر که خواهد کافی ست او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کننده ایم و این حدیث معلول ست بارسال
و در سندش بقیه بن الولید ست و تصحیح کرده است دارقطنی ارسال او را و کذا احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینة
عن عبد العزیز موصولا مقیدا باهل العوالی و اسنادش ضعیف ست و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
والحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیثها ست از ابن عباس و ابن الزبیر و غیرهما رواه الخمسة الا الترمذی
یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز و صححه علی بن المدینی و ابن خزیمة حدیث دلیل ست برینکه نماز جمعه بعد نماز عید
رخصت ست و فعل و ترک وی هر دو جائز ست و خاص ست بکسی که نماز عید گذارده است نه کسی که آنرا نگذارده و باین رفته است جماعتی
مگر در حق امام و سه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین حجت که دلیل وجوبش عام ست مر همه ایام را
و احادیث و آثار مذکوره مقوی تخصیص او نیست زیرا که در اسانید آن مقال ست گوییم حدیث زید بن ارقم را ابن خزیمه تصحیح کرده و غیروی
در ان طعن ننموده پس صالح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام باحاد و مذهب عطا سقوط فرض اوست از همگنان جهت ظاهر قول وی
من شاء ان یصلی فلیصل و بفعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمعه بگذارد عطا گوید پس تر آمدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامد ابن الزبیر پس گذاردیم جمعہ را تنہا و بود ابن عباس در طائف چون ازانجا آمد این قصہ بوی گفتیم گفت اصاب السنۃ یعنی فعل او موافق سنت واقع شدہ ولیکن شوکانی گفتہ در اسنادش مقال ست و ابن منذر گفتہ این حدیث ثابت نیست زیراکہ ایاس ابن ارملہ راوی وی از نزدیہ مجہول ست ونزد وی نیز ساقط می شود فرض ظہر و گذاردہ نمی شود مگر عصر و ابوداود از ابن الزبیر روایت کردہ کہ وی گفت دو عید ست کہ مجتمع شد در یک روز پس جمع کرد ہر دو را و گذارد دو رکعت صبحدم و زیادہ نکرد بران تا آنکہ گذارد عصر را و برین اصل کہ جمعہ اصل ست در روز خود و ظہر بدل اوست مقتضی صحت این قول ست زیراکہ چون وجوب اصل با امکان ادا ساقط شد بدل بالاولی ساقط باشد و ظاہر حدیث نیز دلالت دارد بران زیراکہ در جمعہ رخصت داد و بنماز ظہر امر نفرمود با تقدیر اسقاط جمعہ از برای ظہر کما قالہ الشارح المغربی وایّد مذہب ابن الزبیر گوییم مخفی نیست کہ عطا خبر داد بعدم خروج ابن الزبیر برای نماز جمعہ و این نص قاطع نیست در نگذاردن وی ظہر را بخانہ خود لیس جزم باینکہ مذہب ابن الزبیر سقوط ظہر ست روز جمعہ بر کسیکہ نماز عید گذاردہ است باین روایت غیر صحیح ست بنا بر احتمال این معنی کہ وی نماز ظہر بمنزل خود گذاردہ باشد بلکہ قول عطا کہ ما تنہا گذاردیم یعنی ظہر را مشعر ست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت کہ مراد وی گذاردن جمعہ ست تنہا زیراکہ جمعہ جز بجماعت صحیح نیست بالاجماع و قول باینکہ اصل در روز جمعہ صلوۃ جمعہ است و ظہر بدل اوست قولی مرجوح ست بلکہ فرض اصلی ہمان ظہر ست کہ شب اسرا مفروض شدہ و جمعہ متاخر ست از وی پس چون فوت شود جمعہ واجب گردد نماز ظہر اجماعًا زیراکہ این بدل ست از وی و حقّقہ صاحب السبل فی رسالۃ

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعدها اربعًا چون بگذارد یکی از شما جمعہ را پس باید کہ بگذارد بعد جمعہ چہار رکعت حدیث دلیل ست بر شرعیت چہار رکعت بعد جمعہ و ظاہر امر اگرچہ وجوب ست لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من کان مصلیًا بعد الجمعة فلیصل اربعًا آنرا از وجوب برآوردہ و رواہ ابوداود والترمذي ایضًا و گفت ترمذی این حدیث صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اہل علم و مذہب اسحق آنست کہ اگر در مسجد بگذارد چہار رکعت و اگر در خانہ بگذارد دو رکعت و این دال ست بر عدم وجوب اما شک نیست کہ چہار افضل ست از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت برای آن در ہدی نبوی گفتہ وکان صلی الله علیه وسلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین سنتها و امر من صلاها ان یصلی بعدها اربعًا قال شیخنا ابن تیمیۃ ان صلی فی المسجد صلی اربعًا وان صلی فی بیته صلی رکعتین در سبل گفتہ و علی هذا تدل الاحادیث و ابوداود از ابن عمر آوردہ کہ چون در مسجد میگذارد چہار رکعت میگذارد و چون بخانہ خود میگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین ست از ابن عمر کہ آنحضرت میگذارد بعد جمعہ دو رکعت در خانہ خود انتہی در مصفی گفتہ در ما بعد جمعہ نیز اختلاف ست در پیش شافعی دو رکعت ست و نزد ابوحنیفہ چہار رکعت و بغوی گفتہ است این از قبیل اختلاف مباح ست انتہی گوییم و نزد صاحبین شش اول چہار پستر دو و در شرح سفر السعادۃ گفتہ نماز بعد از جمعہ ہم چہار رکعت آمدہ و ہم دو رکعت و ہم شش رکعت اما چہار رکعت در حدیث مذکور شدہ و در روایتی از مسلم آمدہ کہ اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت وقتی کہ برگردد و در روایت ابوداود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس ازان بیاید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آوردہ کہ گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از جمعہ دو رکعت و گفت ترمذی کہ درین باب حدیث از جابر نیز آمدہ و حدیث ابن عمر حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اہل علم و باین قائل ست شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از نافع باختلاف الفاظ آمدہ کہ گفت بود ابن عمر کہ میگذارد روز جمعہ دو رکعت در خانہ خود و در روایتی چون برمی گشت از جمعہ میگذارد در خانہ خود دو رکعت و میگفت این چنین کردہ ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمدہ کہ ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعہ و اطالت میکرد درانہا و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کہ میکرد

این را و اما شش رکعت پس ابو داود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت پستر گذارد بعد از ان چهار رکعت و در روایة
آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه می بود
میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که میکرد آنرا گفته اند این پیشتر رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دیگر
نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاریست و فصل کردن بمکان بمنزله خروج ست یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه بتقدیم
نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانه ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بودند و منزل جدید
پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع ببیت ساخت و بعض از شراح مشکوة گفته اند که گذاردن بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائزست در وی
آنچه مکروه ست و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در انجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است
از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پستر چهار رکعت انتهی دوم مسلک و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی باب عقد
کرده ست بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه
چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبه بن ابی مالک
القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت
مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت
و در صحیح مسلم از ابی هریره که مَنِ اغْتَسَلَ ثُمَّ اَتَى الْجُمُعَةَ فَصَلّٰى مَا قُدِّرَ لَهٗ ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع
از ابی هریره آورده مَنْ كَانَ مُصَلِّيًا يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَلْيُصَلِّ قبلها اربعا وبعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست بعض گفته اند
که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در ان همان سنت پیش از جمعه بود
و هم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه
و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و می گفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه
بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راجع بفعل اخیر ست
که گذاردن دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة وبعدها بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد
بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن
نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد پس آن تنفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته حصول الیقین برآمدن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل زوال و اثبات آن بحدی که پیش از وی در خانه نماز نمی کرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام می گوید
که خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زوال بود پس جائزست که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و می گوید واجب ست حکم کردن بوقوع
این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این
ساعتی ست که کشاده می شود درهای آسمان الحدیث و همچنین واجب ست علم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال را
چنانکه مؤذن بلکه اعتماد مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

آمده است که اعلام میکردند اورا بدر آمدن وقت تا اذان می گفت انتهی اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکند نفی نمازی ست که راتبۂ جمعه باشد گوئیم مقصود اصلی اثبات نماز ست پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت ست و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنتِ ظهر ست پس چرا سنتِ جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمۂ باب گفته باب الصلوٰة بعد الجمعة وقبلها بعد ازان حدیث آورده و دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوٰة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوٰة قبل الجمعه این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی برخلافِ آن دلالت کند زیراکه جمعه بدلِ ظهر ست و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوٰة بعد الجمعه بیشتر بود بجهت ورود صریح حدیث دران تعرض بدان مخصوص داشت ولهذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه برخلافِ عادت و رعایت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنتِ جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود کما لایخفی بالجملہ جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیتِ رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی ست که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبدالله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم ما من صلوٰةٍ مفروضةٍ الّا و بین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوٰة پیش از جمعه عجب ست از مصنف که گفت علما در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهی کلام الشیخ الدهلوی رحمه الله تعالیٰ گویم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ ست زیراکه آنچه از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی ازان صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی ست آری روایاتِ مذکوره اقتضای جواز آن میکند بنابر عموم و شمولِ خود و سخن درینجا در ثبوتِ اوست بالخصوص و هو کما تری و اقوال و افعالِ صحابه را در تشریع چیزی دخل نیست اصل مدار ان ورودِ نصوص ست از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس انکارِ مصنف یعنی صاحب سفر السعادة از روایتِ علما درین امر خاصة برجای خود و دلیل غایت استقرای اوست والله اعلم بالصواب

وعن السائب بن یزید ای یزید الکندی صحابی صغیر ست پیدا شد بسالِ دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد الشمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر شد و بود هفت ساله روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث ست عمر بن الخطاب اورا بر سوقِ مدینه عامل کرده بود مات سنة ثمانین وقیل ستة وثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قولٍ روی عنه الزهری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاویة قال له اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بفتح حرفِ مضارع از وصل بصلوٰة حتی تتکلم او تخرج بدرستیکه گفت اورا معاویه چون گذاردی جمعه را پس وصل مکن آنرا بنمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برآئی از مسجد فانّ پس بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بذلك ان لا توصل صلوٰة بصلوٰة حتّٰی نتکلم او نخرج امر کرد مارا باینکه نیامیزیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآئیم و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و درین باب ست از ابن عمر موقوفاً و از عصمه مرفوعاً رواه الطبرانی بسندٍ ضعیف رواه مسلمٌ درین حدیث مشروعیت فصل نافله ست از فریضه و وصل نکردنِ آن بدان و ظاهر نهی تحریم ست و خاص نیست بجمعه اگرچه راوی تخصیص کرد آنرا بذکر نماز جمعه و حکمت دران گفته اند که عدم اشتباه فرض ست بنافله و وارد شده که این هلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب ست تحویل برای نافله از موضع فریضه و افضل تحول ست بسوی خانۂ خود زیراکه کردنِ نوافل در بیوت افضل ست و رنه در جائی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود ست و ابوداود

از حدیث ابو ہریرہ آوردہ مرفوعاً آیا عاجز می آید یکی از شما ازینکه متقدم شود یا متاخر از یمین یا از شمال خود در نماز یعنی سبحه و تضعیف نکرد آنرا
ابوداود و گفت بخاری در صحیح خود و یذکر عن ابی ہریرة یرفعه لا یتطوع الامام فی مکانه ولم یصح انتهی **وعن** ابی ہریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلّی ما قُدّر له ہر که غسل کند پستر بیاید جمعه را
پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او و مراد بنماز نوافل ست و بعضی آنرا بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن ست
و قومی آنرا منکر شده و تفصیلش در شرح سفر السعادة مذکور ست ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبته پستر خاموش ماند
تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود انصت از انصات ست و هو السکوت و این غیر استماع ست زیرا که استماع اصغا ست برای سماع چیزے
و لهذا حق تعالی گفته فاستمعوا له وانصتوا و گذشت کلام در آنکه انصات واجب ست یا نه و دروی دلالت ست بر آنکه نهی از کلام
در وقت خطبه ست نه بعد فراغ از ان و اگرچه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از ان کما دلّت علیه حتی ثم یصلی معه پستر بگذارد نماز
جمعه با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری و فضل ثلثة ایام آمرزیده شود برای او چیزی که میان او و میان جمعه
دیگر ست از گناهان و زیادتی سه روز و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روز ست سه دیگر
افزائیده می شود تا ده شود و مغفور کبائر اند یا صغائر جمهور بر آنند که صغائر اند زیرا که کبائر بدون توبه بخشیده نمی شوند و مفصل برفع و نصب
هر دو روایت ست رواه مسلم و دروی دلالت ست بر آنکه لابد ست در اجر از اجر مذکور از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم ست
من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة و ازین روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون است چنانکه مذهب
ابوحنیفه و شافعی ست و مختار در مذهب امام احمد نیز استحباب ست و بروایتی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در مذهب مالک
و بعضی از حنابله واجب ست و باین رفته است شوکانی رح و بر ان ادله صحیحه راجحه قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ هم
در شرح سفر السعادة دران کلام کرده اما مذهب حنفیه را ترجیح داده و لیکن انصاف دران بعد جمع مجموع احادیث وارده درین باب
قول بوجوب ست و تقریر مصنفی درین مقام این ست که حفاظ حدیث از ابن عباس و حضرت عایشه رض استحباب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل جمهور
صحابه و تابعین برین استحباب ست پس قضا در دو حدیث وجوب و استحباب بیکی از دو وجه تواند بود یا این ست که حدیث وجوب منسوخ باشد
بحدیث استحباب و همین ست میل ابن عباس یا این ست که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگرچه سنت بود والله اعلم **مسئله**
غسل از سنن هدی ست در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن آداب ست در حق کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول پس بحدیث
اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی پس بحدیث شیخین حق علی کل مسلم
ان یغتسل یوما من سبعة ایام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بمعنی مامور باشد و باین تفصیل که کردیم خلاف درمیان دو قول فقها
برخاست و دلیل هر یکی را محل پیدا شد و همچنین ست قضای این بندهٔ ضعیف در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند
بوجهی که باین غسل نماز جمعه نمی تواند خواند سنت ادا شود یا نه پس میگویم که سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد انتهی
و کلام درین مسئله در باب الغسل گذشت **و** هم روایت ست از ابو ہریرہ رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
ذکر یوم الجمعة فقال فیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یسأل الله عز و جل شیئا الا اعطاه ایاه
بدرستیکه رسول خدا ذکر کرد روز جمعه را پس فرمود در روز جمعه ساعتی ست موافق نیفتد یعنی در نیابد او را بندهٔ مسلمان در حالیکه ایستاده نماز میگذارد

مراد بنماز دعاست سوال میکند خدارا دران ساعت چیزی را که حرام و نامرضی نباشد مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن چیز واشار بیده یقللها
واشاره کرد آنحضرت بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد و درین حدیث ابهام ساعت ست و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که مقیم اوست
وملتبس بارکان او نه معنی حال قیام فقط واین جمله ثابت ست در روایت جماعتی از حفاظ وساقط ست در روایت دیگران و محکی ست از بعض علما که امر
میکردند بحذف وی از حدیث گویا استشکال کردند نماز را درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت کراهت نماز ست و همچنین چون از وقت جلوس
خطیب بر منبر باشد تا انصراف وی و تاویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة ست و منتظر صلوة در صلوة ست کما ثبت فی الحدیث پس قوله
قائم یصلی درین حدیث از قبیل مجاز تشبیه باشد زیرا که انتظار کننده نماز همچو مصلی ست یا از باب اطلاق مسبب ست بر سبب زیرا که انتظار صلوة
سبب ست برای ایقاع صلوة و مشیر آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مشیر بعض رُوات اند و اما
کیفیت اشاره پس این ست که نهاد انگشت خود را بر بطن وسطی و از خنصر بیان کرد قلت آن و سوال در ینجا مطلق وارد شده و در ابن ماجه
مقید آمده مالم یسال الله اثما و عند احمد مالم یسال اثما او قطیعة رحم **مُتفقٌ علیه** سیوطی در نور اللمعه فی خصائص الجمعه گفته اختلاف
کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعده این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید **وفی روایة لمسلم**
وهی ساعة خفیفة و آن ساعت اجابت که در روز جمعه ست ساعتی نازک ست در سفر السعادة گفته علما را یعنی از صحابه و تابعین
ومن بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست وهم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع شده و آن
صحیح ست باقی ست و در تعیین وقت آن خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست و کسانی که می گویند وقت
آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتهی گویم و در ینجا دو قول ست یکی آن ساعت را مبهم گذاشته اند در روز جمعه
همچو شب قدر در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان چنانکه ابن خزیمه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که
فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب احبار آورده که اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعهای
متعدد هر آئینه بیابد آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین دعا کند و در جمعهٔ دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوعب
شود تمامهٔ نهار را و اگر تمامهٔ روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود نیز دریابد و مستحب ست اکثار دعا در روز جمعه بامید آنکه موافق ساعت اجابت
افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر ست گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و امام غزالی گفته
که این اشبه اقوال ست و جزم به ابن عساکر و غیره و محب طبری گفته اظهر همین ست **وعن ابی بُردة** عامر بن عبد الله بن قیس
عن ابیه بضم با و سکون را ابن ابی موسی الاشعری از تابعین ست سماعت دارد از پدر خود و علی و ابن عمر و غیرهم **قال** گفت ابو موسی
اشعری **سمعتُ رسولَ اللهِ** شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم **یقول** می فرمود در شان ساعت جمعه **هی ما بین
ان یجلس الامام الی ان یقضی الصلوة** که آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان دو خطبه
مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر باشد والله اعلم **رواه مسلم** و ابو داود و این یکی ازان یازده وجه ست که صاحب
سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی ما روی عنه البیهقی و ابن العربی و جماعة
و محب طبری گفته اصح الاحادیث فیها حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال فیها قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مراد استیعاب جمیع وقت معین
نیست بلکه می باشد در اثنای این وقت لقوله یقللها و قوله خفیفة و فائدهٔ ذکر وقت انتقال اوست مدان پس ابتدای مظنهٔ وی ابتدای خطبه است مثلاً

وانتہای وی انتہای نماز ست انتہی و قولِ دوم مروی از ابوہریرہ است کہ آن ساعت بعد از طلوعِ فجر ست تا طلوعِ آفتاب و بعد از نماز عصر ست تا غروب ولیکن در اسنادش لیث ست و او ضعیف ست و این را جمعی از علما کہ فضیل بن عیاض از ایشان ست روایت کردہ اند وابن عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابوہریرہ ہم بطریقی کہ لیث در ان داخل ست روایت کردہ و طبری و عیاض و قرطبی وغیرہم نیز آنرا حکایت کردہ و حالِ این روایت نیز در ضعف مثل روایتِ اول ست قولِ سوم عند الزوال ست و این قول از حسن بصری و ابو العالیہ منقول ست رواہ عبد الرزاق وابن المنذر قولِ چہارم گاہی ست کہ مؤذن شروع کند در اذانِ جمعہ و این از عایشہؓ مروی ست اخرجہ ابن المنذر قولِ پنجم آن زمان ست کہ نمازِ جمعہ میگذارند و این را ترمذی وابن ماجہ از طریق کثیر بن عبد اللہ بن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعًا روایت کردہ اند و کثیر بن عبد اللہ ضعیف ست و در روایتِ بیہقی این قول را در شعب الایمان روایت کردہ وابن شیبہ از ابوہریرہ آوردہ و اسنادِ وی قوی ست قولِ ششم میانِ زوالِ آفتاب و وقتِ گذاردنِ جمعہ است و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت کردہ قولِ ہفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدارِ یک گز شود و این را ابن المنذر وابن عبد البر باسنادِ قوی از ابی ذر روایت کردہ اند قولِ ہشتم آخرِ ساعتی ست از روز و در سفر السعادۃ گفتہ این قولِ بیشترِ صحابہ و تابعین ست انتہی و این را ابو داود و نسائی و حاکم باسنادِ حسن از ابی سلمہ از جابر مرفوعًا و مالک وابن خزیمہ وابن حبان و اصحابِ سُنن از ابی سلمہ از ابی ہریرہ از عبد اللہ بن سلام روایت کردہ اند قولِ نہم آن زمان ست کہ امام بیرون آید تا فراغِ وی از نماز و این را ابن جریر از شعبی و از ابی بردہ بن ابی موسی آوردہ و گفتہ کہ ابن عمر استصواب آن کردہ قولِ دہم ساعتِ سوم ست از آخرِ روزِ جمعہ و این را صاحبِ مغنی حکایت کردہ و در مسندِ امام احمد نیز از ابی ہریرہ مرفوعًا آمدہ لیکن اسنادِ وی ضعیف ست و در اتصالِ وی سخن ست و علی بن طلحہ کہ از ابوہریرہ روایتِ آن کردہ گویند کہ او را از ابی ہریرہ سماع نیست قولِ یازدہم ہمان ست کہ در حدیثِ باب مذکور شدہ و رجّح الدارقطني انه من قول ابي بُردة و ترجیح دادِ دارقطنی این معنی را کہ آن قولِ ابی بردہ ہست نہ قولِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جواب دادہ اند ازین باینکہ این خبرِ مرفوع نتواند بود زیرا کہ اجتہاد را در تعیینِ اوقاتِ عبادات مسرح نیست و یاتی ما اعلہ بہ الدارقطنی قریبًا وفي حديث ابی یوسف عبد اللہ بن سلام از بنی قینقاع اسرائیلی از اولادِ یوسف بن یعقوب النبی علیہما السلام و یکی از احبار ست و یکی از انہاست کہ گواہی داد رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای وے بجنت روی عنہ ابناہ یوسف و محمد وانس بن مالکؓ و غیرہم مُرد در مدینہ سنۃ ثلث و اربعین و سلام بتخفیفِ لام ست و مبرد گفتہ نیست در عرب سلام بتخفیف جز وی عند ابن ماجۃ و لفظِ وی این ست از عبد اللہ بن سلام قال قلت و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جالسٌ انا لنجدُ فی کتاب اللہ یعنی التوراۃ فی الجمعۃ ساعۃ لا یوافقہا عبد مسلم یصلی یسال اللہ عز وجل فیہا ماشاء الا قضی اللہ لہ حاجتہ قال عبد اللہ فاشار الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم او بعض ساعۃ فقلت صدقتَ یا رسول اللہ او بعض ساعۃ قلت ایّ ساعۃ ہی قال آخر ساعۃ من ساعات النہار قلت انہا لیست ساعۃ صلوۃ قال ان العبد المؤمن اذا صلّی ثم جلس لا یجلسہ الا الصلوۃ فہو فی صلوۃ انتہی و جابر عند ابي داؤد والنسائي أنّها ما بين صلوة العصر الی غروب الشمس کہ آن ساعت در میانِ نمازِ عصر و فرو رفتنِ آفتاب ست أنّہا بفتحِ ہمزہ مبتدا است و خبرِ وی قولِ اوست و فی حدیث عبد اللہ الخ و لفظِ سفر السعادۃ درین مقام این ست کہ از وقتِ عصر ست تا غروبِ آفتاب انتہی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعًا و از ابی سلمہ از ابی سعید مرفوعًا و ابو نعیم در حلیہ از قولِ ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعًا روایت کردہ اند و اسنادِ وی ضعیف ست در سفر السعادۃ گفتہ ارجح این اقوال دو قول ست اول آنکہ از جلوسِ امام ست

بر منبر تا تمام شدنِ نماز و قولِ دوم آنکه بعد از عصر ست و این قول ارجح اقوال ست انتهی و مصنف در فتح الباری نیز گوید که ارجح اقوال این دو قول ست و هرچه جزین دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهادِ خود بی سماع و توقیف و لهذا درین جا نیز همین دو قول نقل کرده و بازا اختلاف ست سلف را که ازین دو قول ارجح ترکدام ست بیهقی و جماعهٔ از علما قولِ اول را ارجح گفته اند بیهقی گفت مسلم گوید حدیثِ ابی موسی صحیح ترین و جید ترین چیزی ست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح ست در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانبِ غیروی و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع ست و صریح ست و در یکی از صحیحین واقع و طائفهٔ دیگر بترجیح قولِ عبد الله بن سلام رفته و رجح احمد بن حنبل هذا القول روی عنه الترمذی و گفت که احمد گفته اکثر احادیث درین جانب ست و ابن عبد البر گوید که این اثبت چیزی ست درین باب سعید بن منصور باسنادِ صحیح آورده از ابی سلمه بن عبد الرحمن که مردم چند از صحابه مجتمع شدند و تذکرهٔ ساعتِ جمعه کردند پس متفرق شدند و اختلاف نکردند درینکه این ساعت آخر ساعت ست از روزِ جمعه و برجحه اسحق و غیره و اکثر ائمه این را ترجیح کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و استشکال کرده اند که این ترجیح چیزی ست که نیست در صحیح بر چیزی که در صحیح ست و معروف از علوم حدیث و غیرها این ست که آنچه در صحیحین یا یکی ازین هر دو ست مقدم ست بر غیر وے و جوابش آنست که این تقدیم جائی ست که حدیثِ صحیحین یا یکے ازین هر دو از منتقداتِ حفاظ نباشد همچو حدیثِ ابو موسی که در مسلم ست و معلول ست بانقطاع و اضطراب اما اول پس باین جهت که از روایتِ مخرمه بن بکیر ست و تصریح کرده اند که وی از پدرِ خود سماعت ندارد پس بر شرطِ مسلم نخواهد بود و اما ثانی پس باین جهت که اهلِ کوفه آنرا از ابی برده غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو برده کوفی ست و اهلِ بلدهٔ او اعلم اند بحدیثِ وی از بکیر پس اگر نزدِ ابو برده مرفوع می بود وقف نمی کردند آنرا بر وی و لهذا جزم کرد دارقطنی که صواب وقف اوست پس این حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی اگرچه در صحیح مسلم ست ولیکن باوجود آن در اتصالِ سندش مقال ست و از جملهٔ آن ساعتی ست که در احادیثِ مسلم اتفاقًا و احیانًا واقع شده و حفاظ آنرا انتقاد نموده اند و باین جانب ست صاحب سفر السعادة نیز کما تقدم و شیخ هم در ترجمه باین رفته چنانکه گفته گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه تحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی می گماشت خادمهٔ خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتهی بلفظه و حافظ ابن القیم رح میانِ هر دو حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق که ساعت منحصر ست در یکی ازین دو وقت

وسبقه الی هذا احمد بن حنبل رضی الله عنه وقد اختلف فیها علی اکثر من اربعین قولا املیتها فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کرده شده است درین ساعتِ اجابت که در روز جمعه ست بر زیاده از چهل قول املا کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح صحیح البخاری که موسوم ست بفتح الباری و این یازده قول که مذکور شد منجملهٔ آن اقوال ست و قول دوازدهم آنکه وقتی ست که اذان گوید مؤذن برای نمازِ بامداد و ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا با ابن ابی شیبه از عائشه رض سیزدهم اول ساعت بعد طلوعِ شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال تا گشتن سایه بنصف ذراع حکاه المحب الطبری و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال ولیکن تا گشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی والنووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هیژدهم از زوال تا غروب شمس حکاه الرومانی عن الحسن و ذکره بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام بخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی

بمردی گذشت که می غنود درین وقت پس تنبیه کرد اورا بستم مابین خروج امام تا اقامت نماز واین نیز منقول ست از حسن بصری
وازبعض تابعین شام بست ویکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه ست تا فراغ از نماز
واین را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده وحمید بن زنجویه وبغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده بست ودوم نزد تاذین ونزد تذکیر امام
ونزد اقامت واین را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده بست وسوم نزد اذان وبرآمدن امام واقامت این را ابن ابی شیبه
وابن المنذر از ابی امامه آورده بست وچهارم از وقت صعود وافتتاح امام خطبه را تا فراغ واین را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعًا آورده واسنادش
ضعیف ست بست وپنجم تا رسیدن خطیب بمنبر وشروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بست وششم نزد جلوس امام بین الخطبتین حکاه الطیبی
عن بعض شراح المصابیح بست وهفتم نزد نزول الامام از منبر رواه ابن ابی شیبة وابن جریر وابن المنذر باسناد صحیح عن ابی هریرة وتعبیر کرد
از وی غزالی بلفظ اذا اقام الناس الی الصلوة بست وهشتم هنگام قیام ناس وقیام امام در مقام خود واین را ابن المنذر از حسن بصری آورده
وطبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بست ونهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات
این روز ست ووقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده افضل اوقات ست وهرچه پیش از وست از اذان وخطبه وغیرها همه وسائل ست
ومقصود نماز جمعه ست سی ام در نماز عصر سی ویکم بعد از عصر سی ودوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی وسوم در وقت غیبوبت شمس
که نصف وی ظاهر باشد ونصف وی غائب واین را طبرانی در اوسط ودارقطنی در علل وبیهقی در شعب وفضائل اوقات از طریق زید بن علی
بن الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث
کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب
پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب وچون خبر داده می شد فاطمه بدان اقبال
میکرد برای دعا تا آنکه غائب می شد آفتاب ودر بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال او واین ست آن اقوال که مصنف رح
در شرح بخاری نقل نموده ونسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده وادله آن آورده وتصحیح وتضعیف ورفع ووقف آن بیان نموده ست چنانکه
نقل کرده شد ودر تطبیق این اقوال وترجیح بعضے از آن بر بعض فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بجمیع جهات متغایر ومتخالف باشند
بلکه بسیاری از آن بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود ونیست مراد در اکثر آنها که مستوعب وشامل ست تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد
بلکه وقت معین در میان آنست وجزوی از آن بدلیل آنچه واقع شده ست در حدیث یقللها ودر حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت
زوال یا وقت اذان یا وقت نزاع از نماز وفائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدای
خطبه باشد وانتهای آن انتهای صلوة مثلًا کما تقدم مجملًا وبسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته وگمان برده وقوع آن ساعت را
در آن وقت بظهور آثار وامارات اجابت در آن بقیاس واجتهاد خود وباین تقریب تقلیل می یابد انتشار واختلاف قطعًا والله اعلم وبالله التوفیق

وعن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال مضت السنة ان فی کل اربعین فصاعدا جمعة گذشت
سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه ست وبعضے گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسه کس با امام وبعضی چهار وبعضی نه وبعضی
دوازده وبعضی بست وبعضی سی وبعضی چهل وبعضی پنجاه وبعضی هفتاد وبعضی جمع کثیر گفته اند وبعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه
مصر جامع وبعضے بودن حمام وجامع با تعداد سکنه بلده وهمچنین دیگر حدود وشرائط مثل بودن امام اعظم وغیره واین همه اقوال

عی صالح احتجاج ست شوکانی گفته نیست برین اقوال اثارت از علم و یافته نمی شود حرفی واحد ازان در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت
کند بر بودن این امور شروط صحت جمعه یا فرضی از فرائض آن یا رکنی از ارکان آن انتهی و وی راست درین باب رسالهٔ مستقله است رواه
الدار قطنی در مصفی گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه بسبب یهود و احد نصاری بران دلالت می نماید و بی شبهه
در اکثر اوقات جماعهٔ عظیمه می بود و لهذا بیهقی از ابن مسعود نقل میکند که انه صلی الله علیه وسلم جمع بالمدینة و کانوا اربعین رجلا و این عبارت
دلالت بر اقلیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی هم جرّا بیشتر می بودند از اربعین بدرجات
بسیار و آیا وجود اربعین ضروری ست در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری ست و فیه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند
که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر ازان آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس الغای وصف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان
بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شرای متاع
بوده است و لهذا خدای تعالی فرمود وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا الآیه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل ست و غالبًا
خطب آنحضرت طویل نبود پس احتمال عود بلا فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر آنست که در دیهی اگر دون اربعین جمعه خوانند
نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما فرها یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بدو جمعه
نمی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل مکه در عرفه بودند ایشان را جمعه نفرمودند و سفر اگر علت تحتم در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل مدینه
می تواند شد در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را برجوع پیش از وقت جمعه و عمل
مستمر مسلمین که در بدو جمعه نیست و نه در بیه و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود ابنیه است و در عوالی و قریه قلت متوطنان
پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب ست صد کس باشد یا زیاده و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس مرد عاقل
بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند منشأ آن تحقق جماعهٔ عظیمه است که در صورت تعدد
جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای کرام و حرص بر استماع وعظ ایشان و صفت نفسیه بودن آن معلوم
نیست و بر تقدیر منشأ اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر
مستمر بود و منشأ آن امر ست بتقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا ثم اعلم
و سائر نظائر مسئله و اثر حضرت علی که اربع الی الامام الخ محمول بر ندب تقدم والی در محل ولایت خود ست الی قوله و اگر جمعه نه دریابد نماز ظهر لازم
شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه در عرفات وقوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند انتهی باسناد ضعیف
زیرا که در سند وی عبد العزیز بن عبد الرحمن ست و وی روایت میکند آنرا از خصیف از عطا و عبد العزیز ضعیف ست و خصیف مختلف فیه
نسائی گفته عبد العزیز لیس بثقة و دار قطنی گفته منکر الحدیث و ابن حبان تجویز نمی کرد احتجاج بوی و بیهقی هم این حدیث را روایت کرده و بجای
فصاعدا فما فوقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یحتج بمثله و درین باب حدیثها ست که نیست اصل برای آن و گفت عبد الحق ثابت نیست در عدد
حدیثی و در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در نصابی که قائم شود بدان جمعه پس رفته اند بسوی وجوب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد
عمر بن عبد العزیز و شافعی و در بودن امام یکی از ایشان دو وجه است نزد شافعیه و مذهب حنفیه آنست که منعقد می شود بسه کس مع امام
و این اقل عدد ست و منعقد می شود بآن پس واجب نیست چون تمام نشود این قدر و استدلال کرده اند بقوله تعالی فَاسْعَوْا و گفته اند

خطاب جماعت راست بعد ندا واقل جمع سه کس اند پس دلالت کرد بر وجوب سعی بر جماعت برای جمعه بعد ندا و ندا لابد ست از منادی پس سه کس باشند مع امام و نیست دلیل بر اشتراط زیاده برین قدر و اعتراض کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا باجتماع وقد صرح فی البحر بهذا و مناقض اوست قوله تعالیٰ اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ زیرا که لازم نمی آید ازین ایتای زکوٰة در جماعت گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادت بی دلیل نمی باشد و نیست اینجا دلیلی بر تعیین عدد نه از کتاب و نه سنت و چون معلوم شد که نماز جمعه نمی باشد مگر بجماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی دو کس اقل ما یتم به الجماعه اند لحدیث الاثنان جماعة پس تمام شود جمعه بدو کس در اظهر و شارح ذکر کرده است خلاف و اقوال در کمیت عدد معتبر در نماز جمعه که شمارش بچهارده قول میرسد و دلیل قائل هر قول که بدان تشبث کرده بود بر مدعای خود آورده که نیست ناهض از روی حجت بر شرطیت پس تر گفته و آنچه منقول ست از حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست که در جمع کثیر می گذارد و موقوف نبود بر عدد و معتبر جمعی ست که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از آن در غیظ آیند و حاجدان به کبت رسند و مصدقان مسرور شوند و آیۀ کریمه دال ست بر امر بجماعت پس اگر وقف کنند بر اقل آنچه دلالت کرد بران آیۀ کریمه دور نباشد قلت و قد کتبنا رسالة فی شروط الجمعة التی ذکروها و وسعنا فیها المقال والاستدلال سمیناها اللمعة فی تحقیق شرائط الجمعة انتهی گویم ارجح مذاهب درین باب مختار شوکانی ست کما تقدم و باقی قیل و قال ست پس بس **وعن** سمرة بن جندب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یستغفر للمؤمنین والمؤمنات فی کل جمعة بدرستیکه آنحضرت طلب آمرزش میکرد برای مردان و زنان ایمان دار هر جمعه و در وی دلیل ست بر مشروعیت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رغبت است بوجوب دعا کردن خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گویا که ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بران دلیل وجوب ست کما یفیده کان یستغفر و غیر ایشان گفته اند که مندوب ست و واجب نیست بنا بر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته والاول اظهر رواه البزار باسناد لین زیرا که وی گفت نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه وسلم مگر بهمین اسناد و در اسنادش یوسف بن خالد البستی ست و او ضعیف ست و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مگر بزیادت والمسلمین والمسلمات **وعن** جابر بن سمرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان فی الخطبة یقرأ اٰیاتٍ من القراٰن یذکر الناس بدرستیکه بود آنحضرت که میخواند در خطبه آیتی چند از قرآن تذکیر میکرد مردم را و قواعد اسلام و مهمات دین بایشان تعلیم می فرمود و بذکر موت و تزهید در دنیا و ترغیب در آخرت وعظ می نمود رواه ابوداود واصله فی مسلم اصل این حدیث در مسلم ست گویا مراد وی حدیث ام هشام بنت حارثه ست و در وی این ست که وی سورۀ ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در هر جمعه بر منبر میخواند یاد گرفت ورواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این ست که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش کسی مجهول ست و بقیۀ رجال وی موثوق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند در خطبه آخر سورۀ زمر پس بجنبش در آمد منبر دو بار و در سندش دو کس ضعیف اند **وعن** طارق بن شهاب رضی الله عنه صحابی کوفی ست بن عبد شمس احمسی بجلی دریافت جاهلیت را و دید آنحضرت را و نشنید از وی مگر یاد و غزا کرد در خلافت شیخین سی و سه یا سی و چهار غزوه و سریه و مرد در سنه هشتاد و دو یا هشتاد و سه روایت دارد از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعه حق و واجب ست بر هر مسلمان در جماعت یعنی بجماعت بود جمعه فرض ست
و جمعه بی جماعت درست نیست در حجة الله البالغة گفته است تلقی معنوی کرده هست نه لفظی این را که جماعت و نوعی از تمدن در جمعه شرط و
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای وی و ائمه مجتهدین جمعه میکردند در بلدان و مواخذه نمی کردند درین باب بر اهل بدو بلکه جمعه در عهد
ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس ازینجا قرنا بعد قرن و عصرا بعد عصر فهمیدند که جمعه را جماعت و تمدن شرط است و آنحضرت فرمود که جمعه
واجب ست بر پنجاه کس زیرا که به پنجاه کس قریه متقری می شود و فرمود جمعه واجب ست بر هر قریه و این قول نزدیک ست که گفته می شود در حق
وی جماعت اربعین گاه که این قدر حاصل شود جمعه واجب گردد و هر که ازان تخلف ورزد گنهگار باشد انتهی ملخصا و لیکن این حدیث که جمعه واجب ست
بر هر قریه که در وی امام باشد اگر چه همین چهار کس بوند و در روایتی و اگر چه باشند سه کس و چهارم ایشان امام بود بیهقی و ابن عدی این را
روایت کرده اند و گفته اند که ضعیف ست و منقطع نیز هست الا على اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست مملوك یعنی بنده که در
ملک و تصرف کسی ست و امراة دوم زن و صبي سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بروی و مریض چهارم بیمار از جهت ضعف
و ناتوانی و ظاهر این اسقاط فرضیت ازینها بتدریج و ترتیب واقع شده شیخ در شرح سفر السعادة گفته شرط وجوب جمعه بعد از جمعه در مصر است این
بلوغ و عقل و ذکورت و حریت و اقامت و صحت و سلامت چشم و پا خالی ست پس جمعه بر هر دو فرض نیست نه بر زنان و نه بر کودکان و نه بر
بندگان و نه بر مقیمان نه بر مسافران و نه بر تندرستان نه بر بیماران و نه بر کوران و نه لنگان مگر که بعد از ادای ظهر جمعه یافت شرط منزل خود
تواند رسید جمعه بروی واجب بود قال ابو حنیفة همچنین آمده است در حدیث الجمعة على من آواه الليل اخرجه الترمذي انتهى مگر
این حدیث را ترمذی و احمد تضعیف کرده اند و او را شواهد هست از حدیث ابی قلابه رواه البیهقی مرسلا و حدیث وی آمده که جمعه واجب ست
بر هر کسی که راه یابد بسوی وی رواه ابن ماجة عن جابر و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین معنی ست یعنی مسافت که امکان وصول
جمعه داشته باشد رواه ابو داؤد وقال لم يسمع طارق بن شهاب من النبي صلى الله عليه وآله وسلم روایت کرد
این را ابو داود و گفت نشنید طارق راوی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لفظ ابو داود این ست طارق قد رأى النبي صلى الله عليه
وسلم وهو من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولم يسمع منه شيئا انتهى واخرجه الحاكم من رواية طارق المذكور عن ابي موسى
و روایت کرده این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت و گفت مصنف در تلخیص صححه غیر واحد و رواه في شرح السنة بلفظ المصابيح
عن رجل من بني وائل ولم يسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب ست از حدیث تمیم داری و ابن عمر
و مولى ابن الزبير رواه البيهقي و در حدیث تمیم چهار راوی ضعیف اند قاله ابن القطان و در مجمع الزوائد گفته در وی ابراهیم بن حماد ست
ضعفه الدارقطني و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده لیس على مسافر جمعة و نیز روی از حدیث ابو هریره هست مرفوعا
خمسة لا جمعة عليهم المرأة والمسافر والعبد والصبي واهل البادية واخرجه العقيلي والحاكم ايضا باسناد ضعيف وعن ابن عمر
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على مسافر جمعة نیست بر مسافر جمعه یعنی غالب
این ست که مسافر ندا نمی شنود و وارد چنان ست که جمعه بر کسی هست که ندا شنود کما في حديث ابن عمر عند ابی داود و اختلاف دارند که مراد از ندا
اول ست یا اذان خطبه مختار اول ست و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود رواه الطبرانی
في الاوسط باسناد ضعيف مصنف در تلخیص تضعیف وی ذکر نکرده و نه وجه ضعف بیان نموده و از مجموع احادیث معلوم می شود

لیکن جمعه نمی‌گردد پس جمعه واجب نیست بر کسی که نمی‌تواند شنید و مذهب مالکیه و آن نیز متفق علیه است مگر نزد داؤد که گفته بر همه واجب و گویند نابر دخول
ایشان در عموم یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و در قول مقرر شده که عبید داخل است در خطاب وجواب داده اند که احادیث مخصص
اوست اگرچه در وی مقال است زیرا که بعضی را تقوی بعض است و بعضی بعض ثابت و در عدم وجوب جمعه بر وی اجماع است و شافعی گفته مستحب
است که آید حاضر جمعه باذن زوج و اندر روایت مر معلوم شده که نمی‌آید بر وی و بر زنان واجب است خلاف نا هو مصرح به فی کتب الشافعیة جماعه
مریض و بر وی واجب نیست حضور جمعه چون متضرر شود و این حکم مسافر و بر وی نیز حضور آن واجب نیست و محتمل است که مراد مسافر نا
سفر باشد و اما نازل پس واجب است بر وی و اگرچه نزول کند بمقدار نماز و باین رفته است جماعتی از اهل علم و گفته اند احتمال است زیرا که
داخل است و لفظ مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم رفته اند و همین است اقرب زیرا که احکام سفر باقی است برای او از قصر و مانند آن و هم
منقول نشده و که آنحضرت جمعه بعرفات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می‌شود نماز عید از مسافر و لهذا مروی
نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج ذکر کرد ابن حزم و هم نزد وی گفته که گذارد آنحضرت جمعه را در حج خود و علماء اتفاق کرده
مستثنیم اهل بادیه و در نهایه گفته بادیه مختص است باهل عمد و خیام نه اهل قری و مدن و در شرح عمده گفت که حکم اهل قری حکم اهل بادیه
است و در شرح حدیث لایجیب حاضر لباد در تصفیه گفته و آنانکه معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیرا که جمعه اخص جماعات
است رخصت است در ترک جمعه **مسئله** در کتب شافعیه مذکور است که انصراف مریض و لنگ در وقت نماز قبل از خواندن ...
حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز است و قول جدید تحریم و قول قدیم اصح است
زیرا که علت جواز خروج اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می‌باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت جائز باشد
اهل بدو مسافر شهر اند اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر برایند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که مراد اسقاط جمعه
نبود و لو کره الحاکم ... مترخاص است پس باید که انصراف مریض و لنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهی و **عن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر
استقبلناه بوجوهنا یعنی بود آنحضرت که چون می‌نشست بر منبر پیش می‌آمدیم ما او را بروهای خود پس هیئت آنست که مردم پیش روی
بجانب امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می‌آید که پشت بقبله می‌خوانند و اگر مقصود بیان این معنی دارد نیز درست است و لیکن
آنچه گفتیم انسب و اظهر است و در سبیل گفته حدیث دال است بر استقبال مردم خطیب را در حالیکه مواجه اند بسوی وی و این امری است مستمر و در
حکم مجمع علیه است و جزم بوجوب ابو الطیب من الشافعیة **رواه الترمذي باسناد ضعيف** یعنی گفت که این حدیثی است که نمی‌شناسیم
آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و او ضعیف است ذاهب الحدیث یعنی رونده است حدیث او کنایت است از سوء حفظ وی و نیز
تضعیف کرده اند آنرا دار قطنی و ابن عدی و غیرهما و روایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه و گفته اند امید است که
متصل باشد کذا قال و نیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت است بر رای بعض حفاظ متاخرین کذا
فی التلخیص و له شاهد من حدیث البراء عند ابن خزیمة و این حدیث را شاهدی است از حدیث براء نزد ابن خزیمه
که تقویت او می‌کند و ضعیف وی ... و از شراح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بدر التمام است و نه در سبل السلام
... و لیکن حدیث بهر حال دال است بر استقبال امام و صاحب نثار گفته واجب بودن سماع عدد است که منعقد می‌شود

جمعہ با یشان نہ بر غیر ایشان **وعن الحکم** بن حزن بفتح مہملہ و سکون زا و نون ابن عبد البر گفتہ اسلام آورد حکم عام فتح
وقیل یوم الیمامۃ وابوہ حزن بن وہب المخزومی قال شہدنا الجمعۃ مع النبی گفت حاضر شدیم با جمعہ ہمراہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم فقام متوکئاً علی عصا او قوس پس ایستاد تکیہ زدہ بر چوب دستی یا کمان و تمام حدیث اینست فحمد اللہ واثنی
علیہ کلمات خفیفات طیبات مبارکات ثم قال یا ایہا الناس انکم لن تطیقوا ولن تفعلوا کلما امرتم بہ ولکن سددوا وسیروا وفی روایۃ
وابشروا و نیست حکم را حدیثی جز این حدیث و اسنادش حسن ست و در وی شہاب بن حراش مختلف فیہ ست و اکثر حفاظ توثیق وی
کردہ اند و قد صححہ ابن السکن وابن خزیمۃ و او را شاہدی ست از حدیث براء بن عازب نزد ابوداود باین لفظ کہ دادہ شد آنحضرت روز عید کمانی
پس خطبہ کرد بروی و دراز کرد خطبہ را رواہ احمد والطبرانی وصححہ ابن السکن و شافعی روایت کردہ کہ بود آنحضرت چون خطبہ میخواند اعتماد میکرد
بر عنزہ و عنزہ مانند نصف رمح ست یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان رمح و درین باب ست از ابن عباس و ابن الزبیر رواہما ابو الشیخ
بن حیان فی اخلاق النبی صلی اللہ علیہ وسلم کذا فی التلخیص وغیرہ رواہ ابو داؤد درحدیث دلیل ست بر ندب اعتماد خطیب بر سیف ونحو آن
وقت خطبہ و حکمت دران ربط قلب ست وحی باید کہ اعتماد کند بہر دو دست خود پس اگر نیابد چیزی کہ اعتماد کند بران ارسال کند ہر دو دست
یا بنہد یمین بر شمال یا جانب منبر و مکروہ ست کوفتن منبر بہ تیغ و مانند آن زیرا کہ ماثور نیست پس بدعت باشد در سفر السعادۃ گفتہ شمشیر و نیزہ
بدست نگرفتی بلکہ اعتماد بر کمانی یا عصا کردی واین پیش ازان بود کہ منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست کہ بر چیزی اعتماد کرد
نہ عصا و نہ کمان و نہ غیر آن انتہی شیخ در شرح آن گفتہ اعتماد بر سیف و مانند آن اشارت ست بانکہ قوام این دین بشمشیر و بسلاح ست
وحافظ ابن القیم گفتہ کہ این سخن چیزی نیست چہ قوام این بقرآن و وحی ست کذا فی المواہب و در بعض روایات فقہ حنفیہ آمدہ کہ اتکا بر قوس و عصا
مکروہ ست و صحیح آنست کہ مکروہ نیست از جہت ورود سنت و در روایتی آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اعتماد بر عنزہ میکرد کہ با وی
می بود و از روضۃ العلما نقل کردہ اند کہ در ہر بلدی کہ فتح وی بغلبہ و محاربہ ست چنانکہ مکہ معظمہ اعتماد بسلاح کنند و آنجا کہ بصلح ست
چنانکہ مدینہ مطہرہ بعصا و لہذا شافعیہ در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند کہ بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوہ ست و نزد حنفیہ بعصا کہ نزد
ایشان بصلح ست کما بین فی موضعہ انتہی گویم دلیل این تفرقہ از سنت غیر ظاہر ست و آنچہ از سنت ثابت ست تکیہ ست بر عصا و قوس و آن ہم قبل از اتخاذ منبر واللہ اعلم

باب صلوٰۃ الخوف

این نماز ثابت ست از کتاب و سنت ہر دو اما سنت پس چنانکہ در متن بیاید و اما کتاب پس قولہ تعالی ست وَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ
فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ الخ وابو یوسف و حسین بن زیاد از حنفیہ و مزنی وغیرہ از شافعیہ بران اند کہ این نماز
مخصوص بزمان نبوت ست د ظاہر مفہوم آیہ واذا کنت فیہم نیز ہمین ست ولیکن مختار نزد جمہور ائمہ جواز اوست بعد از زمان نبوت
و اقامت صحابہ مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفہ بن الیمان رضی اللہ عنہم آنرا بعد از آنحضرت دلیل آنست کما رواہ البیہقی عن علی وابی موسی
وابوداود والنسائی عن حذیفۃ و ہرچہ آنحضرت کردہ مادام کہ اختصاص آن بحضرت وی ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم منطوق
صلوا کما رأیتمونی اصلی حجت ست بران و قید اذا کنت فیہم اتفاقی ست یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک ست چنانکہ در کریمۂ خُذْ مِنْ
اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ثابت ست و گذاردن این نماز بوجوہ متعددہ صحیح و ثابت شدہ و ہر یکی از ائمہ وجہی ازان وجوہ اختیار کردہ
شوکانی رح در دُرر بہیہ گفتہ تحقیق گذاردہ ست این نماز را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بصفتہای گوناگون و ہمہ آن صفات کافی ست

و در دراری مضیه گفته این نماز بانحای مختلفه وارد ست گفته اند که بر شانزده وجه و گفته اند که بر هفده وجه و گفته اند که بر بیست ده وجه و گفته اند زیادة گفته اند و صحیح شده است ازان چند نوع انتهی مصنف در تلخیص فرموده مروی ست صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر چهارده وجه ذکرها ابن حزم فی جزء مفرد و بعض وی در صحیح مسلم ست و بعض در سنن ابی داود و ذکر کرده است حاکم ازانجمله هشت نوع را و ابن حبان نُه وجه را و گفت انس میان این وجوه تضاد ست ولیکن آنحضرت گذارد آنرا بارها و آدمی را مباح ست بگذارد آنچه خواهد نزدیک خوف ازین انواع و این از اختلاف مباح ست و نقل کرد ابن الجوزی از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی مگر صحیح انتهی **عن صالح** بن خوات بفتح خای معجمه و تشدید واو صالح تابعی مشهور ثقه عزیز الحدیث ست سمع جماعة من الصحابة روی عنه یزید بن رومان وحدیثه عند اهل المدینة و خوات صحابی انصاری مدنی جلیل القدر ست اول مشاهد او اُحد ست رضی الله عنه روایت می کند صالح **عمن صلی مع رسول الله** از کسی که نماز گذارده است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح مسلم ست عن صالح بن خوات بن جبیر عن سهل بن ابی حثمة و درینجا تصریح کسی ست که حدیث کرد از وی و در روایتی مبهم آمده چنانکه درینجاست **یوم ذات الرقاع** روز ذات الرقاع بکسر راء نام غزوه الیست که در سنه رابعه ماه جمادی الاولی بود قاله ابن اسحق وغیره من اهل السیر والمغازی و درین غزوه ملاقات آنحضرت با کفار شده و نماز خوف گذارده مگر بے آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع ازان گویند که مسلمانان پا برهنه بودند و پایها سوده شد و ناخنان پا افتاد پس جامه پاره پاره بر پا پوشیدند مشهور این وجه ست وهکذا فی البخاری من حدیث ابی موسی وبعضے گویند در انجا کوهی بود که پارهٔ او سرخ بود و پارهٔ او سفید و پارهٔ او سیاه و پارهٔ او زرد رنگ برنگ گویا رقعهاست برهم دوخته **صلوة الخوف** نماز خوف و کیفیت وی این ست **ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو** و گروهی صف بستند با آنحضرت و گروهی ایستادند در مقابله دشمن و وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو بتای فوقیه آمده **فصلی بالذین معه ركعة ثم ثبت قائما واتموا لانفسهم** پس گذارد با آن طائفه یک رکعت پستر ثابت ماند آنحضرت برجای خود و تمام کردند ایشان نماز را برای خود **ثم انصرفوا فصفوا وجاه العدو** پستر نماز کرده برگشتند و برفتند پس صف بستند روبروی دشمن **وجاءت الطائفة الاخرى** و آمد گروه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته استاده بودند **فصلی بهم الركعة التي بقيت** پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی **ثم ثبت جالسا واتموا لانفسهم ثم سلم بهم** پستر برجای خود ماند آنحضرت نشسته و تمام کردند این طائفه نماز را برای خود پستر سلام داد آنحضرت با ایشان **متفق علیه** این غزوه در سنه چهارم از هجرت بود کما تقدم حافظ ابن القیم رح گفت این سخت مشکل ست زیرا که بصحت رسیده که مشرکان حبس کردند آنحضرت را روز خندق از صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا پس گذارد این هر چهار را مجموع و این قبل نزول صلوة خوف بود و خندق بعد ذات الرقاع ست در سنه خمس گفت و ظاهر این ست که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسفان بود و نیست خلاف در میان ایشان در آنکه عسفان بعد از خندق بود و بصحت رسیده که آنحضرت صلوة الخوف بذات الرقاع گذارده پس معلوم شد که این بعد خندق و بعد عسفان ست و ظاهر شد مارا وهم اهل سیر انتهی و احتجاج کرده ست بتقدیم شرعیت این نماز بر خندق علی روایت اهل السیر که میگویند گذارده نمی شود نماز خوف در حضر و لهذا نگذارد آنرا رسول خدا در خندق **وهذا لفظ مسلم** وقع فی المعرفة لابن منده عن صالح بن خوات عن ابیه و این لفظ مسلم ست واقع شده است در کتاب معرفه که تصنیف ابن منده است از حدیث صالح بن خوات از پدرش یعنی از خوات بن جبیر و وی صحابی ست ذکر کرد او را ابهم و وی پدر او ست و فی مسلم انه من ذکرناه و روایت

کرده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حثمه که صحابی صغیر ست و در سال سوم
از ہجرت ولادت یافته و این یک وجه ست از وجوه صلوات خوف و مدلول وی مطابق ظاہر قرآن ست قال تعالی وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ
لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ و این کیفیت اقرب ست بموافقت معتاد از صلوات زیراکه در وی تقلیل افعال منافیه صلوة و متابعت امام
و باین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعدہم و مالک و شافعی و درین وجه ہر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده و رکعتی
دیگر تنها و لیکن در وقت صلوة آنحضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد و این در
نماز ثنائی ست پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند در تشهد اول و تمام کند طائفه رکعت ثالث را و ہمچنین در رباعی اگر گوئیم که نماز خوف گذارده میشود
در حضر انتظار کند در تشهد و اما ابن منده پس بفتح میم و سکون نون و دال مهمله امامی کبیر ست از ائمه حدیث کذا فی الاصل **وعن**
ابن عمر رضي الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قِبَلَ نَجْدٍ گفت ابن عمر غزا کردیم ہمراه
آنحضرت بجانب نجد قبل بکسر قاف و فتح موحده بمعنی جهت و نجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری ست اعلای
تهامه و یمن و اسفل عراق و شام و مراد اینجا عراق ست نه نجد یمن و بمعنی راه و روش ہم آید فوازينا العدو فصاففناهم پس مواجه
شدیم دشمن را و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان و آزینا بزا و مثناة تحتیه بمعنی قابلنا و انکار کرد جوہری که وازیت گفته شود بلکه آزیت
بهمزه بعد وی الف و لکن یحتمل که وازیت از ان باشد اما ہمزه را بواو بدل کردند فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بنا
پس ایستاد رسول خدا و نماز گذارد با ما در مغازی بخاری ست که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی لنا بلام ست مصنف در فتح الباری گفته
ای لاجلنا و ذکر نکرده که در وی روایت بالموحده نیز ہست و در وی یصلی ست بفعل مضارع فقامت طائفة معه واقبل طائفة
على العدو وركع بمن ركع معه وسجد سجدتين و نماز گذارد با ما پس ایستاد گروہی با آنحضرت و رو آورد گروہی دیگر بر دشمنان
و رکوع کرد با آن طائفه که باوی بودند و سجده کرد دو سجده ثم انصرف فوا مكان الطائفة التي لم تصل پس برگشتند و رفتند این
گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا فركع بهم ركعة وسجد
سجدتين ثم سلم پس آمدند آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجده کرد دو سجده پس تر سلام داد فقام
كل واحد منهم فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين پس ایستاد ہر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکوع
و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد این حدیث بر آنکه ہر طائفه اقتدا کردند برسول خدا در یک رکعت و گذاردند برای خود دیگر رکعت تنها
و این مذہب ابوحنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن و پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه ہر دو طائفه یکبارگی
بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت ست و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود و لیکن در سفر بود
و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذہب حنفی عام تر ست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز ست و لهذا گفته اند که در نماز
ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با ہر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با ہر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول
دو رکعت و با طائفه دوم یک رکعت و مذہب امام احمد و شافعی نیز ہمچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ کذا قالوا
و گفته اند توانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص ست بسفر متفق علیه در مصفی زیر کریمه فَإِنْ خِفْتُمْ
فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا الآیه وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا الآیه وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ

الآية گفته ودر آيۀ اول دو قيد مذكور شد سفر و خوف و مذهب جمهور فقها آنست كه نماز سفر ديگر ست و آنرا خوف شرط نيست و نماز خوف ديگر ست
و آنرا سفر شرط نيست پس تطبيق آيت بقرار داد ايشان بيكي از دو وجه تواند بود يا اين ست كه قيد سفر اتفاقي ست و آيت در نماز خوف وارد شده
و قصر درينجا نزديك بعض آنست كه يك ركعت گذارد و بر قول جمهور آنست كه در وقت ضرورت پياده و سواره مي توان گذارد و بجاي سجود و ركوع
ايما ميتوان كرد و اين وجه اقوى ست نزديك من و اوفق ست بسياق آيت كه در خوف واقع ست باتفاق و آنجا قيد خوف ذكر كرده نشد
بجهت اعتماد بر قيد سابق و ذكر سفر درينجا بجهت آنست كه غالبًا اين صورت در دار الاسلام واقع نمي شود پس غالبًا مقرون بسفر خواهد بود
يا اين ست كه قيد خوف اتفاقي ست و قيد سفر احترازي و مراد از قصر دوگاني ساختن نماز چهارگاني ست و بهمين وجه ميل كرده اند جمهور
مفسرين و استدلال كرده اند بر اتفاقي بودن قيد خوف بحديث مسلم كه يعلي بن اميه سوال كرد از حضرت عمرؓ پس گفت خداي تعالے
أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَّفْتِنَكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مردمان ايمن شده اند پس جواب داد حضرت عمرؓ
تعجب كردم از انچه تو تعجب كردي پس سوال كردم از آنحضرت صلي الله عليه وسلم پس فرمود صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته
و فقير ميگويد اين استدلال مدخول ست زيرا كه ما ميگوييم معني جواب آنست كه قصر مسافر شرع جديد ست و تخفيف ست ابتدائي از خداي تعالے
و همين ست توجيه قول ابن عمر كه گذشت والله اعلم و آيۀ دوم منطبق مي شود بر چند وجه يكي آنكه امام بگذارد تمام نماز با يك فريق و فريق ديگر
روبروي عدو بايستند بعد از ان ديگر بار تمام نماز با فريق ديگر گذارد و فريق اول مقابل عدو بايستند و اين نماز آنحضرت ست صلي الله عليه
وسلم در ذات الرقاع بروايت جابر بن عبد الله ديگر آنكه با يك طائفه يك ركعت گذارد بعد از ان بركعت دوم استاده شود و اين طائفه در اثناي
قيام امام ركعت ديگر را تمام كنند و سلام دهند و مقابل عدو شوند و طائفۀ ديگر آمده اقتدا كنند و ركوع را با امام دريابند و چون امام بتشهد
مشغول شود ايشان برخيزند و ركعت ديگر تمام كنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت ست صلي الله عليه وسلم در ذات الرقاع
بروايت صالح بن خوات عن رجل و اين را صور تها هم ميتوان بود والله اعلم و قيد اذا كنت فيهم و حمل سلاح و حذر اتفاقي ست بالاجماع و قال تعالے
فان خفتم الخ درين آيت دليل ست بر آنكه در حال مسابقه نماز واجب مي شود و همين ست مذهب شافعي و نزديك ابو حنيفه در حالت مسابقت
و مشي نماز نبايد گذارد بلكه تاخير بايد كرد تا وقت امكان و خوف بحديث خندق انتهى واللفظ للبخاري اين لفظ بخاري ست و در ديگر
كتب خمسه با جمعها نيز همچنين آمده باختلاف الفاظ و عبارات مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درين حديث و محتمل ست كه آنها
تمام كردند نماز را در حالت واحده و يحتمل كه علي التعاقب تمام كرده باشند و هو الراجح من حيث المعني والا لازم آيد تضييع حراست مطلوبه و افراد
امام تنها و مرجح او ست روايت ابو داود از حديث ابن مسعود بلفظ ثم سلم فقام هؤلاء يعني طائفۀ دوم فصلوا لانفسهم ركعة ثم سلموا ثم ذهبوا
و رجع اولئك الى مقامهم فصلوا لانفسهم ركعة ثم سلموا انتهى و اطلاق كرده مي شود لفظ طائفه بر قليل و كثير تا آنكه بر يك كس نيز پس اگر سه
كس باشند جائز ست امام را كه بيك كس نماز گذارد و سوم را بر حراست گمارد بعده وي با امام بگذارد و اين اقل چيزي ست كه حاصل مي شود
بدان جماعت و ظاهر حديث در آنست كه طائفۀ ثانيه موالات كرد در ميان هر دو ركعت خود پستر آمد طائفۀ اولى بعد از وي و بدين كيفيت
رفته است ابو حنيفه و محمد و در روايتي ابو يوسف

وعن جابر رضي الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم صلوٰة الخوف فصففنا صفين صف خلف رسول الله والعدو بيننا وبين القبلة حاضر شدم
همراه آنحضرتؐ نماز خوف را پس صف بستيم دو صف يكي در پس آنحضرتؐ و دشمن ميان ما و ميان قبله بود و فائدۀ اين قيد معلوم خواهد شد

فكبر النبي صلى الله عليه وسلم وكبرنا جميعا پس تكبير برآورد آنحضرت و تكبير برآورديم ما همه ثم ركع فركعنا جميعا پس برداشت
آنحضرت سر خود را و برداشتيم ما همه نيز تا اينجا آنحضرت و ما موافق بوديم ثم انحدر بالسجود والصف الذي يليه وقام الصف المؤخر
في نحر العدو پستر فرو رفت بنشيب آنحضرت براى سجده و صف پيش كه متصل بود او را و ايستاد صف پايان در مقابله دشمنان برابر ايشان
فلما قضى السجود قام الصف الذي يليه پس هر گاه كه تمام كرد آنحضرت سجده را بايستاد صفى كه متصل بود با آنحضرت يعنى سر
برداشتند از سجده فذكر الحديث پس ذكر كرد جابر تمام حديث را كه پايان افتادند صف پسين براى سجده پستر برخاستند از سجده و پيش
رفت صف پسين پس رفت صف پيشين پستر ركوع كرد آنحضرت براى ركعت دوم و ركوع كرديم ما همه و برداشت آنحضرت سر خود از ركوع ركعت
دوم و سر برداشتيم ما همه نيز پستر انحدار كرد آنحضرت براى سجود و صفى كه متصل بود آنحضرت را از صفى كه مؤخر بود در ركعت اولى و ايستاده ماند
صف پسين در مقابله دشمنان پس هر گاه كه تمام كرد آنحضرت سجده را و صفى كه متصل بود او را منحدر شد صف پسين براى سجده پس سجده
كردند پستر سلام داد آنحضرت و سلام داديم ما همه گفت جابر چنانكه مى كنند اين حراس شما با امراى خود انتهى لفظ مسلم و اين طريق ديگر ست
براى نماز خوف مبنى بر اختلاف زمان و صلاح ديد حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدو در اينجا در مقابله بود بجانب قبله همه يكجا در مقابله ايستادند
و تا ركوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده يك طائفه استاده ماند و ديگرى بسجده رفت چنانكه تقرير يافت و چون اعدا بجانب ديگر غير قبله
بودند احتياج بفرستادن جماعت بآن طرف نشد وفي رواية و در روايتى ست نزد مسلم از حديث جابر و در ان تعيين قومى ست كه محاربه
كردند با آنها و لفظ وى اين ست غزا كرديم با رسول خدا صلى الله عليه وسلم قومى را از جهينه پس قتال كردند با ما قتال شديد پس چون گذارديم ما
ظهر را گفتند مشركان اگر حمله كنيم بر ايشان حمله واحده هر آيينه اقتطاع كنيم و پاره پاره نماييم ايشان را پس خبر كرد جبرئيل عليه السلام رسول خدا را
پس ذكر كرد اين را آنحضرت بما و گفتند مشركان بدرستى كه اينك مى آيد ايشان را نمازى كه دوست ترست بسوى ايشان از نماز اول و در
روايتى از اولاد و در روايتى از ابنا و اموال پس هر گاه كه حاضر شد عصر ثم سجد وسجد معه الصف الاول فلما قاموا سجد
الصف الثاني ثم تأخر الصف الاول وتقدم الصف الثاني پستر سجده كرد آنحضرت و سجده كرد با او صف اول پس هر گاه
كه استادند سجده كرد صف دوم پستر پس رفت صف اول و پيش رفت صف دوم و اين تقديم و تاخير و تغيير مكان در اصطفاف براى آن بود
تا فضيلت صف اول هر دو طائفه را حاصل شود و اهل صف دوم كه اهل صف باز پسين اند دو سجده ركعت دوم را با آنحضرت دريابند چنانكه
اهل صف اول دو سجده ركعت اول با وى دريافتند پس در فضيلت صف اول و فضيلت سجود برابر آنحضرت همه مساوى باشند و اين غايت
عدل ست از آنحضرت و غايت محبت و حرص بر دريافت شرف متابعت و موافقت از صحابه وذكر مثله و ذكر كرد درين روايت هم
مانند روايت اول بقيه حديث را و آن اين ست كه گفت جابر پس ايستادند در مقام اول پس تكبير گفت رسول خدا و تكبير گفتيم ما و ركوع كرد
و ركوع كرديم پستر سجده كرد و سجده كرد با وى صف اول و استاد صف ثانى پس چون سجده ديگر كرد و جلسه كردند همگنان وفي آخره
و در آخر اين روايت آنست ثم سلم صلى الله عليه وسلم وسلمنا جميعا پستر سلام داد آنحضرت و سلام داديم ما همه و اين
كيفيت نه موافق ظاهر آيت ست و نه موافق روايت صالح بن خوات و نه مطابق روايت ابن عمر پس توان گفت كه اين نماز مختلف الصفات
باختلاف احوال رواه مسلم و حديث دليل ست بر آنكه چون عدو در جانب قبله باشد پس حكم وى مخالف صورتى ست كه در ان جانب
قبله نباشد زيرا كه درين صورت ممكن ست حراست با وجود دخول ايشان جميعا در نماز چه حاجت بسوى حراست جز اين نيست كه در وقت

سجود ست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حراست کند صفِ مؤخر در حال سجدتین باین طریق که متابعت امام گذاشته سجده کنند نزد قیام صفِ اول و بر دو صفِ مؤخر بجای صفِ مقدم و متاخر شود صفِ مقدم تا متابعت کند مؤخر امام را در دو سجدهٔ اخیر پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجدتین و حدیث دال ست برینکه حراست نمی باشد مگر فقط در حال سجود نه حال رکوع زیراکه در رکوع ادراکِ احوالِ عدو ممتنع نیست **ولابي داؤد عن ابي عياش الزرقي مثله** و در حدیثِ ابی داود ست از ابی عیاش زرقی مانند روایتِ جابر که گفت بودیم ما با رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم بعسفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را گفتند مشرکان بتحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیهٔ قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسولِ خدا مستقبلِ قبله و مشرکان در پیشِ او بودند و صف بستند خلفِ آنحضرت و صفی دیگر خلفِ این صف دیگر تمام این کیفیت همانست که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم روایت کرده اند **و زاد** و زیاده کرد ابوداود درین روایت **انها كانت بعسفان** که این نماز در عُسفان بود بضم عینِ مهمله و سکونِ سین نام جای مشهور ست بر دو مرحله از مکه کما فی القاموس شُمُنّی گفته صلوةِ خوفِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عُسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویزِ فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد **وللنسائي من وجه اخر** و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخرجه مسلم **عن جابر** از حدیثِ جابر **ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بطائفة من اصحابه ركعتين ثم سلم ثم صلى باخرين ايضا ركعتين ثم سلم** که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحابِ خود دو رکعت پستر سلام داد و با دیگران یعنی گروهِ دوم نیز دو رکعت گذارد پستر سلام داد و در شرحِ سنه این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت که میگذارد نمازِ ظهر در حالتِ خوف ببطن نخل که نام موضعی ست میانِ مکه و طائف پس میگذارد با طائفه دو رکعت پستر سلام میداد پستر آمد طائفهٔ دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیثِ سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکرِ تکرارِ سلام از آنحضرت در سفر السعادة گفته پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعتِ دیگر میگذارد و باتفاق سلام میداد انتهی و در سبل گفته با یکی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفهٔ دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی دعوی کرده که منسوخ ست و این مبنی ست بر عدمِ صحتِ نمازِ مفترض خلف متنفل و نیست دلیل بر نسخ **ومثله لابي داؤد عن ابي بكرة** و مثل او ست ابوداود را از حدیثِ ابی بکره و گفت ابوداود و همچنین در نمازِ مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه سه رکعت میگذارند

وعن حذيفة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالخوف بهؤلاء ركعة وهؤلاء ركعة گذارد آنحضرت در حالتِ خوف با این طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصویرِ این وجه چنانکه در سفر السعادة گفته این ست که گاه با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدندی و آن طائفهٔ دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی و با پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت انتهی و ابوداود از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبانِ پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطا و طاوس و حسن و غیرهم و گفته اند که بگذارد در شدت

خوف یک رکعت ایما کند ایمائی و می گفت اسحق کافی ست ترا نزد مسایفت یک رکعت اشاره کنی برای وی واگر نتوانی پس سجده کن واگر این هم نتوانی پس تکبیر گو که آن ذکر خداست و لم یقضوا و هیچ یکی قضا نکردندی رکعتی دیگر را و ابوداود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردندے کذا فی جامع الاصول رواه احمد وابوداود والنسائي وصححه ابن حبان ومثله عند ابن خزيمة عن ابن عباس رضي الله عنه واین نماز را ابوحذیفه بهمین کیفیت در طبرستان گذارده وامیر سعید بن العاص بود و پس گفت کدام یک از شما گذارده است با آنحضرت نماز خوف حذیفه گفت من پس گذارد با ایشان این نماز را شوکانی رح گفته سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است که در هر جا آنچه احوط بودی در نماز و ابلغ بودی در حراست بآن تحری می فرمود انتهی و در سفر السعادة گفته واین وجوه همه رواست انتهی یعنی از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه وثبوت فعل آنحضرت آنرا وهمین ست مذهب امام احمد چنانکه قاعدهٔ اوست در اتباع ما ورد و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیری ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد واگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد بگذارند بهر وجهی که توانند پیاده وسوار برکوع وسجود یا بایما واشارت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت ست بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بذی قرد گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صححه ابن حبان وغیره اما شافعی گفته لا یثبت وحدیث دلیل ست برین که نماز خوف یک رکعت ست در حق امام ومأموم وبه قال الثوری وجماعة من الصحابة ابوهریرة وابوموسی مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابوداود هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است و مصنف در فتح الباری گفت مروی ست در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد ابن عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر رض بنا بر قوت اسناد آن وموافقت اصول در ینکه مؤتم تمام نکند نماز خود را قبل امام وابن حزم گفت صحیح شد چهارده وجه وابن عربی گفت در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف ست وقال النووی نحوه فی شرح مسلم وبیان نکرد آنها را گفت حافظ وبیان کرد آنرا شیخ ما حافظ ابوالفضل در شرح ترمذی وافزود یک وجه دیگر پس هفده وجه شد ولیکن ممکن ست تداخل آن و گفت در هدی نبوی که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم ده بار وابن عربی گفته بست وچهار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه و تحری کرد احوط للصلوة وابلغ فی الحراسة را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفقة المعنی ست انتهی **وعنه** ای من ابن عمر مرفوعا ليس في صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو اخرجه الدارقطني باسناد ضعيف وبا این همه موقوف ست و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرطها کرده اند در ان شرطها از انجمله است سفر لقوله تعالی وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ وبجهت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذارده ورفته اند شافعیه وحنفیه بعدم اشتراط سفر لقوله تعالی وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ بنا بر آنکه معطوف ست بر قوله اذا ضربتم في الارض پس داخل نباشد در تقیید بضرب فی الارض و شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است بآن وتقدیر عبارت چنین ست واذا کنت فیهم مع هذه الحالة التی هی الضرب فی الارض وکلام درین باب مستوفی ست در تفسیر وتقدم ایضا من المصنف واز انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل ست از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت یأس و دیگران در اول وقت جائز دارند لعموم ادلة الاوقات واز انجمله حمل سلاح ست در حالت نماز و شرط کرده است این را داود پس صحیح نباشد نماز مگر بحمل آن و نیست دلیل بر اشتراط این و اوجبه الشافعی للامر به فی الآیة وایشان را در سلاح تفاصیل معروفه است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابرست که واجب عین بود یا کفایه

وازانجمله آنکه مصلی مطلوب عدو باشد نه طالب او زیراکه اگر طالب خواهد بود گذاردن نماز ودر اتمام وکمال میسر یا خاشی باشد از کر عدو بر خود واین شروط مستوفی اند در فروع ماخوذ اند از احوال شرعیت این نماز وظاهر نیستند در شرطیت وشرعیت این نماز از اعظم ادله است بر عظم شان صلوٰة جماعت

باب ۴۷ صلوٰة العيدين

باب در بیان نماز عید فطر وعید اضحی عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفطر يوم يفطر الناس والاضحى يوم يضحي الناس عید فطر آن روزست که روزه بکشایند مردم وعید اضحی آن روزست که قربانی کنند مردمان ودر سبل گفته تفسیر کرده اند بعض اهل علم این حدیث را وگفته اند معنی آنست که این فطر واضحی با جماعت وعظم مردم ست انتهی بلفظه ودر وی دلیل ست برانکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم ست وهرکه متفرد ست بمعرفت عید برویت بروی موافقت غیر خود واجب ست ولازم می شود او را حکم ایشان در نماز وافطار واضحیه وترمذی مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده وگفته حسن ست ودر معنی او ست حدیث ابن عباس که گفت او را کریب روزه داشته اند اهل شام ومعاویه برویت هلال روز جمعه در شام وقدوم آورد بمدینه در آخر ماه وخبر کرد ابن عباس را باین حال پس گفت ابن عباس ولیکن ما هلال را شب شنبه دیده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کامل کنیم عدد سی را یا به بینیم ماه را کریب گوید گفتم آیا اکتفا نکنیم برویت معاویه ودیگر مردمان گفت نه هکذا امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وظاهر حدیث این ست که کریب هم از انها ست که هلال را دیدند ولیکن ابن عباس او را امر کرد باتمام صوم واگرچه متیقن باشد باینکه امروز عید ست نزد وی وباین رفته است محمد بن الحسن وگفت واجب ست موافقت مردم واگرچه خود خلاف آن کرده وهمین حکم ست در حج زیراکه وارد شده است عرفتکم یوم تعرفون وخلاف کرده اند این را جمهور وگفته اند که واجب ست بروی عمل کردن درباره نفس خود بانچه یقین کرده وحمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت وی بخلاف مردم مراد او وچون منکشف شد بعد خطا پس کافی شد او را انچه کرده است گویند ومتاخرست ایام ودر حق کسی که ملتبس شد بروی امر وعمل کرد باصل وتاویل کرده اند حدیث ابن عباس را باینکه وی قائل برویت اهل شام ازان جهت نشده که مطالع شام وحجاز مختلف ست یا بآن جهت که مخبر واحد بود عمل بر شهادت وی نکرد ونیست در وی اینکه وی امر کرد کریب را بعمل بر خلاف یقین نفس وی زیراکه وی خبر نکرد مگر از اهل مدینه وایشان نمی دانستند آنرا بنا بر یکی ازین دو امر انتهی کلام السبل وهم صاحب سبل رح در منحة الغفار حاشیه ضوء النهار گفته درین حدیث اخبار ست که مردم اخراب متحزب گردند وخلاف هدی نبوی کنند پس گروهی عمل کنند بحساب وبرین ست امتی از مردم تا آنکه عالمی از علما وطائفه باطنیه که امتی از مردم اند تقدیم میکنند صوم وافطار ووقوف را واین شعار ایشان ست وباقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان مراد اند درین حدیث وهمین ست آن گروه که همیشه ماند بر حق ضرر نکند ایشان را هرکه خلاف ایشان کند وهمین اند سواد اعظم واگرچه یک کس تنها باشد وهم الذين يهدون بالحق وبه يعدلون وهمین ست آن جماعت که دست خدا بر ایشان ست من شذ عنهم شذ في النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزی ست که افطار کنند ایشان واضحی روزی ست که قربانی کنند ایشان بنا بر علم ایشان بچیزی که معین کرده است برای ایشان خدا ورسول او از مواقیت وعلامات انتهی کلامه رواه الترمذي وصححه الدارقطني وگفت ترمذی هذا حديث حسن غريب اما حکم این نماز پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض ست چنانکه جمعه ودر روایتی واجب وگویند که تسمیه او بسنت بجهت ثبوت او ست بسنت نه بکتاب ونزد صاحبیه سنت ست وشافعیه نفل گفته اند ولیکن فضل نوافل داشته اند بقولی

سنت مؤكده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب اینجا بمعنی تأکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب ابو حنیفه مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه نزد ابی حنیفه و صحیح نزد وی آنست که فرض کفایه است و بروایتی از ابو حنیفه نیز همچنین آمده و شوکانی گفته حق وجوب ست زیراکه آنحضرت خود هم بران مواظبت کرده و مارا هم حکم فرمود بخروج برای آن چنانکه ثابت ست در صحیح از حدیث ام عطیه پس امر بخروج مقتضی امر بصلوٰة ست برای کسی که نیست او را عذر بفحوای خطاب و مردان اولی تراند از زنان انتهی **وعن** ابي عمير بضم عین بن انس بن مالك الانصاري گویند که نام وی عبد الله ست و وی از صغار تابعین ست روی عن جماعة من الصحابة و زنده ماند بعد پدر خود تا زمانه دراز عن عمومة له من الصحابة روایت میکند از اعمام خود که از اصحاب آنحضرت بودند ان ركبا جاؤا فشهدوا انهم راوا الهلال بالامس بدرستیکه سواری چند آمدند نزد آنحضرت پس گواهی دادند که ایشان دیده اند هلال را دیروز فامرهم النبي صلى الله عليه وسلم ان يفطروا واذا اصبحوا يغدوا الى مصلاهم پس امر کرد آنحضرت اصحاب را که افطار کنند و چون صبح کنند بروند بسوی عیدگاه زیراکه آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دار قطنی صریح آمده استکه قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دار قطنی اینست که صحابه گفتند پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار پس گواهی دادند نزد آنحضرت که ما دیده ایم هلال را دی شب و در روایتی بعد زوال آفتاب و مذهب حنفیه همین ست چنانکه در هدایه گفته و مصلی مکانی ست بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازهٔ مصری که قافلهٔ مکه از انجانب در آید و میان وی و مسجد شریف هزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینة و درینجا دلیل ست برانکه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چه آنحضرت با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمد و امر کرد بخروج بسوی آن پس در جای دیگر بطریق اولی بود و هم برین ست عمل ناس در امصار مگر آنکه عذری باشد رواه احمد و حدیث دلیل ست برینکه نماز عید گذارده می شود در روز دوم زیراکه ظاهر شد حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاهر حدیث اطلاق ست بنظر وقت صلوٰة اگرچه وقت آن باقی باشد زیراکه از اول روز معلوم نبود و باین رفته اند حنفیه لیکن بشرط معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت که درین صورت روز دوم قضا کند در وقتی که روز اول ادا میکردند و این بظاهر حدیث اداست نه قضا و مالک گفته که قضا کرده نشود مطلقا و شافعیه را در وی تفصیل ست و این حدیث در باب عید الفطر ست و عید اضحی را بران قیاس کرده اند در ترک لبس و بران اعذار دیگر را قیاس نموده اند و در قیاس نظر ست زیراکه معرفت جامع متعین نیست وابوداود وهذا لفظه واسناده صحيح والنسائي وابن ماجة وصححه ابن المنذر وابن السكن وابن حزم ورواه ابن حبان في صحيحه عن انس ان عمومة له وهو وهم قاله ابو حاتم في العلل وعلق الشافعي القول به على صحة الحديث فقال ابن عبد البر ابو عمير مجهول كذا قال وقد عرفه من صحح له **وعن** انس رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغدو يوم الفطر حتى ياكل تمرات ياكلهن وترا بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه میخورد چند خرما و میخورد آنها را وتر و در روایت ابن حبان و حاکم از عتبه بن حمید صریح آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر از ان یا بیشتر از ان مگر وتر اخرجه البخاري گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست و وی مفید تقویت بصر ست که صوم مضعف آنست و حلو موافق مزاج ایمان ست که المؤمن حلوي و اگر کسی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب ست و لهذا بعض علما گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل و مستحب ست چنانکه عسل و غیر آن رواه ابن ابي شيبة عن ابن عباس وفي رواية معلقة

للبخاري علقا عن انس و وصلها احمد في مسنده والاسمعيلي والحاكم وابن حبان ويأكلهن افرادًا ميخورد آن چند خرمارا افراد يعني عدد
آن طاق بودي در رعايت عدد وتر در همه چيز عادت شريف آنحضرت بود صلي الله عليه وسلم وفرمودي ان الله وتر يحب الوتر ونيز در ايتار
اشارت ست بسوي وحدانيت پس رعايت آن در جميع امور تبرك بست واخرجه البخاري في تاريخه ومهلب گفته حكمت در اكل قبل صلوة آنست
كه كسي گمان نكند كه صوم لازم ست تا اداي نماز عيد پس باين خوردن سد اين ذريعه كرد وگفته اند كه چون وقوع وجوب فطر عقيب وجوب صوم ست
لهذا تعجيل فطر مستحب شده مبادرةً الى امتثال امر الله وابن قدامه گفته نميدانم در استحباب تعجيل اكل درين روز قبل از نماز خلافي يعني در علما والله اعلم
وعن ابن بريدة بضم موحده وفتح را وسكون تحتيه ودال مهمله ونام وي عبد الله ابو سهل الاسلمي المروزي قاضي مرو ست از طبقه ثالثه
قاله المصنف في التقريب عن ابيه هو بريدة بن الحصيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم بود آنحضرت كه بيرون نمي آمد روز عيد فطر براي نماز تا آنكه ميخورد چيزي ولا يطعم يوم الاضحى
حتى يصلي ونميخورد روز عيد قربان تا آنكه ميگذارد نماز گفته اند كه اكل آنحضرت در هر دو عيد در وقت مشروعيت اخراج صدقه بود كه مخصوص ست
بهر كدام چون اخراج صدقه فطر پيش از برآمدن بمصلي بود صدقه برآورد واكل كرد وبمصلي برفت واخراج صدقه اضحي چون بعد از ذبح بود كه
وقت آن بعد از نماز ست ذبح كرد وصدقه داد بعد از ان بخورد رواه احمد در سبل السلام گفته حديث دليل ست بر شرعيت اكل
يوم الفطر قبل صلوة وتاخير اكل روز اضحي تا بعد نماز وحكمت دران آنست كه چون اظهار كرامت الهي براي عباد بشرعيت نحر اضاحي ست
اهم ابتداست باكل آن براي شكر خدا بر انعام وي از شرعيت نسك جامع خير دنيا وثواب آخرت والترمذي وابن حبان والدارقطني
والحاكم والبيهقي ودر روايت بيهقي اين ست كه چون برميگشت ميخورد از جگر قرباني خود كذا في الجامع ورواه ابن ماجة والدارمي وصححه
ابن حبان وابن القطان وگفت ترمذي درين باب ست از علي كرم الله وجهه وانس رضي الله عنه انتهى وروى حديث علي الترمذي ايضا
والعقيلي وقال اسناده غير محفوظ ورواه ايضا عن ابن عمر وضعفه ورواه البزار عن ابي سعيد وذكره الشافعي مرسلاً عن صفوان بن سليم
وسعيد بن المسيب موقوفا على عروة كذا في التلخيص وعن ام عطية از كبار صحابيات انصاريه وعاقلات نساست نام وي
نسيبه بنت الحارث وقيل بنت كعب وهمراه آنحضرت غزا ميكرد وبيماران را تيمارداري ميكرد ومجروحان را تداوي مي نمود معدود ست
در اهل بصره وجماعتي از صحابه وتابعين در بصره از وي اخذ ميكردند غسل ميت را زيرا كه وي حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم وحكايت ميكرد آنرا باتقان تمام پس حديث وي اصل ست در غسل ميت واين حديث وي در كتاب الجنائز خواهد آمد قالت امرنا
گفت امر كرده شديم ما گروه زنان بناي مجهول بجهت حصول علم بآمر ست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم اند ودر روايت بخاري ست امر نا نبينا
ان نخرج كه بيرون آريم بسوي مصلى العواتق زنان بالغات ودختران دوشيزه را كه مقارب بلوغ اند والحيض وزنان حائض را
واين اعم ست از اول من وجه في العيدين در هر دو عيد كه فطر واضحي اند ودر روايتي ذوات الخدور آمده يعني زنان پرده نشين يشهدن
الخير ودعوة المسلمين حاضر شوند خير را كه در آمدن ست در فضيلت صلوة ودعاهاي مسلمانان را ويعتزل الحيض المصلى
وگوشه گيرند ويكسو نشينند زنان حائض از جاي مصلى متفق عليه لفظ بخاري اين ست امرنا ان نخرج العواتق ذوات الخدور
وقال العواتق وذوات الخدور فيعتزلن الحيض المصلى ولفظ مسلم اين ست امرنا يعني النبي صلى الله عليه وسلم ان نخرج العواتق وذوات
الخدور وامر الحيض ان يعتزلن مصلى المسلمين پس اين لفظ كه مصنف آورده لفظ هيچ يكي از شيخين نيست ودر حديث دليل ست بر [illegible]

اخراج زنان و در وی سه قول ست یکی آنکه واجب ست و باین قائل اند خلفای ثلثه علیؓ و ابوبکرؓ و عمرؓ و مؤید او ست حدیث ابن عباس نزد ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرت ﷺ بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهر ست در استمرار این اخراج از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این عام ست در ذات هیئت و غیرها و صریح ست در زنان جوان و در عجائز بالاولی دوم آنکه سنت ست و امر محمول ست بر ندب قاله جماعة و قواه الشارح المغربی و استدلال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشهود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بودی تعلیل نمی کرد و خروج شان برای ادای واجب و امتثال امر می بود گویم و در وی تامل ست زیرا که واجب هم گاهی معلل می شود بفوائدی که در وی معلل نمی شود بذاته و در کلام امام شافعی که در ام ست تفرقه است در میان ذوی الهیآت و عجائز و گفته واجب ست شهود عجائز و غیر ذوی الهیآت از نسا برای نماز و شهود ایشان در اعیاد شدید الاستحباب ست سوم آنکه منسوخ ست طحاوی گفته در اول اسلام بود بنا بر احتیاج بخروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ارهاب عدو بود پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بمجرد دعوی ست و دافع اوست شهود ابن عباس خروج زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث ام عطیه خروج ایشان را بحضور شهادت خیر و دعوت مسلمین و نیز فتوی داد بآن ام عطیه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلاف نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قول عایشهؓ که اگر می دریافت آنحضرت ﷺ چیزی را که احداث کردند زنان بعد وی هر آینه منع میکرد ایشان را از مسجد ها متفق علیه پس دال نیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل ست برینکه ما هم منع نمی کنیم زیرا که آنحضرت ﷺ منع نفرمود بلکه امر کرد باخراج ایشان پس ما را امیرست که آنچه وی بدان امر کرده ما از ان منع نمائیم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبة بود رسول خدا و ابوبکر و عمر میگذاردند نماز هر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت ست زیرا که آنحضرت ﷺ فرموده اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و می گویند که عثمان آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا همها نماز را دریابند و برسند بآن و تمام و کمال آن بیابند رواه ابن المنذر بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلم ست که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان ست و قیل سبقه الی ذلک عثمان و چون ابوسعید انکار کرد بر مروان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجه ننشستن چنان گفته اند که در خطبه وی سب کسی بود که لائق سب نبوده و افراط در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه است و بهر تقدیر این تقدیم بدعت ست مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم ست کذا فی السبل گویم لفظ ابوسعید این ست که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر پس ناگاه منبری بود مبنی از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را و کشید او مرا و رفت بر منبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابا سعید رفت چیزی که میدانی تو آنرا و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بهتر از آنچه من میدانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و درینجا دلالت ست برینکه عالم را میرسد که با امیر در امر دین برای تغییر منکر در آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد فبها و رنه ذمه عالم بری ست و در فتح الباری درین مقام کلام دراز ذکر کرده و ما آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه امر دائمی آنحضرت ﷺ و هر دو خلیفه راشد وی همین بود و بر همین مستمر ماندند و ظاهرش وجوب تقدیم صلوة ست بر خطبه و بعضے اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان حدیث

عبد اللہ بن السائب ست کہ گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عید را پس ہرگاہ کہ بگذارد نماز را فرمود ما خطبہ میخوانیم پس ہر کہ دوست دارد کہ بنشیند برای خطبہ پس باید کہ بنشیند و ہر کہ دوست دارد کہ برود پس باید کہ برود رواہ النسائی وابن ماجہ وابوداود وازین معلوم شد کہ واجب نیست پس اگر مقدم کند خطبہ را مشروع نیست اعادۂ آن واگرچہ فاعل خلاف سنت شدہ شوکانی گفتہ اصحاب کتب ستہ اتفاق دارند برانکہ آنحضرت نماز عید فطر وعید اضحی پیش از خطبہ میخواند وہمچنین ابوبکر وعمر وترمذی گفتہ برین ست عمل نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وغیر ایشان انتہی **وعن** ابن عباس رضي اللہ عنہ ان النبي صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم العید رکعتین بر ستیکہ آنحضرت بگذارد روز عید دو رکعت درینجا دلیل ست برانکہ نماز عید دو رکعت ست پس سبب واین اجماع ست در حق کسی کہ با امام در جبانہ گذاردہ واگر نماز با امام فوت شدہ وتنہا گذاردہ نیز ہمین حکم ست عند الاکثر واحمد وثوری گفتہ چہار بگذارد وسعید بن منصور از ابن مسعود روایت کردہ کہ ہر کہ نماز عیدش فوت شدہ با امام پس باید کہ چہار رکعت بگذارد واسنادش صحیح ست واسحق گفتہ اگر در جبانہ گذارد دو گذارد ورنہ چہار وابوحنیفہ گفتہ چون قضا شد نماز عید پس مخیر ست درمیان دو وچہار ودر شرعیت عیدین اجماعست ودر وجوب وسنیت وی اختلاف در سبل گفتہ یک قول وجوب عین ست نزد ابوحنیفہ وہمان ظاہر ست از مداومت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وخلفای وی وامر آنحضرت باخراج نسا وامر ایشان بعدم مصلی وامر اصل ست در وجوب قول دوم فرض کفایہ است زیراکہ شعار ست وساقط می شود بقیام بعض کالجہاد قول سوم سنت موکدہ است ومواظبت آنحضرت بران دلیل تاکید سنیت ست لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات کتبہن اللہ علی العباد وگفتہ اند کہ این استدلال بمفہوم عدد ست واحتمال کتابت ہر لیل ویوم دارد لم یصل قبلہا ولا بعدہا ونگذارد پیش ازان ونہ بعد ازان ودرینجا دلیل ست بر عدم شرعیت نافلہ قبل عید وبعد آن زیراکہ چون آنحضرت این را نکرد ونہ امر فرمود بدان پس مشروع نباشد در حق وی صلی اللہ علیہ وسلم ونباشد مشروع در حق ما ودر حدیث ابوسعید کہ بیاید دلیل ست بر ترک وی صلی اللہ علیہ وسلم این را ولیکن ہم در حدیث وی بیاید کہ میگذارد دو رکعت بعد عید در خانہ خود وصححہ الحاکم اخرجہ السبعۃ یعنی احمد وبخاری ومسلم وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجہ وروی الترمذی عن ابن عمر نحوہ وصححہ وہو عند احمد والحاکم واورا طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط لیکن در وی جابر جعفی ست واو متروک ست واخراج کرد بزار حدیث علی رضی اللہ عنہ در قصہ وی کہ گفت بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل وی ونہ بعد وی پس ہر کہ خواہد بکند وہر کہ خواہد ترک کند وجمع میان این احادیث باین طریق ست کہ نفی از صلوۃ در مصلی ست نہ در غیر آن

و ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبي صلی اللہ علیہ وسلم صلی العید بلا اذان ولا اقامۃ گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بغیر اذان واقامت اخرجہ ابوداود واصلہ فی البخاري واصل این حدیث در بخاری ست وآن این ست کہ بخاری از ابن عباس وجابر بن عبد اللہ آوردہ کہ گفتند نبود یعنی در زمان نبوت کہ اذان گفتہ می شد نہ یوم الفطر ونہ یوم الاضحی ودر صحیح مسلم ست از عطا کہ گفت خبر داد مرا جابر بن عبد اللہ کہ نیست اذان مر صلوۃ را روز فطر ونہ اقامت ونہ ندا ونہ چیزی وروایت کرد نسائی از ابن عمر کہ گفت بیرون آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان واقامت ومسلم وابوداود وترمذی از جابر بن سمرہ آوردہ اند کہ گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عیدین نہ یکبار ونہ دو بار بی اذان واقامت وگفتہ ترمذی کہ درین باب حدیث از جابر بن عبد اللہ وابن عباس نیز آمدہ وحدیث جابر بن سمرہ حسن صحیح ست وعمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وغیر ایشان کہ اذان گفتہ نشود مر عیدین را ونہ مر ہیچ یکی از نوافل را ومالک در موطا گفتہ کہ شنیدم بسیاری از علما را کہ گفتند نبود در فطر ونہ در اضحی

نداو نه اقامت از زمان رسول خدا تا امروز و بالجمله اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه ست و در سبل گفته این حدیث دلیل ست بر عدم
شرعیت اذان و اقامت در صلوٰة عید و این بدعت ست و روایت کرد ابن ابی شیبه باسناد صحیح از ابن المسیب که اول کسی که احداث کرد اذان را
برای نماز عید معاویه ست و مثل رواه الشافعی عن الثقة و زیاده کرد که گرفت آنرا حجاج وقتی که امیر کرده شد بر مدینه و روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او
زیاد ست در بصره و گفته اند اول کسیکه اخذ کرد بدان مروان ست و گفت ابن حبیب اول محدث او عبد الله بن زبیر ست و وی اقامت هم گفت و شافعی
از ثقه از زهری روایت کرده که آنحضرت امر میکرد موذن را در عیدین پس میگفت الصلوٰة جامعة در شرح گفته این مرسل ست معتضد بقیاس بر کسوف
زیرا که گفتن آن در کسوف ثابت ست و درو وی تامل ست انتهی زیرا که حافظ ابن القیم رح در هدی گفته آنحضرت چون می رسید بمصلی شروع میکرد
نماز را بغیر اذان و اقامت و نمی گفت الصلوٰة جامعة پس سنت آنست که هیچ چیز ازینها نکنند انتهی و در جای دیگر گفته که هر چه سببش در زمانه
آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد الله بن محمد الامیر والد صاحب سبل رحمهما الله تعالی
گفته شاید وجه تامل برای منع قیاس همین ست والله اعلم **وعن** ابي سعيد رضي الله عنه قال كان النبي صلى
الله عليه وسلم لا يصلي قبل العيد شيئا فاذا رجع الى منزله صلى ركعتين بود آنحضرت که نمی گذارد پیش از
نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزل خود میگذارد دو رکعت و این دال ست بر شرعیت دو رکعت بعد عید در خانه
و معارض اوست حدیث ابن عمر نزد احمد مرفوعا که نیست نماز روز عید قبل آن و نه بعد از ان و جمع میان هر دو این ست که نیست نماز در جبانه و زرکشی
گفته علی رضی الله عنه خلیفه ساخته بود ابو مسعود انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از
امام رواه النسائی و روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه عبد
و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کند که کسی از سلف این امت نماز گذارده پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و در موطا
آورده که قاسم بن محمد میگذارد در روز فطر پیش از انکه برود بمصلی چهار رکعت و عروه نماز میگذارد در روز فطر پیش از عید در مسجد در مصفی گفته ماخذ
فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیت اصل صلوٰة ست و نیافتن دلیلی که دلالت
کند بر منع زیرا که نکردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترک فعل نزدیک حضور و داعی آن دلیل کراهت
نمی تواند شد پس از اختلاف ایمه دلیل الیقان ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم با عدم کراهت فعل معلوم شد و مذهب مالک آنست که تطوع قبل از عید
و بعد از ان امام را مکروه نیست و در پیش حنفیه امام و ماموم را در مصلی مکروه ست انتهی گوییم خلاف دران ست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل
مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس ست و گذشت حدیث ابی سعید درین باب در هدایه گفته تنفل نکند
در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی ست خاصة و اگر نماز اشراق و ضحی را پیش از خروج بجبانه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفته اند
در مصلی و غیر مصلی برابر ست و در شرح هدایه گفته این نفی باطلاقش متناول ست امام را و قوم را جمیعا و شافعی گوید امام را مکروه ست نه قوم را
و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه ست فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوٰة قبل العید
و بعد احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت کراهت ست یا عام تر از ان و بر هر تقدیر مخصوص بامام ست
یا شامل ست امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل ست مصلی و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان می گویند بگذارد
بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه این ست و بصریان می گویند بگذارد قبل نه بعد و مذهب حسن بصری و جماعت این ست و مدنیان میگویند

نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد این ست و بعضے از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلے و هر که تجویز کرده است می گوید
که آن وقت مطلق نماز ست و هر که منع کرده می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را
سنتی ثابت نشده نه قبل و نه بعد الا نزد بعضے که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر
ایام ست انتهی رواه ابن ماجة باسناد حسن و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آورده که بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل خطبه
روز عید و گفت صحیح ست بر شرط شیخین و در حدیث ابن عمر آمده مرفوعاً که نیست نماز روز عید نه قبل آن و نه بعد آن اخرجه احمد و روی الترمذی
عن ابن عمر نحوه و صححه و هو عند احمد والحاکم وله طریق اخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی ست و وی متروک ست و درین باب
حدیثها ست چنانکه بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل برین ست نزد بعضے اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روایت ست از ابی سعید
رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلے بود آنحضرت بیرون می آمد روز
عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلے که جای مشهور ست در مدینه بیرون شهر والآن گرد وی چار دیواری کشیده اند و مسافت از حجره شریف
تا آنجا هزار قدم ست قاله عمر بن شیبة فی اخبار المدینة و اول شیئ یبدأ به الصلوة پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن
بمصلے نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس علی صفوفهم فیعظهم و یامرهم
پستر بر می گشت از نماز و می ایستاد روبروی مردم یعنی بی آنکه بر منبر بایستد زیرا که در زمان شریف منبر در مصلے نبود و حال آنکه مردم نشسته می بودند
بر صفهای خود پس پند میکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحلال و حرام و تمام حدیث این ست و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را
می فرستاد آنرا یا اگر میخواست که بفرماید کاری را می فرمود آنرا پستر بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جز آن بسوی خانه متفق علیه
وازین حدیث چهار امر معلوم شد یکی آنکه خروج بسوی مصلے مشروع ست و متبادر آن ان خروج ست بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکه نماز
پیش از خطبه بود و خطبه بعد از نماز عید بود سوم آنکه این خطبه بر منبر نبود چنانکه در روایت ابن المنذر آمده که خطبه خواند آنحضرت ایستاده بر دو پای
خود و اول کسیکه خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان ست چنانکه در مدونه امام مالک ست و رواه عمر بن شیبة و گویند مروان ست ذکره البخاری
عن ابی سعید ولیکن عثمان یکبار این چنین کرده ترک داد و ابا سعید بران مطلع نشد در فتح القدیر شرح ابن همام بر هدایه گفت اختلاف کرده اند
در بنای منبر بجبانه بعض گفت اند مکروه ست و خواهر زاده گفته حسن ست درین زمان و مروی ست از ابو حنیفه لا باس به انتهی و در بعض احادیث
آمده که خطبه بر راحله خواند اخرجه ابن حبان چهارم آنکه خطبه عید مشروع ست و مثل خطبه جمعه است ولیکن درین حدیث ذکر خطبتین نیست تا مثل خطبه
جمعه باشد و میان هر دو بنشینند در سبل گفت لعله لم یثبت ذلک من فعله صلی الله علیه وسلم وانما صنعه الناس قیاسا علی الجمعة انتهی
پنجم استحباب وعظ و تذکیر درین روز در خطبه چنانکه در صحیحین از حدیث جابر بن عبد الله ست که حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس
ابتدا کرد بنماز قبل خطبه بلا اذان و اقامت پستر استاد تکیه زده بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و برانگیخت بر طاعت حق تعالی
و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پستر بگذشت از ایشان تا آمد زنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آمده که فرمود ایشان را صدقه
دهید و خیر کنید پس اکثر کسی که تصدق کردند زنان بودند بگوشوارها و انگشتری و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد **وعن**
ابی ابراهیم عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابیه عن جده سماع دارد از پدر خود و ابن مسیب
و طاوس و روایت کرد از وی زهری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکرده اند و ضمیر ابیه و جده اگر عائد ست بسوی او پس معنی وی

این ست که پدرش شعیب روایت کرد از جد وی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جد وی محمد آنحضرت را نه یافته است
واگر ضمیر ابیه عائد ست بسوی عمرو ضمیر جده راجع ست بسوی شعیب پس مراد این ست که شعیب راوی ست از جد خود عبد الله و شعیب جد خود
عبد الله را اندریافته پس شیخین باین علت حدیث او را اخراج نکرده اند و ذهبی گفته ثابت شده ست سماع شعیب از جد وی عبد الله واحتجاج
کرده اند بدان ارباب سنن اربعه وابن خزیمه وابن حبان و حاکم کذا فی السبل وقد تقدم ذکره ایضا رضي الله عنهم قال قال نبي الله صلى
الله علیه وسلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولی وخمس فی الاخرة گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت ست در رکعت
اولی و پنج در رکعت دوم واین هفت محتمل ست که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن و معنی ست ظاهر این کلام آنست که این سبع و خمس
سوای تکبیر احرام وقیام بود وعلیه الشافعي انتهی و گفت امام مالک در موطا وهو الامر عندنا یعنی همین ست امر مسلم ومفتی به نزدیک ما در سبل گفته اوضح
این ست که بی او ست و در وی خلاف ست و در هدی نبوی گفته تکبیر افتتاح ازوست مگر آنکه بدلیل نیامده و در دوم پنج ست و باین رفته است
جماعتی از صحابه وغیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی ست و چهار در ثانیه و گفته اند که در هر دو سه ست و گفته اند که شش در اولی
و پنج در ثانیه گوییم واقرب عمل بحدیث باب ست زیرا که طرق آن اگرچه همه واهی ست اما بعض مشد بعض ست وانچه ما عدای اوست از اقوال
نیست دران سنتی که عمل کرده شود بران انتهی کلام السبل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین مسئله ده مذهب ست واین ارجح آنهاست
و همین ست مذهب ائمه ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قرات چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قرارت و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و حذیفه
وابن مسعود ست که درین باب آمده ولیکن گفته اند که در اسناد حدیث ابو موسی و حذیفه عبد الرحمن بن ثابت ست و او را منا کیر ست و بعضی
توثیق وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی مجهول ست و گفته بیهقی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی و جواز
ابو موسی و مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود ست که وی فتوی داد ایشان را بچهار و مسند نکرد آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص
گوییم طبرانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قرارت و در ثانیه بعد قرارت و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد
بر تکبیر چهارم و طبرانی رواة این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوف ست بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوای تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع
رواه ابو داود والدارقطني والحاکم من حدیث عایشة ولیکن در وی ابن لهیعه است و وی ضعیف ست وحق این ست که اصحاب رسول خدا هم
درین مسئله مختلف اند ولهذا امام احمد گفته الکل سنة چنانکه زرکشی از وی نقل کرده و در حجة الله البالغه گفته هما سنتان وعمل الحرمین ارجح انتهی
و در مصفی گفته واز همین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق ست بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه
نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند وعمل اهل حرمین احق باتباع ست
واز همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبهای عید والله اعلم انتهی والقراءة بعدهما کلتیهما و قرارت
الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و درینجا دلیل ست برینکه قرارت بعد تکبیر در هر دو رکعت ست و به قال الشافعي ومالک و گفت
ابو حنیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرارت سه تکبیر سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قرارت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخرجه ابو داؤد
واحمد وابن ماجه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده واسنادش صالح ست کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطني وصححه احمد وعلی
بن المدیني والبخاري فیما حکاه الترمذي ونیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عایشه و در وی ابن لهیعه ست از عقیل از ابن شهاب از عروه
از عایشه و ذکر کرد ترمذی در علل که بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطراب ست از ابن لهیعه باوجود ضعف وی و تصحیح کرد دارقطنی

درعلل وقعت او را و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی العلل عن ابی زرعة اللیثی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل ست
و رواه البزار من حدیث عبد الرحمن بن عوف و تصحیح کرد دارقطنی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و البزار من حدیث ابن عمر
مشایخ در روی فرج بن فضاله است و وی ضعیف ست گفت ابو حاتم انه خطأ و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تکبیر عیدین حدیثی صحیح مرفوع
و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد ست و درین باب ست از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوفا رواه عبد الرزاق و عن
ابن عباس رواه ابن ابی شیبة ابن رشد گفت جز این نیست که رفتند بسوی اخذ باقوال صحابه درین مسئله زیرا که ثابت نشده است دروی از آنحضرت
چیزی انتهی و نقل الترمذي عن البخاري تصحيحه در تلخیص گفت بخاری و ترمذی گفته اند که انه اصح شیء فی هذا الباب در سبل گفته
نمیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمرو بن شعیب اصلا اخراج نکرده بلکه روایت کثیر بن عبد الله عن ابیه عن جده
آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیء روی فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه وسلم و قال و فی الباب عن عایشة و ابن عمر و عبد الله بن عمرو و از بخاری
چیزے نقل نکرده و همین وهم بیهقی را در سنن کبری بعینه واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسی سألت محمدا
یعنی البخاری عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیء اصح منه و گفت حدیث عبد الله بن عبد الرحمن طائفی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
درین باب نیز صحیح ست انتهی کلام البیهقی و نیافتیم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تنقیح الانظار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجب ست
از ابن النحوی که در خلاصه خود ذکر کرده از بیهقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را از ان الخ و ازینجا شناختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری
تقلید حافظ بیهقی کرده و لهذا نسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابو داود انتهی کلام السبل گویم زرکشی گفت که ترمذی گفته هو احسن شیء فی الباب
پس این نیز وهم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی العلل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتهی بلفظه و نیز
عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب العلل المفرد و زاد و عبد الله بن عبد الرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتهی بلفظه و ازینجا معلوم شد
که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب سبل از مصنف برخاسته و لهذا مصنف
نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما او را می بایست که نسبت بطرف علل مفرده میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود
بران مطلع نشده و بقول صاحب سبل تقلید بیهقی کرده در نسبت مذکور اطلاق بکار برده والله اعلم بعده در سبل گفته که اولی عمل ست بحدیث
عمرو بن شعیب لما عرفت و ان لم یکن شیء فی الباب و بود آنحضرت که میکرد درمیان هر دو تکبیر سکته لطیفه و محفوظ نیست از آنحضرت ذکری
معین میان هر دو تکبیر و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی و درود فرستد بر نبی صلی الله علیه وسلم و هم از وی طبرانی
در کبیر روایت کرده که میان هر تکبیر بقدر یک کلمه است و این موقوف ست و در روی سلیمان بن ارقم ضعیف ست و بود ابن عمر با وجود تحری اتباع رفع یدین
میکرد با هر تکبیر انتهی و شوکانی گفت اسناد حدیث عمرو بن شعیب که در متن است صالح ست و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قرارت اخراج کرده و اخرجه الدارقطنی
و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث ست که شواهد اوست و همه صالح الاحتجاج ست **وعن ابي واقد الليثي** نامش حارث بن عوف ست
و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام ست حاضر شد بدر را و قیل انه من مسلمة الفتح و الاول اصح شمار وی در اهل مدینه است مجاور شد مکه را و مرد
آنجا در سنه ثمان و ستین و هو ابن خمس و سبعین و دفن بفخ رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ
في الاضحى والفطر بود آنحضرت که میخواند در نماز عید در اضحی و فطر بقاف و اقتربت این دو سوره را یعنی در رکعت اولی سوره ق
خواندے و در رکعت دوم اقتربت و ازینجا معلوم شد که قرارت این هر دو در نماز عید سنت ست و گاهی این هر دو سوره دراز نخواندی و اقتصار

بسبح اسم ربک الاعلی و هل اتٰک حدیث الغاشیة فرمودی چنانچه در جمعه وظاهر آنست که گاهی آنرا خواندی و گاهی این را و رفته است بسنیت آن شافعی و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن و نزد مالک خواندن این دو سوره مستحب ست و بعضی مستحب گفته اند و این را اشهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته و در خواندن غیر این دو سورهٔ مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه بحکم فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته یقرأ فی کل رکعة الحمد و سورة انتهی گویم فیه تامل زیرا که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم یتساءلون و والشمس وضحها میخواند کذا فی التلخیص والله اعلم

اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داود والترمذی والنسائی **وعن** جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم العید خالف الطریق بود آنحضرت که چون می بود در روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از راهی که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر برگردیدی و سرش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه برکت وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعائر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر و نفاق بمشاهدهٔ عزت اسلام و رفعت اعلام دین اندوهگین گردند یا برای آنکه بقاع و مواضع مختلف ستکثر گواه طاعات وی شوند یا آنکه برای مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعادة شیخ گوید و این وجه احق و اولی ست چه اسرار و معانی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود خلائق را مجال درک و حصر آن تنگ ست و وصول بدان متعذر والله اعلم

اخرجه البخاری ولابی داود عن ابن عمر نحوه و لفظ وی در سنن از ابن عمر این ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ یوم العید فی طریق ثم رجع فی طریق آخری در سبل گفته ابن عمر با آن شدت تحری بسنت تکبیر می گفت از خانهٔ خود تا مصلی انتهی و ترمذی از ابو هریره آورده و گفته که درین باب حدیث از عبد الله بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع این حدیث و باین قائل ست شافعی انتهی و حدیث را الفاظ ست و رواه احمد والترمذی وابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و رواه ابن ماجة والحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر اصح ست و درین باب ست از سعد قرظ و ابی رافع رواهما ابن ماجة و از عبد الرحمن بن حاطب رواه ابن قانع و ابو نعیم و از سعد قرظ رواه البزار و در فتح الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیه برین اند ولیکن رافعی جز تعرض نکرده مگر امام را و بتعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد مثلا باقی ست حکم نیز باقی ست و الا منتفی شود حکم بانتفای علت و اکثر علما برانند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتهی گویم شیخ عبد الحق دهلوی درینجا می گوید و راه غایت انصاف می پوید که تعیین علت در ما نحن فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت و شهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا می کنند بمجرد احتمال و گمان ست چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة در اول و آخر کلام خود ایمائی بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید داشت و لوای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید افراشت انتهی

وعن انس رضی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة ولهم یومان یلعبون فیهما قدوم آورد آنحضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران دو روز معلوم نشده که آن دو روز کدام بود بعضی گویند که نیروز و مهرجان بود و لیکن استبعاد کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس و عادات ایشان ست فقال پس گفت آنحضرت چه چیز ست این دو روز گفتند همچنین ست یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجاست و که ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دو روز در جاهلیت فرمود

قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی ویوم الفطر بتحقیق بدل گردانیده است خدای تعالی بآن دو روز شما که در جاهلیت داشتید
دو روز دیگر بهتر از آن هر دو روز عید قربان وعید فطر می فرماید که عید حقیقی وفرح وسرور مومن باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی ست از
لهو ولعب یا اشارهٔ خفی بجواز چیزی از آن در دو روز عیدین از انچه در وی فاحشه وخروج از طریقه وشعار دین نباشد ونهی ست از تعظیم اعیاد مشرکین
ومواسم ایشان وسرور بدان وحضور دران تا آنکه بعضی علما براه مبالغه رفته حکم بتکفیر کرده اند کما سیجئ بقصد زجر وتهدید وسد ذرائع واتقا از مظان کفر
کذا فی فتح الباری یا اشارهٔ خفی ست بانکه ایام سرور مومنان همین دو یوم ست نه غیر آن پس اظهار سرور در مواسم دیگر محدثه خود یا دیگران منهی عنه باشد
مثل مواسم محافل موالید وقصهٔ شهادت امام حسین رضی الله عنه وبدتر ازین همه آنست که بعضی از رؤسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیاد
وجشنها بروز ولادت ملکهٔ انگلستان وروز صدارت وی وجز آن ایجاد کرده اند ومجالس آن بتداعی مردم وجمع منکرات بسیار برروی کار می آید
وشک نیست که چیزها از آن بکفر می رساند وحضور این چنین محافل عصیان شمائل ومجالس ضلالات منازل خذلان مآب خسران نصاب بی شبهه
از کبائر ست اخرجه ابو داؤد حدیث دال ست برانکه آنحضرت این را بعد قدوم مدینه فرمود چنانکه حرف فا مقتضی اوست ودر کتب سیرت
که اول عیدیکه مشروع شد در اسلام عید فطر ست در سنه دوم از هجرت در سبل گفته در وی دلیل ست برینکه اظهار سرور در عیدین مندوب ست
واز ان قبیل ست که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاهلیت بعیدین مذکورین دلالت ست
برانکه بکنند درین هر دو عید مشروع انچه اهل جاهلیت در اعیاد خود میکردند وخلاف نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبل گفته
مراد وی از افعال جاهلیت چیزی ست که محظور نباشد وشاغل از طاعت نبود انتهی گویم انچه شارح مغربی گفت در حدیث هرگز بران دلالت نیست
بلکه دلالت برخلاف اوست چنانکه لفظ ابدلکم الله بهما خیرا منهما نص ست بران وازینجا معلوم شد که اعیاد آنها شر بود نه خیر پس شارع آنرا بخیر مبدل کرده
نعم البدل آورد واین صریح ست در نهی از کردن انچه اهل جاهلیت میکردند کما تقدم فافهم والنسائي باسناد صحيح در سبل گفته واما توسع
بر عیال در ایام اعیاد بچیزی که محصل ترویح بدن وبسط نفس ایشان باشد از کلف عبادت پس مشروع ست واستنباط کرده اند بعضی کراهت
فرح در اعیاد مشرکین وتشبه بایشان ومبالغه کرد شیخ کبیر ابو حفص بستی رح از حنفیه وگفت هر که هدیه فرستد یک بیضه بسوی مشرکی برای تعظیم عید وی
پس بتحقیق کافر شد بخدا انتهی وچون حکم هدیه این ست دریاب که حکم شریک ومظهر سرور چه خواهد بود ولیکن چون عمل بسنت از قرون کثیره موقوف
شده وعالم هرج مرج گردیده ومحدثات گوناگون وبدع روز افزون در مسلمانان برروی کار آمده در صدها ازیکی هم آنچنان نتوان یافت
که ازین اعیاد ومواسم خود را دور دارد الا ما شاء الله تعالی **وعن** علي رضي الله عنه قال من السنة ان يخرج الى العيد ماشيا
از سنت ست که بیرون آید بسوی عیدگاه پیاده پا وآخر حدیث این ست وبخورد چیزی پیش از انکه برآید یعنی بعید ودر حدیث ابی رافع ست نزد ابن ماجه
که بیرون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده وبرمی گشت پیاده وهم وی از سعد قرظ آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده وامام شافعی در ام گفته
که ما را از زهری رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عید ونه در جنازه هرگز وروا سعید بن منصور عن الزهری مرسلا وبود ابن عمر
که پیاده میرفت وپیاده برمیگشت وتبویب کرد بخاری در صحیح خود وگفت باب المشي والركوب الى العيد وتسويه نمود میان هر دو نظر بصحت حدیث
ورجوع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذي وگفت عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعید پیاده وسوار نشوند
مگر بعذر انتهی وحسنه وگفت ترمذی این حدیث حسن ست در سبل گفته نیافتیم در ترمذی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را وگمان نمیکنم
که تحسینش کند زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث اعور ومحدثین را در وی مقال ست انتهی کلام السبل گویم سید علامه عبد الله بن محمد الامیر

فرزند صاحب سبل رحمہما اللہ تعالیٰ گفتہ تحسین ترمذی ثابت ست چنانکہ مصنف رح گفت در شرح ترمذی ست باین لفظ کہ حکم کرد مصنف بر حدیث باب کہ آن حسن ست و نووی در خلاصہ بروی اعتراض کردہ و گفتہ کہ اہل حدیث متفق اند بر ضعف وی و حارث کذاب ست مگر ترمذی کہ حدیث را حسن گفتہ و دعوی وی درین باب مقبول نیست گوییم اتفاق نکردہ اند بر کذب حارث و نہ بر ضعف وی زیرا کہ یحیی بن معین گفتہ لا باس بہ رواہ عباس الدوری عنہ و عثمان بن سعید الدارمی گفتہ کہ گفت ابن معین ثقۃ و نسائی یکبار گفتہ لیس بہ باس و بار دیگر گفتہ لیس بالقوی و گفت ابوبکر بن ابی داود بود وی افقہ الناس و افرض الناس و احسب الناس بعلم فرائض از علی رضی اللہ عنہ آری شعبی گفتہ حدثنی الحارث الاعور و کان کذابا و نیز کاذب گفتہ اند ورا ابواسحق سبیعی و علی بن المدینی و ابوزرعہ گفتہ لا یحتج بہ و ابن حبان گفتہ کان غالیا فی التشیع واہیا فی الحدیث و دارقطنی گفتہ ضعیف و ضرب یحیی بن معین و عبدالرحمن بن مہدی علی حدیثہ صاحب میزان گفتہ جمہور بر توہین امر او سند باوجود روایت کردن ایشان حدیث ورا در ابواب و گفت حدیث وی در سنن اربعہ است و نسائی باوجود تعنت وی در رجال احتجاج کردہ است بوی و قوی نمودہ است امر او را گفت و این شعبی ست کہ کاذب میگوید ورا پس روایت میکند از وی گفت و ظاہر آنست کہ وی دروغ می گفت در حکایات خود و اما در حدیث پس لا و بود از اوعیہ علم مرہ بن خالد گفتہ حدثنا محمد بن سیرین قال کان من اصحاب ابن مسعود خمسۃ یؤخذ عنہم ادرکت منہم اربعۃ و فاتنی الحارث و لم ارہ و کان یفضل علیہم و کان احسبہم و یختلف فی ہؤلاء الثلثۃ ایہم افضل علقمۃ و مسروق و عبیدۃ ای السلمانی انتہی کلامہ گفت بندہ ضعیف عفی عنہ کہ این جواب یکی از دو وجہ ست کہ در سبل گفتہ و یک وجہ ہمچنان باقی ست یعنی در سبل گفتہ بود کہ لم اجد فیہ انہ حسنہ پس چون در ترمذی تحسین وی موجود نباشد اعتراض صاحب سبل بر مصنف بابت نسبت تحسین بسوی وی ہنوز باقی باشد و جوابی کہ از تحسین گفت نیز حق مقام قضا نکردہ زیرا کہ از تقریر مذکور ظاہر ست کہ ہر کہ از حارث اعور روایت کردہ و ہر کہ از وی روایت نکردہ تضعیف وی نمودہ و توثیق بعض در برابر تجریح جماعت حجت نیست چہ در اصول حدیث مقرر شدہ کہ جرح مقدم ست بر تعدیل و بودن روایت او در سنن دلیل توثیق نمی تواند شد زیرا کہ در سنن اربعہ اخبار ضعاف و حسان و صحاح ہمہ است پس اگر روایت از وی باشد و ضعیف باشد چہ کار سے کند فتدبر

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ انہم اصابہم مطر فی یوم عید فصلی بہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ العید فی المسجد بدرستیکہ رسید ایشان را یعنی صحابہ را باران در روز عید پس نماز گذارد با ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد و این جز یکبار بیش نبود و صاحب مواہب لدنیہ از حافظ ابن القیم رح نقل می کند کہ گفت نگذارد آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار کہ باران رسید پس بمصلے بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتہی شیخ در شرح سفر السعادۃ گفتہ کہ اہل مکہ ہم از زمن اول عادت برین دارند کہ در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعض گفتہ اند کہ در مسجد افضل ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ در مسجد نگذارد بجہت ضیق بود بخلاف مسجد مکہ کہ وسعتی تمام دارد و الآن خود اہل مدینہ نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجہ کفایت ست بآبادانی این بلدہ مطہرہ بخلاف زمان مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شہر بیشتر و در شرح ابن الہمام میگوید کہ سنت آنست کہ برآید بجبانہ و مستخلف نماید کسے را کہ با ضعفا نماز در شہر بگذارد زیرا کہ نماز عید جائز ست گذاردن آن در شہر در دو موضع باتفاق [illegible] انتہی [illegible] امام و قیاس بر جمعہ مقتضے اکثر از سہ نیز میگردد و در بلدہ لاہور و بعض بلاد دیگر [illegible] انتہی [illegible] ضعیف عفا اللہ عنہ کہ تعلیل نگذاردن آنحضرت نماز عید را بمسجد شریف بضیق مسجد مدخول ست بآنکہ چون یکبار بعذر مطر دران بگذارد معلوم شد کہ مسجد وسعت گذاردن داشت الا خروج بمصلے را افضل انگاشت و ہدی وی درین نماز بالخصوص

چنین واقع شد پس سنت در برآمدن بصحرا دامی شود و نه بگزاردن در مسجد گو بعذر جائز باشد و حصول شرف و برکت اتباع همدرین ست گو شرف و برکت
حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیز دیگرست و این چیز دیگر و چون علت خروج درینجا منصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید نبود
پس بمجرد تخمین و قیاس علل و معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گذارد بعذر گذارد نه بی عذر پس در ما نحن فیه حجت نباشد غایت آنکه افاده جواز
کند و ازینجاست که امام مالک گفته خروج بسوی جبانه افضل ست و اگرچه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بجهت آنکه آنحضرت بر همین مواظبت
کرده و در مسجد جز یکبار بعذر مطر نگذارده و وی صلی الله علیه وسلم محافظت نمی کند مگر بر افضل و مروی ست از علی کرم الله وجهه که وی برآمد بسوی
جبانه و گفت لولا السنة لصلیت فی المسجد و خلیفه کرد کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبانه مسجدی باشد مسقوف
پس نماز در وی افضل ست و اگر مسقوف باشد پس در وی تردد ست در سبل گفته قول شافعی این ست که اگر مسجد شهر واسع باشد در وی
بگذارند و بیرون نروند و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع ست و لهذا امر کرد آنحضرت باخراج عواتق و ذوات خدور
و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان افضل باشد و لهذا اهل مکه بنابر سعت مسجد و ضیق اطراف وی بیرون نمی آیند و بدین رفته
جماعتی و گفته که نماز در مسجد افضل ست انتهی گوییم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل ست زیرا که اخراج عواتق و حیض و ذوات الخدور
دلیل است که دال ست بر اهتمام شان این نماز و مصرح ست بافضلیت گذاردن آن بصحرا نه در مسجد و عمل اهل مکه و مدینه بعد ورود احادیث
در شروع مصلی غیر کافی ست در اثبات افضلیت زیرا که اجتهاد دران مسرح نیست و حدیث باب که دال ست بر گذاردن یکبار در مسجد بعذر در وی
مقال ست چنانکه مصنف گفته رواه ابو داود باسناد لین زیرا که در سندش مردی مجهول ست و زیاده کرد در تلخیص رواه ابن ماجه
و الحاکم و اسناده ضعیف پس درینجا بی عذر تعلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمره آنحضرت باید برافراشت و حتی الامکان بتقصیر از خود
راضی نمی باید شد و بعمل بلده لاهور و بعض بلاد دیگر و قول این و آن نباید آویخت و بالله التوفیق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در
موطا گفته که گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و اضحی که امام برآید از خانه خود آنقدر پگاه که برسد بعیدگاه
و حال آنکه حلال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدر یک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتی که حلال شود نماز تا وقت
زوال ست و مذهب شافعی آنست که پگاه تر آیند مردمان تا بگیرند جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد در عید ضحی
و تاخیر کند در فطر اندکی و نزدیک حنفی بهتر ست تعجیل در ضحی و تاخیر در فطر انتهی و هم در مصفی ست زیر کریمه وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰی مَا هَدَاكُمْ
ازین آیت دانسته شد که ما مامور یم باکثار تکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل و طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة
بگویند و باید که رفع صوت کنند و حنفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص ست بجائیکه در حدیث آمده باشد
بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام ست و اظهار در شعائر اسلام مطلوب ست و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل نزدیک ایشان
در غیر فرض ترک جماعت ست پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز انتهی گفت محرر سطور عفا الله عنه
تفصیل مقام این ست که تکبیر در عیدین مشروع ست نزد جماهیر فاما تکبیر عید الافطار پس سنت ست نزد اکثر و وقت وی نزد اکثر نزد خروج
امام ست برای نماز تا ابتدای خطبه و درین باب بیهقی دو حدیث ذکر کرده و هر دو را تضعیف نموده اما حاکم گفته هذه سنة تداولها ائمة الحديث
وقد صحت به الرواية عن ابن عمر وغيره من الصحابة و نزد شافعی تا خروج امام یا تا صلوة یا تا فراغ از خطبه و اما صفت وی پس در فضائل الاوقات
بیهقی ست باسناد تا سلمان که وی می آموخت ایشان را تکبیر و می گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا اللهم انت اعلی و اجل من ان یکون

لک صاحبۃً اویکون لک ولد اویکون لک شریک فی الملک اویکون لک ولی من الذل وکبرہ تکبیرا اللہم اغفرلنا اللہم ارحمنا واما تکبیر عید النحر پس سنت مؤکدہ ست نزد جمہور برای مرد وزن وبعضے خاص کردہ اند بمردان واما وقت وی پس حسب ظاہر آیۂ کریمہ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ وآثار صحابہ این ست کہ نیست مختص بوقت دون وقت مگر اہل علم گویند عقیب صلوۃ ست مطلقا ونزد بعض عقیب فرائض نہ نوافل ونزد بعضے خاص بجماعت دون انفرادی وبموات نہ بقضیہ وبمقیم نہ بمسافر وبامصار نہ بقری واما ابتدا وانتہای وی پس دروی نیز خلاف ست گفتہ اند از اول صبح روز عرفہ وقیل از ظہر آنروز وقیل از عصر وی ودر ثانی تا ظہر ثالث وی وقیل تا آخر ایام تشریق وقیل بن ظہرہ وقیل بن عصرہ ودرین حدیثی واضح از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت نشدہ واوضح چیزی کہ وارد شدہ است دران قول علیؓ وابن مسعودؓ ست کہ آن از صبح عرفات تا آخر ایام منی اخرجہما ابن المنذر در مصنف گفتہ نزدیک حنفیہ شرط وجوب تکبیر اقامت ومصر وفرض بودن صلوۃ وجماعت مستحبہ است وابتدای تکبیر بعد از صلوۃ فجر ست از روز عرفہ وآخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوۃ عصر ست از روز نحر نزدیک ابی حنیفہ در آخر ایام تشریق ست نزدیک صاحبین ومعمول ومفتی بہ مذہب صاحبین ست وہمین ست قول غیر مشہور شافعی وعمل شافعیہ برین ست انتہی واما صفت وی پس اصح انچہ وارد شدہ دران روایت عبد الرزاق ست از سلیمان بسند صحیح گفت اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر کبیرا ومروی ست از سعید بن جبیر ومجاہد وابن ابی لیلی وہو قول للشافعی زیادت وللہ الحمد وصفات دیگر واستحسانات ایمہ نیز ہست وآن دلالت دارد بر وسعت امر واطلاق آیۂ کریمہ مقتضی اوست ونیست فرق میان تکبیر ہر دو عید وامر در آیت بذکر در ایام معدودات وایام معلومات وارد شدہ پس بعض گویند ہر دو ایام مختلف اند معدودات ایام تشریق ست ومعلومات ایام عشر ذکرہ البخاری عن ابن عباس تعلیقا ووصلہ غیرہ وابن مردویہ از ابن عباس آوردہ کہ معلومات قبل یوم ترویہ ویوم عرفہ است ومعدودات ایام تشریق ست واسناد وی صحیح ست وظاہرش ادخال یوم عید ست در ایام تشریق وروایت کرد ابن ابی شیبہ از ابن عباس نیز کہ معلومات یوم نحر وسہ روز بعد اوست ورجحہ الطحاوی لقولہ تعالی لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلٰى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ واین مشعر ست کہ مراد بدان ایام نحر ست انتہی واین مانع نیست از تسمیۂ ایام عشر بمعلومات ونہ از تسمیۂ ایام تشریق بمعدودات بلکہ تسمیۂ ایام تشریق بمعدودات متفق علیہ ست لقولہ تعالی وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ وقد ذکر البخاری عن ابی ہریرۃ وابن عمر تعلیقا کہ این ہر دو می برآمدند بسوی سوق در ایام عشر تکبیر گویان وتکبیر می گفتند مردم بتکبیر ایشان وبغوی وبیہقی ہم این را ذکر کردہ اند طحاوی گفتہ مشایخ ما قائل بودند بتکبیر ایام عشر جمیعا وہمچنین مندوب ست پوشیدن جامہای نفیس ومالیدن عطر در روز عید ونمودن قربانی بسیار فربہ چنانکہ در حدیث حسن مجتبی ست رضی اللہ عنہ کہ امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی العیدین ان نلبس اجود ما نجد وان نتطیب باجود ما نجد وان نضحی باسمن ما نجد البقرۃ عن سبعۃ والجزور عن عشرۃ وان نظہر وعلینا السکینۃ والوقار رواہ الحاکم من طریق اسحق بن برزخ وقال لولا جہالۃ اسحق لحکمت للحدیث بالصحۃ در سبل گفتہ قلت لیس بمجہول فقد ضعفہ الازدی ووثقہ ابن حبان ذکرہ فی التلخیص

باب صلوۃ الکسوف

اختلاف کردہ اند علما در کسوف وخسوف کہ مستعمل اند ہر دو در مہر وماہ یا مختص ست ہر لفظی بیکی ازین ہر دو ودر قرآن مجید استعمال خسوف در قمر آمدہ ودر حدیث خسفت الشمس واقع شدہ وہم نسبت کسوف بسوی آفتاب آمدہ ودر لغت استعمال کسوف در شمس واستعمال خسوف در قمر ست ورُوات حدیث بعضے بکاف روایت کردہ در ہر دو وبعضی بخای معجمہ در ہر دو کہ الشمس والقمر ینخسفان وینکسفان وانچہ در احادیث نیامدہ نسبت کسوف ست بسوی قمر بر جہت بانفراد ودرین ست استعمال فقہا کہ ایشان خاص میکنند کسوف را بآفتاب وخسوف را بماہتاب واختارہ ثعلب

ز جوهری گفته انه افصح وقیل یقال بهما فی کل منهما ومعنی کسوف در لغت تغیر ست بسوی سواد و ازینست کسف وجهه وکسفت الشمس اسودت وذهب شعاعها
ومعنی خسوف نقصان ست قاله الاصمعی وفی ذلک اقوال اُخر ویقال کسفت الشمس بفتح الکاف وتضم نادرا وانکسفت وخسفت بفتح الخاء وتضم نادرا
وانخسفت عن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
گرفته شد آفتاب وبی نور شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت صلعم جز یکبار واقع نشده وهیچ کس تعدد
وقوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آورده که منکسف شد شمس در زمانهٔ آنحضرت صلعم دوبار یکی در سنه سادسه ودیگر در
سنه عاشر روزیکه مُرد پسرش ابراهیم ومنخسف شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس یهود طیاس زدن ورفی بشهب کردن گرفتند وگفتند مسحور شد
قمر پس گذارد آنحضرت صلعم نماز خسوف انتهی ورُوات صلوة کسوف از صحابه بیست وچند کس اند در عمده شرح عمده گفته ازینجا معلوم شد که سر کردن جهال
بنا دیق وغیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یهود ست یوم مات ابراهيم روزیکه مُرد ابراهیم بن رسول الله که از ماریه قبطیه بود
ودر مدینه بسنه ثمان متولد شده ودر مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انكسفت الشمس لموت ابراهيم پس
گفتند مردم که گرفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم ابوداود گفته موت او در دهم ربیع الاول بود وقیل چهارم منه روز سه شنبه وگفته اند یوم عاشورا
ودر بنجا ردست بر منجمان که می گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه عادت این چنین ست واین برخلاف عادت بود اگر گویند در غیر
این سه روز محال ست این سخن باطل ست زیرا که خدا قادرست بر هر چیز فقال پس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم بطریق رد برایشان
ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله بدرستیکه آفتاب وماهتاب دو نشان اند از نشانهای خدا که دلالت می کنند بر وجود وی تعالی
زیرا که خسوف وکسوف دال اند بر کمال قدرت وسلطنت او تعالی وموجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت وابهت تاریک وتیره
وبی نور شدند همچنین قادرست او تعالی والعیاذ بالله که نور علم وایمان از مهر وماه قلوب بنی آدم کسف کند وتاریک گرداند پس درینجا تخویف عباد ست
از باس وسطوت خود وحدیث ماخوذ ست از قول وی تعالی وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته
گرفته نمی شوند از جهت ممات کسی ونه حیات وی این دفع ست مر اعتقاد جاهلیت را که کسوف وخسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ
وضرری عام می باشد وچون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات بادی بجهت استشباع واستطراد موت بود ودر سبل گفته ایشان ادعای حیات
هیچ یکی نکرده بودند پس در ذکر حیات بیان عدم فرق ست بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گویید همچنین این کسوف برای
ممات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض ومانند آنست وذکر قمر با آنکه کلام خاص بود بشمس زیادت افادت ست وبیان آنست که حکم نیرین واحد ست
فاذا رايتموها فادعوا الله وصلوا پس چون ببینید شما آنرا پس دعا کنید خدا را ونماز بگذارید این لفظ مسلم ست ولفظ بخاری فصلوا
وادعوا الله ست ودر وی ارشاد عباد ست بسوی آنچه مشروع ست نزد رویت وی از دعا ونماز وصفت نماز خواهد آمد وامر دلیل وجوب ست
مگر آنکه جمهور حمل کرده اند آنرا بر سنت موکده بنا بر انحصار واجبات در نماز پنجگانه وابوعوانه در صحیح خود تصریح بوجوب وی کرده وزین بن المنیر از ابوحنیفه
نقل کرده که واجب ست شوکانی گفته نماز کسوف سنت ست بجهت عدم ورود دلیل ایجاب ومجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست انتهی
حتى ينكشف تا آنکه منکشف گردد واز ان حالت برآید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم ست متفق عليه پس درینجا آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غایت وقت دعا ونماز انکشاف کسوف گردانیده واین دلیل ست بر فوت صلوة بانجلا پس چون آفتاب منجلی شود وی در نماز باشد
نماز را تمام نکند بلکه اقتصار کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم ست فسلم وقد انجلت واین دلیل ست بر اتمام نماز واگرچه حال شد باشد انجلا

بسوی اوست قیاس بر سائر صلوات زیرا که اینها مقید اند برکعت پس چون یک رکعت گذارد نماز را تمام کرد و در وی دلیل ست بر اینکه گذاردن این نماز مقید ست بحصول سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد و باین رفته اند جمهور و نزد احمد و حنفیه ما عدای اوقات کراهت و نزد مالکیه از وقتی که حلال ست در آن نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر مصنف گفته واقف نشدم بر چیزی از طرق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت ولیکن واقع شد این اتفاقا پس دلالت نکند بر منع ما عدای او کذا فی البدر و في رواية للبخاري عن المغيرة حتى ينجلي تا آنکه روشن شود عوض قول وی حتی ینکشف و معنی هر دو یکی ست و در وی دلیل ست بر طول قرائت و رکعات این نماز و للبخاري وابن حبان والحاكم والنسائي نحوه من حديث ابي بكرة رضي الله عنه فصلوا وادعوا حتى ينكشف ما بكم پس نماز بگذارید و دعا کنید تا آنکه منکشف گردد چیزی که شما راست و این اول حدیثی ست که سوق کرده و آورده آنرا بخاری در باب کسوف و لفظ وی یکشف ست و مراد آنست که مرتفع شود آنچه نازل شده است بشما از کسوف شمس و قمر مصنف در تلخیص گفته واقع شده است در خلاصه و شرح مهذب آنچه موهم بودن این روایت متفق علیه ست حال آنکه چنین نیست زیرا که اخراج نکرد مسلم از ابی بکره در صلوة کسوف هیچ چیز انتهی وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم جهر في صلوة الكسوف بقراءته بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قرائت خود را و مراد در ینجا کسوف شمس ست چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خسفت الشمس و قال ثم قرأ فجهر بالقراءة و جهر اترمذی و طحاوی و دارقطنی هم روایت کرده و ابن خزیمه و غیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعا جهر بقرائت در نماز کسوف و درین چهار قول ست اول آنکه جهر کند بقرائت مطلقا در کسوف شمس و قمر بنا بر حدیث باب و جز آن و این حدیث اگرچه وارد ست در کسوف شمس لیکن قمر مثل اوست بنا بر جمع نمودن آنحضرت هر دو را در یک حکم چنانکه فرمود فاذا رایتموهما ای کاسفین فصلوا و ادعوا و اصل استوای هر دوست در کیفیت نماز و مانند آن و این مذهب احمد و اسحق و ابو حنیفه و ابن خزیمه و ابن منذر و دیگران ست دوم آنکه اسرار کند مطلقا بحدیث ابن عباس که استاد آنحضرت استادنی دراز قریب سوره بقر پس اگر جهر میکرد آنحضرت اندازه نمی کرد ابن عباس قرائت او را بسوره بقر و شافعی از ابن عباس بطریق تعلیق آورده که وی بایستاد بپهلوی آنحضرت در کسوف پس نشنید از آنحضرت حرفی و بیهقی آنرا موصول کرده از سه طریق که اسانید همه واهی ست پس ضعیف ست این قول که ابن عباس از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقرائت نشنیده سوم آنکه مصلی مخیر ست در میان جهر و اسرار زیرا که ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو امر چنانکه از ادله هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جهر نماید و این مختار ائمه ثلاثه است عملا بحدیث ابن عباس و قیاسا بر صلوات خمس ولیکن در سبل گفته که دلیل جهر مطلقا انهض ست ازین همه اقوال و در مصفی گفته ظاهر آنست که جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحدیث شیخین عن عائشة و اما جمع شافعیه بآنکه اسرار در قمر ست و جهر در شمس پس مدخول ست بآنکه ظاهر از حدیث عائشه آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدده دران باب از حضرت عائشه منقول ست و استعمال خسوف بر شمس غیر قلیل ست انتهی ملخصا فصلى اربع ركعات في ركعتين پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی دو رکوع کرد بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجدات و چهار سجده چنانکه معهود ست متفق عليه و این حدیث دلیل ست بر شرعیت جهر بقرائت در نماز کسوف و بر اینکه این نماز دو رکعت ست و در هر رکعت دو رکوع ست و در هر رکعت دو سجده و یاتی خلاف ذلک فی حدیث ابن عباس وهذا لفظ مسلم و این یک وجه ست برای این نماز از وجوه متعدده او و این حدیث ابن عمر و ابن عباس هم آمده و روایت ابن حبان و الحاکم و گفت بخاری حدیث عائشه در جهر اصح ست از حدیث سمره انتهی و لفظ سمره این ست

صلى بنا في كسوف الشمس لا نسمع له صوتا وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم واعله ابن الحزم بجهالة ثعلبة بن عباد راويه عن سمرة وگفت ابن المديني وی مجهول ست وقد ذكره ابن حبان في الثقات باآنكه نيست او را راوی جز اسود بن قيس وجمع كرده اند ميان حديث عايشه وسمره باينكه بود سمره دراخريات الناس پس نشنيد آواز آنحضرت را ليكن قول ابن عباس كه اني كنت الى جنبه واقع اوست مصنف در تلخيص گفته اگر صحيح شود تعدد زائل شود اشكال انتهى وترجيح داد شافعی حديث سمره را بسبب موافقت او با روايت ابن عباس جز آن و در مصفی گفته اما حديث ترمذي عن سمرة پس لا نسمع له صوتا گفته نه استر بالقراءة يا لم يجهر بلكه عدم سماع خود بيان كرد انتهى بمعناه واين ناظر ست در ترجيح حديث عايشه وبالجمله در حديث عايشه كه نزد دارقطني ست آمده كه خواند آنحضرت در ركعت اولی عنكبوت ودر ثانيه روم يا لقمان وفي رواية له اى لمسلم عن عائشة فبعث پس برانگيخت آنحضرت صلى الله عليه وسلم منادیا ينادي نداكننده وآواز دهنده را كه نداكند الصلوة جامعة نماز جمع كننده است پس جمع آمدند وپيشتر رفت آنحضرت برای امامت وگذارد نماز بر وجهی كه مذكور شد ودرينجا دليل ست بر مشروعيت اعلام باين لفظ برای اجتماع مردم درين نماز ووارد نشده است امر باين لفظ از آنحضرت صلى الله عليه وسلم مگر درين نماز واين هر دو لفظ منصوب ست يعني الصلوة جامعة اول بنابر آنكه مفعول فعل محذوف ست اى احضروا وثاني بر حال وجائزست رفع هر دو بر ابتدا وخبر وفيه تقادير آخر

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمان رسول خدا صلى الله عليه وسلم فصلى پس نماز گذارد آنحضرت ومردم با وی اقتدا كردند فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قيام كرد آنحضرت قيام دراز نزديك از خواندن سورهٔ بقر يعني آنزمان بمقدار كه دروی سورهٔ بقر بخوانند واز ينجا معلوم نمی شود كه سورهٔ بقر خوانده باشد ليكن دروی دليل ست بر آنكه دران قرآن بايد خواند بغوی گفته علما متفق اند بر آنكه بخواند در قيام اول از ركعت اول فاتحه واختلاف كرده اند در قيام ثانی پس مذهب مالك آنست كه صحيح نيست نماز مگر بقراءت آن ودروی دليل ست بر مشروعيت طول ركوع ومشروع دران ذكر ست از تسبيح وتكبير وغيرهما ثم ركع ركوعا طويلا پس تر ركوع كرد ركوعی دراز ودر بعضی روايات آمده كه بر مانند از قيام ثم رفع فقام قياما طويلا پس تر برداشت سر از ركوع وايستاد زمانی دراز وهو دون القيام الاول واين ايستادن فرود قيام اول بود ودون بمعنے قريب نيز می آيد از ين حديث معلوم نشد كه در قيام دوم قراءت كرد يا تسبيح خواند ظاهر ثاني ست ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول پس تر ركوع كرد ركوع دراز واين ركوع فرود ركوع اول بود وپس تر برداشت سر از ركوع دوم ثم سجد پس تر سجده كرد يعنے دو سجده چنانكه معهود ست در سجده وجلسه اينجا طويل كرد ودرينجا دلالت ست بر آنكه قيامی كه بعد او سجود ست دروی تطويل نيست بلكه فرود اول ست واگرچه نزد مسلم در روايت جابر آمده كه انه اطال ذلك نووی گفته اين روايت شاذ ست عمل كرده نمی شود بران ونقل كرد قاضی عياض اجماع بر عدم تطويل اعتدالی كه متصل سجود ست وتاويل كرد اين روايت را كه مراد با طالت زيادت طمانينت ست وذكر نكرد درين روايت طول سجود را وليكن ثابت شده است اطالت وی در روايت ابی موسی نزد بخاری وحديث ابن عمر نزد مسلم نووی گويد محققان از اصحاب ما گفته اند وهو المنصوص للشافعی كه طول كند بنابر احاديث صحيحه كه وارد ست بدان ابو داود ونسائی از حديث سمره آورده كه كان اطول ما يسجد في صلاته قط ودر روايت مسلم ست از حديث جابر وسجوده نحوا من ركوعه وبه جزم اهل العلم بالحديث وبگويد عقيب هر ركوع سمع الله لمن حمده باز بگويد ربنا لك الحمد الى آخره وطول كند در جلوس بين السجدتين چنانكه واقع شده است در روايت مسلم از حديث جابر اطالت اعتدال ميان هر دو سجده وگفت مصنف واقف نشدم بران در هيچ طريق مگر درين طريق ونقل كرد غزالی كه اتفاق بر عدم اطالت وے مردود ست

ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول پستر برداشت سر از سجده وايستاد ايستادن دراز واين ايستادن فرود
ايستادنِ نخستين بود كه در ركعتِ اولى كرده بود ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول پستر ركوع كرد ركوع دراز واين
ركوع فرود ركوع نخستين بود كه در ركعتِ اولى كرده بود ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول پستر برداشت سر
از ركوع وايستاد ايستادنى دراز كه آن فرود ايستادنى نخستين بود كه درين ركعتِ ثانيه كرده بود واين دليل ست بر اطالتِ قيام در ركعتِ
ثانيه وليكن دون قيام ركعتِ اولى ودر روايتِ ابى داؤد از عروه آمده كه وى خواند آل عمران را ابن بطال گفته نيست خلاف در انكه ركعتِ
اولى با قيام وركوع خود اطول باشد از ركعتِ ثانيه با قيام وركوع او واختلاف كرده اند در اول از ثانيه وركوع وى كه آيا اين هر دو اقصر اند
از قيام ثانى از اول وركوع او يا هر دو برابر اند گفته اند سبب اين خلاف فهم معنى قول وى ست وهو دون القيام الاول كه مراد بدان اول
از اولى ست يا راجع ست بهمه پس هر قيام كمتر باشد از قيامى كه قبل اوست ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول
پستر ركوع كرد ركوعى طويل واين فرود ركوع اول بود كه درين ركعت كرده بود ثم رفع رأسه ثم سجد ثم انصرف پستر برداشت
سر خود را پستر سجده كرد يعنى دو سجده پستر برگشت از نماز يعنى بعد از تشهد وتسليم وذكر نكرد اين را از جهت ظهور وى وقد تجلت الشمس
وحال آنكه بتحقيق آشكار وروشن شده بود مهر فخطب الناس پس خطبه كرد مردم را ومضمون خطبه همان ست كه در حديثِ مغيره گذشته
يعنى مهر وماه دو آيت اند از آياتِ خدا منخسف نمى شوند براى موت احدى ونه حياتِ وى پس چون به بينيد شما خسوف را پس ذكر خدا كنيد
متفق عليه درينجا دليل ست بر شرعيتِ خطبه بعد صلوٰة كسوف ورفته است باستحباب آن شافعى واكثر ائمه حديث وحنفيه گويند
خطبه نيست در كسوف زيراكه منقول نشده وتعقب كرده اند باحاديثِ مصرحه بخطبه وگفته اند كه آنچه آنحضرت بفعل آورده مقصود از ان خطبه نبود
بلكه قصد رد بود بر كسانيكه معتقد بودند كه كسوف بسبب موت احدى مى باشد واين قول متعقب ست باينكه در روايتِ بخارى ست فحمد الله واثنى
عليه وفى رواية انه عبده ورسوله وفى رواية البخارى انه ذكر احوال الجنة والنار وغير ذلك واين همه مقاصد خطبه است ولفظ وى در مسلم از حديثِ
فاطمه از اسما اين ست قالت فخطب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد ما من شىء لم اكن رأيته الا قد رأيته فى مقامى هذا
حتى الجنة والنار وانه قد اوحى الى انكم تفتنون فى القبور قريبا او مثل فتنة المسيح الدجال لا ادرى اى ذلك قالت اسماء فيؤتى احدكم فيقال
ما علمك بهذا الرجل فاما المؤمن او الموقن لا ادرى اى ذلك قال فقالت اسماء فيقول هو محمد رسول الله جاء بالبينات والهدى فاجبنا واطعنا
ثلاث مرات ثم يقال قد كنا نعلم انك تؤمن به فنم صالحا وفى مسلم رواية اخرى فى الخطبة بالفاظ فيها زيادة مصنف در تلخيص گفته صاحب هدايه
از حنفيه مى گويد نيست در كسوف خطبه زيراكه منقول نشده وما تعجب ميكنيم ازوى زيراكه ثابت ست در حديثِ عايشه وحديثِ اسماء بنت ابى بكر در
صحيحين واحمد آنرا از حديثِ سمره بن جندب آورده ودر نسائى وابن حبان بوجه ديگر مذكور ست كه ايستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم وبر آمد بر منبر
وحمد گفت خدا را وثنا كرد بروى الحديث انتهى گوييم هيچ جاى تعجب از صاحبِ هدايه نيست زيراكه وى فقيه ست نه محدث ولهذا در كتاب او بعض
احاديثِ موضوعه وضعيفه موجود ست تعجب اين ست كه در هدايه زياده برده جا اورا سهو وخطا رو داده در مسائل فقهيه چنانكه بر مُطّلع مخفى نيست
واللفظ للبخارى ولفظ مر بخارى راست در سبل گفته نماز كسوف بر وجوهِ كثيره مروى ست ذكرها الشيخان وابوداود وغيرهم واين
سنت ست باتفاق علما ودر دعوى اتفاق نظر ست زيراكه ابوعوانه در صحيح خود تصريح كرده است بوجوب وى ومحكى ست از مالك كه آنرا
جارى مجراى جمعه داشته وگذشت از ابوحنيفه ايجاب وى ومذهب شافعى وجماعتى يعنى مالك واحمد وجمهور علما آنست كه مسنون ست در جماعت وگفته اند

دیگران یعنی ابوحنیفه وگروهی که تنها بگذارد و حجت اولین احادیث صحیحه است که دران گذاردن آنحضرت بجماعت آمده بعده اختلاف کرده اند در صفت
وی جمهور گویند دو رکعت است در هر رکعت دو قیام دو قرائت و دو رکوع و سجود دو سجده است بغیر هما و این کیفیت رفته است مالک و شافعی و
دیگران انتهی مصفی گفت اکمل نماز کسوف آنست که قیام اول را به آیت مانند سورهٔ بقره و قیام ثانی اند که کمتر از وی و قیام ثالث از قیام
ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سورهٔ بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعض روایات
تطویل سجدات نیز آمده بعد از ان خطبه خواند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند
که آفتاب و ماهتاب دو آیت اند از آیات خدای تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوٰة و ذکر و صدقه و اعتاق کند انتهی گوئیم و این همه افعال در احادیث
صحاح وارد اند **وفي رواية مسلم** ای عن ابن عباس **صلّى** ای النبی صلی الله علیه وسلم **حين كسفت الشمس ثماني ركعات
في اربع سجدات** گذارد آنحضرت چون گرفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت زیرا که هر رکعت را
دو سجده است و باین کیفیت رفته است گروهی **وعن علي** علیه السلام ای واخرج مسلم عنه **مثل ذلك** ای مثل روایت
ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذاردند **وله** و مسلم راست
عن جابر بن عبد الله صلّى ای النبی صلی الله علیه وسلم **ست ركعات باربع سجدات** گذارد آنحضرت شش رکوع
یعنی در هر رکعت سه رکوع بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است **ولابي داود عن ابي بن كعب رضي الله عنه صلّى**
ای النبی صلی الله علیه وسلم **فركع خمس ركعات وسجد سجدتين** گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد
دو سجده **وفعل في الثانية مثل ذلك** و کرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده و رواه البیهقی والحاکم ایضا
وصححه ابن السکن وقال الحاکم رواته موثوقون و بالجمله از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت است بالاتفاق و اختلافی که هست
در کیفیت رکوعات است در هر رکعت و از مجموع روایاتی که صحیح است ... ثبوت رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع
و باین اخذ کرده است شافعی و مالک و لیث و احمد و غیرهم و دلیل آن است حدیث عائشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر ابن عبد البر گفته
هو اصح ما في الباب وباقي الروايات معللة ضعيفة دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم است از ابن عباس
و علی رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و دلیل آن است حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شده اند
علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کرده اند باول بنا بر کلام ابن عبد البر و نووی در شرح مسلم گفته اخذ کرده اند بهر نوعی بعض صحابه و گفته
جماعتی از محققین که مصلی مخیر است میان این انواع پس هر نوعی که بجا آرد خوب کرده و این مبنی است بر تعدد کسوف که گاهی دران چنین کرده گاهی
چنان و لیکن در سبل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعهٔ واحده است که آن نماز گذاردن آنحضرت است روز وفات ابراهیم
و لهذا التعویل کرده اند دیگران بر اعلال احادیث حاکیهٔ صور ثلاثه و ابن قیم گفته کبار ائمه تصحیح نمیکنند تعدد آنرا کالامام احمد والبخاری والشافعی
و می بینند آنرا غلط و رفته اند حنفیه بگذاردن دو رکعت همچو سایر نوافل انتهی مذهب جمهور کوفیین و ثوری نیز همین است و یک رکوع اقل اعداد است
و مخیر اکثر آن مصفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا رأیتم ذلک فصلوا را کاربسته است و هر که دو رکوع
و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهم اوفی حاصل کرد انتهی شیخ در ترجمه گفته نزد ما صلوٰة کسوف شمس دو رکعت است
بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارد

و نزد شافعی برای ہر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در ہر رکعت ست بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و ہمچنین نزد امام احمد در مشہور از مذہب وی و جائز ست نزد اکثر اصحاب وی تنہا نیز و بر رکوع واحد بی خطبه و دلیل ما حدیث ابن عمر ست که ناطق ست بانچه در مذہب ماست و حال کشف ست مر رجال را که در صف پیش استاده اند از نسا و صبیان که موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایة و شیخ ابن الہمام احادیث آورده بر روایات صحیحه و حسنه که مثبت مذہب حنفیه اند و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در انہا اضطراب کرده اند روات بعضی دو رکوع و بعضی سه و بعضی چہار و بعضی پنج پس واجب شد که گذارده شود بر وجہی که معہود ست و موافق مر روایات اطلاق را مثل قول آنحضرت ﷺ فاذا کان ذلک فصلوا از جہت ہمین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشایخ ما که سبب آن اشتباه ست که بجہت کثرت ازدحام اہل صفوف پیشین را او فتاده و ظاہر آنست که کسوف در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز یکبار واقع نشده و ہیچ کس تعدد وقوع روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت ست و لیکن قول صاحب ہدایه که حال کشف ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست که غیر عائشه رضی از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد انتہی گوییم اضطراب دلیل صحت روایات ست و چون حادثه متحد ست اطلاق را حمل کنند بر تقیید و مذہب حنفیه ثابت اما ترجیح غیر ثابت مصنف در تلخیص گفته تمسک کرده اند حنفیه بظاہر حدیث ابی بکره که در وی بلفظ مثل صلاتکم آمده و بحدیث عبد الرحمن بن سمره که نزد مسلم ست و در ان این ست که خواند دو سوره و گذارد دو رکعت و بحدیث نعمان بن بشیر و در وی این ست که پس گذارد دو رکعت را اخرجه ابو داود و رواه النسائی بلفظ فصلوا کاحدث صلوٰة صلیتموہا من المکتوبة و اخرجه احمد والحاکم و صححه ابن عبد البر و اعله ابن ابی حاتم بالانقطاع و بحدیث قبیصه بن مخارق فصلی رکعتین و اخرجه ابو داود و الحاکم انتہی

وعن ابن عباس رضی الله عنه ما ہبت ریح قط الا جثی النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه نوزید ہرگز بادی مگر آنکه نشست آنحضرت بر دو زانوی خود و این قعده مخافت ست نمی کند آنرا مگر خائف مشہور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد و ریاح بلفظ جمع در رحمت و خطابی توجیه آن کرده که چون ریاح متکثر شود سحابہا را پیدا آرد و امطار بسیار آید و در زروع نشو و نما پیدا گردد و چون یک ریح وزد عقیم باشد این چنین ست اعتقاد اہل عرب و طحاوی این را منکر شد و استشہاد آورد بقول وی تعالی وجرین بہم بریح طیبة و بانچه در بعض احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در حدیث ابو ہریره آمده الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب و قول آنحضرت ﷺ انا نسالک من خیر ہذا الریح و خیر ما فیہا و گفته که این حدیث ابن عباس ضعیف ست مقاومت با آن حدیث صحاح نتوان کرد و طیبی گفته غالبا ریح و ریاح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف گردد و درینجا سخن بسیار ست در لمعات وغیره مذکور ست وقال و گفت این کلمات را اللہم اجعلہا رحمة ولا تجعلہا عذابا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده عذاب و در آخر روایت این ست اللہم اجعلہا ریاحا ولا تجعلہا ریحا خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح گفت ابن عباس که در کتاب خداست ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت و تند و فرستادیم بر ایشان باد نازاینده که بارور نمی گرداند درختان را و فرستادیم بادہای آبستنی که درختان بوی بارور می شوند و از آیات الہی ست که می فرستد بادہا را بشارت دہنده بباران و درین بیان ست که مجموع ریاح در رحمت ست و مفرد در عذاب پس استشکال شد در حدیث و جواب داده اند که مراد آنست که ہلاک مکن ما را باین باد زیرا که اگر درین ریح ہلاک شوند بادی دیگر بعد از ان بر ایشان نه وزد پس این ریح باشد نه ریاح رواه الشافعی فی الام والطبرانی والبویعلی والبیہقی فی الدعوات الکبیر **و** ہم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه انه بدرستیکه وی یعنی ابن عباس و در بعض نسخ انه صلی الله علیه وسلم

صلى في زلزلة ست ركعات واربع سجدات گذارد در زلزله زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت در هر رکعت سه رکوع
وقال وگفت هكذا صلوة الآيات این چنین ست نماز نشانهای خدا رواه البيهقي من طريق عبد الله بن الحارث عنه انه كان في
زلزلة في البصرة ورواه ابن ابي شيبة من هذا الوجه مختصرا ان ابن عباس صلى بهم في زلزلة اربع سجدات ركع فيها ستا وروایت کرد ابوداود
از ابن عباس مرفوعا که چون ببینید شما آیتی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها كما قال الشافعي و در ینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت
نیست ولیکن ظاهر آنست که بجماعت گذارده باشد و شافعی گفت نمیدانم که امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات و نه هیچ یکی از خلفا
او جز نماز کسوفین و روایت کرد بیهقی در سنن و معرفة بسند خود تا شافعی که ذکر الشافعي عن علي رضي الله عنه نحوه ذکر کرد
شافعی از علی مانند آن که بگذارد وی کرم الله وجهه شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی
گفته اگر ثابت شود این از علی رضی الله عنه قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذ می کنند بدان دون آخر وهو قوله هكذا
صلوات الآيات و ذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم الله وجهه و رفته اند بعض علما باینکه برای افزاع دو رکعت نماز بگذارد مثل
نماز کسوف و وافقه على ذلك احمد بن حنبل گویم در کتب حنابله این ست که برای کسوف دو رکعت بگذارد وقتیکه خواهد و شافعی وغیره
گفته اند که تجمیع مسنون نیست و اما صلوة منفرد پس خوب ست زیرا که امر آنحضرت بتجمیع جز در کسوفین مروی نیست والله اعلم

باب صلوة الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا یا سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه ابن ماجه از حدیث ابن عمر آورده که فرمود
آنحضرت صلى الله عليه وسلم کم نکرد هیچ قومی پیمانه و ترازو را مگر آنکه گرفته شدند بقحط و خشک سالی و شدت موٴنت و جور سلطان بر آنها و منع نکردند
زکوة اموال خود را مگر آنکه منع کرده و باز داشته شدند باران را از آسمان عن ابن عباس رضي الله عنه قال خرج النبي صلى
الله عليه وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینه منوره متواضعا فروتنی کننده متبذلا بمثناة فوقیه و موحده و ذال معجمه یعنی
لابس ثياب بذلة و بذله جامه که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند و زینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت و حسن هیئت ست برای تواضع و
اظهار حاجت متخشعا خشوع کننده و چشم فرو خوابانیده و تواضع و تخشع قریب اند در معنے اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را
بر باطن و گویند خشوع در صوت و بصر باشد و خضوع در بدن مترسلا فرو هشته از عاجزی ای بتأنی و عدم عجلت متضرعا زاری کننده
لفظ ابوداود متبذلا متواضعا ست در نهایه گفته تضرع تذلل و مبالغه در سوال و رغبت فصلى ركعتين كما يصلي في العيد
پس بگذارد دو رکعت چنانکه گذارده می شود در عید لفظ ابوداود این ست لكن لم يزل في الدعاء والتضرع والتكبير ثم صلى الخ و از ینجا معلوم شد
که نماز بعد دعا بود و لفظے که مصنف آورده غیر صریح ست درین لم يخطب خطبتكم هذه و خطبه نخواند مثل این خطبه شما که میخوانید
و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین ست زیرا که در روایت
ابوداود زیاده کرده انه صلى الله عليه وسلم رقي المنبر و ظاهر آنست که رقی منبر نبود مگر برای خطبه و گفته اند بخواند خطبه مانند جمعه بحدیث
عایشه که می آید و بحدیث ابن عباس و از حدیث ابوهریره خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزد احمد و ابن ماجه و ابی عوانه
و بیهقی این ست انه صلى الله عليه وسلم خرج للاستسقاء فصلى ركعتين ثم خطب و باین رفته است شافعی وغیره و در حدیث ابن عباس
که لفظ وی نزد ابوداود و گذشته قبل نماز آمده و باین رفته است جماعتی و جمع میان هر دو حدیث باین وجه ست که آنحضرت ابتدا بدعا

کرده بود و پس هیچ کس از رواة از ان خطبه تعبیر نکردند و بر ان اقتصار نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضی دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند هم بر ان اقتصار نمودند و ... قبل نماز ذکر نکردند و بنا جمع بین الروایتین و اما دعا یکه درین نماز باید کرد پس تحری آن ماثور از آنحضرت صلی الله علیه وسلم است چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهر است. رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و درینجا دلیل است بر شرعیت نماز استسقا و باین رفته اند اکثر ایمه چنانچه در ترجمه گفته شد و نزد ابو حنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم واهب رزاق و استغفار بنص قرآن سبب ادرار امطار است و حنفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة در ان مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکور است عین دعا است و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقا کرد و بر دعا و استغفار اقتصار نمود و نماز نگزارده و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قرب عهد وی بزمان نبوت بعید است و ترک وی با وجود علم ابعد است با وجود یکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند مراد بقول ابی حنیفه که نیست نماز در استسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه و اگر هر یکی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست پس ابو حنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابو یوسف و محمد نیز موافق ایمه دیگر اند درین باب و بعضی گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اختصاص آن بآنحضرت علیه السلام انتهی و در شرح سفر السعادة گفته نزد صاحبین و ایمه ثلاثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات است مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختار تر است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنها یک قائل اند بنماز قراءت بجهر است و تحویل ردا انتها امام را یا قوم را نیز در قول است و نزد ابی حنیفه هیچ یکی ازینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابو حنیفه و عمل بمذهب صاحبین است انتهی کلامه گویم و همین است ارجح زیرا که حدیث نماز در بخاری است از عباد بن تمیم باین لفظ انه صلی الله علیه وسلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگزاردن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیه نکردن صحابه عمر را بجهت آنست که استسقا از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از ان وجوه بود پس چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت است تنبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتصار بر دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقا اگرچه بوجوه متعدده آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یکی از ان وجوه بجای خود سنت مستمره است در حجة الله البالغه گفته استسقا کرده است آنحضرت برای امت خود مرات کثیره و لیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که برآید بسوی مصلی با مردم در حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگذارد دو رکعت بقراءت جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و ردا بگرداند انتهی و در سفر السعادة گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرد انتهی گویم بیان آن شش وجه در هدی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج اوست صلی الله علیه وسلم بسوی مصلی و نماز گزاردن و خطبه خواندن دوم روز جمعه بر منبر در اثنای خطبه سوم استسقای وی بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقا در حالیکه نشسته بود در مسجد پس برداشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عز و جل پنجم استسقا کردن نزد احجار زیت قریب زوراء این بیرون دروازه مسجد بود

حتی شم استسقا در بعض غزوات وقتی که سبقت کردند او را مشرکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد انتهی واز ینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز
ثابت ست وهم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد و صححه الترمذي در مصفی گفت در مثل این مقام دو رای می شود یکی آنکه
هر فعل و کیفیتی سنت ست پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر ماجور خواهد شد دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت ست پس مدرک بعضے و دون بعض
مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجا آرد مثل جمعه که یک فرض ست و ارکان و خصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفاے
مسلمین هلم جرا و میل شافعی برای اول ست و میل مالک و ابی حنیفه برای ثانی ست و اکمل استسقا آنست که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجوه خیر از
صدقه و صله بجا آرند بعد از ان روز چهارم بصحرا روند روزه گرفته و جامهای خانگی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس انگاه دو رکعت نماز
گذارند مانند عید بعد از ان دو خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل ردا کنند امام و ماموم همه انتهی گویم واین ظاهر ست در راے اول

وصححه ابو عوانة وابن حبان واخرجه الحاكم والبيهقي والدارقطني ايضا وعن عائشة رضي الله عنها قالت شكى الناس
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قحوط المطر گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له
بالمصلى پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است ووعد الناس يوما يخرجون فيه
و نوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند در ان روز و معین کرد آن روز را برای ایشان و درینجا دلالت ست برینکه مستحب ست تقدیم تعیین روز برای
مردم تا که طیار شوند برای آن و خالص شوند از مظالم وغیره و مقدم کنند توبه را واین امور واجب ست مطلقا مگر آنکه با حضور شدت و طلب تفریج وی
از او تعالی تضییق آن زیرا که وارد شده ست در اسرائیلیات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا
زیرا که در ایشان عاصی بود و لفظ ناس عام ست از مسلمانان و غیر هم واز ینجا گفته اند که مشروع ست اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کناره باشند
فخرج حين بدا حاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را ابروی آفتاب یعنے کرانه او و بدا با الف و همزه هر دو
روایت ست و اول ظاهر تر ست فقعد على المنبر پس نشست بر منبر حافظ ابن القیم رح گفته اگر صحیح شود ورنه در دل ازین حرف چیزے
هست فكبر وحمد الله پس تکبیر برآورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پس تر گفت انكم شكوتم جدب دياركم بدرستیکه
شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار ست بمعنی سرا و گله کردید پس ماندن باران را از وقت معین و معهود که برای اوست از شما
وقد امركم الله ان تدعوه وبتحقیق فرموده ست خدای تعالی شما را که بخوانید او را قال تعالی ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ووعدكم
ان يستجيب لكم و نوید داده ست شما را که قبول کند دعا و سوال را برای شما کما قال وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ
أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ثم قال پس تر گفت آنحضرت الحمد لله رب العلمين الرحمن الرحيم جمیع سپاس
و ستایش ثابت ست مر خدائی را که پروردگار جهانیان ست و مهربان ست در دنیا و آخرت درینجا دلیل ست بر عدم افتتاح خطبه بسمله بلکه بحمد
و نیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تحمید مٰلِكِ يوم الدين مالک همه چیز ست روز جزا ابو داود گفته اهل مدینه
ملك يوم الدين میخوانند واین حدیث حجت ست برایشان لا اله الا الله يفعل ما يريد نیست هیچ معبود برحق سوای خدا میکند آنچه میخواهد

اللهم انت الله لا اله الا انت الغني ونحن الفقراء انزل علينا الغيث واجعل ما انزلت علينا قوة وبلاغا
الى حين خداوندا توئی معبود برحق نیست خدای برحق سوای تو توئی بی نیاز و ما نیازمندانیم و محتاج فرود فرست بر ما باران و بگردان چیزیرا
که فرود فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانی طویل یعنے برسیم بمطالب خود بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ بفتح با چیزی

که بوی مطلوب بر سند شو رفع یدیه فلم یزل حتی رؤی بیاض ابطیه یعنی بر داشت هر دو دست خود را پس نگذاشت بر داشته را و بر داشته می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر لباس شریف دران زمان فقط ردا بود مراد ظهور ابطین علی الحقیقت خواهد بود و اگر قمیص بود مراد موضع الابطین ست و بر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع صعب تر وسیله و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و درینجا دلیل ست بر شرعیت رفع الیدین نزد دعا ولیکن در استسقا مبالغه در رفع مطلوب ست تا آنکه برابر رو گردد و تجاوز نکند از سر واما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نمیداشت هر دو دست خود در چیزی از دعا مگر در استسقا پس گفت سیوطی در توشیح که این نفی رفع خاص ست یظهر کفین کما فی مسلم و ابی داود و اما در سائر دعا پس بر میداشت هر دو دست خود ببطون آنها و ثابت شده ست رفع یدین در دعا در یک صد حدیث و قد افردتها بجزء انتهی و این جزو را کاتب حروف عفی عنه در سفر حج از حدیده نقل کرده همراه آورده ست و مصنف رح در فتح الباری گفته ابو موسی اشعری گوید دعا النبی صلی الله علیه وسلم ثم رفع یدیه و رایت بیاض ابطیه و گفت ابن عمر رفع النبی صلی الله علیه وسلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد و در روی رد ست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا جز در استسقا و تمسک کرده ست بحدیث انس و آن صحیح ست ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاصه است نه اصل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقا و حاصلش این ست که رفع در استسقا مخالف غیر اوست یا بمبالغه تا آنکه دستها برابر رو شوند و در دعا برابر هر دو دوش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یری بیاض ابطیه بلکه جمع کرده می شود باین طور که رویت بیاض در استسقا ابلغ بود از غیر وی یا آنکه کفین در استسقا متصل می باشند و در دعا بلند منذری گفته و بتقدیر تعذر جمع جانب اثبات راجح ست گویم لاسیما با کثرت احادیث وارده دران زیرا که در وی حدیثهای بسیار آمده افردها المنذری فی جزء وسرد منها النووی فی الاذکار و فی شرح المهذب جملة و عقد کرد برای آن بخاری بابی در ادب مفرد و ذکر کرد دران حدیث ابو هریره که قدوم آورد طفیل بن عمرو بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت بدرستیکه دوس نافرمانی کردند خدا را پس دعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهد دوسا و این در صحیحین ست بدون قول وی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر ست در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مردی دیگر را سی فقال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم ولیدیه فاغفر فرفع یدیه و سندش صحیح ست و اخرجه مسلم و در حدیث عایشه ست قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم یدعو رافعا یدیه یقول اللهم انما انا بشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد ست و در جزء رفع الیدین بخاری ست که رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رافعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبد الرحمن بن سمره در قصه کسوف فانتهیت الی النبی صلی الله علیه وسلم وهو رافع یدیه وهو یدعو و هم نزد مسلم ست از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل بقیع فرفع یدیه ثلث مرات و در حدیث طویل ابو هریره ست در فتح مکه فرفع یدیه وجعل یدعو و در صحیحین ست از حدیث ابی حمید در قصه ابن اللتبیه ثم رفع یدیه حتی رایت عفرة ابطیه یقول اللهم هل بلغت و در حدیث ابن عمرو ست ان النبی صلی الله علیه وسلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرفع یدیه وقال اللهم امتی و در حدیث عمر ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نزل علیه الوحی یسمع عند وجهه کدوی النحل فانزل علیه یوما ثم سری عنه فاستقبل القبلة و رفع یدیه و دعا الحدیث اخرجه الترمذی واللفظ له والنسائی والحاکم و در حدیث ابی امامه ست کنت ردف النبی صلی الله علیه وسلم بعرفات فرفع یدیه فمالت به ناقته فسقط خطامها فتناوله بیده وهو رافع الید الاخری اخرجه النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد ست نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه وهو یقول اللهم اجعل صلاتک ورحمتک علی آل سعد بن عبادة و سنده جید و احادیث درین باب بسیار ست و اما آنچه مسلم از حدیث عمارة بن رویبه

آورده که وی دید بشر بن مروان را که بر میداشت هر دو دست خود پس انکار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین و اشاره کرد بسبابه پس صریح
از بعض سلف حکایت کرده که وی اخذ بظاهر کرده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت و رد کرده آنرا باینکه در وی شد در باره خطبه ست
سال خطبه و این ظاهرست در سیاق حدیث پس نیست معنی برای تبتیل آن برفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بمشروعیت آن و روایت کرده اند ابوداود
و ترمذی و حسنه و غیرهما از حدیث سلمان مرفوعا ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا ای خالیة و سنده جید طبری گفته
و مکروه ست رفع یدین در دعا نزد ابن عمر و جبیر بن مطعم و دید شریح مردی را که برمیداشت هر دو دست خود پس گفت من تتناول بهما لا ام لک طبری این را
باسانید خود تا آنها سوق کرده و ابن التین از عبدالله بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت
و در مدونه گفته خاص ست رفع باستسقا و بگرداند بطون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا برابر دوش و گفت که آنها را برابر سینه
باید داشت کذلک اسنده الطبری عنه ایضا و از ابن عباس آمده که این صفت دعاست و ابوداود و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند که گفت
مسألت آنست که دستها تا دوش برداری و استغفار آنست که بیک انگشت اشاره کنی و ابتهال آنست که هر دو دست را جمیعا دراز نمائی و طبرانی
از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت یرفع یدیه حتی یجاوز بهما راسه و ثابت شده است از ابن عمر خلاف ما تقدم اخرجه البخاری فی الادب المفرد من طریق
القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یدعو عند القاص یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه باطنهما مما یلیه انتهی کلام المصنف رح ملخصا من کتاب الدعوات
من فتح الباری و نووی در شرح مسلم زیر حدیث انس گفته ظاهرش آنست که نبرداشت آنحضرت دست خود مگر در استسقا و لیکن حال این چنین نیست
بلکه ثابت شده است رفع یدین وی در دعا در مواطن دیگر غیر استسقا و هی اکثر من ان تحصر و قد جمعت منها نحوا من ثلثین حدیثا من الصحیحین او احدهما
و ذکرتها فی اواخر باب صفة الصلوة من شرح المهذب و تاویل حدیث اینست که رفع بلیغ که از ان بیاض ابطین دیده شود نکرد مگر در استسقا
یا مراد آنست که وی جز در استسقا ندیده و غیر وی آنرا دیده پس مقدم کرده شوند مثبتین در مواضع کثیره که جماعات اند بر واحد که حاضر نشد این مواضع را
و لا بدست از تاویلی که ذکر کردیم انتهی ثم حول الی الناس ظهره و قلب رداءه پستر بگردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و رو کرد
بسوی قبله و گردانید چادر خود واقدی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شش ذرع بود در سه ذرع و طول ازار چهار ذرع و یک شبر در دو
ذرع و یک شبر و این ردا و ازار را در جمعه و عیدین می پوشید کرمانی گفته ردا آنست که در نصف اعلی پوشند و ازار آنکه در نصف اسفل پوشند
و طریق قلب ردا باین وجه ست که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند
هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار
و در ابوداود بجای لفظ قلب حول گفته و هو رافع یدیه در حالیکه بردارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس و نزل
پستر رو آورد بر مردم و فرود آمد از منبر و صلی رکعتین پس گذارد دو رکعت و در ینجا دلیل ست بر آنکه صلوة باران دو رکعت ست و هو قول الجمهور
فانشأ الله سبحانه و تعالی سحابة فرعدت و برقت پس پیدا کرد خداوند پاک برتر ابری را پس غرید آن ابر و درخشید برق بفتح را
و کسر هر دو روایت ست ثم امطرت پستر بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد سیلها
پس هرگاه که دید آنحضرت شتاب رفتن ایشان بسوی خانها خندید تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن وی پس گفت آنحضرت گواهی میدهم
که خدا بر هر چیز قادرست و من بنده خدا و رسول ویم رواه ابوداود و ابوعوانة و ابن حبان و الحاکم و قال غریب و اسناده جید
و صححه ابو علی بن السکن و قصة التحویل فی الصحیح و قصه تحویل ردا در صحیح بخاری ست و آن گردانیدن یمین ست بر شمال زیاده کرد ابا

وابن خزیمه وگردانید شمال را بیمین و در روایت ابوداود دست گردانید عطاف ایمن او را بر عاتق ایسر خود و عطاف ایسر او را بر عاتق یمین خود
و در روایت ابوداود ست که بود بر آن حضرت خمیصه سودا پس خواست که بگیرد اسفل آنرا و گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد بروی قلب کرد آنرا و گردانید
بر دوش خود و مشروع کرد برای مردم که تحویل کنند همراه وی لما اخرجه احمد بلفظ وحول الناس معه ولیث وابویوسف گویند مختص ست تحویل بامام
وبعضے گفته اند زنان تحویل نکنند و وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم ست چون خواست که دعا کند رو کرد بقبله و گردانید چادر خود را
ومثله فی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله مازنی و نیست وی راوی اذان چنانکه بعض حفاظ وهم کرده اند و لفظ وی
این ست که گفت عبد الله بیرون آمد رسول خدا با مردم بسوی مصلّٰی در حالیکه قصد استسقا داشت پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در آن هر دو
بقراءت و رو آورد بقبله در حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله
وفیه و درین حدیث عبد الله این نیز هست فتوجّه الی القبلة یدعو پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله در حالیکه دعا میکند و در بخاری
بعد یدعو این ست وحوّل رداءه وفی لفظ تلب رداءه ثم صلّی رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس تر بگذارد دو رکعت جهر کرد در آن
هر دو بقراءت و درین جا دلیل ست بر مشروعیت جهر در آن ابن بطال گفته اند مجمع علیه یعنی جهر در نماز باران و از اینجا بعض علما اخذ کرده اند که
این نماز را جهر روز نباید گذارد اگر در شب گذارده می شد و در روز در آن اسرار میکرد و در شب جهر می نمود و در سبل گفته و فی هذا الوجه بعد لتخفی
وگفت بخاری که سفیان گفته خبر کرد مرا مسعودی از ابی بکر که گفت گردانید یمین را بر شمال انتهی و زیاده کرد ابن خزیمه و شمال بر یمین و چون در حکمت
تحویل اختلاف ست اشاره کرد مصنف بسوی آن در روایت آینده و این حدیث صحیحین حجت ست بر کسی که میگوید که در استسقا نماز نیست
صرف دعا و استغفار ست و چون در بخاری و مسلم موجود ست تعلیلش باضطراب خالی از تقشف نیست وللدارقطنی من مرسل ابی جعفر
الباقر و در روایت دارقطنی ست بطریق ارسال از حدیث امام ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنه و هو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
رضوان الله علیهم و سماعت دارد از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت کرد از وی پسرش جعفر صادق و غیره ولد سنة ست و خمسین
و مات بالمدینة سنة سبع عشرة و مائة و عمرش شصت و سه سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که در آن پدر و عم پدر وی حسن بن علی
بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون ست و موسوم شد بباقر زیراکه تبقّر یعنی توسّع کرد در علم کما فی جامع الاصول وحول رداءه لیتحول
القحط و بگردانید آنحضرت چادر خود را تا بگردد خشک سالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض
گفته اند که این امتثال امری ست که بآنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده شده بود که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد
واختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند قاله ابن العربی و گفت مصنف که وارد شده است در تفاؤل حدیثی که رجال وی
ثقات اند و در فتح الباری گفت اخرجه الدارقطنی والحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر فوصله زیراکه محمد بن علی ملاقات کرده است جابر را
و روایت نموده است از وی مگر آنکه گفت دارقطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بعده گفت و بر هر تقدیر این اولی ست از قول بالظن وعن انس
رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد یوم الجمعة والنبی صلی الله علیه وسلم قائم یخطب بدرستیکه مردی در آمد مسجد را
روز جمعه و حال آنکه آنحضرت ایستاده خطبه میخواند فقال یا رسول الله هلکت الاموال وانقطعت السبل پس گفت ای رسول خدا هلاک
شدند اموال و منقطع شدند راهها و در روایتی هلک المال جاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم و در روایتی هلکت المواشی
هلک العیال هلک الناس فادع الله عزّ وجلّ یغیثنا پس دعا کن خدای بزرگ برتر را که باران دهد ما را فرفع یدیه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود چنانکه وقت دعا معهود ست و در روایتی از بخاری آمده و برداشتند مردم دستهای خود ثم قال پس گفت اللهم
اغثنا اللهم اغثنا و در روایتی سه کرت و در روایتی چهار کرت و در روایتی از بخاری اللهم اسقنا دو بار یا سه بار خداوندا باران ده مارا
و بنوشان مارا آب فذکر الحدیث پس ذکر کرد انس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم ما در آسمان قطعه ابری و هنوز فرود
نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستهارا تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آینده پس بیامد
همان مرد یا دیگری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن باران تا بکشاید الله تعالی این ابر را و فیه الدعاء بامساکها
و درین بقیه حدیث دعاست بباز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و در روایتی
تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم و گفت اللهم حوالینا ولا علینا و در روایتی اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر و بهر سو
که اشارت کردی کشاده ابر از ان سو تا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی وقناة تا یک ماه و نیامد هیچ یکی از هیچ
ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید گرد و گرد و نمی بارید در وی قطره و این قصه در مسجد شریف بود
روز جمعه در اثنای خطبه و این خطبه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاقی بود و اکتفا آنحضرت بر دعا درین وقت هم
از ینجاست اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عایشه گذشت متفق علیه
و مالک و ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بروایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت وعن انس رضی الله عنه
روایت ست که ان عمر بدرستیکه عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا قحطوا یستسقی بالعباس بود چون قحط کرده می شدند
مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیله حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه
وقال اللهم انا کنا نستسقی الیک بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیله پیغمبر خود پس
میدادی تو ما را آب و تسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت ست و معنی یکی ست و سقی و اسقی هر دو لغت ست وانا نتوسل الیک
بعم نبینا فاسقنا فیسقون بدرستیکه اکنون وسیله میخواهیم بسوی تو در طلب آب بعم پیغمبر خود پس آب ده ما را گفت انس
پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم انه لم ینزل بلاء الا بذنب ولم یکشف الا بتوبة وقد توجهت بی القوم الیک لمکانی
من نبیک وهذه ایدینا الیک بالذنوب ونواصینا الیک بالتوبة فاسقنا الغیث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سرسبز شد
زمین اخرجه الزبیر بن بکار فی الانساب و نیز روی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر بعباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت بار زمین
عام رماد سال هیجدهم بود و درین قصه دلیل ست بر استسقا باهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و دروی فضیلت عباس ست و تواضع
عمر و شناختن وی حق اهل نبی صلی الله علیه وسلم را کذا فی السبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفته آورده اند که چون عمر بن الخطاب
و دیگر صحابه که بادی می بودند دست تمسک و توسل بحضرت عباس می زدند عباس گفت خداوندا این قوم بنیت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم
بمن توسل کرده اند خداوندا این پیری مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل ست بر جواز توسل
بصلحا بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الهی انتهی گوییم بصحت رسیده که استسقا کرد معاویه بیزید بن الاسود
کذا اخرجه ابو زرعة الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و رواه ابو القاسم اللالکائی فی السنة فی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق
ضمره از ابن ابی جمله که گفت رسید قحط مردم را در دمشق پس بیرون آمد ضحاک بن قیس در حالیکه استسقا می کند پس گفت کجاست یزید بن الاسود

پس بایستاد یزید وبیو بروی برنس وحمد کرد خدارا وثنا نمود بروی وگفت ای رب بندگان تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب دہ ایشان را پس
برنگردیدند ایشان مگر آنکہ خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد در زہد کہ واقع شد مثل این معاویہ را با ابی مسلم خولانی کذا فی التلخیص وہم روایت
از انس رضی اللہ عنہ قال اصابنا ونحن مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مطر رسید ما را وحال آنکہ ما با آنحضرت بودیم
باران فحسر عن ثوبہ حتی اصابہ من المطر پس بکشاد جامہ خود را از بدن مبارک تا آنکہ رسید او را چیزی از باران حسر بفتح
حا وسکون سین مہملتین دور کردن وبرداشتن جامہ از بعض بدن پس گفتیم ما ای رسول خدا برای چہ کردی این را وقال انہ حدیث عہد بربہ
فرمود این باران نو رسیدہ است از پروردگار خود وآمدہ است از عالم قدس وطہارت وآلودہ نشدہ است باجزای این عالم کثیف
ای نفس خرم باد صبا ✤ از بر یار آمدہ مرحبا ✤ ولا بد آنکہ از نزد محبوب تازہ برسد محب را خوش آید تا بود کہ خبری واثری ونشانی تازہ از وی
بیابد وگفتہ اند از جہت آنکہ دست گنہگاری بآن نرسیدہ وبجائی کہ معصیت کنند نیفتادہ ودرینجا اشارت وتعلیم ست مر امت را بتقریب
وترغیب در انچہ خیر وبرکت ست واین حدیث را در جامع الاصول از ابو داود آوردہ ونیز دلیل ست بر تبرک گرفتن بدان واستحباب آن وبرینکہ
او تعالی ورای الوراست وچیزہا از نزد او درین عالم می آید ووی بذات خود فوق ہمہ اشیاست نہ چنانکہ جہمیہ ومعتزلہ وقدریہ گویند کہ وی
بذاتہ در ہر مکان ست وباہر انسان رواہ مسلم وبوب لہ البخاری فقال باب من تمطر حتی یتجاوز عن لحیتہ وساق حدیث انس بطولہ
وعن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا رأى المطر بدرستیکہ بود آنحضرت
چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا قال می گفت اللهم صيبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سود مند صیب بفتح
صاد وتشدید یای تحتیہ وبعضی صب بموحدہ مشددہ روایت کردہ اند بمعنی ریختن ونافع صفت احترازی ست از صیب ضار ابن بطال گفتہ
در وی دعاست در ازدیاد خیر وبرکت ونفع گرفتن بدان وابن عیینہ گفتہ حفظناہ سیبا خطابی گفت سیب بمعنی عطا ومجرای آبست وجمع
سیوب وقد ساب یسوب اذا جری اخرجاہ روایت کردند این را بخاری ومسلم واین خلاف عادت مصنف ست کہ می گوید متفق علیہ
وعن سعيد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دعا في الاستسقاء بدرستیکہ رسول خدا
دعا کرد در استسقا باین کلمات اللهم جللنا سحابا كثيفا خداوندا بپوشان ما را بابر ان بسیار وانبار قصيفا پی درپی کہ آواز
رعدش سخت ودرشت باشد وبعض او مر بعض را قصف کند واین از امارات قوت مطرست ذلوقا ہجوم کنندہ سہل الخروج شدید الدفع
ضحوكا خندان وتابان بابرق تمطر نا منه بباران دہی ما را از ہمچو ابر رذاذا ریزہ باران ہمیشہ ریزندہ خرد قطرہ در نہایہ
گفتہ الرذاذ اقل ما یکون من المطر ودر سبل گفتہ ما کان بعطرہ دون الطش قطقطا بکسر ہر دو قاف باران ریزہ یا پیاپی انبوہ یا سرد
یا اندک قطرہ ابو زید گفتہ القطقط اصغر المطر ثم الرذاذ وہو فوق القطقط ثم الطش وہو فوق الرذاذ سجلا بسیار وسجل مصدرست
یقال سجلت الماء سجلا اذا اصببتہ صبا وصف کردند سحاب را بدان مبالغة بنا بر کثرت آب کہ از وی می ریزد تا آنکہ گویا وی نفس مصدرست
يا ذا الجلال والاكرام ای صاحب عزت وبزرگی وناطق ست باین دو وصف قرآن وتفسیر کردہ اند آنرا باستغنای مطلق یا فضل تمام
واین ہر دو از اعظم صفات وی تعالی اند ولہذا در حدیث آمدہ الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموہ واثبتوا علیہ واکثروا من قولہ والتلفظ
فی دعائکم ومرویست کہ گذشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمردی واو نماز میگذارد ومی گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک رواہ
ابو عوانة في صحيحه وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خرج

سلیمان علیه السلام یستسقی بیرون آمد سلیمان بقصد آنکه استسقا کند و در روایتی باین لفظ است خرج نبی من الانبیاء بالناس
و درینجا دلالت ست برانکه استسقا شرع قدیم ست و همچنین خروج برای آن فرای نملة مستلقیة علی ظهرها پس دید مورچه را دراز شده
بر پشت خود رافعة قوائمها الی السماء بردارنده پایهای خود را بسوی آسمان و در روایتی بعض قوائمها آمده پس مراد قوائم پیش باشد
که بمنزله دستهاست و در روی استحسان استخراج بهائم ست در استسقا و دلالت بر ادراک آنها انچه متعلق ست بمعرفت خدا و معرفت ست بذکر
خدا و طلب حاجات از وی در سبل السلام گفته و فی ذلک قصص یطول ذکرها و آیات من کتاب الله دالة علی ذلک تاویل المتاولین لها لا یلجیٔ له انتهی
تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا غنی عن سقیاك خداوندا من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست
مرا بی نیازی از آب دهی تو فقال پس گفت سلیمان علیه السلام ارجعوا قد سقیتم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدعوة غیرکم
بدعای غیر شما و در روایت دارقطنی باین لفظ است برگردید که قبول کرده شد دعا برای شما از بهر این مورچه رواه احمد والدارقطنی
والطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی وابن ماجة من حدیث ابن عمر فی اثناء حدیث ولولا البهائم لم تمطروا وصححه الحاکم ورفعه

وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء
بدرستیکه رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از انحضرت صلی الله
علیه وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس انچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها
بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب
آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت باطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن
و فرود داشتن قوت حادثه و غلبهٔ آن طیبی گفته این نیز تفاؤل ست بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت ست بتراکم سحاب و گردانیدن
بطن سحاب بجانب زمین و ریختن آنها بران گوییم در حدیث خلاد بن سائب عن ابیه صریح وارد شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف
بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد میگردانید پشت دست بسوی آن و انچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله ببطون اکفکم
ولا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف ست اما جمع میان هر دو باین طریق ست که حدیث ابن عباس مختص ست بسوال حصول
شئ نه برای دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالی یدعوننا رغبا و رهبا را باینکه رغب ببطون ست و رهب بظهورها

باب اللباس

یعنی چه چیز حلال ست از ان و چه حرام لباس مصدر ست بمعنی ملبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب ماضی و مضارع از وی از علم یعلم آید
و انچه بمعنی التباس ست از ضرب یضرب بود و مصدر اول لُبس بضم لام و مصدر ثانی لَبس بفتح لام ست عن ابی عامر الاشعری
در کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبد الله بن هانی وقیل عبد الله بن وهب وقیل عبید بن وهب و زنده بود تا خلافت
عبد الملک بن مروان ساکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری کشته شد در ایام حنین در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نام وی
عبید بن سلیم ست رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الحر
البته باشند از امت من قومها که حلال کنند پوشیدن خز را این لفظ را بحاء و رای مهملتین هم ضبط کرده اند ضبطه ابو موسی و مراد بدان استحلال
زناست چه حِر یکی از اسمای فرج ست و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس آنست که مختار وی خز ست بخاء و زای معجمتین و برین نص

کرده است حمیدی وابن اثیر درین حدیث در نهایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرقه همان اول ست یعنی بمعجمتین چون مراد ازان جامهٔ باشد
پس خز بفتح خای معجمه وزای مشدده خالص از حریرست وعطف حریر بروی از قبیل عطف عام بر خاص ست زیراکه خز نوعی از حریرست ودر قاموس
گفته جامهٔ معروف ست ودر نهایه گفته خز در زمان سابق نام جامها بود که منسوج از صوف وابریشم بود ولیکن مراد درینجا این ست زیراکه این
مباح وحلال ست وصحابه وتابعین آنرا پوشیده اند وبرین محمول ست حدیث ابوداود واز عبد الله بن سعد دستکی عن ابیه سعد گفت دیدم
بنجارا مردی را بر بغلهٔ سفید که بروی عمامه بود از خز سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا پوشانیده واخرجه الترمذی
والنسائی وذکره البخاری پس نهی ازان بعلت تشابه با عاجم خواهد بود که بطریق تکبر وخیلا آنرا بر زین اسپان بیندازند وگفته اند که اگر مراد
بخز آن بود که الآن معروف ست آن خود همه ابریشم ست وحرام ست مطلقا وبرین محمول ست این حدیث وگفته اند که این نوع در زمان
نبوت نبود پس اخبار آن بغیب معجزهٔ اوست صلی الله علیه وسلم ودر مطالب المؤمنین گفت لا باس بلبس الخز وگفته که خز اسم دابه الیست
در بحر که بر پوست وی خزی باشد ووی نه از جنس حریرست ومحرم بر رجال لبس حریرست نه غیر کذا فی المحیط ونیز گفته اند که سید امام ناصر الدین
گفته است که خز در زمان ایشان نام جامهٔ بود که از موی حیوان بحری بود وآنرا بترکی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
می سازند لابد حرام باشد کذا فی السراجیه وابوداود ونسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوار نشوید خز را
ونمار را یعنی باین طریق که آنرا بر زین اسپ بنهید وبران سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ ست وبعضی بمعنی جلوس بران نیز گفته اند ونمار
جمع نمره است بمعنی کسای مخطط پس نهی ازان برای کراهت تنزیهی باشد که بجهت زینت وخیلا وتکبر بر زین اسپ می اندازند واکثر برانند
که جمع نمرست بمعنی سبع معروف ومراد جلود آنهاست که بر زین بیندازند ودرین وجه گفته اند که جمع نمر نمورست نه نمار ومی گویند
که جمع نمر چنانکه نمورست نمار نیز آمده است ودرین حدیث نیز بروایتی بجای نمار نمور آمده واین قرینه است بران که نمار بمعنی اوست وفی القاموس
النمر ککتف سبع معروف جمعه انمر وانمار ونمر ونمار ونمور والله اعلم والحریر جامهٔ ابریشم ودر روایت عمر وانس وابی الزبیر وابی امامه که هر چهار
صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هر که بپوشد جامهٔ ابریشم در دنیا نپوشد آنرا در آخرت متفق علیه وازینجا معلوم شد که پوشیدن ابریشم
حرام ست مگر مقدار چهار انگشت مگر از جهت علاج چنانکه بیاید ودر حدیث ابن عمرست که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که
نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنی از نعیم وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر در ان رواه ابوداود واصله فی البخاری
واصل وی در بخاری ست واخرجه البخاری تعلیقا وحدیث دلیل ست بر تحریم لباس حریر زیراکه معنی یستحلون یجعلون الحرام حلالا است ودر حدیث
ثانی که می آید تصریح این معنی ست ودر حدیث دلیل ست بر انکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسمای امت بیرون نمی کند کذا قیل ولیکن ضعف این قول
غیر مخفی ست زیراکه هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی مکذب رسول خداست که خبر بحرمتش داده پس حلال گفتن این
آنرا رد کلام آنحضرت وتکذیب اوست صلی الله علیه وسلم وتکذیب وی کفرست پس لابدست از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که وی
امت ست قبل استحلال وچون استحلال کرد از مسمای امت بدر رفت ونیست صحیح اراده امت دعوت ازین امت زیراکه آن امت خود مستحل هر محرم ست
خصوصیت این محرم چیست **وعن حذیفة رضی الله عنها قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نشرب
فی آنیة الفضة والذهب وان ناکل فیها وعن لبس الحریر والدیباج وان نجلس علیه** نهی کرد ما را پیغمبر خدا
از نوشیدن در ظرفهای نقره وطلا واز خوردن درین ظروف واز پوشیدن جامهٔ ابریشمی ودیبا که نوعی خاص معروف ست واز نشستن

حریر و دیبا رواه البخاري ظاهر آنست که نهی دریجا برای تحریم ست و باین رفته اند جماهیر امت برای مردان نه زنان و حکایت کرد قاضی عیاض از قومی اباحت آن و نسبت کرد در بحر اباحت را بسوی ابن علیه و گفت منعقد شد اجماع بعد وی بر تحریم ولیکن مصنف در فتح الباری گفته ثابت شده است لبس حریر از جماعتی از صحابه وغیر ایشان ابو داود گفت پوشیده آنرا بیست کس از صحابه یا زیاده و رواه ابن ابی شیبة عن جمع منهم و اما جلوس بر حریر پس حدیث مفید نهی ست از ان مصنف در فتح گفته که بخاری و مسلم حدیث حذیفه را از غیر یک وجه روایت کرده اند و درنا این زیادت نیست یعنی قوله وان یجلس علیه و این حجت قوی ست مانع جلوس وهو قول الجمهور خلافا لابن الماجشون والکوفیین و بعض الشافعیة و ارجح مذهب جمهور ست و جائز ست افتراش حریر برای زنان زیرا که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

وعن عمر رضي الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لبس الحریر الا موضع اصبعین او ثلث او اربع نهی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر مگر جای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح ست شاید که در وقتی زیاده بر دو انگشت مباح نبود پس از ان رخصت کرده تا چهار انگشت و مذهب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و مذهب حنفیه نیز همین ست و مراد بوجود این قدر آنست که یکجا بود نه آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علیه مصنف گفته او دریجا برای تخییر و تنویع ست و ابن ابی شیبه بهمین وجه باین لفظ آورده که ان الحریر لا یصلح الا هکذا و هکذا الا اصبعین او ثلث او اربع و بر آن گفته که در هر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی را و اوست که رخصت نداد در دیباج مگر در موضع چهار انگشت واللفظ لمسلم و این حدیث را حضرت عمر در موضع جابیه بجیم و موحده و تحتانیه که شهری ست از ولایت شام در خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرد

وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبیر رضي الله عنهما في قمیص الحریر من حکة کانت بهما بدرستیکه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشرهٔ مبشره اند در پوشیدن جامهٔ ابریشمی از جهت خارشی که بدن ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم ست انهما شکوا القمل یعنی آن هر دو شکایت کردند در بعض غزوات سپش را قمل بفتح قاف و سکون میم سپش و جمع آن قمل بضم قاف و فتح و تشدید میم مضمومه فرخص لهما في الحریر پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای ابریشمی و زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری انفراد مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی هر دو ابن الصلاح و عبد الحق و نووی در بدر منیر گفته مراجعت کردم بخاری را پس نیافتم در وی این زیادت و حکه بکسر حای مهمله و تشدید کاف نوعی از خارش ست و ذکر حکه دریجا علت ست نه قید یعنی از برای حکه پس من برای تعلیل ست مصنف گفته ممکن ست جمع باین طور که حاصل شد حکه از سپش پس نسبت کرده شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب سبب و اختلاف کرده اند علما در جواز وی برای حکه وغیر او طبری گفته رخصت دال ست در لبس وی برای حکه پس هر که آنرا برای دفع ایذای اعظم از حکه پوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص بسفر نمی کنند و بعض شافعیه گویند مختص ست بسفر قرطبی گفت حدیث حجت ست بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت بزبیر و عبد الرحمن کنند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در ان سفر علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرد بخاری برای آن بقوله الحریر في الحرب و گفت ابن دقیق العید در شرح امام که منشا خلاف درین باب اختلاف روایات ست در ذکر سفر و عدم آن و متعین ست اعتبار قید در روایت و واجب ست اعتبار آن در حکم زیرا که بر تن وصف معلق ست حکم و ممکن ست که معتبر باشد پس ملغی گردانیده نشود والله اعلم و دورتر رفت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن و زبیر گردانید

متفق علیه وبالجمله ازین حدیث مفهوم میگردد که لبس حریر حرام ست الا برای حاجتی و مصلحتی مثل حرب وقمل وحر وبرد واین مذهب شافعی ست
ونزد مالک جائز نیست اصلا ودر هدایه گفته لا باس ست بلبس حریر و دیبا در حرب عندهما زیراکه دافع ست مر ختی سلاح را ومهیب تر ست در
چشم اعدا ونزد امام ابوحنیفه مکروه ست از جهت اطلاق نهی وضرورت مندفع ست بمخلوط وصاحبین گویند که حریر خالص دافع تر ست
ودر علاج قمل وحکه بحریر کلام دراز ست در اشعة اللمعات وغیره مذکور وبعضی گفته اند که منع لبس حریر از قملی ست که حدوث آن بر سبیل تولد ست
زیراکه فاسد میگرداند آنرا که حادث می شود از بیضهای وی پس متولد نمی شود از ان قملی ونووی وغیره گفته اند که حکمت در لبس حریر برای حکه
برودت اوست وتعقب کرده اند بانکه حریر حار ست پس صواب آنست که حکمت در وی دفع قمل ست که از وی حکه پیدا می شود بخاصیة در بدن
گفته چون از حریر لباسی گیرند در مزاج خود معتدل الحرارت باشد ومسخن بدن بود وگاهی دور میکند برد را بتسخین خود **وعن**
علي رضی الله عنه قال کسانی النبي صلی الله علیه وسلم حلة سیراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا حله سیرا
حله جفت جامه یعنی ردا وازار قاله ابو عبید وابن الاثیر گفته چون از یک جنس باشد وسیرا بکسر سین مهمله وفتح تحتیه ورا والف ممدوده
برد مخطط که مخلوط باشد بوی حریر وبعضی گفته حریر محض در سبل گفته وهو الاقرب انتهی زیراکه مختلط از حریر وغیره حرام نیست مگر آنکه در ان
حریر زیاده باشد ودال ست بران حدیث ابوداود از ابن عباس که نهی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر واما علم حریر وسدی ثوب پس
لا باس ست ودر تیسیر ودر لغت خضاب کردن زن ست اصابع خود را بخطوط وحله بتنوین ست وسیرا صفت او یا بغیر تنوین ست بنا بر
اضافت خلیل گفته نیست در کلام عرب فعلی بکسر اول مع المد سوای سیرا وحولا وعنبا که لغت ست در عنب فخرجت فیها پس بیرون
آمدم دران جفت جامه یعنی آنرا پوشیده بر آمدم فرأیت الغضب في وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک وی وگفته اند
که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که آن نه لباس متقیان بود که مثل وی رضی الله عنه آنرا پوشد اگرچه نه صرف حریر باشد بلکه مخلوط بدان
وباوجود آن شان مثل وی نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نسا قسمت کرد چنانکه زیاده کرد مسلم در روایتی که فرمود آنحضرت من نفرستادم
آن حله را بسوی تو تا بپوشی آنرا جز این نیست که فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا وخمار سازی میان زنان ولهذا پاره کرد آنرا مقدار خمار
در میان فواطم فشققتها بین نسائي پس پاره پاره کردم آنرا در زنان خود هر پاره مقدار دامنی که زنان سر خود را بدان بپوشند
ومراد بنسا فواطم اند وبفواطم چند فاطمه که در خانهٔ امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمه زهرا بنت رسول الله وبضعه وی علیه السلام دوم فاطمه
بنت اسد بن هاشم زوجه ابی طالب ام علی وجعفر وطالب وعقیل سوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب سید الشهدا وبعضی گفته اند که ثالث
فاطمه بنت ولید بن عتبه ابن ربیعه است واول صحیح تر ست چه اعطای آنحضرت باهل بیت قریب تر وظاهر تر ست متفق علیه
واستدلال کرده اند بحدیث بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیراکه آنحضرت جامه را فرستاد وهیچ نفرمود وعلی بر ظاهر ارسال رفته
از وی منتفع شد ولباسی ساخت وچون آنحضرت بران مطلع شد پوشیدن آن برای وی مباح نفرمود وهذا اللفظ لمسلم
شوکانی رح گفته اختلاف کرده اند اهل علم در حریری که مشوب بغیر خود باشد واستدلال کرده اند مانعین از لبس حریر بحدیث حله
سیرا ولیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حله سیرا گفته اند که ذات الخطوط ست وگفته اند که مختلف الالوان ست واین هر دو تفسیر دلالت
بر مطلوب مستدل ندارند وگفته اند که حریر محض ست واستدلال کرد مجوز مشوب بحدیث ابن عباس نزد احمد وابوداود که نهی نفرمود آنحضرت مگر از ثوب
مصمت از قز ودر اسنادش خصیف بن عبد الرحمن ست ودر وی ضعف ست ومصمت همان ست که همگی حریر باشد بی آمیزش به

وجز آن واین بحث لبیاء درازست انتهی **وعن** ابي موسى الاشعري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أحل الذهب والحرير لاناث أمتي وحرم على ذكورهم حلال ساخته ومباح گردانیده شد استعمال پوشیدن ابریشم مر زنان را از امت وحرام گردانیده شد استعمال هریکی از ان بر مردان ایشان رواه احمد والدارقطني في العلل والنسائي ودروی دلیل ست بر تحریم لبس رجال ذهب و حریر را و جواز لبس آن برای زنان وبعضی گفته اند که حل ذهب برای زنان منسوخ ست کذا في السبل ودرین باب ست از علی کرم الله وجهه نزد احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وطبرانی وابن حبان که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نهاد آنرا بر دست راست خود وگرفت طلا را ونهاد آنرا بر دست چپ خود پستر فرمود که این هردو حرام ست بر مردان امت من زیاده کرد ابن ماجه وحلال ست برای زنان ایشان عبد الحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن ست ورجال وی معروف اند واخرج البیهقی مثله باسناد حسن وروایت کرد بزار از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن ودر اسنادش قیس بن ابی حازم ست والترمذي وصححه گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست وزیاده کرد در تلخیص که در اسنادش سعید بن ابی هند ست که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابوحاتم گفته که وی ندیده او را وگفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی وگفت ابن حبان در صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول است وصحیح نیست گویم ورفته است ابن حزم بر ظاهر اسناد وی وصحیح گفته با وجود معلل بودن بانقطاع وتصحیح کرد آنرا ابن خزیمه وروایت نمود به هشت طریق غیر این طریق از هشت صحابی وکلها لا تخلو عن مقال ولكن يشد بعضها بعضا **وعن** عمران بن حصين رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله يحب اذا انعم على عبد نعمة ان يرى اثر نعمته عليه بدرستیکه خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود کدام نعمت را اینکه ببیند اثر نعمت وانعام خود بران بنده واین حدیث را نسائی از حدیث ابی الاحوص وترمذی وحاکم از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده ولفظ ابو الاحوص عن ابیه این ست اذا اتاك الله مالا فلیر اثر نعمته علیک وکرامته یعنی بتحسین ثیاب وتنظیف وتجدید آن بقدر حالت وقدرت وی بی مبالغه واسراف دران بقصد اظهار نعمت وشکرگذاری آن وتا مردم بدانند ومحتاجان بطلب صدقات وزکوة بوی رو آرند نه بقصد تکبر وخیلا رواه البیهقی وازینجا معلوم می شود که پوشیدن نعمت وکتمان آن روا نیست وگویا موجب کفران نعمت ست وهمچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم ونفس باید که اظهار کند تا مردم بشناسند واستفاده نمایند ودر مصداق ومما رزقناهم ينفقون داخل شوند وبذاذت هیئت صورت سوال واظهار فقر ست بلسان حال ولذا قیل ع ولسان حالی بالشکایة انطق ❊ وقيل ع وكفاك شاهد منظري عن مخبري ❊ **وعن** علي رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن لبس القسي بدرستیکه آنحضرت نهی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اهل مصر وبکسر قاف نزد محدثین منسوب ست بسوی قس بسین مشدده موضعی ست از زمین مصر ودر حدیث تفسیرش ثیاب مضلعه واقع شده که از مصر وشام می آید کذا فی مسلم ودر بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترنج وثیاب مضلعه آنرا گویند که در وی خطهای عریض باشد مثل اضلاع یعنی استخوان پهلو وگفته اند که ثیاب کتان ست مخلوط بحریر قاله الطیبی پس نهی ازان بر تقدیری ست که در وی حریر باشد واز حریر بود والمعصفر ونهی کرد از پوشیدن جامه رنگین بعصفر سرخ باشد یا زرد ودر لبس وی اختلاف علما ست جماهیر صحابه وتابعین بجواز رفته اند وبه قال الفقهاء غیر احمد وبعضی حرام مطلق دانند وبعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حله حمرا پوشیده ودر صحیحین ست از ابن عمر

که دیدم آنحضرت را از رنگ میکرد بصفرت اما حافظ ابن القیم رح گفته که حله حمرا سرخ بحت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده بخطوط سرخ و سیاه و معروف ست باین اسم باعتبار خطوطی که دروی ست و اما حمرای بحت پس منهی ست اشد النهی زیرا که در صحیحین ست که نهی کرد آنحضرت از میاثر حمر انتهی و بعضے گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام ست و اگر بافتن بعد از رنگ کنند مباح و بعضی گویند اگر رایحه آن زایل شده مباح والا حرام و بعضی گویند لبس آن در مجالس و محافل مکروه و اگر در خانه پوشد درست و مساعد نیست این اقوال را دلیلی از سنت و مختار در مذهب حنفی کراهت تحریمی ست و نماز گذاردن بآن مکروه و در رنگ سرخ از غیر عصفر نیز خلاف ست شیخ قاسم حنفی که از اعاظم علمای متاخرین مصر و استاذ قسطلانی ست تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون ست نه صبغ پس هر سرخ حرام و مکروه باشد رواه مسلم شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفر بر دو قسم ست یکی مفرد دوم مرکب از رنگ دیگر مفرد سرخ را ارجوانی در عربی و گلنار در فارسی و سوها در هندی گویند و آن منصوص التحریم ست و آن دیگر که مرکب ست بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل ست اختلاط نمی پذیرد تفصیل آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی برنگ گل زعفران و دومی سفیدی که نسبت اول فی الجمله زیاده دارد و آنرا موزد گویند یعنی سیر گلابی و سومی که دروی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلابی نیم سیر گویند و این هر سه درجه حرام ست و چهارم آنکه سپیدی غالب و سرخی عصفر مغلوب و آنرا کم سیر گلابی گویند و در هندی پهیکا گلابی حلال ست و علی هذا القیاس درجها که بعد ازین پیدا شود مانند پیازی و نخودی و دومی اختلاط زردی با عصفر درجه اول زردی کم و سرخی غالب و آنرا نارنجی گویند دوم زردی زیاده از اول و آنرا سنهری گویند سوم انچه قریب وی ست مانند جینپئی این همه اقسام حرام ست چهارمی انچه دروی زردی غالب و سرخی عصفر مغلوب باشد مانند طلائی و کیسری و مانند رنگ زردچوب و هارسنگار و ورس و این همه اقسام جائز ست و اما انچه اختلاط نیل دروی باشد چند قسم ست درجه اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد ازان نافرمانی و انچه قریب وی ست حرام ست و درجه دیگر بلندای که نیل دروی بسیار باشد و سرخی عصفر کم مانند اوده و بعد ازان فالسی و کاسنی و سوسنی و آسمانی و دهانی و نیلا و کوکی و گنجی این همه جائز ست و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام ست بدلیل حدیث نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یزعفر الرجل یعنی نهی فرمود از رنگ مصبوغ سازد مرد پارچهای خود را بزعفران و این را مزعفر گویند حرام ست مادامیکه رنگ زعفران باقی ست وحد آن آنست که رنگش افشانده نشود و تیره نگردد و اگر بحد افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم می شود که جائز ست ورنه حرام و الله تعالی اعلم و مناط حرمت در اختلاط رنگ زرد و سپید و نیل غلبه عصفر ست یا مساوات آن بنسبت دیگر رنگ اگر عصفر مغلوب ست و رنگ دیگر غالب آن جائز ست و این احکام در الوان خام برای مردان ست اما سرخ و زرد پخته بالاتفاق حلال ست و برای زنان اینهمه رنگ و رنگهای دیگر خام و پخته حلال بالاتفاق والله اعلم **وعن**

عبدالله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال رای علی النبي گفت دید بر من آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثوبین معصفرین دو جامه رنگین بعصفر و عصفر چیزی ست که رنگ میکنند بآن جامه برنگ سرخ برهیئت مخصوص فقال امک امرتک بهذا پس فرمود مادرت امر کرده باشد ترا بپوشیدن این رواه مسلم و دروی اعلام ست باینکه این قسم جامه رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان ست و دلیل ست بر تحریم معصفر و معاضد نهی اول ست و زیاده میکند قوت او را و اتمام این حدیث نزد مسلم که گفتم ابشویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از مسلم آمده که این جامهای معصفر از جنس جامه کفار ست پس مپوش آنها را و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مبالغه ست در اخراج آنها از ملک به بیع یا هبه یا بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا باید کرد و امر بشستن بجهت آن نکرد که جامه معصفر اگرچه بر مردان حرام و مکروه ست ولیکن برای زنان مکروه نیست

پس در شستن آن تضییع مال ست پس زنان خود را بدهد یا بفروشد یا بخشد تا دیگر زنان ازان متمتع شوند و در روایتی آمده که ابن عمر در نظر اطاعت
امر برفت و آنها را بسوخت و چون فردای آن روز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نپوشانیدی آن جامها را باهل خود [illegible]
مر زنان را پوشیدن آن و بقرینه این روایت حمل کرده اند احراق را بر خلاف ظاهر قاضی عیاض در شرح مسلم گفته امره صلی الله علیه وسلم باحراقهما
باب التغلیظ والعقوبة انتهی و آنکه گویند امر باحراق مبالغه است در اعدام آثار آن خلاف روایت و درایت ست و بعضی گویند درین حدیث عقوبت
بر عقوبت باتلاف مال و این معارض حدیث علی ست و امر بشق آن در میان زنان کما فی الروایة المتقدمة و اینجا ابن عمر را امر بتحریق کرد در سبل
گفته فینظر فی وجه الجمع مگر آنکه در سنن ابو داود از ابن عمرو آمده که وی آنرا بسوخت و این دال ست بر آنکه احراق بغیر امر آنحضرت ص بود پس اگر این
روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد ولیکن میان هر دو روایت ابن عمرو تعارض هنوز باقی ست و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد
باحراق ندبا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعض اهل خود را نپوشانیدی که این کافی بود از سوختن امر برای ندب ست انتهی
و معارض نمی شود این حدیث با آنچه وارد ست در لبس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین ست از حدیث براء که گفت دیدم آنحضرت ص را در حله
حمرا و ندیدم گاهی هیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثها ست شوکانی گفت جمع کرده می شود میان اینها باین طریق که ممنوع همان
سرخ ست که رنگ کرده شده است بعصفر و مباح آن سرخ ست که رنگ کرده نشده است بعصفر انتهی و در سفر السعادة گفته حله عبارت ست
از دو جامه و حمرا آن خطوط سرخ ست که دران بود مراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منهی عنه ست و فی الجمله از پوشش
سرخ خالص احتراز باید کرد انتهی و درین صورت خود هیچ تعارض نیست و همچنین زرد و آنچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز
لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نهی ست و در بعضے احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل ست
والله اعلم **وعن** اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها انها اخرجت جبة رسول الله وی بیرون آورد
جبه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در قاموس گفته الجبة ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص از قاضی در مشارق الانوار گفته
که جبه جامه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن ست و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال
آنست و در روایتی جبة طیالسة کسروانیة آمده و طیالسة جمع طیلسان بمعنی چادرست و این جبه سیاه مدور باشد که تار و پود او همه
از صوف ست و کسروانیه نسبت بکسری ست بفتح کاف و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس ست مکفوفة الجیب والکمین
دوخته شده جیب او و هر دو آستین و اصل معنی مکفوف کفه دار ست کفه بضم کاف و کفه هر چیز طرف و حاشیه آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا
کفه بضم گویند چنانکه کفه جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کاف خوانند چنانکه کفه ترازو و این بفتح نیز آمده والفرجین و هر دو فرج یعنی دو کشادگی
دو بارگی آن جبه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت ست که در بعضی از جبها در هر طرف دامان و پیش و پس شق می کنند بالدیباج
بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب و هر دو آستین و دامان این جبه برکت قبه را از حریر پارها ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث
معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز ست بغیر کراهت و غرض اسماء از برآوردن این جامه
و نمودن آن بمردم اظهار نعمت و برکت این جامه شریف بود نزد وی و بیان آنکه جامه که آنرا بحریر پارها باین طریق دوخته باشند درست ست
و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسماء فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی [illegible]
علم را در جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرت ص را می فرمود نمی پوشد حریر را مگر کسیکه نیست [illegible]

که علم هم ازین باشد پس برآورد اسماء جبه را وآنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمود نمی پوشم من قمیص مکفف بحریر را رواه ابوداود پس محمول ست برآنکه قدر کفه از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که مرخص ست ودرین حدیث کمتر ازان یا آنکه حدیث عمران بیان ورع ودر حدیث اسماء اصل جواز ورخصت وبعضی گفته اند که تجمل وترفه در قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت ست اما جواب نسخ یکی ازین بدیگری موجه نیست چه قول بنسخ را تاریخ معلوم باید که ناسخ مؤخرست از منسوخ وبمجرد احتمال وحسبان قائل بدان نتواند شد یا آنکه منسوخیت حدیث اسماء وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز واباحت بیرون آورده نمود اگر منسوخ بودی ازین جهت ننمودی مگر آنکه گویند وی را علم بنسخ نبود وبزعم خود نمود واین بسی بعید ست یا گویند نمودن وی جبه را محض از برای اظهار تبرک بوده برای بیان جواز لبس نعم قول بمنسوخیت حدیث عمران درست ست ولیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که شاید که منسوخ باشد رواه ابوداؤد واصله فی مسلم وزاد فیه واصل این حدیث در مسلم ست وزیاده کرد دران یعنی از روایت اسماء کانت عند عائشة حتی قبضت فقبضتها که بود این جبه نزد عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفتم من آن جبه را وبمن رسید آن جبه ظاهر آنست که از عایشه بمیراث رسیده باشد که خواهر یکدیگر اند وعایشه را جزوی وارث نبود ودیگر اولاد ابوبکر پیش از عایشه فوت کرده بودند وکان النبی وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یلبسها می پوشید آن جامه را فنحن نغسلها للمرضی پس ما می شوئیم این جبه را برای بیماران لنستشفی بها تا طلب شفا کنیم بدان ودرینجا دلیل ست بر جواز استشفا بملبوسات بزرگان وبودن آن بابرکت بسبب ماسات بدن ایشان کما قیل ولیکن در سبل گفته این فعل صحابیه حجت نیست در وی دلیل بران وزاد البخاری وزیاده کرد محمد بن اسمعیل بخاری صاحب جامع صحیح فی درکتاب خود که مسمی ست به الادب المفرد در روایت اسماء بنت ابی بکر وکان یلبسها للوفد والجمعة وبود که می پوشید آن جبه را برای ایلچیان وروز جمعه ودروی دلیل ست بر استحباب تجمل بزینت برای وفد ومانند آن وامادوختن جامه برشته حریر وپوشیدن آن وانداختن رشته حریر در تسبیح ولیقهٔ دوات وکیسهٔ مصحف وغشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق ست زیرا که نهی شامل آن نیست ودر لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبه عمامه را بسیار دراز نکند بلکه کوتاه دارد ودرمیان هر دو کتف بگذارد وجائزست ترک آن بالاصالت وازانجمله تقصیر آستین ست در قمیص زیرا که در حدیث ابوداود از اسماء آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسع ثیاب واکمام بدعت واسراف ست ودر میزر ومثل وی از لباس وقمیص این ست که زیاده بر نصف ساق اسبال نکند وتجاوز از کعبین حرام ست کذا فی السبل اما این بدعت درین زمانه در حرمین شریفین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض رسائل خود گفته عمائم کالابراج وکمائم کالاخراج وهمچنین در دیگر بلاد عجم از فرس وغیره وتفصیل این مقام در رسالهٔ اقتراب الساعه فی اشراط الساعه در باب تغییر مردم وبدعات ایشان ببسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید وشیخ عبد الحق دهلوی رح را درین باب رساله ایست مستقله که دران ذکر لباس مسنون ولباس مبتدع کرده بوی رجوع باید کرد

کتاب الجنائز

جنائز جمع جنازه بفتح جیم وکسر آن تخت که مرده را بروی بردارند وآنچه مرده بروی نباشد آنرا النعش وسریر خوانند کذا فی الصراح ودر نهایه گفته جنازه بکسر وفتح میت بر سریر وبعضی گویند بکسر سریر وبفتح میت وقیل بالعکس مشتق از جنز بمعنی ستر عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر هاذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده وبرنده لذتها ومزها

مفهوم کلام طیبی آنست که هادم از هدم ست بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور ست بر زبان مردم و لیکن
اسنوی در مهمات و سهیلی در روض گفته که روایت هاذم ست بذال معجمه بمعنے قاطع و اما بمهمله پس بمعنی مزیل شی ست و نیست مراد درینجا
مصنف گفته و درین نفے نظر ست گویم مراد این ست که معنی بدال مهمله هم صحیح ست زیراکه موت مزیل لذات ست چنانکه قاطع اوست و لیکن
عمده روایت ست و زعفرانی گفت جائز ست بذال معجمه گویم و می تواند که هاضم بضاد معجمه باشد از هضم بمعنے شکستن اگر روایت بآن صحیح شود و لیکن
در هیچ طریقی یافته نشد المَوت بالکسر بدل ست از هاذم یعنی آن برنده مزها و ویران کننده لذتها مرگ ست و ذکر موت کنایت ست
از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع دار آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در آن عالم ع
جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنم ✤ که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنم ✤ یعنی پند گیرم و بدانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات
افشاندنی ست و پاداش کارهای خود دیدنی و الّا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه
ذکر حق سبحانه بغفلت نسأل الله العافیة رواه احمد و الترمذي و النسائي و ابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه لائق نیست
انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواعظ که موت ست انتهى آرے کفی بالموت واعظا ع امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ✤ فردا ست
درین بزم ز ما هم اثری نیست ✤ و فائده ذکر موت در حدیث دیگر چنین آمده که انکم لاتذکرونه في کثیر الّا قلّله و لا قلیل الّا کثّره و در روایت دیلمی
از حدیث ابو هریره آمده اکثروا ذکر الموت فما من عبد اکثر ذکره الّا احیی الله قلبه و هوّن علیه الموت و در نفقی از ابن حبان و بیهقی در شعب الایمان ست
اکثروا ذکر هاذم اللذّات فانه ما ذکره عبد قط في ضیق الا وسعه و لا في وسعة الا ضیقه و در حدیث انس ست اکثروا ذکر الموت فان ذلک تمحیص للذنوب
و تزهید في الدنیا اخرجه ابن لآل في مکارم الاخلاق و نزد بزار ست اکثروا ذکر هادم اللذّات فانه ما ذکره احد في ضیق من العیش الا وسعه علیه
و لا في سعة الا ضیقه و نزد ابی الدنیا ست اکثروا من ذکر الموت فانه یمحق الذنوب و یزهد في الدنیا فان ذکرتموه عند الغنی هدمه و ان ذکرتموه عند
الفقر ارضاکم بعیشکم کذا في السبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعله الدارقطني بالارسال و درین باب ست از انس
نزد ترمذی بزیادة و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل لا اصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی ست
که شناخته نمی شود و آن در حلیه است در ترجمه مالک و ذکر کرده است آنرا بغوی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسلا کذا في التلخیص
گویم حقیقت موت انقطاع علاقه نفس ست از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فنای ذات انسانی چه نفس ناطقه رشحه از ملکوت و پرتوے
از جبروت ست فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و حوادث قرون را بجوهر ذات او تعلق نه و ازینجاست که انسان را ابدی گویند
و دلائل این دعوی در علم حکمت ممهد گشته است و آنچه مناسب این محل ست آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعدم
شود انسان از انعدام این جزء در انانیت خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین بانتفای عضوی دیگر و هلم جرّا تا آنوقت که انتفای تمام
اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود می یابد پس موت فنای محض نشد بلکه قطع تعلق
نفس با بدن شد و این متمم آثار حقیقت انسانی ست حکما در تعریف انسان گفته اند حی ناطق مائت پس موت کمال و تمام ست نه نقصان
ع نشنیده که هر که بمیرد تمام شد ✤ در حجة الله البالغه بابی منعقد کرده در ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح و گفته متحقق شد
نزد ما بوجدان صحیح که موت انفکاک نسمه است از بدن بنا بر فقد استعداد بدن برای تولید نسمه نه انفکاک روح قدسی از نسمه و چون تحلیل
شود نسمه در امراض ذابلة واجب شود در حکمت الٰهی بقای چیزی از نسمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الٰهی و گفته نیست آیه به

يعني قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نص درانکه نمی داند هیچ یکی از امت مرحومه حقیقت روح را چنانکه هست
میرود زیراکه نیست معرفت هر آن چیز که ساکت شد از وی شرع نا ممکن البته باب یارست که سکوت کرده می شود ازان از جهت آنکه شناختن وی
دقیق و رکیک ست جمهور امت صالح تعاطی آن نیست اگرچه بعض را ممکن باشد انتهی و بالجمله چون موت ضروری ست و حقیقت آن خلاص نفس
مجرد لطیف از تحمل با بدن کثیف ست و پرواز طائر ملکوتی از قفص ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگرست پس عاقل کسی ست که سعادت سرمدی را
مرجح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی بمیرد و همین ست نتیجهٔ ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان
و مکان بسعت اعلی علیین و جوار قدس رب العلمین و مقعد صدق که مقر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین ست انتقال نماید و بحیات
طبعی ابدی فائز گردد و افلاطون گفته مت بالارادة تحيي بالطبيعة ولنعم ما قيل ؎ فحي على جنات عدن فانها * منازلك الأولى وفيها المخيم
ولكننا سبي العدو فهل ترى * نعود الى اوطاننا ونسلم * وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت لضر نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آمد بوی
زیراکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکروه ست چه علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و نا راضی
بودن ازان ست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و وصول بملک آخرت و نعم آن
نشان ایمان و کمال ایقان ست من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبد الله
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام ست يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا زیراکه این تمنا
بخوف کفر و شقاوت بود و دال له حديث الدعاء اذا اردت بعبادك فتنة فاقبضني اليك غير مفتون فان كان لا بد متمنيا
پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینهٔ او تنگ شود و صبر مفقود گردد و دل کند باین دعا ورنه اولی همان
که نکند در قاموس گفته لابد ای لا فراق و لا محالة فليقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی دعا بطریق تفویض امر الی الله اللهم
احيني ما كانت الحيوة خيرا لي وتوفني ما كانت الوفاة خيرا لي خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا وعن بريدة بن الحصيب رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يموت بعرق الجبين مؤمن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین مهمله
مراد درین حدیث دو وجه ست یکی آنکه عرق جبین عبارت ست از مکابدت شدت که ازان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تمحیص بقیهٔ ذنوب وی دیگر آنکه کنایه ست از کد و جد مؤمن در طلب حلال و تضییق وی بر نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس جار مجرور در محل نصب علی الحال ست و معنی بر تقدیر اول این ست که حال موت و نزوع روح شدید ست بروی پس این صفت کیفیت
موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این ست که در می یابد او را موت در وقت بودن او برین حالت سخت که ازان پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت دران حال میرسد رواه الثلثة يعني ابو داود و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان
واخرجه احمد وابن ماجة وجماعة واخرجه الطبراني من حديث ابن مسعود وعن ابي سعيد وابي هريرة رضي الله عنهما
قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تلقین کنید مردگان خود را یعنی آنان را که نزدیک مردن رسیده اند

ودر سیاق موت اند واین مجاز ست وم‍راد مردگان مسلمین اند وامام مرده‌های غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام زیراکه آنها
قبول میکنند آنرا وحضور اهل اسلام نزد شان اغلب ست بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمه طیبه را
وتلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم وتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را
بخواندن آن زیراکه وی در آخر ایام ست از ایام دنیا واول یوم ست از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا وتوجه الی الله تا مفارقت
کند نفس او دنیا را در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان وبیابد ثمره آن در معاد وتخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل وانوه واشرف
اذکارست ومشتمل ست بر توحید الهی ونفی شرک ولیکن در تلقین تکلیف وابرام نیست زیراکه حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید ترمذی
از ابن المبارک آورده که مردی او را تلقین کرد ودران اکثار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم هم برانم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندان
اکثار چیست در سبل گفت امر بتلقین در حدیث عام ست برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد واین امر برای ندب ست ومکروه
داشته اند علما اکثار بران وموالات تا مبادا حالش تنگ گردد وکرب او سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل وتکلم کند بانچه نه لائق
تکلم ست وچون یکبار گفت اعاده تعریض کند بروی تا آخر سخن او همین باشد ومراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله ست زیراکه
یکی بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار برسالت وتوحید هر دو شود ... مسلم واین لفظ مسلم ست
وابن حبان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوما من الدهر وان اصابه ما اصابه قبل ذلک ولفظ ابن ابی الدنیا این ست
لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم ما قبلها من الخطایا در سبل گفت وفی الباب احادیث صحیحة انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب را نسبت
به بخاری کرده ومحب طبری آنرا متفق علیه گفته ونسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست در سبل گفته وقد غلط من نسبه الی الشیخین او
الی البخاری انتهی واحادیث درین باب از جماعتی از صحابه است بالفاظ مختلفه وللاربعة یعنی ابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه
در سبل گفت مستحسن ست ذکر کردن مریض سعت رحمت ولطف وبر خدا را ونیک کردن گمان برب خود زیراکه مسلم از حدیث جابر آورده که
شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا ودر صحیحین ست مرفوعا
از حدیث ابی هریره که گفت خدا انا عند ظن عبدی بی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی اگر گمان مغفرت وعفو دارد آنچنان
کنم واگر گمان تشدید وعقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت مستحب می دانستند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او
نزد موت تا گمان نیک کند بارب خود وگفته اند بعض اهل علم که خوب ست جمع کردن چهل حدیث در باره رجا تا خوانده شود بر مریض تا تحت
شود حسن ظن او بخدا زیراکه وی تعالی نزد گمان بنده خود ست ومحمود ست امتزاج خوف وی با رجا نزد سیاق موت ترمذی باسناد جید
از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی واو در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را
ومی ترسم گناهان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد
ومامون میکند او را از آنچه می ترسد ولائق ست که بگردانند روی کسی را که در مردن ست بسوی قبله چنانکه روایت کرد حاکم وصححه از حدیث
ابی قتاده که بدرستیکه آنحضرت قدوم آورد بمدینه وپرسید از حال براء بن معرور گفتند مرد ووصیت کرد برای شما بثلث مال خود ووصیت
کرد که متوجه کنند او را بقبله وقتی که محتضر شود فرمود اصاب الفطرة رسید فطرت اسلام را وچنانکه می بایست همچنان کرد ورد کردم
وباز گردانیدم ثلث او را بر فرزندان وی پس رفت ونماز گذارد بروی وگفت اللهم اغفر له وادخله جنتک وقد فعلت وگفت حاکم نمی دانم

درتوجیه محتضر بسوی قبله غیر این حدیث **وعن معقل** بفتح میم وسکون عین وکسر قاف بن یسار بتحتیه وسین مهمله صحابی ست
از اہل بیعت شجره وسکونت کرد بصره را ونهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکنند ازوی حسن بصری ووی باقی ماند تا آخر
دولت معاویه رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اقرءوا علی موتاکم یس بخوانید برمرده های خود
سوره یس را که دل قرآن ست ومقداری صالح ست ازان برای وعظ ومراد بمرده کسی ست که حاضر شده اورا موت نه میت ذکره ابن حبان
فی صحیحه ورواه المحب الطبری فی الاحکام وغیره فی القراءة وسلم له فی التلقین کذا فی التلخیص واحتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بسر قبر
باشد شیخ عبدالحق رح گفت تخصیص این سوره موکول بعلم نبوی ست واشتمال براصول دین طیبی گفته است مشترک ست میان
وی وسوره دیگر وظاهر آنست والله اعلم که آن سر مکتوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت ست بآکد وجوه وخاتمه وی
که مشتمل ست بررجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت وحال ست که فرمود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء
والیه ترجعون ابن عباس گفت نمی دانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده چیست آخر دریافتم که بجهت این آیت ست
رواه احمد وابوداود والنسائی وابن ماجة والحاکم وصححه ابن حبان مرفوعا ونزد احمد وابن ماجه از حدیث سلیمان تیمی ست از
ابی عثمان ونیست نهدی عن ابیه عن معقل ونگفت نسائی وابن ماجه عن ابیه واعله ابن القطان بالاضطراب والوقف وبجهالة حال ابی عثمان
وابیه ونقل کرد ابوبکر بن العربی از دارقطنی که گفت این حدیث ضعیف ومجهول المتن ومضطرب الاسناد ست وصحیح نشده است درین باب
حدیثی وفی الباب عن ابی ذر وحده اخرجه ابوالشیخ فی فضائل القرآن واخرج نحوه صاحب مسند الفردوس عنه وعن ابی الدرداء وگفت احمد
درمسند خود حدیث کرد مارا صفوان که بودند مشیخه یعنی مشایخ می گفتند که چون خوانده می شود یس نزدیک میت تخفیف کرده می شود از میت
بسبب آن وهم ابوالشیخ درفضائل القرآن وابوبکر مروزی درکتاب الجنائز از ابی الشعثاء صاحب ابن عباس آورده که مستحب ست قرات سوره
رعد وزیاده کرد که این تخفیف ست ازمیت ونیز دروی ست از شعبی که بودند انصار ودوست میداشتند قرات سوره بقره نزد میت

وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق
بصره فاغمضه گفت ام سلمه درآمد رسول خدا برابی سلمه شوهر وی وحال آنکه بتحقیق بازمانده بود چشم ابوسلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت
احتضار می باشد پس فروخوابانید آنحضرت بصر اورا شق بفتح شین وبصره برفع فاعل اوست هکذا ضبطناه وهو المشهور وبعض ایشان
بصره بنصب ضبط کرده اند واین نیز صحیح ست وشین مفتوح ست بلاخلاف وضم وی غیر مختار ست یقال شق المیت بصره اذا حضره
الموت وصار ینظر الی الشیء لایرتد عنه طرفه ودر اغماض وی دلیل ست براستحباب آن ومسلمانان بران اجماع کرده اند ثم قال ان
الروح اذا قبض اتبعه البصر پس فرمود بدرستیکه جان چون قبض کرده وگرفته می شود پیروی میکند اورا بصر ونگاه می کند
بجانب وی وبااین جهت بازمی ماند واین حدیث دلیل کسی ست که می گوید روح از اجسام لطیفه است متخلل دربدن میرود وحیات برفتن وی
ازتن ونیست عرض چنانکه دیگران گویند وبالجمله چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ
وفریاد کردند مردم ازاهل خانه ابوسلمه فقال لاتدعوا علی انفسکم الا بخیر پس گفت آنحضرت دعا مکنید برذاتهای خود مگر بنیکی
ومگوئید واویلا ومانند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیراکه فرشتگان آمین می گویند برآنچه میگوئید شما ودعا می کنید
ثم قال پس گفت آنحضرت این کلمات را ودرینجا دلیل ست برآنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او وبرای اهل وعقب میت

بامور دنیا و آخرت و بر آنکه میت منعم ست در قبر یا معذب اللهم اغفر لابي سلمة وارفع درجته في المهديين واخلفه في عقبه في الغابرين واغفر لنا وله يا رب العالمين وافسح له في قبره ونوّر له فيه واخلفه في عقبه خداوندا بیامرز ابو سلمه را و بلند گردان پایه او را در ان کسانیکه راه راست نموده شده اند و فراخ کن او را در گور و روشن گردان مر او را در قبرش و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و در روایتی زیاده کرده فی الغابرین و بعین تقدیر بیان فی عقبه ست یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی مانده و بر بین معنی فی الغابرین صفت عقبه ست و اخلفه بهمزه وصل و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد رواه مسلم في صحيحه

وعن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي سجي ببرد حبرة بدرستیکه آنحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه حبره بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط از پنبه یا کتان و این از اشرف ثیاب ایشان بود و احب لباس بود بسوی آنحضرت و جائز ست اضافت برد بسوی حبره و وصف او بدان و این تغطیه قبل از غسل بود کما هو الظاهر نووی در شرح مسلم گفته که این مجمع علیه ست و حکمت دران صیانت میت ست از انکشاف و ستر صورت متغیره او از چشم مردم و گفته اند تسجیه بعد نزع ثیاب و کشیدن جامه از تن باید که دران وفات کرده تا بدن وی بسبب آن متغیر نشود متفق علیه بین الشیخین وهم روایت ست از عایشه رضی الله عنها ان ابابکر الصديق رضي الله عنه قبل النبي صلى الله عليه وسلم بعد موته بدرستیکه ابو بکر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن وی رواه البخاري و درینجا دلیل ست بر جواز تقبیل میت بعد موت و نیز تسجیه او و بر طهارت میت خلافا للبعض و در سبل گفته این افعال اصحاب آنحضرت ست بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل دران برای الخصاص ادله در چهار چیز آری این افعال جائز ست بر اصل اباحت انتهی گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بجای بعد موته لفظ هو میت گفته و هم ترمذی از حدیث عایشه آورده که بدرستیکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفته حدیث عایشه حسن صحیح ست گویم و رواه احمد و ابو داود و ابن ماجة ایضا

وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى يقضى عنه جان مومن آویخته است بوام او تا آنکه ادا کرده شود از طرف وی رواه احمد والترمذي وحسنه و وارد شده است تشدید در دین تا آنکه نگذارد آنحضرت نماز بر کسی که مرد و بر وی دین بود تا آنکه تحمل کردند از وی بعض صحابه و خبر داد آنحضرت که مغفور می شود برای شهید در اول دفعه از خون وی هر گناه مگر قرض آری سه قرض از مرتبه مردمی انداخت مرا بسکه این راه گران بود سبک ساخت مرا و این حدیث دلیل ست بر آنکه میت همیشه مشغول ست بدین خود بعد موت پس دروی حث ست بر تخلیص وی از قرض پیش از مرگ و بر آنکه این اهم حقوق ست و چون این حال در قرضی ست که برضای صاحب وی گرفته شده پس چه حال باشد در مالی که بطریق نهب و غصب و سلب و سرقه و ظلم گرفته باشند اعوذ بک من المآثم والمغرم

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في الذي سقط عن راحلته فمات بدرستیکه فرمود آنحضرت در حق مردی که بیفتاد از سواری خود پس مرد و این مرد محرم بود و در عرفه استاده کما في البخاري و ناقه او را انداخت و گردن او بشکست فاغسلوه بماء وسدر بشوئید او را باب و برگ کنار درینجا دلیل ست بر وجوب غسل میت نووی گفته اجماع ست بر آنکه غسل میت فرض کفایه است انتهی یعنی چون این غسل بجهت ادای حق میت ست ازین جهت فرض کفایه شد که بتادیه حق او فعل بعض

کافی ست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفته این قول شدید ست زیرا که خلاف دران مشهور ست نزد مالکیه تا آنکه قرطبی در شرح مسلم ترجیح داده که آن سنت ست ولیکن جمهور بر وجوب او یند و رد کرده است ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفته متوارد ست قول و عمل بران و غسل داده شد طاهر مطهر تا بغیر وی چه رسد و می آید کمیت غسلات در حدیث ام عطیه عنقریب شیخ گفته اختلاف ست در غسل میت که نیت شرط ست یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد بخلاف شافعی انتهی و ظاهر این حدیث آنست که کنار را با آب مخلوط سازند در هر بار از مرات غسل و در وی اشعار ست بآنکه غسل وی برای تنظیف ست نه تطهیر زیرا که بمای مضاف تطهیر نمیکنند و گفته اند که کنار متغیر نمی کند وصف آب را پس مضاف نشود باین طور که اول بکنار بمالند پس تر آب بشویند در هر بار و قرطبی گفته کنار را در آب کنند و بجنبانند تا آنکه رغوت وی برآرد و پس بدان جسد میت را دلک نمایند بعده آب خالص بر وی بریزند این ست غسل وی و گفته اند کنار در آب نیندازند یعنی تا متغیر نکند وصف آب مطلق را و تمسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت برای تنظیف ست پس آب مضاف همچو گلاب و غیره هم کافی ست و گفته اند که نیست مکروه مگر از جهت سرف و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تعبدی ست شرط است در وی آنچه شرط است در غسلهای واجبه و مندوبه و کفنوه في ثوبين و کفن کنید او را در دو جامه که برای احرام پوشیده بود و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل سوف رشتن و کفن بفتحتین جامه مرده و در آخر این حدیث آنست که نسا او را ببوی خوش و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم ست پس بدرستیکه وی برانگیخته می شود از قبر لبیک گویان و مصنف این را ذکر نکرده و تعلیل تلبیه دال ست بر آنکه علت نهی محرم بودن اوست و چون علت منتفی شود نهی برخیزد و این دلالت دارد بر آنکه حنوط برای میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم حکم سائر موتی ست و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و فیه تامل و نیز درین حدیث نهی ست از تخمیر و تغطیه راس و بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تحنیط هر دو کنند و حنفیه گویند این مخصوص وی بود و آنرا امر کلی بطریق تشریع نکرده و در وی نیز تامل ست در سبل گفته قول بانقطاع حکم احرام بموت چنانکه حنفیه و مالکیه گویند خلاف ظاهر ست و در شرح خلاف و ادله ایشان ذکر کرده است بنا هو منه على مخالفة ظاهر الحديث فلا حاجة الى سردها و قول وی کفن کنید در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین و بر آنکه شرط نیست در وی که وتر باشد و گفته اند اقتصار بران بجهت آنست که وی مرده دران هر دو متلبس بود باین عبادت فاضله و محتمل که جز آن هر دو نیافت و آن از راس المال بود زیرا که امر کرد آنحضرت بدان و نپرسید که بر وی دینی هست مستغرق یا نه و ثوبین درین روایت مطلق وارد شده و در بخاری ثوبیه گفته و در نسائی في ثوبيه اللذين احرم فيهما مصنف گفته در وی استحباب تکفین میت ست در جامهای احرام او و اینکه احرامش باقی ست و کفن کرده نشود در جامه دوخته و در قول وی که برانگیخته شود تلبیه گویان دلیل ست بر آنکه هر که شروع کرد در عملی طاعت پس حایل شد میان وی و تمام آن عمل موت امید ست که بنویسد او را خدای تعالی در آخرت از اهل این عمل و مساند اوست کریمه وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ متفق علیه

وعن عائشة رضي الله عنها قالت لما ارادوا غسل النبي صلى الله عليه وسلم قالوا والله ما ندري نجرد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما نجرد موتانا أم لا

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا نمی دانیم ما برهنه کنیم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم مردهای خود را یا نکنیم الحدیث تا آخر این حدیث و تمام این ست که پس هر گاه اختلاف کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پس ترکلام کرد ایشان را کلام کننده از گوشهٔ خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دهید نبی صلی الله علیه وسلم را و بروی جامهای اوست پس غسل دادند آنحضرت را و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص و می مالیدند او را بقمیص نه بدستهای خود و می گفت عایشه اگر پیشتر میکردم از کار خود آنچه پستر کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او رواه الشافعي عن مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام و در روایت ابن حبان که پس بود کسیکه نشناید و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد بزار از علی کرم الله وجهه وصیت کرد آنحضرت که غسل ندهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبدالله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بر دست علی پارچه از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت ست و در روایت طبرانی در اوسط از حسن بن علی رضی الله عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس و بود اسامه بن زید که می ریخت آب بروی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم و بیهقی از حدیث علقمة بن مرثد از پدرش که هر گاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که نکشید از آنحضرت قمیص او را و درین باب ست حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل ست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست همچو غیر خود از موتی رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان و الحاکم در مصفی گفته مسنون ست نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نزد ایشان جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم والله اعلم

وعن ام عطية الانصارية از کبار صحابیات ست و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی می نمود و تقدم اسمها و فيه خلاف رضي الله عنها قالت دخل علينا النبي گفت در آمد بر ما رسول خدا صلى الله عليه وسلم ونحن نغتسل ابنته و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان و قول اول اصح و اشهر ست و در بخاری از ابن سیرین آمده لاادری ای بناته و در سبل گفته لم يقع في شيء من روايات البخاري مسماة فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اكثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است و درینجا دلالت ست بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع ست بر کفایت غسل یکبار و او برای تخییر ست و هو الظاهر ان رأيتن ذلك اگر مصلحت ببینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد بماء وسدر می شوئید بآب و برگهای درخت کنار در آب می جوشانند که آن ادخل ست در تطهیر و تنظیف و حکمت در آن تلیین جسد میت ست واجعلن في الآخرة كافورا و بگردانید در مرهٔ آخر کافور را او شيئا من كافور یا چیزی از کافور شک از راوی ست که کافور گفته یا شيئا من كافور و اول محمول ست بر ثانی زیرا که نکره است در سیاق اثبات پس صادق شود بر هر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافورست در آب جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و حکمت در استعمال کافور تطییب رائحه است برای ملائکهٔ حاضرین و نیز در وی تجفیف و تبرید و قوت نفوذ ست و خاصیت وی تصلیب جسد میت و صرف هوام و ردع فضلات متحلله و منع اسراع فساد بسوی میت ست و وی اقوای روائح طیبه است درین باب و همین سر ست در گردانیدن وی در آخر زیرا که اگر در اول بار بیامیزند مثلاً آب آنرا ببرد و گفته اند اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرتؐ را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اہل علم و این
قول احمد ست و بعض از اہل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت بعده فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید
فلما فرغنا اٰذناه پس هرگاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرتؐ را در بخاری ست انه صلی الله علیه وسلم قال لهن فاذا فرغتن اٰذنتنی
و در روایت بخاری ست فلما فرغن عوض فرغنا فالقی الینا حقوه پس انداخت بسوی ما ته بند خود را و حقوه بفتح حاء مهمله و کسر نیز آمده
و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی ازار بند هر دو آمده از باب تسمیه حال باسم محل و مراد اینجا ازار ست و در لفظ بخاری ست فاعطانا حقوه فقال
اشعرنها ایاه پس فرمود شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او کنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که درون جامها پوشند
از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی در اینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده
متفق علیه این حدیث دلیل ست بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست
که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث ست زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل ست چه انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی
ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر ست از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت
حرج نبود عائد شد باصل که شستن تمام بدن ست و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت ست زیرا که آدمی حیوان دموی ست پس متنجس گردد
بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی همچو بر داشتن محدث
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمی گردد نماز حامل وی
بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المؤمن لا ینجس حیا و میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول
بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث ست کذا فی الترجمة وفی روایة و در روایتی نزد شیخین از ام عطیه چنین آمده بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا
هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه ست و در فتح الباری گفته که ایتار مطلوب ست و سه بار مستحب و نیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
اکثر من ذلک مگر در روایتی از ابی داود و محتمل که این لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و به قال احمد و مکروه داشته اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ یکی را
که قائل باشد بزیادت سبع و ماوردی گفته زیادت بر سبع اسراف ست انتهی گویم در روایت ابو داود آمده او سبعا او اکثر من ذلک و ظاهر شرعیت زیادت بر سبع ست
ابدءن بمیامنها و مواضع الوضوء منها آغاز کنید در غسل اعضا از جاهای راست وی و جاهای وضو یعنی اعضای آن از وی و وجه
اینست که غسل موتی بمنزله غسل احیا ست و در ابتدا بمیامن و بمواضع وضو اکرام این اعضا ست و در سبل گفته در وی دلالت ست بر بدایت
در غسل بمیامن و مراد بدان چیزی ست که متصل جانب ایمن ست و نیست میان وی و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان بدایت بهر دو معا
و گفته اند مراد بدایت بمیامن در غسلات ست که نیست وضو در آن و مواضع وضو از آن در غسله متصله بوضو ست و حکمت در امر بوضو تجدید
سمت مومنین ست در ظهور اثر غره و تحجیل و ظاهر از مواضع وضو دخول مضمضه و استنشاق ست انتهی وفی لفظ للبخاری عن ام عطیة
فضفرنا شعرها ثلثة قرون فالقیناه خلفها پس بافتیم ما موی او را سه گیسو پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی و درینجا
دلیل ست بر بافتن موی میت و حنفیه گویند موی را پس پشت ارسال باید کرد و هم بر رو منفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز بامر آنحضرتؐ یا اذن وی
بوده باشد یا معلوم بود فعل وی مر شرع والله اعلم انتهی گویم قرطبی گفت که ام عطیه این کار را از خود کرد نه بامر آنحضرتؐ ولیکن مصنف گفت که
لفظ سعید بن منصور این ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجعلن شعرها ظفائر و در صحیح ابن حبان ست واجعلن لها ثلثة قرون مراد بقرون

همان ظفائر ست ودر بعض الفاظ بخاری ناصیتها وقرنیها آمده پس در لفظ ثلثة قرون تغلیب ست وهمه این حجت ست بر حنفیه زیرا که نزد ایشان ارسال شعرست
و بافتن بعد کشادن موی سر غسل اولی باشد واین در بخاری ست صریحًا ودروی دلالت ست بر القای شعر خلف وی غافل شد ابن دقیق العید ازین القا
در بخاری پس نسبت قول آن طرف بعض شافعیه کرده واستناد بحدیثی غریب دران نموده ومصنف گفت غسل دادن میت وهمچنین تکفین ونماز جنازه
فرض بالکفایه ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه وهلم جرا بران مواظبت نمودند واقل غسل تعمیم بدن اوست بآب بعد ازاله نجاستی که
با او باشد واین مفهوم از لفظ غسل ست واکمل غسل اوست بآب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار واگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت وتر
نگذارند بحدیث باب وابتدا کنند بمواضع وضو ومیامن او بحدیث صحیح ام عطیه واستعمال سدر کنند در سر وریش وسائر بدن وصفت استعمال سدر آنست
که ورق سدر در ظرفی صغیر بآب مخلوط کنند واورا بمالند وبعد ازان بشویند ودر غسله آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحدیث باب **مسئله**
وظیفه مستمره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند وزنان را زنان وهر که اقرب باشد بر غسل احق ست وهیچ دلیلی از سنت بتعیین
احق بغسل ثابت نشد ودرین قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احق بودند واقرب وآنحضرت اهل بیت
غسل دادند وآنکه زن مرد مرده را نه بیند وغسل ندهد اگرچه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر بنسبت احیاست نه نسبت اموات
دلیلی می طلبد واز تلبیس خلیس واگر قیاس کنند بر احیا قیاس مع الفارق ست وابو طلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده وفرود آوردن ناچار
بمس می کشد واسما بنت عمیس غسل داد ابو بکر صدیق را وآنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند حضرت عائشه رض را لو مت قبلی لغسلتک وکفنتک

رواه ابن ماجة انتهى كلام المصنف **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت كفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة
اثواب گفت عائشه رض کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که ازار ورداء ولفافه است بیض جامهای سفید جمع ابیض سحولیة منسوب
بسحول بفتح سین که نام قریه ایست از یمن نووی گفت فتح اشهرست وهمین ست روایت اکثر وبعضی سحول قصار را گویند وسحل بمعنی شستن ست
یعنی مغسول ومقصور بودند آن جامها قاله فی النهایة تبعا للهروی وبدین معنی نیز بفتح ست وبضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک ست
از پنبه اما نسبت بجمع شاذ ست وبعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست ودر روایتی قبل از لفظ بیض لفظ یمانیه نیز آمده بتخفیف یای منسوب بیمن
من کرسف از پنبه بودند آن جامها کرسف بضم کاف وسکون را وضم سین قطن بمعنی پنبه ليس فيها قميص ولا عمامة نیست در آن
سه جامه پیراهن نه دستار بلکه ازار ورداء ولفافه بود کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن الشعبی ظاهر این عبارت درین ست که قمیص وعمامه در کفن
آنحضرت نبود وهو الصحیح وتاویل بعض که مراد آنست که این هر دو خارج ازان سه جامه بود پس مجموع اکفان پنج باشد غلط ست در سبل گفته
وهذا بعید جدًا انتهى وباین اخذ کرده است شافعی ونزد حنفیه سنت کفن سه جامه است ولیکن ذکر کرده ازان در هدایه قمیص را نه عمامه را واستحسان
بعض متاخرین آنرا برای اشراف بدعت ست مخالف سنت ومراد بسه جامه سه لفافه است وکذا عند احمد در سبل گفته افضل تکفین ست
در سه جامه سفید زیرا که خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر افضل وروایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که بپوشید جامهای سفید که آن اطیب
واطهرست وکفن کنید درانها مردهای خود را صححه الترمذی والحاکم واورا شاهدی ست از حدیث سمره اخرجوه واسناده صحیح ایضا ونیست
تعارض میان این حدیث وحدیث عائشه رض که گذشت ودروی این ست که پیچیده شد آنحضرت در بردیمانی مخطط زیرا که تسجیه بدان برای تجفیف بود
بعده آنرا کشیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسجیه پیش از غسل بود وترمذی گفته تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیزی ست
که وارد شده است در کفن وی وآنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد وابن ابی شیبه والبزار پس در

عبد الله بن محمد بن عقیل ست و وی سیئ الحفظ است حدیث او صالح متابعت ست نه انفراد فکیف اذا خالف کما ههنا فلا یقبل مصنف گفته حاکم از حدیث ایوب از نافع از ابن عمر معاضد روایت ابن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه رضی باین طریق باشد که وی روایت حسب اطلاع خود کرد که سه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیما اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیراکه وی مباشر غسل بود **متفق علیه** واجب از کفن مقداری ست که ساتر جمیع جسد میت باشد پس اگر قاصر باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائد را جانب سر کشند و بر پایها حشیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حمزه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که وتر باشد و اقتصار بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که سه جامه ازار و ردا و لفافه است و قیل میزر و درجان و گفته اند یکی قمیص نا دوخته است دیگر ازار از ناف تا زانو سوم لفافه که از سر تا پایش دران به پیچند و گفته اند که تکفین در قمیص و در غیر وی برابرست در استحباب زیراکه آنحضرت عبد الله بن ابي را در قمیص خود کفن کرد اخرجه البخاري و وی نهی کند مگر آنچه احسن ست و در وی این ست که قمیص میت مثل قمیص زنده است ملفوف و مزرر و قد استحب هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقي في الخلافیات در شرح گفته در بخاری ست بر کسیکه بعدم شرعیت قمیص رفته مگر وقتی که غیر ملفوف باشد گویم این موقوف بران ست که کف قمیص عرف اهل آن عصر باشد در مصفی گفته اکمل در حق رجال یکی از دو صفت ست یا این ست که سه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد ازان دوم و سوم بعد ازان به پیچند یکی را بعد دیگری و ابتدا بیمین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرند بعد ازان از جانب یمین به یسار برند و همین ست رسم پوشیدن قبا در میان عرب بخلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار می کشند و یا این ست که ازار و قمیص بپوشانند دوخته باشد یا نا دوخته مدحرض باشد یا بغیر آن زیراکه اکثر استعمال قمیص مخیط مدحرض باشد بعد ازان در لفافه به پیچند انتهی **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال لما توفي عبد الله بن ابي هرگاه مرد عبد الله بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه جاء ابنه الی رسول الله آمد پسر او عبد الله بن عبد الله بسوی رسول خدا صلى الله عليه وسلم فقال اعطني قميصك اكفنه فيه فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را که کفن کنم او را دران پیرهن پس داد او را آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده زیراکه وی عباس را عم آنسرور بدر جامه خود پوشانیده بود یا آنکه عبد الله بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیراهن داد و وی بکار پدر کرد پس این احسان و اکرام در حقیقت با وی شد نه با پدر وی زیراکه وی اعظم منافقین بود و هم بر نفاق در گذشت و در حق وی این کریمه فرود آمد وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا **متفق علیه** در حدیث دلیل ست بر شرعیت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در انست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر معارض این ست آنچه در بخاری ست از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد او را یعنی از حفره گور و انداخت و دمید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح ست در آنکه اعطا و الباس هر دو بعد دفن بود و حدیث ابن عمر مخالف اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلک پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد ما دفن ای دلی في حفرته پس مراد آن باشد که واقع بعد اخراج او از حفره همان نفث ریق ست و قمیص پیش ازین پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو روایت دلالت بر وقوع هر دو معا ندارد زیراکه واو مقتضی ترتیب نیست و نه معیت پس گویا ذکر اکرام آنحضرت نسبت بوی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند

که آنحضرت اورا دو قمیص داد یکی اول و دیگر بعد دفن بسوال ولد وی وفی الاکلیل للحاکم ما یؤید ذلک واللہ اعلم وعن ابن عباس
رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال البسوا من ثیابکم البیض فانہا من خیر ثیابکم بدرستیکہ آنحضرت
فرمود بپوشید از جامہای خود سفید را زیرا کہ آن منجملہ بہترین جامہای شما اند وکفنوا فیہا موتاکم و تکفین کنید دران مردہای خود را
وازینجا معلوم شد کہ کفن از پارچہ سفید اولی و مستحب ست و گذشت حدیث بخاری از عایشہ کہ کفن کردہ شد آنحضرت در سہ پارچہ سفید
و در سبل گفتہ ظاہر امر وجوب تکفین ست در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن ولیکن امر در لبس مصروف عنہ ست بنا برآنکہ پوشیدن آنحضرت
غیر ابیض را ہم ثابت شدہ واما تکفین پس ظاہر آنست کہ نیست صارف ازان مگر آنکہ سفید یافتہ نشود چنانکہ در تکفین شہدای احد واقع
شدہ کہ آنحضرت جماعتی را در نمرہ کفن کرد کما یاتی پس در ضرورت لاباس ست و آنکہ ابن عدی از حدیث ابن عباس آوردہ کہ کفن کردہ شد
آنحضرت در قطیفہ حمرا پس در سندش قیس بن ربیع ست واو ضعیف ست و گویا کہ بر وی مشتبہ شد این حدیث انہ جعل فی قبرہ
قطیفۃ حمراء وکذا ما قیل انہ کفن فی برد حبرۃ وتقدم الکلام انہ سجی بہا ثم نزعت رواہ الخمسۃ الا النسائی یعنی احمد وابوداود وترمذی
وابن ماجہ مگر نسائی وصححہ الترمذی ورواہ الشافعی وابن حبان والحاکم والبیہقی وصححہ ابن القطان وفی معناہ احادیث اخری
عن عمران وسمرۃ وابن عمر وابی الدرداء وعن جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کفن
احدکم اخاہ فلیحسن کفنہ فرمود چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید کہ نیک کند کفن او را مراد تحسین آنست کہ تمام
ونظیف وسفید باشد بے اسراف وتبذیر و نو و شستہ دران برابرست اما آنچہ مسرفان کنند بریا وتکبر حرام ست و مکروہ اشد حرمت وکراہت
شوکانی گفتہ کفنی کہ ساتر نیست حسن نیست پس واجب ست تکفین او بچیزی کہ بپوشد او را تمام وکمال انتہی رواہ مسلم ورواہ
الترمذی ایضا من حدیث ابی قتادۃ وقال حسن غریب قال وقال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قولہ ولیحسن کفنہ قال ہو الصفا بالضاد المعجمۃ
والفاء ای الواسع الفائض و ورود امر باحسان کفن دلالت ست برآنکہ جامہ اختیار کند کہ احسن باشد در ذات وصفت وکیفیت حسن ذات
آنکہ گران قیمت نباشد ونہی ازان بیاید وحسن صفت آنکہ در حدیث ابن عباس گذشتہ واما کیفیت وضع ثیاب بریت پس گذشت واحادیث
در احسان کفن آمدہ و دران علت وی مذکور شدہ دیلمی از جابر مرفوعا آوردہ احسنوا کفن موتاکم فانہم یتباہون ویتزاورون بہا فی قبورہم
ونیز وی از حدیث ام سلمہ آوردہ احسنوا الکفن ولا تؤذوا موتاکم بعویل ولا بتزکیۃ ولا بتاخیر وصیۃ ولا بالقطیعۃ وعجلوا بقضاء دینہ واعدلوا
عن جیران السوء واعمقوا اذا حفرتم ووسعوا ومنجملہ احسان الی المیت ست آنچہ امام احمد از حدیث عایشہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
آوردہ من غسل میتا فادی فیہ الامانۃ ولم یفش علیہ ما یکون منہ عند ذلک خرج من ذنوبہ کیوم ولدتہ امہ وقال صلی اللہ علیہ وسلم لیلیہ اقربکم
ان کان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عندہ حظا من ورع وامانۃ رواہ احمد واخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من ستر مسلما سترہ اللہ یوم القیامۃ واخرج عبد اللہ بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیہ السلام قبضتہ الملائکۃ وغسلوہ
وکفنوہ وحنطوہ وحفروا لہ والحدوا وصلوا علیہ ودخلوا قبرہ ووضعوا علیہ اللبن ثم خرجوا من القبر ثم حثوا علیہ التراب ثم قالوا یا بنی آدم ہذا سنتکم
واما آنچہ ابوداود وحاکم وابن حبان از حدیث ابی سعید آوردہ اند کہ چون حاضر شد او را موت طلبید ثیاب جدید وپوشید آنرا بعدہ گفت
شنیدم آنحضرت را می فرمود کہ میت مبعوث می شود در ثیاب خود کہ مردہ ست دران پس روایت کرد آنرا ابن حبان بدون قصہ وگفت ارادہ
کرد بثیاب اعمال را لقولہ تعالی وثیابک فطہر یعنی عمل خود را اصلاح کن وگفت اخبار صریحہ صحیحہ در آنست کہ مردم محشور می شوند برہنہ پا

عُریان انتهی ولیکن قصهٔ حدیث ابی سعید رد می کند این را و وی اعلم ست بمراد از مَن ابعده و حکایت کرد خطابی جمع میان آنها که مبعوث در ثیاب شود و محشور عُریان **و** هم روایت ست از جابر رضی الله عنه کان النبي صلی الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی احد في ثوب واحد بود آنحضرت که جمع میکرد در میان دو کس از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو میت ست در یک جامه بنا بر ضرورت و این یکے از دو احتمال ست دیگر آنکه جامه را دو پاره کنند و هر یکے را در پاره کفن کنند و باین رفته اند اکثر بلکه گفته اند ظاهر آنست که قائل نیست باحتمال اول هیچ یکی زیرا که دران التقای بشرهٔ دو میت ست و جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه هر دو باهم شوند ولیکن مخفی نیست که قول جابر در تمام حدیث که کفن کرده شد پدر و عم من در یک نمره دلیل ست بر احتمال اول و شارح گفته ظاهر احتمال ثانی ست یعنے تقطیع کردن ثیاب میان هر دو و تقدیم ستر عورت آنها چنانکه با حمزه کرده شد در سبل گفته حدیث جابر اوضح ست در عدم تقطیع ثوب میان هر دو پس یکے از دو جائز باشد و تقطیع جائز ست علی الاصل انتهی خطابی گفته جائز ست جمع کردن در یک جامه در یک قبر و بعضی گفته اند مراد بثوب واحد قبر واحد ست ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فیقدمه في اللحد پس تر می گفت و می پرسید که کدام یک ازین هر دو بیشتر ست از روی گرفتن و یاد داشتن مر قرآن را پس پیش میکرد او را در قبر یعنے جانب قبله گویا وی امام ست از جهت بودن او اقرأ و در وی جواز جمع جماعت ست در یک قبر و گویا که این بنا بر ضرورت ست و بوب البخاری باب دفن الرجلین و الثلاثة في قبر و اورد فیه حدیث جابر هذا و اگرچه روایت جابر در دو کس ست اما ذکر سه کس در روایت عبد الرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین و الثلاثة في القبر الواحد و روایت کرده اند اصحاب سنن از هشام بن عامر انصاری که گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد و گفتند رسید ما را قرح و جهد فرمود بکنید و وسیع نمائید و بنهید دو مرد یا سه را در یک قبر صححه الترمذی و مثل اوست حکم دو زن و سه زن و اما دفن مرد و زن در یک قبر پس روایت کرد عبد الرزاق باسناد حسن از واثلة بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد و زن در یک قبر پس مقدم کرده می شد مرد و نهاده می شد زن ورای او و گویا که میان هر دو حائلی از تراب میکردند و لم یغسلوا و غسل داده نشدند شهدای احد و ازینجا معلوم می شود که شهید را غسلے نیست و عدم غسل متفق علیه ست میان ائمه اربعه و مروی نیست که آنحضرت شهدا را غسل داده باشد و اما کسی که بر وی اطلاق شهید آمده همچو مطعون و مبطون و نفسا و غیره پس ایشان مغسول می شوند باجماع در سبل گفته و باین رفته اند جمهور و اهل مذاهب بر التفصیل ست از سعید بن المسیب و حسن و ابن شریح مروی ست که غسل واجب ست و حدیث حجت ست بر ایشان و احمد از حدیث جابر آورده که فرمود آنحضرت در کشتگان احد که غسل ندهید ایشان را پس بدرستیکه هر زخم یا هر خون بوی مشک دهد روز قیامت و این حکمت عدم غسل ست که آنرا بیان کرده و لم یصل علیهم و نگذارد بر ایشان نماز و در وی خلافی ست معروف در میان علما نزد حنفیه بر شهید نماز میگذارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول ست و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة ست و بقولی مخیر ست در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض ادله در مواهب لدنیه گفته اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت ست یا بمعنے عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب ست نه واجب و متمسک ائمه درین باب باین حدیث ست که در کتاب مذکور ست و دلیل ابو حنیفه احادیثی ست که در نماز بر شهید آمده خصوصًا در قضیهٔ احد و می گویند که آن احادیث مثبت ست و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم ست بر نافی و گویند که جابر دران روز مشغول بود بانکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا تدبیری کند ایشان را و برداشته بمدینه آورد و آنهائیکه در حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاهده کرده اثبات آوردند و شمنی گوید حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین کرده بودند دید فریاد زد و بگریست مروی از انصار حاضر بود و جامهٔ خود را بر روی انداخت . نماز گذارد و شیخ ابن همام زیاده کرد که بیستر نماز گذارد بر شهدا و نهاده می‌شدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده می‌شد بر ایشان پس برداشته می‌شدند و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذارد نماز بر همه شهدا و گفت حاکم که این حدیث صحیح الاسناد ست شیخ در ترجمه گفته و بالجمله روایات در جانب صلوة قوی‌تر راجح‌تر و غالب‌تر ست انتهی گویم شوکانی گفته در بعض رجال اسناد روایت حاکم مقال ست و گفته مجموعی وی ضعیف ست و گویند که این مخصوص بشهدای احد بود و این مسئله هم از معارک ست انتهی و مختار وی رح عدم نماز ست بر شهید و همین ست ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح ست چنانکه گفت مصنف رواه البخاري و در احادیث معارض وی مقال ست پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن هم اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غسل و عدم صلوة هر دو آمده پس یکی را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلا مرجح ست و تقریر سبل درین مسئله این ست که طائفه گفته که نماز گذارده شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم ادلهٔ نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز گذارد بر کشتگان احد و گفت بر حمزه هفتاد تکبیر و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قتلای احد و گفت طائفه که نماز گذارده نشود بر وی عملاً بروایت جابر شافعی گفته آمده اند اخبار گویا که عیان اند از وجوه متواتره که آنحضرت نماز نگذارد بر کشتگان احد و آنکه مروی ست که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت صحیح نیست و لائق ست کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیحه را باین روایت که حیا کند و شرم نماید بر جان خود و اما حدیث عقبه پس در نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالفت می گوید که نماز گذارده نمی‌شود بر قبر بعد اطالت مدت پس استدلال بآن ناتمام باشد و گویا که آنحضرت دعا و استغفار کرد برای ایشان تا آنکه معلوم کرد قرب اجل خود پس وداع کرد ایشان را باین دعا و دال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و مؤید بودن او دعا ست فراهم نکردن اصحاب چه اگر نماز جنازه می‌بود اصحاب را آگاه می‌فرمود و نماز بجماعت ادا می‌کرد چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل ست قطعاً و اهل احد اولی تر اند بافضل و نیز مروی نیست از آنحضرت که نماز گذارده باشد بر قبری تنها و حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده انه صلی الله علیه وسلم صلی علی قتلی احد بعد ثمان سنین و زیاده کرد ابن حبان ولم یخرج من بیته حتی قبضه الله تعالی انتهی **وعن علي** عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تغالوا في الكفن گران بها مکنید در کفن پس در وی منع ست از زیادت ثمن در کفن فانه يسلب سلباً سريعاً (بفتح تا و لام) زیرا که وی ربوده می‌شود بشتاب یعنی زود کهنه و خراب می‌شود پس چه حاجت نفاست و گران بهاست در حدیث عائشه که نظر کرد ابو بکر بسوی جامه که بیمار می‌شد در آن و در وی داغی بود از زعفران پس گفت بشوئید این جامهٔ مرا و بیفزائید بر آن دو جامهٔ دیگر و کفن کنید مرا در آن گفتم این کهنه است گفت زنده سزاوارتر ست بجدید از مرده این جامه برای ریم و زرداب و تراب ست ذکره البخاري مختصراً رواه ابو داود من رواية الشعبي عن علي كرم الله وجهه و در سندش عمر بن هشام جنبی ست بفتح جیم و سکون نون و بای موحده و وی مختلف فیه ست و در وی انقطاع ست میان شعبی و علی رضی الله عنه زیرا که گفت دارقطنی که وی نشنیده است از علی جز یک حدیث **وعن عائشة** رضي الله عنها گفت عائشه برگشت رسول خدا از بقیع و من می‌یابیم درد در سر خود و میگویم وا راساه یعنی وای سر من پس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها فرمود آنحضرت عائشه را لو مت قبلي لغسلتك اگر بمیری پیش از من هر آیینه غسل دهم ترا لغسلتك بلام تحریف ست و آنچه در کتب ست فغسلتك ست بفا و همین ست صواب و فرق میان هر دو این ست که اول شرطیه ست و ثانی برای تمنی كذا في التلخيص الحديث تا آخر حدیث و آن این ست که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

سازم ترا واصل این حدیث در بخاری ست باین لفظ که اگر شود این چنین ومن زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نمایم و در وی دلالت ست برانکه غسل دادن یکی از دو زوج مرد دیگری را جائز ست وهو قول الجمهور وشوکانی گفته اولی ست ورجحه في المصفی وابو حنیفه گفت مرد زن را نه دهد بخلاف عکس بنابر ارتفاع نکاح ونیست عدت بروی وحدیث رادّ قول اوست در زوجین واما اجانب پس ابوداود در مراسیل از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از مکحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد زن با مردان ونیست میان ایشان زنی جزوی و مرد مرد با زنان ونیست همراه ایشان مردی غیر او پس این هردو تیمم نمایند ودفن کنند واین هردو بمنزله کسی اند که نمی یابد آب را انتهی ومحمد بن سهل را ابن حبان در ثقات ذکر کرده وگفت بخاری لایتابع علی حدیثه واز علی کرم الله وجهه ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم لاتبرز فخذک ولاتنظر الی فخذ حيّ ولا میت رواه ابوداود وابن ماجة ودر اسنادش اختلاف ست رواه احمد وابن ماجة وصححه ابن حبان ورواه الدارمي والدارقطني والبيهقي ودر سندش محمد بن اسحق ست ونیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی ست درین روایت صالح بن کیسان نزد احمد ونسائی **وعن** ۱۰ اسماء بنت عمیس رضي الله عنه انّ فاطمة رضي الله عنها اوصت ان يغسلها علي عليه السلام بدرستیکه فاطمه زهرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی مرتضی کرم الله وجهه واین نیز دال ست برانچه دال ست حدیث اول واما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابوداود ست از عایشه که گفت لو استقبلت من امري ما استدبرت ما غسل رسول الله صلی الله علیه وسلم غیر نساءه وصححه الحاکم اگرچه قول صحابیه است وهمچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها دلالت می کند برانکه این امری معروف بود در حیات وی صلی الله علیه وسلم ومؤید اوست روایت بیهقی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را واستعانت کرد وی بعبد الرحمن بن عوف بنابر ضعف خود از ان واین در محضر صحابه بود وهیچ یکی از انها انکار نکرد بروی درین امر واین رفته اند جمهور وهمچنین هر قریب اولی ست بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب ترست در شما اگر میداند واگر نمیداند پس کسیکه می بیند در وی بهره وحصه از امانت وورع اخرجه احمد والطبرانی ودر اسنادش جعفر جعفی ست شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قرابت را مزیت ست وزیادت مهر وشفقت ست که موجب کمال عنایت باوست انتهی وخلاف درین مسئله احمد بن حنبل راست گفت بنابر ارتفاع نکاح کذا في الشرح ودر دلیل الطالب که از کتب حنابله است گفته للرجل ان يغسل زوجته وامته وبنت دون سبع وللمرأة غسل زوجها وسيدها واين دون سبع انتهى رواه الدارقطني والشافعي وابونعيم والبيهقي باسناد حسن **وعن** بريدة في قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برجمها في الزنا روایت ست از بریده در داستان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا برجم او در حد زنا وغامدیه منسوب ست بسوی غامد ویاید قصه او در حدود قال گفت بریده ثم امر بها فصلی علیها پس امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفنت ودفن کرده شد وازینجا معلوم شد که نماز بر جنازه محدود بحد زنا وسرقه وجز آن رواست ولیکن نیست در وی اینکه آنحضرت خود بران نماز گذارده ومالک گفته امام بر مقتول در حد نماز نگذارد زیرا که فضلا بر فساق برای زجر آنها نمی گذارند این چنین ست در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انها تابت توبة لو قسمت بين اهل المدينة لوسعتهم او کما قال وعلما را خلاف ست در نماز بر فساق وبر مقتول در حد وبر محارب وبر ولد زنا ابن العربی گفته مذهب علما کافه صلوة است بر هر مسلم ومحدود ومرجوم وقاتل نفس وولد زنا رواه مسلم ووارد شده ست در قاتل نفس حدیث جابر **وعن** جابر رضي الله عنه قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم برجل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را مردی

کشته بود جان خود را بمشاقص جمع مشقص ست بمعنی نصل عریض و در روایت ترمذی کر بمشاقص نیست فلم یصل علیه پس نماز نگذارد بروی و از ینجا معلوم شد که بر قاتل نفس نماز گذاردن نیست و اختلاف کرده اند علما درین باب بعضے گفته اند که نماز گذارده شود بر هر که نماز میگذارد بجانب قبله و بر قاتل النفس انتهی و مذهب جمهور ایمه این ست و نزد امام ابو حنیفه بگذارند و نزد صاحبین نه و نگذاردن آنحضرت نماز را بروے دو احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت باب من قتل نفسه لم یصل علیه و به قال الشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذارده و دیگران هم منع نکرده چنانکه در حق مدیون دغال کرده و ظاهر همین ست و در روایتی نیز آمده و این موافق ست بقول امام احمد که امام نماز نگذارد و دیگران بگذارند ولیکن لفظ حدیث عام ست ازان رواه مسلم والنسائی والترمذی و قال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلوة عقوبت اوست و ردع غیر از مثل فعل وی و بود عمر بن عبد العزیز که نمی دید نماز بر قاتل نفس و کذلک قال الاوزاعی و اکثر فقها گویند یصلی علیه انتهی و گفته اند درین حدیث که صحابه گذارند بروی و این چنان ست که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار در اول امر و امر کرد صحابه را بنماز بروی در سبل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قاتل نفس قول تمام باشد ورنه رای عمر بن عبد العزیز اوفق ست بحدیث مگر آنکه در روایت نسائی ست اما انا فلا اصلی علیه و ازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی نماز گذارده انتهی **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه في قصة المرأة التي كانت تقم المسجد روایت ست از ابو هریره در قصهٔ زنی که جاروب میداد مسجد شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنے جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروبه و این زن سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشک راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد فسال عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مرد فقال افلا كنتم اذ نتموني فكانهم صغروا امرها پس گفت آیا نبودید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر بمن نکردند پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شان آن زن و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لائق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم مصنف درینجا جزم کرده که این قصه با زن بود و در بخاری ست ان رجلا اسود او امرأة سوداء بشک از ثابت راوی حدیث لیکن در روایت دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا اراه الا امرأة و باین جزم کرده ست ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرأة سوداء و رواه البيهقي ايضا باسناد حسن و سماها ام محجن وافاد ان الذي اجابه صلى الله عليه وسلم عن سواله هو ابو بكر و در بخاری ست عوض فسال عنها فقال ما فعل ذلك الانسان قالوا مات يا رسول الله الحديث فقال دلوني على قبرها فدلوه فصلى عليها پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نماز گذارد بروی و اختلاف ست در نماز گذاردن بر قبر جمهور علما برانند که مشروع ست خواه گذارده باشد پیش ازان یا نه ابراهیم نخعی و ابو حنیفه و مالک برانند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست ست و در روایتی از احمد نیز همچنین آمده ست و در روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده ست یکبار نگذارد و آنها که نگذارده اند اگر بگذارند رواست و نزد ابو حنیفه که درست ست بر تقدیری ست که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرده آنرا بعضے بسه روز و امام ابو حنیفه و ابو یوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار ست و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضے روایات ذکر تکبیرات و آن روایات که دران ذکر تکبیرات ست صحیح نیست چنانکه مروی ست از آنحضرت گذاردن نماز بر شهدای احد بعد از هشت سال و آن بطریق تودیع بود نه نماز یا از خصائص نبوی ست چنانکه از ان الله ینور لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد ولیکن در حدیث بخاری و مسلم

از ابن عباس آمده که آمد آنحضرت بسوی قبری تازه و نماز گذارد بروی و صف کشیدیم ما پس آنحضرت و براورد چهار تکبیر و همچنین نماز گذارد آنحضرت بر قبر ام سعد بعد یکماه اخرجه الترمذی من حدیث سعید بن المسیب شوکانی گفته حدیث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه بلکه هشت وجه انتهی و چون حدیث تکبیرات درین نماز در صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد و تخصیص آن بحضرت نبوی بمجرد احتمال نتوان کرد تا وقتی که معارض مساوی یا مقدم موجود نباشد در سبل گفته واما القول بان الصلوة علی القبر من خصائصه صلی الله علیه وسلم فلا ینهض لان دعوی الخصوصیة خلاف الاصل انتهی و نیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه و بعضی بوسیدگی میت و بعضی تا ابد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دلیل علی التحدید بمدة انتهی و تاویل آن بدعا و استغفار صرف ظاهر حدیث ست و خود نماز دعا و استغفار بیش نیست و نماز بر شهدای احد بطریق تودیع محتاج سند ست و استدلال درینجا نه همین نماز بر اهل احد ست بلکه روایات دیگر موجودست که دلالت صریح میکند بران مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر براء بن معرور وی مرد و آنحضرت در مکه بود پس چون از مکه قدوم آورد نماز گذارد بر قبر وی واین بعد دو ماه از وفات وی بود و نماز گذارد بر غلام انصاری که دفن کرده شد بشب و آگاه نشد آنحضرت بموت وی اخرجه البخاری در سبل گفته ویدل له ایضا احادیث وردت فی الباب عن تسعة من الصحابة اشار الیها فی الشرح انتهی وزاد مسلم و زیاده کرد مسلم در روایت خود نه بخاری زیراکه این زیادت مدرج ست از مراسیل ثابت کما قال احمد ثم قال ان هذه القبور مملوة ظلمة علی اهلها وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم پستر فرمود آنحضرت بدرستیکه این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مردها اند و بتحقیق خدای تعالی روشن میگرداند آن قبرها را بسبب نماز گذاردن من بر ایشان وازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرت چنانکه گفته اند مفهوم میگردد بلکه ظاهر ازان جواز نمازست بر قبر آری اگر تنویر قبور را مخصوص بصلوة آنحضرت دارند خواه بر قبر باشد یا علیحده می تواند شد ولیکن چون دعای اهل صلاح از غیر انبیا هم مرجو القبول ست این احتمال هم ضعفی پیدا کرد غایت آنکه تنویر نبوی ابلغ واتم واکمل باشد از غیر و درین خود شک نیست اما اصل جواز باقی ست

وعن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینهی عن النعی بود آنحضرت که نهی میکرد از نعی بفتح نون و سکون عین مهمله خبر موت و بفتح نون و کسر عین و تشدید یا نیز روایت ست بمعنی خبر موت رسانیدن در قاموس گفته نعاه له نعوا ونعیا ونعیانا اخبره بموته و در ترمذی ست از حدیث عبدالله بن مسعود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دور دارید خود را از نعی زیراکه نعی از عمل جاهلیت ست اما در سندش ابو حمزه میمون اعور ست و نیست قوی و درین باب حدیثها ست و تفسیر کرده است ترمذی نعی را باینکه نعی نزد شان ندا کردن ست در مردم که فلان بمرد تا حاضر جنازه او شوند و بعض اهل علم گفته اند باک نیست در اعلام آدمی قرابت داخوان خود را و مروی ست از ابراهیم لاباس ان یعلم الرجل قرابته انتهی گفته اند که محرم فعل جاهلیت ست که یکی را می فرستاد بر درهای خانها و بازارها تا اعلام کند بخبر موت میت و در نهایه گفته مشهور در عرب آنست که چون درانها مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواری نزد قبائل می فرستادند که خبر مرگش باد شان میرسانید انتهی در سبل گفته والاقرب عندی ان هذا هو المنهی عنه گویم منجمله نعی ستیکی کردن از بالای مناره چنانکه معروف ست درین اعصار در موت عظما ابن العربی گفته از مجموع احادیث سه حال ماخوذ می شود یکی اعلام اهل و اصحاب و اهل صلاح واین سنت ست دوم خواندن جمع کثیر برای مفاخرت واین مکروه ست سوم اعلام بنوع دیگر از نیاحت ونحو ذلک واین حرام انتهی وگویا سنیت اعلام از ینجا اخذ کرده که لابد ست از جماعتی برای غسل و نماز و دفن و یدل له قوله صلی الله علیه وسلم الا اذنتمونی ونحوه ومنه

حدیث نعی النجاشی رواه احمد وابن ماجة والترمذی وحسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی النجاشی فی الیوم الذی مات فیه بدرستیکه آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی در روزیکه مرد وی درآنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح نون وتخفیف جیم وبعد الف شین معجمه ویای مشدده یا مخففه لقب پادشاه حبشه هست هر که باشد ونام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد اصحمه بود دین نصارای داشت ایمان آورد بحضرت وهجرت کردند صحابه بسوی او ووی خدمتهای ایشان کرد وخرج بهم الی المصلی فصف بهم وکبر علیه اربعا بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلای عید پس صف بست بمردم وتکبیر براورد بروی چهار تکبیر ودرینجا دلالت ست برانکه نعی اسم ست برای اعلام بموت وآن برای مجرد اعلام جائز ست ونیز دروی دلالت ست بر شرعیت نماز جنازه برغائب ودروی اقوال ست اول آنکه مشروع ست مطلقا وبه قال الشافعی واحمد وغیرهما وگفت ابن حزم لم یات عن احد من السلف خلافه وگفت شوکانی نیاورد مانع ازین نماز چیزی که معتد به باشد وراست گفته زیراکه حدیث صحیحین خالی ست از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بران متعین باشد دوم منع ست مطلقا واین مذهب حنفیه ومالک ست شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی وآورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده از وی ورویت امام کافی ست واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غیر نجاشی مثل معاویه مزنی که در مدینه مرد وآنحضرت به تبوک بود وبر زید بن حارثه وجعفر بن ابی طالب که در غزوه موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند ودر اسناد آن احادیث سخن ست وبر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلی الله علیه وسلم والآن در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما وتشریفا متعارف ست وبعضی حنفیه نیز میکنند انتهی گویم چون در حرمین متعارف ست وبعض حنفیه نیز می کنند معلوم شد که مخصوص بآنحضرت نبوده است وحدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن معاویة المزنی وقیل اللیثی از ابی امامة بن سعد در طبقات از حدیث انس روایت کرده وسیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس در بیان فضل قل هو الله احد آورده ومصنف در فتح الباری گفته که اگرچه این خبر ضعفی دارد لیکن نظر بمجموع طرق وتعدد آن قوتی پذیرفته انتهی واحادیث نماز بر زید بن حارثه وجعفر وابن رواحه را واقدی در مغازی روایت کرده وهم سیوطی از عطا بروایت ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال درخور استدلال نیند باری از مرتبه متابعت وشهادت خود نازل نیستند وحدیث باب که در صحیحین مروی ست تنها برای اثبات ما نحن فیه کافی ست وتاویل مانعین بطی ارض یا کشف پرده یا تخصیص آن بآنحضرت همه احتمال ست نه استدلال واحتیاج سند دارد ولهذا ابن دقیق العید گفته که این قول محتاج بنقل ست وبمجرد احتمال ثابت نمی شود ودر سفر السعادة گفته بر هر غائب نماز نگذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی ومعاویه لیثی گذارده انتهی وعمل حرمین مرجح اوست سوم آنکه نماز برغائب جائز ست در همان روز که وی مرده یا قریب از آن نه بعد اطالت مدت چهارم آنکه جائز ست وقتی که میت در جهت قبله باشد ووجه تفصیل در قولین جمود ست بر قصه نجاشی در سبل گفته مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص بنجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت ست واعتذار کرده اند بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز برغائب وقتی که مرده باشد در زمینی که هیچ کس دران بروی نماز نگذارده است همچو نجاشی که موت وی در زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبودند واختاره ابن تیمیة ونقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی وانه استحسنه الرویانی وگفته که این محتمل ست، ولیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز نگذارد بروی هیچ یکی در شهر وی انتهی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ یکی در بلد وی نماز جنازه نگذارده بود باین جهت آنحضرت گذارد تاهم قول تمام نیست زیراکه ثابت شده که معاویه مزنی در مدینه مرد

وزید وجعفر وابن رواحه در غزوهٔ موته شهید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند مع هذا آنحضرت هم بگذارد ولیس این وجه هم از هم پاشید
واین جواب بر قاعدهٔ حنفیه است که بر شهید نماز میگویند ورنه نماز بر معاویه برای حجت کافی است متفق علیه ونیز این حدیث حجت حنفیه است
در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرق و الفاظ است ابن عبد البر مسندا از طریق بکر بن سلیمان بن ابی حثمه عن ابیه آورده
که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصلی و صف بستند
مردم پس او و گفت چهار تکبیر پس قرار ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای عز وجل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبة
ونیز روایت کرد بیهقی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد
هر کس بانچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم نخعی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانهٔ ابن مسعود
پس اجتماع کردند برینکه تکبیر بر جنازه چهار است گفت رافعی اولی چهار تکبیر است بنابر استقرار امر و آن و اتفاق صحابه والله اعلم گویم عجب است
از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر انچه موافق غرض آنها است و ترک می کنند احتجاج بانچه نه موافق غرض است اگرچه دلالت حدیث بر هر دو
امر یکسان باشد چنانکه صنیع ایشان درین جا است که بر اربع تکبیرات حجت آوردند و بنماز بر غائب که دلالت حدیث بران اصرح است از دلالت
بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بران یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صنیع ناظر است در تقدیم
رای و قیاس بر نصوص و ادله و لهذا انکار جماعتی از علما در هر عصر بر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این مگر ترجیح بلا مرجح در بسیاری
از مواضع چنانکه معلوم شده و بباید و نیز استدلال کرده اند علما باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنابر خروج آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیه راست و رد کرده اند باینکه در حدیث نهی از نماز در مسجد نیست وانچه مکروه است نزد قائل کراهت ادخال
میت است در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکثیر جماعت مصلین بروی بود و نیز درین حدیث شرعیت صفوف است
بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صف ثانی یا ثالث بود و بوب له البخاری باب من صف صفین او ثلثة علی
الجنازة خلف الامام و درین حدیث از اعلام نبوت اعلام ایشان است بموت وی در روزیکه وفات کرد با بعدی که مابین مدینه و حبشه است

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل مسلم یموت فیقوم
علی جنازته اربعون رجلاً نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد و درین اشارت است که مجرد
ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر است و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود لا یشرکون بالله
شیئا که شریک نمی گردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالی وما
یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و چون انتفاء از شرک خصوصا انچه ازان در غایت دقت و خفا است خیلی دشوار است
لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایقاظ نائمان مناسبت تمام دارد بمقام و در ذکر عدد اربعین دلیل است بر فضیلت تکثیر جماعت
بر میت و در روایتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی امتی از مسلمانان که برسند ایشان همه با یکصد کس شفاعت کنند در حق
آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب السنن قاضی گفته می گویند که این احادیث
بجواب سائلان واقع شده که هر یکی را جواب موافق سوال شان داده و یحتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده باشد هر یکی را بقبول
شفاعت هر واحد ازین اعداد و نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد مطروح است با وجود نص پس همه احادیث معمول بها است

وشفاعت اونیز هم مقبول ست لا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی و در روی دلیل ست برینکه شفاعت مومن نافع و مقبول ست نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کرده شدند کسانیکه حاضر شدند جنازهٔ امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند روزیکه مرد وی بست هزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتهی و همچنین در جنازهٔ شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه قدس سره ازدحام بسیار شده دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بشمار در آمد و جنازهٔ امام احمد مائله عظیمه بود بسبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای و بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشیر اهل بغداد نبودند هم حاکم حاضر نبود سید صفی الدین الحنفی النابلسی در قول جلی در ترجمهٔ وی نوشته لم یوجد فی الاسلام من اجتمع فی جنازته لما مات ما اجتمع فی جنازة الشیخ تقی الدین بن تیمیه رح غیر الامام احمد کما اشار الیه الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر وقد صح عنه صلی الله علیه وسلم انتم شهداء الله فی الارض انتهی و ازینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام همنام بعد موت ایشان صلحای اسلام منامات حسنهٔ کثیره دیده اند و بر علو رتبهٔ ایشان در جنت مطلع شده و الله یختص برحمته من یشاء **وعن** سمرة بن جندب رضی الله عنه قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها فقام وسطها گفت سمره نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازهٔ زنی که مرد در حالت زچگی پس استاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور بتحریک سین ست و بسکون سین نیز روایت کرده اند و بتحریک بمعنی میانه و بسکون بمعنی میان ست چنانکه بعضے ظرفا گفته اند که متحرک ساکن ست یعنی یکی ست که نمی جنبد و از جائی بجائی نمی رود و ساکن متحرک ست یعنی می جنبد و در مواضع متعدد ست متفق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی ست که میگوید مستحب ست وقوف امام نزد عجیزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط ست باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و سر ست و تحت وی بطن در آنها و یحتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجیزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت ست از ابی حنیفه یا ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت ست انتهی در حجة الله البالغه هست امام در جنازه بجائی ایستد که میت در میان او و در میان قبله باشد انتهی شوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینه زن زیرا که در حدیث انس بن مالک ست که وی نماز گذارد بر جنازهٔ مردی و ایستاد نزدیک سر او و چون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازهٔ زنی پس نماز گذارد بر وی و ایستاد برابر وسط او پس پرسیده شد از ان و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد و می ایستاد در جنازهٔ مرد و زن گفت ہاں اخرجه احمد و ابو داود و الترمذی وحسنه و ابن ماجة و لفظ ابی داود اینست که همچنین میگذارد آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجیزهٔ زن گفت آری و حدیث صحیحین که در کتاب ست مخالف روایت عجیزه نیست زیرا که عجیزهٔ زن وسط او ست و خلاف درین مساله معروف ست و حق همین ست که گفته شد انتهی و در سبل گفته در حدیث دلیل ست بر شرعیت قیام نزد وسط زن و این مندوب ست و واجب استقبال جزوی ست از میت مرد باشد یا زن و اختلاف علماست در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفت هر دو برابر اند و مروی ست از شافعی که بایستد برابر سر مرد و عجیزهٔ زن بحدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در فتح گفته که اشاره کرد بخاری بایراد حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس انتهی و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **وعن** روایت ست از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستیکه عایشه رضی الله عنها هرگاه

که مرد سعد بن ابی وقاص قالت گفت درآرید او را در مسجد تا آنکه نماز گذارم من بر وی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله لقد
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء بخدا سوگند هر آیینه بتحقیق گذارد آنحضرت بر دو پسران زنی که نامش دعد
وصفتش بیضا است فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکی سهیل و دیگر سهل است و هر دو صحابی اند ومشهور اند نسبت بمادر و نام پدر ایشان
وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را رواه مسلم در ترجمه مشکوة
گفته علما را اختلاف است در گذاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد
وقوم در مسجد یا امام با بعضی از قوم خارج مسجد باشد ومیت وباقی قوم در مسجد یا میت در مسجد وامام وقوم خارج مسجد و این اطلاق وکراهت
بنابر آنست که مسجد مبنی برای نماز فرض وتوابع اوست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعضی گفته اند که مکروه نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد
و این بنابر آنست که کراهیت از جهت تلوث مسجد است و اول موافق تر است باطلاق حدیث اما اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است
یا تحریمی و اول ظاهرتر است ونزد شافعی جائز است بی کراهت ومذهب مالکی موافق ماست واز امام احمد نصی نیافتیم وظاهر آنست که با
شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است وتمسک ابی حنیفه ومالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را
اما حدیث عایشه روایت واقعه مخصوص است نه عام وآنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت ضرورتی
باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت معتکف بود از این جهت بگذارد ونیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه ونیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار
قرب وی بود وآنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهای ازواج مطهره ایضا مبنی بران است وظاهر
می شود که این است معنی آنچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز است و روی بی کراهت ونیز انکار صحابه وتابعین
بالکثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از آن بر ترک ونسخ واز اینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه
وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کما قیل ودر شرح سخن درینجا بسیار است فلینظر ثمه انتهی گفت کاتب حروف عفی عنه مذهب
جمهور و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد
حنفیه ذکر کرده رای محض است معارض روایت حدیث نتواند شد وهمچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیلی که از حدیث آورده حقیقتش این است
که حدیث مذکور نزد ابو داود باین لفظ است من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء له وامام احمد نص کرده بر ضعف وی زیرا که متفرد است بدان صالح
مولی التوأمة وی ضعیف است با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شیء علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائل جواز
و قول بخصوصیت واقعه مرویه عایشه ممنوع است باینکه مروی است از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذارد صهیب
بر عمر در مسجد و انکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه نسیان را بسوی آنها برجای خود است وقول بنسیان وی
رضی الله عنها نسخ فعل سابق را ضعیف است و نسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نهی از نماز جنازه در مسجد
موجود نیست و تاویل نماز بر هر دو پسر بیضا را بآنکه آن هر دو خارج از مسجد بود و آنحضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است در سبل گفته لا یخفی بعده و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصه نجاشی
که آنحضرت در مسجد بر وی نگذارد بلکه بسوی فضا بر آمد وجواب از آن گذشت ونیز اینجا جنازه نجاشی حاضر نبود نماز بر جنازه غائب چیزی دیگر

ونماز بر جنازه حاضر در مسجد چیزی دیگر، وآنکه شیخ حواله شرح یعنی لمعات داده که در ان سخن بسیارست این شرح از نظر محرر سطور نگذشته ودرینه
درسخن بسیارش سخن میرفت وطریقه حضرت ایشان عفا الله عنا وعنهم درجواب مخالفین حنفیه غالباً ایجاد اوهام وتولید احتمالات ست الا ماشاء الله
وجائیکه استدلال بروایات کرده اند سرمایه آن همه فتح القدیر شیخ ابن الهمام ست لیس وظاهرست که روایات صحیحه وسنن ثابته باحتمال وتاویلات
بے سند هرگز رد ونسخ نمی پذیرد تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود ووقت تعارض سبیل ترجیح یکے از دوامرست بیکی از وجوه
ترجیح که در اصول فقه وحدیث مقرره شده است فافهم **وعن** ابی عیسے عبد الرحمن بن ابي ليلے ولادت وی درسنه ششم
از بقیه خلافت عمر بود رضي الله عنه از کبار تابعین ست صد وبست صحابه را دریافته روایت می کند از علی بن ابی طالب وعثمان بن عفان
وغیر ایشان وی در کوفه بود وبے نظیر وقت خود ست وفات وی درسنه هشتاد ونه بوده وسبب وفاتش اقوال است قیل فقد بدیر الجماجم
وقیل قتل بحیل وقیل غرق فی نهر البصرة سمع منه الشعبی ومجاهد وابن سیرین وخلق سواهم کثیر ووی در طبقه اولی ست قال کان زید بن ارقم
گفت بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه ست یکبر علے جنائزنا اربعاً تکبیر می گفت بر جنازهای ما چهار تکبیر وانه کبر علے
جنازة وبدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسالناه فقال کان رسول الله صلے الله علیه وسلم یکبرها
پس پرسیدیم اورا ازینکه تو همیشه چهار می گفتی امروز پنج پر الگفتی پس گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکبیر یعنے احیانا پنج هم می گفت
درسبل گفته گذشت در حدیث ابوهریره که گفت آنحضرت بر جنازه نجاشی چهار تکبیر ومروی ست این از ابن مسعود وابوهریره وعقبه بن عامر
وبراء بن عازب وزید بن ثابت ودر صحیحین ست از ابن عباس که نماز گذارد برقبری وگفت چهار تکبیر وابن ماجه از ابوهریره آورده که نماز گذارد
آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر وگفت ابوداؤد لیس فی الباب اصح منه وباین رفته اند جمهور از سلف وخلف واز ایشان اند
فقهاے اربعه وروایتی ست از زید بن علی رضی الله عنه ورفته اند هرویه باینکه پنج تکبیر گویند واحتجاج کرده اند باینکه علی بر فاطمه رضی الله عنها
پنج تکبیر گفت وحسن بن علی بر پدر خود وابن الحنفیه بر ابن عباس وتاویل کرده اند که مراد بروایت اربع ماعدای تکبیر افتتاح ست وهو بعید انتهی
کلامه گویم شوکانی گفته اختلاف کرده اند صحابه وتابعین ومن بعدهم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهارست وجماعتی از صحابه وتابعین
برآنند که پنج ست وقاضی عیاض گفته اختلاف صحابه درین باب از سه تا نُه بوده ست وابن عبد البر گفته که دعوی اجماع بر چهار مردود ست
زیراکه خلاف درین مسئله از زمان صحابه تا هذا الآن معروف ست وهیچ وجه برای عدم حمل بر خمس نیست زیراکه خارج ست بمخرج صحیح
باآنکه این زیادت غیر منافی ست انتهی پس حق خیارست در اربع وخمس **رواه مسلم والاربعة** یعنی ابوداود وترمذے
ونسائی وابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ایمه اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز اصحاب وی زیاده ازان مروی است
وماثورست وگفته اند که انچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهارست وبرهمین ست قرار داد ودر شرح زیاده ازین کلام کرده
انتهی وملخص در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **وعن** علی علیه السلام انه کبر علے سهل بن حنیف
بضم مهمله ونون وتحتیه ستاً وقال انه بدري تکبیر گفت علی بر جنازه سهل شش بار وفرمود که وی بدری ست حاضر شده واقعه
بدر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه سعید بن منصور واصله فی البخاري انچه در بخاری ست اینست ان علیا
کبر علی سهل بن حنیف زیاده کرد برقانی در مستخرج خود ستاً کذا ذکره البخاری فی تاریخه ورواه ابن خیثمة من وجه آخر عن عبد الله بن معقل
وقال خمساً مصنف در فتح الباری گفته که از علی مرتضیٰ آمده که وی بر اهل بدر شش تکبیر میگفت وبر سائر صحابه پنج وبر سائر ناس چهار

وابن ابی شیبه از جابر آورده که نماز گذارد آنحضرت بر اصحمه بهفت تکبیر وابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بود که به برشجره حاضر شده بودی پنج تکبیر گفتی و بر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را نه بدر را به وی هفت تکبیر آوردی واگر هیچ کدام را ازین دو جا حاضر نشده چهار تکبیر گفتی ودر مبسوط حنفیه گفته که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت واز احمد نیز روایتی هست و بکر بن عبد الله مزنی بران رفته که کم از سه وزیاده بر هفت نباید گفت انتهی وبالجمله در کمیت تکبیرات جنازه اختلاف است بیهقی از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود چهار وپنج پس اجتماع کردیم بر چهار ورواه ابن المنذر من وجه آخر عن سعید وروایت کرد نیز بیهقی از ابی وائل که گفت تکبیر می گفتند بعهد آنحضرت چهار وپنج وشش وهفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را وخبر داد هر یکی بانچه دیده بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چهار تکبیر وابن عبد البر باسناد خود در استذکار آورده که تکبیر می گفت آنحضرت بر جنائز چهار وپنج وشش وهفت وهشت تا آنکه آمد موت نجاشی پس برآمد بسوی مصلی وصف بستند مردم وزیاده کرد که گفت چهار تکبیر پس ثابت ماند آنحضرت ص بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای تعالی پس اگر صحیح شود این پس گویا که عمر وآنانکه با او بودند استقرار امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکه عمر ایشان را بران جمع ساخت ومشورت کرد با ایشان درین باب **وعن** جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر علی جنائزنا اربعًا بود رسول خدا که می گفت بر جنازهٔ ما چهار تکبیر ونیست در وی نفی زیادت بر چهار وگذشت بیان آن ویقرأ بفاتحة الکتاب فی التکبیرة الاولی ومیخواند سورهٔ فاتحه را در تکبیر اولی در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در قرارت فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر از ابن مسعود وحسن بن علی وابن الزبیر مشروعیت آن وبه قال الشافعی واحمد واسحق ونقل کرد از ابو هریره وابن عمر که نیست در وی قرارت وهو قول مالك والکوفیین واستدلال کرده اند اهل قول اول باین حدیث واگرچه ضعیف است وشاهد اوست حدیث طلحه چنانکه می آید انتهی گویم اگر فاتحه را مخصوص دارند از قرارت منفی وجهی دارد چنانکه در قرارت خلف امام داشته اند ودر سفر السعادة گفته چون نماز شروع کردی بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند انتهی وترجیح داد این را علی قاری در رساله خود وباین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم دهلوی رح والد شاه ولی الله محدث رح ودر حجة الله البالغة گفته از سنت است قرارت فاتحه زیرا که فاتحه خیر الادعیه واجمع آنهاست وآموخته است آنرا حق تعالی بعباد خود در محکم کتاب خویش انتهی وقاضی ثناء الله پانی پتی قدس سره در وصیت نامهٔ خود وصیت کرده است بخواندن فاتحه در نماز جنازهٔ خود رواه الشافعی باسناد ضعیف این حدیث از نسخهٔ شرح مغربی ساقط شده فلهذا شارح بران تکلم نکرده لیکن مصنف در فتح گفته که شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف است ودر تلخیص گفت رواه الشافعی عن ابراهیم بن محمد عن محمد بن عبد الله بن عقیل عن جابر انتهی ورواه الحاکم ایضا من طریقه وابن عقیل را تضعیف کرده اند **وعن** طلحة بن عبد الله بن عوف الخزاعی از مشاهیر تابعین است وبرادر زادهٔ عبد الرحمن بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب فقال لتعلموا انها سنة گفت نماز گذاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سورهٔ فاتحه را وگفت تا بدانید شما که خواندن آن در نماز جنازه سنت است واین حدیث دلیل است بر وجوب قرارت فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریقهٔ مالوفه است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مراد بدان مقابل فریضه است چه آن اصطلاح عرفی است وقول وی چنانکه در بعض روایات است باید سفر تاکید وجوب است ورفته اند بوجوب وی شافعی واحمد وغیرهما من السلف والخلف وبعضی بعدم مشروعیت رفته اند بقول ابن مسعود لم یوقت لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم قراءة فی صلوة الجنازة بل قال کبر اذا کبر الامام واختر من اطایب الکلام ما شئت مگر آنکه این حدیث را

وانتصار بسوی هیچ کتاب حدیثی نسبت نکرده اند تا صحت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی ست و وی نافی ست و ابن عباس مثبت پس مقدم باشد بران و هم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشرعیت آن گذشته و لا زاد آنکه وجوب ست که ایشان اتفاق کرده اند برانکه این نماز ست و حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب ثابت شده پس این نماز هم داخل باشد زیر عموم و اخراج وی ازان محتاج بسوی دلیل ست شیخ در ترجمه گفته علمای حنفیه گویند که در صلوة جنازه قرارت فاتحه نیست مگر آنکه به نیت دعا و ثنا بخواند و می گویند که ثابت نشده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنیفه و مالک و ثوری ست و عمل صحابه دران مختلف آمده و طیبی گفته شاید که خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرارت و نزد ما نیز بخوانند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر شود که مراد وی باین مشروعیت قرارت ست نه وجوب آن و کرمانی گفته که واجب ست و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین ست و طیبی نیز همچنین گفته والله اعلم انتهی و شمنی گفته اگر به نیت ثنا خوانند نزد ما نیز جائز ست و آنکه ابن همام گفته که قرارت در نماز جنازه بعد از تکبیر از آنحضرت بثبوت نه پیوسته انتهی مسامحت ست چه بعد روایت قرارت فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری و ابوداود و نسائی و ترمذی بلفظ انها سنة چه محل تشکیک ست و قول صحابی انها سنة او من السنة در حکم مرفوع ست چنانکه در علم اصول حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقه مسلوکه فی الدین نه طریقه مالوفه از سید المرسلین خلاف ظاهر حدیث و قاعده اصول ست خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاهد حدیث ابن عباس باشند ابن ماجه از حدیث ام شریک آورده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بخوانیم فاتحة الکتاب بر جنازه و در سندش ضعفی یسیر ست که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر ازاله وجوب ست و نیز حدیثی در نهی از خواندن فاتحه بصحیح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح هر دو ست کما قال المصنف رواه البخاری واهل السنن والحاکم وابو یعلی فی مسنده و زیاده کرد لفظ سوره را بیهقی گفته ذکر سوره غیر محفوظ ست و گفته نووی اسنادش صحیح وابن خزیمه در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسیدمش ازان پس گفت آری ای پسر برادر من انه حق وسنة و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجهر تا آنکه شنوانید ما را پس هرگاه فارغ شدم گرفتم دست او را و پرسیدم ازان گفت سنة وحق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت بر جنازه فاتحة الکتاب پس گفت صحیح نیست و صحیح از ابن عباس قول او ست من السنة حاکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من السنة حدیث مسند ست مصنف گفته کذا نقل الاجماع مع ان الخلاف عند اهل الحدیث والاصولیین شهیر انتهی گوییم و اگرچه خلاف دران مشهور باشد لیکن شک نیست که جانب اثبات راجح ست بر نفی والله اعلم

وعن عوف بن مالك اشجعی صحابی ست و اول مشاهد او خیبر ست رضی الله عنه قال صلی رسول الله گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی جنازة بر جنازه فحفظت من دعائه پس یاد گرفتم من چیزی از دعای آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه خداوندا بیامرز و رحمت کن او را و عافیت و سلامت بخش او را و عفو کن از وی واکرم نزله و گرامی دار مهمانی او را نزل بضم نون و سکون زا و بضم زا نیز آمده آنچه پیش مهمان فرود آرند و بنهند از طعام ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر وی ست و بشوی او را بآب و برف و ژاله یعنی بانواع مطهرات کنایت ست از تمام مغفرت و کمال آن ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس و پاک کن او را از خطاها چنانکه پاک کردی تو جامه سفید را از چرک وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله

وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار وبدل گردان اورا سرای در ان عالم بهتر از سرائی او درین جهان و اهل خانہ بہتر از اهل خانۂ وی فی بضراح اہل کسان وکسان سرای وجای و جفت بهتر از جفت وی و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق یابد و در آر اورا در بهشت و نگاهدار اورا از فتنه و آزمایش گور و از عذاب آتش عوف بن مالک که راوی این حدیث ست می گوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد گویم این دعائی ست که هر مسلمان سلیم الفطرة که آنرا بشنود رشک بر دبروی و آرزو کند که کاش آن مرده وی بودے تا این دعای نبوی در حق وے صادر شدی و اگر هر یکی این رشک نمی برد و آرزو نمی کند باری من خود شیفته و آشفته این آرزویم ختم الله لی بالحسنی واذاقنی حلاوة رضوانه الاسنی امیدوارم که این دعا بر جنازهٔ من خوانده شود که اگرچه از زبان نبوی نیست بارے حروف نبوی ست وفیه مالیس فی غیره عرف من عرف وبالله التوفیق رواه مسلم یحتمل که آنحضرت جهر کرده باشد باین دعا و عوف آنرا یاد گرفته ـ یحتمل که از آنحضرت پرسیده باشد و حضرت ذکر فرموده و وی یاد گرفته و فقها گفته اند اسرار مندوب ست و بعض گویند مخیر ست و بعض گویند در روز اسرار کنند و در شب جهر و در دعای میت اخلاص لائق تر ست لقوله صلی الله علیه وسلم اخلصوا له بالدعاء در سبل گفته ما ثبت عنه صلی الله علیه وسلم اولی واصح الاحادیث الواردة فی ذلک هذا الحدیث وکذلک الحدیث الآتی انتهی یعنے **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی علی جنازة یقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت

اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان خداوندا بیامرز زندهٔ مارا و مردهٔ مارا و حاضر مارا و غائب مارا و خرد مارا و بزرگ مارا و نر مارا و مادهٔ مارا خداوندا کسے را که زنده داری از ما پس زنده دار اورا بر اسلام و کسے را که بمیرانی از ما پس بمیران اورا بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره ست و آن در حالت حیات ست و در حالت موت جز تصدیق قلبی که عبارت از ایمان ست همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه و اعمال حسنه اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده خداوندا محروم مگردان مارا اجر او یعنی اجر یکه بمصیبت وی بما رسیده و گمراه مگردان مارا پس از وی تحرمنا بفتح و ضم آن هر دو روایت ست حرم و احرام نومید کردن از چیزی رواه مسلم واحمد والاربعة یعنے ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واخرجه ابن حبان والحاکم و گفت حاکم او را شاهد صحیح ست و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمه از عائشة مانند آن و ترمذی بعد اخراج شاهد مذکور اعلال کرده ست آنرا بعکرمه بن عمار و گفته که وی وهم می کند در حدیث خود و نسائی و ترمذی واحمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشهلی عن ابیه مرفوعا کرده و مسلم ابراهیم مذکور را در کنی ذکر نموده و گفت بخاری اصح این روایات روایت ابی ابراهیم عن ابیه ست نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابوابراهیم پس نشناخت اورا و نقل کرد ابوحاتم از بیر خود که ابوابراهیم مجهول ست و گفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک ست انتهی بعضے علما گفته اند که اختلاف احادیث درین باب محمول بر آنست که دعا میکرد آنحضرت بر مرده بدعا و بر مردهٔ دیگر بدعای دیگر و آنچه بدان امر کرده اصل دعاست کذا فی التلخیص گویم احادیث در دعا برای میت بسیار ست در سنن ابوداود از ابوهریره روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز بر جنازه اللهم انت ربها وانت خلقتها وانت هدیتها للاسلام انت قبضت روحها وانت اعلم بسرها وعلانیتها جئنا شفعاء له فاغفر له ذنبه وابن ماجه از حدیث و اثله

بن الاسقع آورده که گفت نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازهٔ مردی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان
فی ذمتک وحبل جوارک فقه فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحمد اللهم فاغفر له وارحمه فانک انت الغفور الرحیم واختلاف روایات بر آنکه
امر درین باب متسع ست مقصور بر چیزی معین نیست و هر یکی از شافعیه وغیره برای خود دعا اختیار کرده وبالجمله روایت نسائی درین حدیث
تمام شده است نزد قول او وانثانا و اللهم من احییته الی آخره در روایت وی نیست ولفظ ابی داود اینست فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام
یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام یعنی عکس روایت اولی و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی ست هر دو درست ست
در سبل السلام گفت واما قراءت سوره با الحمد پس ثابت ست کما عرفت فی روایة النسائی ولیکن در وی تعیین سوره نیامده وجز این نیست
که شان در اخلاص دعا برای میت ست زیرا که شریعت نماز برای همین ست **و** هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گذارید بر میت پس خالص
کنید برای وی دعا را اخلاص بی آمیغ کردن و بی ریا و سمعه آوردن طاعت خدا و امر باخلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند و شافع
مبالغه می کند در طلب قبول شفاعت طبرانی از ابن عمر روایت کرده که چون جنازه را می دید می گفت هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله و
رسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما بعده سندا از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را ببیند و گوید الله اکبر صدق الله ورسوله هذا ما وعد الله ورسوله
اللهم زدنا ایمانا وتسلیما نوشته شود برای او بست حسنه رواه ابو داود وابن ماجة والبیهقی و در سندش ابن اسحق ست وحدیث را
معنعن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره مصرح بسماع ولهذا گفت مصنف رح وصححه ابن حبان
وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی
برداشتن او بسوی قبر و این مستلزم پویه رفتن نیست ابن قدامه گفت امر باسراع برای ندب ست بلاخلاف بین العلماء وابن حزم
گفته برای وجوب ست و مراد بدان شدت مشی ست و برین حمل کرده اند بعض سلف و نزد شافعی و جمهور مراد باسراع زیاده بر رفتار
معتاد ست و اسراع شدید مکروه ست حاصل آنکه اسراع مستحب ست لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود و خوف حدوث مفسده بمیت
یا مشقت بر حامل و مشیع گردد قرطبی گفته مقصود حدیث دیر نکردن ست در دفن میت زیرا که بسیار ست که دیر مودی بمباهات و
اختیال می شود و این مبنی بر آنست که مراد بجنازه حمل اوست بسوی قبر و گفته اند که مراد بشتابی تجهیز و تکفین ست نووی گفته
این باطل مردود ست بقوله فی الحدیث تضعونه عن رقابکم و تعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی تعبیر می کنند بدان از معانی کما تقول حمل
فلان علی رقبته ذنوبا و موید اوست اینکه همگنان جنازه را نمی بردارند مصنف در فتح بعد نقل آن گفته و موید اوست حدیث ابن عمر که شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود چون بمیرد یکی از شما پس حبس نکنید او را و شتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخرجه الطبرانی باسناد
حسن وللابی داود مرفوعا لا ینبغی لجیفة مسلم ان یبقی بین ظهرانی اهله وحدیث دلیل ست بر مبادرت بتجهیز میت و دفن وی و این در غیر مفلوج
و مانند اوست زیرا که در امر وی تثبت لائق ست فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس
شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آنرا نیکی ست که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان کان سوی ذلک فشر تضعونه
عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب رفع شری ست که می نهید آنرا از گردن متفق علیه واحمد والنسائی
وابو داود و حاکم از ابی بکره روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بودیم ما که شتابی میکردیم بجنازه شتابی بسیار

ومجاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پاپوشهای ما روزیکه مُرد سعد بن معاذ شوکانی گفته جمهور گویند اسراع
مستحب ست و ابن حزم گفته واجب و بعض اهل علم گفته اند مستحب توسط ست بحدیث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانیده
می شد مانند جنبانیده شدن مشک پس فرمود بر شماست میانه روی اخرجه احمد وابن ماجة والبیهقی ولیکن در اسنادش ضعفی هست و ترمذی
وابوداود از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از رفتن در پس جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن الحدیث
و در اسنادش مجهول ست و نیست حدیث ابوموسی صالح احتجاج اگرچه فرض کنند عدم وجود معارض تا بصورت وجود معارض چه رسد سیما
روایت صحیحین بصیغه امر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیراکه اسراع دون پویه دویدن ست والله اعلم و هم روایت ست از ابوهریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد الجنازة حتی یصلی علیها فله قیراط هر که حاضر شود
جنازه را تا آنکه گذارده شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط و آن دوازدهم حصه از دینار باشد و باین حساب نصف دانق شد
که نام ششم حصه از دینار ست و بعضے بست چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد ومن شهدها حتی تدفن فله قیراطان
و هر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او راست دو قیراط از اجر قیل وما القیراطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد
چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق علیه ابوعوانه تصریح کرده که قائل وما القیراطان ابوهریرهؓ ست ولمسلم حتی
توضع فی اللحد و در روایت مسلم چنین ست تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی میت در لحد وللبخاری و در روایتی از بخاری از حدیث
ابوهریره چنین ست من تبع و در روایتی اتّبع بتشدید جنازة مسلم ایمانا واحتسابا وکان معه حتی یُصلّی علیها کسی که
پیروی کند جنازه مسلمان را بجهت ایمان آوردن بفرمودهٔ شرع و طلب کردن ثواب و باشد باوی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام یُصلّی
نیز روایت ست یعنی تا آنکه گذارده شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر ست در فتح گفته تقیید بایمان و احتساب ضرور ست زیراکه ترتب ثواب
بر عمل مستدعی سبق نیت ست پس بیرون آمد تابع از اهل بر سبیل مکافات مجرده یا بر سبیل محابات ویفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ
گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع بقیراطین کل قیراط مثل جبل احد پس بدرستیکه باز میگردد بدو قیراط هر قیراط
آن چنان مانند کوه اُحد ست و این تصویر و تمثیل ست برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این ست و کسیکه نماز گذارد و پس تر برگردد
پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستیکه برمیگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول ست رواه مسلم ایضا و این حدیث از دوازده
صحابی روایت کرده اند و واقع شده ست در روایت نسائی فله قیراطان من الاجر کل واحد منهما اعظم من اُحد و در روایت مسلم ست اصغرهما
مثل اُحد و نزد ابن عدی ست از روایت واثله کتب له قیراطان من الاجر اخفهما فی میزانه یوم القیامة اثقل من جبل اُحد و شهود بمعنی حضور ست
و ظاهر حضور ست با او از ابتدای خروج و وارد شده است در لفظ مسلم من خرج مع جنازة من بیتها ثم تبعها حتی تدفن کان له قیراطان
من الاجر کل قیراط مثل اُحد ومن صلّی علیها ثم رجع کان له قیراط و در روایات چون بعض وی رد کرده شود بسوی بعض مقتضی آنست که نیست
مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و پیرو شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود مرا این ست که حصول اجر برای مصلی ست
و اگرچه همراه نرفت زیراکه این وسیله نماز ست لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی و متبع و سعید بن منصور از حدیث عروه
از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه ادا کردی آنچه بر تو بود و ابن ابی شیبه بلفظ اذا صلیتم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر
زیاده کرده فخلوا بینها وبین اهلها و معنی وی این ست که قضا کردی حق میت و اگر افزودی اتباع پس تراست زیادت اجر وعلق البخاری

قول حمید بن ہلال ما علمنا علی الجنازۃ اذنا ولکن من صلی ورجع فلہ قیراط و اما حدیث ابی ہریرہ امیران ولیسا بامیرین الرجل یکون مع
الجنازة یصلي علیها فلیس له ان یرجع حتی یستاذن ولیها اخرجه عبد الرزاق پس منقطع سو موقوف ست و مروی ست درمعنی وی احادیث
مرفوعه که همه ضعیف ست وچون ما را هیچ راهی بسوی معرفت حقیقتِ وزنِ اعمال در آخرت نیست و لا یعلمه الا الله وتعریف کردن
ما آن اجر بطریق تشبیه باحوال مقادیرِ معروفه نباشد لهذا مقدار اجر را که حاصل می شود از آن تشبیه داوند بقیراط تا معقول و صورت
محسوس نمایان شود وچون وزن قیراط نسبت بانچه از اوزان دنیا می شناسیم حقیر بود تنبیه کردند بر معرفت قدر وی که یک قیراط برابر
یک کوه احد ست که معروف ست در مدینه وقوله تدفن ظاهر ست در وقوع مطلق دفن اگرچه از همه فارغ نشده وهمچنین ست لفظ حتی
یوضع فی اللحد و در روایت دیگر ست نزد مسلم حتی یفرغ من دفنها و در وی بیان وتفسیر چیزی ست که در غیر این روایت ست و در
حدیث ترغیب ست در حضور میت و نماز بروی و دفن او و در وی دلالت بر عظم فضل خدا وتکرم او مر میت را و اکرام او بجزیل اثابت
برای کسی که احسان کرده است بسوی وی بعد موت وی **تنبیه** در حمل جنازه بیهقی در سنن کبری بسند خود تا عبد الله بن مسعود
آورده که گفت اذا تبع احدکم الجنازة فلیاخذ بجوانب السریر الاربعة ثم لیتطوع بعد او لیذر فانه من السنة و هم بسند خود روایت کرده که ان
عثمان بن عفان حمل بین العمودین سریر امه فلم یفارقه حتی وضعه و نیز بسند خود آورده ان ابا هریرة حمل بین عمودی سریر سعد
بن ابی وقاص و هم روایت کرده که ان ابن الزبیر حمل بین عمودی سریر المسور بن مخرمة و از حدیث یوسف بن ماهک آورده که گفت
شهدت جنازة رافع بن خدیج وفیها ابن عمر و ابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریر بین القائمتین فوضعه علی کاهله ثم
مشی بها انتهی **وعن سالم** کنیت وی ابو عبد الله یا ابو عمر وست عن ابیه روایت میکند از پدرش که عبد الله بن عمر
بن الخطاب ست رضی الله عنه یکی از فقهای مدینه و سادات تابعین و اعیان علمای ایشان ست مات سنة ست و مائة بالمدینة
وله ست وستون سنة روی عن ابیه وغیره انه رای النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر یمشون امام الجنازة
که وی دید آنحضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده می رفتند پیش جنازه و علما اختلاف کرده اند در ان بر پنج قول اول آنکه سنت آنست
که رفتن پیش جنازه افضل ست و دلیل ایشان همین حدیث سالم ست گویند این فعل آنحضرت و فعل خلفای اوست و نیز می گویند
که قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته می برد و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد و مالک
دوم آنکه رفتن پس جنازه افضل ست بدلیل آنکه ابن طاوس از پدر خود روایت کرده که رفت آنحضرت تا آنکه مرد مگر پس جنازه و سعید
بن منصور از حدیث علی رضی الله عنه آورده که مشی خلف جنازه افضل ست از مشی پیش او همچو فضل نماز جماعت بر صلوة تنها و سندش
حسن ست و این موقوف را حکم مرفوع ست و اثرم حکایت کرده که امام احمد در سندش تکلم کرده است و باین رفته است امام ابو حنیفه
و اوزاعی و در بعض کتب فقه حنفیه مذکور ست که باک نیست برفتن پیش جنازه و چپ و راست وی و باین قول حاصل می شود جمع بین الاحادیث
شیخ گفته پس رفتن اظهر و اجل ست در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب ست بمعاونت نیز و احتیاج بدان انتهی سوم آنکه بر دو پیش و پس
و چپ و راست و علقه البخاری عن انس و اخرجه ابن ابی شیبة موصولا وکذا عبد الرزاق و درین قول توسع ست بر مشایعت کنندگان
بموافق سنت اسراع بالجنازه است و در وی عدم الزام مکانِ واحد ست برای مشی که در ان مشقت ست بر آنها کذا فی السبل و شوکانی گفته
که حق همین ست که همه برابر ست و روایت پیش و پس رفتن آنحضرت منافی تسویه نیست زیرا که رفتن با جنازه همین پیش یا پس یا بجوانب است

از چپ و راست و آنحضرتؐ این ہمہ ارشاد کردہ پس ہر مکان از امکنۂ مذکورہ منجملۂ ارشاد نبوی ست انتہی چہارم آنکہ پیادہ ہر طرف کہ خواہد برود
و سوار پس جنازہ برود و باین رفتہ ست ثوری و طائفۂ از علما بدلیل حدیث مغیرہ مرفوعا الراکب خلف الجنازۃ والماشی حیث شاء منہا
اخرجہ اصحاب السنن وصححہ ابن حبان والحاکم پنجم آنکہ اگر با جنازہ زنان باشند پیش جنازہ رود ورنہ پس آن واللہ اعلم و باین رفتہ ست نخعی وغیرہ

رواہ الخمسۃ یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجہ و ترمذی و نیز دارقطنی و بیہقی وصححہ ابن حبان وعبد الرزاق واعلّہ النسائی
والترمذی وطائفۃ من اہل الحدیث بالارسال احمد گفت انما ہو عن الزہری مرسل وحدیث سالم موقوف علی ابن عمر من فعلہ ترمذی گفت
اہل الحدیث یرون المرسل اصح قالہ ابن المبارک و روایت کرد آنرا ابن حبان در صحیح خود از زہری از سالم کہ میرفت عبد اللہ بن عمر پیش جنازہ و ابوبکر
و عمر و عثمان زہری گفت وکذلک السنۃ و ذکر کرد دارقطنی در علل اختلاف کثیر در ان از زہری و گفت الصحیح قول من قال عن الزہری عن سالم
عن ابیہ انہ کان یمشی گفت و رفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر یعنے پیش جنازہ و این مرسل ست و گفت بیہقی ان الموصول
ارجح لانہ من روایۃ ابن عیینۃ وہو ثقۃ حافظ و جزم بصحتہ ابن المنذر و ابن حزم و مروی ست از علی بن المدینی کہ گفت گفتم ابن عیینہ را یا ابا محمد
خالفک الناس فی ہذا الحدیث گفت استیقن الزہری حدثنیہ مرارا لست احصیہ یعیدہ و یبدیہ سمعتہ من فیہ عن سالم عن ابیہ مصنف گفت این نافی
وہم نیست ازان زیرا کہ وی ضبط کردہ کہ آنرا از وی شنیدہ عن سالم عن ابیہ و حال ہمچنین ست مگر آنکہ در وی ادراج ست و شاید کہ زہری
دران ادماج کردہ یا حدیث کرد بدان ابن عیینہ را وصلا الخبر انتہی و گفت نسائی کہ وصل این حدیث خطاست و صواب مرسل ست حاصل
آنکہ رُوات این حدیث از زہری مختلف اند بعضے مرسل کردند و ہمان ست مختار نزدیک اہل حدیث و بعضے موصول نمودند و آن ضعیف ست
نزد محدثین و ازینجا اختلاف شد در علما کہ مشی پیش جنازہ افضل ست یا پس او یا راست و چپ یا ہمہ طرف کما تقدم **وعن** ام عطیۃ

رضی اللہ عنہا قالت نہینا عن اتباع الجنائز ولم یعزم علینا گفت ام عطیہ نہی کردہ شدیم ما از پیروی کردن جنازہ
و رفتن با وی و واجب و عزیمت گردانیدہ نشد بر ما ظاہر نہی کراہت ست نہ تحریم گویا کہ وی از قرینہ فہمید ورنہ اصل نہی تحریم ست
و رفتہ اند بسوی کراہت جمہور اہل علم و دلالت میکند بران روایت ابن ابی شیبہ از حدیث ابی ہریرہ کہ بود آنحضرتؐ در جنازہ پس دید عمر
زنی را و بانگ زد بروی پس فرمود آنحضرتؐ بگذار او را ای عمر الحدیث واخرجہ النسائی وابن ماجۃ من طریق اخری ورجالہا ثقات متفق علیہ
جمہور اہل حدیث و اصول گفتہ اند کہ قول صحابی نہینا او امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی رفع ست زیرا کہ ظاہر ست کہ آمر و ناہی جز آنحضرتؐ نیست
واما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیہ بلفظ نہانا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الحدیث مگر آنکہ مرسل ست زیرا کہ

ام عطیہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سماع ندارد **وعن** ابی سعید رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال اذا رأیتم الجنازۃ فرمود چون ببینید شما جنازہ را کہ بیرون می آرند از درون و احتمال دارد کہ مراد رویت جنازہ ست در وقتیکہ
نشستہ باشد و جنازہ در نظر افتد و ظاہر سیاق این حدیث در اول ست فقوموا پس بایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی
بجہت ہول و دہشت شان آن فمن تبعہا فلا یجلس و در روایتی یقعد حتی توضع پس کسیکہ پیروی میکند جنازہ را و ہمراہ میرود
با ید کہ ننشیند تا آنکہ نہادہ شود جنازہ یعنے بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست با حادیث امر ظاہر ست در وجوب قیام برای جنازہ
چون بگذرد بر مکلف اگرچہ قصد تشییع آن نکند و ظاہرش عموم ہر جنازہ ست از مومن و غیر او و مؤید اوست روایت بخاری قیام آنحضرتؐ را
در جنازۂ یہودی کہ گذشت بوی و تعلیل کرد آنحضرتؐ قیام را باینکہ موت فزع ست و در روایتی الیست نفسا و حاکم آوردہ کہ انما قمنا للملائکۃ

واحمد وحاکم روایت کرده انما تقوم اعظاما للذی یقبض النفوس ولفظ ابن حبان اعظاما لله ست ونیست منافات میان هر دو تعلیل و معارض
این امر ست حدیث علی کرم الله وجهه انه صلی الله علیه وسلم قام للجنازة ثم قعد واین قول که مراد آنست که بایستاد باز چون جنازه دور تر رفت
بنشست مدفوع ست باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرد بقوم که بنشینند بعده این حدیث بیان کرد وچون این هر دو حدیث متعارض آمد
علما دران اختلاف کردند شافعی گفته حدیث علی ناسخ امر بقیام ست ورد کرده اند باینکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنا بر احتمال
این معنی که قعود وی صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز باشد ولهذا نووی گفته مختار آنست که مستحب ست واما حدیث عبادة بن الصامت
که بود آنحضرت ﷺ می ایستاد برای جنازه پس گذشت بوی عالمی از یهود وگفت همچنین می کنیم ما پس فرمود بنشینید ومخالفت کنید ایشان را
اخرجه اصحاب السنن الا النسائی وابن ماجة والبزار والبیهقی پس این حدیث ضعیف ست زیراکه در سندش بشر بن رافع ست بزار گفته
انفرد به بشر وهو لین الحدیث کذا فی السبل قاضی عیاض گفته رفته ست جماعتی از سلف بنسخ قیام بحدیث علی انتهی وجواب ازان گذشته
واما قیام ماشی خلف جنازه تا وضع پس محکم ست ومنسوخ نشده بهمین حدیث ویحتمل که مراد نهادن آن بر زمین باشد یا در لحد ومروی ست
حدیث بهر دو لفظ ولیکن ترجیح داده است بخاری وغیره روایت توضع فی الارض را ورفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
بنا بر افاده نهی آنرا وبحدیث ابی هریرة وابی سعید که نزد نسائی ست ما رأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم شهد جنازة قط فجلس حتی توضع
وجمهور گویند مستحب ست متفق علیه وروی ابوداود ونحوه من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **وعن ابی اسحق** السبیعی
بسین مهمله وکسر بای موحده وعین مهمله الهمدانی الکوفی علی رضی الله عنه ودیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه ست ولد لسنتین من
خلافة عثمان ومات سنة تسع وعشرین ومائة ان عبد الله بن یزید الخطمی الاوسی الکوفی حاضر شد بدر را وبود هفده ساله وبود امیر
بر کوفه وحاضر شد با علی رضی الله عنه در صفین وجمل ذکر کرده ابن عبد البر فی الاستیعاب ادخل المیت من رجل القبر بدرستیکه عبد الله بن یزید
در آورد مرده را در گور از جانب پایین قبر یعنی موضعی که آنجا پای مرده می نهند واین از قبیل اطلاق حال بر محل ست وقال هذا من السنة
وگفت که این چنین در آوردن از سنت ست وابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه ودر آورد
بقبر یعنی از جانب پایان او ومروی ست از علی ؓ که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازهٔ مردی از اولاد عبد المطلب پس حکم کرد
بسریر پس نهاده شد جانب پای قبر وامر کرد پس کشیده شد کشیدنی شارح مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده وشافعی
از ابن عباس آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر وبیهقی از ابن عباس وابن مسعود وبریده
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت ﷺ را از طرف قبله ولیکن بیهقی تضعیف وی کرده وبالجمله درین مسئله سه قول ست یکی در آوردن میت
از جانب پایان قبر وباین رفته ست شافعی واحمد دوم کشیدن وی از جانب سر باین طریق که جنازه را در پایان قبر نهد بعده از جانب
بیرون آورده در قبر گذارند واین یکی از دو قول شافعی ست سوم آنکه از جانب قبر معترضا در قبر بیارند واین آسان تر ست ومذهب ابو حنیفه
این ست شیخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر
وبرداشته شود میت ونهاده شود در قبر وهمچنین می در آورد آنحضرت ﷺ مرده را در قبر ودر حجرهٔ آنحضرت آنقدر وسعت نبود که از جانب قبله آورده شود
زیراکه قبر شریف ملصق بجدار است انتهی گوییم وارد ست نص موافق این مذهب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاید وشوکانی گفته نیست این
معارض با نچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت ﷺ واقع شده ودر سبل گفته که مستفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل مخیر فیه ست

انتهی گوییم وهو الاشبه اخرجه ابوداود اختلاف کرده اند در تجلیل قبر بثوب نزد موارات میت بعضی گفته اند بکنند خواه مدفون زن باشد
یا مرد بحدیث ابن عباس که نزد بیهقی ست گفت جلل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر سعد بثوب گفت بیهقی لا احفظه الا من حدیث یحیی بن عقبة
بن ابی العیزار وهو ضعیف وگفته اند مختص ست بزنان بحدیث ابی اسحق که نزد بیهقی ست که وی حاضر شد جنازهٔ حارث اعور را پس انکار
کرد عبد الله بن یزید که بگسترانند بروی ثوب را وگفت که این مردست بیهقی گفت هذا اسناد صحیح وان کان موقوفا گوییم ومؤید اوست روایت
بیهقی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آمد ایشان را وایشان دفن میکردند مرده را وگسترده بودند ثوب بر قبر او پس کشید جامه را از قبر
وگفت این کار بازنان میکنند **وعن** ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا وضعتم
موتاکم فی القبور چون بنهید شما مردهای خود را در قبر فقولوا پس بگوئید وقت فرو آوردن او در گور بسم الله وعلی
ملة رسول الله ودر روایتی علی سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه احمد وابوداود والنسائی والحاکم مرفوعا
وصححه ابن حبان واعله الدارقطنی بالوقف ورجح النسائی وقفه علی ابن عمر ایضا لیکن برای وی شواهد مرفوعه است که در شرح
مغربی آنرا ذکر کرده وحدیث را طریقهاست ودرین باب ست از عبد الرحمن بن العلا بن اللجلاج نزد طبرانی واز ابی امامه نزدیک حاکم وبیهقی
وسندش ضعیف ست ولفظ وی این ست که چون نهاده شد ام کلثوم بنت رسول خدا در قبر گفت آنحضرت منها خلقناکم وفیها
نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله الحدیث وشافعی را دعای دیگرست که استحسانش
کرده این کلام وی دال ست بر اینکه دافن مختارست هرچه برای میت ازین ادعیه خواهد بکند حدی محدود درین امر نیست **وعن** عائشة
رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده همچو
شکستن اوست در حالت حیات ابن عبد البر گفت ازینجا استفاده میگردد که میت متألم می شود بجمیع آنچه متألم می شود بدان حی ولازم
این ست که متلذذ گردد بهمه آنچه متلذذ گردد بدان زنده رواه ابوداود باسناد علی شرط مسلم روایت کرد این را ابوداود باسنادی
که بر شرط مسلم ست ذکره القشیری ودر امام گفته ان مسلما رواه وحال آنکه وی روایت نکرده وذکره مالک فی الموطا بلاغا عن عائشة موقوفا
وروایت کرد احمد وبیهقی وحسنه ابن القطان وزاد ابن ماجة من حدیث ام سلمة وزیاده کرد ابن ماجه ونیز دارقطنی از حدیث ام سلمه
رضی الله عنها این لفظ فی الاثم یعنی برابرست شکستن استخوان مرده یا شکستن استخوان زنده در گناه در سبل گفته در وی دلالت ست
بر وجوب احترام ایلام میت مثل احترام حی ولیکن زیادت در اثم اثبات مفارقت اوست در عدم ایجاب ضمان وآن محتمل ست که میت متألم
می شود مثل تألم حی وقد ورد به حدیث انتهی **وعن** سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال گفت سعد در بیماری که مرد در آن
الحدوا لی لحدا بسازید برای دفن من لحد ساختنی لحد بفتح لام وضم اوست وسکون حا وکسر همزه در لغت بمعنی میل ودر شرع شگافی که
کنده می شود در قبر در جانب قبله ودر سبل گفته هو الحفر تحت الجانب القبلی من القبر والحد بکسر همزه وفتح حا وفتح همزه وکسر حا هر دو روایت ست
ازین کلام را سعد در وقتی گفت که او را گفتند آیا نسازیم برای تو چیزی مانند صندوق از چوب گفت بکنید وانصبوا علی اللبن نصبا
وایستاده کنید بر من خشتهای خام ایستاده کردنی لبن بفتح لام وکسر با بر وزن کتف وواحد وی لبنه بر وزن کلمه ولبن نیز آمده کما صنع
لرسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه ساخته شد برای آنحضرت ودرین جا دلیل ست بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لحد احمد وابن ماجه باسناد حسن آورده اند که بودند در مدینه دو مرد یکی لحد می ساخت ودیگر شق پس فرستادند صحابه کسی را در طلب آن هر دو وگفتند

هر که بباید کار خود کند برای آنحضرت آمد آنکه لحد می ساخت پس لحد ساخت برای وی صلی الله علیه وسلم ومثله عن ابن عباس عند احمد والترمذی وبیان کرد ترمذی که ضریح یعنی شق سازنده ابو عبیده بود وآنکه لحد می ساخت ابو طلحه انصاری بود ودر اسنادش ضعفی هست ودر وی دلالت برانکه لحد افضل ست زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل ست رواه مسلم ودرین باب حدیثهاست بعضی صحیح وبعضی حسن وبعضی ضعیف وباین رفته اند اکثر علما ونووی در شرح مسلم اتفاق علما نقل کرده بر جواز لحد وشق شوکانی گوید باک نیست بضرح یعنی شق ولحد اولی ست وللبيهقي عن جابر نحوه وبیهقی راست از حدیث جابر مانند حدیث سعد وزاد وزیاده کرد ورفع قبره على الارض قدر شبر بلند کرده شد قبر وی برزمین اندازه یک شبر این حدیث را بیهقی وابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر روایت کرده اند ودرین باب ست از حدیث قاسم بن محمد گفت در آمدم بر عایشه رض وگفتم ای مادر بنما وظاهر کن برای من قبر آنحضرت وهر دو صاحب وی پس ظاهر کرد برای من سه قبر نه مشرفه ونه لاطئه گسترده شده بسنگریزه سرخ اخرجه ابو داود والحاکم وزیاده کرده حاکم و دیدم رسول خدا را مقدم وابا بکر سر او میان هر دو کتف رسول خدا بود وعمر سر او نزد هر دو پای رسول خدا صلی الله علیه وسلم وروایت کرد ابو داود در مراسیل از صالح بن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یک شبر یا قریب یک شبر ومعارض اوست روایت بخاری از سفیان تمار که وی دید قبر آنحضرت را مسنم یعنی مرتفع مانند هیئت سنام یعنی بر شکل کوهان شتر وابن ابی شیبه در مصنف خود از سفیان مذکور آورده که گفت در آمدم در خانه که در وی قبر آنحضرت وقبر ابو بکر وعمر بود ودیدم قبور ایشان را مسنم وجمع میان این روایات آنست که بیهقی گفته که اول قبر شریف مسطح بود بعده چون دیوار در زمانه ولید بن عبد الملک بیفتاد اصلاحش کرده مسنم ساخت انتهی شیخ در ترجمه گفته سنت در قبر تسنیم ست واخبار وآثار صحیحه در وی آمده وافضل آنست که بلندی قبر بمقدار شبر بود وگفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین بمقدار ست ترمذی گفته وبرین ست عمل نزد بعضی از اهل علم که مکروه میدارند بلند کردن قبر را مگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر ست تا پامال کرده نشود ونشسته نشود بر وی ودرین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بالای آن مسنم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت ونزد شافعی مسطح ساخته می شود قبر ودر حاوی که در مذهب ایشان ست گفته که تسطیح اولی ست از تسنیم ودر شرح وی گفته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسطح گردانید قبر پسر خود را که ابراهیم ست واز قاسم بن محمد آرند که وی قبور متبرکه را مسطح دید وشیخ ابن همام از جماعه از صحابه وتابعین آورده که مسنم اند وهو اصحیح والله اعلم انتهی گوییم از جمع بیهقی که گذشت معلوم شد که تسنیم قبور متبرکه بعد زمانه آنحضرت شده پس سنت نباشد وهر که آنرا مسنم دیده بعد این تسنیم دیده وهر که قبل وی دیده مسطح دیده پس تسطیح راجح ست بر تسنیم والله اعلم وصححه ابن حبان در سبل بعنوان فائده آورده که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه بوقت غروب آفتاب دوازدهم ربیع الاول ومدفون شد روز سه شنبه کما فی الموطا وجماعتی گفته روز چهار شنبه ومتولی شدند غسل شریف ودفن را علی وعباس واسامه رضی الله عنهم اخرجه ابو داود من حدیث الشعبی وزیاده کرد که حدیث کرد مارا مرحب یا ابو مرحب بیشک که ایشان داخل کردند همراه خود عبد الرحمن بن عوف را نیز ودر روایتی از بیهقی زیادت فضل بن عباس وصالح که شقران ست با علی وعباس آمده وابن عوف را ذکر نکرده ودر روایتی از وی واز ابن ماجه علی وفضل وقثم وشقران آمده وزیاده کرده که برابر کرد قبر را مردی از انصار وجمع میان روایات آنست که هر که کم کرد باعتبار رویت اول امر کرد وهر که افزود اراده آخر امر نمود ولمسلم عنه ومسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه نهی رسول الله صلی الله عليه وسلم ان يجصص القبر نهی کرد آنحضرت از گچ کردن گور از جهت آنچه در وست از تکلف وتزیین وتضییع مال حلال شیخ در ترجمه گفته گفته اند که اگر کگل کنند تا ویران نشود درست ست انتهی ودر جای دیگر از ترجمه گفته روا داشته حسن بصری گل کردن را

وشافعی گفته مستحب ست گل کردن و در خانیه گفته تطیین قبور لا باس به ست خلافا للکرخی کذا فی مطالب المؤمنین گویم این متعقب ست بانچه
در سفر السعادة گفته که گور را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالای گور
عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت ست و مکروه و مخالف طریق نبوی ست انتهی وان یقعد علیه ونهی کرد از انکه نشسته شود
بر قبر که آن منافی عزت و اکرام مؤمن ست و بعضے گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت ست در سفر السعادة گفته نهی کرد از خلد
داشتن گور بحدی که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالای آن نشینند وان یبنی علیه ونهی کرد از انکه بنا کرده شود بر گور بعضے گفته اند
مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعضے گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن ست و مانند آن که آن نیز مکروه و منهی عنه ست در سبل گفته
حدیث دلیل ست بر تحریم همه زیرا که تحریم اصل ست در نهی و رفته اند جمهور بآنکه نهی در بنا و تجصیص برای تنزیه ست و از قعود برای
تحریم و این جمع ست در میان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صارف ست از حمل جمیع بر حقیقت که اصل نهی ست و حال آنکه
وارد شده ست احادیث در نهی از بنا بر قبور و نوشتن بران و چراغ روشن کردن و افزودن دران و پامال نمودن ابوداود و ترمذی
و نسائی از حدیث ابن مسعود مرفوعا آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گورها را و گیرندگان بر قبور مسجدها و چراغان و در
لفظے از نسائی ست نهی کرد از یکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا نوشته شود بروی و بخاری از حدیث عائشه
آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مرض خود که بر نخاسته ست از آن لعنت کند خدا یهود و نصاری را که گرفتند قبور پیغمبران
خود را مسجدها و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را بر می انگیزم ترا بر آنچه برانگیخت مرا بران رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اینکه نگذارم هیچ گوری بلند مگر آنکه برابر کنم آنرا یعنی با خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن ست
و عمل برین ست نزد بعض اهل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شارح رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده ست دران بلعن و تشبیه
بوثن بقوله لا تجعلوا قبری وثنا یعبد من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزیین و تجصیص و وضع صندوق مزخرف و وضع ستائر
بر قبر و بر سمای او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی ست بابعد عهد و فشو جهل بسوی آنچه بودند بران امم سابقه از عبادت اوثان پس
در منع ازین همه بالکلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد ست و همین ست مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مفاسد
برابر ست که بانفسها باشد یا باعتبار ما یفضی الیه انتهی و این کلامی ست حسن وقد وفینا المقام حقه فی رسالة مستقلة انتهی کلام السبل
گویم حدیث باب را ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این ست که نهی کرد آنحضرت از تجصیص قبر
و بنا بروی و نوشتن بران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم ست و هی صحیحة غریبة و عمل ائمه مسلمین
از مشرق تا مغرب بر خلاف اوست انتهی یعنے ایشان کتابت می کنند و آنحضرت از آن نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد نص صریح صحیح
شارع ست فلا یعبأ به و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و کیفکه عمری ست که چیزهای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی
سنن متروک گشته و عجب ست از بعض اهل علم که تعامل خلق را حجت جواز می بیند شیخ در شرح سفر السعادة بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکور ست
گفته که آنچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة ذکر کرده حق ست و احادیث صحیحه درین باب وارد و اهل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه
همین بود و لیکن بعد از آن تکلفات در مقابر پیدا شد و مفاخرت و مباهات بدان راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر
و ترویج مساجد و مقابر مشایخ و عظمای دین چیزها افزودند تا از آنجا ابهت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای

دین از ہنود و کفار بسیار اند ترویج و اعلای شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان ست انتہی کلام الشیخ سامحہ اللہ تعالی و نیست برنج
مصلحت اثارت از علم و از مثل حضرت شیخ رح جرأت بر اظہار ہیچو مصلحت باوجود اقرار اینکہ انچہ مصنف گفتہ حق ست و احادیث صحیحہ دران وارد
بغایت نازیباست و شوکانی رح را درین باب رسالہ الیست مستقلہ مسمی بشرح الصدور فی تحریم رفع القبور کہ از مکہ معظمہ آوردہ ایم و دران نوشتہ
قد اتفق الناس سابقہم ولاحقہم واولہم وآخرہم من لدن الصحابۃ رضی اللہ عنہم الی ہذا الوقت ان رفع القبور والبناء علیہا من البدع التی ثبت النہی
عنہا واشتد وعید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لفاعلہا ولم یخالف فی ذلک احد من المسلمین اجمعین ولکنہ وقع للامام یحیی بن حمزۃ مقالۃ تدل علی انہ
لاباس بالقباب والمشاہد علی قبور الفضلاء ولم یقل بذلک غیرہ ولا روی عن احد سواہ وہذا خلاف واقع بینہ وبین سائر العلماء من الصحابۃ والتابعین من
المتقدمین من اہل البیت والمتاخرین ومن اہل المذاہب الاربعۃ وغیرہا ومن جمیع المجتہدین اولہم وآخرہم الی قولہ ستوضح لک ما صح عنہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فی غیر حدیث من النہی عن رفع القبور والبناء علیہا ووجوب تسویتہا وہدم ما ارتفع منہا وعند ذلک تبین لکل من لہ فہم ما فی رفع القبور من
الفتنۃ العظیمۃ لہذہ الامۃ ومن المکیدۃ البالغۃ التی کادہم الشیطان بہا وقد کاد بہا من کان قبلہم من الامم السالفۃ وکان اول ذلک من قوم نوح علیہ السلام
الی قولہ بعد حدیث علی رضی اللہ عنہ وفی ہذا اعظم الدلالۃ علی ان تسویۃ کل قبر مشرف بحیث یرتفع علی زیادۃ القدر المشروع واجبۃ متحتمۃ فمن اشراف
القبور ان یرفع سمکہا او یجعل علیہا القباب او المساجد فان ذلک منہی عنہ بلاشک وشبہۃ وہو یصدق علی من بنی علی جوانب حفرۃ القبر کما
یفعلہ کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فما فوقہ ولانہ لا یمکن ان یجعل نفس القبر مسجدا فذلک مما یدل علی ان المراد بعض ما یقرب مما یتصل بہ
ویصدق علی من بنی قریبا من جوانب القبر کذلک کما فی القباب والمساجد والمشاہد الکبیرۃ علی وجہ یکون القبر فی وسطہا او فی جانب منہا فان
ہذا بناء علی القبر لا یخفی ذلک علی من لہ ادنی فہم ومن زعم ان فی لغۃ العرب ما یمنع من ہذا الاطلاق فہو لا یعرف لغۃ العرب ولا یفہم لسانہا ولا یدری
بما استعملہ فی کلامہا واذا تقرر لک ہذا علمت ان رفع القبور ووضع القباب والمساجد والمشاہد مثلہا قد لعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاعلہ تارۃ
وتارۃ قال اشتد غضب اللہ علی قوم اتخذوا قبور انبیائہم مساجد فدعی علیہم بما فعلوہ من ہذہ المعصیۃ وذلک ثابت فی الصحیح وتارۃ نہی عن ذلک وتارۃ بعث
من یہدمہ وتارۃ جعلہ من فعل الیہود والنصاری وتارۃ قال لا تتخذوا قبری وثنا وتارۃ قال لا تتخذوا قبری عیدا ای موسما یجتمعون فیہ کما صار
یفعلہ کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یعتقدونہ من الاموات اوقاتا معلومۃ یجتمعون عند قبورہم ویعکفون علیہا یعرف ذلک کل احد من الناس
من فعل ہؤلاء المخذولین الذین ترکوا عبادۃ اللہ الذی خلقہم ورزقہم ثم یحییہم ویمیتہم وعبدوا عبدا من عباد اللہ صار تحت اطباق الثری
لا یقدر علی ان یجلب لنفسہ نفعا ولا یدفع عنہا ضرا انتہی ملخصا **وعن** عامر بن ربیعۃ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
صلی علی عثمان بن مظعون بدرستیکہ رسول خدا نماز بگذارد بر عثمان بن مظعون بظای معجمہ و وی اول کسی ست کہ مرد از مہاجرین بمدینہ
فاتی القبر پس آمد آنحضرت قبر او را فحثی علیہ ثلث حثیات وہو قائم پس خاک انداخت بروی سہ بار بدست در حالیکہ استادہ بود
یعنی نزد سر وی حثو خاک زدن بر روی کسی و حثی بر وزن رمی آنچہ یکبار بدست بردارند و درینجا دلالت ست بر مشروعیت حثو بر قبر سہ بار و حثو بہر دو
دست می باشد معا بنا بر ثبوت وی در حدیث عامر بن ربیعہ بلفظ حثی بیدیہ و نزد اصحاب شافعی مستحب آنست کہ بگویند نزد خاک انباشتن منہا
خلقناکم وفیہا نعیدکم ومنہا نخرجکم تارۃ اخری رواہ الدارقطنی واخرجہ البزار وزاد بعد قولہ وہو قائم عند راسہ وزاد ایضا
امر فرش علیہ الماء گفت بیہقی و این را شاہدی ست از حدیث جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما عن ابیہ مرسلا و روایت کرد ابو الشیخ در مکارم الاخلاق
از ابی ہریرہ مرفوعا کہ ہر کہ خاک انباشت بر مسلمانی بامید ثواب نوشتہ شود برای وی بہر خاک وی یک حسنہ و اسنادش ضعیف ست و روایت کرد

ابوداود وابن ماجه از حدیث ابوهریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پس آمد قبر میت را پس خاک انداخت بروی از جانب سر او سه بار ابو حاتم در علل گفته این حدیث باطل ست مصنف در تلخیص فرموده گفتم اسنادش ظاهر الصحة ست و در سندش سلمه بن کلثوم ست و نیست در سنن ابن ماجه وغیر او مر او را مگر همین یک حدیث و رجال وی ثقات اند و قد رواه ابن ابی داود فی کتاب التفرد له من هذا الوجه انتهی و در سبل بعد ایراد این حدیث بر نقل قول ابو حاتم اکتفا کرده و تصحیح مصنف رح ذکر نموده و گفته که روایت کرد بیهقی از طریق محمد بن زیاد از ابی امامه که گفت مرد مردی پس یافته نشد مر او را هیچ حسنه مگر سه حثیات که انداخت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای وی گناه او پس این احادیث بعض وی شاهد بعض ست انتهی

وعن عثمان رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت بود رسول خدا چون فارغ می شد از دفن مرده دفن بمعنی ستر ست و غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن ست غالب آمده بر موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان ست و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین هابیل ست از جهت بود وی اول میت در نوع انسان وقف عليه می ایستاد بر قبر او وقال و می گفت استغفروا لاخيكم آمرزش خواهید از خدا برای برادر خود وسلوا الله التثبيت و سوال کنید برای او از خدا ثابت داشتن او را یعنی در جواب سوال ملکین فانه الان يسال زیرا که وی درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب و دین و رسول و درین حدیث دلیل ست بر آنکه دعای زندگان سود کننده است مر مردگان را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب ادرار رحمت و علیه ورد قوله تعالى ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان وقوله واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات و نحوهما و همین ست مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبت غیر تلقین میت ست که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب ست نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه رواه ابوداود والحاكم والبزار و گفت بزار مروی نیست از آنحضرت مگر باین وجه وصححه الحاكم و در وی دلیل ست بر آنکه میت در قبر پرسیده می شود و وارد شده است بآن احادیث صحیحه از انجمله است حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرده چون نهاده می شود در گور خود و برمیگردند از وی یاران او وی می شنود قرع نعال ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون برگردید مردم می آیند او را دو فرشته و زیاده کرد ابن حبان و ترمذی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از ان هر دو منکر و دیگر را نکیر زیاده کرد طبرانی در اوسط که چشمهای شان مانند دیگهای مسی ست و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آوازهای شان مانند رعد زیاده کرد عبد الرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و پی سپر می کنند در موهای خود با این هر دو مطرقه ایست کلان اگر فراهم آیند بران اهل منی نتوانند برداشت آنرا او زیاده کرد بخاری از حدیث براء پس عود کرده می شود جان مرده در تن وی و مستفاد می شود از مجموع احادیث که آن هر دو می نشانند او را و می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا هدایت می کند او را می گوید می پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پس مومن می گوید گواهی میدهم که وی بنده خدا و رسول اوست و در روایتی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده ورسوله پس گفته می شود او را راست گفتی پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پس گفته می شود او را که بر یقین بودی و بران مردی و بران برانگیخته شوی انشاء الله تعالی و در لفظی این ست که پس ندا می کند منادی از آسمان که راست گفت بنده من فرش کنید برای او از بهشت و بگشائید برای او دری بسوی جنت و بپوشانید او را از جنت پس می آید او را از روح و طیب بهشت و کشاده کرده می شود برای او تا مد بصر وی و گفته می شود او را همین بسوی مقصد خود از آتش دوزخ تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

می بلیند وی هر دو مقعد خود را جمیعًا و می گوید بگذارید مرا بروم و نوید رسانم کسان خود را پس گفته می شود او را خاموش باش و کشاده میشود برای وی در قبر او شصت گز و پُر میشود از سبزه تا روز قیامت و در لفظی ست و گفته می شود او را بخسپ پس می خسپد همچو خسپیدن عروس که بیدار نمیکند او را مگر دوست ترین کسان او و اما کافر و منافق پس میگویند او را هر دو فرشته کیست رب تو وی میگوید هاه هاه نمیدانم و میگویند چیست دین تو پس میگوید هاه هاه نمیدانم و میگویند کیست این مرد که فرستاده و برانگیخته شد میان شما میگوید هاه هاه نمیدانم پس گفته می شود او را لادریت ولاتلیت یعنی ندانستی و نخواندی و نفهمیدی و زده میشود بمطارق آهنی زدنی که اگر زده شود بدان کوه را خاک گردد پس صیاح می کند بصیحهٔ که می شنود آنرا کسی که متصل اوست جز ثقلین یعنی انس و جن در تذکرة الموتی والقبور گفته در کیفیت سوال اختلاف روایات ست شاید که بعضی مردم را از بعض اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از مجموع آن یا راوی در روایت بر بعضی اقتصار کرده و در بعضی روایات ست که در یک مجلس سه بار سوال کرده خواهد شد و از طاوس مروی ست که تا هفت روز سوال کرده شود **فائده** هر که دفن کرده نشده بر دار کشیده شد یا غرق شد یا سوخته شد یا درنده او را خورد او هم از ضغطه و سوال و عذاب یا ثواب بے نصیب نیست قبر عبارت از عالم برزخ ست ابن عبد البر گفته سوال نخواهد شد مگر مومن یا منافق را که منسوب ست بدین اسلام بخلاف کافر مجاهر و قرطبی و ابن قیم می گویند که کافر هم باشد و سیوطی گفته که قول اول اصوب ست **فائده** ابن تیمیه گفته احادیث متواتره دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن عود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در آن وقت با بدن نوعی علاقه باشد اگرچه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدون روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و ابن حزم و غیره می گویند که سوال از روح باشد بغیر بدن **فائده** بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی نکیر بسوی هر مرده دو کس از آن می روند انتهی بلفظه در سبل السلام گفته وارد شده اند احادیث داله بر اختصاص این امت بسوال در قبر نه امم سابقه علما گفته اند و سر دران آنست که امم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعت شان کردند فهو المراد و اگر نافرمانی کردند کناره کشیدند از آنها و شتابی کرده شدند بعذاب و چون او تعالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و خلق فرستاد باز داشت از ایشان عذاب را و قبول کرد اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا برابر ست که با خلاص کردند یا نه و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان تا بیرون آرد خدا سر ایشان را بسوال و تمیز کند خبیث را از طیب و رفته ست حافظ ابن القیم بعموم مسالت و بسط کرده ست دران در کتاب الروح

وعن ضمرة بفتح ضاد و سکون میم بن حبیب بحای حمله مفتوحة الحمصي احد التابعين یکی از تابعین ثقه ست روایت دارد از شداد بن اوس و غیره رضي الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه در یافت وی ایشان را یستحبون اذا سوی بضم سین مهمله از تسویه علی المیت قبره و دوست میداشتند وقتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او وانصرف الناس عنه ان یقال عند قبره و برمیگردیدند مردم از انجا اینکه گفته شود نزدیک قبر او یعنی بقصد تلقین وی یا فلان قل ای فلان بگو و در بجا نام میت هر چه باشد می گیرند لا اله الا الله ثلث مرات این را سه بار می گفتند یا فلان قل ای فلان بگو ربي الله ودیني الاسلام ونبيي محمد پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد ست صلی الله علیه وسلم رواه سعید بن منصور موقوفا بر ضمره بن حبیب یعنی این قول اوست حدیث مرفوع نیست شیخ ابن الهمام گفت خواندن اول سورهٔ بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمده ست و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از بعضی علما شنیده شده ست که اگر مسله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر مسله فرائض ست و باعث نزول رحمت ست و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم انتهی شیخ در ترجمه گفته

در اثار قرارت فاتحة الکتاب ومعوذتین وقل هو الله احد وگردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است واختلاف کرده اند در گردانیدن ثواب قرآن برای میت ووصول ثواب آن بدو وصحیح وصول اوست شیخ عبدالله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ محی الدین عبدالسلام را در خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمی رسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شد ودریافتیم که میرسد انتهی وللطبراني نحوه من حديث ابي أمامة مرفوعًا مطولًا وطبرانی راست مانند حدیث ضمره از حدیث ابی امامه بطریق رفع وطول ولفظ وی این ست که چون من بمیرم بکنید با من چنانکه امر کرده است ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرد آنحضرت ما را که بکنیم با مردگان خود پس فرمود چون مردی از برادران شما دفن کردید او را وریختید بروی خاک پس باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی وبگوید یا فلان بن فلانه ووی یعنی میت می شنود آنرا وجواب نمی دهد پس تر بگوید یا فلان بن فلانه چون این بار می شنود می نشیند در قبر پس تر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای تعالی باد ترا ولیکن شما نمی شنوید پس تر گوید یاد کن ای فلان آن کلمه را که برآمدی تو بران از دنیا شهادت ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله واینکه راضی شده که خدای تعالی پروردگار تست واسلام دین تست وقرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر نکیر دست دیگری را ومی گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما باوی اکنون که حجت سبحانه تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم وبکه نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا که مادر همگنان ست انتهی مصنف در تلخیص گفته اسناد این حدیث صالح ست وقد قواه ایضًا في احكامه واخرجه عبد العزيز من الشافعي گوئیم هیثمی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبراني في الكبير وفي اسناده جماعة لم اعرفهم ودر هامش وی گفته در روی عاصم بن عبدالله ضعیف ست بعده گفت وراوی از ابی امامه سعید ازدی ست بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم ولیکن او را شواهد ست ذکر کرد مصنف رح این شواهد را نزد سعید بن منصور وطبرانی وابن ماجه ودر صحیح مسلم ست از حدیث عمرو بن العاص که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن کنید شما مرا پس بایستید گرد قبر من بقدر آنچه ذبح کرده می شود شتر وتقسیم کرده می شود گوشت وی تا آنکه استیناس کنم با شما ودیدانم آنچه مراجعت میکنیم بآن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم چیست اینکه مردم میکنند که چون میت دفن شد مردی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را که کند آنرا مگر اهل شام وقتی که ابو المغیره بمرد مردی درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از اشیاخ آنها که این چنین می کردند وباین رفته اند شافعیه وگفت در منار که این حدیث تلقین شک نمی کنند اهل معرفت بحدیث در وضع آن وسعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمره بن حبیب از اشیاخ وی از اهل حمص آورده پس این اسلسله حمصی ست ونیست شهادت برای وی درین جمله که فاسالوا التثبيت فانه الآن يسال وهمچنین عمرو بن العاص کما تقدم وجزم کرد حافظ ابن القیم رح در هدی بمثل کلام منار اما در کتاب الروح این حدیث را از ادله سماع میت برای کلام احیا گردانیده ونیز عمل بحدیث تلقین را بغیر نکیر کافی در عمل بدان گردانیده وحکم بصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف ست وحاصل می شود از کلام ایمه که این حدیث ضعیف ست وعمل بران بدعت وبکثرت فاعلین مغرور نباید بود والله اعلم بالصواب **وعن** بريدة بن الحصيب الاسلمي بضم با وفتح را از مشاهیر صحابه است رضي الله عنه وترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نهيتكم عن زيارة القبور نهی کرده بودم شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبرها فزوروها پس زیارت کنید آنها را الآن وآن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد جاهلیت بود وخوف آنکه نگویند ونکنند آنچه در جاهلیت می کنند ومی کردند اما الآن پس تحقیق مقرر وثابت شد قواعد اسلام

رواه مسلم والبوداود والترمذي وابن حبان والحاكم و در قول وی نزورها امر ست برای رجال بزیارت و هو امر ندب اتفاقا و متاکد ست درحق والدین بنابر آثاری که وارد ست درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارت قبور مستحب ست باتفاق زیراکه سبب رقت قلب و تذکر موت و بوسیدگی استخوان و فنای دنیاست و جز آن و از فوائد عمده دران دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان ست و باین وارد شده ست سنت و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جمله آداب زیارت ست که رو بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل بروی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و منحنی نشود و بر و بخاک نمالد که این عادت نصاری ست و قراءت قرآن نزد قبر مکروه ست نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر شهید که یکی از مشایخ حنفیه ست بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین ست و شیخ امام محمد بن فضل گفته که مکروه قراءت قرآن بجهر ست و اما مخافت لاباس به ست اگرچه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سورهٔ ملک بلند یا پست و فرقی نیست درمیان جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بدان و زیارت روز جمعه فاضل تر ست از روزهای دیگر خصوصا در اول روز جمعه و همین ست متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا که بیرون می آیند در اول روز جمعه بمعلی و بقیع برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزهای دیگر تا آنکه می شناسد زائر را زیاده از روزهای دیگر انتهی ملخصا در تذکرة الموتی والقبور گفته ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را و بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد و همچنین بیهقی و غیره از ابی هریره روایت کرده مرفوعا و موقوفا در صحیح مسلم از ابوهریره مروی ست که رسول صلی الله علیه وسلم بسوی مقبره برآمد السلام علیکم دار قوم مومنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون گفت و از عایشه مثل آن و زیاده کرده یرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین و نسائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد لاحقون زیاده کرده انتم لنا فرط و نحن لکم تبع اسال الله لنا ولکم العافیة و ترمذی از ابن عباس و طبرانی از علی نحو آن و ابن ابی الدنیا از ابوهریره روایت کرده که هرکه داخل مقابر شود و برای آنها از خدا طلب مغفرت کند و بر آنها رحمت کند گویا که نماز جنازهٔ آنها گذارده انتهی **فائده** اوکد زیارات مسنونه بلکه واجبه زیارت قبر مطهر منور حضرت رسول خدا ست صلی الله علیه وآله وسلم در حق کسیکه مرور او بر مدینهٔ طیبه شود و بشرف حضور آن بقعهٔ پر نور سعادت اندوز گردد و مشروعیت و استحباب وی ثابت ست بادلهٔ صحیحه و هیچ کس را در ندب و استحباب بلکه ایجاب وی خلافی نیست و بعضی اجماع بران نقل کرده اند و از ترک زیارت شریف باوجود حضور در انجا تحذیر بلیغ نموده اند و اختلاف کرده اند در آنکه افضل چیست تقدیم زیارت در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم یا حج مختار زید و عطا و مجاهد و نخعی و احمد و شافعیه تقدیم حج ست و به قال الامام ابوحنیفه و مذهب علقمه و اسود و عمرو بن میمون تقدیم زیارت مذکوره ست **فائده** از شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی بحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عیدا استدلال کرده است بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ ابن حجر هیتمی مکی شافعی تبعا للسبکی و غیره تشنیع و تسبیب بسیار بروی کرده و نوبت بتضلیل و تکفیر مانع رسانیده و محرر سطور چون مراجعت بمنسک وی رح که بر طریقهٔ ماثوره نوشته ست کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت بر دو گونه ست یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد دیگر بدعی که مقصود زائر ازان طلب حوائج خود از ان میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی یا قصد دعا بدان میت که این سنت نیست و نه هیچ یکی از سلف ایمه آنرا مستحب گفته بعده دربیان این هر دو زیارت اطالت کلام کرده و ازان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت ست هر زیارت که باشد مرکه مانع را

از قصد روضۂ شریفہ یا دیگر قبور صلحا و اولیا و شہدا و انبیا بغرض طلب حاجات و مطالب خود از ان بطریقی کہ شرع شریف بدان وارد نیست میکنند
در ضمن آن مرتکب صدہا کبائر بلکہ بعضے کفریات از بدایت سفر تا نہایت آن می شوند با ترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نہ آنکہ
اصل زیارت سید المرسلین صلوات اللہ علیہ و دیگر صلحا نا مشروع ست حاشاہ عن ذلک پس طعن طاعنین بروی مبنی بر غلط فہمی خود شان ست
و اعجب العجاب این ست کہ امام مالک صاحب موطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوینی و الامام الحرمین وغیرہم نیز منع میکنند از سفر جز بسوی
سہ مسجد کہ در حدیث وارد شدہ بلکہ مالک بکراہت زیارت قبر وی صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ کما حکی ذلک الشوکانی فی نیل الاوطار و در جواب گفتہ اند کہ برای
قطع ذریعہ بآن قائل شدہ و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را مکروہ داشتہ و بای حال این ہمہ ایۂ ابطال درین قول با شیخ الاسلام موافق بودہ
اما ہیچ یکے بتکفیر ایشان نپرداختہ و این اول دلیل ست بر نفسانیت مخالفین و حسد طاعنین در وی و لہذا حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رح
در رسالۂ عربی خود کہ در ذب از شیخ الاسلام رضی اللہ عنہ نوشتہ اند میفرمایند و قد ذکر عنہ انہ منع السفر لزیارة النبی صلی اللہ علیہ وسلم ولا یروی
کلامہ ذلک دلیل صریح صحیح فانہ لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع السفر للزیارة بحدیث لا تشد الرحال و حدیث لا تتخذوا قبری عیدا فاذا کان لقولہ
مساغ اجتہادی لا ینبغی ان یشدد علیہ ذلک التشدد انتہی بلفظہ و در ثنای وی اطالت بسیار کردہ این موضع لائق ذکر آن نیست و محرر سطور
در سفر حج کہ در سنۂ ۱۲۸۵ ہجری نمودہ بر کتابی واقف شدہ مسمی بالصارم المنکی علی نحر ابن السبکی از تصانیف حافظ ابن عبد الہادی المقدسی رحمہ اللہ تعالی
و آنرا بقلم خود نقل گرفتہ در وی جواب دادہ ست سبکی را از ہمہ آنچہ ایراد کردہ ست بر شیخ الاسلام درین مسئلہ بروجہی کہ ہیچ مصنف را چارہ نباشد
از قبول آن و داد تحقیق علوم حدیث و فضیلت دادہ فلیرجع الیہ و آنانکہ اعتراض کردہ اند بروی درین مسئلہ یا مسائل دیگر بعشر عشیر علم و فضل
و تقاوت وی نرسیدہ اند و علو رتبہ و رفعت شان وی از کتب طبقات توان دریافت و سید علامہ صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین
دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقلہ ست کہ بران علمای مذاہب اربعہ تقریظہا نوشتہ اند بعض این رسائل پیش محرر سطور نیز
موجود ست و آنرا از حرمین شریفین زادہما اللہ تعظیما ہمراہ آوردہ و ترجمۂ او در اتحاف النبلاء بیک کراسہ نوشتہ بدان رجوع باید کرد تا حقیقت
حال واضح شود زاد الترمذی فانہا تذکر الآخرة زیادہ کرد ترمذی از حدیث بریدہ بدرستیکہ زیارت کردن قبور یاد می دہد آخرت را کہ
جز این عالم عالم دیگر ہست کہ آنجا باید رفت و ازینجا معلوم شد کہ در زیارت قبور بصفت عبرت و خبرت باید بود نہ غافل و ذاہل ع برزمینی کہ ہمین
میگذری ساکن روی کہ عیون ست و خطوط ست و قدود ست و خدود ع این ہمہ چشمۂ خورشید جہان افروز ست کہ ہمی تافت بر آرامگہ عاد و ثمود
و زاد ابن ماجة من حدیث ابن مسعود و تزہد فی الدنیا و زیادہ کرد ابن ماجہ از حدیث ابن مسعود کہ دیدن قبور بے رغبت
میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان کہ چون سر انجام کار این ست این ہمہ تعلق بدنیا چیست ع یکی بگور غریبان شہر سیری کن ع ببین
کہ نقش عملہا چہ باطل افتادہ ست ع و درین باب حدیثہا ست از ابی ہریرہ نزد مسلم باین لفظ کہ طلب اذن کردم رب خود را کہ زیارت کنم قبر
مادر خود را پس اذن داد مرا پس زیارت کنید قبرہا را زیرا کہ آنہا یاد می دہانند شمارا موت و رواہ الحاکم و ابن ماجہ مختصرا و از ابن مسعود نزد ابن ماجہ
و حاکم و در وی ایوب بن ہانی مختلف فیہ ست و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و از انس رواہ الحاکم و لفظ وی این ست بودم من کہ نہی
میکردم شمارا از زیارت قبور پس ظاہر شد مرا کہ آن رقیق میکند دل را و می گریاند چشم را و یاد میدہاند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگوئید
بیہودہ و از ابی ذر رواہ الحاکم ایضا و سندش ضعیف ست و از علی بن ابی طالب علیہ السلام رواہ احمد و از عایشہ رخصت داد آنحضرت صلعم
در زیارت قبور رواہ ابن ماجہ در سبیل گفتہ این ہمہ احادیث دال ست بر مشروعیت زیارت قبور و بیان حکمتی کہ در وی ست و آن اعتبار ست

یعنی پند گرفتن از حال مردگان و یاد کردن موتِ خود و ترسیدن از انجام بد اعمال خود زیرا که در لفظ ابن مسعود ست فانها عبرة وذکر للآخرة والتزهید
فی الدنیا و چون زیارت ازین امور خالی ست مراد و مقصود شرع نیست انتهیٰ **فائدہ** در مقر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را
دلالت ست بر آنکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش و اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ ولیکن
در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنانِ کامل مراد اند و عصات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر مومنین
کامل که انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضے احادیث دلالت دارند که جای قرار شهدا بیرون بهشت ست و بعضے احادیث دال اند
بر آنکه ارواح مومنین در آسمانِ هفتم باشند و منازل خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدرجهٔ صحت رسد محمول بران باشد که بعضے
مومنان اعمال شان آن قدر مساعدت نکرد که داخل بهشت شوند در آسمانِ هفتم اند بعضے آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید در میان
زمین و آسمان باشند لیکن چندان محبوس بذنوب نباشند قدرتِ سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بذنوب اسیر باشند قدرتِ سیر نداشته اند
و ارواح کفار همه شان در سجّین زیر زمینِ هفتم جائیکه دوزخ ست محبوس باشند و صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند اَلنَّارُ یُعْرَضُوْنَ عَلَیْهَا
غُدُوًّا وَّ عَشِیًّا وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوْا اٰلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین و
کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبورِ شان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علما درین باب مختلف آمده
ابن عبد البر گفته احادیثِ اخیره اصح اند و احادیثِ سوالِ منکر و نکیر و نمودن بمرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب در ان
و زیارتِ قبور و سلام بران و خطاب شان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت برهمین دارند که ارواح شان در قبورِ شان باشند و نسفی در بحر الکلام
گفته ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جاگیرند و همچنین ارواح
شهدا در شکم پرندهٔ سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تمتع نباشد
مگر آنکه بهشت را بینند و ارواح مومنانِ عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میانِ هوا و ارواح کفار در سجین باشند در شکم جانوران
سیاه زیر زمینِ هفتم و آنرا بوجهی اتصالی باشد با جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را ازو در رسد چنانچه آفتاب بر آسمان ست و نور وی
در زمین و مصنف رح گفته ارواح مسلمانان در علیین و ارواحِ کفار در سجین و هر یک روح را با جسدِ خود اتصالی باشد معنوی که مشابه آن
اتصال نیست که در حیاتِ دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر ست سیوطی
گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قولِ جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میانِ احادیث که موافق قولِ مصنف آمده که مقر ارواح سجین و
علیین ست و قاضی ثناء الله پانی پتی در تذکرة الموتی والقبور بعد ذکر اقوالِ مذکور و سرد احادیث و اخبار داله بران فرموده فقیر جمع درین
مقام بین الاحادیث در ان می بیند که ملائکه چون روحِ مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از انجا حکم می شود
که نامهٔ او در علیین بنویسند و او را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پیدا کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از انجا بیرون آریم پس
روح را داخلِ جسدِ آن کنند و سوال منکر و نکیر می شود و انبیا و کسی که مشابهتِ تامه با انبیا بهم رسانند شانِ آنها از سوال ارفع ست و بعد سوال
چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرش کنند و پوشاک دهند از بهشت و بکشایند برای او دروازه بسوی بهشت آنگاه روحِ او
صعود کند بهمان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان و اولیا دران بهشت باشند و هر جا که خواهند
سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جاگیرند و در علیین و اعلیٰ علیین هر یک بر حسب مراتبِ خود باشند و دیگر مومنان را ظاهر سالی

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد وعصات مؤمنين تا آسمان مغفرت ذنوب دست ندهد از آسمان ترقي ميسر نشود در ميان آسمان وزمين باشند ودر برزخ زمين سير نمايند بلكه در حالت پابندي معاصي بعضي را از قبر ترقي نشود ومحبوس باشند وكفار را كه ارواح قبض كرده بر برند درهاي آسمان بر ايشان مفتوح نشود ونامه او در سجين نوشته شود واو را بيندازند وروح در جسد او داخل نشود واز آنجا براي او راهي بسوي دوزخ گشاده شود واز آن راه روح او را بسجين رسانند وصبح وشام بر دوزخ عرض كرده شوند وبر بودن ارواح شهدا وصلحا در بهشت دلالت دارد قوله تعالى قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ كه در حق حبيب نجار است وانبيا وصديقان افضل واشرف اند از شهدا ليكن چون راهي از قبور شان تا بهشت مسلوك ونزديك ساخته است هرگاه كسي زيارت كند يا سلام گويد يا خطاب كند در طرفة العين آنجا حاضر شود وجواب سلام گويد پس ديدن رسول خدا صلى الله عليه وسلم موسى عليه السلام را در شب معراج در قبر در نماز وباز بر آسمان ششم در همان شب بهمين سبب است وبعد مردن هرچند روح را با جسد اتصال نباشد كه در حالت زندگي بود چنانكه قوله تعالى اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا الخ دلالت بران دارد ليكن البته علاقه باقي مي ماند كه از آن ادراك رنج وراحت كند واگر روح علحده معذب شود وجسد علحده اين هم ممكن است وجسد بے روح هرچند نزد عوام احساس لذت والم ندارد ليكن از شرع ثابت است كه عند الله احساس دارند أَتَيْنَا طَائِعِينَ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَيَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا نصوص قرآني است انتهى ملخصا حاصل آنكه مقر ارواح از قبر تا عرش است بقدر مراتب واعمال هر كه عمل او بهتر روح او بلند تر وخوشتر وهر كه عمل او بدست روح او زيرتر ومحبوس تر تا آنكه بعضي در قبر وبعضي بر قبر وبعضي ميان زمين وآسمان وبعضي زير آسمان دنيا وبعضي بالاي آن وبعضي بر آسمان دوم وسوم تا هفتم وبعضي در بهشت وبعضي زير عرش وبعضي در چاه زمزم وبعضي در مواضع ديگر واخبار وآثار واقوال اين اختلافات در شرح الصدور باحوال الموتى والقبور وشرح برزخ وديگر كتب اين باب مفصل ومشرح مسطور است اين محل ذكر آن نيست كتاب الروح للحافظ ابن القيم رح وجمع التشتيت شرح ابيات التثبيت لصاحب السبل وقصر الآمال بذكر الحال والمآل وتذكرة الموتى والقبور از عمده كتب اين احوال است فليرجع اليه وليعول عليه وبالله التوفيق

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدرستيكه آنحضرت لعنت كرد زنان زيارت كننده قبرها را كه در زيارت جزع وفزع ونوحه وبكا وندبه بسيار مي كنند ترمذي گويد بعض اهل علم گفته اند كه اين پيش از رخصت بود در زيارت قبور وچون رخصت كرد درآمدند دران مردان وزنان وبعضے گفته اند مكروه پنداشت آنحضرت زيارت قبور را براي نسا بجهت قلت صبر آنها وكثرت جزع شان بعده بسند خود آورده كه عبد الرحمن بن ابي بكر وفات يافت وبمكه مدفون شد عائشه بر قبر وي آمد واين شعر بگفت ؎ وكنا كندماني جذيمة حقبة * من الدهر حتى قيل لن يتصدعا * وعشنا بخير في الحيوة وقبلنا اصاب المنايا رهط كسرى وتبعا * ولما تفرقنا كاني ومالكا * لطول اجتماع لم نبت ليلة معا * انتهى در سبل گفته ودليل است مر قول اين بعض اهل علم را روايت مسلم از عائشه كه گفت چگونه گويم اي رسول خدا چون زيارت كنم قبر را فرمود بگو السلام على اهل الديار من المسلمين والمؤمنين يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وانا ان شاء الله بكم للاحقون وروايت حاكم از حديث علي بن حسين كه فاطمه زيارت ميكرد عم خود حمزه را هر جمعه ونماز ميگذارد ومي گريست گفتم اين حديث مرسل است زيرا كه علي بن حسين فاطمه زهرا را در نيافته وعموم روايت بيهقي در شعب الايمان مرسلا كه هر كه زيارت كرد قبر والدين را يا يكي را از آن هر دو در هر جمعه بخشيده شود واو نوشته شود نكوئي كننده انتهى واين ناظر است

در انكه ميل صاحب سبل برخصت زيارت ست براى زنان ودرشرح سفر السعادة گفته زنان را برآمدن بزيارت مقابر جائز نيست الازيارت
حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم انتهى شوكانى گفته وارد شده است احاديث در نهى زنان از اتباع جنائز واين تقويت ميكند منع زيارت راو اثرم
در سنن خود وحاكم از عايشه آورده كه آنحضرت رخصت داد زنان را در زيارت قبور وروايت كرد آنرا ابن ماجه از عايشه باختصار كه رخصت كرد آنحضرت
در زيارت قبور پس ممكن كه مراد عايشه رخصتى باشد كه در قول آنحضرت ست كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها واين حجت نيست زيراكه ترخيص
عام معارض نهى خاص نمى تواند شد وليكن مؤيد روايت عايشه ست انچه در صحيح مسلم از وى آمده واز فاطمه مروى شده وگذشت وجمع ميان ادله باين
طريق ست كه منع كسى راست كه در زيارت امر ناجائز ونامشروع بكند مثل نوحه وبوسه وطواف وسجده وجز آن واذن كسى راست كه اين حركات
نكند انتهى **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم النائحة
لعنت كرده است رسول خدا بر زن نوحه كننده والمستمعة وبر زن گوش دارنده بر نوحه وشنونده آن بلفظ تانيث بجهت آن آورد
كه نوحه اكثر كار زنان ست يا مراد جماعه نائحه يا نفس نائحه ست يا مردان را نيز شامل باشد ووجه اول ظاهر ترست در سبل گفته نوح رفع صوت ست
بشمردن شمائل ميت ومعاظم افعال وى وحديث دليل ست بر تحريم آن وهو مجمع عليه انتهى ودر حديث ابى مالك اشعرى ست نزد احمد ومسلم كه
فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم زن نوحه كننده چون توبه نكند پيش از مرگ خود ايستاده كرده شود روز قيامت وبروى پيراهنى ست از
قطران وپيراهنى ست از جرب واحاديثى كه در نهى از بكا وارد شده محمول ست بر نياحت اخرجه احمد وابو داود واستنكره ابو حاتم
في العلل ورواه الطبراني والبيهقي من حديث عطاء عن ابن عمر ورواه ابن عدي من حديث الحسن عن ابى هريرة وكلها ضعيفة **وعن**
ام عطية رضي الله عنها قالت اخذ علينا رسول الله عهد گرفت بر ما رسول خدا صلى الله عليه وسلم ان لا ننوح
اينكه نوحه نكنيم ما زيراكه نياحت از عمل جاهليت ست پس حرام باشد در اسلام وگوياكه اين عهد در وقت مبايعت بر اسلام گرفته
در سبل گفته حديث دال ست بر تحريم فعل نياحت وتحريم استماع وى زيراكه نمى باشد لعن مگر بر محرم متفق عليه ودرين باب ست از ابن مسعود
كه گفت فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم نيست از ما يعنى از اهل طريقه ما كسيكه بزند رخسار ها وپاره كند گريبانها را وبخواند خواندن جاهليت چنانكه
نوحه ودعا بويل وثبور متفق عليه ودر حديث ابى موسى ست كه فرمود آنحضرت من برى ام از كسى كه بتراشد يعنى موى سر نزد مصيبت وكسيكه بردارد
آواز خود نزد مصيبت وبگويد بروى خود وبدرد جامه خود متفق عليه ومثله عند مسلم وغير ذلك ونيست معارض اين احاديث حديث ابن عمر كه گذشت
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر زنان بنى عبد الاشهل ومى گريستند آنها هالكان خود را روز احد پس فرمود ليكن حمزه نيستند گريه كنندها براى وى پس آمدند
زنان انصار در حاليكه مى گريند حمزه را الحديث زيراكه اين منسوخ ست بانچه در آخر اين حديث ست باين لفظ فلا تبكين على هالك بعد اليوم پس
نگريند بر هالك پس از امروز واين دال ست بر انكه تعبير كرد از نياحت ببكا زيراكه بكا غير منهى عنه ست چنانكه دليل ست مر او را روايت نسائى
از ابو هريره كه گفت مرد مرده از آل رسول الله صلى الله عليه وسلم پس مجتمع شدند زنان در حاليكه مى گريند بروى پس ايستاد عمر نهى ميكرد ودور
مى نمود آنها را پس گفت او را آنحضرت بگذار ايشان را اى عمر زيراكه چشم اشك مى ريزد ودل مصيبت رسيده است وعهد قريب ست وميت
زينب بود دختر آنحضرت صلى الله عليه وسلم كما صرح به في حديث ابن عباس اخرجه احمد ودر وى اين ست كه گفت آنها را دور داريد خود را از نعيق
شيطان زيراكه هر چه از چشم واز دل ست از جانب خداست واز رحمت ست وانچه از دست وزبان ست از شيطان ست واين دال ست
بر جواز بكا زيراكه نهى نكرد مگر از آواز ومنه قوله صلى الله عليه وسلم العين تدمع ويحزن القلب ولا نقول الا ما يرضى الرب واين را در وفات ابراهيم

پسر خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند باشک چشم و نه اندوهگین شدن دل ولیکن عذاب می کند باین و اشاره
کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول وی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که حکم کرد او را که نهی کند زنان
مجتمعات را برای بکا بر جعفر بن ابی طالب احث فی افواههن التراب پس محمول ست بر آنکه بکا با آواز نیاحت بود پس امر کرد بنهی ازان وگرچه
بخاک انداختن باشد در دهان آنها وعن ابن عمر رضی الله عنه عن النبیّ صلی الله علیه وسلم قال المیّت یُعذَّب
فی قبره بما نیح علیه مُرده عذاب کرده می شود در قبر خود بچیزیکه نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سختی ست که می گوید آنرا نائحه
برای میت و گفته می شود بوی بطریق استهزا و سُخریت گویا که وی ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بدان پس
محل زجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار طبری آنست که مراد به بکا چیزی ست
که از نیاحت منهی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه میرسد او را از اذی از معصیت و نافرمانی کردن اهل او مر خدای تعالی را و اختیار کرده است
این را جماعتی از ایمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تیمیه رح ست والله اعلم انتهی متفق علیه ابن علان در شرح ریاض در باب
تحریم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذّب آن میت ست که وصیت کرد
به بکا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان وی بروی ولیکن
کسی که نوحه کردند و گریستند بروی اهل وی بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را لقوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی و گفت
طائفه که این محمول ست بر کسیکه اهمال کرد وصیت را بترک نوحه بر خود پس وی مُعذّب گردد بتفریط خود در اهمال وصیت بترک نوحه و هر که
وصیت کرد که بروی نگریند وی مُعذَّب نشود زیرا که از وی درین باب تفریطی رو نداده و حاصل قول ایجاب وصیت ست بترک نوحه و درینجا
اقوال دیگر ست اما همگنان با وجود اختلاف مذاهب اجماع کرده اند که مراد بگریستن بکا بصوت نیاحت ست نه مجرد اشک چشم انتهی ملخصًا
ولهما نحوه و مر بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود کسیکه نوحه کرده شود
بروی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغیرة بن شعبة از حدیث وی
رضی الله عنه و سبل گفته احادیث درین باب بسیار ست و در وی دلالت ست بر تعذیب میت بسبب نیاحت و استشکال کرده اند
این را زیرا که این تعذیب ست بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابها عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه
پس نیست وجه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعده قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال برزخ ملحق ست باحوال
دنیا و جاری شد تعذیب دران گناه غیر چنانکه مشیر ست بآن قوله تعالی وَاتَّقُوْا فِتْنَةً لَّا تُصِيْبَنَّ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْكُمْ خَاصَّةً
پس معارض حدیث تعذیب و آیه مذکوره نباشد زیرا که مراد بدان اخبار ست از حال آخرت و استقواه الشارح و بسیاری از علما بتاویلش رفته اند
بوجوه اول بخاری راست که مُعذّب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد
و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود ببعض بکای اهل خود و حالش معذب شدن عبد ست
بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب ست بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمهور ست گویند که این معروف
بود نزد قدما کما قال طرفة بن العبد اذا مت فانعینی بما انا اهله * وشقی علی الجیب یا ام معبد * ولازم نیست که اگر امتثال

امروی نکنند معذب نشود بلکه تعذیب وی بر مجرد ایصاست پس اگر امتثال هم کردند بر هر دو امر معذب شود زیرا که ایصا فعل اوست
ونیاحت بسبب او واگرچه فعل غیرست سوم آنکه خاص ست بکافر نه مومن زیرا که مومن بذنب غیر هرگز معذب نیست وفیه بعد لا یخفی زیرا که بر کافر
هم ذنب غیر وی بار نمی کنند لقوله تعالی ولا تزر وازرة الآیة چهارم آنکه معنی تعذیب توبیخ ملائکه ست میت را بآنچه ندبه می کنند اهل وی چنانکه امام احمد
از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت یعذب ببکاء الحی اذا قالت النائحة واعضداه واناصراه واکاسیاه جبذ المیت وقال انت عضدها انت
ناصرها انت کاسیها واخرج معناه ابن ماجة والترمذی پنجم آنکه معنی تعذیب تألم میت ست بنیاحت وغیره که از اهل وی واقع می شود دیدن وی
رقت می کند برای ایشان وباین تاویل رفته ست محمد بن جریر وغیره وگفت قاضی عیاض هو اولی الاقوال واحتجاج کرده اند بحدیثی که در وی
اینست که آنحضرت زجر کرد زنی را از گریستن بر پسرش وگفت ان احدکم اذا بکی استعبر له صویحبه فیا عباد الله لا تعذبوا اخوانکم ونیز استدلال
کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شوند بر مرده های ایشان وهو صحیح وثم تاویلات اخر وما ذکرنا اشف ما فی الباب انتهی کلام السبل

وعن انس رضی الله عنه قال شهدت بنتا للنبی صلی الله علیه وسلم تدفن ورسول الله صلی الله علیه
وسلم جالس عند القبر فرأیت عینیه تدمعان گفت انس حاضر شدیم با دختر آنحضرت ام کلثوم زوجه عثمان را در حالیکه
دفن کرده می شود وحال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری
واز اینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه وبلند کردن آواز لا باس ست ومکروه ست ندبه ونوحه ودر حدیث متفق علیه در قصه وفات
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث انس آمده که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه
می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک ریختن رحمت ست ودر روایت دیگر آمده فرمود هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده
فانما یرحم الله من عباده الرحماء متفق علیه وتحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری ست علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف
وقوای ظاهره وباطنه است چنانچه لائق بحال بشریت ست که جامع صفات روح ونفس وطبیعت ست بر خلاف حال ملائکه وبود آنحضرت که مبداء
هر خیر را حق وی ظاهر می شد از وی آثار تمامه حواس وقوی پس آنچه مقدور بود صادر می شد بقدرت واختیار وآنچه نه مقدور بود صادر
می شد بحکم طبیعت واضطرار واگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید وهمه موافق حکمت ست ودلیل سلامت حواس وقوی ست
پس مر آنحضرت را هست مرتبه کمال وتمام ست واین یکی از وجوه وجود سکرات موت ست در حق وی صلی الله علیه وسلم والله اعلم وبالجمله
این حدیث برای گریه امت در هیچ احوال ومثل آن که حالت تذکر ذنوب ومعاصی وغیرها ست حجتی ست روشن ودلیلی از آثار رحمت الهی ست
نسبت درست کنند گریه با بزاری ما + همین بس ست پس از مرگ خیر جاری ما + واین حدیث را در سبل السلام وغیره نگرفته

وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدفنوا موتاکم باللیل الا ان
تضطروا الیه دفن نکنید مرده های خود را بشب مگر آنکه مضطر گردید بسوی آن از این حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه ست
مگر بضرورت واضطرار وباین رفته ست حسن ووارد شده ست تعلیل نهی باینکه ملائکه نماز را فوت اندازند لیل در حدیثی شارح گفته
والله اعلم بالصحة تنبیه در بیان اوقات حدیث عقبه بن عامر گذشته که سه ساعت ست که نهی میکرد ما را آنحضرت که نماز کنیم در آن یا گور کنیم در آن
ساعات مرده های خود را وقتی که بر آید آفتاب درخشنده تا آنکه بلند شود ووقتی که قائم شود قائم ظهیره تا آنکه زائل شود آفتاب ووقتی که
مائل شود بغروب تا آنکه فرو رود انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در اینجا ذکر میکرد اخرجه ابن ماجة

واصله في مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و وصلش در مسلم ست و لفظ وی این ست که خطبه خواند آنحضرت روزی و ذکر کرد مردی را
از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد در کفنی غیر طائل و قبر کرده شد در شب ولکن قال و لیکن گفت درین حدیث بعد آنچه
ذکر کردیم زجر ان یقبر الرجل باللیل حتی یصلي علیه زجر کرد از اینکه دفن کرده شود مرد بشب تا آنکه نماز گذارده شود
بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن و این ظاهرست در آنکه نهی جائی ست که مظنهٔ حصول تقصیر باشد در حق میت بترک نماز یا عدم احسان
کفن و چون حاصل شود در تاخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که امید دعای اوست تاخیر مستحسن ست و برین تقدیر تاخیر باید کرد در مسارعت
بدان و اگرچه در روز باشد و دال ست برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را در شب و دفن صحابه ابی بکر را در شب و ترمذی از حدیث ابن عباس آورده که در آمد آنحضرت
قبری را در شب پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله و فرمود رحمت کند ترا خدای تعالی بتحقیق بودی تو بسیار آه کننده و خواننده
قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و در شرح سنه گفته اسناد وی ضعیف ست و ترمذی گفته درین باب از جابر و زید بن ثابت آمده است و ازین حدیث معلوم می شود
که دفن در شب درست ست و وجه کراهت در شب شاید آن باشد که در آنوقت اجتماع مسلمانان برای نماز جنازه و حمل آن دشوار ست والله اعلم
و ازینجا رخصت کرده اند بعض اهل علم در دفن بشب ابن حزم گفته مدفون نشود هیچ یکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت
دفن اصحاب و ازواج آنحضرت بشب بضرورت خوف زحام یا تغیر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح ست و حلال نیست
هیچ یکی را که گمان کند آنها جزین انتهی **وعن** عبد الله بن جعفر بن ابي طالب رضي الله عنه قال لما جاء نعي جعفر
گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوهٔ مؤته شهید شد قال النبي صلی الله علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما
بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام پختن
که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مستحب ست خویشاوندان و همسایگان و دوستان را تهیهٔ طعام
مر اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه ست از جهت شغل بتجهیز میت و روز دوم مکروه ست
اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت ست بر اثم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته
باک نیست مر کسی را که مشغول است بجهاز میت کذا فی مطالب المؤمنین اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداود و ترمذی
و ابن ماجه و شافعی نیز و صححه ابن السکن و حسنه الترمذي و اخرج نحوه احمد و الطبراني و ابن ماجة من حدیث اسماء بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر
در سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر شرعیت ایناس اهل میت بساختن طعام برای شان بنا بر شغل آنها بموت و لیکن احمد و ابن ماجه باسناد
صحیح از حدیث جریر بن عبد الله بجلی آورده که گفت بودیم که می شمردیم جمع شدن مردم را نزدیک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او
از نیاحت پس محمول ست حدیث جریر بر آنکه مراد ساختن اهل میت ست طعام را برای کسانیکه همراه وی بودند در دفن و حاضر بودند نزد
شان کما عرف بعض اهل الجهات و اما احسان بایشان بحمل طعام بسوی ایشان پس لا باس ست و همین ست مفاد حدیث جابر و منجمله آنچه
حرام ست بعد موت عقر ست نزد قبر زیرا که وارد شده است نهی از آن احمد و ابوداود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر
در اسلام عبد الرزاق گفته عقر میکردند ابل را بر قبر مرد سخی و می گفتند جزای فعل او میدهیم زیرا که وی در حیات خود شتر عقر کرده مهمانان را میخورانید
پس ما هم نزد قبر وی جانور ذبح کرده بخوردن درندها و پرندها میدهیم تا بعد وفات هم مطعم باشد چنانکه در حیات خود بود و مذهب بعضی
از ایشان آن بود که چون راحلهٔ او را نزد قبر وی ذبح کرده شود در روز محشر سوار برخیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پیاده برخیزد و این مذهب

معاملين حشر از ايشان راست مي آيد پس اين فعلي ست جاهلي محرم انتهى وعن سليمان بن بريدة الاسلمي روى عنه ابنه وعمران بن حصين
وجماعة مات سنة خمس عشرة ومائة عن ابيه روايت مي كند از پدر خود كه بريده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر ان يقولوا بود آنحضرت كه تعليم ميكرد صحابه را چون بيرون مي آمدند بسوى مقبرها اينكه گويند اين كلمات
السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين سلام است بر شما اى اهل سراها از مؤمنان ومسلمانان وگفته اند كه سلام
اينجا بمعنى استسلام ست يعني تسليم ورضا وديار جمع دارست ودار نام بنائى كه آنرا عرصه وفضا باشد واستعمال او در منازل احيا آيد ودر اموات
نيز اطلاق كردند وانا ان شاء الله بكم لاحقون وما اگر خواسته است خداى تعالى بشما رسندگان وپيوستگانيم واستعمال انشاء الله تعالى
در اينجا بجهت تبرك ورغبت ست چنانكه بيمار را مي گويند انشاء الله تعالى صحت خواهي يافت يا بجهت شك در وفات بر ايمان يا باعتبار قرب وقت
گرنه قضا بود كه باهم رسيم ميرسد آنوقت كه باهم رسيم يا باعتبار تنوع وفات كه بعضى ماكول سباع اند وبعضى غريق وبعضى سوخته وجز آن ولحوق
بظاهر مقتضى دفن ست واينها غير مدفون اند اسأل الله لنا ولكم العافية مي طلبم از خدا براى خود وبراى شما عافيت وسلامت از عذاب دنيا
وآخرت رواه مسلم واخرجه ايضا من حديث عائشة وفيه زيادة يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وحديث دليل ست بر شرعيت زيارت
قبور وسلام بر قبور خطابي گفته اسم دار واقع مي شود بر مقابر وهو صحيح زيرا كه دار در لغت بر ربع مسكون وبر خراب غير مأهول هر دو واقع مي شود وعافيت
ميت سلامت اوست از عذاب ومناقشه حساب ومقصود از زيارت قبور دعاست براى ايشان واحسان در حق آنها وتذكر آخرت وزهد دنيا
واما آنچه عامه برخلاف اين احداث كرده اند همچو خواندن آنها واستصراخ واستغاثه وسوال كردن از خدا بحق شان وطلب حاجات از ايشان كه اين همه
از بدع وجهالات ست وعن ابن عباس رضي الله عنه قال مر رسول الله گذشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم
بقبور المدينة بقبرها كه در مدينه بود فاقبل عليهم بوجهه پس مقابل شد آنحضرت بر ايشان بروى مبارك خود فقال
پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم سلام ست بر شما اى كسان قبور بيامرزد خداى تعالى ما را وشما را
انتم سلفنا ونحن بالاثر شما پيش گذشتگان مائيد وما در پى شما ميرسيم ع امروز گر از رفته حريفان خبرى نيست + فرداست كه از
بزم زما هم اثرى نيست + در اينجا دليل ست بر آنكه گذرنده سلام گويد بر اموات چون بگذرد بر مقبره واگرچه قصد زيارت آنها نكرده است ودر وى
دلالت ست بر آنكه مر ايشان مي دانند كسى را كه ميگذرد بر ايشان وسلام ميكند بر آنها ورنه اضاعت باشد وظاهرش در جمعه وغير اوست ودر حديث اول
واين حديث دليل ست بر آنكه چون انسان براى كسى دعا واستغفار كند بايد كه ابتدا بنفس خود كند وبرين وارد ست ادعيه قرآنيه ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان واستغفر لذنبك وللمؤمنين ودر وى دليل ست بر آنكه اين ادعيه وامثال آن نافع ست
براى ميت بلا خلاف واما غير وى از قرات قرآن پس شافعي گويد نمي رسد او را واحمد وجماعتي از علما بوصول وي بميت رفته وجماعتي از اهل سنت وحنفيه
بآن رفته اند كه ميرسد انسان را گردانيدن ثواب عمل خود براى غير صلوة باشد يا صوم يا حج يا صدقه يا قرات قرآن يا ذكر ودر هرچه از انواع قرب باشد
در سبل گفته هذا القول هو الارجح دليلا ودارقطني روايت كرده كه پرسيد مردى آنحضرت را چگونه نكوئى كند با مادر وپدر خود بعد موت ايشان فرمود
نماز گذار براى ايشان با نماز خود وروزه دار براى ايشان با روزه خود ودر حديث بخاري ومسلم ست كه تضحيه ميكرد آنحضرت از طرف نفس خود
گوسفندى واز طرف امت خود گوسفندى ودر وى اشارت ست برسيدن نفع بانسان از عمل غير وى كذا في السبل گفته وقد بسطنا الكلام في حواشي
ضوء النهار بما يتضح به قوة هذا المذهب انتهى رواه الترمذي وقال حسن غريب وگفت عائشة بود آنحضرت هرگاه كه مي بود شب

درحالیکه ساعی ست و در وی ست از حدیث عباده بن الصامت که فرستاد او را آنحضرت بر صدقات و فرستاد ولید بن عقبه را سوی
بنی المصطلق و روایت کرد بیهقی از شافعی که می فرستادند ابوبکر و عمر بر صدقه و در طبقات ابن سعد ست که فرستاد آنحضرت مصدقین را بسوی
عرب بهلال محرم سنه تسع و این در مغازی واقدی ست باسانیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ را بسوی یمن فرستاد مشایعت
کرد او را بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی مارا لقای معاذ و هم چنین واقع شد فذکر الحدیث
پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصهٔ معاذ را که فرمود آنحضرت که تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن
لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان برداری کنند ترا یعنی مسلمان شوند پس بدانان ایشان را که بتحقیق خدای تعالی فرض
گردانیده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان اطاعت کنند بر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را وفیه
و درین حدیث بعد آنچه مذکور شد این ست که ان الله افترض علیهم صدقة فی اموالهم بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض
گردانیده است بر ایشان صدقه را یعنی زکوة توخذ من اغنیائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان و درینجا دلیل ست بر آنکه
متولی قبض زکوة و صرف آن امام ست بنفس خود یا نائب وی و هر که ممتنع شود از دادن آن گرفته شود از وی بقهر و بیان کرد آنحضرت این مراد را
بفرستادن ساعیان فترد علی فقرائهم پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان و باین استدلال کرده اند بر آنکه کافی ست
اخراج زکوة در صنف واحد و گفته اند یحتمل که تخصیص فقرا بجهت آن کرده باشد که غالب همین ایشان اند و نیست در وی دلیل بر مذکور
و شاید که مراد بفقیر کسی ست که حلال ست صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین هم نزد کسیکه می گوید که مسکین اعلی حال ست از فقیر
و هر که بالعکس گفته پس امر واضح ست متفق علیه تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند مر صدقه را پس دور دار خود را از نفائس
اموال ایشان و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را که نیست میان دعای مظلوم و میان خدا پرده سه بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از درِ حق بهر استقبال می آید. والّلفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ وعن
انس رضی الله عنه ان ابابکر کتب له روایت ست از انس که بدرستیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای
وی این کتاب را وقتی که متوجه گردانید او را بسوی بحرین و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة این
نسخه فریضهٔ زکوة ست مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم ست و در وی جواز اطلاق صدقه است بر زکوة بر خلاف کسی که منع می کند
از آن و در بخاری این کتاب را ببسمله شروع کرده کما تقدم التی فرضها رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المسلمین
زکوتی که فرض گردانیده است آنرا رسول خدا بر مسلمانان در وی دلالت ست بر آنکه این حدیث مرفوع ست و مراد بفرض تقدیر ست زیرا که
وجوب آن ثابت ست بنص قرآن کما یدل له قوله والتی امر الله بها رسوله و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر خود را
یعنی بتقدیر انواع و اجناس وی و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه مشروع آن پس باید که بدهد
آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندهد فی کل اربع و عشرین من الابل فما دونها الغنم
در هر بست و چهار از شتران و آنچه پایان بست و چهار ست گوسفند ست فی کل خمس شاة در هر پنج شتر یک گوسفند در مصفی
گفته ظاهر ازین لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دو کس
و همین ست مذهب شافعی و تائید می کند این معنی را تسمیهٔ زکوة بحق المال در اثر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه می کند

که دوران زکوة بر اجتماع مال ست نه حال مالک لهذا بر مال صبی و مجنون نزدیک اهل مدینه واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک همه لازم می آید و گویا
مصلحت در ادارت حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک امام با جباه و قری میرود و او را بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست
و در قول مالکان عمرها میرود و تحقیق حال متعسر می شود بخلاف رمها و گله ها که بر مشارع و مسارح جمع می شوند و معرفت آنها بمشاهده می توان حاصل نمود
و معنی اجتماع درینجا اجتماعی ست که بسبب آن همه را یک گله و یک رمه می توان گفت و این باتحاد مشرع یعنی جای آب خوردن و مسرح جائی از فنای
قریه که دران از میان خانها آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بمرعی برند و مرعی یعنی چراگاه و [illegible] جای آنها در وقت شب [illegible] موضع حلب
و راعی و محل پس باتحاد این اشیا گله و رمه یکی می باشد انتهی و در زکوة ماشیه چند شرطست که بیاید و قوله الغنم مبتدای موخرست و خبر
ماقبل اوست و در بعضی نسخ من الغنم ست پس بیان شاة باشد برای تاکید [illegible] غنم ست و در [illegible] این صورت و هو قول مالک
و احمد پس اگر شترے بجای آن برآمد کافی نیست و جمهور گویند کافی ست [illegible] اگر قیمت یک شتر ده نه قیمت چهار گوسفند
پس درین خلافست نزد شافعیه غیره مصنف در فتح گفته و الاقیس ان لا یجزی فاذا بلغت خمسا و عشرین الی خمس و ثلثین
ففیها بنت مخاض پس چون برسند شتران بیست و پنج شتر تا سی و پنج شتر پس واجب دران بنت مخاض ست و باین رفته اند جمهور
و مروی ست از علی رضی الله عنه که واجب ست در بیست و پنج شیاه بحدیث مرفوع که وارد ست بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه
و لیکن مرفوع ضعیف ست و موقوف حجت نیست فلهذا قائل نشدند بدان جمهور انثی ماده و این را برای زیادت توکید آورده ورنه معلوم است
که بنت مخاض جز ماده نباشد و مخاض بفتح میم و تخفیف خای معجمه و در آخر ضاد معجمه آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته
تا آخر آن سال همین نام دارد و برابرست که نر باشد یا ماده زیرا که مادر وی از حوامل ست و مخاض ناقهای حامل را گویند و نیست او را واحد از لفظ
وی و ماخض آنست که وقت حمل وی در آمده باشد اگرچه حامل نبود و ضمیر فیها راجع ست بسوی ابل فان لم تکن پس اگر نباشد بنت مخاض
فابن لبون ذکر پس واجب دران ابن لبون نرست و زیادت ذکر برای تاکیدست لبون بفتح آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال
سوم درآمده تا تمام آن زیرا که مادرش شیر می دهد بچه دیگر را که زائیده است و ماده را بنت لبون گویند فاذا بلغت ستا و ثلثین
الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل و پنج پس دران بنت لبون ست ماده
فاذا بلغت ستا و اربعین الی ستین ففیها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس دران حقه است بکسر حا
و تشدید قاف ناقه که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم درآمده تا تمام او همین نام اوست و ذکر را حق گویند بنا بر آنکه مستحق
بلکردن بروی شده ست و لهذا گفت طروقة الجمل کوفته شده شترست یعنی مستحق آن شده که شتر نر بروی بجهد و طروقة بفتح اول
بمعنی مطروقه ست بروزن فعوله بمعنی مفعول مراد آنست که شان او این ست اگرچه فحل آنرا مطروق نکرده باشد فاذا بلغت واحدة
و ستین الی خمس و سبعین ففیها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب دروی جذعه است
بفتح جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم درآمده فاذا بلغت ستا و سبعین الی تسعین ففیها بنتا لبون
پس چون برسند ابل هفتاد و شش را تا نود پس درو دو بنت لبون ست و بیانش گذشت فاذا بلغت احدی و تسعین
الی عشرین و مائة ففیها حقتان طروقتا الجمل پس چون برسند نود و یک را تا یکصد و بیست پس دروی دو حقه است
کوفته شده شتر و گذشت بیان او فاذا زادت علی عشرین و مائة پس چون زیاده گردد بر صد و بیست یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهور ست و دال ست بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بست و یک پس در وی سه بنت لبون ست تا آنکه برسند صد و بست و نه را و مقتضای وی این ست که آنچه برین مقدار بیفزاید زکوة وی ابل ست و چون ابل باشد پس واجب نیست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد بیک صد و سی که واجب در وی دو بنت لبون ست و یک حقه و چون بیک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه ست و از ابی حنیفه آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بست برگردند بسوی فریضهٔ غنم پس در یک صد و بست و پنج سه بنت لبون و یک گوسفند ست گوییم در حدیث حکم هر اربعین و خمسین ذکر کرده اند پس چون بیک صد و بست و یک برسد لازم آید سه بنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی حکم بست و پنج و نحو آن ذکر نکرده پس هم قول ابو حنیفه محتمل ست و نیز محتمل که وقص باشد تا آنکه برسد بیک صد و سی کما قدمناه والله اعلم **ففی کل اربعین بنت لبون** پس در هر چهل بنت لبون ست **وفی کل خمسین حقة** و در هر پنجاه حقه ست **ومن لم یکن معه الا اربع من الابل فلیس فیها صدقة** و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب در وی صدقه **الا ان یشاء ربها** مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدهد پس این استثنای منقطع ست ذکر کرده شد برای توهم ناشی از قول وی فلیس فیها صدقة و نفی مطلق صدقه ست زیرا که لفظ محتمل اوست و اگرچه مقصود نباشد پس این صدقهٔ واجبهٔ ابل ست که درین حدیث تفصیل یافته و ظاهر شد وجوب اعیان مذکوره ست و لیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیابد غیر وی مر او را کافی باشد کذا فی السبل گوییم بقیهٔ حدیث این ست که پس چون برسد پنج شتر را پس در وی یک گوسفند ست و کسیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج ست و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه ست پس قبول کرده می شود از ان کس حقه و می گرداند و میدهد با وی دو گوسفندان اگر میسر شوند آن دو گوسفند مر او را یا بدهد بست درهم و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ حقه و نیست نزد او حقه و نزد او جذعه ست که فوق حقه ست پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میدهد او را مصدق و ستاننده بست درهم یا دو گوسفند چنانکه متصدق میداد در قسم سابق و کسیکه برسد نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد همراه آن دو شات یا بست درهم و کسیکه برسد صدقهٔ وی بنت لبون را و نزد وی حقه ست پس قبول کرده می شود از وی حقه و میدهد او را مصدق بست درهم یا دو گوسفند بر عکس آنکه او بمصدق می داد و کسیکه برسد صدقهٔ او بنت لبون را و نیست نزد او و نزدیک او بنت مخاض ست پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد با وی بست درهم یا دو شات و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی بنت لبون ست پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدهد او را مصدق بست درهم یا دو گوسفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از واجب دهد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بر طریق وی و نزد وی ابن لبون ست نه بنت لبون یعنی نر نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان ابن لبون و نیست واجب با وی چیزی و درین دلیل ست که فضیلت انوثت منجبر میگردد بفضل سن و آغاز زکوة غنم پس مبین ست درین قول **وفی صدقة الغنم فی سائمتها** و در صدقهٔ گوسفندان بیرون چرندگان بدل ست از صدقهٔ غنم باعادهٔ عامل و این خبر مقدم ست و سائمه از گوسفند آنست که بچرد و علف داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی شرط ست وجوب زکوة غنم و به قال الجمهور و مالک و ربیعه گفته شرط نیست و داود گفته شرط ست در غنم باین حدیث گوییم و در ابل حدیث بهز بن حکیم که نزد ابو داود و نسائی ست باین لفظ فی کل سائمة ابل الحدیث آری در گاو ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم در مصفی گفته شرط دیگر سوم ست که در کلای مباح چرا کند پس اگر کلا مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا معلوفه دو وجه آمده است و اظهر نزدیک تغیر عادت

انبات ست اگر ابنات کرده باشد بنزع اشبه می شود واگر نکرده باشد بکتابی ملح اشبه میشود شرط سوم در غنم خود ست از لفظ او فی سائمة الغنم و در ابل و بقر بقیاس آن بود وگویا در ابل تصریح بآن نشده زیرا که ابل در عرب البته سائمه می بودند بخلاف غنم که بعض آن واجن و معلوف می بود پس اگر در اکثر سال علف می دهد بروی زکوة واجب نیست واگر علف می دهد قدری که بدادن آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر در صحرا می چرد زکوة واجب ست انتهی اذا كانت اربعين الى عشرين ومائة شاة شاة وقتی که باشند چهل تا یکصد و بست گوسفند یک گوسفند ست شات اول مجرور ست زیرا که تمییز مائة ست و علم ست از ذکر و انثی و ضان و معز و شات دیگر مبتدا ست و خبر وی قول اوست في صدقة الغنم زیرا که عدد اربعین یک شات ست تا یکصد و بست فاذا زادت على مائتين الى ثلث مائة ففيها ثلث شياة پس چون زیاده شوند بر دو بیست تا سه صد پس دران سه گوسفند ست فاذا زادت على ثلث مائة ففي كل مائة شاة پس چون زیاده شوند بر سیصد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند ست ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم ست تا آنکه بچهار صد رسد و این قول جمهور ست و در روایتی از احمد و بعض کوفیین ست که چون زیاده شود بر سه صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا كانت سائمة الرجل ناقصة من اربعين شاة شاة واحدة پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انها زکوة ست کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگر چه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فليس فيها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان يشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن بطریق نفل چیزی بدهد ولا يجمع بين متفرق وجمع کرده نشود میان متفرق مثلا باین طور که مردی ست مالک چهل گوسفند را و واجب در وی یک شات ست پس رفت و خلط کرد بچهل شات شخص دیگر تا بگردد صدقه او از شات نصف شات یا بود او را بست شات مخلوطه بست شات دیگر پس تفریق کرد تا بحد نصاب نرسد شافعی گفته و این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و نهی مر ساعی را قاله الخطابي ولا يفرق بين مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شات متفرق بود پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مردی ست که او را بست صد شات بود و واجب در وی یک شات ست پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شات واجب گردد شوکانی گفته این جمع و تفریق باعتبار مسرح و مراح و خلطه هست اگر چه مالکان مختلف باشند چنانکه ادله بران دال اند انتهی گویم و درین جا دلالت ست بر عدم جواز حیله در شرع مر مالک مال و مر ساعی هر دو را فافهم و باب تحریم حیل را حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین استیفائی تام کرده که فوق آن متصور نیست خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه ست که تقلیل و اسقاط یا تکثیر و ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفته ترس دو گونه هست ترس ساعی در قلت صدقه و ترس رب المال در تقلیل مال پس هر یکی را حکم کردند که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حادث نکنند بخوف اداء صدقه وما كان من خليطين ونصابی که باشد میان دو شریک فانهما يتراجعان بينهما بالسوية پس بدرستیکه آن دو شریک رجوع کنند بیکدیگر برابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دو بیست شات شریک یکی را چهل شات ست و دیگری را صد و شصت پس واجب گردد بر اول یک شات و بر دیگری نیز یک شات نه اینکه واجب شود بر اول پنج یک شات و باقی بر ثانی و در سبل مثال تراجع خلیطین چنین گفته که یکی را مثلا چهل گاو ست و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک ست پس ساعی از چهل یک مسنه ستاند و از سی یک تبیعه و باذل مسنه رجوع کند بسه اسباع بر خلیط خود و باذل تبیع بچهار اسباع زیرا که هر واحد از دو سن واجب ست بر شیوع گویا مال ملک یک کس ست و در وی ایماست بآنکه چون ساعی ظلم کند یکی را از ان هر دو و زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکوره راجع بشریک نشود و بر وی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده کذا افاده و اگر گویند که هر دو مساوی اند در حق و ظلم حدیث از افاده آن دور نیست ولا تخرج في الصدقة هرمة و بیرون آورده نشود و داده نشود

در صدقه در ابل و غنم و بقر پیر کلان سال که دندان وی افتاده باشد **ولا ذات عوار** و نه خداوند عیب و نقصان عوار بفتح عین مهمله عیب
و نقص ظاهر امراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و گفته اند بفتح بمعنی مغیبة العین ست و بالضم بمعنی عورا العین
پس داخل باشد دران مرض در سبل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات العیب بود چنانکه در حدیث ابی داود ست از عبد الله بن معاویة
الغاضری مرفوعا باین لفظ که داده نشود در صدقه هرمه و نه درنه و نه مریضه و نه شرط اللئیمة ولیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی نخواسته است
از شما خیار او را و نه امر کرده شما را بشرار او رواه الطبرانی باسناد جید و درنه از درن ست بمعنی چرک یعنی جربا و شرط اللئیمة بمعنی مال ردی ست و گفته اند
صغار و شرار آن قاله فی النهایه **ولا تيس** و نه تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نر که آنرا تکه گویند و زیاده کرد شوکانی در مختصر
و نه خرد سال و نه اکوله و نه ربا و نه ماخض و نه فحل غنم انتهی واین بروایت مالک در موطا و شافعی از سفیان بن عبد الله ثقفی ست که نهی کرد عمر
بن الخطاب مصدق را از اینکه بگیرد اکوله و ربا و ماخض و فحل غنم و مروی شده ست این از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابن ابی شیبه در مسند وی
و اکوله شاتی ست که عاقر باشد و ربا شاتی ست که پرورده شده است در خانه برای شیر و ماخض بمعنی حامل ست و فحل غنم جهنده بر گوسفند زیرا که
مالک مال محتاج ست بانها اگرچه از خیار مال وی نباشد **الا ان يشاء المصدق** مگر آنکه بخواهد صدقه ستاننده بجهت غرضی و مصلحتی و اختلاف
کرده اند در ضبط وی اکثر بر آنند که بتشدید ست و اصلش متصدق بود تا را ابدال کرده بصاد و ادغام کردند و مراد بدان مالک ست و استثنا راجع ست
بسوی تیس زیرا که چون تیس معد برای انزا نباشد از خیار بود و مالک را میرسد که مال افضل در صدقه برآرد و محتمل ست که راجع باشد بسوی هر سه
و مفاد آن بود که مالک راست برآوردن هرمه و ذات عوار چون فربه باشد و قیمت وی اکثر از وسط بود و درین خلاف ست در میان مفرعین
و گفته اند که ضبط وی بتخفیف ست و مراد بآن ساعی ست واین دال ست بر آنکه ساعی راست اجتهاد در نظر اصلح برای فقرا و وی گویا همچو وکیل ست پس
مشیت او مقید باشد بمصالح و عائد باشد استثنا بسوی هر سه و همین ست اصل در استثنا کما عرف فی الاصول و این وقتی ست که غنم مختلف باشد
و اگر همه معیب یا تیوس باشند کافی ست اخراج یکی از انها و مالکیه گویند بخرد گوسفندی که کفایت کند عملا بظاهر الحدیث ولیکن در قاموس گفته
المصدق کمحدث اخذ الصدقات و المتصدق معطیها انتهی واین بیان زکوة غنم ست و زکوة ابل و بقر بالا گذشته و اما زکوة فضه پس قول او ست
وفى الرقة و واجب در نقره و رقه بکسر را و تخفیف قاف بمعنی سیم خالص و همچنین ورق سیم سکه زده که آنرا دراهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم ست
ربع العشر چهل یک ست در مصفی گفته نصاب فضه دوصد درهم ست و نصاب ذهب بست مثقال و زکوة هردو ربع عشر ست و مالک در حدیث
ابی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه و در کتاب عمر روایت کرده که در سیم چهل یک ست و مالک گفته سنت که اختلاف نیست
دران نزدیک ما آنست که واجب میشود زکوة در بست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب می شود در دوصد درهم و دراهمی که زکوة بدان متعین شده
اختلاف واقع شده است حنفیان هفتاد حبه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو حبه شعیره و کسری این اختلاف فاحشی ست که جمع آن
نتوان کرد و شعیره بلاد ما سبک اند حسابی که بران قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گذاشتیم و حساب دیگر گرفتیم که شش
دوانیق را که اهل حرمین امروز دوانی گویند بحذف قاف وزن کردیم آن نیز مختلف برآمد بعضی نیم ماشه و بعضی نیم ماشه و چهار حبه شعیر و بعض
نیم ماشه و شش حبه از پنجاه از ینجا دانسته شد که درهم سه ماشه است و کسری زیاده ربع ماشه یا دون ازان بقلیلی یا زیاده ازان بقلیلی و دینار
یک مثقال ست و نسبت در میان مثقال و درهم آنست که ده درهم هفت مثقال می شود و درین مسئله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی الله
علیه و سلم متنوع نبودند احتیاطا اخذ اقل ست والله اعلم انتهی گفتیم در هدایه گفته معتبر در دراهم نصاب که دوصد درهم ست وزن سبعه ست

که ده درم از ان برابر هفت مثقال باشد و بهمین وزن جاری شده هست تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه وامر بران استقرار یافت و در شرح وقایه گفته یک درم باین وزن سبعه نیم مثقال و پنجم حصه اوست پس ده درم هفت مثقال شد و مثقال بست قیراط ست و قیراط پنج جو پس یک درهم چهارده قیراط بوزن هفتاد جو شد و رتی چهار جو ست پس هفتاد جو که هفده و نیم رتی ست بحساب فی ماشه هشت رتی دو ماشه و یک نیم رتی شد و یکدرم دو ماشه و یک نیم رتی شد و ده درم شرعی بست و دو ماشه یک رتی کم گردید که بحساب فی روپیه یازده ماشه دو روپیه کسری کم یعنی یا و آنه چهارم کم تقریبًا شد پس دو صد درم که نصاب زکوة ست باین حساب پنجاه و شش توله و پنج و نیم ماشه می شود و واجب از زکوة دران ده ماشه هفت نیم رتی ست و بحساب روپیه چهل روپیه تقریبًا یعنی سی و نه روپیه دو دوازده آنه و یک نیم پاو بالا کسری کم خواهد شد واجب دران ربع عشر چهل ست یعنی یک روپیه و اگر بقدر پنجم حصه زیاده شود یعنی بر چهل هشت روپیه مثلا بیفزاید یک روپیه و سه آنه کسری زیاده بدهد و در زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی ست زیاده نباید داد زیرا که نزد حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر نصاب کافی باشد مثلاً اگر بر چهل روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاده شود یک روپیه بدهد و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آنه کسری زیاده دهد و در هر زیادت همین قدر خمس معتبر ست مثلاً در چهل و شانزده روپیه که زیادت دو خمس ست یک روپیه و شش و نیم آنه تقریبا می باید داد و نصاب طلا بست مثقال ست و مثقال بست قیراط که بوزن بست و پنج رتی که مقدار سه ماشه و یک رتی ست پس یک مثقال بمقدار سه ماشه و یک رتی شد و بست مثقال بمقدار شصت و دو نیم ماشه باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو و نیم ماشه شد این ست نصاب طلا و بحساب اشرفی رائج وزنش ده و نیم ماشه و نیم رتی ست شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهلم حصه که نیم مثقال ست یعنی یک نیم ماشه و نیم رتی زکوة بدهد و قیمت طلای جید درین وقت شانزده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک و نیم ماشه و نیم رتی طلا دو روپیه یک آنه یا و بالا کسری زیاده می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطًا دو روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر انفع ست و تفصیل مسئله در کنز الحسنات وغیره باید جست فان لم تكن الا تسعين ومائة فليس فيها صدقة الا ان يشاء ربها پس اگر نباشد سیم مگر یک صد و نود درم یعنی کمتر از دو بست اگرچه یک درهم کم باشد پس نیست دران چیزی مگر آنکه بخواهد مالک مال که چیزی بدهد اگرچه واجب نباشد بطریق تطوع و از قول وی صد و نود توهم می شود که چون زیاده شود بر صد و نود قبل رسیدن بدو صد در وی صدقه است حال آنکه چنین نیست بلکه ذکر وی بجهت آنست که این آخر عقد ست قبل مائة و حساب چون تجاوز می کند از آحاد می باشد ترکیب وی بعقود و عشرات و مئین و الوف پس ذکر تسعین نیز از همین جاست ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وليست عنده جذعة وعنده حقة فانها تقبل منه الحقة ويجعل معها شاتين ان استيسرتا له او عشرين درهما و کسی که برسد نزد او از شتر صدقه جذعه و نیست نزد او جذعه و نزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه و گردانیده شود با وی دو گوسفند اگر آسان شوند او را یا بست درهم اگر میسر نشوند دو گوسفند و در حدیث دلیل ست برانکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه و جذعه است ومن بلغت عنده صدقة الحقة وليست عنده الحقة وعنده الجذعة فانها تقبل منه الجذعة و کسیکه برسد نزد وی صدقه او حقه را و نیست نزد وی حقه و نزد وی جذعه ست پس قبول کرده شود از وی جذعه و اگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزی که نیست نزد وی ويعطيه المصدق و يدهد او را صدقه ستاننده مقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی شاتين او عشرين درهما دو گوسفند یا بست درهم کما سلف فی عکسه و اختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سائر اسنان مذهب شافعی آنست که تفاوت میان

هر دو پس موافق حدیث باب ست رواه البخاري و روایت کرده اند این حدیث را احمد و نسائی و ابو داود بتفریق در سنن خود ابن حزم
گفت که این کتاب در نهایت صحت ست و عمل کرد بران صدیق عتیق رضی الله عنه بحضور علما و هیچ یکے خلاف نکرد انتهی و روایت کرد آنرا
بخاری در ده موضع از صحیح خود در کتاب الزکوة و غیره مطولاً و مختصراً بسند واحد و تصحیح کرده اند آنرا ابن حبان و غیره و روایت کرده اند
احمد و ابو داود و دارقطنی و حاکم و بیهقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن ابیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را و لیکن برآورد
آنرا بسوی عاملان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابو بکر صدیق و عمل کرد بران تا آنکه وفات یافت بعده عمل نمود بران عمر
ابن الخطاب و در گذشت وی روزیکه در گذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بوصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را بهمین وجه جاری
کنند بعده سالم این حدیث را ذکر کرد ترمذی گفته حدیث سالم حسن ست شوکانی گفته این تفصیل صدقه ثابت ست در حدیث انس و ابن عمر در
زکوة ابل و غنم و واقع ست اجماع بران انتهی **وعن** معاذ بن جبل رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه
الى اليمن روایت ست از معاذ که فرستاد آنحضرت او را بسوی یمن فامره ان یاخذ من کل ثلثین بقرة تبیعا او تبیعة
پس امر کرد او را که بگیرد از گاوان از هر سی گاو گوساله یک ساله نر یا ماده یعنی وی مخیر ست میان هر دو امر و تبیع یک ساله را گویند نر باشد یا ماده
ومن کل اربعین مسنة و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله را یعنی میش در تبیع مذکر و مؤنث هر دو را ذکر کرد و در مسنه بر مؤنث اکتفا نمود
زیرا که در تبیع هر دو برابر ست و در مسنه ماده متعین و نزد حنفیه در هر دو نر و ماده برابر ست و هر دو جائز ست و برهمین قیاس افزون شود در چهل گاو
پس نیست در وی چیزے تا آنکه برسد بهفتاد و در هفتاد یک تبیع و یک مسنه ست تا هشتاد و در هشتاد دو مسنه است پستر همچنین قیاس کنند
ابن عبد البر دانشکار گفته که نیست خلاف در میان علما که سنت در زکوة بقر موافق این حدیث ست و همین ست نصاب مجمع علیه انتهی در نیل
گفته حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة در گاو و بر آنکه نصابش همین ست که مذکور شد و هو مجمع علی الامرین و در وی دلالت ست بر آنکه واجب
نیست در کمتر از سی چیزی و در وی خلاف ست زهری را چه وی گفته که واجب ست در هر پنج گاو یک گوسفند قیاساً علی الابل و جواب
داده اند جمهور که ثابت نمی شود نصاب بقیاس و مروی ست که نیست در کمتر از سی گاو چیزی و این روایت اگرچه مجهول الاسناد ست و لیکن
مفهوم حدیث معاذ مؤید اوست **ومن کل حالم** و بگیرد از هر محتلم یعنی بالغ و باین لفظ روایت کرده است آنرا ابو داود و مراد بآن
جزیه است از غیر مسلمان **دینارا او عدله** بفتح عین مهمله و سکون دال مهمله **معافریا** یک دینار یا برابر آن معافری نسبت ست بسوی
معافر بر وزن مساجد قبیله ایست در یمن ثیاب معافری منسوب باوست **رواه الخمسة** یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
و هم دارمی و ابن حبان و دارقطنی و حاکم **واللفظ لاحمد** و این لفظ که مذکور شد از امام احمد است **وحسنه الترمذي** و گفت
ترمذی حدیث حسن **واشار الى اختلاف في وصله** و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی و لفظ ترمذی بعد اخراج
این حدیث آنست و روی بعضهم هذا الحدیث عن الاعمش عن ابی وائل عن مسروق ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن فامره
ان یاخذ گفت و این اصح ست یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسله را ازان جهت ترجیح کرد که رواة
انقطاع معارض آمده است درانکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق همدانی النسب ست از وداعه یا نی الدار و بود در ایام
معاذ در یمن پس القا میان هر دو ممکن ست پس حدیث محکوم بالاتصال ست برای جمهور و در سبل گفته رای ترمذی رای بخاری بود درانکه
لابد ست از تحقق لقا انتهی لویم دارقطنی هم در علل بترجیح روایت مرسله رفته بهمین وجه که مسروق از معاذ سماعت ندارد و مبالغه کرد

ابن حزم در تقریر آن و ابن القطان گفته عدم سماعت محتمل ست و الیق حکم باتصال ست و ابن عبد البر در تمهید گفته اسنادش متصل ثابت صحیح ست و گفته روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ لیکن مرسلین اثبت اند از مسندین انتهی و بیهقی در سنن کبری گفته که ابو بکر اسمعیلی گفته است که خبر طاوس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست و عبد الحق گفته نیست در زکوة بقر حدیثی که صحتش متفق علیه باشد یعنی در نصاب و ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع به که نیست خلاف در و که در هر پنجاه بقر یک بقره است پس اخذ بدان واجب ست و آنچه کمتر ازین ست مختلف فیه ست و نیست نص در ایجاب آن و تعقب کرده او را اصحاب ما بحدیث طویل عمرو بن حزم که در دیات و غیرها ست زیرا که دران در هر سی بقره یک تبیع ست جذع یا جذعه و در هر چهل باقوره یک بقره لذا قال الشیخ و صححه ابن حبان والحاکم و غیرهما کما سلف **وعن** عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تؤخذ صدقات المسلمین علی میاههم گرفته شود صدقهای مسلمانان بر آبهای ایشان رواه احمد ولابی داود من حدیث عمرو بن شعیب ایضا لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم گرفته نشود صدقهای ایشان مگر در سرایها و جایهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و نه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط اول بلام و ثانی بنون مراد بجلب آنکه فرود آید ساعی جای دور و امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جای که فرود آمده است و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جا و ساعی تکلف کند و بجانب وی رود و این هر دو منهی عنه ست از جهت حصول التعب و مشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند و درینجا تفسیری دیگر ست که حدیث را از باب خارج میکند و احادیث دال اند بر آنکه مصدق نزد رب المال برود و صدقه گیرد و لفظ احمد خاص ست بزکوة ماشیه و لفظ ابو داود عام ست هر صدقه را و هم ابو داود از جابر بن عتیک مرفوعا آورده سرانجام ست که بیایند شما را سواران مبغوض پس چون بیایند شما را مرحبا گوئید با ایشان و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسهای خود و اگر ظلم کردند پس بر جانهای خود و راضی کنید آنها را زیرا که تمام زکوة شما رضای آنهاست پس این روایت دال ست بر نزول آنها باهل اموال و راضی ساختن ایشان آنها را و اگرچه آنها ظلم کنند و نزد احمد ست از حدیث انس که گفت آمد مردی از بنی تمیم و گفت ای رسول خدا اگر بدهم زکوة و ادا کنم آنرا بسوی رسول تو پس بتحقیق بری شوم ازان بسوی خدا و رسول فرمود آری و تراست اجر آن و اثم آن بر کسی ست که بدل کند آنرا و مسلم از حدیث جابر مرفوعا آورده که راضی کنید مصدق خود را در جواب مردمانی از عرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدرستیکه مردم از مصدقین می آیند ما را و ظلم میکنند و لیکن در بخاری ست که هر که سوال کرده شود زیاده از آنچه واجب ست بروی پس ندهد مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین طریق ست که این جائی ست که زیاده ستانند و طلبند از واجب بدون تاویل و این احادیث جائی ست که بتاویل طلب کنند و اگرچه صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف در تلخیص گفته و درین باب ست از عمران بن حصین رواه احمد و ابو داود والنسائی والترمذی و ابن حبان وصححاه و از انس رواه احمد والبزار و ابن حبان و از ابن عمر رواه احمد و سنده ضعیف **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم فی عبده ولا فرسه صدقة نیست بر مسلمان در بنده وی و نه اسپ وی صدقه حنفیه گویند مراد بنده خدمت و اسپ سواری ست رواه احمد و در روایتی آمده که درگذشت حق تعالی از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در مسند خود از علی کرم الله وجهه و طبرانی در اوسط از ابن عباس

آورده اند که فرمود آنحضرت ؐ بتحقیق عفو کردم شما را از صدقهٔ اسپ و برده در سفر السعادة گفته عادت نبوی نبود که از اسپ و برده و دراز گوش زکوة بستانند و این مسئله مختلف فیه ست و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة ست دران و به قال الشوکانی و مذهب شافعی و صاحبین نیز همین ست که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان ست و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده ست یعنی صاحب خیل حق خدا را ظهور و رقاب او پس مراد ازان نزد شافعیه غمخواری و خبرگیری آنهاست بدانه و کاه و آب و دفع ضرر از انها و حنفیه گویند که مراد با اسپ که دران صدقه نیست اسپ غازیان ست و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب و غیره است که در شرح فارسی مختصر شوکانی ذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نیستند چه دران نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاب نبوده است بلکه محول بر رضای ارباب خیل ست و تحویل ناظر در تطوع ست و میل خاطر صاحب حجة الله البالغه نیز همین جانب ست چنانکه گفته اما خیل پس قلیل الصرامة است یعنی نسل او بسیار نمی شود مگر در اقطار یسیره مثل ترکستان انتهی پس راجح عدم وجوب اوست **و لمسلم** و مسلم راست از حدیث ابی هریرهٔ لیس فی العبد صدقة الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقهٔ فطر در سبل گفته حدیث نص ست در آنکه نیست زکوة در عبید و نه خیل و این اجماع ست در آنچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیلے که برای نتاج نگاهداشته شده اند پس درو خلاف و تفاصیل ست مر حنفیه را و احتجاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم اخرجه الدارقطنی والبیهقی و ضعفاه و جواب داده اند که این مقاوم حدیث نفی صحیح نتواند شد و این واقعه در زمانهٔ مروان اتفاق افتاد وی درین باب باصحابه مشاورت کرد ابو هریره حدیث لیس علی الرجل فی عبده ولا فرسه صدقة روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای ابا سعید ابو هریره گفت عجب ست از مروان من او را حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گویم وی می گوید ای ابا سعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم مراد بدان فرس غازی ست و اما تاجر که از وی نسل می جوید در وی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر اسپ یک دینار یا ده درم و گفت ظاهریه واجب نیست در خیل و اگرچه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب ست باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع ست با این خلاف ظاهریه انتهی **و عن** بهز بفتح موحده و سکون ها و زا تابعی مختلف فی الاحتجاج ست یحیی بن معین درین ترجمه گفته اسنادش صحیح ست وقتیکه من دون بهز ثقه باشد و ابو حاتم گفته هو شیخ یکتب حدیثه ولا یحتج به و شافعی گفت لیس بحجة و ذهبی گفت ما ترکه عالم قط ابن حکیم بن معاویة بن حیدة القشیری بفتح حای مهمله و سکون تحتیه و فتح دال عن ابیه عن جده هو معاویة بن حیدة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون در هر بیرون چرندهٔ شتر در چهل یک بنت لبون ست آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بچهٔ دیگر را که زائیده است و گذشت در حدیث انس که بنت لبون واجب ست در سی و شش تا چهل و پنج و این صادق ست بر آنکه واجب ست در چهل یک بنت لبون و مفهوم عدد درینجا مطرح ست زیادةً و نقصاناً زیرا که منطوق صریح که حدیث انس ست معارض اوست لا یفرق الابل عن حسابها جدا کرده نشوند شتران از شمار خود ها یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد من اعطاها موتجراً بها فله اجرها هر که داد آنرا امید اجر دارنده بدان پس او راست اجر او و من منعها فانا اٰخذوها و هر که منع کند آنرا و ندهد پس ما گیرنده ایم آنرا و شطر ماله عزمة من عزمات ربنا و نیمهٔ مال او تاوان ست از تاوانهای پروردگار ما معنی عزمه جد در امر ست یعنی در اخذ وی جد کنیم زیرا که واجب مفروض ست و عزمه مرفوع ست بنا بر خبریت مبتدای محذوف و نصب وی بر مصدریت ست و این مصدر مؤکد ست

مولد بنفس خود مثل له علی الف درهم اعترافاً وناصب او فعلی ست که دلالت میکند بران جمله فانا آخذوها لا یحل لآل محمد منها شیئ ع

حلال نیست برای آل محمد ازان چیزی رواه احمد وابو داؤد والنسائی وصححه الحاکم وعلق الشافعی القول به علی ثبوته

وتعلیق کرده است شافعی قائل شدن رابدان بر ثبوت وی زیراکه وی گفت که ثابت نمی کنند اهل علم این روایت را و اگر ثابت شود قائل شویم

بدان ابن حبان گفت بهز خطا بسیار میکرد و اگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم او را در ثقات و وی از کسانی ست که استخاره میکنیم خدا را در وی

وبالجمله حدیث دلیل ست بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقهر وجبر وظاهر ش آنست که این اخذ مجمع علیه ست در بنکه نیت امام کافی ست و مجزی ست

از کسی که بروی زکوة ست اگرچه از وی اجر فوت شده مگر واجب ساقط گردیده وقول وی شطر ماله عطف ست بر ضمیر منصوب در آخذوها و مراد

از شطر بعض ست وظاهر ش آنست که این عقوبت ست باخذ جزوی از مال بر منع او از اخراج زکوة وگفته اند که این منسوخ ست اما مدعی

دلیلی بر نسخ قائم نکرده بلکه احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکرها فی الشرح واما قول مصنف که نیست دلیل در حدیث بهز بر جواز عقوبت

بمال زیراکه روایت وشطر ماله بضم شین فعل مبنی برای مجهول ست ای جعل ماله شطرین ویتخیر علیه المصدق ویاخذ الصدقة من خیر الشطرین

عقوبة لمنعه للزکوة گوییم در نهایه است قال الحربی غلط الراوی فی لفظ الروایة فانما هی وشطر ماله ای یجعل ماله شطرین تا آخر انچه مصنف ذکر کرده

ومثل وی صاحب ضوء النهار هم مائل شده در سبل گفته و ذکر کرده ایم در حواشی وی که برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیراکه

گرفتن از بهترین دو حصه عقوبت ست باخذ زیاده بر واجب زیراکه واجب وسط ست غیر خیار بعده شارح را دیدیم که اشاره کرده ست

باین در حواشی ضوء النهار قبل وقوف بر کلام وی و دیدیم نووی را بعد مدت طویله که ذکر کرد مثل انچه ما ذکر کردیم بعینه لطریق رد بر کسیکه

گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال ولفظ وی اینست اذا تخیر المصدق واخذ من خیر الشطرین فقد اخذ

زیادة علی الواجب وهی عقوبة بالمال مگر آنکه این حدیث بهز اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت بخصوصها در مانع زکوة نه در غیر وی

واین شطر ماخوذ حکم وی حکم زکوة ست در اخذ و مصرف ولاحق نمی شود بزکوة غیر او درین حکم زیراکه آن بقیاس خواهد بود و نیست نص بر علت وی

وغیر نص از ادله علت مفید ظن معمول به نیست سیما چون حرمت مال مسلم مقرر باشد بادله قطعیه همچو حرمت خون وی پس حلال نیست گرفتن چیزی ازان

مگر بدلیل قاطع و دلیل موجود نیست بلکه انچه درین حدیث بهز وارد شده آحاد ست جز ظن افاده دیگر نکند پس بحث وی چه قسم می توان گرفت و بر قطعی

مقدم تواند شد ولیکن اهل امر درین اعصار استرسال کرده اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالی که منکر ست نزد شرع وعقل و مناط ولایات بر جهال

نهاده اند که از شرع و دین هیچ شی و امر نمی شناسند و نیست در قصد و همت ایشان مگر قبض مال از هر کسیکه بروی ایشان را ولایت حاصل ست

واین را ادب و تادیب نام کرده اند و آنرا در حاجات و اقوات و کسب اطیان و عمارت مساکن در اوطان صرف می کنند فانا لله وانا الیه راجعون وبعضی

از ایشان آنچنان اند که حد سرقه یا شرب مسکر را ضائع می کنند و بران مال میگیرند و بعضی هم مال گیرند و هم حد نمایند واین همه محرم ست بضرورت

دینیه لکنه شاب علیه الکبیر وشب علیه الصغیر وترک علماء النکیر فراذ الشر فی الامر الخطیر انتهی کلام السبل **وعن** علی علیه السلام

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کانت لك مائتا درهم وحال علیها الحول ففیها خمسة دراهم

چون باشد ترا دو صد درهم وحولان کند و بگذرد بران یک سال کامل پس واجب دران پنج درهم ست و واقع ست اجماع برینکه نصاب نقره دو صد

درهم ست و نیست هیچ یکی مخالف دران مگر ابن حبیب اندلسی وخمس اوقیه که در حدیث آینده بیاید دو صد درهم ست زیراکه وزن

هر اوقیه چهل درهم ست در مالابد منه گفته نصاب سیم دو صد درم ست که پنجاه و شش روپیه سکه دهلی وزن آن می شود انتهی در حاشیه

وی گفته وزن دوصد درم شرعی پنجاه و دو نیم توله می شود پس از روپیه لکهنو که یازده ماشه می باشد پنجاه و هفت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه کلدار چون در وزن یازده ماشه و چهار رتی ست پس قدر نصاب ازان پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه سیم میشود انتهی در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه نصاب فضه دوصد درهم ست و این اجماع ست و خلافی که هست در قدر درهم ست فان فیه خلافا کثیرا ذکره فی الشرح ولم یأت بما یشفی وبما تسکن النفس الیه فی قدره در شرح دمیری گفته هر درهم شش دانق ست و هر ده درهم هفت مثقال و متغیر نشد در جاهلیت و نه در اسلام گفت و اجماع کرده اند مسلمانان برین و مقرر کرده ست در منار بعد بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده برای شافعی چهارده و برای حنفیه بست و اندکی زیاده ست و نصاب ذهب نزد حنفیه بست احمر ست بعده گفت و این تقریب ست و درو این ست که قدر زکوة دوصد درهم ربع عشر ست و هو اجماع انتهی گویم بیان وزن سبعه و قدر نصاب زر و سیم سابق گذشته و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء الله پانی پتی رح نوشته اند که فقیر را هم وقتی در معنی مثقال و درهم تشویش حاصل شده بود زیراکه سنجات هندوستان توله و ماشه و رتی ست و اینها در عرب نیست و سنجات عرب شعیر ست و قیراط و امتحان کرده شد که شعیر عرب و هندوستان برابر نمی باشد لهذا در تعیین مقدار درهم راهی دیگر سلوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح السنه یافته شد که درهم شش دانق ست و دانق کامل از ضرب مصر که فرسوده نشده امتحان کردیم نیم ماشه و قدری بر آمد آنقدر در بعض دو شعیره بشعیر هندوستان و در بعض کم زیاده بقدر نصف شعیره بود چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه و پاو ماشه بر آمد بران اعتماد نمودیم و مثقال و دینار یکی ست و مثقال مختلف نبود و در اول اسلام لهذا اعتبار دراهم بمثقال را نهادند نه بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی ست چهار ماشه و نیم ماشه می شد شاید بعض قلیل کم هم باشد اینست انچه بالفعل از دیار عرب اخذ کرده شد آمدیم بر نقل از کتب بیهقی در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقود مختلفه از دیار عجم می آوردند و همان معمول و رائج بود چون حضرت عمر رض خلیفه شدند و دیار عجم مفتوح شد و دار الضرب بدست مسلمانان افتاد حضرت عمر رض برای تطبیق آن بعادت زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ده درم صغیر و ده درم متوسط و ده درم کبیر جمع کرده گداخته قسمت علی السویه کردند سی درم متساوی القدر هر سی بوزن سبعه یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمودند و از سوق کلام فهمیده میشود که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعض آن دراهم صغیر بود و بعض کبیر و بعض متوسط همان مثال امروزه که نقود با خود دارد و معامله بیع و شرا میکند محمد شاهی و عالمگیری و فرخ سیری باهم مخلوط دارد یعنی نصاب درهمین عادت مقرر شد پس در صورت خلط چون علی وجه التحقیق کثرت و قلت و توسط معلوم نشد لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر انچه در زمانه خلفای ثلثه رضی الله عنهم مقرر شده و در اهل آن زمان شائع گردیده و تلقی امت دلیل شرعی ست بلکه اجماع ست پس درین باب قیل و قال جائز نیست بر همین وضع مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند رسوله همان ست و این سخنی ست که بسط میخواهد اگر این راه را بگذاریم دستاویزی در دست مانخواهد ماند بلکه فتوی نویسان آن تشویش بخاطر شریف راه نه دهند شیخ طیب عرب در سرای عرب می ماند درین سنجات سخن بسوط دارد آنقدر نقل اقوال مختلفه کرده که امن از تقدیر برخاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش دو بالا شد بالجمله مقرر پیش فقیر و معتقد فقیر همین ست والله اعلم انتهی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این ست که دراهم در عهد آنحضرت و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بودند بر سه قسم بعضی ازان دراهم بست قیراط بودند مانند وزن دینار که بست قیراط ست و بعضی ازان دراهم دوازده قیراط که سه خمس دینار ست و بعضی سه حصه از پنج حصه دینار و بعضی ده قیراط که نیم دینار ست پس اول را یعنی درم که بوزن بست قیراط بود آنرا وزن عشره می گفتند زیراکه ده درم باین وزن بمقدار ده دینار بود و ثانی را یعنی درمی که بوزن دوازده قیراط بود آنرا وزن سته گفتند زیراکه ده درم باین وزن بمقدار شش دینار بودند

وثالث یعنی درهمی که بوزن ده قیراط بود آنرا وزن خمسه میگفتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار پنج دینار بود پس واقع شد بسبب این اختلاف نزاع وجدال میان مردم در دادن وگرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هریک ازین دراهم مختلفه یک درم و هر سه را باهم خلط ساخت وازین هر سه نوع سه درهم متساوی الوزن گردانید پس هریکے ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد و همین وزن در عرب باقی ماند در هر چیز از زکوة و سرقه و مهر زن و اندازهٔ دیتها در سعرب آورده که این جمع دراهم و صرف آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی ذکر کرده که اوائل درم بصورت نقشهٔ خرما بود و بعد ازان در زمان حضرت عمر مدور گشت چنانکه امروز ست بعده بر درم و دینار هر دو کلمهٔ توحید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله وناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه وسلم بیفزود و در غایت گفته درم مصر شصت و چهار حبه است و در وزن زیاده است از درم معتبر الوزن در زکوة پس نصاب بدراهم مصر یک صد و هشتاد درم و دو حبه می شود این ست ترجمهٔ عبارت بحر الرائق والله اعلم و لیس علیك شیء حتی یکون لك عشرون دینارًا و نیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در آنچه کمتر ست ازین مقدار که دویست درهم باشد تا آنکه باشد مر ترا بیست دینار واین مقدار نصاب طلاست و باین رفته اند جمهور و مروی ست از حسن بصری و طاوس خلاف آن و آن مردود ست و بیان زکوة طلا سابق گذشته و در سبل گفته که درین جا حکم نصاب ذهب ست و قدر زکوة آن که بیست دینار ست و در وی نصف دینار ست و این نیز ربع عشر ست و عام ست از هر فضه و ذهب مضروب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مرفوعا آمده لا یحل فی الورق زکوة حتی تبلغ خمس اواق اخرجه الدارقطنی و نیز وی از حدیث جابر مرفوعا آورده که لیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة و اما ذهب پس در وی همین حدیث باب ست و نقل کرده مصنف از شافعی که وی گفته فرض کرد آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد وی صلی الله علیه وسلم در طلا نیز یا بحدیثی که بما رسیده است یا بقیاس و ابن عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرت در ذهب چیزی از جهت نقل آحاد ثقات و ذکر کرد این حدیث را که نزد ابوداود و دارقطنی ست گوییم لیکن قوله تعالی وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الآیة تنبیه میکند برینکه در ذهب حقی ست مر او تعالی را و بخاری وابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی حقها الا جعلت له یوم القیامة صفائح واحمی علیها الحدیث پس حق وی زکوة وی ست و درین باب ست چند احادیث که بعض وی مشد بعض سرد ها فی الدر المنثور والابد ست در نصاب ذهب و فضه که خالص باشند از غش در شرح دمیری بر منهاج ست اذا کان الغش یماثل اجرة الضرب والتخلیص فیتسامح به و به عمل الناس علی الاخراج منها انتهی و یحول علیها الحول و بگذرد بر وی یک سال کامل و درین قید غایت عدل ست و رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن و حصول منفعت مال و نمای آن باختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در سال متیقن ست و حولان حول قول جماهیر علماست و در وی خلاف ست جماعتی را از صحابه و تابعین مثل ابن عباس و ابن مسعود و داود ظاهری گوید حول شرط نیست بلکه تزکیه مال بر مالک مثل چون بحد نصاب رسد فی الحال واجب ست بنا بر اطلاق حدیث فی الرقة ربع العشر و جواب داده اند که آن مقید ست باین حدیث و حاصل دارد است شواهد دیگر و از شواهد اوست حدیث آینده از ابن عمر ففیها نصف دینار پس در وی نصف دینار ست و وزن دینار موافق مشهور یک مثقال ست دینار اندر میشود چنانچه درهم از سیم در منتخب اللغات گفته مثقال درهم و ثلث سبع درهم ست و در قاموس گفته الدرهم ستة دوانق و دانق و خمس وزن درهم شش دانگ گفته و ده درهم شرعی هفت مثقال باشد لهذا مراد از درم شرعی را درهم جلی نیز گویند زیرا که اصل الجلی نام اشرفی است از عجم ... مقدار آن درم و دینار بقدر میان انگشت بود و بالجمله نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم ماشه ... هشت اشرفی ... و نیم ... طلا می شود و زکوة واجب در ان هشتم حصه توله و تیم از هشتم حصه است و این باعتبار توله و ماشه ورقی ست چه توله دوازده ماشه می باشد ...

ورتی چهار جو می باشد و مشهور ست که مثقال چهار و نیم ماشه می باشد و درم سه ماشه و یک رتی و ده درم دو توله هفت ماشه هشت جو میشود فما زاد
ذلک فبحساب ذلک پس هر چه زیاده شود بر نصاب طلا و نقره بدین بحساب همان نصاب ست در رفع این روایت خلاف ست چنانکه معلوم شود
و بر تقدیر ثبوت دال ست بر آنکه واجب ست در زائد و باین قائل ست جماعتی از علما و مروی ست از علی و ابن عمر که گفتند هر چه زیاده شد بر نصاب
از ذهب و فضه پس در وی یعنی در زائد ربع عشر ست در قلیل وی و کثیر وی و نیست وقص میان هر دو و شاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بیاید
بلفظ ولیس فیما دون خمس اواق صدقة بر منفرد از نصاب بر مضاف بسوی مضاف و این خلاف در ذهب و فضه است و اما حبوب پس گفت نووی در شرح مسلم
که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج وسق که واجب ست زکوة آن بحساب آن و نیست اوقاص در آن انتهی و حمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بیاید
بلفظ ولیس فیما دون خمس اوساق من تمر ولا حب صدقة بر منضم بخمس اوسق و این مقوی مذهب علی و ابن عمر ست که در بیان نقدین گذشت ولیس
فی مال زکوة حتی یحول علیه الحول و نیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر ان مال سال کامل و شرط حولان حول ناظر ست در لیس و رفع
رواه ابو داؤد و احمد و البیهقی و الدارقطنی من حدیث انس و در وی حسان بن سیاه ست و وی ضعیف ست منفرد ست بدان از ثابت
و رواه ابن ماجة و الدارقطنی و البیهقی و العقیلی فی الضعفاء من حدیث عایشة و در وی حارثة بن ابی الرجال ست و او ضعیف ست و رواه الدارقطنی
و البیهقی من حدیث ابن عمر و در وی اسمعیل بن عیاش ست و حدیث وی از غیر اهل شام ضعیف ست وهو حسن شوکانی گفته در اسناد
این حدیث مقال ست لیکن حافظ در بلوغ المرام تحسین وی کرده و ترمذی هم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی وقد اختلفوا فی رفعه
و اختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر و غیر وی ست از شیخ خود عبد الله بن عمر و وی راوی ست از نافع پس موقوف کرد آنرا
و تصحیح کرد دارقطنی در علل وقف او را و او را طریقی دیگر ست در سبل گفته روایت کرده است آنرا ابو داود مرفوعا از حدیث عاصم و حارث اعور از علی قول وی
فما زاد فبحساب ذلک گفت نمیدانم این قول علی ست یا مرفوع بآنحضرت و دیگر قول وی لیس فی المال زکوة الی آخره انتهی و این کلام ابو داود مفید آنست
که در رفع وی بجملته اختلاف ست و مصنف در تلخیص تنبیه کرده بر آنکه حدیث معلول ست و بیان کرده علت او مگر دارقطنی جمله نیز از حدیث ابن عمر مرفوعا
آورده بلفظ لا زکوة فی مال امرء حتی یحول علیه الحول نیز از عایشه مرفوعا آورده لیس فی المال زکوة حتی یحول علیه الحول و از طریق اخری عنهما انتهی کلام سبل
گویم و نزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده و گفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال
رواه مالک فی الموطا و للترمذی عن ابن عمر و ترمذی راست از حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن ابن عمر و رواه الدارقطنی
و البیهقی ایضا من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسی که بیابد مال را پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر وی
یکسال رواه مرفوعا و روی الدارقطنی فی غرائب مالک من طریق اسحق بن ابراهیم الحنینی عن مالک عن نافع عن ابن عمر و گفت دارقطنی اسحق
حنینی ضعیف ست و صحیح از مالک موقوف ست و روی البیهقی عن ابی بکر و علی و عایشة موقوفا علیهم مثل ما روی عن ابن عمر و گفت اعتماد
درین باب بر آثار ابی بکر ست مصنف گفته حدیث علی لا باس باسناده و آثار معاضد اویند پس صالح حجت باشد والله اعلم انتهی والراجح
وقفه و راجح وقف اوست وهو الصحیح الا آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع ست زیرا که نیست مسرح اجتهاد را در ان و مؤید او ست
آثار صحیحه از خلفای اربعه و غیرهم پس چون حولان کرد بر وی حول لائق ست مبادرت باخراج زکوة شافعی و بخاری در تاریخ از حدیث عایشه
مرفوعا آورده که ما خالطت الصدقة مالا الا اهلکته و زیاده کرده حمیدی یکون قد وجبت علیک فی مالک صدقة فلا تخرجها فیهلک الحرام الحلال
ابن تیمیه در منتقی گفته قد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین وعن علی رضی الله عنه قال لیس فی البقر العوامل صدقة

وگفت علی نیست در گاوانی که کار می کنند مثل کشتکار کردن یا آب کشیدن مجز آن صدقه چنانکه در آبیاری سواری و حبه مدت چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه ست و نزد امام مالک در آنها نیز زکوة ست رواه ابوداؤد و حدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر بقر عوامل چیزی و ظاهر شد برابرست در سائمه و معلوفه و ثابت شده است شرطیت سوم در غنم در بخاری و در ابل از حدیث بهز نزد ابوداود و نسائی دمیری گفت والحقت البقر بهما والدارقطنی و درین باب ست از ابن عباس نزد وی بسند ضعیف و از حدیث جابر و صححه موقوفا و اسناد وی نیز ضعیف ست گفت بیهقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق از حارث و عاصم از علی رضی الله عنه ست موقوفا و مرفوعا والراجح وقفه ایضا و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه نیز بیهقی گفت روایت کرده ست آنرا النفیلی از زهیر بطریق شک در وقف یا رفع و رواه ابو بدر عن زهیر مرفوعا و عن غیر زهیر عن ابی اسحق موقوفا انتهی مصنف گفته و این نزد ابوداود و ابن حبان ست و تصحیح کرده است آنرا ابن القطان بر قاعده خود در توثیق عاصم بن ضمره و عدم تعلیل بوقف و رفع و در مسلک گفته ذکر کرده است آنرا مصنف بلفظ لیس فی البقر العوامل شئ و رواه بلفظ الکتاب من حدیث ابن عباس و نسبه للدارقطنی و در وی متروک ست و دارقطنی از حدیث علی آورده واخرجه من حدیث جابر الا انه بلفظ لیس فی البقر المثیرة صدقة وضعف البیهقی اسناده **وعن** عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت خطبه خواند پس گفت آگاه باشید من ولی یتیما له مال فلیتجر له هر که ولی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال ست پس باید که سوداگری کند برای او و در روایتی بجای له فیه آمده ولا یترکه حتى تاکله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد آنرا صدقه یعنی کم و فانی گرداند او را زکوة و در موطاست بلاغا عن عمر بن الخطاب که گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکند آنرا زکوة و هم در وی ست از قاسم بن محمد که گفت عایشه متولی شدم او برادری را از ان من که بودیم یتیم در پرورش او پس می بر آورد از مالهای ما زکوة در مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهور ست واجب می شود و واجب نمی شود منظور اول آنست که زکوة را حق مال گفته اند پس تعلق او بمال باشد نه بحال صاحب مال و منظور ثانی حدیث رفع القلم عن ثلاثة ست انتهی رواه الترمذی والدارقطنی والبیهقی شوکانی در درر و دراری گفته واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد و این سخنی ست که ابا میکند ذهن سامع از ان ولیکن چون مراجعت میکند بانصاف می ایستد در جائی که ایستاده کرده است او را خدای تعالی می داند که حق همین ست بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان و دعائم و قوائم اسلام ست و نیست خلاف درینکه از ارکان اربع که زکوة پنجم اوست هیچ چیز بر غیر مکلف واجب نیست پس ایجاب زکوة بر غیر مکلف اگر بدلیل ست آن دلیل کجاست و چیست نیز که درین باب از شارع آنچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی ست که حکم فرمود بتجارت در اموال یتامی تا زکوة آن مال را نخورد حال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده و آنچه مروی ست از بعض صحابه حجت نیست و معارضه کرده شده است بمانند آن چنانکه بیهقی از ابن مسعود آورده که فرمود هر که والی شد مال یتیم را پس باید که شمار کند بر ان سالها را و وقتی که دفع کند مال را بسوی یتیم خبر دهد او را بچیزی که در ان زکوة ست تا اگر خواهد زکوة دهد و مال خود را پاک کند و اگر خواهد ندهد و روی مثله عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام ست که خذ من اموالهم و مانند آن گوییم این ممنوع ست چه نیست خطاب درین آیت مگر کسی را که صالح خطاب ست و صالح خطاب نیستند مگر مکلفین و نیز خطابات در بقیه ارکان و سائر تکالیف که اتفاق ست بر عدم وجوب آن عام ست پس اگر در زکوة هم عموم خطاب مسموع باشد در باب ایجاب آن بر غیر مکلفین باید در غیر آن ممکن نیز خطاب بر آن عموم بود و آن باطل ست بالاجماع و آنچه مستلزم باطل شد باطل ست و آیه خذ من اموالهم صدقة دلالت دارد بر عموم وجوب زکوة بر صبی و مجنون زیرا که قوله تعالی تطهرهم وتزکیهم را در تطهیر و تزکیه صبی و مجنون هیچ معنی نیست و نیز اموال عباد حرام ست بنصوص کتاب و سنت متحلل نمی شود او را مگر تراضی و طیب نفس یا ورود شرع مانند زکوة و دیت و ارش و ...

پس هر گاه این گمان ست که مال کسی از عباد الله خصوصاً کسی که قلم تکلیف از وی مرفوع ست حلال ست واجب ست بر وی آوردن برهان و بر منصف ست
وقوف بر موقف منع تا آنکه متزحزح گرداند او را دلیلی و واجب نکرده است خدای تعالی بر ولی یتیم و مجنون بر آوردن زکوٰة از مال وی و نه حکم داده است
ولی را بآن و نه او را جائز ست بلکه وارد ست وعید در اموال یتامی آن قوارع که متصدع می شوند از آن دلها و متراجف میگردند از آن افئده انتهی گویم مذهب
حنفیه نیز همین ست که نیست در مال صبی و مجنون زکوٰة و نزد ائمۀ ثلثه واجب ست و گویند ولی از طرف وی ادا کند و حق همان ست که شوکانی گفته
و حنفیه بدان رفته و لیکن در حدیث ابن مسعود نزد بیهقی که گذشت سخن ست شافعی آنرا تعلیل بانقطاع کرده و راوی وی لیث بن ابی سلیم ست و او حافظ
نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در اسنادش ابن لهیعه است و وی ضعیف ست و اسناده ضعیف زیراکه در وی مثنی بن الصباح ست بتشدید
بای موحده در روایت ترمذی و وی اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی ست اما حدیث وی ضعف دارد و حدیث مروی نیست مگر همین وجه و مروی ست
از عمرو بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفا علیه و گفت مهنا پرسیدم احمد را ازین حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مثنی از عمرو و رواه الدارقطنی
من حدیث ابی اسحق الشیبانی ایضا عن عمرو بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی ست و او ضعیف ست و مندل لقب اوست و نام او عمرو ست
و هم از حدیث عرزمی از عمرو آمده و عرزمی ضعیف متروک ست و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وی ضعیف ست و گفت دارقطنی در
علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح ست مصنف در تلخیص گفته و ایاه قصد الترمذی
وله شاهد مرسل عند الشافعی رح و مراد او شاهدی ست مرسل نزد شافعی باین لفظ ابتغوا فی اموال الیتامی لا تاکلها الزکوٰة
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوٰة اخرجه من روایة ابن جریج عن یوسف بن ماهک مرسلا و موکد کرده است آنرا شافعی
بعموم احادیث صحیحه در ایجاب زکوٰة مطلقا و مروی ست مثل حدیث عمر و ایضا از انس و از ابن عمر موقوفا و از علی رضی الله عنه چه دارقطنی از حدیث
ابن ابی رافع آورده که بود مر آل ابی رافع را اموال نزد علی پس چون داد آنرا علی بایشان یافتند که ناقص ست پس شمار کردند با زکوٰة پس یافتند تمام
و آمدند نزد علی فرمود شما می دانستید که نزد من مالی باشد که زکوٰة آن ندهم و از عائشه است نزد مالک که وی می بر آورد زکوٰة ایتام که در کنار وی در پرورش او
بودند پس درین آثار دلالت ست بر وجوب زکوٰة در مال صبی همچو مکلف و واجب ست بر ولی اخراج آن و این رای جمهور ست و مروی ست
از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آرد صبی بعد تکلیف رفته اند ابن عباس سوی آنکه لازم ست او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم ادله
نه غیر آن لحدیث رفع القلم گویم نفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل ست در غیر وی لحدیث فی الرقة ربع العشر انتهی **وعن** عبد الله
بن ابی اوفی یعنی پسر ابو اوفی صحابی اند ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال بود آنحضرت چون می آوردند نزد وی قومی صدقۀ خود را چه حکم آن بود که مردم صدقات
و زکوٰة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در مصارف آن صرف کنند قال دعا میکرد ایشان را می گفت اللهم صل علیهم و در روایتی
صل علی آل فلان خداوندا درود فرست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و برکسان وی گفت عبد الله
پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی ست صدقۀ خود را پس گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی چنین ست که چون می آورد مرد
نزد آنحضرت صدقۀ خود میگفت اللهم صل علیه و ازینجا معلوم شد که مراد با آل فلان همان فلان ست و آل مقحم ست چنانکه آل داود و آل
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز به تبعیت در آن داخل اند گویم و این امتثال امر او تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی
خذ من اموالهم صدقة الی قوله و صل علیهم پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را برحمت فرستادن بر آنها

وآنحضرت بلفظ آنرا بجا آورده چنانکه گذشته و وارد شده است که دعا کرد برای ایشان ببرکت کما اخرجه النسائی که فرستاد مردی زکوٰة نزد آنحضرت پس گفت
اللهم بارک فیه وفی ابله ولفظ مصنف در تلخیص این است که درین باب ست از وائل بن حجر که فرستاد مردی ناقه را نزد آنحضرت یعنی در زکوٰة و ذکر کرد وائل حسن
آنرا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم بارک فیه وفی ابله انتهی بعض ظاهریه گفته اند که این گفتن واجب است بر امام گویا که از امر که در آیت است اخذ کرده اند
ورد کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعیان را گفتن آن و منقول نشده پس امر در آیت محمول است بر آنکه خاص است بآنحضرت
زیرا که صلوٰة وی سکن است برای ایشان و استدلال کرده اند بحدیث بر جواز صلوٰة بر غیر انبیا و بر آنکه دعا دهد مُصدِّق بمتصدق و کرهه مالک
وگفت خطابی اصل صلوٰة دعاست مگر آنکه مختلف است بمدعو له پس صلوٰة آنحضرت برامت دعاست برای آنها بمغفرت و صلوٰة ایشان بروی
دعاست مر او را بزیادت قربی و زلفی ولهذا لائق غیر او نیست **وعن** علی علیه السلام ان العباس رضی الله عنه سأل
النبی صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل بدرستیکه عباس سوال کرد آنحضرت را در شتاب دادن زکوٰة خود پیش
از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاست از حلول دین و حلول در مکان بکسر و ضم هر دو ست کذا قالوا فرخص له فی ذلک
پس رخصت داد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوٰة و همین ست مذهب حنفیه و نزد اکثر ایمه از جهت وجود سبب زکوٰة که نصاب ست در سبل
گفته حدیث دلیل ست بر جواز تعجیل زکوٰة و باین رفته اند اکثر کما قاله الترمذی وغیره ولیکن مخصوص ست جواز آن بمالک و صحیح نیست از متصرف
بوصایت و ولایت و استدلال کرده است مانع تعجیل بحدیث لا زکوٰة حتی یحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال ست بر آن و جواب داده اند
که معنی آنست که نیست وجوب تا آنکه بگذرد سال و این منافی جواز تعجیل نیست و گویا آن نماز قبل وقت ست و جواب داده اند که نیست قیاس با لنص
رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة والدارمی واحمد وعبد الرزاق والحاکم والدارقطنی والبیهقی وگفته اند که این مرسل ست و مروی ست
از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرت ما حاجتمند بودیم پس پیشتر داد ما را عباس صدقه دو سال رواه البیهقی و رجال وی ثقات اند لیکن در وی
انقطاع ست ترمذی گفت و درین باب ست از ابن عباس و اختلاف کرده اند اهل علم در تعجیل زکوٰة قبل محل وی و رای طائفه از اهل علم آنست که تعجیل
نکنند و بهمین قول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجیل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهی در سبل گفته روایت کرده اند حدیث را احمد و اصحاب سنن
و بیهقی و گفت که گفت شافعی مروی ست که آنحضرت پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال و نمی دانم که ثابت شده است یا نه بیهقی
گفت مراد شافعی همین حدیث ست و آن معتضد است بحدیث ابی البختری از علی رضی الله عنه کما تقدم و وارد است از طریقها با الفاظ که مجموع آن دلالت
میکند بر آنکه گرفت آنحضرت از عباس زکوٰة دو سال و روایات مختلف ست در آنکه آنحضرت از وی گرفت یا خود وی پیشتر داد و لعلهما واقعتان معًا
انتهی گوییم در حدیث متفق علیه است از حدیث ابی هریره که فرمود آنحضرت در زکوٰة عباس که این زکوٰة بر من ست و مثل او با اوست گویند که آنحضرت
زکوٰة دو ساله از وی پیشتر گرفته بود ولیکن لفظ حدیث که در ان امتناع عباس از تادیه زکوٰة مذکور ست مساعد تسلف زکوٰة دو ساله نیست ولهذا بعضی
اهل علم گفته اند که آنحضرت مهلت داد و تاخیر کرد در اخذ زکوٰة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت و امام را جائز ست که مهلت دهد بنظر مصلحت یا این
امر خاص بود بآنحضرت و درین صورت این حدیث دلیل مهلت خواهد بود نه حجت تعجیل ولیکن چون تاخیر جائز باشد تعجیل بالاولی روا بود و دلیل تعجیل حدیث
علی ست **وعن** جابر رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه قال لیس فیما دون خمس اواق من الورق
صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوٰة در مسلم اواقی ست بیا و در غیر وی بحذف اوست و هر دو صحیح ست زیرا که جمع
اوقیه است و جائز ست در جمع او هر دو وجه کما صرح به اهل اللغة و اواق بفتح همزه و اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم

پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق بفتح واو وکسر را بمعنی سیم مطلقا و در حدیث علی رضی الله عنه ست که فرمود آنحضرت بیارید چهار یک
از ده یک که از چهل درهم یک درهم ست و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود دویست درهم پس چون باشد دویست درهم پس در وی
پنج درهم ست پس انچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابوداود یعنی هرچه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که انچه
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند ست و تفصیل این مسئله پیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس
ذود من الابل صدقة ونیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود ست باضافت
ومروی ست بتنوین خمس و ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر والقاضی وغیرهما ومعروف اول ست ونقله ابن عبد البر والقاضی عن الجمهور انتهی و ذود
بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده ونیست واحد ابل را از لفظ وی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون در لغت عربیه بر دو معنی واقع می شود وقوعا
متساویا لیس احدهما اولی من الآخر یکی بمعنی اقل دیگر بمعنی غیر قال عز وجل لا تتخذوا من دونی وکیلا ای من غیری وقال تعالی
وآخرین من دونهم ای من غیرهم ولفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر ست پس جائز نیست هیچ یکی را که اقتصار کند
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل نه معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را درینجا بر معنی غیر داخل ماند در وی غیر و تخصیص هم لفظ بلا برهان از نص حلال
نیست پس صحیح شد یقینا که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب ست در زیاده بر پنج شتر و پنج وسق بنص رسول الله صلی الله
علیه وسلم و باجماع متیقن بر آن انتهی و تفصیل صدقه شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة ونیست
در ما دون از پنج وسق از تمر صدقه تمر بمثلثه مفتوحه و میم و وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل چنانکه
در روایت احمد وابن ماجه است که فرمود وسق شصت صاع ست و در روایتی از احمد و ابوداود و درین لفظ آمده که وسق شصت مختوم ست گویم
سند حدیث جابر مذکور ضعیف ست و رواه الدارقطنی وابن حبان عن ابی سعید نحوه و رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة ایضا عن ابی سعید نحوه
گفت ابوداود منقطع ست زیرا که در سندش ابو البختری ست و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابوحاتم وی ندریافت او را و رواه البیهقی
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب ست از عائشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نزد شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی ست و نزد
ابی حنیفه هشت رطل بغدادی انتهی گویم صاع حجازی که نزد شافعی ست بحساب اوزان دیار ما یک آثار و یک نیم پاو و نیم چهٹانک و یک روپیه و چهار ماشه است
و صاع که نزد حنفیه است دو سیر و نیم پاو و نیم چهٹانک ده ماشه کم ست بغوی گفته وسق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل ست
و اوقیه چهل درهم را گویند و درهم ملکی شش دانق ست و در حدیث آمده است الوزن وزن اهل مکة والمکیال مکیال اهل المدینة و ذود جماعه شتر را
گویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب باشد بر وی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگرچه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمر پس ضم کرده نشود آنرا باتفاق علما کذا فی المصفی گویم در سفر السعادة گفته در غلات و ثمار شش صد
من شرعی ست که پنج شتر وار از شتران عربی باشد انتهی و در شرح سوی گفت که در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسه اوسق گفته اند غالبا خمسه اوسق
بهمین مقدار می رسد که مصنف گفت انتهی رواه مسلم و در سبل گفته این حدیث مصرح ست بمفاهیم اعداد یکه ذکرش در بیان انصاب
گذشت آری نصاب طعام نگذشته و ازین حدیث معلوم شد نفی واجب از مادون پنج وسق که در پنج واجب ست بمفهوم نفی وله ای لمسلم
من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوساق من تمر بمثناة فوقیه ولا حب صدقة نیست
در چیزی که کمتر ست از پنج وسق از خرما و دانه صدقه و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد ابوحنیفه در خارج از اراضی عشر ست مطلقا کم یا بیش

نگردنی وهیزم وکاه وحجت ایشان حدیث ما اخرجته الارض ففیه العشرست وروی النسائی مثله در سبل گفته حدیث دلیل ست برآنکه نیست زکوة درانچه باین مقدار رسد از ورق وابل وثمر وتمر لطفا من الله تعالی بعباده وتخفیفا واین بالاتفاق ست دراول وثانی ودرثالث خلاف ست لسبب معارضه حدیث آینده انتهی واصل حدیث ابی سعید متفق علیه این حدیث هم مصرح ست بانچه گذشت از مفاهیم احادیث مگر تمر که ذکرش نگذشته واوساق جمع وسق ست بفتح واو وکسر آن در سبل گفته آن شصت صاع ست وصاع چهار مد ست پس پنج وسق سه صد صاع باشد ومد یک رطل وثلث رطل ست داودی گفته معیار وی که مختلف نمی شود چهار حفنه ست بهر دو کف مردی که نه عظیم الکفین ست ونه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته وجربت ذلک فوجدته صحیحا انتهی انتهی

وعن سالم بن عبد الله عن ابیه یعنی ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فیما سقت السماء والعیون در چیزیکه آب داده است آنرا آسمان بمطر یا ثلج یا برد یا طل وچشمه ها یعنی انهار جاریه که می نوشانند ازان آب را باساحت بغیر اغتراف باله او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله وثای مثلثه وکسر را وتشدید مثناة تحتیه در قاموس گفته عثری انچه آب داده است آنرا آسمان وبرین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شده بعاثور وعاثور گوی ست که کنده می شود برزمین مانند جوی وآب میرسد ازان بسبزها وتره ها ودرخت خرما وکشتکار وعثری نیز مردی را میگویند که فارغ ست از دنیا وآخرت کار نمیکند برای هیچ یکی ازین ودر حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عثری ست یعنی مرد فارغ از کار دنیا وآخرت ونخل را که در آب دادن آن برابه ومانند آن تعب نمی کشند عثری گویند از جهت حصول فراغ واسایش دران قاله الشیخ فی الترجمة گویم خطابی گفته هو الذی یشرب بعروقه لانه عثر علی الماء وذلک حیث کان الماء قریبا من وجه الارض فیغرس علیه فیصل الماء الی العروق من غیر سقی در سبل گفته وفیه اقوال آخر ما ذکرناه اقربها انتهی وشوکانی نیز مثل آن گفته ولفظ وی اینست عثری چیزی ست که آب می نوشد بعروق خود وگفته اند آنکه در سواقی وعیون ومانند آن باشد وبالجمله درانچه باب باران وچشمه وکندن جوی بی آنکه بدلو ومانند آن بکشند العشر ده رایکی واجب ست واین مبتدا است خبرش قوله فیما سقت ست یا فاعل فعل محذوف ست ای فیما ذکر یجب وفیما سقی بالنضح نصف العشر ودر چیزی که آب داده شده است بکشیدن آب از چاه وجز آن نصف عشر ست یعنی بیست را یک ست نضح بفتح نون وسکون ضاد وحای مهمله مراد بدان چیزی ست که آب داده شده است بسانیه از ابل وبقر وغیرها من الرجال رواه البخاری وابن حبان وابو داود والنسائی وابن الجارود وگفت ابو زرعه صحیح وقف اوست بر ابن عمر وذکره ابن حاتم عنه فی العلل ورواه مسلم من حدیث جابر والترمذی وابن ماجة عن ابی هریرة والنسائی وابن ماجة من حدیث معاذ ولابی داود من حدیث سالم او کان بعلا یا باشد بعل عوض قول وی عثری وبعل بفتح موحده وضم عین در قاموس گفته آن ساکن عین ست وتفسیر کرده است آنرا بهر نخل وشجر یا زرع که آب داده نشود یا انچه آسمانش آب نداده وآن نخلی ست که ببر گهای خود آب می نوشد العشر ده رایکی واجب ست وفیما سقی بالسوانی والنضح نصف العشر ودرانچه آب داده شده است بسانیه وبکشیدن آب از چاه وغیره نیم ده ست مراد بسوانی دواب ست از ابل وبقر ونضح انچه بغیر دواب باشد همچو نضح رجال باله ومراد از همه چیزی ست که سقی آن بتعب وعنا باشد در سبل گفته این حدیث دال ست بر تفرقه درمیان سقی بسوانی وسقی بماء سما وانهار وحکمت وی ظاهر ست که آن زیادت تعب وعنا ست پس بعض واجب را کم کردند رفقا من الله تعالی بعباده ونیز دلالت کرد برآنکه واجب ست زکوة در قلیل وکثیر مخرج ارض بحسب انچه مذکور شد

واین معارض ست بحدیث جابر وحدیث ابی سعید وعلما مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حدیث اوساق مخصص حدیث سالم ست ونیست زکوة
درانچه به پنج وسق نرسیده ورفته ست جماعتی که ازایشان اند زید بن علی وابوحنیفه بآنکه مخصص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس واجب
باشد در قلیل وکثیر انچه زمین آنرا برآورده وحق بالدلیل قول اول ست زیراکه حدیث اوساق حدیث صحیح ست وارد شده است برای بیان قدری
که واجب ست دران زکوة چنانکه وارد شده است حدیث دوصد درهم برای بیان وی باوجود ورود فی الرقة ربع العشر ونگفته است هیچ یکی
که واجب ست در قلیل فضه وکثیر وی زکوة وخلاف در قلیلی ست که بحد نصاب رسیده که آیا دران واجب ست یا نه زیراکه نیست ورود حدیث
فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب ست واما قدر انچه واجب ست دران پس موکول ست بسوی حدیث که مبین او ست
بدوصد درهم همچنین درینجا قوله فیما سقت السماء العشر ست یعنی درین جنس عشر واجب ست واما بیان انچه واجب ست دران پس موکول ست
بسوی حدیث اوساق وزیاده کرد ایضاح آن قول وی درین حدیث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویا که وارد نشده است مگر برای بیان
دفع انچه توهم می شود از عموم فیما سقت السماء العشر چنانکه وارد شده ست در قول وی لیس فیما دون خمسة اواق من الورق صدقة بعده چون
خاص وعام متعارض شوند عمل بر خاص باشد نزد جهل تاریخ چنانکه درینجا ست فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهی کلام الامیر

وعن ابي موسى الاشعري ومعاذ روایت ست از ابی موسی ومعاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لهما که هرگاه فرستاد
آنحضرت صلعم ایشانرا بسوی یمن فرمود باین هردو لا تأخذا في الصدقات الا من هذه الاصناف الاربعة نگیرید شما هردو
در صدقها مگر ازین چهار جنس الشعير والحنطة والزبيب والتمر جو وگندم ومویز وخرما حدیث دلیل ست برآنکه واجب نیست
زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن وباین رفته است حسن بصری وحسن بن صالح وثوری وشعبی وابن سیرین ومروی ست از احمد وواجب نیست
در ذره ونحوها وابن ماجه ودارقطنی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم وجو
ومویز وخرما وزیاده کرد ابن ماجه وذره ودر اسنادش محمد بن عبد الله عرزمی کوفی ست ووی مجهول ست ومتروک مصنف گفته این حدیث
واهی ست وبیهقی از طریق مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت صلعم مگر در پنج چیز وذکر کرد همین هر پنج را وهم از طریق حسن آورده که گفت
فرض نکرد آنحضرت صلعم صدقه را مگر در ده چیز پس ذکر کرد این پنج را وشتر وگاو وگوسفند وزر وسیم را ونیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت صلعم
باهل یمن که نیست صدقه مگر در گندم وجو ومویز وخرما ودرین باب احادیث ست مفید مذکور واین مراسیل طرق وی مختلف ست وبعض وی
موکد بعض ست وبا او حدیث ابی موسی ومعاذ ست وبا آن قول عمر وعلی وعایشه که نیست زکوة در تره ها در سبل گفته ودرین باب مراسیل
که در وی ذکر ذره است بهیقی گفته اند یقوی بعضها بعضا کذا قال واظهر آنست که آن مقاوم حدیث کتاب که مفید حصر ست نتواند شد
والحاق کرده است شافعی ذره را بقیاس بر چهار چیز مذکوره بجامع اقتیات در اختیار واحتراز کرده است باختیار از اقتیات در مجاعات
زیراکه در وی واجب نیست پس هرکه رای وی عمل بقیاس ست او را این لازم ست اگر دلیلی قائم شود برانکه علت اقتیات ست وهرکه در رای او
این دلیل نیست قائل نیست بدان وبعضی بعموم ما اخرجت الارض رفته اند وحدیث معاذ وابی موسی وارد ست بروی زیراکه این حصر ست
عموم مقاوم او نتواند شد ونه قیاس واز ینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حدیث خذ الحب من الحب اخرجه ابوداود زیراکه این عموم ست
پس دلیل واضح بالحاصرین وجوب ست در اربعه در منار گفته ان كل ما عدا الاربعة محل احتياط اخذا وتركا والذي يقوى انه لا يؤخذ من غيرها
گویم اصل مقطوع به حرمت مال مسلم ست ونیست مخرج ازان مگر بدلیل قاطع واین که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست ونیز اصل برائت ذمت ست

واين هر دو اصل را هيچ دليلي كه مقاوم آنها تواند شد رفع نكرده پس نيست محل احتياط مگر ترك از ذره وغيرها از انچه نيامد بدان مگر مجرد عموم كه تخصيص ثابت شده انتهى وانچه رافعي گفت كه ثابت ست اخذ زكوة از ذره وغيرها بامر آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس مصنف بعد نقل اين قول در تلخيص گفته دروى نظر ست زيراكه اسناد ذره سخت ضعيف ست واما غير ذره پس واقع ست در روايت مرسله حسن كه از طريق عمر بن عبيد آمده ووى ضعيف ست جدا پس چه قسم باين زيادت واهيه اخذ توان كرد انتهى رواه الطبراني والحاكم بيهقي گفته رواة اين حديث ثقات اند واين حديث متصل ست وطبراني از حديث موسى بن طلحه از عمر آورده كه جز اين نيست كه مسنون كرد آنحضرت زكوة را درين چهار چيز پس ذكر كرد اين هر چهار را ابو زرعه گفته اين حديث مرسل ست زيراكه از روايت عرزمي ست ووى متروك ست وللدارقطني والحاكم والبيهقي عن معاذ بن جبل رضي الله عنه فاما القثاء والبطيخ والرمان والقضب فقد عفا عنه رسول الله ليكن خيار وخربزه وانار وني پس تحقيق عفو كرد از ان رسول خدا صلى الله عليه وسلم زكوة را در سبل گفته قصب بقاف بصاد مهمله وضاد معجمه هر دو ست واسناده ضعيف وسند اين حديث ضعيف ست زيراكه دروي اسحق بن يحيى بن طلحه است ووى ضعيف ست وسيد علامه محمد بن ابراهيم بن المفضل رحمه الله در حواشي بلوغ المرام گفته در سندش محمد بن عبد الله العرزمي الفزاري ست ووى متروك ست وانچه در دارقطني ست حديث عمرو بن شعيب ست عن ابيه كه گفت پرسيده شد عبد الله بن عمرو از نبات ارض بقل وقثاء وخيار گفت نيست در بقول زكوة واين حديث از روايت عرزمي ست واما روايت معاذ كه در كتاب مست اگر چه گفت مصنف در تلخيص كه دروى ضعف وانقطاع ست مگر آنكه معنى او مفيد حصر ست در اربعه اشياي مذكوره در حديث اول وحديث ليس في الخضراوات صدقة نزد دارقطني ست مرفوعا از طريق علي بن طلحه ومعاذ وقول ترمذي كه صحيح نشده ست رفع آن بلكه وى مرسل ست از حديث موسى بن طلحه از آنحضرت صلى الله عليه وسلم وموسى بن طلحه تابعي عدل ست لازم كسي ست كه مراسيل را قبول مى كند وثابت شده ست از علي وعمر موقوفا وآن را حكم رفع ست وخضراوات آنست كه كيل وقوت كرده نشود كذا في السبل گويم دارقطني در علل گفته حديث خضراوات مرسل ست وبيهقي بعض آن از حديث موسى مذكور آورده وگفته نزديك ما كتاب معاذ ست ورواه الحاكم وگفت موسى تابعي كبير ست انكار كرده نشود ديدن او معاذ را مصنف در تلخيص گفته منع كرد اين را ابو زرعه وگفت ابن عبد البر نديد وى معاذ را ونه دريافت او را ودرين باب ست از محمد بن جحش نزد دارقطني ونيست دران جز عبد الله بن شبيب وگفته اند كه وى مى دزد حديث را واز عائشه نزد دارقطني ودروى صالح بن موسى ست ووى ضعيف ست وبالجمله باين رفته اند ائمه ثلثه الا ابا حنيفه كه نزد وى در هر چه از زمين رويد كم يا بيش ده يك ست يعني عشر مگر كاه وني وهيزم ودارقطني از علي آورده كه نيست در سبزها وتره ها صدقه ودر سندش صقر بن حبيب ست وهو ضعيف جدا وروايت كرد بزار ورازي از طريق حارث بن بنهان از عطا بن السائب از موسى بن طلحه عن ابيه مرفوعا نيست در سبزها صدقه گفت بزار نمى دانم هيچ يكي را كه گفته باشد دران عن ابيه مگر حارث ورواه ابن عدي للحارث بن بنهان وحكايت كرد تضعيف او را از جماعتي ومشهور از موسى مرسل ست كما تقدم ورواه الدارقطني من طريق مروان بن محمد السنجاوي عن جرير عن عطاء بن السائب بجاى عن ابيه عن ابن عباس گفته وشايد اين تصحيف ست الاوى ومروان خيلي ضعيف ست كذا في التلخيص ولفظ بيهقي اين ست نيست در خضراوات وبقول صدقه ولفظ دارقطني از عمر والنس اين ست نيست در سبزها صدقه وابن جرير از عبد الله آورده كه نيست در بقل وتوابل وزعفران وفاكهه تر وخشك زكوة ودر تفاح وكمثرى نيز بخصوص حديثي آمده كه نيست زكوة دران وهمين ست مذهب صاحبين كه هر چه ثمره باقيه ندارد در روي عشر واجب نيست

و دارقطني و حاكم و اثرم در سنن از عطاء بن السائب روايت كرده اند كه عبد الله بن مغيره خواست كه بگيرد از زمين موسى بن طلحه صدقه تره ها پس گفت او را موسى كه نيست اين چنين تحقيق فرمود آنحضرت صلعم كه نيست صدقه درين و اين مرسل قوى ست و رواه الدارقطني والحاكم من حديث اسحق بن يحيى بن طلحه عن عمه موسى بن طلحه عن معاذ شوكاني گفته در طرق حديث خضراوات مقال ست وليكن مروى ست بطرق كثيره كه بعض او شاهد بعض ست و منتهض ست براى احتجاج و چون منضم كنند با وى انچه وارد ست در وجوب زكوة در اجناس اربعه يا خمسه جميع آن صالح احتجاج باشد بى شك و بى شبهه و مروى شده است اين روايات بلفظ حصر درين اجناس و اين بيان ست از آنحضرت صلعم مر چيزى را كه نازل كرد خداى تعالى پس واجب نبود در غير اين نباتات و نيز ممكن ست تا جمع با اين طريق كه اين ادله مخصص اند براى عمومات كتاب و سنت و اين ظاهر ست و نيست صحيح گردانيدن آن نص بر بعض افراد عام چه درين صورت گاهى حصر باشد و گاهى نفى ما عداى مذكور انتهى مالك در موطا گفته سنتى كه اختلاف نيست دران نزديك ما و انچه شنيدم از اهل علم اين ست كه واجب نيست در چيزى از ميوه ها بهمه انواع آن هيچ زكوة انار و شفتالو و انجير و انچه مانند آن باشد و انچه مانند آن نباشد وقتى كه از قسم فواكه باشد گفت مالك و نيست در قضب يعنى سپست و نه در تره ها بهمه انواع آن زكوة و در ثمنهاى آن وقتى كه فروخته شود تا آنكه بگذرد بر قيمت آنها يك سال از ان روز كه فروخته است آنرا و قبض كند صاحب آن ثمن را گفت مالك آن دانهائى كه در وى زكوة واجب مى شود گندم ست و جو و جو برهنه و جوار و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبيا و سمسم و انچه شبيه آن باشد از دانها كه طعام مى شود پس زكوة گرفته مى شود از همه آن بعد از انكه درو ده شود و انكه خالص گردد گفت و مردمان را باور داشته شود دران و قبول كرده شود از ايشان انچه داده اند انتهى **وعن سهل بن ابى حثمة** بفتح حاء و سكون مثلثه صحابى ست صغير ولادت او در سال سوم از هجرت ست رضى الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر كرد ما را آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه كنيد انگور و خرما را پس بگيريد يعنى دو ثلث و بگذاريد ثلث را از ان يعنى مقدار زكوة را تعيين نموده و از ان دو ثلث شما بگيريد و ثلث بمالك وى بگذاريد و احسان كنيد بوى تا بهمسايهاى خود بخوراند و بر رهگذران دهد و بهر كه خواهد [illegible] احسان كند تا از ملك خود صرف بكند و اين خطاب ست بمصدقان [illegible] بر متصدقان در فواكه و ثمار كه [illegible] فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نخواهيد گذاشت ثلث را پس بگذاريد ربع را و كم ازين نبايد و در معنى اين حديث اختلاف ست ابن حبان گفته حديث را دو معنى ست يكى آنكه ثلث يا ربع را از عشر بگذاريد ديگر آنكه اين قدر از نفس تمر بگذاريد قبل از عشر و شافعى گفت معنى وى آنست كه ثلث يا ربع زكوة بگذاريد تا بر خود و بر اقارب و جيران خود تفريق كند و صرف نمايد و گفت در امام بگذارد براى او و كسانش [illegible] خرص نكنند آنرا [illegible] گفته مقتضى اين امر آنست كه چون وى و اهل وى محتاج شوند بسوى جميع پس همه را بگذارد و قد حكاه المنذرى كذلك فى حواشيه انتهى [illegible] تمام گفته اولى رجوع ست بسوى صراحت حديث جابر و آن تخفيف ست در خرص پس بگذارد از عشر ربع يا ثلث را زيرا كه [illegible] گاهى [illegible] ضايع مى شوند پس در وى زكوة واجب نباشد حافظ ابن تيميه گفته حديث جارى ست بر قواعد شريعت و محاسن وى [illegible] ست لقوله صلى الله عليه وسلم ليس فى الخضراوات صدقة زيرا كه عادت جارى ست بر آنكه لابد ست رب المال را بعد كمال صلاح كه خود از ان بخورد و عيال او بخورند و مردم [illegible] انچه قابل ذخيره و بقا نيست پس هر چه در عرف جارى مجراى طعام و اكل ست بمنزله خضراوات ست كه ذخيره كرده نمى شوند و توضيح اين [illegible] آنكه عرف جارى بمنزله چيزى ست كه ترك آن ممكن نيست چه لابد ست نفوس را از خوردن ثمار رطبه و لابد ست از طعام و ترك آن [illegible] شاق ست بر نفوس انتهى **رواه الخمسة الا ابن ماجة** يعنى احمد و ابو داود و ترمذى و نسائى **وصححه ابن حبان والحاكم** و در اسناد وى عبد الرحمن بن مسعود بن نيار ست كه روايت ميكند از ابى حثمه بزار گفت وى

متفردست باین حدیث وابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او وگفت حاکم لیکن حدیث را شاہدی ست باسنادی که صحتش متفق علیہ ست که عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بحدیثی کرده که عبد الرزاق وابن ابی شیبہ وابو عبید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خارص را بگذار برای ایشان چندانکه بخورند وچندانکه بیفتد یعنی بر زمین وابن عبد البر جابر مرفوعًا آورده تخفیف کنید در خرص یعنی اندازه کردن زیراکه در مال عریه وواطیه واکله ہست الحدیث **وعن عتاب** بفتح عین مہملہ وتشدید شناة فوقیہ ودر آخر موحده **بن اسید** بفتح ہمزه وکسره سین قرشی اموی ست اسلام آورد در روز فتح عامل گردانید اورا آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بر مکہ وہم بران اورا مقرر داشت ابوبکر ووفات یافت روز وفات ابی بکر بود بست وپنج ساله از سادات قریش وبود خیر وصالح **رضی الله عنه قال امرنا رسول الله** گفت امر کرد مارا آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ان نخرص العنب کما تخرص النخل** اینکه اندازه کنیم تاک را یعنی میوهٔ اوراکه انگورست بر درخت چنانکه اندازه کرده می شود خرما بر درخت **وتؤخذ زکاته زبیبًا** وگرفته شود زکوة آن در حالیکه زبیب ست چنانکه گرفته می شود زکوة نخل در حالیکه تمرست حاصل آنکه وقتیکه پیدا شود در انگور وخرما شیرینی پس اندازه کند شخصی که ماہرست دران که انگور وی چون مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواہد شد اگر بنصاب رسد زکوة آن بدہد در سبل گفته حدیث دلیل ست بر وجوب خرص تمر وعنب زیراکه قول راوی امرنا رسول الله فہمیده می شود ازوی که آنحضرت صیغهٔ مفید گفته بود واصل در امر وجوب ست وبوجوب قائل ست شافعی وابو حنیفه گفت حرام ست زیراکه رجم بالغیب ست وجواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل ست بظن ووارد شده ہست بدان امر شارع وکافی ست دران یک خارص عدل زیراکه خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاہل بالشئ از اہل اجتہاد نیست زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنہا عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اہل خیبر فرستاد وہم خارص گویا حاکم ست اجتہاد میکند وعمل میکند ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند آنانکه یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد مخروص را آفتی قبل جذاذ پس نیست ضمان وفائدهٔ خرص این جنایت ست از رب المال وہمچنین واجب ست بروی بینه در دعوی نقص بعد خرص وضبط حق فقرا بر مالک ومطالبه بمصدق بقدر مخروص وانتفاع مالک باکل ونحوه ونص در خرص نخل وعنب واردست وقیاس کرده اند بروی غیر اورا از انچه ضبط واحاطهٔ او بنظر ممکن ست وگفته اند مقتصرست بر محل النص وہمین ست اقرب بنابر عدم نص بعلت ونزد شافعیه در زرع خرص نیست از جہت تعذر ضبط زیراکه پنہان ست در قشر وچون دعوی کند مخروص علیه نقص را بسببی که ممکن ست اقامت بینه بران واجب ست اقامت بینه ورنه صادق باشد بیمین خود وصفت خرص آنست که طواف کند بدرخت وببیند ہمه ثمرهٔ او وبگوید خرص واندازهٔ این درخت رطبًا چنین وچنان ست ویابسًا کذا وکذا **رواه الخمسة** یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ونیز ابن حبان ودارقطنی **وفیه انقطاع** ودر سندش انقطاع ست زیراکه سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابو داود گفت نیست اورا سماعت ازوی وابن قانع گفت وی ندریافت اورا وگفت منذری که انقطاع او ظاہرست زیراکه مولد سعید در خلافت عمرست وموت عتاب روز وفات ابوبکر صدیق ست وسبقه الی ذلک ابن عبد البر وگفت ابن السکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه وروایت کرده ہست آنرا دارقطنی بسندی که در وی واقدی ست وگفت ابو حاتم صحیح مرسل ست یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کرد نووی گفت این حدیث واگرچه مرسل باشد لیکن معتضدست بقول ائمه وبیہقی از طریق یونس از زہری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سہل را در مجلس سعید بن المسیب گفت جاری شد سنت باینکه گرفته نشود زکوة از نخل ونه عنب تا آنکه برسد خرص او پنج وسق را گفت زہری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوہا مگر تمر

وعنه گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود بسوی یهود خیبر پس اندازه میکرد وی خرما را بر درخت
هنگامیکه خوش می گشت خرما یعنی ظاهر می شد بروی شیرینی پیش از آنکه خورده می شد از ان اخرجه ابو داود واین احادیث دلالت دارند بر کفایت
خرص درین باب وبر همین اند عامه اهل حدیث واین قول قدیم ست مر شافعی را ولیکن فقهامی گویند که این مفضی میگردد بربا ومی گویند که ورود
این احادیث پیش از تحریم رباست شیخ در ترجمه گفته ورود این احادیث در باب صدقه ست وشارع دران مسامحت کرده واینجا استبدال مال بمال
نیست تا ربا لازم آید وقول فقها در باب بیع ست اگر این احادیث در غیر بیع ست فلا اشکال واگر عام ست مخصوص گردانیده شود بغیر آن
انتهی ودر مصفی ست مسنون ست خرص در تمر وزبیب نزدیک بدو صلاح بآنکه یک خارص عادل تخمین کند وقدر واجب بر مالک لازم کند ودے
قبول نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین مخروص وثابت شود بر ذمه او واگر من بعد هلاک مخروص دعوی کند اگر راست دانسته شد فبها والا ما تقسیم
داده شود انتهی وتقدم مثل ذلک من السبل عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه ان امرأة یمنیة
زنی که نامش اسما بنت یزید بن السکن بود اتت النبی آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ومعها ابنة لها وفی ید ابنتها
مسکتان وبا او دختر او بود ودر دست دختر وی دو پاره بود مسکتان بفتح میم وفتح سین مهمله واحد وی مسکه ست وهی الاسورة والخلاخیل
من ذهب از طلا فقال لها اتعطین زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدهی تو زکوة این را
گفت نمی دهم قال ایسرک ان یسورک الله بهما یوم القیمة سوارین من نار فرمود آیا خوش میدارد ترا اینکه بپوشاند ترا
خدای تعالی بسبب این هر دو روز قیامت دو سوار از آتش دوزخ فالقتهما پس انداخت آن زن هر دو را ونپوشید واین حدیث دلیل ست
بر وجوب زکوة در حلی وظاهرش این ست که نیست نصاب برای آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد واغلب آنست که پنج اوقیه نخواهد بود
ودرین مساله چهار قول ست اول وجوب زکوة واین مذهب جماعتی از سلف وقولی از شافعی ست عملا بهذا الحدیث دوم عدم وجوب واین مذهب
مالک واحمد وشافعی ست در احد الاقوال بآثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث هیچ اثری برای آثار
نیست سوم آنکه زکوة زیور بعاریت دادن اوست لما روی الدارقطنی عن انس واسما بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب ست اما یکبار روا البیهقی
عن انس ودر سبل بعد نقل این اقوال گفته که اظهر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث وقوت وی واما نصاب وی پس نزد جمهور
نصاب فضه وطلاست وظاهر حدیث اطلاق ست وگویا که ایشان مقید کرده اند آنرا باحادیث نقدین ومقوی وجوب اوست حدیث آینده
انتهی گویم در مسوی طاست کسی که باشد پیش او زر غیر مسکوک یا نقره از زیور ونقره که نفع گرفته نشود از ان از جهت پوشیدن واستعمال
نمودن پس هر آیینه لازم ست بروی زکوة دران مال در هر سال وزن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه ناقص
شود وزن آن از بست دینار خالص یا از دو صد درهم پس اگر کم شد از ان چیزی پس نیست زکوة دران وجز این نیست که زکوة لازم ست
وقتیکه بند کنند آنرا برای غیر پوشیدن اما از غیر مسکوک وزیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن وپوشیدن آن پس جز این نیست
که آن بمثابه متاعی ست که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحب وی دران زکوة گفت مالک نیست واجب در مروارید ودر مشک
وغیره ودر مصفی گفته درین مسله دو قول مشهور آمده ست ومنشا اختلاف ایشان ست دران که زکوة نقد [illegible] بجواهر اوست یا بمعنی کنز
که مبنی از استغنای انتفاع بآن ست پس بر اول واجب شود بر حلی وبر ثانی نه واگر حلی غیر مباح باشد مانند سوار وخلخال برای مرد انتفاع او کلا
انتفاع ست انتهی رواه الثلثة یعنی ابو داود وترمذی ونسائی وترمذی گفته این حدیثی ست که روایت کرده ست آنرا مثنی بن صباح

از عمرو بن شعیب و مثنی بن صباح و ابن لهیعه که وی نیز از رواة این حدیث ست ضعیف داشته می شوند و در حدیث وصحیح نشده است درین باب یعنی زکوة حلی از آنحضرتؐ چیزی ولیکن مصنف فرمود **واسناده قوي** زیرا که ابو داود آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بلفظی که مذکور شد روایت کرده و حسین ثقه است پس دعوی رد ست بر ترمذی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن لهیعه ومثنی وقد تابعهما حجاج بن ارطاة ایضا گفت بیهقی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمرو بن شعیب حدیث ام سلمهؓ و حدیث عایشهؓ و روایت کرد حدیث ام سلمهؓ را ابو داود و حاکم چنانکه بیاید **وصححه الحاكم من حديث عايشة** و حدیث عایشهؓ نزد حاکم وغیره باین لفظ ست انها دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرأی فی یدها فتخات من ورق فقال ما هذا یا عایشةؓ فقالت صنعتهن اتزین لک بهن یا رسول الله فقال اتؤدین زکوتهن قالت لا قال هن حسبک من النار حاکم گفته اسناده علی شرط الشیخین واخرجه ایضا ابو داود و الدارقطنی والبیهقی وروی ایضا عن اسماء بنت یزید عند احمد وروی الدارقطنی من حدیث فاطمة بنت قیس نحوه و در وی ابو بکر هذلی متروک ست **وعن ام سلمة رضي الله عنها انها كانت تلبس اوضاحا من ذهب** روایت ست از ام سلمه که وی می پوشید اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمه وحای مهمله نوعی از زیور ست که از سیم می سازند و وجه تسمیه او بوضح از جهت وضوح و سفیدی و روشنی ایست واز ذهب نیز می باشد چنانکه درین حدیث ست در صراح گفته وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی **فقالت يا رسول الله أكنز هو** پس گفت ام سلمه ای رسول خدا آیا گنج ست این که بران وعید واقع شده **قال** فرمود **اذا اديت زكاته فليس بكنز** چون ادا کردی و دادی زکوة آن پس نیست گنج که بران وعید ست و هم چنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطهٔ وعید خارج ست **رواه ابو داود والدارقطني وصححه الحاكم** وروی مالک نحوه و در حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود و بر اینکه هر مال که زکوتش برآرند کنز نیست که شامل وعید آیهٔ کریمه **الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ** باشد شوکانی گفته نیست زکوة در غیر نقره وطلا از جواهر همچو در و یاقوت و زمرد و الماس و لولو و مرجان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة دران و بودن برات اصلیه مستصحب انتهی **وعن سمرة** بفتح سین وضم میم **بن جندب** بضم دال وفتح آن **رضي الله عنه قال** گفت سمره **كان رسول الله** بود رسول خدا **صلى الله عليه وسلم يأمرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعده للبيع** امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بر آن زکوة نبود و این حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از ظروف و فروش و اقمشه و اسپ و ابل و کتب وجز آن و استدلال کرده اند بر وجوب آن بقول وی تعالی **أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ** الآیه مجاهد گفت نزلت فی التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم ست بر وجوب زکوة مال تجارت و منجمله قائلین وی فقهای سبعه اند لیکن گفته اند که جاحد وی کافر نیست بنا بر اختلافی که در وست گویم و بوجوب رفته اند ائمه اربعه بالاتفاق و ظاهریه گویند که نیست زکوة در مال تجارت و به قال الشوکانی وهو الصواب زیرا که دلیلی بر ایجابش قائم نیست شوکانی گفته بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در انواع اشیا و منقول نشد از آنحضرتؐ درین باب آنچه مفید وجوب زکوة اندران باشد انتهی و در جواب این حدیث گفته اند که اگر چه بعض تحسین وی کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفته که در سندش جهالت ست و آنکه حاکم و دارقطنی از عمران مرفوعا آورده اند که در شتران ست صدقهٔ آنها و در گوسفندان ست صدقهٔ آنها و در بز ست صدقهٔ آن پس مصنف در فتح الباری تضعیف جملهٔ طرق وی کرده و در طریق واحد از آن گفته که اسناد این طریق لا باس به ست ولیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود خاصةً

و تکلیف عامة البلوی با آنکه ابن عبد البر گفت که در مستدرک درین حدیث بحر روایت کرده اند برا نه بزائی و دارقطنی بزائی روایت کرده لیکن بطریق ضعیف و این محتمل ست پس تمام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث را صحیح گفته چنانکه در محلی شرح منهاج ست تاهم مجرد احتمال مسقط استدلال ست تا بمعارضه این تصحیح بتضعیف جماعه از حفاظ چه رسد با آنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر او ست و ایشان اعلم بمستدرک اند بروی و مؤید عدم وجوب ست آنچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسپ و بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوٰة ست در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوٰة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلاف می کنند دران ظاهریه اند و ایشان اند فرقه از فرق اسلام انتهی و بالجمله شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و دونه خرط القتاد و همچنین نیست زکوٰة در مستغلات مانند خانهای کرایه و دواب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن و حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسپ متناول این حالت ست یعنی استغلال بلکه بری اگرچه حاجت استدلال نیست بلکه قیام بمقام منع کافی ست ذکره الشوکانی رواه ابو داؤد والدارقطنی والبزار من حدیث سلیمان بن سمرة عن ابیه و در اسنادش جهالت ست و لهذا گفت مصنف و اسناده لین و سندش نرم ست زیراکه از روایت سلیمان ست و هو مجهول **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وفی الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس ست رکاز بکسر را و در آخر زای معجمه در قاموس گفته معدن و دفینه جاهلیت و در نهایه گفته رکاز هر دو را گویند و حدیث وارد ست در دفینه انتهی شیخ گفته معنی اول انسب ست بسیاق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی انتهی گویم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیکن این حدیث را بیهقی روایت کرده است و سندش ضعیف ست و تابعه حبان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله متروک الحدیث ست پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست دران نزدیک ما و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این ست که رکاز مال مدفون ست که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود بمال و کشیده نمی شود دران مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود بمال و کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصفی گفته اختلاف دارند علما در تفسیر رکاز اظهر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک ست و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز ست و یک قول شافعی موافق این مذهب ست انتهی و شیخ در ترجمه گفت نزد شافعی در معدن زکوٰتی نیست و حکم وی حکم صید ست مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس ست سبب اشتراط حولان حول انتهی گویم ولیکن جمهور مخالف حنفیه اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و احتجاج کرده اند بهمین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیراکه اول وی این ست و معدن جبار ست و در رکاز خمس ست پس عطف دلالت دارد بر مغایرت و لهذا مالک و شافعی گفته اند که مراد برکاز دفینه جاهلیت ست متفق علیه و این حدیث را طریقها ست در سبل گفته علما را در حقیقت رکاز دو قول ست اول آنکه مال مدفون در زمین ست از کنوز جاهلیت دوم آنکه معادن ست مالک قائل اول ست و اما معادن پس در وی زکوٰة گیرند زیراکه بمنزله زرع ست و مثله قال الشافعی و بثانی رفته است ابو حنیفه و دال ست بر اول قوله صلی الله علیه وسلم العجماء جبار و المعدن جبار و فی الرکاز الخمس اخرجه البخاری زیراکه این ظاهر ست در آنکه رکاز غیر معدن ست و شافعی معدن را بذهب و فضه خاص کرده بحدیث بیهقی که انهم قالوا و ما الرکاز یا رسول الله الخ کما تقدم و اعتبار کرده شافعی و مالک و احمد نصاب را بحدیث لیس فیما دون خمس اواق صدقة نقدا

ذهب و فضه و اینکه واجب ست دران ربع عشر بحدیث و فی الرقة ربع العشر بخلاف رکاز که دروی خمس واجب ست و معتبر نیست دروی
نصاب و وجه حکمت در تفرقه آنست که اخذ رکاز بسهولت ست بغیر تعب بخلاف مستخرج از معدن که لابدست دروی از مشقت انتهی و در مصفی
گفته و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابو حنیفه می گوید مصرف آن مصرف خمس فی ست و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة ست
یعنی اصناف ثمانیه که در آیهٔ انما الصدقات للفقراء مذکور شده‌اند و مراد از رکاز در اظهر اقوال شافعی نقدی ست که در جاهلیت
دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از ان او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک
رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمینی که خود آنرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت از ان همان شخص ست و اگر در مسجد
یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت والله اعلم **وعن** عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال فی کنز وجده رجل فی خربة ان وجدته فی قریة مسکونة فعرفه فرمود آنحضرت در بارهٔ
گنج که یافت آنرا در ویرانه که اگر یافتهٔ تو آنرا در قریهٔ آبادان پس شناسان آنرا تا از ان هر که باشد بستاند و ان وجدته فی
قریة غیر مسکونة ففیه و فی الرکاز الخمس و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس دروی و در رکاز خمس ست و درینجا
دلیل ست بر آنکه رکاز ملک یابندهٔ اوست و بروی اخراج خمس از ان واجب ست و آنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که
آنرا از باطن ارض استخراج میکنند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قریه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته‌اند که در رکاز دو چیز شرط ست یکی
جاهلی بودن دیگر در موات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه ست زیرا که دست مسلمانان بروست و مالک او مجهول ست
پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود از ان او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از ان یابنده باشد
و همچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محیی ارض و وجه مذهب شافعی حدیث عمرو بن شعیب ست که خودش روایت کرده ست باین لفظ ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال فی کنز وجده رجل فی خربة جاهلیة ان وجدته فی قریة مسکونة او طریق میتا فعرفه و ان وجدته فی خربة جاهلیة
او قریة غیر مسکونة ففیه و فی الرکاز الخمس کذا فی السبل اخرجه ابن ماجة باسناد حسن و رواه الشافعی و ابوداود و النسائی و الحاکم
و البیهقی نحوه و گفت سعید بن منصور حدیث کرد مارا خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی الله عنه پس
گرفت از وی خمس و باقی را بیابنده داد و رواه من وجه آخر عن الشعبی و کذلک ابن ابی شیبة کذا فی التلخیص **وعن** بلال
بن الحارث مزنی صحابی ست و بر آن حضرت در وفد مزینه قدوم آورده بود در سنه خمس ساکن شد مدینه را و حامل الویهٔ مزینه
بود روز فتح روی عنه ابنه الحارث مات سنة ستین و له ثمانون سنة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخذ من المعادن القبلیة الصدقة بدرستیکه آنحضرت گرفت از کانهای قبلیه صدقه را قبلیه بفتح قاف و بای موحده نام
ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه ست و لفظ حدیث این ست که قبلیه از جانب فرع ست بضم فا و سکون را
موضعی ست در جانب بالای مدینه میان حرمین و زکوة وی چهل یک ست یعنی گرفته نمی‌شود از وی خمس چنانکه حکم معادن ست و این مذهب
امام مالک و شافعی ست در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر دروی خمس ست و قول دیگر مر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
بتعب و مؤنت چهل یک دهد و الا خمس در سبل گفته حدیث دال ست بر وجوب صدقه در معادن و محتمل که مراد بدان خمس باشد و رفته است
باول احمد و اسحق و بثانی غیر ایشان لقوله و فی الرکاز الخمس و اگرچه دروی احتمال ست رواه ابوداود و الطبرانی و الحاکم و البیهقی

وبالک ولفظ مالک این ست اقطاع کرد آنحضرت بلال مزنی را معادن قبلیہ وگرفت از وی زکوٰۃ واین ناحیہ ایست از فرع پس این معادن گرفتہ نمی شود از وی زکوٰۃ تا امروز ودر لفظ این ست واخذ منہا الزکوٰۃ دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نہ از آنہاست کہ اہل حدیث آنرا اثبات می کنند ونیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن واما زکوٰۃ در معادن نہ خمس پس مروی نیست از آنحضرت گفت بیہقی ہو کما قال الشافعی فی روایۃ مالک گویم در مصفی زیر روایت مالک گفتہ آنچہ نزدیک فقیر ظاہر میشود آنست کہ قبلیہ از ذہب وفضہ نبود والا اہل تاریخ متعرض آن می شدند واین فرع نزدیک ست بمدینہ خفای حال او بعید می نماید بلکہ از سائر منطبعات مثل سرب وآہن یا غیر منطبع مانند مغرہ ونورہ واین اخیر اقرب می نماید واللہ اعلم پس قول احمد راجح ست کہ واجب می شود در ہر معدن برابر ست کہ منطبع باشد یا غیر منطبع واختلاف کردہ اند در قدر واجب از معدن بر سہ قول خمس مانند رکاز وربع مانند نقود وقول ثالث تفصیل ست اگر بتعب حاصل می شود مانند نقد ست واگر بغیر تعب مانند رکاز ست فقیر گوید لفظ الا الزکوٰۃ محتمل ہر سہ وجہ می تواند شد اگر بمعنے خمس باشد پس منظور حصر ست بنسبت تمام گرفتن آن واگر ربع العشر باشد منظور حصر ست بنسبت خمس واقرب در معدن ذہب وفضہ حمل او بر رکاز ست یا ادخال او در لفظ رکاز انتہی

باب صدقۃ الفطر

باب در بیان صدقۃ فطر یعنے افطار صدقہ را اضافت کردند بسوی فطر زیرا کہ این صدقہ بسبب اوست کما یدل لہ روایات البخاری زکوٰۃ الفطر من رمضان عن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال فرض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ الفطر گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوٰۃ فطر را وحدیث دلیل ست بر وجوب صدقۃ فطر لقولہ فرض کہ بمعنے الزم واوجب ست وباین رفتہ اند شافعی واحمد وظاہر مذہب اسحق گفتہ این واجب ست باجماع ودر وی خلاف ست داود وبعض شافعیہ را کہ قائل اند بآنکہ سنت ست وتاویل کردہ اند کہ مراد بفرض قدر ست ورد کردہ شدہ ست این تاویل بآنکہ خلاف ظاہر ست شیخ در ترجمہ گفتہ وسنت مؤکدہ ست نزد مالک وواجب ست نزد حنفیہ بمعنے مقابل فرض وحنفیہ گویند در حدیث دیگر بجاے فرض امر واقع شدہ وامر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب ست انتہی وبعضے گویند فرض بود اما بزکوٰۃ منسوخ شد بحدیث قیس بن سعد بن عبادہ امر کرد مارا رسول خدا بصدقۃ فطر قبل از آنکہ نازل شود زکوٰۃ وچون نازل شد نہ امر کرد مارا ونہ نہی اما درین حدیث راوی مجہول ست پس این قول غیر صحیح باشد واگر صحت او تسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا کہ عدم امر ایشان بصدقۃ فطر ثانیا مشعر بنسخ اول نیست بلکہ امر اول کافی ست وعدم امر رافع آن نیست ودر فطر نصاب غیر آن شرط نکردہ اند پس ہر کہ قادر باشد لازم می شود بروے بخلاف کسیکہ فاضل از قوت خود وعیال خود نمی یابد زیرا کہ حق تعالی می فرماید لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا شیخ در ترجمہ گفتہ شرط وجوب صدقۃ فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی ست بے شرط نما ونزد شافعی ہر کہ قادر ست بر قوت یومیۃ خود وبراے کسیکہ بر وی نفقہ اوست فاضل از لباس ومسکن وخادم ودین بر وی صدقۃ فطر فرض ست وشرط نیست نصاب دیگر انتہی شوکانی گفتہ خلاف ست در تقدیر مقدار معتبر در وجوب زکوٰۃ فطر گویند مالک نصاب باشد وقیل مالک قوت دہ روز وگفت مالک وشافعی واحمد وعطا واسحق ومعتبر نیز ہمین ست کہ مالک قوت یک شبانہ روز باشد انتہی یعنے نصاب شرط نیست ونزد حنفیہ نصاب فاضل از حاجت اصلیہ شرط ست اگرچہ نامی نبود لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صدقۃ الا عن ظہر غنی ودر حدیث ثعلبہ صریح آمدہ لا یجب الا علی من یملک نصابا

یک صاع منصوب ست بر تمیز یا بدل ست از زکوة و بیان ست برای او من تمر او صاعاً من شعیر از تمر یا صاعی از جو و نیست
خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین وارد ست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و ازینجا توهم کرده اند که اخراج نصف
صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر
درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در مدینه کم شد از جو میداد و آن جز
یکبار نبود کذا فی الترجمة شوکانی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقه فطر یک صاع ست از گندم وغیره و رفته اند بعض صحابه باینکه از گندم نصف
صاع ست و حکاه ابن المنذر عن علی و عثمان و ابی هریرة و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسماء بنت ابی بکر باسانید صحیحة و همین ست مذهب
ابوحنیفه و متمسک ایشان بحدیث مرفوع ابن عباس ست که صدقه فطر دو مد ست از قمح اخرجه الحاکم و اخرج الترمذی نحوه من حدیث عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده مرفوعاً و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صدقه را یک صاع
از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یکے آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در مصفی گفته در جنس صاع پنج
چیز مصرح شد طعام که مفسر ست بگندم بقرینه مقابله او بشعیر و شعیر و تمر و زبیب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر ست و ظاهر
آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلاً مخیر ست در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد والحر والذکر
والانثی والصغیر والکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل ست بر عموم وجوب وی بر عبید و احرار ذکور و اناث
و صغیر و کبیر اغنیا و فقرا و بیهقی از حدیث عبدالله بن ثعلبه یا ثعلبه بن عبدالله مرفوعاً آورده که ادا کنید یک صاع از گندم از هر انسان
مرد یا زن خرد یا کلان توانگر یا درویش و مملوک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بر وی خدا زیاده تر از انچه وی داده است
منذری در مختصر السنن گفته در اسنادش نعمان بن راشد ست لایحتج بحدیثه آری بنده چون ملک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک
وی خواهد بود از جانب وی نزد کسیکه می گوید که بنده مالک نیست و کسیکه اورا مالک می گوید نزدش خود بر وی لازم ست و همچنین صدقه زوجه
بر زوج ست و صدقه خادم بر مخدوم و صدقه قریب بر کسیکه نفقه وی بر وست بحدیث ادوا صدقة الفطر عمن تمونون اخرجه الدارقطنی
والبیهقی و اسناده ضعیف و لهذا واقع شده ست خلاف در مسئله چنانکه در بدر التمام مبسوط ست و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر
او ست اگر مالک مال نیست و الا از مال وی خواهد بود مثل لزوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم ست بر پدر مطلقاً یعنی با وجود مال و به قال محمد
و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شرعیت وی برای طهرة صائم ست از لغو و رفث و طعمه مساکین ست و جواب داده اند که این خارج
مخرج اغلب پس بتصریح حدیث ابن عمر بایجابش بر صغیر مقاوم وی نتواند شد و گفته اند که مراد بعبد بنده ایست که برای خدمت ست و آنکه برای
تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست من المسلمین از مسلمانان این حدیث را دیدن زیادت کلام
طویل ست زیرا که رواة بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر هر تقدیر این زیادت از عدل ست مقبول باشد و دلالت میکند بر اشتراط اسلام در
وجوب صدقه فطر و برینکه نیست واجب بر کافر از نفس وی و این متفق علیه ست و اما اخراج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند نه و نزد حنفیه
وغیرهم واجب ست بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند باینکه حدیث باب خاص ست و بخاص حکم بر عام
می توان کرد پس عموم قول وی عبده مخصص ست بقوله من المسلمین و لهذا در مصفی گفته از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست
و نه بر مسلمان از عوض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین ست نه صفت مخرج عنهم پس ظاهر حدیث آبی ست از ان زیرا که

در وی عبد و صغیر نیز هست و ایشان منجمله مخرج عنهم اند پس دلالت کرد بر آنکه صفت اسلام مختص بمخرجین نیست و مؤید اوست حدیث مسلم بلفظ علی کل
نفس من المسلمین حر او عبد وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوة وامر کرد بصدقهٔ فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم
بسوی نماز ظاهر حدیث دران ست که ادا بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ایمهٔ اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب و امر درینجا برای
استحباب ست تا گدایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه بیاید متفق علیه در مصفی گفته در اول وقت وجوب زکوة فطر سه قول
آمده است اول شب عید و طلوع صبح عید و هر دو معًا و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید
برآرند و اگر بعد عید برآرند نیز جائز ست و تاخیر روز عید حرام ست و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی در سبل گفته در وی دلالت ست بر آنکه مبادرت
باخراج وی مامور بهاست پس اگر تاخیر کرد آثم شد و صدقه خارج شد از صدقهٔ فطر بودن بلکه صدقه از صدقات ست و مؤکد این ست قول او
ولابن عدي والدار قطني من حديث ابن عمر باسناد ضعيف زیرا که در وی محمد بن عمر الواقدی ست اغنوهم بی نیاز گردانید
ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و گدایان را عن الطواف از کوچه بکوچه گردیدن و رفتن و بدر برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر ست
باعطای صدقه بایشان در اول روز زیرا که اعیاد ایشان در دادن صدقه بایشان ست وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه
قال كنا نعطيها في زمان النبي صلى الله عليه وسلم صاعا من طعام بودیم ما که می برآوردیم صدقهٔ فطر را در زمان آنحضرت
یک صاع از طعام بعضے گفته اند که مراد بطعام گندم ست که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضے گفته اند که مراد ذره است بضم ذال معجمه
و تشدید را که متعارف در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من تمر او صاعا من شعير او صاعا من زبيب
یا صاعی از خرمای خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز می خوانند متفق علیه در قاموس گفته الصاع والصواع بالضم والکسر
والصوع ويضم الذي يكال به ويدور عليه احكام المسلمين وهو اربعة امداد كل مد رطل وثلث قال المد بالضم مكيال وهو رطلان او رطل وثلث او ملأ كفي
الانسان المعتدل اذا ملأهما ومد يده بهما وبه سمي مدا وقد جربت ذلك فوجدته صحيحا در هدایه گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد رح هشت رطل عراقی ست
و نزد ابی یوسف پنج رطل و سوم حصهٔ رطل ست و صاع حضرت عمر هشت رطل بود و در بحر الرائق گفته بعضی خلاف میان ابی حنیفه و محمد و ابو یوسف
رفع کرده اند باین طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل مدینه و این رطل زیاده ست از رطل بغداد چه این سی استار ست
و آن بیست استار و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نزد بعضی این اختلاف حقیقی ست نه لفظی و در شرح وقایه گفته
مراد از صاع در صدقهٔ فطر نزد ما صاع عراقی ست که هشت رطل ست که چهار من باشد و هر من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس یک من
یکصد و هشتاد مثقال باشد پس صدقهٔ فطر بسیر پخته لکهنو که نود و شش روپیه ست و روپیه یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش ثانک
و سه ماشه باشد و از جو دو چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع ست و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد روپیه چهره دار ست
و هر روپیه یازده ماشه و چهار رتی ست یک سیر نیم پاؤ و نیم چهٹانک و یک توله و سه ماشه می شود احتیاطًا در صدقهٔ فطر دو سیر انگریزی گندم
باید داد و صاع از جو دو چندان یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چهٹانک احتیاطًا از جو چهار سیر باید داد وفي رواية او صاعا من اقط
و در روایتی اینست یا صاعی از اقط بفتح همزه و کسر قاف و طای مهمله قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن شیر ترش ست که خشک می شود و مثل
سنگ میگردد کما فی النهایة و نیست خلاف در وجوب صاع درین چیز با خلافی که هست در حنطه است در سبل گفته ابن خزیمه از سفیان
از ابن عمر آورده که چون معاویه خلیفه شد مردم نصف صاع گندم را برابر یک صاع جو داشتند زیرا که در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

صاع برآنند و قول آنکه مراد ابو سعید از طعام درین حدیث حنطه است غیر صحیح ست کما حققه المصنف ابن منذر گفته در گندم چیزی ثابت که بروی
اعتماد توان کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم نیست و نبود در مدینه در آن وقت مگر شیئ یسیر و چون در زمان صحابه بسیار شد دیدند که نصف صاع
از وی بجای یک صاع از شعیر ست و هم الائمة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست ولیکن مخفی نیست که ابو سعید خلاف
آن کرده چنانکه مفید اوست قول وی قال الراوی قال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه گفت ابو سعید که راوی حدیث ست لیکن من
پس همیشه می برآرم صدقه فطر را یک صاع کما کنت اخرجه فی زمن رسول الله چنانکه بودم من که می برآوردم آنرا در زمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین
حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع ست و در بعض احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد حنفیه مطلق محمول ست بر تطوع و مقید مخصص اوست چنانکه مروی از علی مرتضی
نیز همین ست و از عمر فاروق نیز آمده که در وقت شیوع شعیر و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از گندم یا صاعی از شعیر ست چنانکه مذهب حنفیه است و همین ست
مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک و تمر نزد ابی حنیفه حکم جو دارد و مویز حکم گندم و نزد صاحبین مویز در حکم شعیر ست و از احادیث باب نیز ظاهر همین ست و غالبا
آن باعتبار اختلاف زمان ست در قیمت و نزد احمد و شافعی و مالک یک صاع ست و اقرب باحتیاط و تورع همین ست والله اعلم **و لابی داود عن ابی سعید**
لا اخرج ابدا الا صاعا نمی برآرم همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت ابن خزیمه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید و حال آنکه ذکر کرده شد نزد وی
صدقه رمضان نمی برآرم مگر آنچه می برآوردم بعهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صاعی از تمر یا صاعی از حنطه یا صاع از جو یا صاع از اقط پس گفت او را مردی
از قوم یا دو مد از گندم گفت نه این کار معاویه ست قبول نکنم آنرا و نه عمل نمایم بران لیکن ابن خزیمه گفته که ذکر حنطه در خبر ابو سعید غیر محفوظ ست و نمی دانم
که وهم از کیست نووی گفت تمسک کرده بقول معاویه هر که قائل شد بدو مد از حنطه و درین نظر ست زیرا که آن فعل صحابی ست و ابو سعید و غیر او
از صحابه که اطول اند در صحبت از وی و اعلم اند بحال نبی صلی الله علیه وسلم خلاف کرده اند او را و معاویه تصریح کرد که این رائی ست که وی آنرا
دیده نه آنکه از آنحضرت شنیده کما اخرجه البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویه حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم به الناس
انه قال انی اری مدین من سمراء الشام تعدل صاعا من تمر فاخذ بذلک الناس فقال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه پس این صریح ست در آنکه آن
رای معاویه بود و بیهقی بعد ایراد احادیث باب گفته قد وردت اخبار عن النبی صلی الله علیه وسلم فی صاع من بر و وردت اخبار فی نصف صاع ولا یصح شیئ
من ذلک قد بینت علة کل واحد منها فی الخلافیات انتهی بلفظه **وعن ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله**
صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر طهرة للصیام من اللغو والرفث فرض گردانید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزه
از سخن بیهوده و لا یعنی گفتن و از رفث که واقع باشد در صوم رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زیر لحاف
و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد از ان استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان ست که در ادای روزه گاهی واقع
بوجود آمده باشد **و طعمة للمساکین** و صدقه فطر واجب ست از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از سوال
دران روز در سفر السعادة گفته مساکین را تخصیص فرموده باین صدقه و بر اصناف ثمانیه قسمت نمی کرد اثری هم بدان وارد نشده و بعضی
از علما بدان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص ست انتهی و در شرح وی گفته شک نیست که افضل و احوط
بمقتضای اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند انتهی و گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة ست
زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتب ائمه اربعه نیز همین ست که مصارف آن مصارف زکوة ست و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست
تصریح ست بآن و گفته تعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی گفت که آن صدقه ست پس داخل شود تحت

قوله تعالى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مراد تخصيص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص زیراکه در زکوة هم این چنین واقع شده و هیچ یکی بتخصیص مصرف وی قایل نیست و در حدیث معاذ ست امرت ان اخذها من اغنیائکم وارد ها فی فقرائکم و شوکانی گفته لائق تقدیم فقراست بنا بر امر بغنی کردن ایشان درین روز وانچه بفضل ایشان صرف کرده شود در سایر اصناف انتهی فمن اداها قبل الصلوة فهي زكوة مقبولة پس هر که اداکرد آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول ست یعنی مترتب ست بروی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرستاد زکوة فطر را بسوی شخصی که جمع میکرده شد نزدیک او پیش از عید فطر بدو روز یا سه روز رواه مالك فی الموطا و روی ست که دید امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که برآورند زکوة فطر را وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از انکه بروند بنماز گاه در مصفی گفته تعجیل زکوة فطر در حکم یومین او ثلثه ایام ست از اول رمضان تا آخر آن انتهی ومن اداها بعد الصلوة فهي صدقة من الصدقات و هر که اداکرد آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات ست یعنی از جنس دیگر صدقها ست و نیست مقبول از فطر رواه ابو داؤد والدارقطني مرفوعا والبيهقي وصححه الحاكم درین حدیث دلیل ست بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف و برانکه صدقات مکفر سیئات اند و برانکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید ست و برینکه وجوبش موقت ست و گفته اند واجب از فجر اول شوال ست لقوله اغنوهم عن الطواف فی هذا الیوم و گفته اند واجب از آخر روز رمضان ست لقوله طهرة للصائم و گفته اند واجب ست بگذشتن هر دو وقت عملا بالدلیلین و در جواز تقدیمش اقوال ست بعضی ملحق بزکوة کرده اند و گفته اند جائز ست تقدیم آن اگرچه تا دو سال باشد و بعضی گویند جائز ست در رمضان نه قبل از ان زیراکه او را دو سبب ست یکی صوم دیگر افطار پس تقدیم آن مانند نصاب و حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بر وقت وجوب نکنند مگر انچه مغتفر باشد مثل یک روز یا دو روز و ادلة الاقوال کما تری کذا فی السبل

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقه تطوع و مراد بدان صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات آنست و تسمیه آن بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان و کمال وی اندران

عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جا دهد ایشان را خدای تعالی در سایه خود روزیکه نباشد سایه مگر سایه خدا مراد حصر درین عدد نیست زیراکه درینجا خصلتهای دیگر ست که مقتضی ظل بوده است و مصنف رح در فتح الباری آنرا تا به بست و هشت خصلت رسانیده و سیوطی بران افزوده هفتاد خصال گردانیده و در تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش للخصال الموجبة لظل العرش نام کرد بعده آنرا در کراسه ملخص فرموده نامش بزوغ الهلال فی الخصال المقتضیة للظلال نهاده فذكر الحديث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر در تعداد سبع و ایشان امام عادل ست و جوانی که ناشی شد در عبادت خدا و مردی که دلش آویخته بمساجد ست و آن دو کس که دوستی گرفتند باهم برای خدا جمع شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند او را زنی صاحب منصب و جمال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی وفيه دران حدیث این ست ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه و مردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متفق عليه مراد بسایه حمایت و کنف ست یا سایه عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلیمان آمده سبعة يظلهم الله في ظل عرشه و به جزم القرطبي و قوله اخفاها بلفظ افعل صیغه ماضی ست حال ست بتقدیر قد و قوله لا يعلم شماله مبالغه است در اخفا و تبعید صدقه از مظان ریا و محتمل که بر حذف مضاف باشد ای من عن شماله و درین دلیل ست بر فضل اخفای

صدقه را ابدای آن مگر آنکه بداند که اظهارش موجب ترغیب مردم ست در اقتدا و ستر وی حارس اوست از داعیهٔ ریا وقد قال تعالى ان تبدوا الصدقات فنعما هي الآيه وصدقه در حدیث شامل واجب ونافله هر دو هست پس گمان نباید کرد که خاص بنافله است چنانکه مصنف در باب تطوع آورده ونیست مفهوم معمول به در قول وی ورجل تصدق بلکه حکم زن نیز همین ست مگر در امامت

وعن عقبة بن عامر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل امرء في ظل صدقته هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خودست روز قیامت خواه صدقهٔ واجب باشد یا نافله حتى يفصل بين الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان والحاكم ودر وی حث ست بر صدقه ومراد بسایه یا حقیقت ست که اعیان صدقه بیایند وازوی حر شمس دور کنند یا مراد کنف وحمایت اوست واز فوائد صدقهٔ نافله توفیهٔ صدقهٔ فرض ست اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کنی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقهٔ بندهٔ من اگر ضائع کرده است ازان چیزی پس ببینید اگر می یابید برای بندهٔ من نافله تا تمام کنید برای او آنچه کم ست از زکوة پس گرفته شود صدقهٔ نافله بر فرائض خدا واین برحمت وعدل او تعالی ست

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ايما مسلم كسا مسلما ثوبا على عري هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی عُری بضم عین وسکون را برهنگی ضد لُبس بضم لام كساه الله من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از حلهای سبز بهشت خُضر بضم خای معجمه وسکون ضاد جمع اخضر تلمیح ست بقوله تعالى عاليهم ثياب سندس خضر وايما مسلم اطعم مسلما على جوع اطعمه من ثمار الجنة وهر مسلمان که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوهای بهشت وايما مسلم سقى مسلما على ظمأ سقاه الله من الرحيق المختوم وهر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی ظمأ بفتحتین مهموز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مُهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن ودر قرآن مجید فرموده يُسقون من رحيق مختوم ختامه مسك یعنی مُهر کرده اند او را بمشک بجای گِل که اوانی را بدان مُهر می کنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید رواه ابو داود والترمذي وفي اسناده لين منذری در مختصر السنن گفته زیرا که در اسنادش ابو خالد یزید بن عبد الرحمن معروف بدالانی ست غیر واحد بروی ثنا کرده اند وغیر واحد در وی تکلم نموده ودر حدیث حث ست بر انواع بر وداون آن کسی را که محتاج ست بسوی وی وبودن جزا از جنس عمل

وعن حكيم بن حزام بکسر حا وبزا صحابی ست برادرزادهٔ ام المؤمنين خدیجه تولد او در کعبه بود از اشراف قریش ست عمر او بصد وبست سال رسید شصت در جاهلیت وشصت در اسلام رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود اليد العليا خير من اليد السفلى دست بالا بهتر ست از دست پایین مراد بدست بالا آنکه می دهد وبدست پایین آنکه می ستاند کما فی اکثر التفاسير وعليه الاكثر وگفته اند ید متعفف ست که سوال نمی کند از کسی واگرچه معطی برای دادن او دست خود دراز کند پس علو این دست معنوی ست وگفته اند ید آخذ ست بغیر سوال وگفته اند علیا معطیه است وسفلی مانعه وقومی از متصوفه گفته که ید گیرنده بهتر ست از دهنده مطلقا ابن قتیبه گفته ما اری هولاء الا قوما استطابوا السوال فهم يحتجون للدناءة در سبل گفته ولنعم ما قال ووارد شده است تفسیر نبوی بآنکه ید علیا آنست که نمی گیرد اخرجه اسحق فی مسنده عن حکیم بن حزام گفت ای رسول خدا چیست ید علیا پس ذکر کرد آنرا ودر صحیح بخاری ومسلم ست از ابن عمر که فرمود آنحضرت ید علیا ید منفقه است یعنی خرج کننده وسفلی ید سائله است یعنی سوال کننده وهمچنین ذکر کرده است ابو داود وهمچنین ست در اکثر روایات ودر روایتی از ابو داود متعففه آمده از عفت بجای منفقه بمعنی بازایستادن از سوال واحترام واین معنی انسب ست بسیاق حدیث اگرچه هر دو معنی صحیح ست واز نووی منقول ست که روایت اولی صحیح ست

وبر هر تقدير در حديث نهي ست از سوال و بيان فضيلت ترك سوال ست ولهذا در روايتي متفرع گردانيد حكيم بن حزام بروي قول خود را سوگند بكسي كه فرستاد ترا بحق و راستي سوال نكنم بعد از تو هيچ يكي را تا آنكه جدا كنم دنيا را ✿ از خدا خواهم و از غير نخواهم بخدا + كه نيم بندهٔ غير و نه خدائي دگر ست

وابدأ بمن تعول و آغاز كن بانفاق بر كسي كه غمخواري وي مي كني از عيال زيراكه ايشان اند اهم فالاهم روايت ست از ابي هريره كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يك دينار كه انفاق كردهٔ تو آنرا در راه خدا يعني جهاد و ديناري ديگر ست كه انفاق كردهٔ آنرا در آزاد كردن بنده و ديناري ديگر ست كه تصدق كردهٔ بران بر مسكيني و ديناري كه انفاق كردهٔ آنرا بر اهل و عيال خود بزرگترين آن دينارها از روي اجر آن دينار ست كه انفاق كردهٔ آنرا بر عيال خود رواه مسلم و عيال مرد زن و فرزند و كسي كه در مؤنت او باشد وخير الصدقة ماكان عن ظهر غني و بهترين صدقه چيزي ست كه ناشي باشد از قوت غنا كه اعتماد كند متصدق بران و استظهار نمايد بدان يعني غنا را باقي دارد و مطلق فقير و محتاج نگرداند يعني قوت اهل و عيال را بگذارد و بانچه زياده ازان ماند تصدق كند و عيال را محتاج و گرسنه ندارد زيرا كه صدقه كنندهٔ بجميع مال خود نادم مي شود غالبا و چون خود محتاج باشد و حسبت كه صدقه نكند خطابي گفته ايراد لفظ ظهر در مثل اين مقام براي اتساع در كلام ست وقيل غير ذلك و بعضي گفته اند كه مراد آنست كه صدقه ناشي از غنا و سخاوت نفس باشد بتوكل و ثقه بر خداي تعالى و در تصدق كردن از فقر نترسد ولهذا ستايش كرد آنحضرت ابو بكر را چون بر آمد از تمام مال خود پرسيد كه چه باقي داشتهٔ براي عيال گفت الله اما احاديث در معني اول بسيار ست ومن يستعفف يعفه الله و كسيكه باز ايستد از سوال و نگاهدارد خود را ازان نگاه ميدارد او را خداي تعالى و محتاج نمي گرداند بمردم ومن يستغن يغنه الله و كسيكه استغنا ورزد و بي نياز گرداند خود را از سوال مردم غني ميگرداند و بي نياز مي سازد او را خداي تعالى ✿ بي نيازي همتي دارد كريمان واقف اند + ما هم از دست رد خود چيزها بخشيده ايم + متفق عليه در سبيل گفته علما اختلاف كرده اند در صدقهٔ رجل بجميع مال خود قاضي عياض گفته جوزه العلماء و ائمة الامصار و طبري گفته با جواز مستحب آنست كه نكند بلكه اقتصار كند بر ثلث و اولى آنست كه چنين گويند كه هر كه تمام مال تصدق كند و بر فاقه صبور باشد و او را عيال نيست يا هست وليكن صابر اند پس نيست كلام در حسن آن و يدل له قوله تعالى ويؤثرون على انفسهم الآية ويطعمون الطعام على حبه و هر كه باين مثابه نباشد او را مكروه ست واللفظ للبخاري و لفظ حديث مر بخاري راست

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قيل يا رسول الله اي الصدقة افضل قال جهد المقل گفته شد اي رسول خدا كدام يكي از انواع صدقه فاضل تر ست فرمود صدقهٔ مرد قليل المال كه مشقت كشد و انچه در وسع و طاقت اوست بدهد جهد بضم جيم و فتح آن هر دو لغت ست و بعضي گويند بفتح بمعني مشقت ست و بضم بمعني وسع و گفته اند بمعني مبالغه و غايت ست و گفته هر دو لغت بيك معني ست در نهايه گفته اي قدر ما يحتمله القليل من المال و اين بمعني اين حديث ست كه سابق شد يك درهم صد هزار درهم را مردي ست كه او را دو درهم ست يكي را نگاهداشت و ديگري را صدقه كرد و مردي ست كه او را مال بسيار ست پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه كرد اخرجه النسائي من حديث ابي ذر و اخرجه ابن حبان والحاكم من حديث ابي هريرة و وجه جمع ميان اين حديث و حديث سابق چنانكه بيهقي گفته اين ست كه اين مختلف ست باختلاف احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و اكتفا باقل كفايت و بعده احاديثي دال بران سوق كرده و بالجمله اين بر تقدير صحت و توكل و قوت يقين و موافقت عيال ست و اگر ايشان راضي نباشند روا نيست ولهذا فرمود وابدأ بمن تعول و بدايت كن بكسي كه عيالمندي آنها مي كني و نفقهٔ ايشان واجب ست بر تو ثوبان روايت كرده كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم فاضل ترين ديناري كه انفاق كند آنرا مرد ديناري ست كه انفاق كند آنرا بر عيال خود و ديناري ست كه انفاق كند آنرا بر چارپاي خود در راه خدا و ديناري ست كه خرج كند آنرا بر ياران خود در راه خدا

رواه مسلم اخرجه احمد وابو داؤد وصححه ابن خزیمة وابن حبان والحاکم افضلیت صدقه باعتبار آنست که آن در حد ذات خود
نافع ست مر قوم را و بسیار ست احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج هست در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع ست بر حالت محمود و کلمه موجود ست
و در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی برظهر غنی و صدور آن بروجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی منّ و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی ست در
متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثال آن و هم روایت
از ابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا فقال رجل یا رسول الله عندی دینار
فرمود آنحضرت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید وجود و ثواب آنرا پس گفت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینار ست قال تصدق به
علی نفسك فرمود صدقه کن و خرج کن آنرا برذات خود قال عندی آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگر ست قال تصدق به
علی ولدك فرمود صدقه کن آنرا بر فرزندان خود قال عندی آخر گفت نزد من یک دینار دیگر ست قال تصدق به علی زوجتك
فرمود خرج کن آنرا بر زن خود قال عندی آخر گفت نزدم دیگر ست قال تصدق به علی خادمك فرمود صدقه کن آنرا بر خدمتگار خود
و گویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندی آخر گفت نزدم یک دینار دیگر ست قال انت ابصر به فرمود تو بینا تری بآن یعنی
بحال کسیکه مستحق ست زیرا که بهر که میدانی که مستحق ست بده رواه ابو داؤد والنسائی در سبل گفته ذکر نکرد درین حدیث زوجه را
حال آنکه وارد ست در صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این ست که نفقه بر نفس صدقه هست و بوی بدایت کند پستر بر زوجه پستر بر ولد پستر بر بنده اگر
باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پستر هر جا که خواهد و بباید در نفقات تحقیق نفقه که بر کدام یک واجب ست اولا فاولا انتهی گوییم در بعض نسخ
متن زوجه را گرفته و لهذا آنرا ایراد کردیم ولیکن بعد نفقه بر نفس وصححه ابن حبان والحاکم و ازینجا معلوم شد که این همه محل افضل مصارف
صدقه هست از غیر وی و افضل آن انفاق بر عیال ست وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلی الله علیه
وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة کان لها اجرها بما انفقت چون انفاق کند و تصدق
نماید زن از طعام خانه خودش از انچه خورده می شود و ذخیره نهاده نمی شود در حالیکه تباه نکننده و اسراف نماینده هست باشد مر زن را ثواب آن
بسبب انفاق کردن وی ولزوجها اجره بما اکتسب و باشد مر شوهر او را اجر وی بسبب کسب کردن او آن مال را که ملک اوست وللخازن
مثل ذلك و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر او راست لا ینقص بعضهم من اجر بعض شیئا
کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام ست و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفقه زن و عبد و خادم نفقه
بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این دور ست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حقی ست در مال زوج
و تصرف ست در خانه او پس او را التصدق جائز ست بخلاف خادم که او را التصرف در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و وارد می شود
برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون ازان تصدق کرد مختص باجر خود شد و ظاهر آنست که این همه ها در اجر برابر اند
و یحتمل که مراد بمثل حصول اجر باشد فی الجمله و اگر چه اجر مکتسب وفر باشد مگر آنکه در حدیث ابو هریره ولها نصف اجره آمده و این مشعر بمساوات ست
متفق علیه و در حدیث دلیل ست بر جواز تصدق زن از خانه زوج و مراد انفاق طعامی ست که او را دران تصرف ست بصنعت خود
برای زوج و غیره بشرطیکه غیر مضر و مخل بنفقه کسان خانه باشد ابن العربی گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند در چیز اندک که
لا یوبه است و ظاهر نمی شود نقصان آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگر چه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخاری ست

ودال ست برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفقه نکند زن از خانه شوهر خود مگر باذن وی
گفته شد ای رسول خدا و نه طعام فرمود این افضل اموال ماست ولیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه
کرد زن از کسب شوهر خود از غیر امر او پس او راست نصف اجر وی وشاید که در جمع میان هر دو می توان گفت که در انفاق باذن مستحق
اجر کامل ست و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از انفاق زن وقتی ست که در صورت غیر اذن فساد و بخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او را
نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درین وقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز ست و او راست نصف اجر

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال جاءت زينب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد زینب
زن ابن مسعود که صحابیه ست و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خدری و عایشه از وی روایت دارند
فقالت يا رسول الله انك امرت اليوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستیکه تو امر کردی امروز بصدقه دادن یعنی
فرمودی که تصدق کنید ای گروه زنان اگرچه از زیورهای شما باشد وكان عندي حلي فاردت ان اتصدق به و بود نزد
من زیور برای من پس خواستم که تصدق کنم بآن در راه خدا بامید اجر و ثواب فزعم ابن مسعود انه وولده احق من تصدقت
به عليهم پس زعم کرد ابن مسعود که فرزندان من مستحق تر کسی اند که تصدق کردم بآن زیور بر ایشان فقال النبي صلى الله عليه
وسلم صدق ابن مسعود زوجك وولدك احق من تصدقت به عليهم پس فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدقه کنی تو بآن زیور بر آنها و در روایتی آمده مر او را دو اجر ست اجر قرابت و خویشی و اجر صدقه پس
اکمل و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه ست از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا مرا ثوابی هست از جهت
آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه و نیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان انتهی و در وی
دلالت ست بر اجزای صدقه در صرف بر ولد و ابن منذر دعوی کرده که اجماع ست بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل کرد حدیث را بر اینکه
این اجزا در غیر صدقه واجب ست یا مراد بدان انفاق بر زوج ست که منفق ست بر اولاد یا مراد از ان اولاد زوج ست که از شکم این زن
باشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایتام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج اوست و ایتام باعتبار یتیم از طرف ام گفته

رواه البخاري در حدیث دلالت ست بر اینکه صدقه بر اقرب از متصدق افضل و اولی ست و ظاهر حدیث در صدقه واجبه ست و یحتمل که مراد صدقه
تطوع باشد و اول اوضح ست و مؤید اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگردانم صدقه را
بر شوهر فقیر و برادر زادگان یتیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه هست و اجر صله واخرجه ایضا مسلم و این اوضح ست در صدقه واجب
بنا بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه هست و صله است زیرا که متبادر عند الاطلاق صدقه واجبه ست و بهذا جزم المازری و این
دلیل ست بر جواز صرف زکوة زن در زوج و هو قول الجمهور و در وی خلاف ابی حنیفه ست و نیست او را دلیلی که مقاوم نص تواند شد و این دلیل
که آن صدقه وی در نفقه هم بر وی عود کند پس گویا که صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید
با آنکه بالاتفاق جائز ست چه آن هم در نفقه وی در آید آری زوج را صرف واجب بر زوجه بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوی واجب ست
پس وی بی نیاز ست از زکوة قال المصنف في الفتح و در سبل گفته نزدم درین صورت اخیر توقف ست زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج
آنچنان نیست که از حل زکوة بی نیاز گرداند انتهی

وعن عبد الله ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيامة هميشه هست كه سوال ميكند مرد و زن از مردمان اموال ايشان را
تا آنكه مى آيد روز قيامت وليس في وجهه مزعة لحم در حاليكه نيست در روى وى پاره از گوشت مزعه بضم ميم و سكون زا و عين مهمله
پاره از گوشت و بعضى بفتح ميم و زا ضبط كرده اند و محفوظ از محدثين ضم و سكون ست خطابى گفته يحتمل كه مراد آن باشد كه بيايد ساقط كه نيست او را
قدر و نه جاه يعنى كنايت از خوارى و بى آبروئى ست يا عذاب كرده شود در روى وى تا آنكه گوشت آن عقوبة ساقط شود در موضع جنايت زيراكه
وى روى خود را بسوال خوار و ذليل كرده يا مبعوث شود و روى او استخوان باشد تا شناخته شود باين شعار يعنى استخوان بى گوشت باشد
چه صور در آخرت تابع معانى ست و مؤيد اول ست روايت طبرانى و بزار از حديث مسعود بن عمرو لا يزال العبد يسأل و هو غنى حتى يخلق وجهه
فلا يكون له عند الله وجه و درين جا اقوال ديگر ست متفق عليه حديث دليل ست بر قبح كثرت سوال و بر بردن مسألت پاره از گوشت
از روى او تا آنكه باقى نمى ماند در روى چيزى لقوله لا يزال و لفظ ناس عام مخصوص بسلطان ست چنانكه بيايد و حديث مطلق ست در قبح سوال
مطلقا و بخارى آنرا مقيد كرده بكسى كه سوال ميكند از براى تكثر و افزونى مال كما يأتى يعنى آنكه سوال ميكند و وى غنى ست و بروى رحم كرده چيزى
ميدهند و هر كه بنابر احتياج سوال ميكند او را مباح ست در خواستن آن و مى آيد بيان غنا كه مانع از سوال ست **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم تكثرا
كسى كه سوال كند از مردم مالهاى ايشان را بقصد زيادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما يسأل جمرا پس جزين نيست كه
سوال ميكند اخگر و پاره از آتش را ابن عربى گفته معنى وى آنست كه معاقب شود بنار و يحتمل كه حقيقت باشد و آن اخگر روى او را
داغ دهند چنانكه در مانع زكوة آمده فليستقل پس گو كه كم طلبد اين امر ست براى تهكم و تقلل او ست معطوف بروى يا براى تهديد ست
از باب اعملوا ما شئتم او ليستكثر يا بسيار طلبد بر هر تقدير سوال كردن ضرر دارد كم يا بيش رواه مسلم و اين مشعر ست بتحريم
سوال براى استكثار **وعن** ابي عبد الله الزبير بن العوّام بفتح عين و تشديد واو صحابى مشهور يكى از عشره مبشره
بجنت ست مادرش صفيه بنت عبد المطلب عمه آنحضرتؐ پسر و مادر هر دو مسلمان قديم اند اسلام آورد بعمر شانزده سالگى عم وى او را بدخان
تعذيب كرد تا اسلام بگذارد او نگذاشت و همه مشاهد را با آنحضرتؐ حاضر شد و وى اول كسى ست كه تيغ كشيد از ميان در راه خدا و ثابت ماند
با آنحضرتؐ روز احد و بود سفيد رنگ دراز قامت مائل بخفت لحم و گويند گندم گون بود بسيار موى خفيف العارضين عمير بن جرموز در سفوان
كه از زمين بصره ست در سنه شصت و شش او را بكشت لا اربع و ستون سنة و مدفون شد در وادى السباع پس تر ببصره آورد ند و قبر وى
در انجا مشهور ست روى عنه ابناه عبد الله و عروة و غيرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لأن يأخذ احدكم حبله
فيأتي بحزمة حطب على ظهره هر آيينه بگيرد يكى از شما رسن خود را پس بيارد پشته هيزم بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سكون زا بند هيزم
فيبيعها پس بفروشد آن پشته هيزم را فيكف الله بها وجهه پس باز دارد خدا بقيمت آن پشته هيزم آبرو و جاه او را و درين
عبارت اشارت ست بآنكه نگاهداشتن آبروى بنده از جانب حق تعالى ست و نعمت و لطف او ست بروى در جزاى اختيار مشقت و كسب حلال
و ترك سوال خير له من ان يسأل الناس بهتر ست مر او را ازينكه سوال كند مردم را اعطوه او منعوه بدهند او را مردم يا ندهند
اگر دهند خود آبرو ميرود و محروم مى ماند و اگر بدهند بدتر از آن كه در بند منت ايشان مى افتد و در ربقه عبوديت و امتنان ايشان مى در آيد و بطمع
و سوال عادت ميكند و داغ احسان بر تابد بهمت و والى ما از حنا رنگ نگيرد دست استغناى ما رواه البخارى حديث دال ست

بر قبح سوال مع الحاجت و در وی حث ست بر اکتساب اگرچه نفس خود را در مشقت در آرد عوض ادخال ذل سوال بر نفس خود و ذلت رد اگر داده نشود
و عوض ضیق که در بال مسؤل عنه می در آید اگر هر سائلی را چیزی بدهد و شافعی را دو وجه ست در سوال کسیکه قدرت دارد بر کسب اصح آنست که حرام ست
بظاهر حدیث و دیگر آنکه مکروه ست بسه شرط یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عنه را ایذا ندهد پس اگر یکی هم
ازین سه چیز مفقود کرد سوال حرام ست بالاتفاق **وعن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار ست از حفاظ مکثر الحدیث
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسألة کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحتهاست
که مجروح میگرداند بآنها مرد روی خود را پس کسیکه خواهد نگاه دارد روی خود را از خراش و سوال نکند و کسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد
اموال مردم را خدش بمعنی اثر ست الا ان یسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه
مذلت نیست چه سوال وی از چیزی ست که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سائل نیست چه وی وکیل ست پس
سوال از وی همچو سوال آدمی از وکیل خود ست که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگرچه از سلطان تکثراً سوال کند لاباس به ست و نیست اثم
دران زیرا که آنحضرت اورا قسیم امری که لابد ست از ان گردانیده او فی امر لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست از ان چاره یعنی حصولش
تمام نیست با وجود ضرورت مگر بسوال چنانکه احتیاج گرسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبیصه چنین آمده که حلال نیست سوال
مگر سه کس را صاحب فقر مدقع یا دم موجع یا غرم مفظع الحدیث رواه الترمذی وابوداود والنسائی وصححه و در حدیث ابن مسعود ست
که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر اوراست چیزی که بی نیاز گرداند اورا می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او
در روی او بود خموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیز بی نیاز میگرداند اورا یعنی حد غنا که سوال با آن حرام ست چیست فرمود
پنجاه درهم یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی و پنجاه درهم بحساب و پیهٔ دیار ما قریب بده روپیه
می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک راوی ست و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش
کندن بناخن و کدح بدندان اشارت ست بتفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث حدیث عطاء بن یسار ست که فرمود
آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر اوراست اوقیه که چهل درهم ست یا مثل اوقیه در قیمت پس بتحقیق سوال می کند بطریق الحاف والحاح
که مذموم و منهی عنه ست رواه مالک و ابوداود والنسائی و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته اند لا یسئلون الناس الحافا و در حدیث سهل
بن حنظلیة ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند اورا از سوال پس جز این نیست که وی
می کند طلب بسیاری از آتش تنفیل که یکی از رواة این حدیث ست در جای دیگر گفته و چیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن مقدار چیزی ست
که آنرا قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این ست که باشد مر اورا چیزی که سیر گرداند اورا در روز یا در شب و روز
اخرجه ابوداود پس حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنجاه درهم یا قیمت اوست و حدیث عطا دال ست بر چهل درهم که هشت
روپیه می شود و درین حدیث تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله مذکور ست پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و اسحق و ابن المبارک بثالث و بعضی بثانی
و ابوحنیفه و اصحاب او بملک دو لیست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و دران ذکر پنج اوقیه است
گفته اند که این آسان تر ست بر مردم لیکن در پنجاه دو چیز ست یکی منع از اخذ زکوة دوم منع از سوال و اعتبار دو لیست درهم نزد ابوحنیفه در اول ست

و در ثانی قدر تغدی و تعشی ست و درین باب حدیثها ست شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین ست که حرام ست یا حلال یا مکروه بسه شرط کما تقدم و منقول ست از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا خسیس ست و چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد او را خدای تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب نمی گردد بر مسئول عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و سائلی که طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که از همه افحش ست نباید داد انتهی ملخصًا و در حدیث ثوبان ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی پس ضامن شوم من و عهد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نمے کرد هیچ یکی را از چیزے اخرجه ابوداود والنسائے

باب ۳ قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقها را در مصرفهای وی **عن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحل الصدقة لغني حلال نیست صدقهٔ زکوة مر غنی را در سبل گفته مختلف اند اقوال در حد غنا که با آن قبض صدقه حرام ست ولیس علیها ما تسکن له النفس من الاستدلال زیرا که این مبحث لغوی نیست که در ان رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در امری نسبی ست در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در یک اوقیه و نزد ابوداود ما یغدیه و یعشیه و صححه ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال ست و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام برکسی ست که بروی زکوة واجب ست یعنی مالک دوصد درهم لقوله صلی الله علیه وسلم امرت ان آخذها من اغنیائکم واردها فی فقرائکم پس درینجا مقابله کرد آنرا با غنا و افاده کرد که غنی کسی ست که صدقه بروی واجب ست و بیان کرد فقیر را فرمود که فقیر کسی ست که باز گردانیده می شود در وی صدقه هذا اقرب ما یقال فیه وقد بیناه فی رسالة جواب سوال انتهی الا لخمسة مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند می توان داد لعامل علیها یکی مر کسی را که عامل ست بر صدقات و گماشته سلطان ست بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن مزد خود ست بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او رجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را بمال خود زیرا که آن مال در مصرف خود در آمده ملک بائع گردید اکنون که وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غارم سوم مر کسی را که مدیون ست و دینی بر ذمهٔ وی نشسته که غنای وی بادای دین وی وفا نمی کند اگر این دین از غیر معصیت ست یا توبه کرده و نیست برای او وفا یا برای اصلاح ذات البین اگرچه توانگر باشند او غاز في سبيل الله چهارم غزا کننده را در راه خدا شارح مغربی در بدر تمام گفته و ملحق ست بایشان هر که قائم ست بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتا و تدریس اگرچه غنی باشند و داخل کرد ابو عبید در ان عاملین را نیز و اشاره کرد بخاری بسوی آن و گفت باب رزق الحاکم والعاملین علیها و مراد داشته برزق چیزی را که میدهد امام از بیت المال لقائم بمصالح مسلمانان همچو قضا و فتیا و تدریس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بمصلحت اگرچه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمهور بجواز اخذ قاضی اجرت را بر حکم زیرا که حکم شاغل اوست از قیام بمصالح ذاتی وی جز آنکه گروهی از سلف مکروه داشته اند آنرا و حرام نگفته و نزد گروهی اخذ رزق بر قضا اگر از جهت حلال باشد جائز ست بالاجماع و هر که آنرا ترک کرده بطریق تورع ترک داده و در محل شبه ترک اولی ست و حرام ست وقتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف ست در اخذ از متحاکمین و هر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده

که در باب القضا بیاید ولیکن چون شارح درینجا بآن تعرض کرده ما هم بآن تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منها بنجم مسکینی را
که تصدق کرده شد بروی از صدقه فاهدی منها لغنیّ پس هدیه فرستاد آن مسکین برای توانگری چنانکه در حدیث عایشه در قصهٔ بریره
مولاة وی ست که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریره پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریره صدقه هست و برای ما هدیه متفق علیه حاصل آنکه
اگر چیزی بفقیر بوجه زکوة داد و آن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال ست زیرا که آن چیز ملک فقیر شد
بهر که بدهد رواست و استحقاق غازی زکوة را مذهب شافعی ست و نزد حنفیه عامل و غارم را درست ست زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا
و فقر دران برابرست و غارم را بسبب استحقاق وی دین را آن قدر درست ست که دین وی ادا یابد نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ
بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و بجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مر غنی را ولیکن می توان گفت که هرگاه
صدقه بر غنی حلال نکرد همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بغنی غیر غازی باشد والله اعلم رواه احمد
وابوداؤد وابن ماجة ومالك وصححه الحاكم واعلّ بالارسال ظاهر آنست که روایت همگنان معلول ست ولیکن در شرح مغربی
گفته معلول صرف روایت حاکم ست که حکم بصحت آن نموده انتهی گوییم وجه اعلال آنست که مروی ست از عطاء بن یسار تابعی کبیر کثیر الحدیث مولای
ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابوسعید خدری و در روایتی از ابی داود از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز آمده و مراد بدان مسافر ست
که از وطن خود جدا افتاده ست زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد باشارت قوله تعالی لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا
مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ پس گرفتن زکوة او را درست باشد وعن عبيد الله بن عدي بن الخيار بکسر خای معجمه و تخفیف
تحتانیه از کبار تابعین ست و تولد او در زمان نبوت بود و روی عن عمر وعثمان وغیرهما قال حدثني رجلان حدثاه بدرستیکه دو مرد خبر دادند او را
انهما اتيا رسول الله که آمدند آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را
يسالانه من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فيهما البصر پس برگردانید آنحضرت دران هر دو
کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفتیش در روایت دیگر باین لفظ آمده فرفع فينا النظر وخفضه فراهما جلدين پس دید آن هر دو را
چابک و توانا فقال ان شئتما اعطيتكما پس فرمود اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فيها لغني و حال آنکه نیست نصیب در صدقه
مر توانگر را ولا لقوي مكتسب و نه مر توانا را که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذهب شافعی این ست که صدقه خوردن بر شما حرام ست و اگر
شما راضی می شوید بر خوردن حرام میدهم شما را و این بطریق تشدید و تقریع ست نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت ست و اگر در واقع
همچنین باید که توانگر بید حلال نیست شما را و الا بدهم شما را و در مذهب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رذالت ست اگر باین صفت راضی باید
شما را بدهم و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ ست و آنچه مهدی در بحر گفته که مراد بقوی مکتسب کسی ست که او را کسبی حاصل ست که بدان غنی
تواند گشت پس متعقب ست باینکه درین صورت داخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه
بر غنی ست و این تصریح مفهوم آیت ست و اگرچه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی کما سلف و بر قوی مکتسب زیرا که حرفهٔ وی او را در حکم غنی گردانیده
و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود و قواه و لفظ وی این ست ما اجوده من حديث وابوداؤد والنسائي
و در حدیث ابن عمرو بن العاص بسند حسن ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال نیست زکوة مر غنی را و نه خداوند قوت درست اعضا را
رواه الترمذي وابوداود والدارمي ورواه احمد والنسائي وابن ماجة من ابي هريرة و درین باب ست از طلحه ذکره الدارقطني في العلل ورواه ابو يعلى

واز ابن عمر فی کامل بن عدی وعن حبشی بن جنادة فی الترمذی وعن جابر عن الدارقطنی ورواه احمد من طریق ابی زمیل عن رجل من بنی هلال وعن عبدالرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی **وعن قبیصة** بفتح قاف وکسر موحده وسکون تحتیه وصاد مهمله بن مخارق بضم میم وخای معجمه وکسر را وقاف در آخر صحابی ست معدود در اهل بصره الهلالی منسوب بهلال وفود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی عنه ابنه قطن وابوعثمان النهدی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی را از سه مرد رجل بکسر بدل ست از ثلثة وصحیح ست رفع او بتقدیر احدهم تحمل حمالة اول کسیکه بر داشته است حماله را یعنی مالی را که ادا کند از انچه ضامن شده است بدان حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد وبر خود می گیرد آدمی از قوم بجهت دیت وجز آن ومدیون می گردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ می کنند وخون یکدیگر می ریزند وشخصی دیگر در میان می آید واصلاح میکند و دیتها که بر ایشان لازم می آید بر خود می گیرد وضامن میگردد بجهت آن دینی بر ذمه او می نشیند فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال ست مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را واگرچه غنی باشد زیرا که لازم نمی آید او را تسلیم کردن آن از مال خود ثم یمسک پستر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حماله وزیاده بر قدر حاجت سوال نکند ورجل اصابته جائحة اجتاحت ماله دوم مردی که رسید او را حادثه وآفتی که هلاک گردانید واز بیخ بر کند مال او را جوح هلاک گردانیدن واز بیخ بر کندن جائحه شدت وسختی که هلاک کند مال را از قحط وفتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود وبر پا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی ودر روایتی آمده که گفت سدادا من عیش یعنی بجای قواما من عیش یعنی چیزی که به بند حاجت او را از زندگانی قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت وقوام شی بمعنی چیزی که نظام وعماد وملاک شی بوی بود نیز آید وآن نیز قریب بهمین معنی ست واما قوام بفتح قاف بمعنی عدل ووسط است چنانکه در قرآن مجید ست وکان بین ذلک قواما وسداد بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت وهر چیزیکه به بند چیزی را سداد او ست چنانکه سداد قاروره وجز آن وسداد بفتح سین بمعنی راستی ومیانه روی در قول وعمل ودر ذکر قوام یا سداد مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال ست او را اکل میته برای سد رمق وقوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم دران کافی ست واین گویا ذکر حال مسکین ست وذکر حال فقیر این ست که میفرماید ورجل اصابته فاقة سوم مردی که رسید او را حاجت درویشی فاقه حاجت افتیاق حاجتمند شدن حتی یقول ودر روایتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بگویند یا بایستند وخبر دهند سه کس از خداوندان عقل وفراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسند وسخن بتخمین وقیاس نمی گویند وحجی بکسر مهمله وجیم مفتوحه بمعنی عقل وباین رفته اند شافعیه وگفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از سه کس وغیر ایشان می گویند که دو هم کافی ست بر قیاس سائر شهادات وحمل کرده اند حدیث را بر ندب ونیز محمول ست بر کسیکه معروف باشد بغنا پستر فقیر شد وچون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگرچه برای وی شهادت فاقه ندهند وقول او مقبول ست لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن وگدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش تا آنکه برسد قوام را ودر روایتی سدادا را از زندگانی ظاهر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت دهند وگفته اند که آن نه مراد ست بلکه مراد مجرد

قول او خبرست چنانکه روایت یقول مؤید اوست و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند گویا شهادت ست و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکیدست و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط ست و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسالت و ران فما سواهن من المسألة یا قبیصة سحت یأکلها صاحبها سحتا پس چیزی که جز این سه صورت ست از صورتهای سوال کردن ای قبیصه حرام ست که می خورد آنرا خداوند وی حرام را و در روایتی یاکلها آمده بضمیر مؤنث زیراکه سحت را عبارت از [illegible] گردانیده ورنه ضمیر برای سحت ست و در سبل ضمیر مؤنث گرفته سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست و در سبل گفته سحت حرامی که حلال نیست کسب آن زیراکه آن میبرد برکت او را رواه مسلم وابوداؤد وابن خزیمة وابن حبان مذهب ابن ابی لیلی موافق این حدیث تحریم سوال ست و اینکه ساقط میشود عدالت از سوال و ظاهر حدیث تحریم سوال ست مگر سه کس مذکور را یا باشد مسؤل سلطان کما سلف **وعن عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث** بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پستر بدمشق رفت و همانجا درگذشت در سنه شصت و دو از آنحضرت درخواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه ست و او را در کتب جز این حدیث نیست رضی الله عنه قال گفت عبد المطلب قال گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لا تنبغی لآل محمد بدرستیکه صدقه حلال نیست مر آل محمد را مراد به لا تنبغی لا تحل است پس مفید تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک وی اما بر آنحضرت پس باجماع و همچنین ادعای اجماع کرد ابن قدامه بر حرمت آن بر آل وی صلی الله علیه وسلم و منقول ست جواز از ابوحنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث بر تحریم ست و هرکه خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیراکه تاویل وقتی واجب ست که دلیلی بر احتیاج بسوی آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقها مگر چرکهای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند قاضی ست بتحریم صدقه واجبه بر ایشان نه نافله زیراکه مطهر همین صدقه واجبه ست کما قال تعالی خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله ست کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نفل نیز بر آل در سبل گفته واخترناه فی حواشی ضوء النهار لعموم الادلة و در وی تکریم فرمودن آنحضرت ست آل را از اینکه محل غساله باشند و تشریف وی صلی الله علیه وسلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین ست علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابونعیم مرفوعا باین لفظ که بان لهم فی خمس الخمس ما یکفیهم او یغنیهم پس این هردو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس حلت صدقات برای ایشان زیراکه منع النسان از مال حق وی موجب حلت محرم بر وی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رسالة مستقلة انتهی و لهذا فی روایة و در روایتی آمده و انها لا تحل لمحمد و لا لآل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه آل محمد را در سبل گفته در مراد بآل خلاف ست و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفته که مراد بآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی گویم و آل حارث بن عبد المطلب نیز بنابراین حدیث زیراکه این تفسیر راوی ست و آن مقدم ست بر غیر وی کما عرف فی علم الاصول پس رجوع بآن در تفسیر آل محمد در ینجا ظاهر ست زیراکه لفظ آل مشترک ست و تفسیر راوی دلیل ست بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم ست و اما تفسیر آل در ینجا به بنی هاشم که لازم از وی دخول اولاد مسلم و ابی لهب و نحو ایشان ست پس این تفسیری ست خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة بنو المطلب از عبد مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الآتی انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته اند

کہ بر حضرت وی مطلقاً حرام ست چه صدقهٔ واجب چه تطوع و بر ایشان صدقهٔ واجب نه تطوع کذا قال الطبری و در بعضی کتب حنفیه نوشته که صدقهٔ
نفل نیز حرام ست بر بنی هاشم نزد صاحبینه و نزد ابی حنیفه دو روایت انتهی یعنی جواز و عدم جواز و ارجح عدم جوازست زیراکه حدیث ازین تفصیل
ساکت ست پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوٰة به بنی هاشم ظاهر روایت ست و در روایتی
از امام ابوحنیفه جائزست درین زمان و ممنوع دران زمان بود و در روایتی از ابویوسف جائزست دفع بعضی بنی هاشم به بعض انتهی گویم حدیث
باب وارد ست برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودن آن اموال ست دران زمان و درین زمان هر دو موجود ست و تعلیل باحتیاج
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی حنفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث ست زیراکه احتیاج هم در زمان آنحضرت موجود بود و رنه در هنگام عدم حصول خمس
اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثهاست و همه صالح احتجاج ست و حکایت کرده است ابن رسلان اجماع
بر عدم جوازش بر بنی هاشم در شرح سنن و علما خلاف کرده اند در آلی که صدقه بر ایشان حرام ست و اظهر اقوال این ست که بنی هاشم اند و موالی
ایشان را درین باب حکم ایشان ست انتهی و در عموم بنی هاشم کلام ست کما تقدم در مصفی گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را باتفاق علما
و قال الشافعی بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند در موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند والله اعلم انتهی **وعن** جبیر بن مطعم
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی ست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد بمدینه و مرد آنجا در سنه پنجاه و چهار وقیل غیر ذلک بصیغه
تصغیر ست و پدر بصیغهٔ فاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خیبر و ترکتنا و نحن وهم بمنزلة واحدة گفت جبیر رفتم من
و عثمان بسوی رسول خدا پس گفتیم من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پسران مطلب را از خمس خیبر و ترک کردی ما را و ندادی حال آنکه ما و ایشان
یعنی بنو المطلب یک مرتبه ایم یعنی نسبت بتو زیراکه اولاد عبد مناف ایم که جد رابع ما و تست چه هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند
و من جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد منافم و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف ست
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد پس گفت آنحضرت نیستند پسران هاشم
و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بود نه در اسلام و در قضیهٔ تخالف بنی عبد شمس و نوفل
که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عهد بستند که با بنی هاشم مناکحت و مبایعت نکنند تا آنحضرت را بسته تسلیم ایشان نمایند بنی المطلب با بنی هاشم
یکی بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شیء واحد را بعضی سی واحد بسین مهمله روایت کرده اند بمعنی مثل و برابر و واحد تفسیر اوست غرض که
جبیر بن مطعم گفت که قسمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر پسران عبد شمس را که عثمان خویشان اویند و مر پسران نوفل را که من و اقران من باشند
هیچ چیز رواه البخاری در سبل گفته مراد به بنی هاشم درینجا آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و آل ابی لهب دران داخل
نیست زیراکه هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عتبه و معتب پسران ابولهب ایمان آورده بودند در حنین و حدیث دلیل
بر اینکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوٰة نیز نه سوای ایشان اگرچه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل
کرده ست آنرا باستمرار ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند
در احکام و این دلیل اوضح ست و باین رفته است شافعی و خالفه الجمهور و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفضیل داد و نه باستحقاق
و این خلاف ظاهر ست بلکه لفظ شیء واحد دلیل ست بر مشارکت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوٰة انتهی **وعن** ابی رافع مولی

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نام وی ابراهیم بود وقیل هرمز گفته اند مولای عباس بود وی با نحضرت بخشید وچون عباس اسلام آورد ابورافع
این خبر با نحضرت رسانید حضرت او را آزاد کرد مات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث
رجلا علی الصدقة من بنی مخزوم هر آئینه فرستاد آنحضرت مردی را برگرفتن صدقه یعنی زکوة از قبیله بنی مخزوم ونام آن مرد
ارقم بن ابی الارقم بود صرح به النسائی والطبرانی فقال لابی رافع اصحبنی فانك تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع
همراه من شو وصحبت دار بمن پس هر آئینه تو برسی از صدقه نصیب خود را وبدهیم بتو از آن چیزی فقال پس گفت ابورافع حتی آتی النبی
صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاسأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاتاه فساله پس آمد
نزد آنحضرت وپرسید او را از همراهی آن مرد فقال مولی القوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذاتهای ایشان اند وحکم ایشان
دارند وچنانکه صدقه ما را حلال نیست موالی ما را نیز حلال نباشد وانا لا تحل لنا الصدقة وما که بنی ہاشمیم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای
مائی نیز نباشد رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن خزیمة وابن حبان والحاکم وهو فی الطبرانی من حدیث
ابن عباس رضی الله عنه وحدیث دلیل ست بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم حکم آل محمد ست در تحریم صدقه ابن عبد البر در تمهید گفته
نیست خلاف در میان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت وبنی ہاشم وموالی ایشان انتهی وجماعتی بعدم تحریمش بر ایشان رفته بنا بر عدم
مشارکت در نسب وبنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست وجواب داده اند که مقدم نمی شود بر نص این علل پس مردود باشد زیرا که رافع نص ست ابن عبد البر
گفته هذا خلاف الثابت من النص ونیز این حدیث نص ست بر تحریم عماله بر موالی وبر آل محمد بالاولی زیرا که آن مرد خواسته بود که ابی رافع را بر بعض آنچه
آنحضرت او را بر آن عامل کرده والی گرداند وعماله آن ولایت بوی بدهد نه آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشد که گرفتن این ابورافع را جائز بود زیرا که
این دخل ست زیرا آن پنج کس که حلال ست او شان را گرفتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود گردید او را میرسد که هر کرا خواهد از آن بدهد پس
ابورافع را هم اخذ آن حلال باشد پس این گویا نظیر قول وی ست که گذشت ورجل تصدق علیه فاهدی منها وعن سالم بن عبد الله
بن عمر عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعطی عمر العطایا بود آنحضرت که میداد عمر را عطیه
فیقول اعطه افقر منی پس می گفت با نحضرت بده آنرا بمحتاج ترین بوی از من فقال خذه فتموله او تصدق به پس می فرمود
آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا یا تصدق کن بآن وما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذه وچیزی که بیاید
ترا از این مال وحال آنکه تو اشراف نکننده وانتظار برنده وطمع نکننده ونه سوال کننده آنرا پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچیزی که
نه این چنین ست پس پی مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو وطمع مکن وانتظار مبر چنانکه در میان مردم مشهور ست لا رد ولا کد وگویند
طمع نکند ومنع نکند وجمع نکند رواه مسلم حدیث افاده کرد که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود میرسد بگیرد آنرا ورد نکند زیرا که حدیث
در همین باب ست کما صرح به فی روایة مسلم واکثر بر آنند که امر در قول وی فخذه برای ندب ست وقیل برای وجوب وگفته اند مندوب ست در هر عطیه
که میدهد آنرا انسان که قبول کند آنرا بهر دو شرط که در حدیث مذکور اند وقتی که مال معطی حلال باشد واما عطیه سلطان جائر وغیره که مالش حلال
وحرام ست پس ابن منذر گفته اخذ آن جائز ست رخصت کرده شده ست دران وحجت اخذ این ست که حق تعالی در حق یهود گفته سماعون
للکذب اکالون للسحت وآن حضرت درع خود نزد یهودی گرو کرد مع علمه بذلك وهمچنین جزیه گرفت از آنها با آنکه میدانست که مال ایشان حرام
وحلال ست بلکه اکثر اموال آنها از ثمن خنزیر ومعاملات باطله بود انتهی ودر جامع کافی گفته عطیه سلطان جائر رد نکند زیرا که اگر میداند که این عین مال مسلم ست

قبولش و تسليمش بمالك آن مال واجب اگر ملتبس ست پس مظلمه است بر مستحق وي صرف كند و اگر عين مال جائر ست پس روي تقليل باطل ست كما انچه باتفاق
آن استعانت بر معصيت ميكرد از وي گرفته در سبل بعد نقل اين كلام گفته هو كلام حسن جار على قواعد الشريعة ليكن در گرفتن اين مال شرط ست
كه قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت محسن كه نفوس بر حب وي مجبول اند و در وهم نيندازد كه سلطان بر حق ست و لهذا وي عطيه او
قبول كرده وقد بسطنا في حواشي ضوء النهار في كتاب البيع ما هو اوسع من هذا انتهى

كتاب الصيام

صيام و صوم در لغت بمعني امساك ست و امساك عام ست از قول و عمل مردم و دواب و غيرها ابو عبيد گفته بر ممسك از كلام يا طعام
يا سير صائم ست و در شرع عبارت ست از امساك خاص كه باز داشتن نفس ست از طعام و شراب و جماع و جز آن از انچه وارد ست شرع بدان
بر وجه مشروع و تابع اوست درين حكم امساك از رفث و لغو و غيره از كلام محرم و مكروه بنا بر ورود احاديث در نهي ازان در صوم زياده بر غير وي
در وقت مخصوص بشروط مخصوص و تفصيلش در احاديث آينده مي آيد و مبدأ فرضيت وي در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف كرده اند در انكه صلوة
افضل ست يا صوم مشهور نزد جمهور آنست كه صلوة افضل ست از سائر اعمال چنانكه آمده خير اعمالكم الصلوة و بعضي گفته اند كه صوم افضل ست
زيرا كه فرموده است عليك بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر اين مخصوص بمخاطب ست يا مراد آنست كه نيست او را عدل بعد از نماز و بهر حال صوم
ركني ست از اركان اسلام و فريضه ايست از فرائض دين و ضروري ست از ضروريات شرع منكر فرضيت وي كافر ست و تارك بے عذر آن فاسق

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدموا رمضان بصوم يوم
ولا يومين پيشي نكنيد ماه رمضان را بروزه يكروز يا دو روز درينجا دليل ست بر اطلاق اين لفظ بر شهر رمضان و حديث ابي هريره نزد
احمد مرفوعا كه باين لفظ ست لا تقولوا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالى ولكن قولوا جاء شهر رمضان حديث ضعيف ست
مقاوم اين حديث كه در صحيح ست نتواند شد الا رجل در نسخ بلوغ المرام همچنين ست و لفظ وي در بخاري اين ست الا ان يكون رجل
مصنف گفته يكون تامه است اي يوجد رجل و لفظ مسلم الا رجلا است بنصب در سبل گفته هو قياس العربية لانه استثناء متصل من مذكور كان
يصوم صوما مگر مردي كه روزه مي داشت روزه را يعني عادت وي بود كه در روزي معين مثل دوشنبه يا پنجشنبه روزه مي داشت اتفاقا
پيش از رمضان آن روز واقع شد فليصمه پس بايد كه روزه دارد دران روز بعضي گفته اند كه اين نهي مخصوص ست بضعفا و آنحضرت صلى الله
عليه وسلم جمع كرده است ميان صوم رمضان و شعبان و مؤيد اين ست انچه در حديث متفق عليه آمده كه فرمود آنحضرت عمران بن حصين يا مردي ديگر را
كه روزه نداشتي تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار كني بدار دو روزه يعني بعد رمضان گويا آن مرد عادت اين دو روزه داشت يا نذر
كرده بود و چون نهي شنيد از صوم آن دو يوم باز ماند پس آنحضرت فرمود كه روزه منذور و معتاد منهي عنه نيست بايد داشت و اگر فوت شد
قضا بايد كرد متفق عليه حديث دليل ست بر تحريم صوم يوم يا دو يوم قبل رمضان ترمذي بعد روايت اين حديث گفته والعمل
على هذا عند اهل العلم كرهوا ان يتعجل الرجل الصيام قبل دخول رمضان بمعني رمضان انتهى در سبل گفته قوله بمعنى رمضان تقييد نهي ست باينكه
آن مشروط ست ببودن روزه احتياطا نه آنكه صوم مطلق باشد همچو نفل و نذر و مانند آن گوييم بعد اين قيد لازم مي آيد تقدم رمضان بهر صوم
كه باشد و اين خلاف ظاهر نهي ست زيرا كه نهي عام ست مستثنى نيست از وي مگر صوم كسيكه عادت صوم ايام معلومه دارد و آن ايام موافق
افتاد بآخر يوم از شعبان و اگر مراد آنحضرت صوم مقيد مي بود چنين مي فرمود الا مستنفلا يا مانند اين لفظ حال آنكه نهي از تقدم رمضان كرد

زیراکہ شارع دخول را در صوم رمضان معلق برویت ہلال وی کردہ پس متقدم علیہ مخالف نص ست امرا و نہیا و در وی ابطال فعل باطنیہ ست کہ تقدیم صوم یک یا دو یوم می کنند قبل رویت ہلال رمضان و زعم ایشان آنست کہ لام در قولہ صوموا لرویتہ در معنی استقبال ست ای مستقبلین لہا زیراکہ حدیث مفید عدم صحت حمل لام ست برین معنی واگرچہ در مواضع دیگر باین معنی آمدہ باشد و رفتہ اند بعض علما بآنکہ نہی از صوم بعد نصف اول از شاردہم شعبان ست بحدیث ابی ہریرہ مرفوعًا کہ چون بنیمہ رسید شعبان پس روزہ ندارید و دیگران گفتہ اند جائز ست بعد از انتصاف وی و حرام ست قبل وی بیکروز یا دو روز اما جواز اول پس بحث آنست کہ اصل ہمین ست و حدیث ابی ہریرہ ضعیف ست احمد و ابن معین گفتہ منکر ست و اما تحریم ثانی پس بحدیث کتاب ہو قول حسن انتہی کلام السبل سید علامہ عبداللہ بن صاحب السبل گفتہ مؤلف رح درینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع جزم بصحت حدیث ابی ہریرہ کردہ انتہی گویم حدیث ابو ہریرہ را ترمذی و ابوداود و ابن ماجہ و دارمی روایت کردہ اند و ابن حبان وغیرہ تصحیح وی نمودہ پس احتجاج بدان درست باشد و بہ قال الشوکانی رح و گفتہ درین باب حدیثہاست و خلاف طویل ست و در مطولات مبسوط انتہی وانچہ شیخ در ترجمہ گفتہ این نیز در حق کسی ست کہ قوت ندارد بر بپایی داشتن روزہا انتہی خلاف ظاہر حدیث ست **وعن عمار** بن یاسر رضی اللہ عنہ قال من صام الیوم الذی یشک فیہ فقد عصی ابا القاسم کسی کہ روزہ دارد روزی را کہ شک کردہ می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابوالقاسم را یعنی محمد رسول اللہ ﷺ و ابوالقاسم کنیت آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم و یوم الشک عبارت ست از روز سی ام شعبان کہ احتمال دارد کہ از رمضان باشد و احتمال دارد کہ نباشد بپوشیدہ شدن ہلال در ابر و مانند آن و علما را اختلاف ست در صوم آن یوم و دلالت حدیث و ما فی معناہ دال ست بر تحریم صوم آن یوم و باین رفتہ است شافعی و مالک و ابوحنیفہ و ہمین ست مختار اکثر ایمہ میگویند کہ روزہ ندارد روز شک و مکروہ ست صوم آن یوم و اگر دارند بہ نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزہ از رمضان ثابت شود روزہ از رمضان باشد و مستحب ست نزد حنفیہ مر کسی را کہ موافق افتد بیوم عادت صائم مر خواص را و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نہار و امام احمد و جماعتی از علما می گویند کہ اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کردہ شود و روزہ وی از رمضان و بسیاری از صحابہ و ابن عمر چون بیگذشت از شعبان بست و نہ روز طلب میکردند ہلال را اگر میدیدند آنرا یا می شنیدند خبر آنرا روزہ میداشتند و اگر مطلع صاف و بی علت میبود افطار می نمودند و اگر علت بودی روزہ می داشتند و حمل کردہ اند این را بر صوم نفل و حدیث باب را حمل می کنند بر روزہ بہ نیت رمضان در سبل گفتہ صحابہ ہم درین مختلف اند بعضی بجواز رفتہ و بعضی بمنع و عصیان اباالقاسم و اولہ بامحرمین ست و آنکہ شافعی از فاطمہ بنت الحسین رضی اللہ عنہا آوردہ کہ علی کرم اللہ وجہہ گفتہ اگر روزہ دارم روزی از شعبان دوستر ست بسوی من از اینکہ افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع ست یا آنکہ مجرد در بارہ روز شک نیست بلکہ بعد از انکہ گواہی داد مردی نزد وی برویت خود ہلال را پس روزہ گرفت و حکم کرد مردم را بروزہ و گفت اگر روزہ دارم الخ و منجملہ آنکہ نص ست درین باب حدیث ابن عباس ست پس اگر حائل شود میان شما و میان او ابر پس کامل کنید شمار سی روز و استقبال نکنید ماہ را اخرجہ احمد و اصحاب السنن و ابن خزیمہ و ابو یعلی و اخرجہ الطیالسی بلفظ ولا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان و اخرجہ الدارقطنی و صححہ و ابن خزیمہ فی صحیحہ و ابی داود راست از حدیث عایشہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیرہ یصوم لرویۃ ہلال رمضان فان غم علیہ عد ثلثین یوما ثم صام و ابوداود از حدیث حذیفہ مرفوعا آوردہ لا تقدموا الشہر حتی تروا الہلال او تکملوا العدۃ ثم صوموا حتی تروا الہلال او تکملوا العدۃ و فی الباب احادیث واسعۃ دالۃ علی تحریم صوم یوم الشک من ذلک الحدیث الآتی ذکرہ البخاری تعلیقا ذکر کردہ ست این اثر را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصلہ و وصل کردہ اند آنرا بسوی عمار و زیادہ کردہ مصنف در فتح

والحاكم وابن حبان وصححوه من طريق عمرو بن قيس عن ابي اسحق ولفظه عندهم كنا عند عمار بن ياسر فاتي بشاة مصلية فقال كلوا فتنحى بعض القوم فقال اني صائم
فقال عمار من صام الخ الخمسة احمد وابوداود وترمذي ونسائي وابن ماجة ونيز حاكم ودارقطني وبيهقي ودارمي ونيست اين حديث نزد مسلم وبخاري وهم نكرده
هر كه نسبت نمود آنرا بسوي وي وصححه ابن خزيمة وابن حبان ابن عبد البر گفته اين حديث مسند ست نزد ايشان ومرفوع اختلاف نكنند
دران وزعم كرد ابو القاسم جوهري كه آن موقوف ست ومكابره شد اين قول بروي وگفت مصنف در شرح نخبة الفكر واز آنچه آنرا حكم رفع ست حكم كردن
صحابي ست بر فعلي كه آن طاعت ست مر خدا و رسول را يا معصيت ست همچو قول عمار زيرا كه ظاهر آنست كه تلقي كرده است اين را از آنحضرت
صلى الله عليه وسلم انتهى پس مرفوع باشد حكماً ومعناً وموقوف باشد لفظاً **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابن عمر شنيدم آنحضرت را مي فرمود اذا رايتموه فصوموا چون ببينيد هلال رمضان را
پس روزه داريد واذا رايتموه فافطروا وچون ببينيد آنرا پس افطار كنيد فان غم عليكم فاقدروا له پس اگر پوشيده
شود ماه بر شما بغمام پس اندازه كنيد ماه را يعني بشماريد روزهاي اول ماه را وتمام كنيد وكامل گردانيد اين عدد را در ماهي كه پوشيده
شده است بر شما اقدروا صيغه امر ست وهمزه او همزه وصل ست ودال را كسره وضمه هر دو دهند وگفته اند كه ضمه خطاست متفق عليه
حديث دليل ست بر وجوب صوم رمضان برويت هلال وافطار آن اول روز از شوال برويت هلال وظاهرش اشتراط رويت جميع مخاطبين ست
ليكن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلكه مراد اخبار عدل ست كه حكم شرعي بدان ثابت شود خواه يك كس باشد يا دو وعلى الخلاف في ذلك پس
معنى اذا رايتموه آنست كه چون يافته شود فيما بين شما رويت واين دال ست بر اينكه رويت يك بلد رويت جميع اهل بلاد ست پس لازم باشد
حكم وگفته اند معتبر نيست زيرا كه اذا رايتموه خطاب ست مردم مخصوص را ودر مسئله اقوال ست نيست بر هيچ يكي از آنها دليل ناهض واقرب لزوم
رويت ست مر اهل بلد را وآنچه متصل اوست از جهاتي كه بر سمت او واقع ست در مصفى گفته اگر هلال را در يك شهر ديده شد ودر شهر ديگر تفحص
كردند ونديدند اگر آن شهر قريب ست لازم ست حكم رويت ايشان واگر بعيد ست لازم نيست بحديث ابن عباس وبقياس مسئله فطر
وحج كه در حديث منصوص شده وظاهر آنست كه مراد از بعد مسافت قصر ست واعتبار آن كرده نشود كه مسافت قصر را با امر هلال هيچ تعلق نيست
زيرا كه مشروعيت اكتفاي هر ناحيه برويت خود از جهت حرج ست در تكليف با بلاغ اخبار از جهت اختلاف مطالع وعادت قاضيه است ببلوغ
اخبار در مواضع قريبه پس اگر از آخر شهري كه دران رويت متحقق شد بر دو مرحله باشد حكم آن لازم نيست انتهى ودر قوله لرويته
دليل ست بر آنكه لازم ست صوم وافطار منفرد بالرويه را واين قول ائمه مذاهب اربعه است در صوم واختلاف كرده اند در افطار شافعي گفته
افطار كند وپوشيده دارد واكثر علما گويند صائم ماند احتياطاً كذا قاله في الشرح وليكن در اول باب صلوة العيدين از وي گذشت كه
قائل نيست بتركه يقين نفس خود واتباع مردم مگر محمد بن حسن شيباني وجمهور گويند متعين ست بر وي حكم نفس او در آنچه متيقن ست پس اينجا
متناقض آنجا گفته وسبب خلاف قول ابن عباس ست مر كريب را كه اعتداد نكند برويت هلال وي در شام ست بلكه موافقت اهل مدينه كند
وروزه دارد روز سي ويكم باعتبار رويت وي در شام زيرا كه آن روز سي ام ست نزد اهل مدينه وابن عباس گفت كه اين از سنت ست وگذشت
حديث ونيست نص در آنچه احتجاج كرده اند بدان بنا بر احتمال كما تقدم پس حق آنست كه عمل كند بيقين نفس خود صوماً وافطاراً وحسن ست
تكتم آن براي صوم مردم از اسارت ظن در حق وي كذا في السبل گوييم از احمد بن حنبل دو روايت ست يكي آنكه روزه گيرد برويت خود دوم آنكه
روزه نگيرد مگر با مردم اگر هلال را به بيند واداي هر دو روايت در كتب حنابله مذكور ست و للمسلم ومسلم راست از حديث ابن عمر

فان اغمي عليكم فاقدروا ثلثين پس اگر پوشیده شود هلال بر شما پس اندازه کنید ماه را سی روز و در روز سی ام افطار کنید و تمام ماه
بشمرید در سبل گفته وهذا احسن تفاسیره وفیه تفاسیر اخر نقلها الشارح خارجة عن ظاهر المراد من الحدیث انتهی و در مواهب لدنیه گفته این مذهب مالک و مذهب
مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف ست و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم ست تا دانسته شود که این ماه سی روز ست
یا بست و نه روز و این قول غیر سدید ست زیرا که قول منجمین نا مقبول و نا معتبر ست در شرع و اعتماد بدان نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و اصحاب و اتباع و خلف و سلف بدان عمل ننموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر ست که فرمود ما امت
امیه ایم حساب و کتاب را نمی دانیم ماه چنین و چنان ست سه بار گفت و عقد کرد ابهام را در بار سوم و فرمود ماه چنین و چنین می باشد یعنی گاهی سی روز
و گاهی بست و نه روز متفق علیه وللبخاري و در روایت بخاری ست فاكملوا العدة ثلثين پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام
گردانید سی روز را و این صریح ست در شمردن سی روز و رعایت نکردن حساب نجوم و منازل قمریه ابن بطال گفت فی الحدیث دفع لمراعاة المنجمین
وانما المعول علیه رویة الاهلة وقد نهینا عن التکلف وقد قال الباجي في الرد علی من قال انه یجوز للحاسب والمنجم وغیرهما الصوم والافطار اعتمادا علی
النجوم ان اجماع السلف الماضین حجة علیهم وقال ابن بریرة هو مذهب باطل قد نهت الشریعة عن الخوض فی علم النجوم لانها حدس وتخمین لیس فیها
قطع انتهی صاحب سبل در بعض رسائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا بر رویت هلال دخولا و خروجا
یا اکمال عدت سی روز چنانکه درین روایت ست فهل فی الاکوان اوضح من هذا البیان و انتقال فرمود آنحضرت بعد نزول اكملت لكم دينكم الخ
و بودند اهل بیت و اصحاب او بر آن و نمی شناختند زیادت و نقصان منازل را و نه آنرا که متاخران میزان معرفت وقتش گردانیده اند و نه این
امور را که تکلیف موقت بر آن دائر ست و توقیت ایام و شهور و سنوات بحساب منازل قمریه بدعت ست باتفاق امت انتهی وله و بخاری راست
في حديث در حدیث ابي هريرة اسمعیلی گفته تفرد به البخاری عن آدم عن شعبة فاكملوا عدة شعبان پس کامل کنید شمار شعبان را
سی روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تقیید باحد الشهرین شوکانی گفته روزه دارد سی روز تا آنکه نمایان شود هلال شوال پیش از اکمال
آن زیرا که وارد ست ادله صحیحه بر آن که چون پوشیده شود هلال روزه دارند سی روز مانند حدیث ابی هریره و مثل اوست حدیث ابن عمر
نزد مسلم و حدیث ابن عباس نزد احمد و ترمذی و نسائی و صححه و حدیث عایشه نزد احمد و ابو داود و دارقطنی باسناد صحیح و جز آن از احادیث انتهی
و بالجمله این احادیث نصوص ست در آنکه نیست صوم و نه افطار مگر برویت هلال یا کمال عدت کذا فی السبل وعن ابن عمر رضي الله
عنه قال تراءى الناس الهلال گفت ابن عمر بیک دیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن و هلال نام غره
قمر ست و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته اند و قیل در دو شب آخر ماه بست و ششم
و بست و هفتم و در غیر این شبها قمر ست کذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اول ست که دیده می شود در شب نخست از رمضان فاخبرت
النبي پس خبر دادم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اني رايته که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصيامه
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمي والدارقطني والبيهقي وصححه ابن حبان
والحاكم وصححه ايضا ابن حزم كلهم عن طريق ابي بكر بن نافع عن نافع عن ابن عمر حدیث ابن عمر دلیل ست بر عمل کردن بخبر واحد در صوم
گرفتن و این مذهب گروهی از اهل علم ست و مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد نیز همین ست و لیکن عدالت شرط ست
و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی ست که متعلق ست بدان وجوب این صوم پس مشابه شد بروایت احادیث و اخبار را

بخبر واحد عدل ونزد مالک ودر قولی شافعی را ودر روایتی از احمد واسحق شرط است شهادت دو کس مثل سائر شهادات واستدلال ایشان
بخبر نسائی ست از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت نشستیم اصحاب نبی را صلی الله علیه وسلم وپرسیدم ایشان را وحدیث کردند مرا که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه دارید بدیدن وی وافطار کنید بدیدن وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کامل کنید شمار شعبان را
سی روز مگر آنکه گواهی دهند دو شاهد پس این حدیث بمفهوم خود دال ست بر آنکه اخبار واحد کافی نیست وجواب داده اند که این مفهوم ست
ومنطوق که مفاد حدیث ابن عمر وحدیث اعرابی که بیاید اقوی ست از آن ولیکن عدالت مخبر شرط ست بالاتفاق وطحاوی گفته قبول کرده شود
عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور ست چنانکه ظاهر حدیث آینده است وچون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول ست
خبر زن وعبد واین در صوم ست با غیم ودر فطر با غیم شرط ست شهادت وعدالت وحریت وبی علت در هر دو شرط ست جمع کثیر ومراد کثیر
عدد تواتر ست ونزد بعضے اهل محله ودر روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان اعرابيا
جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني رايت الهلال آمد اعرابی نزد آنحضرت وگفت بدرستیکه من دیده ام هلال را
یعنے ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذن في الناس يا بلال
ان يصوموا پس ندا کن در مردم ای بلال واعلام کن ایشان را که روزه دارند غدا فردا ودرین حدیث دلیل ست برینکه خبر مردی
مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نیست مقبول ست در ماه رمضان ونیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحاوی گفت رواه الخمسة
یعنے احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ونیز دارمی وبیهقی ودارقطنی وحاکم ودر وی دلالت ست بر قبول خبر واحد در صوم وبرینکه اصل
در مسلمانان عدالت ست زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی مگر شهادت ودر وی این ست که امر در هلال جاری مجرای اخبار ست نه شهادت
واینکه کافی ست در ایمان اقرار بشهادتین ولازم نیست تبری از سائر ادیان **وصححه** ابن خزيمة وابن حبان وگفت ترمذی
روی مرسلا وگفت نسائی انه اولی بالصواب وسماک که یکی از روات این حدیث ست وراوی ست از عکرمه از ابن عباس چون متفرد شود
باصلی حجت نباشد ولهذا گفت مصنف **ورجح النسائي ارساله** وترجیح داد نسائی ارسال او را ودارقطنی وطبرانی در اوسط
از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه وآنجا ابن عمر وابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه وگواهی داد برؤیت
هلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر وابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز دار شهادت او را که بتحقیق رسول خدا جائز داشت
شهادت یک کس را بر رویت هلال رمضان وبود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس دارقطنی گفته متفرد ست
بآن حفص بن عمر الایلی واو ضعیف ست شوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک واحمد وشافعی در یک قول نووی گفته صحیح همین ست
ورفته اند مالک واوزاعی وثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن وگذشت واخرجه احمد ایضا وبحدیث امیر مکه حارث بن حاطب ولفظ وی
اینست که عهد کرد بسوی ما آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بینیم ما وگواهی دهند دو شاهد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان اخرجه ابو داود
والدارقطنی وگفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل وصحیح ست وغایت آنچه درین دو حدیث ست آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم
قبول خبر واحد ولیکن احادیث خبر واحد راجح ست ازین مفهوم وعدالت مخبر شرط ست باتفاق انتهی **وعن** حفصة ام المؤمنين
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من لم يبيت الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را و در روایتی من لم یُجمع آمده بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت العزم بودن بر کاری و در روایتی من لم ینویعنی هر که نیت نکرد رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی در مصنفی گفته یکی از ارکان صوم نیت ست بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را تفتیشی ست زیرا که خالی نیست از انکه معنی نیت درین حدیث قصد فعل باشد یا تعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگرچه قصد علت غائیه ست از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فمن کانت هجرته الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جبلی ست شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت اخلاص ست و آن باضافهٔ فعل باشد بخدای تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روزه طاعتی جدا ست ولهذا گاهی مباح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعض آخر پس هر روزه واجب ست و تبییت نیت در فرض واجب ست و متصل ساختن باول جزو صوم یا ایقاع آن در جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا امساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادت مستمرهٔ مردم نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیزها حرج عظیم ست و از صاحب شرع نصی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر ست از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان ست بنا بر انچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم الشک بجهت معنی رمضان نفل باشد یا فرض منهی ست بحدیث عمار و علت نهی آنست که این تعمق ست در دین و اگر لیلهٔ ثلثین از رمضان نیت کند و مید اند که اگر ثابت شد هلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از ان چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضرورة انتهی و مال الترمذی والنسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفصه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابو داود گفت لا یصح رفعه و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت انه خطأ و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف ست و گفت ابن ابی حاتم الوقف اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد ما له عندی ذلک الاسناد و گفت بیهقی رواة وی ثقات اند لیکن مروی موقوف ست و گفت خطابی اسنده عبد الله بن ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول ست و در سبل گفته اختلاف کرده اند ائمه در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخبر قوة لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابو داود وقف کرده اند معمر بفتح میمین و عین مهمله در میان آنها و زبیدی بضم زا و نام او منیه بن صعب ست و ابن عیینه و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفصه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن خزیمة و صحیح گفت آنرا بطریق رفع ابن خزیمه و ابن حبان و گفت حاکم در اربعین صحیح علی شرط الشیخین و گفت در مستدرک صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین باب ست از عایشه اخرجه الدارقطنی و در روی عبد الله بن عباد ست و وی مجهول ست ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمونه بنت سعد و رواه ایضا و در روی واقدی ست شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح ست پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی و للدارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفصه باین لفظ ست لا صیام لمن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مر کسی را که فرض نگردانید آنرا از شب و این دال ست بر انکه صحیح نیست صیام مگر به نیت از شب پس باید که نیت صوم کند در هر جزء از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب ست زیرا که صوم عمل ست و اعمال به نیات اند کما تقدم و اجزای نهار

غیر منفصل اند از شب بفاصل متحقق پس صوم متحقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علیحده باید کما تقدم و این مشهور ست از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی ست و تقویت کرد این قول را ابن عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لکل امرء ما نوی و این کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت ست و فطر در شبهای او عبادتی دیگر ست که بدان استعانت بر صوم نهار می کنند در سبل گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بما یدل علی قوته انتهی و حدیث عام ست از اینکه روزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب شرط ست هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما النفل پس جائز ست نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزه رمضان و نفل و نذر معین جائز ست به نیت از نصف نهار شرعی که قبل زوال ست و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب در سبل گفته فیه خلاف و تفاصیل و استدلال کرده است قائل عدم وجوب تبییت بحدیث بخاری که بر انگیخت آنحضرت مردی را که ندا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید نخورد گفته اند که واجب بود بعد تر منسوخ شد وجوب او بصوم رمضان و نیست نسخ وجوب وی رافع سائر احکام پس رمضان و آنچه در حکم اوست از نذر معین و تطوع مقیس باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و بحدیث عایشه که بیاید و آن دال ست برانکه آنحضرت صوم تطوع بغیر تبییت نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک را لازم آکل و غیر آکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص ست و کفایت عاشورا بغیر تبییت بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بروی آنچه مساوی اوست مثل کسی که خفت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزی ست

وعن عایشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم فقال هل عندکم من شیء قلنا لا گفت عایشه در آمد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتم نیست قال فانی اذا صائم فرمود پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و از ینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز ست و همین ست مذهب حنفیه و باین قائل ست امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب ست نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغة گفته نیست اختلاف درمیان قول آنحضرت که هر که نکرد نیت روزه از شب روزه او نیست و درمیان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را زیرا که اول در فرض ست و ثانی در نفل و مراد بنفی نفی کمال ست انتهی ثم اتانا یوما آخر پستر آمد آنحضرت نزد ما روز دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدی لنا حیس پس گفتیم فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حای حمله و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله طعامی ست که ساخته می شود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج ست فقال ارینیه فرمود بعایشه بنما مرا حیس را که چگونه است بسیار و در روایتی قربیه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبحت صائما پس تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بر نیت روزه فاکل پس خورد آنحضرت از ان حیس و از ینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز ست بی عذر و برین اند اکثر علما و ابوحنیفه و اصحاب وی بر انند که واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل ست و ابطال عمل منهی عنه ست لقوله تعالی لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است دران لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن

ودر روایتی جائزست مطلقاً زیراکه قضا خلف اوست پس باکی نیست بنقض وی ودر وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف ست نزد مالک قضا کند اگر بی عذر نقض کرده است رواه مسلم وابوداود وابن حبان والدارقطنی والبیهقی نحوه در سبل گفته اما حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی اعم ست از آنکه نیت صوم باشد یانه پس محمول باشد بر تبییت زیراکه محتمل رد کرده می شود بسوی عام ونحو آن باآنکه در بعض روایات حدیث عایشةؓ انی کنت اصبحت صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تبییت وعدم فرق میان نفل وفرض وقضا ونذرست وقائم نشد دلیلی بر رفع این هردو اصل پس بقا بر آن هردو متعین ست انتهی **وعن سهل** بن سعد بن مالك الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است وآخر کسی ست که مرد در مدینه از اصحاب در سنه نود ویک وقیل هشتاد وهشت وبود وقت وفات آنحضرتؐ پانزده ساله نامش اول حزن بود آنحضرتؐ بدل کرده سهل نام کرد رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر بدرستیکه فرمود آنحضرتؐ همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در کشادن روزه واین بجهت مخالفت اهل کتاب ست که تاخیر می کنند در افطار تا اشتباک نجوم واختلاط آن ودر ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت وتیقن بدان واحتیاط در آن بود نه استعجال بتردد وباطن چنانکه بعضے از ارباب تکلف در تسنن می کنند توربشتی گفته اگر قصد در تاخیر تادیب نفس ودفع سرکشی وتوسنی کردن نفس یا مواصلت عشا ... نوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد ومؤید این تاویل ست حدیث صحیح که روایت کرده است آنرا ابوسعید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال نکنید وهرکدام از شما که خواهد وصال کند گو که وصال کند تا سحر وتاخیر افطار بسیاست نفس وقطع شهوات امری ست که کرده اند آنرا بسیاری ربانیین وارباب احوال ومعاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه سحر سطوری گوید بعد ورود نص صحیح در تعجیل فطر توجه تاخیر آن بسیاست نفس وجز آن خوب نیست زیراکه اصل مقصود موافقت حق ست نه شکست نفس الا ... تعجیل در نظر شارع بود ... افضل ست از مصلحت دید آحاد امت خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه دین غالب ست مادامیکه شتابی کنند مردم افطار را زیراکه یهود ونصاری تاخیر میکنند رواه ابوداود وابن ماجة پس علت منصوص شارع را گذاشته اختراع مصلحت در ... آن در مذاق اهل اتباع ذائقه حنظل می بخشد ومفهوم حدیث وصال تا سحر نه تاخیر افطارست بلکه ترک تعشی ست بعد افطار پس از تاخیر ... باشد ... اعادهٔ برکت برخود در اتباع باید داشت نه ابتداع متفق علیه زیاده کرد احمد واخروا السحور وزیاده کرد ابوداود ولان الیهود والنصاری یؤخرون الافطار الی اشتباك النجوم در شرح مصابیح گفته ثم صار فی ملتنا شعار الاهل البدعة وسمة لهم ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس متحقق شود برویت یا باخبار کسی که جائزست عمل بقول وی وذکر کرد آنحضرتؐ علت را که مخالفت یهود ونصاری ست مهلب گفته وحکمت در وی آنست که از شب در روز بیفزاید ونیز تعجیل ارفق ست بصائم واقوی ست برای او بر عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار مستحب ست ومکروه نیست تاخیر مگر کسیکه تعمد آن کند ودر وی فضیلت بیند وللترمذي من حديث ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال گفت آنحضرتؐ فرمود الله عز وجل احب عبادي الي اعجلهم فطراً دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان ست در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت وشکرگزاری ترخیص واغتنام نعمت اظهار بندگی واحتیاج وعباد عام ست از همه کس لیکن مراد مسلمانان اند زیراکه یهود ونصاری تاخیر میکنند وفی الباب عن ابی ذر عند احمد وحدیث دلیل ست بر آنکه تعجیل افطار احب ست بسوی وی تعالی از تاخیر پس اباحت مواصلت تا سحر افضل نباشد از تعجیل افطار یا مراد از عبادی کسانی اند که افطار میکنند وبسحر مواصلت نمی نمایند اما آنحضرتؐ پس خارج ست

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که انه لیس مثلکم کما یاتی پس وی احب صائمین ست بسوی خدای تعالی اگرچه تعجیل فطر نماید
چه او را اذن بود در وصال واگرچه چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت ست سحور بفتح سین وضم آن هر دو جائز ست
اگر بفتح ست معنی آن طعام سحر ست واگر بضم ست معنی آن طعام سحر خوردن ومحفوظ نزد اکثر محدثین بفتح ست واظهر در معنی ضم ست زیرا که
برکت در فعل ست بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل واگر در هر دو برکت اعتبار کنند نیز می رسد ودرینجا دلالت ست بر سنیت
سحور متفق علیه وزیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلا تدعوه ولو ان یتجرع احدکم جرعة من ماء فان الله وملائکته یصلون علی المتسحرین
وظاهر امر وجوب تسحر ست لیکن مواصلت آنحضرت ومواصلت اصحاب وی آنرا بندب فرود آورد وابن منذر اجماع نقل کرده بر آنکه تسحر
مندوب ست وبرکت در وی اتباع سنت ومخالفت اهل کتاب ست بحدیث مسلم مرفوعا فصل میان صیام ما وصیام اهل کتاب خوردن
سحر ست وتقوی بدان بر عبادت وزیادت نشاط وتسبب برای صدقه برکسیکه سوال کند وقت سحر کذا فی السبل گویم وروی حدیث الباب النسائی
وابو عوانة فی صحیحه من حدیث ابی لیلی الانصاری وروی النسائی والبزار من حدیث ابن مسعود والنسائی من وجهین عن ابی هریرة واخرجه
البزار من حدیث قرة بن ایاس المزنی وروایت کرد ابن ماجه وحاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نهار
وبقیلوله نهار بر قیام لیل وشاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هریرة ونزد ابو داود ست بروایت ابن واسع ودر ابن حبان از ابی هریره
که نعم سحور المؤمن التمر ودر ابن حبان ست از ابن عمر مرفوعا بدرستیکه خدا وفرشتگان او صلوة میفرستند بر متسحرین وهم در وی ست از ابن عمر
سحری کنید واگرچه بجرعه از آب باشد ودر روایتی از بخاری ست که گفت انس سحور کردند رسول خدا وزید بن ثابت وهرگاه که فارغ شدند
از سحور خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحور ودخول در نماز گفت بقدر آنکه مردی
پنجاه آیت بخواند واخرجه مسلم ایضا واین حد تاخیر اوست بنص شارع پس متعین باشد بران عمل ولا یلتفت الی غیره **وعن** سلمان بن
عامر الضبی صحابی ست ابن عبد البر در استیعاب گفته در صحابه بجز وی کسی ضبی نیست رضی الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر
علی تمر فرمود چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما زیرا که سبب برکت ست چنانکه در روایت ترمذی ست فانه برکة حافظ
ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بر امت ونصح ایشان زیرا که دادن شیء حلو طبیعت را با خلو معده داعی ترست
بسوی قبول او وانتفاع گرفتن قوی بدان خصوصا قوت باصره که تقویت وی بحلاوت بیشتر ست ... از صوم نوعی از یبس حاصل
میشود وچون آب تر شد انتفاع او بغذا کامل تر باشد بعد وی با آنچه در تمر وآب ست از خاصیت مؤثره در صلاح قلب که نمی دانند آنرا مگر اطبای
قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور پس اگر نیابد تمر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از آلایش
وصاف کننده است آنرا وموجب اشتهاست رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ودارمی نیز وصححه ابن خزیمة
والحاکم وابو حاتم الرازی ایضا وروی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه واسناده ضعیف وروی الترمذی والحاکم وصححه من حدیث انس
مثل حدیث الباب سواء ورواه احمد الترمذی والنسائی وغیرهم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم ودر سندش مقال ست ولفظ وی این ست کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حسا حسوات من ماء ووارد شده است در عدد تمر که آن سه است در سبل گفته وفی
الباب روایات فی معنی ما ذکر ودل علی ان الافطار بما ذکر هو السنة انتهی **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی

الله علیه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روزه یا زیاده بی اکل وشرب درمیان آن فقال رجل من المسلمین پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب مصنف در فتح الباری گفته لم اقف علی اسمه فانک تواصل یا رسول الله پس بدرستیکه تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی ازان وحال آنکه تو میخوانی ما را دائم باتباع خود قال فرمود آنحضرت بجواب آن مرد وایکم مثلي وکدام یک از شما مانند من ست استفهام انکاریست یا توبیخ یعنی ایکم علی صفتي ومنزلتي من ربي ودر روایتی لستم کهیئتکم ودر روایتی ست مثلکم ودر روایتی ست کاحدکم اني ابیت یطعمني ربي ویسقیني بدرستیکه من شب میکنم درحالیکه طعام میدهد مرا آنکه پرورنده وتربیت کننده من ست وآب میدهد مرا ودر روایتی اظل عند ربي لیکن در فتح الباری گفته ارجح لفظ ابیت است نه اظل ودر روایتی اني اطعم واسقی ودر لفظی لي مطعم یطعمني وساق یسقیني وحاصل همه یکی ست در سفر السعادة گفته علما در این شراب وطعام چند قول ست یکی آنکه طعام وشراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این ست وعدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل بر حقیقت متعین بود دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از معارف ولذات مناجات وفیضان لطائف آلهی که بر دل وارد میگشت وانچه توابع آنست از نعیم روح وشادی نفس وروح دل وروشنائی چشم که بآن چندان قوت وقدرت ومسرت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغني شود ؎ لها احادیث من ذکراک تشغلها * عن الشراب وتلهیها عن الزاد * لها بوجهک نور تستضاء به * ومن حدیثک في اعقابها حادی * اذا اشتکت من کلال السیر اوعدها * روح القلوب فتحیي عند میعاد * این قول دوم مختار ست چه اگر بر حقیقت طعام وشراب حمل افتد وصال متصور نبود بلکه باطل شود انتهی گویم این قول دوم منقول ست از ابن رجب در لطائف واز حافظ ابن القیم در هدی وبعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذالک لم یکن مواصلا وجوابش آنست که طعامیکه از جنت بروجه تکریم آید منافی تکلیف نیست ونه آنرا حکم طعام دنیاست وبعضی گفته اند که مراد بطعام وشراب قوت ست که لازم اوست گویا فرمود که خدای من مرا قوت آکل وشارب می بخشد وچیزیکه قائم مقام طعام وشراب میگردد افاضه میکند یا مراد بطعام وشراب عدم احساس الم جوع وعطش ست واین غیر معنی قوت ست وگفته که معنی اول راجح ست چه سیرابی وسیری منافی حال صائم ست ومفوت مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گرسنگی وتشنگی ست ونیز حال آنحضرت در اکثر احوال جوع بود تا آنکه سنگ بر شکم می بست قال المصنف في الفتح شیخ در ترجمه گفته مختار آنست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغني میشد واین در محبتهای مجازی ومسرتهای حسی مجرب ست چه جای محبت حقیقي ومسرت معنوی که مر آنحضرت را بود انتهی ودرین جا اقوال دیگر ست واحسن آن تسلیم ست بالتفویض تا این چه مقام ست وکدام شراب وطعام فلما ابوا ان ینتهوا عن الوصال واصل بهم یوما ثم یوما پس هرگاه که سرباز زدند انیکه باز مانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان یکروز پس دیگر روز یعنی تا دو روز ثم رأوا الهلال فقال لو تاخر الهلال لزدتکم پس دیدند هلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد هلال در بر آمدن البته زیاده میکردم شما را وصال کالمنکل لهم حین ابوا ان ینتهوا واین ارشاد همچو عقوبت کننده بود برای ایشان وقتیکه سرباز زدند از باز ماندن تنکیل عقوبت کردن وعبرت دیگران گردانیدن نکال عقوبت واین دال ست بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم ست ومباح ست وصال تا سحر بحدیث ابی سعید فایکم اراد ان یواصل فلیواصل الی السحر رواه البخاري ودرین حدیث ابی سعید دلیل ست بر آنکه امساک بعض لیل مواصلت ست واین وارد ست بر کسیکه میگوید شب محل صوم نیست پس منعقد نمی شود به نیت واما حدیث ابن عمر در صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا وپشت داد روز ازینجا وفرو رفت آفتاب پس تحقیق افطار کرد صائم پس نیست منافی وصال زیرا که مراد بافطر دخل في وقت الافطار ست نه آنکه وی حقیقة مفطر شد چه اگر حقیقة مفطر میشد نه حث بر تعجیل وارد میشد

و نه نهی از وصال و نه روائب وصال تا سحر مستقیم می ماند و هم در وی دلالت ست بر آنکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه
وسلم شوکانی گفته حرام ست وصال بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر نهی از آن انتهی زیرا که قول اقوی ست از فعل چه خطاب ست با امت و شافعی
نص کرده است بر کراهت و کراهت در استعمال سلف در معنی حرمت ست و لهذا اصحاب وی مختلف اند در آنکه این کراهت تحریمی ست یا تنزیهی و اول
اصح ست و باختصاص وی رفته اند جمهور و رحمت و شفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای رحمت بود و اهل سلوک که مولع اند بریاضت نفوس
و گاه اضلن ابواج افطار میکنند بکف آبی یا از حقیقت وصال بر آیند در مصنفی گفته وصال زائل میشود بیک قطره آب یا یک لقمه طعام زیرا که حقیقت صوم ستنی غیر وقته و آنچه مبطل صوم ست
مبطل آن نیز باشد و ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب داخل ست پس اگر باتفاق چیزی نخورد و نه آشامید وصل نباشد و همچنین نیت روزه گرفتن
فردا داخل ست پس اگر بدون این نیت ترک اکل و شرب کرد وصال نباشد انتهی متفق علیه من حدیث ابن عمر و عائشة و ابی هریرة و انس و تفرد مسلم باخراجه
عن ابی سعید و قیل البخاری الی قوله یسقینی و اختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی مطلق حرام گفته اند کالشوکانی
وغیره و نزد مالک و ابو حنیفه نیز جائز نیست و علیه الاکثر و گفته اند حرام بر کسی ست که در مشقت شدید افتد و مباح کسی راست که بر وی شاق نیست و اول
رای اکثر ست و هر که قائل بتحریم نیست میگوید که اگر حرام می بود وصال نمیکرد آنحضرت با ایشان و تقریر نمیداشت ایشان را بر آن و این قرینه اکراهست
و ابو داود از مردی از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از حجامت و مواصلت و حرام نکرد این هر دو را بر اصحاب خود و اسنادش صحیح ست و بزار و طبرانی در
اوسط از حدیث سمره آورده نهی کرد رسول خدا از وصال و نیست عزیمت وصال ست مراد او را مواصلت صحابه چنانکه ابن ابی شیبه باسناد صحیح آورده که ابن الزبیر
تا پانزده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جزوی روایت کرده پس اگر از این نهی تحریم می فهمیدند وصال نمیکردند و نیز دال ست بر جواز روایت ابن السکن مرفوعا
کالله تعالی فرض نکرد صیام لیل را پس هر که خواهد پیروی من کند و تبعیت نیست او را اجر و گفته که تعلیل باینکه وصال فعل نصاری ست مقتضی تحریم نیست اعتذار
جمهور از مواصلت آنحضرت که این بطریق تقریع و تنکیل آنها بود و احتمال جوازش از برای مصلحت نهی حد تاکید زجر ایشان ست زیرا که چون آنها مباشر
وصال شدند حکمت نهی بر آنها ظاهر شد و این داعی تر شد بسوی قبول نهی ایشان بنا بر آنچه مترتب شد بر آن از ملال در عبادت و تقصیر در آنچه اهم
از آن یا ارجح تر از وظائف عبادات و اقرب تر در اقوال تفصیل ست **وعنه** ای ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه داریکه ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول
و مراد اینجا شامل قول و فعل ست تا صحیح افتد قول وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع
طعامه و شرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت ست از
عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای نائرهٔ نفسانیت ست تا نفس از امارگی برآید
و مطمئنه گردد رواه البخاری و در حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار روزه دار ست که نیست او را حاصلی از
روزهٔ خود مگر تشنگی و بسا شب خیز نماز گذار ست که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری رواه الدارمی مراد دروغ و غیبت و دیگر مناهی
و نماز در زمین مغصوب ست و اعتنا نکردن بجماعت بارعایت ارکان و آداب آن و ابو داود و اصحاب السنن و اللفظ له و لفظ مر ابو داود
راست حدیث دلیل ست بر تحریم کذب و عمل بر آن و تحریم سفه بر صائم و این هر دو بر غیر صائم نیز حرام ست مگر آنکه تحریم در حق وی مؤکد تر ست
همچنین تحریم زنا از شیخ و خیلاء از فقیر و در حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد او را کسی یا بد گوید پس باید که بگوید که من روزه دارم و دشنام نمیدهم
نه بدایته نجوابا **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل و هو صائم بود آنحضرت که

بوسه میداد وحال آنکه روزه دار می بود علما گفته اند معنی حدیث آنست که شما را نمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید از ان وگمان ووهم نکنید که شما مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستید در استباحت قبله چه وی مالک نفس خود بود ومامون بود ازینکه از وقوع در قبله از وی انزال یا شهوت یا هیجان نفس یا مانند آن پیدا شود وشما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس ست ازان امام محمد در موطا گفته باز داشتن خود ازان افضل ست واین قول ابی حنیفه ست واکثر علما که پیش از ما بوده اند ویباشر وهو صائم وبود که مباشرت میکرد یعنی بشره واندام را ببشره زنان واندام آنها می رسانید وحال آنکه وی روزه دارست پس مراد بمباشرت ملامست ست وگاهی بمعنی وطی فی الفرج آید وآن درینجا مراد نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتم آیا نیست که آنحضرت مباشرت میشد ووی صائم ست گفت وی مالک تر بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش بآنحضرت کرد قرطبی گفته این اجتهاد ست از عایشه رض وگفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه تنزیهی نه تحریمی اعتقاد میکرد کما یدل له قولها املکم لاربه ودر کتاب الصائم قاضی یوسف از طریق حماد بن سلمه ست که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا وامام محمد در موطا گفته مباشرت در حکم تقبیل ست در ظاهر روایت ومکروه ست مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه دران ودر موطای مالک ست ابن عمر نهی میکرد از تقبیل ومباشرت وعمر نهی میکرد از تقبیل ومیگفت نبود از عصمت هیچیکی را انچه بود مر آنحضرت را در سبل گفته قول وی وهو صائم دلالت نمیکند برانکه وی نیز صائمه می بود ابن حبان در صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعض زنان خود را در فریضه وتطوع بعده باسناد خود روایت کرده که بود آنحضرت مس نمیکرد روی او را وحال آنکه وی صائمه ست وگفت نیست میان هردو تضاد زیراکه وی مالک ارب خود بود وتنبیه فرمود بفعل خود بر جواز آن برای کسی که مثل وی صلی الله علیه وسلم مالک نفس خود باشد وترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائمه باشد بنابر علم بانچه ترکیب داده شده ست در زنان از ضعف نزد ورود برانها انتهی و لكنه كان املكم لاربه ولیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را وشهوت خود را ودر روایتی لنفسه ارب بفتح همزه وراء بمعنی حاجت ودر روایت مشهور نزد محدثین همین ست وگاهی روایت کرده میشود بکسر همزه وسکون راء واین نیز بمعنی حاجت ست وبمعنی عضو وفرج نیز می آید وبر تقدیر اراده عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود وتورپشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب وصواب ست پس احسن حمل او ست بر حاجت وبای حال جمع وی آراب ست مثل جمل واجمال ودر حدیث دلیل ست برانکه ذکر ما یقع بین الزوجین لاباس به ست اگر وقتی حاجت باشد ونهی ازان وقتی ست که بغیر حاجت باشد والله اعلم متفق علیه وظاهر حدیث باب جواز قبله ومباشرت ست مر صائم را الدليل التاسي به صلی الله علیه وسلم وبنابر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده وجواب قاضی ست باباحت بدلیل فعل وی صلی الله علیه وسلم واللفظ لمسلم واین عبارت را در سبل نگرفته وله عنها الفاظ ترمذی گفته درین باب ست از عمر بن الخطاب وحفصه وام سلمه وابن عباس وانس وابی هریره وحدیث عایشه رض حسن صحیح ست ودر روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومی مکید زبان او را رواه ابوداود واین بر تقدیری باشد که آب دهان در حلق فرو نرود وگفته که سند این حدیث ضعیف ست زیراکه یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری ست ودیگر سعید بن اوس وهر دو ضعیف اند والله اعلم وزاد فی رواية وزیاده کرد مسلم در روایتی في رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود ودر مسله اقوال ست اول مالکیه را که مکروه ست مطلقا دوم آنکه محرم ست بقوله تعالی فالآن باشروهن زیراکه در وی منع مباشرت ست در نهایه گفته وجواب داده اند که مراد بمباشرت درین آیه جماع ست وبیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما افاد حدیث الباب وقومی گفته که حرام ست قبله وهر که تقبیل کرد صوم وی باطل شد سوم آنکه مباح ست وبعضی ظاهریه مبالغه کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل ست یعنی جوان را مکروه ست وپیر را مباح واین مروی ست

از ابن عباس و دلیلش روایت ابو داود ست که آمد آنحضرت را مردی و پرسید او را از مباشرت صائم پس رخصت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید
او را پس نهی کرد از آن پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان پنجم آنکه جائز ست مالک و قادر بر نفس خود را
والا فلا و این مروی ست از شافعی و دلیلش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید از آن خبر داد او را ام سلمه که آنحضرت
این چنین میکند پس گفت ای رسول خدا بالتحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تاخر پس فرمود انی اخشاکم لله و این دال ست
بر عدم فرق میان شیخ و شاب و الابیان میکرد آنحضرت آنرا برای عمر لاسیما عمر در ابتدای تکلیف بود در سبل گفته از آنچه شناختی ظاهر شد که اثبات
اقوی الاقوال ست و دال ست بر آن روایت احمد و ابو داود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کردم
امروز کاری بس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده ما را اگر مضمضه کنی باب و تو صائم باشی گفتم لا باس بذلک پس فرمود ففیم پس این فکر
در چیست و نیز اختلاف کرده اند در آنکه چون بوسید یا دید یا اندام باندام رسانید و انزال کرد یا مذی ریخت شافعی و غیره گویند قضا کند در غیر نظر چون
انزال کند و نیست قضا در امذا و مالک گوید قضا و کفاره در هر دو ست مگر در مذی که صرف قضا ست و ثمه خلافات آخر و الاظهر انه لا قضاء و لا كفارة
الا علی من جامع و الحاق غیر المجامع به بعید انتهی **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم احتجم
وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجة الوداع پس محرم را جائز ست که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کنده نشود
و اگر کنده شود جزای آن بدهد واحتجم وهو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم بحجامت فاسد نمیگردد و نزد ابو حنیفه مکروه هم نیست و قضا و
و کفارت لازم نمیگردد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میگردد صوم حاجم و محجوم و واجب میگردد بر وی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میگردد صوم حاجم و واجب میگردد بر وی کفارت
قاله الطیبی رواه البخاری و ابو داود و النسائی و الترمذی و این را طریقی دیگر ست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه کرده و در جمع یا
استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان وی صلی الله علیه وسلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافر ست
و سفر نکرد در رمضان باحرام مگر در غزوهٔ فتح و نبود در آن وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتم در جمله اولی نظر ست زیرا که کدام مانع ست از آن شاید
یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و مثل این اخبار صحیحه رد نتوان کرد پس ظاهر شد که بعض روات جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و وهم کرد که آن
هر دو معا وقوع یافته و اصوب روایت بخاری ست احتجم وهو صائم واحتجم وهو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی ازین دو امر در حالت مستقله
و لا مانع منه و بتحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافر ست و در صحیحین ست که نیست در ما صائم مگر آنحضرت
و عبد الله بن رواحه و بقوی این ست ورود و غالب احادیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی ست اول احتجم
وهو محرم دوم احتجم وهو صائم سوم احتجم وهو صائم واحتجم وهو محرم چهارم احتجم وهو صائم محرم پس اول مروی ست بطرق شتی از ابن عباس متفق علیه
از حدیث عبد الله بن بحینه و در نسائی و غیره از حدیث انس و جابر ست و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلول است
مسموع نیست از حکم و قد رواه ابن سعد من طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آخر آن فلذلک کرهت الحجامة للصائم و حجاج ضعیف ست و قد رواه
البزار من طریق داود بن علی عن ابیه عن ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فغشی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرده میان
هر دو حدیث کما قدمناه و رابع را نسائی و غیره از طریق میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعله احمد و علی بن المدینی و غیرهما انتهی در
سبل گفته محتمل که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیحده و قرینه بر آن معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام ست **وعن** شداد
بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او و پدر او را صحبت ست رضی الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبقيع آمد آنحضرت مردی را ببقیع که مقبره مدینه مطهره است وهو يحتجم وآن مرد
حجامت میکرد وآنحضرت گیرنده بود دست مرا وقتی که هیجده شب گذشته بود في رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم والمحجوم فرمود روزه کشاد
حجامت کننده وحجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو وجمهور علما برانند که حجامت نمی‌شکند روزه را ومکروه نیست صائم را مگر بجهت طریان
ضعف واین مذهب امام ابوحنیفه وشافعی است وهمین است مروی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وباین قائل است جماعتی از صحابه مثل سعد
بن ابی وقاص وعبدالله بن عمر وزید بن ارقم وام سلمه وگویند حدیث شداد منسوخ است بحدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متاخر است
چه وی صاحب آنحضرت بود سال حجة الوداع که سنه دهم است وشداد صاحب عام الفتح بود کذا عن الشافعي وگفت شافعي توقی از حجامت احتیاطا
احب است بسوی من وگویند ناسخ است حدیث انس در قصه جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید واخرج الحازمي من حديث ابي سعيد مثله ابو محمد بن حزم
گفته حدیث شداد ثابت است بلا ریب لیکن یافتیم در حدیث که نهی کرد آنحضرت از حجامت مر صائم را واز مواصلت وحرام نکرد این هر دو را ابقاء بر
اصحاب خود واسنادش صحیح است وروایت کرد ابن ابی شیبه حدیث ابی سعید که رخصت کرد آنحضرت در حجامت صائم را ورخصت نمی باشد مگر
بعد از عزیمت پس این دال است بر نسخ برابر است که حاجم باشد یا محجوم وگفته اند دلالت حدیث بر کراهت است ویدل له حدیث انس الآتي
وگفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجامت ارتکاب امری دیگر میکردند مفسد صوم یعنی غیبت مردم رواه ابو حاطي
عن یزید بن ابی ربیعة عن ابی الاشعث الصنعاني ابن خزیمه درین تاویل گفته انه اعجوبة زیرا که قائل آن نمیگوید که غیبت مفطر صائم است وگفت
احمد وکدام یک سالم می ماند از ما از غیبت اگر غیبت مفطر صوم [illegible] ما را خود صومی نیست وقد وجه الشافعي بهذا القول وحمل کرد شافعي افطار
صوم بالغیبت بر سقوط اجر صائم مثل قوله صلی الله علیه وسلم للمتکلم والخطيب يخطب لا جمعة له اگرچه امر نکرد او را باعاده پس معلوم شد که مراد سقوط اجر است
ودرین وقت هیچ وجه برای اعجوبه بودن این تاویل نیست کما قاله ابن خزیمه بغوی گفته مراد بافطار تعرض آن هر دو است بافطار زیرا که حاجم مامون نیست
از آنکه چیزی از خون بجوف وی برسد نزد مکیدن ومحجوم له مامون نیست از ضعف قوت بخروج دم وانجام کار بافطار باشد رواه الخمسة
الا الترمذي یعنی احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وصححه البخاري احمد وابن خزیمة وابن حبان مصنف در تلخیص طرق این
حدیث را باختصار از جماعتی از صحابه آورده ودر سبل گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر من الصحابة وحافظ سیوطی در جامع صغیر گفته انه متواتر وحدیث
دلیل است برانکه حجامت مفطر صائم است چه حاجم وچه محجوم له وباین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل واتباع او وابن المبارک واوزاعی واسحق
وابی ثور وواجب است قضا وکفاره وبه قال بعض الشافعية مثل ابن خزیمه وابن المنذر وابن حبان ونقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی است
از آنحضرت که حجامت کرد ووی صائم بود ومروی است افطر الحاجم والمحجوم له ومن هیچ یک را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند
صائم محبوب تر باشد نزد من واگر بکند حجامت نمی‌گویم که افطار کرد ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت وچون بمصر آمد
میل کرد برخصت انتهی مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل وارجح است من حيث
الاسناد وباوجود آن اگر اجتناب کند خوب است احتیاطا وقیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل
بخارج ودر نمی آید چیزی از خارج بداخل ونیز حجامت موجب ضعف است وکسر شهوت وموافق مصلحت صیام است وجماع هم اگرچه [illegible]
ولیکن ثابت شده است از آن اجتناب بنص ومجمع علیه است ومحفوظ از صحابه وتابعین وعامه اهل علم عدم افطار بحجامت است وعلمای حدیث
احمد مبالغه کرده اند وتصحیح حدیث شداد وتایید مذهب خود ونصرت آن بمعقول ومنقول وگفته اند که ده وانزده نفر از صحابه روایت کرده اند [illegible]

درین باب و بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام بحاجم و محجوم گذشت و این حدیث فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نکردند
که حجامت کردند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است انتهی ذکره الشیخ فی الترجمة و بعضی گویند صرف محجوم عله افطار میکنند و اما حاجم پس
افطار وی نمیشود و عمل برین حدیث در طرف اول و در سبل گفته لا ادری ما الذی اوجب العمل ببعضه دون بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته قوله صلی الله
علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم له نص ست در حصول فطر هر دو را پس جائز نیست اعتقاد بقا صوم هر دو با اخبار آنحضرت از فطر ایشان و اینکه اطلاق با
بدون قرینه داله بر آنکه ظاهرش غیر مراد ست پس اگر جائز باشد اراده مقاربت فطر نه حقیقت وی این حدیث ملبس باشد نه بیان حکم انتهی در سبل
گفته لا ریب فی ان هذا هو الذی دل له حدیث انس الآتی **عن** انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما كرهت الحجامة.
للصائم گفت انس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه دار چنین ست که ان جعفر بن ابي طالب احتجم وهو صائم
جعفر برادر علی رضی الله عنهما حجامت کرد و او صائم بود فمر به النبي صلى الله عليه وسلم فقال افطر هذان پس گذشت بوے
آنحضرت و فرمود روزه کشادند این هر دو که حاجم و محجوم اند ثم رخص النبی صلی الله علیه وسلم فی الحجامة للصائم بعد تر رخصت کرد
و اجازت داد آنحضرت در خون کشیدن مر روزه دار را فكان انس يحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد و او روزه دار می بود
رواه الدارقطني وقواه روایت کرد این اثر را دارقطنی و گفت قوی ست و لفظ وی این ست ان رجاله ثقات ولا نعلم له علة و این حدیث
از ادله نسخ حدیث شداد ست و از وی معلوم میشود که آخر امر رخصت ست بر تقدیر ثبوت کراهت نیز و در حدیث ابو سعید خدری ست که
فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه نمیکشاید روزه دار حجامت و قی و احتلام ست رواه الترمذی ولیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ ست
یعنی شاذ ست و عبد الرحمن بن زید که راوی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و بیهقی و روایت
کرده است آنرا ابو داود از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه ست بصواب و ابو زرعه گفته که صحیح ست
و گفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می پنداشتید حجامت را در زمن رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیدا شدن
ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را و مکروه ست در ان رواه البخاری و هم در بخاری ست تعلیقا بود ابن عمر که حجامت
میکرد و حال آنکه صائم ست بعد تر ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد بشب **وعن** عايشة رضي الله عنها ان النبي
صلى الله عليه وسلم اكتحل في رمضان وهو صائم بدرستیکه آنحضرت سرمه کشید چشم خود را در رمضان و حال آنکه روزه دار بود
از ینجا معلوم شد که سرمه کشیدن زیان نمیکند بروزه و هو قول الشافعی و بعضی مکروه گویند و هو قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق
و مذهب ابو حنیفه رخصت ست و مذهب مالک کراهت و نزد ابو داود ست از انس که بود رسول خدا که سرمه میکرد و در حدیث دیگر ست
که فرمود پرهیز کنید ازان و هر دو ضعیف ست و ابن شبرمه و ابن ابی لیلی گفته اند که کحل مفطر صوم ست لقوله صلی الله علیه وسلم الفطر مما دخل
ولیس مما خرج و اذا وجد طعمه فقد دخل و جواب داده اند که دخول کحل غیر مسلم ست زیرا که چشم منفذ نیست بلکه از مسام می رسد زیرا که انسان
گاهی حنظل را بپای خود می مالد و مزه او در دهن می یابد و حال آنکه روزه او نمیشکند و حدیث الفطر مما دخل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس
و وصله عنه ابن ابی شیبة و آنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اثمد لیتقه الصائم پس گفت یحیی بن معین له حدیث
رواه ابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش بقیه ست روایت میکند از سعید بن ابی سعید از هشام و سعید ...
گفته اتفاق کرده اند حفاظ بر اینکه روایت بقیه از مجهولین مردود ست انتهی ولیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف ...

علی الصحیح و فرق کرد ابن عدی در سعید بن ابی سعید الزبیدی پس گفت که وی مجهول ست و در سعید بن عبد الجبار و گفت وی ضعیف ست وحال آنکه هر دو یکی اند و گفت بیهقی لیس بالقوی و رواه البیهقی من طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده که بود آنحضرت که سرمه میکشید وحال آنکه وی روزه دار ست گفت ابن ابی حاتم عن ابیه که این حدیث منکر ست و گفت در حق محمد که وی منکر الحدیث ست وکذا قال البخاری و رواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش مقارب ست و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام له من حدیث ابن عمر ایضا و لفظ وی این ست که بیرون آمد بر ما رسول خدا و هر دو چشم او پُر از اثمد و این در رمضان بود و وی صائم ست و درین باب از بریره مولاة عایشه نزد طبرانی در اوسط و از ابن عباس نزد بیهقی در شعب الایمان وقال الترمذي لا يصح فيه شيء گفت ترمذی بصحت نرسیده است از حضرت صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و روایت کرد ترمذی از انس که آمد مردی نزد رسول خدا و گفت که شکایت کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم بدرد آمده پس آیا سرمه کشم در چشم وحال آنکه من روزه دارم فرمود سرمه بکش ترمذی گفت سند این حدیث قوی نیست و ابو عاتکه که راوی این حدیث ست ضعیف داشته میشود و رواه ابو داود من فعل انس ولا باس باسناده **وعن** ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي وهو صائم فاكل وشرب فليتم صومه هر که فراموش کرد روزه را وحال آنکه وی روزه دار ست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزهٔ خود را که باطل نمیگردد فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که نخورانیده است او را و ننوشانیده مگر خدای تعالی و این حکم عام ست در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم ست قضا در روزهٔ رمضان و قیاس همین ست و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ایمهٔ این حدیث را قائل میشدم بقضا و در هدایه گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت حافظ شوکانی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسیان پس الحاق کرده اند آنرا بعض اهل علم باکل و شارب ناس و بعض منع کرده اند و راجح الحاق ست انتهى متفق عليه و رواه ابن حبان و الدارقطني و ابن خزيمة و الحاكم و الطبراني في الاوسط ولفظ وی این ست چون بخورد روزه دار بفراموشی پس جز این نیست که آن رزق خداست که راند آنرا او تعالی بسوی وی و نیست قضا بروے وللحاکم و حاکم راست از حدیث ابی هریره من افطر في رمضان ناسيا فلا قضا عليه ولا كفارة هر که افطار کرد در رمضان فراموش کننده پس نیست قضا بروی و نه کفاره وهو صحيح و اسناد این زیادت صحیح ست و رواه الدارقطني و ابن خزيمة و ابن حبان ایضا و سر در معذور داشتن صائم ناسی آنست که صوم را هیئتی یاد دهنده نیست بخلاف صلوة و احرام حج که این را هیئات مذکره است از استقبال قبله و تجرد از جامهٔ دوخته پس صائم احق ست بمعذور داشته شدن در سبل السلام گفته لفظ من فطر عام ست جماع را و تخصیص اکل و شرب بنابر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن دقیق العید و حدیث دلیل ست بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد بنسیان روزهٔ وی نکشاد بدلیل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم ست حقیقة و این قول جمهور ست و بعضی بافطار رفته اند زیرا که امساک از مفطرات رکن صوم ست پس حکم وی حکم کسی ست که رکنی از نماز فراموش کرده و واجب ست بروی اعاده و اگرچه ناسی ست و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را بآنکه مراد از ان فلیتم امساکه عن المفطرات و جواب داده اند که قوله فلا قضا علیه ولا کفارة صریح ست در صحت صوم ناسی و عدم قضای او و اخراج کرد دارقطنی اسقاط قضا را در روایت ابی رافع و سعید مقبری و ولید بن عبد الرحمن و عطا بن یسار کلهم عن ابی هریرة و فتوی داده است بآن جماعتی از صحابه منهم علی رضی الله عنه و زید بن ثابت و ابی هریرة و ابن عمر قاله ابن المنذر و ابن حزم و در سقوط قضا احادیث ست که بعض او مشید بعض ست و تمام ست احتجاج بدان و الا قیاس در نماز پس تمام نیست

فاسد الاعتبار زیراکه در مقابلهٔ نص ست با آنکه در اصل منازع ست و احمد از مولاة بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد
یک قصعه از ثرید پس خورد از آن بسیار یاد کرد که وی صائمه بود پس گفت او را ذو الیدین اکنون بعد از آنکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت
تمام کن روزهٔ خود را پس نیست آن مگر رزق که راند آنرا خدای تعالی بسوی تو و در روایت عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابو هریره و گفت او را
صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا باس گفت پس تر داخل شدم بر انسان و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس اطعمک الله
وسقاک گفت پس تر در آمدم بر دیگری پس نسیان کردم پس خوردم طعام گفت ابو هریره انت انسان لم تتعود الصیام **وعن** ابی هریرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذرعه القيء فلا قضاء عليه کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی
پس نیست بر وی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیراکه عدم قضا فرع صحت ست ومن استقاء فعليه القضاء کسیکه قی کند بقصد پس بر وی
قضاست که مبطل صوم ست اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق ست که قی پری دهن باشد یا کمتر ازین این ست مذهب ائمه ثلثه
واما نزد حنفیه پس امام محمد موافق ایشان است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگرداند تعمد را بملأ فم پس اگر قلیل باشد
قضا نکند چنانکه در حدیث ست در هدایه مذهب ابو حنیفه ذکر نکرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محمد روایتی ست از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته
امام محمد در موطای خود نوشته که همین ست قول ابی حنیفة انتهی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر اینکه تعمد قی مفسد صیام ست شوکانی گفته در وی
نظر ست زیراکه ابن مسعود و عکرمه و ربیعه گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه قی غالب باشد یا مستخرج تا وقتی که چیزی را باختیار خود نه بر گرداند و استدلال
کرده اند باین حدیث که افطار نمیکند صوم را سه چیز یکی قی دوم حجامت سوم احتلام و این را ترمذی و بیهقی باسناد ضعیف روایت کرده اند زیراکه
در سندش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست و او ضعیف ست و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحدیث ابو هریره زیراکه
آن مطلق ست و این مقید انتهی و در سبل گفته جواب داده اند بحمل وی بر غلبهٔ قی جمعا بین الادلة و بحمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست و خاص اصح ست
از وی سندا پس عمل بروی اولی باشد و اگرچه معارض اوست برائت اصلیه انتهی گویم ترمذی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ ست و نیز روایت
کرده است آنرا ابو داود و دارقطنی از مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود اشبه ست بصواب و ابو زرعه گفته
اصح ست پس قی عمد مبطل صوم باشد گو کفاره مباش در مصفی گفته آیا فساد استقاء صوم را از جهت عین اوست پس فاسد کند اگرچه یقین باشد
که چیزی بجوف رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مظنهٔ رجوع ست پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزدیک فقیر آنست که
استقاء بمنزلهٔ نوم ست که شارع آنرا مظنهٔ رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه باختیار ست حکم بفساد صوم
نموده است چنانکه نوم را مظنهٔ خروج ریح گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علحده پیدا شد دائر بر علت خود پس
حق آنست که وی مفسد ست از جهت مظنهٔ رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع
نصب کرده است یافته شد اگرچه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترفه که اصلا حرج ندارد انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی
و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن حبان و دارقطنی و حاکم و او را الفاظ ست از حدیث ابو هریره واعله احمد و اعلال کرده است آنرا امام احمد
بآنکه غلط ست و گفت ابو حاتم منکر ست زیراکه در وی سلیمان بن قرم الضبی البصری النحوی ست و وی رافضی ست اما توثیق کرد او را احمد و غیره
واخرج له البخاري ومسلم متابعة و در سفر السعادة ترمذی گفته این حدیث غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفرد ست بدان
عیسی بن یونس و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتهی و محفوظ مقابل شاذ ست و گفته بخاری مروی ست

از غیر وجه صحیح نیست اسناد او و گفت دارمی زعم کرده اند اهل بصره که هشام وهم کرده است دران و گفت ابو داؤد و بعض حفاظ که نمی بینیم آنرا محفوظ و انکار کرد آنرا احمد و گفت در روایت خود لیس من ذا شئ گفت خطابی اراده میکند که آن غیر محفوظ است و نقل کرد منها از احمد که حدیث کرد بآن عیسی و نیست در کتاب وی غلط کرد دران و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح ست بر شرطهما و اخرجه من طریق حفص بن غیاث واخرجه ابن ماجة ایضا و قواه الدارقطنی ولیکن قوی گفته است آنرا دارقطنی و گفت اسنادش صحیح ست **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة في رمضان بیرون آمد آنحضرت در سال فتح بسوی مکه در رمضان در سنه هشتم از هجرت و ابن اسحق وغیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشر از رمضان فصام حتی بلغ کراع الغمیم تا آنکه رسید کراع غمیم را بضم و تخفیف را و فتح غین معجمه جضعی ست میان مکه و مدینه نزدیک بعسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح من ماء پستر طلبید قدحی از آب فرفعه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پستر نوشید آب را فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بروزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند بیفرمانی کنندگان آنکسانند بیفرمانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول را صلی الله علیه وسلم و قبول نکردند رخصت خدای عز و جل را و وارد شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورده شود عزیمتهای او نه از ان جهت که روزه داشتن حرام ست چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس ست که بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید عسفان را پس طلبید آب او برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود تا به بینند آنرا مردم پس افطار کرد تا آنکه قدوم آورد بمکه و این واقعه در رمضان بود و بود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکانی گفته مذهب جمهور رخصت صوم ست در سفر و مروی ست از بعض ظاهریه و محکی ست از ابو هریره که فطر در سفر واجب ست و روزه کافی نیست انتهی **وفی لفظ** و در روایتی این ست **قیل له** گفته شد مر آنحضرت را ان الناس قد شق علیهم الصیام وانما ینتظرون فی ما فعلت بدرستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان روزه و جز این نیست که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری تو فدعا بقدح من ماء بعد العصر فشرب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر و نوشید آب را در سبل گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر و افطار که کدام یک ازین بهتر ست قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر ست در حق کسی که در مشقت نیندازد او را صوم و فطر صوم بهتر ست کسی را که مشقت رساند او را و اگر کسی که قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را انتهی **رواه مسلم** در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه مسافر راست که روزه نهد و افطار کند و او راست کشادن روزه و اگرچه اکثر روز صائم بوده باشد و خلاف کرده است درین طرف اول داود و گفت کافی نیست مسافر را صوم لقوله تعالی فعدة من ایام اخر و لقوله اولئك العصاة و قوله لیس من البر الصیام فی السفر و خلاف کرده اند او را جماهیر و گفته اند که مجزی ست صوم لفعله صلی الله علیه وسلم و بنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء و قوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان ست امر او را با فطار و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در وی این ست که نیست در حدیث که امر کرده باشد ایشان را بلکه فعل وی مقتضی وجوب ست و اما حدیث لیس من البر پس در حق کسی ست که روزه بر وی دشوار ست آری عام ست لا التحریم صوم در سفر بر کسیکه شاق ست بر وی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت ست که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار ست

پس آنانکه روزه گرفتند بعد از آن بعضی افطار کردند تا بار اجماعات و اما جواز افطار اگرچه اکثر ... ادامه روزه باشد پس مذهب جمهور جواز اوست و تعلیق کرده است
شافعی قول را بآن در بویطی بر ثبوت حدیث و گفت هر که صبح کرد در حضر روزه دار بعد از آن سفر کرد پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه
ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد روز کدید و گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و کدید هشت روز است مراد بحدیث
آنست که آنحضرت روزه نداشت روزها در سفر پس افطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بران باب را که اذا صام ایاما من رمضان ثم سافر
واحمد و اسحق گویند جائز ست او را افطار بعد در آمدن بسفر و ظاهر حدیث با ایشان ست زیرا که وی مسافر ست و اما افضل پس مذهب ابو حنیفه
و شافعی و مالک و ثوری و جز ایشان آنست که صوم افضل ست مسافر را اگر مشقت و ضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل ست و اوزاعی را
و سعید بن المسیب و احمد و اسحق و غیر ہما گفته اند فطر افضل ست مطلقا و احتجاج کرده اند باحادیثی که احتجاج کرده است بدان قائل عدم اجزای صوم
و گویند که این احادیث اگرچه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که بیاید و قوله من احب ان یصوم فلا جناح علیه بنفی جناح مفید لا باس
بست نه آنکه محرم ست و افضل نیست و حجت قائل افضلیت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسفار همین صوم بود و لیکن
لا بد ست از دلیل بر اکثریت آن و تاویل کرده اند احادیث منع را بآنکه در حق کسی ست که صوم بروی شاق ست و بعضی گویند هرچه آسان تر ست
همان افضل ست و بعضی گویند صوم و افطار هر دو برابر ست زیرا که احادیث درین باب متعاول آمده و این ظاهر حدیث انس ست که سفر کردیم
با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر و نه مفطر بر صائم **وعن** حمزة بن عمرو الاسلمی کنیت وی ابو صالح یا ابو محمد ست معدود ست
در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد و عائشة و غیر ہما مات سنة احدی و ستین وله ثمانون سنة رضي الله عنه انه قال یا رسول الله اجد فی
قوة علی الصیام فی السفر فهل علي جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یابم من در خود قوت بر روزه داشتن در سفر پس آیا هست
بر من گناه قال هي رخصة من الله فرمود این افطار رخصت ست از خدای عز و جل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کرد برخصت
و عمل کرد بران پس نیک ست نظر بشهود کرم و تیسیر آلهی و عجز و ضعف خود و من احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسیکه
دوست داشت که روزه دارد پس نیست گناه بروی و درین اشارت ست بافضلیت افطار و ظاهرش تخییر ست میان صوم و فطر و دلیل
بر جواز صیام در سفر رواه مسلم بالجمله احادیث در صوم و فطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض بافضلیت یکی و بعضی در
تخییر و بعضی در جواز افطار و ذم صیام در تفاوت احوال و اوقات و ازینجا اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند
واصله فی المتفق علیه و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست از حدیث عائشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو سال بدرستیکه حمزه
بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن
ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مگر صوم تطوع را بدلیل قولش در روایتی نزد یک مسلم که انی اسرد الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد ابو داؤد ست
در روایت صحیحه که وی سوال نکرد مگر از فرض و صححها الحاکم انتهی و در سبل گفته استدلال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم دهر
زیرا که وی آنحضرت را خبر کرد بسرد صوم و آنحضرت او را مقرر داشت و انکار نکرد و وی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد
وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد و حقی بسبب آن فوت نشود و بشرط فطر عیدین و تشریق و اما انکار آنحضرت بر ابن عمرو صوم دهر را پس
معارض این نیست زیرا که آنحضرت ضعف وی از ان دریافته و در واقع نیز همچنین بود زیرا که وی در آخر عمر ضعیف گشته میگفت یالیتنی

قبلت رخصته صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را اگرچه قلیل می بود وحشت میکرد ایشان را بران انتهی گویم مذهب مختار حنفیه و امام مالک آنست که چون ایام منهیه را افطار کند در صوم دهر هیچ باک نیست کذا فی العالمگیریه **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال رخص للشیخ الکبیر ان یفطر رخصت کرده شد پیر کلان سال را در افطار کردن و یطعم عن کل یوم مسکینا و بخوراند هر روز یک مسکین را و لا قضاء علیه و نیست قضا بر وی در صفی گفته و در حکم پیر کبیر السن است کسیکه ضعف دارد جبلی یا عارض که شفا از ان متوقع نیست و قدرت بر صوم با آن ضعف نمیدارد و آیا این فدیه بر سبیل وجوب است یا بر سبیل استحباب شافعی را درین مسئله دو قول است اظهر آنست که بر طریق وجوب است زیرا که عوض قضاست و بقیاس اطعام از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از ذمه او مطلقا ساقط میشود تا یافتن قدرت ظاهر اول است مانند صدقة الفطر انتهی در سبل گفته مسئله اختلاف است در میان سلف جمهور گویند اطعام لازم است در حق کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ است و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ است و نیست اطعام بر کبیر نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب است او را اطعام و قیل غیر ذلک و اظهر همان است که ابن عباس گفته و مراد بشیخ کسی است که عاجز است از صوم و ظاهر آنست که حدیث موقوف است و محتمل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد و تغییر صیغه بجهت حصول علم است بآن زیرا که ترخیص بطریق توقیف می باشد و محتمل که ابن عباس آنرا از آیه کریمه فهمیده باشد و هو الاقرب انتهی گویم مراد بآیه کریمه قول وی تعالی است و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ است شوکانی گفته در صحیحین است از حدیث سلمة بن الاکوع که چون نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیه دهند پس نازل شد بعد او آیتی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابو داود من حدیث معاذ بنحو ما تقدم بزیاده فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی این ناسخ اوست و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خیر لکم پس این آیات ثابت کردند صوم را بر مقیم صحیح و رخصت کردند مریض و مسافر را در افطار و ثابت کردند اطعام برای پیری که روزه نمی تواند داشت انتهی گویم در رواه ابو داود من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و له طرق فی سنن البیهقی و اخرجه الحاکم فی المستدرک من طریق عکرمة عنه نحوه و زیاده کرد که نیست قضا بر وی و درین باب است از ابن عمر نزد دارقطنی بروایت نافع از وی که هر که دریافت او را رمضان و نبود که روزه داشته است رمضان را پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم و نیست بر وی قضا و درین باب است از انس بروایت شافعی از مالک که انس بن مالک چون پیر شد قادر نبود بر صیام پس فدیه میداد و رواه البیهقی من حدیث قتادة عن انس موصولا مصنف در تلخیص گفته و تعلیق کرده است این را بخاری در صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطرق کثیره در تعلیق التعلیق گفت ابن عبد البر رواه الحمادان و معمر عن ثابت که چون پیر شد انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد و میخورانید و درین باب است اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بر وی است هر روز را مدی از گندم انتهی و قومی گفته این آیت غیر منسوخ است منهم ابن عباس کما نهنا و مروی است از وی که میخواند و علی الذین یطوقونه ای یکلفونه و لا یطیقونه و می گفت نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر و زن سالخورد است ابن عبد البر گفته مروی است این قرائت بطرق از ابن عباس و عائشه و مجاهد و جماعة انتهی و در سنن دارقطنی است از ابن عباس و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین واحد فمن تطوع خیرا قال زاد مسکینا فهو خیر له و قال لیست بمنسوخة الا انه رخص للشیخ الکبیر الذی لا یستطیع الصیام و اسنادش صحیح و ثابت است و در وی دلالت است بر آنکه رخصت نیست مگر پیری را که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح است و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از حنطه آمده و هم دار قطنی

از ابن عباس و ابن عمر در حامل و مرضع آورده كه اين هر دو افطار كنند و نيست قضا و اخرج مثله عن جماعة من الصحابة وانهما يطعمان كل يوم مسكينا و از انس بن مالك روايت كرده كه ضعيف شد سالى از صوم پس ساخت جفنه از ثريد و طلبيد سى مسكين را و سير خورانيد ايشان را اگوييم از بعض كتب لغت ظاهر ست كه همزهٔ اطاقت براى سلب ست پس معلوم شد كه آيت غير منسوخ ست در مصفى ست بغوى گفته علما مختلف اند در شيخ فانى و حامل و مرضع پس شيخ فانى را غير از فديه لازم نيست و فديه سنت ست نزديك مالك و واجب ست نزديك غير او و حامل كه بترسد بر ولد خود قضا كند بغير الطعام نزديك مالك و ابو حنيفه زيرا كه وى بمنزلهٔ بيمار ست و اسحق بن راهويه گفته ست كه حامل و مرضع اگر خواهند اطعام كنند بغير قضا و اگر خواهند قضا كنند بغير الطعام مترجم گويد اين قول اخير بتطبيق ادله مناسب ترمى نمايد والله اعلم **مسئله** آيا حكم مرضع مثل حكم حامل ست ظاهر آنست كه مثل اوست و در حكم مرضع ست كسى كه افطار كند براى خلاص ساختن غريق يا مانند آن انتهى

رواه الدارقطني والحاكم وصححاه روايت كردند اين را دارقطنى و حاكم و گفتند كه صحيح ست و دل له الاحاديث كما تقدم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي گفت آمد مردى كه نامش سلمه يا سلمان بن صخر البياضى بود نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم فقال هلكت و گفت هلاك شدم من يعنى بيفتادم در گناه و در روايت دارقطنى در علل بسند جيد باين لفظ ست كه آمد باديه نشينى در حاليكه طپانچه زد روى خود را و ميكند موى خود و ميزد سينه خود را و ميگفت هلاك شد ابعد و رواها مالك عن سعيد بن المسيب مرسلا و در روايتى از دارقطنى باين لفظ ست كه گفت هلكت واهلكت يعنى هلاك شدم و هلاك كردم زن خود را يا افگندن او در گناه و زعم كرد خطابى كه متفرد شده بآن معلى بن منصور از ابن عيينه و ذكر كرد بيهقى كه حاكم نظر كرد در كتاب معلى بن منصور پس نيافت اين لفظ را در ان و اخراج كرد آنرا از روايت او را ادعى و ذكر كرد اين لفظ داخل شد در حديث بعض رواة و صاحب آنرا ذكر نكرده اند مصنف در تلخيص گفته رواها الدارقطنى من رواية سلامة بن روح عن عقيل عن ابن شهاب والله اعلم يا رسول الله قال وما اهلكك فرمود چه چيز هلاك كرد ترا قال وقعت على امرأتي في رمضان گفت اقدام بر زن خود در رمضان فقال هل تجد ما تعتق رقبة فرمود آيا مى يابى چيزى كه آزاد كنى بنده را قال لا گفت نى يابم قال فهل تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فرمود پس آيا ميتوانى كه روزه دارى دو ماه پياپى قال لا گفت نميتوانم قال فهل تجد ما تطعم ستين مسكينا فرمود پس آيا مى يابى چيزى كه بخورانى شصت مسكين را جمهور برانند كه هر مسكين را يك مد طعام ست كه ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست كه نيست كافى مگر اطعام اين عدد پس اقل از ان مجزى نباشد و حنفيه گويند كافى ست صرف آن در يك كس در قدورى گفته اگر يك مسكين را شصت روز بخوراند مجزى باشد نزد ما و اگر در يك روز بدهد كافى نشود مگر از يك روز قال لا گفت نى يابم و اين ظاهر ست در انكه مرتب ست حساب مذكور پس كافى نباشد عدول از ان بسوى ثانى با امكان اول و نه بسوى ثالث با امكان ثانى بجهت وقوع وى مرتب در حديث صحيحين و روايت كرده است زهرى ترتيب را از سى كس يا زياده و روايت تخيير مرجوح ست با ثبوت ترتيب در صحيحين و مؤيد اوست كه وقوع آن در كفارهٔ ظهار و اين كفاره مشابه اوست كذا فى السبل ثم جلس پس نشست آنكس فاتي النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمر پس آورده شد آنحضرت بزنبيلى بافته شده از برگ خرما كه در وى خرما بود و عرق بفتح عين و را و بسكون نيز آمده و در روايتى آمده كه عرق زنبيل ست كه در وى پانزده صاع تا بست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد ست فقال تصدق بهذا فرمود تصدق كن بر فقرا باين از كفارت خود فقال پس گفت آمرد اعلى افقر منا آيا تصدق كنم بر فقيرتر از خود فما بين لابتيها اهل بيت احوج اليه منا پس نيست ميان دو سنگستان مدينه اهل خانه فقيرتر و محتاج تر بسوى آن

از اہل خانہ ما فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابه پس خندہ کرد آنحضرت تا آنکہ پیدا آمدند بہا ی آنحضرت و ناب
دندان پیشین و درسباع دندان پیشک میگویند و آن دندانہاست متصل رباعیات و در بعض روایات نواجذہ آمدہ عوض انیابہ و آن دندانہاست
در نہایت دہان کہ آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل برآیند و پیدا آمدن آنہا نزد خندہ ممکن نیست می گویند کہ مراد
بدان مطلق دندانہاست ثم قال اذهب فاطعمه اهلك پس ترفرمود بیرو و بخوران تمر را اہل خانہ خود را او در روایت نسائی باین لفظ ست
اطعمه عيالك و درینجا دو قول ست یکی آنکہ این کفارہ ست و از قاعدۂ کفارات آنست کہ صرف کردہ نشود در نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد
او را بدان و رد کردہ اند کہ اصل عدم خصوصیت ست دوم آنکہ کفارہ ساقط ست از وی بنا بر عسر وی و دلیل لہ حدیث علی علیہ السلام کلہ انت وعيالك
فقد كفر الله عنك مگر آنکہ این حدیث ضعیف ست یا آنکہ صدقہ باقی ست در ذمۂ او و آنچہ آنحضرت بوی بخشیدہ صدقہ است بروی و بر اہل وے
بجہت آنکہ آن تمر را در غایت احتیاج یافت بغوی گفتہ شافعی گفتہ چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آخر گردانید کفارت را تا وقت یسر
و امر کرد او را کہ آن تمر در حاجت خود صرف نماید انتہی و در مصفی گفتہ درین حدیث دو احتمال ست یکی آنکہ کفارہ مستقر شد در ذمۂ او پس وقتیکہ
قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکہ ساقط شود مثل صدقۃ الفطر و سکوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مؤید ثانی ست انتہی و شیخ در
ترجمہ گفتہ خوردن اہل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعض بر آنند کہ مخصوص ست بآن مرد و بعضی گفتہ اند منسوخ ست
و قول قدیم ہمانست کہ گفتہ شد انتہی گوییم حدیث مطلق ست و دلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت و نسخ ہر دو نظر ست رواه السبعة
یعنی بخاری و مسلم و احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و سبل گفتہ حدیث دلیل ست بر وجوب کفارہ بر مجامع در نہار رمضان عامدا و ذکر
کرد نووی کہ این اجماع ست معسر باشد یا موسر پس مسر ثابت ست در ذمۂ او بر یکی از دو قول شافعیہ دوم آنکہ مستقر نیست بر ذمۂ او زیراکہ
آنحضرت بیان نکرد کہ کفارہ بر وی باقی ست و اختلاف کردہ اند در رقبہ زیراکہ درین حدیث مطلق آمدہ و جمہور مقید کردہ اند آنرا بمومنہ حملا
للمطلق ہنا على المقيد في كفارة القتل و گویند کلام اللہ در حکم خطاب واحد ست پس مترتب باشد در وی مطلق بر مقید و حنفیہ گویند حمل
مطلق بر مقید مطلق نباید کرد پس کافی ست رقبۂ کافرہ و گفتہ اند درینجا تفصیل ست یعنی تقیید مطلق جائی ست کہ قیاس مقتضی تقیید باشد
پس این تقیید بقیاس خواہد بود ہمچو تخصیص بقیاس و این مذہب جمہور ست و علت جامعہ درینجا آنست کہ این کفارہ است از گناہی کہ مکفر
خطیئہ ست والمسئلة مبسوطة في الاصول و جماعتی گفتہ کہ کفارہ اصلا واجب نیست نہ بر معسر و نہ بر موسر زیراکہ آنحضرت خوردن آن برای
وی مباح کردہ اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا او این استدلال غیر ناہض ست زیراکہ امر ظاہر در وجوب ست و اباحت اکل دال نیست
بر کفارہ بودن آن بلکہ در وی احتمالات ست کہ گذشت و مہدی در بحر استدلال کردہ است بر عدم وجوب آن بآنکہ آنحضرت او را فرمود استغفر الله
وصم يوما مكانه و ذکر نکرد کفارہ را و جوابش آنست کہ روایت امر بکفارہ ازین حدیث کہ نزد سبعہ است ثابت شدہ انتہی حافظ شوکانی گفتہ و ہمین ست
کفارۂ ظہار و گفتہ اند کہ واجب نیست کفارہ بر کسیکہ افطار کرد عمدا بہر سبب کہ باشد بلکہ فقط بجماع ولیکن نیست در جماع مرد با زن خود مگر ہمان کفارہ کہ
در اکل و شرب بود زیراکہ این ہمہ حلال ست و حرام نشدہ مگر بعروض صوم و واقع ست در روایتی ازین حدیث کہ مردی افطار کرد و نیست ذکر جماع کردن
او انتہی و لفظ مختصر وی این ست و ہر کسیکہ افطار کند بعمد کفارت ست ہمچو کفارۂ ظہار بحدیث مجامع در رمضان بغوی گفتہ و اگر افطار کند باکل و شرب
پس مانند افطار بجماع ست در وجوب کفارت نزد ابو حنیفہ و مالک و کفارہ مخصوص ست بجماع دون اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد و اللہ اعلم و در
مصفی گفتہ معمول درین باب حدیث متصل ابو ہریرہ است پس آنچہ در حدیث ابن المسیب ست از اہدا می بدنہ ماخوذ نیست و آنچہ تفسیر اوست

مثل بیان عرق ماخوذ ست **مسئله** هرکرا این حادثه پیش آید بروی واجب ست آنچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیص ننموده بر وصف عام
که علت این حکم باشد از وصفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها دران وصف مختلف شدند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که مؤثر
مجموع چند چیز ست افساد صوم ادای رمضان عمدا بجماع که آثم شده است بآن بسبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیراکه روزهٔ او
فاسد نشده و نه برکسیکه نیت روزه نکرده است اصلا و نه بر مفسد صوم نفل و نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد باکل و شرب و استمناء و استقاءت
و نه بر مسافر که جماع کند به نیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیراکه آثم نشده است بآن جماع و نه برکسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود
پس گمان کرد لیل را و بحقیقت نهار بود و نه برکسیکه فعلی که مفطر نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفطر ست بعد ازان بنا بر آن افطار
جماع کرد و نه برکسیکه زنا کند بنسیان یا در حال سفر زیراکه آثم درین صورت بجهت معنی زناست نه بجهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
نتوان کرد زیراکه جماع افحش ست و لهذا در اعتکاف اکل و شرب جائز داشتند نه جماع را و نه غیر ادای رمضان را بر ادای رمضان و نه خطا و جهل را بر تعرض صوم
عمدا انتهی در سبل گفته امر نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت ابوداود از حدیث ابوهریره
این لفظ آمده کله انت و اهل بیتک و صم یوما و استغفر الله انتهی گویم ابن حزم اعلال کرده است این روایت را به هشام بن سعد و قد تابعه ابراهیم بن سعد کما رواه ابو عوانة
فی صحیحه و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمر عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة و هو وهم فی اسناده کذا
فی التلخیص و لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیراکه آنحضرت
امر نکرد او را مگر بکفاره لاغیر و جواب داده اند که آنحضرت اتکال کرد بر آنچه از آیه کریمه معلوم فرموده که این حکم واجب ست بر مرد و اما زنی که جماع
کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و هو الاصح من قولی الشافعی
و به قال الاوزاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب ست و آنحضرت که ذکر آن نکرده با زوج بجهت آنست که وی اعتراف نکرده و اعتراف زوج
موجب کفاره بر وی نیست یا باحتمال آنکه زن صائمه نبود باین طریق که طاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم ست در
حق زن نیز بنا بر آنچه معلوم ست از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن
نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی این ست و امرها ان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة ست و در وی کلامی ست
معروف و در مصفی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بر وی و بر زن واجب نباشد
و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم او ست از حکم مرد چنانکه حد زنا بر هر دو واجب میشود و غسل بر هر دو واجب میشود و ظاهر آنست که اگر دو روز تعرض صوم کرد بجماع
دو کفاره لازم آید و تداخل کفارات امری ست که از شرع نصی بر ان دلالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم ست همراه کفاره ظاهر آنست
که لازم ست انتهی و اللفظ لمسلم و لفظ حدیث مسلم را ست و اخرجاه ایضا من حدیث عایشة و له الفاظ عندهما در سبل گفته ان هذا
حدیث جلیل کثیر الفوائد و مصنف در فتح الباری گفته انه قد اعتنی بعض المتاخرین ممن ادرک شیوخنا بهذا الحدیث فتکلم علیه فی مجلدین جمع
فیهما الف فائدة و فائدة انتهی آنچه ما ذکر کردیم در وی کفایه است و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقلا عن فتح الباری **وعن** عایشة
و ام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصبح جنبا من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد
در حالیکه جنب ست از جماع و در روایتی باین لفظ ست که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود
از غیر احتلام و باین رفته اند جمهور و گفت نووی اجماع ست ثم یغتسل و یصوم و در روایتی بجای ثم فا آمده یعنی پستر غسل میکرد از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی ست از روی سند و گفت ابن عبد البر انه صح و تواتر و آنکه
در حدیث ابو هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون نداکرده شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب ست پس روزه ندارد آن روز
رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از ان جمهور که این منسوخ ست و ابو هریره از ان رجوع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوی رسید
و فتوی داد بقول این هر دو صحابیه و دال ست برای نسخ حدیث عایشه که آمد مردی آنحضرت را در حالیکه استفتا میکند از وی و عایشه رض
می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا در می یابد مرا نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و انا تدرکنی الصلوة و انا جنب
فاصوم پس گفت آن مرد نیستی تو مثل ما ای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود والله انی لارجو ان اکون اخشاکم لله و اعلمکم
بما اتقی و بنسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیر هما و این حدیث دافع قول کسی ست که میگوید که این خاص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
و زاد مسلم فی حدیث ام سلمة و لا یقضی و زیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را و اکثر علما برین اند و طیبی از نخعی
نقل کرده که در روزه نفل درست ست ولیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر انند که چون جنب صبح کند قضا کند
آن روزه را و قول اول صحیح تر ست و حدیث وارد ست بر مخالف و الله اعلم **وعن** عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال من مات و علیه صیام صام عنه ولیه کسیکه مرد و بر وی صومی ست واجب که قضا نکرده ست آنرا
روزه دارد از جانب وی ولی وی این خبر در معنی امر ست و اصل در وی وجوب ست لیکن ادعا کرده اند اجماع را بر آنکه در ینجا برای ندب ست
و مراد بولی وارث ست خاصه یا قریب یا عصبه و در مسئله خلاف ست اصحاب حدیث و ابو ثور و اوزاعی و احمد و شافعی در قولی و صححه النووی
بظاهر این حدیث رفته اند و بعضی شافعیه میگویند که مخیر ست میان صیام و اطعام و جمهور علما بر انند که جائز نیست الا اطعام متعین ست که
آنرا فدیه میگویند و باین قائل ست امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی بدلیل حدیث ابن عمر مرفوعا و لفظ وی این ست
که هر که مرد و بر وی روزه است خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را اخرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب ست نمی شناسم
او را مرفوع مگر باین وجه و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و قول اوست و گفت دار قطنی محفوظ وقف اوست بر ابن عمر و تابعه البیهقی
علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگرچه
در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث صحیحین که اقوی ست از روی سند نتواند شد و نیز تمسک ایشان بآنست که از ابن عباس
و عایشه فتوی بالطعام مروی ست و همین ست موافق سائر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص ست و جواب
داده اند که آثار مرویه از فتوای عایشه و عباس مقاوم حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت ست در حج بنص صحیح پس
در صوم هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض ست بهمین حدیث باب و اعتذار مالکیه بعدم عمل اهل مدینه بران مبنی ست بر آنکه
ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت ست و لیس کذلک کما عرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه بآنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داده
عذری غیر مقبول ست زیرا که عبرت بمروی ست نه برای راوی کما عرفت فیها ایضا و مصنف در تلخیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر باسناد صحیح
از ابن عباس که گفت نماز نگذارد هیچیکی از هیچیکی و نه روزه دارد احدی از احدی و روی عبد الرزاق مثله عن ابن عمر من قوله و در بخاری ست
در باب النذر از ابن عباس و ابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو و حدیث صحیح اولی باتباع ست انتهی گوییم حدیث ابن عمر را
مالک هم در موطا آورده و در مصفی زیر آن گفته این بر التعقب کرده اند بحدیث عایشه فقیر میگوید ممکن ست جمع میان حدیث و اثر پس بگوییم که معنی قول

ابن عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیات بآن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه بگیرد تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا می توان آورد و در باب شخصی که بمیرد و بروی واجب بود صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیراکه اشبه ست بنظائر و فقیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهر دو ممکن ست چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخییر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم برائت ذمه میت حاصل میشود بیکی از دو چیز صوم ولی و فدیه طعام و جمع کردن میان هر دو محمل نمیتواند شد زیراکه هر یکی مشعر ست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة الله البالغة این ست که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیراکه جائز ست که هر یکی ازین دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصفی گفته تخصیص کرده اند و رکسیکه بعد از تمکن از قضا تفریط کرده باشد فقیر گوید لفظ حدیث منبی نیست از تمکن بلکه عام ست پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نزد حنفیه اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نزد شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در انکه صوم از میت مختص بولی ست یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد باجرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آمده و گفته اند اجنبی بغیر امر ولی هم بدان قیام می توانست کرد زیراکه آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه دین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سد که دیگری را نائب گیرد و در مصفی گفته و اگر طعام اختیار کن پس یک مد بدهد قیاسا علی نظائر المسئلة انتهی متفق علیه وصححه احمد وعلق الشافعي القول به علی ثبوت الحديث گوئیم حدیث ثابت شده بیهقی در خلافیات گفته که این سنت ثابت ست و نمی دانم خلافی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در امثله احادیث صحیحه ثابته صریحه محکمه ذکر کرده و زیاده کرد بزار لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخییر ست میان صیام و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف ست زیراکه از طریق ابن لهیعه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن ست و در حدیث مسلم ست از بریده که ای رسول خدا بود بر مادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود آیا روزه دارم من از جانب وی فرمود روزه دار از طرف وی بعض حنابله گفته اند جائز ست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته وقد حققنا ما فيه من الاختلاف في حواشينا علی شرح عمدة الاحكام لابن دقيق العيد بيانا شافيا ولله الحمد انتهی

باب صوم التطوع وما نهي عن صومه

باب در بیان روزه نافله و آنچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع ست بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و تورپشتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند از انکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند عن ابي قتادة الانصاري رضي الله عنه روایت ست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است در قصه طویل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن صوم یوم عرفة بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم ست از ذیحجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل تر ست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتمد بر فضل خدا یکفر السنة الماضية والباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی ببخشد گناهان را که در ان سال کرده و سالی که بعد از وست باین معنی که نگاهدارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحب ست مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز برین ست که مستحب ست افطار مر واقفان عرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و ثابت ست از فعل آنحضرت و ابو بکر و عمر صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم وسئل عن صوم یوم عاشوراء و پرسیده شد از روزهٔ یوم عاشورا و عاشورا نام روز دهم محرم ست و بعضی توهم کرده اند که نام روز نهم ست و این خطاست فقال یکفر السنة الماضیة پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت ست بر انکه صوم یوم عرفه افضل ست از وی زیراکه مکفر ذنوب دو سال ست و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض شد مستحب گردید ابن عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزهٔ روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشوراست و این ماه را که رمضان ست متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده مبنی بر فهم ابن عباس ست که از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید ورنه یوم عرفه افضل سائر ایام ست غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف ست وسئل عن صوم یوم الاثنین و پرسیده شد از روزهٔ روز دوشنبه فقال پس گفت ذالك یوم ولدت فیه او بعثت فیه او انزل الی این روزی ست که زائیده شده ام من دران روز یا فرستاده شده ام من دران یا نخست فرستاده شده است وحی بر من [illegible] گفته گویا این شك از راوی ست و الفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت درهمین روز بوده است انتهی [illegible] سیان کسر غیظه او عظمه پس محتمل که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد والله اعلم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز چنین آمده انه یوم تعرض فیه الاعمال و انه یحب ان یعرض عمله وهو صائم و نیست منافات میان هردو تعلیل کذا فی [illegible] رواه مسلم و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتاده بن النعمان و ابن عمر و رواه احمد من حدیث عائشه و فی الباب عن انس و غیره شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استحباب روزه داشتن درین روز و [illegible] تقدیر سبب آن شکر انه نعمت وجود آنحضرت [illegible] شرح [illegible] انتهی و [illegible] گفته فیه دلالة علی انه ینبغی تعظیم الیوم الذی احدث الله فیه علی عبده نعمته بصومه والتقرب فیه انتهی وعن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ ست و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی رضی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد در رمضان [illegible] تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال کان کصیام الدهر [illegible] ظاهر ست [illegible] حاصل شد [illegible] روزه تمام سال که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه تفریق بهتر ست [illegible] رواه مسلم [illegible] گفته در وی دلیل ست بر استحباب صوم شش روز شوال و این مذهب احمد و شافعی ست و مالك گفته مکروه ست زیراکه وی هیچیکی را از اهل علم ندیده که این روزها داشته باشد و تا گمان وجوب نکنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مر این تعلیلات را نیست وجه خوب گفته است ابن عبد البر که این حدیث بمالك نرسیده و اجر حاصل ست خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه و در سنن ترمذی ست از ابن المبارك که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی ست که هر که متفرق دارد جائز ست گویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیراکه هر که در تمام شوال روزه نهاده بر وی صادق ست که وی تابع کرد شش روزه را از شوال در مصفی گفته مستحب ست نزد شافعی و پی در پی داشتن آن افضل ست و نزد ابو حنیفه مکروه ست خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف

تتابع آن مکروه ست دون التفرق وفی العالمگیریة ولکن عامة المتاخرین لم یروا به باسا والاصح انه لا باس انتهی و نیست در حدیث دلیل بر
مشروعیت صیام دهر ویاتی بیانه فی آخر الباب تقی سبکی گفته طعن کرده ست درین حدیث آنکه نیست او را فهم معتبر بوده بر قول ترمذی که این
حدیث حسن ست یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اغترار آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت نکرده
بلکه حسن گفته وگویا که این در نسخه ازوی ست وانچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این ست قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب
حدیث حسن صحیح وسعد بن سعید هو اخو یحیی بن سعید الانصاری وقد تکلم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل حفظه انتهی گویم ابن حجر
گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث ست ونسائی گفته لیس بالقوی وگفت ابو حاتم لا یجوز الاشتغال بحدیث سعد بن سعید
وابن السکن گفته قد اعتنی شیخنا ابو محمد الدمیاطی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرین رجلا رووه عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظ ثقات منهم السفیانان
وتابع سعدا علی روایته اخوه یحیی وعبد ربه وصفوان بن سلیم وغیرهم ورواه ایضا عن النبی صلی الله علیه وسلم ثوبان وابو هریرة وجابر وابن عباس
والبراء بن عازب وعایشة ولفظ ثوبان من صام رمضان فشهره بعشرة ایام ومن صام ستة ایام بعد الفطر فذلک صیام السنة رواه احمد
والنسائی انتهی گویم حدیث ثوبان نزد نسائی وابن ماجه واحمد ودارمی ست وحدیث ابو هریره نزد بزار بدو طریق ونزد ابو نعیم از طریق
مثنی بن الصباح ووی ضعیف ست ونزد طبرانی در اوسط بوجه دیگر ضعیف وحدیث جابر نزد احمد وعبد بن حمید وبزار ست وحدیث
ابن عباس نزد طبرانی در اوسط وحدیث براء نزد دارقطنی ست **وعن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد یصوم یوما فی سبیل الله نیست هیچ بنده که روزه دارد یک روز در راه خدا
در سبل گفته لفظ سبیل الله چون مطلق آید مراد بدان جهاد باشد انتهی در فضل صوم با جهاد احادیث آمده طیبی گفته تواند که مراد بدان
توجه الله باشد الا باعد الله بذلک الیوم عن وجهه النار مگر آنکه دور دارد او را الله تعالی بسبب روزه آن روز از روی او
آتش دوزخ را سبعین خریفا هفتاد ساله راه متفق علیه ودر حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق ورضای وی تعالی دور میگرداند او را خدای تعالی از دوزخ مانند دوری زاغ پرنده
درحالیکه چوزه است تا آنکه بمیرد در غایت پیری رواه احمد وروی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی ست از اهل کوفه عمر زاغ
دراز ست در تمام عمر که بپرد قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد واین حدیث مؤید قول طیبی ست والله اعلم واللفظ لمسلم ولفظ
حدیث مسلم راست وهر وی دلالت ست بر فضیلت صوم در جهاد تا وقتی که ضعیف نشود بسبب آن از قتال عدو وفضیلت این صوم بجهت
آنست که وی جمع کرد میان جهاد عدو الله وجهاد نفس خود در ترک طعام وشراب وشهوت وکفی بقوله باعد الله الخ عن سلامته من عذابها **وعن**
عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر ویفطر حتی نقول لا یصوم
بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد وافطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت وتقول در هر دو جا
بتای فوقانیه نیز روایت ست یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب ومقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل دوام واستمرار وتخصیص
شهر دون شهر نبود گاهی چندان متصل روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد وگاهی چندان افطار میکرد که گمان می بردند
که هرگز روزه نخواهد داشت در سبل گفته ولعله کان یفعل ما یقتضیه الحال من تجرده عن الاشغال فیتابع الصوم ومن عکس ذلک فیتابع الافطار
انتهی وهم عایشه میگوید وما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم استکمل صیام شهر قط الا رمضان ونه دیدم من

آنحضرت را در ہیچ ماہی کہ کامل و تمام کردہ باشد روزہ مگر روزۂ رمضان را وما رایته في شهر اكثر منه صياما في شعبان وندیدم آنحضرت را در ہیچ ماہی بیشتر روزہ دارندہ از شعبان یعنی آن مقدار کہ در شعبان روزہ میداشت در ہیچ ماہ دیگر نمیداشت ودر روایتی آمدہ روزہ میداشت شعبان ہمہ شعبان را ودرینجا مبالغہ ہست باعتبار اقامت اکثر مقام کل ابن المبارک گوید جائز ست در کلام عرب کہ چون یکی اکثر ماہ روزہ دارد گویند تمام ماہ روزہ داشتہ چنانکہ گویند تمام شب قیام میکند ونماز میگذارد حال آنکہ در شب طعام خوردہ وبکارہای دیگر مشغول شدہ متفق علیہ وعایشہ تنبیہ کردہ ہست بر تخصیص شعبان بکثرت صیام چنانکہ طبرانی از وی روایت کردہ انہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصوم ثلثة ایام فی کل شهر فربما اخّر ذلک فیجمع علیہ صوم السنة فیصوم شعبان و در سندش ابن ابی لیلی ست واو ضعیف ست وگفتہ اندکہ برای تعظیم شان رمضان میداشت چنانکہ ترمذی از حدیث انس وغیرہ آوردہ کہ پرسیدہ شد آنحضرت کہ کدام روزہ افضل ست پس گفت شعبان برای تعظیم رمضان ترمذی گفتہ در وی صدقہ بن موسی ست وہو عندہم لیس بالقوی وگفتہ اند بجہت آن میداشت کہ این ماہ درمیان رجب و رمضان ست ومردم از وی غافل اند چنانکہ نسائی وابوداود وابن خزیمہ وصححہ از اسامہ بن زید روایت کردہ اند کہ گفت اسامہ گفتم ای رسول خدا نمی بینم ترا کہ روزہ داری در ہیچ ماہی چنانکہ در ماہ شعبان فرمود این ماہی ست کہ غافل اند مردم ازان درمیان رجب و رمضان برداشتہ میشود در وی عمل بدرگاہ رب العالمین پس دوست دارم کہ برداشتہ شود عمل من و من صائم باشم ودر حدیث دیگر باین لفظ ست کہ شعبان شہری ست کہ نوشتہ میشود در وی آجال و اعمال تا آنکہ کدام یک درین سال زندہ ماند وکدام یک از عالم برود من دوست دارم کہ نوشتہ شود نام من و من صائم باشم واز احادیث دیگر معلوم میشود کہ این نوشتن در نیمۂ شعبان ست وآنحضرت روزہ در تمام شعبان میداشت در سبل گفتہ ویحتمل انہ یصومہ لہذہ الحکم کلہا واللفظ لمسلم والقرۂ مسلم راست ومعارضہ کردہ اندکہ صوم شعبان افضل صوم ست بعد رمضان بحدیث مسلم از ابی ہریرہ مرفوعًا افضل الصوم بعد رمضان صوم محرم ووارد کردہ اند بروی کہ اگر آن افضل بودی براکثار صوم وی محافظت فرمودی وحدیث عایشہ مقتضی آنست کہ اکثر صیام وی در شعبان بود وجواب دادہ اندکہ تفضیل صوم محرم بنظر بسوی اشہر حرم ست وفضل شعبان مطلق ست وعدم اکثار او بصوم محرم بحکمت آنست کہ در آخر عمر معلوم شدہ قالہ النووی وہمچنین معارض نیست صیام شعبان با نہی تقدیم رمضان بصوم یوم یا یومین یا صوم نصف ثانی شعبان زیراکہ نہی در حق کسی ست کہ این ایام داخل ایام عادت وی نباشد وجواز برای صاحب عادت ست واللہ اعلم

وعن ابي ذر جندب بن جنادة الغفاری از اعلام صحابہ وزہاد ایشان ست ویکی از مہاجرین اسلام آورد بمکہ وبود پنجم در اسلام آرندگان پستر رفت بسوی قوم خود واقامت کرد در انہا تا آنکہ قدوم آورد بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ بعد خندق وساکن شد ربذہ را تا انتقال در ۳۲ھ در خلافت عثمان وتعبد میکرد قبل بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روی عنہ خلق کثیر من الصحابة والتابعين رضي الله عنه قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نصوم من الشهر ثلثة ايام گفت ابوذر حکم کرد مارا رسول خدا بروزہ داشتن از ہر ماہ سہ روز ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة سیزدہم چہاردہم پانزدہم وآنرا ایام بیض گویند یعنی روزہا کہ شبہای آنہا روشن اند رواه النسائي حدیث وارد ست از طرق عدیدہ در حدیث ابوہریرہ این لفظ آمدہ فان کنت صائما فصم الغرای البیض اخرجہ احمد والنسائی وابن حبان ودر بعض الفاظ وی نزد نسائی این ست فان کنت صائما فصم البیض ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة واصحاب سنن از حدیث قتادہ بن ملحان آوردہ کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا نصوم البیض ثلث عشرة واربع عشرة

وخمس عشرة وقال هي كهيئة الدهر ونسائى از حديث جابر مرفوعا آورده صيام ثلثة ايام من كل شهر صيام الدهر ايام البيض الحديث و اسنادش صحيح ست والترمذي در حجة الله البالغه گفته روايت در اختيار ايام بيض مختلف ست در حديث ابوذر سيزدهم چهاردهم پانزدهم آمده ودر روايتى شنبه يكشنبه دوشنبه ودر ماه ديگر سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه ودر روايتى از غرهٔ هر ماه تا سه روز وبراى هر يكى وجهى ست انتهى ملخصا گويم احاديث درين سه روزه از هر ماه مطلق ومعين هر دو آمده در حديث ابن مسعود ست ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم عدة ثلثة ايام من كل شهر اخرجه اصحاب السنن وصححه ابن خزيمة ومسلم از حديث عايشه آورده كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم من كل شهر ثلثة ايام ما يبالي في اى الشهر صام وازينجا معلوم شد كه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز كه باشد كفايت ست وتقيد باين تواريخ نيست وليكن اكثر احاديث دران واقع شده پس احب وافضل باشد واما معينه لغير ثلث پس در حديث حفصه است كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم في كل شهر ثلثة ايام الاثنين والخميس والاثنين من الجمعة الاخرى اخرجه ابوداود والنسائى در سبل گفته نيست تعارض ميان اين احاديث زيرا كه اين همه دال ست بر ندبيت صوم هر روز كه وارد شده وهر يكى از رواة آنچه بران مطلع شده حكايت كرده مگر صوميكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بدان امر كرده وبران حث نموده ووصيت فرموده اولى وافضل ست واما فعل وى صلى الله عليه وسلم پس شايد اشغال عارضه اورا ازين مراعات مشغول ميداشتند وشارع ايام بيض تعيين نموده است وعلما را در تعيين سه روز كه روزهٔ آن در هر ماه مندوب ست ده قول ست سردها في الشرح انتهى شيخ در ترجمه گفته در بعضى روايات ايام سود يعنى روزها كه شبهاى آن سياه ست بست وهفتم بست وهشتم بست ونهم نيز آمده وطريق ديگر در صوم سه روز از هر ماه نيز از سلف منقول ست ومجموع اقوال وى ست در لمعات آنرا ذكر كرده ايم وصححه ابن حبان ورواه ابن حبان من حديث ابى هريرة ايضا ورواه ابن ابى حاتم في العلل عن جرير مرفوعا وصحح عن ابى زرعة وقفه واخرجه ابوداود والنسائى وابن ماجة من طريق ابن ملحان القيسى عن ابيه واخرجه البزار من طريق ابن البيلمانى عن ابيه عن ابن عمر

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يحل لامرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه روا نيست مر زن را كه روزه دارد وحال آنكه شوهر وى حاضر ست مگر بدستورى او واين شامل ست ابتداى صوم را وافطار را بعد از صوم ودرين هنگام قضا ميكند بر مذهب ابى حنيفه وهر كه موافق اوست با وى در قضاى صوم نفل بعد از نقض آن متفق عليه در وى دليل ست بر آنكه حق زوج اقدم ست از تطوع واللفظ للبخاري زاد ابوداود غير رمضان سواى رمضان كه در داشتن روزهٔ آن ضرورت دستورى شوهر نيست زيرا كه اين روزه واجب ست بروى واگرچه زوج ناخوش شود وقضا مقيس ست بران آرى اگر روزهٔ نفل بغير اذن وى خواهد داشت فاعل محرم خواهد بود

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين يوم الفطر ويوم النحر نهى كرد آنحضرت از روزه داشتن روز عيد فطر وروز عيد نحر كه عيد قربان ست واين متفق عليه ست ميان ائمه ونهى براى تحريم ست واليه ذهب الجمهور ودر موطا روايت سليمن بن يسار آورده كه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام ايام منى يعنى ايام تشريق متفق عليه ودر مصفى گفته اگر شخصى نذر كرد كه روز عيد روزه گيرد آيا اين نذر منعقد ميشود ونظر باباحت ذاتيه يا نه زيرا كه محل صالح نبود بحكم شرع دو قول ست اول مختار حنفيه است وثانى مرضى شافعيه ودر صورت انعقاد قضا بايد كرد واگر روزه گرفت روزه او درست شد اگرچه آثم شد **مسئله** متمتع چون هدى نيافت وقبل از ايام تشريق روزه نگرفت آيا درين ايام روزه گيرد اختلاف ست

نزدیک ابوحنیفه روزه گیرد و هدی متعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جائز نیست باین عذر و للشافعی قولان کالمذهبین و الاظهر هو الاول

وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه الهذلی بضم ها و فتح ذال معجمه منسوب بهذیله بن مدرکه بن الیاس صحابی ست او را نبیشة الخیر گویند بن عمرو و قیل بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ایام التشریق ایام اکل وشرب روزهای تشریق که سه روز ست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن ست و آنهارا ایام ضیافت الله نیز گویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت ست در آفتاب که دران ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت طلوع آفتاب میکنند وذکر الله و ایام ذکر خدا است عز و جل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکه در قرآن شریف فرموده اذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین آیت تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد از نماز فرض و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید رواه مسلم وله طرق اخری ذکرها المصنف فی التلخیص واخرجه مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک و ابن حبان من حدیث ابی هریرة والنسائی من حدیث بشر بن سحیم واصحاب السنن من حدیث عقبة بن عامر والبزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل وشرب وصلوة فلا یصومها احد و روایت کرد ابوداود از حدیث عمرو در قصه که آنحضرت امر میکرد ایشان را با فطار آن و نهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و دارقطنی از حدیث عبد الله بن حذافة السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل وشرب وبعال بعال بمعنی مواقعت نساء ست این احادیث دال اند بر نهی از صوم ایام تشریق و اختلاف کرده اند درانکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه جماعتی از سلف و غیرهم بتحریم رفته مطلقا والیه ذهب الشافعی فی المشهور و ایشان میگویند که نه متمتع روزه دارد و نه غیر او و این تخصیص قول او تعالی گردانیده اند ثلثة ایام فی الحج زیرا که آیت عام ست در ما قبل و ما بعد و حدیث خاص ست با ایام تشریق و اگرچه در وی هم عموم ست نظر بسوی حاج و غیره پس خصوص وی مرجح باشد زیرا که مقصود ست بدلالت بر آنکه این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار ماهی مسوق ست برای آن گویا این روزها منافی صوم اند و بعضی گویند متمتع و کسیکه بروی هدی متعذر ست مثل محصر و قارن روزه دارد بنا بر عموم آیت و حدیث آینده شوکانی گفته حرام ست روزه در سه روز ایام تشریق بنا بر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی از صحابه ثابت شده انتهی **وعن** عایشة وابن عمر رضي الله عنهما قالا لم يرخص في ايام التشريق الا لمن لم يجد الهدی رخصت کرده نشد در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابر ست که متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا که فاعل ترخیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و آن مرفوع ست و در وی سه قول ست اول سوم آنست که اگر مضاف بعهد آنحضرت ست حجت ست والا فلا و وارد شده است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکه اسنادش ضعیف ست و لفظ وی این ست رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم للمتمتع اذا لم یجد الهدی ان یصوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اهل این قول و مروی ست از فعل عایشه و ابی بکر و فتوای علی علیه السلام و جماعتی بآن رفته که نهی برای تنزیه ست و صوم وی جائز ست مر هر یکی را ذرسبل گفته و هو قول لا ینهض علیه دلیل رواه البخاري عن عایشة والدارقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی مصنف در تلخیص گفته این حدیث در حکم مرفوع ست و مثل قول صحابی ست امرنا بکذا و نهینا عن کذا و رخص لنا فی کذا انتهی **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تخصوا ليلة الجمعة بقيام من بين الليالي ولا تخصوا يوم الجمعة بصيام من بين الايام الا ان يكون في صوم يصومه احدكم مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از میان شبها و مخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم

یا یاز وہم مثلا عادت کرد یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن ممنوع نیست و حدیث دلیل ست بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معتاد مگر آنچه بدان نص وارد شده همچو قرائت سورهٔ کهف که وارد شده است تخصیص لیلة الجمعه بقرائت وی و دیگر سور که احادیث بدان وارد شده در وی مقال ست و نیز دال ست این حدیث بعموم خود بر عدم مشروعیت صلوة رغائب در اول شب جمعه از رجب و اگر حدیث آن ثابت شود مخصص او باشد از عموم نهی لیکن در حدیث وی علما تکلم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز دال است بر تحریم تنفل بصوم یوم وی بالانفراد ابن منذر گفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبری گفته فرق ست در میان عید و جمعه زیرا که اجماع منعقد ست بر تحریم صوم یوم عید و اگر چه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمهور بآن رفته اند که نهی از افراد جمعه بصوم تنزیهی ست بحدیث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غرهٔ هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند روز جمعه اخرجه الترمذی و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینه آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب داده اند باحتمال که یکروز قبل یا بعد وی روزه داشته باشد و مع الاحتمال لا یتم الاستدلال و ابن عبد البر گفته این حدیث صحیح ست و نیست مخالفت میان او و در میان احادیث سابقه زیرا که این محمول ست بر آنکه وصل میکرد آنرا بروز خمیس والله اعلم رواه مسلم اختلاف کرده اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالانفراد بر قولها در سبل گفته اظهر اقوال آنست که این روز عید ست چنانکه مرویست از حدیث ابی هریره مرفوعا یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبه باسناد حسن از علی علیه السلام آورده که گفت هر که باشد از شما تطوع کننده از ماه پس باید که روزه دارد روز پنجشنبه و روزه ندارد روز جمعه زیرا که این روز خوردن و نوشیدن ست و این را نیز از ادله تحریم صوم جمعه ذکر کرده اند و لازم نمی آید که از هر وجه مثل روز عید باشد زیرا که حرمت صوم یوم عید بروزه داشتن یک روز قبل یا بعد از وی زائل میشود انتهی گوییم اقوال مذکوره را شیخ در لمعات استیفا کرده و گفته اقرب وجوه آنست که در انفراد جمعه بصوم مشابهت ست بیهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را اگر آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده آن ثابت ست و موهم آن معنی نیست امّا ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد و بعده شیخ در ترجمه گفته گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات الهی عز اسمه بود و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی به نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب ترست کما لا یخفی علی المتفطن انتهی گوییم این همه وجوه تخمین و ظن ست دلیلی قوی بران موجود نیست پس اولی تفویض ست بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته نشنیدم من هیچکی را از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تحری میکرد نووی گفته اینکه مالک گفته مبنی بر رای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم ست بر رای او و رای غیر او و تحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح دران پس متعین ست قول بدان و مالک معذور ست که او را حدیث نرسید داؤدی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصومنّ احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم یوما قبله او یوما بعده روزه ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزه دارد روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه یعنی تنها روزهٔ جمعه ندارد بلکه روزهٔ دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهترست متفق علیه و درین باب حدیثهاست در سبل گفته این دال است بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنها روزه دارد آن روز واجب ست

نظر آن چنانکه مفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویریه که درآمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائمه بود پس گفت اورا
روزه داشتی دیروز گفت نه فرمود فردا روزه خواهی داشت گفت نه فرمود افطار کن و اصل در امر وجوب ست انتهی **وعنه** ای ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منتصف شود ماه شعبان پس روزه ندارید
این دلیل ست بر نهی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن مقید ست بموافقت صوم معتاد کما تقدم و علما را در ان خلاف ست بسیاری از
شافعیه نهی را برای تحریم گفته اند و قیل یکره الا قبل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه و قیل انه مندوب و حدیث [illegible]
بجسیکه ضعیف گردانند و اصوم و گویا که ایشان استدلال کرده اند بآن حدیث برانکه آنحضرت وصل میکرد شعبان را برمضان لیکن مخفی نیست
که چون قول و فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واستنکره احمد و گفت
احمد که این حدیث منکر ست زیرا که از روایت علاء بن عبد الرحمن ست گویم وی از رجال مسلم ست مصنف در تقریب گفته انه صدوق ربما وهم انتهی
وصححه ابن حبان و غیره **وعن** الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم و بمد صحابیه است و گویند که صماء لقب اوست و نام وی بهیة ست بضم موحده
و فتح ها و تشدید تحتیه و قیل اسمها بهیمه بزیادت میم اخوها عبد الله بنت بسر المازنیة بضم موحده و سکون مهمله رضی الله عنها ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تصوموا یوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها
مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر
پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و حای مهمله ممدوده عنب بکسر مهمله و فتح نون و موحده در سبل گفته فاکهه معروفه و مراد قشر اوست او عود
شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روز شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد
بمانند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه ست بیهود و اگرچه
ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز یکشنبه
و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در ان بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم
ایشان لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه و نیز دارمی و رجاله ثقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب ست زیرا که روایت کرده است
آنرا عبد الله بن بسر از خواهر خود صماء و قیل عن عبد الله بن بسر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علتی قادح نیست زیرا که
وی صحابی ست و قیل عنه عن ابیه بسر و قیل عن الصماء عن عائشة نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته یحتمل که از عبد الله عن ابیه
و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه صحیح اوست و ترجیح کرد عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح دارقطنی لیکن این تلون
در حدیث واحد باسناد واحد با وجود اتحاد مخرج موهی روایت ست و منبی ست بقلت ضبط مگر آنکه از حفاظ مکثرین معروفین بجمع طرق
حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود ولیکن درینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از
عبد الله بن بسر وقد انکره مالک و تحقیق انکار کرده است آنرا مالک و گفته هو کذب نقله عنه ابوداود و قال ابوداود هو
منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ ست گویا مراد وی آنست که ناسخ اوست حدیث آینده یعنی **وعن** ام سلمة
رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر ما کان یصوم من الایام یوم السبت و یوم الاحد

بدرستيكه آنحضرت بيشتر از انچه روزه ميداشت از روزهاى ديگر روز شنبه ويكشنبه بود وكان يقول وبود كه ميگفت در سبب روزه داشتن
درين دو روز انهما يوما عيد للمشركين بدرستيكه اين دو روز دو روز عيد اند مشركان را وانا اريد ان اخالفهم ومن
ميخواهم كه مخالفت كنم ايشانرا مراد بمشركان كافران اند كه يهود ونصارى باشند وگويند كه بت پرستى نيز بايشان راه يافته بود وسبت يعنى شنبه
يهود ونصارى خود امرى مشخص بود چون روز عيد ايشان ست روزه نميدارند پس در روزه داشتن درين روز مخالفت ايشان باشد
وتتمه اين كلام در حديث صماء بنت بسر گذشت اخرجه النسائي واحمد والبيهقي پس نهى از صوم در اول امر بود كه آنحضرت
موافقت اهل كتاب دوست ميداشت وآخر امر استحباب صوم سبت واحد ست براى مخالفت اهل كتاب وظاهرش صوم هر يك على
الانفراد والاجتماع ست وگفته اند كه نهى از افراد صوم بود مگر آنكه قبل يا بعد او روزه دارد ودر حديث عايشه است نزد ترمذى كه بود آنحضرت
كه روزه ميداشت در يك ماه شنبه ويكشنبه ودوشنبه ودر ماه ديگر روز سه شنبه وچهارشنبه وپنجشنبه وصححه ابن حبان وهذا لفظه
واين لفظ ابن حبان ست در حديث صماء ست كه فرمود آنحضرت روزه نداريد روز شنبه مگر در انچه مفترض ست بر شما اخرجه احمد واصحاب السنن
وابن حبان والحاكم والطبراني والبيهقي وصححه ابن السكن ونقل كرد حاكم از زهرى كه چون ذكر كرده ميشد او را اين حديث ميگفت اين حديث
حمصى ست از اوزاعى وهميشه كاتم بودم آنرا تا آنكه ديدم كه مشتهر شد وگفت ابو داود در سنن كه گفت مالك اين حديث كذب ست
واو را معارض ست باسناد صحيح از حديث ام سلمه در بدر منير گفته نيست اين معارض چنانكه حاكم زعم كرده است بلكه محمول ست بر افراد سبت
بصوم وحديث ام سلمه بر صوم يوم قبل يا بعد والله اعلم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
نهى عن صوم يوم عرفة بعرفة نهى كرد رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت وجهد در اداى
وظائف آن در سبل گفته حديث ظاهر ست در تحريم صوم وباين رفته است يحيى بن سعيد انصارى وگفته واجب ست افطار آن بر حاج
وگفته اند لا باس به ست اگر از دعا ناتوان نگردد واين از شافعى منقول ست واختاره الخطابي وجمهور بر انند كه افطار مستحب ست
واما آنحضرت پس صحيح اين ست كه روز عرفه بعرفه مفطر بود در حج خود وليكن دال نيست ترك صوم بر تحريم او آرى دال ست بر اينكه افطار
افضل ست زيراكه آنحضرت نميكند مگر افضل مگر آنكه گاهى مفضول هم براى بيان جواز بعمل آرد ومعهذا در حق وى افضل باشد بنا بر
انچه در وست از تشريع وتبليغ بفعل وليكن اظهر تحريم ست زيراكه اصل نهى همين ست رواه الخمسة غير الترمذي يعني احمد
وابو داود ونسائى وابن ماجه ونيز حاكم وبيهقى ودر سندش حوشب بن عقيل ست راوى از مهدى هجرى ووى مجهول ست وصححه
ابن خزيمة والحاكم واقره الذهبي في مختصر المستدرك ولم يعده من الضعفاء في المغني واستنكره العقيلي وگفت عقيلى منكر ست
زيراكه در سندش مهدى هجرى ست واو ضعيف ست رواه العقيلي في الضعفاء من طريقه وقال لا يتابع عليه والراوي عنه مختلف فيه
وگفت عقيلى كه مروى ست از آن حضرت صلى الله عليه وسلم باسانيد جياد كه وى روزه نداشت روز عرفه در عرفه وصحيح نيست از آنحضرت
نهى كردن از روزه آن گفت مصنف تصحيح كرد آنرا ابن خزيمه وتوثيق كرد مهدى مذكور را ابن حبان انتهى وگفت ابن معين لا اعرفه كذا في الخلاصة
ودر تقريب در حق حوشب بن عقيل گفته انه ثقة ومروى ست از ام الفضل بنت الحارث كه بعضى مردم شك كردند روز عرفه در روزه داشتن
رسول خدا صلى الله عليه وسلم پس بعضى گفتند كه روزه دار است وبعضى گفتند كه روزه دار نيست پس فرستاد ميمونه نزد آنحضرت قدح شير وآنحضرت در وقوف بود بعرفه
سوار بر شتر خود پس نوشيد آن شير را متفق عليه واخرجه النسائي والترمذي وابن حبان من حديث ابن عمر ولفظ وى اين ست كه حج كردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و با ابی بکر همچنین و با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان و نه نهی میکنم از آن و اخرجه النسائی من حدیث ابن عباس و هو فی الصحیح من حدیثه عنه عن ام الفضل و از ینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابو بکر و عمر و عبد الله بن عمر و عمل سلف نیز برین ست و از بعضی اهل علم منقول ست که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف

وعن عبد الله بن عمرو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صام من صام الابد روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند در معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی ست یکی آنکه دعای بد بر صائم بطریق زجر بر صنیع وی دوم آنکه اخبار ست بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست ابن عربی گفته اگر این دعای بد ست پس وای بر آنکس که آنحضرت بر وی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبر ست پس وای بر کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست و چون روزه او نشد ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در صیام ابد گروهی بتحریم رفته و هو اختیار ابن خزیمة لهذا الحدیث و ما فی معناه و گروهی بجواز رفته و هو اختیار ابن المنذر و تاویل کرده اند احادیث نهی را از صیام دهر بآنکه مراد از آن صیام مع ایام منهی عنها ست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود ست بجهت نهی کردن آنحضرت ابن عمرو را از صوم دهر و تعلیل فرمودن بآنکه نفس او را بر وی حق ست و اهل او را حق ست و ضیف او را حق ست و لقوله اما انا فاصوم و افطر فمن رغب عن سنتی فلیس منی این تحریم اوجه ست از روی دلیل و از ادله تحریم ست حدیث ابی موسی مرفوعا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بر وی جهنم این چنین و قبض کرد کف مبارک خود را و در لفظی عقد بیده اخرجه احمد و ابن حبان و ابن خزیمة و البیهقی و ابن ابی شیبة و لفظ ابن حبان این ست که تنگ کرده شود بر وی جهنم این چنین و عقد کرد تسعین را و رجالش رجال صحیح اند و جمهور گویند مستحب ست صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق و تاویل کرده اند احادیث نهی را بتاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داد شش روزه شوال را با رمضان و روزه سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه قسم میداد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشروعیت اوست زیرا که آن معنی ست از وی چنانکه نماز پنجگانه معنی ست از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر یکی آنرا واجب دانسته بگذارد مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری ابن السنی از حدیث ابو هریره مرفوعا آورده من صام الدهر فقد وهب نفسه من الله الا انا اما صحتش معلوم نیست **ولمسلم عن ابی قتادة بلفظ لا صام ولا افطر** و مسلم راست از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهر ست اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص بدان مشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و اند جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محکی ست از بعضی صحابه مثل ابی طلحة الانصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول ست از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرده خو گرفت بآن زائل میگردد کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم ست و این وجه بر عکس آنست که وجه اول افاده کرده از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم کذا فی اشعة اللمعات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق پذیرد که روزه عید و فطر

وعید اضحی و ایام تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر داشته باشد و همچنین مروی ست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عفی عنه ظاهر سیاق حدیث نهی از صوم دهر دران ست که علت این نهی صوم ایام منهیه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد رهبانیت و فوات حق نفس و اهل وعیال و وجود مشقت و اعتیاد بصوم ست و لهذا اختیار ایمه اربعه نهی ست ازان و کفایت میکند ازان صوم داود علیه السلام که صوم یوم و افطار یوم ست و سنت مقدم ست بر همه توجیهات و تعلیلات و احتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع والله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شیء ست و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدر یکه آنرا درنگ توان گفت بنیت در مصفی گفته اما درنگ کردن پس ماخوذ ست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقال علف و اعتکف ای اقام و مکث پس مجرد مرور در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع ست مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب مرابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیت پس بحدیث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیرا که لبث در مسجد دو قسم ست قسمی ست که او را اعتکاف گویند و قسمی هست که آنرا انتظار نماز و مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد ست از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل یکروز والله اعلم و قیام رمضان یعنی نماز گزاردن یا تلاوت کردن در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله نووی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة افلا دران و می آید آنچه در کلام نووی ست عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گزارد یا تلاوت کند در شبهای وی از روی ایمان بخدا و امتثال با مروی و تصدیق بوعدهٔ وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود او را آنچه پیش رفته است از گناه و نصب ایمانا و احتسابا بر مفعول له بودن ست و احتساب از حسب ست همچو اعتداد از عد و هر که بعمل خود وجه الله میخواهد او را محتسب ازان جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گویا در حال مباشرت آن فعل اعتداد بآن کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیادهٔ نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما تاخر و اطلاق ذنب شامل ست صغائر و کبائر را و نووی گفته معروف اختصاص ست بصغائر و به جزم امام الحرمین و نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این مبنی ست بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل ست بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعض لیالی کند حاصل نشود او را مغفرت مذکور و هو الظاهر و ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترکه یازده رکعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد کما سلف فی حدیث عایشة و اما تراویح بطریقیکه الآن معتاد ست در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداع نموده و ابی بن کعب را جمع مردم حکم کرده و در قدر صلوة ابی اختلاف ست گفته اند که یازده رکعت میگذارد و گفته اند بست و یک و گفته اند بست و گفته اند بست و سه و قیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر الاخیر من رمضان شد مئزره بود رسول خدا چون در می آمد دهه اخیر از رمضان این تفسیر مدرج ست از کلام راوی محکم می بست

ازار خود را کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا از گوشه گرفتن از زنان و ظاهر اول ست چنانکه در حدیث عایشه است
نزد مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان از انچه نمی نمود در غیر عشر اواخر و در روایت علی ست
شد مئزره و اعتزل النساء و عطف مقتضی مغایرت ست و احیی لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را
در شب احیای لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن ست در ان
یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست در ان شب چه حیات آدمی در بیداری ست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت ست و بیکاری
حکم مرده دارد **شعر** رهین دیده شب زنده دار خویشتنم * که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را * در سبل گفته الحاق احیا بر لیل مجاز
عقلی ست زیراکه زمانه احیای نفس خود ست و مراد بدان بیداری ست و ایقظ اهله و بیدار میگردانید اهل خانه خود را تا آنها نیز
عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمة العمل والاعمال بخواتیمها **شعر** مشام را بشمیم گلی نوازش کن *
نسیم غالیه سا در وزیدن ست مخسب * متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت ست از عایشه صدیقه رضی الله عنها
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را
ثم دخل معتکفه پس تر می درآمد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل ست که ابتدای اعتکاف از اول نهار
عشره اخیره کند و باین قائل ست اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد برانند که درآید پیش از غروب آفتاب
چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می درآمد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که برای او
میساختند داخل میشد و منقطع میگردید از خلق و متفرد میگشت و مراد بمعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند
چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذهب
اول ست و لفظ اذا اراد ان یعتکف صریح درانست که اراده اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم ست بر احتمال
عقلی متفق علیه و رواه ابوداود و ابن ماجه ایضا و باقی اصحاب کتب سته نیز مطولا و در سبل این حدیث را نگرفته لیکن در بعض نسخ متن
یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم
چنانکه در صحیحین ست از حدیث عایشه که گفت زهری عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و ترک میکرد
گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجود یکه یکسال نه نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره بنشست زیراکه داب
آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که
اعتکاف کند باید که بکند کما فی الصحیحین و نشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تهیؤ و استعداد
بوصول درگاه **وعنها** و هم روایت ست از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من
رمضان حتی توفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدای تعالی و این بعد از انکه
در عشره اول و اوسط نشست و شب قدر را اندر یافت و نمودند که شب قدر در عشره اواخر ست و این حدیث دلیل ست بر مواظبت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بر ینکه اعتکاف سنت ست ابوداود از احمد نقل کرده که گفت نمیدانم هیچیکی را از علما خلافی در ینکه اعتکاف سنت ست
و لما مقصود از وی پس جمع قلب ست بر الله تعالی بخلوت با خلو معده و اقبال بروی تعالی و تنعم بذکر وی و اعراض از ما عدای او سبحانه تعالی

متفق علیه شیخ در ترجمه گفته صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم ست واجب و آن اعتکاف نذر ست که واجب گردانیده است آنرا
بر نفس خود و سنت و آن در عشرهٔ اخیر رمضان ست و جز این دو قسم مستحب ست انتهی گویم اختلاف ست در آنکه سنت مؤکده اعتکاف حاصل میشود
در غیر رمضان یا در بعض عشر اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکل منهما و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود مؤکده خارج رمضان زیرا که
مواظبت نکرد آنحضرت بر ادای آن مگر در رمضان ولیکن چون در بعض روایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشر الاخیر من رمضان
فهمیدند که در بعض عشر اخیر هم حاصل میشود و همچنین بروایات فقهیه از کلمه فی که دال ست بر مجرد ظرفیت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول
سنت مؤکده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بران مگر با استیعاب عشر اخیر چنانکه در جمیع الجوامع ست از حدیث ابی که بود
آنحضرت اعتکاف میکرد در ده اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخرجه احمد
و ابوداؤد و النسائی و ابن خزیمة و ابوعوانة و ابن حبان و مالک و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس
اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد دران پس عشر درین طرق معیار اعتکاف مؤکد واقع شده و این بیان آن طرق ست که در وی کلمه
فی واقع شده و نیز شرعیت اعتکاف برای التماس شب قدر ست در اوتار عشر اخیر پس لازم آمد استیعاب و عدم ترک و الاشبه فعل مجانین باشد
و عبارات کتب شافعیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب قاصر غیر محرر حق التحریر واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظره است که با یکدیگر
با بعض اصحاب خود کرده و دران گفته که چون مرافعه این امر بحضور حضرت استاد علامه و حجه فهامه شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم بدیهه گفت
که نفس اعتکاف سنت ست علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص ست بمواظبت یعنی بر عشرهٔ اخیر از رمضان مع الاستیعاب والله اعلم بالصواب

وعنها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدخل علی راسه وهو فی المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که در می آورد
سر مبارک خود را بر من و حال آنکه وی در مسجد می بود فارجله پس شانه میکردم سر آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی فرو هشتن و در وی جواز بر آوردن
معتکف ست سر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر مضر ست و اینکه جائز ست عمل یسیر از افعال خاصه بانسان و حال آنکه وی در مسجد باشد
و مشروع ست او را نظافت و غسل و حلق و تزیین و جائز ست استخدام زوج از زوجه و کان لا یدخل البیت الا لحاجة و بود که در نمی آمد
خانه را و بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این هر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از حاجات
همچو اکل و شرب و ملحق ست ببول و غائط خروج برای فصد و حجامت و همچنین جائز ست خروج برای غسل جنابت بنا بر وجوب خروج از مسجد نزد آن
و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه پس روایتی صریح دران از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح اوراد گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد
یا نفل قال الشیخ گویم در قناوای حجت گفته جائز ست معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه
و حاجت سلطان و امری که لا بد ست ازان و چون فارغ شود ازینها زود برگردد اذا کان معتکفا چون می بود اعتکاف کننده متفق علیه
در کتب حنفیه مثل تبیین و غیره نوشته اند که اگر بر آید برای جنازه یا نماز وی و اگرچه متعین شود بر وی یا برای انجای غریق یا حریق یا جهاد اگرچه نفیر عام باشد
یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومة الوقوع ست پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است
منهدم شود و ازانجا بمسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نمانده و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز پنجگانه نگذارده باشند
و همچنین اگر ظالمی باکراه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار بترسد که درین صورت هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد
و مطلقه گردد او را میرسد که بخانه خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خود ست و این همه در اعتکاف واجب ست که بر نفس خود واجب گردانیده

واما در اعتکاف نفل که بدون ایجابش شروع کند خروج بعذر و بی عذر لاباس بهست در ظاهر روایت واللفظ للبخاری در مصفی گفته در اعتکاف دو رای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از جهت معنی مرابطت ست الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشرهٔ اخیره مثلا ننساخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویا مستثنی ست در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برامده است بر اعتکاف خود ست و چون از مسجد برامد برای حاجت ضروریه یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این مبنی ست بران رای که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورة در اعتکاف مدت متتابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر درینجا نظر ست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه براید بر اعتکاف خود ست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشرهٔ اخیرهٔ رمضان اداے ان نمی تواند شد مگر بمکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی ست و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای آن کرده است پس جائز ست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف ست یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع آنست در صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنا ماخوذ ست از ان رای که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متتابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی ست پس انچه استثنای او بصریح کرده شد اولی ست بعدم نقض و برای دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثناست و فقیر گوید حل اختلاف بین الرایین آنست که اگر مطلق اعتکاف یعنی مکث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود در صورت استثنا و غیر آن و اظهر دران رای شافعی ست و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود با استثنا و مانند آن و اظهر دران صورت رای مالک و ابی حنیفه است **وهم** روایت ست از عایشه رضی الله عنها **قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا ولا** یشهد **جنازة ولا یمس امراة ولا یباشرها** سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و مساس نکند زن را و مباشرت نکند مس سودن بدست و مباشرت نیز بهمین معنی ست و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت ست و وی مبطل ست اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل ست و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند مبطل ست والا نه و در هدایه گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع ست تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیگردد اگرچه حرام ست در مصفی گفته حرام ست بر معتکف جماع کردن در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق ست بعاکفون پس وقتی که معتکف ست اگرچه از مسجد برای حاجت ضروریه برامده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام ست بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف بنسیان ناقض نیست مانند جماع صائم بنسیان انتهی **ولا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه** و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از ان و در مسئله خلاف بسیار ست و لیکن دلیل قائم ست بر مفهوم این حکم در مصفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لابد ست اجتناب از انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتناب میفرمودند از ان و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگر ست ظاهر این ست که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه ست

وکالمستثنی ست ومشروع ست بحجت عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته جزم کرده است
دارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ ست وماعدای وی از روایت دیگر ست کذا فی الفتح ودرینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه بیاید **ولا
اعتکاف الا بصوم** ونیست اعتکاف مگر بروزه وروزه شرط ست در اعتکاف وبه قالت الحنفیة شوکانی گفته وارد نشده است چیزی که
دلالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه وحدیث نذر عمر راوی اوست ونیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت وثابت نشد از وی آنچه
دال باشد برینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت ست خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه وروایت کرده است ابوداود از عایشه
مرفوعا که نیست اعتکاف مگر بصوم وغیر او این را از قول عایشه روایت کرده وهمین را ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتهی گویم مراد بحدیث عایشه همین
حدیث باب ست وروایت کرده است آنرا النسائی ونیست دران لفظ قالت السنة ابوداود گفته سوای عبدالرحمن بن اسحق هیچکس نمی گوید که درین
حدیث لفظ قالت السنة ست ودر سبل گفته در اشتراط صوم خلاف ست واین حدیث موقوف دال بر اشتراط اوست ودر وی حدیثهاست بعضی
در نفی شرطیت وبعضی در اثبات آن والکل لا ینتهض حجة مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف ست ووی اعتکاف نکرد مگر صائم واعتکاف
او در عشر اول شوال ظاهر در انست که روزه داشت دران واعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز وخطبه وخروج بسوی
جبانه است ولیکن بمجرد فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود **ولا اعتکاف الا في مسجد جامع** ونیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع
درینجا مسجد جماعت ست یا بیان فضل واولی ست واکثر علما بر شرطیت مسجد اند مگر بعض علما وباین رفته است امام احمد وابوحنیفه وجمهور گویند
جائزست در هر مسجد مگر کسی که لازم ست او را جمعه که مستحب ست برای وی جامع نزد شافعی وحنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند وقول قدیم شافعی
نیز همین ست وامام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی نیز همین ست ولیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود وآن مسجد جامع بود شوکانی
گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت در مسجد ها هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شرعا همین ست که در مسجد بنشیند وهر که در غیر مسجد می نشیند
معتکف نامیده نمیشود ووارد شده آنچه دال ست بر انکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جماعه اخرجه ابن ابی شیبة وسعید بن منصور من حدیث حذیفة
واتفاق اند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابة مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی **رواه ابوداود ولا باس برجاله**
روایت کرد این را ابوداود ونیست باک برجال سند وی **الا ان الراجح وقف آخره** مگر آنکه راجح وقف آخر اوست یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
مگر بصوم مالک در موطا گفته جائزست معتکف را که اعتکاف کند دران مساجد که خوانده نمیشود در انجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که براید
ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود دران جمعه بغوی گفته که خروج برای جمعه واجب ست بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست واکثر آن
واختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف او سفیان ثوری وابوحنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضای حاجت
انسانی ومالک وشافعی گفته که باطل میشود واز احادیث داله بر عدم شرطیت صیام ست این حدیث **وعن ابن عباس رضي الله
عنه قال ليس على المعتكف صيام الا ان يجعله على نفسه** نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
نذر صوم کند **رواه الدارقطني والحاكم والراجح وقفه ايضا** وراجح وقف اوست نیز بر ابن عباس بیهقی گفته الصحیح انه موقوف
ورفعه وهم گویم اجتهاد را درین باب مسرحی هست پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر چنانکه در حدیث ابن عمرست
که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر
صوم شرط می بود امر بایفای این نذر نمیفرمود وحنفیه بجواب آن گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب با روز مراد ست چنانکه

از روز شب یا روز مراد می باشد و این جواب ضعیف ست و حدیث ابن عمر دال ست بر مشروعیت اعتکاف در هر وقت بنا بر ورود داد له ترغیب
دران و نیامد چیزی که دلالت کند بر تخصیص **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان رجالا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
اُرو الليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدرستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته واقف
نشدم من بر نام هیچیکی ازین جماعت و بالجمله گفته شد ایشانرا در خواب که این شب في السبع الاواخر در هفت شب اخیر ست محتمل که
مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست والله اعلم فقال رسول الله پس فرمود
آنحضرت صلى الله عليه وسلم اري بضم همزه ای اظن رویاکم قد تواطأت ای توافقت لفظا و معنى في السبع الاواخر می بینم و می دانم
و گمان میکنم خواب شما را که بتحقیق مطابق افتاده است در هفت شب اخیر فمن كان متحريها فليتحرها في السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده
شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر و در وی دلالت ست بر عظم شان رویا و جواز استناد بسوی وی در امور وجودیه بشرطیکه
مخالف قواعد شرعیه نباشد و لیلة القدر را لیلة القدر از آن گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال
و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال ست و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر
و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد ست بر آنچه در غیر اوست **شعر** شبی وصل ست طی شد نامهٔ هجر سلام فيه
حتى مطلع الفجر متفق علیه و مسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بجوئید او را در دهٔ آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس
مغلوب نشود بر سبع بواقی و در روایت احمد ست که دید ند دو مرد شب قدر را شب بست و هفتم پس فرمود آنحضرت بجوئید او را در عشر بواقی در شبهای
وتر از ان و اخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرده شوید شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواقی در سبل گفته جمع میان روایات
این طریق ست که عشر برای احتیاط ست و همچنین سبع و تسع زیرا که مظنهٔ آن همین ست و هو اقصى ما يظن فيه الادراك انتهى گویم حافظ ابن تیمیه
در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدا را و گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است
در شب قدر که طلب کنید او را در عشر اواخر در وتر پس در کدام وتر شما می بینید گفت ابن عباس پس اکثار کردند قوم در بیان وتر یعنی هر یکی
وتری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تو می پرسم گفت دیدم خدا را
که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت جمار و ماشاء الله من ذلك و پیدا کرد انسان را
از هفت و گردانید رزق او را از هفت در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسان را از
هفت گفت ابن عباس گفتم خلق الانسان من سلالة من طين ثم جعله نطفة في قرار مكين الى قوله خلقا آخر بیستر خواندم انا صببنا الماء صبا
الى قوله وابا پس نمی بینم لیلة القدر را مگر در شب بست و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتموني على ان لا تاتون بما جابه هذا الغلام الذي
لم تجتمع شؤن راسه انتهى **وعن** معاوية بن ابي سفيان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في
ليلة القدر ليلة سبع و عشرين شب قدر شب بست و هفتم از رمضان ست رواه ابو داود والراجح وقفه روایت کرد این را
ابو داود مرفوعا و راجح وقف است بر معاویه ولیکن او را حکم رفع ست زر بن حبیش بکسر زا و تشدید را گفته پرسیدم ابی بن کعب را
که برادر تو ابن مسعود میگوید هر که قیام کند سال تمام در می یابد شب قدر را گفت رحمت کند خدا ابن مسعود را میخواهد که اعتماد نکنند
مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان ست در دهٔ اخیر در شب بست و هفتم بعده سوگند خورد ابی بن کعب که آن شب بست و هفتم

زر بن حبیش گوید گفتم بکدام دلیل میگوئی ای ابا منذر و این کنیت ابی بن کعب ست گفت بعلامتی که خبر داده است ما را آنحضرت که آفتاب در صبح آن شب می براید در حالیکه نیست او را روشنی رواه مسلم پس اقرب بهذا این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلنا سه جا و این نه حرف ست و مجموع آن بست و هفت میشود و این و امثال این همه امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچکس را الیقین حاصل نیست دران و اگر آنحضرت را بود اذن کرده نشد به تعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را اعلام کرده باشند وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آنست والله اعلم و مروی ست از ابی ذر که وی پرسید رسول خدا را و سوگند داد پس در غضب آورد آنحضرت را و فرمود اگر اذن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را و لهذا گفت مصنف رح وقد اختلف في تعيينها على اربعين قولا و تحقيق اختلاف کرده شده است در تعیین وی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته متجاوز از اربعین و در حجة الله البالغة گفته لیلة القدر دو لیل ست یکی شبی که جدا کرده میشود در وی هر امر حکیم و در وی فرود آمده است قرآن جملة واحدة بعده نازل شد نجما نجما و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود آری رمضان مظنه غالبه اوست و اتفاق افتاد که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی ست که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت و متعاکس میشود انوار ایشان در میان یکدیگر و نزدیک میشوند بایشان فرشتگان و دور میشوند شیاطین و مستجاب میشود دعاها و طاعات ایشان و این شب در هر رمضان ست در شبهای طاق ده اخیر میشود متقدم و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که لیلة القدر اولی را اراده کرد گفت که این در هر سال ست و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان ست و اختلاف صحابه در تعیین این شب مبنی ست بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گوییم امام ابو حنیفه نیز قائل ست بتقدم و تاخر و تحول آن در تمام حول اورد تها في فتح الباري وارد کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن درینجا زیرا که بعضی ازین اقوال در تعیین وی نیست چنانکه قول برفع آن و قول بانکار از آن و مصنف این همه را در اربعین شمرده و بعضی از انها چنان ست که نیست دلیل بران و سبل گفته و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع اواخر ست و انتقال میکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی او تار و تر نزد شافعیه بست و یکم و بست و سیوم ست بموجب حدیث ابی سعید و عبد الله بن انیس و ارجی نزد جمهور بست و هفتم ست انتهی و مصنف در فتح الباری بعد سرد جمله اقوال گفته و ارجحها کلها انها في وتر العشر الاواخر و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته و بکل حال فلا یجزم بلیلة بعینها انها لیلة القدر على الاطلاق بل هي مبهمة في العشر كما دلت عليه النصوص انتهی و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتماد و اتکا نکنند بران و شک نیست که اکثر احادیث دران اند که در رمضان ست خصوصا در او تار عشرهٔ اخیر خصوصا در شب بست و هفتم و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یکسال تمام دریابد ان شاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریص بر زنده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل ست و اگر تمام شب احیا کند و منجر بملال و اختلال فرائض و سنن مؤکده نگردد افضل و اکمل ست و الا هر مقدار که توفیق قیام یابد مقصود حاصل ست و لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری و کان سعیه مشکورا رزقنا الله تعالی وعن عائشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ارايت ان علمت اي ليلة ليلة القدر ما اقول فيها گفت عایشه گفتم ای رسول خدا خبر ده مرا که اگر بدانم کدام شب ست شب قدر و دریابم آنرا چگویم از ذکر و دعا دران شب قال قولي فرمود بگو این دعا را اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عنا خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شعر کریما ببخشای

برحال بلا که هستم اسیر کمند هوا ﴿ نداریم غیر از تو فریادرس ﴾ توئی عاصیان را خطابخش و بس ﴿ رواه الخمسة غير ابي داود
یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي والحاكم در سبل السلام گفته قیل علامت وی آنست که شخص مطلع بران هر چیز را
ساجد می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل میشنود سلام یا خطاب را از فرشتگان و گفته اند علامت
وی استجابت دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
و اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود ثواب مرتب هر کسی را که اتفاق افتاد او را این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف
بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران ست و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من يقم
ليلة القدر فيوافقها نووی گوید ای يعلم انها ليلة القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگر چه وی نداند که همین شب ليلة القدر ست
و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نمیکنم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای ليلة القدر اگر چه موافق نشود او را و نیست
کلام مگر در حصول ثواب معین موعود به که آن مغفرت ذنوب متقدمه است انتهى **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد بضم دال مهمله بنا بر آنکه نفی ست و مرفوع ست بسکون بنا بر آنکه نهی ست الرحال
جمع رحل یعنی پالان که برای شتر همچو زین برای اسپ باشد و شد وی در ینجا کنایه است از سفر زیرا که غالبا برای همین باشد الا الی ثلثة
مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس امکنه و بقعهائی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن
دران فضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن
از انچه دران رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی ست که در انجاست مثل این گفته است شیخ نور الحق دهلوی
در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغه گفته حق نزد من آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابرست در ین
نهی و دهلوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد رحال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منهی عنه ست و شاید که
حکمت دران باز داشتن باشد از انچه میکردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در مصفی گفته تحقیق در ینجا
آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بزعم خویش پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه
غیر این سه مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد آیا نمی بینی که بصرهٔ غفاری نهی را شامل طور داشت و ابو هریره
را از طور منع کرد والله اعلم انتهى و مصنف در فتح الباري گفته مستثنی منه در ینجا محذوف ست پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برای
هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از ان گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول بسبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت
و صلهٔ رحم و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که انچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجدی
برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهى و باین رفته اند اکثر فقها و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در رسالهٔ
منتهى المقال مذکورست و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوای این سه مسجد پس شد رحال نکند
بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهدهٔ نذر برمی آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از ینها خواهد کرد تا وقتی که
نماز دران نخواهد گذارد از عهدهٔ نذر نخواهد برآمد قاله البغوي و ابن بطال و التوربشتي شارح المصابيح و ابن عبد البر و محمود بن جمله و غیرهم
و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعض سلف بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف مگر درین مسجد ہا نہ دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف ازہمین جای ست و بعضی تقیید میکنند
مستثنی منہ عام تر از مسجد و غیرہ و گویند معنی حدیث آنست کہ شد رحال نکنند بقصد زیارت قبور صالحین و دیگر مواضع فاضلہ و این منقول ست
از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حسین و گفتہ اند کہ این نہی برای تحریم ست لیکن قسطلانی تخطیۂ ایشان کردہ و مصنف در فتح الباری بیطلان آن رفتہ
و نووی حکم بغلط بودن این مفہوم کردہ اما در سبل السلام گفتہ کہ حدیث دال ست بر فضیلت این مساجد و دال ست بمفہوم حصر خود بر آنکہ شد رحال
بقصد غیر ثلثہ ہمچو زیارت صالحین احیا باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضلہ بقصد تبرک بدان و نماز گذاردن دران حرام ست
وقد ذهب الی هذا الشيخ ابو محمد الجويني الشافعي وبه قال القاضي عياض المالكي وطائفة و دال ست بران روایت اصحاب سنن از انکار
ابی بصرۂ غفاری بر ابی ہریرہ در خروج بسوی طور و گفت لو ادرکتک قبل ان تخرج ما خرجت و استدلال کرد بہمین حدیث و موافقت ابوہریرہ
و رفتہ اند جمہور بسوی آنکہ غیر محرم ست و استدلال کردہ اند بانچہ ناہض نیست و تاویلات کردہ اند حدیث باب را تاویل بعید ولا ینبغی
التاویل الابعد ان ینهض علی خلاف ما ولوہ الدلیل انتہی گوئیم میگویند آنکہ ابو بصرۂ غفاری ابوہریرہ را از رفتن طور منع کردہ وجہش آن بود کہ
ابوہریرہ جانب طور بقصد نماز گذاردن دران رفتہ بود نہ برای مجرد زیارت چنانکہ طرق حدیث بصرہ بران دلالت دارد پس فہمیدن نفی سفر
برای زیارت صلحا و دیگر حاجات جائزہ ازان مسامحت ست و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمدہ است بہ نہی سفر بسوی غیر این ہر سہ مسجد
از برای نماز پس مستثنی منہ لفظ مساجد باشد زیرا کہ در استثنای مفرغ ہمچو مستثنی منہ عام کہ اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد بعید غیر متداول
در عرف تقدیر میکنند و رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نہی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این ہر سہ مسجد بقصد نماز ست
دران پس پس مقصود این ست کہ شد رحال بطرف ہیچ مسجدی اگرچہ مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة دران نکنند زیرا کہ این ہر سہ مسجد
منصوص اند برای این غرض و سفری کہ باین قصد نباشد بلکہ مقصود ازان امر دیگر بود ہمچو تعلم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی ممنوع نیست
کاتب حروف گوید عفا اللہ عنہ مسئلہ سفر برای زیارت قبور صلحا و انبیا مختلف فیہ ست باتفاق بر اینکہ نفس زیارت اموات مستحب بلکہ
سنت ست اما شد رحل برای آن پس نزد بعضی جائز ست اگر بر وجہ مسنون باشد یعنی مقصود ازان دعا برای اموات و استغفار برای
شان و اعتبار گرفتن و نگاہ کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نہیتکم عن زیارة القبور فزوروہا ست
اخرجہ مسلم گویند در وی دلالت ست بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریہ
و صیغۂ امر بعد حظر برای وجوب ست و ضرور ست کہ جانب فعل دران راجح باشد بر جانب ترک چنانکہ در اصول حنفیہ ست پس لفظ فزوروہا
عام ست خواہ بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند کہ درین سفر ایہام معصیت و شرک ست گوئیم کہ مقصود ما زیارت مسنون ست نہ زیارت
ممنوع کہ آن در سفر و حضر ہر دو منہی عنہ ست و آنانکہ سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند کہ از حدیث مذکور کہ دران امر بزیارت
وارد ست نفس جواز زیارت ثابت شدہ نہ سفر برای آن و مؤید اوست ماثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون
مشہود لہا بالخیر پس اگر دلالت فزوروہا عام می بود از سفر و حضر لا محالہ بعضی از صحابہ و تابعین این معنی از وی فہمیدہ بعمل می آوردند
حال آنکہ از ہیچیکی از ینہا منقول نشدہ کہ برای زیارت کسی شد رحال کردہ باشد آری اگر یکی در شہری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم یا کسب معاش
یا جز آن وارد شدہ زیارت قبور آنجا کند لا باس بہ ست کہ این سفر خاص برای زیارت واقع نشدہ بخلاف سفر تجارت و طلب علم کہ از تقریر
شارع و فعل اصحاب او ثابت شدہ لہذا داخل حدیث لا تشد الرحال نباشد و سفر زیارت اگرچہ علی الاطلاق مظنۂ شرک و معصیت نیست

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین بلا مبتلا نشده و در فتوی دادن بدان نستیح باب اوست خصوصا درین زمانه و لهذا جماعتی کثیر و جمی غفیر مستثنی
را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و مقصود شارع پی برده و هو الصواب در تفهیمات گفته هر که رفت بسوی بلدهٔ اجمیر یا بسوی قبر سالار
مسعود غازی یا آنچه ما ناست بدان از برای حاجتی که طلب میکند آنرا پس وی آثم ست باثمی که اکبر ست از قتل و زنا و نیست مانند او مگر کسیکه
می پرستد مصنوعات را یا مانند کسی ست که میخواند لات و عزی را مگر آنکه ما تصریح نمیکنیم بتکفیر وی بنا بر عدم نص شارع درین امر خاص انتهی پس
مقصود مانع از سفر زیارت نظر بعدم ورود رخصت آن از شارع صراحة سد ذرائع مفاسد ست و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید اوست
المسجد الحرام یعنی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم ست چنانکه ابو داود طیالسی از طریق عطا روایت کرده که گفته شد او را این فضل تنها در مسجد ست
یا در حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی هذا دوم مسجد من که این ست یعنی مسجد مدینه و المسجد الاقصی سوم مسجد اقصی نامیده شد بدان
بجهت آنکه ورای او مسجدی نبود قاله الزمخشری و حدیث دال ست بر فضیلت این هر سه مسجد و برینکه افضل اینها مسجد حرام ست زیرا که تقدیم
ذکر دلیل مزیت مقدم ست باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس و دال ست برین روایت بزار از حدیث ابی الدرداء مرفوعا باسناد حسن الصلوة
فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر ست
و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام ست از فرض و نفل یا خاص ست باول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض ست لقوله صلی الله علیه و سلم
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و لیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معرف بلام جنس عام ست پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
چون مطلق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فریضه پس شامل نافله نباشد و الله اعلم متفق علیه این حدیث در صورت نفی ست و مراد بآن نهی ست مجازا گویا فرموده لا تستقیم
شرعا ان یقصد المساجد بالزیارة الا هذه البقاع لاختصاصها بما اختصت به من المزیة التی شرفها الله تعالی و اهل اصول گفته اند که خبر شارع آکد ست از امر و نهی او

کتاب الحج

بفتح حاء و کسرهٔ مهمله هر دو لغت ست بمعنی قصد و در شرع قصد بیت الله ست بروجه مخصوص و فرضیت وی در سال ششم ست از هجرت نزد جمهور
و حافظ ابن القیم در هدی سنه نهم یا دهم اختیار کرده و همچنین در سفر السعادة عربی گفته که چون فرض شد حج در سال نهم اشتغال کرد بتجهیز اسباب سفر
فی الفور و اما قوله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله الآیه پس نزول وی در سال ششم ست و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
در وی امر ست باتمام حج و عمره بعد شروع در آن انتهی و در سبل گفته و فیه خلاف و این رکن ارفع و اعلای ارکان دین و نمایان ترین شعائر
اسلام ست و جامع ست میان عبادات مالیه و عبادات بدنیه و هدم میکند گناهان صغیره را بالاتفاق و کبیره را نیز و خلافی که هست در حقوق العباد ست
نه حقوق الله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در مزدلفه بعفو مظالم ازامت و مستجاب شد و الله اعلم و دلیل فرضیت وی از قرآن این آیت
این کریمه است و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و منکر فرضیت وی کافر ست لقوله تعالی و من کفر فان الله غنی عن العالمین

باب فضله و بیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت ست باحادیث صحیحه و بیان کسیکه فرض کرده شده است بروی عن ابی هریرة رضی
الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمرهٔ دیگر کفارت ست مر گناهان
را که واقع شده اند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در انجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این ست
که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج ست عمره در لغت بمعنی زیارت ست و قیل القصد و در شرع احرام و سعی و طواف

وحلق یا تقصیر نام نهاده شد عمره زیراکه زیارت کرده میشود بسبب وی خانهٔ کعبه را وقصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی العمرة الی العمرة
دلیل ست بر تکرار عمره و بر آنکه نیست کراهت دران و نه تحدید بوقت و مالکیه گویند مکروه ست زیاده از یک عمره در یک سال و استدلال کرده اند بآنکه
نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمره را مگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول ست بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم ست
از احوال آنحضرت که بعض چیزها را ترک میداد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت و خواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود
و ظاهر حدیث عموم اوقات ست در شرعیت آن و الیه ذهب الجمهور و گفته اند مگر متلبس بحج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفه و قیل مگر
اشهر حج برای غیر متمتع و قارن و اظهر آنست که مشروع ست مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج رد قول بکراهت اوست در ایام مذکور
زیراکه نبود هر چهار عمرهٔ او مگر در اشهر حج کما هو معلوم اگرچه عمرهٔ رابعه در حجة الوداع بود زیراکه آنحضرت حج قران نموده کما تظافرت علیه الادلة والیه ذهب
من الائمة الاجلة والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست او را جزا مگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در وی ارتکاب
مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح ست و رجحه النووی و اصح آنست که مراد بدان حجی ست که بدرگاه حق مقبول افتد و اگرچه سبب قبول
همان ست که گفته اند و لیکن فضل خدا واسع ست گاهی قبول میکند از بنده و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور
آنست که بهتر از آنکه رفته است بر گردد و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته شد
ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان متعین گردد
متفق علیه و درین باب حدیثهاست کاتب حروف درین باب چهل حدیثی جمع کرده **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت
قلت یا رسول الله علی النساء جهاد قال نعم گفت عایشه رض گفتم ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری ست که مراد
بدان استفهام ست فرمود آری هست علیهن جهاد بر زنان جهادیست که لا قتال فیه نیست قتال دران گویا وی گفت ما هو فرمود
الحج والعمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجازست تشبیه بجهاد و اطلاق وی بران بجامع مشقت ست و در
قول وی لا قتال فیه ایضاح مرادست و بذکر آن خارج شد از استعاره بودن و جواب از اسلوب حکیم ست رواه احمد و ابن ماجة
واللفظ له ای لابن ماجة واسناده صحیح و در حج زن شرط ست وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نهی آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در حدیث شیخین از مسافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نهی خوف فتنه فهمیده است و جماعهٔ از نسوهٔ ثقات را
بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان
بخاری باشد زیراکه فرد کامل در صحاح اوست و لفظ وی این ست که گفت عایشه بنت طلحه گفت ام المؤمنین عایشه طلب دستوری کردم آنحضرت را
در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمائید بجهاد روم فرمود جهاد شما ای طائفهٔ زنان حج ست یعنی بس ست مر زنان را که بحج بیرون آیند و حاجت نیست که بجهاد بر آیند و در لفظی این ست
که گفت عایشه ای رسول خدا می بینیم جهاد را افضل عمل آیا پس جهاد نکنیم فرمود نه لیکن افضل جهاد حج مبرور ست و اطلاق روایت احمد افادهٔ آن کرد
که حج و عمره قائم مقام جهاد ست در حق زنان و نیز افادهٔ آن کرد که عمره واجب ست مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب ست **وعن**
جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اتی النبي صلی الله علیه وسلم اعرابی فقال یا رسول الله اخبرني عن العمرة اواجبة
هي فقال لا وان تعتمر خیر لك آمد بادیه نشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده مارا از عمره که آیا واجب ست آن فرمود واجب نیست
و اگر عمره کنی تو بهتر ست ترا اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان مساقط غیث و کلا اند برابر ست که از عرب باشند

یا از موالی ایشان و عربی کسی ست که منسوب باشد بسوی عرب وجمع او اعراب ست وجمع اعرابی براعراب و اعارب هردو آید وخیریت عمره
دال ست بر ندب او وبرانکه غیر مستویة الطرفین ست تا آنکه باشد از مباح واتیان باین جمله دافع توهم تردد اوست میان اباحت وندب
وقتی که واجب نشد وبلکه ظاهر در اباحت ست زیرا که اصل همین ست پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود رواه احمد والترمذی
مرفوعا والبیهقی ودر سندش حجاج بن ارطاة ست واو ضعیف ست گفت بیهقی محفوظ از جابر موقوف ست والراجح وقفه علی جابر کذا
رواه ابن جریج وغیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده واجتهاد را در وی مسرح نیست ومروی ست از جابر مرفوعا
ودر وی ابن لهیعه ضعیف ست واخرجه ابن عدي من وجه اخر ضعیف زیرا که در سندش ابی عصمه است واورا کاذب گفته اند وجماعتی
از ان ایمه که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی وتنبیه کرد مؤلف امام برانکه در تصحیح وی نظر ست زیرا که اکثر
بر تضعیف حجاج اند واتفاق دارند برانکه وی مدلس ست وگفت نووی لائق نیست که اعتبار کرده شود بکلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند
حفاظ بر تضعیف وی مثل زائده وابن المبارک وابن مهدی ویحیی القطان ویحیی بن معین واحمد بن حنبل وغیرهم وافراط کرد ابن حزم وگفت
که آن مکذوب باطل ست در سبل گفته وفی الباب احادیث لم تقم بها حجة ونقل کرد ترمذی از شافعی که انه لیس فی العمرة شئ ثابت انها
تطوع وفی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحجة کحدیث عائشة الماضی انتهى **وعن** جابر مرفوعا وروایت ست از جابر بطریق رفع
الحج والعمرة فریضتان حج وعمره دو فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف درینجا ذکر مخرجین
این حدیث نکرده ونه ذکر تکلم دران ولیکن در تلخیص گفته اخرجه ابن عدی والبیهقی من حدیث ابن لهیعة عن عطاء عن جابر وابن لهیعة ضعیف
وقال ابن عدی هو غیر محفوظ عن عطاء واخرجه ایضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزیادة ولا یضرک بایهما بدأت وفی احدی طریقیه ضعف
وانقطاع فی الاخری ورواه البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوفا واسناده اصح وصححه الحاکم انتهى ودر حدیث ابن مسعود ست
مرفوعا که فرمود آنحضرت متابعت کنید میان حج وعمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدرستیکه آنها دور میکنند فقر وگناهان را چنانکه
دور میکند دمه آهنگری ریم وچرک آهن را رواه الترمذی والنسائی واحمد وابن ماجة وچون ادلهٔ ایجاب عمره وعدم ایجابش مختلف آمده
علما هم در وی سلفا وخلفا مختلف اند ابن عمر بوجوب رفته رواه عنه البخاری تعلیقا ووصله عنه ابن خزیمة والدارقطنی وعلق ایضا عن
ابن عباس انها لقرینتها فی کتاب الله واتموا الحج والعمرة ووصله عنه الشافعی وغیره وتصریح کرد بخاری بوجوب وتبویب کرد بران بقوله
باب وجوب العمرة وفضلها بعده حدیث ابن عمر وابن عباس آورده واستدلال کرده اند دیگران بر وجوب وی بحدیث حج عن ابیک واعتمر واین
حدیث صحیح ست صححه الترمذی ورواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اجود منه وزیاده کرد احمد ولا اصح منه وبوجوب رفته اند حنفیه لما ذکر من
الادلة ولیکن در عالمگیریه گفته العمرة عندنا سنة ولیست بواجبة واما استدلال بقوله تعالی واتموا الحج والعمرة لله پس جوابش آنست که آیت مفید
وجوب اتمام ست واین متفق علیه ست بعد احرام عمره واگرچه بطریق تطوع باشد واظهر روایت از شافعی آنست که عمره فرض ست ودر سبل گفته والادلة
لا تنتهض عند التحقیق علی الایجاب الذی الاصل عدمه انتهى گویم جماعتی از اهل حدیث بوجوب وی رفته منهم اسحق والثوری والمزنی ومروی ست قول
بوجوب عمره از علی وعائشه وزین العابدین وطاؤس وحسن بصری وابن سیرین وسعید بن جبیر ومجاهد وعطا وهو الراجح **وعن** انس
رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال الزاد والراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد
بسبیل در قوله تعالی من استطاع الیه سبیلا فرمود توشه یعنی آنقدر که در رفتن وآمدن او را وعیال او را کافی باشد وراحله یعنی

سواری که بران سوار رود وآید در مصفی گفته معتبر در زاد وراحله آنست که فاضل از حوائج ضروریه باشد مانند دین ونفقه کسیکه نفقه او فرض ست
وبیع مسکن وعبد که بآن محتاج باشد ضرور نیست وکسیکه در میان وی ومکه صد سفر نیست وقوت مشی دارد راحله در حق او شرط نیست
زیراکه عرف آنرا استطاعت می شمرد انتهی رواه الدارقطنی والبیهقی وصححه الحاکم وقال صحیح علی شرطهما والبیهقی ایضا من طریق
سعید بن ابی عروبة عن ابی قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم والراجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتادة عن الحسن
مرسلا مصنف گفته یعنی الذی اخرجه الدارقطنی وسنده صحیح الی الحسن ولا اری الموصول الا وهما وروایت کرده است آنرا حاکم از حدیث
حماد بن سلمه از قتاده از انس نیز مگر راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن واقد حرانی ست وابو حاتم گفته وی منکر الحدیث ست ورواه الشافعی
واخرجه الترمذی وابن ماجة والدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای کما اخرجه غیره من حدیث انس وفی اسناده ضعف واگرچه
ترمذی گفته که حسن ست زیراکه در وی ابراهیم بن یزید الخوزی ست احمد ونسائی گفته که وی متروک الحدیث ست ورواه ابن ماجة والدارقطنی
من حدیث ابن عباس وسندش نیز ضعیف ست ورواه ابن المنذر من قول ابن عباس ورواه الدارقطنی من حدیث جابر ومن حدیث علی بن ابی طالب
علیه السلام ومن حدیث ابن مسعود ومن حدیث عایشة ومن حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده وجمله طرق وی ضعیف ست عبد الحق گفته
طرقه کلها ضعیفة وابو بکر بن المنذر فرموده لا یثبت الحدیث فی ذلک مسندا والصحیح من الروایات روایة الحسن المرسلة ورفته است باین تفسیر
اکثر امت پس زاد شرط ست مطلقا وراحله برای کسیکه خانه او بر مسافت ست از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست
لقوله تعالی یاتوک رجالا ونیز گفته هرکه سوال عادت اوست لازم ست او را حج واگرچه زاد نداشته باشد ولیکن انچه بران دلیل دال ست اعتبار زاد
وراحله هر دو ست شیخ الاسلام بن تیمیه در شرح عمده بعد سرد احادیث زاد وراحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان ومرسل وموقوف اند
دلالت میکنند برینکه مناط وجوب زاد وراحله است باوجود علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن ونیز حق تعالی
فرموده من استطاع الیه سبیلا یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات وآن یا مطلق مکنت ست یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج باین
قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم وصلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران ست ونیست آن مگر مال ونیز حج عبادتی ست
که افتقار ست دران بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک زاد وراحله همچو جهاد ودلیل اصل قول وی تعالی ست ولا علی الذین
لا یجدون ما ینفقون حرج الی قوله ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیه انتهی ومذهب ابن زبیر وعطا وعکرمه وجماعتی از تابعین آنست که
استطاعت عبارت از صحت ست لا غیر لقوله تعالی وتزودوا فان خیر الزاد التقوی زیراکه تقوی درین آیت مفسر ست بزاد وجواب داده اند
که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش دال ست بران وحدیث باب دلالت میکند برانکه مراد بزاد حقیقت اوست واین حدیث اگرچه طرق وی
ضعیف ست اما کثرت وی شد ضعف وی میکند شوکانی در نیل الاوطار گفته ان هذه الطرق یعضد بعضها بعضا فتصلح للاحتجاج بها انتهی ومراد بدان
کفایت فاضله از کفایت عول ست تا عود لقوله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء اثما ان یضیع من یعول اخرجه ابو داود وحج مجزی ست واگرچه
مال حرام باشد ولیکن آثم میشود نزد اکثر وگفت احمد مجزی نیست غزالی در احیا گفته شروط لزوم حج پنج چیز ست اسلام وعقل وحریت واستطاعت
وهرکه لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهی گوییم وامن طریق نیز داخل ست در استطاعت ومعتبر دران غالب ست وغالب در دریا
که در موسم سوار شوند سلامت ست وخوف حلم وبیم دارد نه عقل در مصفی گفته از انجمله امن طریق ست از قطاع طریق وسباع ونایافتن طعام
وآب در مواضعی که مسافر دران حمل میکنند آب را از ان مواضع ونایافتن علف در مراحل انتهی ودلیل بر جواز سفر دریا رکوب صحابه است

در ہجرت حبشہ و تقریر آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر امتنان بہ تسخیر بحر و جریان کشتی ها ان و در حدیث آمده خیار شهداء آنان اند که کشتی ایشان را بہم زده **وعن** ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي ركبا بالروحاء بر ستیک آنحضرت بیش آمد سواری چند را در روحا بفتح را و سکون واو و حای مهمله نام جائی ست بر سه مرحله از مدینہ مطهره قاضی عیاض گفته یحتمل که این بیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و یحتمل که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند و رکب بفتح را و سکون کاف جمع راکب ست فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرفعت اليه امراة صبيا پس برداشت بسوی آنحضرت و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا حج پس گفت آن زن آیا این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجری هست با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه قال نعم ولك اجر فرمود آری مراو را ثوابی هست و ترا هم که او را بر میداری و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست یا بجهت آنکه ازین حکم سوال کردی یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم ومالك في الموطا وابوداود والنسائي وابن حبان وله الفاظ عندهم ورواه الترمذي من حديث جابر و استغربه این حدیث دلیل ست بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر ست که ممیز باشد یا نه و ولی وی از طرف وی انچه حاج میکند بعمل آرد و باین رفته اند جمهور ولیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب ست بروی حج چون بالغ گردد لحديث ابن عباس اي غلام حج به اهله ثم بلغ فعليه حجة اخرى اخرجه الخطيب والضياء المقدسي من حديثه وفيه زيادة قاضی عیاض گفت اجماع کرده اند برینکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فریضه اسلام مگر فرقه شاذه که باجزا رفته لقوله نعم چه ظاهرش این ست که آن حج ست و متبادر از حج عند الاطلاق چیزی نیست که مسقط واجب باشد ولیکن علما بخلاف وی رفته اند و مذهب گروهی از اهل بدع منع صحت از حج نووی گفته و این مردودست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحاب وی و اجماع امت بر خلاف وی و ولی که از طرف صبی غیر ممیز احرام می بندد کسی ست که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و منصوب از طرف حاکم و اما ام پس صحیح نیست احرام وی از طرف او مگر آنکه وصی وی باشد از جانب وی یا منصوب از جهت حاکم و قیل صحیح ست احرام او و هم احرام عصبه و اگر چه آنها را ولایت مال نباشد و صفت احرام ولی از طرف وی این ست که بگوید بدل خود گردانیدم او را محرم انتهی در نیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب و اختلاف علما گفته فيؤخذ من مجموع هذه الاحاديث انه يصح حج الصبي ولا يجزيه عن حجة الاسلام اذا بلغ وهذا هو الحق فتعين المصير اليه جمعا بين الادلة انتهى **و** هم روایت ست از ابن عباس رضي الله عنه قال كان الفضل بن عباس رديف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلى الله عليه وسلم در حجة الوداع و این در منی بود و بود فضل در غایت حسن و جمال و جوانی و خوبی فجاءت امراة من خثعم پس آمد زنی از قبیله خثعم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح مهمله و اکثر زنان این قبیله صاحب حسن و جمال می باشند فجعل الفضل ينظر اليها وتنظر اليه پس نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی دیگری را نگاه میکرد و چشم در یکدیگر دوختند فضل بمشاهده جمال او واله و نگران شد و آن زن نیز بدیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد کذا قالوا و ابن القطان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد امن از فتنه استنباط کرده زیرا که آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن زن را حکم بتغطیه وجه نکرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر جائز ست سوال نمیکرد و اگر جائز نبودی انچه عباس فهمیده آنحضرت تقریر نمیکرد او را بران كذا في التلخيص وجعل النبي صلى الله عليه وسلم يصرف وجه الفضل الى الشق الاخر و شروع کرد رسول خدا که بر میگردانید روی فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند و نهاد دست بر چشمان فضل

بن عباس و برتافت گردن او را و در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا برمی تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط
بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان فقالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج ادرکت ابی
شیخا کبیرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کبیرست
و ضعیف ست بحدیکه لا یثبت علی الراحلة نمی تواند بجای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ آمده و اگر بر بندم او را می ترسم
بروی یعنی از مرگ در تصحیفی گفته و از انجا قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدیده زیرا که چون سائله عذر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از وجوب مباشرت به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائد بیابد و این فقیر را درین مسئله نظرست زیرا که
خدای تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الآیه و این آیه اگرچه در جهادست در حج نیز متمسک بآن میتوان نمود بجامع سفر انتهی افاحج عنه
آیا حج کنم من از جانب وی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائزست نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ
و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائزست باوجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از
والدین جائزست بی امر وی و بی وصیت و ذلک فی حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود در سبل گفته در حدیث دلیل ست
بر آنکه مجزی ست حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخت که زوال آن مایوس ست و اگر عدم قدرت
از جهت مرض یا جنون ست که امید صحتش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث با زیادت در السنت که لابدست در صحت تحجیج از دو چیز
عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس کسیکه شدت ضرر او نیست هیچو قادرست بر محفه و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند
ماخوذ میشود از حدیث اینکه چون کسی حج از طرف غیر تبرعا بکند ادای حج از طرف آن غیر لازم گردد اگرچه بروی واجب نیست و وجهش آنست
که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نه آنحضرت تفصیل آن از وی جست و رد کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر
اجزا نه وجوب و تعرض نکرد بدان و جائزست که شناخته باشد آن زن وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال ست بران قول وی ان فریضة الله علی
عباده فی الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل وجوب که آن استطاعت ست و اتفاق کرده اند آنانکه قائل اند باجزای حج از فرض
غیر براینکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذهب احمد و ابوحنیفه جواز نیابت ست در ان از غیر مطلقا
بنا بر توسع که در نفل ست و مذهب بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچکی را و این حکم خاص بهمین زن بود و اگرچه اختصاص خلاف
اصل ست ولیکن استدلال کرده اند بزیادت که مروی ست درین حدیث بلفظ حجی عنه ولیس لاحد بعدک و رد کرده اند این را باینکه این
زیادت مروی ست باسناد ضعیف و بعضی گفته اند مختص ست بولد و جوابش آنست که قیاس بروی دلیل شرعی ست و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تنبیه فرموده است بر علت بقوله فی الحدیث فدین الله احق بالقضا کما یاتی پس آن را دین قرار داده و دین صحیح ست که قضا کند
آن را غیر ولد بالاتفاق متفق علیه واللفظ للبخاری و درین حدیث روایات دیگرست در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال
از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قصه وعنه روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من جهینة جاءت
الی النبی بدرستیکه زنی از قبیله جهینه بضم جیم بعده ها و مثناة تحتانیه نام قبیله ایست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف گفت
واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقالت ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها بدرستیکه مادر من نذر کرد
که حج کند پس حج نکرد تا آنکه مرد آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب وی ارایت لو کان علی امك

دین اکنت قاضیة آیا دیدی که اگر می بود بر مادر تو وامی آیا می بودی تو که میگذاردی وام وی را اقضوا الله فالله احق بالوفاء بگذارید وام خدا را پس خدای تعالی سزاوارتر ست بوفا وگذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت واتفاق واین مذهب ماست ونزد شافعی هر که مرد ودر گردن وی حق خداست حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس مال وی مقدم بر وصایا و میراث انتهی گوییم در سبل ست که حدیث دال ست بر تحجیج از میت برابرست که وصیت کرده یا نه زیراکه واجب ست قضای دین مطلقا وهمچنین سائر حقوق مالیه از کفاره ونحوها وباین رفته اند ابن عباس وزید بن ثابت وابوهریره وشافعی وواجب ست اخراج اجرت از راس مال نزد ایشان وظاهرش آنست که این مقدم ست بر دین آدمی وهو احد اقوال الشافعی ونیست این معارض قول وی سبحانه وان لیس للانسان الا ما سعی زیراکه این عام ست حدیث آنرا خاص کرده واین در حق کافرست وگفته اند لام در آیه بمعنی علی ست ای لیس علیه مثل ولهم اللعنة ای علیهم وقد بسطنا القول فی هذا فی حواشی ضوء النهار رواه البخاری حدیث دال ست برانکه نا از حج چون بمیرد بدون حج وولد وی از طرفش حج بکند مجزی باشد از وی وهم از نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیراکه آنحضرت از وی نپرسید که تو حج از طرف خود کرده یا نه وجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت اورا بدین وقضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جائزست ورد کرده اند بحدیث شبرمه که دال ست بر عدم اجزا اگر حج خود نکرده است واما مسئله دین پس غیر جائزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب ست ودر حدیث دلیل ست بر مشروعیت قیاس وضرب مثل تا اوقع باشد در نفس سامع وتشبیه مجهول الحکم بمعلوم زیراکه قضای دین از میت معلوم بود نزد ایشان ولهذا الحاق بدان مستحسن افتاد

وهم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعلیه ان یحج حجة اخری هر کدام کودک که حج کرد بیشتر رسید بلوغ را پس لازم ست بروی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حا وسکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بروی اثم برنگارند یعنی بالغ شد ابن بطال گفته اجماع کرده اند ائمه فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن معهذا اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور وابوحنیفه گفت صحیح نیست احرام او ولازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بر طریق تدریب ست وتقدم الکلام فی ذلک وایما عبد حج ثم عتق فعلیه حجة اخری وهر بنده که حج کرد بیشتر آزاد کرده شد پس بروی ست گذاردن حج دیگر وباین رفته اند حنفیه رواه ابن ابی شیبة وابن خزیمة والاسمعیلی فی مسند الاعمش والحاکم وصححه الخطیب فی التاریخ والبیهقی ورجاله ثقات الا انه اختلف فی رفعه ورجال سند وی ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن والمحفوظ انه موقوف ومحفوظ نزد محدثین آنست که موقوف ست بر ابن عباس ابن خزیمه گفت صحیح موقوف ست ومحدثین را کلام کثیر ست در رفع ووقف وی واخرجه کذلک ابن عدی من روایة عن شعبة بیهقی گفته تفرد ست برفع آن محمد بن المنهال ورواه الثوری عن شعبة موقوفا مصنف در تلخیص گفته واین نزدیک اسمعیلی وخطیب از حرب بن شریح از یزید بن زریع ست بطریق متابعت محمد بن منهال ومؤید صحت رفع اوست آنچه روایت کرد ابن ابی شیبه در مصنف خود از ابن عباس که گفت احفظوا عنی ولا تقولوا قال ابن عباس وظاهرش این ست که اراده رفع کرد ولهذا نهی کرد ایشان را از نسبت نمودن آن بسوی خود ودرین باب ست از جابر نزد ابن عدی وسندش ضعیف ست واخرجه ابوداود فی المراسیل ودر وی یک راوی متهم ست واحتجاج کرده بدان احمد وروایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی ارید ان اجدد فی صدور المؤمنین ایما صبی حج به اهله فمات اجزاه فان ادرک فعلیه الحج ومثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور وروی الشافعی حدیث ابن عباس ابن تیمیه گفته مرسل چون عمل کرده

بران صحابه حجت ست بالاتفاق وگفت که این مجمع علیه ست زیراکه وی از اهل عبادات ست پس حج از وی صحیح باشد مگر مجزی نبود زیراکه قبل
از مخاطب به بودن بفعل آورده و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی بازنی یعنی
زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع ست و وارد شده که ثالث این هر دو شیطان ست د آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین
امر می توانند شد باین طور که همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت زائل گرداند ظاهر آنست که می توانند شد زیراکه معنی مناسب نهی خوف
ایقاع شیطان ست فتنه را میان هر دو و خلوت در لغت بمعنی تنهائی ساختن الا ومعها ذو محرم مگر آنکه باشد باوی محرمی و محرم کسی
که نکاح باوی جائز نباشد ابدا خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فقهیه آمده است که اگر باوی زنی باشد که بروی وثوق و اعتماد صلاح
و عفت ست جائز باشد و بعضی گویند زنان باشند متعدده ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست
زیراکه اقامت در انجا حرام ست فقال گفته لا بدست از محرم عملا بلفظ الحدیث ولا تسافر المرأة الا مع ذی محرم و باید که سفر نکند زنی
مگر همراه محرم و اصل در نهی تحریم ست و این مطلق ست در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها
مختلف ست در لفظی لا تسافر المرأة مسیرة لیلة الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیرة یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی
بریدا و در لفظی ثلثة ایام و نووی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منهی عنه ست از ان مگر با محرم
و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بمفهوم آن نتوان کرد و علما را درین جا تفصیل ست گفته اند جائز ست سفر زن تنها در هجرت
از دار حرب و مخافت بر نفس خود و برای قضای دین و رد ودیعت و رجوع از نشوز و این مجمع علیه ست و اختلاف کرده اند در سفر حج واجب
جمهور گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد کرابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق مامون باشد و لیکن دلیلی برین قول
ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی ولله علی الناس حج البیت عموم ست شامل رجال و نساء و قوله لا تسافر المرأة الا مع ذی محرم
عموم ست برای انواع سفر و هر دو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح ست میان هر دو و جواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر
مگر با محرم مخصص عموم آیت اند پس تر حدیث عام ست از پیر و جوان و جماعتی از ائمه گفته که پیرزال را سفر بی محرم هم جائز ست و گویا ایشان نظر بر
معنی کرده عموم را بالخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجوز هیچو شابه است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسای ثقات بجای محرم
بدلیل افعال صحابه و لیکن ناهض نیست حجت بران زیراکه اجماع نیست و گفته اند جائز ست او را سفر اگر باشد با حشم و ادله دال نیست بران
فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امراتی خرجت حاجة پس گفت
ای رسول خدا بدرستیکه بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را وانی اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اول و کسر تای
ثانیه و سکون بای فی غزوة کذا و کذا و بدرستیکه من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا
با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزا برایم پس چه کار کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه
زن روم قال انطلق فحج مع امراتك فرمود برو پس حج کن با زن خود زیراکه غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق
علیه واللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را با زوجه برای حج بیرون آمدن واجبست چون با او غیر این کس همراه نباشد و غیر احمد
گفته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگرچه حمل بران بی قرینه نباشد و قرینه درینجا قاعده دینی ست که بر هیچکی بذل منافع نفس خود برای

تحصیل غیر واجب بروی واجب نیست ونیز ازین حدیث معلوم شد که مرد را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت
بروی واجب شده ونیست طاعت برای مخلوق در معصیت خالق برابرست که بفور قائل شویم یا بتراخی اول ظاهرست وبر ثانی نیز زیرا که
وی را نمیرسد که در برات ذمه خود مسارعت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد وزوج را نمی رسد که او را ازان منع نماید
وآنکه دارقطنی از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که زنی هست واو را شوهری ست وزن را مال ست وشوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست
زن را که برود مگر باذن زوج خود پس این محمول ست بر حج تطوع جمعا بین الحدیثین با آنکه نیست در حدیث کتاب دلالت بر آنکه برامد آن زن
بدون اذن زوج خود ابن تیمیه گفته صحیح ست حج زن بغیر محرم وبغیر مستطیع وحاصلش آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت
مثل مریض وفقیر ومعضوب ومقطوع الطریق وزن بغیر محرم وغیر ذلک اینها چون بتکلف حاضر مشاهد شوند حج کردن ایشان مجزی باشد لیکن بعضی
از ایشان محسن اند در ان همچو حاج ماشی وبعضی مسیء همچو حج بسوال وحج زن بغیر محرم وتحقیق آنست که لعلیت تمام ست بمعصیتی که واقع شده در طریق واقع شده نه
در نفس مقصود وهم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقول لبيك عن شبرمة
بدرستیکه آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند ومیگوید لبیک از طرف شبرمه بضم شین معجمه وسکون موحده وضم را نام مردی که این مرد تلبیه را از
جانب او میگفت ومیخواست که حج بگذارد از وی قال من شبرمة فرمود آنحضرت کیست شبرمه قال اخ لي او قريب لي گفت برادر ست مرا
یا گفت خویش ست مرا شک راوی ست قال حججت عن نفسك قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسك
ثم حج عن شبرمة فرمود حج کن از خود بعد ازان حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای حج خود
وباین رفته ست جماعتی از ائمه وشافعی واحمد از ایشان اند وجماعت دیگر میگویند جائزست ومذهب حنفیه ومذهب مالک این ست ونیز در وی
دلالت ست بر آنکه چون یکی بغیر حج از خود احرام از غیر بست آن احرام از طرف وی شد نه از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد
او را باینکه حج را از طرف خود گرداند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبرمه کرده بود دلیل دلالت کرد بر آنکه منعقد نشد نیت از طرف غیر ورنه واجب میشد
از طرف همان غیر ونیز معلوم شد که منعقد میشود احرام با صحت وفساد ومطلقا اگرچه مجهول معلق باشد پس وقوعش از غیر وبودنش از خود جائز بود
زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل ست بنابر نهی ونهی مقتضی فساد وبطلان صفت احرام ست یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر
تا خود حج نکرده است مطلقا خواه مستطیع باشد یا نه زیرا که ترک استفصال وتفریق در حکایت احوال دال ست بر عموم ونیز حج واجب ست در
اول سال از سنوات امکان وچون امکان یابد از نفس خود بکند وجائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض ست وثانی نفل همچو کسیکه بروی
دین باشد واز وی مطالبه آن کنند ونزد وی دراهم بقدر وفای دین بوده است پس او را نمیرسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند
ولهذا گفته اند که اگر حج بروی واجب باشد او را امر کنند که بدایت بذات خود کند وهر که مستطیع نیست بروی خود واجب نیست او را می رسد
که حج از طرف غیر بکند ولیکن عمل بظاهر حدیث اولی ست رواه ابوداود وابن ماجة والشافعي والدارقطني وابن حبان والبيهقي وصححه
ابن حبان وبیهقی گفته اسنادش صحیح ست ونیست درین باب صحیح تر ازین انتهی وطرق این حدیث سه ست از ابن عباس واز عائشه واز جابر واینجا
بطریق عبده بن سلیمان ست وعبده ثقه محتج به ست در صحیحین وقد تابعه علی رفعه محمد بن بشر ومحمد بن عبدالله الانصاری وگفت ابن معین اثبت الناس
در سعید عبده است وهمچنین ترجیح داد عبدالحق وابن القطان رفع آن را وگفت طحاوی صحیح موقوف ست والراجح عند احمد وقفه وگفت احمد
رفع او خطاست وروائه موقوفا غندر عن سعید کذلک وگفت ابن منده ثابت نیست رفع او وگفت دارقطنی مرسل اصح ست مصنف گفته هو کما قال

لیکن این تقویت رفع میکند زیراکه از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعض در تصحیح آن در حاشیهٔ تلخیص گفته رفع مقدم ست بر وقف و وصل
بر ارسال انتهی ابن تیمیه گفته حکم کرد احمد در روایت پسر خود صالح که آن مرفوع ست پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کنند و گفت و رفع کرده اند
آنرا جماعتی بنا بر آنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی **و** هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنهما
قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد ما را
رسول خدا پس گفت دران خطبه که بدرستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفد بنی تمیم در فتح مکه
اسلام آورد و از مؤلفة القلوب بود و در جاهلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال أفی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض ست حج
یا رسول الله قال لو قلتها لوجبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن جمله را یعنی برای وجوب وی آری هر سال فرض ست هر آینه واجب میگردد
در هر سال و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت مشقتی که در وست به بذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت
اوطان خصوصا اهل بلاد بعید و در روایتی بعد قوله وجبت زیاده کرده و لو وجبت لم تقوموا و لو لم تقوموا بها لعذبتم ظاهر این حدیث دران ست که احکام مفوض اند
با آنحضرت چنانکه مذهب بعضی ست و لهذا در بعض روایات آمده که بآن مر فرمود تراد و بارجواب سید هند که قول عام ست بوحی باشد یا از پیش خود و محل
مسئله علم اصول ست و در وی خلاف بین العلما ست فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض ست فمن زاد فهو تطوع پس کسیکه زیاده بر
یکبار کند نفل ست رواه الخمسة غیر الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی و الدارمی ایضا و اصله فی مسلم و اصل
این حدیث در صحیح مسلم ست من از حدیث ابی هریرة رضی الله عنه و لفظ وی این ست که گفت ابو هریره خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال
حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج هر سال و هر آینه
نمی توانستید کرد پس گفت بگذارید مرا مادامیکه ترک دهم شما را پس هلاک نشدند آن کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان و اختلاف کردن ایشان
بر پیغمبران ایشان پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از ان و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شماست و چون نهی کنم و باز دارم شما را پس بگذارید
آنرا باهتمام و کمال و له شاهد من حدیث انس عند ابن ماجة و رجاله ثقات و روی الحاکم و الترمذی له شاهدا من حدیث علی کرم الله وجهه و سنده منقطع

باب المواقیت

جمع میقات ست و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از انجا بی احرام گذر ندهد مردم آفاق را موضع
معین ساخته اند که از انجا احرام به بندند **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم وقّت لاهل
المدینة ذا الحلیفة بدرستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذو الحلیفه که نام جای ست بر ده مرحله از مکه و از مدینه
بر یک فرسخ و آنجا مسجدیست که احرام بست از انجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاهی ست که مسمی ست به بیر علی و این ابعد مواقیت ست
شیخ الاسلام ابن تیمیه رح در منسک خود گفته که بر ده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب اطلاق طرق زیراکه از انجا تا مکه چند راه ست و نامیده میشود
بوادی عقیق و مسجدش مسمی ست بمسجد شجره و در وی چاهی که عامهٔ جهال چاه علی گویند بگمان آنکه علی در انجا با جن مقاتله کرد و این دروغ ست زیراکه
با جن هیچیکی از صحابه مقاتله نکرده و شان علی از ان بلند ترست که جن برای قتال وی ثابت مانند و نیست هیچ فضیلت برای این چاه و نه مذمت
و مستحب نیست سنگ و غیره انداختن دران انتهی و حلیفه بضم حا تصغیر حلفه ست و حلفه واحد حلفا ست مصنف در فتح گفته مکان معروف ست

میان وی و مکه دو کم دو صد میل ست قاله ابن حزم و نووی گفته میان وی و مدینه شش میل ست و وهم کرد هر که گفت میان هر دو یک میل ست وهو ابن الصباغ انتهی و لاهل الشام الجحفة و مراحل شام را جحفه است بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نام موضعی ست بر سه مرحله از مکه و آنرا مهیعه هم گویند قاله النووی فی شرح المهذب و در وی نظر ست زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل ست از مکه و آنجا ست غدیر خم کما قال صاحب النهایة و مصنف در فتح گفته میان وی و مکه پنج یا شش مرحله است شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته این قریه قدیمه معموره است که مهیعه اش نامند و امروز ویران ست و لهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل از وست و آنرا رابغ گویند بسبب یافته شدن آب و رانجا برای غسل و این میقات کسی ست که حج کند از ناحیه مغرب بلکه شام و مصر و لیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب برای ایشان همین ست بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا جحفه پس در آن نزاع ست و بالفعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بمکه معظمه رجوع کنند و بر ذو الحلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابغ با آنکه تاخیر از میقات نزد ائمه اربعه جمهور علما اثم و موجب لزوم دم ست بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانیکه شافعی المذهب اند چون از راه دریا در محاذی یلملم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا جده و از انجا باطمینان خاطر محرم میشوند حال آنکه نزد شافعیه هم مجاوزت از میقات گناه و موجب دم ست مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر مکی شافعی ست که در تحفة المحتاج شرح المنهاج نوشته که مسافت یلملم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه است پس حاجی را میرسد که احرام از یلملم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علما مذهب وی غیر آن برین تخطیه وی کرده اند و زیادت مسافت ما بین یلملم و مکه بر مسافت جده تا مکه باثبات رسانیده و لیکن مفاسد جهل و تعصب بسیار ست و لاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل ست قرن بفتح قاف و سکون را بلا خلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما و غیرهم صاحب صحاح آنرا بفتح را ضبط کرده و صاحب قاموس تغلیط وی نموده و حکایت کرده نووی اتفاق بر تخطیه وی و گفته اند که بسکون نام جبل ست و بفتح نام طریق حکاه عیاض و یقال له قرن الثعالب موضعی ست نزدیک طائف بر دو مرحله از مکه و اما قرن که اویس ابوی نسبت کنند بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس و این میقات اقرب مواقیت ست بسوی مکه و نجد در اصل معنی زمین بلند ست ضد غور که بمعنی زمین پست ست و الآن نام بلاد عرب ست که از تهامه تا زمین عراق باشد و لاهل الیمن یلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام جبلی ست از جبال تهامه بر دو مرحله از مکه کذا فی القاموس و در فتح گفته کذلک و زیاده کرد که میان وی و مکه سی میل ست انتهی و همین ست میقات اهل هند امروز هن لهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن اتی علیهن مر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از ان من غیر اهلهن از غیر اهل این مواضع یعنی اگرچه از کسان این آفاق معینه نباشند اما لازم ست ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسک چنانکه اهل مدینه بر شام برسند از جحفه احرام بندند و اهل شام که بر مدینه رسند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل هند بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند و این واجبست و اگر تاخیر کنند تا میقات خود مسئ باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و مالکیه گویند جائز ست او را تاخیر تا میقات خود اگرچه افضل بر آید اختلاف او ست و حدیث محتمل ست زیرا که قوله هن لهن ظاهر در عموم ست برای اهل این اقطار برابر ست که بر میقات خود گذرند یا بر میقات دیگر و او را ست عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد لازم نیاید او را احرام بستن از انجا بلکه از جحفه به بندد و عموم قول وی و لمن اتی علیهن الخ دال ست برآنکه متعین نیست بر شامی در مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل او نیست

ابن دقیق العید گفته قوله لاهل الشام الجحفة شامل کسی ست که از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته وکسیکه نگذشته وقوله لمن اتی علیهن شامل کسی ست
که از اهل شام بذی الحلیفه مرور کرده وکسیکه نکرده پس درینجا دو عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته وحاصل میشود انفکاک باینطور که قوله من لهن
مفسر قول اوست وقت لاهل المدینة ذا الحلیفة پس مراد باهل مدینه سکنه او نیند و هر که سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته انتهی
گویم اگر صحیح شود حدیث شعر که آنحضرت توقیت کرد برای اهل مدینه وکسانیکه گذشت بر ایشان ذا الحلیفه را ظاهر شود که جحفه میقات شامی ست
چون بمدینه نیاید زیرا که این مواقیت محیط بیت اند همچو احاطه جوانب حرم و هر که بگذرد بجانبی از جوانب حرم لازم آید او را تعظیم حرمت وی واگرچه
بعض جوانب وی دورتر از بعض باشد ممن اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج وعمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که
از میقات بگذرد بی اراده حج وعمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه وصحیح از مذهب شافعی همین ست و داخل شد ابن عمر بغیر احرام
و باالاتفاق ثابت ست که حج وعمره نزد قائل وجوب وی یکبار واجب ست پس اگر بر هر داخل مکه حج وعمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب شود
و در حدیث جابر ست که در آمد آنحضرت روز فتح بمکه و بود بروی عمامه سیاه بغیر احرام رواه مسلم والنسائی وفی الباب عن انس عند احمد
والبخاری در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت بمکه آمد و شد میکردند برای حوائج خود و منقول نیست که امر کرده باشد کسی را از انها
باحرام کقصة الحجاج بن علاط وکذا قصة ابی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات وهو حلال وقد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز المیقات
لابنیة الحج ولا العمرة فقرره صلی الله علیه وسلم مع ما یقتضی لعدم الوجوب من استصحاب البراءة الاصلیة الی ان یقوم دلیل ینقل عنها انتهی
و نزد حنفیه روا نیست در آمدن بمکه بی احرام اگرچه اراده حج وعمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجاوز نکنند میقات را هیچ یکی مگر احرام
واین حدیث مطلق ست مقید باراده حج وعمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر ست حاج ومعتمر وجز ایشان واما هر که داخل
میقات ست او را جائز ست دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او بمکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج ست پس حکم او
حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة در سبل گفته هر که جائز میگوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو حطابین پس دلیل او آثار صحابه ست والا قوم
بها حجة و هر که در آید بمکه باراده خود و نیست هیچ نسک از حج وعمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعده ظاهر شود او را اراده یکی از دو نسک وی
احرام بندد از جائیکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی والله اعلم ومن کان دون ذلك فمن حیث انشأ
وکسیکه باشد ورای این مواضع پس احرام بندد از جائی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ ست
پس کسی که باشد ورای این موضعها داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در انجا ساکن ست وهمچنین وهم چنین حتی اهل مكة من مكة
تا آنکه ساکنان مکه احرام بندند از مکه واین مخصوص ست بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام بندند و الآن متعارف موضعی ست که نام
او تنعیم ست واین موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه وعایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و درینجا موضعی ست
که او را مسجد عایشه میگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارد و احرام بست در مصفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم ست
موافق میقات حج ست و میقات احرام عمره کسیکه در حرم ست حل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج به تنعیم
فرستاد و تنعیم اقرب اطراف حل ست بمکه و در انحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد
آنحضرت در چنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیداد انتهی گویم در سبل گفته اهل مکه عام اند از آنکه سکنه مکه باشند یا مجاورین و واردین
بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و ازینجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکه مکه است مثل حج وهمچنین میقات قارن از ایشان مکه است

ولیکن محب طبری گفته که وی نمیدانم هیچ کسی را که مکه را میقات عمره گردانیده باشد وجواب وی آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکه گردانیده
باین حدیث وانچه از ابن عباس مروی ست که گفت ای اهل مکه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسر را
ونیز گفت هر که اراده کند از اهل مکه عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم وتجاوز کند حرم را پس این آثار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتوانند شد
واما امر آنحضرت عائشه را بخروج بسوی تنعیم پس برای تطییب قلب او بود بدخول در مکه در حالیکه معتمره است همچو دیگر صواحبات خود زیرا که وی
احرام عمره بسته بود با آنحضرت ناگاه حائض شد ودر آمد بمکه وطواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زنان کردند کما یدل له قولها یا رسول الله یصدر الناس
بنسکین واصدر بنسک قال البغوی فاخرجها الی التنعیم فاحلی منه الحدیث واین محتمل ست که اراده او تشابه داخلین از حل بسوی مکه بعمره بود
ونیست در وی دلالت برانکه صحیح نیست عمره مگر از حل برای کسیکه در مکه باشد وبا احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد وگفت طاوس
نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجری یابند یا معذب میشوند گفته شد معذب چرا باشند گفت زیرا که بیت وطواف را ترک میکنند
وبیرون می روند چهار میل ومی آیند چهار میل ودرین مدت دو صد طواف میتوان کرد وهر طواف که کنند اعظم باشد در اجر از رفتن در غیر شیٔی
مگر آنکه این کلام وی در تفضیل طواف بر عمره است اما امام احمد گفته بعض مردم عمره را بمکه بر طواف اختیار کرده اند وبعضی مقام وطواف را اختیار نموده
ونزد اصحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکه بندد صحیح ست ولیکن لازم می آید بروی دم بنابر ترک کردن احرام از میقات در سبل گفته ومی آید
اینکه الزام دم بروی بی دلیل ست متفق علیه در مصفی گفته فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز ست ازان بغیر احرام پس اگر
پیش ازین مواقیت احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات افضل باشد
وافضل آنست که از اول میقات احرام کند واگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی واگر از میقات بگذرد لازم ست عود قبل از
تلبس بنسک واگر از عود مانعی ست ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسکه شیئا او ترکه فلیهرق دما انتهی گویم وبه
قال مالک وابو حنیفه والشافعی واحمد والجمهور وعطا ونخعی گفته نیست بروی چیزی وسعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او وشافعیه گفته اند پس
اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس بنسک ساقط شد از وی دم وتتمه در مصفی ست واگر براهی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات
میقات می باید که احرام بندد واگر محاذات کرد دو میقات احتیاط آنست که از ابعد میقاتین احرام بندد واگر از اقرب کرد تحتم لازم نیست
زیرا که اهل بجهت شرع نموده ست انتهی **وعن** عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل
العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین مهمله وسکون را وبعد وی قاف موضعی ست
شرقی که بر دو مرحله ست از مکه قرن عرق بکسر عین کوهیست که تا آنجا گویند وعراق بلاد معروف ست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه
تا حلوان وتسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجله وفرات ست وعراق ساحل بحر را گویند رواه ابو داود والنسائی وفی روایة
عند مسلم من حدیث جابر وآن این ست که گفت آنحضرت مهل اهل مدینه از ذی الحلیفه است وطریق دیگر جحفه ومهل اهل عراق ذات عرق ست
ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل یمن یلملم الا ان راویه شك فی رفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیرا که
در صحیح مسلم ست از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را وپرسیده شد از مهل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی
نبی صلی الله علیه وسلم پس جزم نکرد برفع وفی صحیح البخاری ان عمر هو الذی وقت ذات عرق ودر بخاری ست بدرستیکه
عمر آنکس ست که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق ولفظ وی این ست که گفت عمر اهل بصره وکوفه را که ببینید مقابل قرن را

ازراه خود پس محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهی ومسلمانان اجماع کردند بران ابن تیمیه در منتقی گفته نص بتوقیت ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر به ثبوت رسد بدیع نباشد وقوع اجتهاد عمر بر وفق آن زیراکه وی موفق بود بصواب ووی را حدیث نرسیده پس اجتهاد کرد موافق نص ومروی ست رفع آن بلاشک از حدیث ابی الزبیر از جابر نزد ابن ماجه ورواه احمد مرفوعا عن جابر بن عبد الله وابن عمر ودر اسنادش حجاج بن ارطاة ست ورواه ابوداود والنسائی والدارقطنی وغیرهم من حدیث عائشة انه صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق باسناد جید ورواه عبد الله بن احمد ایضا عنهما وقد ثبت مرسلا عن مکحول وعطاء

ابن تیمیه گوید هذه الاحادیث المرفوعة الجیاد والحسان یجب العمل بمثلها مع تعددها ومجیئها مسندة ومرسلة من وجوه شتی وعند احمد وابی داود

والترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت برای اهل مشرق عقیق را ترمذی گفته این حدیث حسن ست نووی گفته لیس کما قال زیراکه در سندش یزید بن زیاد ست که روایت میکند از محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از ابن عباس ویزید ضعیف ست باتفاق محدثین وتکلم کرده اند در وی غیر واحد از ائمه مصنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر ست که شناخته میشود از ترجمهٔ وی واو را علتی دیگر ست که مسلم در کنی گفته نمیدانم او را سماعی از جد وی محمد بن علی انتهی وعقیق بفتح عین وکسر قاف موضعی ست قریب ذات عرق که میقات اهل عراق ست لیکن بیش از عقیق ست وعقیق هم نام وادی ست بر سه میل از مدینهٔ منوره وظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد وطیبی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حد بست وقتی که فتح کرد عراق را وخواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی متعین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا وجمعا بین الحدیثین وابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم برینکه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام ست از میقات وعقیق ابعد ست از ذات عرق وگفته اند که اگر این حدیث ابن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیراکه توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود چنانکه در روایت حارث بن عمرو سهمی که گفت آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ووی در منی بود یا عرفات وگرد شده بودند او را مردم گفت پس آمدند اعراب ووی او را گفتند این روی مبارک ست گفت وتوقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابوداود والدارقطنی فائدة در حجة الله البالغه گفته اصل در مواقیت این ست که چون آمدن بمکه معظمه در حالت ژولیدگی مو وعرق کیبدن وترک غلوای نفس مطلوب ست ودر تکلیف مردم به بستن احرام از بلد خود حرجی ظاهر ست چه قطر بعضی از ایشان بر مسافت یک ماه دو ماه ست لهذا واجب شد که امکنه معلومه را حول مکه خاص کنند تا از انجا احرام بسته بایند وتاخیر نکنند احرام را بعد آن وضرور ست که این مواضع ظاهر ومشهور باشد وبر هیچکس مخفی نبود وگذر اهل آفاق برانها باشد پس استقرا کرد شارع آنرا وحکم نمود باین مواضع واختیار کرد برای اهل مدینه ابعد مواقیت را زیراکه مدینه مهبط وحی ست ومارز ایمان ودار الهجرة واول قریه ایست که ایمان آورد بخدا ورسولش پس اهل مدینه احق آنکه باینکه مبالغه کرده شود در اعلای کلمة الله وخاص کرده شوند بزیادت طاعت خدا ونیز مدینه اقرب اقطار ست که ایمان آورد در زمان رسول خدا وخالص کرد ایمان خود را بخلاف حوالی وطائف ویمامه وجز آن که نیست حرج در ان انتهی

باب وجوه الاحرام وصفته

وجوه جمع وجه ست ومراد بدان انواع ست که متعلق ست بآن احرام وآن حج وعمره است یا مجموع هر دو واحرام وتحریم حرام گردانیدن چیزی ودر حج وعمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد وتحریمهٔ نماز نیز ازین باب ست یا احرام بمعنی در آمدن در حرم ست وچون احرام سبب استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان ومراد بصفت احرام کیفیتی ست که فاعل آن بسبب وی محرم می شود **عن عائشة**

رضي الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت
از مدینه روز شنبه بست پنجم ذی قعده بعد نماز ظهر که در مدینه گذارد چهار رکعت وخطبه کرد ایشان را وآموخت در وی احرام و واجبات
وسنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و وداع بفتح واو بدرود و تودیع بدرود کردن و حجی را که آنحضرت کرد حجة الوداع گویند
زیرا که مردم را دران ابد تعلیم شرائع وداع کرد وخبر داد برحلت خود وگواه گرفت ایشان را بر ادای رسالت وتبلیغ احکام وگواه کرد خدای تعالی را
برگواهی دادن ایشان بر تبلیغ وی واین در سنه دهم بود که آخر سنوات عمر شریف وی صلی الله علیه وسلم ست فمنا من اهل بعمرة پس بعضی
از ما کسانی بودند که بانگ می بر آوردند بعمرة تنها واهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن ست واینجا احرام مراد ست که در وی به تلبیه آواز بلند میکنند وعمره
آنست که احرام بندد از حل واگر آفاقی ست از میقات وطواف وسعی کند وحلق یا قصر نماید ومنا من اهل بحج وعمرة وبعضی از ما کسانی بودند
که تلبیه گفتند بحج وعمره هر دو یعنی قارن بودند وقران آنست که احرام بندد آفاقی برای حج وعمره معا وداخل شود بمکه وباقی ماند بر احرام تا آنکه
فارغ گردد از افعال حج ولازم بر وی یک طواف ویک سعی ست در قولی ودو طواف ودو سعی در قولی بعده ذبح کند آنچه میسر آید از هدی وچون خواهد
که کوچ کند از مکه طواف کند برای وداع ومنا من اهل بالحج وبعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها یعنی مفرد بودند وافراد آنست که
احرام بندد آفاقی از میقات پس در آید بمکه وطواف قدوم کند ورمل کند دران وسعی نماید میان صفا ومروه وبماند بر احرام خود تا آنکه استاده شود
در عرفه ورمی کند وحلق نماید وطواف کند ونیست سعی درین وقت واز اینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم ست یکی مفرد بضم میم وسکون فا
وکسر را یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنها ست دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای حج وعمره هر دو ست
سوم متمتع که اول عمره میکند واگر سوق هدی کرده است هم بر احرام می ماند واگر نکرده است از احرام می بر آید بعد از ان در مکه می نشیند
وچون ایام حج می در آید احرام حج می بندد وحج میکند ودرین حدیث دلیل ست بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت
درین حج بودند بوقوع آمده ومروی ست از عایشه روایات دیگر مخالف این ووجه جمع میان آنها بیاید واختلاف کرده اند در آنکه افضل ازین
انواع کدام نوع ست حنفیه قران را ترجیح میدهند وگویند قران افضل ست بعد از ان تمتع بعد از ان افراد وقول جماعتی از صحابه وتابعین
وایمه دیگر وقول جماعتی از عظمای شافعیه نیز همین ست در سبل گفته الادلة تدل علی ان افضلها القران وقد استوفی ادلة ذلک ابن القیم ونزد امام احمد
ومالک تمتع افضل ست وجماعتی از صحابه وتابعین ومن بعدهم وایمه با ایشان ست وبه قال الشوکانی ونزاع درین مسئله دراز ست در نیل الاوطار
استیفای آن کرده واهل رسول الله صلی الله علیه وسلم بالحج واهلال کرد آنحضرت بحج تنها وعلما را اختلاف ست در این باره
باختلافات احادیث وارد شده درین باب بعضی گویند قارن بود وبعضی گویند متمتع وبعضی گویند مفرد چنانکه درین حدیث عایشه ست مشروح
در حجة الصدیق الی البیت العتیق استیفای ادلهٔ این هر سه قول کرده ومحصل آن این ست که هرکه روایت افراد کرد حمل بر اول حال نمود که اهلال
بحج بوده وهرکه تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بآن امر فرموده وهرکه قران میگوید مراد وی ما استقر علیه الامر ست وشیخ الاسلام
ابن تیمیه جمع حسن نموده وگفته که تمتع نزد صحابه متناول قران ست پس محمول باشد بران وهرکه روایت افراد کرده روایت تمتع وقران هم نموده
پس متعین شد حمل بران واول افراد اعمال حج کرد وچون از وی فارغ شد عمره بجا آورد ودر سبل گفته اکثر بر آنند که احرام حج وعمره هر دو کرد پس
قارن باشد وحدیث عایشه دال ست بر آنکه مفرد بود ولکن الادلة الدالة علی انه حج قارنا واسعة جدا انتهی در نیل الاوطار گفته هذان البحثان
اعنی تعیین ما حجه النبی صلی الله علیه وسلم من الانواع وبیان ما هو الافضل منها من المضایق ومواطن البسط وفی ما حررناه مع کونه فی

غایة الایجاز ما یغني اللبیب فاما من اهل بعمرة فحل پس کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد و بیرون آمد از احرام نزد قدوم مکه بعد از ادای بقیهٔ اعمال پیش از ایام حج واما من اهل بحج او جمع الحج والعمرة فلم یحلوا واما کسانیکه اهلال کردند بحج تنها یا جمع کردند حج و عمره را پس حلال نشدند و نه برامدند از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل بضمیر مفرد آمده حتی کان یوم النحر تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج و برامدن از احرام ست اگرچه طواف باقی ست و درینجا دلالت ست برانکه ازین رکب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم بحج مفرد بود و محرم بعمره متمتع و محرم بهردو قارن و هم دلالت ست برانکه محرم بحج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی ست که ثابت شده است از احادیث از چهارده صحابی در صحیحین و غیرهما که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود باوی هدی که فسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه بتقیید وی بکسیکه باوی هدی بود و احرام بحج تنها بسته و وی مانند کسی ست که هدی فرستاده و احرام بهردو معا بسته و علما اختلاف کرده اند قدیما و حدیثا در فسخ حج بسوی عمره که آیا خاص ست بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا نه و رسبل گفته و قد بسط ذلک ابن القیم في زاد المعاد وافردناه برسالة لا یحتمل ههنا نقل الخلاف والاطالة انتهی گوئیم جائز ست فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد و به قال احمد و مالک و الشافعي و ابو حنیفة و بسط کلام درین مقام در منسک خود کرده ایم فلیرجع الیه متفق علیه در مصفی گفته ارکان حج پنج چیز ست احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر ست که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرفه لحدیث الحج عرفة و سعی بین الصفا والمروة بحدیث حسن دارقطني و بیهقي یا ایها الناس سعوا فان السعي قد کتب علیکم و بقول عایشه چنانکه بیاید و حلق بقول خدای تعالی لیقضوا تفثهم و طواف بقول خدای تعالی ولیطوفوا بالبیت العتیق و ارکان عمره همین چیزها ست سوای وقوف عرفه از جهت استقرای افراد عمره و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بترک یکی ازین چیزها تباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدم و بعض غیر مجبور انتهی

باب الاحرام وما یتعلق به

باب در بیان درامدن در یکی از دو نسک و چیزی که متعلق ست بدان و محرم کسی ست که شاغل ست باعمال حج یا عمره با نیت در مصفی گفته و اگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل ست و اگر نیت کرد و تلبیه نگفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت ست و فرضیت او از هیچ جا ثابت نشده انتهی و احرام در حج و عمره بجای تکبیر تحریمه است در نماز چه دران تصور اخلاص و تعظیم و ضبط عزیمت حج بفعل ظاهر و متذلل و خاشع گردانیدن نفس ست برای حق جل و علی بترک ملاذ و عادات مالوفه و انواع تجمل و تحقیق معانات تعب و مشقت و تشعث و تغییر ست برای خدای واحد قدیر جل جلاله و عم نواله عن ابن عمر رضي الله عنه قال ما اهل رسول الله صلی الله علیه وسلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهلال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و درین رد ست بر کسیکه گفت احرام بست آنحضرت از بیدا و در روایتی ست از نزد شجره چون بر خاست شتر وی و درخت مذکور نزد مسجد بود و در مسلم ست که بگذارد دو رکعت بذی الحلیفه پس ترحین مستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهلال کرد و در لفظی این ست بود رسول خدا چون می در آورد پای مبارک خود را در رکاب و بر میداشت او را بر پشت خود ناقه اهلال میکرد از مسجد ذی الحلیفه و ازینجا پیدا شد اختلاف در انکه تلبیه بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه انچه ازین حدیث مفهوم شد گفتن اوست بعد استوا بر پشت ناقه و باین اخذ کرده است شافعي و نزد حنفیه تلبیه بعد از نماز مسنون ست و قول مالک نیز همین ست در هدایه گفته تلبیه کند عقیب صلوة که مروی ست از آنحضرت و اگر

بعد از استوا بر پشت راحله کنند نیز درست ست ولیکن بعد از نماز افضل ست و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز ست و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است در شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتم با بن عباس عجب از صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من داناترم بحقیقت حال آن اهلال کرد آنحضرت بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنید ندا آنرا قومی و یاد گرفتند پس از ان سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اهلال آنحضرت همین حال بود و بعد از ان روان شد و در رسید تا که موضعی بلندست بر آمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند که الآن ابتدای اهلال کرد و ابتدای اهلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائم در مصلای او بود و ازینجا حاصل شد توفیق میان روایات و ازدحام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفته اند که بیرون از شمار بود و از صد هزار کس متجاوز بودند و از هر طرف که چشم آنجا کار میکرد آدمی بنظر می آمد و مراد از مسجد ذی الحلیفه مسجدی ست که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا کرده اند و در زمان ابن عمر مسجد نبود در لوی سخن موافق این زمان کرده و بهر حال آنحضرت نماز ظهر گذارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا بسر کرده صباح احرام بست و چون بر پشت ناقه بر آمد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیه در سبل السلام گفته دلالت کرد حدیث برانکه افضل احرام بستن ست از میقات نه قبل وی و اگر احرام بست پیش ازان پس گفت ابن المنذر که اجماع کرده اند اهل علم که این حرام ست یا مکروه زیرا که قول صحابه که توقیت کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهلال از همین مواقیت می بایست و قاضی ست بنفی نقص و زیادت پس اگر زیادت حرام نباشد لااقل ترک آن افضل باشد و اگر نبود اجماع بجواز آن قائل میشدیم بتحریم بادلهٔ توقیت و بنا بر آنکه زیادت بر مقدرات شرعی همچو اعداد صلوات و رمی جمار غیر مشروع ست مانند نقص ازان و ما جزم نمیکنیم بتحریم بنا بر اجماع مذکور و بنا بر آنچه مروی ست از چند صحابه تقدیم احرام بر میقات چنانکه احرام بست ابن عمر از بیت المقدس و انس از عقیق و ابن عباس از شام و اهلال کرد عمران بن حصین از بصره و ابن مسعود از قادسیه و وارد شده ست در تفسیر آیه که حج و عمره تمام این هر دو آنست که احرام بندد برای آنها از دویرهٔ اهل خود از علی و ابن مسعود و اگر چه تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای سفر از اهل خود کنند زیرا که وارد ست اثر علی کرم الله وجهه باین لفظ که تمام عمره آنست که مشی کنی برای آن از بلاد خود یعنی انشا کنی برای آن سفر مفرد از بلدهٔ خویش چنانکه انشا کرد آنحضرت در عمرهٔ حدیبیه و قضیه یعنی عمرة القضا سفر از شهر خود و دال ست برای این تاویل که علی خود آنرا نکرد و نه هیچیکی از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمره مگر از میقات بلکه خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده پس چه قسم این تمام حج و عمره باشد با آنکه نه آنحضرت کرده و نه احدی از خلفا و نه جماهیر صحابه آری در احرام از بیت المقدس بخصوصه حدیث ام سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود من اهل من المسجد الاقصی بعمرة او حجة غفر له ما تقدم من ذنبه رواه احمد و در لفظی این ست من احرم من بیت المقدس غفر له ما تقدم من ذنبه رواه ابو داود و لفظ وی این ست من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر او وجبت له الجنة شک از راوی ست و رواه ابن ماجه بلفظ من اهل بعمرة من بیت المقدس کانت کفارة لما قبلها من الذنوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس و احرام ازانجا بالخصوص افضل باشد از احرام از مواقیت و دلیل ست در احرام ابن عمر ازانجا و نکرد این را از مدینه با آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل که مراد انشای سفر ست ازانجا انتهی والله اعلم **وعن** خلاد بفتح خای معجمه و تشدید لام از ثقات تابعین ست بن السائب عن ابیه بسین مهمله روایت میکند از پدر خود که سائب ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اتانی جبرئیل فامرنی ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال

گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با هلال و در روایتی عوض اہل لفظ تلبیه گفته
و مراد یکی ست و اگرچه اخفا در ذکر افضل ست اما اینجا رفع صوت افضل ست رواه مالك في الموطا والدارمي والشافعي وابن حبان
والحاكم والبيهقي والخمسة یعنی احمد وابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدم از بعض اہل علم که دوست میداشت
لبیک گفتن را عقب هر نمازی و بالای هر بلندی از زمین و شنیده ام از بعض اہل علم که میگفتند نیست لازم هر زنان بلند کردن آواز بگفتن
لبیک باید که بشنوانند زن نفس خود را اخرجه في الموطا وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کدام اعمال افضل ست فرمود عج و ثج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبرئیل و گفت باش عجاج ثجاج
عج رفع صوت ست و ثج نحر بدن و این همه دال ست بر استحباب رفع صوت به تلبیه اگرچه ظاهر امر وجوب ست و بوجوب رفته است ابن ابی هریره
و حکاه ابن قدامة عن بعض المالكية والخطابي عن مالك وابي حنيفة و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
به تلبیه تا آنکه بند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت ست و از مالک مروی ست که رفع نکند
آواز به تلبیه مگر نزد مسجد حرام و مسجد منی و در مصفی گفته مستحب ست بلند کردن آواز به تلبیه در حق مرد نه در حق زن و مستحب ست اکثار آن
در حق مرد و زن همه خصوصا نزدیک تغایر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقا انتهی و اختلاف کرده اند در وجوب دم
به ترک تلبیه ابن شاس از مالکیه و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب ست قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق ست بحج مثل توجه بر طریق
و حکایت کرده است ابن عبد البر از ثوری و ابو حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اہل ظاهر که آن رکنی ست در احرام منعقد نمیشود بدون
احرام و ابن سعد از عطا بسند صحیح آورده که فرض ست و حکاه ابن المنذر عن ابن عمر و طاوس و عکرمة **وعن** زيد بن ثابت
از فقهای صحابه و کبار ایشان ست کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم تجرد
لاهلاله واغتسل بدرستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اہلال بمعنی رفع صوت ست و مراد بآن درینجا احرام ست
که سبب اہلال باشد و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده و این غسل مستحب ست و اکمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی ست و در مصفی گفته
مستحب ست غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول مکه و وقوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند دو قول آمده
و ظاهر آنست که غسلی که برای تنظیف و قطع رائحه کریهه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد انتهی غزالی گفته اغتسالات مستحبه مسنونه در حج نه غسل ست
اول برای احرام از میقات پس تر برای دخول مکه پس تر برای طواف قدوم پس تر برای وقوف عرفه پس تر برای وقوف بمزدلفه پس تر برای طواف
زیارت پس تر سه غسل برای رمی هر سه جمار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پس تر برای طواف وداع و نزدیک شافعی در قول جدید غسل برای طواف
زیارت و طواف وداع نیست پس هفت غسل باشد انتهی در انوار گفته مسنون ست برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بذی طوی
و داخل شدن پیاده یا از ثنیه کدا و خارج شدن از ان و این ثنیه علیا ست در بطحا رواه الترمذي والدارمي والبيهقي والدارقطني
والطبراني گوییم چنانکه غسل برای احرام مستحب ست همچنان مستحب ست گرفتن از ریش و بروت وغیرها محلی گفته مستحب ست تاهب برای
احرام بحلق عانه و تنظیف ابط و قص شارب و تقلیم اظفار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مثله في العالمگیریة و زیاده کرد
در وی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان والا تسریح وی و در مصفی گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای شوال
که اول اشهر حج ست موی نگاه دارد تا نزدیک حل از احرام شعائر حج ظاهر شود انتهی و در حدیث ابن عباس ست مرفوعا که نفسا و حائض

غسل کنند و احرام بندند و تمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابو داود والترمذی وحسنه وغربه وضعفه العقیلی وروی الحاکم والبیهقی عن ابن عباس قال اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لبس ثیابه الحدیث وسندش ضعیف ست زیراکه در وی یعقوب بن عطا بن ابی رباح ضعیف ست و مروی ست از ابن عمر که گفت از سنت ست اینکه غسل کند چون اراده احرام نماید و در آمدن مکه خواهد و می آید استحباب تطییب قبل از احرام

وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ما یلبس المحرم من الثیاب بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز ست که بپوشد محرم از جامها و چه چیز نپوشد قال فرمود **لا تلبسوا القمص** نپوشید پیراهنها اقمص بضمتین جمع قمیص و نه ثوبی که در معنی قمیص باشد در منسک شیخ الاسلام ابن تیمیه ست که نیست محرم را که بپوشد قمیص نه با آستین و نه بی آستین برابرست که در آن هر دو دست خود در آرد یا ندر آرد و سلیمه باشد یا مخروق و همچنین نپوشد جبه و نه قبا که در وی دست داخل توان کرد و همچنین درع که نامش عرق چین ست و امثال ذلک باتفاق ائمه و اگر بیندازد قبا را بر دوشهای خود بغیر ادخال یدین پس در وی نزاع ست و این ست معنی قول فقها که نپوشد مخیط و نه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی **ولا العمائم** و نپوشد دستارها را و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق سر باشد و لا غیر ذلک نووی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریمه است و اما روی پس مالک و ابو حنیفه گفته هو کالراس و شافعی و جمهور گفته اند که نیست احرام در روی او و میرسد او را تغطیه آن و جز این نیست که واجب ست کشف وجه در حق زن و حدیث حجت ست بر ایشان همچنین ست کلام در محرم میت که جائز نیست تغطیه سر او نزد شافعی و احمد و اسحق و همچنین جائز نیست لبس مخیط و مالک و اوزاعی و ابو حنیفه گویند جائز ست تغطیه راس و الباس او مخیط و حدیث وارد ست بر ایشان در تغطیه محرم میت پس جائز ست نزد قائل بتحریم تغطیه راس انتهی **ولا السراویلات** و نپوشد ازارها را و مراد بلبس قمیص و سراویل پوشیدن آنهاست بر وجه معتاد چنانکه پیراهن را در بر افگنند و تنبان را در پایها بکنند و الا اگر بر تن افگنند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیراکه در این صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده و ازار پوشیده و بعضی گفته اند قمیص ثوبی ست که محیط بدن باشد از تفصیل و تقطیع و بعمامه آنچه محیط سر باشد پس ملحق ست باین غیر این از آنچه مغطی راس باشد خطابی گفته ذکر عمامه و برنس معا دال ست بر آنکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعتاد و نه بنادر همچو برانس **ولا البرانس** و نپوشد برنسها و برنس بضم موحده و سکون را بعده نون تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز و این تفسیر قاصر ست در معرفت آن و آنچه مشهور ست این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشند و موافق عرف دیار ما آنرا بارانی میگویند از صوف سفید و جز آن می باشد و خطابی گفته برنس هر ثوب ست که سرش از وی باشد ملتزق بود بدان جبه باشد یا دراعه یا غیر آن **ولا الخفاف** و نپوشد موزه ها را و آنچه در معنی اوست همچو مواق و جورب و غیره **الا احد لا یجد نعلین** مگر کسیکه نیابد نعلین را که فروخته نشود یا باشد آنرا او لیکن نیست با او ثمن و فاضل از حوائج اصلیه خود **فیلبس الخفین** پس بپوشد موزه ها را **ولیقطعهما اسفل من الکعبین** و بباید که ببرد هر دو موزه را پایانتر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی بر آیند بخاری و مسلم از حدیث ابن عباس آورده اند که شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت بعرفات هر که نیابد ازار پس باید که بپوشد سراویل را و هر که نیابد نعلین پس باید که بپوشد خفین را و مثله عند احمد و ظاهر این ست که این ناسخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین ست زیراکه این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود و حدیث ابن عمر در مدینه قاله ابن تیمیه فی المنتقی و رجحه الشارح و شیخ الاسلام ابن تیمیه در منسک خود گفته اگر نعلین نیابد خفین بپوشد و نیست بر وی قطع آن زیر تر از کعبین زیراکه آنحضرت امر کرد بقطع اولا پس رخصت کرد بعد از آن در عرفات در لبس سراویل برای فاقد ازار و لبس خفین

برای فاقد نعلین و اول بار که رخصت بقطع کرد بجهت آن کرد که بقطع مانند نعلین می شود و لهذا صحیح جواز لبس ما دون الکعبین ست مثل خف مکعب و مداس و جمجم و نحو ذلک برابرست که واجد نعلین باشد یا فاقد آن و چون نعلین و آنچه قائم مقام اوست نیابد مثل جمجم و مداس موزه بپوشد و قطع نکند آنرا و همچنین چون ازار نیابد سراویل بپوشد و این صحیح قول علماست و در عرفات بود کما رواه ابن عمر و همچنین جائزست هر آنچه از جنس ازار و ردا باشد پس محرم راست که ملتحف شود بقبا و جبه و قمیص و مانند آن و متغطی شود بلحاف و غیره و لیکن بپوشد مگر از برای حاجت انتهی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر مقید و گویند که امام احمد که بعدم قطع خفین رفته نیز قائل ست باین قاعده و ابن جوزی گفته امر بقطع احمل بر اباحت باید کرد نه بر شرط و اعلام باحتیاط شوکانی در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که این تکلف ست و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و مقید بنابر امکان جمع میان هر دو بحمل مطلق بر مقید و نا جمع ممکن ست جمع کردن واجب ست بترجیح نتوان رفت و اگر مصیر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن ست ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت ست از حدیث ابن عباس و جابر و روایت دو کس ارجح ست از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر متقدم ست و حدیث ابن عباس مؤخر سبیل درینجا ترجیح مطلق باشد یعنی عدم قطع بر تقیید یعنی قطع نه حمل مطلق بر مقید والله اعلم و بقیه کلام درین مسئله در افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ایم

ولا تلبسوا شيئا من الثياب مسه زعفران و نپوشید از جامها چیزی را که سوده است آنرا زعفران و اختلاف کرده اند در علتی که بجهت آن نهی کرده اند که آیا زینت ست یا رائحه جمهور گویند رائحه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او نمد جائز باشد احرام در آن و وارد شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل و اگرچه در وی مقال ست و حرام ست لبس معصفر و مورس بر مردان در حال حل مثل احرام **ولا ورس** و نجامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو و سکون را گیاه زردی ست که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند در سبل گفته اتفاق کرده اند برانکه مراد بتحریم درینجا تحریمش بر مردست و الا قوی نیست زن بهان درین حکم متفق علیه شیخ الاسلام ابن تیمیه در منسک خود گفته جائزست احرام در جامه سفید و جز آن از الوان جائزه و اگرچه ملون باشد و مستحب ست که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس اگر هر دو سفید باشند افضل بود و جائزست که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن و کتان و صوف و سنت آنست که احرام کند در ازار و ردا برابرست که مخیط باشند یا نه باتفاق ائمه و اگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر هست از آن جنس که پوشیدنش رواست انتهی **واللفظ لمسلم** و زیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را **ولا تنتقب المرأة المحرمة** و نقاب بر روی نیفگند زن احرام کننده و اختلاف کرده اند علما در آن جمهور منع کنند و حنفیه جائز گویند و هو روایة عند الشافعیة والمالکیة شوکانی گفته این مردود بنص حدیث و در فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من ستر وجهها و کفیها بما سوى النقاب والقفازین انتهی و گفت فاطمه بنت المنذر بودیم که خمار می افگندیم بر روهای خود و ما محرم بودیم همراه اسماء بنت ابی بکر پس انکار نکرد بر ما رواه مالک فی الموطأ مسوی گفته یعنی وی نهی نفرمود ما را و مراد ازین پوشیدن روی خود بالسدل ثوب برای منع ابصار مردم و برین اند اهل علم چون متجافی باشد از بشره و جه و اعتراض کرد صاحب کافی در مذهب احمد به تقیید تجافی و گفت ظاهر آنست که این معتبر نیست و نیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف اوست زیرا که ثوب مسدول سالم از مماست بشره نمی تواند ماند پس اگر تجافی شرطی بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی بیهقی از حاکم از ابی علی حافظ نقل کرده که قوله لا تنتقب المرأة از قول ابن عمرست مدرج در خبر و گفت صاحب امام که این محتاج دلیل ست و حکایت کرده است ابن منذر نیز خلاف در آن که از قول ابن عمرست یا از حدیث و قد رواه مالک فی الموطأ عن نافع عن ابن عمر موقوفا و اوراطرق ست در بخاری موصولا و معلقا

ولا تلبس القفازین و نپوشد بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع سرما در
دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه ست پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیورست که زنان در دستها و پاها
و رواه احمد والترمذی والنسائی وصححه وابو داود والحاکم والبیهقی محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را
بلبس قفازین در احرام و در شرح السنة گوید جواز قفازین برای آنها اظهرست گویم حدیث وارد ست بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان
آنچه حرام ست بر زن محرمه نیاورده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب ست و مثل اوست برقع که مفصل باشد بر قدر ستر وجه زیرا که
وارد ست بان نص و بپوشد زن روی خود بغیر این مثل خمار و ثوب و هرکه گفت روی او همچو سر مردست هیچ چیز آنرا نپوشد پس نیست دلیل
باوی و حرام ست بروی لبس قفازین و لبس ثیاب مورس و مزعفر و مباح ست حلیه و جز آن و اما صید و طیب و حلق راس پس ظاهر
آنست که زنان درین باب در حکم مردانند و اما انغماس در آب و مباشرت محمل براس و ستر راس بدست و همچنین نهادن او بر مخده نزد نوم
پس غیر مضر ست زیرا که صاحب او لابس نیست و نیست فدیه بر لابس خفین لعدم النعلین و حنفیه گویند واجب ست **وعن** عائشة
رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که
خوشبو میکردم آنحضرت را ومی مالیدم طیب را برای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد ولحله قبل ان یطوف بالبیت و برای حل وی
یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام
برمی آیند و همه چیز حلال می شود الا از زنان پس بمکه می آیند و طواف می کنند بعد از ان بسوی منا برمیگردند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد
بحل احلال کامل ست که هر محظور بسبب آن حلال میشود و هو طواف الزیارة و بعض احلال مثل طیب وغیره برمی حلال شده بود و همین حلت
زنان باقی ست و ظاهرش آنست که حلق ورمی کرده و طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطییب میکردم بطیبی که در وی مشک بود
گویا من می بینم درخشیدن طیب را در تارک سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک
باقی میماند و له عندهما الفاظ غیره متفق علیه در حدیث دلیل ست بر استحباب تطیب نزد اراده احرام و جواز استدامت او بعد احرام و بر آنکه بقای لون و ریح
او بعد از احرام مفسد احرام و مضر او نیست و حرام ابتدای اوست در حال احرام و مفسد استعمال اوست بعد از احرام و باین رفته اند جماهیر ائمه از صحابه و تابعین
و مشهور در مذهب حنفیه و احمد این ست مستند بهمین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکروه ست تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن
بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیه را قول ابوحنیفه ساخته و آنچه ما گفتیم مذکور ست در هدایه و شروح وی
و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطییب کرد و برخاست صباح که بوی طیب
می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد حدیث باب را
و ابن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت
یعنی تاویل آن بچیزی که تمام نمیشود و بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالید بستر غسل کرد پس خوشبو برفت نووی در شرح مسلم
بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب ست تطیب برای احرام لقولها لاحرامه و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص بآنحضرت بود
صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل برخلاف آن قائم ست چه از حدیث عائشه ثابت شده که
کنا نضمخ وجوهنا بالطیب المسک قبل ان نحرم فنعرق فیسیل علی وجوهنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا ینهانا رواه ابوداود

واحمد ولفظ احمد این ست کنا نخرج مع النبی صلی الله علیه وسلم الی مکة فنضمد جباهنا بالمسک الطیب عند الاحرام فاذا عرقت احدنا سال علی وجهها فیراه النبی صلی الله علیه وسلم فلا ینهانا ونتوان گفت که این خاص ست بزنان زیراکه زنان ومردان برابراند درین حکم باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام ست نه قبل ازان واگرچه حال وی دائم باشد همچو نکاح زیراکه این از دواعی اوست وجز این نیست که منع کرده میشود محرم از ابتدای نکاح نه از استدامت او پس همچنین حال طیب ست وطیب از نظافت ست که مقصود از وی دفع رائحهٔ کریهه ست چنانکه مقصود از نظافت ازالهٔ وسخ ست که در اشعار واظفار فراهم میشود ولهذا مستحب شد اخذ شعر وظفر قبل احرام زیراکه بعد ازان ممنوع ست واگرچه باقی ماند اثر او بعده واما حدیث مسلم وبخاری از یعلی بن امیه در قصهٔ اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما خوشبوئی که با تست وآلوده ست بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار الحدیث پس جوابش آنست که این سوال وجواب در جعرانه بود در ذی القعدهٔ سنه هشتم وآنحضرت در سنه شانزده حج گذارده واخذ بآخر امر اوست زیراکه آخر ناسخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان حرام ست نه بآنجهت که ابقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصر گفته خوشبو نماند ابتدا اگرچه جمعا بین الادلة وهمین ست راجح وجائز ست استمرار بر طیبی که پیش از احرام بکار برده ودر نیل الاوطار گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد احرام نه آنکه نزد ارادهٔ احرام بکار برده واثر لون وریح او باقی مانده وصحیح نیست بگویند ناجائز ست استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز استدامت لباس زیراکه استدامت لبس لبس ست بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلمنا استوای هر دو لیکن این قیاس در مقابلهٔ نص ست وهو فاسد الاعتبار انتهی **وعن** عثمان بن عفان رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لاینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب نکاح نکند محرم خود را ونکند نکاح دیگری بولایت ووکالت خود وخواستگاری نکند زن را هر سه لفظ برفع وجزم مروی ست وخطبه بکسر خای زن خواستن واین مذهب جمهور علما وشافعی ست ونهی ازین هر سه تحریمی ست وگفته اند در خطبه تنزیهی ست باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نهی بر عدم صحت آن وظاهر همین ست که برای تحریم ست در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که خطبه هم حرام ست ابن تیمیه گفته زیراکه آنحضرت نهی کرد از همه ها یک نهی وتفصیل نفرمود وموجب نهی تحریم ست وهیچ اثر ونظر معارض او موجود نیست انتهی ونزد عطا وعکرمه واهل کوفه جائز ست محرم را تزوج چنانکه جائز ست اشترای جاریه برای وطی وتعقب کرده اند بآنکه این قیاس ست در مقابلهٔ نص وهو فاسد الاعتبار وظاهر نهی عدم فرق ست در میان کسیکه تزوج کند غیر را بولایت خاصه یا عامه کالسلطان والقاضی وبعض شافعیه گفته اند جائز ست محرم را تزویج غیر بولایت عامه واین تخصیص ست عموم نص را بلا مخصص ونزد حنفیه جائز ست هر سه امر ودلیل ایشان تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست میمونه را وحال آنکه محرم بود کما فی روایة ابن عباس در سبل گفته این قول مردود ست زیراکه روایت ابی رافع که تزوج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح ست چه وی سفیر بود میان هر دو وهم روایت اکثر صحابه همین ست قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزوج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن المسیب که سهو وغلط کرد ابن عباس اگرچه میمونه خالهٔ اوست زیراکه تزوج نکرد او را رسول خدا مگر بعد ازانکه حلال شد ذکره البخاری انتهی ودر نیل الاوطار گفته حدیث ابن عباس حکایت فعل ست پس معارض صریح قول یعنی نهی ازان نشود ولیکن مصیر بسوی آن نزد تعذر جمع ست وجمع ممکن ست درینجا بر فرض ارجحیت روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را مخصص عموم قول او گردانند کما تقرر ذلک فی الاصول چون فرض کنند تاخیر فعل از قول واگر تقدم وی فرض کنند پس دران خلافی ست مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم کما هو الحق

یا گردانیدن عام متاخر ناسخ او کما ذهب الیه البعض و چون این مقرر شد پس حق آنست که حرام ست محرم را تزوج خود و تزویج دیگری
کما ذهب الیه الجمهور انتهی رواه مسلم ورواه الجماعة الا البخاری و همچنین ممنوع و منهی عنه ست جماع در مسوی شرح موطا گفته اگر جماع کرد قبل
وقوف حج فاسد شد نزد ابوحنیفه و بر وی یک گوسفند ست و حج کند سال آینده و نیست بر هر دو تفرق و اگر جماع کرد بعد وقوف حج فاسد نیست
و بر وی ست بدنه و نزد شافعی اگر جماع پیش از تحلل اول ست حج فاسد ست برابر ست که قبل وقوف بعرفه باشد یا بعد آن و بر وی ست بدنه و واجبست
مضی در فاسد و قضا از قابل و اگرچه تطوع باشد و چون خارج شوند هر دو متفرق شوند برای حذر از مثل آنچه واقع شد در اول و اگر جماع
کرده است میان هر دو تحلل حج غیر فاسد ست ولیکن بر وی فدیه است نه قضا و این فدیه در قولی شاة ست و در قولی بدنه در نیل الاوطار
گفته کفارهٔ وطی شاة ست زیرا که اقل مصداق هدی ست و این مروی ست از ابوحنیفه و دال ست بران قوله صلی الله علیه وسلم واهدیا هدیا
کما فی مرسل ابی داؤد و جمهور گویند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوجه و بدنهٔ زوجه واجب ست بر زوج مطلقا و شافعی گفته اگر باشد زن
مکرهه نه مطاوعه و ابوحنیفه و محمد گویند بر زوج ست مطلقا و شافعی در یکی از دو قول خود گفته علیهما هدی واحد و مشروع ست تفرق و محکی ست
در بحر از علی و ابن عباس و عثمان و اکثر فقها و اختلاف کرده اند درانکه واجب ست یا نه مذهب عطا و مالک و شافعی در احد القولین وجوب ست
و در قولی مندوب ست ابوحنیفه گفته نه واجب ست و نه مندوب شوکانی بعد ازین گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحجة والموقوف
لیس ممن یقبل المرسل ولا رای حجة اقوال الصحابة فی سعة عن التزام هذه الاحکام وله فی ذلک سلف صالح کداؤد الظاهری انتهی **وعن**
ابی قتادة الانصاری رضی الله عنه فی قصة صیده الحمار الوحشی وهو غیر محرم مروی ست از ابی قتاده در قصه شکار کردن
او حمار وحشی را در عام حدیبیه و وی محرم نبود و درینجا استشکال کرده اند بعدم احرام وی و تجاوز از میقات و ازان جوابها داده اند و ازانجمله
آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه اهل مدینه او را فرستاده بودند یا مواقیت تا آن وقت موقت نشده بود ذکره فی السبل گویم مصنف در تلخیص گفته
اثرم گوید می شنیدیم اصحاب حدیث را تعجب میکردند ازین حدیث و میگفتند چه قسم جائز شد ابوقتاده را مجاوزت میقات بلا احرام و هیچ
نمیدانند وجه آن و دیدم من آنرا مفسر در حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و احرام بستیم
پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین و چنان ناگاه ما با ابی قتاده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در چیزی که نام برد آنرا
پس ذکر کرد حدیث حمار وحشی را قال گفت ابوقتاده فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه وکانوا محرمین پس فرمود
آنحضرت بیاران خود و بودند آنها محرم هل منکم احد امره او اشار الیه آیا از شما یکی امر کرد او را بصید کردن این حمار وحشی یا اشاره کرد
بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرد قال فکلوا ما بقی من لحمه فرمود پس بخورید
چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اکل محرم صید بر را اگر صائد غیر محرم ست یعنی خود صید نکرده
و دلالت و اشارت و اعانت بران ننموده و این رای جماهیر ست و حدیث نص ست درین و گفته اند حلال نیست اکل آن و اگرچه بر وی
اعانت بچیزی نکرده و این مروی ست از علی و ابن عباس و ابن عمر عملا بظاهر قوله تعالی وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما بنابر آنکه مراد از صید
درینجا مصید ست و جواب داده اند ازان که مراد در آیه اصطیاد ست و لفظ صید اگرچه متردد ست در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب
بیان مراد کرده و حدیث جابر بن عبدالله از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر لکم حلال ما لم تصیدوه
او یصد لکم اخرجه اصحاب السنن و ابن خزیمة و ابن حبان والحاکم مگر آنکه در بعض رواة وی مقال ست که مصنف در تلخیص ذکر کرده و بر تقدیر آنکه مراد در آیت

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم اصطیاد از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص ست و در حدیث زیادت ست و هی قوله صلی الله علیه وسلم قال هل معکم من لحمه شئ و در روایتی هل معکم منه شئ قالوا معنا رجله فاخذها رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحدیث آینده شیخ در ترجمه گوید احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتهی گویم در نیل الاوطار ست که کوفیان و طائفه از سلف بآن رفته اند که جائز ست محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام ست مطلقا و این هر دو مذهب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیحه است بلا موجب وحق مذهب جمهور ست جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و اهدا نمودن ازان برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع ست حدیث جابر کما تقدم رواه الخمسة الا ابن ماجة شافعی گفته هذا احسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس و این حدیث صریح ست در تفرقه مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب وطلحه وابی قتاده و مخصص ست برای عموم آیه متقدمه انتهی متفق علیه وله عندهما الفاظ کثیرة **وعن** الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین بن جثامة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی ست ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گورخر را که شکار کرده بود و در روایتی حمار وحش یقطر دما و در روایتی لحم حمار وحش و در روایتی عجز حمار وحش و در روایتی عضدا من لحم صید و این همه روایات در مسلم ست وهو بالابواء و آنحضرت در ابوا بود بفتح همزه و سکون موحده و الف ممدوده و این در حجة الوداع بود او بودان یا در ودان بود بفتح واو و تشدید دال مهمله نام دو موضع ست میان مکه و مدینه نزدیک تر بمدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در ابوای ست و این صعب بن جثامه در انجا ساکن بود فرده علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بروی و قبول نکرد هدیه او را وهرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیه وی قال فرمود بطریق معذرت انا لم نرده بفتح دال رواه المحدثون وانکره المحققون من اهل العربیة وقالوا صوابه ضم ها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین ست علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه ست اوضح ضم ست و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف ست بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نحو ردها که آن بفتح ست علیک الا انا حرم بضم حا و را جمع حرام ست بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام ست یعنی بدرستیکه ما برنگردانیدیم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثامه حمار وحشی را زنده بهدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن ولیکن سخن در گوشت شکار ست که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که هدیه گوشت حمار وحشی بود یا سرین او که خون میچکید از وی یا شق وی وشق بکسر نیمه هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر مخالف و متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده و وجوه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این ست که نخورد صید صعب را باین جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خورد صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال بران کما تقدم پس اگر صائد محرم نیست مذهب مالک و شافعی این ست و این متوسط ست میان دو مذهب و مذهب ابو حنیفه آنست که حلال ست خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابو قتاده و بقیه کلام درین مقام در شرح فارسی محقق

امام شوکانی رح ذکر کرده ایم متفق علیه در سبل گفته مانعین گویند که این حدیث دال ست برانکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیراکه رد را تعلیل بمحرم بودن خود کرد و استفصال نفرمود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام ست مطلقا وجواب داده است قائل جواز بانکه این محمول ست برانکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود واین جمع ست میان حدیث ابی قتاده واین حدیث وتا جمع بین الاحادیث ممکن باشد اولی ست از اطراح بعض وی ودال ست برای این انچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد وابن ماجه باسناد جید انما صدته له وانه امر اصحابه یاکلون ولم یاکل حین اخبرته انی صدته له ابوبکر نیسابوری گفته قوله اصطدته لک وان لم یاکل منه نمیدانم که هیچکی راگفته باشد درین حدیث غیر معمر گویم معمر ثقه است تفرد او مضر نیست وشاهد زیادت ست حدیث جابر که گذشت ودر حدیث دلیل ست برانکه لائق ست قبول هدیه وظاهر نمودن مانع قبول وقت رد والفاظ روایات مختلف ست شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار وحشی نمی رسد واگر گوشت وی فرستاده بود پس محمول ست برانکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است وآثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان که نزد بیهقی ست حافظ ابن القیم تضعیف آن کرده ومنجمله روایات روایت لحم حمار را قوی گردانیده وگفته زیراکه این منافی روایت حمار نیست چه گاهی جزر را باسم کل خوانند واین شائع ست در لغت واکثر روایات متفق اند برانکه آن بعض از ابعاض حمار بود وجز این نیست که اختلاف درین بعض ست یعنی پای بود یا سرین یا جز آن ونیست تناقض میان آن زیراکه محتمل که مُهدی شق باشد که در وی عجز بود که در وی رجل باشد **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج چیز ست از حیوانات وجنبنده بر زمین که همه آن فاسق ست دواب بتشدید موحده جمع دابه است وهو مادب من الحیوان وظاهرش آنست که طائر هم نامیده میشود بدابه واین مطابق قوله تعالی ست وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا وگفته اند که خارج ست طائر از لفظ دابه لقوله تعالے وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ ونیست حجت درین آیت زیراکه محتمل ست که عطف خاص برعام باشد ومخصوص ست در عرب لفظ دابه بذوات القوائم اربعه وتسمیه آن بفاسق بجهت آنست که فسق در لغت خروج ست ومنه فسق عن امر ربه ای خرج ونامیده شد عاصی بفاسق بنابر خروج وی از طاعت خدا ووصف این هر پنج بفاسق بنابر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریم قتل وگفته اند بنابر خروج اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ پس مالایوکل را فسق نام کردند وقال تعالی وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وگفته اند بنابر خروج اینها از حکم غیر خود بایذا وافساد وعدم انتفاع پس این سه علت ست که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده اند يقتلن في الحرم کشته میشوند در زمین حل وحرم ومیگشد آنرا محرم واین اخبار ست بحل قتل اینها وبلفظ امر هم واقع شده وبلفظ نفی الجناح ونفی الحرج علی قاتلهن واین دال ست بر حمل امر بر اباحت الغراب یکی زاغ ودر روایتی غراب الابقع بموحده وقاف زاغ ببیشه که سیاه وسفید می باشد ودر پشت وشکم وی سفیدی باشد واین در طیر وکلاب می باشد وازینجا رفته اند بعض ایمه بسوی تقیید مطلق بابقع وهمین ست قاعده در حمل مطلق بر مقید وقدح درین زیادت بشذوذ وتدلیس راوی مدفوع ست بانکه راوی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد واین زیادت ست از عدل ثقه حافظ پس شذوذ نبود ومصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد واو را غراب زرع وزارع گویند وفتوی داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند ماعدای ابقع از غرابات ملحق بابقع انتهی والحدأة ودر روایتی حدیا تصغیر حدأة بکسر حا وفتح دال وهمزه بروزن عنبه جانوری معروف ست که آنرا غلیواز میگویند ودر صراح خات گفته وهندی چیل ست والعقرب وکژدم والفارة وموش والكلب العقور وسگ جراحت کننده گزنده وتقیید کلب که معروف ست بعقور دلالت میکند برانکه کشته نشود غیر عقور منقول ست

از ابی ہریرہ تفسیر کلب عقور باسد واز زید بن اسلم بحیه واز سفیان که آن گرگ ست خاصةً وگفت مالک ہر جانور که گزد مردم را وبترساند
ایشانرا وجراحت کند مثل اسد ونمر وفہد وذئب آن کلب عقورست ومنقول ست از سفیان وہو قول الجمہور واستدلال کرده اند برای
این تفسیر بقوله صلی الله علیه وسلم اللہم سلط علیه کلبا من کلابک پس کشت اورا شیر وہو حدیث حسن اخرجه الحاکم ودر روایت بخاری
زیادت حیه آمده پس شش چیز شد ونیز در حدیث ابن عباس ست زیادت مار نزد احمد ودر اسنادش لیث بن سلیم ست وروایت کرد آنرا
ابو عوانه بلفظ ست وبیان کرد ہر پنج مذکور را با مار ونزد ابو داؤد زیادت سبع عادی آمده وباین حساب ہفت میشوند ونزد ابن خزیمه
وابن المنذر زیادت گرگ وپلنگ واقع شده پس نہ باشد مگر آنکه منقول ست از ذہلی که وی این ہر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده وواقع
شده ہست ذکر گرگ در حدیثی مرسل ورجال وی ثقات اند واحمد مرفوعا امر بقتل ذئب برای محرم روایت کرده ودر وی راوی ضعیف ست
واین روایات دال اند بر آنکه مفہوم عدد از قول وی خمس مراد نیست واختلاف کرده اند علمای اہل فتوی آنانکه قائل اند بعلت اول در وجه تسمیه
بفاسق بآنکه ملحق ست بخمس ہر آنکه جائز ست قتل او برای حلال وہر که قائل ثانی ست قائل ست بالحاق ہر ماکول مگر آنکه قتل وی منہی عنه ست
واین با اول شریک ست وہر که قائل ثالث ست خاص کرده است الحاق را بآنکه حاصل میشود از وی افساد قاله المصنف فی فتح الباری
در سبل گفته مخفی نیست که نیست دلیلی برین علل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد والا عدم الحاق محفوظ بود وباین قائل اند حنفیه
مگر آنکه لاحق کرده اند حیه را بنا بر ثبوت خبر وذئب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت والحاق کرده اند باین آنرا که مبتدی ست بعدوان
واذی ابن دقیق العید گفته تعدیه بمعنی اذی بسوی ہر موذی قوی الاصابه است تصرف اہل قیاس زیرا که ظاہر ست از جہت ایما بتعلیل
بفسق بر سه قول کما عرفت پس تمام نشود وتعیین یکی از انہا برای علت بایما پس تمام نشود والحاق بآن وچون کشتن اینہا برای محرم جائز باشد
برای حلال بالاولی جائز باشد ووارد شده ہست حدیث بلفظ یقتلن فی الحل والحرم نزد مسلم ودر لفظی این ست لیس علی المحرم فی قتلہن
جناح واین دال ست برانکه بکشد آنرا محرم در حرم ودر حل بالاولی انتہی کلام السبل گویم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجه آمده که گفته شد
او را چرا گفته شد موش را فویسقه گفت لان النبی صلی الله علیه وسلم استیقظ لہا وقد اخذت الفتیلة لتحرق بہا البیت پس درینجا دلالت ست
برانکه وجه تسمیه ایذای اوست وفعل او مشابه بفعل فساق ست واین ناظر ست در تصحیح این علت پس نفی دلیل از ہر سه محل تامل ست
متفق علیه در مصفی گفته علما اجماع دارند برانکه بقتل این اعیان خمسه فدیه بر محرم لازم نمی شود وامام شافعی قیاس کرده است
براین اعیان خمسه ہر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع موذیه را ذکر کرده اند وبعضی ہوام را وبعضی جانوران دیگر را که
داخل اند در سباع ونه در ہوام ومشترک درین ہمه حرمت اکل لحم ست پس این امر مشترک ہمان مبیح قتل ست وامام اعظم ذئب را در کلب عقور
داخل ساخته وسباع دیگر را مثل فہد ونمر وخنزیر کشتن آنہا پیش او موجب جزاست مگر آنکه ابتدا از طرف آنہا واقع شود ومحرم در مقام دفع آنہا را
بکشد پس دران صورت فدیه واجب نیست انتہی ودر شرح وقایه گفته نیست چیزی در کشتن بعوض وبرغوث وقراده انتہی وبالجمله اتفاق علما ست
بر جواز قتل محرم مر این چیزہا را وہر موذی را در حل وحرم ہر دو وہمچنین جائز ست قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل نزد شافعی ونزد حنفیه
اگر در حرم کرده باشد یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بروی مجال بمنع اکل وشرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود وحد زده شود **تنبیه**
حاجی رفیع الدین مراد آبادی در حالات الحرمین نوشته اند که از غرائب عادات این بلد مکرم ودیگر بلاد این نواحی مثل جده وجز آن آنست که اگر
کسی ظلمی بر کسی کرده باشد یا مدیون ست وقدرت بر وفای آن ندارد وبر مزار یکی از اولیا که ولایت وی متفق علیه اہل بلد باشد رفته اقامت نماید

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تعرض رساند روزی فقیر بزیارت شیخ ابوطالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید گفت بخطا از من قتلی واقع شده و از چهار ماه درینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای مقتول را بر من دسترس نیست و بر دروازه گنبد اغلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر محبوسی که گریخته درینجا می آید قیود خود را براورده فارغ البال می نشیند و از حبس نجات می یابد انتهی بلفظه گفت محرر سطور عفا الله عنه این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرار صاحب قبرست مر ایشان را پس خود شرک جلی ست که لا ضار و لا نافع الا الله ... درین صورت مقابر و حظائر اولیا را حکم حرم دادن ست و اگر ترک حدود خدا ست برعایت ادب صاحب قبر خود مداهنت ست در دین و اگر محض ترک حق خود ست الا باس به ست و شاید این عادت غریب بالفعل در ان دیار نیست

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود و در حدیث عبد الله بن مالک بن بحینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود در موضع لحی جمل که میان مکه و مدینه است در راه مکه خون کشید در میان سر خود متفق علیه لحی جمل بفتح لام و میم و مروی ست لحیی به تثنیه بکری در معجم خود گفته این بیر جمل ست که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تیمم آمده و غیر وی گفته هی عقبة الجحفة علی سبعة امیال من السقیا و بالجمله در حدیث دلیل ست بر جواز حجامت برای محرم و این باجماع ست در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن بدهد و اگر در جائی باشد که آنجا موی نیست جائز ست بی فدیه نزد جمهور و مؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و بود محرم بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابوداود والنسائی و پا جاے موی نیست غالبا و معهذا درد داشت و قومی گفته مکروه ست و واجب ست در وی فدیه و حدیث وارد ست بر ایشان و اگر حجامت بی عذر ست و در سر ست حرام ست اگر کنده شود همراه آن موی بنابر حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه ست بر قاعده شرعیه و آن این ست که محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو هما مباح ست بجهت حاجت و بر وی ست فدیه پس هر که محتاج شود بحلق راس یا لبس قمیص مثلا از جهت حر یا برد مباح ست برای او و لازم ست او را از وی فدیه و علیه یدل قوله تعالی فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه الآیه متفق علیه و قدر بیان فدیه در حدیث آینده می آید **وعن** کعب بن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم و براء مهمله انصاری جلیل القدر حلیف انصار ست نزول کرد بکوفه و مرد در مدینه سنه پنجاه و یک از اصحاب شجره است گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباده بن الصامت یار او بود روزی بروی در آمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباده در خانه او در آمد و بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته ست بخشم آمد و خواست که عباده را دشنام دهد باز بفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد رضي الله عنه قال حملت الی رسول الله صلى الله عليه وسلم والقمل يتناثر على وجهي گفت کعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و شپشها می افتادند بر روی من فقال ما کنت اری بضم همزه ای اظن الوجع بلغ بك ما اری بفتح همزه از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم درد را که رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من یعنی نمی پنداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است اتجد شاة ایا می یابی گوسفندی که ذبح کنی آنرا قلت لا گفتم نمی یابم قال فصم ثلثة ایام فرمود پس روزه دار سه روز او اطعم ستة مساکین یا بخوران شش مسکین را لكل مسكين نصف صاع هر مسکین را نیم صاع جماهیر علما بظاهر قدر این حدیث رفته اند اما ابوحنیفه و ثوری گفته اند که از گندم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از بخاری باین لفظ ست که گذشت بمن رسول خدا در حدیبیه و سر من می ریخت شپش پس فرمود آیا ایذا میدهد ترا هوام تو گفتم آری فرمود

پس حلق کن سر خود را الحدیث و در روی این ست که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه الآیه و حدیث مروی ست بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک ست بر دو نوع دیگر چون بیا بد آنرا و ظاهر کریمه و سائر روایات حدیث در انست که محرم مخیر ست درین هر سه و لهذا بخاری در اول باب کفارات گفته خیر النبی صلی الله علیه وسلم کعبا فی الفدیة و اخراج کرد ابو داؤد از طریق شعبی از ابن ابی لیلی از کعب بن عجره که گفت آنحضرت اگر خواهی ذبح کنی و اگر خواهی سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخییر اجماعی ست متفق علیه بین الشیخین و رواه مالک بالفاظ

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال لما فتح الله تعالی علی رسوله مکة قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس گفت ابو هریره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود مکه معظمه را ایستاد آنحضرت در مردم روز دوم از فتح خطبه کنان فحمد الله واثنی علیه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مکة الفیل پس گفت بدرستیکه خدای تعالی باز داشت از مکه فیل را و درینجا تعریف منت خدا است که بر ایشان کرده و قصهٔ آن معروف و مذکور ست در قرآن وسلط علیها رسوله والمومنین و مسلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق عنوه وانها لم تحل لاحد کان قبلی و بدرستیکه مکه هرگز حلال نشد مر هیچکی را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن دران وانما احلت لی ساعة من نهار و حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در مکه مصنف در فتح گفته که آن ما بین طلوع شمس و عصر بود و درینجا دلالت ست بر انکه فتح مکه بقهر و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنوه گویند لقوله لم تحل و قوله سلط علیها و قوله لا تحل و برین اند جماهیر علما و ابو حنیفه و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح ست زیراکه ایشان متهیئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غانمین چنانکه خیبر را کرد و جوابش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت بحلت قتال برای یک ساعت صریح ست در وقوع قتال و فتح عنوه و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان و منت کرد بر مکه و گردانید اهل او را طلقا و صیانت کرد ایشان را از قتل و سبی نسا و ذریت و اغتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیرهٔ خود و ثمرهٔ خلاف آنست که هر که میگوید فتح عنوه بود جائز نمیدارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را زیراکه آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد و کسیکه میگوید بطریق صلح بود تجویز میکند بیع و اجاره را زیراکه برین تقدیر مملوک آن کسان ست و باقی ست بر ملک ایشان وانها لا تحل لاحد بعدی و بدرستیکه آن مکه حلال نیست برای هیچکی بعد من بلکه حرام ست بحرام گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل ست بر انکه حلال نیست قتال هیچکی را بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه و گفت ماوردی از خصائص حرم ست که محاربه کرده نشوند کسان او و اگرچه بغاوت ورزند بر اهل عدل و گروهی بجواز رفته و در مسئله خلاف ست و ظاهر تحریم قتال ست دران قرطبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بقتال بنا بر اعتذار از اباحت او با آنکه اهل مکه دران وقت مستحق قتال بودند بنا بر صد مسلمانان از مسجد حرام و اخراج اهل وی از وی و کفر خودها و قال به غیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفته متاکد ست قول تحریم زیراکه حدیث دال ست بر انکه ماذون فیه صرف آنحضرت بودند و غیر او را در وی اذنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فان ترخص احد لقتال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقولوا ان الله اذن لرسوله ولم یاذن لکم پس این دال ست بر انکه حل قتال دران از خصائص اوست صلی الله علیه وسلم فلا ینفر صیدها پس رمانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر تنفیر کرد و هم در تنفیر پیش از سکون تلف شد ضامن گردد ولا یختلی شوکها و بریده نشود خار او تا با شجار چه رسد و بالاولی [illegible] نیست در سبل گفته عجب آنست که شافعی تجویز قطع سواک از شجر حرم

کما نقله عنه ابو ثور واجازه جماعة غیره وتعلیل کرده اند بآنکه موذی ست پس مشابه فواسق باشد گوییم این از باب تقدیم قیاس ست بر نص و آن باطل ست بنا بر آنچه شناختی که تمام نیست دلیل این معنی که علت قتل فواسق اذیت ست واتفاق کرده اند علما بر تحریم قطع اشجار وی که آدمیان آنرا انبات نکرده اند در عادت و بر تحریم قطع خلای او گیاه تر را خلا گویند وخشک را حشیش و در انبات کردهٔ آدمیان اختلاف ست قرطبی گفته جمهور بر جواز اند انتهی گوییم در هدایه گفته هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرید که مملوک نیست وخود رسته است بروست قیمت آن مگر آنچه خشک شد از ان و در خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن بجهت وجود ضرورت وتعذر منع دواب از ان و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث ست ونیز بر داشتن آن از حل ممکن ست پس ضرورتی نباشد ونزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز ست رعی بهائم در کلای او و مذهب امام احمد همچو مذهب حنفیه است شیخ در ترجمه گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضهٔ عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که او را احمد سقا میگفتند روزی گلی از حرم آورد بدست ما داد بتقدیر الهی سهو شد ما آنرا بوی کردیم بمجرد بوی کردن المی در بینی ما دوید چنانچه مورچه دود و بدماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم بر آمد و روز بروز زیاده شد تا رسید بجائیکه رسید ماشاء الله یقدره انتهی آری ع نزدیکان را بیش بود حیرانی ٭

ولا تحل ساقطتها وحلال نیست بر زمین افتادهٔ حرم مکه الا لمنشد مگر منشد را و انشاد تعریف گم شده کردن ست و در روایتی باین لفظ ست ولا یلتقط لقطته الا من عرفها یعنی بر ندارد بر زمین افتادهٔ او را مگر کسیکه تعریف کند وبشناساند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر ست که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از انکه صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا مذهب یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست واین اظهر قولین شافعی ست واکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم و غیر وی از اماکن و مذهب حنفیه نیز همین ست و دلیل بر ان اطلاق حدیثی ست که وارد شده در لقطه و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها درینحدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بایام موسم نیست واین خلاف ظاهر عبارت ست ونیز سیاق کلام برای فضل حرم مکه وذکر خصائص اوست واگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم ومن قتل له قتیل فهو بخیر النظرین وکسیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر ست یا فدیه دهد یا بکشد و در روایتی از حدیث ابی شریح الخزاعی آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجراحتی پس وی مخیر ست میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد یا دیت ستاند یا بخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندش سفیان بن ابی العوجا ست و در وی مقال ست ونیز در وی محمد بن اسحق ست و حدیث معنعن ست و بالجمله در وی دلیل ست بر انکه خیار ولی راست ویاتی الخلاف فی ذلک فی باب الجنایات

فقال العباس الا الاذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر اذخر ای رسول خدا که آنرا استثنا کن از میان خلا اذخر بکسر همزه وسکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور ست خوشبوی فانا نجعله فی قبورنا وبیوتنا زیرا که ما میگردانیم آنرا در قبرها وخانهای ما چه عرب اذخر را در میان گور ها نیز می انداختند و در روایتی از حدیث ابن عباس آمده که اذخر برای آهنگران وخانهای مردم ست که بدان سقف خانه می سازند وکلام عباس محتمل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا وی گفت که این چیزیست که حاجت بسوی او داعی ست واز شریعت عدم حرج معهود ست فقال پس گفت آنحضرت وتقرر داشت کلام واستثنای او را یا بوحی یا باجتهاد خود وفرمود الا الاذخر مگر گیاه اذخر که رواست قطع کردن آن ورعی آن برای حوائج مذکوره وغیرها وکمات نیز مستثنی ست زیرا که از جمله نباتات ست ومذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال وحرام گرداند و بعضی گویند

باجتهاد گفت واول اصح واظهرست متفق عليه شيخ ابراهيم باجوري در حاشيه شمائل ترمذي گفته از خواص اسم مكه آنست كه چون نوشته شود
بر پيشاني مرعوف بدم رعاف مكة وسط البلاد والله رؤف بالعباد منقطع شود دم در دم **وعن** عبد الله بن زيد بن عاصم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة ودعا لاهلها بدرستيكه فرمود آنحضرت كه بتحقيق ابراهيم عليه السلام
حرام گردانيد مكه را ودعا كرد براي مكه وحرم ساختن وي خدا را پس حرام گردانيده شد ودر روايتي آمده ان الله حرم مكة ونيست منافات چه مراد
آنست كه خدا حكم كرد بحرمت وي وابراهيم اين حكم را بر عباد ظاهر ساخت ودعاي ابراهيم اين بود اجعل هذا البلد آمنا وارزق اهله من الثمرات
وغيرها من الآيات واني حرمت المدينة ومن حرام گردانيدم مدينه را ودر حديث ابي سعيد كه نزد مسلم ست زياده كرده كه حرام گردانيدم چيزي را
كه ميان دو طرف اوست از كوهها كه ريخته نشود در وي خون وبرداشته نشود در وي سلاح براي كارزار كردن وريخته نشود در وي برگهاي درخت
مگر براي خورش ستور كما حرم ابراهيم مكة چنانكه حرام گردانيد ابراهيم مكه را ومدينه علم ست بالغلبه براي شهر آنحضرت صلى الله عليه وسلم
كه هجرت كرد بسوي آن پس متبادر نشود نزد اطلاق اين لفظ مگر همين بلده مباركه واني دعوت في صاعها ومدها وبدرستيكه من دعا كردم
در صاع مدينه ومد مدينه وصاع ومد هر دو دو كيال معروف اند مد يك رطل ويك ثلث ست نزد اهل حجاز ودو رطل ست نزد اهل عراق وصاع
چهار مد ست مراد توسع رزق وبركت دران ست ودر حديث ابو هريره نزد مسلم باين لفظ آمده بارك لنا في صاعنا وبارك لنا في مدنا بمثل ما دعا
ابراهيم بدو مانند آنچه دعا كرده است ابراهيم يعني مدينه را ودو چندان ميخواهم آنچه مكه راست لاهل مكة براي اهل مكه در حجة الله البالغه گفته
ازين حديث معلوم شد كه دعاي آنحضرت را كه بجهد همت وتاكد عزيمت باشد دخل عظيم ست در نزول توفيقات انتهى ومراد از تحريم مكه تامين
اهل اوست از قتال كرده شدن وتحريم داخل او لقوله تعالى ومن دخله كان آمنا وتحريم صيد او وقطع شجر او وبريدن شوك او ومراد از تحريم مدينه
تحريم صيد او وقطع شجر اوست وعدم احداث حدثي دران ودر تحديد حرم مدينه خلاف ست ووارد شده است تحديد آن بالفاظ كثيره وراجح
روايت ما بين لابتيها ست بنا بر تواتر رواة بران كذا في السبل ودر مصفي گفته انس بن مالك گفته ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لاخ له
صغير يا ابا عمير ما فعل النغير ونغير شكاريست اگر حرام مي بود صيد مدينه حلال نبودي شكار كردن آن در مدينه وهر آينه انكار ميفرمود آنحضرت صلى الله
عليه وسلم اين امر ايشان پس مختلف شدند اقوال درين باب پس قول شافعي ومالك واكثر فقها آنست كه جزا لازم نيست بر كسيكه شكار كند در مدينه
يا ببرد درختان را غير ازين نيست كه تعظيم مدينه مرادست از تحريم آن غير تحريم صيد وشجر از جهت حديث انس وبعض بتحريم شجر مدينه قائل اند سواي صيد آن
بحديث انس وجماعه ديگر بتحريم هر دو رفته اند وحمل كردند حديث انس را برانكه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدينه بعد ازان داخل كرده شد بمدينه قال المحلي الاصح
يضمن بسلب الصائد وقاطع الشجر والخلا انتهى متفق عليه گوييم درين باب حديثها ست از جماعه صحابه در سنن مذكورست ودر ترتب حكم تحريم بران خلاف
علما ست مذهب ابو حنيفه آنست كه معني حرمت دران مجرد تعظيم وتكريم ست بي ثبوت احكام ديگر مثل حرمت صيد وقطع شجر ولزوم جزا وهر كه چيزي
ازان بكند آثم ميگردد ونيست جزا بران واين ست قول مالك وروايتي ست از احمد وقولي ست مر شافعي را ونووي گفته مشهور از مذهب مالك وشافعي
وجمهور علما آنست كه ضمان نيست در صيد مدينه وقطع شجر آن بلكه حرام ست بي ضمان وتوربشتي گفته قائل نشدند بتحريم صيد مدينه مگر چندي معدود از
صحابه وجمهور ايشان منكر نيستند اصطياد طيور را در مدينه ونرسيده است ما را نهي ازان بطريقي كه اعتماد توان كرد بران وبعضي علما گفته اند
واجب ست در وي جزا چنانچه در حرم مكه وبعضي گفته اند كه جزا در حرم مدينه اخذ سلب ست از جهت حديث مسلم كه از سعد بن ابي وقاص ست
وقاضي عياض گفته كه قائل نشده باين مگر شافعي در قول قديم هكذا في ترجمة الشيخ گفت كاتب حروف عفي عنه وباين قائل است جماعتي از

اہل حدیث والیه ذہب الشوکانی وہو الراجح نظراً فی الادلة وثابت ست حدیث اخذ سلب نزد حاکم وگفته که صحیح ست ونزد ابو داود وغیرہما وہمچنین ثابت ست احادیث نہی از قطع درخت وقتل صید وحمل سلاح واہراق دم در صحاح وسنن ولفظ انی حرمت المدینة کما حرم ابراہیم مکة ولفظ وانی دعوت بمثلی ما دعا وما فی معناہما ادل دلیل ست بر تحریم حرم مدینهٔ مطہره مثل تحریم مکه بدون نقص چیزی ازان بلکه بر زیادت بران وشک نیست که سنت مقدم ست بر مذہب وتفصیل مقام در منسک ماست **وعن** علي رضي الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم المدینة حرام ما بین عیر الی ثور مدینه حرام ست وحدوی از عیر ست تا ثور عیر بفتح عین مہمله وسکون تحتانیه وثور بفتح مثلثه وسکون واو نام دو کوه ست در مدینه در قاموس گفته ثور جبل بالمدینة وگفته وفیه الحدیث الصحیح واین حدیث را ذکر کرده بعده گفته واما قول ابی عبید قاسم بن سلام وغیره از اکابر اعلام که این تصحیف ست وصواب الی احد ست زیرا که ثور بمکه است پس غیر جید ست زیرا که خبر داد مرا شجاع بعلی زاہد از حافظ ابی محمد عبد السلام البصری که محاذی احد مائل بسوی ورای کوہی ست کوچک که او را ثور گویند ونوشت بسوی من شیخ عفیف الدین المطری از والد خود حافظ ثقه که گفت بدرستیکه خلف احد از جانب شمال وی جبلی ست صغیر مدور که نامیده میشود ثور می شناسند آنرا اہل مدینه خلف از سلف انتہی در سبل گفته واین منافی ما بین لابتیہا نیست زیرا که ہر دو لابه دو حره اند که اکتناف کرده اند آنرا کما فی القاموس وعیر وثور مکتنف اند بمدینه پس حدیث عیر وثور تفسیر لابتین ست رواه مسلم وبخاری ہم آنرا روایت کرده ودر حدیث ابو ہریره است حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین لابتی المدینة وجعل اثنی عشر میلا حول المدینة حمی متفق علیه وحدیث باب طویل ست شیخ ابراہیم باجوری در مواہب لدنیه حاشیهٔ شمائل محمدیه گفته منعقد شده است اجماع برینکه مکه ومدینه افضل بقاع اند وائمهٔ ثلثه برانند که مکه افضل ست از مدینه ومالک عکس آن گفته وخلاف در غیر بقعهٔ شریفه است زیرا که بقعهٔ شریفه افضل ست از سموات وارض ہمه انتہی گویم در حدیث زبیر بن عوام آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تحقیق شکار وج ودرختان وج حرام ست حرام کرده شده است برای خدا رواه احمد وضعفه کما ذکره الخلال وابو داود والبخاری فی تاریخه ولفظ ان صید وج حرام گفت بخاری ولا یتابع علیه وسکوت کرد از وی ابو داود وحسنه المنذری وسکت عنه عبد الحق ایضا وذکر الذہبی ان الشافعی صححه وگفت نووی در شرح مہذب اسناده ضعیف وگفت ابن حبان متفرد ست بدان محمد بن عبد الله بن انسان الطائفی وبود وی که خطا میکرد وگفت عقیلی لا یتابع الا من جہة یقاربه فی الضعف ووج بفتح واو وتشدید جیم ابن رسلان گفته زمینی ست در طائف نزد اہل لغت وعلما گفته اند نام وادی ست بطائف وقیل کل الطائف وحازمی در موتلف ومختلف گفته که وج نام حصون طائف ست وگفته اند نام یکی از انہا ست وحدیث دال ست بر تحریم صید وشجر وج ومذہب شافعی کراہت ست در بحر زخار بعد ذکر این حدیث گفته ان صح فالقیاس التحریم لکن منع منه الاجماع انتہی شوکانی گفته در دعوی اجماع نظر ست زیرا که جمہور اصحاب شافعی جزم کرده اند بتحریم خطابی گفته نمیدانم برای تحریم وی ہیچ معنی مگر آنکه حرمت وی بر سبیل حمی بود برای نوعی از منافع مسلمین ومحتمل که این تحریم در وقتی معلوم تا مدتی محصور باشد پس منسوخ شده ابو داود در سنن گفته وکان ذلک یعنی تحریم وج قبل نزوله صلی الله علیه وسلم بالطائف وحصاره ثقیفا انتہی در نیل الاوطار گفته ظاہر حدیث تابید تحریم ست وہر که دعوی نسخ کند بروی ست دلیل زیرا که اصل عدم اوست واما ضمان صید وشجر او بر عدم ضمان حرم مکی بعض قوی ست برو رد دلیل دال بران چه اصل برات ذمه است ونیست ملازمت میان تحریم وضمان انتہی گویم اکثر علما برانند که حرم مدینه ووج ہر دو باعتبار رعایت تعظیم واحترام ست نه باعتبار تحریم جنایت ووجوب جزا وشوکانی در مختصر گفته حرام ست وج ودرخت او ودر شرح وی گفته که باین رفته است شافعی واہین ست حق ونیامد در قادح درین حدیث چیزی که صالح قدح باشد ومستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بمضمون حدیث انتہی والله اعلم بالصواب

باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج ودرامدن مکه مراد بدان بیان مناسک واتیان بدان ست بترتیب وکیفیت وقوع آن ودرین باب حدیث جابر ذکر کرده وهو واف بجمیع ماذکرنا ومکه مشتق ست از مک بمعنی هلاک ونقصان وبیت الله رامکه ازان گویند که وی هلاک ونابود می گرداند گناها وکسی راکه ظلم والحاد کند دران وبکه نیز می گویند بموحده از بک وبک بمعنی کوفتن ست زیراکه وی کوبنده اعناق جباران ست یا از دحام خلائق آنجا موجب دق اعناق میگردد یا باین جهت که می کوبد قوت وتیزی مردان را بریاضت ومجاهدت کذا قالوا واگر همه اینمعنی ها اراده کنند نیز می تواند شد ودر کتاب حلة الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه واسماء والقاب وحدود وجبال وفضل زائر وفضل مجاورت وی وفضل میت دران ولزوم ادب وی ومآثر وی وفضیلت خطا ومشی دران وفضل نظر بسوی آن وامکنه مستجاب الدعوة آن وبعض آیات بینات آن منعقد کرده ایم این موضع بسط آن نیست عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت ست از جابر که درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه نه سال که حج نگذارد پس تندا کرده شد در سال دهم که آنحضرت حج گذارنده است پس آمدند بمدینه مردم بسیار ودر بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر واحصا بودند وتعیین نکرده اند عدد ایشان را ودر غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت ست صد هزار کس بودند وحجة الوداع بعد از وی بود ولابد زیاده بران باشند ودر روایتی یک لک وچهارده هزار بودند ودر روایتی یک لک وبست وچهار هزار والله اعلم وبهر حال حج حج کرد آنحضرت درین سال وتعبیر بماضی بجهت آنست که روایت این قصه بعد انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کما فی صحیح مسلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت ودر رکاب وی حتی اتینا ذا الحليفة تا آنکه آمدیم ذو الحلیفه را ورسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عميس پس زایید اسماء دختر عمیس بضم مهمله وفتح میم زوجه ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را واین اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت جعفر بن ابی طالب بود وبعد شهادت نکاح کرد او را ابوبکر صدیق وبعد ازان علی ابن ابی طالب آمد در وقتی که حضرت بحج برامدند نزد ابی بکر بود ومحمد بن ابی بکر را زایید وپس فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چه کار کنم حکم چیست احرام بندم یانه وچگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلي واستثفري بثوب واحرمي پس گفت آنحضرت غسل کن وبربند جای خون را بجامه واحرام بند وصورت استثفار بثای مثلثه وفا آنست که چیزی را در کمر خود بر بندد وخرقه پهن گرفته برجای خون بنهد وهر دو طرف آنرا از پیش وپس بآن کمر بند محکم کند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا وفا بمعنی پاردم واین حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا واین مجمع علیه است وصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد ونماز گذارد آنحضرت نماز فجر کذا ذکر النووي في شرح مسلم ودر هدی نبوی گفته ظهر بود وهو الاولى در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیراکه آنحضرت در ذی الحلیفه پنج نماز گذارده نماز پنجم همین ظهر بود وبعد ازان سفر کرد ثم ركب القصوى پس تر سوار شد ناقه خود راکه قصوی نام داشت بفتح قاف وسکون صاد مهمله وتسمیه او بقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر وغایت جری بود وبعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود وقصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد وشاة قصوی وناقه قصوی وجمل اقصی گویند وگفته اند که قصوی وعضبا بفتح عین مهمله وسکون ضاد معجمه وموحده وجدعا بجیم ودال مهمله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود وگفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جدعاست واگر ربع ست قصوی واگر زیاده بر ربع ست عضباست واگر از بیخ بریده اند صلماست بصاد مهمله ودر روایات بهمه این الفاظ واقع شده وگفته اند که طرف گوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت چنین واقع شده وهر که گفته قصوی لقب ناقه شریف ست نه نام او وی خطا کرده حتی اتى الستوى

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را ناقه وی علی البیداء بر بیدا که نام موضعی ست و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتوحید آواز بلند کرد
بتوحید یعنی افراد تلبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک حاضرم ایستم برای خدمت تو
وطاعت توای بارخدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت و زیاده میکردند اهل جاهلیت در تلبیه الا شریکا هو لک
تملکه وما ملک ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی ست و معنی واحدست و هو التعلیل والنعمة بدرستیکه ستایش و نکوئی و منت
لک مر تراست والملک بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریک لک نیست انباز مر ترا و در بعض الفاظ زیاده برین هم آمده و ابن عمر
گفته انچه من شنیدم همین کلمات ست زیاده نمیکرد بران یعنی همین مقدار کافی ست و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و مسلم آمده که بود رسول خدا
که میگذارد برای احرام در ذی الحلیفه دو رکعت و چون بر میداشت او را ناقه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد باین کلمات
لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک لبیک والرغباء الیک والعمل معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری دادنی
بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت دین و امتثال امر توام و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست و میل و رغبت و طلب نیز
بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و عمل نیز منتهی بسوی تست و توئی مقصود از عمل و بسوی تست صعود آن و بالجمله اهلال کردند مردم
بهمین لفظ که بدان اهلال میکنند و رد نکرد آنحضرت چیزی را از ان و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت جابر گوید نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را
نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجر اسود
را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود مرکوزست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد
واطلاقش بر حجر اسود بجهت آنست که غالب بر یمانی همین لفظ ست و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال ست از سلام
بمعنی تحیت و سلام بروی همین ست که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احد وی
سلمه بکسر لام پس استلام از وست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و مسحته بیدی ست و وجوه دیگر نیز هست که در لمعات و غیره
مذکورند فرمل پس رمل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان
و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا
بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تپ یثرب لاغر و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اظهار
جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه نصیب مولفة القلوب
اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی اربعا در سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و رمل الخ و درینجا ذکر طواف نکرد
از جهت ظهور و شهرت و رمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وی سعی ست چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف وداع
کذا قیل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه رمل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون ست و در احادیث مذکور
و اضطباع بضاد معجمه و بای موحده از ضبع بمعنی بازوست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلد ست چنانکه در رمل پس اضطباع انداختن
چادرست از زیر بغل راست بر دوش چپ و همین ست کیفیت وی ثم اتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم پس تر بعد از طواف آمد
یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در وی نشان پای ابراهیم علیه السلام ست و الآن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت
این آیه را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز واتخذوا بفتح خای معجمه و کسر آن در قرآن مجید هر دو قراءت ست و در

حدیث روایت بکسر آمده فصلی پس بگذارد آنحضرت دو رکعت نماز طواف وظاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف وقبل از صلوة بود وهذا
هو مصرح فی روایة ابن حبان والبیهقی واین دو رکعت واجب ست نزد حنفیه بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت ست
پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانهٔ کعبه یعنی خلف مقام ایستاد واین افضل مواضع ست برای گذاردن این دو رکعت
وجائزست هر جا که گذارند ودر روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون وتقدیم قل هو الله احد
بر قل یا ایها الکافرون واقع ست در صحیح مسلم ودر یک روایت از شرح السنه وتوجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید ست
وقل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال اثبات توحید ودر بعض روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
ظاهر ست واین حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سورهٔ متاخر بر سورهٔ متقدم جائز ست واین را شواهد بسیار ست در احادیث ثم رجع
الی الرکن فاستلمه پستر بیرون آمد از در مسجد حرم بسوی کوه صفا وبرآمدن هم از در صفا بود وصفا در لغت سنگ سطبر صلب املس را گویند
والآن نام کوهی ست متصل بابوقبیس وطول مسجد حرام از باب السلام جدید تا باب عمره چهار صد وهفت ذراع وعرض مسجد سی صد وچهار
ذراع ومسافت زمین مسجد یک صد وبست وسه هزار وهفتصد وبست وهشت ذراع ست کذا فی منسک محمد هاشم ومنسک الحسین البابکری
فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه
صفا ومروه از نشانهائی اند که ساخته است خدای تعالی برای حج وفرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بچیزیکه آغاز کرده است
خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده ونسائی این را بهمین لفظ از حدیث جابر روایت کرده وصححه
ابن حزم واو را طریقها ست نزد دارقطنی وروایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ وبصیغهٔ خبر وروایت کرد آنرا احمد ومالک وابن الجارود وابوداود
وترمذی وابن ماجه وابن حبان ونسائی نیز بلفظ نبدأ ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزدیک ایشان واحد ست واجتماع کرده اند
مالک وسفیان ویحیی بن سعید قطان بر روایت نبدأ بنون که برای جمع ست مصنف در تلخیص گفته ایشان حافظ تر اند از باقین انتهی ومصنف گفته
همین ست مذهب علما که ابتدا بصفا ضرورست پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد وابتدا بمروه کند در ان مختلف شده اند صحیح آنست که شوط
اول اعتداد نماید والله اعلم فرقی پس برآمد بکوه صفا حتی رأى البيت تا آنکه دید خانه را ودران زمان کعبه از صفا نمودار میشد
وحجابی درمیان نبود والآن بنای حرم پوشیده است آنرا وبا وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل
القبلة فوحد الله وكبره پس روی آورد قبله را پس بیگانگی یاد کرد خدا را وبه بزرگی یاد کرد او را وبیان کرد این توحید وتکبیر القول خود
وقال وگفت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير لا اله الا الله ترجمه وی
ظاهرست ودر باب الذکر والدعا بیاید انجز وعده روا کرد وراست گردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه وتعالی دین وحصول فتوحات عظیم
کرده بود همه بوجود آورد ونصر عبده ویاری داد بندهٔ خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم باشد وهزم الاحزاب وحده
وشکست داد گروهای کافران را ودشمنان دین را تنها روز خندق یعنی بی قتال مردم وبی هیچ سبب ظاهری از اسباب انهزام شان کما اشار
الیه قوله تعالی فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها یا مراد آنست که هر حزب که برای آنحضرت وقتال وی متحزب گشته او را هزیمت داد ثم دعا بین
ذلك پستر دعا کرد میان این اذکار وگفت مانند این ثلث مرات سه بار یعنی ذکر کرد ودعا کرد باز ذکر کرد ودعا کرد تا سه کرت ذکر کرد وبکرر کرد
ثم نزل الی المروة پستر فرود آمد از صفا ورفت بسوی مروه که کوهی دیگرست طرف دیگر از صفا حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی

ثم سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای او در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد پستر دوید و شتاب رفت در مصفی گفته نزدیک ابو حنیفه
چون در بطن وادی رسد در میان میلین اخضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین اخضرین برسد بعد ازان آهسته آهسته برود انتهی انصباب در اصل
ریخته شدن آب ست و صبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر آن می آمد تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین قاضی عیاض
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد ست ازان و آن این لفظ ست حتی انصبت قدماه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده
وگفت ثابت ست این لفظ در روایت مسلم وکذا ذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گوییم در سبل لفظ ثم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجود ست پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا صعدتا مشی و در روایتی اذا اصعد تا مشی
بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون بالا برامد یا شروع در بالا برامدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برامد مشی کرد و آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد ست کما قیل و اصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیهما السلام در وقتی که اسمعیل طفل بود در وزی بطلب آب رفت
و چون درون وادی می آمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برامد تا بروی نگاه کند پس این سنت ازوی ماند و آنحضرت صلعم
نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت
تا آنکه آمد علی المروة بر مروه که کوهی دیگر ست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که ازوی آتش بجهد و جمیع مسافت میان
صفا و مروه هفت صد و هفتاد و شش ذراع ست ازانجمله ما بین میلین اخضرین یکصد و دوازده ذراع و مراد بذراع دست ست و آن بیست و چهار
اصبع مضموم باشد سوای ابهام ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا والمروه واجب هفت بار ست از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دو پس ابتدا از صفا ست و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا
و مروه بهتر ست از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث ست حدیث را بتمامه و اقتصار کرد مصنف بر محل حاجت
و تمام وی این ست تا آنکه چون یافته شد آخر طواف بمروه گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزی را که از پس دانستم
نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام پس کسیکه
هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده
عمره کند و از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و بعد ازان در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و بر احرام خود
بماند تا حج بگذارد و بعد ازان از احرام برآید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه
از احرام برایند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نمانده پس مناسب نیست
که از احرام برائیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد و بعرفه درائیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع
شنائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غضب درامد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنین ست که اگر من پیش ازین میدانستم برامدن از
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام می برآمدم و فسخ الحج بعمره میکردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سراقه بضم سین مهمله بن مالک بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه پس گفت ای رسول خدا آیا برای امسال ست این حکم
یا برای همیشه است پس در هم آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل و گفت درآمد عمره
در حج دو بار گفت این کلام را و گفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم بامسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج و آمد علی رضی الله عنه از یمن ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بدن بضم با و سکون دال
جمع بدنه بفتح با و دال شتر و گاو قربانی که بحرم کنند و نزد شافعی بدنه مخصوص بشتر ست پس گفت آنحضرت بعلی چه گفتی و نیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی گفت علی این گفتم و نیت کردم که خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزی که احرام بست بآن
پیغمبر تو گفت آنحضرت بدرستیکه با من هدی ست و از احرام نمی برآیم پس حلال مشو و از احرام بیرون میا گفت جابر راوی این حدیث
پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود
صد گفت جابر پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم همه و موی قصر کردند مردم همه گویا قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث
آمده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از برآمدن از احرام پس تقصیر کردند
در ابقای حکم آن بتمام که حلق ست و اقتصار کردند بر قصر و کفایت والله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه برآمد و دیگر کسیکه
با وی بود هدی وفیه و درین حدیث انچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویه و این نام روز هشتم
از ذی الحجه است زیراکه در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای می زد و تفکر میکرد در رویای خود که
در ذبح دیده بود کذا فی القاموس وتوجهوا الی منی و روی آوردند بسوی منا و منی را منا ازان میگویند که در وی ریخته میشوند
خونها یا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم و رفتن بمنا
و بیتوتت دران نزد حنفیه واجب نیست بلکه سنت ست و منی از مکه بر سه کروه ست و اهلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویه ورکب
النبی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی منا و رسید بمنا فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر
پس بگذارد در منا این پنج نماز و شب در منی بیتوتت کرد ثم مکث قلیلا پس درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز بامداد حتی طلعت
الشمس تا آنکه برآمد آفتاب و امر کرد بخیمه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون و کسر میم که قریب وادی
عرفات ست و منتهای زمین حرم ست و آنجا کوهی ست که بروی مناره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده
و عرفات از حل ست و نمر نام حیوان مشهور ست که او را پلنگ گویند این کوه را رنگهای سیاه و سفید دارد بآن تشبیه کردند پس رفت و راند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی ست
بمزدلفه که آنرا قزح میگویند و مزدلفه بر سه کروه است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیراکه ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا
موقف حمس و اهل حرم الله میگفتند و بعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف
بمزدلفه خواهد کرد فاجاز پس تجاوز کرد و درگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
بآن و عرفه بفتح را اسم در معنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست و وجه تسمیه بعرفه بباید و عرفات بسمت مابین مشرق
و جنوب از مکه واقع ست بفاصله نه کروه فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره

بفتح نون وکسر میم محل معروف ست فنزل بها پس فرود آمد بنمره ونیست از عرفات کذا فی الشرح ولیکن در قاموس گفته نمرة کفرحة موضع
بعرفات او الجبل الذی علیه انصاب الحرم علی یمینک خارجا من المازمین ترید الموقف انتهی حتی اذا زالت الشمس امر بالقصواء
تا آنکه چون برگشت آفتاب ووقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوی را که ناقهٔ آنحضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد
قصوی برای آنحضرتؐ فاتی بطن الوادی پس آمد در بطن وادی عرفه ومغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند وخطاب کرد مردم را
وگفت بدرستیکه خونهای شما ومالهای شما بناحق حرام ست بر شما همچو حرام بودن این روز شما که عرفه ست درین ماه شما که ذی حجه است
درین شهر شما که مکه ست واین تاکید وتقریر ست حرمت دماء واموال را وعرب همه قائل بودند بحرمت این روز وماه وشهر که نا بایستها دروی حرام ست
آگاه باشید که هر چیز وهر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد وپست وپامال ست یعنی خوار وباطل ومتروک ست وخونهای زمان جاهلیت
موضوع ومتروک وهدر ست یعنی رسم جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند
ومی کشتند پس آنحضرت آن همه را باطل گردانید وفرمود وبدرستیکه نخست خونی که می نهم وهدر میکنم از خونهای قبیلهٔ ما خون پسر ربیعه بن الحارث
بن عبد المطلب ست حارث عم آنحضرت بود وربیعه پسر وی صحابی ست در خلافت امیر المؤمنین عمر وفات یافت واورا پسری بود نامش آدم یا تمام
یا ایاس در جنگی که میان سعد وهذیل بود سنگی بوی رسید وکشته شد وبود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیلهٔ بنی سعد پس کشتند اورا هذیل بضم ها
وفتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد وهذیل شده وربای زمان جاهلیت نهاده شده وساقط گردانیده شده است ونخست ربائیکه می نهم
از ربای قبیلهٔ ما ربای عباس بن عبد المطلب ست پس آن ربا موضوع ست همه وباطل وعباس در جاهلیت ربا میخورد واموال وی بحکم ربا
بر ذمهٔ مردم بود آن همه را از ذمهٔ ایشان نهاد وباطل گردانید وباز فرمود پس بتقوی وپرهیز کنید از عذاب خدا در زنان وادای حقوق ایشان
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا وعهد وی که باشما کرده یا عهدی که شما باوی کرده اید در رعایت حقوق ایشان وحلال کرده اید
فرجهای زنان را بکلمهٔ خدا که امر فانکحوا ست یا بایجاب وقبول که بدان امر کرده یا بکلمهٔ توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را ومر شمار احق ست
بر زنان اینکه پامال نگردانند فراشهای شما را هیچکی را که ناخوش میدارید شما او را کنایت ست از قادر گردانیدن غیر در درآمدن بر ایشان
واختلاط کردن وسخن گفتن چنانکه عادت عرب بود پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدنی غیر موثر ومولم واز ینجا معلوم شد که
البطای فرش کنایت از زنا نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا می بود ومر زنان راست بر شما روزی ایشان وجامهٔ ایشان بروجه مشروع واعتدال وتحقیق
گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وی وگذاشتن وی باختیار وقبول وی وعمل بوی اگر چنگ در زنید وپناه گیرید بآن چیز
وکدام ست آن چیز کتاب خدا است که قرآن مجید ست وسنت در حکم وی وتحتم اوست یا آنچه نوشته است خدا وفرض گردانیده است بر شما وفرمود وشما
پرسیده میشوید روز قیامت از من که چه معامله کردم باشما در رسانیدن احکام دین وادای امانت ونصیحت پس چه خواهید گفت شما گفتند صحابه گواهی
میدهیم ما یعنی پیش خدا که تو بتحقیق رسانیدی رسالت را وادا کردی امانت را ونصیحت کردی امت را پس اشارت کرد آنحضرت بانگشت شهادت
خود در حالیکه بر میداشت آنرا بسوی آسمان ومائل میگردانید ومی خمید آنرا بسوی مردم خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش ۳ بار گفت این کلمه را
یا سه بار کرد اشارت واماله واستشهاد را ودرینجا دلیل ست بر ثبوت علو وفوق برای او تعالی وعلیه تظافرت الادلة وهو الصواب عند جماهیر المحققین
من اهل الحدیث والفقهاء پس بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پس اقامت گفت وتکبیر براورد فصلی الظهر پس گذارد آنحضرت نماز پیشین
بطور جمع بغیر اذان ثم اقام فصلی العصر پس اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را ولم یصل بینهما شیئا ونگذارد میان

نماز ظهر وعصر چیزی را از سنن رواتب ونوافل ودرین استعجال وقوف ست اینجا می پرسند هیچ جائی ست که فرض را بجهت نفل ترک دهند جواب میگویند درعرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجهت استعجال وقوف که نفل ست ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را درعرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناقهٔ خود را که قصوی بود بسوی صخرات جمع صخر سنگ بزرگ ودر روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خورد وسیاه نزدیک بجبل رحمت که درانجا موقف آنحضرت بود وجعل حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة وگردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست هم درانجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود درو آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله وسکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد وگفته اند تودهٔ ریگ سطبر وجمع وی حبال ست وبعضی گفته اند حبال بجای مهمله در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ ومُشاة بالضم جمع ماشی واضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان ست درروی وقاضی عیاض گفته که مراد بجبل المشاة صف مشاة ومحل اجتماع ایشان ست تشبیه کرد صف را بحبل رمل وموقف آنحضرت صلی الله علیه وسلم درعرفات درینجا بود واگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که درگرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا وگاهی آنجا نزدیک به بنای قدیم که آنجاست که عامهٔ مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد وباین نعمت مشرف شود فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قلیلا ورفت زردی اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تاکید وبیان غروب ست تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب ست در شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین ست وهمچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این ست حتی غاب القرص ویحتمل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الخ باشد زیرا که اطلاق غیبوبت مجازا بر مغیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص این احتمال را زائل کرد وپس خود سوار کرد اسامه بن زید را ودفع وبرگشت وبیرون آمد از عرفات وسرعت کرد در سیر وظاهر آنست که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن وبیرون آوردن ست نه برگشتن وبیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج وذهاب ست تعبیر بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس ومرکب ست وقد شنق بتخفیف نون للقصوی الزمام وبتحقیق بکشید وضم کرد وتنگ نمود آنحضرت برای ناقهٔ قصوی زمام را حتی ان راسها لیصیب مورک بفتح میم وکسر را رحله بجای مهمله تا آنکه سر آن ناقه می رسید بالشتچه پیش پالان او را ویقول بیده الیمنی ومیفرمود واشارت میکرد بدست راست خود یا ایها الناس السکینة السکینة ای مردمان آهستگی آهستگی وآرام ووقار یعنی شتابی نکنید ونصب السکینة بتقدیر الزموا است ودر حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیز راندن یعنی ثواب یافتن درباب حج وجز آن نیست بشتاب رفتن واضطراب نمودن بلکه باجتناب از مکروهات نمودن واز رفث وفسق دور بودن ست وکلما اتی جبلا ارخی لها قلیلا وهرگاه می آمد آنحضرت کوهی را ارخا میکرد عنان ناقه را اندکی ودر حدیث متفق علیه ست که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد ومیرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی وشتابی وچون می یافت فرجه تیزتر میرفت ولفظ حبل درینجا یا بمعنی حبل الرمل ست بحای مهمله یا بجیم ست حتی تصعد بفتح تا وضم هر دو ست تا آنکه بر می آمد ناقهٔ آن کوه را یقال صعد واصعد حتی اتی المزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست میان عرفات ومنی ودر بیتوتت درروی نزد حنفیه واجب ست وهمچنین نزد امام احمد وبعضی شافعیه ونزد بعضی از ایشان فرض ست ومزدلفه از عرفات بر سه کروه ست واز انجا منی سه کروه واز انجا تا بمعظمه سه کروه ووجه تسمیه بمزدلفه آنست

که مشتق ست از زلف بمعنی قرب و مردم در وی قریب منی که محل مناسک ست می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جاروب داده است
و زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مروی ست از ابن عباس که میان آدم و حوا درین
موضع اجتماعی واقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود والله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان واحد واقامتین
پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعض
ایمه دیگرست و نزد ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج
باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم ست برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر
روایت کرده و ترمذی گفته حسن صحیح ولم یسبح بینهما شیئا و نگذارد نماز نفل در میان مغرب و عشا چیزی سبحه بضم سین نماز نفل را گویند
ثم اضطجع پس تر پهلو نهاد آنحضرت و بخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب بتهجد بر نخاست با وجود آنکه سنت
دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هنگامی که ظاهر شد مراو را فجر و ازین کلام
مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی
و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی یا بجهت کمال علم
ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد بآنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود ست نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان واقامة پس گذارد
نماز فجر را بیک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بیگه تر گذارده اما اذان و اقامت که سنت مستمره است
ترک نداد ثم رکب پستر سوار شد ناقه را که نام وی قصوی بود حتی اتی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی ست در مزدلفه
و آنرا قزح گویند بضم قاف و فتح زای و حای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف دران میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدعا
وکبر وهلل پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و بتکبیر و تهلیل یاد کرد فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود
آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف در مزدلفه واجب ست نزد حنفیه فدفع قبل ان
تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه
بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و منا ست
و برزخ ست میان هر دو و پارهٔ از ان ست و پارهٔ ازین مشتق ست از حسور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگردانند گذرندگان را
یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرك قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند در سبل گفته وذلك مسافة مقدار رمية بحجر انتهى و از بعضی
روایات مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی ست و مستحب ست شتافتن ازین وادی
واگر پیاده است تیز رود و اگر سوار ست تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقه را درین
وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله آمده بود پس مستحب داشت شتافتن و گذشتن
ازان و ثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن ازان و همچنین بود
عادت شریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوئی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست
که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان

وامام شافعی در املا گفته جائزست که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شیاطین ست والله اعلم ثم سلك الطريق الوسطى پستر رفت آنحضرت میانه راه را واین غیر راهی ست که ازان رفته بود بعرفات وآن راه نخست را طریق ضب گویند بضاد معجمه وتشدید موحده واین را طریق مازمین که نام دو کوه ست بکسر زا وفتح میم ولهذا در وقت رفتن بر وادی محسر نگذشته بود التي تخرج على الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمرهٔ اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف ست مقصود تعیین طریق ست اما امروز ازان جمره میگذرند و بجمره می آیند که در جانب مکه است و او را جمرة العقبه گویند و عقبه بفتح عین و قاف راه در کوه واین جمره در ته اوست و بیعة العقبه که انصار کردند نیز مضاف باوست واحکام رمی جمار بیاید حتى اتى الجمرة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت ست مراد همین جمرهٔ عقبه است که مذکور شد واین درخت حد منی ست و از منی نیست و جمره جای فراهم شدن سنگریزه مسمی شد بآن بسبب اجتماع مردم دران یقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فرماها بسبع حصيات پس انداخت دروی هفت سنگریزه ایكبر مع كل حصاة درحالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه ازان سنگریزها كل حصاة مثل حصى الخذف هر حصی مانند سنگریزهای خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم و سکون خا فلاخن وصورت خذف آنست که سنگریزه یا هسته در دو انگشت سبابه می گیرند تا میان دو انگشت وسبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نهی آمده واینجا مقصود بیان مقدار سنگریزهاست در صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی خذف را بمقدار دانهٔ باقلا و بعضی گفته اند کلان تر از نخود و خرد تر از بندق و بعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آنحضرت سنگریزها را از میانهٔ وادی که جمره در انجاست ثم انصرف الى المنحر پستر برگشت آنحضرت بسوی قربان جائی که در منی بود فنحر پس نحر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه پستر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار را بعلی پس نحر کرد علی ما غبر یعنی آنچه که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران و سابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشد و شریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانی خود پستر امر کرد بگرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پارها در دیگی پس پخته شد آن گوشت پارها پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت و علی از گوشت ها یا از گوشت قدر و نوشیدند از شوربای آن بجهت آنکه مستحب ست که از قربانی خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخشش کردند و در روایتی آمده که نثار کردند و فرمود هر که خواهد بگیرد و تاراج کنند ثم ركب پستر سوار شد رسول الله صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابی راند بسوی خانهٔ کعبه و طواف کرد واین را طواف افاضه گویند واین رکن دیگرست از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این افضل ست روز نحر و بعد از وی نیز جائزست فصلى بمكة الظهر پس آمد بسوی بیت و طواف افاضه کرد پستر نماز ظهر گذارد این روایت جابرست و عایشه نیز همین جانب ست و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح ست و جمع میان هر دو باین طریق ست که اول بمکه گذارد پس بمنی رسید تا صحابه فضل جماعت در پس وی دریابند قاله المنذري واین جمع مبنی ست بر جواز نماز مفترض خلف متنفل ولیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است حدیث ابن عمر را و ذکر کرد خلاف علما را درین باب و اینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد آنحضرت ست و منصب سقایهٔ زمزم بدست ایشان بود درحالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع

وازدحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل وثواب
این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از ان آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر
بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند در محل خود مذکورست رواه مسلم مطولا روایت کرد این حدیث را مسلم مطول
چنانکه در مطاوی شرح این حدیث گذشت و مصنف درینجا بحذف زیادات آورده و بر محل حاجت اقتصار کرده و این حدیثی ست
عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جمل از نفائس و فرائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته تکلم کرده اند مردم بر انچه درین حدیث ست
از فقه و اکثار کرده اند دران و تصنیف نمود دران ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد دروی از فقه زیاده بر یک نیم صد نوع
وگفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بیفزاید در سبل السلام گفته اصل در هر انچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج وجوب ست
بدو جهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی ست که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه وسلم را در قرآن و افعال در بیان واجب
محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسککم دال ست بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین
افعال در حج کند دلیل بیارد و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم دروی دلالت ست بر آنکه غسل
احرام سنت ست برای نفسا و حائض و برای غیر این هردو بالاولی و بر استثفار حائض و نفسا و بر صحت احرام این هردو و بر بودن
احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشت پیشتر که اصح آنست
که دو رکعت ظهر بود زیراکه ظهر را درینجا قصر گذارد و بستر اهلال کرد و بلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب ست اقتصار بر تلبیه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و اگر بیفزاید لا باس به ست زیراکه زیاده کرد عمر لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن لبیک مرهوبا منک و مرغوبا الیک و زیاده کرد
ابن عمر لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الرغباء الیک و العمل و زیاده کرد انس لبیک حقا حقا تعبدا و رقا و لائق ست حاجی را قدوم
آوردن اول بمکه برای طواف قدوم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در سه شوط اول و رمل اسراع مشی ست با تقارب
خطا و هو الخبب و این رمل را در ما عدای هر دو رکن یمانی کند کما قدمناه و در چهار باقی مشی کند موافق عادت خود و بعد تمام طواف بمقام
ابراهیم بیاید و بخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و مقام را در میان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و اجماع کرده اند علما بر انکه
لائق ست هر طائف را چون طواف کند بخانه که بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند در انکه این دو رکعت واجب ست یا نه
بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد و رنه سنت ست و واجب خلف مقام اند حتما یا جائز اند در غیر وی گفته اند واجب در
پس مقام اند و قیل مندوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از مکه جائز ست اما فضیلت فوت شده
و وارد شده است قرائت کافرون بعد فاتحه در اولی و صمد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم و دروی دلالت ست بر انکه مشروع استلام نزد خروج از مسجد کند
چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر انکه استلام سنت ست و بعد طواف سعی باید کرد و شروع بصفا کند و بالای آن بر آمده مقابل قبله ایستاده
ذکر و دعا کند سه بار بماثور مذکور و در روایت موطا ست که چون به پستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد و در روایت مسلم این حرف
ساقط شده کما تقدم پس این روایت دال ست بر انکه رمل کند در بطن وادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این مشروع ست در هر بار از
هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدوم به هیئت بود و بر آید بر مروه چنانکه بر صفا بر آمده بود و ذکر کند و دعا نماید و بتمام این افعال
تمام میشود عمره او پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین کرده بودند صحابه آنانکه امر کرده بود رسول خدا ایشانرا بفسخ حج بعمره و هر که قارن باشد

حلق و قصر نکند بلکه بر احرام خود باقی ماند و چون روز ترویه که هشتم ذیحجه است بیاید کسیکه ارادهٔ حج دارد و از عمرهٔ خود حلال شده است احرام بندد
و همچنین قارن بیاید بسوی منی کما قال جابر فلما کان یوم الترویة توجهوا الی منی یعنی متوجه شدند هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجه آنحضرت بسوی منی برکوب بود و نزول فرمود به منا و نماز گذارد پنجگانه و در روی این ست که
رکوب افضل ست از مشی درین مواطن در طریق نیز و در وی خلاف ست و دلیل افضلیت فعل اوست صلی الله علیه وسلم و سنت آنست که در منی
هر پنج نماز بگذارد و این شب همانجا بسر آرد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه بر آید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آن ست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیعا بعرفات زیرا که آنحضرت بنمره فرود آمد و نمره از عرفات نیست و داخل نشد بعرفات
مگر بعد هر دو نماز و نگذارد میان هر دو نماز هیچ شی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبه روز هفتم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نحر چهارم روز نفر اول و آن روز دوم ست
از ایام تشریق و کلام دران بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقف سنن و آداب اند از آنجمله آنکه رفتن بسوی موقف نزد فراغ از هر دو
نماز کند دیگر وقوف سواره افضل ست دیگر وقوف نزد صخرات مفترشه در اسفل جبل رحمت کند و این کوه در میان زمین
عرفات ست دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن ست در موقف تا غروب آفتاب در وقوف دعا کند بهر دو دست و بر دارد دستها را
تا سینهٔ خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الدعاء دعاء یوم عرفة و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقف اللهم لک الحمد کالذی نقول و خیرا مما نقول
اللهم لک صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی والیک مآبی ولک تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر ووسوسة الصدر وشتات الامر اللهم انی
اعوذ بک من شر ما تجیئ به الریح ذکره الترمذی دیگر بیرون بر آمدن ست از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
مطاع ست و بکشد و ضم کند زمام مرکوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید جبلی از جبال که آنجا ارخای عنان کند اندکی تا بر مرکوب صعود وی
آسان شود و چون برسد بمزدلفه فرود آید آنجا و بگذارد نماز مغرب و عشا جمیعا بیک اذان و دو اقامت و این جمع متفق علیه ست و اختلاف در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه نسک ست و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و نگذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافله و قوله ثم اضطجع حتی
طلع الفجر در وی سنن نبویه است بیتوتت بمزدلفه و نسک بودن او مجمع علیه ست اختلاف در آنست که واجب ست یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حج وی وجوب ست کما عرفت و سنت آنست که صبح بمزدلفه گذارده از آنجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده وقوف کند
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک ست پس از آنجا روانه شود نزد اسفار فجر چون اسفار بلیغ شود و باید در بطن وادی محسر شتابی کند
در سیر از آنجا زیرا که محل غضب خدا است بر اصحاب فیل و لائق نیست اناءت دران و آهسته روی و نه ماندن در آنجا و چون برسد جمره را که
جمرهٔ عقبه است نزول کند ببطن وادی و رمی کند آنرا بهفت سنگریزه هر سنگریزه برابر دانهٔ باقلا باشد و تکبیر گوید با هر سنگریزه پس بر گردد
بعد آن بسوی منحر پس قربانی کند آنجا بدنه اگر باشد نزد او و اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و همراه
وی صد بدنه بود و علی کرم الله وجهه را امر کرد بذبح باقی آن پس سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود او را هر انچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نسا نیز و اما هر که رمی جمرهٔ عقبه کرد و این طواف ننموده پس
حلال ست او را همه جز زنان این ست جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل ست از افعال وی صلی الله علیه وسلم که ظاهر میشود
از آن کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مدلولات این حدیث که سوق کردیم خلاف ست میان علما در وجوب و عدم وجوب آن و در لزوم دم

وعدم لزوم آن بترک و در صحت حج اگر چیزی از ان ترک کرده و عدم صحت آن و در شرح بذکر آن تطویل کرده و ما اقتصار کردیم بر مفاد مفید
فالآتی بما اشتمل علیه الحدیث هو الممتثل لقوله صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسککم والمقتدی به فی افعاله واقواله انتهی کلام السبل **وعن**
روایت ست از عماره بضم عین وتخفیف میم و تا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه وفتح زا بن ثابت از ثقات تابعین ست روایت
میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت ست و او را ذو الشهادتین خوانند رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم کان
اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضای
او را که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة
واستعاذه برحمته من النار و پناه میجست برحمت خدای تعالی از آتش دوزخ و در لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکرد رواه
الشافعي و این حدیث از نسخه شارح مغربی ساقط شده و حدیث دلیل ست بر استحباب دعا بعد فراغ از هر تلبیه که محرم میگوید در هر وقت
که باشد باین دعا یا دیگر نحو آن و محتمل که مراد از فراغ انتهای وقت مشروعیت تلبیه باشد و آن نزد رمی جمرهٔ عقبه است و اول صحیح ست
باسناد ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو واقد لیثی مدنی ست و او ضعیف ست و اما ابراهیم بن ابی یحیی
که راوی ست از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبد الله بن عبد الله الاموی اخرجه البیهقي والدارقطني **وعن**
جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحرت **ههنا** گفت آنحضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضعی
معین میکند از منی که آنحضرت در انجا قربانی کرده و الآن نیز آن موضع معلوم و معروف ست که آنرا منحر النبي نامند و تبرکا در انجا عمارتی کرده اند
ومنی کلها منحر و منا همه محل نحر ست در هر موضعی از منا که نحر کنند جائز ست فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها و جاهای رخت خود
و درین زمان موضعی خاص برای نحر مقرر کرده اند که همگنان همانجا نحر میکنند و اگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند ولیس هذا اول قارورة
کسرت فی الاسلام و میگویند که از نحر در هر جا و با متولد میشود و این قیاس ست بمقابلهٔ نص فافهم و بالجمله این را در منی گفت و در عرفات گفت وقفت
ههنا وعرفة کلها موقف استادم من اینجا و عرفات همه محل ایستادن ست یعنی هر جزو وی موقف ست هر جائیکه بایستید صحیح ست
وحد عرفه از عرنه تا کوه های مقابل که قریب بساتین بنی عامر ست بوده است و در مزدلفه گفت وقفت ههنا وجمع کلها موقف وقوف
کردم من اینجا و جمع همه موقف ست جمع بفتح جیم وسکون میم نام مزدلفه است بجهت اجتماع آدم و حوا در وی و مزدلفه از ازدلاف ست بمعنی
قرب و در روایت ابو داود و دارمی از جابر زیاده کرده که همه راه های مکه راه و جای نحر ست یعنی از هر راهی که بمکه در ایند درست ست و هر جا که
در مکه نحر کنند رواست نحر در حرم باید و مکه حرم ست لیکن در منی عادت شده است و روز نحر که دهم ذیحجه است در منی می باشند آنجا قربانی
میکنند و دمهای دیگر مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جزا آن اگر در مکه کنند قصوری ندارد مقصود از تسویهٔ مواضع مذکوره حل جواز
وخروج از عهده است والا افضلیت موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و منحر و طریق وی باقی ست لا صارف عنه در سبل گفته محل دم
قران و تمتع و احصار و افساد و تطوع بهدی منی ست و دمیکه لازم میشود معتمر را محل وی مکه است و اما سائر دماء که لازم میشود
از جزاآت محلش حرم محترم ست و در وی خلاف مشهور ست رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم افاده کرده که تعیین نیست
بر هیچکی نحر در منحر وی و نه وقوف بعرفه در موقف وی و نه بمزدلفه بجای وقوف وی و درین توسع ست بر ایشان تا در هر بقعه که از بقاع منی
خواهند نحر کنند مجزی ست از ایشان و در هر بقعه که از بقاع عرفه و جمع وقوف نمایند کافی ست و این زیادات ست در بیان تخفیف بر ایشان

وافاده کرد حدیث وتقریر وی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که حج گذارد همراه وی ونایستاد بجای ایستادن او ونحر نکرد در جای نحر او زیرا که معلوم کہ حج کرد همراه آنحضرت امم لا تحصی ومکان وقوف آنحضرت گنجایش همگنان نمیدارد و در موطا ست از عبد الله بن الزبیر که میگفت بدانید که عرفه همه جای ایستادن ست مگر بطن عرنه ومزدلفه همه جای ایستادن ست مگر بطن محسر ودر مصفی گفته بطن عرنه وادی ست جانب غرب از مسجد عرفات وشیطان درانجا برای حضرت اسمعیل متمثل شد ووسوسه انداخت که حضرت ابراهیم اراده ذبح تو دارند وعلما بر مضمون این حدیث وآثار اجماع دارند اختلاف درانست که اگر شخصی در بطن عرنه وقوف کرد حج او تباه گردد چنانچه مذهب شافعی ست یا اصل حج صحیح ست ودران نقصانی راه یافته که بجزای منجبر تواند شد چنانچه مذهب مالک ست انتهی **وعن** عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء الی مکة دخلها من اعلاها گفت عائشه رض بدرستیکه آنحضرت هنگامیکه می آمد مکه را می درامد او را از بالای او که همان جانب ذی طوی ست ومعلا که مقبرهٔ مکه است همان جانب ست ومعلا بفتح میم وسکون عین مهمله وتخفیف لام ست وعامه معلا گویند بضم میم وتشدید لام وآنرا کدا خوانند بفتح کاف ومد غیر منصرف وبود صعب المرتقی پس سهل کرد آنرا معاویه پستر عبد الملک بعده مهدی سپس همه سهل شد در زمان سلطان مصر مؤید نام در حدود سنه هشت صد وبست واین درآمدن مکه بسال فتح بود غزالی گفته آنحضرت از وسط راه عدول کرده ازین طرف درآمد پس تاسی بوی اولی ست انتهی ودرآمدن باید که در روز باشد وعلیه اهل العلم واگر بشب درآید نیز جائز باشد وخرج من اسفلها وبیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر ست که آنرا ثنیه سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیهٔ علیا وکدا نیز گویند بضم کاف وکسر چنانکه اول را کدا بفتح کاف ومد واین نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند افتح وادخل وضم واخرج ودر وجه دخول آنحضرت از ثنیهٔ علیا گفته اند که ابوسفیان گفته بود اسلام نیارم تا آنکه ببینم اسپانرا که طلوع میکنند از کدا عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید دهرگز خیل ازانجا طلوع نکنند عباس گفت ذکر کردم ویاد دادم این را بابی سفیان وقتیکه درامد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان طرف ونزد بیهقی ست از حدیث ابن عمر که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت ۵ عدمت بنیتی ان لم تروها * تثیر النقع مطلعها کداء پس تبسم فرمود آنحضرت وگفت ادخلوها من حیث قال حسان واختلاف ست در استحباب دخول وخروج از موضع دخول وخروج آنحضرت بعضی گفتند مستحب ست وهر که بر راه او نیست آنجا برود وبعضی گویند نیست مستحب وآنحضرت که ازان طرف آمده بجهت آنست که در راه شریف وی واقع شده پس هر که در راه وی نیفتد وی را رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیه رح گفت یشبه ذلک والله ان الثنیة العلیا التی تشرف علی الابطح والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد والکعبة وانما خرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر البلد والکعبة فی تحب ان یکون ما یلیه منها مؤخرا لئلا یستدبر وجهها انتهی **وعن** ابن عمر رضی الله عنه انه کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی مروی ست از ابن عمر که وی قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح طای مهمله وبضم وکسر نیز آمده وفتح اصح وافصح واشهر ست به تنوین وبی تنوین نام موضعی ست قریب مکه داخل حرم در طرف راه عمره در وی استحباب دخول ست در مکه بروز وهمین ست قول اکثر وجماعتی از سلف گفته که روز وشب برابر ست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمد بمکه در عمرهٔ جعرانه بشب حتی یصبح ویغتسل تا آنکه صبح میکرد ابن عمر وغسل می آورد ونماز میگذارد چنانکه در روایتی ست وظاهر آنست که نماز نفل باشد برای درامدن این مقام شریف پس می درامد مکه را روزانه وچون برمیگشت از مکه میگذشت بذی طوی وشب میکرد آنجا تا آنکه صبح میکرد ویذکر ذالک وذکر میکرد ابن عمر این بیتوتت بذی طوی واغتسال وصلوة را عن النبی انه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میکرد آنرا ودرینجا دلالت ست بر استحباب غسل در ذی طوی برای دخول مکه

واگر غسل نكند جائز ست وعليه اهل العلم ودر انوار گفته سنت ست براي داخل از طريق مدينه وشام غسل كردن در ذي طوي ودر امدن پياده
از ثنيه كدا متفق عليه شيخ در ترجمه گفته درين حديث استحباب در امدن مكه در روز ست تا به بيند كعبه را ودعا كند والآن عادت جاري شده است
بدر امدن وقت سحر مر كساني را كه مي آيند از جده وسنت موافق اول ست واگرچه جلوهٔ جمال سحر ذوقي وحالي ديگر مي بخشد وليكن ظهور سلطان عزت
وابهت وجلالت بيت الله زاده الله تعظيما وتشريفا در وقت چاشت اظهر وابهر ست عرف ذلك بالذوق والحمد لله انتهى محرر سطور چون در سنه خمس
وثمانين ومائتين والف توفيق تاديهٔ فريضهٔ حج وعمره دريافت نيم شب بود كه از بيرون بلد پياده گشته وسر از قدم ساخته لبيك گويان وا زشرم گنه گريان
وبريان بحرم محترم كبريا رسيد يكي از غرائب اوقات وحالات آن مقام كريم طواف نيم شبي ست كه تجلي خاص وعظمتي مخصوص بر در وديوارش مي افتد
كه تعبير از ان جز بلسان وقت ممكن نيست معني بي كم وكيف كه ميگويند در جمال آنخانه مدرك ميگردد تا كسانيكه بصاحب خانه آشنا باشند چه مي بينند
خدا داند كه دران ديوار ودر چه جذب وبركت وعظمت نهاده اند **شعر** ز فرق تا بقدم هر كجا كه مي نگرم ✤ كرشمه دامن دل ميكشد كه جا اينجاست
الحمد لله كه با آنكه عين موسم بود وزمانهٔ هجوم حجاج عجب خلوت وفرصت دران وقت دست بهم داد كه در هر طوف استلام حجر بي زحمت هيچ بشر
ميسر آمد وهمه آنچه در خاطر بود بي كلفت اغيار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقيهٔ شب نيز تا صبح همانجا گذارده شد كه گفته اند **شعر**
شب وصل ست طي شد نامهٔ هجر ✤ سلام فيه حتى مطلع الفجر ✤ وكيف عرفاوا رباب قلوب منزعج ميشدند نزد در امدن بمكه ولائح ميشد پيشان
انوار كعبه وهائم ميشدند بمشاهدهٔ جمال باجلال او چه رويت منزل ياد از صاحب منزل ميدهد **قطعه** غربتي گر روي بشهر وديار ✤ روي در
مسجد مصفا كن ✤ دوست را گر نمي تواني ديد ✤ خانهٔ دوست را تماشا كن ✤ زني عابده حج كرد چون بمكه رسيد گفتن گرفت اين بيت ربي اين بيت ربي
يعني خانهٔ رب من كجاست وچون بخانه رسيد از دور ديده دويد وجبين را بديوار خانه چسپانيد واز انجا برداشته نشد مگر مرده وجان داده
شعر گر نثار قدم يار گرامي نكنم ✤ گوهر جان بچه كار دگرم باز آيد ✤ **وعن** ابن عباس رضي الله عنه انه كان يقبل الحجر الاسود
ويسجد عليه بود وي رضي الله عنه بوسه ميداد حجر اسود را وسجده ميكرد بروي در سفر السعادة گفته وگاه بر حجر اسود پيشاني مي نهاد
وبر انجا سجده ميكرد وانگاه مي بوسيد اين كيفيات مجموع در حديث ثابت شده انتهى ودر نيل الاوطار ست حكايت كرده است ابن منذر از
عمر بن الخطاب وابن عباس وطاوس وشافعي واحمد كه مستحب ست سجده كردن بروي به پيشاني بعد از تقبيل آن وبه قال الجمهور ومروي ست
از مالك كه آن بدعت ست واعتراف كرد قاضي عياض بشند وذاين روايت از مالك رواه الحاكم والبيهقي من حديثه مرفوعا
والشافعي والبيهقي موقوفا وحسنه احمد ورواه ابوداود الطيالسي والدارمي وابن خزيمة وابوبكر البزار وابو علي بن السكن والبيهقي
من حديث جعفر بن عبد الله ابن السكن گفته مروي ست از بني حميد از قريش حميدي وگفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومي وگفت حاكم
وي ابن الحكم ست روايت ميكند از محمد بن عباد بن جعفر گفت ديدم محمد بن عباد بن جعفر را كه بوسه داد حجر را وسجده كرد بروي پس گفت
ديدم خال خود ابن عباس را كه مي بوسيد وسجده ميكرد وگفت ابن عباس ديدم عمر بن الخطاب را كه مي بوسيد آنرا وسجده ميكرد بروي پس
گفت ديدم رسول خدا را صلي الله عليه وسلم كه كرد اين را اين لفظ حاكم ست ووهم كرد حاكم در قول خود كه جعفر بن عبد الله ابن الحكم ست
وحال آنكه نص كرده است عقيلي كه وي غير اوست وگفت درين حديث حاكم وهم واضطراب ست ودر سبل گفته رواه الازرقي بسنده الي محمد بن عباد
قال رايت ابن عباس جاء يوم التروية وعليه حلة مرجلا راسه فقبل الحجر وسجد عليه ثم قبله وسجد عليه ثلاثا وحديث عمر كه در صحيح مسلم ست انه قبل الحجر والتزمه
وقال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم بك حفيا مؤيد اوست ودر وي شرعيت تقبيل حجر وسجود بران ست **وهم** روايت ست از ابن عباس

رضی الله عنه قال امرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یرملوا الثلاثة الاشواط گفت ابن عباس امر کرد ایشان را یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و تیز روند در سه شوط اول و این امر در عمرهٔ قضیه بود طواف که عبارت ست از هفت بار گشتن گرد خانهٔ کعبه هر یک گشتن را از ان شوط گویند بمعنی تک و در رسائل مناسک همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعهٔ از فقها این لفظ را مکروه داشته اند و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاهلیت ست چنانکه در کراهت اطلاق لفظ یثرب بر مدینهٔ طیبه گفته اند ویمشوا اربعا و بروند بروش معتاد در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن که یکی حجر اسود ست و دیگر رکن یمانی که محاذی اوست و در حدیث ابن عمر ست که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدوم سه طواف میکرد یعنی برمل و مشی مینمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت و اصحاب او بمکه مشرکان گفتند بر شما وفدی می آید که سست گردانیده است ایشانرا تپ یثرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط و مشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخرجه الشیخان و در لفظی از مسلم این ست که مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشانرا که رمل میکنند گفتند ایشان اند آنانکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را ایشان اجلد اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشان مگر همچو آهو برها این ست اصل رمل و سبب اغاظهٔ مشرکین و رد قول آنهاست و این در عمرهٔ قضیه بود بعده سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میان رکنین از انجهت رمل نمیکنند که مشرکان از ناحیهٔ حجر نزد قیقعان بودند و از انجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل ست بر لاباس بودن اغاظهٔ اعدا بعبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت ست بسوی طاعت و قد قال تعالی ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح متفق علیه و رمل خاص ست بمردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد جمهور و نیست مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه و علیه اهل العلم وعنه و هم روایت ست از ابن عباس قال لم ار رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت ندیدم آنحضرت را که استلام میکرد از خانهٔ کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل بفم هر دو ست غیر الرکنین الیمانیین سوای دو رکن یمانی که حجر اسود ست و رکنی که مقابل اوست رکن یمانی نام همین رکن ست و لیکن اینجا هر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب و یمانی بتخفیف یاست و قد تشدد و بیت را دو رکن دیگر ست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی و این هر دو را شامیین گویند و دو رکن یمانی را فضل ست برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنای خلیل علیه السلام از آنجهت مختص بوده اند باستلام و رکن اسود افضل ست بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یمانی را و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسیدن رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام ست و شیخ آنرا در شرح سفر السعادة ذکر کرده گوییم جمهور متفق اند برینکه مسح نکند طائف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجماع کرد بر عدم استلام این هر دو در سبل گفته و علیه دل حدیث الباب رواه مسلم شوکانی در نیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از شرعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل محجن جواز تقبیل هر مستحق التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه وسلم و تقبیل قبر او پس ندید بآن باس و بعض اصحاب او استبعاد کرده اند این روایت را از وی و منقول ست از ابن ابی الصیف یمانی یکی از علمای مکه از شافعیه جواز تقبیل مصحف و اجزای حدیث و قبور صالحین کذا فی الفتح انتهی گوییم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعدت نمیکند

او ازهیچ دلیل شرعی چه قوی وچه ضعیف وقیاس بر حجر اسود وتقبیل وی قیاس مع الفارق ست زیراکه اعمال حج خاص اند بحج لایقاس علیهما شیئ والقصر علی المورد هو الاحوط والاولی والله اعلم **وعن** روایت ست از عباس بن ربیعه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه قبل الحجر که وی دید او را که بوسه داد حجر اسود را در نیل الاوطار گفته مستحب ست تقبیل حجر اسود وباین رفته اند جمهور صحابه وتابعین وسائر علما انتهی وقال وگفت انی اعلم انك حجر لاتضر ولاتنفع بدرستیکه من میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا زیان نمیرسانی وسود نمیکنی ولولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلك ما قبلتك واگر نمی بودم من که دیدم پیغمبر خدا راکه بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم من ترا ودر حدیث سوید بن غفله است که گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود را والتزام کرد او را وگفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را بتو مهربان اخرجه مسلم ودر بخاری ست که پرسید مردی ابن عمر را از استلام حجر گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم استلام میکرد آنرا ومی بوسید گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا که اگر غلبه کرده شوم ونتوانم استلام وتقبیل کردن گفت دع ارایت بالیمن یعنی این لفظ را در یمن بگذار ودر ینجا مگو دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را استلام میکرد آنرا وتقبیل می نمود وروایت کرده حدیث عمر را ازرقی بزیادت این لفظ که عمر چون این سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود باز مان ازین سخن ای امیر المومنین که وی نفع وزیان میکند باذن خدای عزوجل گفت عمر این کجاست گفت در کتاب خدا گفت در کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالی واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا گفت علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را وبیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان که وی رب ست وایشان همه اند پستر نوشت میثاق ایشان در کاغذی وبود این سنگ را دوچشم ویک زبان پس گفت او را بکشاده من خود پس لقمه داد او را این ورق را ونهاد او را درین موضع وگفت گواهی دهی برای کسی که بیاید ترا بایمان روز قیامت را آوی گوید عمر گفت اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا اباالحسن یعنی پناه میجویم بخدا از ینکه زنده مانم در قومی که نیستی تو در ایشان ای اباالحسن واین کنیت حضرت امیر ست طبری گوید عمر این قول از جهت آن گفت که مردم قریب العهد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر که تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احجار ست چنانکه عرب در جاهلیت میکردند پس خواست عمر که باگاهاند مردم را که استلام وی اتباع فعل رسول خداست صلی الله علیه وسلم نه آنکه حجر بذاته نافع وضار ست چنانکه اهل جاهلیت در حق اوثان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تلخیص گفته که در سند حدیث ازرقی از علی رضی الله عنه ابوهارون عبیدی ست وهو ضعیف جدا انتهی ولیکن حدیث ابن عباس که نزد ترمذی وابن ماجه ودارمی ست مؤید اوست ولفظ وی این ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخدا سوگند که برمی انگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت درحالیکه او را دوچشم ست که می بیند بآن دوچشم یعنی می شناسد کسی را که استلام کرده است ورا او زبانی ست که سخن میگوید بآن گواهی میدهد بر کسیکه استلام کرده است او را بحق یعنی بایمان وصدق ویقین حسبة لله **متفق علیه** ورواه الحاکم مطولا شیخ در ترجمه گفته حدیث ابن عباس نیز محمول ست بر ظاهر زیراکه حق سبحانه قادر ست بر ایجاد بصر ونطق در جمادات وتاویل میکنند آن کسانیکه در دل ایشان زیغ وتفلسف ست ومیگویند که این کنایت ست از تحقق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب ست از بیضاوی که میگوید غالب بر ظن آنست که مراد همین ست اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر وهیچ عجب نیست از بیضاوی زیراکه وی مجبول ست نیز بر تفلسف وتاویل در تفسیر قرآن وشرح احادیث تجاوز الله عنه انتهی **وعن** ابی الطفیل صحابی ست وآخر صحابه بروی زمین ست در موت واز خواص یاران وتابعان علی کرم الله وجهه ست رضی الله عنه قال رایت گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت طواف میکرد ومیگشت گرد خانه کعبه

ويستلم الركن بمحجن بكسر ميم وسكون حاى مهمله وفتح جيم معه ويقبل المحجن واستلام ميكرد ركن را بچوب سر كج مانند چوگان كه با او بود
وبوسه ميداد آن چوب سر كج را در سفر السعادة گفته كه آن چوب عصائى بود كوتاه سر كج انتهى شارح وى گفته عصا در عرف عرب چوب خرد را گويند
ودر دست مبارك آنحضرت اكثر اوقات اين چنين چوب مى بود ودرين روز طواف نيز داشت وراى عنزه كه خادمان براى ستره مى داشتند
واز آنحضرت صلى الله عليه وسلم مروى نيست كه راه باين عصاى متعارف كه پيران در دست گيرند وباعتماد آن راه روند ميرفت انتهى گويم
وازينجا معلوم شد كه عصاى موسى كه در قرآن شريف ذكرش آمده نيز چوبى خرد بود ووقت ضرورت بران تكيه ميكرد نه آنكه باعتماد آن
راه ميرفت ودر روايتى از ابن عباس آمده كه طواف كرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر درحاليكه استلام ميكرد حجر اسود را بچوبى كه در دست
وى بود وبآن چوب اشارت بحجر ميكرد وچوب را بوسه ميداد رواه البخارى ومسلم وهم از وى ست كه آنحضرت طواف كرد بخانه بر شتر وهرگاه
كه مى آمد بر حجر اسود اشارت ميكرد بسوى وى بچيزى يعنى بچوبى كه در دست وى بود وتكبير مى بر آورد رواه البخارى ودرين حديث ذكر
بوسيدن آن چيز نيست اما ذكر ركوب در حالت طواف ست ودر مصفى گفته بر همين ست اتفاق علما محلى گفته كه سنت ست طواف پياده
مگر بعذر واگر بغير عذر سواره طواف نمود جائز ست بلا كراهت حاصل آنكه ازين احاديث هم استلام ركن ثابت شده وهم اشارت بمحجن وهم
تقبيل آن غرضكه بهرچه استطاعت دارد بكند در فتح البارى گفته در بوس كردن بايد كه آواز نكند چنانكه در بوسه كردن زنان در سفر السعادة گفته
كه حجر اسود را بوسه ميداد وروى مبارك خود را بران مى نهاد ودر احاديث آمده كه لبهاى مبارك بر حجر اسود مى نهاد وگاه دست مبارك بران
مى نهاد ودست خود را مى بوسيد ودر حالت استلام ميگفت بسم الله والله اكبر وهرگاه كه برابر حجر اسود رسيدى ميگفت الله اكبر انتهى رواه مسلم
ازرقى باسناد صحيح از حديث ابن عباس آورده كه اين ركن يمين خداست در زمين مصافحه ميكند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مرد
برادر خود را وهم احمد از وى آورده كه ركن يمين خداى تعالى ست در زمين كه مصافحه ميكند بآن خلق خود را وسوگند بكسيكه نفس ابن عباس
در دست اوست نيست هيچ مرد مسلمان كه سوال ميكند خدا را نزد او چيزى مگر آنكه ميدهد آن چيز را بآن كس ودرينجا صحت اطلاق لفظ
يمين ويد ست بر خدا ومذهب سلف ابقاى اين قسم الفاظ ست بر ظاهر واعتقاد كردن موافق آن بى تاويل وتشبيه وهو الصواب
در سبل گفته حديث ابى الطفيل دال ست بر آنكه تجويز ست از استلام بيد استلام باله وتقبيل آله همچو محجن وعصا وهمچنين تقبيل يد بعد استلام آن
سيد شافعى روايت كرده كه گفت ابن جريج عطا را ديدى هيچيكى را از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه چون استلام كردند بوسيدند
دستهاى خود را گفت آرى ديدم جابر بن عبد الله وابن عمر وابا سعيد وابا هريره را كه چون استلام ميكردند تقبيل مى نمودند ايدى خود را
گفت پس اگر نباشد استلام وى از جهت زحمت بايستد مقابل او وبردارد هر دو دست خود وبگويد تكبير زيرا كه مروى ست كه گفت آنحضرت
عمر را كه اى عمر تو مردى قوى بوده زحمت مكن بر حجر پس ايذا دهى ضعيفان را پس اگر يابى خلوت استلام كن والا استقبالش كن وتهليل گو
وتكبير بر آر رواه احمد والازرقى وچون اشاره كند بدست پس بوسد آنرا زيرا كه بوسيده نميشود چيزى جز حجر يا چيزى كه مس كرده است
حجر را انتهى وصحابه كه دستها بوسيدند بعد مس حجر بوسيدند مصنف در فتح گفته سنت آنست كه استلام كند ودست بوسد واگر
استلام بدست نتواند بچيزى كه در دست باشد استلام كرده آن چيز را بوسد واگر اينهم نتواند اشاره كند بسوى وى وبران اكتفا نمايد
ومالك گفته دست نبوسد وبه قال القاسم بن محمد بن ابى بكر ودر روايتى از مالكيه هست كه بنهد دست بر دهان بى تقبيل انتهى وليكن روايت
عطا وارد ست بر مالك واتباع او **وعن يعلى** بفتح تحتانيه وسكون مهمله **بن امية** بضم همزه وفتح ميم وتشديد يا صحابى ست

حلیف قریش اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر بن خطاب بود بر نجران رضي الله عنه قال طاف
رسول الله صلی الله علیه وسلم مضطبعا گفت طواف کرد آنحضرت خانهٔ کعبه را در حالیکه مضطبع ست اضطباع افتعال ست
از ضبع که بمعنی عضد ست و نامیده شد بآن تابط زیرا که وسط ردا را از زیر بغل کرده ساعد یمین را ظاهر میدارند و گفته اند که هر دو ساعد را
نمایان دارند و لفظ نهایه این ست که ازار یا بُرد را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه و پشت هر دو اندازد
انتهی یعنی طرفی بر سینه باشد و طرفی بر پشت ببرد اخضر بجامهٔ سبز و اضطباع قبل ابتدای طواف ست باندک زمان و ادخل ست
در تجلد و نشاط و حکم او استحباب ست در طواف و الیه ذهب الجمهور سوای مالک و اصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی ست که
در وی رمل نیست در مصفی گفته اضطباع و رمل مخصوص ست برجال دون النساء و در اشواط سبعه موالات کند در سبل گفته اضطباع کند
در اشواط سبعه و چون تمام کند طواف جامها را برابر نماید و اضطباع نکند و گفته اند که اضطباع در سه شوط اول ست لا غیر انتهی
رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه وصححه الترمذی ورواه الدارمی ایضا و در حدیث ابن عباس
نزد ابوداود و طبرانی که عمره کردند آنحضرت و اصحاب او از جعرانه که نام موضعی ست پس رمل کردند در طواف بیت بسه شوط و گردانیدند
رداهای خود را از زیر بغلهای خود پستر انداختند آنها را بر دوشهای چپ خود و این معنی اضطباع ست و هم نزد وی و او دست از وی رضی الله عنه
که اضطباع کرد آنحضرت و تکبیر گفت و استلام نمود و تکبیر گفت پستر رمل کرد در سه طواف و بودند صحابه چون میرسیدند رکن یمانی را و غائب
میشدند از قریش مشی میکردند پستر طالع میشدند بر انها و رمل میکردند گویا آهوان اند ابن عباس گوید پس سنت شد و اول اضطباع که کردند
در عمرة القضا بود تا استعانت کنند بدان بر رمل و به بینند مشرکان قوت ایشان را پستر گردید سنت **وعن** انس رضي الله
عنه قال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه ویکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کننده
پس انکار کرده نمیشد بر وی و تکبیر میگفت تکبیر گوینده پس انکار کرده نمیشد بر وی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند روا ست
ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت ست و تلبیه گفتن سنت و تکبیر روز عرفه مر حاجی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن ست تا رمی
جمرة العقبه و تکبیر سنت ست در پس نماز ها حاج و غیر حاج هر دو را در سبل گفته حدیث دال ست بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت ست
زیرا که مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند و آنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه حدیث
وارد ست در صفت پگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات و در وی رد ست بر کسیکه قائل ست بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه و گذشت اینکه
اهلال رفع صوت ست به تلبیه و اول وقت وی از حین احرام ست تا شروع در اهلال و آن در حج تا شروع کردن ست در رمی جمرهٔ عقبه و در عمره
تا طواف انتهی متفق علیه گوییم و از ابن عباس آمده مرفوعا که وی باز می ماند از تلبیه در عمره وقتی که استلام کرد حجر را اخرجه الترمذی
وصححه هم از وی ست از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتمر تا آنکه استلام کند حجر را رواه ابوداود گوییم ظاهرش در تلبیه گفتن ست در حال دخول
مسجد و بعد رویت بیت و در حال مشی تا شروع در استلام و مستثنی ست از وی اوقاتی که در ان دعای مخصوص ست و رفته اند بدلول
این حدیث ابوحنیفه و شافعی در جدید و در قدیم گفته تلبیه گوید ولیکن بخفض صوت و هو قول ابن عباس و احمد **وعن** ابن عباس
رضي الله عنه قال بعثني النبي صلی الله علیه وسلم في الثقل او قال في الضعفة من جمع بلیل گفت ابن عباس
فرستاد مرا رسول خدا در باره رخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از زنان و اطفال از مزدلفه بشب و خود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این ست چه لابدست از مبیت بجمع و افاضه نکنند و روان نشود و مبیتوتت کنند همونان مگر بعد نماز فجر که
همانجا بگذارد و بیستر بمشعر حرام رسیده وقوف کند و روانه نشود از انجا مگر بعد اسفار بلیغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه میکردند
از جمع تا طلوع آفتاب و میگفتند اشرق ثبیر کیما نغیر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعه را در شب فرستاد
و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از برامدن آفتاب و همین ست قول ابو حنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر
باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعدهٔ مستمرهٔ شافعیه آنست که مطلق را
حمل بر مقید میکردند والله اعلم انتهی متفق علیه ورواه الشافعی والنسائی والبیهقی نحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند
بر رخصت برای ضعفه در عدم استکمال مبیت و زنان در حکم ضعفه اند بحدیث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذن داد
برای ظعن بضم ظا و عین مهمله و سکون آن جمع ظعینه است بمعنی زن در هودج بعده اطلاق وی بر زن بلا هودج و بر هودج بلا زن هم آمده
کما فی النهایه **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت استأذنت سودة رسول الله گفت عایشه اذن خواست سوده
ام المومنین از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ليلة المزدلفة شب مزدلفه ان تدفع قبله که برود قبل آنحضرت وكانت ثبطة
و بود سوده زن فربه ثبطه بفتح مثلثه و سکون موحده تفسیر کرد آنرا بقول خود یعنی ثقيلة گرانبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت او را
برفتن پیش از خود و درینجا اشارت ست باستعجال وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نکند جمرات را مگر بعد از برامدن آفتاب مگر زنان
و کودکان که ایشان را جائز ست قبل از طلوع هم انتهی و همین حدیث ابن عباس و عایشه را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثها ست
متفق علیه در حدیث دلیل ست بر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر کما افاده قوله وکانت ثبطة و جمهور علما برانند که مبیت
بمزدلفه واجب ست و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت ست اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از اثم و دم هیچ بر وی لازم نیاید
و مبیت اکثر لیل معتبر ست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قیل غیر ذلک و اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس مبیت تا صلوة فجر بود
و فرموده خذوا عنی مناسککم [illegible] **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس رمی نکنید جمره عقبه را تا آنکه برآید آفتاب و طلوع کند و اگرچه رامی منجمله کسانی باشد که مباح ست
او را تقدیم [illegible] از مزدلفه و درین مسئله چهار قول ست یکی آنکه جائز ست رمی بعد نصف لیل برای قادر
و عاجز [illegible] قول الشافعی [illegible] دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کند نیز جائز ست و لیکن
اسائت ورزیده و این قول ابی حنیفه سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائز ست و قول هدویه این ست چهارم آنکه قادر را
بعد طلوع شمس جائز ست و این قول نخعی و ثوری ست در سبل گفته وهذا اقوى الاقوال دليلا وارجحها قيلا رواه الخمسة الا النسائي
یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه وفيه انقطاع و در وی انقطاع ست زیرا که در سندش حسن عرنی بجلی کوفی ست و وی ثقه است
مسلم بوی احتجاج کرده و بخاری [illegible] استشهاد نموده جز آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطع ست احمد گفته حسن عرنی از ابن عباس سماعت ندارد
وعن عایشة رضی الله عنها قالت ارسل النبي صلی الله علیه وسلم بام سلمة ليلة النحر گفت عایشه فرستاد
آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس گذشت ام سلمه پس
طواف افاضه کرد و بود این در روزی که می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست بسبب استعجال وی درست

وافاضت والله اعلم و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این رخصتی بود خاص
بام سلمه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر جواز رمی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود و معهذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس
معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق ست که جواز برای معذورست و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبد الله بن صاحب سبل
گفته قادح ست درین جمع روایت سعد از ابن عباس که بپیش فرستاد آنحضرت او را شب مزدلفه در ضعفهٔ اهل خود انتهی رواه ابو داود و شیخ
در ترجمه گفته درین حدیث مقال ست و اساطین علم حدیث منکر اند آنرا انتهی ولیکن مصنف فرموده واسناده علی شرط مسلم
که سند این حدیث بر شرط مسلم ست لیس قوی باشد ٭ وعن عروة بن مضرس بضم میم و تشدید رای مکسور و فتح ضاد معجمه گوید حاضر شدم
حجة الوداع را و صدر حدیث وی این ست که گفت آمدم رسول خدا را در موقف یعنی جمع و گفتم آمده ام ای رسول خدا از جبل طی پس مانده کردم ناقهٔ
سواری خود را و رنجانیدم نفس خود را و در روایتی بجای نفس فرس آمده و والله نگذاشتم هیچ کوهی مگر که استادم بران پس هست حج پس تر این
حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد صلاتنا هذه گفت عروه فرمود رسول خدا
هر که حاضر شد نماز ما را که این ست یعنی بالمزدلفة مراد میدارد آنحضرت از نماز نماز مزدلفه را و در وی دلیل ست بر آنکه تمام نمیشود حج تا شهود
صلوة فجر در مزدلفه و وقوف در انجا تا دفع امام و وقف معنا یعنی ایستاد با ما حتی ندفع تا آنکه روان شویم از مزدلفه وقد وقف بعرفة
قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش ازین اگرچه ساعتی باشد و اگرچه در خواب باشد یکساعت که درین موضع ایستاد بعد
زوال یا در شب ضحی حاجی شد ابن حزم و ابن رشید ادعای اجماع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه حنابله است
که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم نحر و در منح الغفار گفته حاصل این ست که نیست دلیل بر آنکه وقوف کند مگر بعد الزوال
ابن تیمیه در منتقی بعد سوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت ست و روز عرفه تمام آن وقت ست برای وقوف انتهی لیلا او نهارا استاد در شب
یا روز و وقوف عرفه یکی از دو رکن حج ست بلکه رکن عظیم ست تا آنکه وارد شده الحج عرفة و در مصفی گفته این وقوف فرض ست و شرط وقوف حضور بموضعی ست
از عرفات و وقت آن از زوال شمس ست تا صبح یوم النحر و جمع در میان جزو از نهار و از لیل سنت ست انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص ست
و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف ست بالفتح و سکون را بمعنی بوی خوش و چون در منا بوهای بد بجهت کشتن
ذبایح پیدا میشود در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روائح ولیکن درین زمان خلاف آن روائح کریهه می آید بجهت کثرت غائط
مردم که دران وادی مبارک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از صدر اول مأثور نیست از آفات این زمان ست فقد تم حجه پس تحقیق
تمام شد حج او وقضی تفثه و تمام کرد تفث خود را تفث در لغت بمعنی از باب شعث ست قاله النضر بن شمیل وقیل قضاء المناسک رواه
الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان والحاکم والدارقطنی والبیهقی من حدیثه بالفاظ مختلفة
وصححه الترمذی وابن خزیمة والدارقطنی والحاکم والقاضی ابوبکر بن العربی علی شرطهما و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند
حج وی تمام نیست و وقوف عرفه مجمع علیه ست و اما مزدلفه پس نزد جمهور حج تمام ست و اگرچه وقوف دران و نماز صبح آنجا فوت شده باشد
ولیکن دم لازم ست و مذهب ابن عباس و جماعهٔ از سلف آنست که وقوفش رکن ست مثل عرفه و این مفهوم دلیل اوست و مؤید اوست
روایت نسائی که هر که نه دریافت جمع را پس نیست حج او را و قوله تعالی فاذکروا الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول وی خذوا عنی مناسککم
و جواب داده اند جمهور ازین روایت با آنکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که کرد جمیع مذکورات تمام شد حج او و آمد بحج کامل و دال ست برین

روایت اهل سنن و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی که آمدند نزد آنحضرت در حالیکه استاده بود بعرفات مردم چند از اهل نجد و گفتند
کیف الحج فرمود الحج عرفة هرکه آمد قبل صلوة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او و در روایتی از ابوداود ست هرکه دریافت عرفه را قبل از
طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج را و در روایت دارقطنی ست الحج عرفة الحج عرفة گویند این صریح ست در مراد و جواب داده اند ازین زیادت
که هرکه نیافت جمع را پس نیست حج برای او باحتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیلة ست و بآنکه این روایت را ابوجعفر عقیلی انکار کرده
و در انکارش جزوی تالیف نموده و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نزد مشعر حرام مگر برآنکه رکن ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان واجب
مستکمل الفضیلة ست کذا فی السبل **وعن** عمر رضی الله عنه قال ان المشرکین کانوا لا یفیضون حتی تطلع الشمس
گفت عمر بدرستیکه بودند مشرکان نمی راندند و روان نمی شدند از مزدلفه تا آنکه طلوع کند آفتاب افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و یکبار
روان شدن از عرفات ویقولون اشرق ثبیر و میگفتند تابان شو ای کوه ثبیر بفتح مثلثه و کسر موحده و سکون تحتیه کوهی ست معروف
بر یسار رونده منی و وی کلان ترین کوههای مکه است و اشرق بفتح همزه فعل امر ست از اشراق ای ادخل فی الشروق وان النبی صلی
الله علیه وسلم خالفهم و بدرستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان را ثم افاض قبل ان تطلع الشمس پس تر راند و سیر کرد بشتابی از
عرفات پیش از آنکه برآید آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مخرمه است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت بودند اهل جاهلیت
روان میشدند از عرفه وقتی که می بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان ست در رویهای ایشان پیش از آنکه فرو رود آفتاب و روان میشدند
از مزدلفه بعد از طلوع آفتاب هنگامیکه میشد آفتاب گویا که عمامه مردان ست در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب
و روان میشویم از مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدی ما مخالف هدی عبده اوثان و شرک است رواه البیهقی فی شعب الایمان واخرج
نحوه من حدیث مسور بن مخرمة رواه البخاری و در روایتی اشرق ثبیر کیما نغیر آمده اخرجه الاسمعیلی و ابن ماجة از اغاره بمعنی اسراع
در دویدن اسپ و در حدیث دلیل ست بر شریعت دفع یعنی افاده قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر [illegible] **وعن**
ابن عباس واسامة بن زید رضی الله عنهما و او را حب رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند قالا لم یزل النبی صلی الله
علیه وسلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بود پیغمبر خدا تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را در روز نحر و بعد از رمی
تلبیه تمام کرد رواه البخاری و مسلم در وی دلیل ست بر مشروعیت استمرار در تلبیه تا روز نحر تا رمی جمره و قطع آن نزد رمی اول حصات کند
یا بعد فراغ از آن جمهور باول رفته اند و احمد و بعض اصحاب شافعی بسوی ثانی و دال ست او را روایت نسائی فلم یزل یلبی حتی رمی الجمرة فلما
رجع قطع التلبیة و روایت ابن خزیمه از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عرفات پس
همیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را و تکبیر میگفت با هر سنگریزه پس تر قطع کرد تلبیه را باخر سنگریزه ابن خزیمه گفته این حدیث صحیح ست
و مبین مراد ست از قول وی حتی رمی جمرة العقبة ای اتم رمیها انتهی در نیل الاوطار گفته الامر کما قال ابن خزیمة زیرا که این زیادت خارج
مخرج صحیح ست و نیست منافی مزید فیه و قبول آن متفق علیه است کما تقرر فی الاصول انتهی در سبل گفته علما را اختلاف ست که کی قطع تلبیه کند
و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیه را بیان کرده انتهی گویم مذهب جمهور قطع ست نزد رمی جمره مذکوره و گروهی گفته قطع کند وقت در آمدن
در حرم و وی مذهب ابن عمر ولیکن اعاده کند آن را چون برآید از مکه بسوی عرفه و گروهی گفته قطع کند وقت رفتن بسوی موقف رواه ابن المنذر
و سعید بن منصور باسانید صحیحه عن عائشة و سعد بن ابی وقاص و علی کرم الله وجهه و به قال مالک مقید کرده مالک آن را بزوال شمس روز عرفه

وهو قول الاوزاعي والليث وعن الحسن البصري مثله ولیکن گفته چون بگذارد نماز صبح روز عرفه والصواب ما قدمناه **وعن** عبد الله
بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه بدرستيکه وی گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود
وقت رمی جمرهٔ عقبه وگردانید منی را جانب دست راست خود یعنی وقتی که برسید بجمرهٔ کبری که در جانب مسجد خیف ست رمى الجمرة بسبع
حصيات واندا خت جمره را بهفت سنگریزه وتکبیر میگفت با هر سنگریزه وقال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة
وگفت سوگند بکسیکه جز او خدائی نیست که این ست جای کسیکه فرود آورده شده است بروی سورهٔ بقره عبارت ست از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وتخصیص سورهٔ بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور ست یا مقصود انزال قرآن ست ومشتمل ست بر اکثر امور دیانات ومعاملات
چه این سوره اطول وارفع سور قرآنی ست چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوهانی ست وکوهان قرآن سورهٔ بقره ست ودر وی جواز گفتن سورهٔ بقره ست
بخلاف کسیکه مکروه میگوید آنرا در سبل گفته لا دليل عليه متفق عليه اجماع قائم ست بر اینکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب ست واین را
ابن مسعود بطور رد گفته بر کسیکه گفت رمی نکند آنرا از بالای آن واتفاق کرده اند بر رمی سائر جمار از فوق آنها واز ینجا معلوم شد که در رمی رعایت
عدد طاق می باید کرد ودر مسلم از حدیث جابر آمده که انداختن سنگریزها در حج طاق ست یعنی هفت سنگریزه می اندازند **وعن** جابر رضي الله
عنه قال رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمرة يوم النحر ضحى رمی کرد رسول خدا جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلك
فاذا زالت الشمس ولیکن سپس روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی رمی کرد که برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب در نیاد مسلم کلام در وقت
رمی جمره گذشت واین حدیث دلیل ست بر اینکه وقت رمی جمار ثلثه بعد از زوال شمس ست وهو قول جماهير العلماء **وعن** ابن عمر رضي الله عنه
انه كان يرمي الجمرة الدنيا بود ابن عمر که رمی میکرد جمره را که نزدیک تر ست از منازل که در جانب مسجد خیف ست واین اول جمرات ست
که رمی کرده میشوند روز نحر بسبع حصيات بهفت سنگریزه يكبر على اثر كل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت برپی هر سنگریزه ثم يتقدم
پستر پیشتر میرفت حتى يسهل بضم حرف مضارعه وکسر ها از سهل بسکون حمله ودر روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در می آمد زمین نرم را
وقصد آن می نمود سهل ضد حزن بفتح های حمله وزای معجمه زمین درشت فيقوم فيستقبل القبلة قياما طويلا پس می ایستاد مقابل
قبله ایستادنی دراز وتفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبه باسناد صحیح چنین آمده که ابن عمر می استاد نزد جمرتین آنقدر که کسی سورهٔ بقره بخواند
ويدعو ويرفع يديه ودعا میکرد وبر میداشت هر دو دست خود را ابن قدامه گفته نمیدانم درین خلاف مگر آنچه مروی ست از مالک که
رفع نکند دست را برای دعا واین حدیث حجت ست بروی وتقدم الكلام في ذلك في كتاب الصلوة ثم يرمي الوسطى پستر رمی میکرد جمرهٔ میانه
بهفت سنگریزه تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت حصات را ثم يأخذ ذات الشمال فيسهل ويقوم مستقبل القبلة ثم يدعو
ويرفع يديه ويقوم طويلا پستر میگرفت راه را میرفت بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را ومی ایستاد مقابل قبله پستر دعا میکرد
وبر میداشت هر دو دست خود را ومی ایستاد دراز ثم يرمي جمرة ذات العقبة من بطن الوادي پستر رمی کرد جمرهٔ عقبه را از مغاک وادی
بهفت سنگریزه تکبیر میگفت نزدیک هر سنگریزه ولا يقف عندها ومی استاد نزد جمرة العقبه ثم ينصرف فيقول هكذا رأيت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يفعله پستر برمیگشت پس میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میکرد آنرا رواه البخاري سنت چنین واقع
شده ست که بعد از رمی دو جمرهٔ اول می باید ایستاد وبسیار ایستاده در دعا باید کرد وجمرهٔ اخیر را رمی میکنند وبرگردند ونایستند ودعا نکنند
سر آنرا جز شارع کسی نداند ومعظم ارکان حج وافعال آن تعبدی ست که عقل را بدریافت کنه آن راهی نیست واین نیز از ان قبیل ست

ولهذا گفت ابن عمر که همچنین دیدم آنحضرت را که میکرد آنرا وبعضی از علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در انجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود از ذبح وحلق وافاضه بمکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست وبعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع ست پس وقوف نزد آن موجب ازدحام وتضییق طریق ست ولحوق ضرر ست بگذرندگان راه بخلاف دو جمرهٔ دیگر که بر کرانهٔ راه اند نه در میان آن وبعضی گفته اند دعا در صلب عبادت ووسط وی می باشد نه در نهایت وی ودعا در صلب عبادت افضل ست واکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود وپیش از سلام وبرامدن از نماز ودو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها وبعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت وباین وجه اشارت کرده است در هدایه وشمنی نیز گفته ودر سفر السعادة نیز ذکر کرده واین وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع ست وچندین ادعیه واذکار بعد از نماز ماثور شده ودعا بعد از افطار صوم نیز آمده وتحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهای فرض وعقیب تلاوت قرآن وجز آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته وبندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی بی سابقه فکر وتامل بطریق الهام نکتهٔ در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبة وامید ست که صواب باشد وآن این ست که در عدم وقوف نزد این جمره اشارت ست از رب رحیم وسعل کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد وریاضت ومشقت کشید ومبالغه کرد در ان وبایستاد بر باب رحمت ودعا کرد وسوال نمود واداکرد حق خدمت بر وسع وطاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی ومباح گردانید او را آسودگی وراحت بفضل وکرم خود وافاضه کرد بر وی آثار رحمت وعفو ومغفرت خود لاسیما درین عبادت که حج ست که متم نهایت آثار رحمت ونتائج مغفرت ست چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامهٔ گناهان می بخشد گویا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید ومجاهده کردید باید می آرام گیرید وآسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم وبر شما رحمت کردم واین نکته را بر اکابر علمای مکه که در انوقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصا شیخنا ومولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند واستحسان نمودند ودعا بخیر وبرکت کردند والله اعلم انتهی بعبارته **و** هم روایت ست از ابن عمر رضی الله **عنه** ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت گفت در حجة الوداع وقت برآمدن از احرام وقواه النووی وقال هو الصحیح المشهور یا در عمرهٔ حدیبیه وجزم به امام الحرمین وگفت قاضی عیاض در هر دو جا ونووی گفته این هم دور نیست وبمثله قال ابن دقیق العید مصنف گفته وهذا هو المتعین لتظافر الروایات بذلک اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر تراشندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از ان قالوا [illegible] گفته [illegible] موی سر [illegible] دعا برحمت کن مصنف در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این سوال [illegible] ای فرستاده خدا [illegible] بندگان ورحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوندا رحمت کن محلقان را [illegible] قال فی الثالثة گفت آنحضرت در کرت سوم والمقصرین ومقصران را هم رحمت کن ودر روایتی [illegible] ظاهر حدیث آنست که دعا برای محلقین دو بار کرد وبرای مقصرین یکبار ودر روایات آمده که سه بار برای محلقین [illegible] متفق علیه من حدیث ابن عمر ومن حدیث ابی هریرة ولمسلم عن ام الحصین [illegible] حلق افضل ست [illegible] هو الافضل [illegible] وگفته اقل حلق ربع راس واجب ست [illegible] وخلاف در تقصیر [illegible] گفته اند که کمتر ازین هم کافی ست [illegible]

ودر اباحتش دو قول ست از احمد واحتجاج كرده است بر جواز او بحديث ابن عمر كه راى رسول الله صلى الله عليه وسلم صبيا قد حلق بعض شعره وترك بعضه فنهاهم عن ذلك وقال احلقوه كله او اتركوه كله رواه ابوداؤد باسناد صحيح واسناده على شرطهما وبحديث عبد الله بن جعفر ان النبي صلى الله عليه وسلم امهل آل جعفر ثلثا ثم آتاهم فقال لاتبكوا على اخي بعد اليوم ثم قال ادعوا الى اولاد اخي فجيء بنا كانا افراخ فقال ادعوا الى الحلاق فامره يحلق رؤسنا واسناده على شرط الشيخين وليكن در استدلال باين هردو حديث نظر ست زيرا كه اين حكايت دو واقعه وفعل ست كه نيست عموم براى آن چه حلق دران هردو براى كودكان بود وشايد براى حاجت باشد بسبب اتساخ رؤس آنها وعدم التفات شان بجانهاى خود باغتسال واد هان وترجل پس فعل صبي دال برا باحت وى براى بالغ نبود خصوصا نزد كسيكه تجويز البا‌س حرير براى ولي صبي وصغير ميكند واحتجاج مينمايد بغير مكلف بودن وى همچنين گفته ميشود كه حكم حلق نيز در حق او حرام نيست زيرا كه غير مكلف ست والا فرق چه باشد وقد تواترت الآثار عن الصحابة بكراهة الحلق والمنع منه حتى قال عمر لصبيغ لو وجدتك محلوقا لاخذت الذى فيه عيناك وفي الحديث في صفة الخوارج سيماهم التحليق وكان على رضي الله عنه اذا احتاج الى اخذ شعر راسه اخذه بالجلم ولم يحلقه وفعله الامام احمد رحمه الله تعالى انتهى كلامه ودر حلق سائر شعور بدن كلام ست ونيست كلام در اصل جواز وليكن اولى ترك آنست **وعن** عايشة رضى الله عنها قالت قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عايشه فرمود آنحضرت اذا رميتم وحلقتم فقد حل لكم الطيب وكل شيء الا النساء چون رمى كرديد شما جمرهٔ عقبه را وموى سر تراشيديد پس تحقيق برآمديد از احرام وحلال شد شمارا طيب وهمه چيز كه پيش ازين حلال نبود مگر زنان كه هنوز حلال نشده اند ليكن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند وازينجا معلوم شد كه بمجرد اين دو كار كه رمى وحلق باشد حلال ميشود بر محرم هر محرم مگر زنان وظاهر آنست كه حل طيب وغيره مجمع عليه ست نه وطى بعد رمى اگرچه حلق نكرده باشد ومؤيد اوست حديث شيخين واحمد از عايشه كه گفت بودم من كه مطيب ميكردم آنحضرت را قبل از انكه احرام بندد وروز نحر قبل از انكه طواف كند به بيت الطيبي كه در وى مشك بود ونسائى راست كه خوشبو ساختم آنحضرت را براى احرام وقتى كه احرام بست وبراى حل بعد از انكه رمى كرد جمرهٔ عقبه را قبل از انكه طواف كند بيت را كذا في المنتقى لابن تيمية واين را شواهد ست نزد ابوداؤد وحاكم وبيهقى از حديث ام سلمه در قصهٔ كه در وى اين ست كه فرمود آنحضرت اين روزى ست كه رخصت كرده شد شمارا دران چون رمى كرديد شما جمره را ونحر كرديد هدى را بدرستيكه حلال شديد شما از هر شئ كه حرام بود بر شما ازان مگر زنان تا آنكه طواف كنيد بيت را وچون شام كرديد شما وطواف نكرديد گرديديد شما محرم چنانكه بوديد در اول امر تا آنكه افاضه كنيد به بيت وليكن على بن اسحق انكارش كرده كذا في عمود النهار وشاهد اوست روايت احمد از حديث ام قيس بنت محصن وهيثمى گفته رجالش ثقات اند گفت ام قيس بيرون رفت از نزد ما عكاشه بن محصن ونفرى از بني اسد قميص پوشيده عشيه روز نحر پس بتر رجوع كردند بسوى من وقميص هاى ايشان بر دستهاى ايشان ست بر ميدارند آنرا گفتم اى عكاشه چيست شمارا كه بيرون رفتيد قميص در بر كرده وپيراهنهاى شما براى شما ست بر ميداريد آنرا گفت خير ست اى ام قيس اين روزى ست كه رخصت كرده شد مارا دران كه چون رمى كنيم جمره را حلال شويم از هر چيز كه حرام بوديم ازان مگر زنان پس چون شام كرديم وطواف ننموديم گرديديم حرام همچو هيئت ما قبل از رمى جمره هيثمى گفته رواه الطبراني في الكبير گويم واخرجه البيهقى في السنن الكبرى بالفاظ وذكر فيه حديثا مرفوعا ولم يطعن فيه كذا في منحة الغفار ورواه احمد وابوداؤد والدارقطنى والبيهقى وفي اسناده ضعف ودر سندش نيز نقصى ست زيرا كه مدار وى بر حجاج بن ارطاة ست ووى ضعيف ومدلس ست بيهقى گفته اين حديث از تخليطات اوست واين الطريق ديگر نيز هست كه مدار نيز درست **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على النساء حلق وانما تقصرن

نیست بر زنان حلق یعنی موی ستردن و جز این نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در مصفی گفته وظیفهٔ زنان قصرست بهمین حدیث و این حلق یا قصر رکن ست و اقل او ما یطلق علیه الحلق ست تنقیح حلق و قصر ازالهٔ شعورست بهر صفت که باشد نتف یا حلق یا قص باسنان و بمقراض بهترست و کسیکه موی سر ندارد او را مستحب ست راندن استره بر سر انتهی رواه ابوداود والدارقطنی والطبرانی والدارمی باسناد حسن وقواه ابو حاتم فی العلل والبخاری فی التاریخ واعله ابن القطان ورد علیه ابن المواق فاصاب و در حدیث علی و عایشه است نزد ترمذی که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از آنکه حلق کنند زن سرش را پس حلق بر زنان حرام ست و نزد شافعی اگر کند مجزی باشد بکراهت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استاذن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی من اجل سقایته فاذن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت که شب باش کند بمکه در شبهای منی از بهر منصب سقایهٔ زمزم که حوالهٔ بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آنوقت پس اذن کرد آنحضرت او را به بیتوتت مکه و سقایه جای آب و اذن مراد بسقایه آب زمزم ست که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل پر میسازند و بیتوتت بمنی واجب ست نزد جمهور علما و سنت ست نزد ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی و احمد و معتبر در بیتوتت اکثر لیل ست و همچنین ست حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب ست و بعضی گفته اند که بیتوتت یک ساعت کفایت ست و دلیل قایل سنیت وی همین حدیث ست میگویند که اگر واجب می بود عباس را چه قسم اذن میکرد به بیتوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر ضرورت بود و در بعضی روایات لفظ رخصت آمده بجای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف ست زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک سنت آثام ست و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در هدایه گفته بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی ست اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امیر المؤمنین عمر ادب میکرد بر ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مختص ست بعباس نه غیر وی و گفته اند و کسیکه محتاج ست بسوی آن در سقایهٔ خود در سبیل گفته و هو الاظهر زیرا که تمام نمیشود برای تنها عباس اعداد ماء برای شاربین و آیا مختص بآب ست یا ملحق ست بآن هرچه در معنی آنست از اکل و غیره و همچنین حفظ مال و علاج مریض و این الحاق رای شافعی ست و حدیث عاصم که می آید دال ست بر آن انتهی **متفق علیه** در شرح السنه گفته هر که ترک کرد مبیت این لیالی در منی از غیر مرخص له پس بروی دم ست نزد شافعی و گفت ابو حنیفه اساء و لا شیء علیه انتهی **وعن** عاصم بن عدی کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عمرو ست حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار ست حاضر شد بدر را و مشاهد ما بعد او را و گفته اند که نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنا بر آنچه از انها بگوش وی صلی الله علیه وسلم رسیده و لیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود مات سنه خمس و اربعین و گفته اند شهید شد روز یمامه و عمر وی یکصد و بست سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم رخص لرعاء الابل فی البیتوتة عن منی بدرستیکه آنحضرت رخصت کرد برای چرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیتوتت نکنند رخصت ست یرمون یوم النحر رمی کنند روز نحر جمرهٔ عقبه را پس کوچ کنند و شب بمنی نمانند ثم یرمون الغد ومن بعد الغد لیومین ثم یرمون یوم النفر پس رمی کنند فردا و بعد از فردا و روز بیستم رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی و شتابی نکنند و درینجا دلیل ست بر جواز عدم مبیت منی بعذر و بر یک

خاص نیست بعباس ونه بسقایهٔ وی بلکه اگر کسی احداث سقایه کند جائز باشد و آنچه جائز ست اهل سقایهٔ زمزم را رواه الخمسة یعنی احمد
وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم ومالک نیز وصححه الترمذي وابن حبان وله الفاظ وفي الباب عن عمرو بن شعيب
عن ابيه عن جده رواه الدارقطني واسناده ضعيف وعن ابن عمر رواه البزار باسناد حسن والحاكم والبيهقي در نیل الاوطار گفته استدلال
کرده اند جمهور باین احادیث برانکه مبیت منا منجمله مناسک حج ست واختلاف کرده اند در وجوب دم بترک آن گفته اند واجب ست از هر شب
یک دم روی ذلک عن المالكية وگفته اند صدقه کردن یک درهم وقيل اطعام واز هر سه یک دم بکذا روی عن الشافعي وهو رواية عن احمد ومشهور
از وی واز حنفیه آنست که نیست هیچ شی انتهی **وعن** ابی بکرة بفتح با وسکون کاف وتا در آخر صحابی مشهورست رضی الله عنه قال
خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم النحر گفت خطبه کرد ما را آنحضرت روز نحر واین خطبهٔ عید نبود زیرا که آنحضرت در حج خود نماز عید
گذارد ونه خطبهٔ عید خواند وازینجا شرعیت خطبه معلوم شد الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که گفت آنحضرت در خطبه که زمان بازگشت بهیئة
هیئت وی که در روز پیدا کردن خدا آسمانها وزمینها را بود دوازده ماه از انجمله چهار ماه حرام ست سه ماه پیهم آینده اند ذوالقعده وذوالحجه ومحرم ورجب مضر
که میان جمادی الآخره وشعبان ست وفرمود کدام ماه ست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم ما که نزدیک ست
که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد پس گفت آیا نیست ذوالحجه گفتیم آری هست گفت کدام شهرست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس
خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام مشهور او گفت آیا نیست این بلده گفتیم آری هست گفت کدام روزست این روز
گفتیم خدا ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بغیر نام او پس گفت آیا نیست روز نحر گفتیم آری گفت بدرستیکه
خونهای شما ومالهای شما وآبروهای شما حرام ست بر شما که بی حق شرعی تعرض کنید بآن مانند حرام بودن روز شما که این روزست در ماه شما که
این ماه ست در شهر شما که این شهرست ونزدیک ست که ملاقی شوید شما پروردگار خود را پس پرسد شما را از اعمال شما آگاه باشید پس نگردید بعد
فتح من از دنیا گمراهان که بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من یعنی رسالت را وحکم شریعت را گفتند
آری فرمود خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند یعنی تا روز قیامت منکر نشوید وعذر نیارید پس باید که برساند حاضر مر غائب را پس بسیار رسانیده
یاد دارنده تر اند از کسی که شنیده است از من متفق علیه در حج سه خطبه مسنون ست نزد مالکیه وحنفیه یکی در روز ترویه بمکه سابع ذی الحجه
دوم روز عرفه سوم روز نحر وزیاده کرد شافعی خطبهٔ چهارم که در روز نحر باشد وخطبهٔ سوم را در ثالث نحر گفته نه در ثانی بسبب آنکه اول روز
نفرست وحنفیه ومالکیه گویند که خطبهٔ یوم نحر در حقیقت خطبه نیست بلکه وصایای عامه هست نه آنکه مشروع باشد در حج ورد کرده اند بر ایشان بانکه
صحابه آنرا خطبه نامیده اند ونیز آن مشتمل هست بر مقاصد خطبه چنانکه لفظ حدیث افادهٔ آن میکند وقد تقدم واین حدیث مشتمل ست بر تعظیم بلد حرام
ویوم نحر وشهر ذی حجه ونهی از اموال ودماء ونهی از کافر گردیدن ونهی از قتال بعض بعض را وامر بابلاغ مسموع واین همه مقاصد خطبه هست **وعن**
سراء بفتح مهمله وتشدید رای ممدود بنت نبهان بفتح نون وسکون موحده رضی الله عنها قالت خطبنا رسول الله صلی الله علیه
وسلم یوم الرؤس گفت سراء خطبه کرد ما را رسول خدا روز رؤس که ثانی یوم نحرست بالاتفاق واین خطبهٔ چهارم ست فقال الیس هذا
اوسط ایام التشریق پس فرمود آیا نیست این اوسط روزهای تشریق مراد باوسط یا افضل ست یا اوسط بین الطرفین الحدیث تا آخر
حدیث وآن این ست که گفت سراء شنیدیم ما آنحضرت را میفرمود میدانید که این کدام روزست گفت واین همان روز بود که آنرا یوم الرؤس خوانند
گفتند صحابه خدا ورسول داناتر اند فرمود این اوسط ایام تشریق ست میدانید این کدام بلده است گفتند الله ورسوله اعلم فرمود این مشعر حرام است

بعده گفت نمیدانم من شاید ملاقات نکنم شمارا بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر شما مانند حرمت
این بلد شما درین سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس باز پرسد شمارا از اعمال شما آگاه باشید که برساند نزدیکتر شما بدورتر شما آگاه باشید آیا
تبلیغ کردم پس چون قدوم آوردیم بمدینه درنگ نکرد آنحضرت مگر اندک تا آنکه مرد صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابو داود باسناد حسن
وعن عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك بين الصفا
والمروة يكفيك لحجك وعمرتك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانهٔ کعبه وسعی تو میان صفا ومروه کافی ست ترا
برای حج وعمرهٔ تو رواه مسلم درین حدیث دلیل ست بر آنکه کفایت میکند قارن را یک طواف ویک سعی برای حج وعمره وباین رفته است
جماعتی از صحابه وشافعی وغیره وحنفیه گویند لابدست از دو طواف ودو سعی واحادیث متوارد اند بر معنی حدیث عایشه از عمر وجابر وغیرهما ودلیل
حنفیه قوله تعالی ست وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل ست واگرچه جز یک طواف نکرده واکتفا کرد
آنحضرت بر یک طواف وسعی وبود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت ست وآن قول آنحضرت ونیز استدلال کرده اند بحدیث زیاد بن مالک
با آنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود حجت نیست وبخاری گفته لا نعرف له سماعا من عبد الله وعنه روی حدیث القارن يطوف طوافين
ويسعى سعيين انتهى در نیل الاوطار گفته قول بیک طواف وسعی قول مالک واسحق وداود وابن عمر ست ودو طواف ودو سعی قول زید بن علی
وابن مسعود وشعبی ونخعی ست واجابوا عن احادیث الباب باجوبة متعسفة بعده ادلهٔ فریقین ذکر کرده وگفته ابو ثور احتجاج کرده ست بر اکتفا
بطواف واحد بحجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد ما همگنان را برای حج وعمره یک سفر ویک احرام ویک تلبیه همچنین یک طواف ویک سعی هم
کفایت میکند حکی هذا عنه ابن المنذر ومنجمله حجج طواف واحد حدیث دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة ست وهو صحیح زیرا که بعد دخول عمره
در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست والسنة الصريحة الصحيحة احق بالاتباع فلا يلتفت الى ما خالفها انتهى در سبل گفته عایشه اهلال عمره کرده بود
چون حائض شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف وسعی وتقصیر شعر راس پس امر کرد اورا
آنحضرت باعراض از افعال عمره واحرام بستن بحج پس قارن شود ووقوف کند بعرفات وبجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کند آنرا تا تطهیر
ومنجمله ادله بودن وی قارنه حدیث باب ست که طوافك بالبيت الخ چه صریح ست در آنکه وی متلبس بود بحج وعمره وتاویل قول آنحضرت که ترک کن
عمره را همان ست که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره وابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج وعمره بعد احرام بستن به نیت
خروج بلکه تحلل از ان هردو بعد فراغ از انها است انتهی **وعن** ابن عباس رضي الله عنه انّ النبيّ صلى الله
عليه وسلم لم يرمل في السبع الذي افاض فيه رمل نکرد آنحضرت در طواف افاضه واز اینجا معلوم شد که درین طواف که آنرا
طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف وداع هم نیست بلکه شرعیت آن در طواف قدوم ست وعليه الجمهور رواه الخمسة الا
الترمذي یعنی احمد وابو داود ونسائی وابن ماجه وصححه الحاكم در مصفی گفته رمل مخصوص ست بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدوم باشد
یا طواف فرض در حج یا عمره ومعنی رمل اسراع ست در مشی با تقارب خطی واضطباع بجهت اتباع وآن نیز خاص ست بطوافی که در ان رمل باشد
ورمل مخصوص ست برجال دون نساء انتهی **وعن** انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر
والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب بگذارد آنحضرت نماز پیشین ونماز دیگر ونماز شام ونماز خفتن پس تر خواب کرد یگان خوابی
بمحصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی والآن نام موضعی ست معین بیرون مکه در جانب منی متصل بمعلی آنرا الابطح وبطحاء

نیز گویند وخیف بنی کنانه نیز نام اوست ونزول درین مکان بعد از برامدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر وسیزدهم ذیحجه ثم رکب الی البیت فطاف به یعنی پس سوار شد بعد خواب بسوی خانهٔ کعبه وطواف کرد بیت را طواف وداع واین روز نفر آخر بود که روز سوم ایام تشریق ست زیرا که آنحضرت رمی جمار روز نفر بعد ظهر کرده ونماز ظهر را تاخیر نموده بمحصب رسید وآنجا همه نمازها گذارد رواه البخاري وروی عن ابن عمر بمعناه

وعن عايشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك ای النزول بالابطح وتقول انما نزله رسول الله صلی الله علیه وسلم لانه كان منزلا اسمح لخروجه مروی ست از عایشه که وی منکر این را یعنی فرود آمدن در ابطح ومیگفت که نیست نزول ابطح سنت یعنی از مناسک حج ومیگفت فرود نیامد رسول خدا در وی مگر بجهت آنکه نزول دران موضع سهلتر وآسان تر بود برای بیرون آمدن آنحضرت زیرا که چون در ابطح نزول فرموده اسباب ومتاع در انجا گذاشته بمکه آمد وطواف کرده از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد گویم وهمین ست آن جایی که سوگند خوردند قریش بر قطیعت بنی هاشم وصحیفهٔ قطیعه نوشتند وقصه معروف ست در سبل گفته وچون حکمت نزول این باشد پس این نعمتیست براست حی باید که تا قیامت هر که حج کند از امت فرود آید در انجا انتهی رواه مسلم وبخاری هم روایت کرده مگر بتفاوت لفظ وفی الباب عن ابی رافع اخرجه مسلم وعلما اختلاف کرده اند در آنکه تحصیب یعنی نزول بمحصب سنت ست یا نه بعضی میگویند واین قول ابن عمر ست که آن از سنن حج وتتمهٔ مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منی گفت ما فرود آینده ایم انشاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر عهد کرده بودند وسوگند خورده که با بنی هاشم وبنی عبد المطلب مناکحت ومبایعت نکنند ومواصلت ننمایند تا آنکه آنحضرت را تسلیم ما نکنند وبما نسپارند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را وشکر نعمت خدا بتفضل وی جل وعلا ادا نماید وطبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت ست نزول بابطح در لیل یوم النفر وامر میکرد مردم را بآن ودر هدایه گفته اصح آنست که نزول آنحضرت بمحصب بقصد اراءت مشرکان بود صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف ودر نیل الاوطار گفته شک نیست که نزول محصب مستحب ست بنا بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران وکردن صحابه آنرا بعد وی کما رواه مسلم ودال ست بر استحباب تحصیب حدیث اسامه بن زید ان النبي صلی الله علیه وسلم قال نحن نازلون بخیف بنی کنانة حیث قاسمت قریش علی الکفر یعنی المحصب اخرجه مسلم والبخاری وابوداود والنسائی وابن ماجة زهری گفته الخیف الوادی ودر حدیث ابی هریره است ان النبی صلی الله علیه وسلم حین اراد ان ینفر من منی قال نحن نازلون غدا فذکر نحوه وحکایت کرد نووی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما مصنف در فتح الباری گفته هر که نفی سنیت کرد همچو عایشه وابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بترک وی چیزی وهر که اثباتش نموده همچو ابن عمر اراده کرد دخول را در عموم تاسی بافعال وی صلی الله علیه وسلم نه التزام آن ومستحب آنست که بگذارد آنجا ظهر وعصر ومغرب وعشا وشب باشی کند اگرچه بعض شب باشد کما دل علیه حدیث انس وابن عمر انتهی وبعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاقی بود وابو رافع مولی آنحضرت که گماشته وعهده دار بار خانهٔ وی بود آنجا فرود آمد وخیمهٔ آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق ورای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم از وی روایت کرده واین قول ابن عباس ست چنانکه بخاری از وی آورده وعایشه نیز بهمین جانب ست چنانکه در حدیث متفق علیه آمده وتطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم درینجا آمده ونزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق بود اتباع وی احب واحسن باشد وصحابه وخلفای راشدین نیز آنرا کرده اند وامام محمد در موطای خود گفته نزول در محصب احسن ست واگر نکند چیزی لازم نمی آید واین قول ابی حنیفه است وبنده چون در خدمت شیخ عبد الوهاب حج گذارد ونفر نمود با وی از منی ورسید بمحصب نزول فرمود

حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر و بخواب رفت و گذارد هم در انجا نماز عصر بعد از ان فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی است
و فرمود کفی بزائد و این قول شیخ مبنی ست بر انچه گفته اند که نزول محصب سنت نیست ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمرهٔ عایشه رضی الله عنها بود
والله اعلم انتهی گوییم اگرچه توقف تا عشا برای عمرهٔ عایشه رضی الله عنها باشد تمام اتباع در توقف در ان تا نماز عشاست زیرا که گذاردن این هر چهار نماز در انجا
بحدیث صحیح ثابت شده ولیکن درین زمانه این سنت یا مستحب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجا نمی آرد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت ابن عباس امر الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که معلوم ست که جز وی صلی الله علیه وسلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم کذا
فی السبل و درین صورت همزهٔ اُمر مضموم باشد و ناس نائب فاعل ان یکون اخر عهدهم بالبیت که باشد آخر زمان بودن ایشان
بخانهٔ کعبه کنایت ست از طواف وداع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد
از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس ست باین لفظ بودند مردم که بر میگردیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
نه برگردد هیچکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانهٔ خدا و این دلیل ست بر وجوب طواف وداع و به قال جماهیر السلف والخلف و این ست مذهب ابوحنیفه
و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت ست نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و جواب
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب ست چه اگر واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب او ست
بروی پس انتظار طهر نکند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در اصل از وی ساقط بوده است متفق علیه و له الفاظ و وقت این طواف
از ثالث نحر ست و مجزی ست اجماعا و آیا مجزی ست بیش ازین وقت یا نه پس اظهر عدم اجزا ست زیرا که آخر مناسک ست و اختلاف کرده اند که
اگر اقامت کرد بعد از ان پس اعاده کند یا نه گفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و ابوحنیفه
گفته اگر دو ماه اقامت کند اعاده نکند و آیا مشروع ست در حق معتمر یا نه گفته اند لازم نیست او را زیرا که وارد نشده است مگر در حج و نووی گفته بر معتمر هم
واجب ست ورنه لازم آید او را دم **وعن** ابن الزبیر نزد اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
که این ست فاضل تر ست از هزار نماز در مسجدی که سوای او ست مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل ست ازین مسجد اشارت افادت کرد که مراد
مسجدی ست که در وقت خطاب موجود بود پس انچه زیاده کرده اند در وی بعد از ان داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای افضل لفظ خیر
و در روایتی تعدل الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بمائة صلوة و نماز در مسجد حرام
فاضل تر ست از نماز در مسجد من که این ست بصد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن زنجویه و ابن عساکر از حدیث انس چنین ست صلوة فی
مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این ست صلوة فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوة فیما سواه و در لفظی
از جابر این ست افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
الصلوة فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر
من طریق البزار و گفته که گفت بزار هذا اسناد حسن در سبل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بمائة صلوة
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کالشمس
فی الصحة ولا مخالف لهما من الصحابة فصار کالاجماع وقد روی بالفاظ کثیرة عن جماعة من الصحابة وعددهم فیما اطلعت خمسة عشر صحابیا انتهی

و تمام این صحابه بر شمرده و آین حدیث و آنچه در معنی اوست دال ست بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین و بر
تفاضل این هر دو میان خود نا مختلف شده اند اعداد مضاعفت کما عرفت و آخر دال ست بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر است زیرا که آن صریح ست
و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در مسجد وی صلی الله علیه و سلم خاص ست بوجود در عصر وی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای عهد ست
گویم و لقوله هذا و مثل آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف رح از ابن عقیل حنبلی و دیگران گویند نیست اختصاص بموجود
هنگام تکلم وی صلی الله علیه و سلم بلکه تمام مزید علیه داخل ست درین فضیلت و فائدهٔ اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان
دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احتراز ست از مزید فیه گویم بلکه فائدهٔ اضافت هر دو امر اند معا و گفت قائل عموم فضیلت که شاهد اوست روایت
ابن ابی شیبه و دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابو هریره مرفوعا لو مد هذا المسجد الی صنعاء لکان مسجدی و روایت کرد دیلمی مرفوعا هذا مسجدی
و ما زید فیه فهو منه و در سندش عبد الله بن سعید مقبری ست و هو واه و نیز دیلمی حدیثی دیگر بمعنی او روایت کرده مگر آنکه حدیث معضل ست و ابن ابی شیبه از
ابی عمره آورده که گفت زیاده کرد عمر در مسجد از شامیه پس گفتند صحابه اگر زیاده کنیم در ان تا آنکه برسد بجبانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و در سندش عبد العزیز بن عمران مدنی متروک ست و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیرا که مرفوع معضل ست و آنچه جز اوست کلام صحابی ست
پس تر عام ست این مضاعفت فرض و نفل را یا مختص ست باول نووی گفته عام ست و خالفه الطحاوی و المالکیة و استدلال کرده اند اینها بحدیث
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و گفت مصنف رح ممکن ست بقای حدیث افضل صلوة المرء بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است
مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد و اگرچه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد است
نه در بیوت در مکه و مدینه زیرا که وارد نشده است در ان مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو و زرکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه
و گذاردن آن در بیوت افضل است گویم دال ست بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر صلوة نافله در خانه خود
و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض با وجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعده این تضعیف مختص نیست به نماز ها بلکه غزالی
گفته هر عمل در مدینه با هزار برابر ست و بیهقی از جابر مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این ست افضل ست از هزار نماز در ما سوای او مگر مسجد حرام
و جمعه در مسجد من که این ست افضل ست از هزار جمعه در ما سوای او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این ست افضل ست از هزار
ماه رمضان در ما سوای او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قریب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام السبل و بالله التوفیق رواه احمد
نووی در باب پنجم فائدهٔ سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بمکه ابو حنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکروه ست
و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب ست و هر که بکروه میگوید بجهت خوف ملل و قلت حرمت از انس و ملابست ذنوب میگوید زیرا که گناه
در انجا اقبح ست از غیر او چنانکه حسنه در ان اعظم ست از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در انجا اقبح ست بنا بر قول
عمر و مجاهد و جماعتی ست که گفته اند سیئه مضاعف میشود در انجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سیئه زیاده
بر یک گناه گفت نه مگر بمکه بجهت تعظیم بلد و این را آیهٔ کریمه معارض ست مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا و حدیث فان عملها ای السیئة قال الله تعالی
اکتبوها سیئة واحدة پس صحیح آنست که آن سیئه یک سیئه است اگرچه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بران زرکشی در احکام المساجد
انتهی گویم مراد بقول عمر این قول ست لخطیئة اصیبها بمکة اعز علی من سبعین خطیئة بغیرها و نیز نووی در فائدهٔ پنجم از باب مذکور نوشته مضاعف میشود
اجر صلوات در مکه و همچنین اجر سائر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما بتضاعف سیئات در ان نیز و ممن قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل انتهی

شارح او ابن علان گفته قول او وممن قال ذلک مجاهد واحمد ای تبعا لابن عباس وابن مسعود رضی الله عنهم وبعض متاخرین گفته اند مراد مضاعفت
مقدارست نه کمیت زیرا که عصیان کننده ملک بر بساط ملک او هیچ غیر وی نیست و درین نظرست زیرا که این محل نزاع نیست بنا بر اتفاق فریقین
بران اگر گوئی که ثمره تغلیظ سیئات باآنکه سیئه واحده است وبودن او برابر صد هزار سیئه چیست گوئیم در روایت آمده من زادت سیآته علی حسناته
فی العدد دخل النار ومن استوت حسناته وسیآته عددا کان من اهل الاعراف انتهی والله اعلم وصححه ابن حبان گوئیم عبد الله بن عدی
شنیده که آنحضرت میفرمود والله انک لخیر ارض الله واحب ارض الله الی ولولا انی اخرجت منک ما خرجت رواه احمد وابن ماجة والترمذی وصححه
وباین حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکه افضل ست از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی الله علیه وسلم افضل بقاع ارض ست
ومکه ومدینه افضل بقاع روی زمین ست واختلاف کرده اند در فضل این هردو ماعدای موضع قبر شریف پس قول اهل مکه وکوفه وشافعی وابن وهب
وابن حبیب مالکی آنست که مکه افضل ست والیه مال الجمهور ومذهب عمر وبعض اصحاب دیگر ومالک واکثر مدنیین آنست که مدینه افضل ست
واستدلال گروه اول بحدیث مذکورست وقد اخرجه ایضا ابن خزیمة وابن حبان وغیرهما وگفت ابن عبد البر این نص ست در محل خلاف پس
لائق نیست عدول ازان وادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعه قبر که در وی رسول خداست وبرانکه بقعه مذکور افضل
بقاع ست وکسانیکه قائل اند بافضلیت مدینه استدلال کرده اند بحدیث ما بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة کما فی البخاری وغیره وبحدیث
اللهم انهم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرجه الحاکم فی المستدرک ونیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر دو مثل مکه پس فضل باشد
ازان شوکانی در نیل الاوطار بعد ذکر استدلال فریقین ببسط تمام گفته اعلم ان الاستیعاب ببیان الفاضل من هذین الموضعین الشریفین کالاشتغال
ببیان الافضل من القران والنبی صلی الله علیه وسلم والکل من فضول الکلام الذی لا یتعلق به غیر الجدال والخصام وقد افضی النزاع فی ذلک واشباهه
الی فتن وتلفیق حجج واهیة کاستدلال المهلب علی فضلیة المدینة بانها هی التی ادخلت مکه وغیرها من القری فی الاسلام فصار الجمیع فی صحائف اهلها
وبانها تنفی الخبیث کما ثبت فی الحدیث الصحیح واجیب عن الاول بان اهل المدینة الذین فتحوا مکه معظمهم من اهل مکه فالفضل ثابت للفریقین ولا یلزم من
ذلک تفضیل احد البقعتین وعن الثانی بان ذلک انما هو فی خاص من الناس ومن الزمان بدلیل قوله تعالی ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق والمنافق خبیث
بلاشک وقد خرج من المدینة بعد النبی صلی الله علیه وسلم معاذ وابو عبیدة وابن مسعود وطائفة ثم علی کرم الله وجهه وطلحة والزبیر وعمار وآخرون وهم من اطیب الخلق
فدل علی ان المراد بالحدیث تخصیص ناس دون ناس ووقت دون وقت علی انه انما یدل ذلک علی انها فضیلة لا انها فاضلة انتهی کلامه

باب الفوات والاحصار

باب در بیان فوت شدن حج ومنع ازان حصر بمعنی منع ست قاله اکثر ائمة اللغة واحصار حبس وباز داشتن کسی را از سفر وکاری وتنگ گرفتن
برکسی در سبل گفته احصار آنست که بمرض وعجز وخوف ونحو آن باشد وچون از دشمن باشد آنرا حصر خوانند وقیل هما بمعنی انتهی وائمه ثلثه گویند
که احصار نمی باشد مگر بعذر چنانکه در واقعه حدیبیه شده ومریض نزد ایشان باقی بماند بر احرام واگر عذر زائل گشت وحج فوت شد برآید از احرام
بعمل عمره ونزد حنفیه احصار بمرض نیز می باشد عن ابن عباس رضی الله عنه قال قد احصر رسول الله صلی الله علیه وسلم
فحلق راسه وجامع نساءه ونحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه ومنع کردند مشرکان مکه او را از
درامدن بمکه وعمره گذاردن پس برامد آنحضرت از احرام وحلق کرد سر مبارک خود را وجماع کرد زنان خود را ونحر کرد شتران خود را که همراه داشت
واین نحر روز حدیبیه در حل بود یا حرم اختلاف ست دران وظاهر قوله تعالی والهدی معکوفا ان یبلغ محله دال است که نحر در حل بوده ودر محل نحر

هدی برای محصر اقوال ست جمهور گویند ذبح کند جائی که حلال شود در حل یا حرم و حنفیه گویند نحر نکند مگر در حرم ابن عباس و جماعتی گفته اگر قدرت رساندنش بحرم دارد بحرم ذبح کند ورنه در محل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان ست در نحر آنحضرت در حدیبیه که در حل کرد یا حرم عطا گفته نحر نکرد مگر در حرم و موافقه ابن اسحق و اهل مغازی وغیره علما گفته اند در حل کرد و به قال الشافعی و گفته حدیبیه از زمین حل ست و حنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس بحکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربت و عبادت جز در مکان خاص و بعضی گویند حدیبیه پارهٔ از حل و پارهٔ از حرم ست و شاید که ذبح در حرم وی کرده باشند و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم ست و اظهر اول ست یعنی از حل بودن والله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علما در آنکه احصار بچه چیز میشود اکثر برانند که بحبس حابس از عدو و مرض وغیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن مسعود مرد گزیده شده را که وی محصر ست و باین رفته اند گروهی از علما و منهم الحنفیة و گفته اند که میشود بمرض و کسر و خوف و این منصوص علیها ست و سائر اعذار بانها مقیس اند بران و عموم قوله تعالی فان احصرتم الآیة دال ست بران اگرچه سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعدو زیرا که عام بر سبب خود مقصور نمی باشد و درینجا سه قول ست یکی آنکه خاص ست با آنحضرت و نیست حصر بعد وی صلی الله علیه وسلم دوم آنکه خاص ست بمثل آنچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدو کافر سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعدو کافر یا باغی در سبل گفته والقول المصدر به هو اقوى الاقوال وليس فی غيره من الاقوال الا آثار وفتاوى الصحابة حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد در سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده و این دال ست بر ایجاب قضا بر محصر و مراد کسی ست که محصر شد از نفل و اما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب اتیان بآن در صورت منع از ادا و حق این ست که نیست دلالت در کلام ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار ست از اعتمار در عام قابل و نیست کلام در آنکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه ولیکن آن عمره دیگر ست قضای عمرهٔ حدیبیه نیست امام مالک بلاغا آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب او در حدیبیه و نحر کردند هدی را و حلق کردند سرها را و حلال شدند از هر شئ قبل از آنکه طواف کنند آنحضرت بخانهٔ کعبه و قبل از آنکه برسد آنجا هدی پس ستر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرده باشد احدی را از اصحاب خود و نه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را و نه آنکه اعادهٔ چیزی بکنند و گفت شافعی که ذبح کند هرجا که محصر شود و حلال گردد و نیست قضا بر وی بسال آینده زیرا که او تعالی ذکر قضا نکرده و از متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند و اینها عمرهٔ قضا کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس و مال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را بعدم تخلف از خود و عمرهٔ قضا و قضیه از آن گویند که میان آنحضرت و قریش مقاضات و صلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب ست در نیل الاوطار گفته و هذا هو الدليل الذی ينبغی التعويل عليه ولكن يعارضه رواية الواقدی انتهى در بحر زخار گفته بر محصر قضا ست بالاجماع در فرض و به قال ابو حنیفة و اصحابه وكذا فی النفل انتهى وعن احمد روايتان والصواب ما قدمناه رواه البخاري و اختلاف کرده اند علما در وجوب هدی بر محصر جمهور برانند که واجب ست و هو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه وسلم انه فعل ذلک فی الحديبية و دال ست بران قوله تعالی فان احصرتم فما استيسر من الهدی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت و مخالف ست دران مالک و گفته که واجب نیست هدی بر محصر و عول علی قیاس الاحصار علی الخروج من الصوم للعذر شوکانی در نیل الاوطار گفته والتمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة ما يخالفه من القرآن والسنة من الغرائب التی يتعجب من وقوع مثلها من اكابر العلماء انتهى ولیکن در سبل گفته که حق با مالک ست زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود و این هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور تنفل آورده بود و همین ست مراد بقوله تعالی والهدی معكوفا ان يبلغ محله و آیه دلالت نمی کند

برایجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی وحققناه فی منحة الغفار حواشی ضوء النهار **وعن** عایشة رضی الله
عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم ضباعة بنت الزبیر گفت عایشه رض درامد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه وتخفیف
موحده وبعین مهمله بنت عم آنحضرت ست پدرش زبیر شافعی گفته کنیت او ام حکیم ست بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
تزوج کرد او را مقداد بن عمرو پس زایید برای او عبد الله وکریمه را روی عنها ابن عباس وعایشة وغیرهما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر
وضباعه صحابیه مهاجره است ووهم کرد غزالی وگفت ضباعه اسلمیه است وتعقب کرد او را النووی وگفت صواب هاشمیه است وبالجمله
آنحضرت بروی درآمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج وانا شاکیة من اراده میکنم حج را ومن بیمارم فقال النبی
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند واشترطی وشرط کن وبگو ان محلی حیث حبستنی
خدایا مکان برامدن من از احرام همان جاست که حبس کنی وباز داری تو مرا در انجا محل بفتح میم وکسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه
ولمسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط وجماعه میگویند که نیست احصار مگر بعدو
ومیگویند که اگر مرض مبیح تحلل می بود احتیاج باشتراط چه بود وجواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبود متاخر باشد
تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست وبر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلل میتواند کرد همچنین ست مذهب ابو حنیفه وهر که موافق اوست
در تحقق احصار بمرض وبعضی گویند جائز نیست تحلل با وجود اشتراط واین حکم مخصوص ست بضباعه والله اعلم وبصحت رسیده است
از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج وقول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برارد
واز احرام برآید وبعد از ان حج را قضا کند بجهت این ست واز ینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض ومصنف در تلخیص
گفته مروی ست از ابن عمر انکار اشتراط وتمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست باشتراط ونیست حجت در ان بنا بر مخالفت احادیث ثابته وادعا
کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ ست ومروی ست از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است ووی متروک ست وزعم کرد اصیلی که
ثابت نیست در اشتراط حدیثی واین زلل ست ازوی از انچه در صحیحین ست شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنا تجاوز نکنم از ان
بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبیهقی گفته ثابت شده است این
حدیث با وجه وگفت عقیلی مروی ست از ابن عباس قصه ضباعه باسانید ثابته جیاد واخرجه ابن خزیمة من حدیث ضباعة نفسها ومن حدیث
انس وجابر رواهما البیهقی واخرج ایضا عن ابن مسعود وعایشة وام سلیم الاشتراط وگفت بیهقی اگر می رسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت
بسوی آن وانکار نمیکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهی ودر سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر انکه محرم چون اشتراط کرد در
احرام خود پس تر عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود وباین رفته ست گروهی از صحابه وتابعین واز اهل مذاهب احمد واسحق
وهو الصحیح من مذهب الشافعی وهر که گفت مرض در عذر احصار داخل ست گفته که مریض را حکم محصر ست وظاهر حدیث آنست که وی محصر نیست
بلکه حلال شود جائی که حصر کند او را مرض ولازم نمی آید او را انچه لازم ست محصر را از هدی وغیره وگروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط ونیست
او را حکم وحدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف یا منسوخ یا حدیث ضعیف ست واین همه تاویلات مردود ست زیرا که اصل عدم خصوصیت
وعدم نسخ ست وحدیث ثابت ست در صحیحین وسنن ابو داود وترمذی ونسائی وسائر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده باسانید کثیره از
جماعه از صحابه ومفهوم حدیث دال ست بر ینکه هر که اشتراط نکرد در احرام خود نیست او را التحلل بلکه محصر میشود واو را حکم محصر ست علی ما هو الصواب

زیراکه احصار بغیر عدو هم میشود چنانکه بیاید **وعن عکرمة** کنیت او ابوعبدالله ست مولای ابن عباس بود اصل وی از بربرست
سماعت دارد از ابن عباس و عایشه و ابی هریره و ابی سعید و غیرهم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمه وی در مقدمهٔ فتح الباری
و ذهبی در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطراح و عدم قبول وی اند **عن الحجاج** بن عمرو بن ابی غزیة بفتح غین معجمه و کسر زا و تشدید
یای تحتانیه الانصاری المازنی منسوب ست بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی ست معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو حدیث یکی از ان دو همین حدیث ست که عکرمه و جز وی از وی روایت کرده اند **قال** گفت حجاج **قال رسول الله صلی الله**
علیه وسلم من کسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برآید کسر بلفظ
مجهول و عرج بکسر را بصیغهٔ معلوم ست شوکانی گفته تمسک کرده اند بظاهر این حدیث ابو ثور و داود و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر و عرج
و بقیهٔ علما اجماع کرده اند بر تحلل و لیکن اصحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم نیاید
دم و مالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بچیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و ذبح و حلق انتهی و در سبل گفته حدیث
دال ست برانکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض و غیره پس وی بمجرد حصول این مانع حلال میشود و اگرچه اشتراط نکرده است و نمیشود
محصر و مراد بقوله فقد حل آنست که ابیح له ذلک و صار حلالا پس این هر سه حدیث افاده کردند که می براید محرم از احرام خود بیکی از سه امر احصار بهر مانع
که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری ست که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصار فوت شده علما را در وے
اختلاف ست بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند اخرجه البیهقی عن الاسود عن عمر و زید بن ثابت و بعضی گویند اهلال کند بعمره و استیناف نماید
احرام را و نیست واجب بر وی دم نزد شافعیه و حنفیه زیراکه شرعیت دم برای تحلل ست و وی متحلل شد بعمره و همین ست اظهر بجهت عدم دلیل
برایجاب دم والله تعالی اعلم **وعلیه الحج من قابل** و بروست حج از سال آینده این حدیث دلالت دارد برانکه احصار بغیر عدو هم می باشد
چنانکه مذهب ابو حنیفه است و گویند تقیید باشتراط تکلف ست **قال عکرمة فسالت ابن عباس و ابا هریرة عن ذلک فقالا صدق** گفت عکرمه
پس پرسیدم ابن عباس و ابوهریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو الانصاری **رواه الخمسة** یعنی احمد
و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابوداود و المنذری **وحسنه الترمذی** و در نسخه حسن صحیح و در
مصابیح گفته این حدیث ضعیف ست و توربشتی گفته حکم بضعف این حدیث باطل ست انتهی و اخرجه ایضا ابن خزیمة والحاکم والبیهقی و ابو عمر بن الخطاب
و در روایتی از ابوداود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض در نیل الاوطار گفته احصار مختص نیست باعذار مذکوره بلکه هر عذر را همین حکم ست هچو
اعواز نفقه و ضلال در طریق و بقی سفینه در بحر و باین قائل اند بسیاری از صحابه و نخعی و اهل کوفه گویند حصر بکسر و مرض و خوف ست و دیگران که مالک
و شافعی و احمد از ایشان اند میگویند نیست حصر مگر بعدو و ابن جریر قولی حکایت کرده که لا حصر بعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم و سبب این اختلاف
آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصار مشهور از اکثر اهل لغت که اخفش و کسائی و فراء و ابو عبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه
از ایشان اند آنست که نمی باشد احصار مگر بمرض و اما بعدو پس آن محصر ست و بعضی گویند احصر و حصر بیک معنی ست و احصاری که در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بران و هو من الالحاق بنفی الفارق والله اعلم

خاتمة الطبع

بهترین کلامی که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید + حمد ملک علام ست که از فرش زمین تا عرش برین هزاران دلائل یکتائیش پیدا است + و از سمک تا سماک فراوان علامات بی همتائیش هویدا + و خوشترین مرامی که بآن ذائقهٔ جهیق مسک الختام تواند چشید + نعت شفیع یوم الحشر المخصوص بطیب النشر ست که جز استشمام روائح خلق عظیمش راه بسر منزل مقصود نبرده اند + و در نشیب و فراز نشاتین غیر وسیلهٔ عظیم و واسطهٔ مستقیمش سُلّمی برای ارتقای مدارج نجات حاصل نکرده + صلی الله علیه وعلی آله الاطهار و اصحابه الکبار الی یوم القرار **بعد ازین** بر ضمائر ارباب حدیث مستتر مباد که درین ایام برکت انضمام توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول در عبادات از مجلدین کاملین کتاب مستطاب فوائد انتساب سفینهٔ بحر احادیث نبوی + صحیفهٔ شرح اخبار مصطفوی + مرآت حقیقت نمای آثار جناب رسالت پناهی + مطلع انوار تجلیات معارف حضرت الٰهی + احکام شرائع را جلوتگاهی آراسته + ارکان دین اسلام را خلوتکدهٔ پیراسته + فتاوای مستند محدثین کرام + دستور العمل معتمد علمای اعلام + یعنی **مسک الختام شرح بلوغ المرام** که قلزمی ست مشحون بجواهر آبدار معانی لطیفه + و حدیقه ایست مملو باز هار و اثمار مبانی شریفه + دقائق نکاتش چون باطن ارباب معانی بانوار بلاغت آراسته + و حقائق الفاظش چون ظاهر اصحاب صورت باز هار فصاحت پیراسته + از تصنیفات قدسی صفات کشاف معاقد علوم + نقاد جواهر فهوم + پیرو سنت مصطفوی + متادب بآداب نبوی + بحر الفائق تدقیق + بحر الرائق تحقیق + مقدام المفسرین + امام المحدثین + مسند آرای ایوان فضل و کمال + جناب مولانا مولوی سید محمد صدیق **حسن خان** بهادر المخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالفیض والاقبال + که در توضیح مطالب و تنقیح مآرب این کتاب تفحص بلیغ و تلاش فخیم بکار برده + و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را اعلی مایلیق بر روی کار آورده + غیر ازین تاب بیان ندارم که لختی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم + باهتمام عاصی هیچمدان راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان اُفیض علیهما سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل محرم الحرام سنه ۱۲۹۰ هجری بآئین بهین و عنوان متین دست داد + ان شاء الله تعالی جلد ثانی هم عنقریب قدم فراغ از مشکین سواد استکتاب ارتسام در بیاض دیدهٔ مطالعه خواهد نهاد فقط و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العباد

و چون مهر و دستخط مهتمم برای [illegible] کتاب هذا

مطبوعهٔ مطبع نظامی ست مهر و دستخط

مهتمم مطبع در آخرش ثبت نموده شد فقط



فهرس مجلد اول بلوغ المرام

صحت نامۂ مسک الختام مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب دادۂ جناب مصنف علام

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲	۳	تایبدرسالت	تاپیمنت رسالت	۱۹	۱۳	طہور	ظہور	۵۵	۵	تکمیل آن وان بہ	تحمیل این	″	۱۷	اباحکم	اباحکم
″	۷	شرحی	شرح	۲۰	۱۹	ومادام	مادام	۵۶	۹	آریج	آرنج	۹۴	۴	میسی	عیسٰی
۳	۱۰	الحجر	حجر	۲۳	۴	مستجر	مستبحر	۵۸	۱	سیرۃ	سبرۃ	″	۶	این عدی	ابن عدی
″	۵	ومجمع	مجمع	۲۵	۲۷	لایقوم	لاتقوم	″	۲۷	اہل ایشان	اہل این شان	۹۴	۹	حدودہ	ممدودہ
″	۲۱	والجواہر	الجواہر	۲۷	۶	نزوال	بزوال	۵۹	۱۳	ہمنی	بپنی	۹۵	۷	سیل	سبل
۴	۷	وہاقطع	ویاقطع	″	۱۷	الخزرجی	الخزرجی	۶۴	۲۱	کافی	کافی	۹۷	۸	عنہمااست	عنہما
″	۱۷	وردے	درسے	۲۸	۱۴	باذباپ	باذہاب	۶۶	۱۹	قصل	فضل	۹۸	۱۵	مستحب نیست	مستوجب ست
″	۲۰	باین	پس باین	۲۹	۱۹	ینجا	اینجا	۶۹	۱۷	سغری	سغربی	۱۰۴	۲۱	افانفضہ	ان انقضہ
″	۲۴	سلام	اسلام	۳۱	۱۴	سیب	سبب	″	۲۷	سبتداست	مبتدااست	″	۲۴	نفض	نقض
۶	۲۴	مرادم	مردم	۳۳	۸	باک	پاک	۷۱	۱۶	ازت	لذت	۱۰۵	۲	نفض	نقض
″	۲۴	لے	بے	″	۲۴	ابن و	ابن	۷۲	۱۰	خیبر	خبر	″	۴	″	″
۸	۱۰	راحی	حی	۳۴	۶	وان	است وآن	″	۲۰	مد	مر	″	۱۲	″	″
۱۰	۶	اوعیہ	اوخیہ	″	۱۹	نو	نوشی	۷۳	۲۵	کردہ اند	کردند	″	۲۲	مفیس	مقیس
″	۷	مُزّی	مِزّی	۳۶	۶	موت	فوت	۷۶	۱۸	بناکند	بایدکہ بناکند	۱۰۶	۲۵	وصول ما	وصول ہائی
۱۱	۱۰	خریمہ	خُزیمہ	″	۲۰	شریعۃ	شریعت	۷۷	۷	بنای	بنا	″	۲	نہ ازگردانیدلن	نہ گردانیدن
″	۲۴	ان	لِاَنّ	۴۲	۲۷	نمی بودم	نمی بود	۸۰	۱۲	ضیعف	ضعف	۱۰۷	۷	تابودیم	تاآنکہ بودیم
۱۲	[illegible]	اجمالاالانتقاد	درالانتقاد	۴۳	۲۴	بالیشان	بایشان	۸۱	۱۶	عابد	عاند	″	۲۱	عدوی	عدو
″	۹	قول	قول و	۴۴	۶	صیغ	ضُیَع	۸۲	۱۳	ہدیہ	ہدبہ	۱۱۱	۲۳	جل	حل
۱۳	۱	وحسکم	درحسکم	۴۵	۶	استخونی	استخوانی	۸۳	۲۳	است	اند	۱۱۷	۱۷	راویۃ	راویہ
۱۴	۲	جیب	الجیب	″	۱۲	مزہ	ضرہ	۸۵	۲۴	درجنان المتقین	دراتحاف النبلاء	۱۲۲	۱۳	وسلم	وسلم را
″	۱۴	مسرین	معتبرین	۴۷	۴	اورباز	اورد	۸۶	۹	لمقت	بمقت	۱۲۳	۵	جوار	جواز
۱۶	۲۳	ماروردی	ماوردی	″	۵	آغار	آغاز	۸۸	۱۶	مراخیص	مراحیض	″	۲۵	اثزر	اتزر
″	۲۵	صندق	خندق	″	۷	صمد	صفت	۸۹	۱۷	لمقت	بمقت	۱۲۶	۱۱	ابن کلا	ابن کلاب
۱۷	۱۳	تحنبہ	نجنبہ	۴۹	۳	درترست	درودست	″	۱۸	مدینۃ	مدینہ	۱۲۸	۲۴	بریدہ ین	بریدہ بن
″	۲۰	تحمینی	تخمینی	″	۸	اسیلغ	اسبلغ	۹۰	۹	نیابذ	نیابد	۱۳۱	۲۱	الصبح	صلی الصبح
۱۸	۱۷	مسمنہ	سنتہ	۵۱	۵	بطریق	بطرق	۹۳	۱۰	فتات	قتات	۱۳۴	۱۰	تتور	تنور
″	۲۴	اقراسیہ	اقوی	۵۴	۲۲	تساخبر	تساغبن	″	۱۱	قبرکہ	قبر	۱۳۵	۴	تقلبل	تقلیل

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فجر نیز باطل سیگرد و بطلوع	فجر نیز باطل سنگرد و بطلوع
۱۳۷	۱۶	یاآنکه	باآنکه
۱۴۱	۱۰	مرفوع علیه	موقوف علیه
۱۴۲	۸	ستاذل	متناول
۱۴۴	۲۷	اعاز	اغار
۱۴۷	۷	ورنفس	درنفس ازان
۱۴۸	۱۲	درجامع	درجامع الاصول
۱۸۲	۵	بمسجة	بمسحة
۱۸۹	۱۷	جبیش	حبش
۱۹۰	۹	قلیصبق	فلیبصق
〃	۲۶	برفوق	برقوق
۱۹۱	۲۰	خبر	جز
〃	۲۲	خصاة	حصاة
〃	۲۷	قذات	قذاة
۱۹۷	۱۷	متوسط	توسط
۱۹۸	۶	که بسجده	بسجده
〃	۲۰	تسلیمسل	تسلیمش
۲۰۰	۸	عصے	عصبی
〃	۱۹	حی	می
۲۰۴	۱۵	ماوروی	ماوردی
〃	۱۸	بیقی را	بیهقی
۲۰۶	۱۸	ابی عمرو	اُبَیّ وعُمَر
۲۰۷	۱۹	نسبت	بسنیت
〃	۲۳	عن	من
۲۱۲	۲۴	حبال	حیال
۲۱۶	۷	می بیند	می بینند
۲۱۹	۱۴	الانام	الامام
۲۲۰	۵	او	اوست
〃	۱۶	واز	از
۲۲۴	۲۵	باوجود	باوجود آن
۲۲۹	۱۷	میخواند	میخوانند
۲۳۱	۱۹	تهوی	بهوی
۲۳۲	۱۴	یقوم	تقوم
۲۳۴	۱۶	یکفت	نگفت
〃	〃	تشعسر	الشعر
〃	۲۵	اده	آمده
۲۳۵	۲۲	انجها	آنجها
۲۳۸	۵	اوست	بعض اوست
۲۴۰	۱۱	مرا	مراد ضمن کسانی که دوست داشته ایشان را
۲۴۵	۲۵	ازروی	ازوی
〃	〃	ازوی	ازروی
۲۴۹	۱۹	ببناء معلوم	ببناء معلوم ست
۲۵۶	۱	موفقه	موقفه
۲۶۰	۹	خبر	جز
۲۶۲	۱	دلک	ذلک
۲۶۹	۲۵	تخفیص	تخصیص
۲۷۱	۷	هفت او	هفتاد
۲۷۲	۲۶	خیص	تلخیص
۲۷۳	۲۴	بعضی از	از بعضی
۲۷۶	۷	بدست و	بدست
〃	۸	[illegible]	+
۲۸۰	۱۴	قبل	صلی قبل
۲۸۷	۲۶	بعدی	من بعدی
۲۸۸	۳	ابن	ابی
۲۹۱	۱۱	بقوته	بتقویه
۲۹۵	۱۹	باالمنهر	ابا المنذر
〃	۲۳	بگذاردن	بگذارد
۳۰۷	۱۵	وایشان	+
۳۰۸	۱۱	جماعت و منفردا	جماعةً ومنفرداً
۳۱۰	۱۶	روایت	رواتب
۳۱۶	۲۵	بانچه	را بانچه
۳۱۷	۲	تغلیط	تغلیظ
۳۱۷	۱۳	است دال	دال ست
〃	۲۴	وهمه این	واین همه
۳۱۹	۱۲	برشماست	لازم برشماست
۳۲۴	۱۲	واهی	داهی
۳۲۷	۱	نمار	نماز
〃	〃	حقر	حضر
〃	۵	اربعة برد	اربعة برد
۳۲۸	۴	متنفله	مقتبله
〃	۱۸	اگرچند	اگرچه
۳۲۹	۷	نیت	بنت
۳۳۰	۲۳	د	و
〃	۲۴	د	و
۳۳۸	۹	روایت	رواتب
〃	۱۶	مبوک	تبوک
۳۴۵	۲۰	البحلی	البجلی
〃	۲۱	خمر	خبر
〃	۲۲	هُشام	هشام
۳۵۷	۱۴	قدَرَ	قدَّر
۳۵۸	۱۷	ودلیل	دلیل
۳۶۵	۹	حاجدان	جاحدان
۳۶۵	۲۶	احسی	احمسی
۳۶۹	۲	المخزمی	المخرمی
۳۷۹	۱۳	عدو	عدد
〃	۱۸	بگذارد	نگذارد
〃	۲۵	بار	باب
۳۸۰	۱۹	زرک	ترک
۳۸۱	۹	جعفر جعفی	جابر جعفی
۳۸۴	۷	اونید	اوبند
۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهاد را
۳۸۸	۲۷	بالفراد	انفراد
۳۹۴	۱۳	محازق	مخارق
۳۹۹	۱	صبری	طبری
〃	۲	خطب	خطیب
۴۰۳	۲	درار	دراز
〃	۲۷	فرج	فرج
۴۰۴	۱۲	نمازرا	نماررا
۴۰۵	۳	زانزا	آنزا
۴۰۷	۸	البحلی	البجلی
۴۱۰	۹	نموذی	نبودی
۴۱۲	۲۱	مکایدت	مکابدت
〃	۲۷	قاالا	قالا
۴۱۴	۱۵	الشعثاه	الشعثاء
۴۱۸	۱۹	ابدن	ابدان
〃	۲۷	اجبل	اجعلن
۴۲۰	۱	بیئی	سئی
۴۲۴	۱۶	جعفر	جابر
۴۲۵	۱۴	اذنهمونی	آذنتمونی
۴۲۶	۲۷	〃	〃